كتاب الإصلاح

تصنيف

أبي حاتم أحمد بن حمدان الرازي

به اهتمام

دكتر حسن مينوچهر - دكتر مهدي محقّق

مقدّمهٔ انگليسي: دكتر شين نو موتو

ترجمهٔ فارسي: دكتر سيّد جلال الدّين مجتبري

تهران ۱۳۸۳

بسم الله الرحمن الرحیم

یادبود

سی و پنجمین سال تأسیس

مؤسسهٔ مطالعات اسلامی

دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل

۱۴ دی‌ماه ۱۳۴۷ ـ ۴ ژانویه ۱۹۶۹

دانشگاه تهران
تهران ـ ایران

مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها

دانشگاه مک گیل
مونترآل ـ کانادا

کتاب الاصلاح

تصنیف

ابی حاتم احمد بن حمدان الرازی

به اهتمام

دکتر حسن مینوچهر ـ دکتر مهدی محقق

مقدّمهٔ انگلیسی، دکتر شین‌نو موتو

ترجمهٔ فارسی، دکتر سیّد جلال‌الدّین مجتبوی

تهران ۱۳۸۳

سلسلهٔ دانش ایرانی
۵۶
مجموعهٔ متون و مقالات تحقیقی و ترجمه
زیر نظر
دکتر مهدی محقّق
انتشارات
مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ دانشگاه مک گیل
(با همکاری مرکز بین المللی گفتگوی تمدن‌ها)
خیابان انقلاب، شمارهٔ ۱۰۷۶ تلفن ۶۷۰۷۲۱۳-۶۷۲۱۳۳۲
دورنگار ۶۷۰۲۳۶۹-۸۰۰، صندوق پستی ۱۳۳-۱۴۵-۱۳، تهران
تعداد ۳۰۰۰ نسخه از چاپ دوّم
کتاب الاصلاح
از ابی حاتم احمدبن حمدان الرّازی
به اهتمام دکتر حسن مینوچهر - دکتر مهدی محقّق
مقدّمه انگلیسی، دکتر شین نوموتو
ترجمهٔ فارسی، دکتر سیّد جلال الدین مجتبوی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

شابک X-۲۸-۵۵۵۲-۹۶۴
بها: ۵۰۰۰ تومان
تهران ۱۳۸۳

ابوحاتم رازی، احمدبن حمدان، - ۳۲۲ق.
... الاصلاح / تصنیف ابی حاتم احمدبن حمدان الرّازی؛ به اهتمام حسن مینوچهر - مهدی محقق؛ ترجمه فارسی جلال‌الدین مجتبوی؛ مقدمه انگلیسی شین نوموتو. ــ تهران: مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران ـ دانشگاه مک گیل: مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدنها، ۱۳۸۳.
چهل و نه، ۳۵۰، 34 ص. ـ (سلسله دانش ایرانی. مجموعهٔ متون و مقالات تحقیقی و ترجمه؛ ۵۶)
ISBN : 964-5552-28-x

عربی.
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
ص. ع. لاتینی شده: .Abu hatim Ahmad Ibn Hamdan al-Razi Kitab al-Islah
کتابنامه به صورت زیرنویس.
نمایه.
چاپ دوم.
۱. اسماعیلیه -- عقاید. ۲. کلام اسماعیلیه. الف. محقق، مهدی، ۱۳۰۸ - ، گردآورنده. ب. مینوچهر، حسن، گردآورنده. ج. مجتبوی، جلال‌الدین، مترجم. د. نوموتو، شین Nomoto, Shin، مقدمه نویس.
هـ. مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک‌گیل. و. مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدنها. ز. عنوان.
BP ۲۱۵/۵۶الف۱۵الف ۲۹۷/۴۱۷۶
کتابخانهٔ ملی ایران ۱۵۴۰۵-۸۳م

سرآغاز

ای نام تو بهترین سرآغاز　　　بی‌نام تو نامه کی کنم باز

حمیدالدّین کرمانی داعی اسماعیلی و حجّت جزیره عراق مشرع سوّم از کتاب خود موسوم به راحة العقل را اختصاص به یاد کتابهائی داده که پیش از آن کتاب باید خوانده شود و در آن میان می‌گوید: «... و کتب جعفر بن منصور الیمن و غیره من شیوخ الدّعوة المعروفین بسداد الطّریقه مثل ابی‌حاتم الّرازي و محمّد بن احمد النّخشبي و ابو یعقوب السّجزي و غیرهم رفع‌الله درجاتهم فی مآبهم». او سپس اشاره به کتاب «الرّیاض» خود می‌کند و آن را چنین توصیف می‌نماید که این کتاب داوری میان شیخین ابوحاتم رازی و ابویعقوب سجزی است در آنچه که در کتاب‌های خود یعنی الاصلاح ابوحاتم رازی و النّصرة ابویعقوب اختلاف پیدا کرده‌اند.[۱] کرمانی این مطلب را با تفصیل بیشتری در همان کتاب «الرّیاض» خود بدین‌گونه بیان داشته است:

من چون دیدم که شیخ ابوحاتم رازی ــ رحمة‌الله علیه ــ آنچه را که از کتاب المحصول فاسد انگاشته اصلاح کرده و شیخ ابویعقوب سجزی ــ رحمة‌الله علیه ــ صاحبِ محصول را یاری کرده و درستی گفتار او را شهادت داده است و مورد نزاع آن دو از فروع نیست که در صورت درستی اصول آن اختلاف در آن جایز باشد، و من شیخ ابویعقوب سجزی را در برخی از ایراداتش صادق و در برخی دیگر متحامل و نامنصف بر ابوحاتم یافتم و در برخی موارد سخن هر دو بدون نظام صادر گشته بود و نیز در سخن صاحب کتاب محصول در باب توحید و عقل اول در غیر آنچه که به فروع متعلق است سخنانی بود که بر شیخ ابوحاتم واجب گشت که آن را اصلاح کند و درباره آن سخن بگوید، بنظر چنین آمد که من سخن هر دو را در این کتاب نقل کنم یعنی هم سخن صاحب اصلاح که به عنوان اصلاح آورده و هم سخن صاحب نصرت که به عنوان نقض یاد کرده است ذکر کنم تا آنکه درست از نادرست هر کدام آشکار گردد و معلوم شود که در موارد اختلاف حق با کدام یک از آن دو بوده است و همچنین یاد کنم آنچه را که ابوحاتم اصلاح آن را در کتاب المحصول مغفول داشته است و آن از اصولی بوده که اختلاف در آن جایز نیست. من همه این مطالب را در این

کتاب آورده‌ام و آن را به کتاب **الرّیاض فی الحکم بین الصّادین، صاحب الاصلاح و صاحب النّصرة** موسوم ساخته‌ام.[۲]

دکتر فرهاد دفتری در کتابی که تحت عنوان **تاریخ و عقائد اسماعیلیه** نگاشته به تفصیل از مسائل خداشناسی و انسان‌شناسی و جهان‌شناسی مورد بحث و فحص این چهار متفکّر ایرانی که از آن تعبیر به «مکتب ایرانی» کرده است یاد کرده و درباره چگونگی بر خورد آراء و اندیشه‌های این چهار اندیشمند یعنی نسفی (= نخشبی) و رازی (= ابوحاتم) و سجستانی و کرمانی چنین بیان می‌کند:

النسفی که سرآمد فیلسوفان دورهٔ اسماعیلیان قدیم است، ظاهراً نخستین داعی شرقی نیز هست که آرای خویش را به شکل مکتوب تبلیغ کرده است. وی کتابی عظیم به نام کتاب المحصول نوشت، و در آن چکیدهٔ عقاید خویش را اندکی پیش از استقرار خلافت فاطمیان یا در طی سالهای نخستین حکومت عبیدالله به رشتهٔ تحریر درآورد. از قرار معلوم نیمهٔ اول کتاب المحصول محتوی بر عرضهٔ یک نوع نظام مابعدالطبیعی نوافلاطونی بوده که النسفی خود وارد کیش اسماعیلی کرده بود، و حال آنکه بخش دوّم با هفت دور نبوت در تاریخ بشریّت سر و کار داشت. محبوبیّتی که المحصول در میان اسماعیلیان مخالف، که در آن زمان چند رساله‌ای بیش در اختیار نداشتند، حاصل کرد ابوحاتم را برانگیخت تا کتاب کاملی به نام کتاب الاصلاح در انتقاد آن بنگارد. چنین به نظر می‌رسد که ابوحاتم، بخصوص، به اصلاح گرایشها و تمایلات اباحی که النسفی در کتاب خود اظهار کرده توجه داشته است. متأسفانه کتاب المحصول، که یک اثر مهم در ادبیّات اسماعیلی بوده، باقی نمانده است، و اطلاعات ما دربارهٔ آن محدود به نقل قولها و اشاراتی است که در الاصلاح و الرّیاض و چند اثر دیگر از آن یا بدان شده است. کتاب الاصلاح ابوحاتم که هنوز چاپ نشده است و به صورت دستنویس باقی است. واکنش جانشین و مرید النسفی، یعنی ابویعقوب السّجستانی، را برانگیخت و او کتابی اختصاصی به نام کتاب النصرة در دفاع از نظریات استادش در برابر حملات ابوحاتم الرازی نوشت. کتاب النصرة، که پیش از آنکه السّجستانی به اردوی فاطمیان بپیوندد نوشته شده بود نیز گم شده، امّا در کتاب الرّیاض، به صورت گسترده، از آن همانند الاصلاح مطالبی نقل شده است. این کتاب در حقیقت از نظریات ابوحاتم الرازی دفاع می‌کند. کرمانی این منازعه را از نظرگاه رسمی دعوت فاطمی، که در زمان معزّ نظریات ابوحاتم را مورد تأیید قرار داده و حتی از وی در تأکید ضرورت شریعت فراتر رفته بود، باز نگریسته است.[۳]

شرح حال صریح و روشنی از ابوحاتم رازی در دست نیست و آنچه که در **فهرست** ابن ندیم و **الفرق بین الفرق** بغدادی و **التّبصیر فی الدّین** ابوالمظفر اسفراینی و **لسان المیزان** ابن حجر عسقلانی و

کتاب النقض عبدالجلیل قزوینی رازی و جامع التّواریخ رشیدی دربارهٔ او آمده سیمای روشنی را از او بدست نمی‌دهد و مفصّل ترین اطلاعات دربارهٔ او همانست که خواجه نظام‌الملک در کتاب سیرالملوک آورده که استرن S. M. Stern در مقاله خود تحت عنوان اولین ظهور اسماعیلیّه[۴] از آن استفاده کرده است و دیگران از جمله دکتر فرهاد دفتری در کتابی که پیش از این یاد شد و نوموتو در مقدّمهٔ خود بر کتاب الاصلاح به آن ارجاع داده‌اند.

اسماعیل پوناوالا در کتابشناسی مکتوبات اسماعیلی خود که در سال ۱۹۷۷ در کالیفرنیا چاپ شده از منابعی که دربارهٔ ابوحاتم رازی می‌توان استفاده کرد یاد کرده و آثار او را با ارجاع به نسخه‌های خطی آنها چنین برمی‌شمارد: ۱ـ کتاب الزّینة فی الکلمات الاسلامیّة العربیّة؛ ۲ـ کتاب الاصلاح؛ ۳ـ کتاب اعلام النّبوّة؛ ۴ـ کتاب الرّجعة فی الرّدّ علی اصحاب الرّجعة؛ ۵ـ کتاب الجامع فی الفقه.
از میان این کتابها کتاب الزّینة به اهتمام حسین بن فیض‌الله همدانی در سال ۱۹۵۷ در قاهره و چاپ دیگری در سال ۱۹۹۴ در صنعا از آن صورت گرفته، و کتاب اعلام النّبوّة به کوشش صلاح‌الدّین صاوی و غلامرضا اعوانی در سال ۱۳۵۶ هجری‌شمسی به وسیله انجمن حکمت و فلسفه در ایران چاپ شده است.

کتاب حاضر یعنی کتاب الاصلاح متجاوز از بیست سال پیش به وسیلهٔ استاد دکتر حسن مینوچهر بر اساس سه نسخهٔ خطی تصحیح شده و تسلیم چاپخانهٔ دانشگاه گردیده بود و دانشگاه بجز چند صفحهٔ آخر بقیّه را در یکهزار نسخه چاپ کرد و چون استاد متن را اعراب‌گذاری کامل کرده بودند بقول خودشان هزار غلط در آن مشاهده گردیده بود لذا به چاپخانه دستور دادند نسخه‌های چاپ شده را از بین ببرند و یک نسخه را که با دست غلط‌های آن را اصلاح کرده بودند به من لطف کردند که وسائل چاپ آن را در مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی فراهم آورم. متأسفانه در این یک نسخه هم غلط‌های فراوانی وجود داشت که در حدود وسع و امکان به تصحیح آن پرداخته شد و نامهای اشخاص و فرق و طوائف و کتابها و اماکن و اشعار و اصطلاحات و احادیث و راویات از کتاب استخراج و به صورت فهرست به آن ملحق گردید و همچنین از آقای دکتر شین نوموتو که در مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل کانادا از دانشجویان ما بودند و رسالهٔ دکتری خود را با راهنمائی آقای پروفسور هرمان لندلت درباره کتاب الاصلاح تحریر می‌کردند خواهش شد که بر پایهٔ مطالعات خود مقدّمه‌ای به زبان انگلیسی بر کتاب بنویسند که آن مقدّمه به وسیلهٔ استاد محشترم دکتر سیّد جلال‌الدّین مجتبوی به زبان فارسی ترجمه و همراه با اصل به کتاب ملحق گردید و لازم است که مراتب سپاس خود را نسبت به هر دو اظهار نماید.

در تصحیح کتاب از سه نسخه استفاده شده که هر سه در همین زمانهای اخیر کتابت شده: نسخهٔ

اول که به عنوان نسخهٔ الف مشخّص گردیده در سال ۱۳۱۳ نوشته شده و فیلم آن بشماره ۱۴۱۳ و عکس آن به شماره‌های ۶۱۸۰/۱ و ۶۱۸۰/۲ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه موجود است. نسخهٔ دوم که از آن به عنوان نسخهٔ ب یاد شده در سال ۱۲۷۸ نوشته شده و فیلم آن بشماره ۱۵۰۷ و عکس آن بشماره‌های ۴۰۸۷ و ۴۰۸۸ در همان کتابخانه نگهداری می‌شود. نسخهٔ سوم یعنی نسخهٔ ج که در سال ۱۳۵۱ به تحریر در آمده است و اصل آن در کتابخانهٔ استاد دکتر حسن مینوچهر است و چنین به نظر می‌رسد که اصل نسخهٔ اول و دوم در اختیار ایوانف بوده که فیلم آن را به دانشگاه اهدا کرده است.

هرچند کسانی که به تحقیق دربارهٔ کتاب الاصلاح پرداخته‌اند مانند دکتر فرهاد دفتری و دکتر شین نوموتو از میکروفیلم و نسخه‌های تصویری کتاب استفاده کرده‌اند ولی نشر کتاب به صورت چاپی مجال تحقیق و بررسی یکی از متون مهم اسماعیلی را برای کسانی که به بحث و فحص در تاریخ مذاهب اسلامی و تاریخ اندیشه و تفکّر در ایران می‌پردازند آسان می‌سازد. راقم این سطور بسیار مسرور است که کتابی را که از چهل سال پیش اهل علم در انتظار نشر آن بودند و کسالت استاد دکتر حسن مینوچهر موجب تأخیر آن شده بود به صورتی که ملاحظه می‌شود به جامعهٔ علمی تقدیم می‌کند. و امیدوار است که با توفیق خداوند بتواند در فرصتی نه چندان دور مطالب کتاب را به فارسی مورد تحلیل و بررسی قرار دهد تا مورد استفاده دانشجویان گرامی قرار گیرد. بعون‌الله تعالی و کرمه.

مهدی محقق
بیست و یکم خرداد ۱۳۷۷ هجری شمسی
دماوند، کوی درویش

۱. راحة العقل، حمیدالدّین کرمانی، قاهره دارالفکر العربی، ص۲۲
۲. الرّیاض، حمیدالدین کرمانی، بیروت دارالثقافة، ص ۵۰
۳. تاریخ و عقائد اسماعیلیّه، دکتر فرهاد دفتری، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، تهران نشر فرزان، ص ۱۷۱
۴. ترجمه دکتر سیّد حسن نصر، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیّات دانشگاه تهران، شماره ۱، سال نهم ۱۳۴۰

فهرس فصول الكتاب

مقدّمهٔ
کتاب الإصلاحِ ابوحاتم رازی

از

شین نوموتو
Shin Nomoto

ترجمهٔ
سیّدجلال‌الدّین مجتبوی

۱. مقدمه

دو بحث و گفتگوی عقیدتی در نخستین دورهٔ تاریخ تفکر اسماعیلی با خط‌مشی عقلانیِ ابوحاتم احمد بن حمدان رازی*، مؤلّف کتاب الاصلاح که برای نخستین بار به صورت جدید چاپ شده است، در این مقاله عرضه می‌شود[۵]. یکی از این دو بحث و گفتگو پیرامون مبارزه‌طلبی و ادّعائی متمرکز است که ابوبکر محمّد بن زکریای رازی (متوفّی ۹۳۵/۳۱۳) یا Rhazes در لاتین، یک پزشک برجسته و فیلسوف عقلی مذهبِ غیر اسماعیلی که علیه نبوّت اظهار نظر کرده است[۶]. بحث دیگر با متفکّری از درون جمعیت اسماعیلی سر و کار دارد به نام محمّد نَسَفی، یا نخشبی (متوفّی ۹۴۲/۳۴۳)، «بنیانگذار فلسفهٔ اسماعیلی»[۷]، یعنی فلسفهٔ متأثّر از طریقهٔ نوافلاطونی. چنانکه می‌دانیم، در قرن چهارم/دهم، گروهی از متفکّران اسماعیلی قویّاً تحت تأثیر فلسفهٔ نوافلاطونی بودند، که مادِلونگ (W. Madelung) و هالْم (H. Halm) آن را به‌عنوان «حوزه یا مکتب ایرانی» معرّفی کرده‌اند، زیرا فعّالیّت آنان در قلمرو ایران بوده است[۸]. ابوحاتم رازی در واقع غالباً همراه با نَسَفی و شخصیت نوافلاطونی مذهب برجستهٔ دیگری، ابویعقوب سجستانی (مشهور در قرن چهارم/دهم)، در میان متفکّران اسماعیلیِ ایرانی موسوم به «حوزهٔ ایرانی» به‌شمار آمده است.

کتاب الاصلاح شامل کاوشهای نظری ابوحاتم رازی است که نَسَفی همکیش خود را دربارهٔ موضوعات گوناگونی مانند جهان‌شناسی، روان‌شناسی، مردم‌شناسی، نبوّت و غیره رد می‌کند. این کتاب همچنین شامل نقل‌قولهای بسیاری از کتاب المحصول، یکی از کهن‌ترین آثار فلسفی اسماعیلی است که متأسفانه مفقود شده است. بنابراین متن جدیدالطبع ما یکی از نخستین

* از آنجا که در این مقاله نام دو «رازی» مکرّراً ذکر می‌شود برای پرهیز از اشتباه این رازی را ابوحاتم یا ابوحاتم رازی، و ابوبکر محمّد بن زکریای رازی را «رازی» یاد می‌کنیم. ـ م.

نمونه‌های بازماندهٔ دلیل و مدرک فلسفهٔ نوافلاطونیِ مذهب اسماعیلی در قرن چهارم/دهم را تشکیل می‌دهد.[۹]

مطالعات جدید غربی دربارهٔ ابوحاتم رازی تا آغاز دههٔ ۱۹۲۰ پدیدار نشده بود. دلیل آن، عدم دسترسی به منابع اصلی اسماعیلی بود: معتقدان آنها را حفظ کرده بودند لیکن از آنها با سعی و پشتکار دور از دید بیگانگان تا آغاز این قرن به مثابه احتیاط‌کاری در برابر تعقیب و زجر و آزار دفاع می‌کردند. گزارش خود ابوحاتم دربارهٔ دیگر بحث و مجادلهٔ عقیدتی با رازی (Rhazes)، أعلام النبوّه یا نشانه‌های پیامبری، پایه و اساسی برای مطالعهٔ مربوط به این متن دربارهٔ تفکّر او توسط محقّقان غربی فراهم کرد.[۱۰] کراوس (P. Kraus) اجزائی از این اثر را به عنوان بخشی از مطالعهٔ ۱۹۳۶ خود دربارهٔ رازی به طبع رسانید[۱۱]، و طبع و نشر انتقادی تمام متن در ۱۹۷۷ پدیدار شد.[۱۲]

امّا الاصلاح برای محقّقان و دانش‌پژوهان لااقل تا طبع کنونی دشوار بود که آن را جدّی بگیرند. ایوانف (W. Ivanow) الاصلاح را با مقدمه‌ای شتابان به صورت یک مقاله پوشش داد[۱۳]، و پس از آن دیگر محقّقان آن را در دست گرفتند، لیکن همهٔ آنان اجزاءِ متن را مطابق رشته‌ها و زمینه‌های علاقهٔ خودشان تحلیل کردند. مثلاً مادِلونگ الاصلاح را به عنوان سند و مدرکی که جنبش قرامطه، یعنی کسانی که از مسیر اصلی جنبش اسماعیلی حدود سال ۹۰۰ پس از آنکه پیشوای آنان خود را بجای مقام امامت اعلام کرد جدا شدند[۱۴]. والکر (P. E. Walker) و هالْم ترجیح دادند که نخستین ظهور مذهب نوافلاطونیِ اسماعیلی در آن متن را دنبال کنند[۱۵].

امّا هیچ کوششی برای مطالعه و نوشتن شرح تفصیلیِ الاصلاح در تمامیت آن به عمل نیامده است؛ و این بوضوح به علت فقدان یک چاپ انتقادی دربارهٔ تمام متن تاکنون است. ما حتی عکسی از این متن مهم در دست نداشتیم. به منظور تشخیص و ارزیابی آن به‌طور دقیق‌تر، ضروری است که تمامی آن را مطالعه و تحلیل کنیم. بدین سان مقدمهٔ من برای این طبع جدیدِ الاصلاح گامی ابتدائی برای چنین طرحی است.

۲. زندگانی ابوحاتم رازی

دربارهٔ مؤلّف الاصلاح چه می‌دانیم؟ ابوحاتم چگونه می‌زیست و چه سلوک و رفتاری داشت و فعّالیت‌های عقلانی وی در زمینهٔ تاریخی عصرش چه بود؟ در این بخش خواهم کوشید تا بر دین و حیات سیاسی ابوحاتم رازی روشنایی بیفکنم، در حالی که کار خود را بر منابع دست اول و

دست دوم که اکنون در دسترس است ابتنا کنم. این شیوه به ما کمک خواهد کرد که تصویری روشن از ابوحاتم آنگونه که فرصت تحصیل و تلمّذ و تحقیق و تتبّع در عصر وی اکنون برای ما می‌تواند فراهم کند به دست آوریم. در این صورت می‌توان امید داشت که در وضعی خواهیم بود که مسیر اصلی آراءِ مربوط به زندگی ابوحاتم رازی را مطالعه کنیم.

به رغم نقش مهم او به عنوان یک داعی (دعوت‌کننده یا مأمور) در تاریخ مذهب اسماعیلی، جزئیاتی چند از زندگی مؤلّف *الاصلاح* یقینی‌اند؛ کمیابی منابع تاریخی اسماعیلی ما را ناگزیر می‌کند که بر منابع سنّیِ دشمن و مخالف تکیه کنیم. حتی جزئیات مهم، مانند سال تولّد و مکان مرگ وی از طریق منابع تاریخی برای ما شناخته نیست[۱۶]. نام وی و نسبتش حتی در مفصّل‌ترین گزارش فعّالیت دعوت اسماعیلی (دعوت یا مأموریت یا سازمان مأموریت)[۱۷] در زمان او در ایران، یعنی *سِیَرالملوک* یا سیاست‌نامهٔ نظام‌الملک، ذکر نشده است[۱۸]. با وجود این، خلاصه‌ای از شرح و بیان نظام‌الملک می‌تواند برای آگاهی اساسی سودمند باشد.

به نظر نظام‌الملک، فعّالیت «دعوت» در ایران توسط شخصی 'خَلَف' نام، که از طرف رهبر جنبش در آن زمان منصوب شده بود آغاز گشت[۱۹]. این خَلَف در بخش فشابویه در ری ساکن شد[۲۰]، و اعلام کرد که ظهور شخصیّت مسیحایی (نجات‌دهنده) قائم منتظَر نزدیک است. پس از او پسرش، احمد، جانشین پدر شد، و او غیاث را جانشین خود کرد، مردی که ظاهراً نقش مهمی در بیان تعالیم اساسی «دعوت» با دانش خود از قرآن و سنن نبوی ایفا کرد، و کسی که فرهنگ لغات و اصطلاحات فنّی دینی، یعنی *کتاب البیان*، را نوشته است[۲۱]. نظام‌الملک گزارش می‌دهد که این غیاث از سوی مردم ری بنابر درخواست فقیهی به نام عبدالله زعفرانی با زجر و آزار و تعقیب روبرو بود؛ و مجبور شد از این شهر به مرو رود (مروالرّود) در خراسان بگریزد. وی در تغییر کیش امیر آن شهر، حسین بن علی مرورودی، موفق شد و خود این شخص بعداً بسیاری از مردم خراسان را به «دعوت» رهبری کرد[۲۲]. غیاث پس از بازگشت به ری از مرورود ظاهراً ابوحاتم نامی را که در شعر عربی و روایت عجیب (حدیث غریب) دانا بود برای عهده‌داریِ وظیفهٔ «دعوت» منصوب کرد. نظام‌الملک گزارش می‌دهد که مکان اصل و مبدأ ابوحاتم فشابویه بود، لیکن هیچ ذکری از سال تولد او نشده است[۲۳]. اغلب محقّقان این ابوحاتم را با مؤلّف ما ابوحاتم رازی یکی می‌دانند[۲۴].

در این اثنا، غیاث با اعلام این که ظهور مهدی، مُنجی منتظَر در ری، نزدیک و قریب‌الوقوع است به تبلیغ خود ادامه داد. امّا وقتی زمان پیشگویی‌شده بدون ظهور مهدی فرا رسید وی بی‌اعتبار و بدنام شد. و هنگامی که دروغ پیشگویی غیاث به‌زجر و آزار و تعقیب وی از جانب

مردم شهر منتهی شد، از ری گریخت[۲۵]. می توان حدس زد که در آن زمان ابوحاتم فوق‌الذکر نیز در پخش وانتشار پیشگویی غیاث دربارهٔ مهدی تحت رهبری او درگیر بود.

بعد از این حادثه، یکی از نوادگان خَلَف از طرف مردم جمعیت اسماعیلی در ری (جماعتی در ری) به سِمَت رهبر انتخاب شد. وی هنگام مرگش پسر خود، ابو جعفر کبیر را منصوب کرد. اما نظام‌الملک اظهار می‌کند که ابوحاتم ابوجعفر را از رهبری معزول و محروم کرد[۲۶]. ابوحاتم همچنین داعیان را به طبرستان، گرگان، اصفهان، و آذربایجان فرستاد تا مردم آنجاها را به مذهب اسماعیلی دعوت کنند. وی موفق شد که کیش امیر یا حاکم ری، احمد بن علی، را که از ۹۱۹/۳۰۸ تا ۹۲۴/۳۱۱ حکومت می‌کرد و به سلسلهٔ سامانیان (آل سامان) ابراز علاقه و دلبستگی می‌کرد، تغییر دهد[۲۷].

پس از آنکه سربازان و اسواران یوسف بن ابی الساج، که خاندانش از ۸۹۲/۲۷۹ در آذربایجان حکومت کرده بودند، ری را اشغال کردند و حاکم شهر را در ۹۲۴/۳۱۱ کُشتند، ابوحاتم ری را به قصد طبرستان ترک کرد. در آنجا وی به شورش و قیام مردم برضدّ حکومت علی امام زیدی پیوست[۲۸]. وی که ظاهراً می‌کوشید تا از وضع و موقعیت برای «دعوت» بهره‌برداری کند، اعلام کرد که یک امام بزودی (به‌مدتی نزدیک) از دیلمان ظهور می‌کند. بنا بر اظهار نظام‌الملک این امر در مدت سلطنت مرداویج، مؤسّس آل‌زیار واقع شد که در غرب ایران در ۹۳۱/۳۱۹ از رئیس پیشین خود علی در طبرستان و از رئیس جدید خود، یک رهبر گیلانی نیرومند، اسفار بن شیرویه، کسب استقلال کرد[۲۹].

امّا ابوحاتم، بنا برگزارش نظام‌الملک، سرانجام اعتماد مردم طبرستان را به علّت پیشگویی خود دربارهٔ ظهور امام، که ثابت شد دروغ است، از دست داد. وی خودرا ناگزیر دید که ازتودهٔ مردم خشمگین بگریزد، و در تبعید و جلای وطن درگذشت[۳۰]. بدین‌سان دورهٔ زندگی او به‌طریقی همانند دورهٔ سلف او غیاث به‌پایان رسید. پس از ابوحاتم، عبدالملک کوکبی و اسحاق نامی فعالیت «دعوت» را برعهده گرفتند[۳۱].

تا جایی که به سال مرگ ابوحاتم مربوط است، برخی اطلاعات در گزارشی از ابن حجر عسقلانی، مؤلّف فرهنگ زندگینامهٔ لسان المیزان در دسترس است. این‌گزارش مربوط است به یک داعی اسماعیلی که ابن حجر به او به عنوان احمد بن حمدان بن احمد الور سامی ابوحاتم لیثی اشاره می‌کند. در اینجا نوشته شده است که احمد شخصی ادیب و فرهیخته بود با دانشی از زبان‌شناسی، کسی که حدیث‌های بسیار می‌دانست. با وجود این، وی «یکی از مبلّغان اسماعیلی» شد (صار من دُعاة الاسماعیلیه) و در ۹۳۴-۵/۳۲۲ درگذشت[۳۲].

توصیف این «ابوحاتم» و حوزهٔ تحقیق و تتبّع تخصّصی او با این امر مناسبت دارد که ابوحاتم رازی به‌عنوان مؤلّف کتاب الزینة کتابی که حاوی تحلیل مربوط به لغت‌نویسی و زبان‌شناسی دین و اصطلاحات کلامی است بخوبی شناخته شده و معروف بود[۳۳]. لیکن چند مسأله و مشکل باقی می‌ماند. مثلاً سؤالهایی پیرامون اعتبارِ یکی گرفتنِ ابوحاتم در سیاست‌نامه با الرازی، مؤلّف الاصلاح، کاملاً توجیه نشده است. مقایسه‌ای با دو منبع دیگر فارسی که آغاز «دعوت» را در ناحیهٔ ری گزارش می‌دهند براعتبار این یکی‌گیری پرتوی می‌افشانند. جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله (متوفّیٰ حدود ۱۳۱۸/۷۱۸ و زبدةالتواریخ ابوالقاسم کاشانی (متوفّیٰ حدود ۱۳۳۷-۸/۷۳۸) هر دو یک رهبر «دعوت»، ابوحاتم، را با نسبت «الرازی» ذکر می‌کنند. رشیدالدین «ابوحاتم احمد بن حمدان الرازی» ذکر کرده و حال آنکه کاشانی «ابوحاتم بن عبدان الرازی وَرسَنانی*» یاد کرده است[۳۴]. به عبارت دیگر، این دو منبع اشاره می‌کنند که ابوحاتم رازیِ آنان و ابوحاتم گزارش نظام‌الملک نقش واحد را در زمینهٔ واحد، یعنی نقش رهبری را در «دعوتِ» ناحیهٔ ری ایفا کرده است، و بدین‌گونه دلالت می‌کنند که آنان یک شخص واحد بوده‌اند. با وجود این، از آنجا که در واقع تاریخِ این هر دو منبع پس از نظام‌الملک است، این امکان هست که آنها اساساً از گزارش وی پیروی کرده‌اند و بنابراین تأیید مستقلی دربارهٔ آن تشکیل نمی‌دهند.

با عطف توجه به منابع پیشترِ عربی در کوششی برای حلّ این موضوع، ما می‌یابیم که یک متن مهمّ کتاب‌شناسی، الفهرست، که ابن‌الندیم (متوفّیٰ ۹۹۵/۳۸۵ یا ۹۹۸/۳۸۸) آن را نوشته است نام ابوحاتم ورسنانی را به عنوان رهبر «دعوت» یاد می‌کند، و نیز ابوحاتم رازی را به عنوان مؤلّف الزینه و الجامع، تنها دو اثر از ابوحاتم، ذکر می‌کند[۳۵]. با وجود این، این دو نام را در دو زمینهٔ مختلف، یعنی ورسنانی را در شرح و گزارش خود از جنبش «دعوت»، و ابوحاتم رازی را در زمینهٔ شرح حال مؤلّفان اسماعیلی و کتابهای آنان ذکر کرده است. به علاوه ابن‌الندیم هرگز صریحاً این دو شخصیت را به عنوان یک شخص واحد در نظر نمی‌گیرد. متن عربی دیگری وجود دارد، الفَرق بین الفِرقِ عبدالقاهر بن طاهر بغدادی (متوفّیٰ ۱۰۳۷/۴۲۹)، که در زمرهٔ شرح حال‌نویسی بدعت‌گذران است، تاریخ آغازینِ «دعوت» را مورد بحث قرار داده است. بدبختانه، این متن مهم کمک اندکی به حلّ مشکل ما می‌نماید، زیرا فقط نام «ابوحاتم» را ذکر می‌کند[۳۶]. بنابراین موضوع یکی گرفتنِ ابوحاتم در سیاست‌نامه با الرازیِ مؤلّف بدین‌سان به‌رغم موجّه‌نماییِ ابتدائی، خیلی جا برای بحث بیشتر دارد.

---

* ورسنان به گفتهٔ یاقوت از قراءِ سمرقند بوده است. اما به‌نظر استرن «ورسنان» نام دهکده‌ای در ناحیهٔ فشاپویه است. رجوع شود به یادداشت شمارهٔ ۲۸. ـ م.

علاوه بر مسألهٔ زندگی ابوحاتم رازی، باید توجه کنیم که همچنین مشکلاتی در اطراف تاریخ «دعوت» در شمال غرب ایران وجود دارد. بدین‌گونه، برخی فهرستهای داعیان راکه رشیدالدین و کاشانی فراهم کرده‌اند با کتاب نظام‌الملک متفاوت می‌یابیم. رشیدالدین نامهای داعیانِ پیش از سلفِ بی‌فاصلهٔ ابوحاتم، جعفر محروم نامی، را ذکر نمی‌کند[۳۷]. کاشانی در فهرست خود نام منصور حلاّج راکه یادآور یک صوفی بزرگ حسین‌بن‌منصور حلاّج است می‌گنجاند[۳۸]. جالب توجه است که ابن‌النّدیم، که زمانی خیلی پیشتر نوشته است، مردی به نام «حلاّج القُطن» یا «پنبه پاک‌کن» را به عنوان نخستین داعی در نواحی ری، آذربایجان و طبرستان ذکر می‌کند[۳۹]. چنانکه لویی ماسینیون (L. Massignon) اظهار می‌کند اتّهامی برضدّ این حلاّج توسط تشکیلات سنّی در بغداد واردکرده بودند که وی دعوی قرمطیان را برای قائم منتظر اعلام و تبلیغ می‌کرده است[۴۰]. ممکن است این اتّهام مؤلّفانِ سپس‌تر نظیر ابن‌النّدیم وابوالقاسم کاشانی را رهنمون شده است که نام حلاج را در فهرستهای خودشان دربارهٔ نخستین داعیان درج کنند.

اینک اجازه دهید به مسألهٔ زندگی ابوحاتم رازی برگردیم. به‌راستی وی تا چه اندازه خود را در جنبش قرمطیان درگیر و مشغول کرده است؟ مادِ لونگ تصویری از ابوحاتم رازی به مثابه یک رهبر فعّالِ جنبش قرمطیان در جایی که اکنون غرب ایران است ترسیم می‌کند. بنا بر نظر وی، فعّالیت «دعوتِ» ابوحاتم مربوط است به اعلان عنوان مهدی دربارهٔ یک جوان زرتشتی اصفهانی در بحرین در ۹۳۱/۳۱۹، و یأس و ناامیدی بعدی در میان قرمطیان هنگامی که معلوم شد که این مرد یک منتظَر و مسیحای (نجات‌دهندهٔ) دروغین است[۴۱]. در برخی منابع اصلی گزارش ابوالقاسم کاشانی را دربارهٔ مطابقت ابوحاتم با رهبر قرمطیان بحرینی، ابوطاهر جنّابی، ملاحظه می‌کنیم. یک متکلّم بزرگ معتزله، قاضی عبدالجبّار همدانی (متوفّی ۴۱۵/۵-۱۰۲۴)، نام ابوحاتم بن حمدان الرازی الکلابی را در میان داعیان قرمطیان ذکر می‌کند، کسی که ابوطاهر را برای آنکه اقتدار و اختیار خود را تسلیم مهدی دروغین نموده بود محکوم کرده است[۴۲]. به‌علاوه مادِلونگ با تکیه به منابع گوناگون ادّعا می‌کند که ابوحاتم رازی «این پیشگویی را انتشار داد» که ظهور مهدی در ۹۲۸/۳۱۶، که از لحاظ اختربینی به عنوان سال قِران زحل (کیوان) و مشتری محاسبه شده بود، اتفاق خواهد افتاد[۴۳].

ارتباط میان ابوحاتم و نهضت قرمطیان که مادلونگ اظهار می‌کند به‌نظر موجّه می‌نماید. با این وصف، چند امر جزئی باید توضیح داده شود. آیا ما می‌توانیم پیشگویی فوق‌الذکر دربارهٔ ظهور مهدی را در بیان نظام‌الملک از ابوحاتم بیابیم؟ یک حادثهٔ مشابه ممکن‌است نظر مادِلونگ را اثبات کند. در بیان نظام‌الملک، در طی دورهٔ «دعوت» ابو حاتم در غرب ایران تبلیغات پیشگویی، ظهور

یک شخصیت مسیحایی را در دو موقع منتشر ساخت. بار اوّل اعلان غیاث دربارهٔ ظهور مهدی بود. بار دوم، خود ابوحاتم پیشگویی خود را دربارهٔ آمدن «یک امام» در طبرستان منتشر ساخت. دروغ بودن هر دو پیشگویی چنانکه در گفتهٔ بالا دانستیم اثبات شد.

لیکن، در شرح نظام‌الملک هیچ دلیل و مدرک واقعی برای اثبات گرفتاری ابوحاتم در تبلیغات پیرامون پیشگویی غیاث وجود ندارد: ما فقط می‌توانیم حدس بزنیم که وی احتمالاً مشغول و درگیر چنین تبلیغاتی تحت رهبری غیاث بوده است. و دربارهٔ استفادهٔ ابوحاتم از لقب «امام» به‌جای «مهدی» چه می‌توان گفت؟ در واقع این امر بالضروره امکان این را که وی آمدن مهدی را پیشگویی کرده است نفی نمی‌کند. مطابق عقیده و آموزهٔ مذهب اسماعیلیِ آغازین، مهدی ـ قائم هفتمین امام از عصر پیامبر اسلام محمّد [ص] است.

دربارهٔ فعّالیت ابوحاتم در طبرستان نظام‌الملک می‌نویسد: «کار وی با آنان در روزگار مرداویج (در ایام مرداویج) در حال پیشرفت و ترقی بود[۴۴]. چنانکه پیش از این ذکر شد، مرداویج پس از ۹۳۰/۳۱۶ قدرت مستقل به دست آورد، یعنی از لحاظ اختربینی بعد از سال پیشگویی شدهٔ ۹۲۸/۳۱۶ اما پیش از اعلان مهدویتِ جوان اصفهانی و نومیدی بعدی در ۹۳۱/۳۱۹. این ترتیب تاریخی به نظر می‌رسد با طرح و اندیشهٔ مادلونگ که ابوحاتم ظهور مهدی را پیشگویی کرد و سرانجام با اعلام دروغ مهدویت اصفهانی سرخورد و از اشتباه بیرون آمد، تطبیق می‌کند.

با وجود این، یک مشکل کوچک دیگر باقی می‌ماند. نظام‌الملک می‌نویسد: «وقتی آنان (یعنی دیلمیان) دیدند که زمانی را که وی (یعنی ابوحاتم) به عنوان ظهور امام پیشگویی کرده گذشته است، گفتند 'این [مذهب] اصل و اساسی ندارد'...»[۴۵]. این عبارت حاکی از آن است که گذشتن زمان پیشگویی شده به بی‌اعتباری ابوحاتم در میانِ پیروان دیلمی خود منجر شد. لیکن ظهور «مهدی» واقعاً اتفاق افتاد*، ولی به رغم معتقدان سلطنت هزار سالهٔ او، سلطنت و حکمرانی مخالف اصول وی مدت کوتاهی دوام کرد. بدین سان شرح نظام‌الملک در اینجا با طرح و نظر مادلونگ که پس از اثبات دروغ پیشگویی دربارهٔ مهدی، وی از پیروان خویش گریخت و خود را پنهان کرد، سازگار نیست. کدام فعّالیت تبلیغاتی در شرح نظام‌الملک مربوط به واقعهٔ مهدی دروغین در بحرین است؟

* ظاهراً منظور نویسنده از این مهدی، عبیدالله بن محمد الفاطمی العلوی امام و مؤسس دولت علویین در مغرب و جدّ فاطمیان مصر است. وی مدعی مهدویت بود و بسیاری از اصحاب خود را در مغرب پراکنده کرد تا ظهور امامِ زمان (مهدی) را بشارت دهند و مردم را بدو بخوانند. عبیدالله به مغرب رفت و در قیروان به سال ۲۹۷ با وی بیعت کردند. وی پس از ۲۴ سال حکومت به سال ۳۲۲ هـ در آنجا درگذشت. تولد او به سال ۲۵۹ هـ بود (الاعلام زرکلی). اسفراینی ابوحاتم را از پیروان عبیدالله المهدی خوانده است. گفته شده که ابوحاتم پیش از آنکه المهدی در قیروان به قدرت رسد از مغرب دیدن کرده است (همدانی، حسین، مقدمه الزینه، ۲۶). ـ م.

آیا پیشگویی ابوحاتم در طبرستان غیر از پیشگویی رهبری قرمطیان در بحرین است؟ ما دربارهٔ این سؤالات به علت کمیِ منابع تاریخی که در این زمان در دسترس است تنها می‌توانیم حدسهای مدلّل ارائه دهیم. اما هر چند درگیری ابوحاتم در جنبش قرمطیان به نظر موجّه می‌آید، سؤالات مربوط به ماهیّت و دامنه و وسعت آن باقی می‌ماند.

۳. آثار ابوحاتم رازی و الاصلاح

در این بخش می‌خواهیم آثار ابوحاتم رازی، از جمله کتاب الاصلاح، را وصف کنیم تا اندیشه و تصوری دربارهٔ فعّالیتهای عقلی و تأثیر محتمل او در نسلهای بعد به دست دهیم.

پونا والا (J. k. Poona wala) در شرح و توصیف کتب ادبیّات اسماعیلی پنج کتاب را به عنوان متضمن مجموعهٔ آثار ابوحاتم رازی ذکر می‌کند. اینها عبارتند از کتاب الزینة فی الکلمات الاسلامیة العربیة، کتاب الاصلاح، أعلام النبوّة، کتاب الرجعة فی الردّ علی اصحاب الرجعة و کتاب الجامع فی الفقه[۴۶]. اکنون هیچ تحلیل قابل دسترسی دربارهٔ دو کتاب اخیر، کتاب الرجعه و الجامع، غیر از آن که در شرح کتب پونا والا یافت می‌شود، وجود ندارد. بنابراین در اینجا می‌خواهم اول از همه بر کتاب الزینة و تأثیر آن در نسلهای بعد متمرکز شوم، سپس أعلام، یک اثر جدلی مهم، را مورد بحث قرار دهم، و سرانجام الاصلاح را، با تلخیص بخش جهان‌شناسی فلسفی توصیف کنم.

کتاب الزینة یک اثر لغت‌نویسی (فرهنگ لغات) دربارهٔ اصطلاحات دینی برای صفات خداوند، دربارهٔ بدعتکاری و ارتداد و الحاد، شعائر و مراسم دینی، و شعر عربی است. کتاب الزینة شاید به علّت فنّی‌تر بودنش از اختصاص به اسماعیلیه، معروف‌ترین آثار فوق‌الذکر برای مؤلّفان غیراسماعیلی بود. نخستین اینان برای توجه به اهمیت آن ابن الندیم مشهور است: ما قبلاً به اختصار نقل‌قول و استشهاد وی را دربارهٔ این اثر مورد بحث قرار دادیم[۴۷]. دیگر مؤلّفان مهمّ سنّی که الزینة را ذکر می‌کنند عبارتند از جلال‌الدین سیوطی (متوفّیٰ ۱۴۲۷/۸۲۹)، و حاجی خلیفه، که به کاتب چلپی (متوفّیٰ ۱۶۵۷/۱۰۶۷) معروف است[۴۸]. سیوطی از متن الزینة به مثابه منبعی برای مطالعهٔ خود دربارهٔ لغات بیگانه در قرآن استفاده کرده[۴۹] است. به علاوه، یک مؤلّف اثناعشری در قرن نوزدهم، محمدباقر زین‌الدین خوانساری (۱۸۹۵/۱۸۱۱) نام ابوحاتم رازی را با استشهاد از الردّ علی قول الرجعة. که به احتمال بسیار همان کتاب الرجعة فی الردّ علی اصحاب الرجعه که در بالا یاد شد می‌باشد، و الزینة را، با نقل قول تعریف این کتاب از کلمهٔ «شیعه»، ذکر می‌کند[۵۰].

الزینة همچنین توسط مؤلّفان اسماعیلی ذکر شده است مانند ادریس عمادالدین (متوفّیٰ ۱۴۶۸/۸۷۲) و گردآورندهٔ فهرست کتابها و آثار نویسندگان، اسماعیل بن عبد الرسول، معروف به

مجدوع (متوفی ۱۱۸۳ یا ۱۱۸۴/۷۰-۱۷۶۹)، با داستان ذیل[۵۱]. بنا بر نظر ادریس، دومین خلیفهٔ فاطمی، القائم، نسخه‌ای از الزینة را جزء به جزء برای پسر خود، منصور، خلیفهٔ بعد، فرستاد و به او دستور داد که هر بخش آن متن را در یک زمان به داعیان بیاموزد. اما صحّت و اعتبار این گزارش قابل تردید است، هم به دلیل فاصلهٔ بین مهدیه*، پایتخت فاطمی در آن زمان، و ایران، و هم به دلیل مخالفت عقیدتی بین فاطمیان و متفکرانی مانند ابوحاتم رازی که خود را مشغول و درگیر جنبش قرمطیان کرده بودند[۵۲].

أعلام النبوّه شرح و گزارش بحث و جدال عقیدتی بین ابوحاتم رازی و معاصرش، پزشک-فیلسوفِ نامی ابوبکر رازی، دربارهٔ نبوت است. این بحث و مناظره را حمیدالدین کرمانی در اثر خود الاقوال الذهبیة، کتابی مجادله‌آمیز که نظریهٔ ابوبکر رازی را دربارهٔ نفس و عقل انتقاد می‌کند، گزارش کرده است[۵۳]. کرمانی ذکر می‌کند که این بحث و مجادله در دورهٔ مرداویج در حضور او (فی حضرته) انجام شده بود. درست همانند موارد أعلام و کرمانی، انتقاد ابوبکر رازی از نبوّت مجادلات متقابل را از سوی اسماعیلیان در نسلهای بعد پدید آورد[۵۴].

أعلام نیز به نظر می‌رسد گزارشی باشد از تلاش اسماعیلی برای هضم فلسفه و علوم یونانی-یونانی‌مآبی: این متن شامل نقل‌قولهای عقایدنگاری از چندین فیلسوف ودانشمند نظیر افلاطون، سقراط، ارسطو، پروکلوس، اپیکورُس، و بعضی از فضلای پیش از سقراط است[۵۵].

متن الاصلاح در وضع و حالتی ناقص باقی مانده، و احتمالاً فاقد آغاز و پایان است. دو دستنویس (نسخهٔ خطی) که من به آنها مراجعه کردم، یکی در مجموعهٔ همدانی در میلواکی (Milwaukee)، ویسکونسین (Wisconsin)، و دیگری در دانشگاه توبینگن (Tübingen)، مشتمل بر شش قسمت و همچنان ناقص‌اند[۵۶]. این متن که مطالب گوناگون را موردبحث قرار می‌دهد تقریباً به مطالب فلسفی مانند جهان‌شناسی، علم پیدایش جهان (آفرینش‌شناسی) و روان‌شناسی تقسیم شده است، و مطالب دیگر را دوست دارم مطالبی مربوط به نبوّت بنامم. اینها حاوی شرح و تفسیرهایی هستند پیرامون داستانهای قرآنی دربارهٔ پیامبران، بحث دربارهٔ طرح «تاریخ مقدس»**، یا تاریخ نجات و رستگاری، روبرو شدن پیامبران با فرشتگان و موجودات آسمانی، و اخلاقِ اداره و اجرای «دعوت»[۵۷].

فقط یک نهم متن دربارهٔ مطالب فلسفی فی حد ذاته است. بقیه، مطالب مربوط به نبوّت را در بر دارد. بحث دربارهٔ این مطالب در الاصلاح در کتاب الرّیاض اثر یک استاد دیگر فلسفهٔ اسماعیلی،

---

* شهری است در شمال افریقا که آن را عبیدالله مهدی مؤسّس سلسلهٔ فاطمی در سال ۳۰۲ هـ. بنا کرد. ـم.

** تاریخ مقدّس یا تاریخ قدسی به ادوار نبوّت و ولایت اطلاق می‌شود. ـم.

حمیدالدین کرمانی، که شامل نقل قولهایی است از کتاب النّصرة سجستانی، دوباره مطرح می‌شود. کرمانی در متن خود باابوحاتم رازی همسوست، در حالی که سجستانی به یاری نَسَفی می‌آید.

نشر مصحَّح چاپ شدهٔ الرّیاض به عنوان یک متن اسماعیلی نسبتاً زود در ۱۹۶۰ منتشر شد[۵۸]. با سپاسگزاری نسبت به این انتشار، محقّقان متعددی از فلسفهٔ اسلامی در بحثِ مطالب فلسفی در الاصلاح در زمینهٔ ورود مذهب نوافلاطونی به مذهب اسماعیلی وارد شده‌اند، و بخش فلسفی متن را به طور گسترده تحلیل کرده‌اند[۵۹]. بنابراین من خود را به تلخیص مطالب عمدهٔ بخش فلسفی دربارهٔ جهان‌شناسی در این مطالعه و پژوهش، با توجه به آراءِ توضیح‌دهنده و روشن‌کنندهٔ ابوحاتم رازی، محدود می‌کنم.

برخلاف عقیدهٔ نَسَفی که طبیعت نفس کامل نیست، ابوحاتم معتقد است که نفس در ذات خود کامل است (تامّة فی ذاته)، زیرا نفس در یک حالت کامل (تامّاً) از «عقل اول»، که یک موجود کامل (تامّ) است صادر شده است (V– r ۱۰.f – V۹.f)[۶۰]. با وجود این، ابوحاتم چنین ادامه می‌دهد که نفس در فعالیت خود (فعل النفس) نیازمند تکامل است. این برای آن است که فعالیت نفس در زمان کامل نیست، زیرا صدورِ (انبعاثِ) آن با زمان (مع الزمان) است. اما عقل اول و ایجادِ (ابداع) آن یک وجود واحد است، و ایجاد آن مقدّم بر زمان (قبل الزمان) است (f. ۱۰r/f. ۱۰V). خلاصه، ابوحاتم اظهار می‌کند که نفس در ذات خود کامل است، هرچند در فعالیت در زمان ناقص است[۶۱].

ابوحاتم آفرینش‌شناسی (علم پیدایش جهان) را به نحو ذیل توصیف کرده است. نفس، صورت مرئی را که طبیعت است از ماده (هیولا) ساخته و پدید آورده است. این صورت یا طبیعت، جوهر جهان متوسط (العالم الاوسط) است که بدان به عنوان افلاک نیز اشاره شده است و جوهر جهان زیرین را در بر دارد. این جوهر، عناصر (امّهات) نیز نامیده شده است. در زیر افلاک موجودات مرکّب جهان (مرکّبات العالم) و محصولات آن (موالیده)، یعنی معدنیات، گیاهان، و حیوانات هستند (f. ۱۲V – f. ۱۳r/f. ۱۳r).

ابوحاتم همچنین انواع مادّه را که جهان ما را ساخته‌اند برمی‌شمارد. نخستین آنها شامل حرکت و سکون است، و نیز موجودات تخیّلی (وهمیه) که نفس موجب و باعث آنهاست[۶۲]. دوم، چهار طبع (الافراد الاربعیة) است، یعنی رطوبت، گرمی، سردی و خشکی. سوم، شامل چهار عنصر (الامّهات الاربعة) است که خود از چهار طبیعت ساخته و ترکیب شده‌اند (f. ۱۷V – f. ۱۸V/f. ۱۸V).

پس ابوحاتم جایگاه نوع بشر را در این جهان چگونه توصیف می‌کند؟ بنا بر نظر وی، نوع بشر میوهٔ جهان (ثمرة العالم) است و هر انسانی دارای سه نفس (الانفس الثلاثة) است: نباتی (نامیه)، حسّی (حسیّه)، و عقلی (ناطقه) (f. ۱۴V/f. ۱۵r). در مورد نفس اخیر، یعنی نفس عقلانی،

اختلاف واضحی از عقیده بین ابوحاتم و نسفی هست، و این ناشی از اختلاف و تباین عقیده دربارهٔ آموزهٔ نفس است[۶۳]. در مقابل این، ابوحاتم معتقد است که نفس عقلانی اثری از عالم بالاتر است (f. ۱۴ r-V/f. ۱۴ V). مطالعه و پژوهشی که اخیراً انجام شده با ذکر دلیل و مدرکِ قانع‌کنندهٔ مربوط به متن برآنست که نسفی خط افلوطین (پلوتینوس) را پیروی می‌کند، کسی که آموزه‌اش دربارهٔ نفس بر این ادّعا مبتنی است که بخشی از نفس انسان به دنیای ما سقوط نمی‌کند بلکه در عالم عقل باقی می‌ماند. اما ابوحاتم در مناسبات و روابط با آموزهٔ نفس به پرُکلوس (ابرقلس) نزدیک‌تر است[۶۴].

می‌توان گفت که اختلاف بین این دو متفکر در برابر آموزهٔ نفس اختلافی است در نظریهٔ رابطهٔ موجود انسانی با بالاتر، یعنی عالم روحانی و فرضهایی مانند عقل کلی و نفس کلی. این امر ما را به یاد مطلب اسلامیِ رابطهٔ وحیانی میان پیامبران، خداوند، و وسائط او، یعنی ملائکه می‌اندازد. این نکات نقطهٔ شروعی فراهم می‌کند برای پژوهشی دربارهٔ اینکه چگونه فلسفه به آموزهٔ وحیانی یا نبوت با کلمات و مناسبات کلی‌تری در فکر ابوحاتم مربوط است.

۴. فکر اسماعیلی آغازین دربارهٔ نبوّت چنانکه در کتاب الاصلاح ابوحاتم رازی نشان داده شده است.

والکر (P.E. Walker) و دیگر محقّقان به اهمیت مطالب فلسفیِ بحث و گفتگو در الاصلاح اشاره کرده‌اند. بخش فلسفی متن برای مطالعهٔ ورود و توسعهٔ اولیهٔ فلسفهٔ نو افلاطونی در مذهب اسماعیلی ما را با منبع .أسناد و أخبار مجهّز می‌کند. این محقّقان این متن را عمدةً برای این مقصود به کار می‌گیرند.[۶۵]

انکار نکردنی است که مذهب نوافلاطونی و دیگر روشها و طریقه‌ها در علوم یونانی ــ یونانی‌مآبی تأثیر پُرمعنی و مهمی در مذهب اسماعیلی داشته است[۶۶]. با این وصف، هنوز هم جا برای تحقیق در عمل متقابلِ ممکن میان روشهای عقلانیِ جدیداً اقتباس شده و آموزه‌های اسماعیلی در الاصلاح در زمینهٔ تاریخ مذهب اسماعیلی هست. برای به عهده گرفتن این تحقیق، علاوه بر نگرش به بخش فلسفی متن، ما نیاز داریم که تحلیل کنیم چگونه الاصلاح اصول عقاید اسماعیلی را دربارهٔ نبوّت، که شامل کهن‌ترین لایه‌های نظام عقیدتی اسماعیلی است، مورد بحث قرار می‌دهد[۶۷]. اینها شامل هفت دوره از «تاریخ مقدّس» و انتقال تعلیم نبوی از طریق نظم و ترتیب مبنی بر سلسله مراتب است. در آن موقع ما در وضع بهتری برای جست و جوی عناصر فلسفی و یونانی ــ یونانی‌مآبی در آن بخش الاصلاح که از نبوّت بحث می‌کند خواهیم بود.

یکی از اساسی‌ترین و کهن‌ترین عقاید در مذهب اسماعیلی اندیشهٔ هفت دورهٔ تاریخی است که

هر دوره توسط یک ناطق (جمع: نُطقاء) یا بیان‌کننده، پیامبر، افتتاح می‌شود. مطابق این عقیده، هر پیامبری شریعت یا قانون مقدسِ دورهٔ پیش از خود را منسوخ و یک قانون جدید معرفی می‌کند: این طرح نسبت به دوره‌های نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و پیامبر محمّد(ص) به کار می‌رود، لیکن دربارهٔ نخستین ناطق، آدم، به کار نمی‌رود و نه دربارهٔ آخرین ناطق، یعنی قائم (قیام‌کننده) یا شخصیّت مُنجی منتظَر[۶۸]. در الاصلاح ابوحاتم دربارهٔ همهٔ این بیان‌کنندگان ـ پیامبران بحث می‌کند. به وسیلهٔ متمرکز کردن فکر خود در این مقاله بر شخصیت مسیحایی قائم، امید است که در موضعی خواهیم بود که بتوانیم افکار ابوحاتم رازی را دربارهٔ اینکه «تاریخ مقدّس» چگونه به پایان خود می‌رسد استخراج کنیم و نیز نظریهٔ وی را در خصوص چهارچوبهٔ تاریخ به دست آوریم.

مطالب بحث و گفتگو دربارهٔ نبوّت در الاصلاح موضوع مأموریت را شامل می‌شود[۶۹]. این نکته تا اندازه‌ای توسط مادلونگ و هالم در آثارشان مورد بررسی قرار گرفته است[۷۰]. این مطلب راجع به نبوّت آدم دقیقاً با تعریف اسماعیلی مأموریت‌های قائم مربوط است. بدین معنی که چون اسماعیلیان از همان آغاز بر این اعتقاد بودند که آدم گشایندهٔ تاریخ بود و قائم پایان‌دهندهٔ آن است، نقش‌های این هر دو شخصیت نبوی در «تاریخ مقدس» نیازمند توضیح نظری است. آدم چگونه تاریخ را آغاز کرد؟ و قائم چگونه ما را به پایان آن می‌برد؟

در این بحث و گفتگو، نَسَفی ادّعا می‌کند که آدم هیچ شریعت یا قانون مقدسی نیاورد. ابوحاتم عکس این را معتقد است. وی همچنین، با ردّ نظر نسفی، می‌گوید که همهٔ نُطقاء (ناطقان) به مردم دستور می‌دادند که شش روز هفته را مشغول کار یا عمل باشند لیکن آنان را از هر کاری در سبت (شنبه) معاف می‌کردند. ابوحاتم هر روز هفته را با یک دور از تاریخ انسان مقایسه می‌کند، و دور هفتم یعنی دور قائم را با سبت. وی مأموریت نبوی قائم را بدین‌گونه توضیح می‌دهد: در دور قائم هیچ «عملی» یا سعی و کوشش دینی که در قوانین مقدسِ نُطقاءِ قبلی تنظیم و مقرّر شده است دستور داده نخواهد شد. او شریعت را منسوخ خواهد کرد اما هیچ قانون جدیدی نخواهد آورد (f. ۲۳۱/f. ۲۳۰v).

در مذهب اسماعیلیِ آغازین قائم جنبهٔ درونیِ (باطنِ) همهٔ ادیان و حیانی را گشود (کشف)، جنبهٔ بیرونی (ظاهر) توسط شش ناطق پیشین اعلام و آشکار شده بود[۷۱]. ابوحاتم ضمناً می‌فهماند که شناخت مأموریت این شخصیت مسیحایی عنصر کلیدی برای تعیین یک گروه دینیِ حقیقتاً موثق و قابل اعتماد است (f ۲۸۰-f. ۲۸۳/f. ۲۷۹-f. ۲۸۲)[۷۲].

ابوحاتم به منظور جای دادن این گروه دینیِ به راستی معتبر و موثق در جوامع متوالی دینی و

گروه‌های مسلمان در «تاریخ مقدس»، ابتدا چهار جماعت دینی، یعنی جهودان، مسیحیان، زرتشتیان و صابیان را برمی‌شمارد. این چهار جامعهٔ دینی «ادیان قابل نکوهش» (الادیان المذمومة) را می‌سازند، زیرا آنان نبوّت محمّد را نمی‌پذیرند. تنها مردم یک جماعت دیگر، یک جامعهٔ پنجم (اهل الملة الخامسة) یعنی مسلمانان، که پس از آن چهار دین پدیدار شده‌اند، عنوان «جماعت ستوده» (الملة المحمودة) را به‌دست آورده‌اند، و این به دلیل شناخت ایشان از پیامبر محمّد است (f. ۸۰r. – f. ۸۲r./ f. ۷۹v. – f. ۸۱v).

برابر پنج جماعتی که بر شمرده شد، ابوحاتم پنج گروه مسلمان را فهرست می‌کند: مُرجئه، قدریه، مارقه (خوارج) و رافضه (کلمهٔ تحقیرآمیزی که در اینجا به شیعیان امامی داده شده است)[۷۳]، و بالاخره یک گروه پنجم موسوم به «مردمِ دارای دین خالص» (اهل الدین الخالص)، «مردم حقیقت» (اهل الحقیقة)، «دیندار» (المؤمنین)، و «مردمِ دارای معرفت حقیقی» (اهل المفروة الحقیقیة. این به دلیل آن است که آنان علاوه بر تصدیق پیامبر محمّد و علی بن ابی طالب به عنوان رهبران هدایت شدهٔ آسمانی، رتبه (حدّ) و «مرتبهٔ» (منزلت) رئیس بزرگ دورهٔ آینده (صاحب الدور الآتی)، یعنی قائم را نیز تصدیق می‌کنند. با وجود این، به نخستین چهار گروه مسلمان نام و عنوان «گروههای سزاوار سرزنش» (الفِرق المذمومة) داده شده است، زیرا هر چند آنان مرجعیّت و حجیّت پیامبر، یا از آنِ او و علی، را تصدیق می‌کنند، اما مرجعیّت و حجّیّت قائم را تصدیق نمی‌کنند* (f. ۸۱v. – f. ۸۲r/ f. ۸۱r. – f. ۸۱v).

ابوحاتم ظهور پنجمین جماعت دینی را این‌گونه توضیح می‌دهد (f. ۸۲v./ f. ۸۲r. – f. ۸۲v.): درست همانطور که صورت هر موجود مرکّبی در عالَم طبیعت تنها پس از ائتلافِ (اجماعِ) چهار عنصر (اربع الامّهات) به عنوان موجود پنجم پدیدار می‌شود، جماعت پنجم یا «مردم اسلام» (اهل الاسلام) به مثابه «کمال جوامع دینی» (تمام الملل) بعد از چهار جماعت ظاهر می‌گردد. با ظهور جماعت پنجم، صورت عالَم دقیق (العالم اللطیف) به پدیدار شدن آغاز می‌کند. گروه پنجم مسلمین نیز به همین حالت است که پس از چهار گروه دیگر ظاهر شده است. همچنین، بنا بر نظر ابوحاتم، این گروه پنجم خودش صورت عالم دقیق است که بالقوه پدیدار شده است. آن، در زمان کامل شدن مأموریت «مردمِ نزدیکِ [به خدا]» (عند تمام امر الاولیاء) به طور کامل بالفعل

* اگر آنطور که نویسنده در داخل پرانتز (در چند سطر قبل) نوشته است مراد ابوحاتم از رافضه صریحاً و قطعاً شیعیان امامی باشد (زیرا ممکن است منظور وی از رافضه گروه دیگری بوده است)، این سخن می‌تواند به این دلیل باشد که شیعیان امامی مذهب اسماعیلی و بالتَبَع قائم مورد ادّعای اسماعیلیان را ردّ و رفض می‌کنند نه این که به طور کلی قائم منتظر را تصدیق نمی‌کنند، وگرنه ابوحاتم باید خیلی کم‌اطلاع بوده باشد که نمی‌دانسته عقیده به «قائم» از اصول اعتقادی شیعیان امامی است و «هر کس [در زمان او] او را نشناسد (یعنی معتقد نباشد) به مردنِ جاهلیّت مرده است». ـ م.

محقّق خواهد شد (f. ۷۸۲. -r۸۳./ r۸۲.f). به عبارت دیگر دین به تدریج از حالت خام به حالت دقیق‌تر و ظریف‌تر یا حالت روحانی بسط و توسعه می‌یابد.

در استدلال فوق، ابوحاتم از اصطلاحات فنی همچون «چهار عنصر»، «بالقوه» و «بالفعل» و اندیشهٔ صورتبندیِ یک موجود جدید پس از چهار عنصر، استفاده کرده است. وی این اصطلاحات و اندیشه‌ها را از علم طبیعی یونانی ـ یونانی‌مآبی که در طول زمان او موجود بوده گرفته است[۷۴]. ابوحاتم با چنین شیوه‌ای قانون طبیعیِ ظهور یک موجود جدید پس از تجمع چهار عنصر را به کار می‌بَرد تا طلوع اسلام و اسماعیلیان را در دورهٔ «تاریخ مقدس»، که در ظهور قائم به اوج خود می‌رسد، تبیین کند.

علاوه بر روش ابوحاتم، یعنی به کار بردنِ علم از مبدأ یونانی ـ یونانی‌مآبی، ما باید به کلمهٔ دیگری در استدلال فوق توجه کنیم، یعنی «مردم نزدیک [به خدا]» (اولیاء). کلمهٔ اولیاء (جمع ولیّ) هم در عرفان (تصوف) و هم در مذهب شیعه به کار رفته است، که اشاره دارد به مزدمی که مورد توجه و التفات خداوند همراه با لطف خاصّ او می‌باشند، یعنی بزرگان مقدّس صوفی یا امامان شیعی از خاندان پیامبر (اهل البیت)[۷۵]. اگر این معنای عامّ و کلی شامل حال اولیاء در الاصلاح باشد، می‌تواند اشاره به امامان فاطمی باشد. ولو آن که هنوز نتیجه‌گیری نابهنگام و زود است، ما باید اهمیت ظهور کلمهٔ اولیاء را در الاصلاح به یاد داشته باشیم، با ملاحظهٔ این‌که درگیری و مشغلهٔ ممکن ابوحاتم رازی در جنبش قرمطیان، که نزدیک و قریب‌الوقوع بودن یا محقّق شدن ظهور قائم در الاصلاح را اعلام کرده بود، موضوعی برای بحث و گفتگو باقی می‌ماند.

وانگهی، بحث دیگری دربارهٔ قائم هست. این بحث در زمینهٔ گفتگو پیرامون مرتبهٔ ناطق چهارم، یعنی موسی، پیش می‌آید، و نمونه و مثال دیگری از کاربرد علوم یونانی ـ یونانی‌مآبی توسط ابوحاتم و نَسَفی فراهم می‌کند (f. ۹۹ r- f.۱۱۵ V./ f.۹۹ V.- f۱۱۶r.). ابوحاتم گزارش می‌دهد که نسفی معتقد بود که ناطق چهارم ظهور کلمه (ظهور الکلمة) را به موجب مرتبهٔ چهارم خود (حدّالاربعیة) که خورشید، چهارمین سیّاره در کیهان‌شناسی روزگار وی، در آن شرکت دارد تکمیل کرده است (f. - ۹۹ V.)[۷۶] اگر نقل قول ابوحاتم را به عنوان این‌که نسبت به نسخهٔ اصلی نَسَفی قابل اعتماد است بپذیریم، گزارهٔ اخیر بدین معنی است که ناطق چهارم کمال عدد چهار را واجد است. نظریه‌های فلسفهٔ طبیعی همزمان با دو مؤلّف اسماعیلی ما دلیل و مدرک این کمال را در عالَم طبیعت یافته است[۷۷]. در هر حال می‌توانیم فرض کنیم که نقل قول ابوحاتم از المحصولِ نسفی بازتاب تفسیر پیشین از آن است، بنابراین ما می‌توانیم با اطمینان بگوییم که نسفی مستقیماً فهم خود را دربارهٔ فلسفهٔ طبیعی در مورد بحث مراتب پیامبران به کار می‌گیرد.

در انتقاد از ادّعای نسفی دربارهٔ ناطق چهارم، ابوحاتم معتقد است که ناطقِ حقیقتاً برتر و عالی‌تر ناطق هفتم یعنی قائم است. این استدلال می‌رساند که ابوحاتم آموزهٔ «درست و صحیحِ» اسماعیلی را دربارهٔ برتری ناطق هفتم با استناد و اتکاءِ بر نظام‌های برخاسته از فلسفهٔ طبیعی ترجیح می‌دهد.

در استدلال متقابلی نسبت به نسفی، ابوحاتم مأموریت‌های شش ناطق را با تقسیم آنان به دو گروه، که «نخستین مردم در اظهار و بیان» (الاولیّون بالنطق) و «آخرین مردم» (الآخریون) هستند دوباره معیّن و بازشناسی می‌کند: هر یک از این گروه‌ها شامل سه ناطق‌اند. نُطقاءِ گروه اول قوانین مقدس جدید می‌آورند، که توسط نُطقاءِ گروه دوم بازنگری و تجدید می‌شود (f.۱۰۲V./f.۱۰۳V). بنابراین، در واقع سه «جفت» قوانین مقدس در دوران «تاریخ مقدّس» وجود داشته است. مأموریت ناطق چهارم به شرح ذیل تعیین شده است:

> ... وقتی ناطق چهارم ظاهر شد، وی قانون مقدس ناطق اول را تکرار و تجدید و مقررات آن را اجرا کرد، و با افزودن مقررات و دستورهای قانون مقدس اجرای آن را مطمئن ساخت (f.۱۰۲V./f.۱۰۳r.).

بدین‌سان، ناطق چهارم قانون مقدس اول را تجدید و احیا کرد[۷۸]. با وجود این ناطق چهارم نیست بلکه قائم است که حافظ واقعیِ کیفیت عدد چهار، یعنی عدد کامل است. بنابرنظر ابوحاتم رازی، ناطق هفتم، قائم پس از «سه جفت [از نُطقاء]» (الازواج الثلاثة) به عنوان ناطق چهارم (رابع) ظهور می‌کند، به طوری که او «مرتبهٔ چهارم» (مرتبة الاربعیة) را داراست (f.۱۰۵V./f.۱۰۶V.) مأموریت مُهر کردنِ «سه [جفت از] قوانین مقدس» (الشرایع الثلاثه) که توسط سه جفت از نُطقاء حاصل شده همچنین قائم را یک ناطق چهارمِ «حقیقی» می‌سازد (f.۱۰۶r./f.۱۰۶V.).

ابوحاتم می‌کوشد تا هر پیامبر ومأموریت او را به هر بخش از بدن یک انسان، که خود جهان کوچکی است که در خویشتن تمام بخش‌های جهان بزرگ را در بر دارد (جامع اجزاءِ العالم)، منسوب نماید. آدم را به پای راست نسبت می‌دهد؛ نوح را به پای چپ؛ ابراهیم را به شکم؛ موسی را به دست چپ؛ عیسی را به دست راست؛ محمّد را به سر (f.۱۰۶V. ـf.۱۰۷V./f. ۱۰۷r. ـf۱۰۸V.). پیامبر محمّد(ص) همچنین به عنوان شخصیتی توصیف شده است که تمام تعالیم دینی را به هم می‌پیوندد و متحد می‌کند، و توسط او قوانین مقدس تمام شده (یَتِمُّ) و کامل گشته است (یَکمُلُ)، زیرا نام او که در دستخط عربی به طور رمزی نوشته شده است صورت یک انسان را، که عالم صغیرِ دربردارندهٔ همه است، نشان می‌دهد (f.۱۰۷V./f.۱۰۸r.)[۷۹].

به علاوه ابوحاتم صورتبندی بدن انسانی را در رحم با بسط و توسعهٔ «تاریخ مقدس» از طریق سلسلهٔ قوانین مقدس مقایسه می‌کند. درست همانطور که بدن انسانی در جهان بیرون از رحِم ابتدا سرش ظاهر می‌شود، همین طور تاریخ با تکمیل قانون مقدسِ پیامبر محمّد (تمام شریعت سادس

النطقاء) به مرحلهٔ جدیدِ «گشایش» (کشف) که با «سر» مقایسه شده است، وارد می‌شود (f.۱۰۹r./f.۱۰۹V.).[۸۰] این کشف، یعنی «افتتاح» هر معنایی از قانون مقدس مأموریت قائم است. قائم همچنین خواجه و بزرگ دَور «گشایش» (صاحب الدَور الکشف) نامیده شده است (f. ۱۰۶ V. / f. ۱۰۷ r.).

ابوحاتم همچنین قائم را در ضمن استدلالش در بدن انسان قرار می‌دهد: وی، او و مأموریتش را با روح «جوهر هفتم» (الجوهر السابع) مقایسه می‌کند که هر بخش و اندام از بدن انسانی را با «زندگی» (حیات) آماده می‌کند. درست همانگونه که این «جوهر» حیات را از طریق تفسیر باطنی (تأویل)، به بدن انسان می‌بخشد، ابوحاتم اشاره می‌کند که قائم معنای درونی تمام سه جفت قوانین مقدس را، که دین را با حیات نو آماده می‌سازد، می‌گشاید (f.۱۰۶ r.، f.۱۰۸V./f. ۱۰۷ r.، f. ۱۰۹ r.).

به علاوه، ابوحاتم نقش قائم را در تأویل با تأثیر «اِثِر» (اثیر)، که گاهی آن را «آتش» می‌نامد، مقایسه می‌کند. درست همانطور که «اِثِر» یا «آتش» می‌تواند با سه عنصر دیگر (الاسطقسات الثلاثة) درآمیزد و ترکیب شود[۸۱]، همینطور تأویل نسبت به هر یک از سه جفت قوانین مقدس در گشودن معنای باطنی که در آنها پنهان است صادق و بکاربردنی است (f.۱۱۱V. ـ f.۱۱۲V./f.۱۱۱V. ـ f.۱۱۲r.). بدین گونه، قائم به عنوان «رکن چهارم» نقش خود را دربارهٔ تأویل پس از سه جفت از قوانین مقدس اجرا و ایفا می‌کند. در این استدلال ما می‌توانیم نمونهٔ دیگری از استفادهٔ ابوحاتم را از اصطلاحات فنی علم یونانی ـ یونانی‌مآبی، مانند «اِثِر» و «سه عنصر» تصدیق کنیم. در بحث بیشتر از «رکن چهارم»، ابوحاتم بیان استادانه‌تری از مأموریت قائم ارائه می‌دهد:

... و [ناطقِ] هفتم «یک ناطق چهارم» نسبت به آنان (یعنی سه جفت نطقاء)، می‌گردد، زیرا او تمام علم و عمل است و کمال آن (تمام العلم و العمل و کماله)، درست همان گونه که [ناطق] ششم تمام عمل و کمال آن می‌گردد بدون [کمالِ] علم (دون العلم) (f.۱۱۱ r./f. ۱۱۱ V.).

در این استدلال علاوه بر استدلال‌های قبلی می‌بینیم که در حالی که پیامبر محمّد به عنوان اوج بسط و توسعهٔ «تاریخ مقدس» از طریق شریعت تلقّی شده است، قائم به عنوان گشاینده‌ای معرّفی شده است که نوع بشر را به مرحلهٔ بالاتری رهبری می‌کند. به نظر می‌رسد به قائم صفت جامع‌تری از پیامبر محمّد داده شده است: او «تمام علم و عمل و کمال آن» است[۸۲]. آیا این بدین معنی است که قائم در مرتبهٔ بالاتر از پیامبر محمّد قرار دارد؟

دربارهٔ این نکتهٔ مراتب پیامبران عموماً، و مرتبهٔ قائم خصوصاً، سجستانی نشانه‌های راهنما برای بررسی بیشتر به ما می‌دهد[۸۳]. سجستانی استدلال می‌کند که ما می‌توانیم «تفاوت» (تطوّر) یا

«اختلاف» را در هرگونه از وجود در جهانمان بیابیم. به دلیل این اصل است که هر قسم از وجود درجه‌بندی شده و به هر عضوی مرتبهٔ خودش داده شده است[۸۴]. بدین سان سجستانی در میان پیامبران، یعنی نُطقاء در زمینهٔ مطلب وی، نیز «تفاوت» درجات می‌یابد، و پیامبر محمّد را در بالاترین مرتبه جای می‌دهد[۸۵]. لیکن سجستانی معتقد است که غایت و هدف نهائی هر چیزی که پیامبران آورده‌اند قائم است (نهایت الکل من الرُسُل الی القائم علیه السلام). وی خط سیر پیامبران را با شش مرحلهٔ بسط و توسعهٔ بدن انسانی در رحم مقایسه می‌کند، که پس از آنها مرحلهٔ هفتمی که روحانی است هنگام تولد رخ می‌نماید. قائم با این مرحلهٔ هفتم مطابق است، که آفرینشی دیگر (یعنی جدید) (الخلق الآخَر) نیز نامیده شده است، که در آن او، وقتی با اسلافش سنجیده شود، یک مرحلهٔ جدید روحانی را نشان می‌دهد[۸۶].

در اینجا می‌توانیم شباهتی در استدلال‌های سجستانی و ابوحاتم تشخیص دهیم: آنان هر دو همانندی و مشابهتی با صورتبندی بدن انسانی می‌سازند. همچنین هر دو قائم را به عنوان تجسّم هدف نهائیِ «تاریخ مقدس» می‌نگرند، در حالی که «بهترین» موضع و اوج بسط و توسعهٔ قوانین مقدس را برای پیامبر محمّد حفظ می‌کنند.

سجستانی باز هم برای مرتبهٔ قائم اشارهٔ دیگری کرده است. در بخش سی و چهارم کتاب الینابیع، هنگامی که طبیعت کامل عدد شش را مورد بحث قرار می‌دهد، نمونه‌ها و مثال‌های دیگری ذکر می‌کند که در آنها شش نقش مهمّی را ایفا می‌کند[۸۷]. شش مقولهٔ هستی شناختی جهان ما، شش جهت در طبیعت، شش بخش از بدن انسان، شش روز آفرینش جهان، و قابل ملاحظه‌ترین، شش ناطق و شش دورهٔ ایشان. در این بخش سجستانی به قائم اشاره می‌کند و او را به اجرای مأموریت همهٔ نُطقاء منسوب و مربوط می‌نماید: در زمینهٔ تطابق میان شش ناطق، شش جهت، و شش جزءِ بدن انسان، وی قائم را به مثابه سر که به همه مربوط است و همه را نگاه می‌دارد منسوب می‌نماید[۸۸].

بدین سان، در این بخش، قائم به دلیل رابطه‌اش با اجرای «دعوت» به مثابه هدف نهائی «تاریخ مقدس» تلقّی شده است. مرتبهٔ او در تاریخ با یک نقطهٔ مرکزی که همهٔ جهات از آن جدا و روانه می‌شوند، یعنی «یک شخص»، مقایسه شده است. یک تطابق ضمنی میان سر، مهمترین جزءِ بدن، و قائم وجود دارد.

یک فیلسوف ـ شاعر بعدی، ناصرخسرو (متوفیٰ بین ۱۰۷۵/۴۶۵ و ۱۱۰۴/۴۹۸)[۸۹] ما را با دیگر نشان‌های راهنما برای بحثمان مجهّز می‌کند. ناصرخسرو در اثر خود خوان الاخوان، نموداری برای ما آماده می‌سازد شامل دوایر هم مرکز تا بحث بخش سی و چهارم الینابیع را خلاصه کند.

نسخه‌های خطی موجودِ الینابیع فاقد این نمودار است[۹۰]. آنچه پیرامون این نمودار قابل ملاحظه است این است که قائم در دایرهٔ مرکزی با ذکر روز شنبه (السّبت) و ذات (عین) جای دارد، در صورتی که دیگر نطقاء، از جمله پیامبر محمّد، در دایرهٔ دوم از مرکز جای دارند. همچنین از شش روز هفته، شش جهت، و شش مقولهٔ فیزیکی، که جایگاه خود را دارند، یاد شده است: هر عضو یک گروه مطابق است با یک ناطق. و درون یک دایرهٔ مرکزی جای دارد. در این شکل، در سلسلهٔ نطقاء، به قائم موضع یا مرتبهٔ مرکزی‌تری از دیگران، اگر نه بالاتر، داده شده است[۹۱].

در متنی دیگر، وجه دین، ناصرخسرو می‌کوشد تا مرتبهٔ قائم را در زمینهٔ تطابق بین تکالیف دینی نطقاء، سیّارات، اندامهای انسان، و مراحل تشکّل بدن انسان دریابد[۹۲]. مثلاً، قائم مطابق است با وجود هفتم، «روح»، که شش مرحلهٔ پیشین تشکّل بدن آدمی را کامل می‌کند، و با «ولایت» (در عربی: عشق و سرسپردگی به امام، و تصدیق مرجعیّت و حجّیّت او) که شش تکلیف دینی دیگر را کامل می‌کند[۹۳]. این وجود هفتم دقیقاً همان «جوهر هفتمِ» ابوحاتم رازی نیست، بلکه هر دو وجود «هفتم» و «هفتمین» جوهر تأثیری قطعی بر وضع و حالت بدن انسان اِعمال می‌کنند، یا در تکمیل تشکّل بدن یا به عنوان وظیفهٔ زندگی بخشیدن.

مطالعه و بررسی الاصلاح و برخی متون همزمان (و نیز متون دیگر تا یک قرن و نیم بعد از آن تاریخ) تمایل عمومی و مشترکی برای تعیین مرتبهٔ قائم به عنوان شخصیتی مرکزی‌تر و جامع‌تر از دیگر پیامبرانِ بیان‌کننده را نشان می‌دهد، اگر چه این ارزشگذاری و محترم شمردن بالاتر از پیامبر محمّد نیست. این انگیزه همواره نسبت به سه مؤلّف فوق‌الذکر مشترک است: یعنی، مقایسهٔ صورتبندی بدن انسان با بسط و توسعهٔ «تاریخ مقدس». این مشابهت یا قائم را به عنوان اوج توسعهٔ تاریخ تبیین می‌کند، یا بر ظهور و مأموریت او به‌عنوان مرحلهٔ بعد تاریخِ انسانی اشاره و دلالت دارد.

تحلیل ما از این متون نشان می‌دهد که برخی انگیزه‌ها دربارهٔ عقاید و آموزه‌های راجع به قائم در الاصلاح در متون معاصر و سپس‌تر نیز یافت می‌شود. این انگیزه‌ها مبتنی است بر اندیشهٔ تطابق میان موجودات در عالم طبیعت (مانند اجزاءِ بدن انسان) و موجودات در عالم دین (مانند پیامبران). به وسیلهٔ این انگیزه‌ها ابوحاتم و دو مؤلّف دیگر سعی کردند تا مراتب و مأموریت‌های پیامبران بیان‌کننده به ضمیمهٔ قائم را درک و فهم و طرح‌ریزی کنند.

۵. برخی بازتابها دربارهٔ استدلال‌های ابوحاتم رازی راجع به «تاریخ مقدس»

استفاده از انگیزه‌هایی که در بالا بررسی شد می‌تواند به مثابه نمونه و مثالی باشد از تمایل برای نظریه‌پردازی در سخن گفتن از شخصیّت مسیحایی قائم در میان متفکران اسماعیلی. لیکن چه

کسی این نظریه‌پردازی دربارهٔ عقیده و آموزهٔ قائم و در واقع، تمام کلام (الهیات) پیرامون قائم را آغاز کرد؟ به عبارت دیگر، چه کسی نظریهٔ تطابق میان دو عالَم طبیعت و دین را در عقیده و آموزهٔ قائم وارد کرد؟

با در نظر داشتن اینکه الاصلاح یکی از کهن‌ترین نمونه‌های باقی مانده از یک متن اسماعیلیِ متأثر از مذهب نوافلاطونی است، ممکن است وسوسه شویم که فرض کنیم که ابوحاتم، همراه با نسفی، مخالف او، نظریهٔ تطابق را که در بخش‌های وسیعی مأخوذ از علم یونانی ـ یونانی مآبیِ مربوط به آن است، در پیامبرشناسی به طور اعم، و عقیده و آموزهٔ قائم بطور اخص، وارد کرده است. یقیناً اختلافی وجود دارد بین عقیده و آموزهٔ قائم یا مهدی در بعضی از متون گمنام مانند کتاب الکشف، کتاب الرّشد و الهدایة، و کتاب العالِم و الغلام، که فکر کرده‌اند لااقل تا اندازه‌ای در دورهٔ پیش از فاطمیان تألیف شده است[۹۴]، و عقیده و آموزهٔ قائم که ابوحاتم رازی، سجستانی، ناصرخسرو، و پیشرو آنان نسفی، دربارهٔ آن نظریه‌پردازی کرده‌اند. مثلاً، کتاب الکشف نقش‌های قائم یا مهدی را راجع به مبحث آخرت به نحو ذیل ذکر می‌کند: او مکه و مدینه را با حمایت و تقویت فرشتهٔ بزرگ جبرائیل در آخر زمان فتح می‌کند، و با ظهور او دین خداوند کامل شده خواهد بود[۹۵]. بدین ترتیب این متن حاوی عقیده و آموزهٔ پرداخته شدهٔ قائم که در نزد ابوحاتم یافت می‌شود نیست.

به علاوه، زمینهٔ تاریخی ابوحاتم در ملاحظهٔ نظریه‌پردازی او دربارهٔ عقیده و آموزهٔ قائم باید در نظر گرفته شود. در زمان ابوحاتم، نیمهٔ اول قرن چهارم/دهم، در میان اسماعیلیان، و به ویژه در میان مخالفان قرمطی یک احساس نیرومند انتظار هزارسالهٔ مسیحایی نسبت به ظهور قائم وجود داشت، و یک احساس متناظر خیانت و تسلیم دشمن کردن وقتی انتظارات به یأس و ناامیدی منتهی می‌شد. این دو احساس ظاهراً چند بار از تاریخ قرن سوم/نهم تا نیمهٔ اول قرن چهارم/دهم نوسان داشت، یعنی، در دوره‌ای که آنان از یک جنبش پنهانی و زیرزمینی به داشتن قدرت‌های متنفّذ و مؤثّر دینی ـ سیاسی مانند خلافت فاطمی و دولت قرمطی در بحرین رشد کردند. مثلاً این را می‌توان در نحوهٔ رفتار بعضی از داعیان پیش از اعلام ادّعای امامت توسط رهبر در سلمیّه و شکست مهدویتِ جوان اصفهانی، و چگونگی عکس العمل آنان بعد از این حوادث ملاحظه کرد[۹۶].

برپایهٔ بحث فوق، می‌توانیم این امکان را پیشنهاد کنیم: که احساس انتظار نابرآورده و به وقوع ناپیوسته، تفکر دربارهٔ مرتبه، مأموریت و مقام قائم را در «تاریخِ مقدس» در میان خردمندان و بافکران اسماعیلی موجب شد[۹۷]. اگر این امکان را دربارهٔ الاصلاح در نظر بگیریم امکان دیگری نیز

مطرح می‌شود: که عقیده و آموزهٔ پرداخته شده دربارهٔ قائم و زمینهٔ آن، یعنی کلّ پیامبرشناسی در الاصلاح، پاسخ ابوحاتم رازی به وضع و حال دینی ـ سیاسی معاصر اوست[۹۸]. با وجود این، حتی اگر این فرضیه بتواند به وسیلهٔ دلیل و مدرکِ محکم تأیید و تقویت شود، روشن نخواهد شد که چگونه و چرا ابوحاتم و همکیشان اسماعیلیِ او عناصر فلسفی، علمیِ یونانی ـ یونانی‌مآبی و عناصر طبیعی ـ فلسفی را به عقیده و آموزهٔ قائم و پیامبرشناسی وارد کرده‌اند.

اجازه دهید به سؤال اول برگردیم: آیا ابوحاتم، همراه با نسفی نظریه‌پردازی دربارهٔ عقیده و آموزهٔ قائم را آغاز کرده‌اند یا نه؟ پاسخ دادن به این پرسش به علت کمیابی متون باقی مانده از زمان مقدّم بر این دو متفکر، اکنون دشوار است. تفکر و تأمل دربارهٔ تطابق موجودات در جهان ما را می‌توان در متونی یافت که چنین فکر کرده‌اند که لااقل تا اندازه‌ای در دورهٔ پیش از فاطمیان نوشته شده است، مثلاً تفکر دربارهٔ اعداد، بیست و هشت حرف الفبا، و رابطهٔ آنها با پیامبران[۹۹].

همچنین، تفکر و تأمل دربارهٔ تطابق عالم کبیر ـ عالم صغیر (جهان بزرگ ـ جهان کوچک) در ترسیم و نگارش ابوحاتم از نگارهٔ جهانی پیامبر محمّد(ص)، ریشه در دین و سنّتهای عقلانیِ خاورمیانه از زمان‌های پیش از اسلام دارد[۱۰۰]. با وجود این، ورود عناصر فلسفی، علمیِ یونانی ـ یونانی‌مآبی در پیامبرشناسی اسماعیلی می‌تواند حتی در آغاز قرن سوم/نهم اتفاق افتاده باشد، وقتی کتابهای ادبیاتِ عقایدنگاری به انتشار و رواج یافتن آغاز کرده است. مثلاً متن آمونیوس مجعول که ترجمهٔ آزاد و ناتمامی از «انئادها» (نه‌گانه‌ها)ی افلوطین تحت نام ارسطو، اثولوجیای ارسطاطالیس، یا الهیات ارسطو، است تأثیر زیادی بر أعلام ابوحاتم اعمال کرده است.

بحث من دربارهٔ مطلب «تاریخ مقدس» به نظر می‌رسد که پیشنهاد می‌کند که ابوحاتم از هر معرفت علمیِ در دسترسِ یونانی ـ یونانی‌مآبی یا معرفت فلسفیِ طبیعی برای حلّ مسائل مربوط به آن (تاریخ مقدس) بهره‌برداری کرده است. به عبارت دیگر این معرفت، مورد استفادهٔ ابوحاتم قرار گرفته تا نظر مشترک اسماعیلی را دربارهٔ تاریخ نبوّت توضیح دهد، یا لااقل شرح وی از اصول عقاید دینی باشد. در این معنی، اصل سوق‌دهندهٔ او ظاهراً از عقاید اسماعیلی و امور «دعوت» گرفته شده است. اگر درستی این امر اثبات شود که وی به تنهایی این «عقاید» را متقدم دانسته است، در آن صورت ابتکار او به عنوان یک متفکر مشکوک و قابل تردید است. با وجود این، از آنجا که ما المحصول نسفی را به صورت کاملش در دست نداریم، این مسأله باید برای تحقیق آینده باز و گشوده بماند.

سپاسگزاری

پیش از همه، دوست دارم از پروفسور مهدی محقّق (دانشگاه تهران و شعبهٔ تهرانِ مؤسسهٔ مطالعات اسلامی، دانشگاه مک‌گیل) برای فرصت گرانبهایی که به من پیشنهاد کردند تا مقدمه‌ای برای نخستین ویرایش و چاپ انتقادی کتاب الاصلاح ابوحاتم رازی بنویسم سپاسگزاری کنم. ایشان شکیبایی فوق العاده‌ای در برابر پیشرفت کُند من در تکمیل این کتاب نشان دادند، و به همین مناسبت عمیقاً ممنون و متشکرم. همچنین دوست دارم قدردانی عمیق خود را نسبت به سرپرست و ناظر دانشگاهی‌ام، پروفسور هرمان لَندُلت (مؤسسهٔ مطالعات اسلامی، دانشگاه مک‌گیل، مونترال) برای نظریه‌ها و تفسیرهای بی‌شمار و باارزش خود دربارهٔ این اثر در مراحل متعدد جریان طرح و پیش‌نویس آن اظهار نمایم. بالاخره ولی نه کمتر دوست دارم صمیمانه‌ترین تشکر خود را از پروفسور عباس همدانی (دانشگاه ویسکانسین در میلواکی) و دکتر پاول والکر، سرپرست سابقم در دانشگاه مک‌گیل، به خاطر اجازهٔ سخاوتمندانه به من برای استفاده از کتب خطیِ پُرارزش و دیگر مواد و مصالح از مجموعهٔ شخصی‌شان بنمایم: تأیید و حمایت جوانمردانه‌شان نسبت به مطالعاتم در شماری از موقعیت‌ها و مناسبت‌ها در یادداشت‌های ذیل مورد تشکر و قدردانی خواهد بود.

۱. آگاهی اساسی دربارهٔ نام کامل، زندگی و اثار ابوحاتم را می‌توان در: دائرةالمعارف ایرانیکا (*Encyclopaedia Iranica*) که از این به بعد با EIr به آن اشاره می‌شود، طبع و نشر یارشاطر (لندن، ۱۹۸۳)، ج ۱: ص۳۱۵، «ابوحاتم رازی»، نوشتهٔ هالْم (H. Halm) یافت؛ پونا والا (K. Poona wala) کتاب‌شناسی شرح زندگی و ادبیّات اسماعیلی (مالیبو، ۱۹۷۸)، صص۳۶ـ۴۰؛ استرن (S. M. Stern)، «ابوحاتم رازی»، دائرة المعارف اسلام، چاپ جدید، که از این پس با EI^2 به‌آن اشاره می‌شود، طبع و نشر گیب (H. A. R. Gibb)، کرامرس (J. H. Kramess)، و در جای دیگر (لیدن/لندن، ۱۹۶۰)، ج ۱: ص۱۲۵.

۲. دربارهٔ این فیلسوف ـ پزشک مشهور نگاه کنید به: کراوس (P. Kraus) و پینس (S. Pines)، «الرازی، ابوبکر محمد بن زکریا»، دائرة المعارف اسلام، که از این پس با EI به آن اشاره می‌شود، طبع و نشر هوستما (M. Th. Houstma) وِنسینک (A. J. Wensinek)، و در جای دیگر (لیدن، ۱۹۱۳ـ۱۹۳۶)، ج ۳: صص۱۱۳۴ـ۳۶؛ گودمن (L. Goodman)، «الرازی، ابوبکر محمد بن زکریا» EI^2، ج ۸: صص۴۷۴ـ۷۷.

۳. این است ارزیابی استرن از نسفی. نگاه کنید به فصل «نخستین مبلّغان اسماعیلی در شمال غربی ایران و کردستان» در مطالعات وی در مذهب اسماعیلیِ آغازین (اورشلیم/لیدن، ۱۹۸۳)، صص۲۱۹ـ۲۰ (که ابتدا در مجلهٔ مطالعات حوزهٔ شرقی و افریقایی ۲۳ (۱۹۶۰): صص۵۶ـ۹۰ منتشر شد. از این پس، در اشاره به مقالات استرن دربارهٔ مذهب اسماعیلی، ما از صفحه‌گذاری در مطالعات در مذهب اسماعیلی آغازین پیروی می‌کنیم. برای بررسی و مطالعهٔ اجمالی دربارهٔ زندگی و اثر نسفی، نگاه کنید به پونا والا، کتاب‌شناسی شرح زندگی [اسماعیلیان]، صص۴۰ـ۴۳؛ همان نویسنده، نسفی: ابوالحسن محمد بن احمد بَزداوی یا بَزداهی، EI^2، ج ۷: ص۹۶۸.

۴. هالم، جهان‌شناسی و تعلیمات اولیهٔ اسماعیلیه. تحقیقی دربارهٔ عرفان اسماعیلی (ویسبادن، ۱۹۷۸)، ص۱۶، و مادلونگ، «امامت در تعلیمات اساعیلی آغازین»، اسلام ۳۷ (۱۹۶۱)، صص۱۰۱ـ۱۰۲.

۵. رجوع کنید به هالْم، «ابوحاتم رازی»، ص۳۱۵.

۶. یونا والا (کتاب‌شناسی شرح زندگی، ص۳۷) پیشترین مطالعه دربارهٔ ابوحاتم که از ماسینیون است ذکر می‌کند، «خلاصهٔ کتاب‌شناسی شرح زندگی قرمطیان» در یک جلد دربارهٔ مطالعات شرقی پیشکش به ادوارد برون (Edwars G. Browne)، طبع و نشر توماس آرنولد و رنالد نیکُلسون (کمبریج، ۱۹۲۲)، صص۳۲۹-۳۸.

۷. کراوس، «خلاصهٔ کتاب أعلام النبوه ابوحاتم رازی» خاورشناسی ۵ (۱۹۳۶): صص۳۵-۳۶، ۳۵۸-۳۷۸. همچنین رجوع کنید به «کمک فیلسوف: رسالهٔ اخلاق ابو محمد بن زکریای رازی» خاورشناسی ۴ (۱۹۳۵) صص ۳۰۰-۳۳۴. از آن وقت تاکنون که این چاپ منتشر شده است، چند تحقیق دربارهٔ رازی (ابومحمد زکریای) مبتنی بر أعلام نوشته شده است. مثلاً نگاه کنید به کراوس وپینس، «الرازی، ابوبکر محمد بن زکریا»؛ م. محقّق، «نکاتی دربارهٔ طبّ روحانیِ» رازی، مطالعات اسلامی ۲۶ (۱۹۶۷): صص۵-۲۳؛ همان نویسنده، «کتاب العلم الاهیِ رازی و ۵ جاویدانها (قدمای خمسه)»، ابرنهرین ۸ (۱۹۷۳): صص ۱۶-۲۳ (هر دو مقاله از محقّق در فیلسوف ری، محمد بن زکریای رازی دوباره چاپ شده است (تهران، ۱۹۷۴)؛ گودمن، «اسطورهٔ رازی دربارهٔ هبوط نفس»، در مقالات راجع به فلسفه و علم اسلامی، چاپ و نشر حورانی (البنی، نیویورک، ۱۹۷۵)، صص۲۵-۴۰.

۸. این کار توسط صلاح الصاوی و غلامرضا اعوانی انجام شده است (تهران، ۱۹۷۷). بر پایهٔ این چاپ، دیبر (H. Daiber)، والکر و شمس‌الدین طالبانی از آن وقت تحلیل‌هایی دربارهٔ أعلام مطابق زمینهٔ تاریخ مذهب اسماعیلی نوشته‌اند. بنگرید به دیبر، «زمینهٔ اسماعیلیِ فلسفهٔ سیاسی فارابی: ابوحاتم رازی به مثابه پیشرو فارابی»، در خدایان در شرق، خدایان در غرب. عبدالجواد فلاطوری

«دربارهٔ وحدت و گوناگونی ادیان»، در محاوره و تلفیق عقاید مختلف با یکدیگر: رهیافتی به نزدیکی عقاید با یکدیگر، طبع و نشر گورت (J. Gort)، وِروم (H. Wroom)، و در جای دیگر (سرعتهای با شکوه، آمستردام، ۱۹۸۹)، صص۸۷-۱۰۴؛ والکر، نخستین تشیّع فلسفی: طریقهٔ نوافلاطونیِ اسماعیلیِ ابویعقوب سجستانی (کمبریج، ۱۹۹۳)، به ویژه بخش ۱ تحت عنوان «میراث سجستانی»، در همه جا؛ ۱. شمس‌الدین طالبانی، بحث و گفتگو پیرامون نبوت در کتاب أعلام النبوه» (پایان‌نامهٔ فوق لیسانس، دانشگاه مک‌گیل، مُنترئال، ۱۹۸۷).

۹. ایوانُف (W. Ivanow)، نخستین «مباحثه و جدل»، در مطالعات در نخستین مذهب اسماعیلیِ ایرانی، چاپ دوم (بمبئی، ۱۹۵۵)، صص۸۷-۱۲۲، و به ویژه صص۸۷-۹۴، صص۱۱۶-۲۲.

۱۰. مادلونگ «فاطمیان و قرمطیان بحرین»، اسلام ۳۴(۱۹۵۹): صص۳۴-۸۸ (ترجمهٔ انگلیسی «فاطمیان و قرمطیان بحرین»، در تاریخ و فکر اسماعیلی قرون میانه، طبع و نشر ف. دفتری (کمبریج، ۱۹۹۶)، صص۲۱-۷۳)؛ همان نویسنده، «امامت»، صص۴۳-۶۵؛ همان نویسنده، تمایلات دینی در آغاز ایران اسلامی (البنی، نیویورک، ۱۹۸۸)، صص۹۵-۹۶.

۱۱. هالم، جهان‌شناسی و تعلیمات اولیهٔ اسماعیلیه (ویسبادن، ۱۹۷۸)؛ والکر، نخستین تشیّع فلسفی.

۱۲. یوناوالا هر دو منابع اسماعیلی و غیر اسماعیلی را دربارهٔ زندگی و آثار ابوحاتم رازی ذکر می‌کند. بنگرید به کتاب‌شناسی شرح زندگی، صص۳۶-۳۸.

۱۳. دربارهٔ دلالتهای گوناگون کلمهٔ «دعوت» در مذهب اسماعیلی در طی دورهٔ فاطمیان شماری از مطالعات و تحقیقات تا کنون نوشته شده است، برای مثال: فکی (H. Feki)، افکار دینی و فلسفی فاطمیان اسماعیلی مذهب (تونس، ۱۹۷۸)؛ هالم، جهان‌شناسی و تعلیمات... صص۶۷-۷۴؛ ع. همدانی، «تحوّل ساختار سازمانی دعوت فاطمی»، مطالعات عربی۳(۱۹۷۶): صص۸۵-۱۱۴؛ ایوانف، «سازمان تبلیغات فاطمیان»، مجلّهٔ انجمن سلطنتی آسیایی شعبهٔ بمبئی ۱۵(۱۹۳۵): صص۱-۳۵؛ استرن، «قاهره به عنوان مرکز جنبش اسماعیلی» در مطالعات در مذهب اسماعیلیِ آغازین، صص۲۳۴-۵؛ والکر، «سلسله مراتب جهانی در فکر اسماعیلی آغازین: نظر ابویعقوب سجستانی»، عالم اسلامی ۶۶ (۱۹۷۶): صص۱۴-۱۸.

۱۴. نظام‌الملک، سِیَرالملوک (سیاست‌نامه)، طبع و نشر دارک (H. Darke) تهران، ۱۹۶۲) (از این پس با عنوان نظام‌الملک اشاره می‌شود)، صص۲۶۵-۶۷ (ترجمهٔ انگلیسی توسط دارک: کتاب حکومت یا قوانین برای پادشاهان (لندن، ۱۹۶۰)، صص۲۱۴-۲۱۷). برای توصیف دعوت اسماعیلی در ایران در طی دوران ابوحاتم رازی، ما خیلی مرهون کتاب استرن، «نخستین مبلّغان اسماعیلی»، صص۱۸۹-۲۳۳ هستیم.

۱۵. نظام‌الملک، ص۲۳۳ (ترجمهٔ انگلیسی، ص۲۱۴).

۱۶. استرن نتیجه می‌گیرد که این نام به صورت جدیدِ «فشاپویه» یا پشاپویه تا زمان‌های جدید به نام بخشی در استان تهران باقی مانده است. به کتاب وی، «نخستین مبلّغان اسماعیلی»، ص۱۹۱ یادداشت ۴ بنگرید.

۱۷. نظام‌الملک، صص۲۶۳-۶۴ (ترجمهٔ انگلیسی، صص۲۱۴-۱۵). استرن و والکر این کتاب البیان را پیش از کتب الزینهٔ ابوحاتم، لغت‌نامهٔ دینی و کلامی که حتی در میان فضلای سنّی معروف بود، می‌دانند (پایین صفحات ۱۱ تا ۱۳ را بنگرید). استرن، نخستین مُبلّغان اسماعیلی، ص۱۹۴؛ والکر، نخستین تشیّع فلسفی، ص۵۱ را بنگرید.

۱۸. نظام‌الملک، صص۲۶۴-۶۵ (ترجمهٔ انگلیسی، صص۲۱۵-۲۱۶). والکر این امیر حسین بن علی را با مروررودی یکی می‌گیرد، کسی که، بنا بر شرح حال‌نویس روافض و بدعت‌گذاران زیدی، ابوالقاسم البُستی (قرن پنجم/دهم)، امکان ظهور یک نفس عقلانی از یک موجودِ پیرو لذات نفسانی را مورد بحث قرار داده است. والکر، نخستین تشیّع فلسفی، صص ۵۰-۵۱.

۱۹. نظام‌الملک، ص۲۶۵ (ترجمهٔ انگلیسی، ص۲۱۶).

۲۰. برای مثال بنگرید به ف. دفتری، اسماعیلیان تاریخ و عقاید آنان (کمبریج، ۱۹۹۰)، صص ۱۲۰-۲۱؛ هالْم، امپراطوری مهدی (مونخن، ۱۹۹۱)، ص۲۵۸ (ترجمهٔ انگلیسی: امپراطوری مهدی: قیام فاطمیان، ترجمهٔ بونر (M. Bonner) (لیدن، ۱۹۹۶)، صص۲۸۹-۹۰)؛ استرن، «نخستین مبلّغان اسماعیلی»، ص۱۹۵.

۲۱. نظام‌الملک، ص۲۶۵ (ترجمهٔ انگلیسی، ص۲۱۶).

۲۲. در سخن نظام‌الملک: «رهبریِ (ریاستِ) خانوادهٔ خَلَف را ترک کرد». نظام‌الملک، ص۲۱۶.

۲۳. استرن، «نخستین مبلّغان اسماعیلی»، صص۱۹۷-۹۸. مقایسه کنید با ف. دفتری، اسماعیلیان، ص۱۲۱؛ مادلونگ، «سلسله‌های کوچک شمال ایران»، در تاریخ کمبریج ایران، ج ۴، دورهٔ از هجوم عرب تا سلجوقیان، طبع و نشر فرای (R. N. Frye) (کمبریج، ۱۹۷۵)، ص۲۰۹.

۲۴. نظام‌الملک، ص۲۶۶ (ترجمهٔ انگلیسی، ص۲۱۷). دربارهٔ مرداویج بن زیار بنگرید به بُسورث (C. E. Bosworth)، «مرداویج»، EI^2، ج ۶: ۵۳۹. همچنین مقایسه کنید با استرن، «نخستین مبلّغان اسماعیلی»، صص۱۹۸-۲۰۰. دربارهٔ اشغال و تصرّف ری توسط یوسف بن ابی الساج، بنگرید به مادلونگ، «سلسله‌های کوچک»، ص ۲۳۱.

۲۵. نظام‌الملک، ص۲۶۷ (ترجمهٔ انگلیسی، ص۲۱۷). دربارهٔ مرداویج بن زیار، بنگرید به بُسوُرث، «مرداویج»، EI^2، ج ۶: ص۵۳۹. همچنین رجوع کنید به استرن، «نخستین مبلّغان اسماعیلی»، صص ۲۰۰-۲۰۴؛ مادلونگ، «سلسله‌های کوچک»، صص۲۱۱۲-۱۱۱۳.

۲۶. نظام‌الملک، ص۲۶۷ (ترجمهٔ انگلیسی، ۲۱۷-۱۸).

۲۷. همان (ترجمهٔ انگلیسی، ص۲۱۸).

۲۸. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۱ (بیروت، ۱۹۷۱/۱۹۳۰)، ص، ۱۶۴. نسبتی که ابن حجر داده است، بنابر نظر استرن، نسبت دیگری دربارهٔ «ورسنانی» است. استرن همچنین اظهار نظر می‌کند که «ورسنان» که این نسبت از آن گرفته شده، نام دهکده‌ای است در ناحیهٔ فشاپویه، «نخستین مبلّغان اسماعیلی»، صص۱۱۹۵-۹۶، یادداشت ۱۲.

۲۹. دربارهٔ کتاب الزینة، بنگرید به یادداشت ۱۷ در بالا و پایین صص۱۱-۱۳.

۳۰. به ترتیب بنگرید به: رشیدالدین، جامع التواریخ، چاپ م. ت. دانش‌پژوه و م. مدرسی (تهران،، ۱۳۳۸ هجری شمسی/۱۹۶۰) (از این پس به عنوان رشیدالدین مورد اشاره است)، ص۱۲؛ کاشانی، زبدة‌التواریخ، چاپ م. ت. دانش‌پژوه (تهران، ۱۳۶۶ هجری شمسی/۱۹۸۸) (از این پس به عنوان کاشانی به آن اشاره می‌شود).

۳۱. ابن الندیم کتاب الفهرست، چاپ فلوگل (لایپ زیگ ۱۸۶۸۰)، ج ۲: ص۱۸۸ (ابوحاتم الورسنانی) و ص۱۸۹ (ابوحاتم الرازی) (ترجمهٔ انگلیسی توسط داج (B. Dodge)، الفهرست ابن الندیم (نیویورک، ۱۹۷۰)، ج ۱: ص۴۶۸ (ابوحاتم الورسنانی) و ص۴۷۲ (ابوحاتم الرازی). اما برای «کتاب الجامع» بنگرید به بخش سوم زیر، به ویژه یادداشت ۴.

۳۲ عبدالقاهر بن طاهر بغدادی، الفَرق بین الفِرق، چاپ م. م. عبدالحمید (قاهره، بی‌تاریخ)، ص۲۸۳.

۳۳. رشیدالدین، صص ۱۱-۱۲. دربارهٔ این فهرستِ نخستین داعیان، استرن خاطرنشان می‌کند که «آشفتگی و خلط مهمی» در بیان رشیدالدین وجود دارد. مثلاً، «خَلَف» به عنوان نخستین داعی مهم خراسان دیده می‌شود. استرن توجه می‌کند که این جعفر محروم یک جانشین «خَلَف» بوده است. بنگرید به استرن، «نخستین مبلّغان اسماعیلی»، ص۲۲۹.

۳۴. فهرست کاشانی «خلف» را به عنوان «خلفِ حلاّج» دارد، که می‌توان به «جانشین حلاّج» ترجمه کرد. این «خلف» غیاث را به عنوان جانشین خود منصوب کرد، کسی که به نوبهٔ خود ابوجعفر محروم و ابوحاتم بن حمدان الرازی الورسنانی، معروف به مؤمن را به کیش تازه در آورد. کاشانی، ص۲۲.

۳۵. این حلاّج از خانوادهٔ «قدّاحین» (بنوالقدّاح) بود، و پسرش جانشین وی شد. بعد از آنکه این پسر مُرد، غیاث جانشین او شد. و جانشین وی پسرش و مردی به نام محروم بود، که ابوحاتم ورسنانی جانشین او شد. ابن الندیم، کتاب الفهرست، ج ۲: ۱۸۸ (ترجمهٔ انگلیسی، فهرست ابن الندیم، ج ۱: ص۴۶۸). همچنین رجوع کنید به فلوگل.

ابن الندیم، الفهرست، ص۷۹؛ ل. ماسینیون، مصیبت حسین بن منصور حلاّج، شهید عارف اسلام، چاپ اول، ج ۱ (پاریس، ۱۹۲۲)، صص۷۷-۸۰؛ همان نویسنده، مصیبت حسین بن منصور حلاّج، چاپ جدید، ج ۱، زندگی حلاّج (پاریس، ۱۹۷۵)، ص۲۰۸ (ترجمهٔ انگلیسی توسط ماسون (H. Mason) مصیبت حلاّج، ج ۱، زندگی حلاّج (پرینستون، ۱۹۸۲)، صص۱۶۳-۶۴).

۳۶. مطابق نظر ماسینیون، برخی دلایل و مدارک برای اتهام علیه حلاّج که یک قرمطی است مجعول بود. ماسینیون، مصیبت، چاپ جدید، ج ۱، صص۵۵۹-۶۰ (ترجمهٔ انگلیسی، ص۵۲۱).

۳۷. مادلونگ، تمایلات دینی در آغاز ایران اسلامی، صص۹۶-۱۰۲؛ همان نویسنده، «قرمطی»، EI^2، ج ۴: صص۶۶۱-۶۲. و نیز بنگرید به «فاطمیان و قرمطیان بحرین»، صص۷۴-۷۹ (ترجمهٔ انگلیسی، صص۴۵-۴۸).

۳۸. کاشانی، ص۲۲؛ عبدالجبّار، تثبیت دلائل النبوة، چاپ ا. ک عثمان (بیروت، ۱۹۷۰)، ص۳۹۲.

۳۹. مادلونگ، تمایلات دینی، ص۹۶: همچنین بنگرید به ص۹۷. به نظر می‌رسد که دلیل مادلونگ عمدةً مبتنی بر فِرق بغدادی است و آثار الباقیة عن القرون الخالیة از یک فیلسوف ـ دانشمند مهم، ابوریحان بیرونی. همچنین بنگرید به «فاطمیان و قرمطیان بحرین»، ص۷۷ و بعد و ص۷۸ یادداشت ا (ترجمهٔ انگلیسی، ص۴۷، ص۶۹ یادداشت ۲۵۴)؛ همان نویسنده، «قرمطی»، ص۶۶۲.

۴۰. نظام‌الملک، ص۲۶۷ (ترجمهٔ انگلیسی، ص۲۱۷).

۴۱. نظام‌الملک، ص۲۶۷ (ترجمهٔ انگلیسی، ص۲۱۷).

۴۲. پوناوالا، کتاب‌شناسی شرح زندگی، صص۳۸-۳۹. راجع به آخرین اثر، ما کتاب الجامع فی فقه را به کتاب الجامع فی الفقه تصحیح کردیم، پس از مراجعه به متن زیر: محمد بن حسین دیلمی، بیان مذهب الباطنیة و بطلانه، منقول من کتاب قواعد آل محمّد، چاپ، استورت مَن (R. Storthmann) (استانبول، ۱۹۳۸)، صص۴۳، ۹۴ و به ویژه فهرست آثار در متن توسط ناشر، ص۱۱۸: نیز بنگرید به برُکلمان، تاریخ ادبیّات عرب ضمیمهٔ ۱ (لیدن، ۱۹۳۷)، ص۳۲۳. این اثری است که ابن الندیم علاوه بر الزینه، در الفهرست خود به آن اشاره کرده است و آن را «کتاب الجامع» می‌نامد و این یادداشت را اضافه می‌کند: «در آن [بحث دربارهٔ] فقه و دیگر چیزهاست» (فی الفقه و غیر ذلک). ابن الندیم، کتاب الفهرست چاپ فلوگل (لایب زیگ، ۱۸۶۸)، ج ۲: ص۱۸۹ (ترجمهٔ انگلیسی: ص۴۷۲).

۴۳. ابن الندیم، کتاب الفهرست، ج ۲: ص۱۸۹ (ترجمهٔ انگلیسی، ص۴۷۲). دربارهٔ ذکر ابن الندیم از این اثر، نیز بنگرید به ص ۶ بالا از این مقاله: سه بخش الزینه در چاپ‌های ذیل منتشر شده است؛ جزوه‌های او ۲ توسط ح. الهمدانی (قاهره، ۱۹۵۷-۵۸) طبع و نشر شده است؛ جزوهٔ ۳ بخش مربوط به اصطلاحات بدعت‌گذاران و روافض توسط ا. س. سامرائی در الغلو و الفِرَق الغالیة فی الحضارة الاسلامیة چاپ شده است صص۲۸۳-۳۱۲ (۱۹۷۲).

۴۴. حاجی خلیفه به طور ناصحیح این اثر را به ابوحاتم سهل بن محمد سجستانی که بنا بر نظر وی، در ۲۵۰ هـ درگذشته است، نسبت می‌دهد. بنگرید به حاجی خلیفه، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، ج ۲ (استانبول، ۱۳۶۲ هـ/۱۹۴۳ م.)، ص۱۳۲۳. آثار سیوطی: المتوکلی (دمشق، ۱۳۴۸ هـ)، صص۸-۲۹؛ همان نویسنده، الاتقان فی علوم القرآن (قاهره، ۱۳۷۰ هـ/۱۹۵۱ م.)، صص۱۳۸-۳۹.

۴۵. سیوطی توضیحات ابوحاتم را دربارهٔ کلماتی نظیر «الصراط» (جادّه) و الربّانیّون و ربّیّون» (خاخام‌ها) خلاصه می‌کند: مطابق نظر سیوطی، ابوحاتم اصل کلمهٔ پیشین را به یونانی (لغةالروم) و کلمهٔ بعدی را به سریانی نسبت می‌دهد. سیوطی، المتوکلی، صص ۸-۹؛ همان نویسنده، الاتقان، صص ۱۳۸-۳۹.

۴۶. خوانساری، روضات الجنّات فی احوال العلماء والسادات (تهران، ۱۹۷۰)، ج ۱: ص ۳۲۳.

۴۷. ادریس عمادالدین، عیون الاخبار و فنون الآثار (بیروت، ۱۹۷۳)، چاپ م. غالب، ج ۵: صص ۱۶۷-۱۷۰؛ مجدوع، فهرست الکتب و الرسائل و لمن هومن العلماء و الأئمة و الحدود و الافاضل، چاپ ع. منزوی (تهران، ۱۳۴۴ هـ/۱۹۶۶ م.)، صص ۷۴-۷۵. اگر داستان ذیل واقعاً رخ داده باشد، الزینه توانسته است وضع و مقام مرجع را در دربار فاطمیان در مدت سلطنت القائم به دست آورده باشد. با وجود این، مجدوع بدون هیچ بیان مستقلی دربارهٔ الزینه صرفاً گزارش آن داستان را توسط ادریس عمادالدین ذکر می‌کند.

۴۸. مقایسه کنید با هالم، «ابوحاتم رازی»، ص ۳۱۵؛ ع. همدانی، «کتاب الزینهٔ ابوحاتم»، بیانیهٔ بیست و یکمین کنگرهٔ بین‌المللی خاورشناسان (پاریس، ۱۹۴۹): صص ۲۱۹-۹۴.

۴۹. کرمانی دربارهٔ آن بحث و گفتگو مطلب ذیل را نوشته است: «میان وی (یعنی ابوبکر) و شیخ ابوحاتم رازی، رهبر مأموریت (صاحب الدّعوة) پیرامون نبوّت و شعائر قانون وحی (المناسک الشریعة)». کرمانی، الاقوال الذهبیة، چاپ صلاح الصاوی (تهران، ۱۳۹۷ هـ.ق./۱۹۷۷.)، صص ۲-۳. و نیز بنگرید به س. ح. نصر، مقدمهٔ انگلیسی برای کرمانی، الاقوال الذهبیة، طبع و نشری که در بالا اشاره شد، صص ۲-۴ و پوناوالا، کتاب‌شناسی شرح زندگی، ص ۳۶. مقایسه کنید با ۱۱. شمس‌الدین طالبانی، «بحث و گفتگو پیرامون نبوت»، ص ۲۵.

۵۰. یک اسماعیلی مهم دیگر که مخالف و دشمن ابوبکر رازی است ناصرخسرو است. دربارهٔ سلسلهٔ مباحثات و مجادلات اسماعیلی علیه ابوبکر رازی، م. محقّق خاطرنشان می‌کند که انتقاد وی از نبوت به عنوان یک منبع معرفت، جدّاً با عقیده و آموزهٔ اسماعیلیِ نبوت و امامت که امام عصر را به عنوان تنها منبع معرفتِ دارای حجیّت و اقتدار می‌نگرد در تعارض و اختلاف بود. م. محقّق «یادداشتهایی دربارهٔ طب روحانی رازی»، مطالعات اسلامی ۲۶ (۱۹۶۷): ص ۹.

۵۱. یو. رُدُلف، عقاید نگاریِ آمونیوس مجعول. تحقیقی دربارهٔ مذهب نوافلاطونی در اسلام (اشتوتگارت ۱۹۸۹).

۵۲. دوست دارم در اینجا تشکرات قلبی خودم را به دو محقّق برجسته در مطالعات اسلامی اظهار نمایم. پروفسور عباس همدانی از دانشگاه ویسکانسین در میلواکی برای اجازه دادن سخاوتمندانه به من تا از نسخهٔ خطّی الاصلاح که در تصرف اوست استفاده کنم، و دکتر والکر، سرپرست پیشین من در دانشگاه مک‌گیل، مُنترئال، برای کوشش‌های محبت‌آمیزش در گرفتن رونوشت مجدد از روگرفت (فتوکپی) خود از نسخهٔ خطی. برای شرح و توصیف مفصّل نسخه‌های خطی متعدد این اثر، بنگرید به مقدمهٔ ناشر. دربارهٔ تصنیف این متن، نسخهٔ توبینگن شامل قسمت ششم (الجزء السادس) است که در 8.1.r ۱۵۶ f آغاز می‌شود. با وجود این، 7.1.157f. از نسخهٔ خطی همدانی فقط «تمّ الجزء» خوانده می‌شود، و در 10.1 «الجزء... (جای خالی) مِن کتاب الاصلاح»: بدین ترتیب نسخهٔ خطی همدانی فاقد ذکر آغاز قسمت ۶ است. همچنین هر دو نسخه به وضوح به آغاز قسمت ۵ اشاره نمی‌کنند. بدین سان، تعیین این که این اثر شامل ۵ قسمت یا ۶ قسمت است برای ما دشوار است. به علاوه، این دو نسخه دو خاتمهٔ متفاوت دارند. نسخهٔ توبینگن در f. ۱۶۷ r با «تمّ» (خاتمه یافت) پایان می‌پذیرد، که مطابق است با f. ۱۶۸ V از نسخهٔ همدانی. با وجود این، بعد از آن، نسخهٔ همدانی برای یک صفحهٔ دیگر جلو می‌رود (f. ۱۶۹ r)، که شامل هیچ اشاره‌ای که اثر به پایان رسیده است نیست. اما دربارهٔ جای خالی فوق الذکر در f.157. 1. 10 از نسخهٔ همدانی صاحب آن، پروفسور عباس همدانی، در نامه‌ای به نویسندهٔ این مقدمه (مورّخ ۲۷ سپتامبر ۱۹۹۵) تأیید می‌کند که بر پایهٔ قرائت وی از نسخهٔ خطی به نظر می‌رسد که احتمالاً گیرندهٔ روگرفت (تصویر) آن جا را برای شماره‌گذاری خالی گذاشته است. مجدداً قدردانی و حق‌شناسی خود را نسبت به پروفسور همدانی برای تقویت بزرگوارانهٔ کارم اظهار می‌نمایم.

۵۳. ایوانف، «نخستین بحث و گفتگو» هنوز هم تنها فرانگری دربارهٔ مندرجات الاصلاح است.

۵۴. طبع و نشر این متن مهم: کرمانی، کتاب الرّیاض، چاپ ع. تامیر است (بیروت، ۱۹۶۰).

۵۵. برای مثال، بنگرید به آثار والکر نظیر «ابویعقوب سجستانی و بسط و توسعهٔ مذهب نوافلاطونی اسماعیلیِ آغازین»

(رسالهٔ دکتری، دانشگاه شیکاگو، ۱۹۷۴)؛ نخستین تشیّع فلسفی، صص۵۱-۶۱؛ و «نفس کلی و نفس جزئی در مذهب نوافلاطونی اسماعیلی»، در مذهب نوافلاطونی و تفکر اسلامی، چاپ پ. مروج (البنی، نیویورک، ۱۹۹۲)، صص۱۴۹-۶۶. همچنین بنگرید به: هالم، «ابوحاتم رازی»، ص۳۱۵؛ رُدُلف، عقایدنگاری، صص۲۴-۲۵؛ زیمرمَن، «مبادی کتاب موسوم به الهیات ارسطو»، در ارسطوی مجعول در قرون میانه: الهیات و دیگر متون، چاپ و نشر کرای (J. Kraye)، ریان (W. F. Ryan) و اشمیت (C. B. Schmitt) (لندن، ۱۹۸۶)، صص۱۹۶-۲۰۸.

۵۶. از این پس، در ذکر از متن الاصلاح، شمارهٔ ورق نسخهٔ خطی همدانی ابتدا اشاره می‌شود، و شمارهٔ ورق نسخهٔ خطی توبینگن در آخر.

۵۷. این استدلال نشان می‌دهد که مفهوم ابوحاتم از زمان یکی از تصورات کلیدی وی برای تحکیم اظهارنظر وی دربارهٔ کمال نفس است. در این استدلال، ابوحاتم معتقد به تصور افلاطونی مبدأ زمان نیست، یعنی این که نفس به علت آرزو و تمایل برای تسلّط، استقلال، و تصاحب به حرکت دادن آغاز می‌کند، و این که این حرکت آن زمان را پدید آورده است. برای مفهوم «در زمان» از ابوحاتم رازی و دیگر متفکران اسماعیلی که از مذهب نوافلاطونی متأثرند، بنگرید به والکر، «جهان سرمدی و رَحِم تاریخ: زمان در تفکر اسماعیلیِ آغازین»، مجلهٔ بین المللی مطالعات خاورمیانه‌ای ۹(۱۹۷۸): صص۳۵۵-۶۶ و نخستین تشیّع فلسفی، ص۵۳. همچنین مقایسه کنید؛ زیمرمن، «مبادی موسوم به الهیات...»، صص۲۰۲ و ۲۰۸؛ مادلونگ: «آفرینش جهان و جهان‌شناسی ۶ در مذهب اسماعیلی»، EI^2، ج ۶: ص۳۲۳. برای مفهوم افلوطین از زمان و رابطهٔ آن با نفس، نگاه کنید به آرمسترانگ (A. M. Armstrang)، «از عقل تا مادّه: بازگشت به واحد مطلق»، فصل ۱۶ از بخش ۳، «پلوتینوس»، در تاریخ کمبریج دربارهٔ فلسفهٔ یونانی متأخر و آغاز فلسفهٔ قرون میانه، چاپ آرمسترانگ (کمبریج، ۱۹۶۷)، ص۲۵۱-۵۲.

۵۸. من از تفسیر هالم در «ابوحاتم رازیِ» وی، ص۳۱۵ پیروی می‌کنم.

۵۹. من از تفسیر والکر پیروی می‌کنم. بنگرید به نخستین تشیّع فلسفی، ص۵۴.

۶۰. والکر قبلاً به این مطلب توجه کرده است. بنگرید به نخستین تشیّع فلسفی وی، صص۵۵، ۹۹-۱۰۰ و «نفس کلی و نفس جزئی»، صص۱۴۹-۶۶. برای عقیدهٔ پرُکلوس دربارهٔ نفس بنگرید به ارکان الهیات وی، ترجمه و طبع و نشر دادس (E. R. Dodds)، چاپ بازنگری شده (آکسفورد، ۱۹۶۳) مسألهٔ ۲۱۱ (صص۱۸۴-۸۵)، و شرح دادس دربارهٔ آن (صص۳۰۹-۱۰).

۶۱. برای مثال، بنگرید به رُدُلف، عقایدنگاری آمونیوس مجعول، صص۲۴-۲۵؛ زیمرمن، «مبادی موسوم به الهیات ارسطو»، صص۱۹۷-۲۰۸.

۶۲. والکر نه تنها در مورد سجستانی این موضوع را مورد بحث قرار داده است، بلکه همچنین در بررسی و ارزیابی خود از ابوحاتم. ما بعداً به این موضوع باز می‌گردیم.

۶۳. هالم، جهان‌شناسی و تعلیمات، صص۱۸-۳۷؛ مادلونگ، «جنبه‌های الهیات اسماعیلی»، در کمک‌های اسماعیلی به فرهنگ اسلامی، چاپ س. ح. نصر (تهران، ۱۹۷۸)، صص۵۴-۵۵.

۶۴. توصیف این عقیدهٔ اساسی مبتنی است بر مطالعات ذیل: هالم، جهان‌شناسی و تعلیمات، صص۱۸-۳۷؛ مادلونگ، «جنبه‌های اسماعیلی»، صص۵۴-۵۵.

۶۵. همچنین بنگرید به کرمانی، الرّیاض، صص۱۷۶-۲۱۳.

۶۶. مادلونگ، «امامت» صص۱۰۱-۱۴؛ هالم، جهان‌شناسی و تعلیمات، صص۱۰۱-۱۰۹.

۶۷. بنگرید به مادلونگ، «جنبه‌های الهیات اسماعیلی»، صص۵۴-۵۵.

۶۸. دربارهٔ شناخت قائم به عنوان مقوّم ضروری عقاید، بنگرید به استدلال سجستانی در اثبات حقیقت «ایمان» در کتاب المقالید ش (نسخهٔ مجموعهٔ همدانی، میلواکی)، ص۲۶۶ (من یک بار دیگر نسبت به صاحب این نسخهٔ خطی پروفسور عباس همدانی از دانشگاه ویسکانسین در میلواکی، برای اجازهٔ گرفتن نسخهٔ دیگر به من و استفاده از آن عمیقاً تشکر می‌کنم). سجستانی می‌فهماند که شناخت «دارندهٔ روز آخر» (صاحب الیوم الآخر) برای اثبات ایمان ضروری است.

۶۹. ابوحاتم این بحث را در استدلال خود دربارهٔ وضع زرتشت در «تاریخ مقدس» باز می‌کند، و بدین سان طرح خود را دربارهٔ

آن می‌شناساند. دربارهٔ استدلال مقابل ابوحاتم نسبت به نسفی در خصوص زرتشت، بنگرید به استرن، «ابوحاتم رازی دربارهٔ دین ایرانی»، در مطالعات وی در مذهب اسماعیلیِ آغازین صص ۳۰-۴۶، و مقایسه کنید با نوموتو (S. Nomoto)، «نظریه‌ای اسماعیلی دربارهٔ ادیان دیگر مبتنی بر فصلی از کتاب الاصلاح تألیف ابوحاتم رازی (متوفیٰ ۳۲۲/۹۳۴-۵)» (به زبان ژاپنی) در گزارش‌های مؤسسهٔ مطالعات فرهنگی و زبان‌شناسی کیو ۲۵ (۱۹۹۳): ۱۲۱-۴۳. دربارهٔ رافضه، برای مثال بنگرید به مونتگومری وات (W. Montgomery Watt)، «رافضی‌ها، یک مطالعهٔ مقدماتی»، خاورشناسی ۱۶(۱۹۶۳): صص ۱۰-۲۱؛ کُهل بِرگ (E. Kohlberg)، «کلمهٔ 'رافضه' در تداول و عُرف شیعهٔ امامی» مجلهٔ انجمن شرقی امریکایی ۹۹ (۱۹۷۹): صص ۶۷۱-۷۹؛ همان نویسنده، «الرافضة» EI^2، ج ۸، صص ۳۸۶-۸۹.

۷۰. ممکن است آمونیوس مجعول یکی از منابعی بوده باشد که ابوحاتم رازی این واژگان را از وی گرفته است. بنگرید به فهرست قطعات آمونیوس مجعول که مطابق است با أعلام ابوحاتم و چند متن دیگر اسلامی در رُدُلف، عقایدنگاری آمونیوس مجعول، صص ۲۷-۳۰.

۷۱. دربارهٔ این کلمهٔ کلی و جامع، که ترجمهٔ آن به زبان‌های جدید غربی دشوار است، بنگرید به لندُلت (H. Landolt)، «ولایت»، دایرة‌المعارف ادیان، چاپ م. الیاد (از این پس به عنوان ER به آن اشاره می‌شود) (نیویورک ۱۹۸۷)، ج ۱۵: صص ۳۱۶-۲۳.

۷۲. مادلونگ قبلاً به استدلال اعداد شناختی ابوحاتم دربارهٔ **ناطق** چهارم اشاره کرده است، لیکن زمینهٔ طبیعی ـ فلسفی آن را مورد بحث قرار نداده است. مادلونگ، «امامت»، ص ۱۲۸ یادداشت ۱۲۸.

۷۳. برای مثال، بنگرید به رسائل اخوان الصفا (بیروت، ۱۳۷۸ ه‍/۱۹۵۷م)، ج ۱: صص ۵۱-۵۴؛ صص ۱۷۸-۹۸. و نیز بنگرید به م. فخری، «مذهب نوفیثاغوری و عمومی ساختن علوم فلسفی»، در یک تاریخ فلسفهٔ اسلامیِ وی، چاپ دوم (نیویورک، ۱۹۸۳)، صص ۱۶۳-۸۱. دربارهٔ این مسأله که آیا اخوان الصفا رابطه‌ای با اسماعیلیان داشته‌اند یا نه، محقّقان غربی هنوز مردّدند. یک طرفدار نیرومند و سرسخت خصائص اسماعیلیِ اخوان، مارکت (Y. Marquet) است: برای مثال، بنگرید به فلسفهٔ اخوان الصفای وی (الجزیره، ۱۹۷۵) و «اخوان الصفا»، EI^2، ج ۳: صص ۱۰۷۱-۷۶. یک مخالف قوی و سرسخت این نظر نتون (I. R. Netton) است: بنگرید به نوافلاطونیان مسلمانِ وی: مقدمه‌ای بر اندیشهٔ اخوان الصّفا (لندن، ۱۹۸۲)، به ویژه فصل ۶ تحت عنوان «اخوان الصفا و اسماعیلیان»، صص ۹۵-۱۰۴.

۷۴. مطابق نظر ابوحاتم، ناطق پنجم قانون مقدس دوم را بازنگری کرده و ناطق ششم همان را دربارهٔ قانون سوم انجام داده است. همچنین مقایسه کنید با مادلونگ، «امامت»، ص ۱۲۸.

۷۵. این تصور ابوحاتم ممکن است ما را به یاد تصور پیامبر به عنوان «یک انسان کاملِ» جامعِ فراگیرنده در تاریخ فکر اسلامی بیاورد. مقایسه کنید با «الهیات اسماعیلی و فلسفهٔ میمونیدس (موسی بن میمون)»، در یهودیانِ اسلام قرون میانه: امّت، جامعه و وحدت، خلاصهٔ مذاکرات یک کنفرانس بین‌المللی که مؤسسهٔ مطالعات یهودی، کالج دانشگاه لندن ۱۹۹۳، منعقد کرد، چاپ فرانک (D. Frank) (لیدن، ۱۹۹۵)، صص ۲۷۱-۹۹. دربارهٔ این اندیشه، بنگرید به تاکِشیتا (M. Takeshita)، نظریهٔ ابن عربی دربارهٔ انسان کامل و جایگاه آن در تاریخ فکر اسلامی (توکیو، ۱۹۸۷).

۷۶. رجوع کنید به سجستانی، اثبات النبوت، چاپ ع. تامیر (بیروت، ۱۹۶۶، چاپ تازه، بیروت، ۱۹۸۳)، ص ۱۶۸.

۷۷. دربارهٔ اختلاف بین ابوحاتم و فیزیک ارسطویی برحسب تصوراتشان از اِثِر، رجوع کنید به سامبورسکی (Sambursky)، جهان فیزیکی روزگار باستان متأخر (لندن، ۱۹۶۲؛ چاپ تازه، لندن، ۱۹۸۲)، صص ۱۲۳-۲۵.

۷۶. رجوع کنید به سجستانی، اثبات النبوت، چاپ ع. تامیر (بیروت، ۱۹۶۲؛ چاپ تازه، بیروت، ۱۹۸۲)، ص ۱۶۸.

۷۸. دربارهٔ إسناد قائم توسط ابوحاتم رازی، سجستانی قطعهٔ قابل ملاحظه‌ای در فصل ۹ کتاب الافتخار، با عنوان «دربارهٔ تصدیق قیامت» (فی معرفة القیامة) می‌نویسد. بنگرید به چاپ م. غالب، بیروت، ۱۹۸۰، ص ۸۲ و بعد. وی به خود جرأت می‌دهد که بگوید سؤالاتی دربارهٔ ظهور قائم وجود دارند، نظیر این که قائم کجاست، و چه کسی می‌تواند او را درد اختفا و پوشیدگی بشناسد، هنگامی که اثر و نشانی از او در چنین حالتی وجود ندارد. در پاسخ این سوألات، سجستانی معتقد است که

«دعوت» قائم «دعوتی» است «به وسیلهٔ معرفت» (دعوة علميه) نه «به وسیلهٔ عمل» (عمليه)، که دعوت رسولان (دعوت الرُّسُل) است. بنابرنظر وی، «دعوت» «به وسیلهٔ معرفت» تنها برای یک صاحب جدّ و جهد (ذوالقصد) باز و گشوده است در صورتی که «به وسیلهٔ عمل» برای هر کسی قابل دسترسی و وصول است، بازیابی این جدّ و جهد (غير ذی القصد)، به طوری که هم یک معتقد (مؤمن) و هم یک دو رو (منافق) می‌توانند در «عمل» شرکت نمایند. بنابراین، «دعوت» قائم و خود قائم برای هیچ کس قابل رؤیت نیست. با این استدلال، می‌توان فرض کرد که سجستانی نیز می‌فهماند که «دعوت» قائم در مرتبهٔ بالاتر و روحانی‌تر از دعوت رسولان است: پس امکان این هست که وی چندان دور از ابوحاتم در ارزیابی مأموریت قائم نیست. من از پروفسور هرمان لَندُلت بسیار متشکرم که مرا از این قطعهٔ مهم سجستانی آگاه ساخت.

۷۹. سجستانی، اثبات، صص ۴۱-۴۳.

۸۰. دربارهٔ مفهوم «تفاوت کلی»، بنگرید به والکر، نخستین تشیّع فلسفی، ص۱۰۹.

۸۱. با نقل از قرآن ۳: ۱۱۰ («شما بهترین اُمتی هستید که برای نوع بشر پدیدار شده‌اید»، سجستانی می‌نویسد به دلیل آنکه امّت پیامبر در میان نوع بشر بهترین است خود او بهترینِ پیامبران ((خیرالرُّسُل) است. سجستانی، اثبات، صص ۴۱-۴۲. این ترجمه با ملاحظهٔ ترجمه‌های ذیل از من است: آربری، قرآن با شرح (لندن ۱۹۵۵، چاپ مجدّد، اکسفورد، ۱۹۶۴)، ص۵۹؛ علی (.Y Ali)قرآن مقدس: متن، ترجمه و تفسیر (لاهور، بی‌تاریخ)، ج ۱: ص۱۵۱؛ پیکتال، قرآن مجید: متن و ترجمه و توضیح (مکه/نیویورک، ۱۹۷۷)، ص۶۱).

۸۲. سجستانی، اثبات، صص۱۶۶-۶۹، به ویژه، ص۱۶۸. عبارت «مخلوقی دیگر» (خلق آخر) از قرآن ۲۳:۱۴ گرفته شده است. برای تفسیر این قطعه، من مرهون نظر با ارزش پروفسور هرمان لندُلت هستمو همچنین باید ذکر کنم که والکر نخستین محققی است که اهمیت این قطعه توسط سجستانی را به اتکاءِ فهم وی از بسط و گسترش تاریخ انسانی به سوی یک مرحلهٔ روحانی خاطرنشان کرده است. بنگرید به والکر، «جهان ازلی و ابدی و رَحِم تاریخ»، ص۳۶۵.

۸۳. در این متن هر بخش یک ینبوع یا «چشمه» نامیده شده است. سجستانی، کتاب الینابیع، چاپ و قسمتی ترجمه به فرانسه توسط هـ کُربَن (H. Corbin) در سه رساله اسماعیلی (تهران/پاریس، ۱۹۶۱)، صص۷۹-۸۱/ ترجمهٔ فرانسوی و یادداشتها، صص۱۰۲-۱۰۷. مقایسه کنید با ترجمهٔ انگلیسی و شرح توسط والکر از الینابیع، سرچشمه‌های حکمت: مطالعه‌ای درباره کتاب الینابیع ابویعقوب سجستانی به ضمیمهٔ ترجمهٔ کامل انگلیسی با شرح و یادداشتها از متن عربی (سالت لیک سیتی، ۱۹۹۴)، صص۹۸-۹۹؛ صص ۱۸۰-۸۱. اما برای شش مقولهٔ فیزیکی، در متن بالا سجستانی مادّه، صورت، حرکت، سکون، زمان و مکان را ذکر می‌کند.

۸۴. سجستانی، الینابیع، ص۷۹. مقایسه کنید با ترجمهٔ انگلیسی (والکر، سرچشمه‌ها)، ص۹۸ و ترجمهٔ فرانسوی (کُربَن، سه رسالهٔ اسماعیلی)، ص۱۰۳. سجستانی نظریهٔ تطابق را همچنین در اثر دیگر خود، کشف المحجوب، که امروز تنها به صورت ترجمهٔ فارسی باقی مانده و موجود است آشکار می‌کند. در این اثر، سجستانی شش حرکت (حرکتها) در جهان بر می‌شمارد: کون؛ فساد؛ افزونی؛ کمی؛ استحاله؛ انتقال. در جهان، حرکت نفس همهٔ این حرکتها را ترکیب می‌کند. هر یک از این شش حرکت مقابل خود را در بدن انسانی می‌یابد. همچنین حرکت نفس در جهان وجودی مطابق و متناظر با آن در تن آدمی دارد. بدین معنی که وجود جسمانی شش حد دارد و یک وجود هفتم بعد از این شش، جوهر نفس عقلانی (جوهر نفس ناطق) است، که دارای آن شش است. به نظر ما این کارکرد جوهر، می‌تواند با کارکرد حرکت نفس مقایسه شود. به علاوه سجستانی معتقد است که هر یک از شش حرکت در جهان مطابق است با هر یک از شش جهت. سجستانی معتقد است که هر یک از شش حرکت در جهان مطابق است با هر یک از شش جهت. سجستانی، کشف المحجوب، چاپ هـ‌کربن (تهران/پاریس ۱۹۴۹)، صص۲۹-۳۰: برای این بیان، من به ترجمهٔ فرانسوی کتاب المحجوب. توسط هـ‌کربن، پرده‌برداری از چیزهای مخفی: تحقیقات دربارهٔ فلسفهٔ اسماعیلی (پاریس، ۱۹۸۸)، صص۶۳-۶۴. یک بار دیگر، باید صمیمانه‌ترین تشکر خود را از پروفسور هرمان لندُلت برای جلب توجه من به این قطعه اظهار نمایم.

۸۵. بنگرید به پونا والا، کتاب‌شناسی شرح زندگی، صص۱۱۱-۱۲.

۸۶. شکل دایرهٔ مورد بحث در ناصرخسرو، خوان الاخوان، چاپ خشّاب (قاهره، ۱۳۵۹ هـ/۱۹۴۰ م.)، ص ۱۵۶ یافت می‌شود. مقایسه کنید با: والکر، سرچشمه‌ها، صص ۹۹، ۱۸۱؛ کربن، سه رسالهٔ اسماعیلی، ص ۱۰۶، یادداشت ۲۱۹.

۸۷. والکر فرض می‌کند که شکل اصلی، دایرهٔ متحدالمرکز دیگری داشته که شش قسمت بدن انسان را نشان می‌داده است، و به همین دلیل دایرهٔ مرکزی، «سر» را به عنوان عضو بدن داشته که مطابق است با قائم. بنگرید به والکر، سرچشمه‌ها، صص ۹۹، ۱۸۱. اگر این درست باشد، مرتبهٔ مرکزی قائم می‌تواند تأیید شود، زیرا سجستانی ارزش بالاتری به سر می‌دهد تا دیگر اعضاءِ بدن. سجستانی، الینابیع، ص ۸۰. مقایسه کنید با والکر، سرچشمه‌ها، ص ۹۹؛ هـ کربن، سه رسالهٔ اسماعیلی، صص ۱۰۳-۱۰۴.

۸۸. ناصرخسرو، وجه دین چاپ غ. ر. اعوانی (تهران ۱۳۹۸ هـ/۱۹۷۷ م.)، صص ۶۴-۶۵، ۲۴۵-۴۶، ۲۵۶-۵۷.

۸۹. دربارهٔ ولایت در زمینهٔ وسیعی از فکر اسلام، بنگرید به لندُلت، «ولایت». ناصرخسرو شش تکلیف دیگر را به عنوان طهارت، نماز، روزه، زکات، حج و جهاد ذکر می‌کند. وجه دین، ص ۲۵۷. دربارهٔ اندیشهٔ اسماعیلیِ هفت ستونِ تکالیف دینی به ضمیمهٔ ولایت، بنگرید به قاضی نعمان، دعائم الاسلام، چاپ ا. ا. ا. فیض (قاهره، ۱۹۵۱/۱۳۸۰)، ج ۱: صص ۳-۱۲۰. همچنین مقایسه کنید با ا. ناجی «یک نظریهٔ اسماعیلی دربارهٔ ولایت در دعائم الاسلامِ قاضی نعمان»، در مقالات راجع به تمدن اسلامی تقدیم شده به نیازی برکس (Miyazi Berkes)، چاپ لیتل (D. P. Little) (لیدن، ۱۹۷۶)، صص ۲۶۰-۷۳؛ پونا والا، «قاضی نعمان و فقه اسماعیلی»، در تاریخ و فکر اسماعیلیِ قرون میانه، صص ۱۱۷-۴۴.

۹۰. چاپهای انتقادی این متون عبارتند از: کتاب الکشف چاپ استورث مَن (لندن، ۱۹۵۲)؛ کتاب الرشد و الهدایة، چاپ ایوانُف، در مجموعه‌ها، ج ۱ (لیدن، قاهره، ۱۹۴۸)، صص ۱۸۹-۲۱۳؛ کتاب العالِم و الغلام، چاپ م. غالب در اربع کتب حقانیة (۱۴۰۳ هـ ۱۹۸۳ م.)، صص ۱۵-۷۵. دربارهٔ تاریخ این دو متن، به مادلونگ و هالم مراجعه کردم. بنگرید به مادلونگ، «امامت»، صص ۵۱-۶۱؛ هالم، جهان‌شناسی و تعلیمات، صص ۱۸-۳۷، ۱۶۹.

۹۱. بنگرید به کتاب الکشف، صص ۳۲-۳۵ دربارهٔ فتح مهدی مکّه و مدینه را، ص ۱۰۹ دربارهٔ تکمیل دین خدا با قائم، و ص ۱۰۳ که در آن سنّ قائم «مُهر [یعنی ختم] قرون» (خاتم الازمنة) نامیده شده است. ما به تفسیر و ترجمهٔ نخستین قطعه توسط هالم در جهان‌شناسی و تعلیمات، صص ۲۸-۳۰ مراجعه کردیم.

۹۲. دربارهٔ اعتقاد به دورهٔ هزارسالهٔ اسماعیلیِ آغازین و قلمرو تاریخی آن چنانکه در اینجا مورد بحث قرار گرفت، بنگرید مثلاً به ف. دفتری، اسماعیلیان، فصول ۲ و ۳ (صص ۳۲-۱۴۳)، و بخشی از فصل ۴ (صص ۱۴۴-۶۴)؛ هالم، امپراطوری مهدی، فصول ۱ و ۲ (صص ۱۵-۱۳۲)، صص ۱۴۸-۶۲ و صص ۲۲۲-۳۶ (ترجمهٔ انگلیسی: فصلهای ۱ و ۲ (صص ۵-۱۴۰)، صص ۱۵۹-۱۷۶ و صص ۲۴۷-۶۴)؛ مادلونگ «فاطمیان و قرمطیان بحرین» (ترجمهٔ انگلیسی)؛ استرن، «اسماعیلیان و قرمطیان»، فصل مطالعات وی در مذهب اسماعیلیِ آغازین، صص ۲۸۹-۹۸ (ابتدا در آماده‌سازی اسلام (پاریس، ۱۹۶۱)، (صص ۹۹-۱۰۸). همچنین مقایسه کنید با ساچدنیا (A. A. Sachedina)، مُنجی‌گرایی اسلامی: اندیشهٔ مهدی در تشیّع دوازده امامی (البنی، ۱۹۸۱)، به ویژه مقدمهٔ آن (صص ۱-۳۸).

۹۳. این را می‌توان با وضع و حال استادانه درست کردن تفکر مسیح‌شناختی (مربوط به نجات‌دهندهٔ عالم) و آخرت‌شناختی (مربوط به مبحث آخرت: مرگ و رستاخیز و دوزخ و بهشت) در نخستین قرون میلادی پس از یأسها و ناامیدیهای انتظار مسیحایی مقایسه کرد. بنگرید به دالی (B. R. Daley)، امید کلیسای آغازین: یک کتاب دم دست راجع به آخرت‌شناسی وابسته به اولیا و آباءِ کلیسا (کمبریج، ۱۹۹۱)، صص ۲-۳، ۲۲۱ و اُکولینس (G. O' Collins)، «عیسی»، ER، ج ۸: صص ۱۵-۲۸.

۹۴. این نظر و پیشنهاد نزدیک است به رأی و عقیدهٔ مادلونگ دربارهٔ الاصلاح، که در آن وی همچنین به نوعی نظریه‌پردازیِ عقیده و آموزهٔ قائم اشاره می‌کند، یعنی تفاوت و تغییر تدریجی حالات قائم پس از نخستین ظهور، در اختفا و پوشیدگی، و سپس بعد از ظهور دوم، با استفاده از متونی نظیر الرسالة المذهبیّة، منسوب به قاضی نعمان. با این حال وی توجه اندکی به نوع عقیدهٔ نظریه‌پردازی شده راجع به قائم که حاوی عناصر فلسفی و علمی است معطوف می‌کند. بنگرید به مادلونگ، «امامت»، صص ۸۷-۸۹.

۹۵. بنگرید به کتاب الکشف، صص ۴۸-۴۹ دربارهٔ تطابق الفباها، نُطقاء و امامان، ص ۷۸ راجع به مقایسهٔ روابط مرد ـ زن با

روابط بالاتر - پایین‌تر در سلسله مراتب «دعوت». همچنین بنگرید به کتاب الرشد، صص۱۹۷-۲۰۱ (چند گزاره دربارهٔ تطابق میان الفباها، پیامبران، و امامان).

۹۶. والکر خاطرنشان می‌کند که در الزینه ابوحاتم به نظریهٔ فلاسفه دربارهٔ انسان به عنوان یک جهان کوچک اشاره می‌نماید. والکر، نخستین تشیّع فلسفی، ص۵۱. اگر چه دو چاپ جزئی متن الزینه آن را در بر ندارد، این عبارت اثبات می‌کند که ابوحاتم نظریهٔ عالَم صغیر و عالَم کبیر راکه در الاصلاح در بالا دریافته شد به فلاسفهٔ یونانی نسبت داده است. برای نظری فراتر دربارهٔ این نظریه، بنگرید به تاکِشیتا، نظریهٔ ابن عربی دربارهٔ انسان کامل، فصل ۲ «عالم صغیر و عالم کبیر در تفکر اسلامی»، صص۷۴-۱۰۸.

كتاب الإصلاح

تصنيف

أبي حاتم أحمد بن حمدان الرازي

الجزء الاوّل

بسم الله الرحمن الرحيم

« يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا لَاتَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِن قِيلَ لَكُمُ ٱرْجِعُوا فَٱرْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ. لَّيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ . »

قَوْلُهُ: « يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا، » ، أَلْمُخَاطَبَةُ لِكَافَّةِ حُدُودِ أَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ ٱلْحَقِيقِيَّةِ، لِأَنَّ ٱلْآيَةَ قَدْ جَمَعَتْهُمْ، وَٱلْمِيثَاقَ قَدْ شَمِلَهُمْ، فَإِذَا أَوْفُوا بِمَا عَاهَدُوا ٱللَّهَ عَلَيْهِ، فَهُمْ كُلُّهُمْ مُؤْمِنُونَ. لِأَنَّهُمْ آمَنُوا وَصَدَقُوا. لِأَنَّهُمْ صَدَّقُوا بِظَاهِرِ مَا خَاطَبَ بِهِ ٱلنَّاطِقُ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، وَأَهْلُ ٱلشَّرِيعَةِ صَدَّقُوا حَقَائِقَ ٱلتَّأْوِيلِ، وَكَانَ تَصْدِيقُهُمْ بِمَعْرِفَةٍ وَعِلْمٍ، فَهُمْ كُلُّهُمْ مُؤْمِنُونَ عَلَى ٱلْحَقِيقَةِ .

« .. لَاتَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ، »، نَهَاهُمْ أَنْ يَدْخُلُوا دَعْوَةَ غَيْرِهِمْ، وَأَنْ يَنْبَسِطُوا إِلَىٰ مَنْ يَكُونُ ٱتِّصَالُهُمْ مِنْ غَيْرِ جِهَتِهِمْ. لِأَنَّهُمْ لَايَعْرِفُونَ مَرَاتِبَهُمْ. وَٱلَّذِينَ أَوْصَلُوهُمْ، هُمْ، أَوْلَىٰ وَأَعْرَفُ بِمَا ظَهَرَ مِنْ نِيَّاتِهِمْ وَمَا بَطَنَ، وَأَعْلَمُ بِمَنْزِلَةِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ .

« .. حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا ، » ، أَيْ ، حَتَّىٰ تَعْرِفُوا حَدَّ كُلِّ ٱمْرِئٍ مِنْهُمْ .

۱ــ الف ، ج : بسمله ندارد . ب : كتاب الاصلاح بسم‌الله الرحمن الرحيم . ج : كتاب الاصلاح لسيدنا ابى حاتم الرازى . در حاشيهٔ الف : معنى قوله تعالى يا ايّها الّذين آمنوا ... الخ .

۲ــ يا ايها ... ، آيات ۲۷و ۲۸و ۲۹ ازسورهٔ ۲۴ (سورة النور).   ۶ــ الف: الدعوة . ب ، ج: اهل الدعوة .

۷ــ الف : لانّ الامانة قد جمعتهم . ب : لانّ الآية قد جمعهم . ج : لانّ الآية قد جمعتهم .

۸ــ الف : لانّهم آمنوا و لانّهم صدقوا بظاهر . ب ، ج : لانّهم آمنوا و صدقوا . لانهم صدّقوا بظاهر .

۱۱ــ الف ، ج : ينبسطوا . ب : يبسطوا .   ۱۳ــ الف ، ب : احد . ج : واحد .

« .. وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ، » ، أَيْ ، حَتَّىٰ تُقِرُّوا لِصَاحِبِ تِلْكَ ٱلدَّعْوَةِ ، بِأَنَّ ٱلْحَقَّ لَهُ . وَهُوَ أَوْلَىٰ بِهِ . وَتُسَلِّمُوا وَتَعْرِفُوا أَنَّ صَاحِبَ ٱلْبَيْتِ ، أَوْلَىٰ بِهِ مِنَ ٱلدَّاخِلِ عَلَيْهِ .

« .. ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ، » ، أَيْ ، مَا ٱخْتَارَ ٱللهُ لَكُمْ مِنَ ٱلتَّوَقُّفِ فِي هَٰذِهِ ، وَٱسْتِعْمَالِ مَا سَنَّهُ ٱللهُ فِي أَوْلِيَائِهِ ، هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ، وَأَصْوَنُ لِدِينِكُمْ .

« .. لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ، » ، أَيْ يُبَيِّنُ ٱللهُ لَكُمْ هَٰذِهِ ٱلْحُدُودَ ، لِتَذْكُرُوا وَتَعْرِفُوا بُيُوتَكُمْ فِي دِينِكُمْ ، وَتَمْتَنِعُوا مِنَ ٱلتَّعَدِّي فِيهَا .

« فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ ، » ، يَعْنِي ، مَنْ أَلَمَّ بِأَهْلِ بَيْتٍ | قَدْ غَابَ صَاحِبُهُ عَنْهُ ، فَلَا يَنْبَسِطُ إِلَىٰ أَهْلِهِ ، حَتَّىٰ يَأْذَنَ لَهُ مَنْ هُوَ أَوْلَىٰ بِٱلْبَيْتِ مِنْهُ . الف-٢

فَإِنْ قَصَدَ إِلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ غَيْرِ أَهْلِ دَعْوَتِهِ ، فَلَا يُفَاتِحْهُمْ إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِهِمْ .

« .. وَإِن قِيلَ لَكُمُ ٱرْجِعُوا فَٱرْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ ، » ، أَيْ ، إِنْ مَنَعَهُ صَاحِبُ ٱلْبَيْتِ مِنْ مُفَاتَحَةِ ٱلْمُتَّصِلِينَ بِهِ ، أَمْسَكَ عَنْهُمْ ، فَإِنَّهُ أَطْهَرُ لَهُ وَأَزْكَىٰ لِعَمَلِهِ ، إِذَا حَافَظَ عَلَى ٱلْحُدُودِ ، وَأَمْسَكَ أَنْ يُفَاتِحَ بِغَيْرِ إِذْنٍ . يُرِيدُ بِذَٰلِكَ ، تَطْهِيرَ مَنْ يُفَاتِحُهُ . فَإِمْسَاكُهُ لَهُ ، أَطْهَرُ لَهُ وَأَعْظَمُ لِأَجْرِهِ .

« .. وَٱللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ . » ، هَٰذَا عَلَىٰ وَجْهِ ٱلْإِنْذَارِ لَهُ أَنْ لَا يَتَعَدَّىٰ مَا حُدَّ لَهُ .

« لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ ، » ، قَالَ أَهْلُ ٱلتَّفْسِيرِ : هِيَ ، بُيُوتُ ٱلْخَانَاتِ . فَبُيُوتُ ٱلْخَانَاتِ عَلَىٰ مَقَالَاتِ أَهْلِ ٱلظَّاهِرِ . لِأَنَّهُ يَحِلُّ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ أَهْلِ ٱلظَّاهِرِ أَنْ يَنْتَقِلَ فِيهَا كَيْفَ شَاؤُوا . وَقَدْ أُبِيحَ لِلْأَجْنِحَةِ أَنْ يُوَاصِلُوهُمْ عَلَىٰ سَبِيلِ ٱلسُّنَّةِ .

٤ — الف : هذا . ب ، ج : هذه . ٦ — الف ، ج : تمتنعوا . ب : تمنّعوا .

٩ — الف ، ج : قسط . ب : سقط ، ظاهرًا بايد قصد باشد .

١١ — الف ، ب : فانه اطهر له و ازكى لعمله اذا حافظ على الحدود و امسك ان يفاتح بغير اذن يريد بذلك تطهير من يفاتحه فامساكه . ج : فانّه اطهر له و اعظم لاجره . — الف : لعمله ؛ ب : لعلمه . ج : ندارد .

١٤ — الف ، ج : هذا . ب : ندارد . ١٦ — الف ، ج : يحل من يشاء اى ينتقل فيها اهل الظاهر . ب : يحل فيها من يشاء اى ينتقل فيها اهل الظاهر . ١٨ — الف ، ب : على السبيل والسنة . ج : على سبيل السنة .

« .. فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ ، »،أَىْ،يَجُوزُ لَهُمْ أَنْ يَدْعُوا أَهْلَ فِرَقِ ٱلظَّاهِرِ، فَيُضِيفُونَهُمْ إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ، بِمَا أَبَانُوا لَهُمْ مِنَ ٱلْبَيَانِ . فَيَكُونُوا مُسْتَجِيبِينَ لَهُمْ. لِأَنَّ ٱلْمُسْتَجِيبَ ،هُوَ مَتَاعٌ لِلْجَنَاحِ .

« .. وَٱللهُ يَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ، » ، هَذَا كَمَاذَكَرْنَا عَلَىٰ وَجْهِ ٱلإِنْذَارِ، لِكَىْ لَا يَتَعَدَّوْا إِلىٰ تَغْيِيرِ ٱلرُّسُومِ ، ظَاهِرًا وَبَاطِنًا .

« .. وَمَا تُبدُونَ ، » ، يَعْنِى ، رُسُومَ ٱلظَّاهِرِ .

« .. ومَا تَكْتُمُونَ ، » ، يَعْنِى، رُسُومَ ٱلْبَاطِنِ .

وَقَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ : « وَذَرُوا ظَاهِرَ ٱلْإِثْمِ ، وَبَاطِنَهُ ، » ، قَالَ أَهْلُ ٱلتَّفْسِيرِ : ظَاهِرُ ٱلْإِثْمِ ، هُوَ ٱلزِّنَا .وبَاطِنُهُ ، هُوَ ٱلْمُخَالَّةُ . فَٱلْمُخَالَّةُ فِى ٱلظَّاهِرِ ، هُوَ أَيْضًا الزِّنَا . وَإِنَّمَا ظَاهِرُ ٱلْإِثْمِ ، الَّذى هُوَ ٱلزِّنَا، عَلَى ٱلنَّكْثِ وَٱلْإِفْشَاءِ. وَبَاطِنُهُ ،الَّذِى هُوَ ٱلْمُخَالَّةُ ،عَلَىٰ مَنْ يُفَاتِحُ مُسْتَجِيبًا بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِهِ ، وَيَتَّخِذُهُ خَلِيلًا دُونَهُ .

وَقَالَ ٱلصَّادِقُ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: « ظَاهِرُ ٱلْإِثْمِ هُوَ ٱلزنَا وَبَاطِنُ ٱلْإِثْمِ نِكَاحُ ٱمْرَأَةِ ٱلْأَبِ . »، فَنِكَاحُ ٱمْرَأَةِ ٱلْأَبِ هُوَ أَيْضًا| زِنَا . وَإِنَّمَا ضَرَبَ ٱلصَّادِقُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، مَثَلاً . فَظَاهِرُ ٱلْإِثْمِ ٱلَّذِى هُوَ ٱلزِّنَا ، عَلَىٰ مَا قُلْنَا . وَبَاطِنُ ٱلْإِثْمِ ٱلَّذِى هُوَ نِكَاحُ ٱمْرَأَةِ ٱلْأَبِ ، يَعْنِى مَأْذُونًا، يُفَاتِحُ مُسْتَجِيبًا لِدَاعِيهِ ٱلَّذِى هُوَ أَبُوهُ بِغَيْرِ أَمْرِهِ . وَٱلتَّفْسِيرَانِ جَمِيعًا ، يَدُلَّانِ عَلَىٰ مَعْنىً وَاحِدٍ فِى ٱلتَّأْوِيلِ ، وَإِنِ ٱخْتَلَفَ مَعْنَاهُمَا فِى ٱلظَّاهِرِ . الف - ۳

وَقَالَ ٱللهُ ، عَزَّوَجَلَّ : « يَا أَيُّهَا ٱلَّذِين آمَنُوا لَاتَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ ، » .

---

۲ — در الف جمله «بما ابانوا لهم» افتاده‌است . ۵ — الف ، ب : تغيير . ج : تغير .

۸ — آیهٔ۱۲۰ از سورهٔ ششم (سورة الانعام) . و ذروا ظاهر الاثم و باطنه انّ الّذين يكسبون الاثم سيجزون بما كانوا يقترفون . ۹ — الف ، ج : المخالة . ب : المخاطبة — ب ، ج : فى ... هو. الف : هو فى.

۱۰ — الف ، ج : هو الزنا . ب : الزنا

۱۷ — آیهٔ۲۹ از سورهٔ٤ (سورة النساء) . يا ايها الذين‌آمنوا لاتاكلوا اموالكم بينكم بالباطل الا ان تكون تجارةعن تراض منكم ولاتقتلوا انفسكم انّ الله كان بكم رحيما . درحاشيهٔ نسخهٔ الف ، معنى قوله تعالى ياايهاالذين... الخ.

فَ « ـالَّذِينَ آمَنُوا ، » ، عَلَىٰ مَا تَقَدَّمَ ٱلتَّفْسِيرُ بِهِ .

« .. لَاتَـأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِـالْبَـاطِلِ ، » ، أَيْ ، لَايُفَاتِـحْ بَعْضُكُمْ بَعْضًـا مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ ، فَيَكُونَ ذَٰلِكَ فِيهِ عَلَىٰ وَجْهِ ٱلْبَـاطِلِ وَٱلْخَطَأِ ، لَاعَلَىٰ وَجْهِ ٱلْحَقِّ وَٱلصَّوَابِ .

« .. إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ ، » ، أَيْ ، إِلَّا أَنْ تَكُونَ بِـاتِّفَـاقٍ وَتَرَاضٍ بَيْنَ ٱلْحُدُودِ ، وَإِذْنِ بَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ .

« .. وَلَاتَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ، » ، قَالَ أَهْلُ ٱلتَّفْسِيرِ : يَعْنِي ، لَايَقْتُلْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا . قَالَ لَهُمْ لَايَقْتُلْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا ، أَيْ ، لَايَدْفَعْ أَحَدٌ مِنْهُمْ غَيْرَهُ ، عَنْ حَدِّهِ وَمَرْتَبَتِهِ ، وَيُزِلْـهُ عَنْهَا ، فَيَكُونَ قَدْ قَتَلَهُ .

وَفِي وَجْهٍ آخَرَ ، « .. وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ، » ، أَيْ ، إِذَا تَعَدَّيْتُمْ مَا حُدَّ لَكُمْ ، تَكُونُوا قَدْ عَصَيْتُمْ ، وَقَتَلْتُمْ أَنْفُسَكُمْ . لِأَنَّ مَنْ عَصَى ٱللهَ ، فَقَدْ قَتَلَ نَفْسَهُ .

« .. إِنَّ ٱللهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا . » ، أَيْ ، رَتَّبَ ٱللهُ هَٰذِهِ ٱلْحُدُودَ بَيْنَكُمْ ، رَحْمَةً لَكُمْ وَتَعَطُّفًا ، لِيَكُونَ فِيهِ صَلَاحٌ لَكُمْ .

ثُمَّ قَالَ بِعَقِبِ ذَٰلِكَ ، « وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللهِ يَسِيرًا . » ، أَيْ ، مَنْ يَسْعَىٰ فِي إِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ مُتَعَدِّيًا لِهَٰذِهِ ٱلْحُدُودِ .

« .. وَظُلْمًا ، » ، وَٱلظُّلْمُ ، هُوَ وَضْعُ ٱلشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ ، أَيْ ، يَظْلِمُونَ فِي مُفَاتَحَةِ أَزْوَاجِ غَيْرِهِمْ . فَمَنْ فَعَلَ ذَٰلِكَ ، فَقَدِ ٱسْتَوْجَبَ ٱلطَّرْدَ عَنِ ٱلدَّعْوَةِ إِلَى ٱلظَّاهِرِ ٱلَّذِي يُؤَدِّيهِ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ ، نَعُوذُ بِـاللهِ مِنْهَا .

« .. وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللهِ يَسِيرًا . » ، أَيْ ، يَهُونُ عَلَى ٱللهِ أَمْرُ مَنْ يَظْلِمُ نَفْسَهُ ، ٣
وَيَتَعَدَّىٰ حُدُودَ ٱللهِ ، نَعُوذُ بِـاللهِ مِنَ ٱلْخِذْلَانِ .

---

٣ — الف : وجه . ب ، ج : على وجه .

٦ — ب ، ج : قال لهم لا يقتل بعضكم بعضا . الف : ندارد .

٧ — الف ، ب : احد . ج : ندارد .

١٠ — الف ، ب : عصى . ج : عصا .

١٢ — درهرسه نسخه ، صلاحًا ، آمده‌است .

١٣ — الف ، ب : بعقب . ج : بعد .

١٣ — آيهٔ ٣٠ ازسورهٔ ٤ (سورة النساء) .

١٦ — الف ، ج : الدعوة . ب : ندارد .

١٨ — الف . ب . يهون . ج . اهون .

الف - ٤ وَقَالَ، عَزَّوَجَلَّ: | «وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلًا أَن يَنكِحَ ٱلْمُحْصَنَاتِ ٱلْمُؤْمِنَاتِ فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن فَتَيَاتِكُمُ ٱلْمُؤْمِنَاتِ، »، فَهٰذِهِ ٱلْآيَةُ فِى نِكَاحِ ٱلْإِمَاءِ، وَهُنَّ ٱلْفَتَيَاتُ ٱلْمُؤْمِنَاتُ. فَٱلْإِمَاءُ ٱللَّاتِى هُنَّ ٱلْفَتَيَاتُ ٱلْمُؤْمِنَاتُ، عَلَى ٱلْمَعْهُودِينَ ٱلضُّعَفَاءِ ٱلَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا. وَٱلْمُحْصَنَاتُ ٱلْمُؤْمِنَاتُ، عَلَى ٱلْبَالِغِينَ مِنَ ٱلْمُسْتَجِيبِينَ. لِأَنَّهُمْ قَدْ بَلَغُوا وَٱسْتَيْقَنُوا وَصَانُوا أَنْفُسَهُمْ مِنْ شُبُهَاتِ أَهْلِ ٱلظَّاهِرِ.

«.. فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِنْ فَتَيَاتِكُمُ ٱلْمُؤْمِنَاتِ، »، فَهٰذِهِ ٱلْآيَةُ فِى نِكَاحِ ٱلْإِمَاءِ، وَهُنَّ ٱلْفَتَيَاتُ ٱلْمُؤْمِنَاتُ. فَٱلْأَيْمَانُ عَلَى ٱلْأَجْنِحَةِ. وَٱلْفَتَيَاتُ ٱلْمُؤْمِنَاتُ عَلَى ٱلضُّعَفَاءِ مِنَ ٱلْمَعْهُودِينَ عَلَى مَا بَيَّنَّا. أَىْ، مَنْ عَجَزَ مِنَ ٱلْمَأْذُونِينَ عَنْ مُفَاتَحَةِ ٱلْبَالِغِينَ، يُفَاتِحُ مَنْ كَانَ فِى مِلْكِ غَيْرِهِ مِنَ ٱلْأَجْنِحَةِ.

«.. وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِأَيْمَانِكُم بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ، »، هٰذَا عَلَى وَجْهِ ٱلْإِنْذَارِ، كَمَا قَالَ فِى غَيْرِهِ مِنَ ٱلْمَوَاضِعِ، أَمَرَهُمْ أَنْ يُحَافِظُوا عَلَى عُهُودِهِمْ، وَلَا يَتَعَدَّى بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، فَيَظْلِمَهُ فِى مُسْتَجِيبِهِ، فَيَكُونَ حَانِثًا فِى يَمِينِهِ، نَاقِضًا لِعُهُودِهِ.

ثُمَّ قَالَ «.. فَٱنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ، »، أَىْ، كُلُّ مَأْذُونٍ، يُفَاتِحُ ٱلْمُسْتَجِيبِينَ، بِإِذْنِ صَاحِبِهِمْ.

«.. وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ، »، قَالَ أَهْلُ ٱلتَّفْسِيرِ، فِى «أُجُورَهُنَّ»، أَىْ، مُهُورَهُنَّ.

«.. بِٱلْمَعْرُوفِ، »، أَىْ، لَا تَبْلُغُوا بِمُهُورِهِنَّ، مُهُورَ ٱلْحَرَائِرِ. فَٱلْمُهُورُ، عَلَى مَا يَجِبُ لِلْمَعْهُودِ أَنْ يُفَاتَحَ بِهِ. وَٱلْحَرَائِرُ، عَلَى ٱلْبَالِغِينَ. أَىْ، لَا يُفَاتَحُ ٱلْمَعْهُودُ ٱلضَّعِيفُ، بِمَا

١ — آيهٔ ٢٥ از سورهٔ ٤ (سورة النساء).

٣ — الف : فالاماء اللاتى هى الفتيات . ب : فالفتيات . ج : فالاماء الذين هم الفتيات .

٥ — الف ، ب : عن شبهات . ج : من شبهات .

٧ — الف ، ج : على الاجنحة . ب : على الذين هم الاجنحة . ٨ — الف ، ب : عن مفاتحة . ج : على مفاتحة.

١٠ — الف ، ج : هذا على وجه . ب : هذه. ١١ — الف ، ب : على بعض . ج : من بعض .

١٥ — ج : فى اجورهنّ أىْ . ب : فى اجورهن فى. الف : اى.

يُفَاتَحُ بِهِ ٱلْبَالِغُ. وَلٰكِنْ يَعْرِفُ شَيْئاً بَعْدَ شَيْءٍ، وَيَعْرُجُ وَيَبْلُغُ بِهِ مَنْزِلَةَ « .. مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ، ».

وَٱلسِّفَاحُ، الزِّنَا. وَٱلْإِحْصَانُ، التَّزْوِيجُ ٱلْحَلَالُ. أَيْ، إِذَا فَاتَحَهُ بِإِذْنِ صَاحِبِهِ، فَهُوَ تَزْوِيجٌ حَلَالٌ. فَإِذَا فَاتَحَهُ بِغَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِهِ، فَهُوَ زَانٍ.

« .. وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ، »، فَٱلْخِدْنُ، الْخَلِيلُ، أَيْ، لَا يَكُونُ مُفَاتَحَتُهُ لَهُ، اسْتِجْلَاباً مِنْهُ إِلَىٰ نَفْسِهِ، وَٱسْتِدْعَاءً لِخَلَّتِهِ، | دُونَ صَاحِبِهِ. الف - ٥

« .. فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى ٱلْمُحْصَنَاتِ، »، فَٱلْإِحْصَانُ، التَّزْوِيجُ ٱلْحَلَالُ. وَٱلْفَاحِشَةُ، الزِّنَا. أَيْ، إِذَا عُوهِدَ ٱلْمُسْتَجِيبُ وَفَاتَحَهُ مَأْذُونٌ بِإِذْنِ صَاحِبِهِ، ثُمَّ تَعَدَّىٰ إِلَىٰ مَا لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ، « فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى ٱلْمُحْصَنَاتِ مِنَ ٱلْعَذَابِ، ». قَالَ أَهْلُ ٱلتَّفْسِيرِ: أَلْعَذَابُ، هُوَ ٱلْجَلْدُ. فَٱلْجَلْدُ، هُوَ ٱلتَّوْبِيخُ. وَٱلْإِمْتِحَانُ، أَنْ يُمْتَحَنَ بِمَا دُونَ مَا يُمْتَحَنُ بِهِ ٱلْبَالِغُ، لِأَنَّ ٱلْبَالِغَ، قَدْ عَرَفَ مَا لَمْ يَعْرِفْ مَنْ هُوَ دُونَهُ، فَامْتِحَانُهُ، أَغْلَظُ مِنِ امْتِحَانِ مَنْ دُونَهُ.

« .. ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ ٱلْعَنَتَ مِنْكُمْ، »، قَالَ أَهْلُ ٱلتَّفْسِيرِ: إِنَّمَا رُخِّصَ فِي تَزْوِيجِ ٱلْإِمَاءِ، لِمَنْ خَافَ ٱكْتِسَابَ ٱلْإِثْمِ فِي ٱلْعُزُوبَةِ. وَٱلْعُزُوبَةُ، الْإِنْقِطَاعُ عَنِ ٱلصَّاحِبِ. وَٱلْعَزَبُ، الْمُفْرَدُ ٱلَّذِي لَا زَوْجَ لَهُ، وَهُوَ ٱلَّذِي قَدْ غَابَ عَنْ وَلِيِّ أَمْرِهِ. أَيْ، رُخِّصَ لِهٰذَا، أَنْ يُفَاتِحَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهِ وَلَا مِنْ جِهَتِهِ، بِإِذْنِ أَهْلِهِ. وَيَسْتَفْتِحَ مِنْهُمْ حَذَراً أَنْ يُفَاتِحَهُ بِغَيْرِ إِذْنٍ أَوْ يُسْتَفْتَحَ، فَيَكُونَ آثِماً فِي ذٰلِكَ.

« .. وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ، »، أَيْ، أَنْ يَصْبِرَ وَلَا يَسْتَأْذِنَ فِي ٱلْإِسْتِفْتَاحِ وَٱلْمُفَاتَحَةِ،

---

١ — الف، ب: منزلة منزلّة. ج: منزلة.

٤ — ج، ب: فاذافاتحه. الف: و اذافاتحه.

٤ — در هر سه نسخه، فهو زانى، آمده‌است.

٦ — الف، ج: استدعاءً. ب: استدعائه.

٨ — الف: اذا عوهد المستجبب و. ب: اذا عوهده المستجيب و. ج: اى اذا عوهد المستجيب.

١١ — الف: بما يمتحن به. ب: دون ما يمتحن به. ج: ممّا دون يمتحن به.

١٦ — الف، ج: لهذا. ب: لهذه.

١٨ — وان ...، درآخر آيه آمده است، «و هو غفور رحيم».

١٨ — درهرسه نسخه، ان تصبروا ولاتستاذنوا، آمده‌است.

وَيُحَافِظَ عَلَىٰ لِسَانِهِ، فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ، لِمَا يُحْظَرُ عَلَيْهِ أَنْ يُبَيِّنَ مَا لَا يَجُوزُ لَهُ أَنْ يُبَيِّنَهُ، لِمَنْ لَا يَعْرِفُ حَدَّهُ، فَالسُّكُوتُ أَسْلَمُ لَهُ.

ثُمَّ قَالَ بِعَقِبِ هَٰذِهِ الْآيَةِ: «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ، »، أَيْ، إِنَّ اللَّهَ، يُبَيِّنُ هَٰذِهِ الْحُدُودَ، وَيُعَرِّفُنَا، أَنَّ السُّنَّةَ جَرَتْ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَنَا، هَٰكَذَا، وَأَنَّ الَّذِينَ كَانُوا يَتَعَدَّوْنَ مَا حُدَّ لَهُمْ، وَجَبَ عَلَيْهِمْ أَنْ يَتُوبُوا. وَمَنْ تَابَ مِنْهُمْ وَرَجَعَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ. وَأَنَّ اللَّهَ، عَزَّ وَجَلَّ، يُرِيدُ مِنْهُمُ التَّوْبَةَ وَالْإِنَابَةَ، عَنِ الَّذِي هُوَ حَرَامٌ عَلَيْهِمْ.

«.. وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَن تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا. »، فَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ، هُمُ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ مَا حُدَّ لَهُمْ، وَيَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَشَهَوَاتِهِمْ، فِي إِتْيَانِ مَا حُرِّمَ | الف - ٦
عَلَيْهِمْ، أَنْ يَتَعَدَّوْا نَحْوَهُ بِغَيْرِ إِذْنٍ. فَيَكُونُ ذَٰلِكَ مِنْهُمْ، مَيْلًا عَنِ الْحَقِّ، وَهُوَ عَظِيمٌ عِنْدَ اللَّهِ.

وَقَالَ فِي آيَةٍ أُخْرَىٰ: «وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنتُمْ فِي أَنفُسِكُمْ، »، فَهٰذَا، فِي الْمُعْتَدَّةِ، وَلَا يَجُوزُ لِأَحَدٍ أَنْ يَخْطُبَهَا. فَالْمُعْتَدَّةُ، عَلَى الْمُسْتَجِيبِ الَّذِي يُرِيدُ صَاحِبُهُ، أَنْ يَمْتَحِنَهُ، لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَتَزَوَّجَ بِهَا، حَتَّىٰ تَنْقَضِيَ عِدَّتُهَا. أَيْ، لَيْسَ

---

١ — الف، ب : يحافظ. ج : لحافظ.

١ — در هر سه نسخه، يحذر عليه، آمده‌است.

١ — الف، ب : ما لا. ج : بما لا.

٣ — الف، ج : بعقب. ب : بعقيب.

٣ — آيهٔ ٢٦ از سورهٔ ٤ (سورة النساء)، در عقب «يتوب عليكم» آمده است، «والله عليم حكيم».

٤ — ب، ج : يعرفنا. الف : عرفنا.

٦ — الف، ج : وَانّ. ب : انّ.

٧ — آيهٔ ٢٧، از سورهٔ ٤، (سورة النساء) «والله يريدان يتوب عليكم ويريد الّذين يتّبعون الشهوات ان تميلوا ميلا عظيما».

٧ — ب، ج : فالّذين يتبعون الشهوات. الف : ندارد.

٨ — در هر سه نسخه، اهوائهم، آمده است.

٩ — الف : تعدى. ب : نتعدوا. ج : يتعدوا.

٩ — در هر سه نسخه، ذلك منه، آمده‌است.

٩ — الف، ج : الحق. ب : الحد.

١٠ — آيهٔ ٢٣٥ از سورهٔ ٢، (سورة البقرة). «ولاجناح عليكم فيما عرّضتم به من خطبة النساء او اكننتم فى انفسكم علم الله انّكم ستذكرونهن ولكن لاتوا عدوهن سرًّا الّا أن تقولوا قولا معروفًا ولاتعزموا عقدة النكاح حتى يبلغ الكتاب اجله واعلموا انّ الله يعلم ما فى انفسكم فاحذروه واعلموا انّ الله غفور حليم.

١١ — در حاشيهٔ الف : ومعنى قوله تعالى «ولاجناح عليكم» الى قوله قولا معروفًا.

١٢ — االف، ج : الّذى. ب : الّذين.

١٢ — الف، ج : تنقضى. ب : ينقضى.

لِأَحَدٍ أَنْ يُفَاتِحَهُ أَوْ يَضُمَّهُ إِلَىٰ نَفْسِهِ ، حَتَّىٰ يَخْرُجَ مِن امْتِحَانِهِ .

وَقَوْلُهُ : « وَلَاجُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ ٱلنِّسَاءِ ، » ، أَيْ ، لَاجُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَعِظَهُ بِٱلْمَعَارِيضِ ، مِنْ جِهَةِ ٱلظَّاهِرِ .

« .. أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ ، » ، أَيْ ، يَنْوِي لَهُ ٱلْخَيْرَ . أَنْ يُؤْذَنَ لَهُ أَنْ يُفَاتِحَهُ وَيَعِدَهُ ٱلْخَيْرَ .

« .. وَلَٰكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا ، » ، فَٱلسِّرُّ ، هُوَ ٱلنِّكَاحُ . أَيْ ، لَا يُفَاتِحُهُ بِٱلْبَيَانِ .

« .. إِلَّا أَن تَقُولُوا قَوْلًا مَّعْرُوفًا ، » ، إِلَّا مُجَارَاةً ، بِظَاهِرِ ٱلْأَلْفَاظِ ، مِنْ غَيْرِ بَيَانٍ .

وَقَالَ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فِي آيَةٍ أُخْرَىٰ : « وَٱلْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ ، » ، فَٱلْوَالِدَاتُ ، عَلَى ٱلْأَجْنِحَةِ . وَٱلْأَوْلَادُ ، عَلَى ٱلْمُسْتَجِيبِينَ . وَحَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ ، عَلَى ٱلْفَرْعَيْنِ . أَيْ ، وَاجِبٌ عَلَىٰ كُلِّ جَنَاحٍ ، تَرْبِيَةُ مُسْتَجِيبِهِ ، حَتَّىٰ يَسْتَكْمِلَ مَعْرِفَتَهُ بِحُدُودِ ٱلْفَرْعَيْنِ .

« .. لِمَنْ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَ ، » ، أَيْ ، لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ ذَٰلِكَ بِنَفْسِهِ .

« .. وَعَلَى ٱلْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ ، » ، فَٱلْمَوْلُودُ لَهُ ، يَعْنِي ، ٱلْأَبُ . وَٱلْأَبُ هَاهُنَا ٱلْمُتِمُّ ، لِأَنَّ ٱلدَّعْوَةَ ، هِيَ لَهُ . كُلُّ مَنْ يُدْعَىٰ ، فَبِاسْمِهِ يُدْعَىٰ ، وَلَهُ يُولَدُ . وَٱلرِّزْقُ وَٱلْكِسْوَةُ ، عَلَى ٱلظَّاهِرِ وَٱلْبَاطِنِ . أَيْ ، عَلَى ٱلْمُتِمِّ ، إِفَادَةُ أَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ ، ظَاهِرًا وَبَاطِنًا .

« .. لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا ، » ، أَيْ ، لَيْسَ لِلْمُسْتَجِيبِ وَغَيْرِهِ مِنَ ٱلْحُدُودِ ، أَنْ يُطَالِبُوا صُحْبَتَهُمْ ، بِمَا لَمْ يَبْلُغْهُمْ مَعْرِفَتُهُ ، وَبِمَا لَيْسَ فِي وُسْعِهِمْ ، أَنْ يَطْلُبُوا وَيَتَكَلَّفُوا .

« .. لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا ، » ، فَٱلْوَالِدَةُ ، عَلَى ٱلْجَنَاحِ . وَٱلْمَوْلُودُ لَهُ ، عَلَى ٱلْمُتِمِّ . قَالَ أَهْلُ ٱلتَّفْسِيرِ : أَيْ ، لَا يُنْزَعُ ٱلْوَلَدُ مِنْهَا ، وَهِيَ صَحِيحَةٌ بِهَا لَبَنٌ . أَيْ ، لَا يَجُوزُ أَنْ يُنْزَعَ ٱلْمُسْتَجِيبُ عَنِ ٱلْجَنَاحِ ، وَهُوَ صَحِيحُ ٱلنِّيَّةِ ، | مُشْتَغِلٌ بِتَرْبِيَتِهِ . الف - ٧

---

٣ — الف ، ب : الظّاهر . ج : الطّاهر .

٤ — ب ، ج : يؤذن . الف : إذن .

٦ — الف ، ب : مجاراة . ج : مجازاة .

٧ — آيهٔ ٢٣٣ از سورهٔ ٢ (سورة البقرة) .

٧ — در حاشيهٔ الف : ومعنى قوله « والوالدات » الخ .

٩ — الف ، ب : بحدود . ج : الحدود .

١٢ — الف ، ج : ههنا . ب : هاهنا .

١٣ — الف ، ب : دعوته . ج : الدّعوة .

١٥ — ج : صحبتهم . الف : ندارد . ب : اصحابهم .

١٥ — الف ، جً : معرفته . ب : معرفتهم .

١٧ — الف ، ب : لبن . ج : لين .

«..وَلَامَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ .» ، أَيْ ، لَايَنْزِعُ ٱللَّاحِقُ ، حُدُودَ لَاحِقٍ مِثْلِهِ ، فَيَضُمَّهَا إِلَىٰ نَفْسِهِ ، أَوْ إِلَىٰ غَيْرِهِ. وَلَاجَنَاحٌ حُدُودَ جَنَاحٍ مِثْلِهِ ، فَيَضُمَّهَا إِلَىٰ نَفْسِهِ ، أَوْ إِلَىٰ غَيْرِهِ . فَيَكُونَ فَسَادٌ فِي ٱلدَّعْوَةِ ، وَضَرَرٌ ، يَكُونُ رَاجِعًا إِلَى ٱلْمُتِمِّ .

«..وَعَلَى ٱلْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ ، » ، أَيْ ، إِنْ مَضَى مُسْتَجِيبٌ ، فَوَرِثَهُ خَلْفَهُ ، فَهٰكَذَا ٱلسَّبِيلُ وَٱلسُّنَّةُ ، وَيَجْرِي أَمْرُهُ مَجْرَىٰ مَنْ تَقَدَّمَهُ .

«..فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَاجُنَاحَ عَلَيْهِمَا . » ، أَيْ ، إِنْ تَرَاضَيَا ، أَنْ يَنْفَصِلَ ٱلْمُسْتَجِيبُ عَنْ صَاحِبِهِ ـ إِذَا عَلِمَ أَنَّهُ لَايَبْقَىٰ بِهِ ـ وَيَتَّصِلَ بِمَنْ هُوَ أَمْلَىٰ مِنْهُ ، وَرَضِيَ ٱلْجَنَاحُ بِهِ ، فَهُوَ جَائِزٌ . ذَٰلِكَ ، إِذَا كَانَ بِمَشُورَةٍ وَإِذْنٍ .

«..وَإِنْ أَرَدْتُّمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ ، » ، أَيْ ، مَنْ أَرَادَ أَنْ يَضُمَّ مُسْتَجِيبَهُ إِلَىٰ بَعْضِ ٱلْأَجْنِحَةِ وَٱلْمَأْذُونِينَ ، وَيَسْأَلَهُ مُفَاتَحَتَهُ ، فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ ، أَيْ ، لَا إِثْمَ وَلَاتَضْيِيقَ .

«..إِذَا سَلَّمْتُم مَّا آتَيْتُمْ بِٱلْمَعْرُوفِ ، » ، أَيْ ، إِذَا سَلَّمَ كُلُّ وَاحِدٍ لِصَاحِبِهِ ، وَعَرَفَ لِصَاحِبِ ٱلْحَقِّ حَقَّهُ ، وَلَمْ يَتَعَدَّ أَمْرَهُ فِيمَا قَدْ عُرِفَ .

«..وَٱتَّقُوا ٱللهَ وَٱعْلَمُوا أَنَّ ٱللهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ . » ، هٰذَا إِعْذَارٌ وَإِنْذَارٌ أَنْ لَايَتَعَدَّوا ٱلْحُدُودَ ، وَيَعْلَمُوا أَنَّ ٱللهَ ، عَزَّوَجَلَّ ، لَايَخْفَىٰ عَلَيْهِ ذَٰلِكَ ، وَيُجَازِي بِهِ . فَهٰذَا ٱلرَّسْمُ فِي ٱلْخُلَطَاءِ فِيمَا بَيْنَهُمْ ، مِنَ ٱلْأَجْنِحَةِ وَٱلْمَأْذُونِينَ ، إِذَا شَاؤُا . وَلَايَجُوزُ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ ، أَنْ يَتَعَدَّىٰ حَدَّهُ ، وَيُزَاحِمَ مَنْ هُوَ نَظِيرٌ لَهُ فِي حُدُودِهِ ٱلْمُتَّصِلِينَ بِهِ ، فَيَنْزَعَهُمْ مِنْهُ ، أَوْ يَحْتَجِبَهُمْ دُونَهُ ، أَوْ

---

۲ ــ ب ، ج : ولاجناح حدود جناح مثله فيضمّها إلى نفسه او إلى غيره . الف : ندارد .

۷ ــ ج : لايبقى . الف : لايى . ب : لايقربه .

۱۰ ــ الف ، ب : مستجيبه إلى . ج : مستجيب او إلى .

۱۰ ــ الف ، ب : ويساله مفاتحته . ج : وساله مفاتحه .

۱۳ ــ ب ، ج : يتعد . الف : يتعدا .

۱۳ ــ ب ، ج : فيما . الف : فيمن .

۱٤ ــ الف ، ج : اعذار وانذار . ب : اعذارًا وانذارًا .

۱۵ ــ الف ، ب : يعلموا . ج : تعلموا .

۱۵ ــ الف ، ب : عليه ذلك . ج : ذلك .

۱٦ ــ الف ، ج : يتعدّى . ب : تتعدّى .

۱۷ ــ در هر سه نسخه بجاى فينزعهم ، فينتزعوا ، آمده‌است .

۱۷ ــ الف : يحتجبه . ب : يمتحنهم . :ج : يحتجهم .

يُفَاتِحَهُمْ بِغَيْرِ إِذْنِهِ.

فَأَمَّا مَنْ هُوَ مُرْتَفِعُ ٱلدَّرَجَةِ عَلَيْهِمْ مِنَ ٱلْأَتِمَّاءِ أَوِ ٱللَّوَاحِقِ وَٱلْأَيَادِى ، فَجَائِزٌ لَهُمْ أَنْ يَضُمُّوا مَنْ شَاؤُا مِنَ ٱلْأَجْنِحَةِ وَٱلْمَأْذُونِينَ، ٱلَّذِينَ هُمْ تَحْتَهُمْ وَفِى حَيِّزِهِمْ ، إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ دُونَ مَنْ هُوَ فِى حَيِّزِ نُظَرَائِهِمِ مِنَ ٱللَّوَاحِقِ وَٱلْأَيَادِى ، وَأَنْ يَرْفَعُوا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ ، عَلَىٰ حَسَبِ مَا يَرَوْنَ مِنْ صَلَاحِ ٱلدَّعْوَةِ. لِأَنَّهُمْ أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ . كَمَا قَالَ ٱللهُ، عَزَّ وَجَلَّ: « ٱلنَّبِىُّ أَوْلَىٰ بِٱلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ . » . فَٱلنَّبِىُّ، عَلَىٰ | مَنِ ٱرْتَفَعَ حَدُّهُ، كَٱرْتِفَاعِ ٱلْمُتِمِّ عَلَى ٱللَّوَاحِقِ، الف-٨
وَٱللَّوَاحِقِ عَلَى ٱلْأَجْنِحَةِ ، وَٱلْجَنَاحِ عَلَى ٱلْمَأْذُونِ . فَكُلُّ مُرْتَفِعِ ٱلْحَدِّ عَلَىٰ مَنْ هُوَ فِى حَيِّزِهِ ، هُوَ أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ . وَلَا يَجُوزُ لِأَحَدٍ ، أَنْ يُخَالِفَهُ وَيَتَأَبَّىٰ عَلَيْهِ . فَإِنْ تَأَبَّىٰ عَلَيْهِ ، ٱسْتَوْجَبَ ٱسْمَ ٱلضَّلَالِ وَٱلْعِصْيَانِ.

قَالَ ٱللهُ، عَزَّ وَجَلَّ: « وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ ٱللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا . » ، قَالُوا ، أُنْزِلَتْ هَٰذِهِ ٱلْآيَةُ فِى زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ، لَمَّا زَوَّجَهَا رَسُولُ ٱللهِ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، مِنْ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ ، مَوْلَاهُ ، فَكَرِهَتْ . فَلَمَّا نَزَلَتْ هَٰذِهِ ٱلْآيَةُ ، قَالَتْ ، لَبَّيْكَ يَا رَبِّ ، سَامِعَةً مُطِيعَةً لِأَمْرِكَ وَأَمْرِ رَسُولِكَ . ثُمَّ نَزَلَ عَنْهَا زَيْدٌ ، فَتَزَوَّجَ بِهَا ، رَسُولُ ٱللهِ ، صلع ، وَقِصَّتُهَا مَعْرُوفَةٌ ، وَٱلْبَيَانُ يَطُولُ بِهِ . وَفِيهَا نَزَلَ : « . . فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَىْ لَا يَكُونَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِى أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ

---

٢ — الف ، ب : واللواحق . ج : او اللواحق .
٣ — الف ، ب : الذين هم . ج : الذينهم .
٣ — الف ، ب : فى حيز . ج : حين .
٥ — در ب ، تعالى ، بجاى عزوجل ، آمده است .
٦ — آيهٔ ٦ ، از سورهٔ ٣٣ (سورة الاحزاب) « النبى اولى بالمؤمنين من أنفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم أولى ببعض فى كتاب الله من المؤمنين والمهاجرين الا ان تفعلوا الى اوليائكم معروفا كان ذلك فى الكتاب مسطورا .
٨ — الف : يتابى . ب ، ج : يتابا .
١٠ — آيهٔ ٣٦ ، از سورهٔ ٣٣ (سورة الاحزاب) .
١٣ — ب ، ج : فلما نزلت . الف : ندارد .
١٤ — الف ، ب : فتزوجها . ج : فتزوّج بها .
١٥ — آيهٔ ٣٧ ، از سورهٔ ٣٣ (سورة الاحزاب) « وإذ تقول للذى انعم الله عليه وانعمت عليه امسك عليك زوجك واتّق الله وتخفى فى نفسك ما الله مبديه وتخشى الناس والله احق ان تخشاه فلما قضى زيد منها وطرًا زوّجناكها لكى لا يكون على المؤمنين حرج فى أزواج ادعيائهم إذا قضوا منهن وطرًا وكان أمر الله مفعولا .

إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا ، » ، فَقَوْلُهُ : « وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ، » ، فَٱللهُ ، عَلَى ٱلْمُتِمِّ ، ٱلَّذِى قَدْ قَامَ مَقَامَ ٱللهِ . لِأَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةُ ٱللهِ ، وَمَعْصِيَتَهُ مَعْصِيَةُ ٱللهِ . وَرَسُولُهُ ، عَلَى ٱللَّاحِقِ ٱلْمُؤَدِّى عَنْهُ إِلَىٰ أَهْلِ دَعْوَتِهِ .

فَقَالُوا فِى ٱلتَّفْسِيرِ : إِذَا زَوَّجَ ٱللهُ وَرَسُولُهُ مُؤْمِنَةً مِنْ مُؤْمِنٍ ، فَلَيْسَ ٱلْإِخْتِيَارُ إِلَيْهِمْ فِى أَنفُسِهِمْ . أَىْ ، إِذَا رَفَعَ ٱلْمُتِمُّ وَٱللَّاحِقُ وَاحِدًا فَوْقَ آخَرَ ، وَنَزَعَهُ مِنْ صَاحِبِهِ ، وَضَمَّهُ إِلَىٰ نَفْسِهِ أَوْ إِلَىٰ غَيْرِهِ ، فَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَخْتَارَ عَلَيْهِ أَوْ يُخَالِفَهُ . فَإِذَا خَالَفَ ، فَقَدِ ٱسْتَوْجَبَ ٱسْمَ ٱلضَّلَالِ وَٱلْعِصْيَانِ . فَهٰذِهِ ٱلسُّنَّةُ ، فِى ٱللَّوَاحِقِ وَٱلْأَيَادِى وَٱلْأَجْنِحَةِ . كُلُّ مَنِ ٱرْتَفَعَ حَدُّهُ فَوْقَ
الف ٩ حَدِّ غَيْرِهِ ، فَسَبِيلُهُ فِى مَنْ | تَحْتَ يَدِهِ هٰكَذَا ، وَحُكْمُهُ ، جَائِزٌ عَلَىٰ مَنْ هُوَ فِى حَيِّزِهِ ، دُونَ مَنْ هُوَ فِى حَيِّزِ غَيْرِهِ مِنْ نُظَرَائِهِ . كَمَا سَنَّ ٱللهُ تَعَالَىٰ فِى نَبِيِّهِ ، صلع ، وَزَيْدٍ مَوْلَاهُ .

ثُمَّ قَالَ : « . . لِكَىْ لَا يَكُونَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِى أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا ، » ، فَٱلْمُؤْمِنُونَ ، عَلَى ٱلْحُدُودِ ٱلَّذِينَ قَدْ شَمِلَتْهُمُ ٱلْأَمَانَةُ . وَأَدْعِيَاؤُهُمْ ، عَلَىٰ مَنْ يَمْلِكُونَهُمْ وَيَنْتَمُونَ إِلَيْهِمْ . وَقَوْلُهُ : « . . إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا ، » ، يَعْنِى ، إِذَا فَرَغُوا مِنَ ٱلْعَقْدِ عَلَيْهِمْ وَمِنْ مُفَاتَحَتِهِمْ وَإِفَادَتِهِمْ ، فَلَا يُضَيَّقُ عَلَيْهِمْ بَعْدَ ذٰلِكَ . أَىْ ، إِنَّمَا سَنَّ ٱللهُ ذَاكَ وَرَسُولُهُ ، صلع ، فِى زَيْدٍ مَوْلَاهُ ، وَلِيَكُونَ لِمَنْ بَعْدَهُ مِنَ ٱلْحُدُودِ ، أَنْ يَبْسُطُوا أَيْدِيَهُمْ إِلَىٰ مَنْ شَاؤُا مِنَ ٱلْحُدُودِ ، ٱلَّذِينَ هُمْ تَحْتَهُمْ ، فَيَصِلُونَهُمْ بِأَنفُسِهِمْ ، أَوْ يَضُمُّونَهُمْ إِلَىٰ مَنْ أَرَادُوا .

---

١ ــ آية ٣٦ ، از سورة ٣٣ (سورة الاحزاب) . تمام آيه در دو سطر ده و يازده صفحهٔ ١٤ آمده‌است .

٢ ــ درهر سه نسخه : والله على ، آمده‌است .

٦ ــ الف ، ج : فاذا خالف . ب : فاذا خالفه .

٨ ــ الف : فيمن . ب . ج : فى من .

٩ ــ الف ، ب : نظرائه . ج : نظر آية .

١١ ــ الف ، ب ، ج : ادعيائهم .

١٢ ــ ج : نيتمون .

١٢ ــ الف ، ج : فرغوا من . ب : فرغ امر .

١٢ ــ الف : و من . ب : من . نسخه بدل فى . ج : من فى .

١٣ ــ الف ، بما . ج : انّما سنّ . ب : إنّما يسنّ .

١٣ ــ ب ، ج : فى زيد . الف : وزيد و .

١٤ ــ الف ، ج : وليكون . ب : ليكون .

١٤ ــ ج : من . الف ، ب : لمن .

١٥ ــ الف : الّذين هم . ب ، ج : الّذينهم .

١٥ ــ ب : بانفسهم ندارد .

«مَاكَانَ عَلَى ٱلنَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ ٱللهُ لَهُ سُنَّةَ ٱللهِ فِى ٱلَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ،»، فَدَلَّ بِهٰذَا ٱلْقَوْلِ، أَنَّ هٰذَا مُوَسَّعٌ عَلَى ٱلْحُدُودِ فِى هٰذَا ٱلدَّوْرِ، كَمَا جَرَتْ بِهِ ٱلسُّنَّةُ فِى ٱلْأَدْوَارِ ٱلَّتِى خَلَتْ مِنْ قَبْلُ.

فَأَمَّا مَاجَرَىٰ فِى أَمْرِ دَاوُدَ وَأُورِيَا، فَإِنَّ دَاوُدَ لَمْ يَكُنْ مُتِمًّا، بَلْ كَانَ لَاحِقًا. وَكَانَ أُورِيَا، فِى مِثْلِ مَنْزِلَتِهِ وَنَظِيرًا لَهُ وَلَاحِقًا مِثْلَهُ. وَإِنَّمَا كَانَ دَاوُدُ مُخْتَارًا بَيْنَ ٱللَّوَاحِقِ، لِيَرْجِعُوا إِلَيْهِ فِيمَا يَنُوبُهُمْ، وَلِيَكُونَ حَكَمًا بَيْنَهُمْ، لِغَيْبَةِ مُتِمِّ زَمَانِهِمْ فِى ذٰلِكَ ٱلْعَصْرِ. كَمَا قَالَ ٱللهُ، عَزَّوَجَلَّ: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِى ٱلْأَرْضِ فَٱحْكُمْ بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ ٱلْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ ٱللهِ،»، أَلَا تَرَاهُ يَقُولُ: «..إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِى ٱلْأَرْضِ،»، أَىْ، مُسْتَخْلَفًا فِى ٱلدَّعْوَةِ، لِأَنَّهُ كَانَ لَاحِقًا كَمَا ذَكَرْنَاهُ. وَكَانَ أُورِيَا أَيْضًا فِى حَدِّ ٱللَّوَاحِقِ. إِلَّا أَنَّ دَاوُدَ كَانَ أَوْسَعَ دَعْوَةً وَأَكْثَرَ حُدُودًا، وَكَانَ أُورِيَا، |ضَيِّقَ ٱلْحَالِ فِى ٱلْحُدُودِ. وَلَمْ يَكُنْ ذٰلِكَ مِمَّا يَحُطُّهُ الف - ١٠ عَنْ دَرَجَةِ ٱللَّوَاحِقِ، لِأَنَّ ٱلْأَوْلِيَاءَ، عَلَيْهِمُ ٱلسَّلَامُ، لَا يَنَالُونَ ٱلْمَرَاتِبَ بِسَعَةِ ٱلدَّعْوَةِ وَضِيقِهَا، وَلٰكِنْ عَلَىٰ حَسَبِ إِخْلَاصِهِمْ وَصَفَاءِ نِيَّاتِهِمْ، وَكَمَا يَرَى ٱللهُ، عَزَّوَجَلَّ، مِنْ حُسْنِ ضَمَائِرِهِمْ، تَكُونُ دَرَجَاتُهُمْ عِنْدَ ٱللهِ. وَٱعْتَبَرْنَا مِنْ نُوحٍ وَذِى ٱلنُّونِ، عَلَيْهِمَا ٱلسَّلَامُ. كَانَ نُوحٌ نَاطِقًا، وَلٰكِنْ ضَاقَ ٱلْأَمْرُ عَلَيْهِ فِى ٱلدَّعْوَةِ، مَعَ طُولِ مُدَّتِهِ. كَمَا وَصَفَ ٱللهُ تَعَالَىٰ، وَوَصَفَ فِى قِصَّتِهِ، فَقَالَ:

---

١ — آيه ٣٨، سوره ٣٣ (سورة الاحزاب): مَاكان على النبيّ من حرج فيما فرض الله له سنّة الله فى الّذين خلوا من قبل وكان أمر الله قدرًا مقدورًا.

٢ — الف: بهذه القول. ب، ج: بهذا القول.

٢ — الف: السنّة. ب، ج: به السنّة.

٧ — آيه ٢٦ از سوره ٣٨ (سورة صٓ): ياداود اناجعلناك خليفة فى الارض فاحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى فيضلّك عن سبيل الله أن الّذين يضلّون عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب.

٨ — ج: الاتراه. الف، ب: الاتراه.

٩ — ب: ذكرناه. الف، ج: كما ذكرناه.

٩ — ب: كان ندارد. الف، ج: كان اوسع.

١١ — در الف لاينالو. ب، ج: لاينالون المراتب.

١١ — الف: سعة. ب، ج: بسعة.

١٢ — الف: حسب. ب: حسن. نسخه بدل حسب. ج: حسن.

١٢ — الف: وكمايرى الله ندارد.

١٢ — ج: جنس. الف، ب: حسن.

١٣ — در الف، نوح، افتاده است.

١٣ — الف: ذا النون.

١٣ — در الف: عليهما السلام، افتاده است.

١٤ — در الف: الدعوة، افتاده است.

١٤ — ج: مدة؛ الف، ب: مدته.

«..فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا، »، وَقَالَ، جَلَّ ذِكْرُهُ، فِيهِ: «..وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ. »، وَكَانَ ذُو ٱلنُّونِ لَاحِقًا، وَمَعَ ذٰلِكَ، فَإِنَّهُ «..ذَهَبَ مُغَاضِبًا، » ، «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ ٱلْمُدْحَضِينَ. ». وَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ، مَاقَدْ ذَكَرَهُ ٱللهُ، عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ تَابَ ٱللهُ عَلَيْهِ، فَقَالَ فِى قِصَّتِهِ: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ. فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ. » . فَكَذٰلِكَ أُورِيَا، كَانَ ضَيِّقَ ٱلدَّعْوَةِ، وَلٰكِنْ، كَانَ نَظِيرًا لِدَاوُدَ وَلَاحِقًا مِثْلَهُ. أَلَاتَرَىٰ أَنَّ ٱلْمَلَكَانِ، لَمَّا دَخَلَا عَلَىٰ دَاوُدَ، قَالَا لَهُ: «إِنَّ هٰذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ، »، فَقَالَ: «..هٰذَا أَخِي، »، لِأَنَّ ٱلْأَخَ هُوَ ٱلنَّظِيرُ، وَإِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يُعَرِّفَهُ. أَنَّهُ نَظِيرُهُ، وَهُوَ بِمَنْزِلَةِ ٱلْأَخِ، ٱلَّذِى لَايَجُوزُ لَهُ، أَنْ يَتَعَدَّىٰ عَلَيْهِ فِى حُدُودِهِ. ثُمَّ قَالَ: «..تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ، »، فَيُعَرِّفُهُ، أَنَّ دَاوُدَ مَعَ سَعَةِ ٱلْأَمْرِ عَلَيْهِ فِى حُدُودِهِ، لَايَجُوزُ لَهُ، أَنْ يُزَاحِمَ أُورِيَا مَعَ ضِيقِهِ فِى شَىْءٍ مِنْ حُدُودِهِ. ثُمَّ قَالَ فِى هٰذِهِ ٱلْقِصَّةِ: «..وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ، »، فَعَرَّفَهُ، أَنَّ ذٰلِكَ بَغْىٌ عَلَيْهِ.

وَقَوْلُهُ: «..وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ، »، وَٱلْخُلَطَاءُ، الشُّرَكَاءُ ٱلَّذِينَ يَتَسَاوَوْنَ فِى ٱلْمَرْتَبَةِ، كَمَرْتَبَةِ | ٱللَّوَاحِقِ فِيمَا بَيْنَهُمْ، وَمَرْتَبَةِ ٱلْأَجْنِحَةِ فِيمَا بَيْنَهُمْ. الف-۱۱

---

۱ ــ آيهٔ ۱٤ ، ازسورهٔ ۲۹ (سورة العنكبوت) . ولقد أرسلنا نوحًا الى قومه فلبث فيهم الف سنة الّاخمسين عامًا فاخذهم الطوفان وهم ظالمون .

۱ ــ آيهٔ ٤۰ ، از سورهٔ ۱۱ (سورة هود) . حتّى اذا جاء امرنا وفار التّنّور قلنا احمل فيها من كلٍّ زوجين اثنين واهلك الّا من سبق عليه القول و من آمن وما آمن معه الّا قليلٌ .

۲ ــ در هر سه نسخه، ذا النّون، آمده است.

۲ ــ آيهٔ ۸۷ ، از سورهٔ ۲۱ (سورة الانبياء) . و ذاالنّون اذ ذهب مغاضبًا فظنّ ان لن نقدر عليه فنادى فى الظّلمات ان لا اله الّاانت سبحانك انّى كنت من الظّالمين .

۲ ــ فساهم.. ، آيهٔ ۱٤۱ ، از سورهٔ ۳۷ (سورة الصّافات) .

۳ ــ ب : ثم تاب عليه .

۳ ــ وارسلناه.. ، آيهٔ ۱٤۷ و ۱٤۸ ، از سورهٔ ۳۷ (سورة الصّافات) .

٥ ــ آيهٔ ۲۳ ، از سورهٔ ۳۸ (سورة صٓ) . انّ هذا اخى له تسعٌ وتسعون نعجةً ولى نعجةٌ واحدةٌ فقال اكفلنيها وعزّنى فى الخطاب .

۸ ــ الف ، ب : فعرفه ان . ج : فيعرّفه انه .

۹ ــ ب : لايجوز . الف . ج : لايجوزله .

۹ ــ الف : ضعفه . ب ، ج : ضيقه .

۱۰ ــ آيهٔ ۲٤ ، ازسورهٔ ۳۸ (سورة صٓ) . قال لقد ظلمك بسؤال نعجتك الى نعاجه وانّ كثيرًا من الخلطاء ليبغى بعضهم على بعض الّا الذّين آمنوا وعملوا الصّالحات وقليلٌ ما هم وظنّ داود انّما فتنّاه فاستغفر ربه وخرّ راكعًا واناب .

۱۰ ــ الف ، ب : فعرفاه . ج : فعرّفناه .

فَأَمَّا ٱلْمُتِمُّ ، فَلَا يَكُونُ لَهُ نَظِيرٌ مِنَ ٱلْحُدُودِ فِي عَصْرِهِ ، فَيَكُونَ لَهُ شَرِيكًا وَخَلِيطًا . فَمِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ ، لَمْ يَجُزْ لِدَاوُدَ أَنْ يُزَاحِمَ أُورِيَا . لِأَنَّهُ كَانَ لَهُ نَظِيرًا وَخَلِيطًا . وَلَوْ كَانَ مُتِمًّا ، لَجَازَ لَهُ ذَٰلِكَ ، كَمَا جَازَ لِرَسُولِ ٱللهِ ، صلع ، فِي ٱمْرَأَةِ زَيْدٍ . وَجَعَلَهُ ٱللهُ سُنَّةً لِمَنْ بَعْدَهُ . فَقَالَ : « .. لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ ، » . وَعَرَّفَنَا ، أَنَّ ٱلسُّنَّةَ جَرَتْ فِيمَا خَلَا مِنَ ٱلشَّرَائِعِ ، هٰكَذَا ، بِقَوْلِهِ فِي إِثْرِ هٰذِهِ ٱلْآيَةِ : « .. سُنَّةَ ٱللهِ فِي ٱلَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ ٱللهِ قَدَرًا مَقْدُورًا . » . فَهٰذِهِ ٱلْحُدُودُ ، رَحِمَكَ ٱللهُ ، عَلَىٰ مَا رَسَمَهُ ٱللهُ ، عَزَّوَجَلَّ ، فِي كِتَابِهِ ، وَٱفْتَرَضَهَا عَلَيْنَا ، لَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نَتَعَدَّاهَا ، وَلَا يَسَعُ لِأَحَدٍ مِنَ ٱلْحُدُودِ ، أَنْ يَتَجَاوَزَهَا ، فَيُفَاتِحَ مَنْ لَيْسَ مِنْ جِهَتِهِ ، أَوْ يَضُمَّهُ إِلَىٰ نَفْسِهِ ، إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِهِ .

وَرُوِيَ عَنِ ٱلنَّبِيِّ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، أَنَّهُ قَالَ : « لَا يَؤُمَّ أَحَدُكُمْ بِقَوْمٍ وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ . » ، أَيْ ، لَا يَجُوزُ أَنْ يُفَاتِحَ قَوْمًا ، لَيْسُوا مِنْ جِهَتِهِ ، إِلَّا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمْ ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ مُسْتَجِيبًا ضَعِيفًا ، قَدِ ٱنْقَطَعَ عَنْ صَاحِبِهِ ، فَيَخَافُ عَلَيْهِ ٱلتَّلَفَ أَوْ يَحْتَجِنَهُ ضِدٌّ ، فَيُفْسِدَهُ . فَعِنْدَ ذَٰلِكَ ، يَجُوزُ لِمَنْ يَلْحَقُهُ ، أَنْ يُفَاتِحَهُ وَيَضُمَّهُ إِلَىٰ نَفْسِهِ . كَمَا رُوِيَ عَنِ ٱلنَّبِيِّ ، صلع ، أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ ضَالَّةِ ٱلْإِبِلِ ، قَالَ : « مَعَهَا سِقَاؤُهَا وَحِذَاؤُهَا فَلَا يُعْتَرَضُ لَهَا . » ، فَقِيلَ ، فَضَالَّةُ ٱلْغَنَمِ ؟ قَالَ : « لَكَ أَوْ لِأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ . » . فَضَالَّةُ ٱلْإِبِلِ ، عَلَى ٱلْبَالِغِ ٱلْمُسْتَحْكَمِ ، فَإِذَا بَعُدَ عَنْ صَاحِبِهِ ، لَا يَجُوزُ لِأَحَدٍ ، أَنْ يَعْتَرِضَ عَلَيْهِ . وَحِذَاؤُهُ ، أَيْ ، هُوَ يَحْتَذِي ، عَلَىٰ مَا قَدْ سَمِعَهُ وَعَرَفَهُ . وَسِقَاؤُهُ ، أَيْ ، يُلْهَمُ ، عَلَىٰ | حَسَبِ مَا كَانَ ٱسْتَقَاهُ وَٱسْتَفَادَهُ مِنْ صَاحِبِهِ ، فَهُوَ مُسْتَغْنٍ بِنَفْسِهِ . وَأَمَّا الف - ۱۲

---

۱ ـ الف ، ب : نظير . ج : نظيرًا .
۲ ـ ج : فمن . الف ، ب : فمن اجل.
۳ ـ لكى.. آيهٔ ۳۷ از سورهٔ ۳۳ (سورة الاحزاب) . در ياد داشت شمارهٔ ۱۵ ، صفحهٔ ۱٤ ، تمام آية آمده است.
٦ ـ الف : عزوجل ، ندارد .
۷ ـ ج : تتعدّاها . ب : يتعدّاها . الف : نتعدّاها .
۹ ـ ج : وقد روى . الف . ب : وروى .
۹ ـ الف ، ب : يامر . ج : لايمرّ .
۱۰ ـ الف : كرهون . ب ، ج : كارهون .
۱۱ ـ ج : فخاف . الف ، ب : فيخاف .
۱۱ ـ ب : يحتجه . ج : يحجنه . الف : يحتجنه .
۱۳ ـ الف : قيل . ب ، ج : فقيل .
۱۵ ـ ب : يحتذى . الف ، ج : هو يحتذى .
۱۵ ـ الف ، ب : عرفه وسقاؤه . ج : عرته .
۱٦ ـ الف ، ب : ماكان . ج : لماكان .
۱٦ ـ الف ، ب : فهو مستغنى . ج : فرمرمسعى .

ضَالَّةُ ٱلْغَنَمِ ، فَعَلَى ٱلْمُسْتَجِيبِ ٱلضَّعِيفِ، الَّذِى قَدِ ٱنْقَطَعَ عَنْ صَاحِبِهِ . فَقَالَ : « لَكَ أَوْ لِأَخِيكَ أَوْ لِلذِّئْبِ . » ، أَىْ ، يَجُوزُ ، أَنْ يَضُمَّهُ ، مَنْ يَتَّصِلُ بِهِ إِلَىٰ نَفْسِهِ ، أَوْ يُوصِلَهُ . إِلَىٰ بَعْضِ إِخْوَتِهِ مِنَ ٱلْأَجْنِحَةِ وَٱلْمَأْذُونِينَ . وَالذِّئْبُ ، عَلَى ٱلضِّدِّ . أَىْ ، حَذَّرَ ، أَنْ يَفْتَرِسَهُ بَعْضُ ٱلْأَضْدَادِ ، الَّذِينَ هُمْ ، بِمَنْزِلَةِ ٱلذِّئَابِ ، فَيُشَكِّكَهُ ، فَيَهْلَكُ . وَقَدْ أَشْبَعْتُ لَكَ ٱلْقَوْلَ ، رَحِمَكَ ٱللهُ ، فِى هَٰذِهِ ٱلْحُدُودِ ، عَلَى ٱخْتِصَارٍ . وَذَكَرْتُ لَكَ ، مِنْ كِتَابِ ٱللهِ ، عَزَّوَجَلَّ ، وَسُنَّةِ رَسُولِ ٱللهِ ، صلع . وَآثَارِ ٱلْأَئِمَّةِ ٱلرَّاشِدِينَ ، عَلَيْهِمُ ٱلسَّلَامُ . مَا فِيهِ مَقْنَعٌ ، لِمَنْ ذَهَبَ مَذْهَبَ ٱلدِّيَانَةِ ، وَكَانَتْ طَرِيقَتُهُ ، طَرِيقَ أَهْلِ ٱلْوَرَعِ ، وَلَمْ يَسْلُكْ سَبِيلَ ٱلْمُعَانِدِينَ ٱلْبَاغِينَ ، وَٱجْتَنَبَ مَذَاهِبَ ٱلْمُتَشَاكِلِينَ ، الَّذِينَ يَظْلِمُونَ أَنْفُسَهُمْ ، وَهُمْ ، عَنِ ٱلصِّرَاطِ نَاكِبُونَ . وَٱللهُ ، يُحْسِنُ لَنَا وَلَكَ ٱلتَّوْفِيقَ ، بِرَأْفَتِهِ وَرَحْمَتِهِ . إِنَّهُ ، « لَا يُضِيعُ أَجْرَ ٱلْمُحْسِنِينَ ، » ، وَلَا يُصْلِحُ عَمَلَ ٱلْمُفْسِدِينَ ، وَهُوَ « شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ، » ، « رَؤُفٌ رَحِيمٌ . » .

تَمَّ ٱلْجُزْءُ ٱلْأَوَّلُ ، مِنْ كِتَابِ ٱلْإِصْلَاحِ ، بِمَنِّ ٱللهِ وَتَوْفِيقِهِ ،
وَصَلَّى ٱللهُ عَلَىٰ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ، وَسَلَّمَ

---

١ — ج : فصلى لمستجيب . الف ، ب : فعلى المستجيب .   ٣ — الف ، ب ، ج : حذرًا أن يفترسه .

٣ — ب ، ج : والّذينهم . الف : الذّين هم .   ٥ — ب ، ج : ذكرت . الف : ذكرت لكك .

٦ — الف : السلام ، ندارد .   ٧ — ج : الودع . الف ، ب : الورع .

٧ — الف : المتشاكلين . ب : المتاكلين . ج : المستاكلين .

٧ — الذين يظلمون .. اقتباس از آيات قرآن كرده است ، مثلا آيهٔ ٧٠ ، از سورهٔ ٩ (سورة التوبه) . فما كان الله ليظلمهم و لكن كانوا انفسهم يظلمون .

٨ — عن الصّراط .. اقتباس از آيهٔ ٧٤، سورهٔ ٢٣ (سورة المؤمنون) . وانّ الّذين لايؤمنون بالآخرة عن الصّراط لناكبون .   ٨ — الف ، ج : ناكبون . ب : لناكبون .   ٨ — ج : بحسن . الف . ب : يحسن .

٩ — آيهٔ ١٢٠ ، ازسورهٔ ٩ (سورة التوبة) . انّ الله لايضيع اجرالمحسنين . آيهٔ ١١٥ ، از سورهٔ ١١ (سورة هود) . و اصبر فانّ الله لايضيع اجر المحسنين . آيهٔ ٩٠ ، از سورهٔ ١٢ (سورة يوسف) . انّه من يتق و يصبر فانّ الله لايضيع اجر المحسنين .

٩ — در طول آيات قرآن كريم ، مكرّر ، « شديد العقاب » و « رءُوفٌ رحيم » آمده است . ج : الرءوف الرحيمُ .

١١ — الف ، ج : بمنّ الله . ب : بعون الله .

١٢ — الف ، ج : و صلى الله على سيدنا محمد وآله و سلم . ب : ندارد .   ١٢ — الف : و آله الطاهرين .

الجزء الثّانى

بسم الله الرحمن الرحيم

وَٱلْآنَ، نَبْتَدِئُ فِي إِصْلَاحِ مَا وَقَعَ مِنَ ٱلْغَلَطِ، فِي ٱلْكِتَابِ، ٱلَّذِي قَدْ جَرَىٰ ذِكْرُهُ. وَأَقْصِدُ لِذِكْرِ ٱلْأُصُولِ، ٱلَّتِي لَا يَجُوزُ ٱعْتِقَادُ ٱلْخَطَإِ فِيهَا. وَأُعْرِضُ عَنْ ذِكْرِ ٱلْفُرُوعِ، ٱلَّتِي تَتَصَرَّفُ بِهَا، وُجُوهُ ٱلْبَيَانِ مِنَ ٱلْعُلَمَاءِ. وَإِنْ جَرَىٰ فِيهَا غَلَطٌ مِنَ ٱلْمُبِينِ، جَازَ ٱحْتِمَالُهُ، إِذَا كَانَ قَصْدُهُ لِلْحَقِّ وَٱلصَّوَابِ، عَلَىٰ حَسَبِ مَا قَدَّمْنَا ٱلْقَوْلَ بِهِ. وَشَرَحْنَاهُ، عَلَىٰ حَسَبِ ٱلتَّوْفِيقِ مِنَ ٱللهِ، عَزَّ وَجَلَّ، | الف - ١٣
بِحَسَبِ نَظَرِ أَوْلِيَاءِ ٱلنِّعْمَةِ، سَلَامُ ٱللهِ عَلَيْهِمْ. وَإِلَى ٱللهِ، أَرْغَبُ فِي ٱلْإِرْشَادِ، لِمَا فِيهِ ٱلصَّلَاحُ وَٱلسَّدَادُ وَٱلْعِصْمَةُ. مِنَ ٱلْخَطَإِ وَٱلزَّلَلِ. وَنَسْتَغْفِرُهُ مِنْهُ. وَنَعُوذُ بِهِ، مِنَ ٱلتَّعَمُّدِ لِمَا يُحْبِطُ ٱلْأَعْمَالَ، وَيُكْسِبُ ٱلْإِثْمَ. وَإِيَّاهُ نَسْأَلُ ٱلْعَوْنَ، عَلَىٰ تَأْدِيَةِ ٱلْحَقِّ فِيهِ. إِنَّهُ خَيْرُ مُعِينٍ، وَهُوَ أَرْحَمُ ٱلرَّاحِمِينَ.

فصل

أَمَّا ٱلْقَوْلُ فِي:

«إِنَّ ٱلنَّفْسَ، لَمَّا كَانَتْ غَيْرَ تَامَّةٍ، صَارَتْ، تَحْتَاجُ إِلَىٰ فَوَائِدِ ٱلْعَقْلِ، لِتَصِيرَ تَامَّةً بِٱلْعَقْلِ، يَوْمًا مَّا. فَاضْطَرَبَتْ، لِٱسْتِدْعَاءِ ٱلْفَوَائِدِ. فَحَدَثَ مِنَ ٱضْطِرَابِهَا حَرَكَةٌ. فَلَمَّا نَالَتِ ٱلْغِذَاءَ،

١ — ب : بسم الله الرحمن الرحيم ، ندارد . الف : الجزء الثانى من كتاب الاصلاح تاليف الشيخ العالم ابى حاتم احمد بن حمدان اعلى الله درجته . ب : الجزء الثانى من كتاب الاصلاح تاليف الشيخ ابى حاتم احمد بن حمدان العالم رفع الله درجته .

٢ — الف : والآن ابتدأ . ب : والآن نبتدئ . ج : فالآن نبتدى .

٢ — الف ، ب : جرى . ج : جوى .

٦ — الف : عليهم السلام . ب ، ج : سلام الله عليهم .

٧ — الف ، ب : الزلل . ج : الذلل .

٧ — الف : يحبط الاجر . ب : يحبط الاعمال . ج : يحيط الاجر .

١٢ — ظاهرًا از ، «انّ النفس لمّا كانت ... » ، تا ، «اسًا هذا العالم المركّب» ، قول صاحب محصول است.

١٢ — الف ، ب : محتاجة الى فوائد العقل . ج : تحتاج الى فرايد العقل .

١٣ — الف ، ب : فاضطربت . ج : فاخطويت .

١٣ — الف ، ب : الفوائد . ج : الفرايد .

١٣ — الف : نالت الغذاء وسكنت فكان . ب : نالت الغذاء سكنت فكان . ج : قالت الغذا سكت فيكنى .

سَكَنَتْ . فَكَانَ ذَٰلِكَ ٱلسُّكُونُ ، عَنْ حَالِ ٱلطَّلَبِ . وَهُمَا ، أَثَرَانِ مُتَوَلِّدَانِ مِنَ ٱلنَّفْسِ ، بِٱلْقُوَّةِ ٱلْمُسْتَفَادَةِ مِنَ ٱلْعَقْلِ . وَلِذَٰلِكَ ، صَارَ ٱلْهَيُولَىٰ وَٱلصُّورَةُ ، أُسًّا هَٰذَا ٱلْعَالَمِ ٱلْمُرَكَّبِ . » .

فَإِنَّا نَقُولُ : إِنَّ لِلْقُدَمَاءِ فِى هَٰذَا ٱلْقَوْلِ ، رُمُوزًا ، قَدْ أُزِيلَتْ عَنْ جِهَتِهَا فِى ٱلْأَدَاءِ عَنْهُمْ . وَنَقُولُ : إِنَّ ٱلنَّفْسَ ، تَامَّةٌ فِى ذَاتِهَا ، لِأَنَّهَا ، ٱنْبَعَثَتْ مِنَ ٱلْعَقْلِ ٱلْأَوَّلِ ، تَامَّةً . لِأَنَّهُ ، ٱنْبِعَاثٌ تَامٌّ ، مِنَ ٱلتَّمَامِ . لِأَنَّ ٱلْعَقْلَ ٱلْأَوَّلَ ، هُوَ ٱلتَّمَامُ . فَلَمَّا كَانَ ٱلْعَقْلُ ٱلْأَوَّلُ ، هُوَ ٱلتَّمَامُ ، كَانَ ٱلْإِنْبِعَاثُ مِنَ ٱلتَّمَامِ ، تَامًّا . وَلَمَّا كَانَ ٱلْإِنْبِعَاثُ تَامًّا ، كَانَ ٱلْمُنْبَعِثُ تَامًّا .

وَٱلْمُحْتَاجُ إِلَى ٱلتَّمَامِ ، فِعْلُ ٱلنَّفْسِ ، لَا ذَاتُ ٱلنَّفْسِ . لِأَنَّ فِعْلَ ٱلنَّفْسِ ، لَا يَتِمُّ ، إِلَّا بِزَمَانٍ ، وَلِأَنَّ ٱنْبِعَاثَ ٱلنَّفْسِ ، هُوَ ، مَعَ ٱلزَّمَانِ . وَٱلْعَقْلُ ٱلْأَوَّلُ ، هُوَ وَٱلزَّمَانُ ، وَاحِدٌ . لِأَنَّ ٱلْمُبْدَعَ ٱلْأَوَّلَ ، هُوَ وَٱلْإِبْدَاعُ ، وَاحِدٌ . إِذْ ، لَا زَمَانَ قَبْلَ ٱلْإِبْدَاعِ ، بَلْ ، هُوَ وَٱلْإِبْدَاعُ ، أَيْسٌ وَاحِدٌ . وَهُوَ وَٱلزَّمَانُ ، أَيْسٌ وَاحِدٌ . وَهُوَ وَٱلتَّمَامُ ، أَيْسٌ وَاحِدٌ . لِأَنَّ ٱلْبَارِى ، عَزَّ وَجَلَّ ، أَبْدَعَ ٱلْأَيْسِيَّاتِ

---

١ — الف ، ب : متولّدان . ج : متوالدان . ٢ — الف ، ج : اسّا . ب : انشا .

٣ — حاشيهٔ الف : انّ النفس تامة فى ذاتها .

٤ — كتاب الرياض ، نسخهٔ خطى ، صفحهٔ ٧ : قال صاحب الاصلاح ، ان النفس تامه فى ذاتها لانها انبعثت من العقل الاول تامة وهى انبعاث تام من التمام لان العقل الاول هو التمام . كتاب الرياض ، نسخهٔ چاپى ، صفحه ٥٣ .

٧ — كتاب الرياض ، نسخهٔ خطى ، صفحهٔ ١٣ : قال صاحب الاصلاح والمحتاج الى التمام هو فعل النفس لا ذات النفس لان فعل النفس لا يتم الا بزمان لانّ انبعاث النفس هو مع الزمان لانّ العقل الاول هو والزمان واحد لانّ المبدع الاول هو والابداع والزمان والتمام ليس واحد لانّا لبارى ابدع الايسيات كلها دفعة واحدة فان النفس وان كانت محتاجة الى الاستفادة من الاوّل فليس ذلك بنقصان فى ذاتها كما ان الاول لم يكن ناقصًا وان كان محتاجا الى الامر والتامية والنفس ظهر فى فعل النفس لا فى ذاتها . كتاب الرياض نسخهٔ خطى صفحه ٢١ : قال صاحب الاصلاح ، الناقص هو فعل النفس لا ذات النفس وانما يكمل فعلها لا ذاتها . كتاب الرياض نسخهٔ چاپى ، صفحهٔ ٤٨ وصفحه ٦٦ .

٧ — درالف : فعل النفس ، افتاده است . ٨ — الف : ولاانبعاث . ب ، ج : ولانّ انبعاث .

٨ — ب ، ج : لانّه المبدع . الف : لانّ المبدع .

٨ — كتاب الرياض نسخهٔ خطى ، صفحه ١٤ . وقول صاحب الاصلاح لان العقل والزمان واحد لان المبدع الاوّل هو والابداع والزمان والتام ايس واحد — كتاب الرياض نسخهٔ چاپى ، صفحهٔ ٥٩ .

٩ — الف ، ب : وهو والابداع . ج : وهو الابداع .

←

كُلِّهَا ، دَفْعَةً . فَالْمُبْدَعُ ٱلْأَوَّلُ ، هُوَ مَجْمَعُ ٱلْأَيْسِيَّاتِ ، وَهُوَ ٱلتَّمَامُ . وَٱلثَّانِى ، ٱلْمُنْبَعِثُ مِنَ ٱلْأَوَّلِ ، الف - ١٤ وَهُوَ ٱلتَّمَامُ . لِأَنَّهُ ، مَعَ ٱلزَّمَانِ ، | مُنْبَعِثٌ مِنَ ٱلْأَوَّلِ كَمَا قُلْنَا . وَإِنَّهُ ، وَإِنْ كَانَ مُحْتَاجًا ، إِلَى ٱلْإِسْتِفَادَةِ مِنَ ٱلْأَوَّلِ ، فَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِنُقْصَانٍ فِى ذَاتِهِ . كَمَا أَنَّ ٱلْأَوَّلَ ، وَإِنْ كَانَ هُوَ ٱلتَّمَامُ ، مُحْتَاجٌ إِلَى ٱلْإِتِّحَادِ بِٱلْأَمْرِ ، ٱلَّذِى هُوَ ٱلْإِبْدَاعُ ، وَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِنُقْصَانٍ فِى ذَاتِهِ ، وَإِنَّمَا يَلْزَمُهُمَا ٱلنُّقْصَانُ . لِأَنَّا وَصَفْنَاهُمَا ، بِٱلتَّامِّ وَٱلتَّمَامِ . وَلِأَنَّ ضِدَّ ٱلتَّمَامِ هُوَ ٱلنُّقْصَانُ ، وَضِدَّ ٱلتَّامِّ هُوَ ٱلنَّاقِصُ . وَلِأَنَّ ٱلتَّمَامَ وَٱلنُّقْصَانَ وَٱلتَّامَّ وَٱلنَّاقِصَ ، هِىَ صِفَاتٌ ، تَلْزَمُ ٱلْأَيْسِيَّاتِ كُلَّهَا . وَهِىَ مَنْفِيَّةٌ عَنْ مُؤَيِّسِ ٱلْأَيْسِ فَقَطْ ، لَا مَنْفِيَّةً عَنْ أَيْسٍ مَّا . لِأَنَّهَا إِنْ كَانَتْ مَنْفِيَّةً عَنْ أَيْسٍ مَّا ، كَمَا هِىَ مَنْفِيَّةٌ عَنْ مُؤَيِّسِ ٱلْأَيْسِ ، فَإِذًا ، لَا فَرْقَ بَيْنَ ٱلْأَيْسِ وَمُؤَيِّسِ ٱلْأَيْسِ . وَإِذًا ، لَا يَسْتَحِقُّ مُؤَيِّسُ ٱلْأَيْسِ ، الف - ١٥ اسْمَ ٱلْأَزَلِ . إِذْ ، لَمْ يَمْتَنِعْ مِنْ صِفَةِ | ٱلْحَدَثِ . وَإِذًا ، فَلَيْسَ هُوَ مُؤَيِّسَ ٱلْأَيْسِيَّاتِ ، إِذْ لَمْ يَمْتَنِعْ مِنْ صِفَةِ ٱلْأَيْسِيَّاتِ .

فَأَمَّا أَنْ نَقُولَ ، إِنَّ ٱلتَّمَامَ ، هُوَ ، نُقْصَانٌ عَلَى ٱلْحَقِيقَةِ ، وَإِنَّ ٱلتَّامَّ ، هُوَ نَاقِصٌ عَلَى ٱلْحَقِيقَةِ ، فَهُوَ خِلَافٌ . وَلَٰكِنَّا نَقُولُ فِيهِمَا ، بِٱلنَّقْصِ وَٱلتَّمَامِ ، عَلَى ٱلْمَجَازِ وَٱلتَّقْرِيبِ . وَلِأَنَّا لَمَّا حَدَّدْنَا لَهُمَا ٱلتَّمَامَ ، لَزِمَهُمَا ٱلنُّقْصَانُ . وَلِأَنَّ ٱلْأَيْسِيَّاتِ ، كُلَّهَا ، مُتَضَادَّاتٌ وَمُتَشَاكِلَاتٌ ، لَا تَخْلُو عَنْ ذَٰلِكَ . وَلِأَنَّ ٱلْمُبْدَعَ ٱلْأَوَّلَ ، مَجْمَعُ ٱلْأَيْسِيَّاتِ ، كُلِّهَا ، بِٱلْقُوَّةِ ، كَمَا قُلْنَا ، فَهُوَ ٱلتَّمَامُ عَلَى

← ١٠ — الف : البارى تعالى .

١٠ — كتاب الرياض ، نسخهٔ خطى ، صفحهٔ ٥١ : قال صاحب الاصلاح ان البارى ابدع العقل والزمان معًا فى دفعة واحدة . كتاب الرياض ، نسخهٔ چاپى ، صفحهٔ ٩٨ .

١ — الف ، ب : هوالتمام . ج : وهو التمام .

٣ — الف ، ج : انّ الاوّل . ب : انّ الاتّحاد الاوّل .

٤ — الف ، ج : الى الاتّحاد . ب : الى الافادة .

٤ — الف : يلزمها . ب ، ج : يلزمها .

٥ — الف ، ب : بالتام والتمام . ج : بالتمام والتمام .

٧ — الف ، ب : عن ايس . ج : ايس .

٩ — الف ، ج : من صفة الحدث : ب : عن صفة الحدوث .

٩ — الف : اذلم يمتنع من . ب ، ج : اذا لم يمتنع عن .

١١ — الف ، ب : هونقصان . ج : هوالنقصان .

١١ — الف ، ب : التام . ج : التمام .

١٣ — الف ، ب : لزمها . ج : لزمها .

١٣ — در هر سه نسخه مشاكلات آمده‌است :

١٤ — الف ، ج : من ذلكٌ . ب : عن ذلكٌ .

ٱلْحَقِيقَةِ . وَٱلْمُنْبَعِثُ مِنْهُ ، وَهُوَيَجْمَعُهَا ، كُلُّهَا بِالْفِعْلِ ، فَهُوَٱلتَّامُّ عَلَى ٱلْحَقِيقَةِ . وَٱلنُّقْصَانُ وَٱلتَّمَامِيَّةُ ، ظَهَرَا فِي فِعْلِهَا ، لَا فِي ذَاتِهَا ، لِيَثْبُتَ |إِنِّيَّةُ ٱلتَّمَامِ وَٱلنُّقْصَانِ ، وَلِيَكُونَ ٱلْإِبْدَاعُ ، الف - ١٦ تَمَامًا ، بِثُبُوتِ ٱلتَّضَادِّ وَٱلتَّشَاكُلِ . لِأَنَّهُ ، لَوْلَمْ يَثْبُتْ ، إِنِّيَّةُ ٱلتَّضَادِّ وَٱلتَّشَاكُلِ ، لَلَزِمَ ٱلْإِبْدَاعَ ، ٱلنُّقْصَانُ . فَعَلَى هٰذَا ، نَتَكَلَّمُ فِيهِمَا ، بِٱلتَّمَامِيَّةِ وَٱلنُّقْصَانِ . كَذٰلِكَ قُلْنَا ، إِنَّ ٱلثَّانِيَ ، تَامٌّ فِي ذَاتِهِ . لِأَنَّهُ ، ٱلْفِعْلُ ٱلْمُنْبَعِثُ مِنَ ٱلْأَوَّلِ ، تَامًّا . لِأَنَّهُ ، بِلَازَمَانٍ ، بَلْ مَعَ ٱلزَّمَانِ . وَإِنَّ ٱلْفِعْلَ مِنَ ٱلثَّانِي ، هُوَ ٱلنَّاقِصُ ، لِأَنَّهُ بِزَمَانٍ . فَأَلْزَمْنَا ٱلنُّقْصَانَ ، فِعْلَهُ ، لَا ذَاتَهُ . كَمَا أَلْزَمْنَا ٱلتَّمَامِيَّةَ ، فِعْلَ ٱلْأَوَّلِ ، لَا ذَاتَهُ . فَهٰكَذَا ، يَجُوزُ ٱلْقَوْلُ فِيهِمَا ، بِٱلتَّمَامِيَّةِ وَٱلنُّقْصَانِ ، لَا عَلَى مَاقَالَهُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ ٱلثَّانِيَ نَاقِصٌ ، وَتَمَامُهُ ، عِنْدَ تَمَامِ فِعْلِهِ . هٰذَا ٱلْقَوْلُ هُوَ غَلَطٌ ، وَٱعْتِقَادُهُ سَقِيمٌ .

فصل

فَأَمَّا ٱلْحَرَكَةُ وَٱلسُّكُونُ ، فَلِلْحُكَمَاءِ فِي ذٰلِكَ |رُمُوزٌ كَثِيرَةٌ . وَذَهَبَ قَوْمٌ فِي هٰذَا ، الف - ١٧ مَذَاهِبَ كَثِيرَةً ، حَتَّى أَدَّتْهُمْ إِلَى ٱلْإِلْحَادِ ، لَمَّا لَمْ يَعْرِفُوا حَقَائِقَ أَلْفَاظِ ٱلْحُكَمَاءِ . وَنَعُوذُ بِٱللّٰهِ مِنَ ٱلْعَمَىٰ .

وَنَقُولُ : إِنَّ ٱلْحَرَكَةَ وَٱلسُّكُونَ ، هُمَا ، أَثَرَانِ مُتَّحِدَانِ بِٱلْأَوَّلِ وَٱلثَّانِي . لِأَنَّ ٱلْأَوَّلَ ، لَمَّا

---

١ — الف ، ب : التام . ج : التمام .
٢ — الف ، ب : لافى . ج : الّا فى .
٤ — الف : تكلم . ب : نتكلم . ج : اتتكلم .
٤ — الف ، ب : وكذلك . ج : كذلك :
٥ — ب ، ج : لانّه الفعل . الف : الفعل .
٥ — الف ، ب : تامًّا . ج : فامّا .
٥ — الف ، ب : من الثّانى . ج : الثّانى .
٦ — الف : بل ذاته . ب ، ج : لاذاته .
٦ — الف ، ب : التماميه . ج : التمام .
٧ — الف ، ب : يجوز . ج : الجوز .
١٠ — الف ، ج : فامّا . ب : وامّا .
١١ — ب ، ج : ولمّا . الف : لمّا .
١٢ — الف ،ب : العمى . ج : العما .
١٣ — الف ، ج : ونقول . ب : فصل .. درحاشيهٔ نسخهٔ الف : الحركة والسكون همـــا اثران متّحدان . كتاب الرياض ، نسخهٔ خطى : قال صاحب الاصلاح ، ونقول ، انّ الحركة والسكون هما اثران متّحدان بالاوّل والثّانى لانّ الاوّل لما ابدع اتّحد بالابداع فكان ذلك الاتحاد اثرين فيه بالقوّه وانّما قلنا اثران لانّ الابداع والمبدع اثنان واحداهما ذات الابداع والآخر ذات المبدع والابداع والمبدع وان كانا اثنين فهما ايس واحد وهو الكل وهذان الاثران هما فى الاوّل بالقوّة ثم انبعث الثّانى من الاوّل فكان ذلك الانبعاث اثرين فيه بالفعل احدهما ذات الانبعاث والاخر ذات المنبعث فالاصلان متّحدان بالامر واحد الاثرين هو الحركة هو ←

أُبْدِعَ، اتَّحَدَ بِالْإِبْدَاعِ. فَكَانَ لِذَٰلِكَ الْإِتِّحَادِ، أَثْرَانِ، فِيهِ، بِالْقُوَّةِ. وَإِنَّمَا قُلْنَا: «أَثْرَانِ». لِأَنَّ الْإِبْدَاعَ وَالْمُبْدَعَ، اثْنَانِ. فَأَحَدُهُمَا، ذَاتُ الْإِبْدَاعِ، وَالْآخَرُ ذَاتُ الْمُبْدَعِ. وَالْإِبْدَاعُ وَالْمُبْدَعُ، وَإِنْ كَانَا اثْنَيْنِ، فَهُمَا أَيْسٌ وَاحِدٌ، هُوَ الْكُلُّ. وَهٰذَانِ الْأَثْرَانِ، فِى الْأَوَّلِ، بِالْقُوَّةِ.

الف-١٨ ثُمَّ انْبَعَثَ الثَّانِى مِنَ الْأَوَّلِ، فَكَانَ فِى ذَٰلِكَ| الْإِنْبِعَاثِ، أَثْرَانِ، فِيهِ، بِالْفِعْلِ. أَحَدُهُمَا، ذَاتُ الْإِنْبِعَاثِ، وَالْآخَرُ، ذَاتُ الْمُنْبَعِثِ. فَالْأَصْلَانِ، مُتَّحِدَانِ بِالْأَثْرَيْنِ. وَأَحَدُ الْأَثْرَيْنِ، الَّذِى، هُوَ الْحَرَكَةُ، هُوَ أَعْلَىٰ مِنَ الْآخَرِ، الَّذِى، هُوَ السُّكُونُ. كَمَا أَنَّ أَحَدَ الْأَصْلَيْنِ، الَّذِى، هُوَ الْأَوَّلُ، هُوَ، أَعْلَىٰ مِنَ الْآخَرِ، الَّذِى، هُوَ الثَّانِى. فَالْحَرَكَةُ، إِفَادَةُ الْأَوَّلِ لِلثَّانِى، الْأَيْسِيَّاتِ، كُلَّهَا، وَاشْتِمَالُهُ عَلَيْهَا. وَقَدْ قَالَ حُكَمَاءُ الشَّرِيعَةِ، إِنَّ اللهَ، عَزَّ وَجَلَّ، أَوَّلَ مَا خَلَقَ، خَلَقَ الْقَلَمَ، فَأَجْرَاهُ فِى اللَّوْحِ، فَكَتَبَ فِيهِ، مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ. فَكَمَا أَنَّ جَرْىَ الْقَلَمِ فِى اللَّوْحِ، هُوَ بِالْحَرَكَةِ، وَقَبُولَ اللَّوْحِ مِنَ

الف-١٩ الْقَلَمِ، هُوَ بِالسُّكُونِ، كَذَٰلِكَ الْمِثَالُ فِيمَا| قُلْنَا. فَكَمَا أَنَّ الْأَوَّلَ أَفَادَ الثَّانِىَ، الْأَيْسِيَّاتِ، كُلَّهَا، دَفْعَةً وَاحِدَةً، وَاسْتَفَادَهَا الثَّانِى، مِنْهُ، دَفْعَةً وَاحِدَةً، مَعَ الزَّمَانِ، كَمَا قُلْنَا، لِأَنَّهَا، مَعَ الْأَوَّلِ بِلَا زَمَانٍ، إِذْ كَانَ الْمُبْدَعُ الْأَوَّلُ وَالزَّمَانُ، أَيْسًا وَاحِدًا، كَمَا قُلْنَا، فَكَذَٰلِكَ، إِفَادَةُ الثَّانِى، الْهَيُولَىٰ وَالصُّورَةَ،

← اعلى من الآخر الّذى هو السكون كما ان احد الاصلين الّذى هوالاوّل هوالاعلى من الآخرالذى هوالثّانى والحركة افادة الاوّل لثانى الايسيّات كلّها والسّكون قبول الثّانى الاستفادة من الاوّل الايسيات كلها واشتماله عليها ولا اقول انّ الحركة والسكون هما متولّدان من النّفس بالقوة المستفادة من العقل ولكنّنى اقول هما اثران من النّفس بالقوّة المستفادة من العقل فى الهيولى والصّورة فلذلك صار الهيولى والصّورة اساس هذا العالم. كتاب الرياض، نسخهٔ چاپى، صفحه ١٠١ و ١٠٢ .

١ — در هر سه نسخه ذلك آمده‌است .

١ — الف ، ب : اثران . ج : اثرين .

٢ — الف ، ب : والآخر . ج : واخرى .

٣ — الف ، ج : وان كانا . ب : وان كان .

٣ — الف : فانّهما اس . ب : فانّهما ليس . ج : فهما ايس .

٣ — الف ، ب : و هو الكل . ج : هو الكل .

٤ — ب : فصل، ثم انبعث . الف ، ج : ثم انبعث .

٤ — الف : فى ذلك الاثران . ب ، ج : فى ذلك الانبعاث اثران .

٦ — الف ، ج : احد . ب : حد .

٨ — الف : اول ما خلق خلق القلم . ب : اول ما خلق القلم . ج : اول ما خلق الله خلق القلم .

١٢ — الف ، ب : اذكان . ج : اذا كان .

١٢ — در هر سه نسخه ايس واحد آمده‌است .

بِزَمَانٍ، أَظْهَرَ مِنْهُمَا، الْأَفْرَادَ وَٱلتَّرَاكِيبَ وَٱلْمَوَالِيدَ، بِزَمَانٍ بَعْدَ زَمَانٍ، بِالْحَرَكَةِ وَٱلسُّكُونِ. وَلَا أَقُولُ، إِنَّ ٱلْحَرَكَةَ وَٱلسُّكُونَ، هُمَا، مُتَوَلِّدَانِ مِنَ ٱلنَّفْسِ، بِٱلْقُوَّةِ ٱلْمُسْتَفَادَةِ مِنَ ٱلْعَقْلِ. وَلٰكِنِّى أَقُولُ، هُمَا، أَثَرَانِ مِنَ ٱلنَّفْسِ، بِٱلْقُوَّةِ ٱلْمُسْتَفَادَةِ مِنَ ٱلْعَقْلِ، فِى ٱلْهَيُولَىٰ وَٱلصُّورَةِ. فَلِذٰلِكَ، صَارَ ٱلْهَيُولَىٰ وَٱلصُّورَةُ، أُسَّا هٰذَا الْعَالَمِ، |عَلَىٰ مَا تَكَلَّمَتْ عَلَيْهِ ٱلْحُكَمَاءُ الف - ٢٠ ٱلْأَوَائِلُ، وَرَمَزُوا بِهِ فِى كُتُبِهِمْ.

فصل

فَتَدَبَّرْ، رَحِمَكَ ٱللهُ، مَا قَدْ ذَكَرْتُ لَكَ، وَإِيَّاكَ وَٱعْتِقَادَ ٱلْقَوْلِ، بِأَنَّ ٱلنَّفْسَ، غَيْرُ تَامَّةٍ فِى ذَاتِهَا، وَأَنَّهَا، تَصِيرُ تَامَّةً، يَوْمًا مَّا. وَفَرِّقْ، مَابَيْنَ ٱلتَّوَلُّدِ وَٱلتَّأْثِيرِ، وَٱجْتَنِبِ ٱلْخَوْضَ، فِيمَا خَفِىَ عَلَيْكَ مِنْ هٰذَا ٱلْبَابِ. فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ هٰذِهِ ٱللَّطَائِفَ، وَٱقْتَحَمَ فِيهَا بِغَيْرِ مَعْرِفَةٍ، وَقَعَ فِى جَهْلٍ عَظِيمٍ وَتَحَيُّرٍ. فَإِذَا قَاسَ بِرَأْيِهِ مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ، ضَلَّ عَنِ ٱلْمَحَجَّةِ، وَأَدَّاهُ ٱلضَّلَالُ، إِلَىٰ طَرَفٍ مِنَ ٱعْتِقَادِ ٱلثَّنَوِيَّةِ ٱلضُّلَّالِ، ٱلَّذِينَ، قَالُوا، بِإِلٰهَيْنِ خَالِقَيْنِ، نُورٍ وَظُلْمَةٍ — لَا إِلٰهَ إِلَّا ٱللهُ ٱلْوَاحِدُ، ٱلَّذِى لَا شَرِيكَ لَهُ — وَزَعَمُوا، أَنَّ ٱلظُّلْمَةَ، مَازَجَتِ ٱلنُّورَ، وَأَنَّ ٱلنُّورَ، يَضْطَرِبُ فِى ٱلتَّخَلُّصِ مِنْهَا، وَأَنَّهُ، لَا يَزَالُ كَذٰلِكَ، حَتَّىٰ يَتَخَلَّصَ مِنْهَا، يَوْمًا مَّا، وَجَعَلُوا هٰذَا، أَصْلَ دِينِهِمْ. وَإِنَّمَا هَلَكَ هٰؤُلَاءِ، لِمَا ٱقْتَحَمُوا فِيمَا لَمْ يَعْرِفُوا وَجَهِلُوا، كَلَامَ ٱلْقُدَمَاءِ، وَمَا رَمَزُوا بِهِ فِى أَسْفَارِهِمْ، وَخَفِىَ عَلَيْهِمْ مَعَانِيهَا، فَٱعْتَقَدُوا |ظَاهِرَ أَلْفَاظِهِمْ، وَقَاسُوا بِآرَاءِهِمْ، فَضَلُّوا، وَأَضَلُّوا. نَعُوذُ بِٱللهِ الف - ٢١ مِنَ ٱلْخِذْلَانِ، وَنَسْأَلُهُ ٱلتَّوْفِيقَ، لِأَرْشَدِ ٱلْأُمُورِ.

فصل

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى:

«أَنَّ ٱلْهَيُولَىٰ مُتَوَلِّدَةٌ مِنَ ٱلثَّانِى، وَأَنَّهَا لَا تُشْبِهُهُ، كَمَا أَنَّ ٱلثَّانِى مُتَوَلِّدٌ مِنَ ٱلْأَوَّلِ، وَهُوَ لَا يُشْبِهُهُ.»

---

١ — الف، ب: ثم اظهر. ج: اظهر.

٢ — ب، الف: فصل ولااقول. ج: ولااقول:

٤ — الف، ج: اسا. ب: اسًّا.

٤ — الف، ب: تكلمت. ج: تكلت:

٧ — الف، ب: ذكرته. ج: ذكرت.

٨ — الف، ب: يومًا ما. ج: يومًا. ←

فَإِنَّا لَا نَقُولُ هٰكَذَا، وَلٰكِنَّا نَقُولُ، إِنَّ ٱلثَّانِىَ، هُوَ، مُنْبَعِثٌ مِنَ ٱلْأَوَّلِ، وَهُوَيُشْبِهُهُ، وَهُوَنَظِيرُلَهُ، وَإِنْ كَانَ ٱلْأَوَّلُ، أَعْلَىٰ رُتْبَةً مِنْهُ وَأَشْرَفَ مَنْزِلَةً. وَمِثَالُ ذٰلِكَ، مِثَالُ ٱلذَّكَرِ وَٱلْأُنْثَىٰ، فِى جَمِيعِ ٱلْأَجْنَاسِ وَٱلْجَوَاهِرِ. فَالذَّكَرُ، وَإِنْ كَانَ، أَعْلَىٰ وَأَشْرَفَ مِنَ ٱلْأُنْثَىٰ، فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا، نَظِيرٌ لِصَاحِبِهِ وَشَبِيهٌ بِهِ.

ثُمَّ نَقُولُ، إِنَّ ٱلثَّانِىَ، هُوَ، أَشْرَفُ وَأَرْفَعُ مِنْ أَنْ يُقَالَ، إِنَّ سَبِيلَ ٱلْهَيُولَىٰ مَعَهُ، كَسَبِيلِهِ مَعَ ٱلْأَوَّلِ. لِأَنَّ ٱلْأَوَّلَ وَٱلثَّانِىَ، نَظِيرَانِ، كَمَا قُلْنَا. أَحَدُهُمَا أَشْرَفُ مِنَ ٱلْآخَرِ، فَهُمَا جَمِيعًا، نِهَايَةُ ٱلرِّفْعَةِ وَٱلشَّرَفِ، وَلَا شَرَفَ فَوْقَهُمَا. وَإِنَّ|ٱلْبَارِئَ، جَلَّ وَتَعَالَىٰ، جَعَلَهُمَا، مَعْدِنَ ٱلشَّرَفِ ٱلتَّامِّ الف-۲۲ وَٱلنُّورِ ٱلتَّامِّ وَٱلرَّحْمَةِ ٱلتَّامَّةِ وَٱلْعِلْمِ ٱلتَّامِّ، وَٱلنِّهَايَةَ فِى كُلِّهَا. وَلَا جَهْلَ هُنَاكَ، وَلَا كُدُورَةَ وَلَا ظُلْمَةَ، بَتَّةً بَتَّةً. وَهُمَا، أُسُّ ٱلْعَالَمِ ٱلْأَعْلَىٰ، ٱلَّذِى، هُوَ مَعْدِنُ ٱلطَّهَارَةِ وَٱلْقُدْسِ وَٱلْحَيَاةِ.

← ۱۹ ــ ظاهراً از ، انّ الهیولی، تا، فانّا لانقول هکذا، قول صاحب محصول است .

۲۰ ــ الف ، ب : و هو لایشبهه . ج : و هؤلاء .

۱ ــ کتاب الرياض، نسخهٔ خطی ، صفحهٔ ۶۲ و ۶۳ : فانّا لانقول هكذا ولكنّا نقول انّ الثّانی هو منبعث من الاوّل وهو شبهه ونظیرله وان كان الاوّل اعلی مرتبة واشرف منزلة مثل الذّكر والانثی فی جمیع الاجناس والجواهر فانّ الذّكر وان كان اعلی واشرف من الانثی فكل منهما نظیر لصاحبه وشبهه ثم نقول انّ التّالی اشرف وارفع من ان یكون سبیل الهیولی معه كسبیله مع الاوّل لانّ الاوّل والثّانی نظیران وهما معدن الشرف والرفعة ولاشرف فوقهما والله جعلهما معدن الشرف التّام والنور التّام والرحمة التّامة والعلم التّام ولاجهل هنالك ولاكدورة ولاظلمانیة بتة وهما اسّ العالم الاعلی الذی هو معدن الطهارة والقدس والحیاة انّ الهیولی هو اثر من الثّانی الذی هو جوهر هذا العالم وهو جوهر كدر ظلمانی لایوصف برحمة ولاقدرة وانما اظهرها بالفعل منه بالقوة المستفادة من الاوّل ثمّ اظهر منها الصّورة وهی الطبیعة ثم قال صاحب الاصلاح ولایجوز ان یقال ان الهیولی متولدة منه بل نقول انها اثر منه فلذلك لاتشبهه وان الثّانی متولد من الاوّل وهوشبهه وان كان الاوّل اعلی مرتبة، هذا قوله، ومحصوله ان الثانی منبعث من الاوّل وهو مثله وان كان الاوّل اعلی رتبة منه وانّ الهیولی اثر من الثانی وجوهره جوهر ظلمانی كدر وانّ سبیل الهیولی مع الثانی لاكسبیل الثانی مع الاوّل فانّ الاوّل والثّانی نظیران والهیولی لایشبه الثّانی لكونه اثرامنه. کتاب الریاض، نسخهٔ چاپی، صفحهٔ ۱۱۲ ببعد.

۵ ــ درالف وب، از ثم نقول، تحت عنوان فصل آمده است.

۵ ــ الف ، ب : هو اشرف و ارفع من ان یقال انّ سبیل الهیولی معه كسبیله مع الاوّل لانّ الاوّل . ج : هو لانّ الاوّل .

۷ ــ الف ، ب : ولاشرف فوقهما . ج : ولافرقهما .

۹ ــ در هر سه نسخه ، الحیوة آمده است .

۹ ــ الف ، ب : بتّة بتّة . ج : بتّة .

وَإِنَّ ٱلْهَيُولَى ٱلَّتِى هِىَ أَثَرٌ مِنَ ٱلثَّانِى ٱلَّذِى هُوَ جَوْهَرُ هٰذَا ٱلْعَالَمِ ، هِىَ ، جَوْهَرٌ كَدِرٌ ظُلْمَانِىٌّ ، لَا يُوصَفُ بِرَحْمَةٍ وَلَا قُدْرَةٍ . وَإِنَّمَا أَظْهَرَهَا ٱلثَّانِى ، بِٱلْفِعْلِ مِنْهُ ، وَبِٱلْقُوَّةِ ٱلْمُسْتَفَادَةِ مِنَ ٱلْأَوَّلِ ، ثُمَّ أَظْهَرَ مِنْهَا ٱلصُّورَةَ ، وَهِىَ ٱلطَّبِيعَةُ ، ٱلَّتِى ، هِىَ جَوْهَرُ ٱلْعَالَمِ ٱلْأَوْسَطِ ، ٱلَّذِى سَمَّاهُ ٱلْحُكَمَاءُ ، ٱلْأَفْلَاكَ وَمَا فِيهَا ، وَجَوْهَرُ ٱلْعَالَمِ ٱلسُّفْلِىِّ ، ٱلَّذِى سَمَّاهُ ٱلْحُكَمَاءُ ، ٱلْأُمَّهَاتِ ، وَهِىَ مَجْمَعُ هٰذَيْنِ ٱلْعَالَمَيْنِ وَمَا فِيهِمَا مِنَ ٱلْأَفْرَادِ ٱلْأَرْبَعَةِ ، ٱلَّتِى مِنْهَا تَرَاكِيبُ ٱلْأُسْطُقُصَّاتِ ٱلظُّلْمَانِيَّةِ وَٱلْأَفْلَاكِ ، وَمَا دُونَ ذٰلِكَ مِنْ مُرَكَّبَاتِ ٱلْعَالَمِ وَمَوَالِيدِهِ ، وَهِىَ ، كُلُّهَا ، جَوَاهِرُ ، بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ ، مُمْتَزِجَةٌ ، بَعْضُهَا بِبَعْضٍ ، وَلَيْسَ شَيْءٌ ، مِنْ أَجْزَاءِ هٰذِهِ ٱلْعَوَالِمِ وَجَوَاهِرِهَا ، مِنْ جَوَاهِرِ | ٱلْأَصْلَيْنِ ٱلْمُتَّحِدَيْنِ الف - ٢٣
بِكَلِمَةِ ٱلْبَارِى ، جَلَّ وَعَزَّ . لَا يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ ، إِنَّ شَيْئًا مِنْ أَجْزَائِهَا ، أَوْ كُلَّهَا ، مُتَوَلِّدٌ مِنْهُمَا . بَلْ ، هُمَا أَعْلَىٰ وَأَشْرَفُ مِنْ ذٰلِكَ . لِأَنَّ ٱلْبَارِئَ ، عَزَّ ٱسْمُهُ ، جَعَلَهُمَا ، مَعْدِنَ ٱلنُّورِ وَٱلطَّهَارَةِ وَٱلْقُدْسِ . وَجَوَاهِرُ هٰذَا ٱلْعَالَمِ ، هِىَ كَدِرَةٌ ظُلْمَانِيَّةٌ ، مُتَوَلِّدَةٌ مِنَ ٱلْهَيُولَىٰ وَٱلصُّورَةِ ، ٱللَّتَيْنِ ، هُمَا ، أُسَّا هٰذَا ٱلْعَالَمِ ٱلْمُرَكَّبِ .

وَنَقُولُ ، إِنَّهُ ، لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا نُشَاهِدُهُ وَنَعْلَمُهُ فِى هٰذِهِ ٱلْعَوَالِمِ ، مِنْ مَرْئِىٍّ أَوْ مَعْقُولٍ ، هُوَ أَشْرَفُ وَأَعْلَىٰ ، مِنَ ٱلْجَوْهَرِ ٱلَّذِى هُوَ فِينَا . وَهُوَ ٱلَّذِى ، يُسَمَّى ، ٱلنَّفْسَ ٱلنَّاطِقَةَ ، ٱلَّتِى ، فُضِّلَ بِهَا ٱلْبَشَرُ ، عَلَىٰ سَائِرِ ٱلْحَيَوَانِ ، وَعَلَىٰ كُلِّ جِنْسٍ مِنْ هٰذِهِ ٱلْعَوَالِمِ ، وَعَلَىٰ كُلِّ جَوْهَرٍ فِيهَا . وَإِنَّمَا ، هٰذَا ٱلْجَوْهَرُ ، نَقُولُ ، إِنَّهُ ، أَثَرٌ مِنْ ذٰلِكَ ٱلْجَوْهَرِ ٱلْأَعْلَىٰ ٱلشَّرِيفِ ، وَلَيْسَ شَيْءٌ

١ — كتاب الرياض ، نسخهٔ خطى ، صفحهٔ ٦١ ، قال صاحب الاصلاح على ما اثبته صاحب النصرة ، ولا نقول انّ الطبيعة والهيولى الظلمانية متولّدة من الثّانى كتولد الثّانى من الاوّل لانّ ذلك العالم عالم الشرف والفضيلة وهذا العالم عالم الظلمة والكدورة والثّانى وان كان متولّدًا من الاوّل فانّه شبيهٌ به ولا يشبه حاله حال الهيولى. كتاب الرياض ، نسخهٔ چاپى ، صفحهٔ ١١١. ١ — الف : من الثانى التى هو. ب : عن الثانى التى هو . ج : من الثانى الذى هو.

١ — الف ، ب : هو جوهرٌ . ج : وهو جوهرٌ .
٢ — الف ، ب : برحمة . ج : برحمته .
٢ — الف . ب : اظهرها . ج : اظهرهما .
٣ — الف ، ب : وهى الطبيعة التى . ج : الطبيعة التى .
٤ — الف ، ج : جوهر العالم . ب : جوهر هذا العالم .
٥ — در هر سه نسخه مافيها آمده است .
٥ — الف ، ب : تراكيب . ج : تراكب .
٩ — الف ، ب : جعلهما . ج : جعلها .
١٠ — الف ، ب : اللتان هما . ج : هما .
١٢ — الف ، ج : ممّا نشاهده . ب : بما نشاهده .
١٣ — الف ، ب : هو فينا . ج : هو قبسا .
١٥ — الف ، ب : نقول . ج : لقول . ←

مِنْ هٰذِهِ ٱلْعَوالِمِ ، مُحِيطًا بِهِ ، بَلْ ، هُوَ مُحِيطٌ بِهٰذِهِ ٱلْعَوالِمِ ، عَلىٰ حَسَبِ ٱلْمَرَاتِبِ .

وَلَانَقُولُ ، إِنَّ هٰذَا ٱلْجَوْهَرَ ، مَعَ | شَرَفِهِ وَفَضْلِهِ عَلىٰ هٰذِهِ ٱلْعَوالِمِ ، وَإِحاطَتِهِ بِهَا ، هُوَ مُتَوَلِّدٌ مِنَ الف - ٢٤ ٱلثَّانِى ، أَوْهُوَ جُزْءٌ مِنْهُ ، بَلْ نَقُولُ ، إِنَّهُ ، أَثَرٌ مِنْ ذٰلِكَ ٱلْعَالَمِ فِينَا . وَمِثَالُهُ فِينَا ، كَمِثَالِ آثَارِنَا فِى ٱلْجَوَاهِرِ ، ٱلَّتِى ، هِىَ دُونَنَا ، مِثْلُ أَثَرِ ٱلصَّائِغِ فِى ٱلْجَوَاهِرِ ٱلْمُذَابَةِ ، وَأَثَرِ ٱلنَّجَّارِ فِى ٱلْخَشَبِ ، وَأَثَرِ ٱلْبَنَّاءِ فِى ٱلْبِنَاءِ ، وَغَيْرِ ذٰلِكَ . وَمُحَالٌ ، أَنْ تَكُونَ مَصْنُوعَاتُنَا وَ آثَارُنَا ، هِىَ أَجْزَاءُنَا . كَذٰلِكَ مُحَالٌ ، أَنْ يَكُونَ شَيْئٌ مِنْ أَجْزَاءِ هٰذَا ٱلْعَالَمِ ، ٱلَّتِى هِىَ دُونَنَا ، هُوَ مُتَوَلِّدٌ مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ . وَإِنَّمَا ، نِلْنَا ٱلشَّرَفَ وَٱلْفَضْلَ . عَلىٰ هٰذِهِ ٱلْعَوالِمِ ، لِأَنَّا ، قَبِلْنَا ٱلْأَثَرَ مِنْ ذٰلِكَ ٱلْجَوْهَرِ ٱلشَّرِيفِ ، تَامًّا ، وَكُنَّا مُتَهَيِّئِينَ لِقَبُولِهِ . وَلَمْ تَقْدِرْ مَصْنُوعَاتُنَا ، أَنْ تَنَالَ مَانِلْنَا مِنَ ٱلشَّرَفِ ، لِأَنَّهَا قَبِلَتِ ٱلْآثَارَ مِنَّا ، وَلِأَنَّ أَعْرَاضَنَا ، هِىَ فِى حَيِّزِ ٱلْهَيُولَى ٱلْكَدِرَةِ ، وَلَانَقْدِرُ أَنْ نُنِيلَ مَصْنُوعَاتِنَا ، ٱلشَّرَفَ ٱلَّذِى نِلْنَاهُ مِنْ ذٰلِكَ ٱلْجَوْهَرِ ٱلشَّرِيفِ ، وَلِأَنَّ مَصْنُوعَاتِنَا أَيْضًا ، هِىَ ، غَيْرُ مُتَهَيِّئَةٍ لِقَبُولِ ذٰلِكَ ٱلشَّرَفِ وَٱلْفَضْلِ . وَلَاتَنَالُهُ ، كَمَا قَبِلْنَاهُ وَنِلْنَاهُ ، لِأَنَّهَا ، مُتَوَلِّدَةٌ مِنْ جَوْهَرِ ٱلْهَيُولَى ٱلْكَدِرَةِ ، لِأَنَّهَا لَيْسَتْ فِى أُفُقِ ذٰلِكَ ٱلْجَوْهَرِ ، كَمَا نَحْنُ فِى أُفُقِهِ .

فَكَمَا أَنَّ هٰذَا ٱلْجَوْهَرَ ٱلشَّرِيفَ ، ٱلَّذِى ، هُوَ أَثَرُ ذٰلِكَ ٱلْجَوْهَرِ ، ٱلَّذِى ، هُوَ مَعْدِنُ ٱلشَّرَفِ ، لَايَجُوزُ أَنْ يُقَالَ ، هُوَ جُزْءٌ مِنْ ذٰلِكَ ٱلْجَوْهَرِ ، أَوْمُتَوَلِّدٌ مِنْهُ ، فَمُحَالٌ أَنْ يُقَالَ ، إِنَّ ٱلْهَيُولَىٰ ، مُتَوَلِّدَةٌ

← ١٥ ـ الف ، ج : ليس شيئ . ب : ليس بشيئ .

١ ـ در هرسه نسخه محيطٌ آمده‌است .

٢ ـ الف ، ب : هو متولد . ج : متولد .

٣ ـ الف : جزؤ . ب ، ج : جزء .

٤ ـ الف ، ب : الصّانع . ج : الصّنايع .

٥ ـ الف : وغير ذلك من مصنوعاتنا وآثار ناهى اجزاء منّا كذلك محال ان يكون . ب ، ج : وغير ذلك ومحال ان تكون مصنوعاتنا وآثارنا هى اجزائنا كذلك محال ان يكون .

٦ ـ الف ، ب : من اجزاء . ج : اجزاء .

٧ ـ الف ، ب : تامًّا . ج : فامّا .

٨ ـ الف ، ب : متهيئين . ج : مهيئين .

١٠ ـ الف ، ب : ولانّ مصنوعاتنا . ج : ولامصنوعاتنا .

١٠ ـ الف ، ب : متهيّئة . ج : منهية .

١١ ـ در هر سه نسخه ، ولينله ، آمده‌است .

١٣ ـ در نسخه ب : از فكما ، ذيل عنوان فصل آمده‌است .

١٤ ـ ظاهرًا در اين قسمت ، ازفكما ، تا ، بل نقول ، قول صاحب محصول بتفاريق نقل شده‌است .

١٤ ـ الف ، ب : فمحال ان يقال . ج : ان يقال .

مِنْهُ ، وَهِيَ ٱلْكُلُّ ، لِهٰذِهِ ٱلْجَوَاهِرِ ٱلظُّلْمَانِيَّةِ ، وَهِيَ ٱلْمَانِعَةُ لَهَا ، عَنْ قَبُولِ أَثَرِ ذٰلِكَ ٱلْجَوْهَرِ ، ٱلَّذِى ، هُوَ مَعْدِنُ ٱلشَّرَفِ ، بِظُلْمَتِهَا وَكُدُورَتِهَا . وَمُحَالٌ أَيْضًا ، أَنْ يُقَالَ ، إِنَّهَا تُشْبِهُهُ ، وَإِنْ كَانَتْ مُتَوَلِّدَةً مِنْهُ . كَمَا أَنَّ ٱلثَّانِيَ ، لَا يُشْبِهُ ٱلْأَوَّلَ ، وَإِنْ كَانَ مُتَوَلِّدًا مِنْهُ . هٰذَا ٱلْقَوْلُ غَلَطٌ . بَلْ نَقُولُ ، إِنَّهَا لَا تُشْبِهُهُ وَلَيْسَتْ مُتَوَلِّدَةً مِنْهُ ، بَلْ ، هِيَ أَثَرٌ مِنْهُ ، فَلِذٰلِكَ لَا تُشْبِهُهُ . وَمُحَالٌ أَيْضًا ، أَنَّ ٱلثَّانِيَ ، لَا يُشْبِهُ ٱلْأَوَّلَ ، وَإِنْ كَانَ مُتَوَلِّدًا مِنْهُ ، بَلْ نَقُولُ ، إِنَّ ٱلثَّانِيَ ، هُوَ مُتَوَلِّدٌ مِنَ ٱلْأَوَّلِ ، وَهُوَ يُشْبِهُهُ وَهُوَ نَظِيرُهُ ، وَإِنْ كَانَ ٱلْأَوَّلُ | أَعْلَىٰ رُتْبَةً مِنْهُ . الف - ٢٥

فصل

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى :

« أَنَّ ٱلْأَجْزَاءَ ٱلَّتِى فِينَا ، هِيَ أَجْزَاءٌ مِنَ ٱلْجَوْهَرِ ٱلْأَوَّلِ ، وَأَنَّ ٱتِّحَادَنَا بِهَا ، كَاتِّحَادِ ذٰلِكَ ٱلْجَوْهَرِ بِٱلْكَلِمَةِ . »

فَإِنَّا ، لَا نَقُولُ هٰكَذَا . وَلٰكِنَّا نَقُولُ : إِنَّ ٱلْأَجْزَاءَ ٱلَّتِى هِيَ فِينَا ، آثَارٌ مِنَ ٱلْجَوْهَرِ ٱلْأَوَّلِ ، لَا أَجْزَاءٌ مِنْهُ . فَإِنَّ ٱتِّحَادَنَا ، هُوَ بِٱلْآثَارِ ، ٱلَّتِى ، هِيَ مِنَ ٱلْجَوْهَرِ ٱلْأَوَّلِ ، لَا بِأَجْزَائِهِ . وَإِنَّ ٱتِّحَادَ ٱلْأَوَّلِ ، هُوَ بِذَاتِ ٱلْكَلِمَةِ . وَٱلْأَجْزَاءُ ٱلَّتِى هِيَ فِينَا ، وَإِنْ كَانَتْ آثَارًا مِنَ ٱلْأَوَّلِ ، فَلَيْسَتْ بِأَجْزَاءٍ مِنْهُ ، وَلَا هِيَ مُتَّحِدَةٌ بِآثَارِهِ ، كَمَا قَدْ بَيَّنَّا مِنِ ٱتِّحَادِ مَصْنُوعَاتِنَا بِآثَارِنَا فِيهَا . وَلَيْسَ ٱتِّحَادُ ٱلْجَوْهَرِ

---

١ — در هر سه نسخه ، عن ، نيامده‌است . ٥،٦ — در نسخهٔ ب ، وهو يشبهه ، نيامده‌است .

٦ — ب ، ج : اعلى . الف : على .

٩ — ظاهرًا از ، انّ الاجزاء ، تا ، فانّا لانقول هكذا ، قول صاحب محصول‌است .

٩ — الف ، ب : انّ اتحاد نابها . ج : انّ الاتحاد .

١١ — كتاب الرياض ، نسخهٔ خطى ، صفحهٔ ٦٧ و ٦٨ . قال صاحب الاصلاح على ما اثبته صاحب النصرة وامّا الاجزاء التّى فينا فانّها آثار من الجوهر الاول لاجزء منه فانّ اتحادنا هوبالآثار التّى هى من الجوهر لا باجزائه فان اتحاد الاول بذات الكلمه والاجزاء التى هى فينا وان كانت آثارًا من الاوّل فليست باجزاءٍ منه ولاهى متحدة به بل هى متحدة بآثاره كما بيّنا من اتحاد مصنوعاتنا بآثارنا فيها وليس اتحاد الجواهر الاوّل بالكلمة كذلك لان الجوهر الاول اتّحد بذات الكلمة حتى صار هو والكلمة شيئًا واحدًا . كتاب الرياض ، نسخهٔ چاپى ، صفحهٔ ١١٩ .

١٢ — الف ، ب : وانّ اتحادنا . ج : فانّ اتحادنا .

ٱلْأَوَّلِ بِالْكَلِمَةِ كَذٰلِكَ. لِأَنَّ ٱلْجَوْهَرَ ٱلْأَوَّلَ، اتَّحَدَ بِذَاتِ ٱلْكَلِمَةِ، حَتَّىٰ صَارَ هُوَ وَٱلْكَلِمَةُ، أَيْسًا وَاحِدًا. وَقَدْ شَرَحْنَا فِى هٰذَا، مَا يُغْنِى عَنْ إِعَادَةِ ٱلْقَوْلِ بِهِ، فَاعْرِفْهُ وَتَدَبَّرْهُ، وَٱجْتَنِب اعْتِقَادَ ٱلْخَطَإِ مِنْهُ. وَٱللّٰهُ وَلِيُّ ٱلتَّوْفِيقِ.

فصل

فَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى:

«أَنَّ ٱلْبَشَرَ، أَوَّلُ مُصَوَّرٍ فِى ٱلنَّفْسِ، وَهُوَ ثَمَرَةُ فَوَائِدِهَا، ٱلْمُسْتَفَادَةِ مِنَ ٱلْعَقْلِ، وَبِهِ تَخْرُجُ ٱلنَّفْسُ، مِنْ حَدِّ ٱلْقُوَّةِ إِلَىٰ حَدِّ ٱلْفِعْلِ. فَتَكْمُلُ عِنْدَ| كَمَالِ ٱلْبَشَرِ». الف - ٢٧

فَقَدْ قَدَّمْنَا ٱلْقَوْلَ، فِى بَابِ كَمَالِ ٱلنَّفْسِ وَتَمَامِهَا، بِمَا فِيهِ مَقْنَعٌ. وَلٰكِنَّا نُعِيدُ ٱلْقَوْلَ بِهِ، إِذْ كُنَّا، نَحْتَاجُ إِلَى ٱلزِّيَادَةِ فِى ٱلشَّرْحِ.

نَقُولُ: إِنَّ ٱلْبَشَرَ، هُوَ ثَمَرَةُ - وَقِيلَ لُبُّ - هٰذَا ٱلْعَالَمِ، بِأَسْرِهِ. وَمِنْ أَجْلِهِ، كُوِّنَ هٰذَا ٱلْعَالَمُ، كُلُّهُ، مِنْ أُصُولِهِ وَأُسُسِهِ، ٱلَّتِى، أَوَّلُهَا ٱلْهَيُولَىٰ، ٱلَّتِى، هِىَ أُسُّ ٱلْأَفْرَادِ ٱلْمُتَوَلِّدَةِ مِنْهَا، بِالْحَرَكَةِ وَٱلسُّكُونِ. ثُمَّ ٱلْأَفْرَادُ، ٱلَّتِى، هِىَ أُسُّ ٱلْمُرَكَّبَاتِ. ثُمَّ ٱلْمُرَكَّبَاتُ، ٱلَّتِى، هِىَ أُسُّ مُتَوَلَّدَاتِ ٱلْعَالَمِ، كُلِّهَا، وَأُسُّ ٱلطَّبَائِعِ، ٱلَّتِى، مِنْهَا تَرْكِيبُ صُورَةِ ٱلْبَشَرِ ٱلْمُتَهَيِّئَةِ لِقَبُولِ ٱلْأَنْفُسِ ٱلثَّلَاثِ، ٱلَّتِى، هِىَ ٱلنَّامِيَةُ وَٱلْحِسِّيَّةُ وَٱلنَّاطِقَةُ، وَبِاجْتِمَاعِهَا، تَتِمُّ صُورَةُ ٱلْبَشَرِ.

---

١ – ب، ج: لانّ الجوهر الاوّل. الف: لانّ الجوهر. ٣ – ب، ج: الخطاء. الف: الخطا.

٥ – ظاهرًا از، انّ البشر، تا، فقد قدّمنا القول، قول صاحب محصول است.

٦ – الف: فؤاده. ب، ج: فوائده. ٧ – الف، ب: وبه تخرج. ج: وبه مخرج.

٧ – در هرسه نسخه، فيكمل، آمده است. ١٠ – در دو نسخهٔ الف و ب قبل از، نقول، فصل آمده است.

١٠ – كتاب الرياض، نسخهٔ خطى صفحهٔ ٧٣. قال صاحب الاصلاح انّ البشر هو ثمرة عالم الجسمانى باسره ومن اجله كون هذا العالم كله من اصوله واسّه التى اوّلها الهيولى التى هى اسّ الافراد المتولدة منها بالحركة والسّكون ثم الافراد التى هى اسّ المركّبات ثم المركّبات التى هى اسّ متولدات العالم كلها واسّ الطبائع التى منها تركّبت صورة البشر المتهيّأة لقبول الانفس الثلاث التى هى النّامية والحسيّة والنّاطقة. كتاب الرياض، نسخهٔ چاپى، صفحهٔ ١٢٧.

١١ – الف، ب: اساسه. ج: اساسته.

١٤ – در هرسه نسخه، الثلث، آمده است. ١٤ – الف، ج: تتمّ. ب: تمّ.

فصل

وَنَقُولُ: إِنَّ ٱلْعَالَمَ ، كُلَّهُ ، بِمَا فِيهِ ، أُبْدِعَ مِنْ أَجْلِهِ ، كَمَا قَدْ ذَكَرْنَا . وَإِنَّهُ ، يَكْمُلُ عِنْدَ ٱنْتِهَاءِ أَمْرِ هٰذَا ٱلْعَالَمِ . وَإِنَّ ٱنْتِهَاءَ هٰذَا ٱلْعَالَمِ عِنْدَ كَمَالِ ٱلْبَشَرِ . لِأَنَّهُ ، أُبْدِعَ مِنْ أَجْلِهِ . وَلَا نَقُولُ ، إِنَّ ٱلثَّانِي ، يَكْمُلُ عِنْدَ | كَمَالِهِ ، كَمَا قَدَّمْنَا ٱلْقَوْلَ بِهِ . لِأَنَّهُ ، إِنْ لَزِمَ ٱلثَّانِي ٱلنُّقْصَانُ (الف-۲۸) مِنْ هٰذِهِ ٱلْجِهَةِ ، لَزِمَ ٱلْأَوَّلَ أَيْضًا مِثْلُ ذٰلِكَ ، عَلَىٰ فَسَادِ قَوْلِ مَنْ زَعَمَ ، أَنَّ ٱلْبَشَرَ هُوَ ثَمَرَةُ فَوَائِدِ ٱلنَّفْسِ ٱلْمُسْتَفَادَةِ مِنَ ٱلْعَقْلِ . فَكَذٰلِكَ ، يُوجِبُ أَنَّهُ ، ثَمَرَةُ فَوَائِدِ ٱلْعَقْلِ مِنَ ٱلْأَمْرِ ، عِنْدَ ٱتِّحَادِهِ بِهِ . لِأَنَّهَا ٱسْتَفَادَتْ مِنَ ٱلْعَقْلِ ، بِٱلْقُوَّةِ ، وَمِنَ ٱلنَّفْسِ ، بِٱلْفِعْلِ .

فصل

وَنُعِيدُ ذِكْرَ ٱلتَّمَامِ وَٱلنُّقْصَانِ هَاهُنَا ، وَنُشْبِعُ ٱلْقَوْلَ بِهِ ، وَنَقُولُ:

إِنَّ ٱلنَّفْسَ ، عِنْدَ ٱنْبِعَاثِهَا مِنَ ٱلْعَقْلِ ، ٱنْبَعَثَتْ تَامَّةً كَامِلَةً . لِأَنَّهُ ٱلْمُنْبَعِثُ ٱلتَّامُّ ٱلْكَامِلُ ، مِنَ ٱلْمُبْدَعِ ، ٱلَّذِي ، هُوَ ٱلتَّمَامُ وَٱلْكَمَالُ . وَلَمَّا كَانَ ٱلْمُبْدَعُ ، هُوَ ٱلْكَمَالُ وَٱلتَّمَامُ ، كَانَ ٱلْمُنْبَعِثُ مِنْهُ ، تَامًّا كَامِلًا . ثُمَّ أَظْهَرَتِ ٱلنَّفْسُ ، ٱلْهَيُولَىٰ تَامَّةً ، وَأُظْهِرَتْ مِنَ ٱلْهَيُولَىٰ ، ٱلصُّورَةُ ، تَامَّةً ، فَكَانَتْ كُلُّهَا ، تَامَّةً فِي ذَاتِهَا . وَإِنَّمَا صَارَ ٱلْفَضْلُ وَٱلشَّرَفُ فِي ٱلتَّمَامِيَّةِ ، فِي ٱلْمُبْدَعِ | ٱلْأَوَّلِ ، وَٱلْمُنْبَعِثِ مِنْهُ ، وَإِنْ كَانَا ، قَدِ ٱشْتَرَكَا ، مَعَ ٱلْأَيْسِيَّاتِ كُلِّهَا ، فِي ٱلصِّفَاتِ . (الف-۲۹) وَيَجُوزُ إِطْلَاقُ ٱلْقَوْلِ بِهَا ، فِي كُلِّهَا ، بِٱلتَّمَامِيَّةِ وَٱلنُّقْصَانِ . لِأَنَّ تَمَامَ ٱلْأَيْسِيَّاتِ ، كُلِّهَا ، زَمَانِيٌّ ، كَمَا قُلْنَا . إِنَّ ٱلْمُبْدَعَ ٱلْأَوَّلَ ، أُبْدِعَ بِلَا زَمَانٍ . فَإِذَا لَمْ يَجُزْ ، أَنْ يَكُونَ أُبْدِعَ غَيْرَ تَامٍّ ، لِأَنَّهُ

---

۲ — الف : ذكرنا . ب ، ج : قد ذكرنا .

۳ — الف : عنه كمال . ب ، ج : عند كمال .

۵ — الف ، ب : هوثمرة . ج : هو الثمرة .

٦ — الف ، ب : انّه ثمرة . ج : الثمره .

۷ — الف ، ب : استفادة . ج : استفادت .

۹ — دركتاب الرياض ، قول صاحب الاصلاح باختصار نقل شده‌است . كتاب الرياض ، نسخهٔ خطّى ، صفحهٔ ۷۵ . قال صاحب الاصلاح انّ النّفس منبعثة من العقل الاوّل تامّة والهيولى منبعثة من النّفس تامّة والصورة انبعثت من الهيولى تامّة وكانت كلها تامة . كتاب الرياض ، نسخهٔ چاپى ، صفحهٔ ۱۲۹ .

۱۱ — الف ، ب : ولمّا كان . ج : لمّا كان .

۱٦ — الف ، ج : فاذ . ب : فاذا .

ٱلْغَايَةُ وَٱلنِّهَايَةُ ، فَهُوَ ٱلْكَمَالُ وَٱلتَّمَامُ بِلَا زَمَانٍ ، كَمَا قَدْ تَقَدَّمَ ٱلتَّفْسِيرُ بِهِ . وَٱلثَّانِى ، هُوَ
ٱلْمُنْبَعِثُ مِنَ ٱلْأَوَّلِ ، تَامًّا كَامِلًا مَعَ ٱلزَّمَانِ ، إِذْكَانَ ظُهُورُ ٱلزَّمَانِ مِنَ ٱلْأَوَّلِ ، وَإِذْلَمْ يَكُنْ
قَبْلَهُ زَمَانٌ . وَإِذْكَانَ ٱلْحَدُّ ٱلْمَحْدُودُ ، هُوَ ٱلْأَوَّلُ ٱلْمُبْدَعُ ، وَإِذْكَانَ ٱلثَّانِى ، مَحْدُودًا بِالْأَوَّلِ ،
وَٱلْأَوَّلُ مَحْدُودٌ بِالْأَمْرِ ، فَهُوَ وَٱلْأَمْرُ ، أَيْسٌ وَاحِدٌ ، وَهُوَ ٱلنِّهَايَةُ وَٱلْحَدُّ وَٱلْكَمَالُ وَٱلتَّمَامُ ،
بِلَا زَمَانٍ . وَٱلثَّانِى ، هُوَ ٱلْمُنْبَعِثُ ٱلتَّامُّ ٱلْكَامِلُ مِنْهُ ، مَعَ ٱلزَّمَانِ ، تَامًّا كَامِلًا . وَٱلْهَيُولَىٰ ،
الف-٣٠ أَظْهَرَهَا ٱلثَّانِى ، بِزَمَانٍ ، لَابَعْدَ زَمَانٍ . ثُمَّ أُظْهِرَتِ ٱلصُّورَةُ | مِنَ ٱلْهَيُولَىٰ ، بِزَمَانٍ ، بَعْدَ زَمَانٍ . ثُمَّ
أُظْهِرَ ٱلْأَفْرَادُ وَٱلتَّرَاكِيبُ ، بِأَزْمِنَةٍ شَتَّىٰ ، أَزْمِنَةٌ بَعْدَ أَزْمِنَةٍ ، عَلَىٰ مِقْدَارِ مَرَاتِبِهَا وَٱنْتِهَائِهَا إِلَىٰ
غَايَاتِهَا . وَثَمَرَتُهَا . هُوَ ٱلْبَشَرُ ، وَهُوَ ٱلْغَايَةُ ، ٱلَّتِى ، بِهَا تَمَّتِ ٱلدَّائِرَةُ .

وَمُتَوَلِّدَاتُ ٱلْعَالَمِ ، كُلُّهَا ، يَلْزَمُهَا ٱلتَّمَامِيَّةُ وَٱلنُّقْصَانُ ، عَلَىٰ حَسَبِ مَرَاتِبِهَا وَٱنْتِهَائِهَا
إِلَىٰ غَايَاتِهَا ٱلْمُقَدَّرَةِ لَهَا مِنَ ٱلْأَوَّلِ ، بِالْقُوَّةِ ، وَمِنَ ٱلثَّانِى ، بِالْفِعْلِ . فَهِىَ ، تَتِمُّ كُلُّهَا ، بِالْأَزْمِنَةِ
وَٱلْغَايَاتِ ٱلْمُقَدَّرَةِ لَهَا ، وَفِيهَا ٱلتَّمَامُ وَٱلنُّقْصَانُ . وَيَلْزَمُهَا ذَٰلِكَ فِى ذَاتِهَا ، حَتَّىٰ تَكْمُلَ
وَتَتِمَّ . وَلَيْسَ يَلْزَمُ ٱلْأَوَّلَ فِى ذَاتِهِ نُقْصَانٌ ، مِنْ جِهَةِ نُقْصَانِ ٱلْمَصْنُوعَاتِ ، ٱلَّتِى ، هِىَ مِنْهُ
بِالْقُوَّةِ ، إِذْكَانَتْ نَاقِصَةً ، حَتَّىٰ تَتِمَّ . بَلْ ، يَلْزَمُ ٱلنُّقْصَانُ ، ٱلْأَيْسِيَّاتِ ٱلْمَصْنُوعَةَ ، فِى ذَاتِهَا .
لِأَنَّهَا ، كَمَا قُلْنَا ، لَا تَتِمُّ إِلَّا بِزَمَانٍ بَعْدَ زَمَانٍ ، عَلَىٰ حَسَبِ ٱلْمَرَاتِبِ ، وَلِأَنَّهَا ، لَيْسَتْ بِلَا زَمَانٍ .
الف-٣١ كَمَا قُلْنَا ، إِنَّ ٱلْأَوَّلَ ، بِلَا زَمَانٍ ، وَلَاهُوَ مَعَ زَمَانٍ | ، كَمَا أَنَّ ٱلثَّانِىَ مَعَ ٱلزَّمَانِ .

وَإِنَّمَا نَقُولُ ، يَكْمُلُ كُلُّ أَيْسٍ مِنْ أَيْسِيَّاتِ هَٰذَا ٱلْعَالَمِ ٱلْمُرَكَّبِ ، وَيَتِمُّ ، عِنْدَ كَمَالِ ٱلْبَشَرِ .
وَعِنْدَهَا ، يَكُونُ كَمَالُ ٱلْعَالَمِ بِمَا فِيهِ . لِأَنَّهُ مِنَ ٱلْأَوَّلِ ، بِالْقُوَّةِ ، وَمِنَ ٱلثَّانِى ، بِالْفِعْلِ ، بِزَمَانٍ بَعْدَ زَمَانٍ .

---

٣ — الف : و اذكان الثّانى محدودًا . ب : و اذاكان الثّانى محدودًا . ج : واذكان الثّانى محدودٌ .

٤ — الف ، ب : متحد . نسخه بدل ب ، ج : محدود .

٦ — الف ، ب : بزمان لابعد زمان ثم اظهر الصورة من الهيولى بزمان بعد زمان ثم اظهر الافراد . ج : بزمان ثم اظهر الافراد .

٧ — الف ، ب : شتّى . ج : شيئى .

٩ — الف ، ب : متولّدات . ج : متولّدان .

١٠ — درهرسه نسخه ، الى غايتها ، آمده‌است .

١٣ — الف ، ب : اذكانت . ج : اذاكانت .

١٥ — الف : انّ الاوّل بلا زمان ولا هو مع زمان . ب : انّ الاوّل بلازمان ولا هو مع الزّمان . ج : انّ الاوّل بزمانٍ ولاهو مع زمانٍ .

وَلَا نَقُولُ، إِنَّ ٱلنَّفْسَ تَكْمُلُ عِنْدَ كَمَالِ ٱلْبَشَرِ، كَمَا قُلْنَا، إِنَّ كُلَّ أَيْسٍ مِنْ أَيْسِيَّاتِ هٰذَا ٱلْعَالَمِ ٱلْمُرَكَّبِ، يَكْمُلُ عِنْدَ كَمَالِ ٱلْبَشَرِ. لِأَنَّهَا، كَمَا قُلْنَا، ٱنْبَعَثَتْ تَامَّةً كَامِلَةً، مِنَ ٱلتَّمَامِ وَٱلْكَمَالِ، مَعَ ٱلزَّمَانِ. بَلْ نَقُولُ، مَفْعُولُ ٱلنَّفْسِ، يَكْمُلُ عِنْدَ كَمَالِ ٱلْبَشَرِ، وَلَا يَلْزَمُ ٱلنَّفْسَ، ٱلنُّقْصَانُ، بَلْ، يَلْزَمُ ٱلنُّقْصَانُ، مَفْعُولَ ٱلنَّفْسِ، وَهُوَ، كُلُّ أَيْسٍ مِنْ أَيْسِيَّاتِ هٰذَا ٱلْعَالَمِ ٱلْمُرَكَّبِ، كَمَا ذَكَرْنَا.

وَلَا نَقُولُ أَيْضًا. كَمَا قَالَ مَنْ زَعَمَ، أَنَّ ٱلْمُبْدَعَ ٱلْأَوَّلَ، هُوَ تَامٌّ، لِأَنَّهُ، بِٱلْإِبْدَاعِ ٱلتَّامِّ، مِنَ ٱلْمُبْدِعِ ٱلتَّامِّ. وَلٰكِنَّا نَقُولُ، إِنَّ ٱلْمُبْدَعَ ٱلْأَوَّلَ، هُوَ ٱلتَّمَامُ. لِأَنَّهُ، بِٱلْإِبْدَاعِ، ٱلَّذِي هُوَ ٱلتَّمَامُ، وَلِأَنَّهُ وَٱلْإِبْدَاعَ، أَيْسٌ وَاحِدٌ، وَلَا يَلْزَمُ ٱلْمُبْدِعَ، جَلَّ وَتَعَالَىٰ، صِفَةٌ، بَتَّةً بَتَّةً. وَلَا نَصِفُهُ بِٱلتَّمَامِ وَٱلتَّامِّ.

فَلَا نَقُولُ، إِنَّهُ تَامٌّ، وَلَا إِنَّهُ تَمَامٌ، وَلَا إِنَّهُ لَا تَمَامٌ، |وَلَا إِنَّهُ لَا تَامٌّ. كَمَا نَقُولُ، الف - ٣٢
إِنَّ ٱلْأَوَّلَ تَمَامٌ، وَإِنَّ ٱلثَّانِيَ تَامٌّ، وَإِنَّ ٱلْأَيْسِيَّاتِ، كُلَّهَا، تَتِمُّ بَعْدَ ٱلنُّقْصَانِ. فَلَا يَلْزَمُهُ ٱلْقَوْلُ بِٱلتَّامِّ وَٱلتَّمَامِ، عَلَىٰ مَا قَدْ شَرَحْنَاهُ. لِأَنَّا، إِذَا قُلْنَا، إِنَّ ٱلْمُبْدِعَ تَامٌّ، وَٱلْإِبْدَاعَ تَامٌّ، وَٱلْمُبْدَعَ تَامٌّ، فَقَدْ شَبَّهْنَا ٱلْمُبْدِعَ، بِٱلْإِبْدَاعِ وَٱلْمُبْدَعِ. عَزَّ وَجَلَّ، ٱلْمُبْدِعُ، عَنْ أَنْ يَلْحَقَهُ صِفَةٌ، بَتَّةً بَتَّةً. وَلِأَنَّ ٱلتَّمَامَ، هِيَ، صِفَةٌ فَوْقَ ٱلتَّامِّ، وَهُمَا جَمِيعًا، وَاقِعَتَانِ تَحْتَ ٱلْإِبْدَاعِ، فَكَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يَلْحَقَ ٱلْمُبْدِعَ، عَزَّ وَتَعَالَىٰ، صِفَةٌ، هِيَ، وَاقِعَةٌ تَحْتَ إِبْدَاعِهِ. فَكَيْفَ يَجُوزُ أَنْ نُعِيدَ

---

١ — الف ، ب : من ايسيّات . ج : من الايسيّات . ٣ — الف ، ب : مفعول النّفس . ج : معقول النّفس .
٤ — الف ، ب : من ايسيّات . ج : من الايسيّات .
٨ — الف ، ب : ولانّه والابداع . ج : ولانّه الابداع . ٨ — الف ، ب : بتّة بتّة . ج : به به .
١٠ — الف ، ب : فنقول انّه . ج : فنقول انّ . ١٠ — الف ، ب : ولا انّه لاتمام . ج : ولانّه لاتمام .
١٠ — الف : ولا انّه تامّ . ب ، ج : ولانّه لاتمام . ١١ — ب ، ج : بعد . الف : بضد .
١١ — ب ، ج : فلا يلزمه . الف : فلا يلزم .
١٣ — الف : المبدع بالابداع والمبدع عزوتعالى المبدع عن . ب : المبدع بالابداع عزوجل المبدع غن . ج : المبدع لاتامّ والابداع تامّ والمبدع تامّ الى عزّوتع المبدع عن . ١٥ — ب ، ج : المبدع . الف : بالمبدع :
١٥ — الف ، ب : واقعة . ج : واقعه . ١٥ — الف : يعيد . ب ، ج : نعيد :

فِى ٱلْمُبْدِعِ ، جَلَّ وَتَعَالَىٰ ، مَا مِنْهُ بِالْإِبْدَاعِ بَدَا ، فَيُقَالُ ، هُوَ تَامٌّ ، أَوْ لَاتَامٌّ ، أَوْ تَمَامٌ ، أَوْلَاتَمَامٌ . لِأَنَّا ، إِذَا قُلْنَا ذَٰلِكَ ، تَعَدَّدَتْ ذَاتُهُ ، وَقَامَتْ فِيهِ إِنِّيَّةُ ٱلْمَصْنُوعِ ، وَحِينَئِذٍ ، يَتَحَوَّلُ دَلِيلًا ، بَعْدَ أَنْ كَانَ مَدْلُولًا عَلَيْهِ ، عَزَّوَتَعَالَىٰ عَنْ ذَٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا . وَقَدْ تَقَدَّمَ ٱلْقَوْلُ مِنَ ٱلْحُكَمَاءِ فِى هَٰذَا ، أَنَّ ٱلْمُبْدَعَ ٱلتَّمَامَ ، إِبْدَاعُهُ تَمَامٌ . فَٱلْمُبْدَعُ ٱلتَّمَامُ بِالْإِبْدَاعِ ، لَمْ يَكُنْ إِلَّا تَمَامًا . فَغَلِطَ | الف - ٣٣
فِيْهِ قَوْمٌ ، أَخَذُوا مِنَ ٱلصُّحُفِ ، مَا ٱنْبَعَثَ مِنْهُ . وَلَمْ يَفْصِلوا بَيْنَ ٱلتَّمَامِ وَٱلتَّامِّ ، وَلَاتَوَجَّهُوا لِإِزَالَةِ ٱلصِّفَةِ عَنِ ٱلْمُبْدِعِ ، جَلَّ وَتَعَالَىٰ ، وَلَمْ يَضْبُطُوا هَٰذَا ٱلْقَوْلَ ، فَقَالُوا : « ٱلْمُبْدِعُ ٱلتَّامُّ ، إِبْدَاعُهُ تَامٌّ ، فَٱلْمُبْدِعُ ٱلتَّامُّ بِالْإِبْدَاعِ ٱلتَّامِّ ، لَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ إِلَّا تَمَامًا . » وَهَٰذَا خَطَأٌ ، قَدْ غَلِطَ مَنْ قَالَهُ ، عَلَىٰ مَاقَدْ بَيَّنَّاهُ . فَتَأَمَّلْهُ . وَلَايَلْزَمُ ٱلْمُبْدِعَ ، جَلَّ وَعَزَّ ، صِفَةُ ٱلْإِبْدَاعِ وَٱلْمُبْدَعِ ، بَتَّةً بَتَّةً . فَإِنَّهُ ، تَبَارَكَ وَتَعَالَى ٱسْمُهُ ، جَلَّ وَعَزَّ عَنْ أَنْ تُدْرِكَهُ ٱلصِّفَةُ ، أَوْيَتَنَاوَلَهُ بِهَا ، مَخْلُوقٌ . وَتَعَالَىٰ عَنْ ذَٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا .

فصل

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى :

« أَنَّ ٱلْهَيُولَىٰ وَٱلصُّورَةَ ، هُمَا ، رُوحٌ لِلْحَرَكَةِ وَٱلسُّكُونِ ، وَأَنَّ ٱلْحَرَكَةَ وَٱلسُّكُونَ ،

---

١ ــ ب : جلّ وعز .

٢ ــ الف ، ب : لانّا . ج : لا انا .

٢ ــ الف : تعدت . ب . ج : تعددت .

٣ ــ ب : عزوجل وتعالى .

٣ و ٤ ــ الف ، ب : فى هذا . ج : فى هذه .

٤ ــ ب ، ج : الّا تماماً . الف : تامّاً .

٥ ــ در هرسه نسخه ، اخذوه ، آمده‌است .

٥ ــ الف ، ب : لما انبعث . ج : ما انبعثه .

٦ ــ الف ، ب : لم يضبطوا . ج : لم يبسطوا .

٧ ــ الف ، ب : ابداعه . ج : ابداعية .

٨ ــ الف : جلّ عن . ب : جلّ وعن . ج : جلّ وعزّ .

٨ و ٩ ــ الف ، ب : بتّة بتّة . ج : سه سه .

٩ ــ الف ، ب : جلّ عن ان تدركه الصفة اويتناوله بها مخلوق . در ب ، بجاى يتناوله ، تناوله آمده‌است . ج : جلّ و عزّ ان تركه الصفة اوثناءله بها مخلوق .

١٣ ــ ظاهراً از ، انّ الهيولى ، تا ، ثلاث ، قول صاحب محصول‌است .

١٣ ــ كتاب الرياض . نسخهٔ خطى ، صفحهٔ ٧٩ . قال صاحب الاصلاح اماالقول فى انّ الهيولى والصورة هما روح الحركة والسكون والحركة والسكون كالجسم لهافانّ الهيولى الاولى هى الحركة الوهميّة فى المركّبات فانّ الهيولى فى الجملة ثلث وماجرى من القول فى ذلك فقد وقع فى هذا الكتاب اختلاط كثير وانا اقول فيه على الاختصار ←

كَالْجِسْمِ لَهُمَا، وَأَنَّ ٱلْهَيُولَى ٱلْأُولَىٰ، هِيَ ٱلْحَرَكَةُ ٱلْوَهْمِيَّةُ فِى ٱلْمُتَحَرِّكَاتِ، وَأَنَّ ٱلْهَيُولَىٰ، عَلَى ٱلْجُمْلَةِ، ثَلَاثٌ، » وَمَا جَرَىٰ مِنَ ٱلْقَوْلِ فِى ذَٰلِكَ .

فَقَدْ وَقَعَ فِى هَٰذَا ٱلْبَابِ، اخْتِلَاطٌ كَثِيرٌ، وَيَطُولُ إِعَادَةُ | ٱلْقَوْلِ بِهِ، وَلَعَلَّهُ مِنْ جِهَةِ ٱلنَّقَلَةِ، قَدْ أَزَالُوهُ عَنْ سَبَبِهِ، بِنَقْلِهِمْ إِيَّاهُ مِنْ كِتَابٍ إِلَىٰ كِتَابٍ، مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ، وَخَلَطُوا ٱلْقَوْلَ فِيهِ. وَنَقُولُ فِيهِ عَلَى ٱلْإِخْتِصَارِ : الف - ٣٤

إِنَّ ٱلْحَرَكَةَ وَٱلسُّكُونَ، كَالرُّوحِ لِلْهَيُولَىٰ وَٱلصُّورَةِ. وَإِنَّ ٱلْهَيُولَىٰ وَٱلصُّورَةَ، كَالْجِسْمِ لِلْحَرَكَةِ وَٱلسُّكُونِ. لِأَنَّ ٱلرُّوحَ، أَلْطَفُ مِنَ ٱلْجِسْمِ، وَٱلْجِسْمَ، أَكْثَفُ مِنَ ٱلرُّوحِ. وَكَذَٰلِكَ، ٱلْحَرَكَةُ وَٱلسُّكُونُ، هُمَا، أَلْطَفُ مِنَ ٱلْهَيُولَىٰ وَٱلصُّورَةِ. وَٱلْهَيُولَىٰ وَٱلصُّورَةُ، أَكْثَفُ مِنَ ٱلْحَرَكَةِ وَٱلسُّكُونِ. وَلِأَنْ تُمَثِّلَ ٱلْأَلْطَفَ بِالرُّوحِ، وَٱلْأَكْثَفَ بِالْجِسْمِ، هُوَ أَوْلَىٰ مِنْ أَنْ تُمَثِّلَ ٱلْأَكْثَفَ بِالرُّوحِ وَٱلْأَلْطَفَ بِالْجِسْمِ. وَهَٰذَا وَاضِحٌ، وَبُرْهَانُهُ مَعَهُ. وَمِثَالُ ذَٰلِكَ، أَنَّ ٱلْعِلَّةَ

← انّ الحركة والسكون كالرّوح للهيولى والصورة وانّ الهيولى والصورة كالجسم للحركة والسكون لانّ الرّوح الطف من الجسم والجسم اكثف من الروح وكذلك الحركة والسكون هما الطف من الهيولى والصورة والهيولى والصورة اكثف من الحركة والسكون ولان تمثّل الالطف بالروح والاكثف بالجسم هو اولى من ان تمثّل الاكثف بالروح والالطف بالجسم هذا واضحٌ وبرهانه معه. كتاب الرياض، نسخهٔ چاپى، صفحهٔ ١٣٥ .

٢ — در هر سه نسخه، ثلث آمده‌است .

٦ — الف، ب : انّ الحركة والسكون كالروح للهيولى والصورة وانّ الهيولى والصورة كالجسم للحركة والسكون لان الروح الطف . ج : انّ الحركة والسكون لانّ كالروح الطف .

١٠ — كتاب الرياض، نسخهٔ خطى، صفحهٔ ٨٢ و ٨٣ . قال صاحب الاصلاح انّ العلّة الاولى التى هى الابداع وهى عند العلماء كلمة البارى جل وعلا صورتها كن وهما حرفان كاف متحركة ونون ساكنة والكاف والنون للكلمة بمنزلة الجسد والحركة والسكون بمنزلة الروح فعلى هذا هو المثال فى الحركة والسّكون المعلولين بالكلمة والعلة الاولى التى هى الكلمة هيولى العالم كله تعالى هذا المثال يجب ان يقال فى الحركة والسكون فى جميع الجواهر من الهيولى والصورة الى مادونها فى جميع العوالم وجملة القول فى الهيولى الثلث الهيولى الاولى هى وهميّة وهى الحركة والسّكون وهى ذات الهيولى وصورتها والهيولى الثّانية هى الافراد المتولّدات من الهيولى الاولى والهيولى الثّالثة هى الامّهات الاربعة المركّبات من الهيولى الثّانية ثم نقول انّ الهيولى التى قلنا انّها الحركة والسكون الوهميان وانّهما جميعًا ذات الهيولى وصورتها فعلى الامر الّذى هو الابداع كما قلنا انّ الهيولى وهميّة كذلك الابداع هو وهميّ لا نظهر ذاته لا فى المبدع الاوّل . كتاب الرياض، نسخهٔ چاپى، صفحهٔ ١٣٩ .

ٱلْأُولَى . ٱلَّتِى . هِىَ ٱلْإِبْدَاعُ . وَهِىَ عِنْدَ ٱلْحُكَمَاءِ . كَلِمَةُ ٱلْبَارِى . جَلَّ وَتَعَالَى . صُورَتُهَا كُنْ . وَهُمَا حَرْفَانِ : كَافٌ مُتَحَرِّكَةٌ ، وَنُونٌ سَاكِنَةٌ . فَالْكَافُ وَٱلنُّونُ : لِلْكَلِمَةِ : بِمَنْزِلَةِ ٱلْجَسَدِ . وَٱلْحَرَكَةُ وَٱلسُّكُونُ . لَهَا . بِمَنْزِلَةِ ٱلرُّوحِ . | فَعَلَى هٰذَا : هُوَ ٱلْمِثَالُ فِى ٱلْحَرَكَةِ وَٱلسُّكُونِ : الف - ٣٥
ٱلْمَوْجُودَيْنِ فِى جَمِيعِ ٱلْمُتَحَرِّكَاتِ وَٱلسَّوَاكِنِ . ٱلْمَعْلُولَاتِ بِالْكَلِمَةِ . وَٱلْعِلَّةُ ٱلْأُولَى . ٱلَّتِى . هِىَ ٱلْكَلِمَةُ . هِىَ هَيُولَى ٱلْعَوَالِمِ : كُلِّهَا . فَعَلَى ذٰلِكَ ٱلْمِثَالِ ، يَجِبُ أَنْ يُقَالَ فِى ٱلْحَرَكَةِ وَٱلسُّكُونِ : فِى جَمِيعِ ٱلْجَوَاهِرِ مِنَ ٱلْهَيُولَى ٱلثَّلَاثِ . أَنَّ ٱلْهَيُولَى ٱلْأُولَى : هِىَ وَهْمِيَّةٌ . وَهِىَ ٱلْحَرَكَةُ وَٱلسُّكُونُ . فِى جَمِيعِ ٱلْجَوَاهِرِ : مِنَ ٱلْهَيُولَى وَٱلصُّورَةِ : إِلَى مَادُونَهُمَا فِى جَمِيعِ ٱلْعَوَالِمِ . كُلِّهَا . وَجُمْلَةُ ٱلْقَوْلِ فِى ٱلْهَيُولَى ٱلثَّلَاثِ . أَنَّ ٱلْهَيُولَى ٱلْأُولَى . هِىَ وَهْمِيَّةٌ . وَهِىَ ٱلْحَرَكَةُ وَٱلسُّكُونُ . وَهِىَ ذَاتُ ٱلْهَيُولَى وَصُورَتُهَا . وَٱلْهَيُولَى ٱلثَّانِيَةُ . هِىَ ٱلْأَفْرَادُ ٱلْمُتَوَلِّدَاتُ مِنَ ٱلْهَيُولَى ٱلْأُولَى . وَٱلْهَيُولَى ٱلثَّالِثَةُ . هِىَ ٱلْأُمَّهَاتُ ٱلْأَرْبَعَةُ ٱلْمُرَكَّبَاتُ مِنَ ٱلْهَيُولَى ٱلثَّانِيَةِ .

ثُمَّ نَقُولُ . إِنَّ ٱلْهَيُولَى ٱلْأُولَى . ٱلَّتِى قُلْنَا ، إِنَّهَا ٱلْحَرَكَةُ وَٱلسُّكُونُ ٱلْوَهْمِيَّتَانِ ، وَأَنَّهُمَا جَمِيعًا . ذَاتُ ٱلْهَيُولَى وَصُورَتُهَا : فَعَلَى ٱلْأَمْرِ ٱلَّذِى هُوَ ٱلْإِبْدَاعُ . فَكَمَا قُلْنَا . إِنَّ ٱلْهَيُولَى ٱلْأُولَى . هِىَ وَهْمِيَّةٌ . كَذٰلِكَ ٱلْإِبْدَاعُ : هُوَ وَهْمِىٌّ : لَاتَظْهَرُ ذَاتُهُ : إِلَّا فِى ٱلْمُبْدَعِ | ٱلْأَوَّلِ . الف - ٣٦

وَأَمَّا ٱلْهَيُولَى ٱلثَّانِيَةُ . ٱلَّتِى قُلْنَا . إِنَّهَا ٱلْأَفْرَادُ ٱلْأَرْبَعَةُ . فَعَلَى ٱلْأَصْلَيْنِ وَٱلْخَيَالَيْنِ . لِأَنَّهَا بَسِيطَةٌ . كَمَا أَنَّ ٱلْأَفْرَادَ غَيْرُ مُرَكَّبَةٍ .

وَٱلْهَيُولَى ٱلثَّالِثَةُ . ٱلَّتِى . هِىَ ٱلْأُمَّهَاتُ ٱلْأَرْبَعَةُ . ٱلْمُرَكَّبَاتُ مِنَ ٱلْأَفْرَادِ ٱلْأَرْبَعَةِ . ٱلَّتِى . هِىَ صُورَةُ ٱلْعَالَمِ . فَعَلَى ٱلْأَسَاسَيْنِ وَٱلْفَرْعَيْنِ . لِأَنَّهَا جِسْمَانِيَّةٌ رُوحَانِيَّةٌ : بِمَنْزِلَةِ ٱلْمُرَكَّبَاتِ .

---

٤ — الف . ب . الموجودتان . ج : الموجودقاف .

٤ — الف . ب : والسّواكن المعلولات . ج : والسّاكن معلولات :

٥ — الف . ج : العوالم كلّها . ب : العوالم . ٦ — الف . ب : فى جميع الجواهر من الهيولى والصورة الى مادونها .

در ب ، مادونها . آمده است . ج : فى جميع الجواهر من الهيولى الثلث انّ الهيولى الاولى هى وهميّة وهى الحركة والسّكون فى جميع الجواهر من الهيولى والصورة الى ما دونها .

٧ — الف . ج : العوالم . ب : العوالم كلّها . ١١ — ب . ج : الوهميّتان . الف : الوهميّات .

١٥ — الف . ج : انّ الافراد . ب : انّ الافراد الاربعة .

وَهِيَ مِنْ إِقَامَةِ ٱلْأَرْبَعَةِ ٱلْبَسِيطَةِ ، مُتَّحِدَةً بِهَا . كَمَا أَنَّ ٱلْأُمَّهَاتِ ٱلْأَرْبَعَةَ ، هِيَ ، مُرَكَّبَاتٌ مِنَ ٱلْأَفْرَادِ ٱلْأَرْبَعَةِ ، وَهِيَ أُمَّهَاتُ ٱلدَّعْوَةِ ، وَإِلَيْهَا ٱلْمَرْجِعُ ، وَلَهَا ٱلْقُدْرَةُ فِى جَمِيعِ ٱلْأَدْوَارِ ، وَجَمِيعُ حُدُودِ ٱلدَّعْوَةِ مِنْ إِقَامَتِهِمْ . كَمَا أَنَّ ٱلْأُمَّهَاتِ ٱلْأَرْبَعَةَ ، هِيَ صُورَةُ ٱلْعَالَمِ ، وَجَمِيعُ مَوَالِيدِ ٱلْعَالَمِ ، هِيَ مِنْهَا . فَهٰذَا جُمْلَةُ ٱلْقَوْلِ فِى ٱلْهَيُولَىٰ ، مِنَ ٱلدَّالِّ وَٱلْمَدْلُولِ عَلَيْهِ . ثُمَّ يَتَفَرَّعُ ، عَلَىٰ حَسَبِ تَفَرُّعِ ٱلْمُتَوَلِّدَاتِ مِنَ ٱلْعَالَمِ . ذَكَرْنَاهُ عَلَى ٱلْإِخْتِصَارِ ، وَأَعْرَضْنَا عَنْ سَائِرِ ذٰلِكَ ، مِنَ ٱلْفُرُوعِ ، ٱلَّتِى ٱخْتَلَطَ ٱلْقَوْلُ فِيهَا . وَنَرَاهُ مِنَ ٱلنَّاقِلِينَ ، كَمَا قُلْنَا . | فَافْهَمْ ، وَقِسْ عَلَيْهِ ، بِتَوْفِيقِ ٱللّٰهِ. الف - ۳۷

فصل

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى :

« أَنَّ ٱلْعَالَمَ ، مَوَالِيدُهُ ، عَلَىٰ أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ ، مِنَ ٱلْأَجْسَامِ ٱلْمُذَابَةِ ، وَغَيْرِ ٱلْمُذَابَةِ ، وَٱلنَّامِيَةِ ، وَٱلْحِسِّيَّةِ . وَأَنَّ ٱلْبَشَرَ ، كَذٰلِكَ ، عَلَىٰ أَرْبَعَةِ مَرَاتِبَ ، جِسْمُهُ ، وَنُمُوُّهُ ، وَحِسُّهُ ، وَنُطْقُهُ . وَأَنَّ ٱلْجِسْمَ بِإِزَاءِ ٱلْمُنْعَقِدِ ، وَٱلنَّامِيَ بِإِزَاءِ ٱلْمُذَابِ ، وَٱلْحِسَّ بِإِزَاءِ ٱلنَّامِى ، وَٱلنَّاطِقَ بِإِزَاءِ ٱلْحَيَوَانِ . »

فَإِنَّا نَقُولُ ، إِنَّ ٱلْعَالَمَ ، كُلَّهُ ، عَلَىٰ أَرْبَعَةِ جَوَاهِرَ ، وَأَرْبَعَةِ تَرَاكِيبَ ، وَأَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ مَعَ

---

١ — الف ، ب : متحدة بها . ج : متحدة بهما .

٢ — ب ، ج : ولها القدرة . الف : وبها القدرة .

٣ — الف ، ب : حدود . ج : الحدود .

٣ — الف ، ج : صورة العالم . ب : صورة .

٤ — الف ، ج : القول فى الهيولى . ب : القول .

٥ — الف ، ج : ذكرناه . ب : ذكرنا .

٥ — الف ، ب : ذلك من . ج : ذلك .

٦ — الف ، ج : القول فيها . ب : فيها .

٧ — در نسخهٔ ج ، فصل ، نيامده است .

٩ — ظاهرًا از ، « ان العالم . . . » ، تا ، بازاء الحيوان ، قول صاحب محصول است .

١٠ — ب ، ج : اربعة مراتب . الف : اربع مراتب .

١٠ — الف ، ب : ونموّه . ج : وعزّه .

١١ — الف ، ج : نطقه . ب : منطقه .

١١ — الف ، ب : المنعقد . ج : المتعقد .

١١ — الف ، ب : الحسّى . ج : الحس .

١٣ — كتاب الرياض ، نسخهٔ خطّى ، صفحهٔ ٨٥ . قال صاحب الاصلاح نقول انّ العالم كلّه على اربعة جواهر واربعة تراكيب واربعة اقسام مع البشر وانّه على ثلثة جواهر دون البشر وانّ الرابع هو البشر وانّ المنعقد والمذاب كلّه جوهر واحد ولانقول انّ زوج البشر وشكله الفرس بل زوج الفرس وشكله ما هو من ←

ٱلْبَشَرِ . وَإِنَّهُ ، عَلَىٰ ثَلَاثِ جَوَاهِرَ ، وَثَلَاثِ تَرَاكِيبَ ، سِوَى ٱلْبَشَرِ . وَإِنَّ ٱلْبَشَرَ ، هُوَ ٱلرَّابِعُ ، مُنْفَرِدٌ بِٱلْقِسْمِ ٱلرَّابِعِ . وَلَيْسَ لِسَائِرِ جَوَاهِرِ ٱلْعَالَمِ ، قِسْمٌ فِى ٱلْجَوْهَرِ ٱلرَّابِعِ . وَإِنَّ ٱلْمُنْعَقِدَ وَٱلْمُذَابَ ، كُلَّهُ ، جَوْهَرٌ وَاحِدٌ . إِلَّا أَنَّهُ ، مُخْتَلِفُ ٱلْأَجْنَاسِ . وَهُوَ كُلُّهُ ، مِنْ جَوْهَرِ ٱلْأَجْسَادِ ، ٱلَّتِى ، لَانَمَاءَ فِيهَا . فَمِنْهُ مُنْعَقِدٌ ، وَمِنْهُ مُذَابٌ ، وَمِنْهُ مُتَكَلِّسٌ ، وَمِنْهُ مُتَفَتِّتٌ . وَمِنْهُ سَايِلٌ مِنْ غَيْرِ إِذَابَةٍ ، وَمِنْهُ | مَا يَذُوبُ وَيَنْعَقِدُ ، وَمِنْهُ مَا يَذُوبُ وَلَا يَنْعَقِدُ . وَمِنْهُ مَالَا يَذُوبُ وَلَا يَنْحَلُّ . الف - ٣٨
وَهِىَ كُلُّهَا ، أَجْنَاسٌ : مُتَفَرِّعَةٌ مِنْ جَوْهَرِ ٱلْأَجْسَادِ ، ٱلَّتِى . لَانَمَاءَ فِيهَا ، وَلَا تَزِيدُ أَجْزَاءُهَا ، بَتَّةً . وَإِنْ كَانَ لَهَا ٱسْتِحَالَةٌ وَٱنْتِقَالٌ ، فِى أَحْوَالِهَا ، فَهِىَ كُلُّهَا ، ٱلْأَجْسَادُ ٱلَّتِى لَانَمَاءَ فِيهَا . فَهٰذَا جَوْهَرٌ وَاحِدٌ ، وَلَيْسَ لَهُ ٱتِّحَادٌ بِشَىْءٍ مِّنَ ٱلْأَنْفُسِ ٱلثَّلَاثَةِ .

وَأَمَّا ٱلْجَوْهَرُ ٱلثَّانِى ، فَهُوَ أَيْضًا ، مُخْتَلِفُ ٱلْأَجْنَاسِ . وَهُوَ مُتَّحِدٌ بِٱلنَّفْسِ ٱلنَّامِيَةِ ، عَلَى ٱخْتِلَافِ أَجْنَاسِهِ ، مِنَ ٱلشَّجَرِ ، وَٱلنَّبَاتِ ، ٱلْمُخْتَلِفِ ٱلْأَنْوَاعِ . وَهِىَ ، مُنْتَقِلَةٌ فِى أَحْوَالِهَا ، نَامِيَةٌ مَعَ ٱنْتِقَالِهَا ، تَزِيدُ أَجْزَاءُهَا ، لِٱتِّحَادِهَا بِٱلنَّفْسِ ٱلنَّامِيَةِ . وَهٰذَا ٱلْجَوْهَرُ ، يُفَضَّلُ عَلَى ٱلْأَوَّلِ ، لِٱتِّحَادِهِ بِهٰذِهِ ٱلنَّفْسِ .

وَٱلْجَوْهَرُ ٱلثَّالِثُ . هُوَ أَيْضًا ، أَجْنَاسٌ مُخْتَلِفَةٌ . وَهِىَ ، أَجْسَادُ أَصْنَافِ ٱلْحَيَوَانِ ،

← جوهره كما انّ زوج الذّهب الفضّة وكما انّ زوج الياقوت الزمرّد وكذلك زوج الفرس وشكله من الحيوان الفيل ومن الطائر البازىّ ومن السّباع الاسد وعلى هذا النحو لانّها كلّها حيوان ولا يجوز ان يقال انّ الفرس زوج الانسان وشكله لانّه منفرد بالنفس الناطقة ولا نظير له فى اجزاء العالم ومتولداته بل هو نظير لكلّ العالم لانّه قد جمع جواهر العالم كلّها ومن اجل ذلك سمّى العالم الصغير لانّه نظير له جامع لاجزائه ونقول انّ نظير البشر كل العالم محصول قوله انّ العالم على اربعة اقسام وانّ الفرس ليس بشكل البشر وانّ البشر لا نظير له من اجزاء العالم بل نظيره كلّ العالم . كتاب الرياض ، نسخهٔ چاپى ، صفحهٔ ١٤٣ .

١ ــ ب ، ج : منفرد . الف : متفرد .

٢ ــ الف . ب : فى الجوهر . ج : فى الجواهر .

٢ ــ الف . ب : منعقد . ج : متعقد .

٣ ــ الف . ب : جوهر واحد . ج : جوهر هو واحد .

٣ ــ درهرسه نسخه : جوهر الاجساد . در ب : نسخه بدل ، الاجسام آمده است .

٤ ــ الف ، ب : سايل من غير اذابة . ج : ساير من غير لاذابة .

٧ ــ الف ، ب : وان كان . ج : وان كان .

٨ ــ الف . ب : بشئ . ج ، شئ .

١٠ ــ الف . ج : المختلف . ب : والمختلف .

الْمُتَّحِدَةُ بِالنَّفْسِ ٱلنَّامِيَةِ ، وَبِالنَّفْسِ ٱلْحِسِّيَّةِ ٱلْبَهِيمِيَّةِ ، أَيْضًا . وَهُوَ | جَوْهَرٌ ، يُفَضَّلُ عَلَى الف - ۳۹
ٱلْجَوْهَرِ ٱلثَّانِى ، ٱلَّذِى ، هُوَ مُتَّحِدٌ بِالنَّفْسِ ٱلنَّامِيَةِ ، دُونَ ٱلْبَهِيمِيَّةِ .
ثُمَّ ٱلْجَوْهَرُ ٱلرَّابِعُ ، هُوَ ٱلْبَشَرُ . وَقَدْ شَارَكَ ٱلْجَوَاهِرَ ٱلثَّلَاثَةَ فِى مَرَاتِبِهَا ، فِى عَالَمِ ٱلْجَسَدِ ، وَٱتَّحَدَ بِالنَّفْسِ ٱلنَّامِيَةِ ، وَٱلنَّفْسِ ٱلْحِسِّيَّةِ ٱلْبَهِيمِيَّةِ ، وَشَارَكَ ٱلْجَوْهَرَيْنِ ٱلْمُتَّحِدَيْنِ بِهِمَا ، وَتَفَرَّدَ بِالْإِتِّحَادِ بِالنَّفْسِ ٱلنَّاطِقَةِ . وَفُضِّلَ عَلَىٰ جَمِيعِ ٱلْجَوَاهِرِ ، وَفَاقَهَا بِالْمَرْتَبَةِ ٱلرَّابِعَةِ .
وَتَأَخَّرَتِ ٱلْجَوَاهِرُ ٱلثَّلَاثَةُ ، عَنْ هٰذَا ٱلْقِسْمِ ٱلرَّابِعِ ، وَلَمْ تَنَلْ هٰذِهِ ٱلرُّتْبَةَ ٱلْفَاضِلَةَ ٱلشَّرِيفَةَ .

فَالْبَشَرُ ، هُوَ ٱلرَّابِعُ ، وَلَا نَظِيرَ لَهُ ، مِنْ أَجْزَاءِ هٰذَا ٱلْعَالَمِ ، بَلْ هُوَ نَظِيرٌ لِكُلِّ هٰذَا ٱلْعَالَمِ . وَيَفْضُلُ عَلَيْهِ ، بِالْجَوْهَرِ ٱلشَّرِيفِ ، ٱلَّذِى لَيْسَ هُوَ ، مِنْ هٰذَا ٱلْعَالَمِ . فَجِسْمُهُ ، بِإِزَاءِ ٱلْأَجْسَادِ كُلِّهَا ، عَلَىٰ أَجْنَاسِهَا ، الصُّمِّ ، وَٱلْمُذَابَةِ ، وَٱلْمُتَكَلِّسَةِ ، وَٱلرِّخْوَةِ ، | وَٱلسَّائِلَةِ ، وَغَيْرِ ذٰلِكَ . لِأَنَّ الف - ٤٠

---

۲ — الف ، ب : دون البهيميّة . ج : دون البهيّة . ۳ — الف ، ب : فى مراتبها . ج : مراتبها .

٤ — الف ، ب : وشارك الجوهرين المتّحدين . ج : وشاركا لجوهر المتّحدين .

٦ — الف ، ج : الرتبة . ب : المرتبة .

۷ — كتاب الرياض ، نسخهٔ خطّى ، صفحهٔ ۸۹ . قال صاحب الاصلاح البشر نظير لكلّ العالم ويفضل عليه بالجوهر الشّريف الّذى ليس هو من هذا العالم بازاء الاجساد كلّها على اجناسها الصّم والصّلابة فجسمه والمذابة لانّ فى جسمه مايقابل كل جنس منها كاللّحم والعظم والعصب والعروق والغضاريف وسائر مايسيل من جسده من الاجساد السايله كالدم واللبن والعرق وماسال من العين والاذن والانف والفم وغير ذلك من جوفه فكل هذه من جواهر الاجساد على اجناسها وهى مقابلة لاجناس الجواهر الّذى هو احد الجواهر الثّلثة من جواهر العالم وهو جوهر الاجساد الّتى ليست متّحدة بشئ من الانفس الثّلثة ونماء ه بازاء النّامية من اجناس الاشجار على اصنافها وهو اجناس الجوهر الثّانى المتحدة بالنّفس النّامية وحسّه بازاء الحيوان على اجناسه المختلفة وهو من اجناس الجوهر الثّالث المتّحدة بالنّفس الحسّية والنفس البهيميّة فهذه مقابلته بجواهر العالم الثّلاثة وتفرّد هو بالمرتبة الرابعة فصار هو الجوهر الرابع الّذى هو جوهر النّفس الناطقة متفرّد بهذه المنزلة . محصول قوله انّ البشر نظير لكلّ العالم وانّ جسمه بازاء اجسام العالم كلّها على اختلاف صورها ونماء ه بازاء النّبات وحسّه بازاء الحيوان وانّ له ما فضّل به على الكلّ وتفرّد به وهو النّفس الناطقة الّذى له . كتاب الرياض ، نسخهٔ چاپى ، صفحهٔ ۱٤۸ و صفحهٔ ۱۵۲ .

۷ — الف ، ب ، ولانظير له من اجزاء هذا العالم بل هو نظير لكلّ هذا العالم . ج : ولانظير لكلّ هذا العالم .

۸ — ب ، ج : هو ليس له من . الف : ليس هو من .

۹ — در هرسه نسخه ، المذابه ، آمده‌است ، واو ندارد . ۹ — الف ، ب : والمتكلّسة . ج : والمتكلّس .

فِى جِنْسِهِ، مَا يُقَابِلُ كُلَّ جِنْسٍ مِنْهَا، كَالْعَظْمِ، وَٱللَّحْمِ، وَٱلْمُخِّ، وَٱلْعُرُوقِ، وَٱلْغَضَارِيفِ، وَسَائِرِ مَا يَسِيلُ مِنْ جَسَدِهِ مِنَ ٱلْأَجْسَادِ ٱلسَّائِلَةِ، كَالدَّمِ، وَٱللَّبَنِ، وَٱلْعَرَقِ، وَمِنْ مَشَاعِرِهِ، مِنَ ٱلْعَيْنِ، وَٱلْأُذُنِ، وَٱلْأَنْفِ، وَٱلْفَمِ، وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِنْ جَوْفِهِ. فَكُلُّ هٰذِهِ، مِنْ جَوْهَرِ ٱلْأَجْسَادِ عَلَىٰ أَجْنَاسِهَا، مُقَابِلَةٌ لِأَجْنَاسِ ٱلْجَوْهَرِ، ٱلَّذِى، هُوَ أَحَدُ ٱلْجَوَاهِرِ ٱلثَّلَاثَةِ مِنْ جَوَاهِرِ ٱلْعَالَمِ. وَهُوَ جَوْهَرُ ٱلْأَجْسَادِ، ٱلَّتِى، لَيْسَتْ مُتَّحِدَةً بِشَىْءٍ مِنَ ٱلْأَنْفُسِ ٱلثَّلَاثَةِ. وَنَمَاؤُهُ، بِإِزَاءِ ٱلنَّامِيَةِ، مِنْ أَجْنَاسِ ٱلشَّجَرِ وَٱلنَّبَاتِ، عَلَىٰ أَصْنَافِهَا، وَهِىَ، أَجْنَاسُ ٱلْجَوْهَرِ ٱلثَّانِى، ٱلْمُتَّحِدِ بِٱلنَّفْسِ ٱلنَّامِيَةِ. وَحِسُّهُ، بِإِزَاءِ ٱلْحَيَوَانِ، عَلَىٰ أَجْنَاسِهِ ٱلْمُخْتَلِفَةِ، وَهِىَ، أَجْنَاسُ ٱلْجَوْهَرِ ٱلثَّالِثِ، ٱلْمُتَّحِدِ بِٱلنَّفْسِ ٱلنَّامِيَةِ، وَٱلنَّفْسِ ٱلْبَهِيمِيَّةِ. فَهٰذِهِ مُقَابَلَتُهُ، بِجَوَاهِرِ ٱلْعَالَمِ ٱلثَّلَاثَةِ. | وَتَفَرَّدَ الف-٤١

هُوَ بِٱلْمَرْتَبَةِ ٱلرَّابِعَةِ، فَصَارَ، هُوَ ٱلْجَوْهَرَ ٱلرَّابِعَ، ٱلَّذِى هُوَ، جَوْهَرُ ٱلنَّاطِقَةِ، مُنْفَرِدٌ بِهٰذِهِ ٱلْمَنْزِلَةِ، دُونَ سَائِرِ ٱلْجَوَاهِرِ. وَلَيْسَ مِنْ جَوَاهِرِ ٱلْعَالَمِ، شَىْءٌ يُقَابِلُهُ فِى هٰذَا ٱلْجَوْهَرِ ٱلشَّرِيفِ، أَوْ يُشَاكِلُهُ. لِأَنَّ هٰذَا ٱلْجَوْهَرَ ٱلشَّرِيفَ، لَيْسَ هُوَ، مِنْ جَوَاهِرِ هٰذَا ٱلْعَالَمِ، بَلْ، هُوَ أَثَرٌ مِنَ ٱلْعَالَمِ ٱلْأَعْلَىٰ، وَلَمْ يَتَأَثَّرْ فِى شَىْءٍ مِنْ مُتَوَلِّدَاتِ هٰذَا ٱلْعَالَمِ، إِلَّا فِى ٱلْبَشَرِ. فَلَمَّا تَأَثَّرَ فِى ٱلْبَشَرِ، وَكَانَ ٱلْبَشَرُ مُمْتَزِجًا بِٱلْجَوَاهِرِ ٱلثَّلَاثَةِ، ٱلَّتِى، هِىَ، مُحَاطُ ٱلْعَالَمِ، قُلْنَا، إِنَّ ٱلْبَشَرَ، هُوَ ٱلْجَوْهَرُ ٱلرَّابِعُ مِنَ ٱلْعَالَمِ، عَلَى ٱلْمَجَازِ، لَا عَلَى ٱلْحَقِيقَةِ. لِأَنَّ جَوَاهِرَ ٱلْعَالَمِ، هِىَ ٱلثَّلَاثَةُ، عَلَىٰ مَا قَدْ شَرَحْنَا.

وَكُلُّ مَا فِى هٰذَا ٱلْعَالَمِ، مِنْ أَجْنَاسِ هٰذِهِ ٱلْجَوَاهِرِ ٱلثَّلَاثَةِ. فَلَهُ شَكْلٌ، مِنْ جِنْسِهِ وَجَوْهَرِهِ. وَلِكُلِّ جِنْسٍ وَجَوْهَرٍ، غَايَةٌ وَنِهَايَةٌ، وَلَهُ نَظِيرٌ مِنْ جِنْسِهِ. كَمَا أَنَّ غَايَةَ ٱلْأَجْسَادِ، ٱلَّتِى، لَا تَذُوبُ

---

١ — الف : فى جسمه ما . ب ، ج : فى جنسه بما .

٢،١ — الف ، ب : والغضاريف وسائر مايسيل . ج : والقفاريف وساماينسل .

٢ — الف ، ج : من مشاعره . ب : ومن مشاعره .

٢ — در ب ، عرق آمده است .

٤ — الف ، ب : مقابلة لاجناس . ج : مقابلة الاجناس .

٣ — الف ، ب : والاذن . ج : فالاذن .

٧ — ب ، ج : حسّه . الف : حسية

٥ — الف ، ب : بازاء . ج : بان .

١١ — الف ، ج : يشاكله . ب : شاكله .

٨ — الف ، ب : فهذه . ج : فهذا .

١٤ — ب ، ج : الحقيقة . الف : الحقيقية .

١١ — الف ، ب : جواهر : ج : جوهر .

١٥ — الف ، ب : فله . ج : فكلّه .

مِنَ ٱلْأَحْجَارِ ، هُوَ ٱلْيَاقُوتُ ، وَنَظِيرُهُ | ٱلزُّمُرُّدُ ، وَهُمَا جَمِيعًا مِنَ ٱلصُّمِّ . وَنِهَايَةُ ٱلسَّائِلَةِ مِنْ غَيْرِ إِذَابَةٍ ، هُوَ ٱلْمَاءُ ، وَنَظِيرُهُ ٱللَّبَنُ . وَنِهَايَةُ ٱلْمُذَابَاتِ مِنَ ٱلْكَبَارِيتِ ، هُوَ ٱلذَّهَبُ ، وَنَظِيرُهُ ٱلْفِضَّةُ . الف - ٤٢
وَنِهَايَةُ ٱلنَّبَاتِيَّةِ ، ٱلنَّخْلَةُ ، وَنَظِيرُهَا ٱلْكَرْمُ . فَعَلَىٰ هٰذَا ، لِكُلِّ شَيْءٍ نِهَايَةٌ فِى جَوْهَرِهِ ، وَلَهُ شَكْلٌ مِنْ جِنْسِهِ . وَكَذٰلِكَ سَائِرُ ٱلْحَيَوَانِ ، كُلُّ جِنْسٍ ، لَهُ نِهَايَةٌ ، وَلَهُ زَوْجٌ مِنْ صِنْفِهِ . فَالْفَرَسُ ، أَشْرَفُ ٱلدَّوَابِّ ، وَٱلْأَسَدُ ، أَشْرَفُ ٱلسِّبَاعِ ، وَٱلْبَازِىُّ ، أَشْرَفُ ٱلْجَوَارِحِ . وَكُلُّ جِنْسٍ ، يُقَاسُ بِمَا هُوَ أَقْرَبُ إِلَيْهِ فِى ٱلرُّتْبَةِ مِنْ صِنْفِهِ .

وَلَا نَقُولُ ، إِنَّ زَوْجَ ٱلْبَشَرِ وَشَكْلَهُ ، هُوَ ٱلْفَرَسُ . بَلْ ، زَوْجُ ٱلْفَرَسِ وَشَكْلُهُ ، مَا هُوَ مِنْ جَوْهَرِهِ . كَمَا أَنَّ زَوْجَ ٱلذَّهَبِ ، ٱلْفِضَّةُ ، وَزَوْجَ ٱلْيَاقُوتِ ، ٱلزُّمُرُّدُ ، كَذٰلِكَ ، زَوْجُ ٱلْفَرَسِ وَشَكْلُهُ ، هُوَ مِنَ ٱلْحَيَوَانِ . فَمِنَ ٱلطَّيْرِ ، ٱلْبَازِىُّ ، وَمِنَ ٱلسِّبَاعِ ، ٱلْأَسَدُ ، وَعَلَىٰ هٰذَا ٱلنَّحْوِ وَٱلْمِثَالِ . لِأَنَّهَا ، كُلَّهَا ، الف - ٤٣
مِنْ جِنْسِ ٱلْحَيَوَانِ ، ٱلَّذِى ، هُوَ مُشْتَرَكٌ بِٱلنَّفْسِ ٱلْبَهِيمِيَّةِ . فَلَيْسَ ٱلْبَشَرُ ، كَسَائِرِ أَجْنَاسِ ٱلْحَيَوَانِ ، وَلَا يُقَاسُ بِهِ . وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ ، إِنَّ ٱلْفَرَسَ ، هُوَ زَوْجُ ٱلْإِنْسِ وَشَكْلُهُ . لِأَنَّهُ ، مُنْفَرِدٌ بِٱلنَّفْسِ ٱلنَّاطِقَةِ ٱلشَّرِيفَةِ ، وَلَا نَظِيرَ لَهُ ، مِنْ أَجْزَاءِ ٱلْعَالَمِ وَمُتَوَلِّدَاتِهِ . بَلْ ، هُوَ نَظِيرٌ لِكُلِّ ٱلْعَالَمِ . لِأَنَّهُ ، قَدْ جَمَعَ جَوَاهِرَ ٱلْعَالَمِ ، كُلَّهَا . وَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ ، سُمِّىَ : « ٱلْعَالَمَ ٱلصَّغِيرَ » . لِأَنَّهُ ، نَظِيرٌ لَهُ ، جَامِعٌ لِجَمِيعِ أَجْزَائِهِ .

فَنَقُولُ ، إِنَّ نَظِيرَ ٱلْبَشَرِ ، هُوَ ، كُلُّ ٱلْعَالَمِ . وَلَيْسَ قَوْلُهُمْ ، إِنَّهُ ، ٱلْعَالَمُ ٱلصَّغِيرُ ، لِأَنَّهُ ، دُونَهُ فِى ٱلرُّتْبَةِ . وَلٰكِنَّهُمْ ، ذَهَبُوا إِلَى ٱلْجُثَّةِ ، وَمِقْدَارِ صِغَرِهَا وَكِبَرِهَا ، فَقَالُوا ، لِكُلِّ ٱلْعَالَمِ ، « ٱلْعَالَمُ ٱلْكَبِيرُ » ، لِكِبَرِ جُثَّتِهِ ، وَلِلْبَشَرِ ، « ٱلْعَالَمُ ٱلصَّغِيرُ » ، لِصِغَرِ جُثَّتِهِ . فَٱلْبَشَرُ ، وَإِنْ كَانَ أَصْغَرَ جُثَّةً ،

---

٢ — الف ، ج : اذابة . ب : ذابة .

٣ — الف : ونظيره الكرمة . ب : ونظيرها الكرمة . ج : ونظيرها الكرم .

٦ — الف ، ب : صنفه ج : صنعه .

٩ — الف ، ج : الطّير . ب : الظير .

١٣ — ب ، ج : سمّى العالم الصغير . الف : سمّى .

١٦ — الف : فقالوا لكل العالم الكبير لكبر جثته وللبشر . ب : فقالوا لكل العالم الكبير لكبر جثته وللبشر . ج: فقالوا لكل العالم الكبير جثّة والبشر.

١٧ — الف ، ب : لصغر جثّته . ج : جثّة .

١٧ — الف ، ب : وإن كان . ج : وإن .

مِنْ كُلِّ هٰذَا ٱلْعَالَمِ ، فَهُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ فِى ٱلشَّرَفِ . لِأَنَّهُ ، قَدْ فُضِّلَ عَلَيْهِ ، لِاتِّحَادِهِ بِهٰذَا ٱلْجَوْهَرِ
الف - ٤٤ ٱلشَّرِيفِ ، ٱلَّذِى ، هُوَ أَثَرٌ مِنْ ذٰلِكَ ٱلْعَالَمِ ٱلْأَعْلَىٰ ، وَهُوَ ، مُحِيطٌ | بِهٰذَا ٱلْعَالَمِ . وَهٰذَا ٱلْعَالَمُ ، مُحَاطٌ بِهِ .
لِاتِّصَالِهِ بِٱلْعَالَمِ ٱلْأَعْلَىٰ ، وَقَبُولِ آثَارِهِ مِنْهُ ، وَلِقَبُولِهِ أَيْضًا ، أَثَرَ ٱلْكَلِمَةِ ، ٱلَّتِى ، هِىَ ، عِلَّةُ ٱلْعَوَالِمِ ،
كُلِّهَا . فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ ، أَحَاطَ بِكُلِّ ٱلْعَالَمِ ، وَتَمَّتْ بِهِ ٱلدَّائِرَةُ . فَهُوَ يَتَأَبَّدُ ، عِنْدَ ٱضْمِحْلَالِ
هٰذَا ٱلْعَالَمِ ، لِقَبُولِهِ آثَارَ ٱلْعَالَمِ ٱلْعُلْوِىِّ ، ٱلَّذِى ، هُوَ مَعْدِنُ ٱلشَّرَفِ وَٱلْحَيَاةِ . فَٱلْعَالَمُ كُلُّهُ ، هُوَ
دُونَهُ . وَإِنْ قُلْنَا ، إِنَّهُ نَظِيرُهُ ، فَلِجَمْعِهِ أَجْزَاءَهُ ، كُلَّهَا . وَمِنَ ٱلْمُحَالِ أَنْ يُقَالَ ، إِنَّ ٱلْبَشَرَ ، ٱلَّذِى ،
هُوَ أَفْضَلُ مِنْ كُلِّ ٱلْعَالَمِ ، هُوَ نَظِيرٌ لِلْفَرَسِ ، ٱلَّذِى ، هُوَ جُزْءٌ مِنْ أَجْزَاءِ صِنْفٍ ، مِنْ أَصْنَافِ
جِنْسٍ ، مِنْ أَجْنَاسِ جَوْهَرٍ ، مِنْ جَوَاهِرِ كُلِّ هٰذَا ٱلْعَالَمِ ، ٱلَّذِى ، هُوَ دُونَ ٱلْبَشَرِ . لِأَنَّهُ ، كُلَّهُ ،
وَأَجْزَاءَهُ ، هُوَ لِلْبَشَرِ . وَمِنْ أَجْلِهِ أُبْدِعَ ، وَبِسَبَبِهِ أُنْشِئَ . وَهُوَ يَضْمَحِلُّ ، عِنْدَ كَمَالِ ٱلْبَشَرِ ،
الف - ٤٥ وَٱنْتِهَائِهِ ، إِلَى ٱلْغَايَةِ ، ٱلَّتِى ، مِنْ أَجْلِهَا أُبْدِعَ . فَتَأَمَّلْ ، رَحِمَكَ ٱللّٰهُ ، مَا قَدْ شَرَحْتُهُ | لَكَ . وَٱللّٰهُ ،
وَلِىُّ تَوْفِيقِنَا ، وَإِيَّاكَ . بِرَحْمَتِهِ .

فصل

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى :

« أَنَّ ٱلْقَضَاءَ ، عَلَى ٱلسَّابِقِ ، وَٱلْقَدَرَ ، عَلَى ٱلتَّالِى . »

فَهُوَ خَطَأٌ . لِأَنَّ ٱلْقَدَرَ ، قَبْلَ ٱلْقَضَاءِ ، وَٱلسَّابِقَ ، قَبْلَ ٱلتَّالِى . وَلَيْسَ يَجُوزُ ، أَنْ يُجْعَلَ

٢، ٣ — ب ، ج : بهذا العالم وهذا العالم محاطٌ به لاتّصاله . الف : بهذا العالم محاطةٌ به لاتّصاله .

٥ — الف ، ب : الحيوة . ج : الحياة . ٦ — ب ، ج : فلجمعه اجزاءه . الف : لجمعه اجزاه .

٩ — الف : هو للبشر . ب . ج : هو البشر .

٩ — الف ، ب : وبسببه انشئ (ب : انشاء) . ج : ولسببه الشئ .

٩ — ب : عند كمال البشر . الف : عند كمال امر البشر . ج : عند كماله البشر .

١٠ — الف : شرحته لك . ب ، ج : شرحت لك .

١١ — الف : ولىّ توفيقنا . ب : ولىّ التوفيق . ج : يولّى توفيقاً . ١٢ — ج : فصل ، ندارد .

١٤ — ظاهراً جملهٔ ، انّ القضاء على السّابق والقدر على التّالى ، قول صاحب محصول است . كتاب الرياض ، نسخهٔ خطّى ، صفحهٔ ٩٣ ببعد . قال صاحب الاصلاح واما القول بانّ القضاء على السّابق والقدر على التّالى فهو خطاء لانّ القدر قبل القضاء والسّابق قبل التّالى وليس يجوز ان يجعل القضاء الّذى هو بعد القدر وعلى ←

ٱلْقَضَاءُ ، الَّذِى ، هُوَ بَعْدَ ٱلْقَدَرِ ، عَلَى ٱلسَّابِقِ ، الَّذِى ، هُوَ قَبْلَ ٱلتَّالِى . وَٱلْقَضَاءُ وَٱلْقَدَرُ ، لَفْظَتَانِ ، مَعْنَاهُمَا مَعْرُوفٌ فِى ٱلْكَلَامِ . وَٱلْقَدَرُ ، هُوَ ٱلتَّقْدِيرُ ، وَٱلْقَضَاءُ ، هُوَ ٱلتَّفْصِيلُ ، وَلَاتَفْصِيلَ إِلَّابَعْدَ ٱلتَّقْدِيرِ . وَٱلْأَوَّلُ ، قَبْلَ ٱلثَّانِى لَابَعْدَهُ .

وَٱلشَّوَاهِدُ عَلَى هٰذَا ، مِنْ كِتَابِ ٱللهِ ، عَزَّوَجَلَّ : « ... قُضِىَ ٱلْأَمْرُ ٱلَّذِى فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ . » ، مَعْنَاهُ ، فُصِّلَ وَفُرِغَ مِنْهُ . « فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلٰوةُ ، » ، أَىْ ، فُرِغَ مِنْهَا . وَقَالَ عَزَّوَجَلَّ : « وَقَالَ ٱلشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِىَ ٱلْأَمْرُ ، » ، قَالَ أَهْلُ ٱلتَّفْسِيرِ ، فُرِغَ مِنْهُ ، فَدَخَلَ أَهْلُ ٱلْجَنَّةِ ، الْجَنَّةَ ، وَأَهْلُ ٱلنَّارِ ، النَّارَ . وَكُلُّ شَىْءٍ قُضِىَ ، فَقَدْ فُرِغَ مِنْهُ . وَقَالَ : « وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِى إِسْرَائِيلَ ، » ، | أَىْ ، الف - ٤٦
حُتِمَ وَأُمْضِىَ . وَهٰذَا مَشْهُورٌ ، يُغْنِى عَنْ إِكْثَارِ ٱلشَّوَاهِدِ عَلَيْهِ .

← السّابق الّذى هو قبل التّالى والقدر والقضاء هما لفظتان معناهما معروف من الكلام والقدر هو التّقدير والقضاء هو التّفصيل ولا التّفصيل الّا بعد التّقدير والاوّل قبل الثّانى لابعده والشّواهد على ذلك من كتاب الله تعالى قوله قضى الامر الّذى فيه تستفتيان ومعناه فصل وفرغ منه وقوله فاذا قضيت الصّلوة اى فرغ منها والقدر بمنزلة الثّوب الّذى يقدّره الخيّاط فهو قبل ان يفصّله بقدره ويزيد وينقص ويوسّع ويضيّق واذا فصّله فقد قضاه وفاته ولا يمكنه الزّيادة والنّقصان وذلك مثل القضاء والقدر . محصول قوله ، انّ القضاء لايقال على السّابق لانّه بعد القدر وانّ القدر لايقال على التّالى فانّه قبل القضاء فانّ القدر هو التّقدير والقضاء هو التّفصيل فانّه مادام الشّئ فى التّقدير يمكن ان يزاد وينقص ويوسّع ويضيّق فاذا فصّل وقضى فلايمكن الزّيادة فيه ولا النّقصان منه . كتاب الرّياض ، نسخهٔ چاپى ، صفحهٔ ١٥٣ ببعد .

٤ — آيهٔ ٤١ ، سورهٔ ١٢ ، (سورة يوسف) . يا صاحبى السّجن امّا احدكما فيسقى ربّه خمرًا وامّا الآخر فيصلب فتأكل الطّير من رأسه قضى الامر الّذى فيه تستفتيان ۞

٥ — آيهٔ ١٠ ، سورهٔ ٦٢ ، (سورة الجمعة) . فاذا قضيت الصّلوة فانتشروا فى الارض وابتغوا من فضل الله واذكروا الله كثيرًا لعلّكم تفلحون .

٥ و ٦ — آيهٔ ٢٢ ، سورهٔ ١٤ ، (سورة ابراهيم) . وقال الشّيطان لمّا قضى الامر انّ الله وعدكم وعد الحقّ ووعدتكم فاخلفتكم وماكان لى عليكم من سلطانٍ الا ان دعوتكم فاستجبتم لى فلا تلومونى ولوموا انفسكم ما انا بمصرخكم وما انتم بمصرخىّ انّى كفرت بما اشركتمون من قبل انّ الظّالمين لهم عذابٌ اليم .

٧ — آيهٔ ٤ ، سورهٔ ١٧ (سورة الإسراء) . وقضينا الى بنى اسرائيل فى الكتاب لتفسدنّ فى الارض مرّتين ولتعلنّ علوًّا كبيرًا .

وَكُلُّ أَمْرٍ إِذَا قُضِيَ، فَلَاارْتِجَاعَ فِيهِ. وَٱلْمُقَدَّرُ، يُمْكِنُ ٱلْإِرْتِجَاعُ فِيهِ، وَيُمْكِنُ أَنْ يُنْقَضَ عَنْ ذٰلِكَ ٱلتَّقْدِيرِ، إِلَىٰ غَيْرِهِ. لِأَنَّ ٱلْقَدَرَ، هُوَ ٱلتَّقْدِيرُ. وَٱلْهَنْدَسَةُ، بِمَنْزِلَةِ ثَوْبٍ، يُقَدِّرُهُ ٱلْخَيَّاطُ. فَهُوَ قَبْلَ أَنْ يُفَصِّلَهُ يُقَدِّرُهُ، وَيَزِيدُ وَيَنْقُصُ، وَيُوَسِّعُ وَيُضَيِّقُ، وَيُغَيِّرُهُ مِنْ تَقْدِيرِهِ إِلَىٰ تَقْدِيرٍ آخَرَ، مَادَامَ مُقَدَّرًا. فَإِذَا فَصَّلَهُ، فَقَدْ قَضَاهُ وَفَاتَهُ، وَلَا يُمْكِنُ ٱلزِّيَادَةُ وَٱلنُّقْصَانُ فِيهِ، وَلَا أَنْ يُوَسِّعَهُ وَيُضَيِّقَهُ. فَهٰكَذَا، مِثَالُ ٱلْقَدَرِ وَٱلْقَضَاءِ.

وَإِنَّمَا غَلِطَ مَنْ جَعَلَ ٱلْقَضَاءَ عَلَى ٱلسَّابِقِ، وَٱلْقَدَرَ عَلَى ٱلتَّالِي. لِأَنَّهُ، وَجَدَ ٱلْعُلَمَاءَ، قَدْ سَمُّوا ٱلتَّالِيَ، بِاسْمِ ٱلْقَدَرِ، وَهُوَ ٱسْمُهُ، عَلَى ٱلْحَقِيقَةِ. لِأَنَّ ٱلْأَيْسِيَّاتِ، كُلَّهَا، انْبَعَثَتْ مِنَ ٱلسَّابِقِ، مُقَدَّرَةً. فَكَانَ ذٰلِكَ| ٱلْإِنْبِعَاثَ، ذَاتَ ٱلْقَدَرِ. فَسَمَّتْهُ ٱلْحُكَمَاءُ، ٱلْقَدَرَ. وَرَأَىٰ، فِي كَلَامِ ٱلنَّاسِ، الف ـ ٤٧ ٱلْقَضَاءَ وَٱلْقَدَرَ، مَقْرُونَيْنِ. وَرَأَى ٱلْأَوَّلَ وَٱلثَّانِيَ، مَقْرُونَيْنِ. وَوَجَدَ ٱلْعَوَامَّ مِنَ ٱلنَّاسِ، يُقَدِّمُونَ فِي ٱلْكَلَامِ، ٱلْقَضَاءَ عَلَى ٱلْقَدَرِ، فَيَقُولُونَ، هٰذَا بِقَضَاءٍ وَقَدَرٍ، وَخَفِيَ عَلَيْهِمْ، ٱلْمَعْنَىٰ،

---

١ ــ الف ، ب : فلا ارتجاع فيه . ج : فلان فلاتجاع فيه . ١ ــ الف : ينقص . ب ، ج : ينقض .

٣ ــ الف : يفصّله يقدّره . ج : يفصله بقدره . ب : يتصله بقدره . ٥ ــ الف : يضيقه . ب ، ج : يضيق .

٥ ــ ب : القضاء والقدر .

٦ ــ كتاب الرّياض ، نسخهٔ خطّى ، صفحهٔ ٩٩ ببعد . قال صاحب الاصلاح وانّما غلط من جعل القضاء على السّابق والقدر على التّالى لانّه وجد العلماء قد سموا التّالى باسم القدر وهواسمه بالحقيقة لانّ الايسيّات كلّها انبعثت من السّابق مقدّرة وكان ذلك الانبعاث ذات القدر فسمته الحكماء القدر وجرى فى كلام النّاس القضاء والقدر فوجدهم يقدّمون فى الكلام على القضاء فيقال هذا قضاء وقدر وخفى عليه المعنى فى القضاء والقدر فجعل القضاء على الاوّل والقدر على الثّانى ووقع غلط من هذه الجهة وهذا كما قلنا انّ الايسيّات كلّها انبعثت من السّابق مقدّرة وكان ذلك الانبعاث ذات القدر وهو مجمع الايسيّات وتصديق ذلك قول الله تعالى انّا كل شيئ خلقناه بقدر فكما انّ الايسيّات كلّها انبعثت من الاوّل الّذى هو الامر بالقوّة مقدّرة وكانت ذات القدر كذلك ظهرت من الثّانى بالفعل فى الهيولى والصّورة فكان ذلك الفعل ذات القضاء والقدر يمكن فيه التّغيير والتّبديل وهو الكتاب الّذى قال الله تعالى يمحو الله مايشاء و يثبت والقدر ذات الثّانى كما قلنا والقضاء فعله لانّ الثّانى هو المقدّرة من السّابق . محصول قوله فى هذا الفصل ، انّ القدر اسم التّالى لان الايسيّات كلّها انبعثت من السّابق مقدّرة كما قال الله تعالى انّا كل شيئ خلقناه بقدر وانّ القضاء فعله . قال صاحب النّصرة ، فامّا ما احتجّ ... كتاب الرياض نسخهٔ چاپى ، صفحهٔ ١٦٠ ببعد . ٧ ــ ب ، ج : وقد سمّوا التّالى . الف : قد سمّوا الثّانى .

٩ ــ در هر سه نسخه مقرونان آمده‌است . ٩ ــ الف : ووجدوا العوام . ب ، ج : ووجد العوام .

فِى ٱلْقَضَاءِ وَٱلْقَدَرِ . فَجَعَلَ ٱلْقَضَاءَ عَلَى ٱلْأَوَّلِ، وَٱلْقَدَرَ عَلَى ٱلثَّانِى. وَوَقَعَ غَلَطٌ مِنْ هٰذِهِ ٱلْجِهَةِ. وَهٰذَا كَمَا قُلْنَا ، إِنَّ ٱلْأَيْسِيَّاتِ ، كُلَّهَا ، انْبَعَثَتْ مِنَ ٱلسَّابِقِ ، مُقَدَّرَةً . فَكَانَ ذٰلِكَ ٱلْإِنْبِعَاثُ ، ذَاتَ ٱلْقَدَرِ . وَهُوَ مَجْمَعُ ٱلْأَيْسِيَّاتِ ، كُلِّهَا ، وَهِىَ مُقَدَّرَةٌ فِيهِ مِنَ ٱلْأَوَّلِ ، بِٱلْقُوَّةِ . وَيُصَدِّقُ ذٰلِكَ ، قَوْلُ ٱللهِ ، عَزَّوَجَلَّ ، وَهُوَ أَصْدَقُ ٱلْقَائِلِينَ : « إِنَّا كُلَّ شَىْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ . » . فَٱلْقَضَاءُ ، وَاقِعٌ تَحْتَ ٱلْقَدَرِ ، وَهُوَ مُحَاطُ ٱلْقَدَرِ . إِذْ ، كَانَ ٱلْقَدَرُ ، هُوَ ٱلْكُلِّى . وَٱلْأَوَّلُ ، لَا يُقَالُ لَهُ قَدَرٌ ، | الف ـ ٤٨ وَلَا قَضَاءٌ . بَلْ ، هُوَ ٱلْأَمْرُ ٱلَّذِى ، مِنْهُ ٱنْبَعَثَ ٱلْقَدَرُ ، ٱلَّذِى ، هُوَ خَلْقُ ٱللهِ ، عَزَّوَجَلَّ ، الْمُقَدَّرُ . فَٱلْمُقَدَّرُ وَٱلْقَدَرُ ، هُوَ أَيْسٌ وَاحِدٌ . كَمَا أَنَّ ٱلْمُبْدَعَ وَٱلْإِبْدَاعَ ، ٱلَّذِى ، هُوَ ٱلْأَمْرُ ، هُوَ أَيْسٌ وَاحِدٌ . فَكَمَا أَنَّ ٱلْأَيْسِيَّاتِ ، كُلَّهَا ، انْبَعَثَتْ مِنَ ٱلْأَوَّلِ ، ٱلَّذِى ، هُوَ ٱلْأَمْرُ ، بِٱلْقُوَّةِ ، مُقَدَّرَةً ، فَكَانَتْ ذَاتَ ٱلْقَدَرِ ، كَذٰلِكَ ظَهَرَ مِنَ ٱلثَّانِى ، بِٱلْفِعْلِ ، فِى ٱلْهَيُولَىٰ وَٱلصُّورَةِ ، فَكَانَ ذٰلِكَ ٱلْفِعْلُ ، ذَاتَ ٱلْقَضَاءِ . فَٱلْقَدَرُ ، يُمْكِنُ فِيهِ ٱلتَّغْيِيرُ وَٱلتَّبْدِيلُ ، وَهُوَ ٱلْكِتَابُ ٱلَّذِى ، « يَمْحُوا ٱللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ ، » .

وَقَدْ قَالَ ٱللهُ ، عَزَّوَجَلَّ : « هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ . » . قَالُوا فِى ٱلتَّفْسِيرِ : « ... قَضَىٰ أَجَلًا ، » ، يَعْنِى ، ٱلْمَوْتَ . لِأَنَّ مَنْ مَاتَ ، فَقَدْ قَضَىٰ . وَ « .. أَجَلٌ مُسَمًّى ، » ، ٱلْقِيَامَةُ . لِأَنَّ ٱللهَ ، عَزَّوَجَلَّ ، قَدَّرَهَا ، أَنْ تَكُونَ إِذَا فَنِيَتِ ٱلدُّنْيَا . فَٱلْقَدَرُ ، ذَاتُ ٱلتَّالِى ، كَمَا قُلْنَا ، وَٱلْقَضَاءُ | ، فِعْلُهُ . لِأَنَّ ٱلتَّالِىَ ، هُوَ ٱلْقَدَرُ مِنَ ٱلسَّابِقِ ، إِذْ كَانَ ٱلتَّقْدِيرُ الف ـ ٤٩

---

٢ — الف : عن السّابق . ب ، ج : من السّابق .

٢ — الف ، ب : فكان . ج : لكان .

٤ — الف : الله تعالى عزوجل .

٤ — آيهٔ ٤٩ ، سورهٔ ٥٤ ، (سورة القمر) .

٦ — الف : الله تعالى ، عزوجل ، ندارد .

٧ — الف ، ج : هو ايس . ب : ايس .

٩ — الف : ظهرت . ب ، ج : ظهر .

١٠ — الف ، ب : التغيير . ج : التغيّر .

١٠ — آيهٔ ٣٩ ، سورهٔ ١٣ ، (سورة الرعد) . يمحوا الله مايشاء ويثبت وعنده امّ الكتاب . ج : يمحوا الله منه ما يشاء ويثبت .

١٢ — الف : الله تعالى عزوجل .

١٢ — آيهٔ ٢ : سورهٔ ٦ ، (سورة الانعام) . در ج : ثمّ انتم تمترون ، نيامده است .

١٤ — در هر سه نسخه ، والاجل المسمّى ، آمده است .

١٤ — در دو نسخهٔ الف و ب : قبل از فالقدر ، فصل ، آمده است .

١٥ — الف ، ب : التّقدير اليه . ج : التّقدير له .

إِلَيْهِ . وَٱلْقَضَاءُ ، هُوَ ٱلتَّفْصِيلُ مِنَ ٱلتَّالِى ، فَٱلتَّالِى ، هُوَ ٱلتَّقْدِيرُ ، وَمِنْهُ ٱلتَّفْصِيلُ ، وَهُوَ ، مُتَمَكِّنٌ مِنَ ٱلْكُلِّ ، مُحِيطٌ بِٱلْأَيْسِيَّاتِ ، كُلِّهَا ، بِعِلْمٍ وَقَدَرٍ . فَإِذَا ظَهَرَ فِعْلُهُ . فِى ٱلْهَيُولَىٰ وَٱلصُّورَةِ . كَانَ ذٰلِكَ ، قَضَاءً ، لَا تَغْيِيرَ فِيهِ وَلَا تَبْدِيلَ . وَهُوَ ، قَضَاءُ ٱللهِ ، ٱلَّذِى ، لَا مَرَدَّ لَهُ . لِأَنَّهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، قَدَّرَهَا ، بِأَمْرِهِ ٱلَّذِى هُوَ ٱلسَّابِقُ . ثُمَّ فَصَّلَهَا ، بِقَدَرِهِ ٱلَّذِى هُوَ ٱلتَّالِى . فَكَانَ ٱلتَّقْدِيرُ مِنَ ٱلسَّابِقِ . وَٱلتَّفْصِيلُ مِنَ ٱلتَّالِى . وَٱلْهَيُولَىٰ وَٱلصُّورَةُ ، هُمَا ٱلْمُفَصَّلَانِ ، وَهُمَا عَاجِزَانِ . لِأَنَّهُمَا ، تَحْتَ ٱلْقَدَرِ مِنَ ٱلسَّابِقِ . وَتَحْتَ ٱلْقَضَاءِ مِنَ ٱلتَّالِى . فَلَا قُدْرَةَ هُنَاكَ . فَٱلسَّابِقُ كَمَا قُلْنَا ، هُوَ ، أَمْرُ ٱللهِ ، عَزَّ وَجَلَّ . ٱلَّذِى ، بِهِ ٱلْقَدَرُ ، وَمِنْهُ ٱنْبَعَثَتِ ٱلْقُدْرَةُ ، وَهُوَ ، كَلِمَتُهُ ، تَعَالَىٰ ذِكْرُهُ ، وَهُوَ ، أَمْرُهُ . ٱلَّذِى ، قَالَ ، عَزَّ وَجَلَّ : « إِنَّا كُلَّ شَىْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ . » . فَٱلْقَدَرُ | يَلِى ٱلْأَمْرَ . لِأَنَّهُ ، بِٱلْأَمْرِ . وَٱلْقَضَاءُ يَلِى ٱلْقَدَرَ . لِأَنَّهُ ، بِٱلْقَدَرِ . وَٱلْأَمْرُ . لَيْسَ هُوَ قَدَرًا وَلَا قَضَاءً . بَلْ ، بِهِ ٱلْقَدَرُ وَٱلْقَضَاءُ ، وَهُوَ ، أَعْلَىٰ مِنَ ٱلْقَدَرِ وَٱلْقَضَاءِ . يُقَالُ ، قَدَّرَ ٱللهُ ٱلْأَشْيَاءَ بِأَمْرِهِ ، وَلَا يُقَالُ ، أَمَرَ ٱلْأَشْيَاءَ بِقَدَرِهِ . فَقَدْ دَلَّكَ ، أَنَّ ٱلْأَمْرَ فَوْقَ ٱلْقَدَرِ ، وَٱلْقَدَرَ فَوْقَ ٱلْقَضَاءِ . الف ـ ۵۰

وَرُوِىَ عَنِ ٱلصَّادِقِ ، صَلَوَاتُ ٱللهِ عَلَيْهِ ، أَنَّ بَعْضَ أَصْحَابِهِ قَالَ : كُنْتُ عِنْدَهُ .

---

۱ ــ الف ، ب : هو التّفصيل من التّالى فالتّالى هو التّقدير ومنه التّفصيل وهو متمكّن . ج : هو التّفصيل وهو متمكّن . الف : التّفضيل . ب ، ج : التّفصيل .   ۳ ــ الف ، ب : لاتغيير . ج : لاتغيّر .

۳ ــ اشاره‌است بآيه‌ٔ ۳ ، سوره‌ٔ ۳۰ (سورة الروم) . فاقم وجهك للدّين حنيفاً فطرت الله الّتى فطر النّاس عليها لاتبديل لخلق الله ذلك الدّين القيّم ولكنّ اكثر النّاس لايعلمون . وآيه‌ٔ ۱۱ ، از سوره‌ٔ ۱۳ (سورة الرعد) ... واذا اراد الله بقوم سوءً فلا مردّ له ومالهم من دونه من وال . وآيه‌ٔ ۱۰۷ ، از سوره‌ٔ دهم (سورة يونس) . وإن يمسسك الله بضرّ فلا كاشف له الّا هو وإن يردك بخير فلا رادّ لفضله يصيب به من يشاء من عباده وهو الغفور الرحيم .

۳ ــ الف ، ب : لامرّد له . ج : لا رادّ له .

۳ ــ الف : تعالى .

۴ ــ الف ، ب : بامره . ج : يامره .

۴ ــ الف ، ب : فصلها . ج : فضلها .

۴ ــ الف ، ب : هو التّالى . ج : هو الثّانى .

۶ ــ الف : عن السّابق . ب ، ج : من السّابق .

۸ ــ آيه‌ٔ ۴۹ ، سوره‌ٔ ۵۴ . (سورة القمر) .

۸ ــ الف ، ب : فالقدر يلى الامر . ج : يلى الامر .

۹ ــ در هر سه نسخه هو قدرٌ آمده‌است .

۱۰ ــ الف : يقال قدّر الله . ج : قدّر الله .

۱۱ ــ الف ، ب : بقدره فقد دلّك . ج : بقدر فقد ذلك .

فَقُلْتُ فِي كَلَامِي : « مَاشَاءَ ٱللّٰهُ وَأَرَادَ وَقَضَىٰ وَقَدَّرَ . » . فَقَالَ ٱلصَّادِقُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : « أَخْطَأْتَ ، إِنَّمَا هُوَ مَا شَاءَ ٱللّٰهُ وَأَرَادَ وَقَدَّرَ وَقَضَىٰ . إِنَّ ٱللّٰهَ ، إِذَا أَرَادَ شَيْئًا ، شَاءَهُ ، فَإِذَا شَاءَ وَأَرَادَ ، قَدَّرَهُ . فَإِذَا قَدَّرَهُ . قَضَاهُ ، فَإِذَا قَضَاهُ ، أَمْضَاهُ . » . فَقَدْ دَلَّكَ ، أَنَّ ٱلْقَدَرَ قَبْلَ ٱلْقَضَاءِ وَفَوْقَهُ .

وَأَمَّا ٱلتَّأْوِيلُ . فِي قَوْلِ رَسُولِ ٱللّٰهِ ، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : « أَفِرُّ مِنْ قَضَاءِ ٱللّٰهِ إِلَىٰ قَدَرِهِ . » ، « أَنَّهُ أَرَادَ ، أَنْ يَفِرَّ مِنْ لَطِيفِ تَأْيِيدِ ٱلسَّابِقِ ، إِلَىٰ بَيَانِ ٱلتَّالِي ، كَفِرَارِ | ٱلرَّجُلِ مِنَ ٱلنَّارِ ، ٱلَّذِي الف-٥١ هُوَ ، دَلِيلٌ عَلَى ٱلتَّأْيِيدِ . إِلَى ٱلْمَاءِ ٱلَّذِي ، هُوَ ، دَلِيلٌ عَلَى ٱلْبَيَانِ . فَإِنَّهُ أَرَادَ أَنْ يَفِرَّ مِنَ ٱلشَّيْءِ ٱلَّذِي ، قَدْ حُمَّ وَفُصِّلَ ، فَلَا يَتَهَيَّأُ دَفْعُهُ ، إِلَى ٱلشَّيْءِ ٱلَّذِي ، لَمْ يُفَصَّلْ . »

---

١ — الف ، ج : قضا . ب : قضاء . ٢ — الف ، ب : واراد . ج : او اراد .

٣ — الف ، ب : فقد دلك . ج : فقد ذلك .

٤ — حاشيهٔ الف ، تأويل قول رسول الله ، افرّ من قضاءالله الى قدره .

٤ — ظاهرًا از ، امّا التّاويل ، تا ، لم يفصّل ، بيان قول صاحب محصول است در باب تاويلى از حديث افرّ من قضاء الله الى قدره .

٥ — كتاب الرياض . نسخهٔ خطى ، صفحهٔ ١٠٢ ببعد . قال صاحب الاصلاح ، وامّا التاويل عن قول رسول‌الله صلع افرّ من قضاء الله الى قدره انّه اراد ان يفرّ من لطيف تايبد السّابق الى بيان التّالى كفرار الرّجل من النّار التّى هى دليل على التّاييد الى الماء الّذى هو دليل على البيان فانّه اراد ان يفرّ من الشّئ الّذى قد ختم وقضى فلا يتهيّأ دفعه الى القدر الّذى هو لم يقض . هذا هوا لقول وهو غير منتظم ، فانّ رسول الله صلع فرّ من قضاء الله الى قدره لعلّة وكانت العلّة هى الحائط المائل الّذى حذّر من سقوطه واسرع المشى فقال افرّ من قضاء الله الى قدره واراد ان يضرب لهم مثلاً والحائط المائل هو بناء قد مال ليسقط وهو على حدّ من الحدود قدهمّ بشىء من النّكث والنّفاق ومال الى الفسق من الطّاعة لانّه اذا نكث سقط عن منزلته كما قال الله تعالى فوجدا فيها جدارًا يريدان ينقض فا قامه يعنى حدًّا من الحدود كان قدهم بالنّفاق والنّقض فقومّه حتى ثبت ولم ينقض ولم يسقط وكذلك الحائط المائل الّذى اسرع رسول الله المشى عنده كان قد عرف حدًّا من الحدود انّه قد استشعر النّفاق ومال الى النّقض ففاتحه بالظّاهر وهو سرعة الشّيء لانّ التّأنّى فى المشى يدلّ على البيان والبرهان والعجلة والسّرعة فى المشى على الظّاهر فكان ع م يخاطب من هم بالنّفاق بالوعظ والانذار فى الظّاهر دون البيان فى الباطن والقدر على الظّاهر كما فسّرناه والقضاء على الباطن وكان فراره صلع من قضاء الله الى قدره لاجل هذا الحائط حذرًا من سقوطه لاحذرًا على نفسه ولافرارًا من الكرامة الّتى اكرمه‌الله تعالى بها من الدّرجة الّتى ارقاه الله اليها وهو على الاستكثار احرص . كتاب الرّياض : نسخهٔ چاپى ، صفحهٔ ١٦٤ببعد .

٧ — الف : قدجم . ب . ج : قدحمّ . ٧ — الف ، ب : فلا يتهيّاء . ج : لايتهيّاء .

هٰذَا ، هُوَ ٱلْقَوْلُ ٱلْأَوَّلُ ، وَهُوَ ، غَيْرُ مُنْتَظِمٍ . لِأَنَّكَ ، إِذَا جَعَلْتَ ٱلْقَضَاءَ عَلَى ٱلسَّابِقِ ، وَٱلْقَدَرَ عَلَى ٱلتَّالِى . ثُمَّ قُلْتَ . فَرَّ مِنَ ٱلشَّىْءِ ٱلَّذِى . قَدَّمْتَهُ وَفُصِّلَ . إِلَى ٱلشَّىْءِ ٱلَّذِى . لَمْ يُفَصَّلْ . فَقَدْ قَدَّمْتَ ٱلَّذِى فُصِّلَ . عَلَى ٱلَّذِى لَمْ يُفَصَّلْ . لِأَنَّكَ قَدْ قُلْتَ . إِنَّ ٱلْقَضَاءَ . عَلَى ٱلْأَوَّلِ ، وَٱلْقَدَرَ ، عَلَى ٱلتَّالِى ، وَهٰذَا مُحَالٌ . أَنْ يَكُونَ ٱلتَّفْصِيلُ قَبْلَ ٱلتَّقْدِيرِ .

وَأَيْضًا . فَإِنَّ فِرَارَ رَسُولِ ٱللهِ . صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . مِنْ قَضَاءِ ٱللهِ إِلَى قَدَرِهِ . كَانَ لِعِلَّةٍ مَّا . وَكَانَتِ ٱلْعِلَّةُ فِيهِ . ٱلْهَدَفَ ٱلْمَائِلَ ، ٱلَّذِى ، حَذِرَ مِنْ سُقُوطِهِ . وَلَيْسَ فِى قَوْلِهِ : «إِنَّهُ فَرَّ مِنْ تَأْيِيدِ ٱلسَّابِقِ . إِلَى بَيَانِ ٱلتَّالِى » . سَبَبٌ ، يُوجِبُ ٱلْفِرَارَ مِنْهُ | ، حَذَرًا مِنْ سُقُوطِهِ . إِلَّا الف ۵۲ أَنْ يَكُونَ حَذَرًا عَلَى نَفْسِهِ ، مِنَ ٱلسُّقُوطِ . وَنَعُوذُ بِٱللهِ مِنْ هٰذَا ٱلْقَوْلِ .

وَنَقُولُ . إِنَّهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ . لَمْ يَكُنْ يَفِرُّ مِنْ كَرَامَةٍ . أَكْرَمَهُ ٱللهُ بِهَا . وَدَرَجَةٍ . أَرْقَاهُ إِلَيْهَا ، فَيَحِنُّ إِلَى مَنْزِلَةٍ أَدْوَنَ مِنْهَا . لِأَنَّ ٱلْفِرَارَ مِنَ ٱلْعُلْوِ إِلَى ٱلسُّفْلِ ، هُوَ مَذْمُومٌ . وَكَانَتْ أَنْفُسُ ٱلنُّطَقَاءِ ٱلْمُقَدَّسَةُ ٱلْمُطَهَّرَةُ ، تَحِنُّ مِنَ ٱلسُّفْلِ إِلَى ٱلْعُلْوِ . وَتَشْتَاقُ إِلَى غِذَائِهَا . إِشْتِيَاقًا شَدِيدًا . وَتَحْرِصُ عَلَى ٱلْإِزْدِيَادِ مِنَ ٱلْكَرَامَةِ ، وَٱلْإِسْتِكْثَارِ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ . حَتَّى . رُبَّمَا كَانُوا يَسْأَلُونَ . فَوْقَ مَا كَانُوا يُعْطَوْنَ . وَيَسْتَعْجِلُونَ بِهِ . قَبْلَ أَنْ يُفْتَحَ عَلَيْهِمْ . حِرْصًا مِنْهُمْ . عَلَى نَيْلِ ٱلْبَرَكَةِ . وَٱلْإِزْدِيَادِ مِنْهَا ، وَٱلْوُقُوفِ عَلَى ٱلْأُمُورِ ٱلْغَائِبَةِ عَنْهُمْ . لِأَنَّهُمْ . كَانُوا لَا يَقِفُونَ عَلَيْهَا . إِلَّا بِٱلْجَارِى . وَهُوَ ٱلْغَيْبُ ٱلَّذِى ، قَالَ ٱللهُ ، عَزَّوَجَلَّ : «عَالِمُ ٱلْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا .

---

١ ــ ب . ج : هوالقول . الف : القول .

٤ ــ الف . ج : قبل التّقدير . ب : قبل القدر .

۵ ــ الف . ب : فانّ فرار . ج : فافرار .

٨ ــ الف ، ب : حذر على نفسه . ج : حذرًا على نفسه .

١٠ ــ الف . ج : ارقاه . ب : ارقاه الله .

١٠ ــ الف . ب : هو مذموم . ج : هو من صوم .

١١ ــ الف . ب : وتشتاق . ج : او تشتاق .

١۵ ــ آيهٔ ٢٦ و ٢٧ . ازسورهٔ ٧٢ (سورة الجن) . عالم الغيب فلايظهر على غيبه احدًا . الّا من ارتضى من رسول فانّه يسلک من بين يديه ومن خلفه رصدًا .

٢ ــ ب ، ج : قدحم . الف : قدجم .

۵ ــ در نسخهٔ ب : قبل از ، وايضًا . فصل ، آورده‌است .

٦ ــ الف . ب : وكان العلّة . ج : كانت العلّة .

٩ ــ الف . ب : الله بها . ج . الله ها .

١٠ ــ الف : فيحن . ب : فيحذّ . ج : فيحط .

١١ ــ الف . ج : تحن . ب : تحذّ .

١٢ ــ الف : يسالون . ب : يتسالون . ج : يتساء لون .

إِلَّا مَنِ ٱرْتَضَىٰ | مِن رَّسُولٍ ، » . فَكَانُوا يَحْرِصُونَ عَلَىٰ أَنْ يُطَّلِعُوا عَلَىٰ ذَٰلِكَ ، وَيَسْتَعْجِلُونَ بِهِ . كَمَا (الف - ٥٣) كَانَ ٱلنَّبِيُّ ، صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ ، يَسْتَفْتِحُ ، قَبْلَ أَنْ يُفْتَحَ عَلَيْهِ ، وَيَسْتَعْجِلُهُ ، حِرْصًا مِنْهُ عَلَى ٱلْإِسْتِكْثَارِ مِنَ ٱلْخَيْرِ . فَقِيلَ لَهُ : « لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ . » ، ثُمَّ قَالَ : « فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَٱتَّبِعْ قُرْآنَهُ . » . فَإِنَّهُ أُمِرَ أَنْ يَتَأَنَّىٰ ، حَتَّىٰ ، يُجْرَىٰ إِلَيْهِ ، وَلَا يَسْتَعْجِلَ بِٱلْمُفَاتَحَةِ . وَقَالَ ، فِى آيَةٍ أُخْرَىٰ : « . . . وَلَا تَعْجَلْ بِٱلْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُل رَّبِّ زِدْنِى عِلْمًا . » . أَلَا تَرَاهُ نَهَاهُ عَنِ ٱلْإِسْتِعْجَالِ ، وَأَمَرَهُ ، أَنْ يَسْأَلَ ٱلزِّيَادَةَ ، عَلَىٰ وَجْهِ ٱلتَّوَاضُعِ وَٱلْخُشُوعِ . فَأَمَّا ٱلْآيَةُ ٱلْأُولَىٰ ، فَإِنَّهَا فِى شَأْنِ ٱلْأَسَاسِ وَٱلضِّدِّ . وَفِيهَا خُصُوصِيَّةٌ ، وَيَطُولُ ٱلشَّرْحُ بِذَٰلِكَ . وَإِنَّمَا ذَكَرْنَا هَٰذَا لِمَا قُلْنَا ، إِنَّهُمْ كَانُوا يَحْرِصُونَ ، عَلَى ٱلْإِسْتِكْثَارِ مِنَ ٱلْجَارِى ، وَيَسْتَعْجِلُونَهُ ، شَوْقًا مِنْهُمْ ، إِلَى ٱلْغِذَاءِ .

وَمِثْلُ ذَٰلِكَ ، مَا ذَكَرَ عَزَّ وَجَلَّ ، فِى قِصَّةِ مُوسَىٰ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : « . . . رَبِّ | أَرِنِى أَنْظُرْ (الف - ٥٤) إِلَيْكَ ، » ، فَهَٰذَا ، إِلْتَمَسَ أَنْ يَكْشِفَ لَهُ ، فَوْقَ مَا قَدَّرَهُ لَهُ ، مِنْ حَدِّ ٱلسَّابِقِ . فَقِيلَ لَهُ : « . . . لَن تَرَانِى وَلَٰكِنِ ٱنْظُرْ إِلَى ٱلْجَبَلِ ، » . عَرَفَ أَنَّهُ لَا يَنَالُ ذَٰلِكَ ، وَأُمِرَ بِٱلْإِقْتِصَارِ عَلَىٰ

---

٣ — آيهٔ ١٦ : سورهٔ ٧٥ . (سورة القيامة) . ٣ — آيهٔ ١٨ ، سورهٔ ٧٥ ، (سورة القيامة) .

٤ — در هر سه نسخهٔ . يتانا ، آمده است . ٤ — الف : قد قال . ب ، ج : وقال .

٥ — آيهٔ ١١٤ ، سورهٔ ٢٠ (سورة طه) . فتعالى الله الملك الحقّ ولا تعجل بالقرآن من قبل أن يقضى اليك وحيه وقل ربّ زدنى علمـًا. ٦ — درهرسه نسخه ، فى امره ، آمده است. ٩ — الف ، ب : الغذاء . ج : العذاب .

١٠ — كتاب الرّياض ، نسخهٔ خطى ، صفحهٔ ١٠٥ . قال صاحب الاصلاح مئولا عن الآية فى قصّة موسى عليه افضل السّلام والتّحية رب ارنى انظر اليك قال لن ترانى ولكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف ترانى فلمـّا تجلّى ربـّه الى الجبل فهذا التمس ان يكشف له فوق ما قدّر له من حدّ السّابق فقيل له لن ترانى ولكن انظر الى الجبل عرف انـّه لاينال ذلكك وامر بالاقتصار على ما يجرى اليه بالجد وعرف انّ الـّذى ساله لايقدر الجد على مثله مع لطفه فكيف ينال هو الاتراه يقول فان استقرّ مكانه فسوف ترانى فلمـّا تجلّى ربـّه للجبل جعله دكـّا وخرّ موسى صعقا لما علم انـّه قد اخطأ فى طلب مالايناله تضرع الى ربـّه فلما افاق قال سبحانكك تبت اليكك هذا قوله. كتاب الرياض . نسخهٔ چاپى ، صفحهٔ ١٦٨ .

١٠ — آيهٔ ١٤٣ ، سورهٔ هفتم ، (سورة الاعراف) . ولمـّا جاء موسى لميقاتنا وكلـّمه ربـّه قال ربّ ارنى أنظر اليك قال لن ترانى ولكن أنظر إلى الجبل فإن استقرّ مكانه فسوف ترانى فلمـّا تجلّى ربـّه للجبل جعله دكـًّا وخرّ موسى صعقـًا فلمـّا افاق قال سبحانكك تبت اليكك وانا اوّل المؤمنين .

مَا يُجْرَىٰ إِلَيْهِ بِالْحَدِّ ، وَعَرَفَ أَنَّ ٱلَّذِى يَسْأَلُهُ ، لَايَقْدِرُ ٱلْحَدُّ عَلَىٰ نَيْلِهِ مَعَ لُطْفِهِ ، فَكَيْفَ يَنَالُهُ هُوَ . أَلَاتَرَاهُ يَقُولُ : « . . . فَإِنِ ٱسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِى فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا ، » . لَمَّا عَلِمَ أَنَّهُ قَدْ أَخْطَأَ فِى طَلَبِ مَا لَايَنَالُهُ ، تَضَرَّعَ إِلَىٰ رَبِّهِ : « ... فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ ، » . فَهٰكَذَا ، يَكُونُ حِرْصُهُمْ عَلَى ٱلْإِسْتِكْثَارِ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ ، وَٱلْإِرْتِقَاءِ إِلَى ٱلْعُلُوِّ ، وَٱلْإِزْدِيَادِ مِنَ ٱلرِّفْعَةِ . فَكَيْفَ يَفِرُّ هُوَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، مِنَ ٱلدَّرَجَةِ ٱلْعُلْيَا ، إِلَى ٱلْمَنْزِلَةِ ٱلسُّفْلَىٰ . وَلَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، يُفَاتِحُ ، بِمَا لَايَقْوَىٰ عَلَى ٱحْتِمَالِهِ ، فَيَحْتَاجَ إِلَى ٱلْفِرَارِ مِنْهُ .

الف ۵۵ وَأَمَّا ٱلتَّأْوِيلُ فِى |قَوْلِهِ : « إِنَّا سَنُلْقِى عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا . » . فَإِنَّهُ ، لَمَّا جَرَىٰ إِلَيْهِ فِى أَمْرِ ٱلضِّدِّ ، وَمَا يُرِيدُ أَنْ يُحْدِثَهُ ، ثَقُلَ عَلَيْهِ ذٰلِكَ جِدًّا ، وَٱشْتَدَّ ٱغْتِمَامُهُ .

فَكَانَ هٰذَا ٱلْقَوْلُ ، ٱلثَّقِيلُ عَلَيْهِ . ثُمَّ عُزِّىَ عَنْ ذٰلِكَ ، فَقِيلَ لَهُ : « إِنَّ نَاشِئَةَ ٱللَّيْلِ هِىَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا . » . فَٱلنَّاشِئَةُ ، عَلَى ٱلدَّعْوَةِ ٱلْحَقِيقِيَّةِ ، لِأَنَّهَا مَسْتُورَةٌ . فَعَرَفَ ، أَنَّ ٱلْأَسَاسَ وَحُدُودَ ٱلدِّينِ ، يُنْشَأُونَ ، لِإِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ ٱلْحَقِيقِيَّةِ ، بِٱسْمِهِ . فَتَكُونُ وَطْأَتُهُمْ عَلَى ٱلضِّدِّ وَأَتْبَاعِهِ ، بِٱلْكَسْرِ وَٱلْإِحْتِجَاجِ ، أَشَدَّ مِنْ وَطْأَةِ ٱلضِّدِّ وَأَتْبَاعِهِ ، فِى نِفَاقِهِمْ وَمَكْرِهِمْ بِأَهْلِ ٱلْحَقِيقَةِ .

« . . . وَأَقْوَمُ قِيلًا . » ، أَىْ ، بَيَانُهُمْ وَبُرْهَانُهُمْ لِأَهْلِ ٱلشَّرِيعَةِ ، بِٱلدَّعْوَةِ ، أَقْوَمُ وَأَوْضَحُ مِنْ زَخَارِفِ ٱلضِّدِّ وَأَتْبَاعِهِ .

وَقَوْلُ رَسُولِ ٱللّٰهِ ، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : « أَفِرُّ مِنْ قَضَاءِ ٱللّٰهِ إِلَىٰ قَدَرِهِ . » . فَإِنَّ ٱلْقَضَاءَ ، قَضَاآنِ :

---

١ — در هرسه نسخه ، بالجدّ ، آمده‌است .
٤ — در هر سه نسخه ، لمّا افاق ، آمده‌است .
٨ — آيهٔ ٥ ، سورهٔ ٧٣ ، (سورة المزمّل) .
١٠ — الف ، ب : فقيل له . ج : فقيل .
١١ — الف : فالنّاشئة . ب : فالنشاءة . ج : فالنشأة .
١٣ — الف ، ب : اشدّ . ج : فتكون اشدّ .
١٦ — الف : زخاريف . ب ، ج : زخارف .

١ — در هر سه نسخه ، الجدّ ، آمده‌است .
٤ — در نسخهٔ ب آمده‌است ، تبت اليك وانا اوّل المؤمنين .
١٠ — الف ، ب : فكان . ج : لكان .
١٠ — آيهٔ ٦ : سورهٔ ٧٣ ، (سورة المزمّل) .
١٢ — الف ، ب : فتكون وطأتهم . ج : وطأتهم .
١٣ — الف : وطأت . ب ، ج : وطاءة .

قَضَاءُ ٱلسُّوءِ وَقَضَاءُ ٱلْحَسَنِ . وَمِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ ، يَقُولُ ٱلنَّاسُ : نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ قَضَاءِ ٱلسُّوءِ . فَالْقَدَرُ هَاهُنَا ، عَلَىٰ حَدِّ ٱلنَّاطِقِ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، وَعَلَىٰ مَا | أَيَّدَ بِهِ ، مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ ، الف-٥٦ وَأَلَّفَ بِهِ ، الشَّرِيعَةَ ٱلظَّاهِرَةَ ٱلْمُقَدَّرَةَ ، عَلَى ٱلْبَيَانِ وَٱلْبُرْهَانِ . لِأَنَّ ٱلَّذِى أَلَّفَهُ ، كَانَ مُقَدَّرًا ، وَلَمْ يَكُنْ مُفَصَّلًا . وَٱلْقَضَاءُ ٱلْحَسَنُ ، عَلَىٰ حَدِّ ٱلْأَسَاسِ وَمَا أُيِّدَ بِهِ مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ . فَأَقَامَ ٱلدَّعْوَةَ بِالْبَيَانِ وَٱلْبُرْهَانِ . لِأَنَّهُ ، كَانَ مُفَصِّلًا عَلَى ٱلظَّاهِرِ ، ٱلَّذِى ، قَدَّرَهُ ٱلنَّاطِقُ ، وَلَمْ يُفَصِّلْهُ .

فَالْقَضَاءُ ٱلْحَسَنُ ، عَلَى ٱلْأَسَاسِ ، كَمَا بَيَّنَّا . لِأَنَّ ٱلْبَيَانَ ، يُؤَدِّى أَهْلَ ٱلْوِفَاقِ ٱلْمُتَمَسِّكِينَ بِهِ ، إِلَى ٱلْحُسْنَىٰ ، ٱلَّتِى ، هِىَ ٱلْجَنَّةُ . وَثَوَابُ ٱلْمُحْسِنِينَ ، كَمَا قَالُوا فِى تَفْسِيرِ قَوْلِهِ : « . . . فَلَهُ جَزَاءً ٱلْحُسْنَىٰ ، » ، وَٱلْحُسْنَىٰ ، هِىَ ٱلْجَنَّةُ .

وَقَضَاءُ ٱلسُّوءِ ، عَلَى ٱلضِّدِّ . لِأَنَّهُ ، عَرَفَ ٱلْبَيَانَ ٱلْمُفَصَّلَ ، ٱلَّذِى ، هُوَ ٱلْقَضَاءُ ، فَنَكَثَ ، وَصَارَ إِلَىٰ أَسْوَءِ حَالٍ . وَصَارَ ٱلَّذِى نَالَهُ ، وَبَالًا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ أَتْبَاعِهِ ، وَسُوءًا . وَهُوَ ، يُؤَدِّيهِمْ إِلَى ٱلسُّوءِ ، ٱلَّتِى ، هِىَ ٱلنَّارُ . وَجَزَاءُ ٱلنَّاكِثِينَ ٱلْمُسِيئِينَ ، كَمَا قَالُوا فِى تَفْسِيرِ قَوْلِهِ : « | ثُمَّ الف-٥٧ كَانَ عَاقِبَةَ ٱلَّذِينَ أَسَاؤُا ٱلسُّوٓأَىٰ ، » . قَالُوا : السُّوءُ ، هِىَ ٱلنَّارُ . فَكَانَ رَسُولُ ٱللهِ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، إِذَا مَرَّ بِهَدَفٍ مَائِلٍ ، أَسْرَعَ ٱلْمَشْىَ عَنْهُ ، فَقَالَ : « أَفِرُّ مِنْ قَضَاءِ ٱللهِ إِلَىٰ قَدَرِهِ . » ،

---

١ — الف ، ج : الحسن . ب : حسن . ٢ — الف : ههنا . ب ، ج : هاهنا .

٢ — الف : ايّدبه من الاصلين . ب : ايّدالله اليه من الاصلين . ج : ايّده الله اليه ايس من الاصلين .

٤ — الف ، ب : لم يكن . ج : ولم يكن . ٧ — الف ، ب : به الى الحسنى . ج : الى الحسنا .

٩ — آيهٔ ٨٨ ، سورهٔ ١٨ ، (سورة الكهف) . وامّا من آمن وعمل صالحًا فله جزاء الحسنى وسنقول له من امرنا يسرًا . ١٠ — الف ، ب : القضاء . ج : القضا .

١١ — الف . ب : اسوء حال . ج : سوء حال .

١١ — در هر سه نسخه ، وسوء ، آمده‌است . در الف و ج : وسوء وهو . در ب : وسوء او هو .

١٢ — آيهٔ ١٠ ، سورهٔ ٣٠ ، (سورة الروم) . ثمّ كان عاقبة الذّين اساؤا السوأى أن كذّبوا بآيات الله وكانوا بها يستهزؤن . ١٤ — الف ، ج : اذا مرّ . ب : اذا مرّ .

١٤ — الف . ب : بهدف . ج : لهدف . ١٤ — الف ، ب : المشىٔ . ج : المشى عنه .

أَرَادَ ، أَنْ يَضْرِبَ لَهُمْ مَثَلًا .

فَالْهَدَفُ ٱلْمَائِلُ ، هُوَ ، بِنَاءٌ قَدْ مَالَ بِسِقْطٍ ، يَدُلُّ عَلَىٰ حَدٍّ مِنَ ٱلْحُدُودِ ، قَدْ كَانَ هَمَّ بِالنِّفَاقِ ، وَمَالَ إِلَى ٱلنَّكْثِ . لِأَنَّهُ ، إِذَا نَكَثَ ، سَقَطَ عَنْ مَنْزِلَتِهِ ، كَمَا قَالَ ٱللهُ ، عَزَّوَجَلَّ : « . . . فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ ، » . يَعْنِى ، حَدًّا مِنَ ٱلْحُدُودِ ، قَدْ كَانَ هَمَّ بِالنَّكْثِ وَٱلنَّقْضِ . فَقَوَّمَهُ ، حَتَّىٰ ، ثَبَتَ ، وَلَمْ يَنْقَضَّ وَلَمْ يَسْقُطْ . فَكَذٰلِكَ ٱلْهَدَفُ ٱلْمَائِلُ ، ٱلَّذِى ، أَسْرَعَ رَسُولُ ٱللهِ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، ٱلْمَشْىَ عَنْهُ . يَعْنِى ، أَنَّهُ كَانَ ، إِذَا عَرَفَ مِنْ حَدٍّ مِنَ ٱلْحُدُودِ ، أَنَّهُ ، قَدِ ٱسْتَشْعَرَ ٱلنِّفَاقَ ، وَمَالَ إِلَى ٱلنَّقْضِ وَٱلنَّكْثِ ، فَاتَحَهُ بِالظَّاهِرِ ، وَهُوَ سُرْعَةُ ٱلْمَشْىِ . لِأَنَّ ٱلتَّأَنِّىَ فِى ٱلْمَشْىِ ، يَدُلُّ عَلَى ٱلْبَيَانِ وَٱلْبُرْهَانِ ، وَٱلْعَجَلَةَ وَٱلسُّرْعَةَ | فِى ٱلْمَشْىِ ، عَلَى ٱلظَّاهِرِ . فَكَانَ عَلَيْهِ الف-٥٨
ٱلسَّلَامُ ، يُخَاطِبُ مَنْ هَمَّ بِالنَّكْثِ ، بِالْوَعْظِ وَٱلْإِنْذَارِ فِى ٱلظَّاهِرِ ، دُونَ ٱلْبَيَانِ فِى ٱلْبَاطِنِ . فَالْقَدَرُ ، عَلَى ٱلظَّاهِرِ ، كَمَا فَسَّرْنَا . وَٱلْقَضَاءُ ، عَلَى ٱلْبَاطِنِ ، عَلَىٰ حَسَبِ مَا تَقَدَّمَ ٱلْقَوْلُ بِهِ . أَىْ ، ٱمْتَنَعَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، مِنْ إِنَالَتِهِ ٱلتَّأْيِيدَ ، وَمِنْ إِفَادَتِهِ ٱلْبَيَانَ ، وَفَرَّمِنْهُ ، إِلَى ٱلظَّاهِرِ ، فَخَاطَبَهُ بِالْوَعْظِ وَٱلْإِنْذَارِ ، وَضَرَبَ لَهُ ٱلْأَمْثَالَ . فَكَانَ ذٰلِكَ ، فِرَارَهُ مِنْ قَضَاءِ ٱللهِ ، ٱلَّذِى ، هُوَ ٱلْبَيَانُ وَٱلْبُرْهَانُ ، إِلَىٰ قَدَرِهِ ، ٱلَّذِى ، هُوَ ٱلْحِكْمَةُ وَٱلْأَمْثَالُ . وَكَانَ سَبَبُ فِرَارِهِ مِنَ ٱلْقَضَاءِ إِلَى ٱلْقَدَرِ ، هُوَ ٱلْهَدَفُ ٱلْمَائِلُ ، حَذَرًا مِنْ سُقُوطِهِ ، لَاحَذَرًا عَلَىٰ نَفْسِهِ ، وَلَافِرَارًا مِنَ ٱلْكَرَامَةِ ، ٱلَّتِى ، أَكْرَمَهُ ٱللهُ بِهَا ،

---

١ ــ الف ، ج : اراد . ب : و اراد .

٢ ــ الف ، ب : قدهمّ . ج : قدكان همّ .

٣ ــ الف : قال تعالى . ب : قال الله تعالى . ج : قال الله عزوجل .

٣ ــ آيهٔ ٧٧ ، سورهٔ ١٨ ، (سورة الكهف) . فانطلقا حتّى إذا أتيا اهل قرية استطعما اهلها فأبوا أن يضيّفوهما فوجدا فيها جداراً يريد أن ينقضّ فأقامه قال لو شئت لتّخذت عليه أجراً .

٦ ــ الف ، ب : المشى . ج : الشى .

٦ ــ الف ، ب : كان اذا . ج : اذا .

٦ ــ الف : من حد من الحدود . ب ، ج : من حد الحدود .

٧ ــ الف : سرعته . ب : سرعه . ج : سرعة .

٧ ــ الف ، ب : لانّ التانّى . ج : لانّ التّالى .

٨ ــ الف : فى المشيِ . ب ، ج : فى المشى .

٨ ــ الف : لانّه كان . ب ، ج : فكان .

١٣ ــ الف : هذا الهدف . ب ، ج : هوالهدف .

١٤ ــ الف ، ب : ولا فراراً . ج : لافراراً .

١٤ ــ الف ، ب : بها . ج : لها .

وَمِنَ ٱلدَّرَجَةِ ، ٱلَّتِى ، أَرْقَاهُ ٱللهُ إِلَيْهَا . بَلْ ، كَانَ عَلَى ٱلْإِسْتِكْثَارِ مِنْهَا ، أَحْرَص ، وَفِى ٱلْإِزْدِيَادِ فِيهَا ، أَرْغَبَ ، وَعَلَى ٱلنُّهُوضِ بِهَا ، أَقْوَىٰ . سَلَامُ ٱللهِ عَلَيْهِ وَرَحْمَتُهُ وَبَرَكَاتُهُ . | الف ـ ٥٩

فصل

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى ٱلشَّرَائِعِ ، وَمَا جَرَى ٱلرَّسْمُ بِهِ فِى ذَٰلِكَ ٱلْكِتَابِ ، وَوَقَعَ ٱلْغَلَطُ فِيهِ .

« أَنَّ أَوَّلَ ٱلنُّطَقَاءِ لَمْ تَكُنْ لَهُ شَرِيعَةٌ . » . ثُمَّ إِعَادَةُ ٱلْقَوْلِ بِذِكْرِهِ فِى فُصُولٍ كَثِيرَةٍ : « أَنَّ أَوَّلَ ٱلنُّطَقَاءِ مِنْ أُولِى ٱلْعَزْمِ . » ، وَٱلْقَوْلُ فِى : « أَنَّ أُولِى ٱلْعَزْمِ ، هُمْ ، سَبْعَةٌ ، وَأَنَّ صَاحِبَ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ ، هُوَ ، مِنْ أُولِى ٱلْعَزْمِ . » .

وَقَدْ وَقَعَ فِى هَٰذِهِ ٱلْأَلْفَاظِ ، وَهَٰذِهِ ٱلْأُصُولِ ، غَلَطٌ كَثِيرٌ ، يَجِبُ ، أَنْ يُفَصَّلَ وَيُشْرَحَ ٱلْقَوْلُ بِهِ ، لِكَىْ ، لَا يَجْرِى ٱلْخَطَأُ فِى مَعَانِيهَا ، كَمَا جَرَىٰ فِى أُصُولِهَا ، وَلِكَىْ ، لَا يَقَعَ ٱلْإِعْتِقَادُ مِنَ ٱلْمُسْتَرْشِدِينَ عَلَىٰ هَٰذَا ٱلْخَطَإِ . وَمَنْ غَلِطَ فِى هَٰذَا ٱلْقَوْلِ ، لَمْ يَقْصِدْ ، إِلَّا إِلَى ٱلصَّوَابِ . وَقَدْ قَدَّمْنَا ٱلْقَوْلَ ، فِى هَٰذَا ٱلْمَعْنَىٰ ، وَذَكَرْنَا ، مَوْضِعَ عُذْرِهِ ، بِمَا يُغْنِى عَنْ إِعَادَتِهِ ، إِنْ شَاءَ ٱللهُ تَعَالَىٰ . فَإِنَّمَا ، غَلِطَ مَنْ قَالَ هَٰذَا ٱلْقَوْلَ ، مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ ، سَمِعَ ، أَنَّ أَوَّلَ ٱلنُّطَقَاءِ ، لَمْ يَكُنْ لَهُ عَزِيمَةٌ . فَقَدَّرَ ، أَنَّ ٱلْعَزِيمَةَ ، | هِىَ ٱلشَّرِيعَةُ . ثُمَّ تَمَادَى ٱلْغَلَطُ بِهِ ، حَتَّىٰ ، جَعَلَ أَوَّلَ ٱلنُّطَقَاءِ ، الف ـ ٦٠ مِنْ أَصْحَابِ ٱلْعَزَائِمِ ، مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ قَدَّرَ ، أَنَّ ٱلْعَزِيمَةَ وَٱلدَّوْرَ ، شَىْءٌ وَاحِدٌ . فَكَانَ غَلَطُهُ مِنْ وَجْهَيْنِ ، حِينَ أَخْرَجَهُ مِنْ جُمْلَةِ أَصْحَابِ ٱلشَّرَائِعِ ، وَحِينَ عَدَّهُ مِنْ أَصْحَابِ ٱلْعَزَائِمِ . وَغَلِطَ أَيْضًا ، حِينَ جَعَلَ صَاحِبَ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ ، مِنْ أَصْحَابِ ٱلْعَزَائِمِ ، فَذَكَرَ ، أَنَّ أَصْحَابَ

---

٢ ـ الف : بها اقوا . ب : بها اقوى . ج : لها اقوى .   ٢ ـ در الف ، وبركاته ، نيامده‌است .

٥ ـ ظاهرًا از ، انّ اوّل النطقاء ، تا ، هو من اولى العزم ، بيان قول صاحب محصول است .

٥ ـ الف : لم يكن . ب ، ج : لم تكن .   ٦ ـ الف : سبعة . ب : هم سبعة . ج : هم تسعة .

٩ ـ الف : القول به لكى لايجرى الخطاء فى معانيها . ب : القول لكى لايجرى فى معانيها . ج : القول لكن لايجرى الخطاء فى معانيها .   ٩ ـ الف ، ب : لكى . ج : لكن .

١١ الف ، ج : ذكرنا . ب : ذكر .   ١١ ـ الف : ممّا يغنى . ب ، ج : بما يغنى .

١١ ـ الف ، ب : انشاء الله تعالى . ج : ان شاء الله .   ١٢ ـ الف ، ب : النطقاء . ج : النطقاء آدم ع م .

١٣ ـ الف : حتا . ب ، ج : حتّى .   ١٥ ـ الف ، ج : عدّه . ب : عدّده .

ٱلْعَزَائِمِ سَبْعَةٌ . وَجَرَى ٱلْغَلَطُ مِنْهُ هَاهُنَا أَيْضًا ، لِمَا ذَكَرْنَا ، أَنَّهُ ظَنَّ ، أَنَّ ٱلدَّوْرَ وَٱلْعَزِيمَةَ ، شَيْءٌ وَاحِدٌ . وَنَحْنُ نَذْكُرُ هٰذِهِ ٱلْأُصُولَ ٱلثَّلَاثَةَ ، وَٱلْفَرْقَ بَيْنَ أَهْلِ هٰذِهِ ٱلْمَرَاتِبِ ، مَشْرُوحًا ، لِيَكُونَ ٱلْإِعْتِقَادُ بِهِ ، عَلَى ٱلْحَقِّ وَٱلصِّدْقِ ، صَحِيحًا . وَبِاللهِ نَسْتَعِينُ ، وَمِنْهُ ٱلتَّوْفِيقُ .

بَابُ ٱلْفَرْقِ بَيْنَ ٱلشَّرِيعَةِ وَٱلْعَزِيمَةِ وَٱلدَّوْرِ

إِعْلَمْ ، رَحِمَكَ ٱللهُ ، أَنَّ ٱلشَّرِيعَةَ ، هِيَ ، مَا أَلَّفَهُ ٱلنُّطَقَاءُ ، عَلَيْهِمُ ٱلسَّلَامُ ، مِنْ رُسُومِ ٱلدِّينِ ، بِظَاهِرِ أَلْفَاظِهِمْ ، وَدَعَوْا ٱلنَّاسَ إِلَيْهَا ، مِنَ ٱلْأَحْكَامِ وَٱلسُّنَنِ وَٱلْفَرَائِضِ | ٱلظَّاهِرَةِ ، الف - ٦١
بِالْأَمْرِ وَٱلنَّهْيِ . وَحَمَلُوا عَلَيْهَا ، الْخَاصَّ وَٱلْعَامَّ . وَٱفْتَرَضُوا عَلَيْهِمْ ، إِقَامَتَهَا ، وَمَعْرِفَةَ مَعَانِيهَا ، فَقَبِلُوهَا ، طَوْعًا وَكَرْهًا .

أَمَّا أَهْلُ ٱلْمَعْرِفَةِ بِمَعَانِيهَا ، الَّذِينَ ، يَقُومُ عَلَيْهِمْ ، مَسَالِكُ رُسُومِ ٱلْأَنْبِيَاءِ ، فَإِنَّهُمْ ، قَبِلُوهَا ، طَائِعِينَ عَارِفِينَ ، غَيْرَ مُكْرَهِينَ . لِأَنَّهُمْ ، كَانُوا عَلَىٰ بَصِيرَةٍ وَيَقِينٍ .

وَأَمَّا أَهْلُ ٱلْجَهْلِ ، فَإِنَّهُمْ ، قَبِلُوهَا ، مُكْرَهِينَ . لِأَنَّهُمْ ، جَهِلُوا حَقَائِقَهَا ، وَلَمْ يَعْرِفُوا مَا فِيهَا مِنَ ٱلْحِكْمَةِ ، بَلْ ، قَبِلُوهَا قَسْرًا ، مِنْ غَيْرِ ٱخْتِيَارٍ .

فَجُمْلَةُ مَا رَسَمَهُ ٱلنُّطَقَاءُ ، مِنْ ظَاهِرِ أَحْكَامِ ٱلدِّينِ ، فِى ٱلْفَرَائِضِ وَٱلسُّنَنِ ، يُسَمَّىٰ شَرِيعَةً . وَكَذٰلِكَ ، مَا ضَرَبُوهُ لَهُمْ مِنَ ٱلْأَمْثَالِ ، بِظَاهِرِ أَلْفَاظِهِمْ ، الَّتِى ، لَمْ يَكُنْ فِيهَا أَمْرٌ وَنَهْىٌ . بَلْ ، هِىَ حِكْمَةٌ ، تَكَلَّمُوا بِهَا ، هِىَ كُلُّهَا ، شَرِيعَةٌ .

وَمَعْنَى ٱلشَّرِيعَةِ ، مِنْ جِهَةِ ٱللُّغَةِ ، هُوَ ٱلطَّرِيقُ إِلَى ٱلْمَاءِ . وَإِنَّمَا سَمُّوا ، مَا رَسَمُوهُ مِنْ أُصُولِ ٱلدِّينِ ، فِى ظَاهِرِ ٱلْأَحْكَامِ ، شَرِيعَةً ، لِأَنَّهُمْ ، جَعَلُوا ٱلْمَاءَ ، مَثَلًا لِلْعِلْمِ . | فَكَمَا أَنَّ الف - ٦٢

---

١ ــ الف : وجرا الغلط منه . ب : وجرى الغلط . ج : وجرى الغلطمنه .
٧ ــ الف ، ج : هى . ب : هو .
٨ ــ الف ، ب : ودعوا الناس . ج : ودعوة الناس .
٨ ــ الف ، ب : الظاهرة . ج : الظاهر .
١١ ــ الف : مسالك لرسوم . ب ، ج : متسالك رسوم .
١٥ ــ در ب ، از ، فجملة ، تحت عنوان فصل آمده‌است .
١٥ ــ الف ، ب : يسمّى . ج : تسمّى .

بِالْمَاءِ حَيَاةَ كُلِّ شَىْءٍ حَىٍّ ، كَمَا قَالَ ٱللهُ ، عَزَّوَجَلَّ ، « . . . وَجَعَلْنَا مِنَ ٱلْمَآءِ كُلَّ شَىْءٍ حَىٍّ ، » ، كَذٰلِكَ ٱلْعِلْمُ ، بِهِ ، حَيَاةُ كُلِّ شَىْءٍ حَىٍّ فِى ٱلدِّينِ . لِأَنَّهُمْ ، بِهِ ، يَحْيَوْنَ فِى ٱلْأُولَىٰ . وَهُوَ ، سَبَبُ نَجَاتِهِمْ ، وَمَصِيرِهِمْ إِلَى ٱلْحَيَاةِ ٱلْأَبَدِيَّةِ ، فِى ٱلْأُخْرَىٰ . كَمَا قَالَ ٱللهُ ، عَزَّوَجَلَّ : « يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا ٱسْتَجِيبُوا لِلّٰهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ ، » ، فَجَعَلَ ٱلْحُكَمَاءُ ، ٱلْمَاءَ ، مَثَلًا لِلْعِلْمِ . وَمَثَّلُوا ، ٱلطَّرِيقَ إِلَى ٱلْمَاءِ ، بِالطَّرِيقِ إِلَى ٱلْعِلْمِ ، وَسَمَّوْهُ شَرِيعَةً ، وَخَصُّوهُ بِهٰذَا ٱلْإِسْمِ ، كَمَا أَنَّ ٱلشَّرِيعَةَ ، هُوَ ، اسْمٌ خَاصٌّ لِلطَّرِيقِ إِلَى ٱلْمَاءِ . فَالشَّرِيعَةُ ، ٱلَّتِى ، هِىَ ظَاهِرُ رُسُومِ ٱلنُّطَقَاءِ ، تَدُلُّ عَلَىٰ حَقَائِقِ ٱلْعُلُومِ ، وَهِىَ طَرِيقٌ إِلَيْهَا . فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ ، سُمِّىَ مَا أَلْفُوهُ مِنْ ظَاهِرِ ٱلْأَحْكَامِ ، شَرِيعَةً ، أَىْ ، أَنَّهُ ، طَرِيقٌ إِلَى ٱلْعِلْمِ ، كَمَا أَنَّ ٱلشَّرِيعَةَ ، تُؤَدِّى ٱلنَّاسَ إِلَى ٱلْمَاءِ ، وَهٰذَا ، مَعْلُومٌ فِى ظَاهِرِ ٱللُّغَةِ ، وَكَلَامِ ٱلْعَرَبِ ، كَثِيرٌ فِى أَشْعَارِهِمْ ، كَمَا قَالَ ٱلشَّاعِرُ :

وَعِنْدَ ٱلشَّرِيعَةِ مِنْ وَائِلٍ أُخُوفَتْرَةٍ عَيْنُهُ تَزْهَرُ | الف - ٦٣

يَعْنِى بِالشَّرِيعَةِ هَاهُنَا ، ٱلطَّرِيقَ إِلَى ٱلْمَاءِ . وَهُوَ مَشْهُورٌ ، يُغْنِى عَنْ إِطَالَةِ ٱلْقَوْلِ بِهِ .

فَأَصْحَابُ ٱلشَّرَائِعِ ، هُمُ ٱلَّذِينَ وَضَعُوا ٱلْأَحْكَامَ وَٱلسُّنَنَ وَٱلْفَرَائِضَ ، وَحَمَلُوا ٱلنَّاسَ عَلَىٰ إِقَامَتِهَا ، مِثْلَ ٱلصَّلٰوةِ وَٱلزَّكٰوةِ وَٱلْقَرَابِينِ وَٱلصِّيَامِ ، وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِنْ رُسُومِ ٱلدِّينِ .

---

١ — الف ، ج : كل حىّ . ب : كل شيئ حى . ١ — الف : اللهتعالى . ب : اللهتعالى عزوجل . ج : اللهعزوجل.

١ — آيهٔ ٣٠ ، سورهٔ ٢١ (سورة الانبياء) . أو لم يرالـّذين كفروا انّ السموات والارض كانتارتقًا ففتقناهما وجعلنا من الماء كلّ شيئ حى أفلايؤمنون . ٢ — ب ، ج : شئ حى . الف : حى .

٣ — الف ، ج : فى الاخرى . ب : فى الآخرة .

٣ — آيهٔ ٢٤ ، سورهٔ ٨ (سورة الانفال) . يا ايـّها الـّذين آمنوا استجيبوا لله وللرسول اذا دعاكم لما يحييكم واعلموا انّ الله يحول بين المرء وقلبه وأنـّه اليه تحشرون .

٥ — الف ، ب : الطريق الى الماء . ج : الى الطريق الماء . ٦ — الف ، ب : الـّتى هى . ج : هى .

٧ — الف ، ب : فمن اجل ذلكك . ج : فمن ذلكك .

٨ — الف : وهو معلوم . ب : وهو هذا معلوم . ج : وهذا معلوم .

٩ — الف ، ب : فى اشعارهم . ج : اشعارهم . ٩ — الف ، ب : قال الشاعر . ب : كما قال الشاعر .

١٠ — الف ، ج : وعند . ب : وهذا . ١٠ — الف ، ب : اخوفترة عينه تزهر . ج : احوقترة عتيته زهر .

١١ — الف ، ب : الطريقة . ج : الطريق . ١٢ — الف : واصحاب . ب ، ج : فاصحاب .

١٢ — الف ، ب : وحملوا . ج : وحملو .

وَأَمَّا ٱلْعَزِيمَةُ ، فَمَعْنَاهُ ، مَأْخُوذٌ مِنَ ٱلْعَزْمِ . وَٱلْعَزْمُ ، هُوَ ٱلْأَمْرُ ٱلْحَتْمُ وَٱلْإِجْزَامُ وَٱلْقَطْعُ . يُقَالُ ، عَزَمْتُ عَلَيْكَ أَنْ تَفْعَلَ ذٰلِكَ ، أَيْ ، حَتَمْتُ عَلَيْكَ وَقَطَعْتُهُ ، وَأَجْزَمْتُهُ أَنْ تَلْتَزِمَهُ ، وَلَا تُخَالِفَهُ . وَمِنْهُ ، قِيلَ لِلْعُوَذِ وَٱلرُّقَىٰ ، عَزَائِمُ . لِأَنَّهُمْ ، زَعَمُوا ، أَنَّهَا ، تَقْطَعُ مَادَّةَ مَا يُعَزَّمُ بِهَا عَلَيْهِ . وَهٰكَذَا ، هُوَ فِي كَلَامِ ٱلْعَرَبِ وَأَشْعَارِهِمْ . قَالَ ٱلشَّاعِرُ :

عَزَمْتُ عَلَيْهَا أَمْرَهَا فَصَرَمْتُهُ   وَخَيْرُ بَدِيعَاتِ ٱلْأُمُورِ صَرِيمُهَا

عَزَمْتُ عَلَيْهَا ، أَيْ ، أَجْزَمْتُهُ وَقَطَعْتُهُ وَصَرَمْتُهُ ، وَمَعْنَاهُ قَطَعْتُهُ . وَٱلْعَزْمُ ، فِي قَوْلِ ٱللهِ ، فِي
الف-٦٤ قِصَّةِ آدَمَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : « ... فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا . » ، | قَالَ ٱلْمُفَسِّرُونَ : أَيْ ، رَأْيًا ، مَعْزُومًا عَلَيْهِ . كَأَنَّهُمْ ، ذَهَبُوا إِلَىٰ أَنَّهُ ، كَانَ خَطَاءً مِنْ غَيْرِ تَعَمُّدٍ وَلَا قَصْدٍ لِذٰلِكَ ، بِعَزْمٍ صَحِيحٍ مَحْتُومٍ ، لَا يَكُونُ فِيهِ ٱرْتِجَاعٌ . فَيَكُونَ قَطْعًا ، إِنَّمَا كَانَ نِسْيَانًا ، كَمَا ذَكَرَ ٱللهُ ، عَزَّوَجَلَّ ، فَقَالَ : « ... فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا . » ، فَالْعَزْمُ ، هُوَ ٱلْإِجْزَامُ وَٱلْقَطْعُ ، عَلَىٰ مَا فَسَّرْنَاهُ . وَيُسَمَّىٰ أَصْحَابُ ٱلْعَزَائِمِ بِذٰلِكَ ، لِأَنَّهُمْ ، جَدَّدُوا ٱلشَّرَائِعَ ، وَنَسَخُوا مَا كَانَ قَبْلَهُمْ ، مِنْ رُسُومِ مَنْ تَقَدَّمَهُمْ مِنَ ٱلْأَنْبِيَاءِ ، وَقَطَعُوا عَنْهَا ٱلنَّاسَ ، وَأَجْزَمُوا عَلَيْهِمُ ٱلْأَخْذَ بِمَا أَتَوْا بِهِ ، وَتَرْكَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ ، مِنَ ٱلرُّسُومِ ، ٱلَّتِي تَقَدَّمَتْ ، فَقِيلَ لَهُمْ ، أَصْحَابُ ٱلْعَزَائِمِ . قَالَ ٱللهُ ، عَزَّوَجَلَّ ، لِمُحَمَّدٍ ، صلع : « فَٱصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا ٱلْعَزْمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ ، » ، أَمَرَهُ أَنْ يَتَعَزَّىٰ بِهِمْ . لِأَنَّهُمْ ،

١ — الف ، ب : واما العزيمة . ج : واما القول .

١ — الف : عن العزم : ب ، ج : من العزم .

١ — الف ، ب : والاجزام . ج : فالاجزام .

٢ — الف ، ب : يقال . ج : بقا .

٢ — الف : وقطعته واجزمته ان تلزمه . ب : وقطعت واجزمنه ان تلتزمه . ج : وقطعته واحزمته ان تلتزمه .

٣ — الف ، ب : مادة مايعزّم بها عليه . ج : مادة لايعزم بها عليه .

٤ — الف ، ج : قال الشاعر . ب : كما قال الشاعر شعر .

٧ — آيه ١١٥ ، سوره ٢٠ (سورة طه) . ولقد عهدنا الى آدم من قبل فنسى ولم نجد له عزماً .

٨ — الف : يعزم . ب ، ج : بعزم .

٩ — الف ، ب : انمّا . ب : انها .

٩ — الف : الله تعالى . ب : الله . ج : الله عزوجل .

١٠ — الف ، ج : فسّرناه : ب : فسّرنا .

١١ — الف : يسّما . ب ، ج : يسمّى .

١٤ — آيه ٣٥ ، سوره ٤٦ (سورة الاحقاف) . فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرّسل ولا تستعجل لهم كانّهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا الّا ساعةً من نهار بلاغٌ فهل يهلك الّا القوم الفاسقون .

١٤ — الف ، ب : ان يتعزا . ج ، ان يتعرا .

لَمَّا جَدَّدُوا ٱلشَّرَائِعَ ، وَنَسَخُوا شَرَائِعَ ٱلْأَنْبِيَاءِ ٱلَّذِينَ تَقَدَّمُوهُمْ ، ٱسْتَعْظَمَ ذَٰلِكَ ، أَهْلُ تِلْكَ ٱلشَّرَائِعِ ٱلْمَنْسُوخَةِ ، فَكَفَرُوا بِهِمْ ، وَنَابَذُوهُمْ . وَهٰكَذَا كَانَ | سَبِيلُ مُحَمَّدٍ ، صلع . فَأَمَرَهُ ٱللَّهُ ، الف - ٦٥ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ ، أَنْ يَتَعَزَّىٰ بِهِمْ ، فَهٰذَا ، مَعْنَى ٱلْعَزْمِ .

وَأَمَّا ٱلدَّوْرُ ، فَإِنَّهُ ، مَدَارُ أَهْلِ ٱلْعَالَمِ ، وَمَا يَجْرِى فِيهِ مِنَ ٱلتَّدْبِيرِ . فَمَدَارُ هٰذَا ٱلْعَالَمِ ، هُوَ ، يَجْرِى مِنَ ٱلْفَلَكِ وَمَا فِيهِ . لِأَنَّ ٱللَّهَ ، عَزَّوَجَلَّ ، وَكَّلَهُ ، بِإِمْسَاكِ هٰذَا ٱلْعَالَمِ ، وَجَعَلَهُ ، سَبَبًا لِلنَّشْوِ وَٱلْبِلَىٰ فِيهِ . فَهُوَ ، يَدُورُ بِذَٰلِكَ ، إِلَى ٱنْقِضَاءِ أَمْرِهِ ، بِالْمُدَبِّرَاتِ ٱلسَّبْعِ ، ٱلَّتِى ، يَدُورُ بِهَا ٱلْفَلَكُ ، عَلَىٰ قُطْبِهِ ، دَوْرًا مُتَتَابِعًا ، بِأَمْرِ ٱللَّهِ ، عَزَّوَجَلَّ . فَهٰذَا ، مَعْنَى ٱلدَّوْرِ ، فِى ظَاهِرِ ٱلْأَمْرِ . فَسُمِّىَ أَصْحَابُ ٱلْأَدْوَارِ بِذَٰلِكَ ، لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ ، هُوَ ، قُطْبُ ٱلْعَالَمِ مِنَ ٱلنَّاسِ ، وَهُوَ نُقْطَةٌ لِلْعَالَمِ ، عَلَيْهِ يَدُورُ أَمْرُ ٱلدِّينِ ، وَعَلَىٰ مَا يَكُونُ مِنْ رُسُومِهِ ، لِاتِّصَالِ ٱلْأَنَامِ بِهِ ، مِنْ جِهَةِ ٱلْأَسْبَابِ ، ٱلَّتِى ، بِهَا نَجَاتُهُمْ ، وَقِوَامُ أُمُورِهِمْ ، فِى أُولَاهُمْ وَأُخْرَيٰهُمْ . فَمِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ ، سُمُّوا أَصْحَابَ ٱلْأَدْوَارِ .

فَأَمَّا أَصْحَابُ ٱلشَّرَائِعِ ، فَهُمْ ، سِتَّةُ أَنْفَارٍ . لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ ، رَسَمَ أَحْكَامَ ٱلدِّينِ وَسُنَنَهُ ، تَرْسِيمًا | ، ٱسْتَدَلَّ بِهِ ٱلْأَنَامُ ، عَلَىٰ مَا فِيهِ نَجَاتُهُمْ . أَوَّلُهُمْ ، آدَمُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، وَهُوَ الف - ٦٦ أَوَّلُ ٱلنُّطَقَاءِ ، وَأَوَّلُ أَصْحَابِ ٱلشَّرَائِعِ ، لِأَنَّهُ ، أَوَّلُ مَنْ سَنَّ رُسُومَ ٱلدِّينِ ، ظَاهِرًا وَبَاطِنًا . وَآخِرُهُمْ ، مُحَمَّدٌ ، صلع ، لِأَنَّهُ ، لَانَاطِقَ بَعْدَهُ ، يَرْسِمُ سُنَنًا ، يَحْمِلُ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا .

وَأَصْحَابُ ٱلْعَزَائِمِ خَمْسَةٌ . أَوَّلُهُمْ ، نُوحٌ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ . لِأَنَّهُ ، أَوَّلُ مَنْ نَسَخَ شَرِيعَةَ آدَمَ وَرُسُومَهُ ، وَقَطَعَ ٱلنَّاسَ عَنْهَا ، وَأَجْزَمَ عَلَيْهِمُ ٱلْأَخْذَ بِمَا أَتَاهُ ، وَبِمَا جَدَّدَهُ ، مِنْ شَرَائِعِ

---

٢ — الف : فامرالله تعالى . ب : فامره الله عزوجل . ج : فامره الله تبارك وتعالى .

٣ — الف ، ب : ان يتعزى . ج : ان يتعرا . ٤ — الف ، ج : اهل العالم . ب : اهل العلم .

٥ — الف ، ب : من الفلك . ج : فى الفلك . ٦ — الف : البلا . ب ، ج : البلى .

٦ — الف ، ب : بالمدبّرات . ج : بالمدارات. ٧ — الف : الله جل وتعالى: ٨ — الف ، ب : فسمّى . ج : فيسمّى .

٨ — الف : لعالم . ب ، ج : للعالم. ١٠ — ب ، ج : آخرتهم . الف : ظاهرًا اخريهم .

١٥ — الف : بعده يرسم سننًا يحمل . ب : بعلته وقطع سننًا يحمل . ج : بعده يرتسم سننًا يحمل .

١٧ — الف : واحزم. ب ، ج : واجزم. ١٧ — الف ، ب : من شرائع الدين . ج : من الشرائع ورسوم الدّين.

ٱلدِّينِ. وَلَمْ يَكُنْ لِآدَمَ. عَزِيمَةٌ، لِأَنَّهُ، لَمْ يَكُنْ قَبْلَهُ شَرِيعَةٌ، يَقْطَعُهَا وَيَنْسَخُهَا. وَسُمِّىَ نُوحٌ. صَاحِبَ عَزِيمَةٍ. لِأَنَّهُ. قَطَعَ مَا تَقَدَّمَهُ مِنْ شَرِيعَةِ آدَمَ. وَلَوْلَمْ يَكُنْ لِآدَمَ شَرِيعَةٌ: لَمَا سُمِّىَ نُوحٌ. صَاحِبَ عَزِيمَةٍ، كَمَا لَمْ يُسَمَّ آدَمُ، صَاحِبَ عَزِيمَةٍ. وَسَوْفَ نَشْرَحُ هٰذَا. فِى مَا بَعْدُ. إِنْ شَاءَ ٱللهُ.

وَرُوِىَ عَنِ ٱلصَّادِقِ. عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ. أَنَّهُ قَالَ: «سَادَةُ وُلْدِ آدَمَ خَمْسَةٌ؛ وَعَلَيْهِمْ. دَارَتِ ٱلرَّحَى، وَهُمْ | أُولُوا ٱلْعَزْمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ، نُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَى وَعِيسَى وَمُحَمَّدٌ.»، صلع الف - ٦٧
أَجْمَعِينَ. فَأَوَّلُهُمْ. نُوحٌ. وَآخِرُهُمْ. مُحَمَّدٌ، صلع. لِأَنَّهُ، لَا نَاطِقَ بَعْدَهُ، يُؤَلِّفُ شَرِيعَةً. وَشَرِيعَتُهُ. مُتَّصِلَةٌ بِالْقِيَامَةِ.

وَأَصْحَابُ ٱلْأَدْوَارِ، سَبْعَةٌ. أَوَّلُهُمْ. آدَمُ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ. وَآخِرُهُمْ، صَاحِبُ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ. ٱلَّذِى. بَشَّرَ بِهِ ٱلنَّبِىُّ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَقَالَ: «لَوْلَمْ يَبْقَ مِنَ ٱلدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ ٱللهُ ذٰلِكَ ٱلْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْ وُلْدِى مَنْ يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا.». فَسُمُّوا هٰؤُلَاءِ. أَصْحَابَ ٱلْأَدْوَارِ. لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ، كَانَ يَدُورُ عَلَيْهِ ٱلْأَمْرُ، وَكَانَ قُطْبًا لِلْعَالَمِ. كَمَا ذَكَرْنَا. وَكَانَ ٱتِّصَالُ ٱلْأَنَامِ بِهِ، مِنْ جِهَةِ ٱلْأَسْبَابِ، ٱلَّتِى، بِهَا نَجَاتُهُمْ، فَهُمْ، مُتَّصِلُونَ فِى كُلِّ دَوْرٍ. بِصَاحِبِ ذٰلِكَ ٱلدَّوْرِ. اتِّصَالًا بِالْقُوَّةِ، حَتَّى يَتِمَّ ٱلدَّوْرُ. كَاتِّصَالِنَا بِمُحَمَّدٍ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فِى دَوْرِهِ هٰذَا، ٱلَّذِى، نَحْنُ فِيهِ. فَإِذَا تَمَّتِ ٱلْأَدْوَارُ ٱلسِّتَّةُ، كَانَ ٱلدَّوْرُ
ٱلسَّابِعُ، دَوْرَ ٱلْأَدْوَارِ. وَٱتَّصَلَ ٱلْأَنَامُ، بِصَاحِبِ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ. | اتِّصَالًا حَقِيقِيًّا، بِالْفِعْلِ الف - ٦٨

---

١ ــ ب: لادم ع. م.
١ ــ الف، ب: يسمّى. ج: سمّى.
٢ ــ الف، ب: صاحب عزيمة. صاحب العزيمة.
٢ ــ الف: ب: سمّى. ج: تسمّى.
٣ ــ الف، ب: لم يسمّى. ج: لم يسمّ.
٤ ــ ب: انشاء الله تعالى فصل.
٦ ــ الف. ج: الرّحا. ب: الرّحى.
٧ ــ الف، ب: اجمعين، ندارد.
٩ ــ حاشيهٔ نسخهٔ الف: فى انّ اصحاب الادوار سبعة.
٩ ــ الف: عليه السّلام، ندارد.
١٠ ــ الف، ب: من الدّنيا. ج: من الدّين.
١١ ــ الف، ب: من يملأها. ج. يملاء ها.
١٢ ــ الف، ب: الامر. منهم. ج: الامر.
١٣ ــ الف، ب: فهم. ج: هم.
١٤ ــ الف. ب: بصاحب. ج: صاحب.

لَا بِالْقُوَّةِ ، فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ ، سَمَّوْهُ ، دَوْرَ ٱلْأَدْوَارِ . فَهٰذَا ، مَعْنَى ٱلدَّوْرِ .

فَأَصْحَابُ ٱلشَّرَائِعِ ، سِتَّةٌ ، كَمَا فَسَّرْنَاهُ ، وَأَصْحَابُ ٱلْعَزَائِمِ ، خَمْسَةٌ ، وَأَصْحَابُ ٱلْأَدْوَارِ ، سَبْعَةٌ ، عَلَىٰ مَاقَدْ جَرَى ٱلْقَوْلُ فِيهِ . وَمِنَ ٱلدَّلَائِلِ عَلَىٰ هٰذَا ، فِي آيَاتِ ٱلْآفَاقِ ، أَنَّ ٱللهَ ، عَزَّوَجَلَّ ، خَلَقَ ٱلْمُدَبِّرَاتِ ٱلسَّبْعَ ، فَهِيَ ، تَدُورُ فِي ٱلْفَلَكِ ، وَيَدُورُ ٱلْفَلَكُ بِهَا ، لِمَا قَدْ وَكَّلَهَا ٱللهُ بِهِ ، مِنْ تَدْبِيرِ ٱلْعَالَمِ ، وَعَدَدُهَا سَبْعَةٌ .

وَمَدَارُ تَدْبِيرِ ٱلْفَلَكِ عَلَيْهَا ، بِأَمْرِ ٱللهِ ، عَزَّوَجَلَّ . وَسِتَّةٌ مِنْهَا ، تُضِيءُ بِاللَّيْلِ ، وَوَاحِدَةٌ ، تُضِيءُ بِالنَّهَارِ . وَخَمْسَةٌ ، لَهَا رُجُوعٌ وَٱسْتِقَامَةٌ . وَٱثْنَانِ ، لَارُجُوعَ لَهُمَا ، بَلْ ، سَيْرُهُمَا مُسْتَقِيمٌ أَبَدًا فِي جَرْيِهِمَا .

فَالْفَلَكُ ٱلَّذِي ، يَدُورُ عَلَيْهِ تَدْبِيرُ ٱلْعَالَمِ ، عَلَىٰ مَاشَرَعَهُ ٱللهُ مِنَ ٱلدِّينِ ، ٱلَّذِي ، بِهِ نَجَاةُ ٱلْبَشَرِ ، ٱلَّذِي ، هُوَ ٱلْعَالَمُ ٱلصَّغِيرُ ، عَلَىٰ أَلْسِنَةِ أَنْبِيَائِهِ ، | عَلَيْهِمُ ٱلسَّلَامُ ، مِنْ أَوَّلِ ٱلدَّهْرِ إِلَىٰ آخِرِهِ ، الف - ٦٩
فَهُوَ ، فَلَكُ ٱلدِّينِ .

وَٱلْمُدَبِّرَاتُ ٱلسَّبْعَةُ ، ٱلَّتِي ، تَدُورُ فِي ٱلْفَلَكِ ، وَيَدُورُ بِهَا ٱلْفَلَكُ ، وَتُدَبِّرُ أَمْرَ ٱلْعَالَمِ ، عَلَىٰ أَصْحَابِ ٱلْأَدْوَارِ ٱلسَّبْعَةِ ، ٱلَّذِينَ ، عَلَيْهِمْ ، مَدَارُ أَمْرِ ٱلدِّينِ ، وَهُمْ ، أَسْبَابُ نَجَاةِ ٱلْبَشَرِ ، مِنْ أَوَّلِ ٱلدَّهْرِ إِلَىٰ آخِرِهِ . فَالْخَلْقُ ، كُلُّهُمْ ، بِهِمْ مُتَّصِلُونَ ، وَبِطَاعَتِهِمْ يَنْجُونَ . وَسِتَّةٌ مِنْهَا ، تُضِيءُ بِاللَّيْلِ دُونَ ٱلنَّهَارِ . فَاللَّيْلُ ، عَلَى ٱلدَّعْوَةِ ٱلْحَقِيقِيَّةِ ، لِأَنَّهَا ، تُقَامُ فِي ٱلْبَاطِنِ بِالتَّأْوِيلِ . وَٱلسِّتَّةُ ، عَلَىٰ أَصْحَابِ ٱلشَّرَائِعِ ، لِأَنَّ ٱلدَّعْوَةَ ، تُقَامُ عَلَىٰ شَرَائِعِهِمْ ، فِي ٱلْكِتْمَانِ ، بِالْبَيَانِ وَٱلْبُرْهَانِ ، ٱلَّذِي ، هُوَ ٱلضِّيَاءُ وَٱلنُّورُ ، سِرًّا ، مِنْ غَيْرِ إِظْهَارٍ .

---

١ — الف ، ب : سمّوه . ج : سمن .
١ — الف ، ب : معنى الدّور . ج : مضى الدور .
٢ — در الف و ب : قبل از فاصحاب ، فصل ، آمده‌است .
٢ — در هرسه نسخه فسّرنا آمده‌است .
٣ — الف : انّ الله تعالى خلق . ب : فانّ الله تعالى خلق . ج : انّ الله عزوجل جعل . ب : عزوجل ندارد .
٦ — در هرسه نسخه ، وواحد يضى ، آمده‌است .
٩ — الف ، ج : فالفلكك . ب : والفلكك .
١٠ — الف : على‌السنة . ب : على ستّة . ج : على‌الستّة .
١٢ — الف ، ب : وتدبر امرالعالم . ج : وتدبر عن‌العالم .
١٣ — الف ، ج : نجاة . ب : نجات .
١٤ — الف : بهم متصلون . ب ، ج : متصلون .
١٤ — در نسخهٔ ب . قبل از . وستّة ، فصل ، آمده‌است .
١٥ — الف : بالتأويل . ب ، ج : التاويل . ←

وَٱلشَّرِيعَةُ ، سَتْرٌ عَلَى ٱلدَّعْوَةِ ، وَٱلدَّعْوَةُ ، مَسْتُورَةٌ بِهَا . وَأَصْحَابُ ٱلشَّرَائِعِ ، مَرَاتِبُهُمْ مَسْتُورَةٌ ، وَحِكْمَتُهُمْ مَسْتُورَةٌ ، بِظَاهِرِ أَلْفَاظِهِمْ ، كَٱسْتِتَارِ ٱلْكَوَاكِبِ بِٱلنَّهَارِ .

الف - ٧٠ وَٱلنَّيِّرُ ٱلْأَعْظَمُ ، ضَوْءُهُ بِٱلنَّهَارِ ، مُتَفَرِّدٌ بِهِ ، دُونَ | ٱللَّيْلِ . لِأَنَّ صَاحِبَ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ ، لَا يُؤَلِّفُ شَرِيعَةً ، فَتُسْتَرُ إِذًا ، بِظَاهِرِ أَلْفَاظِهِ ، بَلْ ، هُوَ صَاحِبُ ٱلْكَشْفِ ، مُتَفَرِّدٌ بِهِ ، دُونَ ٱلسِّتَّةِ .

وَخَمْسَةٌ ، لَهَا رُجُوعٌ وَٱسْتِقَامَةٌ . وَٱثْنَانِ ، لَا رُجُوعَ لَهُمَا ، بَلْ ، سَيْرُهُمَا مُسْتَقِيمٌ أَبَدًا . فَٱلْخَمْسَةُ ، عَلَىٰ أُولِي ٱلْعَزْمِ ، وَرُجُوعُ هٰؤُلَاءِ ، رُجُوعُهُمْ عَنِ ٱلشَّرَائِعِ ٱلَّتِى تَقَدَّمَتْهُمْ ، وَنَسْخُهُمْ إِيَّاهَا ، إِلَىٰ مَا أَلَّفُوهُ مِنَ ٱلشَّرَائِعِ وَجَدَّدُوهُ . وَٱسْتِقَامَتُهُمْ ، إِقَامَتُهُمْ مَا أَلَّفُوا ، وَأَمْرُهُمْ بِٱلْقِيَامِ بِهَا . فَكَانَ لَهُمْ ، رُجُوعٌ وَٱسْتِقَامَةٌ ، أَىْ ، رُجُوعٌ مِنْ شَرِيعَةٍ إِلَىٰ شَرِيعَةٍ .

وَكَذٰلِكَ ٱلسَّابِعُ ، لَا يُؤَلِّفُ شَرِيعَةً ، فَيَرْجِعَ عَنِ ٱلشَّرِيعَةِ ٱلَّتِى تَقَدَّمَتْهُ ، بَلْ ، تُقَامُ ٱلدَّعْوَةُ بِٱسْمِهِ ، عَلَىٰ شَرِيعَةٍ وَاحِدَةٍ .

ثُمَّ ٱلْأَيَّامُ ٱلسَّبْعَةُ . ٱلَّتِى ، رَسَمَهَا ٱلْحُكَمَاءُ ، فِى كُلِّ شَرِيعَةٍ ، وَعَلَيْهَا يَدُورُ حِسَابُ ٱلدَّهْرِ وَٱلزَّمَانِ ، عَلَىٰ أَصْحَابِ ٱلْأَدْوَارِ ٱلسَّبْعَةِ . فَسِتَّةٌ مِنْهَا ، فِيهَا عَمَلٌ . وَٱلْيَوْمُ ٱلسَّابِعُ ، هُوَ عِيدٌ

الف - ٧١ فِى كُلِّ شَرِيعَةٍ . أَىْ أَنَّ ٱلسِّتَّةَ | ، هُمْ أَصْحَابُ ٱلشَّرَائِعِ ، ٱلَّذِينَ ، أَمَرُوا بِٱلْعَمَلِ ، وَأَلَّفُوا ٱلشَّرَائِعَ لِلْعَمَلِ . وَٱلسَّابِعُ ، لَا يُؤَلِّفُ شَرِيعَةً ، فَيُعْمَلُ بِهَا ، بَلْ ، يُعِيدُ ٱلْأَمْرَ جَدِيدًا ، كَمَا بَدَأَ أَوَّلَ مَرَّةٍ . وَسَبْعَةُ أَيَّامٍ ، أَوَّلُهَا ، ٱلسَّبْتُ ، وَآخِرُهَا ، ٱلْجُمُعَةُ . وَخَمْسَةٌ ، مَنْسُوبَةٌ إِلَى ٱلْأَوَّلِ ، وَهُوَ ، عَلَىٰ مِثَالٍ وَاحِدٍ فِى ٱلْعَدَدِ . وَٱلْأَوَّلُ ، لَيْسَ هُوَ مَنْسُوبٌ إِلَىٰ تَفْسِيرِهِ ، وَكَذٰلِكَ ٱلْيَوْمُ ٱلسَّابِعُ ،

← ١٦ ــ الف ، ب : تقام على . ج : على .

١٧ ــ الف ، ج : هوالضياء . ب : هوالضيا .

٤ ــ الف : فتستر . ب : فتستر اذاً . ج : فستستر اذاً .

٤ ــ الف : منفرد . ب ، ج : متفرّد .

٦ ــ الف ، ب : تقدّمتهم . ج : تقدمهم .

٧ ــ الف ، ب : الى ما الّفوه . ج : الى القّوة .

٧ ــ الف : وحدوده . ب : وجدّدوه . ج : وتجديدهم .

٧ ــ الف ، ب : اقامتهم . ج : واقامتهم .

٧ ــ الف : وامرهم القيام . ب : وامروا بالقيام . ج : وامرهم بالقيام .

٨ ــ الف : اى رجعوا . ب ، ج : اى رجوع .

٩ ــ در هر سه نسخه ، تقدّمه ، آمده‌است .

١٤ ــ الف : يعمل . ب ، ج : فيعمل .

١٤ ــ الف ، ب : بداء . ج : بدا .

الَّذِى ، هُوَيَوْمُ ٱلْجُمُعَةِ ، لَيْسَ هُوَ مَعْدُودٌ مَعَهَا ، وَلَا عَلَىٰ مِثَالِهَا . فَالسَّبْتُ ، عَلَىٰ أَوَّلِ ٱلنُّطَقَاءِ ، أَىْ ، لَمْ يَتَقَدَّمْهُ شَرِيعَةٌ ، فَيَكُونَ مُقْتَدِيًا بِمَنْ تَقَدَّمَهُ فِى تَأْلِيفِهَا ، بَلْ ، كَانَ ٱلْمُبْتَدِى بِالتَّأْلِيفِ ، ثُمَّ ٱقْتُدِىَ بِهِ ، مِنْ بَعْدِهِ ، فِى تَأْلِيفِ ٱلشَّرَائِعِ . فَكَانَتِ ٱلْخَمْسَةُ ، مَنْسُوبَةً إِلَيْهِ ، فِى ٱلتَّرْسِيمِ وَٱلْعَمَلِ . وَٱلْخَمْسَةُ ، عَلَىٰ مِثَالٍ وَاحِدٍ فِى ٱلْعَدَدِ ، عَلَىٰ أَصْحَابِ ٱلْعَزَائِمِ ٱلْخَمْسَةِ ، لِأَنَّهُمْ ، كَانُوا عَلَىٰ مِثَالٍ وَاحِدٍ فِى ٱلنَّسْخِ وَٱلتَّجْدِيدِ . وَٱلْأَوَّلُ ، لَمْ يَتَقَدَّمْهُ شَرِيعَةٌ ، فَيَنْسَخَهَا . وَٱلْآخِرُ ، لَا يُؤَلِّفُ شَرِيعَةً ، فَيَنْسَخَ مَا تَقَدَّمَهُ . وَٱلْجُمُعَةُ ، | [الف - ٧٢] لَا تُعَدُّ مَعَهَا ، بَلْ ، تُفْرَدُ بِاسْمِ ٱلْعِيدِ ، كَمَا يُفْرَدُ ٱلْأَوَّلُ ، بِاسْمِ ٱلْإِبْتِدَاءِ ، أَىْ أَنَّهُ مُنْفَرِدٌ ، بِاسْمِ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ ، وَعَلَىٰ رَأْسِهِ ، يَعُودُ ٱلْأَمْرُ ، كَمَا بَدَأَ . كَمَا أَنَّ ٱلْأَوَّلَ ، تَفَرَّدَ بِالْإِبْتِدَاءِ ، فَالْيَوْمُ ٱلسَّابِعُ ، لَا خَلْقَ فِيهِ ، كَمَا ٱتَّفَقَتْ عَلَيْهِ ٱلْأُمَمُ ، أَنَّ ٱللهَ ، عَزَّوَجَلَّ ، خَلَقَ ٱلْخَلْقَ ، كُلَّهُ ، فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ، وَأَنَّ ٱلْيَوْمَ ٱلسَّابِعَ ، لَا خَلْقَ فِيهِ . وَٱلْخَلْقُ ، عَلَىٰ ظَاهِرِ ٱلشَّرَائِعِ ، عَلَىٰ مَا تَقَدَّمَ ٱلشَّرْحُ بِهِ ، فِى غَيْرِ مَوْضِعٍ . وَٱلْعَمَلُ فِى أَدْوَارِ هٰؤُلَاءِ ٱلسِّتَّةِ — أَصْحَابُ ٱلشَّرَائِعِ — يَكُونُ ، نَشْوَ ٱلصُّوَرِ ٱلرُّوحَانِيَّةِ ، ٱلْمُتَأَبِّدَةِ فِى ٱلثَّوَابِ وَٱلْعِقَابِ . وَأَنَّ صَاحِبَ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ ، لَا يُؤَلِّفُ شَرِيعَةً ، يَكُونُ فِيهَا عَمَلٌ ، لِنَشْوِ ٱلصُّوَرِ ٱللَّطِيفَةِ ، بَلْ ، يَكُونُ ، مَجْمَعًا لَهَا وَعِيدًا . وَٱلدَّلَائِلُ عَلَىٰ هٰذَا كَثِيرَةٌ . وَٱللهُ ٱلْهَادِى ، وَمِنْهُ ٱلتَّوْفِيقُ .

فصل

فَمَنْ زَعَمَ ، أَنَّ أَوَّلَ ٱلنُّطَقَاءِ ، عَلَيْهِمُ ٱلسَّلَامُ ، لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيعَةٌ ، فَقَدْ غَلِطَ . وَغَلِطَ | [الف - ٧٣]

١ — الف : يوم الجمعة . ب ، ج : الجمعة .
٢ — الف : تقدمه . ب ، ج : يتقدمه .
٢ — الف ، ب : المبتدى . ج : المبدى .
٣ — الف : اقتدا . ب ، ج : اقتدى .
٦ — الف ، ب : لاتعدمعها . ج : لاتقدمها .
٦ — الف ، ب : تفرّد . ج : تغرّد .
٧ — الف ، ب : بداء . ج : بدء
١٠ — الف ، ج : الشرائع . ب : الشريعة .
١١ — الف : نشو الصّور . ب : نشوء الصّور . ج : نشو الصورة .
١٢ — الف : لنشوء . ب ، ج : لنشو .
١٤ — ج : فصل ، ندارد .
١٥ — از ، فمن زعم . تا ، لان العزيمة ، اختلاطى باختصار از قول صاحب محصول و صاحب اصلاحاست .
١٥ — كتاب الرياض ، نسخهٔ خطى ، صفحهٔ ١١١ ببعد . قال صاحب الاصلاح فمن زعم انّ اوّل النّطقاء عليهم السّلام لم يكن له شريعة فقد غلط وغلط ايضًا من عدوه من اصحاب العزائم على ما شرحناه لانّ العزيمة انّما تكون نسخ شريعة وتجديد اخرى واوّل النّطقاء لم تكن قبله شريعة فلينسخها ويستوجب بها اسم العزيمة على ما قدّمنا القول به بل كان اوّل من رسم السّنن وامر ونهى ومن عمل للاستفادة رسوما على ما رسم سائر النّطقاء ظاهر ←

أَيْضًا ، حِينَ عَدَّهُ فِى أَصْحَابِ ٱلْعَزَائِمِ ، عَلَىٰ مَا قَدْ شَرَحْنَاهُ .

لِأَنَّ ٱلْعَزِيمَةَ ، إِنَّمَا تَكُونُ بِنَسْخِ شَرِيعَةٍ ، وَتَجْدِيدِ أُخْرَىٰ . وَأَوَّلُ ٱلنُّطَقَاءِ ، لَمْ تَكُنْ

← الشرائع الّتى يستدلّ بها على اللطائف المستجنّة فيها من معانى الامثال الّتى تسمّى التأويل وهو حقائق ظاهر الفاظ الحكماء وكل رسم كان من النّطقاء وكل امر ونهى واستفادة فهو شريعة صغر اوكبر اقل اوكثر وكل ناطق الّف مقدار ما يؤمر به ولايتعداه فمنهم من الّف كثيرًا ومنهم من اقتصر على القليل واختصر الرّسوم والالفاظ كما نرى الصوم فى شريعة موسى ع م اقلّ ممّا هو فى شريعة عيسى ع م وفى شريعة عيسى ع م ماهو اكثر ممّا هو فى شريعة محمّد صلع وكذلك سائر الاحكام فى الدّين تزيد وتنقص على حسب اختلافهم فى اقدارهم وعلى مقدار ما امروا به ولايجوز ان يعتقد احد انّ ذلك الدور العظيم الذّى كان اطول هذه الادوار انقضى بلا عمل ومضى اهله بلا استفادة ولارسوم ظاهرة جروا على احكامها لانّه اذا لم يكن عمل ولااستفادة ولارسوم ظاهرة فلا تأويل ولاباطن ولادعوة حقيقية لانّ الدعوة يقام على الشّريعة والتّأويل يقتضى التّنزيل والباطن يقتضى الظّاهر والمعنى يقتضى المثل واذا لم يكن ظاهر فلا باطن واذا لم يكن تنزيل فلا تأويل واذا لم يكن شريعة فلا دعوة واذا لم يكن تنزيل فلاتأويل ولاباطن ولادعوة ولاشريعة فالخلق مهمل والنّاس جهّال لانّ العلم مع العمل وهو اصل الحكمة عند الحكماء كما قالوا الحكمة هى عمل مع علم ومحال ان يقال انّ اهل ذلك الدّور هكذا كان سبيلهم بل نقول انّ اوّل النّطقاء استوجب اسم النّاطقيّة لتاليفه الشّريعة ولولا ذلك لما عدّ من النّطقاء السّتة ولااستوجب اقامة الاساس يدعو الى توحيد الله جلّ وعلا واذا لم يكن شريعة ولادعوة فلا رسوم تقوم بها الائـمّاء بعده فى دوره فيقيمون اللّواحق على رسم سائر النّطقاء وهذا اعتقاد سقيم ولايجوز ان يقال انّه لم يكن فى ذلك الدّور تنزيل ولاشريعة لانّ الامر والنّهى انّما يكون بوحى من الله تع واظهار امرالله تع هو تنزيل واذا ثبت الامر والنّهى والتّنزيل يثبت الشّريعة وظاهر الرّسوم تدلّ على انّ النّاطق الاوّل كانت له شريعة فضلا عمّا يدلّ عليه البرهان الاضطرارى على ماقالت الحكماء وقال الله واتل عليهم نباء ابنى ادم بالحقّ اذ قرّبا قربانًا فتقبّل من احدهما ولم يتقبّل من الآخر الآية فالقربان هو من رسوم الشّرائع وهو اوكد اسباب الشّريعة وقد امر الله تع به فى كلّ شريعة وجعله اصل النّسك والطّهارة ومن اجل ذلك سمّى القربان منسكا قال الله تع ولكلّ امّة جعلنا منسكا ليذكروا اسم الله على ما رزقهم من بهيمة الانعام وقال ولكل امة جعلنا منسكا هم ناسكوه فلا يناز عنك الآية فالمنسك هو الموضع الّذى يقرب فيه القربان وفى الحديث العرجاء تجر رجلها الى المنسك والنسك نفسه هوالقربان وسمّى الرّجل ناسكا اذا عرف بالدّيانة والورع والطّهارة وسمّى القربان نسكا لانّه غاية رسوم الدّين وغاية القربة الى الله تع فى كلّ شريعة وعند الامم كلّها وهذا اوكد اسباب الشّريعة وسمّى قربانًا لانّهم يتقرّبون الى الله به ويقرّ بهم الى الله تع وهو اوّل اسباب الطّاعة والمعصية والكفر والايمان والامر والنّهى وهى اوّل رسوم الشّريعة . كتاب الرّياض ، نسخهٔ چاپى ، صفحهٔ ١٧٦ ببعد .

٢ ــ الف ، ب : انّما يكون . ج : انّما تكون .

٢ ــ الف ، ب : اوتجديد . ج : وتجديد .

٢ ــ ب : النطقاء ع م .

قَبْلَهُ شَرِيعَةٌ ، فَيَنْسَخَهَا ، وَيَسْتَوْجِبَ بِهِ ، اسْمَ ٱلْعَزْمِ ، عَلَىٰ مَا قَدَّمْنَا ٱلْقَوْلَ بِهِ . بَلْ كَانَ أَوَّلَ مَنْ رَسَمَ ٱلسُّنَنَ فِي ٱلدِّينِ ، مِنَ ٱلْأَمْرِ وَٱلنَّهْيِ ، وَأَوَّلَ مَنْ عَمِلَ لِلْإِسْتِفَادَةِ رُسُومًا ، عَلَىٰ مَا رَسَمَهُ سَائِرُ ٱلنُّطَقَاءِ ، فِي ظَاهِرِ شَرَائِعِهِمِ ، ٱلَّتِي ، يُسْتَدَلُّ بِهَا ، عَلَى ٱللَّطَائِفِ ٱلْمُسْتَجَنَّةِ فِيهَا ، مِنْ مَعَانِي ٱلْأَمْثَالِ ، ٱلَّتِي . تُسَمَّى ٱلتَّأْوِيلَ ، وَهُوَ ، حَقَائِقُ ظَاهِرِ أَلْفَاظِ ٱلْحُكَمَاءِ . وَكُلُّ رَسْمٍ ، كَانَ مِنَ ٱلنُّطَقَاءِ . عَلَيْهِمُ ٱلسَّلَامُ ، وَكُلُّ أَمْرٍ وَنَهْيٍ وَٱسْتِفَادَةٍ ، فَهُوَ شَرِيعَةٌ ، صَغُرَ أَمْ كَبُرَ ، قَلَّ أَمْ كَثُرَ . وَكُلُّ نَاطِقٍ . أَلَّفَ مِنْ ذَٰلِكَ مِقْدَارَ مَا كَانَ يُؤْمَرُ بِهِ ، لَا يَتَعَدَّاهُ . فَمِنْهُمْ ، مَنْ أَلَّفَ كَثِيرًا ، وَمِنْهُمْ ، مَنِ ٱقْتَصَرَ عَلَى ٱلْقَلِيلِ ، وَٱخْتَصَرَ ٱلرَّسْمَ وَٱلْأَلْفَاظَ ، كَمَا تَرَى ٱلصَّوْمَ فِي شَرِيعَةِ مُوسَىٰ ، هُوَ ، أَقَلُّ مِنْهُ فِي شَرِيعَةِ عِيسَىٰ . وَفِي شَرِيعَةِ | عِيسَىٰ ، هُوَ ، أَكْثَرُ مِنْهُ فِي شَرِيعَةِ الف - ٧٤ مُحَمَّدٍ ، صَلَوَاتُ ٱللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ . وَكَذَٰلِكَ ، سَائِرُ أَحْكَامِ ٱلدِّينِ ، تَزِيدُ وَتَنْقُصُ ، عَلَىٰ حَسَبِ ٱخْتِلَافِ أَدْوَارِهِمْ ، وَعَلَىٰ مِقْدَارِ مَا أُمِرُوا بِهِ .

وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ ، إِنَّ أَوَّلَ ٱلنُّطَقَاءِ لَمْ تَكُنْ لَهُ شَرِيعَةٌ ، وَأَنَّهُ لَمْ يَرْسُمْ عَمَلًا فِي ٱلْإِسْتِفَادَةِ ، دَلَالَةً عَلَىٰ بَاطِنِ ٱلْحِكْمَةِ . وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَعْتَقِدَ أَحَدٌ ، أَنَّ ذَٰلِكَ ٱلدَّوْرَ ٱلْعَظِيمَ ، ٱلَّذِي ، كَانَ أَطْوَلَ ٱلْأَدْوَارِ مُدَّةً ، انْقَضَىٰ بِلَا عَمَلٍ ، وَمَضَىٰ أَهْلُهُ ، بِلَا ٱسْتِفَادَةٍ ، وَلَا رُسُومٍ ظَاهِرَةٍ .

٢ — در هر سه نسخه چنین آمده‌است ، ومن عمل الاستعباد على . در کتاب الریاض ، نسخهٔ خطی ، چنین آمده‌است . ومن عمل للاستفادة رسوماً على . ظاهراً آنچه را که در متن آورده‌ام بسیاق عبارت مناسب‌تر بنظر میرسد .

٤ — الف : یسما . ب : یسمی . ج : تسما . ٥ — الف : علیهم السلام ندارد .

٥ — در هرسه نسخه : بجای . واستفادة ، واستعباد ، آمده‌است . البته آنچه در نسخه خطی کتاب الریاض بصورت منقول از کتاب الاصلاح آمده‌است صحیح بنظر می‌رسد . عبارات کتاب الریاض را بتمامه درحاشیهٔ این کتاب آورده‌ام . ٧ — الف : ترا . ب ، ج : تری .

٨ — درهرسه نسخه ، همه‌جا ، سنة ، آمده‌است . درصورتیکه بقیاس عبارت در دوسطر ٤ و ٥ ومنقول کتاب الریاض ، نسخهٔ خطّی ، باید ، شریعة ، باشد . ٩ — الف : صلوات الله علیهم اجمعین . ب : صلی الله علیه وآله . ج : صلع وعلیهم اجمعین .

١١ — ظاهراً از ، ولایجوز ان یقال ، تا ، لانّه ، قول صاحب محصول را یا بعبارت یا باختصار ذکر کرده‌است .

١١ — الف ، ب : اوّل النطقاء . ج : النطقاء .

١١ ، ١٢ — الف : فی الاستعباد دالة على باطن الحکمة . ب : فی الاستعباد دلالة على باطن الحکمه . ج : فی الاستعباد دالة على باطن للحکمة . ١٢ — الف ، ج : احد . ب : احدا .

١٣ — الف : انقضا . ب ، ج : انقضی . ١٣ — الف : مضا . ب ، ج : مضی . ←

لِأَنَّهُ، إِذَا لَمْ يَكُنْ عَمَلٌ وَٱسْتِفَادَةٌ وَرُسُومٌ ظَاهِرَةٌ، فَلَا تَأْوِيلَ، وَلَا بَاطِنَ، وَلَا دَعْوَةَ حَقِيقِيَّةً. لِأَنَّ ٱلدَّعْوَةَ، تُقَامُ عَلَى ٱلشَّرِيعَةِ، وَٱلتَّأْوِيلَ، يَقْتَضِى ٱلتَّنْزِيلَ، وَٱلْبَاطِنَ، يَقْتَضِى ٱلظَّاهِرَ، وَٱلْمَعْنَىٰ، يَقْتَضِى ٱلْمَثَلَ. فَإِذَا لَمْ يَكُنْ ظَاهِرٌ، فَلَا بَاطِنَ، وَإِذَا لَمْ يَكُنْ تَنْزِيلٌ، فَلَا تَأْوِيلَ. وَإِذَا لَمْ تَكُنْ شَرِيعَةٌ، فَلَا دَعْوَةَ، وَإِذَا لَمْ يَكُنْ تَنْزِيلٌ، فَلَا تَأْوِيلَ وَلَا ظَاهِرَ وَلَا بَاطِنَ وَلَا شَرِيعَةَ. فَالْخَلْقُ مُهْمَلٌ، وَٱلنَّاسُ جُهَّالٌ. |لِأَنَّ ٱلْعِلْمَ، مَعَ ٱلْعَمَلِ، وَهُوَ، أَصْلُ ٱلْحِكْمَةِ عِنْدَ ٱلْحُكَمَاءِ، الف ـ ٧٥ كَمَا قَالُوا: أَلْحِكْمَةُ، هِىَ، عَمَلٌ مَعَ ٱلْعِلْمِ.

وَمُحَالٌ جِدًّا، أَنْ يُقَالَ: «إِنَّ أَهْلَ ذَٰلِكَ ٱلدَّوْرِ، هٰكَذَا كَانَ سَبِيلُهُمْ.». بَلْ نَقُولُ، إِنَّ أَوَّلَ ٱلنُّطَقَاءِ، اسْتَوْجَبَ ٱسْمَ ٱلنَّاطِقِيَّةِ، لِتَأْلِيفِهِ ٱلشَّرِيعَةَ. وَلَوْلَا ذَٰلِكَ، لَمَا عُدَّ مِنَ ٱلنُّطَقَاءِ ٱلسِّتَّةِ، وَلَا ٱسْتَوْجَبَ إِقَامَةَ أَسَاسٍ، يَدْعُو إِلَىٰ تَوْحِيدِ ٱلْبَارِى، جَلَّ وَتَعَالَىٰ. وَإِذَا لَمْ تَكُنْ لَهُ شَرِيعَةٌ، فَإِذًا، لَا رَسْمَ يَقُومُ بِهِ ٱلْأَتِمَّاءُ، بَعْدَهُ، فِى دَوْرِهِ. فَيُقِيمُونَ لَوَاحِقَ، عَلَىٰ رَسْمِ سَائِرِ ٱلنُّطَقَاءِ. وَهٰذَا، اعْتِقَادٌ سَقِيمٌ غَلَطٌ.

وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ: «إِنَّهُ، لَمْ يَكُنْ فِى ذَٰلِكَ ٱلدَّوْرِ، تَنْزِيلٌ وَلَا شَرِيعَةٌ.». لِأَنَّ ٱلْأَمْرَ وَٱلنَّهْىَ، أَيْضًا، يَكُونُ بِوَحْىٍ، مِنَ ٱللهِ، عَزَّ وَجَلَّ. وَٱلْوَحْىُ، مِنَ ٱللهِ، عَزَّ وَجَلَّ، هُوَ تَنْزِيلٌ.

← ١٣ — الف: بل استعباد. ب، ج: بلا استعباد.

١ — الف، ب: لانّه. ج: ولانه. ١ — در هر سه نسخه بجای، واستفادة، واستعباد، آمده‌است.

١ — الف، ب: فلا تاویل ولاباطن ولادعوة حقیقیة لانّ الدّعوة نقام علی الشّریعة والتاویل یقتضی التّنزیل. ج: فلا تاویل یقتضی التّنزیل.

٤ — الف: ولاتاویل ولاظاهر ولاظاهر ولاباطن. ب: ولاتاویل ولاظاهر ولاباطن. ج: فلاتاویل ولاظاهر ولاباطن.

٦ — در هرسه نسخه، الحکمة هو، آمده‌است.

٧ — ظاهرًا جمله، انّ اهل ذلک الدور هکذا کان سبیلهم، مختصر قول صاحب محصول است.

٧ — الف، ب: هکذا. ج: هکذی. ٧ — در الف و ب، قبل از، بل نقول، فصل، آمده‌است.

٨ — الف، ب: لتالیف. لتالیفه. ٩ — الف: یدعوا. ب، ج: یدعو.

٩ — الف: الله. ب، ج، الباری. ٩ — الف، ب: واذا. ج: اذا.

١٢ — ظاهرًا جمله، انه لم یکن فی ذلک الدّور تنزیلٌ ولاشریعةٌ، اختصاری از قول صاحب محصول است.

١٣ — الف، ب: یکون بوحی من الله عزوجل والوحی من الله عزوجل. ج: یکون بوحی من الله عزوجل.

وَإِذَا ثَبَتَ ٱلْأَمْرُ وَٱلنَّهْىُ وَٱلتَّنْزِيلُ، ثَبَتَتِ ٱلشَّرِيعَةُ. وَظَاهِرُ ٱلرَّسْمِ، يَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّ | ٱلنَّاطِقَ [الف ـ ٦/] ٱلْأَوَّلَ، كَانَتْ لَهُ شَرِيعَةٌ، فَضْلًا عَمَّا يَدُلُّ عَلَيْهِ ٱلْبُرْهَانُ، عَلَىٰ مَا قَالَهُ ٱلْعُلَمَاءُ.

قَالَ ٱللهُ، عَزَّ وَجَلَّ: «وَٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ٱبْنَىْ آدَمَ بِٱلْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا،»، ٱلْآيَةَ. فَٱلْقُرْبَانُ، هُوَ، مِنْ رُسُومِ ٱلشَّرِيعَةِ، بَلْ، هُوَ، أَوْكَدُ أَسْبَابِ ٱلشَّرِيعَةِ، وَقَدْ أَمَرَ ٱللهُ بِهِ، فِى كُلِّ شَرِيعَةٍ، وَجَعَلَهُ، أَصْلَ ٱلنُّسُكِ وَٱلطَّهَارَةِ، وَمِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ، سُمِّىَ ٱلْقُرْبَانُ، نُسُكًا.

قَالَ ٱللهُ، جَلَّ ذِكْرُهُ: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا ٱسْمَ ٱللهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ ٱلْأَنْعَامِ،»، وَقَالَ: «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِى ٱلْأَمْرِ،». فَٱلْمَنْسَكُ، ٱلْمَوْضِعُ ٱلَّذِى، يُقَرَّبُ فِيهِ ٱلْقُرْبَانُ. وَفِى ٱلْحَدِيثِ، «ٱلْعَرْجَاءُ تَجُرُّ رِجْلَهَا إِلَى ٱلْمَنْسَكِ.». وَٱلنُّسُكُ نَفْسُهُ، هُوَ ٱلْقُرْبَانُ. وَسُمِّىَ ٱلرَّجُلُ، نَاسِكًا، إِذَا عُرِفَ بِٱلدِّيَانَةِ وَٱلْوَرَعِ وَٱلطَّهَارَةِ. وَسُمِّىَ ٱلْقُرْبَانُ، نُسُكًا، لِأَنَّهُ، غَايَةُ رُسُومِ ٱلدِّينِ، وَغَايَةُ ٱلْقُرْبَةِ إِلَى ٱللهِ، عَزَّ وَجَلَّ، وَهُوَ، أَوَّلُ أَسْبَابِ ٱلطَّاعَةِ وَٱلْمَعْصِيَةِ وَٱلْكُفْرِ وَٱلْإِيمَانِ. فَٱلْأَمْرُ وَٱلنَّهْىُ، هُوَ، أَوَّلُ رُسُومِ ٱلشَّرِيعَةِ. وَأَوَّلُ مَا ظَهَرَ ٱلْأَمْرُ وَٱلنَّهْىُ مِنَ ٱللهِ، عَزَّ وَجَلَّ، عَلَىٰ عَهْدِ آدَمَ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، حِينَ أَمَرَ ٱللهُ تَعَالَىٰ، ٱلْمَلَائِكَةَ بِٱلسُّجُودِ | لَهُ، فَجَعَلَ ٱلسُّجُودَ، مِنْ أَوَّلِ شَرَائِعِ دِينِهِ وَرُسُومِهِ. [الف ـ ٧]

---

١ ــ الف، ج: ثبتت. ب: ثبت.
٢ ــ الف، ب: على. ج: وعلى.
٣ ــ الف: الله تعالى.
٣ ــ آيهٔ ٢٧، سورهٔ پنجم (سورة المائدة). واتل عليهم نبأ ابنى آدم بالحقّ اذ قرّبا قربانًا فتقبّل من احدهما ولم يتقبّل من الآخر قال لاقتلنّك قال انّما يتقبّل الله من المتّقين.
٤ ــ الف: اوكل. ب، ج: اوكد.
٦ ــ الف: تعالى. ب: ع ج. ج: جل ذكره.
٦ ــ آيهٔ ٣٤، سورهٔ ٢٢ (سورة الحج)، ولكلّ امّة جعلنا منسكًا ليذكروا اسم الله على ما رزقهم من بهيمة الانعام فالٰهكم اله واحد فله أسلموا وبشّر المخبتين.
٧ ــ آيهٔ ٦٧، سورهٔ ٢٢ (سورة الحج). لكلّ امّة جعلنا منسكًا هم ناسكوه فلا يناز عنّك فى الامر وادع إلى ربّك إنّك لعلى هدًى مستقيم.
٨ ــ الف، ب: فالمنسك. ج: النسك.
٨ ــ الف، ب: يقرّب. ج: فيه.
٩ ــ الف: والمنسك نفسه. ب، ج: والنسك نفسه.
١٠ ــ الف: تعالى.
١٢ ــ الف: عزوجل، ندارد.
١٢ ــ در هرسه نسخه، فعلى عهد، آمده‌است.
١٣ ــ الف، ج: الملئكة. ب: الملائكة.

وَقَدْ رُوِیَ ، أَنَّ ٱللهَ ، عَزَّوَجَلَّ ، أَمَرَ آدَمَ ، عم ، أَنْ يَضْرِبَ خَيْمَةً ، وَصَفَهَالَهُ مِنَ ٱلْجَنَّةِ ، فِی مَوْضِعِ ٱلْبَيْتِ ٱلْحَرَامِ . فَضَرَبَهَا هُنَاكَ ، وَكَانَتْ قِبْلَةَ وُلْدِهِ . ثُمَّ بَنَىٰ شِيثٌ ، بَعْدَهُ ، مَكَانَ ٱلْخَيْمَةِ ، بَيْتًا ، بِالْحِجَارَةِ وَٱلطِّينِ . وَرُوِیَ ، أَنَّ أَوَّلَ مَنْ بَنَى ٱلْبَيْتَ ، هُوَ آدَمُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ . وَرُوِیَ ، أَنَّ ٱللهَ ، عَزَّوَجَلَّ ، أَوَّلُ مَاخَلَقَ ٱلْأَرْضَ ، خَلَقَ ٱلْبَيْتَ ٱلْحَرَامَ ، ثُمَّ ، دَحَى ٱلْأَرْضَ مِنْ تَحْتِهِ . وَرُوِیَ ، أَنَّ ٱللهَ ، عَزَّوَجَلَّ ، أَنْزَلَ عَلَىٰ آدَمَ ، تَحْرِيمَ ٱلْمَيْتَةِ وَٱلدَّمِ وَلَحْمِ ٱلْخِنْزِيرِ . وَأَنَّهُ ، أَنْزَلَ عَلَيْهِ ، ثَمَانٍ وَعِشْرِينَ وَرَقَةً ، فِيهَا ، حُرُوفُ ٱلْمُعْجَمِ ، وَهُوَ ، أَوَّلُ كِتَابٍ فِی ٱلدُّنْيَا ، حَذَاٱللهُ عَلَيْهِ ، ٱلْأَلْسِنَةَ كُلَّهَا . وَهِیَ ، مِثَالُ ٱلْأَلْوَاحِ ، ٱلَّتِی ، أَنْزَلَهَا ٱللهُ ، عَلَىٰ مُوسَىٰ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ .

وَوُلِدَ لِآدَمَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، أَرْبَعُونَ وَلَدًا ، فِی عِشْرِينَ بَطْنًا ، فِی كُلِّ بَطْنٍ ، ذَكَرٌ وَأُنْثَىٰ . فَسَنَّ فِی وُلْدِهِ ، ٱلنِّكَاحَ . وَسَنَّ أَنْ لَايَتَزَوَّجَ أَحَدٌ مِنْ بَنِيهِ ، تَوْأَمَتَهُ . وَلَمَّامَاتَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، صَلَّىٰ عَلَيْهِ جِبْرَئِيلُ ، وَٱلْمَلَائِكَةُ ، خَلْفَ جِبْرَئِيلَ ، وَبَنُوهُ ، خَلْفَ ٱلْمَلَائِكَةِ . وَرُوِیَ فِی وَجْهٍ آخَرَ ، أَنَّ شِيثًا ، تَقَدَّمَ . فَصَلَّىٰ بِالْمَلَائِكَةِ وَبِإِخْوَتِهِ . وَأَنَّ جِبْرَئِيلَ ، | أَمَرَهُ بِذَٰلِكَ ، عَنِ ٱللهِ تَعَالَىٰ . الف - ۷۸
وَغَسَّلُوهُ وَكَفَّنُوهُ وَحَنَّطُوهُ وَدَفَنُوهُ . فَهَٰذِهِ ٱلرِّوَايَاتُ ، بِاتِّفَاقٍ مِنَ ٱلْأُمَّةِ .

وَٱلْأَمْرُ وَٱلنَّهْیُ وَٱلْقُرْبَانُ وَٱلتَّزْوِيجُ وَٱلسُّجُودُ وَٱلْحَجُّ وَٱلصَّلٰوةُ عَلَى ٱلْمَيِّتِ وَٱلدَّفْنُ وَٱلتَّكْفِينُ وَٱلتَّحْنِيطُ ، هِیَ كُلُّهَا ، مِنْ رُسُومِ ٱلشَّرِيعَةِ . وَنُزُولُ ٱلْوَحْیِ عَلَيْهِ ، وَٱلْكِتَابِ وَٱلْوَرَقَاتِ .

---

۱ ــ کتاب الریاض : نسخهٔ خطی ، صفحهٔ ۱۲۷ . قال صاحب الاصلاح وقد روی انّ الله عزوجل امرآدم ان یضرب خیمة انزلها من الجنّة ویجعلها قبلته وقبلة ولده ثمّ بنی شیث بعده مکان الخیمة بیتًا بالحجارة والطّین و روی انّ اوّل من حجّ البیت آدم ع م وانّه حجّ راجلا . کتاب الریاض . نسخهٔ چاپی . صفحهٔ ۱۹۳ .

۱ ــ ب ، ج : امر آدم ع م ان یضرب . الف : امر ان تضرب .

۲ ــ در هر سه نسخه . بنا ، آمده‌است .

۳ ــ الف : وهو آدم . ب ، ج : هوآدم .

۳ ــ الف : علیه السّلام وانّه .

۵ ــ الف : ویروی . ب ، ج : وروی .

۶ ــ الف : عشرون . ب ، ج : عشرین .

۶ ــ الف : کتاب کن . ب ، ج : کتاب .

۶ ــ الف ، ب : حذا الله علیه الالسنة . ج : احد الله علیه السنّة .

۸ ــ الف : ذکرًا . ب ، ج : ذکر .

۱۲ ــ ب ، ج : ودفنوه . الف : ندارد .

۱۳ ــ درنسخهٔ ب ، قبل از ، والامر ، فصل ، آمده‌است .

۱۴ ــ الف ، ب : والورقات . ج : والوفات .

هِىَ ، مِنْ رُسُومِ ٱلشَّرِيعَةِ . وَهٰذَا كُلُّهُ ، أَمْرٌ وَنَهْىٌ وَٱسْتِفَادَةٌ . وَفِى ذٰلِكَ كُلِّهِ ، الْحِكْمَةُ ٱلْمُسْتَجَنَّةُ ، الَّتِى ، يُقَالُ لَهَا ٱلتَّأْوِيلُ ، الَّذِى ، هُوَ ٱلْعِلْمُ ٱلْحَقِيقِىُّ . وَهُوَ ، أَوَّلُ مَنْ رَسَمَ هٰذِهِ ٱلرُّسُومَ ، وَكَانَتْ هٰذِهِ مِنْ شَرِيعَتِهِ . هٰذَا ، إِلَىٰ غَيْرِ ذٰلِكَ ، مِمَّا لَمْ نَذْكُرْهُ .

وَهُوَ ، أَوَّلُ مَنْ عَقَدَ عَلَى ٱبْنِهِ شِيثٍ ، وَحَمَّلَهُ أَثْقَالَ ٱلنُّبُوَّةِ ، فَقَامَ بِهَا مِنْ بَعْدِهِ ، وَكَانَ صَاحِبَ سِرِّ ٱللّٰهِ ، الْمَكْتُومِ عَنْ أَخِيهِ ٱلْمَلْعُونِ ، وَعَنْ وُلْدِهِ ، الَّذِينَ ، غَلَبُوهُ فِى ظَاهِرِ أَمْرِهِ . فَجَرَتِ ٱلسُّنَّةُ ، فِى ٱلْعُهُودِ وَٱلْمَوَاثِيقِ ، عَلَىٰ أَهْلِ ٱلشَّرَائِعِ ، فِى كُلِّ دَوْرٍ ، بِذٰلِكَ ، وَصَارَ مِثَالًا ، فِى ٱلْأَدْوَارِ بَعْدَهُ ، إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ ، | ظَاهِرًا وَبَاطِنًا ، « سُنَّةَ ٱللّٰهِ ٱلَّتِى قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللّٰهِ تَبْدِيلًا . » . الف - ٧٩

فَهٰذَا ، أَوَّلُ ٱلنُّطَقَاءِ ، كَمَا قُلْنَا . وَهُوَ ، أَوَّلُ مَنْ رَسَمَ ٱلرُّسُومَ ، وَأَمَرَ بِٱلْعِبَادَةِ ، ظَاهِرًا وَبَاطِنًا . وَهُوَ ، أَوَّلُ أَصْحَابِ ٱلشَّرَائِعِ ، لَمْ يَتَقَدَّمْهُ شَرِيعَةٌ ، فَيَنْسَخَهَا ، لِأَنَّهُ ، كَانَ ٱلْبَدْءَ . وَقَامَ مِنْ بَعْدِهِ بِشَرِيعَتِهِ ، الْحُدُودُ كُلُّهُمْ ، إِلَىٰ آخِرِ دَوْرِهِ . فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ ، قُلْنَا ، إِنَّهُ ، لَا يُعَدُّ فِى أَصْحَابِ ٱلْعَزَائِمِ .

ثُمَّ ، ظَهَرَ ٱلنَّاطِقُ ٱلثَّانِى ، فَنَسَخَ شَرِيعَةَ ٱلْأَوَّلِ ، وَجَدَّدَ شَرِيعَةً أُخْرَىٰ ، وَغَيَّرَ رُسُومَ ظَاهِرِ أَوَّلِ ٱلنُّطَقَاءِ ، فَكَانَ ، ثَانِىَ أَصْحَابِ ٱلشَّرَائِعِ ، وَأَوَّلَ أَصْحَابِ ٱلْعَزَائِمِ ، وَٱسْتَوْجَبَ ٱسْمَ ٱلْعَزْمِ ، لِنَسْخِهِ مَا تَقَدَّمَهُ مِنْ شَرِيعَةِ ٱلْأَوَّلِ ، وَلَوْلَا ذٰلِكَ ، لَمَا ٱسْتَوْجَبَ هٰذَا ٱلْإِسْمَ . لِأَنَّهُ ، إِذَا لَمْ يَتَقَدَّمْهُ شَرِيعَةٌ ، فَمُحَالٌ أَنْ يَنْسَخَهَا . فَكَانَ ٱلنَّاطِقُ ٱلثَّانِى ، أَوَّلَ أَصْحَابِ ٱلْعَزَائِمِ ، كَمَا ، أَنَّ أَوَّلَهُمْ ، هُوَ ، أَوَّلُ أَصْحَابِ ٱلشَّرَائِعِ ، كَمَا رُوِىَ عَنِ ٱلصَّادِقِ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، حِينَ ذَكَرَهُمْ ،

---

١ — در هر سه نسخه ، بجای واستفادة ، واستعباد ، آمده‌است .

١ — الف ، ب : وذلك . ج : دون ذلك .

٣ — الف ، : لم يكن نذكره . ب ، ج : لم نذكره .

٤ — الف ، ب : فقام بها . ج : فقام لها .

٥ — الف : الّذين . ب ، ج : الّذى .

٦ — الف ، ب : فصار ج : وصار .

٧ — آيه ٢٣ ، سوره ٣٨ (سورة الفتح) .

١٠ — در هر سه نسخه ، البدؤ ، آمده‌است .

١١ — الف ، ب : وقام . ج : واقام .

١١ — الف ، ب : بشريعته . ج : شريعته .

١١ — الف ، ج : كلّهم . ب : كلّها .

١٥ — الف ، ج : لانّه . ب : ندارد .

الف ـ ٨٠ فَبَدَأَ| بِذِكْرِهِمْ ، ثُمَّ عَدَّ خَمْسَتَهُمْ ، وَسَمَّاهُمْ أُولِى ٱلْعَزْمِ ، كَمَا بَيَّنَّا فِى مَعْنَى ٱلْعَزِيمَةِ .

فَأَمَّا ، تَأْوِيلُ ٱلْآيَةِ ، وَٱلْإِحْتِجَاجُ بِهَا ، فِى إِبْطَالِ شَرِيعَةِ أَوَّلِ ٱلنُّطَقَاءِ ، بِأَنَّ ٱللهَ ، عَزَّوَجَلَّ ، لَمْ يَذْكُرْهُ فِى مَنْ ذَكَرَ بِقَوْلِهِ : « شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا ، » ، إِلَىٰ آخِرِهَا .

فَإِنَّ ٱللهَ ، عَزَّوَجَلَّ ، خَاطَبَ بِهَا ، مُحَمَّدًا ، صلع ، وَأُمَّتَهُ ، وَعَرَّفَهُمْ ، أَنَّ مِثَالَهُ ، مِثَالُ أَصْحَابِ ٱلْعَزَائِمِ ، فِى ٱلنَّسْخِ وَٱلتَّبْدِيلِ . فَذَكَرَ أَصْحَابَ ٱلْعَزَائِمِ ، وَلَمْ يَذْكُرْ آدَمَ ، لِأَنَّهُ ، لَمْ يَكُنْ مِنْ أُولِى ٱلْعَزْمِ . كَمَا قَالَ فِى آيَةٍ أُخْرَىٰ : « فَٱصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا ٱلْعَزْمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ ، » . وَإِنَّمَا عَزَّاهُ بِذَٰلِكَ ، لِأَنَّ أَهْلَ ٱلْكِتَابِ ، كَبُرَ عَلَيْهِمْ ، مَا أَتَىٰ بِهِ مُحَمَّدٌ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، مِنْ نَسْخِ مَا فِى أَيْدِيهِمْ . فَبَيَّنَ أَنَّ مِثَالَهُ ، مِثَالُ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ، حِينَ أَمَرَهُمْ ، بِالنَّسْخِ وَالتَّجْدِيدِ . وَلِأَنَّهُ ، لَمَّا نَسَخَ مَا فِى أَيْدِيهِمْ ، كَمَا نَسَخَ أَصْحَابُ ٱلْعَزَائِمِ ، مَا كَانَ فِى أَيْدِى ٱلْأُمَمِ ، وَدَعَوْهُمْ إِلَىٰ مَا أَتَوْا بِهِ ، فَأَجَابَهُمْ أَهْلُ ٱلْحَقِيقَةِ ، وَكَبُرَ ذَٰلِكَ ، عَلَىٰ مَنْ كَانَ مُقِيمًا عَلَىٰ ظَاهِرِ ٱلشَّرِيعَةِ ، بِلَا مَعْرِفَةٍ ، وَأَنْكَرُوا ذَٰلِكَ ، أَشَدَّ إِنْكَارٍ ، وَأَبَوْا قَبُولَهُ ، لِأَنَّهُمْ ، لَمْ يَعْرِفُوا ٱلْحَقَائِقَ ، وَظَنُّوا ، أَنَّهُمْ دُعُوا إِلَىٰ ظَاهِرٍ دُونَ بَاطِنٍ . وَإِنَّمَا كَانَ قِوَامُ ٱلدِّينِ ٱلْخَالِصِ ، بِالدَّعْوَةِ ٱلْحَقِيقِيَّةِ . وَأَلَّفَ ٱلنُّطَقَاءُ ، ٱلشَّرَائِعَ ، لِيَدُلُّوا بِمَا رَسَمُوا ، عَلَىٰ حَقَائِقِ ٱلدِّينِ وَعُيُونِ ٱلْحِكْمَةِ . فَكَذَٰلِكَ ، كَانَ سَبِيلُ مُحَمَّدٍ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . لِأَنَّهُ ، غَيَّرَ مَا تَقَدَّمَهُ مِنْ رُسُومِ ٱلنُّطَقَاءِ ، وَنَسَخَهُ ، كَمَا فَعَلَهُ ، نُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَىٰ

---

١ ـ الف : فبدأ . ب : فبداء . ج : فبدا .

١ ـ الف ، ب : اولى العزم . ج : اولواالعزم .

٢ ـ ظاهرًا از ، فاما تاويل الآية ، تا ، الى آخرها ، بيان تلويحى قول صاحب محصول است .

٢ ـ الف ، فانّ الله . ب ، ج : بانّ الله .

٣ ـ الف : فى من ذكره . ب ، ج ، فى من ذكر .

٣ ـ آيهٔ ١٣ ، سورهٔ ٤٢ (سورة الشّورى) . شرع لكم من الدّين ما وصىّ به نوحًا والّذى اوحينا إليك وما وصّينا به إبراهيم وموسى وعيسى أن أقيموا الدّين ولاتتفرّقوا فيه كبر على المشركين ما تدعوهم اليه الله يجتبى اليه من يشاء ويهدى اليه من ينيب .

٤ ـ الف : محمّد . ب ، ج : محمّدًا .

٦ ـ آيهٔ ٣٥ ، سورهٔ ٤٦ (سورة الاحقاف) . فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرّسل ولاتستعجل لهم كانّهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا الّا ساعةً من نهارٍ بلاغٌ فهل يهلك الّا القوم الفاسقون .

٦ ـ الف ، ج : اهل الكتاب . ب : اهل

٧ ـ الف : ما اتا . ب ، ج : ما اتى .

٧ ـ الف : فبيّن . ب : فيزان . ج : بيّن .

١٠ ـ ب ، ج : وكبر . الف : كبر .

١١ ـ در هر سه نسخه ، انكارا ، آمده است .

وَعِيسَىٰ ، إِمْتِحَانًا مِنَ ٱللهِ ، عَزَّوَجَلَّ ، لِخَلْقِهِ ، لِيَظْهَرَ ٱلْمُطِيعُ ، مِنَ ٱلْعَاصِى . فَلَمْ يَعْظُمْ عَلَىٰ أَهْلِ ٱلْعِلْمِ وَٱلْمَعْرِفَةِ وَٱلدِّينِ ٱلْخَالِصِ ، مَا فَعَلَهُ ٱلنُّطَقَاءُ مِنْ نَسْخِ ٱلشَّرَائِعِ ، وَعَرَفُوا مَا فِى ذَٰلِكَ ، مِنَ ٱلْحَقِّ | وَٱلصِّدْقِ . وَعَظُمَ ذَٰلِكَ ، عَلَىٰ أَهْلِ ٱلْجَهْلِ وَٱلضَّلَالِ ، ٱلْمُتَمَسِّكِينَ بِظَاهِرِ ٱلشَّرَائِعِ ، (الف - ٨١) دُونَ مَعْرِفَةِ ٱلْحَقَائِقِ ، وَكَبُرَ عَلَيْهِمْ ، وَقَالُوا ، كَيْفَ يَجُوزُ تَرْكُ مَا أَتَىٰ بِهِ ٱلْأَنْبِيَاءُ ؟ كَمَا عَظُمَ عَلَى ٱلْيَهُودِ ، حِينَ جَاءَ ٱلْمَسِيحُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، فَنَسَخَ أَحْكَامَهُمْ ، وَعَطَّلَ ٱلسَّبْتَ ، فَقَالُوا لَهُ ، كَيْفَ تُصَدِّقُ بِمُوسَىٰ ، وَأَنْتَ تَأْمُرُنَا بِتَرْكِ ٱلسَّبْتِ ، وَتُغَيِّرُ عَلَيْنَا أَحْكَامَ ٱلتَّوْرَاةِ ؟ وَكَمَا عَظُمَ عَلَى ٱلْيَهُودِ وَٱلنَّصَارَىٰ ، حِينَ جَاءَ مُحَمَّدٌ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ، فَنَسَخَ مَا فِى أَيْدِيهِمْ مِنْ أَحْكَامِهِمْ ، وَغَيَّرَ قِبْلَتَهُمْ وَشَرَائِعَهُمْ ، فَقَالَ ٱللهُ ، عَزَّوَجَلَّ ، حِكَايَةً عَنْهُمْ ، حِينَ أَمَرَ مُحَمَّدٌ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ، بِتَغْيِيرِ ٱلْقِبْلَةِ ، مِنْ بَيْتِ ٱلْمَقْدِسِ إِلَىٰ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ ، فَقَالَ : « ... وَٱتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى ، » ، فَأَمَرَ ٱلنَّبِىُّ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، أُمَّتَهُ ، أَنْ يُصَلُّوا إِلَيْهِ . فَكَبُرَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلْجُهَّالِ وَٱلضُّلَّالِ ، فَقَالَ ٱللهُ ، عَزَّوَجَلَّ ، حِكَايَةً عَنْهُمْ : « سَيَقُولُ ٱلسُّفَهَاءُ مِنَ ٱلنَّاسِ مَا وَلَّىٰهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ ٱلَّتِى كَانُوا عَلَيْهَا قُل لِّلَّهِ ٱلْمَشْرِقُ وَٱلْمَغْرِبُ يَهْدِى مَن | يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ (الف - ٨٢) مُّسْتَقِيمٍ ، » ، وَقَالَ عَلَىٰ إِثْرِ هَٰذِهِ ، بَعْدَهَا : « . . وَمَا جَعَلْنَا ٱلْقِبْلَةَ ٱلَّتِى كُنتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللهُ ، » ، أَىْ ، أَنَّ ذَٰلِكَ ، كَبِيرٌ . عِنْدَ ٱلْجُهَلَاءِ ٱلضُّلَّالِ ، ٱلَّذِينَ ، لَا يَعْرِفُونَ ٱلْحَقَائِقَ ، إِلَّا عَلَىٰ مَنْ هَدَاهُ ٱللهُ ،

---

١ — الف : تعالى .

٤ — الف : اتا . ب ، ج : اتى .

٥ — الف : عليه السّلام . ندارد .

٨ — الف ، ب : امر محمد . ج : امر امّة محمد .

٩ — الف ، ب : بتغيير . ج : بتغيّر .

٩ — آيهٔ ١٢٥ ، سورهٔ دوم (سورة البقرة) . واذ جعلنا البيت مثابة للنّاس وامنًا واتّخذوا من مقام ابراهيم مصلًّى وعهدنا الى ابراهيم واسماعيل أن طهّرا بيتى للطّائفين والعاكفين والرّكّع السّجود .

١١ — آيهٔ ١٤٢ ، سورهٔ دوم (سورة البقرة) .

١٣ — آيهٔ ١٤٣ ، سورهٔ دوم (سورة البقرة) . وكذلك جعلناكم امّة وسطا لتكونوا شهداء على النّاس ويكون الرّسول عليكم شهيدا وماجعلنا القبلة التّى كنت عليها الّا لنعلم من يتّبع الرّسول ممّن ينقلب على عقبيه وان كانت لكبيرة الّا على الّذين هدى الله وماكان الله ليضيع ايمانكم انّ الله بالنّاس لرءوفٌ رحيم .

١٥ — الف ، ج : عند الجهلاء الضّلّال . ب : على الجهال والضّلّال .

إلی العلم الحقیقیّ. فعرفوا، أنّ الدّین الخالص، واحدٌ، لاتفرّق فیه، ولا اختلاف، وإن کان النّطقاء اختلفوا، فی ظاهر الشّرائع، وفی ماسنّوه من النّسخ والتّبدیل. فکذلک قال فی هذه الآیة: «شرع لکم مّن الدّین ما وصّی به نوحًا والّذی أوحینآ إلیک، »، إلی تمام الآیة. ثمّ قال علی إثر ذلک: «... کبر علی المشرکین ماتدعوهم إلیه، »، أی، کبر ذلک علی الجهّال، الّذین، ضلّوا عن الحقّ، وأشرکوا، من حیث لم یعلموا، وقدّروا، أنّ الدّین الخالص، هو، ما فی أیدیهم من ظاهر الشّرائع، دون الحقائق، وأنّه، لایجوز ترک ما أمرهم به الأنبیاء، من ظاهر الشّرائع. وکبر علیهم، نسخه وتبدیله. | وقدّروا، أنّ ذلک، هو خلاف علی من تقدّم من الأنبیاء. ولم یعلموا، أنّ جمیع النّطقاء، دعوا إلی دین واحد، وأمروا بأن یقیموا الدّین، ولایتفرّقوا فیه. فلیس اختلاف ظاهر شرائعهم، خلافًا بینهم. لأنّ، معانیها متّفقة، وإن کانت ألفاظهم مختلفة. وإنّما قال، علی إثر هذه الآیة: «... کبر علی المشرکین ما تدعوهم إلیه، »، کما قال، فی تلک الآیة: «... وإن کانت لکبیرةً إلّا علی الّذین هدی الله، »، یعنی، التّغییر والتّبدیل، هو کبیرٌ، إلّا علی الّذین هدی الله. ثمّ قال: ف «استقم کما الف ۸۳

---

۱ — الف: انّ الدّین الخالص. ب، ج: انّ الخالص. ۲ — درهر سه نسخه، وفیما نسبوه، آمده‌است.

۳ — آیهٔ ۱۳، سورهٔ ۴۲ (سورة الشّوری). شرع لکم من الدّین ما وصیّ به نوحا والّذی او حینا الیک و وصّینا به ابراهیم وموسی وعیسی أن اقیموا الدّین ولاتتفرّقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب.

۳ — الف: تمام الآیة. ب، ج: تمام القصّة.

۵ — الف: وقدراوا انّ الدّین. ب، ج: وقدّروا انّ الدّین. ۶ — الف، ج: دون. ب: ودون.

۶ و ۷ — الف: الانبیاء. ب، ج: الانبیاء من ظاهر الشّرائع.

۷ — الف: وقدراوا. ب، ج، وقدّروا. ۹ — الف: تتفرقوا. ب: تفرقوا. ج: یتفرّقوا.

۹ — در هر سه نسخه، خلاف، آمده‌است. ۱۰ — قسمتی ازآیهٔ ۱۳، سورهٔ ۴۲، (سورة الشوری).

۱۱ — قسمتی ازآیهٔ ۱۴۳، سورهٔ دوم (سورة البقرة).

۱۲ — ب، ج: یعنی التّغییر والتّبدیل هوکبیر الّا علی الّذین هدی الله. الف: ندارد.

۱۲ — آیهٔ ۱۵، سورهٔ ۴۲ (سورة الشوری). فلذلک فادع واستقم کما امرت ولاتتبّع اهواء هم وقل آمنت بما انزل الله من کتاب وامرت لأعدل بینکم الله ربّنا وربّکم لنا اعمالنا ولکم اعمالکم لاحجّة بیننا وبینکم الله یجمع بیننا وإلیه المصیر.

أُمِرْتَ ، » ، مِنْ تَـأْلِيفِ ٱلشَّرِيعَةِ ، « . . . وَلَاتَتَّبِعْ أَهْوَآءَ هُمْ ، » ، بِالْإِقَامَةِ ، عَلَىٰ مَا قَدْ أُمِرْتَ بِنَسْخِهِ ، « . . . وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ ٱللهُ مِنْ كِتَابٍ ، » ، يَعْنِى ، بِجَمِيعِ مَا أَلَّفَهُ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ أَصْحَابِ ٱلْكُتُبِ وَٱلشَّرَائِعِ .

وَقَوْلُهُ : « . . . بِمَآ أَنْزَلَ ٱللهُ مِنْ كِتَابٍ ، » ، أَىْ ، بِجَمِيعِ ٱلْكُتُبِ . لِأَنَّ قَوْلَهُ : « . . . مِنْ كِتَابٍ ، » ، هُوَ ، فِى مَعْنَى ٱلْجَمِيعِ ، أَىْ ، مِنْ كُلِّ كِتَابٍ . وَلَوْ أَرَادَ كِتَابًا وَاحِدًا ، لَقَالَ ، مِنَ ٱلْكِتَابِ ، مُعَرَّفًا بِالْأَلِفِ وَٱللَّامِ ، فَكَانَ يَدُلُّ | عَلَىٰ كِتَابٍ وَاحِدٍ بِعَيْنِهِ . فَلَمَّا أَخْرَجَهُ عَلَىٰ نَكِرَةٍ ، الف - ۸۴ كَانَ دَلِيلًا عَلَىٰ جَمِيعِ ٱلْكُتُبِ ، يَعْنِى ، قُلْ ، آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ ٱللهُ مِنْ كِتَابٍ ، أَىْ ، مِنَ ٱلْكُتُبِ كُلِّهَا ، الَّتِى تَقَدَّمَتْ .

وَلٰكِنِّى ، أُمِرْتُ أَنْ أَعْدِلَ بَيْنَكُمْ ، فِى تَـأْلِيفِ شَرِيعَةٍ ، تَدُلُّ عَلَىٰ مَا دَلَّتْ عَلَيْهِ ٱلشَّرَائِعُ ٱلَّتِى مَعَكُمْ ، مِنْ تَوْحِيدِ اللهِ ، جَلَّ وَعَزَّ ، وَعَدْلِهِ . وَلِتَعْلَمُوا ، أَنَّ ٱللهَ ، رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ ، وَاحِدٌ ، وَلَنَا أَعْمَالُنَا ، وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ ، أَىْ ، أَعْمَالُنَا ٱلَّتِى فِى شَرِيعَتِنَا ، تَدُلُّ عَلَىٰ حَقَائِقِ ٱلدِّينِ ، كَمَا تَدُلُّ عَلَيْهِ أَعْمَالُكُم ، الَّتِى ، فِى شَرِيعَتِكُمْ ، وَإِنْ كَانَ ظَاهِرُهَا ، مُخَالِفًا بَعْضُهُ لِبَعْضٍ . فَهِىَ كُلُّهَا ، دَالَّةٌ عَلَىٰ حُدُودِ ٱللهِ ، وَإِخْلَاصِ ٱلتَّوْحِيدِ لَهُ ، عَزَّ وَتَعَالَىٰ .

« . . . لَاحُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ، » ، أَىْ ، لَاخِلَافَ وَلَامُجَادَلَةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ، إِذَا عَرَفْتُمْ ، مَعَانِىَ مَا مَعَكُمْ . ذٰلِكَ أَنَّهُ ، لَاحُجَّةَ لِبَعْضِنَا عَلَىٰ بَعْضٍ ، فِى ٱلنَّسْخِ وَٱلتَّبْدِيلِ .

اللهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ، عَلَىٰ مَعْرِفَةِ ٱلْحَقَائِقِ . فَمَنْ عَرَفَ حَقِيقَةَ مَا مَعَهُ ، اجْتَمَعَتْ كَلِمَتُهُ مَعَنَا ، وَخَرَجَ عَنِ ٱلْإِخْتِلَافِ | وَٱلْفُرْقَةِ . الف - ۸۵

---

٤ — الف ، ج : وقوله . ب : وقوله تعالى . ٤ — الف ، ج : اى . ب : ندارد .

٥ — الف : الجمع . ب ، ج : الجميع . ٥ — الف : كلّ كتاب . ب ، ج : كلّ .

٦ — الف : لفظ نكرة . ب ، ج : نكرة . ٧ — الف ، ب : يعنى . ج : معنى .

٩ — در هر سه نسخه ، يدلّ ، آمده است. ٩ — الف ، ب : على مادلّت . ج : على من دلّ .

١١ — الف ، ب : ولكم اعمالكم اى اعمالنا الّتى فى شريعتنا تدلّ على حقائق الدّين كما تدلّ عليه اعمالكم الّتى فى شريعتكم.
ج : ولكم اعمالكم الّتى فى شريعتكم .

١٢ — در هر سه نسخه ، مخالف ، آمده است

١٤ — الف ، ج : اذا عرفتم . ب : اذ عرفتم . ١٦ — الف ، ج : الله . ب : بل الله .

« . . . وَإِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ . » ، أَيْ ، جَمِيعُ ٱلشَّرَائِعِ ، تَدُلُّ عَلَىٰ وَحْدَانِيَّتِهِ ، جَلَّ وَعَزَّ ، وَعَلَىٰ أَنَّ حَقِيقَةَ ظُهُورِ ٱلصُّوَرِ ٱلرُّوحَانِيَّةِ ، يَكُونُ بِتَأْوِيلِ ظَاهِرِ ٱلشَّرَائِعِ ، وَأَنَّ غَايَةَ ذَٰلِكَ كُلِّهِ وَمَصِيرَهُ ، ٱلْكَشْفُ عَنْ هَٰذِهِ ٱللَّطَائِفِ ، ٱلَّتِى ، تَدُلُّ عَلَىٰ تَوْحِيدِ ٱلْبَارِى ، جَلَّ وَتَعَالَىٰ . فَمِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ ، ذَكَرَ نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ، وَلَمْ يَذْكُرْ آدَمَ مَعَهُمْ . لِأَنَّ ، مِنْهَاجَ هٰؤُلَاءِ وَشَرْعَهُمْ ، فِى ٱلنَّسْخِ وَٱلْعَزْمِ وَٱلتَّبْدِيلِ وَٱلتَّجْدِيدِ ، مِنْهَاجٌ وَاحِدٌ .

وَبُعِثَ مُحَمَّدٌ ، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ، بِمِثْلِ ذَٰلِكَ ، بِٱلنَّسْخِ وَٱلتَّجْدِيدِ . وَلَمْ يَكُنْ لِآدَمَ ، عَزْمٌ وَتَبْدِيلٌ وَنَسْخٌ ، وَلَا خَالَفَهُ أَحَدٌ ، وَلَا عَانَدَهُ فِى مَا أَلَّفَهُ وَشَرَعَهُ ، وَلَا كَبُرَ عَلَيْهِمْ كَمَا كَبُرَ عَلَىٰ أَصْحَابِ ٱلشَّرَائِعِ ، ٱلَّتِى نُسِخَتْ ، أَلَا تَرَاهُ ، يَقُولُ فِى هَٰذِهِ ٱلْآيَةِ : « . . . كَبُرَ عَلَى ٱلْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ ، » ، وَمِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ ، قَالَ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فِى آيَةٍ أُخْرَىٰ : « فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا ٱلْعَزْمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ ، » . لِأَنَّهُمْ ، قَالُوا لَهُ ، حِينَ نَسَخَ ، مَا تَقَدَّمَهُ مِنَ ٱلشَّرَائِعِ ، كَمَا قَالُوا لِأُولِى ٱلْعَزْمِ ، | وَأَنْكَرُوا عَلَيْهِ ، كَمَا أَنْكَرُوا عَلَيْهِمْ ، فِى ٱلَّذِى أَتَوْا بِهِ ، مِنَ ٱلتَّغْيِيرِ الف-٨٦ وَٱلتَّبْدِيلِ ، وَخَالَفُوا وَعَانَدُوا وَٱسْتَعْظَمُوا ، وَكَبُرَ ذَٰلِكَ عَلَيْهِمْ ، عَلَىٰ حَسَبِ مَا تَقَدَّمَ ٱلْقَوْلُ بِهِ ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَصْبِرَ ، عَلَىٰ مَا يَكُونُ مِنْهُمْ ، مِنَ ٱلْإِنْكَارِ وَٱلطُّغْيَانِ ، كَمَا صَبَرَ أُولُوا ٱلْعَزْمِ . فَلِهَٰذِهِ

---

٦ — در دو نسخهٔ الف و ب ، قبل از ، وبعث ، فصل ، آمده‌است . ٧ — ب : لآدم عليه السّلام .

٧ — الف ، ب : وشرعه ولاكبر عليهم كماكبر على اصحاب الشّرائع الّتى نسخت الاتراه يقول فى هذه الآية . ج : وشرعه فى هذه الآية .

٨ — آيهٔ ١٣ ، سورهٔ ٤٢ (سورة الشورى) . ضمن شماره ٣ ، صفحهٔ ٧٣ ، تمام آية آمده‌است .

٩ — الف : قال الله تعالى .

٩ — آيهٔ ٣٥ ، سورهٔ ٤٦ (سورة الاحقاف) . فاصبركما صبراولوا العزم من الرّسل ولاتستعجل لهم كانّهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا الّا ساعةً من نهارٍ بلاغٌ فهل يهلك الّا القوم الفاسقون .

١٠ — ب : من الرّسل ، ندارد . ١١ — الف ، ج : لاولى العزم . ب : الاولى العزم .

١١ — الف ، ب ، وانكروا عليه كما انكروا عليهم فى الّذى . ج : وانكروا عليهم فى الّذى .

١٣ — الف ، ج : اولوالعزم . ب : اولولعزم

١٣ — كتاب الرّياض : نسخهٔ خطى ، صفحهٔ ١٢٣ . فقد قال صاحب الاصلاح انّه لمّا لم يكن من اولى العزم لم يذكر معهم لانّه لم يكن صاحب عزيمة وانّه ان جاز ان يخرج آدم من جملة اصحاب الشّرائع لاجل انّ اسمه غير ←

ٱلْعِلَّةِ، لَمْ يَذْكُرْ آدَمَ مَعَهُمْ، لِأَنَّهُ، لَمْ يَكُنْ صَاحِبَ عَزِيمَةٍ، لَا مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ، لَمْ يَكُنْ صَاحِبَ شَرِيعَةٍ.

وَقَدْ قَالَ، عَزَّ وَجَلَّ، فِي آيَةٍ أُخْرَىٰ: «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَٱلنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمٰعِيلَ وَإِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَٱلْأَسْبَاطِ،»، إِلَىٰ آخِرِهَا، فَذَكَرَ هٰؤُلَاءِ ٱلنَّبِيِّينَ، وَلَمْ يَذْكُرْ آدَمَ. فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يُقَالَ، إِنَّ ٱللّٰهَ، عَزَّ وَجَلَّ، لَمْ يَقْرِنْ نُوحًا، إِلَىٰ آدَمَ، فَإِنَّهُ، لَمْ يَذْكُرْهُ مَعَهُمْ، كَمَا قَالَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ، لَا شَرِيعَةَ لَهُ. لِأَنَّهُ، لَمْ يُذْكَرْ مَعَ أَصْحَابِ ٱلشَّرَائِعِ، نُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ كَلَّا. وَلٰكِنَّهَا، آيَةٌ يَقَعُ فِيهَا خُصُوصِيَّاتٌ وَمَعَانٍ، تُوجِبُ، ذِكْرَ بَعْضِهِمْ دُونَ بَعْضٍ، كَمَا وَقَعَتِ ٱلْخُصُوصِيَّةُ، فِي تِلْكَ ٱلْآيَةِ، ٱلَّتِي، ذُكِرَ فِيهَا، نُوحٌ | الف - ٨٧ وَإِبْرَاهِيمُ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ، مِنْ جِهَةِ ٱلتَّجْدِيدِ وَٱلنَّسْخِ، عَلَىٰ حَسَبِ مَا قَدْ ذَكَرْنَاهُ، فِي بَابِ ٱلْعَزِيمَةِ. وَفِي مَا أَوْضَحْنَاهُ، مَقْنَعٌ، لِمَنْ أَنْصَفَ، إِنْ شَاءَ ٱللّٰهُ.

فصل

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِي بَابِ ٱلْخَطِّ وَٱلْعَرْصَةِ، وَمَا تُوجِبُهُ ٱلْهَنْدَسَةُ، وَأَنَّ ٱلْخَطَّ ٱلْوَاحِدَ، لَا يُوجِبُ عَرْصَةً، إِلَّا بِظُهُورِ ٱلْخَطِّ ٱلثَّانِي.

← مذكور مع الخمسة عليهم السّلام جاز يكونه غير مذكور فى جملة الّذين كانوا يوحى اليهم بقوله تعالى انّا اوحينا اليك كما اوحينا الى نوح ع م والنّبيّين من بعده واوحينا الى ابراهيم واسماعيل واسحاق و يعقوب والاسباط وعيسى وايّوب ويونس وهرون وسليمان الآية ان يخرج من جملتهم وذلك محال. كتاب الرّياض، نسخهٔ چاپى، صفحهٔ ١٨٩ .

١ — الف، ب : عزيمة . ج : العزيمة .

١ — الف، ب : شريعة . ج : الشريعة .

٢ — آيهٔ ١٦٣، سورهٔ چهارم (سورة النساء) . انّا اوحينا اليك كما اوحينا الى نوح والنّبيّين من بعده و اوحينا الى ابراهيم واسماعيل واسحاق ويعقوب والاسباط وعيسى وايّوب ويونس وهارون وسليمان وآتينا داود زبورًا .

٤ — درحاشيهٔ نسخهٔ الف : ان يقال انّ الله عزّوجلّ لم يقرن .

٦ — الف : آيات . ب، ج : آيةٌ .

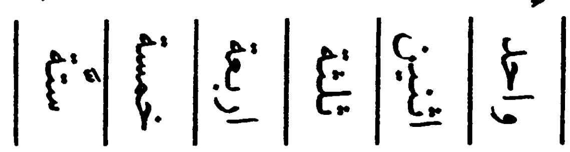
٦ — الف، ب : معانى . ج : معان .

٦ — در هرسه نسخه، يوجب، آمده‌است .

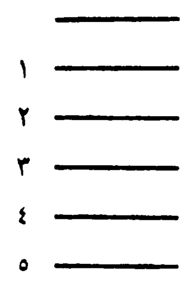
١١ — در حاشيهٔ نسخهٔ الف : الخطّ على النّاطق والعرصة على الشّريعة .

١١ — الف : يوجبه . ب، ج : توجبه .

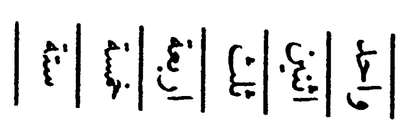
فَإِنَّا نَقُولُ، إِنَّمَا، لَمْ يُوجِبِ ٱلْخَطُّ ٱلْوَاحِدُ، ٱلْعَرْصَةَ، إِلَّا، بِظُهُورِ ٱلْخَطِّ ٱلثَّانِى. لِأَنَّ ٱلْخَطَّ، يَدُلُّ عَلَى ٱلنَّاطِقِ، وَٱلْعَرْصَةَ، تَدُلُّ عَلَى ٱلشَّرِيعَةِ. وَلَا يُوجِبُ ظُهُورَ صُورَةِ ٱلشَّيْءِ، إِلَّا، بَعْدَ تَمَامِهِ. فَكَمَا أَنَّ ٱلْعَرْصَةَ، ظَهَرَتْ بَعْدَ ٱلْخَطِّ ٱلثَّانِى، كَذٰلِكَ، لَمْ تَتِمَّ شَرِيعَةُ ٱلنَّاطِقِ ٱلْأَوَّلِ، إِلَّا، بِظُهُورِ ٱلنَّاطِقِ ٱلثَّانِى. فَلَمَّا ظَهَرَ ٱلنَّاطِقُ ٱلثَّانِى، تَمَّتْ شَرِيعَةُ ٱلْأَوَّلِ، وَظَهَرَتْ صُورَتُهَا، بِٱلْكَمَالِ. وَكَذٰلِكَ تَتِمُّ ٱلْعَرَصَاتُ ٱلسِّتَّةُ، بِٱلْخُطُوطِ ٱلسَّبْعَةِ. لِأَنَّهُ، لَا شَرِيعَةَ قَبْلَ أَوَّلِ ٱلنُّطَقَاءِ، وَلَا شَرِيعَةَ عِنْدَ ظُهُورِ ٱلسَّابِعِ. وَإِنَّمَا ٱلشَّرَائِعُ ٱلسِّتَّةُ، مِنْ أَوَّلِ ٱلنُّطَقَاءِ، إِلَىٰ ظُهُورِ ٱلسَّابِعِ. وَإِنَّكَ، إِذَا خَطَطْتَ سَبْعَ خُطُوطٍ، ظَهَرَتْ بَيْنَهَا، سِتَّةُ عَرَصَاتٍ، عَلَىٰ هٰذَا ٱلْمِثَالِ: الف-٨٨



وَلَوْ كَانَ ٱلْقِيَاسُ، عَلَىٰ ذٰلِكَ ٱلْقَوْلِ، وَأَنَّ أَوَّلَ ٱلنُّطَقَاءِ، لَيْسَتْ لَهُ شَرِيعَةٌ، لَوَجَبَ، أَنْ يَظْهَرَ، خَمْسَةُ عَرَصَاتٍ، بَيْنَ سَبْعَةِ خُطُوطٍ، عَلَىٰ هٰذَا ٱلْمِثَالِ:



١ – كتاب الرّياض، نسخهٔ خطّى، صفحهٔ ١٣٥. قال صاحب الاصلاح لم يوجبه الخط الواحد الفرضة الّا بظهور الخطّ الثّانى لانّ الخطّ يدلّ على النّاطق والعرصة تدلّ على الشّريعة ولايجب ظهور صورة الشّىء الّا بعد تماميّة فكما انّ الصورة ظهرت بعد الخطّ الثّانى كذلك لم تتم شريعة الاوّل الّا بظهور النّاطق الثّانى فلمّا اظهر النّاطق الثّانى تمّت شريعة الاوّل فظهرت صورتها بالكمال وكذلك تتم العرصات السّت بالخطوط السّبعة لانّه لاشريعة قبل اوّل النّطقاء ولاشريعة عند ظهور السّابع وانمّا الشّرائع السّت من النطقاء الّذين سابعهم القائم وانّك اذا خططت سبعة خطوط ظهرت بينها ستّ عرصات على هذا المثال:



واحد اثنين ثلثة اربعة خمسة سّتة ولوكان القياس على ذلك القول انّ اوّل النّطقاء ليست له شريعة لوجب ان يظهر خمس عرصات بين سبعة خطوط فلمّا ظهر من بين سبعة خطوط ستّ عرصات صارت الخطوط السّبعة على اصحاب الادوار السّبعة والعرصات السّت على الشّرائع السّت ووجبت لآدم الشّريعة. كتاب الرّياض، ←

نسخهٔ چاپى: صفحهٔ ٢٠٣.

وَالْخُطُوطُ السَّبْعَةُ، عَلَى أَصْحَابِ الْأَدْوَارِ السَّبْعَةِ، وَالْعَرَصَاتُ السِّتَّةُ بَيْنَهَا، عَلَى الشَّرَائِعِ السِّتِّ بَيْنَهُمْ. وَلَيْسَ قَبْلَ الْخَطِّ الْأَوَّلِ، عَرْصَةٌ، وَلَا بَعْدَ السَّابِعِ، عَرْصَةٌ. كَذٰلِكَ، لَيْسَ قَبْلَ أَوَّلِ النُّطَقَاءِ، شَرِيعَةٌ، وَلَا بَعْدَ السَّابِعِ، شَرِيعَةٌ. وَعَلَى هٰذَا، دَلَّ، جَمِيعُ النُّطَقَاءِ، عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، حِينَ أَمَرُوا بِالْعَمَلِ، سِتَّةَ أَيَّامٍ، وَجَعَلُوا الْيَوْمَ السَّابِعَ، عِيدًا وَفَرَاغًا مِنَ الْعَمَلِ. فَدَلُّوا، أَنَّ الْأَدْوَارَ السِّتَّةَ، فِيهَا عَمَلٌ، وَلَا عَمَلَ فِي الدَّوْرِ السَّابِعِ. وَهِيَ الْأَيَّامُ السِّتَّةُ، الَّتِي، خَلَقَ اللّٰهُ، فِيهَا الْخَلْقَ، وَالْيَوْمُ السَّابِعُ، لَا خَلْقَ فِيهِ. بَلْ، يَعُودُ فِي الدَّوْرِ السَّابِعِ، الْأَمْرُ، إِلَى مَا مِنْهُ بَدَأَ. قَالَ اللّٰهُ، عَزَّ وَجَلَّ: «... كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ.»، وَقَالَ: «... كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا،». فَإِنَّمَا الْعَمَلُ، هُوَ، إِقَامَةُ | ظَاهِرِ الشَّرَائِعِ. وَأَمَّا الدَّعْوَةُ الْحَقِيقِيَّةُ، فَإِنَّمَا الف-٨٩

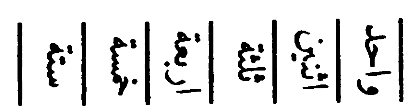
← ٢ — الف ، ج : العرصة تدلّ . ب : العرصة يدلّ . ٢ — الف : لايوجب . ب ، ج : لاتوجب .

٣ — الف : لم يتم . ب ، ج : لم تتم . ٤ — الف ، ب : وظهرت . ج : فظهرت .

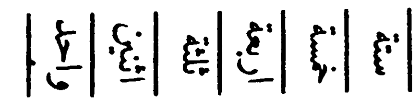
٥ — الف : يتمّ العرصات . ب ، ج : تتمّ العرصات . ٧ — الف : خططت بسبع . ب ، ج : خطط سبع .

٧ — الف ، ج : على هذا المثال . ب : على هذا المثال وهذا الشكل .

٨ — در الف :



در ب :



در ج : واحد اثنين ثلثة اربعة خمسة ستّة .

٩ — الف ، ب : شريعة لوجب ان يظهر خمسة عرصات بين سبعة خطوط على هذا المثال . ج : شريعة .

---

١ — در ب ، قبل از ، والخطوط ، فصل ، آورده‌است . ١ — الف ، ج : بينهما : ب : بينها .

٤ — الف ، ب : وفراغًا . ج : او فراغًا . ٥ — الف : الله تعالى .

٦ — الف ، ب : بداء . ج : بدا .

٧ — آيهٔ ٢٩ ، سورهٔ هفتم ، (سورة الاعراف) . قل امر ربّي بالقسط واقيموا وجوهكم عند كلّ مسجدٍ وادعوه مخلصين له الدّين كما بدأكم تعودون .

٧ — آيهٔ ١٠٤ ، سورهٔ بيست و يكم (سورة الانبياء) . يوم نطوى السّماء كطىّ السّجلّ للكتب كما بدأنا اوّل خلق نعيده وعدًا علينا إنّا كنّا فاعلين . ٧ — الف : نعيده وعدًا علينا . ب ، ج : نعيده .

٨ — الف : فانّما هى . ب ، ج : فانّما .

أُقِيمَتْ بِالْعِلْمِ ، الَّذِى ، تَدُلُّ ٱلْأَعْمَالُ ٱلظَّاهِرَةُ ، عَلَيْهِ . وَلَوْلَمْ يَكُنْ ، لِأَوَّلِ ٱلنُّطَقَاءِ شَرِيعَةٌ ، وَلَمْ يَكُنْ فِى دَوْرِهِ عَمَلٌ ، يَدُلُّ عَلَى ٱلْحَقَائِقِ ، لَمَا كَانَتْ دَعْوَةٌ وَلَا عِلْمٌ ، كَمَا فَسَّرْنَاهُ آنِفًا .

فصل

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى :

« أَنَّ أَوَّلَ ٱلنُّطَقَاءِ ، دَعَا إِلَى ٱلتَّوْحِيدِ ، دُونَ ٱلْعَمَلِ . » .

فَإِنَّ ذٰلِكَ ، لَايَثْبُتُ فِى ٱلْمَعْقُولِ . لِأَنَّ ، عِلْمَ ٱلتَّوْحِيدِ ، لَايُدْرَكُ ، إِلَّا بِالْأَعْمَالِ وَٱلرُّسُومِ وَٱلْإِشَارَاتِ ، مِنَ ٱلنُّطَقَاءِ ، بِآثَارِهِمُ ٱلَّتِى ، يَرْسُمُونَهَا ، وَشَرَائِعِهِمِ ، ٱلَّتِى يُؤَلِّفُونَهَا ، لِتَكُونَ ، دَلَائِلَ وَشَوَاهِدَ ، لِمَنْ يَقُومُ بَعْدَهُمْ . مِنَ ٱلْأَوْلِيَاءِ ، فَيُقِيمُونَ ٱلدَّعْوَةَ ، عَلَىٰ ظَاهِرِ شَرَائِعِهِمْ وَآثَارِهِمْ ، وَيَسْتَجِيبُ إِلَيْهَا ٱلسُّعَدَاءُ ، فَيَفُوزُونَ مِنْهَا ، بِمَا يَصِلُونَ إِلَيْهِ ، مِنْ حَقَائِقِ عُلُومِ ٱلشَّرِيعَةِ ، وَيُقِيمُ ٱلْأَشْقِيَاءُ عَلَى ٱلظَّوَاهِرِ ، فَيَبْتَدِعُونَ ، وَيَقِيسُونَ بِآرَائِهِمْ ، وَيَعْكِفُونَ عَلَىٰ مَا يَنْصِبُونَهُ مِنْ أَصْنَامِهِمْ وَطَوَاغِيتِهِمْ ، بِجَهْلِهِمْ ، وَٱسْتِكْبَارِهِمْ عَلَىٰ أَوْلِيَاءِ ٱللّٰهِ | ، وَيَرْسُمُونَ آثَارًا ، عَلَىٰ مِثَالِ مَا رَسَمَهُ ٱلنُّطَقَاءُ ، مُحَاكَاةً لَهُمْ ، وَمُشَارَكَةً مَعَهُمْ ، افْتِرَاءً عَلَى ٱللّٰهِ ، جَلَّ وَعَزَّ ، كَمَا فَعَلَهُ ، أَهْلُ كُلِّ شَرِيعَةٍ ، لِيَكُونَ ذٰلِكَ ، امْتِحَانًا وَٱخْتِبَارًا ، وَلِيُجَازِىَ ٱلْمُطِيعُ ، بِطَاعَتِهِ ، وَٱلْعَاصِى ، بِمَعْصِيَتِهِ . وَهٰكَذَا ، جَرَىٰ حُكْمُ ٱللّٰهِ ، فِى خَلْقِهِ . وَبِهٰذَا ، جَرَى ٱلرَّسْمُ ، فِى دَوْرِ أَوَّلِ ٱلنُّطَقَاءِ ، حِينَ عَكَفُوا عَلَى ٱلْأَصْنَامِ ، الف - ٩٠

---

١ — الف : تدلّ الاعمال . ب : يدلّ الاعمال . ج : يدلّ على الاعمال .

١ — الف : لولم تكن . ب ، ج : لو لم يكن .

٥ — ظاهرًا جملهٔ ، انّ اوّل النّطقاء دعا الى التّوحيد دون العمل ، قول صاحب محصول است .

٥ — در حاشيهٔ نسخهٔ الف : انّ اوّل النّطقاء دعى الى التّوحيد دون العمل فانّ ذلك لايثبت فى المعقول .

٧ — الف ، ب : وبآثارهم . ج : بآثارهم .

٧ — الف ، ب : وشرائعهم . ج : وشريعتهم .

٨ — الف ، ب : لمن يقوم . ج : لما يقوم .

٩ — الف ، ب : ويجيب . ج . ويجب .

٩ — الف : فيفوزون بما . ب : فيفوزون بها ما . ج : فيفوزون بها بما .

١٠ — الف : فيقبسون . ب ، ج : ويقيسون .

١١ — الف : عن اولياء . ب ، ج : على اولياء .

١٢ — الف ، ج : محاكاة . ب : محالات .

١٢ — الف ، ب : معهم . ج : منهم .

١٢ — الف : الله تعالى .

١٣ — الف ، ج : اختبارا . ب : اختيارا .

١٣ — الف ، ب : بمعصيته . ج : لمعصيته .

١٤ — الف : جرا . ب ، ج : جرى .

وَعَبَدُوهَا . وَلَوْلَا مَا رَسَمَهُ أَوَّلُ ٱلنُّطَقَاءِ ، وَشَرَعَهُ ، مِنْ رُسُومِ ٱلْعَمَلِ وَٱلْعِبَادَةِ ، ٱلَّتِى ، كَانَتْ فِى شَرِيعَتِهِ ، لَمَا عَكَفُوا بَعْدَهُ ، عَلَى ٱلْأَصْنَامِ ٱلَّتِى عَبَدُوهَا ، وَلَا كَانُوا يَعْرِفُونَ وَجْهَ ٱلْعِبَادَةِ ، وَلَا كَانُوا يَعْلَمُونَ مَا ٱلْعِبَادَةُ . وَلَٰكِنَّهُمْ ، لَمَّا وَرِثُوا ظَاهِرَ ٱلشَّرِيعَةِ ، وَخَالَفُوا ٱلْأَوْلِيَاءَ ، ابْتَدَعُوا ، عَلَىٰ مِثَالِ مَا وَرِثُوهُ عَنْ صَاحِبِ دَوْرِهِمْ . فَجَرَتِ ٱلسُّنَّةُ بِذَٰلِكَ ، فِى كُلِّ دَوْرٍ .

فَأَهْلُ ٱلدَّوْرِ ٱلْأَوَّلِ ، هُمْ ، أَوَّلُ مَنْ أَبْدَعَ ٱلْأَصْنَامَ ، فَعَكَفُوا عَلَيْهَا ، إِلَىٰ وَقْتِ ظُهُورِ ثَانِى ٱلنُّطَقَاءِ . وَٱلْأَصْنَامُ ٱلَّتِى ، عُبِدَتْ | فِى ذَٰلِكَ ٱلدَّوْرِ ، هِىَ مَعْرُوفَةٌ . وَقَدْ ذَكَرَهُ ٱللّٰهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، الف - ٩١ فِى كِتَابِهِ ، فَقَالَ فِى سُورَةِ نُوحٍ ، حِكَايَةً عَنْهُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، حِينَ ضَجَّ إِلَىٰ ٱللّٰهِ ، سُبْحَانَهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، مِنَ ٱلَّذِينَ بُعِثَ إِلَيْهِمْ ، وَشَكَىٰ إِلَيْهِ ، تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ ، أَصْحَابَهُ ، عَلَى ٱلتَّمَسُّكِ بِالظَّاهِرِ ، ٱلَّذِى تَقَدَّمَهُ ، وَقِلَّةِ إِجَابَتِهِمْ إِيَّاهُ ، وَعُكُوفِهِمْ عَلَىٰ أَصْنَامِهِمْ ، فَقَالَ : « قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِى وَٱتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا . وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا . وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا . وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ ٱلظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا . مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا ، » ، أَلَا تَرَىٰ ، أَنَّهُمْ ، كَانُوا يَعْبُدُونَ ٱلْأَصْنَامَ ، قَبْلَ ظُهُورِ نُوحٍ ، وَلَوْلَا مَا سَنَّهُ لَهُمْ أَوَّلُ ٱلنُّطَقَاءِ ، مِنَ ٱلْعِبَادَةِ ، لَمَا عَرَفُوا وَجْهَ ٱلْعِبَادَةِ ، وَلَا عَبَدُوا ٱلْأَصْنَامَ ، ٱلَّتِى قَدَّرُوا ، أَنَّهَا ، تُقَرِّبُهُمْ إِلَى ٱللّٰهِ ، عَزَّ وَجَلَّ ، كَمَا حَكَى ٱللّٰهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، عَنْ عَبَدَةِ | ٱلْأَصْنَامِ ، الف - ٩٢

---

٢ — الف : عكفوا . ب ، ج : عكفوا بعده .

٥ — در حاشيهٔ نسخهٔ الف ، اهل الدور الاوّل هم اوّل من ابدع الاصنام .

٦ — در هر سه نسخه ، تلكٔ الدور ، آمده‌است .

٦ — الف : قد ذكرها الله فى كتابه فقال فى سورة نوح عليه السّلام حين ضجّ . ب : قد ذكرها الله عزّوجلّ فى سورة نوح عليه السّلام حكاية عنه حين ضجّ . ج : وقد ذكره الله عزوجلّ فى كتابه فقال فى سورة نوح حكاية عنه عليه السلام حين ضجّ .

٨ — الف : شكا . ب ، ج : شكى .

٩ — آيات ٢١ تا ٢٥ ، از سورهٔ ٧١ (سورة نوح) . تمام آيهٔ ٢٥ ذكر ميشود . ممّا خطيئاتهم أغرقوا فأدخلوا نارًا فلم يجدوا لهم من دون الله انصارًا .

١٢ — الف : ترا . ب ، ج : ترى .

١٤ — الف ، ب : حكى الله . ج : حكاه الله .

١٤ — الف ، ج : عن عبدة . ب : عند عبدة . آيهٔ ٣ ، سورهٔ ٣٩ (سورة الزمر) . ألا لله الدّين الخالص والّذين اتّخذوا من دونه اولياء ما نعبدهم الّا ليقرّبونا الى الله زلفى انّ الله يحكم بينهم فى ماهم فيه يختلفون إنّ الله لا يهدى من هو كاذب كفّارٌ .

فِى قَوْلِهِ : « ... مَانَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللهِ زُلْفَىٰ ، » ، فَلَمَّا دَعَانُوحٌ ، إِلَىٰ مَا أَتَىٰ بِهِ ، وَجَدَّدَهُمْ مِنَ ٱلشَّرِيعَةِ ، وَإِلَىٰ تَرْكِ مَا فِى أَيْدِيهِمْ ، أَبَوْا وَعَانَدُوا وَكَفَرُوا ، فَهُمُ ٱلَّذِينَ غَرِقُوا بِالطُّوفَانِ. أَلَاتَرَاهُ ، يَقُولُ ، عَزَّوَجَلَّ : « . . . مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا ، » ، يَعْنِى بِهِ ، الَّذِينَ عَبَدُوا ، وَدًّا وَسُوَاعًا وَيَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا . وَقَالَ ، عَزَّوَجَلَّ ، فِى آيَةٍ أُخْرَىٰ : « حَتَّىٰ إِذَا جَآءَ أَمْرُنَا وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ قُلْنَا ٱحْمِلْ فِيهَا ، » ، إِلَىٰ قَوْلِهِ : « إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ ٱلْقَوْلُ وَمَنْ ءَامَنَ وَمَآ ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ . » . فَقَدْ دَلَّكَ ذَٰلِكَ ، عَلَىٰ أَنَّ ٱلَّذِينَ غَرِقُوا بِالطُّوفَانِ ، أَهْلُ ٱلشَّرِيعَةِ ٱلْمُتَقَدِّمَةِ ، فَإِنَّهُ ، لَمْ يُؤْمِنْ بِهِ ، وَلَمْ يَقْبَلْ شَرِيعَتَهُ ، إِلَّا قَلِيلٌ ، وَهُمُ ٱلَّذِينَ ، رَكِبُوا مَعَهُ ٱلسَّفِينَةَ .

وَقَالَ : « . . . فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ ٱلطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ . » ، وَقَدْ رُوِىَ ، أَنَّهُ ، لَمَّا ظَهَرَ ٱلطُّوفَانُ ، رَفَعَ ٱللهُ ٱلْبَيْتَ ٱلْحَرَامَ ، إِلَى ٱلسَّمَاءِ ، لِكَىْ لَايَغْرِقَ ٱلْبَيْتُ ٱلْمَعْمُورُ ، الَّذِى فِى ٱلسَّمَاءِ ، بِإِزَاءِ ٱلْكَعْبَةِ . وَجَاءَتِ ٱلسَّفِينَةُ ، | حَتَّىٰ ، طَافَتْ بِمَوْضِعِ ٱلْبَيْتِ ، الف-٩٣
أُسْبُوعًا . وَإِنَّ سَامَ بْنَ نُوحٍ ، أَوَّلُ مَنْ سَكَنَ ٱلْحَرَمَ ، وَمَوْضِعَ ٱلْبَيْتِ ، بَعْدَ ٱلطُّوفَانِ . وَإِنَّ ٱللهَ ، أَمَرَ إِبْرَاهِيمَ ، بَعْدَ ذَٰلِكَ ، بِالسَّيْرِ إِلَىٰ مَكَّةَ ، بِإِسْمٰعِيلَ وَأُمِّهِ ، وَبَوَّأَهُ ، مَكَانَ ٱلْبَيْتِ ٱلْحَرَامِ ، وَقَضَىٰ عِمَارَتَهُ ، عَلَىٰ أَيْدِيهِمَا . ثُمَّ ، كَبُرَ إِسْمٰعِيلُ ، وَتَوَلَّىٰ سِدَانَتَهُ وَعِمَارَتَهُ . فَقَدْ دَلَّكَ هٰذَا ، عَلَىٰ صِحَّةِ

---

١ — الف : زلفا . ب ، ج : زلفى . ١ — الف : دعا . ب ، ج : دعى .

١ — الف ، ج : اتا . ب : اتى . ٤ — الف : فقال . ب ، ج : وقال .

٤ — آيهٔ ٤٠ ، سورهٔ ١١ (سورة هود) . حتّى اذا جاء امرنا وفار التّنّور قلنا احمل فيها من كل زوجين اثنين واهلك الّا من سبق عليه القول ومن آمن وما آمن معه الّا قليل .

٦ — الف : فقد دالك . ب : فقد دلّك . ج : فقد دلّ ذلك .

٧ — در هر سه نسخه ، معهم ، آمده‌است . نسخه بدل الف : معه .

٨ — در الف و ب : قبل از ، وقال ، فصل ، آمده‌است .

٨ — آيهٔ ١٤ ، سورهٔ ٢٩ (سورة العنكبوت) . ولقد ارسلنا نوحًا الى قومه فلبث فيهم الف سنةٍ الّا خمسين عامًا فاخذهم الطّوفان وهم ظالمون . ٩ — در حاشيهٔ الف : لمّا ظهر الطّوفان رفع الله البيت الحرام الى السّماء .

١٠ — الف : بموضع البيت المعمور اسبوعًا الّذى الى السّماء بازاء الكعبة وانّ . ب ، ج : بموضع البيت اسبوعًا وانّ .

١٢ — الف ، ب : مكّة . ج : ملكة . ١٢ — الف : قضا . ب ، ج : قضى .

١٣ — الف : وتولّا . ب ، ج : وتولّى .

مَا رُوِيَ، أَنَّ شِيثًا، أَوَّلُ مَنْ بَنَاهُ، بِالْحِجَارَةِ، بَعْدَ أَنْ كَانَ آدَمُ، ضَرَبَ عَلَىٰ مَوْضِعِهِ، خَيْمَةً. وَأَنَّ رَسْمَهُ، كَانَ فِي دَوْرِ أَوَّلِ ٱلنُّطَقَاءِ، وَأَنَّهُ، كَانَ مِنْ شَرِيعَتِهِ. ثُمَّ بَوَّأَ ٱللّٰهُ إِبْرَاهِيمَ، مَوْضِعَهُ، ٱلَّذِي كَانَ قَدِيمًا. وَهُوَ يَقُولُ، عَزَّ وَجَلَّ: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ ٱلْبَيْتِ،»، يَعْنِي، الْمَكَانَ ٱلَّذِي كَانَ ٱلْبَيْتُ، مَبْنِيًّا فِيهِ، حَتَّىٰ، جَدَّدَهُ وَبَنَاهُ، وَإِنَّ رَسْمَهُ، قَدْ تَقَدَّمَ. وَلٰكِنْ، لَمَّا أَتَتْ عَلَيْهِ ٱلدُّهُورُ، وَوَلِيَهُ أَهْلُ ٱلضَّلَالِ، دَرَسَ. ثُمَّ جَدَّدَهُ إِبْرَاهِيمُ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ. وَهٰكَذَا حَكَى ٱللّٰهُ، الف ـ ٩٤ عَزَّ وَجَلَّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، حِينَ أَسْكَنَ إِسْمٰعِيلَ ٱلْحَرَمَ، فَقَالَ: «رَبَّنَآ إِنِّيٓ أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ ٱلْمُحَرَّمِ،». فَهٰذَا أَيْضًا، شَاهِدٌ عَلَىٰ مَا ذَكَرْنَاهُ.

فصل

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِي:

«أَنَّ آدَمَ، دَعَا إِلَىٰ نَفْسِهِ، وَإِلَىٰ مَنْ بَعْدَهُ مِنَ ٱلْبَدْوِ إِلَى ٱلنِّهَايَةِ، شَرْحًا وَرَمْزًا، عَلَىٰ مِثَالِ تَرْكِيبِ ٱلْعَالَمِ. فَإِنَّ ٱلرَّمْزَ، لَا يَكُونُ إِلَّا بِالظَّاهِرِ، وَهُوَ ٱلَّذِي، يُسَمَّى ٱلشَّرِيعَةَ.». وَكَذٰلِكَ ٱلْقَوْلُ فِي: «أَنَّ آدَمَ، نَصَبَ بَابَهُ، شِيثًا، وَمُؤَدِّيًا عَنْهُ، إِلَىٰ أَهْلِ زَمَانِهِ. فَكَانَتْ دَعْوَتُهُ، عَلَىٰ ضَرْبَيْنِ: إِلَىٰ عَمَلٍ مَعْلُولٍ بِعِلْمٍ، وَإِلَىٰ عِلْمٍ مِنْ وَرَاءِ ذٰلِكَ ٱلْعَمَلِ. وَٱلْعَمَلُ، مَنْزِلَتُهُ، الْإِبْتِدَاءُ، وَٱلْعِلْمُ، مَنْزِلَتُهُ، الْإِنْتِهَاءُ. فَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبُولُهُ لِأَمْرِ آدَمَ وَنَهْيِهِ، مِنْ جِهَةِ بَابِهِ شِيثًا، وَٱسْتِفَادَتُهُ

---

١ — در حاشيهٔ الف: اوّل من بنا البيت بالحجارة شيث.

٣ — آيهٔ ٢٦، سورهٔ ٢٢ (سورة الحج). وإذ بوّأنا لابراهيم مكان البيت ان لاتشرك بى شيئًا وطهّر بيتى للطّائفين والقائمين والرّكّع السّجود.

٤ — الف: ج: ولكن. ب: وليكن.

٥ — الف، ب: حكى الله. ج: حكا الله عزّوجلّ.

٦ — آيهٔ ٣٧، سورهٔ ١٤ (سورة ابراهيم). ربّنا انّى اسكنت من ذرّيّتى بوادٍ غير ذى زرع عند بيتك المحرّم ربّنا ليقيموا الصّلوة فاجعل افئدةً من النّاس تهوى اليهم وارزقهم من الثّمرات لعلّهم يشكرون.

٩ — در الف و ب: قبل از، وامّا القول، فصل، آمده‌است.

٩ — ظاهرًا از، وامّا القول فى، تا، فهذا كلّه، قول صاحب محصول است.

١٠ — الف، ج: دعا. ب: دعى.

١٠ — در هر سه نسخه، البدؤ: آمده‌است.

١١ — الف: يسمّا. ب، ج: يسمّى.

١٢ — الف: مؤدّيًا منه. ب: مؤدّيًا عنه. ج: ومؤدّيًا عنه.

١٣ — الف، ب: بعلم والى علم. ج: يعلم والى عمل.

مِنْهُ ، مِنَ ٱلْعِلْمِ ٱلْمُسْتَجَنِّ فِی ٱلْأَعْمَالِ ، كَانَ مُسَلِّمًا بِآدَمَ ، لِقَبُولِهِ مِنَ ٱلْحُدُودِ ٱلْآتِيَةِ مِنْ بَعْدِهِ . »

فَهٰذَا كُلُّهُ ، دَلِيلٌ عَلَىٰ | إِثْبَاتِ ٱلشَّرِيعَةِ لِآدَمَ . لِأَنَّ ٱلْعَمَلَ ، هُوَ مِنْ رُسُومِ ٱلشَّرِيعَةِ . الف-۹۵ وَإِذَا كَانَتِ ٱلدَّعْوَةُ ، عَلَىٰ ضَرْبَيْنِ ، عَمَلٌ مَعْلُولٌ بِعِلْمٍ ، وَعِلْمٌ مِنْ وَرَاءِ ٱلْعَمَلِ ، وَكَانَ ٱلْعِلْمُ مُسْتَجَنًّا فِی ٱلْعَمَلِ ، فَقَدْ دَلَّكَ عَلَىٰ إِثْبَاتِ ٱلشَّرِيعَةِ . لِأَنَّ ٱلدَّعْوَةَ ، إِذَا كَانَتْ عَلَىٰ ضَرْبَيْنِ ، عَمَلٌ مَعْلُولٌ بِعِلْمٍ ، وَعِلْمٌ مِنْ وَرَاءِ ذٰلِكَ ، فَٱلْعَمَلُ ، هُوَ ٱلظَّاهِرُ ٱلدَّالُّ عَلَى ٱلْعُلُومِ ٱلْمُسْتَجَنَّةِ فِيهِ . وَٱلْعِلْمُ ٱلْمُسْتَجَنُّ فِيهِ ، هُوَ ٱلْبَاطِنُ وَٱلتَّأْوِيلُ . أَوَلَيْسَ ٱلْعَمَلُ وَٱلظَّاهِرُ ، هُوَ شَرِيعَةٌ ، وَهَلِ ٱلشَّرِيعَةُ ، إِلَّا ٱلْأَعْمَالُ ؟

وَكَذٰلِكَ ٱلْقَوْلُ فِی :

« أَنَّ مَنْ أَدْرَكَ نُوحًا بَعْدَ ذٰلِكَ ، مِنْ غَيْرِ مَعْرِفَةٍ ، مُقْتَصِرًا عَلَى ٱلظَّاهِرِ ، لَمْ يَرْكَبِ ٱلسَّفِينَةَ مَعَهُ ، فَهَلَكَ بِٱلْغَرَقِ . » .

وَهُوَ أَيْضًا ، دَلِيلٌ عَلَىٰ تَصْدِيقِ مَا قُلْنَا ، مِنْ إِثْبَاتِ ٱلشَّرِيعَةِ لِآدَمَ ، وَعَلَىٰ أَنَّهُ ، قَدْ كَانَ رَسَمَ رُسُومًا ظَاهِرَةً ، ٱلَّتِی ، هِیَ أَسْبَابُ ٱلشَّرِيعَةِ .

فصل

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِی :

« مَا خُصَّ بِهِ ، كُلُّ وَاحِدٍ مِنْ أُولِی ٱلْعَزْمِ ، أَوَّلُهُمْ ، | آدَمُ . » . الف-۹۶

فَقَدْ بَيَّنَّا فِی مَعْنَى ٱلْعَزِيمَةِ وَٱلشَّرِيعَةِ ، مَا يُسْتَدَلُّ بِهِ ، عَلَىٰ أَنَّهُ ، لَا يَجُوزُ أَنْ يُعَدَّ آدَمُ ، مِنْ أُولِی ٱلْعَزْمِ ، وَأَنْ يَسْقُطَ عَنْ أَصْحَابِ ٱلشَّرَائِعِ . لِأَنَّ ٱلْعَزِيمَةَ ، بَعْدَ ٱلشَّرِيعَةِ . فَآدَمُ ، هُوَ مِنْ أَصْحَابِ ٱلشَّرَائِعِ ، لَا مِنْ أَصْحَابِ ٱلْعَزَائِمِ .

---

۴ — الف ، ب : اثبات . ج : اتيان .

۸ — الف : فكذلك . ب ، ج : وكذلك .

۹ — ظاهراً از ، انّ من ادرك ، تا ، فهلك بالغرق ، قول صاحب محصول است .

۱۳ — در حاشيهٔ نسخهٔ الف : آدم صاحب شريعة لاعزيمة .

۱۴ — ظاهراً از ، ما خصّ به ، تا ، اوّلهم آدم ، قول صاحب محصول است .

۱۶ — الف ، ج : آدم من . ب : آدم .

فصل

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى :

«أَنَّ نُوحًا ، خُصَّ بِإِقَامَةِ ٱلْأَسَاسِ ، وَشَرْعِ ٱلشَّرِيعَةِ ، وَأَنَّ آدَمَ ، لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيعَةٌ ، وَلَاتَنْزِيلٌ ، وَأَنَّ نُوحًا ، أَوَّلُ مَنْ أَسَّسَ ٱلشَّرِيعَةَ ، وَأَقَامَ ٱلْأَسَاسَ . وَٱلْإِسْتِدْلَالُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ ، بِأَنَّ ٱلْحَرْفَ ٱلْوَاحِدَ ، لَايَثْبُتُ فِى ٱلْوَهْمِ ، وَلَا فِى ٱلْكِتَابَةِ ، مَالَمْ يُضَمَّ إِلَيْهِ حَرْفٌ آخَرُ . وَأَنَّ ٱلطَّبْعَ ٱلْوَاحِدَ ، لَايَقَعُ تَحْتَ ٱلْإِحْسَاسِ ، مَالَمْ يَمْتَزِجْ بِالْآخَرِ . وَأَنَّ ٱزْدِوَاجَ آدَمَ بِشِيثٍ ، فَإِنَّمَا هُوَ ، لِإِظْهَارِ ٱلْهُوِيَّةِ . وَأَنَّهُ ، لَمْ يَقُمْ إِلَىٰ زَمَنِ نُوحٍ ، شَبِيهٌ بِآدَمَ ، فَيَصْلُحَ لِمُزَاوَجَتِهِ بِالظَّاهِرِ ، وَتَأْلِيفِ ٱلشَّرِيعَةِ ، وَيَحْتَمِلَ ٱلْوِلَادَةَ . »

فَإِنَّا نَقُولُ : إِنَّ آدَمَ ، قَدْ أَقَامَ بَعْدَهُ شِيثًا ، أَسَاسًا لَهُ ، بِهِ ٱسْتَوْجَبَ | شِيثٌ ، اسْمَ ٱلْأَسَاسِيَّةِ ، الف - ٩٧ كَمَا ٱسْتَوْجَبَ آدَمُ ، اسْمَ ٱلنُّطْقِ . وَقَدْ عُدَّا جَمِيعًا ، مَعَ أَهْلِ ٱلْمَرْتَبَتَيْنِ ، هَٰذَا مَعَ ٱلنُّطَقَاءِ ، وَهَٰذَا ، مَعَ ٱلْأُسُسِ . وَكَانَ شِيثٌ ، أَوَّلَ ٱلْأُسُسِ ، كَمَا كَانَ آدَمُ ، أَوَّلَ ٱلنُّطَقَاءِ . وَسَامٌ ثَانِىَ ٱلْأُسُسِ ، كَمَا كَانَ نُوحٌ ، ثَانِىَ ٱلنُّطَقَاءِ . وَٱسْمُ ٱلنُّطْقِ ، يَقْتَضِى ٱسْمَ ٱلْأَسَاسِيَّةِ ، وَكَذَٰلِكَ ، اسْمُ ٱلْأَسَاسِيَّةِ ، يَقْتَضِى ٱسْمَ ٱلنُّطْقِ ، وَٱسْمُ ٱلنُّطْقِ ، يَقْتَضِى تَأْلِيفَ ٱلشَّرِيعَةِ . وَلَايَجُوزُ ٱلْإِعْتِقَادُ ، إِلَّا هَٰكَذَا ، عَلَىٰ مَا تَقَدَّمَ ٱلشَّرْحُ بِهِ ، فِى إِثْبَاتِ ٱلشَّرِيعَةِ لِآدَمَ .

وَأَمَّا ٱلْحَرْفُ ٱلْوَاحِدُ ، فَإِنَّهُ ، يَثْبُتُ فِى ٱلْوَهْمِ وَٱللَّفْظِ ، إِذَا كَانَ مُزْدَوِجًا بِحَرْفٍ فِى ذَاتِهِ . فَإِذَا ٱزْدَوَجَ بِآخَرَ ، ظَهَرَتِ ٱلْكَلِمَةُ . فَإِنَّ ٱزْدِوَاجَ آدَمَ مَعَ شِيثٍ ، هُوَ ظُهُورُ ٱلْكَلِمَةِ ، لِأَنَّهُ ، عَلَىٰ

---

٣ ــ ظاهرًا از ، انّ نوحًا ، تا ، ويحتمل الولادة ، قول صاحب محصول است .

٣ ــ ب : آدم عليه السلام .

٦ ــ الف ، ب : حسايس . نسخه بدل الف : الاحساس صح . ج : الحساس .

٧ ــ الف ، ب : لمزاوجته . ج : لمزواجته . ٩ ــ در حاشيهٔ نسخهٔ الف : ان لآدم لم يعده اساس وشريعة .

٩ ــ الف : اقام شيئا بعده . ب ، ج : اقام بعده شيث .

١٠ ــ الف ، ج : استوجب آدم . ب : استوجب . ١١ ــ الف ، ب : ثانى الاسس . ج : فى الاساس .

١٤ ــ الف : الشريعة لآدم عليه السلام . ب : الشريعة . ج : الشريعة لآدم .

١٦ ــ الف ، ج : فاذا ازدوج . ب : فاذ ازدوج . ١٦ ــ الف ، ب : هو ظهور . ج : هو يظهر .

مِثَالِ حَرْفَيْنِ مُزْدَوِجَيْنِ. وَإِقَامَةُ آدَمَ، ظَاهِرَ أَلْفَاظِهِ، مَرْمُوزَةً بِالْبَاطِنِ. وَٱلْعِلْمِ ٱلْمُسْتَجَنِّ فِيهِ،
الف-۹۸ وَإِظْهَارُهُ|ٱلْعَمَلَ بِالْعِلْمِ، بِمَنْزِلَةِ ٱزْدِوَاجِ حَرْفٍ بِحَرْفٍ فِى ذَاتِهِ. وَٱزْدِوَاجُ آدَمَ مَعَ شِيثٍ، هُوَ،
بِمَنْزِلَةِ ٱزْدِوَاجِ حَرْفٍ قَائِمٍ بِذَاتِهِ، بِحَرْفٍ قَائِمٍ بِذَاتِهِ، وَظُهُورُ ٱلدَّعْوَةِ مِنْ بَيْنِهِمَا، فِى
ٱلنَّجْدَيْنِ، بِمَنْزِلَةِ ظُهُورِ ٱلْكَلِمَةِ، وَهِىَ ٱلْوِلَادَةُ، ٱلَّتِى، ظَهَرَتْ مِنْ بَيْنِهِمَا.

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى:

«أَنَّ نُوحًا، هُوَ أَوَّلُ مَنْ أَقَامَ أَسَاسًا، وَضُرِبَ مَثَلُهُ بِالسَّفِينَةِ.».

فَقَدْ تَقَدَّمَ ٱلْقَوْلُ، فِى بَابِ ٱلْأَسَاسِيَّةِ. وَنَقُولُ، إِنَّمَا خُصَّ نُوحٌ بِالسَّفِينَةِ، لِأَنَّهُ، أَوَّلُ
أَصْحَابِ ٱلْعَزَائِمِ، وَأَوَّلُ مَنْ قَامَ بِنَسْخِ ٱلشَّرَائِعِ، وَأَلَّفَ ٱلشَّرِيعَةَ ٱلْجَدِيدَةَ، فَكَانَتْ شَرِيعَتُهُ،
بِمَنْزِلَةِ ٱلسَّفِينَةِ، وَٱلَّذِى نَسَخَهُ، بِمَنْزِلَةِ ٱلطُّوفَانِ، لِأَنَّهُ، هَلَكَ بِهِ، أَهْلُ ٱلْأَرْضِ قَاطِبَةً، إِلَّا،
مَنْ أَجَابَهُ إِلَىٰ شَرِيعَتِهِ، فَرَكِبَ سَفِينَتَهُ، أَىْ، أَقَامَ طَاعَةَ أَسَاسِهِ. مَعْنَاهُ، أَنَّهُ، أَلَّفَ شَرِيعَتَهُ،
فِى حَيَاتِهِ. فَلَمَّا أَكْمَلَهَا، فَوَّضَ ٱلْأَمْرَ، إِلَىٰ أَسَاسِهِ، وَأَمَرَهُ بِإِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ، عَلَىٰ شَرِيعَتِهِ، وَأَمَرَ

---

۱ — الف ، ب : مرموزة بالباطن . ج : من صورة بالباطن .

۲ — الف ، ب : حرف بحرف فى ذاته وازدواج آدم مع شيث هو بمنزلة ازدواج حرف قائم بذاته بحرف قائم بذاته وظهور . ج : حرف قائم بذاته وظهور .

۶ — ظاهرًا از ، انّ نوحًا ، تا ، بالسّفينة ، قول صاحب محصول است .

۷ — كتاب الرّياض ، نسخهٔ خطى ، صفحهٔ ۱۳۹ و ۱۴۰ . وامّا القول بانّ نوحًا ع‌م هو اوّل من اقام اساسه وضرب مثله بالسّفينة فقد تقدّم من القول فى باب الاساسيّة ما فيه غنى ونقول انّما خصّ نوح ع‌م بالسفينة لانّه اوّل اصحاب العزائم واوّل من قام بنسخ الشّرائع والّف شريعة جديدة فكانت شريعته بمنزلة السّفينة والّذى نسخه بمنزلة الطّوفان لانّه هلك به اهل الارض الّا من اجابه الى شريعته فركب سفينته اى اقام طاعة اساسه ومعناه انّه الّف شريعته فى حياته فلما اكملها فوّض الامر الى اساسه وامره باقامة الدّعوة على شريعته وامر اللّواحق بالاستماع منه فلم ينالوا الجارى الا بوساطته فمن اطاع اساسه كان فى السّفينة ومن خالفه واقام على الشّريعة الاولى غرق الاترى انّ الله تعالى انّه غرق بالطّوفان الّذين عبدوا ودًّا وسواعًا ويغوث ويعوق ونسرًا فقال ممّا خطيئاتهم اغرقوا فادخلوا نارًا . كتاب الرّياض ، نسخهٔ چاپى ، صفحهٔ ۲۰۸ .

۷ — در حاشيهٔ نسخهٔ الف : وانّ نوحًا اوّل من اقام بنسخ الشّرائع وشريعته بمنزلة السّفينة .

۸ — الف ، ب : والّف شريعة جديدة . ج : والّف الشّريعة الجديدة .

۱۱ — در هر سه نسخه ، فى حيوته ، آمده است .

اَللَّوَاحِقَ ، بِالْإِسْتِمَاعِ مِنْهُ ، |فَلَمْ يَنَالُوا اَلْجَارِىَ ، إِلَّا ، بِوَاسِطَةٍ مِنْهُ ، فَمَنْ أَطَاعَ أَسَاسَهُ ، كَانَ (الف ـ ٩٩) فِى اَلسَّفِينَةِ ، وَمَنْ خَالَفَهُ ، وَأَقَامَ عَلَى اَلشَّرِيعَةِ اَلْأُولَىٰ ، غَرِقَ . أَلَا تَرَىٰ ، أَنَّ اَللّٰهَ ، عَزَّ وَجَلَّ ، وَصَفَ أَنَّهُ ، غَرِقَ بِالطُّوفَانِ ، اَلَّذِينَ عَبَدُوا ، وَدًّا وَسُوَاعًا وَيَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ، فَقَالَ : « مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا ، » ، وَأَنَّ آدَمَ ، لَمْ يُتِمَّ اَللَّوَاحِقَ اَلْإِثْنَىٰ عَشَرَ ، مِنَ اَلْجِسْمَانِيِّينَ ، فَيَكُونَ أَمْرُهُمْ ، مُفَوَّضًا إِلَىٰ أَسَاسِهِ ، وَإِنَّمَا ، تَمَّمَ حُدُودَهُ ، مِنَ اَلرُّوحَانِيِّينَ ، وَلَا تَقَدَّمَتْهُ شَرِيعَةٌ ، فَيَنْسَخَهَا ، وَلَا كَانَ لَهُ ، لَوَاحِقُ ، يَدْعُونَ إِلَىٰ شَرِيعَةٍ ، قَبْلَ شَرِيعَتِهِ ، فَيَأْمُرَ أَسَاسَهُ ، بِتَجْدِيدِ اَللَّوَاحِقِ . فَكَانَ آدَمُ ، خِلْوًا مِنْ نَسْخِ شَرِيعَةٍ ، وَتَأْلِيفِ أُخْرَىٰ ، وَأَسَاسُهُ ، خِلْوًا مِنْ تَجْدِيدِ حُدُودٍ لِنَفْسِهِ ، بَدَلَ اَلْحُدُودِ ، اَلَّتِى ، تَقَدَّمَتْهُ ، عَلَىٰ سُنَنِ اَلنُّطَقَاءِ وَاَلْأُسُسِ . وَنُوحٌ ، كَانَ أَوَّلَ مَنْ نَسَخَ وَجَدَّدَ ، فَغَرِقَ أَهْلُ اَلشَّرِيعَةِ اَلْمَنْسُوخَةِ ، |وَنَجَا أَهْلُ اَلشَّرِيعَةِ اَلنَّاسِخَةِ ، بِإِقَامَتِهِمْ ، طَاعَةَ أَسَاسِهِ . وَنَجَا اَللَّوَاحِقُ ، (الف ـ ١٠٠) اَلَّذِينَ ، كَانُوا يُقِيمُونَ اَلدَّعْوَةَ عَلَى اَلشَّرِيعَةِ ، اَلَّتِى تَقَدَّمَتْ ، بِرُجُوعِهِمْ ، إِلَىٰ طَاعَةِ أَسَاسِهِ ، حِينَ اَسْتَأْنَفَ اَلدَّعْوَةَ ، عَلَىٰ فِرَاشِ نُوحٍ ، وَأَقَامَ لِنَفْسِهِ لَوَاحِقَ ، وَجَدَّدَ اَلْحُدُودَ ، وَجَرَتِ اَلسُّنَّةُ ، بِالنَّسْخِ وَاَلتَّجْدِيدِ ، فَقَامَ اَلنُّطَقَاءُ بِذَٰلِكَ ، مِنْ بَعْدِ نُوحٍ . وَكَانَ نُوحٌ ، أَوَّلَ مَنْ سَنَّ ذَٰلِكَ ، فَمِنْ أَجْلِ هَٰذَا ، خُصَّ نُوحٌ ، بِالسَّفِينَةِ وَاَلطُّوفَانِ ، وَمِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ ، قَالَ اَللّٰهُ ، عَزَّ وَجَلَّ : « شَرَعَ لَكُم مِنَ اَلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا ، » ، اَلْآيَةَ ، عَلَىٰ حَسَبِ مَاجَرَى اَلتَّفْسِيرُ بِهِ ، وَقَالَ ، جَلَّ ذِكْرُهُ :

---

١ — الف ، ج : فلم ينالوا . ب : لم ينالوا . ٢ — الف : الله تعالى .

٣ — آيه ٢٥ ، سوره ٧١ (سورة نوح) . ممّا خطيئاتهم اغرقوا فأدخلوا نارًا فلم يجدوا لهم من دون الله انصارًا .

٥ — در هرسه نسخه ، مفوّض ، آمده است . ٥ — الف ، ج : ولاتقدّمته . ب : ولاتقدّمه .

٦ — الف : يدعون . ب ، ج : تدعون . ٦ — الف ، ج : شريعة . ب : شريعته .

٧ — الف تجديد ، نسخه بدل : تاليف . ب ، ج : تاليف . ٨ — الف ، ب : تقدمته . ج : تقدمه .

٨ — حاشيه نسخه الف : نوح اوّل من نسخ وجدّد . ٩ — الف ، ب : ونجا اللّواحق . ج : وفى اللّواحق .

١١ — الف ، ج : لواحق . ب : اللّواحق .

١٢ — الف : من بعد نوح وكان نوح . ب : ج : من بعد نوح . ١٣ — الف : الله تعالى .

١٣و١٤ — آيه ١٣ ، سوره ٤٢ (سورة الشورى) . شرع لكم من الدّين ما وصّى به نوحًا والّذى او حينا اليك وما وصّينا به ابراهيم وموسى وعيسى أن أقيموا الدّين ولاتتفرّقوا فيه كبر على المشركين ماتدعوهم اليه الله يجتبي اليه من يشاء ويهدى اليه من ينيب . ١٤ — الف : ماجرا . ب ، ج : ماجرى . ←

«وَءَايَةٌ لَّهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِى ٱلْفُلْكِ ٱلْمَشْحُونِ. وَخَلَقْنَا لَهُم مِّنْ مِّثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ.»، فَمِثَالُ ٱلسَّفِينَةِ، قَائِمٌ فِينَا، وَمِثَالُ ٱلْغَرَقِ، قَائِمٌ فِينَا.

قَالَ ٱلنَّبِىُّ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِى فِيكُمْ، كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ، مَنْ| الف - ١٠١
رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.»، وَقَالَ أَمِيرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: «يَا مَنْ نَسَخَ مِنْ أَصْلَابِ ٱلسَّفِينَةِ هٰذَا مَثَلِى فِيكُمْ فَارْكَبُوهَا فَكَمَا نَجَا فِى هَاتِيكَ مَنْ نَجَا كَذٰلِكَ يَنْجُو فِى هٰذِهِ مَنْ رَكِبَهَا.». فَأَهْلُ بَيْتِ ٱلنَّبِىِّ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ٱلَّذِينَ، ضُرِبَ ٱلْمَثَلُ عَلَيْهِمْ بِالسَّفِينَةِ، هُمُ ٱللَّوَاحِقُ ٱلَّذِينَ أَقَامُوا ٱلدَّعْوَةَ، بِوَاسِطَةٍ مِنْ أَسَاسِهِ، وَٱخْتَارَهُمْ لِدَعْوَتِهِ، وَجَعَلَهُمْ، سُفُنَ ٱلنَّجَاةِ مِنَ ٱلْهَلَكَةِ. وَجَرَتِ ٱلسُّنَّةُ بِذٰلِكَ، مِنْ بَعْدِ ٱلْأَسَاسَيْنِ، فِى إِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ مِنَ ٱللَّوَاحِقِ، بِاسْمِ ٱلْأَتِمَّاءِ. فَهُمْ كُلُّهُمْ، أَهْلُ بَيْتِهِ، إِلَىٰ آخِرِ ٱلدَّوْرِ، وَهُمُ ٱلَّذِينَ، ذَكَرَهُمُ ٱللهُ، عَزَّ وَجَلَّ، وَقَالَ: «وَخَلَقْنَا لَهُم مِّن مِّثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ.»، أَىْ، أَنَّهُمْ، مِثَالُ ٱللَّوَاحِقِ ٱلَّذِينَ ذَكَرَهُمْ، أَنَّهُ، حَمَلَ فِيهِمْ، ذُرِّيَّتَهُمْ، أَيَّامَ نُوحٍ، وَهُمُ ٱلْفُلْكُ ٱلْمَشْحُونُ. أَلَاتَرَاهُ، أَنَّهُ، عَزَّ وَجَلَّ، أَوْعَدَهُمْ بِالْغَرَقِ، إِنْ عَصَوْا، كَمَا غَرِقَ أُولَٰئِكَ. فَقَالَ: «وَإِن نَّشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ.»،
أَىْ، إِنْ تَخَلَّفُوا عَنْ أَسَاسِهِ، | غَرِقُوا، كَمَا غَرِقَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ، فَلَا يَكُونُ لَهُمْ صَرِيخٌ. الف - ١٠٢
وَٱلصَّرِيخُ، ٱلْمُغِيثُ، أَىْ، لَا يَجِدُونَ مَنْ يُفِيدُهُمْ وَيُنْقِذُهُمْ مِنَ ٱلْغَرَقِ، إِذَا أَكْمَلَ أَمْرَ ٱلشَّرِيعَةِ.

← ١٤ ــ الف، ج: وقايل اجل من قال. ب، ج: جل ذكره.

١ ــ آيهٔ ٤١ وآيهٔ ٤٢، سورهٔ ٣٦ (سورة يس). ب، ج: ولقد حملنا.

٢ ــ الف، ج: الغرق قائم فينا. ب: الغرق فينا.

٣ ــ ب، ج: كمثل سفينة. الف: كسفينة.

٣ ــ در حاشيهٔ نسخهٔ الف: مثل اهل بيتى فيكم كسفينة نوح هم اللّواحق الّذين اقاموا الدّعوة بواسطة واساسه وهم سفن النّجاة من الهلكة.

٤ ــ الف، ب: يا من نسج. ج: يا من نسخ.

٥ ــ الف: ينجوا. ب، ج: ينجو.

٦ ــ الف: صلع وعليهم.

٧ ــ الف: وهم. ب، ج: هم.

٧ ــ الف، ب: اقاموا. ج: اقام.

٩ ــ الف، ب: الى آخر الدّور وهم الّذين. ج: الى آخر دورهم الّذين.

٩ ــ الف، ج: وقال. ب: ندارد.

١٠ ــ الف: الله انّه. ب، ج: انّه.

١١ ــ الف: تعالى. ب، ج: عزّوجلّ.

١٢ ــ آيهٔ ٤٣، سورهٔ ٣٦ (سورة يس). ←

الَّتِى، اسْتَأْنَفَهَا . وَفَوَّضَ ، أَمْرَ لَوَاحِقِهِ ، الَّذِينَ ، كَانَ يَتَوَلَّىٰ إِفَادَتَهُمْ ، قَبْلَ أَنْ أَقَامَ أَسَاسَهُ ، إِلَىٰ أَسَاسِهِ ، حِينَ أَقَامَهُ ، وَفَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ ٱلدَّعْوَةِ ، وَأَمَرَهُ بِتَجْدِيدِ ٱلْحُدُودِ وَٱسْتِئْنَافِ ٱلدَّعْوَةِ ، عَلَىٰ فِرَاشِهِ ، الَّذِى جَدَّدَهُ ، وَجَعَلَهُ نَاسِخًا لِمَا تَقَدَّمَ . فَمَنْ بَادَرَ إِلَىٰ مَا أُمِرَ بِهِ نَجَا . وَكَانَ ٱلْأَسَاسُ ، سَفِينَةً لَهُ ، وَكَانَ هُوَ ، سَفِينَةَ أَهْلِ دَعْوَتِهِ ، وَمَنْ تَخَلَّفَ غَرِقَ . كَمَا قَالَ أَمِيرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : « فَكَمَا نَجَا فِى هَاتِيكَ مَنْ نَجَا ، كَذٰلِكَ يَنْجُو فِى هٰذِهِ ، مَنْ رَكِبَهَا . » .

فَكَذٰلِكَ جَرَىٰ أَمْرُ أَسَاسِ نُوحٍ ، فِى تَجْدِيدِ ٱلدَّعْوَةِ ، كَمَا جَرَىٰ أَمْرُ نُوحٍ ، فِى نَسْخِ ٱلشَّرِيعَةِ وَتَجْدِيدِهَا . وَجَرَتِ ٱلسُّنَّةُ مِنْ بَعْدِهِ ، فِى جَمِيعِ أُسُسِ ٱلنُّطَقَاءِ ، فِى تَجْدِيدِ | ٱلدَّعْوَةِ ، كَمَا جَرَتْ سُنَنُهُمْ ، فِى نَسْخِ ٱلشَّرَائِعِ وَتَجْدِيدِهَا . وَلَمْ يَجْرِ أَيَّامَ آدَمَ وَأَسَاسِهِ ، نَسْخٌ فِى ٱلشَّرِيعَةِ ، وَتَجْدِيدٌ فِى ٱلدَّعْوَةِ . فَكَذٰلِكَ ، كَانَ نُوحٌ مَخْصُوصًا بِأَمْرِ ٱلسَّفِينَةِ وَٱلطُّوفَانِ ، لَا مِنْ جِهَةِ أَنَّ آدَمَ لَمْ تَكُنْ لَهُ شَرِيعَةٌ ، وَلَمْ يُقِمْ أَسَاسًا . فَمَيِّزْ ، مَا قَدْ شَرَحْتُهُ لَكَ ، رَحِمَكَ ٱللهُ ، وَوَفَّقَنَا ٱللهُ وَإِيَّاكَ ، لِلرُّشْدِ وَٱلصَّلَاحِ ، بِرَحْمَتِهِ . الف ـ ۱۰۳

جَاءَ فِى بَيَانِ قِصَصِ ٱلْأَنْبِيَاءِ مِنْ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَغَيْرِهِمَا إِلَىٰ آخِرِهِمْ

« فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِٱلْجُنُودِ قَالَ إِنَّ ٱللهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ ، » ، أَىْ ، لَمَّا رَتَّبَ حُدُودَهُ ،

← ۱٤ ــ الف : المغيث اى لايجدون من يفيدهم وينقذهم من الغرق اذا اكمل امر الشّريعة التى استانفها . ب ، ج : المغيث التى استانفها .

۲ ــ در هر سه نسخه ، استيناف ، آمده است .
٤ ــ الف ، ب : لاهل . ج : اهل .
٥ ــ الف : صلوات الله عليه . ب : على عليه السّلام . ج : عليه السلام .
٥ ــ الف : ينجوا . ب ، ج : ينجو .
٦ ــ الف : جرا . ب ، ج : جرى .
٧ ــ الف : فجرت . ب ، ج : وجرت .
٧ ــ الف : جرات سننهم . ب : جرت سنتهم . ج : جرت سننهم .
٨ ــ الف : ولم تجر . ب ، ج : ولم يجر .
٩ ــ الف : فلذلك . ب ، ج : فكذلك .
١٠ ــ الف : له شريعة . ب ، ج : شريعته .
١٠ ــ الف : وفقّنا . ب ، ج : ووفقّنا . ←

وَفَصَلَ لَهُمْ حُظُوظَهُمْ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ . عَرَّفَهُمْ فِى ذَٰلِكَ ، أَنَّهُمْ ، يُمْتَحَنُونَ بِمَنْ يُؤَلِّفُ لَهُمْ ، ظَاهِرًا ، بِحِكْمَتِهِ .

« . . . فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّى ، » ، أَىْ ، مَنْ رَكَنَ إِلَيْهِ ، وَإِلَىٰ مَنْ يَقُومُ بِهِ مِنَ ٱلْأَضْدَادِ ، فَهُوَ خَارِجٌ عَنِ ٱلْحَرَمِ .

« . . . وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّى ، » ، أَىْ ، مَنْ لَمْ يَرْكَنْ إِلَيْهِمْ ، فَهُوَ ثَابِتُ ٱلْحَدِّ وَٱلْمَرْتَبَةِ فِى ٱلْحَرَمِ .

« . . . إِلَّا مَنِ ٱغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ ، » ، أَىْ ، إِلَّا ، مَنِ ٱقْتَبَسَ بَيَانَ مَا يُؤَلِّفُهُ | مِنَ ٱلظَّاهِرِ ، الف ـ ١٠٤
مِنْ جِهَةِ ٱللَّاحِقِ ٱلْمُتَّصِلِ بِهِ .

« . . . فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ ، » ، فَمَالُوا إِلَىٰ ذَٰلِكَ ، وَرَكَنُوا إِلَى ٱلدَّوْلَةِ ٱلْعَاجِلَةِ ، إِلَّا قَلِيلًا ، مِنْ أُولَٰئِكَ ٱلْحُدُودِ . وَٱلنَّهَرُ ، عَلَىٰ مَا أَلَّفَهُ دَاوُدُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، مِنْ ظَاهِرِ ٱلزَّبُورِ ، أَيَّامَ قَامَتْ لَهُ ٱلدَّوْلَةُ ، عَلَى ٱلْأَضْدَادِ ، فَأَجَابَهُ أَهْلُ ٱلنَّجْدَيْنِ ، إِلَىٰ قَبُولِهِ . فَكَانَتْ دِرْعَهُ ، ٱلَّتِى ، تَحَصَّنَ بِهَا أَهْلُ ٱلْحَقِيقَةِ ، وَكَانَ ذَٰلِكَ ، فِتْنَةً عَلَىٰ أَتْبَاعِهِ ٱلْمُظَاهِرِينَ . وَيُقَالُ ، إِنَّ دَاوُدَ ، أَخَذَ فِى مِخْلَاتِهِ ثَلَاثَةَ أَحْجَارٍ ، أَىْ ، أَعَدَّ لِجَالُوتَ ، ثَلَاثَةَ مَسَائِلَ ، فِى مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ ، حِينَ خَلَا بِهَا ، فَشَجَّ بِأَحَدِهَا رَأْسَهُ ، وَكَسَرَ بِٱلْآخَرِ رِجْلَيْهِ ، وَسَوَّخَهُ بِٱلثَّالِثَةِ فِى ٱلْأَرْضِ .

← ١٣ — الف ، ب : وغيرهم . ج : وغيرهما . ١٣ — در حاشيهٔ نسخهٔ الف ، قصّة داود عليه السّلام .

١٤ — آيهٔ ٢٤٩ ، سورهٔ دوّم (سورة البقرة) . فلمّا فصل طالوت بالجنود قال انّ الله مبتليكم بنهر فمن شرب منه فليس منّى ومن لم يطعمه فانّه منّى الّا من اغترف غرفةً بيده فشربوا منه الّا قليلاً منهم فلمّا جاوزه هو والّذين آمنوا معه قالوا لا طاقة لنا اليوم بجالوت وجنوده قال الّذين يظنّون انّهم ملاقوا الله كم من فئةٍ قليلةٍ غلبت فئةً كثيرة باذن الله والله مع الصّابرين .

١٤ — الف ، ب : لمّا رتّب . ج : لمّا ربّى .

١ — الف ، ب : بمن . ج : لمن .

٥ — الف ، ب : المرتبة . ج : الرّتبة .

٧ — الف ، ب : اى الّا . ج : الّا .

٩ — الف : العاجلة . ب ، ج : العاجلية .

١٠ — الف ، ب : والنّهر . ج : النّهر .

١٢ — الف ، ب : المظاهرين . ج : الظّاهرين .

١٣ — الف ، ب : ثلثة . ج : ثلاثة .

١٤ — الف : حتّى . ب ، ج : حين .

١٤ — الف ، ب : سوّخه . ج : شدخه .

أَىْ ، كَسَرَ عَلَيْهِ بِأَوَّلِ مَسَائِلِهِ ، حَدَّ رِيَاسَتِهِ ، وَبِالثَّانِيَةِ ، قَطَعَهُ عَنْ حَدِّهِ ٱلْجَارِى مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ ، وَبِالثَّالِثَةِ ، أَوْجَبَ عَلَيْهِ ٱلثُّبُوتَ فِى طَاعَةِ | صَاحِبِ ٱلزَّمَانِ ، وَٱلتَّذَلُّلَ لَهُ ، وَٱلْخُضُوعَ وَٱلْإِنْقِيَادَ الف ـ ۱۰۵ لَهُ . وَسَمَّاهُ أَرْضًا ، لِأَنَّ ٱلْأَمْرَ ، كَانَ يَدُورُ عَلَى ٱللَّوَاحِقِ ، فِى ذٰلِكَ ٱلْوَقْتِ ، وَكَانَ دَاوُدُ ، أَحَدَهُمْ ، لَمْ يَكُنْ لَهُ ، حَدُّ ٱلتَّمَامِيَّةِ . يُصَدِّقُ ذٰلِكَ ، قَوْلُ ٱللهِ ، عَزَّ وَجَلَّ : « يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِى ٱلْأَرْضِ ، » .

« . . . وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَءَاتَاهُ ٱللهُ ٱلْمُلْكَ وَٱلْحِكْمَةَ ، » ، أَىْ ، حِينَ كَسَرَ ، احْتَوَىٰ عَلَى ٱلدَّعْوَةِ ، فَمَلَكَهَا ، وَأَيَّدَهُ بِٱلْبَرَكَةِ .

« وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِى ٱلْحَرْثِ ، » ، لِأَنَّهُمَا ، اشْتَرَكَا فِى ذٰلِكَ ٱلْوَقْتِ ، فِى مُلْكِ ٱلدَّعْوَةِ ، فَكَانَ حُكْمُهُمَا وَحُكْمُ حُدُودِهِمَا ، إِلَيْهِ جَمِيعًا . فَحَكَمَ دَاوُدُ ، بِتَسْلِيمِ ٱلْغَنَمِ ، إِلَىٰ صَاحِبِ ٱلزَّرْعِ ، بَدَلًا مِنَ ٱلزَّرْعِ ، ٱلَّذِى رَعَتْهُ ، وَحَكَمَ سُلَيْمَانُ ، أَنْ يُسَلَّمَ لِصَاحِبِ ٱلزَّرْعِ ، ٱلنِّتَاجُ وَٱلضَّرْعُ ، وَأَنْ يَكُونَ ٱلْغَنَمُ ، مَرْدُودَةً عَلَىٰ صَاحِبِهَا ، بَعْدَ ذٰلِكَ . فَقَالَ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ : « فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ ، » ، وَذٰلِكَ لِأَنَّ دَاوُدَ ، قَدْ كَانَ ٱسْتَكْمَلَ أَمْرَهُ ، | فِى ذٰلِكَ ٱلْوَقْتِ . فَكَانَتِ الف ـ ۱۰۶ ٱلْبَرَكَةُ ، مُوَفَّرَةً عَلَىٰ سُلَيْمَانَ ، دُونَهُ . فَالزَّرْعُ ، عَلَىٰ دَعْوَةِ أَحَدِ ٱللَّوَاحِقِ ، وَٱلْغَنَمُ ٱلَّتِى نَفَشَتْ فِيهِ ،

---

۱ ــ الف ، ب : التذلّل . ج : التدلّل. ۴ ــ الف : قوله تعالى .

۴ ــ آيهٔ ۲۶ ، سورهٔ ۳۸ (سورة صٓ) . يا داود انّا جعلناك خليفةً فى الارض فاحكم بين النّاس بالحقّ ولاتتّبع الهوى فيضلّك عن سبيل الله انّ الّذين يضلّون عن سبيل الله لهم عذابٌ شديدٌ بما نسوا يوم الحساب .

۵ ــ ب : فى الارض فاحكم بين النّاس .

۶ ــ آيهٔ ۲۵۱ ، سورهٔ دوّم (سورة البقرة) . فهزموهم باذن‌الله وقتل داود جالوت وآتاه الله الملك والحكمة وعلّمه ممّا يشاء ولولا دفع الله النّاس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولكنّ الله ذو فضلٍ على العالمين .

۶ ــ الف : اى حين . ب ، ج : حين .

۸ ــ آيهٔ ۷۸ ، سورهٔ ۲۱ (سورة الانبياء) . وداود وسليمان اذ يحكمان فى الحرث اذ نفشت فيه غنم القوم وكنّا لحكمهم شاهدين . ۸ ــ در حاشيهٔ نسخهٔ الف : حكم داود وسليمان فى الحرث .

۹ ــ الف ، ب : حكم حدودهما اليها . ج : حدودها اليه . ۱۰ ــ الف ، ب : رعته . ج : دعته .

۱۱ ــ الف : ب : الضّرع . ج : الزّرع . ۱۱ ــ الف : الله تعالى .

۱۲ ــ آيهٔ ۷۹ ، سورهٔ ۲۱ (سورة الانبياء) . ففهّمناها سليمان وكلاً آتينا حكمًا وعلمًا و سخّرنا مع داود الجبال يسبّحن والطّير و كنّافاعلين . ۱۲ ــ الف ، ب : و ذلك لانّ ج : لانّ .

عَلَىٰ أَجْنِحَةٍ غَلَبُوا صَاحِبَ تِلْكَ ٱلدَّعْوَةِ. فَحكَمَ دَاوُدُ، بِتَسْلِيمِ هٰؤُلَاءِ ٱلْأَجْنِحَةِ، إِلَىٰ صَاحِبِ ٱلدَّعْوَةِ، لِظُلْمِهِمْ إِيَّاهُ. وَحكَمَ سُلَيْمَانُ عَلَيْهِمْ، بِأَنْ يُرَبُّوا مَنْ دَعَوْا، وَيُسَلِّمُوهُمْ إِلَىٰ صَاحِبِ ٱلدَّعْوَةِ، وَيُسَلِّمُوا ٱلْأَجْنِحَةَ بَعْدَ ذٰلِكَ، إِلَىٰ صَاحِبِهِمِ ٱلْأَوَّلِ.

«وَلِسُلَيْمَانَ ٱلرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا، ». أَيْ، سُخِّرَتْ لَهُ ٱلْبَرَكَةُ، فَكَانَ يَتَوَلَّىٰ قِسْمَتَهَا، بَيْنَ ٱللَّوَاحِقِ. وَقَامَتِ ٱلْخَيَالَاتُ بِأَمْرِهِ.

فَ«ٱلْأَرْضُ ٱلَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا، »، أَيِ ٱللَّوَاحِقُ ٱلَّذِينَ كَانَ لَهُمْ حَظٌّ، مِنَ ٱلْبَرَكَةِ.

«وَمِنَ ٱلشَّيَاطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُ، »، أَيْ، سَاعَدَهُ ٱلزَّمَانُ، وَٱنْقَادَلَهُ ٱلْأَضْدَادُ، فَكَانُوا يَغُوصُونَ فِي ٱلظَّاهِرِ، وَيَفْتِنُونَ أَهْلَهُ، بِإِذْنِهِ. وَهُوَعَمَلٌ، دُونَ إِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ|ٱلْحَقِيقِيَّةِ. الف - ١٠٧

«... وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ. »، أَيْ، كَانُوا يُلْهَمُونَ ٱلظَّاهِرَ مِنْ جِهَتِهِ، بِتَأْيِيدٍ مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ. وَكَانَ فِي ذٰلِكَ، دَلَالَةٌ، عَلَىٰ حَدِّ سُلَيْمَانَ وَمَرْتَبَتِهِ، وَشَهَادَةٌ لَهُ.

«وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ، »، أُمِرَ بِٱلتَّسْلِيمِ لَهُ.

«... وَقَالَ يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ ٱلطَّيْرِ، »، أَيْ، عَرَّفَ ٱللَّوَاحِقَ ٱلْمَأْنُوسِينَ بِهِ، أَنَّهُ، قَدْ جَرَىٰ فِيهِ مِنَ ٱلْحُرُوفِ ٱلْعُلْوِيَّةِ.

«... وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ، »، وَأَنَّهُ، قَدِ ٱنْفَتَحَ عَلَيْهِ، مِنْ جِهَتِهَا، كُلُّمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ، حُدُودُ ٱلدَّعْوَةِ.

---

١ ــ الف، ج: صاحب تلک. ب: تلک. ٢ ــ الف: دعواويسلّموهم. ب: دعواهم ويسلّموهم. ج: دعوا وسلّموهم.

٣ ــ الف، ب: ويسلّموا. ج: وسلّموا.

٣ ــ در نسخهٔ الف، در متن، قبل از، ولسليمان، و در حاشيه، قصّة سليمان عليه السّلام.

٤ ــ آيهٔ ٨١، سورهٔ ٢١ (سورة الانبياء). ولسليمان الرّيح عاصفةً تجرى بامره الى الارض التّى باركنا فيها وكنّا بكلّ شيءٍ عالمين. ٥ ــ الف: يتولّا. ب، ج: يتولّى. ٦ ــ در هر سه نسخه، حظًّا، آمده است.

٧ ــ آيهٔ ٨٢، سورهٔ ٢١ (سورة الانبياء). ومن الشّياطين من يغوصون له ويعملون عملاً دون ذلک وكنّا لهم حافظين. ٧ ــ الف، ج: ساعده. ب: ظاهرًا، يساعده.

٨ ــ الف: ويفتون. ب، ج: ويفتنون. ٩ ــ ذيل آيهٔ ٧٨، سورهٔ ٢١ (سورة الانبياء).

١١ ــ آيهٔ ١٦، سورهٔ ٢٧ (سورة النمل). و ورث سليمان داود وقال يا ايّها النّاس علّمنا منطق الطّير واوتينا من كلّ شيءٍ انّ هذا لهو الفضل المبين. ١٤ ــ الف، ب: كلّ ما. ج: كلّما.

« وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنْسِ وَٱلطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ . » ، أَيِ ٱجْتَمَعَتْ لَهُ ٱلْحُدُودُ ، كُلُّهَا ، فِي ٱلدَّعْوَةِ . فَٱلْجِنُّ ، عَلَى ٱللَّوَاحِقِ ، وَٱلْإِنْسُ ، عَلَىٰ مَنْ أَنِسَ بِهِمْ مِمَّنْ دُونَهُمْ مِنَ ٱلْحُدُودِ ، وَٱلطَّيْرُ ، عَلَى ٱلْحُرُوفِ ٱلْعُلْوِيَّةِ .

« ... فَهُمْ يُوزَعُونَ . » ، أَيْ ، رَتَّبَهُمْ ، مِنْ مَرَاتِبِهِمْ وَحُدُودِهِمْ .

« حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ ٱلنَّمْلِ ، » ، لَمَّا ٱنْتَهَى ٱلْأَمْرُ بِهِ ، إِلَىٰ تَرْتِيبِ ٱلْمَأْذُونِينَ وَٱلْمُسْتَجِيبِينَ .

« ... قَالَتْ نَمْلَةٌ ، » ، قَالُوا ، كَانَتْ قَدْ تَسَوَّرَتِ | ٱلْجِدَارَ ، يَعْنِي ، أَنَّهُ ، كَانَ بَعْضُ الف - ۱۰۸
ٱلْحُدُودِ ، قَدْ تَرَايَا لَهُ ٱلْخَيَالُ ، فَرَأَىٰ ، أَنَّ ٱلْأَمْرَ ، قَدْ صَارَ إِلَىٰ سُلَيْمَانَ .

« ... يَا أَيُّهَا ٱلنَّمْلُ ٱدْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ ، » ، أَمَرَهُمْ ، بِٱلْإِمْسَاكِ عَنِ ٱلدَّعْوَةِ ، حَتَّىٰ ، يَتَجَدَّدَ عَلَيْهِمْ ، أَمْرُ سُلَيْمَانَ ، إِذْ كَانَ قَدِ ٱنْتَهَىٰ إِلَيْهِ .

« ... لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ . » ، حَذَّرَهُمْ ، أَنَّهُمْ ، إِن لَمْ يَنْتَظِرُوا أَمْرَهُ ، لَحِقَهُمُ ٱلتَّوْبِيخُ وَٱلْكَسْرُ ، مِنْ جِهَتِهِ ، فَيَسْقُطُونَ عَنْ مَرَاتِبِهِمْ .

« ... وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ . » ، أَيْ ، لَمْ يَشْعُرْ هٰؤُلَاءِ ٱلْحُدُودُ بِمَا شَعَرَ بِهِ هٰذَا . لِأَنَّهُ ، رَأَى ٱلْخَيَالَ .

« فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا ، » ، أَيْ ، أَبْدَىٰ ذٰلِكَ ، لِلَّوَاحِقِ ، وَأَعْلَمَهُمْ ، أَنَّهُ ، قَدْ رَأَىٰ بِخَيَالِهِ ، مَا كَانَ تَرَايَا لِذٰلِكَ ٱلْحَدِّ ، بِخَيَالِهِ .

---

۱ — آيهٔ ۱۷ ، سورهٔ ۲۷ (سورة النمل) . ۱ — در حاشيهٔ نسخهٔ الف : معنى قوله تعالى وحشر لسليمان وجنوده .

۳ — در هر سه نسخه ، الحروف ، آمده‌است . نسخه بدل نسخهٔ الف : الحدود .

۵ — آيهٔ ۱۸ ، سورهٔ ۲۷ (سورة النمل) . حتّى اذا اتوا على واد النّمل قالت نملةٌ يا ايّها النّمل ادخلوا مساكنكم لايحطمنّكم سليمان وجنوده وهم لايشعرون . الف ، ب : على وادى . ج : واد .

۵ — الف : انتها . ب ، ج : انتهى . ۱۰ — الف ، ب : يتجدّد . ج : تجدّد .

۱۱ — الف ، ب : حذّرهم . ج : حدّهم . ۱۲ — الف : درمتن ، فيفعلون ، در حاشيه ، فيسقطون .

۱۳ — الف ، ج : لم يشعروا . ب : لم يشعر . ۱۴ — الف ، ب : راى الخيالة . ج : راى لخياله .

۱۵ — آيهٔ ۱۹ ، سورهٔ ۲۷ (سورة النمل) . فتبسّم ضاحكًا من قولها وقال ربّ او زعنى ان اشكر نعمتك ←

« ... وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ ٱلَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ ، » ، وَٱسْتَفْتَحَ ، لِيَعْرِفَ ، كَيْفَ يُوَزِّعُ ٱلْبَرَكَةَ ، بَيْنَ حُدُودِهِ ، وَسَأَلَ ، أَنْ يُحَدَّ لَهُ ذَٰلِكَ .

« ... وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّالِحِينَ . » ، وَسَأَلَ ، أَنْ يَثْبُتَ لَهُ حَدُّهُ فِي ٱللُّحُوقِ ، وَلَا يَزُولَ ذَٰلِكَ عَنْهُ ، وَأَنْ يُؤَيَّدَ بِمَا يُخَاطِبُ بِهِ | أَهْلَ ٱلظَّاهِرِ ، وَهِيَ ٱلرَّحْمَةُ . الف - ١٠٩

« وَتَفَقَّدَ ٱلطَّيْرَ فَقَالَ مَالِيَ لَا أَرَى ٱلْهُدْهُدَ ، » ، أَيْ ، نَظَرَ فِي حُرُوفِهِ ، فَرَأَىٰ بِهَا ، أَنَّ ٱلْبَابَ ، ٱلَّذِي كَانَ ٱلْإِعْتِمَادُ عَلَيْهِ ، قَدْ أَبْطَأَ عَنْهُ . وَذَٰلِكَ ، أَنَّ ٱلْهُدْهُدَ ، قَالُوا : كَانَ يُبْصِرُ ٱلْمَاءَ تَحْتَ ٱلْأَرْضِ ، سَبْعَةَ أَذْرُعٍ . أَيْ ، كَانَ مَلِيًّا ، بِعِيَانِ حُدُودِ ٱلْأَتِمَّاءِ ٱلسَّبْعَةِ .

« لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ ، » ، قَالُوا ، وَعَدَهُ ، أَنْ يَنْتِفَ جَنَاحَهُ ، وَهُوَ ٱلْعَذَابُ ٱلشَّدِيدُ . نَوَىٰ ، أَنْ يَمْنَعَهُ قِسْطَهُ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ ، ٱلَّتِي ، كَانَ يَنَالُهَا بِخَيَالِهِ . « ... أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ ، » ، أَوْ لَأَقْطَعَنَّهُ . « ... أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ . » ، بِحُجَّةٍ يَسْتَبِينُ فِيهَا عُذْرَهُ .

« ... فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ ، » ، إِلَىٰ قَوْلِهِ : « ... عَرْشٌ عَظِيمٌ . » ، عَرَّفَهُ ، أَنَّهُ ، اطَّلَعَ عَلَىٰ بَعْضِ ٱلْحُدُودِ ، قَدِ ٱعْتَقَدَ لِنَفْسِهِ ، مَرْتَبَةً عَظِيمَةً . وَكَانَ أَحَدُ ٱللَّوَاحِقِ ، السَّبَا ، عَلَىٰ فَرْقِ ٱلظَّاهِرِ . أَيْ ، أَنَّهُم ، اجْتَمَعُوا عَلَىٰ طَاعَتِهِ .

← التى انعمت علىّ وعلى والدىّ وان اعمل صالحًا ترضاه وادخلنى برحمتك فى عبادك الصّالحين .

١٥ — الف ، ج : ابدا ذلك للواحق واعلمهم . ب : ابدا واعلمهم .

١٥،١٦ — الف : قد راى بخياله . ب : راى بخياله ، ج : قد راى لخياله .

١٦ — الف ، ب : لذلك الحد بخياله . ج : ذلك الحد خياله .

٤ — الف ، ب : بما يخاطب . ج : بالمخاطب .

٥ — آيهٔ ٢٠ ، سورهٔ ٢٧ (سورة النمل) . وتفقّد الطّير فقال ما لى لا ارى الهدهد ام كان من الغائبين .

٥ — درحاشيهٔ نسخهٔ الف : تاويل الهدهد. ٥ — الف،ب : فراى. ج: قراى. ٧ — الف،ب : ببيان. ج : بعيان.

٨ — آيهٔ ٢١ ، سورهٔ ٢٧ (سورةالنمل) . لاعذّ بنّه عذابا شديدًا اولاذبحنّه اوليأتينّى بسلطانٍ مبينٍ .

٨ — الف،ب: ان ينتف. ج : ان يتى. ٩ — الف ، ب: نوى. ج: ترى. ١٠ — الف،ب: بحجةّ. ج: لحجةّ.

١١ — دو آيهٔ ٢٢ و ٢٣ ، سورهٔ ٢٧ (سورة النمل) . فمكث غير بعيد فقال احطت بما لم تحط به وجئتك من سباءٍ بنباءٍ يقين . انّى وجدت امراةً تملكهم واوتيت من كلّ شىءٍ ولها عرش عظيم .

١١ — ب : عظيم ، ندارد . ١٢ — الف ، ب : والسّبا . ج : السّبا .

«وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ ٱللهِ ، » ، أَيْ ، كَانُوا يُقِيمُونَ | ظَاهِرَ ٱلْمُتِمِّ ، دُونَ بَاطِنِ ٱللَّاحِقِ . ٱلَّذِى ، يَظْهَرُ فِيهِ إِلٰهِيَّةُ ٱلْبَارِى ، جَلَّ وَتَعَالَىٰ . الف - ١١٠

« ... وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ ، » ، أَيِ ٱلضِّدُّ ، حَرَّضَهُمْ عَلَى ٱلثُّبُوتِ عَلَى ٱلظَّاهِرِ ، وَزَيَّنَهُ ، بِمَا كَانَ يَرْسُمُهُ لَهُمْ فِيهِ ، مِنَ ٱلْبِدَعِ ، وَيَصُدُّهُمْ بِهِ ، عَنْ طَلَبِ ٱلْحَقَائِقِ .

« أَلَّا يَسْجُدُوا لِلّٰهِ ٱلَّذِى يُخْرِجُ ٱلْخَبْءَ فِى ٱلسَّمَاوَاتِ وَٱلْأَرْضِ ، » ، أَىْ ، يُقِيمُونَ طَاعَةَ مَنْ قَامَ مَقَامَ ٱللهِ ، وَيُخْرِجُ ٱلْخَبَايَا وَٱلْمَسْتُورَاتِ ، مِنَ ٱلْعُلُومِ ، ٱلَّتِى ، أَخْفَاهَا ٱلْأَتِمَّاءُ وَٱللَّوَاحِقُ .

« ٱللهُ لَآ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ . » ، أَيِ ٱلْوَلِىُّ ٱلْقَائِمُ مَقَامَ ٱللهِ ، ٱلْمُخْلِصُ بِٱلتَّوْحِيدِ لِلْبَارِى ، جَلَّ وَتَعَالَىٰ ، بِمُفَاتَحَةِ أَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ ، بِٱلْعِلْمِ ٱلْحَقِيقِىِّ ، ٱلَّذِى ، يَجْرِى بَيْنَ ٱلْحُدُودِ ٱلْعُلْوِيَّةِ وَٱلسُّفْلِيَّةِ ، ٱلْمَجْمُوعَةِ حُدُودُهَا فِى كَلِمَةِ ٱلْإِخْلَاصِ . « ... رَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ . » ، صَاحِبُ ٱلدَّعْوَةِ ٱلْعَظِيمَةِ .

« ٱذْهَب بِّكِتَابِى هٰذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَٱنْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ . » ، أَىْ ، فَاتِحْهُمْ ، بِبَيَانٍ ، تَدُلُّهُمْ بِهِ عَلَىٰ مَرْتَبَتِى ، | ثُمَّ ، أَعْرِضْ عَنْ ذٰلِكَ ، لِتَقِفَ بِهِ ، عَلَىٰ مَا يُبْدُونَهُ لَكَ . الف - ١١١

« ... إِنِّى أُلْقِىَ إِلَىَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ . » ، أَىْ ، يَنْزِلُ حَدٌّ مَنْ قَدْ رَفَعَهُ ٱللهُ ، فَوْقَ ٱلْحُدُودِ . لِأَنَّ ٱلْكَرَامَةَ ، هِىَ ٱلرِّفْعَةُ .

---

١ — آيهٔ ٢٤ ، سورهٔ ٢٧ (سورة النمل) : وجدتها وقومها يسجدون للشمس من دون الله وزين لهم الشيطان اعمالهم فصدهم عن السبيل فهم لايهتدون .

٢ — الف ، ب : اللاحق . ج : اللواحق .

٢ — الف : البارى تعالى .

٣ — الف ، ب : حرضهم . ج : حرصهم .

٥ — آيهٔ ٢٥ ، سورهٔ ٢٧ (سورة النمل) . ألا يسجدوا لله الذى يخرج الخبء فى السماوات والارض ويعلم ماتخفون وما تعلنون .

٦ — الف : من قد قام . ب ، ج : من قام .

٦ — الف ، ب : المستورات . ج : الستورات .

٨ — آيهٔ ٢٦ ، سورهٔ ٢٧ (سورة النمل) .

٩ — الف : جل وتعالى ، ندارد.

٩ — الف ، ب : يجرى . ج : يخرج .

١٢ — آيهٔ ٢٨ ، سورهٔ ٢٧ (سورة النمل) .

١٣ — الف ، ب : تدلهم . ج : فدلهم .

١٣ — الف ، ب : لتقف به ، ج : لتقر به .

←

« . . . إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ ، » ، أَىْ ، هُوَ أَحَدُ اللَّوَاحِقِ ، لِأَنَّهُ ، اسْمٌ مُصَغَّرٌ . وَكَذٰلِكَ ، كَانَ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَدُّ الْأَتِمَّاءِ ، بَلْ ، كَانَ مُسْتَسْلِمًا ، إِسْتِسْلَامَ الْأَتِمَّاءِ ، قَائِمًا مَقَامَهُمْ .

« . . . وَإِنَّهُ بِسْمِ ٱللهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ . » ، أَىْ ، قَدْ جُمِعَتْ لَهُ ٱلْحُدُودُ كُلُّهَا ، كَمَا تُجْمَعُ لِلْأَتِمَّاءِ ، لِأَنَّهَا ، كَلِمَةٌ ، تَجْمَعُ ٱلْحُدُودَ كُلَّهَا .

« أَلَّا تَعْلُوا عَلَىَّ وَأْتُونِى مُسْلِمِينَ . » ، أَىْ ، يَدْعُونَا إِلَى ٱلْإِسْتِسْلَامِ لَهُ ، وَتَرْكِ ٱلْإِسْتِعْلَاءِ عَلَيْهِ .

« قَالَتْ إِنَّ ٱلْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا ، » ، أَىْ ، مَنْ مَلَكَ ٱلْأَمْرَ ، غَيَّرَ ٱلْحُدُودَ ، فَعِنْدَهَا ، يَقَعُ ٱلْفَسَادُ فِى ٱلدَّعْوَةِ ، وَيَظْهَرُ ٱلنِّفَاقُ ، كَمَا قَالَ ٱللهُ ، عَزَّوَجَلَّ ، فِى قِصَّةِ آدَمَ :

« . . . أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ، » .

« . . . وَجَعَلُوٓا أَعِزَّةَ أَهْلِهَآ أَذِلَّةً ، » ، وَيُذَلِّلُونَ كُلَّ مُمْتَنِعٍ مُتَعَزِّزٍ ، بِالْإِنْقِيَادِ ، لِمَنْ يُقِيمُونَهُمْ مِنْ حُدُودِهِمْ .

الف - ١١٢ « وَإِنِّى مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِم بِهَدِيَّةٍ ، » ، | أَىْ ، أُنِيلُهُ بَعْضَ ٱلْفَوَائِدِ - مِنْ عِنْدِى - ٱلْمُدَّخَرَةِ مِنَ ٱلْعُلُومِ .

← ١٤ — آيهٔ ٢٩ ، سورهٔ ٢٧ (سورة النمل) . قالت يا ايّها الملؤا انّى القى الىّ كتابٌ كريمٌ .

١٤ — الف ، بيّن لى حدّ من . ب ، ج : اى ينزل حدّ من قد .

١ — آيهٔ ٣٠ ، سورهٔ ٢٧ (سورة النمل) . انّه من سليمان وانّه بسم الله الرّحمن الرّحيم .

٢ — الف : مستسلمًا استسلام . ب : مستسلمًا استلام . ج : مسلما استسلام .

٣ — الف ، ج : قد جمعت . ب : قد اجتمعت .

٤ — الف ، ج : الاتماء . ب : للاتماء .

٥ — آيهٔ ٣١ ، سورهٔ ٢٧ (سورة النمل) .

٥ — الف ، ب : الاستسلام . ج : الاسلام .

٧ — آيهٔ ٣٤ ، سورهٔ ٢٧ (سورة النمل) . قالت انّ الملوك اذا دخلوا قريةً افسدوها وجعلوا اعزّة اهلها اذلّة وكذلك يفعلون .

٨ — الف : يقع . ب ، ج : تقع .

٩ — آيهٔ ٣٠ ، سورهٔ دوم (سورة البقرة) . واذ قال ربّك للملائكه انّى جاعلٌ فى الارض خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدّماء ونحن نسبّح بحمدك ونقدّس لك قال انّى اعلم ما لاتعلمون .

١٠ — الف ، ب : لمن يقيمونهم . ج : لما يقيمونهم .

١٢ — آيهٔ ٣٥ ، سورهٔ ٢٧ (سورة النمل) . وانّى مرسلةٌ اليهم بهديّة فناظرة بم يرجع المرسلون .

« . . . قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا ءَاتَانِيَ ٱللهُ خَيْرٌ مِّمَّآ ءَاتَاكُمْ ، » ، أَيْ ، تُفِيدُونَنِي مِنَ ٱلْعِلْمِ ، وَمَا قَدْ جَرَىٰ فِيَّ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ ، خَيْرٌ مِّمَّا تُفِيدُونَنِي ، بَلْ ، يَعْظُمُ مِقْدَارُ هٰذَا عِنْدَكُمْ .

« . . . فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا ، » ، أَيْ ، بِحُدُودٍ ، لَا يُقَاوِمُونَهُمْ ، فِي ٱلسُّؤَالِ وَٱلْجَوَابِ .

« ... وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَآ أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ . » ، أَيْ ، يُخْرَجُونَ مِنَ ٱلدَّعْوَةِ ، إِنْ خَالَفُوا ، فَيَلْزَمُهُمُ ٱلْمَهَانَةُ فِي ٱلظَّاهِرِ ، وَالصَّغَارُ بِالنِّفَاقِ . وَفِي وَجْهٍ آخَرَ ، أَيْ ، يُخْرَجُونَ مِنْ دَعْوَتِهِمْ ، وَيُؤْمَرُونَ بِالتَّذَلُّلِ لِلْحُدُودِ ، وَٱلْإِسْتِصْغَارِ لَهُمْ ، فَيَصِيرُونَ مِنْ حُدُودِهِمْ .

« . . . أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ . » ، أَيِ ٱلَّذِي يَقْدِرُ أَنْ يُرْشِدَ أَهْلَ دَعْوَتِهَا إِلَيَّ ، قَبْلَ ٱسْتِسْلَامِ هٰؤُلَاءِ ٱلْحُدُودِ .

« وَلِسُلَيْمَانَ ٱلرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ ، » ، أَيْ ، سُخِّرَتْ لَهُ ٱلْبَرَكَةُ ، حَتَّى ٱشْتَهَرَ بِالْقُوَّةِ وَبِالتَّأْيِيدِ ، | ظَاهِرًا وَبَاطِنًا . وَفِي وَجْهٍ آخَرَ ، أَيْ ، كَانَ يَقْسِمُهُ ، فِي لَوَاحِقِ ٱللَّيْلِ وَلَوَاحِقِ ٱلنَّهَارِ . الف - ١١٣

« . . . وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ ٱلْقِطْرِ ، » ، أَيْ ، سَالَ عَلَيْهِ ، وَتَقَطَّرَ عَلَيْهِ ، بِالْجَدِّ وَٱلْخَيَالِ .

« . . . وَمِنَ ٱلْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ ، » ، أَيْ ، أُذِنَ لَهُ ، مِنْ جِهَةِ ٱلْحَدِّ ٱلْمَرْئِيِّ لَهُ ، أَنْ يَسْتَعْمِلَ ٱللَّوَاحِقَ ، بِإِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ إِلَيْهِ .

---

١ — آيه ٣٦ ، سوره ٢٧ (سورة النمل) . فلمّا جاء سليمان قال اتمدّونن بمال فما ءاتانى الله خيرٌ ممّا ءاتاكم بل انتم بهديّتكم تفرحون .

٣ — آيه ٣٧ ، سوره ٢٧ (سورة النمل) . ارجع اليهم فلنا تينهّم بجنود لاقبل لهم بها ولنخرجنّهم منها اذلّة وهم صاغرون. ٦ — الف ، ب : فيلزمهم . ج : فيلونهم. ٦ — الف ، ب : بالنّفاق . ج : باتّفاق.

٨ — آيه ٣٨ ، سوره ٢٧ (سورة النمل) . قال يا ايّها الملؤا ايّكم ياتينى بعرشها قبل ان ياتونى مسلمين .

١٠ — آيه ١٢ ، سوره ٣٤ (سورة سبا) . ولسليمان الرّيح غدوّها شهر ورواحها شهر واسلنا له عين القطر ومن الجنّ من يعمل بين يديه باذن ربّه ومن يزغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السّعير .

١٠ — الف ، ب : اى سخّرت . ج : سخرت . ١١ — الف ، ج : وبالتّايد . ب : والتّايد .

١٤ — الف ، الجد المرئ . ب : الحد المرى . ج : الحد المرئ .

« . . . وَمَن يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ . » ، أَىْ ، مَنِ ٱسْتَكْبَرَ عَنْهُ ، وَنَافَقَ ، قُطِعَ عَنْهُ ، حَظُّهُ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ لِيَشْقَىٰ ، بِشُكُوكِ ٱلظَّاهِرِ ، ٱلَّذِى نُذِيقُهُ ، عَذَابَ ٱلسَّعِيرِ .

« . . . مِن مَّحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ ، » ، أَىْ ، يُقِيمُونَ حَدَّهُ ، فِى ٱلظَّاهِرِ ، عِنْدَ ٱلْأَضْدَادِ ، وَهِىَ ٱلتَّمَاثِيلُ ، وَفِى ٱلْبَاطِنِ ، عِنْدَ ٱلْحُدُودِ ، وَهِىَ ٱلْمَحَارِيبُ .

« . . . وَجِفَانٍ كَٱلْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِيَاتٍ . » ، أَىْ ، يُقِيمُونَ لَهُ ٱلْأَجْنِحَةَ ، وَهِىَ ، ٱلْقُدُورُ ٱلرَّاسِيَاتُ ، أَىْ ، ثَابِتِينَ ، عَلَىٰ إِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ ، وَجِفَانٍ كَٱلْجَوَابِ ، أَىْ ، مَأْذُونِينَ ، قَدِ ٱتَّسَعُوا فِى ٱلْعُلُومِ ، حَتَّىٰ ، صَارُوا أَشْبَاهَ ٱللَّوَاحِقِ .

« . . . ٱعْمَلُوٓا۟ ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا ، » ، قَالَ دَاوُدَ عَلَىٰ | حُدُودِهِ ، أُمِرُوا بِٱلتَّسْلِيمِ لِسُلَيْمَانَ ، الف - ١١٤
بَعْدَهُ ، وَٱلْعَمَلِ لَهُ ، لِيَكُونُوا ، قَدْ شَكَرُوا ٱلنِّعْمَةَ ، ٱلَّتِى ، كَانُوا أُكْرِمُوا بِهَا .

« فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ ٱلْمَوْتَ ، » ، يَعْنِى ، وَقْتَ ٱنْقِضَاءِ مُدَّتِهِ فِى ٱلْحَقِيقَةِ ، قَبْلَ خُرُوجِهِ عَنِ ٱلْعَالَمِ ، ٱنْقَطَعَتْ عَنْهُ ٱلْبَرَكَةُ ، فَكَانَ ذَٰلِكَ ، مَوْتَهُ . لِأَنَّهُ ، كَانَ بِهَا حَيًّا ، فِى مَرْتَبَتِهِ .

« . . . مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَآبَّةُ ٱلْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ ، » ، أَىْ ، لَمْ يَفْطِنْ لِذَٰلِكَ ، أَحَدٌ مِنْ حُدُودِهِ ، حَتَّىٰ ، عَرَفُوا ٱلْمُسَلَّمَ مِنْهُ ، وَٱلْقَائِمَ مَقَامَهُ ، لِأَنَّهُ ، كَانَ يَدِبُّ ، فِى إِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ ، لِنَفْسِهِ ، وَتَرْتِيبِ ٱلْحُدُودِ ، سِرًّا ، إِجْلَالًا لَهُ ، وَسَتْرًا عَلَيْهِ .

« . . . تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ ، » ، أَى ، ٱحْتَوَىٰ عَلَىٰ حَرْفِهِ ، ٱلَّذِى ، كَانَ ٱتِّكَالُهُ عَلَيْهِ ، فِى مَرْتَبَتِهِ .

---

٣ — آيهٔ ١٣ ، سورهٔ ٣٤ (سورة سبإ) . يعملون له ما يشاء من محاريب وتماثيل وجفانٍ كالجواب وقدورٍ راسياتٍ اعملوا آل داود شكرًا وقليلٌ من عبادى الشكور .

٣ — حاشيهٔ الف : معنى المحاريب والتماثيل .

٣ — الف ، ب : فى الظّاهر . ج : فى ظاهر .

٦ — الف ، ج : كالجواب . ب : كالجوابى .

٦ — الف ، ب : قد اتّسعوا . ج : قد سعوا .

٨ — ج : شكرًا ندارد .

١٠ — آيهٔ ١٤ ، سورهٔ ٣٤ (سورة سبإ) . فلمّا قضينا عليه الموت ما دلّهم على موته الّا دابّة الارض تاكل منسأته فلمّا خرّ تبيّنت الجنّ ان لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا فى العذاب المهين .

١١ — الف : بها حيًّا . ب : بهما حيًّا . ج : لها حيًّا .

١٢ — حاشيهٔ نسخهٔ الف : دابة الارض .

١٢ — الف ، ب : لم يفطن . ج : لم يقطر .

١٣ — الف : عرفهم المستسلم . ب ، ج : عرفوا المسلّم .

١٥ — الف : على حروفه . ب ، ج : على حرفه .

« ... فَلَمَّا خَرَّ ، » ، أَيْ ، خَضَعَ لِصَاحِبِ ٱلْأَمْرِ ، وَٱنْقَادَ لَهُ ، بِالتَّسْلِيمِ .

« ... تَبَيَّنَتِ ٱلْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ٱلْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِى ٱلْعَذَابِ ٱلْمُهِينِ . » ، أَى ، اسْتَبَانَ ، عِنْدَ ذَٰلِكَ ، لِلَّوَاحِقِ ، أَنَّهُمْ ، لَوْعَرَفُوا ذَٰلِكَ ، بِمَا يُقْسَمُ لَهُمْ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ ، الَّتِى ، قَدْ كَانَتْ غَابَتْ عَنْهُمْ ، لَمَا | [الف ـ ١١٥] أَقَامُوا عَلَى ٱلْمَهَانَةِ ، فِى ٱلْمِحْنَةِ ، بِانْقِطَاعِهَا عَنْهُمْ ، بَلْ ، كَانُوا يَسْتَسْلِمُونَ لِصَاحِبِ ٱلْأَمْرِ .

« ... وَٱذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا ٱلْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ . » ، أَيْ ، إِنَّ ٱلْحُدُودَ ، كَانَتْ مَضْمُومَةً إِلَيْهِ ، فَكَانُوا أَيَادِيَ لَهُ .

« إِنَّا سَخَّرْنَا ٱلْجِبَالَ مَعَهُ ، » ، أَيْ ، سُخِّرَتِ ٱللَّوَاحِقُ .

« ... يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَٱلْإِشْرَاقِ . » ، أَيْ ، يُقِيمُونَ ٱلدَّعْوَةَ لَهُ ، بِتَنْزِيهِ ٱلْبَارِى ، جَلَّ وَعَزَّ ، وَتَقْدِيسِهِ ، عِنْدَ ٱنْقِطَاعِ ٱلْجَارِى عَنْهُ ، حِينَ عَشِيَ عَنْهُ . وَٱلْإِشْرَاقُ ، فِى وَقْتٍ ، شَرَقَ عَلَيْهِ نُورُ ٱلْبَرَكَةِ .

« وَٱلطَّيْرَ مَحْشُورَةً ، » ، أَيْ ، كَذَٰلِكَ ٱلْخَيَالَاتُ ، كَانَتْ تَحْضُرُ عِنْدَهُ ، أَمْثِلَةَ ٱللَّوَاحِقِ . فَكُلٌّ ، كَانَ يَؤُوبُ إِلَيْهِ ، بِمِثَالِ صَاحِبِهِ .

« وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ ، » ، يَعْنِى ، بِالْجَارِى ، الَّذِى مَلَكَ بِهِ ، أَهْلَ ٱلدَّعْوَةِ .

« ... وَءَاتَيْنَاهُ ٱلْحِكْمَةَ وَفَصْلَ ٱلْخِطَابِ . » ، أُيِّدَ بِالظَّاهِرِ وَٱلْبَاطِنِ .

---

٣ ــ الف ، ب : اللّواحق . ج : للّواحق .   ٣، ٤ ــ الف : كانت قد غابت . ب ، ج : قدكانت غابت .

٤ ــ الف ، ج : يستسلمون . ب : يتسلمون .

٦ ــ آيهٔ ١٧ ، سورهٔ ٣٨ (سورة صٓ) . اصبر على ما يقولون واذكر عبدنا داود ذا الأيد إنّه اوّاب .

٦ ــ الف ، ج : كانت مضمومة . ب : كان مضمومة .

٨ ــ آيهٔ ١٨ ، سورهٔ ٣٨ (سورة صٓ) . انّا سخّرنا الجبال معه يسبّحن بالعشيّ والاشراق .

٩ ــ الف ، ب : اى يقيمون . ج : يقيمون .

١٠ ــ الف : تعالى وتقديسه . ب : جل وعز وتقديسه . ج : جل و عز ويقدسه .

١٠ ــ الف ، ب : والاشراق . ج : الاشراق.

١٢ ــ آيهٔ ١٩ ، سورهٔ ٣٨ (سورة صٓ) . والطّير محشورةً كلٌ له اوّاب.   ١٢ ــ حاشيهٔ الف : الطير محشورة.

١٤ ــ آيهٔ ٢٠ ، سورهٔ ٣٨ (سورة صٓ) . وشددنا ملكه وءاتيناه الحكمة وفصل الخطاب .

«وَهَلْ أَتَاكَ نَبَؤُا ٱلْخَصْمِ ،» ، يَعْنِى ، الْخَيَالَيْنِ ، الَّذَيْنِ ، ظَهَرَا لَهُ فِى صُورَةِ لَاحِقَيْنِ .

«... إِذْ تَسَوَّرُوا ٱلْمِحْرَابَ .» ، ظَهَرَا لَهُ ، فِى حَدِّ ٱلْإِمَامَةِ ، وَغَلَبَا عَلَيْهِ ، فِى ٱلْقَوْلِ .

«... فَفَزِعَ مِنْهُمْ ،» ، | خِيفَةً ، عَلَىٰ نَفْسِهِ . إِذْ ، رَآهُمَا ، قَدْ تَعَالَيَا عَلَيْهِ ، فِى ٱلْقَوْلِ . الف - ١١٦

«... وَعَزَّنِى فِى ٱلْخِطَابِ .» ، أَىْ ، غَلَبَنِى ، بِقُوَّةِ بَيَانِهِ .

«... وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ ،» ، اسْتَيْقَنَ ، بِأَنَّ ذَٰلِكَ ، امْتِحَانٌ عَلَيْهِ ، لِمَا فَعَلَهُ بِصَاحِبِهِ ، فِى أَمْرِ زَوْجَتِهِ .

«... فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا ،» ، أَىْ ، رَجَعَ ، إِلَىٰ خَيَالِ تَالِيهِ ، مُعْتَرِفًا ، بِالذَّنْبِ عَلَىٰ نَفْسِهِ ، مُقِرًّا ، بِأَنَّهُ فِى حَدِّ ٱللَّوَاحِقِ . وَذَٰلِكَ ، أَنَّ ٱلرُّكُوعَ ، حَدُّ ٱللَّوَاحِقِ ، وَأَنَّهُ ، قَدْ أَخْطَأَ ، فِى مَا فَعَلَ ، فِى ٱمْرَأَةِ أُورِيَا . لِأَنَّ ذَٰلِكَ ، لَا يَجُوزُ أَنْ يَفْعَلَهُ ، إِلَّا مُتِمٌّ .

«... وَأَنَابَ .» ، أَىْ ، رَجَعَ عَنْ ذَٰلِكَ ٱلْفِعْلِ ، مُنِيبًا بِالتَّوْبَةِ ، إِلَىٰ خَيَالِ ٱلتَّالِى .

«فَغَفَرْنَا لَهُ ذَٰلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ .» ، قُبِلَ ذَٰلِكَ مِنْهُ ، فَقَدَّمَ حَدَّهُ ، وَقُرِّبَ . لِأَنَّ ٱلزُّلْفَةَ ، هِىَ ٱلْقُرْبَةُ .

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِى ٱلْأَرْضِ ،» ، لِأَنَّ حَدَّهُ كَانَ حَدَّ ٱللَّوَاحِقِ ٱلْمُسْتَخْلَفِينَ ،

---

١ — آيهٔ ٢١ ، سورهٔ ٣٨ (سورة صٓ) . وهل أتاك نبؤا الخصم اذ تسوّروا المحراب .

١ — الف : اللذين . ب : الذى . ج : الّذين . ٢ — الف : تسوّروا . ب : اذ تسوّر . ج : اذ تسوّروا .

٣ — آيات ٢٢تا٢٥ و ٢٦ ،سورهٔ٣٨ (سورة صٓ) . اذ دخلوا على داود ففزع منهم قالوا لاتخف خصمان بغى بعضنا على بعض فاحكم بيننا بالحقّ ولاتشطط واهدنا الى سواء الصّراط . انّ هذا اخى له تسعٌ وتسعون نعجةً ولى نعجةٌ واحدةٌ فقال اكفلنيها وعزّنى فى الخطاب . قال لقد ظلمك بسؤال نعجتك الى نعاجه وانّ كثيرًا من الخلطاء ليبغى بعضهم على بعضٍ الّا الّذين آمنوا وعملوا الصّالحات وقليلٌ ما هم وظنّ داود أنّما فتنّاه فاستغفر ربّه وخرّ راكعًا واناب . فغفرنا له ذلك وانّ له عندنا لزلفى وحسن مابٍ . يا داود انّا جعلناك خليفةً فى الارض فاحكم بين النّاس بالحقّ ولاتتّبع الهوى فيضلّك عن سبيل الله انّ الّذين يضلّون عن سبيل الله لهم عذابٌ شديدٌ بما نسوا يوم الحساب .

٧ — الف ، ب : بالذّنب . ج : لذنب .

٨ — الف : مقرًّا بانّه فى جد . ب : مقرًّا بانّه فى حد . ج : صفرًا بانّه فى حد .

٩ — الف ، ب : امر . ج : امرأة . ١١ — الف ، ج : فقدّم . ب : وقدّم .

فِى وَقْتِ غَيْبَةِ ٱلْمُتِمِّ . فَكَانَتِ ٱلزُّلْفَىٰ|مِنَ ٱللهِ، عَزَّوَجَلَّ، أَنَّهُ، أُقِيمَ فِى ذَٰلِكَ ٱلْوَقْتِ، ٱلْحَدُّ، الف - ١١٧ وَأُعْلِىَ، عَلَىٰ جَمِيعِ ٱللَّوَاحِقِ .

«وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ ٱلْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ . »، أَىْ، جُعِلَ حَدُّهُ لِسُلَيْمَانَ، بَعْدَهُ، هِبَةً مِنَ ٱللهِ، لِدَاوُدَ، نِعْمَ ٱلْعَبْدُ . فَالْعَبْدُ، عَلَىٰ حَدِّ ٱللَّوَاحِقِ . أَىْ أَنَّهُ، كَانَ أَفْضَلَ ٱللَّوَاحِقِ فِى ذَٰلِكَ ٱلْوَقْتِ. فَأُعْطِىَ مَرْتَبَةَ دَاوُدَ، فِى قِيَامِهِ مَقَامَ ٱلْمُتِمِّ .

« . . . إِنَّهُ أَوَّابٌ . »، أَىْ، أَنَّهُ، لَايُقْدِمُ عَلَىٰ شَىْءٍ، دُونَ أَنْ يَرْجِعَ بِهِ إِلَىٰ صَاحِبِهِ .

« . . . إِنِّى أَحْبَبْتُ حُبَّ ٱلْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّى حَتَّىٰ تَوَارَتْ بِٱلْحِجَابِ . »، قَالُوا، أُعْجِبَ بِخَيْلٍ، كَانَتْ لِأَبِيهِ . أَىْ، فُتِنَ بِإِعْجَابِهِ، بِاللَّوَاحِقِ، ٱلَّذِينَ، كَانُوا مَضْمُومِينَ، إِلَىٰ أَبِيهِ، حِينَ أُعْلِىَ عَلَيْهِمْ، حَتَّىٰ، تَوَارَتْ عَنْهُ ٱلْبَرَكَةُ، وَٱحْتَجَبَتْ عَنْهُ، اخْتِبَارًا .

«وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ . »، أَىْ، قَامَ أَحَدُ ٱلْأَضْدَادِ فِى حَدِّهِ، يَدْعُو إِلَى ٱلظَّاهِرِ، دُونَ ٱلْبَاطِنِ .

« . . . رَبِّ ٱغْفِرْ لِى وَهَبْ لِى مُلْكًا لَّا يَنبَغِى|لِأَحَدٍ مِّن بَعْدِى إِنَّكَ أَنتَ ٱلْوَهَّابُ . »، الف - ١١٨ إِسْتَفْتَحَ، وَسَأَلَ، أَنْ يُمَلِّكَ مِنَ ٱلْجَارِى، تَمْلِيكًا، لَايَكُونُ لِأَحَدٍ بَعْدَهُ، مِمَّنْ يَبْغُونَ عَلَىٰ شُرَكَائِهِمْ، وَأَنْ لَايَكُونَ لِأَحَدٍ، فِى ذَٰلِكَ ٱلدَّوْرِ، مَاكَانَ لَهُ . لِأَنَّ مَقَامَهُ، كَانَ مَقَامَ ٱلْأَتِمَّاءِ، وَحَدَّهُ، كَانَ حَدَّ ٱللَّوَاحِقِ .

---

٣ — آيه ٣٠ ، سوره ٣٨ (سورة صٓ) . ٤ — الف ، ب : حد اللّاحق . ج : حد اللّواحق .

٥ — الف : فقامه مقام المتم . ب ، ج : مقام المتم .

٧ — آيه ٣٢ ، سوره ٣٨ (سورة صٓ) . فقال انّى احببت حبّ الخير . عن ذكر ربّى حتّى توارت بالحجاب .

٨ — الف : اى فتن باعجابه باللّواحق الّذين . ب : اى فتن بعجابه باللّواحق الّذى . ج : اى فترة بعجابه باللواحق الّذى .

٩ — الف ، ب : حين اعلى . ج : حتّى اعلى .

٩ — الف ، ج : اختبارًا . ب : اختيارًا . ١٠ — آيه ٣٤ ، سوره ٣٨ (سورة صٓ).

١١ — الف : يدعوا . ب ، ج : يدعو .

١٢ — آيه ٣٥ ، سوره ٣٨ (سورة صٓ) . قال ربّ اغفرلى وهب لى ملكًا لاينبغى لاحدٍ من بعدى انّك انت الوهّاب.

١٣ — الف ، ب : لايكون . ج : الّا يكون.

« فَسَخَّرْنَا لَهُ ٱلرِّيحَ ، » ، أَىْ ، سُخِّرَتْ لَهُ ٱلْبَرَكَةُ ، فَكَانَ يَتَوَلَّى قِسْمَتَهَا ، مِنَ ٱللَّوَاحِقِ ، لِقَوْلِهِ : « ... تَجْرِى بِأَمْرِهِ رُخَآءً حَيْثُ أَصَابَ . » ، قَالَ ، حَيْثُ أَرَادَ . وَ هٰذَا حَدُّ ٱلْأَتِمَّاءِ دُونَ ٱللَّوَاحِقِ ، فَأُعْطِىَ ذٰلِكَ .

« وَٱلشَّيَاطِينَ ، » ، أَىْ ، سُخِّرَ لَهُ ، بِالطَّاعَةِ ، كُلُّ مَنْ كَانَ قَدْ شَطَنَ وَنَافَقَ .

وَ « ... بَنَّآءٍ ، » ، عَلَى ٱللَّوَاحِقِ ، ٱلَّذِينَ ، يَقُومُونَ بِبُنْيَانِ ٱلدَّعْوَةِ . « ... وَغَوَّاصٍ . » ، عَلَى ٱلْأَجْنِحَةِ ، ٱلَّذِينَ ، يَسْتَخْرِجُونَ لَطَائِفَ ٱلتَّأْوِيلِ ، بِالْإِبْهَامِ .

« وَءَاخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِى ٱلْأَصْفَادِ . » ، أَىِ ٱلْمُسْتَجِيبِينَ ، ٱلَّذِينَ ، قَدْ عُوهِدُوا ، وَٱسْتُوثِقَ مِنْهُمْ . فَسُخِّرَ لَهُ ، أَهْلُ هٰذِهِ ٱلْحُدُودِ ، مِنَ ٱلْمُنَافِقِينَ ، حَتَّىٰ ، أَنَابُوا وَرَجَعُوا وَٱنْقَادُوا ، عَطَاءً مِنَ ٱللهِ ، عَزَّوَجَلَّ ، لِمَا كَانَ | أُيِّدَ بِهِ ، مِنَ ٱلْبَرَكَةِ . الف ـ ١١٩

« ... فَٱمْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ . » ، أَىْ ، أَقْسِمْ ، فِى مَنْ شِئْتَ ، وَأَمْسِكْ ، عَمَّنْ شِئْتَ ، مِنْ غَيْرِ تَتَبُّعٍ عَلَيْكَ ، ثِقَةً بِهِ . أَنَّهُ ، يَعْرِفُ ٱلْمُسْتَحِقَّ مِنْهُمْ ، مِنَ ٱلْمُسْتَحِقِّينَ لِلْحِرْمَانِ .

فصل

« وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ . » ، كَانَ أَحَدَ ٱللَّوَاحِقِ ، ٱلَّذِينَ ، أُرْسِلُوا فِى إِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ .

« إِذْ أَبَقَ إِلَى ٱلْفُلْكِ ٱلْمَشْحُونِ . » ، إِلْتَجَأَ ، إِلَىٰ دَعْوَةٍ ذَاتِ شَحْنَاءَ ، بِغَيْرِ أَمْرِ صَاحِبِهِ .

---

١ ــ آيهٔ ٣٦ ، سورهٔ ٣٨ (سورة صٓ) .

١ ــ الف : اى سخّرت له البركة فكان يتولّى قسمتها من اللّواحق لقوله . ج : اى سخر له . ب : ندارد .

٢ ــ الف : قال حيث اراد وهذا . ب : قال حيث اصاب قال حيث اراد وهذا . ج : قال حيث ارادوا هذا .

٤ ــ آيهٔ ٣٧ و ٣٨ و ٣٩ ، سورهٔ ٣٨ (سورة صٓ) . والشّياطين كلّ بنّاء وغوّاص. وءاخرين مقرّنين فى الاصفاد. هذا عطاؤنا فامنن او امسك بغير حساب .

٥ ــ الف : وبناءٍ . ب : والبناء . ج : والبنا .

٦ ــ الف : بالالهام . ب : بالايهام . ج : بالابهام .

٩ ــ الف ، ب : ايّدبه . ج : ايديه .

١٠ ــ الف ، ج : شيت . ب : شئت .

١٣ ــ الف : قبل از ، وانّ يونس ، قصة يونس فصل . ب : فصل . ج : ندارد .

١٣ ــ آيات ١٣٩ تا ١٤٢ و ١٤٣ ، سورهٔ ٣٧ (سورة الصافات) .

١٣ ــ حاشيه نسخهٔ الف ، قصة يونس .

١٤ ــ الف ، ج : شحنأ . ب ، شحناء .

« فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ ٱلْمُدْحَضِينَ . » ، أَيْ ، طَلَبَ قِسْطَهُ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ ، فَمُنِعَ .

« فَٱلْتَقَمَهُ ٱلْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ . » ، ضَمَّهُ بَعْضُ ٱلْمُتَغَلِّبِينَ ، إِلَىٰ نَفْسِهِ ، حِينَ أَتَىٰ بِالْفِعْلِ ، ٱلَّذِي ، لَحِقَهُ ٱللَّوْمُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ .

قِيلَ ، فَاضْطَرَبَتِ ٱلسَّفِينَةُ وَتَزَلْزَلَتْ ، أَي ، افْتَتَنَ أَهْلُ تِلْكَ ٱلدَّعْوَةِ . فَقَالَ ٱلْمَلَّاحُ ، مَنْ مِنْكُمُ ٱلْخَاطِي ؟ فَتَسَاهَمُوا ، فَوَقَعَتِ ٱلْقُرْعَةُ بِهِ . فَالْمَلَّاحُ ، عَلَى ٱلْمُتِمِّ . أَيْ ، لَمَّا رَأَى ٱضْطِرَابَ أَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ ، بَحَثَ عَنِ | ٱلْأَمْرِ فِي ذَٰلِكَ ، مِمَّا يُقْسَمُ مِنَ ٱلْجَارِي ، بَيْنَ لَوَاحِقِهِ . فَلَمَّا رَأَىٰ حَظَّهُ مَبْخُوسًا مِنْ بَيْنِهِمْ ، عَرَفَ أَنَّهُ صَاحِبُ ٱلْأَمْرِ ، فَأَمْسَكَ عَنْهُ ، فَعِنْدَهَا ، انْضَمَّ إِلَى ٱلْمُتَغَلِّبِ . الف ـ ١٢٠

« فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ ٱلْمُسَبِّحِينَ . » ، يَعْنِي ، أَنَّهُ ، كَانَ لَا يَدَّعِي لِنَفْسِهِ فِي مِحْنَتِهِ ، حَدًّا لَمْ يَكُنْ لَهُ ، بَلْ ، نَزَّهَ نَفْسَهُ عَنْ ذَٰلِكَ ، مُعْتَرِفًا لِصَاحِبِهِ ، مُذْعِنًا لِحَقِّهِ ، مُقِرًّا بِفَضْلِهِ .

« فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ ، » ، أَيْ ، سَلَخَ مَا كَانَ قَدِ ٱسْتَفَادَهُ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ وَٱلنِّعْمَةِ ، جَمِيعًا ، فَبَقِيَ عُرْيَانًا مِنْ ذَٰلِكَ .

« وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّن يَقْطِينٍ . » ، وَهِيَ ، شَجَرَةٌ ، لَيْسَ لَهَا سَاقٌ . يَعْنِي ، أُلْجِأَ إِلَىٰ مَأْذُونٍ ، لَيْسَ هُوَ قَائِمٌ بِذَاتِهِ ، كَمَا يَقُومُ ٱللَّوَاحِقُ وَٱلْأَجْنِحَةُ .

« . . . فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَاتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّالِمِينَ . » ،

---

٢ — الف : التقمه . ب ، ج : فالتقمه .

٢،٣ — الف : اتى الفعل الذى لحقه . ب : اتى بالفعل الّذى الحقه . ج : ابى العقل الذى لحقه .

٤ — الف : قال . ب ، ج : قيل .   ٥ — الف ، ج : فتساهموا فوقعت . ب : فساهمو فوقفت .

٦ — الف : حضه . ب ، ج : حظّه .   ٩ — الف ، ب : نزّه . ج : فرة .

١٠ — آيهٔ ١٤٥ ، سورهٔ ٣٧ (سورة الصافات) . فنبذناه بالعراء وهو سقيمٌ .

١١ — الف ، ب : عريان . ج : عريانًا .   ١٢ — آيهٔ ١٤٦ ، سورهٔ ٣٧ (سورة الصافات) .

١٢ — الف : وهو شجرةٌ . ب ، ج : وهى شجرةٌ .   ١٢ — در هرسه نسخه ، الجئ ، آمده‌است .

١٣ — الف : برامته . ب ، ج : بذاته .

١٤ — آيهٔ ٨٧ ، سورهٔ ٢١ (سورة الانبياء) . وذاالنّون اذ ذهب مغاضبًا فظنّ ان لن نقدر عليه فنادى فى الظّلمات ان لا الله الّا انت سبحانك انّى كنت من الظّالمين .

أَيْ، تَضَرَّعَ إِلَى ٱلْمُتِمِّ، وَٱعْتَرَفَ بِالْخَطَاءِ، وَأَقَرَّ بِالظُّلْمِ عَلَىٰ نَفْسِهِ، وَأَظْهَرَ مَعْرِفَتَهُ بِخِدْمَتِهِ، وَأَنَّهُ، مُنَزَّهٌ عَنِ ٱلْإِسْتِعَانَةِ|بِأَحَدٍ مِنَ ٱلْأَضْدَادِ وَٱلْمُتَغَلِّبِينَ، وَأَنَّهُ ٱلْقَائِمُ مَقَامَ ٱللهِ، ٱلَّذِى، الف - ۱۲۱
لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ.

«فَٱسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ ٱلْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِي ٱلْمُؤْمِنِينَ.»، فَإِيمَانُهُ، كَفُّهُ ٱلْأَذَىٰ، عَنْ جَمِيعِ أَهْلِ ٱلْحَرَمِ، لِأَنَّهُ، كَانَ فِى فِتْنَتِهِ، قَدْ صَبَرَ وَكَفَّ عَنْ ذٰلِكَ، فَأَمِنُوا شَرَّهُ، كُلُّهُمْ.

فصل

«إِذْ قَالَتِ ٱمْرَأَتُ عِمْرَانَ،»، يَعْنِى، أَحَدُ ٱللَّوَاحِقِ. وَعِمْرَانُ، عَلَى ٱلْمُتِمِّ.

«... إِنِّى نَذَرْتُ لَكَ مَا فِى بَطْنِى مُحَرَّرًا،»، أَيْ، إِنَّهُ، قَدْ كَانَ أَنِسَ مِنْ بَعْضِ حُدُودِهِ، ٱلْإِسْتِقْلَالَ بِالْأَمْرِ. وَكَانَ هٰذَا ٱللَّاحِقُ، قَدْ أَحَبَّ، أَنْ يُقَدِّمَ عَلَىٰ نَفْسِهِ، هٰذَا ٱلَّذِى، أَمَلَ فِيهِ ٱلْإِسْتِقْلَالَ بِالْأَمْرِ.

«... مُحَرَّرًا،»، أَيْ، أَنَّهُ، قَدْ أُعْتِقَ مِنْ عُبُودِيَّةِ نَفْسِهِ، وَرَضِيَ أَنْ يُرْفَعَ حَدُّهُ عَلَيْهِ.

«... فَتَقَبَّلْ مِنِّى،»، سَأَلَ أَنْ يَجْرِيَ فِيهِ، خَيَالَ ٱلْمُتِمِّ، مِنْ غَيْرِ وَاسِطَةٍ مِنْهُ، وَطَابَتْ نَفْسُهُ بِذٰلِكَ.

«... فَتَقَبَّلْ مِنِّى إِنَّكَ أَنْتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ.»، أَيْ، تَسْمَعُ مِنْ كُلِّ خَاضِعٍ|إِلَيْكَ، الف - ۱۲۲
طَالِبٍ مِنْكَ، وَأَنْتَ ٱلْعَلِيمُ بِمَنْ قَدَّمْتُهُ وَحَرَّرْتُهُ.

«فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّى وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ،»، أَيْ، حِينَ قَدَّمَهُ وَأَظْهَرَ حَدَّهُ، وَجَدَهُ، غَيْرَ مُسْتَقِلٍّ.

---

١ — الف: واظهر. ب، ج: واظهر.
١ — الف، ج: بخدمته. ب: صريحًا وواضحًا، بخدمته.
٤ — آيهٔ ٨٨، سورهٔ ٢١ (سورة الانبياء).
٥ — الف: فتنته. ب، ج: فتنة.
٧ — آيهٔ ٣٥، سورهٔ سوم (سورة آل عمران). اذ قالت امرات عمران ربّ انّى نذرت لك ما فى بطنى محرّرًا فتقبّل منّى انّك انت السّميع العليم.
٧ — در حاشيهٔ نسخهٔ الف: قصة مريم.
٩ — در هرسه نسخه، امل، آمده‌است. در حاشيهٔ نسخهٔ الف، اصاب، بصورت نسخه بدل آمده‌است.
١٢ — الف، ب: بخيال. ج: خيال.
١٣،١٢ — الف، ب: وطابت نفسه. ج: وطالب معك نفسه.
١٤ — ب: العليم، ندارد.
١٦ — آيهٔ ٣٦، سورهٔ سوم. (سورة آل عمران).

«... وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ، ». أَيْ أَنَّ ٱلْمُتِمَّ، كَانَ أَعْرَفَ بِهِ وَبِمِقْدَارِهِ.

«... وَلَيْسَ ٱلذَّكَرُ كَٱلْأُنْثَىٰ، » . أَيْ، لَيْسَ يَصْلُحُ لِحَدِّ ٱلذُّكُورِ، مِنَ ٱللَّوَاحِقِ، مَنْ هُوَ فِى حَدِّ ٱلْإِنَاثِ مِنْهُمْ .

«... وَإِنِّى سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ، ». أَيْ، أَجْرَيْتُهَا عَلَىٰ حَدِّ ٱلْمِيمِ، وَهُوَ ٱلْمُتِمُّ، وَجَعَلْتُ لَهَا، مِنْهُ، نَصِيبًا .

«... وَإِنِّى أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ ٱلشَّيْطَانِ ٱلرَّجِيمِ. » . أَيْ، فَوَّضَ أَمْرَهُ إِلَيْهِ، لِيَتَوَلَّىٰ لَهُ، مِنَ ٱلْقِسْمَةِ، مَا يَكُونُ بِهِ قِوَامُهُ، وَقِوَامُ أَهْلِ دَعْوَتِهِ، وَيَحْتَرِزُوا بِهِ، وَيَسْتَغْنُوا عَنِ ٱلضِّدِّ ٱلْمُتَغَلِّبِ.

«... كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا ٱلْمِحْرَابَ، »، أَيْ، كُلَّمَا ٱطَّلَعَ عَلَيْهِ بِخَيَالِهِ فِى حَدِّهِ.

«... وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا، »، قَالُوا فِى ٱلتَّفْسِيرِ، وَجَدَ عِنْدَهَا، فَاكِهَةً طَرِيَّةً، مِنْ فَوَاكِهِ ٱلصَّيْفِ، فِى ٱلشِّتَاءِ. أَيْ، وَجَدَ عِنْدَ بَيَانِ | ظَاهِرِ ٱلْمُتِمِّ، فَائِدَةً مُسْتَحْدَثَةً.

«... قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ ٱللَّهِ، ». أَيْ، عَرَّفَهُ، أَنَّ ذَٰلِكَ، يَطْرُقُهُ الف - ١٢٣
بِخَيَالِ ٱلْمُتِمِّ، ٱلْقَائِمِ مَقَامَ ٱللَّهِ.

فصل

«هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِى مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ. ». أَيْقَنَ بِتَمَامِ أَمْرِهِ، فَسَأَلَ أَنْ يُقَامَ مَقَامَهُ، مَنْ هُوَ مِنْ أَهْلِ دَعْوَتِهِ. ذَٰلِكَ قَوْلُهُ: «... إِنِّى وَهَنَ

---

٢ — الف ، ب : لحدّ الذّكور من اللّواحق . ج : احدا لذكره ومن اللّواحق .

٤ — الف ، ج : اجريتها . ب : اجرتها . ٤ — الف : الميم . ب ، ج : المتم .

٧ — در هر سه نسخه ، له قوامه ، آمده‌است .

٩ — آيهٔ ٣٧ ، سورهٔ سوّم (سورة آل عمران) . فتقبّلها ربّها بقبول حسن وانبتها نباتًا حسنًا وكفّلها زكريّا كلّما دخل عليها زكريّا المحراب وجد عندها رزقًا قال يا مريم أنّى لك هذا قالت هو من عند الله انّ الله يرزق من يشاء بغير حساب .

١١ — الف ، ب : عنده بيان . ج : عند بيان .

١٢ — الف ، ب : يطرقه . ج : يطوقه . ١٤ — در نسخهٔ ب : قبل از ، هنا لك ، فصل ، نيامده‌است.

١٥ — آيهٔ ٣٨ ، سورهٔ سوّم (سورة آل عمران) . ١٥ — حاشيهٔ نسخهٔ الف : قصّة زكريّا . ←

ٱلْعَظْمُ مِنِّى وَٱشْتَعَلَ ٱلرَّأْسُ شَيْبًا ، » ، لَمَّا ضَعُفَ أَمْرُ عُظَمَاءِ دَعْوَتِهِ ، بِانْقِطَاعِ ٱلْبَرَكَةِ عَنْهُمْ ، مِنْ جِهَةِ رِيَاسَتِهِ عَلَيْهِمْ ، وَعَرَفُوا ذٰلِكَ ، بِاشْتِعَالِ ٱلشَّيْبِ فِى رَأْسِهِ ، أَىْ ، بِعَجْزِهِ عَمَّا كَانَ يُفِيدُهُمْ بِحَدِّ رِيَاسَتِهِ .

« فَنَادَتْهُ ٱلْمَلَآئِكَةُ ، » ، أَىْ ، رَأَى بِالْفَتْحِ وَٱلْخَيَالَيْنِ .

« ... وَهُوَ قَآئِمٌ يُصَلِّى فِى ٱلْمِحْرَابِ ، » . أَىْ ، هُوَ قَائِمٌ فِى حَدِّهِ ، بِإِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ .

« ... أَنَّ ٱللهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ ٱللهِ ، » ، أَىْ ، بُشِّرَ بِمَنْ يَقُومُ مَقَامَهُ ، يُحْيِى ٱللهُ بِهِ ٱلْأَمْرَ ، بَعْدَ مُضِيِّهِ ، وَتَمَامِ أَمْرِهِ ، مُؤَيَّدًا | بِالْأَصْلَيْنِ . الف - ۱۲۴

« ... وَسَيِّدًا وَحَصُورًا ، » . أَىْ ، يُعْلِى حَدَّهُ ، عَلَىٰ جَمِيعِ ٱلْحُدُودِ . وَأُعْلِمَ ، أَنَّ ٱلْأَمْرَ ، لَا يَبْقَى بَعْدَهُ ، فِى أَحَدٍ مِنْ حُدُودِ تِلْكَ ٱلدَّعْوَةِ ، وَأَنَّهُ ، يَكُونُ آخِرَهُمْ ، وَعَلَىٰ رَأْسِهِ ، يَكُونُ ٱنْقِضَاءُ أَمْرِ تِلْكَ ٱلشَّرِيعَةِ .

« ... أَنَّىٰ يَكُونُ لِى غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِىَ ٱلْكِبَرُ وَٱمْرَأَتِى عَاقِرٌ ، » . أَىْ ، كَيْفَ يَكُونُ لِى ، مَنْ يُفْتَحُ عَلَيْهِ بِالْبَرَكَةِ ، وَقَدِ ٱنْقَطَعَتْ عَنِّى ، وَأَنَّ بَابِى ، قَدْ عَجَزَ عَنْ إِقَامَةِ حَدٍّ وَتَقْدِيمِهِ .

→ ۱۶ — الف ، ب : وذلك . ج : ذلك .

۱۶ — آيهٔ ۴ ، سورهٔ ۱۹ (سورة مريم) . قال ربّ انّى وهن العظم منّى واشتعل الراس شيبًا ولم اكن بدعائك ربّ شقيًّا .

۲ — الف ، ب : باشتعال . ج : اشتعال .

۴ — آيهٔ ۳۹ ، سورهٔ سوّم (سورة آل عمران) . فنادته الملائكة وهو قائمٌ يصلّى فى المحراب أنّ الله يبشّرك بيحيي مصدّقًا بكلمةٍ من الله وسيّدًا وحصورًا ونبيًّا من الصّالحين .

۷ — الف : فيحيي الله . ب ، ج : يحيي الله .

۸ — الف : يعلى . ب ، ج : يعلا .

۸ — الف ، ب : واعلم . ج : اعلم .

۹ — الف ، ج : من حدود . ب : من الحدود .

۱۱ — آيهٔ ۴۰ ، سورهٔ سوّم (سورة آل عمران) . قال ربّ أنّى يكون لى غلامٌ وقد بلغنى الكبر وامرأتى عاقرٌ قال كذلك الله يفعل ما يشاء . آيهٔ ۸ ، سورهٔ ۱۹ (سورة مريم) . قال ربّ أنّى يكون لى غلامٌ وكانت امرأتى عاقرًا وقد بلغت من الكبر عتيًّا .

۱۲ — در هرسه نسخه ، البركة ، آمده‌است .

۱۲ — الف ، ب : وان يابى . ج : وانّ بابى .

۱۲ — در هر سه نسخه ، احد ، آمده‌است .

« ... قَالَ ءايَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا، » . أَىْ ، لَاتُبَيِّنْ حَدَّ ٱلسَّابِقِ وَٱلنَّاطِقِ وَٱلْمُتِمِّ، إِلَّامُخَاطَبَةً ظَاهِرَةً . وَفِى مَوْضِعٍ آخَرَ « ... أَلَّاتُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا، ».

٣ أَىْ، لَاتَكْشِفْ حَدَّ ٱلتَّالِى وَٱلْأَسَاسِ وَٱللَّاحِقِ، وَلَاتُبَيِّنْ بِذٰلِكَ، إِلَّابِظَاهِرِ أَلْفَاظِكَ .

« ... وَٱذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِٱلْعَشِىِّ وَٱلْإِبْكَارِ . » . أَىِ ٱعْتَرِفْ، بِحَقِّ مُرَبِّيكَ، مُبَيِّنًا لِأَهْلِ دَعْوَتِكَ، حَدَّهُ وَمَرْتَبَتَهُ، ظَاهِرًا وَبَاطِنًا .

٦ « وَإِذْ قَالَتِ ٱلْمَلَائِكَةُ | يَا مَرْيَمُ إِنَّ ٱللهَ ٱصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ، » ، أَىْ، ظَهَرَ لَهُ، بِٱلْفَتْحِ وَٱلْخَيَالَيْنِ، أَنَّهُ، قَدْ أَعْلَىٰ حَدَّهُ عَلَىٰ لَوَاحِقِ ذٰلِكَ ٱلزَّمَانِ، فَهٰذَا، ٱلْإِصْطِفَاءُ ٱلْأَوَّلُ .

« ... وَٱصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَآءِ ٱلْعَالَمِينَ، » . وَكَذٰلِكَ أَعْلَىٰ حَدَّهُ، عَلَىٰ جَمِيعِ حُدُودِ ٱلْأَتِمَّاءِ،

٩ ٱلَّذِينَ، دَرَجُوا فِى ذٰلِكَ ٱلدَّوْرِ .

« ... ٱقْنُتِى لِرَبِّكِ وَٱسْجُدِى، » ، أَىْ ، لَاتَدَعِ ٱلْخُضُوعَ وَٱلتَّذَلُّلَ ، لِخَيَالِ مُتِمِّكِ ٱلْمُرَبِّى لَكِ، وَٱلْإِنْقِيَادَ، لِمُتِمِّكِ .

١٢ « ... وَٱرْكَعِى مَعَ ٱلرَّاكِعِينَ . » . أَىْ، لَاتَدَعْ حَدًّا فَوْقَ حَدِّ ٱللَّوَاحِقِ، بَلْ، عُدِّ نَفْسَكِ الف ـ ١٢٥
مَعَهُمْ، وَعَزِّزْهُمْ، وَإِنْ كُنْتَ قَدْ أُعْلِيتَ عَلَيْهِمْ .

---

١ ــ آيهٔ ٤١ ، سورهٔ سوّم (سورة آل عمران) . قال ربّ اجعل لى ءاية ً قال ءايتك أ ّلا تكلّم النّاس ثلاثة ايـّام أ ّلا رمزًا واذكر ربـّك كثيرًا وسبّح بالعشىّ والابكار. ١ ــ الف ، ج : لاتبيـّن . ب : لايتبيّن .

٢ ــ الف ، ج : آخر . ب : اخرى .

٢ ــ آيهٔ ١٠ ، سورهٔ ١٩ (سورة مريم) . قال ربّ اجعل لى ءايه ً قال ءايتك أ ّلا تكلم النّاس ثلاث ليال سويـًّا .

٣ ــ الف ، ب : لاتبنى . ج : لاتبيـّن . ٤ ــ الف ، ب : بحق مربـّيك . ج : مربيك .

٦ ــ آيهٔ ٤٢ ، سورهٔ سوّم (سورة آل عمران) . ٦ ــ الف ، ب : ظهر . ج : طهر .

٧ ــ الف : على لواحق متم . ب : على جميع لواحق . ج : على لواحق .

٨ ــ الف ، ب : وكذلك . ج : وذلك .

١٠ ــ آيهٔ ٤٣ ، سورهٔ سوّم (سورة آل عمران) . يا مريم اقنتى لربـّك واسجدى واركعى مع الرّاكعين .

١١ ــ الف ، ب : المربى . ج : الزلى . ١١ ــ الف ، ب : لمتمـّك . ج : التمسّك .

١٢ ــ در هر سه نسخه . لاتدعى ، آمده است . ١٢ ــ الف : حدّ اللّواحق . ب ، ج : حدّ اللـّحوق .

١٣ ــ الف ، ب : وعززهم . ج : وغورهم .

« ... إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ، ». أَى، اسْتَفْتَحُوا، كُلُّهُمْ، لِيَنْظُرُوا مَنْ يُؤْمَرُ أَنْ يَكْفُلَهُ. فَخَرَجَ سَهْمُ زَكَرِيَّا، أَىْ، فُتِحَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِهِمْ. وَرُوِىَ، أَنَّهُمْ أَلْقَوْا أَقْلَامَهُمْ، فِى نَهْرٍ جَارٍ، وَجَعَلُوا، عَلَامَةَ السَّبْقِ، الْقَلَمَ، الَّذِى، يَسْتَقْبِلُ الْمَاءَ. فَجَرَتِ الْأَقْلَامُ، كُلُّهَا، مَعَ جَرْىِ الْمَاءِ، غَيْرَ قَلَمِ زَكَرِيَّا، فَإِنَّهُ اسْتَقْبَلَ الْمَاءَ، أَى، اسْتَفْتَحُوا، وَجَعَلُوا الْعَلَامَةَ بَيْنَهُمْ، مِنْ مَلْقَى الْجَارِى، اسْتِفْتَاحَهُ، فَتَلَقَّى | الْجَارِى، اسْتِفْتَاحَ زَكَرِيَّا، دُونَهُمْ. وَأَمَّا الْبَاقُونَ، فَجَرَى فِيهِمْ، عَلَى الرَّسْمِ الْأَوَّلِ. لَمْ يُفْتَحْ عَلَيْهِمْ حِينَ اسْتَفْتَحُوا، إِلَّا فِى أَوَانِهِ. الف - ١٢٦

« ... إِنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ، » مِنَ اللّٰهِ، أَىْ، رَأَى فِى الْفَتْحِ وَالْخَيَالَيْنِ، أَنَّ نَاطِقَ الدَّوْرِ، يَكُونُ مِنْ أَهْلِ دَعْوَتِهِ، وَأَنَّ أَمْرَهُ، قَدْ دَنَا.

« ... اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ، ». أَىْ، بِاسْمِهِ، يُمْسَحُ أَهْلُ الدَّعْوَةِ، بِالْبَرَكَةِ النُّورَانِيَّةِ، وَأَنَّهُ، يَكُونُ مَنُوطًا بِكَ، وَمَنْسُوبًا إِلَيْكَ.

« ... وَجِيهًا فِى الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، ». أَىْ، مَلِيًّا، بِأَدَاءِ الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ.

« وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِى الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ. ». أَىْ، يَكُونُ مَلِيًّا بِتَأْدِيَةِ الْبَيَانِ، إِلَى الْمُسْتَجِيبِينَ بِحَدِّ الْأَجْنِحَةِ، وَإِلَى الْأَجْنِحَةِ بِحَدِّ اللَّوَاحِقِ، وَإِلَى اللَّوَاحِقِ بِحَدِّ الْأَتِمَّاءِ.

« وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ. ». أَىْ، يُؤَيَّدُ بِالْجَارِى وَالْإِلْهَامِ، فَيَكُونَ مَلِيًّا بِتَأْدِيَةِ الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ.

---

١ — آيهٔ ٤٤، سورهٔ سوّم (سورة آل عمران). ذلك من انباء الغيب نوحيه اليك وماكنت لديهم اذ يلقون اقلامهم ايّهم يكفل مريم وماكنت لديهم اذ يختصمون.

١ — الف : لينظروا. ب، ج : لينظر.

٢ — الف، ب : القوا. ج : القو.

٣ — الف، ب : جارى. ج : جار.

٤ — ب : زكريا ع م.

٤ — در هرسه نسخه. ملقا، آمده‌است.

٦ — الف، ب : الرّسم. ج : الرّسوم.

٦ — الف، ب : لم يفتح. ج : يفتح.

٧ — آيهٔ ٤٥، سورهٔ سوّم (سورة آل عمران). اذ قالت الملائكة يا مريم انّ الله يبشّرك بكلمة منه اسمه المسيح عيسى ابن مريم وجيهاً فى الدّنيا والآخرة ومن المقرّبين.

٨ — الف، ب : قددنا. ج : قدرنا.

٩ — الف، ب : يمسح. ج : لمسيح.

١٠ — الف : منوهاً. ب، ج : منوطاً.

١٢ — آيهٔ ٤٦، سورهٔ سوّم (سورة آل عمران).

١٣ — الف، ب : الى المستجيبين بحد. ج : على المستجيبين فحد.

←

«وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَآئِيلَ،». أَيْ، يُعْلَىٰ حَدُّهُ، عَلَى ٱللَّوَاحِقِ، بِمَرْتَبَةِ | ٱلنُّطْقِ. الف - ١٢٧
«... أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ،». أَيْ، يَكُونُ نَيْلُ حَظِّهِمْ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ، مِنْ جِهَتِهِ، فَيَكُونَ ذٰلِكَ، آيَةً لَهُ، عِنْدَهُمْ.

«... أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيْئَةِ ٱلطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ ٱللهِ،». أَيْ، أُصْلِحُ مِنَ ظَاهِرِ شَرِيعَتِي، وَهِيَ ٱلطِّينُ، مَنْ أُقِيمُهُ مِنْ حَدِّ ٱللَّوَاحِقِ، فَأَنْفُخُ فِيهَا، وَأُقْسِمُ لَهُمْ، مِنَ ٱلرُّوحِ ٱلْمُقَدَّسَةِ، فَيَكُونُ طَيْرًا، بِإِذْنِ ٱللهِ. فَأَتَخَايَلُ إِلَيْهِمْ، وَيَتَخَايَلُونَ إِلَيَّ، بِإِذْنِ ٱلسَّابِقِ، ٱلْقَائِمِ مَقَامَ ٱللهِ.

«... وَأُبْرِئُ ٱلْأَكْمَهَ وَٱلْأَبْرَصَ وَأُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ ٱللهِ،». أَيْ، أُؤَيِّدُ، مَنْ هُوَ عَاجِزٌ عَنِ ٱلْبَيَانِ، وَأُصْلِحُ، مَنْ قَدْ ظَهَرَ فِيهِ ٱلنِّفَاقُ، وَأُحْيِي، مَنْ قَدْمَاتَ بِٱنْقِطَاعِ ٱلْجَارِي، بِتَأْيِيدِي إِيَّاهُ.

«... وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ،». إِنِّي أَكْشِفُ لَكُمْ، عَنْ مَرَاتِبِ مَنِ ٱسْتَقَامَ بِتَأْدِيَةِ بَيَانِ ٱلْحُدُودِ، وَأَدَاءِ ٱلْأَمَانَةِ وَٱلنَّصِيحَةِ فِيهَا، وَعَنْ مَرَاتِبِ مَنِ ٱدَّخَرَ ٱلنَّصِيحَةَ، وَكَتَمَ بَيَانَ مَا عِنْدَهُ مِنَ ٱلْحُدُودِ.

«فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ | ٱلْكُفْرَ،». أَيْ، عَرَفَ بِمَا يَجْرِي إِلَيْهِ، مَاقَدْ أَشْعَرُوا أَنْفُسَهُمْ، الف - ١٢٨
مِنْ كِتْمَانِ حَدِّهِ وَمَنْزِلَتِهِ.

«... قَالَ مَنْ أَنْصَارِيٓ إِلَى ٱللهِ،». كَشَفَ ٱلْأَمْرَ لَهُمْ: بِٱلدَّعْوَةِ إِلَىٰ نَفْسِهِ، لِيَنْظُرَ مَنْ يُجِيبُهُ إِلَىٰ إِقَامَتِهَا لَهُ.

← ١٤ — آيهٔ ٤٨، سورهٔ سوّم (سورة آل عمران).

١— آيه ٤٩، سورهٔ سوم (سورة آل عمران). ورسولا الى بنى اسرائيل أنّى قد جئتكم بآية من ربكم أنّى اخلق لكم من الطّين كهيئة الطّير فانفخ فيه فيكون طيرًا باذن الله وابرئ الاكمه والابرص واحى الموتى باذن الله وانبئكم بما تاكلون وما تدّخرون فى بيوتكم انّ فى ذلك لاية لكم ان كنتم مؤمنين.

٥ — الف، ب: هى الطّين. ج: هى الطّير. ٥ — الف: فى حدّ. ب، ج: من حدّ.

٩ — الف، ج: قد ظهر. ب: ظهر. ١٠ — الف، ب: بتأييدى. ج: بتاييده. ←

« ... قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ ٱللهِ، ». فَالْحَوَارِيُّونَ ، عَلَى ٱلَّذِينَ ، صَفَتْ نِيَّاتُهُمْ مِنَ ٱلنِّفَاقِ وَٱلْحَسَدِ، أَجَابُوهُ إِلَىٰ ذَٰلِكَ .

« ... ءَامَنَّا بِـٱللهِ، »، أَىْ، صَدَّقُوا مَاعَرَّفَهُمْ مِنْ حَدِّهِ، فِى ٱلْإِمَامَةِ وَٱلنُّطْقِ .

« ... وَٱشْهَدْ بِـأَنَّـا مُسْلِمُونَ . » . وَٱنْقَادُوا لَهُ وَأَذْعَنُوا ، وَسَأَلُوهُ أَنْ يَكْشِفَ مَنْزِلَتَهُمْ مِنْهُ، لِأَهْلِ دَعْوَتِهِ وَحُدُودِهِ.

« رَبَّنَـآ ءَامَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَٱتَّبَعْنَا ٱلرَّسُولَ، ». اسْتَفْتَحُوا بِخَيَالِهِمْ، مُعْتَرِفِينَ بِالْإِنْقِيَادِ لَهُ، وَاتِّبَاعِهِمْ إِيَّاهُ .

« ... فَٱكْتُبْنَا مَعَ ٱلشَّاهِدِينَ . »، وَسَأَلُوا، أَنْ يَكُونُوا فِى عَدَدِ حُدُودِهِ، وَيُرَتَّبُوا فِى إِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ إِلَيْهِ، وَبَيَانِ حَدِّهِ لِأَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ .

الف - ۱۲۹ « ... إِنِّى مُتَوَفِّيكَ ، » . أَعْلَمَ ، أَنَّ أَمْرَهُ ، يَنْقَضِى قَبْلَ خُرُوجِهِ عَنِ ٱلْعَالَمِ ، | وَأَنَّهُ ، يُؤْمَرُ بِالتَّسْلِيمِ .

« ... وَرَافِعُكَ إِلَىَّ ، » . وَأَنَّهُ ، يَكُونُ فِى حَدِّ تَمَامِ أَمْرِهِ، أَيْضًا ، مُتَّصِلًا بِالْأَصْلَيْنِ ، غَيْرَ مَبْخُوسِ ٱلْحَظِّ .

« ... وَمُطَهِّرُكَ مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا ، » . أَىْ ، لَا يَقْدِرُ ٱلضِّدُّ ، عَلَى ٱلطَّعْنِ عَلَيْهِ ، بِتَمَامِيَّةِ أَمْرِهِ .

← ۱٤ — آيهٔ ۵۲ ،سورهٔ سوّم (سورة آل عمران) . ۱٦و۱۷ — الف ، ب : من يجيبه . ج : من يجيب .

۱ — الف ، ب :صفت . ج : ضعفت . ۳ — الف : ماعرّفهم . ب ، ج : لماعرّفهم . ٤ — الف : منزلهم . ب ، ج : منزلتهم .

٦ — آيهٔ ۵۳ ، سورهٔ سوّم (سورة آل عمران) . ۷ — الف ، ج : واتّباعهم . ب : واتباعتهم .

۸ — الف : ترتبوا . ب ، ج : يرتّبوا .

۱۰ — آيهٔ ۵۵ ، سورهٔ سوّم (سورة آل عمران) . اذ قال الله يا عيسى انّى متوفّيك ورافعك الىّ ومطهّرك من الّذين كفروا وجاعل الّذين اتّبعوك فوق الّذين كفروا الى يوم القيامة ثمّ الىّ مرجعكم فاحكم بينكم فيما كنتم فيه تختلفون .

۱۲ — الف ، ب : وانّه يكون . ج : اوانه .

۱۲ — الف ، ب : ايضًا . ب : وايضًا . ۱۳ — الف ، ج : منحوس . ب : مبخوس .

« ... وَجَاعِلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوكَ فَوْقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا ، » . أَىْ ، ظَهَرَتْ فَضِيلَةُ لَوَاحِقِهِ ، عَلَىٰ أَضْدَادِهِمْ ، فَلَمْ يُطْعَنْ عَلَيْهِمْ فِى شَرِيعَتِهِ ، وَلَا فُضِّلَ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ مِنْ أَضْدَادِهِمْ .

« ... إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ ، » ، إِلَى ٱنْقِضَاءِ أَمْرِ دَوْرِهِ .

« إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ، » . أَىْ ، كَانَ مِثَالُهُ فِى نَيْلِ مَرْتَبَةِ ٱلنُّطْقِ ، مِثَالَ بَدْءِ ٱلْخَلْقِ . لِأَنَّهُ ، اتَّصَلَ بِهِ ٱلْجَارِى مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ ، بِخَيَالِ ٱلتَّالِى ، لَا كَمَا ٱتَّصَلَ بِغَيْرِهِ مِنَ ٱلنُّطَقَاءِ ، بِخَيَالِ ٱلْأَتِمَّاءِ ، وَكَذٰلِكَ كَانَ سَبِيلُ بَدْءِ ٱلْخَلْقِ ، إِذْ لَمْ يَكُنْ قَبْلَهُ مُتِمٌّ ، فَيَتَخَايَلَ إِلَيْهِ .

« ... ثُمَّ قَالَ لَهُ كُن فَيَكُونُ . » . | أَىْ ، أُرْقِىَ إِلَىٰ حَدِّ ٱلْأَصْلَيْنِ ، بِوَاسِطَةٍ مِنْ خَيَالِ ٱلتَّالِى . الف - ١٣٠

« ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ ٱلْمُمْتَرِينَ . » . أَىْ ، لَمْ يَتَخَالَجْهُ ٱرْتِيَابٌ ، فِى أَنَّهُ ، قَدْ نَالَ مَرْتَبَةَ ٱلنُّطْقِ ، فِى بَدْءِ أَمْرِهِ ، كَمَا تَخَالَجَ غَيْرَهُ .

« ... إِذِ ٱنتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا . » . أَىْ ، شَرَّقَ عَلَيْهِ ٱلْجَارِى ، مِنْ غَيْرِ جِهَةِ ٱللَّوَاحِقِ ، فَتَمَكَّنَ فِيهِ .

« فَٱتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَابًا ، » . أَىْ ، كَتَمَ ذٰلِكَ عَنْهُمْ .

« فَأَرْسَلْنَآ إِلَيْهَا رُوحَنَا ، » ، أَىْ ، طَرَقَهَا ٱلْخَيَالُ .

« قَالَتْ إِنِّىٓ أَعُوذُ بِٱلرَّحْمَٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيًّا . » . قَالُوا ، وَتَقِىٌّ ، كَانَ ٱسْمَ رَجُلٍ صَالِحٍ ، فِى ذٰلِكَ ٱلزَّمَانِ ، يَعْنِى ، أَحَدَ ٱللَّوَاحِقِ ٱلْمُصْلِحِينَ ، بِتَسْوِيَةِ ٱلْقِسْمَةِ ، فِى مَا بَيْنَهُمْ .

---

٢ — الف ، ب : فى شريعته . ج : من الشريعة .

٢ — الف ، ب : احد . ج : احدًا . ٤ — آيهٔ ٥٩ ، سورهٔ سوّم (سورة آل عمران) . ٥ — الف : بدوء . ب ، ج : بدؤ .

٧ — در هر سه نسخه ، فيتخايل ، آمده است . ٩ — آيهٔ ٦٠ ، سورهٔ سوّم (سورة آل عمران) .

١٠ — الف ، ب : تخالج . ج : تحتاج .

١١ — آيهٔ ١٦ ، سورهٔ ١٩ (سورة مريم) . و اذكر فى الكتاب مريم اذ انتبذت من اهلها مكانًا شرقيًّا .

١٢ — الف ، ب : فتمكن . ج : فتكن .

١٣ — آيهٔ ١٧ ، سورهٔ ١٩ (سورة مريم) . فاتّخذت من دونهم حجابًا فارسلنا اليها روحنا فتمثّل لها بشرًا سويًّا .

١٥ — آيهٔ ١٨ ، سورهٔ ١٩ (سورة مريم) .

فَتَخَايَلَ إِلَيْهَا ٱلْخَيَالُ فِى صُورَتِهِ، فَقَالَ، إِنِّى مُفَوِّضٌ أَمْرِى، إِلَى ٱلْمُتِمِّ، دُونَكَ، وَمُلْتَجِئٌ إِلَيْهِ. وَٱلرَّحْمٰنُ، عَلَى ٱلْمُتِمِّ.

«فَحَمَلَتْهُ فَٱنْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا.»، أَىْ، قَبِلَتْهُ فِى دَعْوَتِهَا، حِينَ ظَهَرَ حَدُّهُ لَهَا، الف - ١٣١
وَكَتَمَتْ أَمْرَهُ عَلَى ٱلْحُدُودِ، وَسَتَرَتْهُ، أَشَدَّ سَتْرٍ.

«فَأَجَآءَهَا ٱلْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ،»، أَىْ، أُحْوِجَتْ إِلَىٰ إِظْهَارِ أَمْرِهِ، بِمَا تَرَايَا بِخَيَالِ مُتِمِّهَا.

«... قَالَتْ يَا لَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هٰذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا.»، شَقَّ ذٰلِكَ عَلَيْهِ، مَخَافَةً مِنَ ٱلْحُدُودِ، وَتَمَنَّىٰ أَنْ يَكُونَ ظُهُورُهُ، يَجْرِى عَلَىٰ يَدِ غَيْرِهِ، وَأَنَّهُ، قَدْ تَمَّ أَمْرُهُ وَنَجَزَ، وَأُقِيمَ مَقَامَهُ غَيْرُهُ.

«فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِى،»، أَىْ، تَخَايَلَ إِلَيْهِ بِحَدِّهِ، وَهُوَ دُونَهُ فِى ٱلْمَرْتَبَةِ. وَأَعْلَمَهُ، أَنَّهُ، لَا يُؤَمَّرُ عَلَيْهِ، مِنْ جِهَتِهِمْ، وَأَنَّهُمْ، لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ مَكْرُوهٍ فِيهِ.

«... قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا.»، قَالُوا: السَّرِىُّ، النَّهْرُ، أَىْ، عَرَّفَهُ، أَنَّ ٱلْبَرَكَةَ مُوَفَّرَةٌ عَلَيْهِ، مِنْ غَيْرِ جِهَتِهِ، وَأَنَّهُ، مَعَ ذٰلِكَ، مُقِيمٌ فِى حُدُودِهِ. وَرُوِىَ عَنِ ٱلْحَسَنِ ٱلْبَصْرِىِّ، أَنَّهُ قَالَ: كَانَ وَٱللهِ سَرِيًّا، يَعْنِى، عِيسَىٰ. فَقَدْ دَلَّ عَلَىٰ حَدِّ مَرْتَبَتِهِ.

«وَهُزِّىٓ إِلَيْكِ بِجِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا.»، أَى، اسْتَفْتِحْ بِخَيَالِ الف - ١٣٢
مُتِمِّكَ، يُفْتَحْ عَلَيْكَ، بَيَانًا مُسْتَطْرَفًا.

---

١ – در هر سه نسخه، بالخيال فى، آمده‌است. ١ – الف، ب: وملتجى. ج: ملتج.
٢ – الف، ب: والرّحمن على المتم. ج: الرّحمن على المتم بجملته.
٣ – آيهٔ ٢٢، سورهٔ ١٩ (سورة مريم). ٣ – ج: فحملته، ندارد. ٤ – الف، ج: اشدّ ستر. ب: اشدّ سترًا.
٥ – آيهٔ ٢٣، سورهٔ ١٩ (سورة مريم). ٥ – الف، ب: احوجت. ج: اخرجت.
٦،٥ – الف، ب: بما ترايا بخيال. ج: ساترًا بالخيال. ٨ – الف: تنبئ. ب: تمنّى. ج: تمنيا.
٨ – الف، ج: على يدى. ب: على يد. ٩ – الف، ب: مقامه غيره. ج: مقامه.
١٠ – آيهٔ ٢٤، سورهٔ ١٩ (سورة مريم). ١٠ – الف، ب: بحدّه. ج: بجده.
١١ – الف: لايامر. ب: لايؤمر. ج: لايامن. ١١ – الف، ب: انه. ج: انّهم. ←

« فَكُلِي وَٱشْرَبِي ، » ، أَي ، اسْتَفِدْ مِنْهُ ، ظَاهِرًا وَبَاطِنًا ، بِالْجَارِي وَٱلتَّأْيِيدِ .

« ... وَقَرِّي عَيْنًا ، » ، أَيْ ، يَكُونُ ذٰلِكَ ، عَيْنًا جَارِيَةً إِلَيْكَ ، مُتَقَرِّرَةً عِنْدَكَ .

« ... فَقُولِيٓ إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا ، » ، أُمِرَ بِأَنْ يَسْتُرَ شَأْنَهُ ، عَنْ جَمِيعِ أَهْلِ ٱلْحَرَمِ .

« فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ ، » ، أَيْ ، أَظْهَرَ أَمْرَهُ ، لِلَّوَاحِقِ ٱلْقَائِمِينَ بِالْأَمْرِ ، وَعَرَّفَهُم ، اتِّصَالَهُ بِهِ .

« ... قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا . » ، أَيْ ، إِنَّكِ عَدَلْتِ عَنِ ٱلرَّسْمِ ، لِأَنَّهَا ، حَمَلَتْ مِنْ غَيْرِ زَوْجٍ . أَيْ ، أَظْهَرَتْ مَرْتَبَتَهُ ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ مِنَ ٱلْمُتِمِّ ، إِلَيْهِ ، إِشَارَةٌ .

« فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ ، » ، أَيْ ، دَلَّ عَلَيْهِ ، وَعَرَّفَهُمْ ، أَنَّهُ ، صَاحِبُهُمْ .

« ... قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي ٱلْمَهْدِ صَبِيًّا . » ، أَيْ ، كَيْفَ | نَسْتَفْتِحُ ٱلْبَرَكَةَ ، الف - ١٣٣
مِنْ عِنْدِ مَنْ هُوَ ، فِي حَدِّ ٱلْمُسْتَجِيبِينَ .

« قَالَ إِنِّي عَبْدُ ٱللهِ ءَاتَانِيَ ٱلْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا . وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ ، » ، أَيْ ، فَتَحَ عَلَيْهِمْ بِخَيَالِهِ ، وَعَرَّفَهُمْ ، أَنَّهُ ، قَدِ ٱتَّصَلَ بِالتَّالِي ، وَأَنَّهُ ، قَدْ جَرَى فِيهِ مِنْ حِصَّتِهِ ، وَأُيِّدَ بِالْبَرَكَةِ ، وَأَعْلَى حَدَّهُ عَلَيْهِمْ ، ظَاهِرًا وَبَاطِنًا .

« ... وَأَوْصَانِي بِٱلصَّلٰوةِ وَٱلزَّكٰوةِ ، » ، أَيْ ، أَنَّهُ قَدْ أُمِرَ بِتَأْلِيفِ ٱلشَّرِيعَةِ ، وَإِقَامَةِ ٱلْأَسَاسِ ، لِتَأْدِيَةِ ٱلتَّأْوِيلِ .

← ١٥ — آيهٔ ٢٥ ، سورهٔ ١٩ (سورة مريم) .
١٦ — الف ، ب : متمك . ج : منك .
١٦ — الف ، ب : بيانًا مستطرفًا . ج : ماستروا .

١ — آيهٔ ٢٦ ، سورهٔ ١٩ (سورة مريم) . فكلي واشربي وقرّي عينًا فامّا ترينّ من البشر احدًا فقولي انّي نذرت للرّحمن صومًا فلن اكلّم اليوم انسيًّا .
٢ — الف : عينًا . ب ، ج : عين .
٢ — الف ، ب : متقرر . ج : متقررة .
٣ — الف ، ب : شانه . ج : مثابة .
٥ — آيهٔ ٢٧ ، سورهٔ ١٩ (سورة مريم) . ج : بجاى تحمله ، جملة .
٥ — الف ، ب : ظهر امره للواحق . ج : ظهر امره اللّواحق . ←

« ... مَا دُمْتُ حَيًّا . » ، عَرَّفَهُمْ ، أَنَّهُ ، عِنْدَ فَرَاغِهِ مِنْ تَأْلِيفِ ٱلشَّرِيعَةِ وَإِقَامَةِ ٱلْأَسَاسِ ، يَتِمُّ أَمْرُهُ ، قَبْلَ خُرُوجِهِ عَنِ ٱلْعَالَمِ ، فَيَنْقَطِعُ ٱلْجَارِى عَنْهُ .

« وَبَرًّا بِوَالِدَتِى وَلَمْ يَجْعَلْنِى جَبَّارًا شَقِيًّا . » ، أَىْ ، أَنَّهُ ، مُوَفِّقٌ لِمَعْرِفَةِ حَقِّ مُرَبِّيهِ ، غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ عَنِ ٱلْإِعْتِرَافِ لَهُ بِذٰلِكَ ، وَلَامُتَجَبِّرٍ عَلَيْهِ ، وَإِنْ كَانَ قَدْ أَعْلَىٰ | حَدَّهُ عَلَيْهِ . الف ـ ١٣٤

« وَٱلسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا . » ، أَىْ ، أَنَّهُ ، قَدْ نَالَ دَرَجَةَ ٱلْيَقِينِ ، فَلَا يَخْشَىٰ عَلَىٰ نَفْسِهِ فِى شَىْءٍ مِنْ هٰذِهِ ٱلْأَحْوَالِ ، فِى وَقْتٍ أُقِيمَ فِى حَدِّهِ وَمَرْتَبَتِهِ ، وَفِى وَقْتِ تَمَامِ أَمْرِهِ ، وَفِى وَقْتِ قِيَامِ أَسَاسِهِ ، بِإِعْلَانِ أَمْرِهِ .

« وَلَمَّا ضُرِبَ ٱبْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ . » ، يَعْنِى ، لَمَّا أَشَارَ ٱلنَّاطِقُ إِلَى ٱلْأَسَاسِ ، أَظْهَرَ ٱلْمُعَانِدُونَ مِنْ لَوَاحِقِهِ ، وَهُمْ قَوْمُهُ ، ٱلْإِنْحِرَافَ عَنْهُ ، وَذٰلِكَ ، أَنَّ فَضْلَ ٱلْأَسَاسِ بِٱلْقُوَّةِ ، يَظْهَرُ عِنْدَ ظُهُورِ آخِرِ ٱلْأَتِمَّاءِ بِٱلْفِعْلِ . فَجَعَلَهُ مِثَالًا لِلْمَسِيحِ ، لِأَنَّهُ ، كَانَ ثَانِىَ ٱلنُّطَقَاءِ مِنْ وُلْدِ إِسْحٰقَ ، فَكَذٰلِكَ آخِرُ ٱلْأَتِمَّاءِ هُوَ ٱلثَّانِى مِنْ وُلْدِ إِسْمٰعِيلَ . وَفِعْلُ ٱلْأَسَاسِ ، يَظْهَرُ بِظُهُورِهِ . | الف ـ ١٣٥

« إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِى إِسْرَائِيلَ . » ، أَىْ ، أَنَّ ٱلْأَسَاسَ ، هُوَ أَحَدُ ٱللَّوَاحِقِ ، أَنْعَمَ عَلَيْهِ بِأَنْ رَفَعَهُ فَوْقَ نُظَرَائِهِ بِٱلْأَسَاسِيَّةِ ، وَجَعَلَهُ مِثَالًا لَهُمْ ، وَأُمِرُوا أَنْ يَحْتَذُوا حَذْوَهُ ، وَيَأْتَمِرُوا بِأَمْرِهِ .

← ٩ ، ١٢ ــ آيات ٢٩ و ٣٠ و ٣١ ، سورهٔ ١٩ (سورة مريم) .

١٠ ، ١١ ــ الف ، ب : البركة من عند من هو . ج : من البركة عند من هو .

١٣ ــ الف : نسخه‌بدل ، عليه .

١٥ ــ الف ، ج : اى انّه . ب : اى .

٣ ــ آيهٔ ٣٢ ، سورهٔ ١٩ (سورة مريم) .

٤ ــ الف ، ج : متجبر . ب : متجر .

٥ ــ آيهٔ ٣٣ ، سورهٔ ١٩ (سورة مريم) .

٨ ــ آيهٔ ٥٧ ، سورهٔ ٤٣ (سورة الزخرف) .

٨ ــ حاشيهٔ نسخهٔ الف : معنى لطيف فى قوله تعالى ولمّا ضرب ابن مريم مثلا .

٩ ــ الف : انّ فضل الاساس بالقوّة . ب : افضل الاساس بالقوّة . ج : ان فضل بالقوّة .

١٠ ــ الف : الاتما بالفعل فجعله مثلا للمسيح . ب : الاتماء بالفعل فجعلا مثلاللمسيح . ج : الاتماء بالفضل فجعله مثالا المسيح .

١١ ــ الف ، ب : الاتماء هوالثّانى . ج : الّا هو التّامى .

١٢ ــ آيهٔ ٥٩ ، سورهٔ ٤٣ (سورة الزخرف) .

←

« وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُم مَّلَآئِكَةً فِى ٱلْأَرْضِ يَخْلُفُونَ . » ، أَىْ ، أَرَادَ أَنْ يُفَوِّضَ أَمْرَ ٱلدَّعْوَةِ إِلَىٰ لَوَاحِقِهِ ، وَيُمَلِّكَهُمْ فِيهَا ، وَيَسْتَخْلِفَهُمْ لِفِعْلٍ .

« وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ ، » ، أَىْ ، أَنَّهُ ، رُتِّبَ فِى حَدِّهِ ، لِإِتْمَامِ ٱلدَّعْوَةِ ، إِلَىٰ ظُهُورِ آخِرِ ٱلْأَئِمَّاءِ . وَأَنَّهُ ، لَعِلْمٌ لَهُمْ ، وَهُوَ ٱلْمُرَتِّبُ لِمَرَاتِبِهِمْ .

« . . . فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَٱتَّبِعُونِ ، » ، أَىْ ، لَاتَشُكُّوا فِى أَمْرِهِ ، وَٱتَّبِعُوا قَوْلِى ، فِى إِقَامَةِ طَاعَتِهِ .

« . . . هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ . » ، أَىْ ، أَنَّهُ ، طَرِيقُ ٱلنَّجَاةِ لِأَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ أَجْمَعِينَ ، وَهُوَ ، قُدْوَةٌ لَهُمْ | فِى ٱقْتِبَاسِ ٱلْجَارِى وَٱلْإِلْهَامِ ، وَلَا مَحِيدَ لَهُمْ عَنْهُ . الف - ١٣٦

وَفِى وَجْهٍ آخَرَ ، « وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ ، » ، أَىْ ، مِثَالُ ٱلْأَسَاسِ ، مِثَالُ آخِرِ ٱلْأَئِمَّاءِ ، هَٰذَا بِٱلْقُوَّةِ ، وَهَٰذَا بِٱلْفِعْلِ . فَكَمَا أَنَّ آخِرَ ٱلْأَئِمَّاءِ يَكُونُ ظُهُورُهُ بَعْدَ مُضِيِّهِ ، كَذَٰلِكَ ، ظُهُورُ حَدِّ ٱلْأَسَاسِ فِى ٱلدَّعْوَةِ عِنْدَ ٱلْحُدُودِ ، بَعْدَ ٱلْإِمْتِحَانِ ٱلْجَارِى عَلَيْهِ ، وَكَذَٰلِكَ ، مِثَالُ ٱلْمَسِيحِ ، يَنْزِلُ مِنَ ٱلسَّمَاءِ بَعْدَ وَفَاتِهِ .

« إِذْ قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ، » ، وَكَانُوا مُمْتَحَنِينَ بِٱنْقِطَاعِ ٱلْبَرَكَةِ عَنْهُمْ ، بَعْدَ أَنْ كَانَ وَعَدَهُمْ ، أَنَّهُ ، يُرَتِّبُهُمْ لَوَاحِقَ لَهُ ، فِى حَدِّ نُطْقِهِ ، فَسَأَلُوهُ ، إِنْجَازَ مَا وَعَدَ ، مُسْتَفْتِحِينَ مِنْ عِنْدِهِ .

→ ١٣ — الف ، ب : احد اللّواحق . ج : حدّ اللّواحق .

١٣ — الف : بالاساسيّة وجعله . ب : بالاساسيّة وجعل . ج : الاساسيّة وجعل .

١٣ — الف : امرو . ب ، ج : امروا . ١٤ — الف ، ج : حذوه . ب : واحذوه .

١٤ — الف ، ب : بامره . ج : بامره الى لواحقه .

١ — آيهٔ ٦٠ ، سورهٔ ٤٣ (سورة الزخرف) . ٣ — آيهٔ ٦١ ، سورهٔ ٤٣ (سورة الزخرف) .

٣ — الف ، ج : لاتمام . ب : لاتماء . ٤ — الف : يعلم . ب ، ج : لعلم .

٥ — درهرسه نسخه ، واتّبعونى ، آمده‌است . ٥ — الف ، ج : لاتشكوا . ب : لايشكوا .

٨ — الف ، ب : لامحيد . ج : لانحيد . ٩ — الف ، ج : وجه . ب : وجه‌آخر . ١١ — الف ، ب : شان . ج : مثال .

١٣ — آيهٔ ١١٢ ، سورهٔ ٥ (سورة المائدة) . ١٤ — در هر سه نسخه ، البركة عليهم ، آمده‌است . →

« . . . قَالَ ٱتَّقُوا ٱللهَ إِنْ كُنْتُم مُّؤْمِنِينَ . » ، أَىْ ، مُصَدِّقِينَ | بِمَا وَعَدْتُكُمْ . الف - ۱۳۷

« قَالُوا نُرِيدُ أَن نَّأْكُلَ مِنهَا وَتطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا ، » ، كَانُوا مُؤْمِنِينَ مُصَدِّقِينَ ، غَيْرَ أَنَّهُمْ ، سَأَلُوا أَنْ يُفْتَحَ عَلَيْهِمْ ، لِيُوقِنُوا بِوَعْدِهِ ، لِأَنَّ ٱلْيَقِينَ ، يَكُونُ بَعْدَ ٱلْمُعَايَنَةِ ، وَعِنْدَهَا تَقَعُ ٱلطُّمَأْنِينَةُ .

« . . . وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ ٱلشَّاهِدِينَ . » ، أَىْ ، لِنَسْعَىٰ فِى إِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ وَٱلشَّهَادَةِ لِأَهْلِهَا ، بِالْبَيَانِ ، الَّذِى يَجْرِى مِنَّا .

« ... أَنزِلْ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَءَاخِرِنَا وَءَايَةً مِّنكَ وَٱرْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ ٱلرَّازِقِينَ . » ، إِسْتَفْتَحَ ٱلْبَرَكَةَ ، وَسَأَلَ إِنْجَازَ مَاوُعِدَ ، مِنْ عِنْدِ ٱلْأَصْلَيْنِ ، بِأَنْ تَعُودَ ٱلْبَرَكَةُ عَلَيْهِمْ ، فَتَكُونَ عَائِدَةً مِنَ ٱللهِ ، عَزَّوَجَلَّ ، وَتَفَضُّلًا مِنْهُ ، عَلَىٰ أَوَّلِ لَوَاحِقِهِ وَآخِرِهِمْ . وَفِى وَجْهٍ آخَرَ ، أَوَّلُهُمْ ، أَهْلُ ٱلْبَرَكَةِ ، وَآخِرُهُمْ ، أَهْلُ ٱلنِّعْمَةِ . وَآيَةً يَسْتَدِلُّونَ بِهَا ، عَلَىٰ صِحَّةِ وَعْدِهِ وَإِنْجَازِهِ لَهُمْ .

الف - ۱۳۸ « . . . إِنِّى مُنَزِّلُهَا | عَلَيْكُمْ فَمَن يَكْفُرْ بَعْدُ مِنكُمْ فَإِنِّىٓ أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَّآ أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ ٱلْعَالَمِينَ . » ، رَأَىٰ فِى مَاجَرَىٰ إِلَيهِ ، أَنَّ أَمْرَهُمْ ، قَدْ قَرُبَ فِى إِنْجَازِ وَعْدِ ٱللهِ لَهُمْ ، وَٱشْتَرَطَ عَلَيْهِمْ ، إِعْذَارًا إِلَيْهِمْ ، وَإِنْذَارًا لَهُمْ ، أَنْ لَايَكْفُرُوا نِعْمَةَ وَلِىِّ أَمْرِهِمْ ، وَلَايَسْتَرُوا عَلَىٰ حَدِّهِ ، الَّذِى أُعْلِىَ عَلَيْهِمْ ، لِيَكُونَ ذَٰلِكَ ، نَذِيرًا لَهُمْ مِنَ ٱلْعَذَابِ ٱلْعَظِيمِ ، الَّذِى ، يَكُونُ مُجَازَاتُهُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكَ ،

← ۱۴ — الف : لواحق . ب ، ج : لواحقا .

۲ — آيهٔ ۱۱۳ ، سورهٔ ۵ (سورة المائدة) . قالوا نريد ان ناكل منها وتطمئنّ قلوبنا ونعلم ان قد صد قتنا ونكون عليها من الشّاهدين . ۳ — الف : المعائنة . ب ، ج : المعاينة . ۴ — الف : الطانينة . ب ، ج : الطانية .

۷ — آيهٔ ۱۱۴ ، سورهٔ ۵ (سورة المائدة) قال عيسى ابن مريم اللّهم ربّنا انزل علينا مائدة من السّماء تكون لنا عيداً لاوّلنا و ءاخرنا وءاية منك وارزقنا وانت خير الرّازقين . الف ، ج : وانت خير الرازقين ، ندارد.

۱۰ — در هر سه نسخه ، يستدلون بذلك ، آمده‌است .

۱۲ — آيهٔ ۱۱۵ ، سورهٔ ۵ (سورة المائدة) . قال الله انّى منزّلها عليكم فمن يكفر بعد منكم فانّى اعذبه عذاباً لا اعذبه احدا من العالمين .

۱۴ — الف ، ب : ولايستروا . ج : ولا يشتروا .

۱۵ — الف ، ب : الّذى يكون . ج : الّذى كون .

بِهِ ، إِنْ فَعَلُوا ، لِمَعْرِفَتِهِ بِأَنَّ فِيهِمْ ، مَنْ يُخَالِفُ وَيَفْعَلُ ذٰلِكَ . نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ ٱلشِّقَاقِ .

« . . . تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَآ أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ، » ، أَيْ ، أَنَّ ٱلسَّابِقَ ٱلْمُؤَيِّدَ لَهُ ، بِأَمْرِ ٱللّٰهِ ، عَزَّوَجَلَّ ، هُوَ ، مُحِيطٌ بِمَا يَجْرِي إِلَيْهِ بِحَدِّهِ ، فِي مَرْتَبَةِ ٱلنُّطْقِ ، وَأَنَّهُ ، فِي مَرْتَبَةِ نُطْقِهِ ، غَيْرُ مُحِيطٍ بِجَمِيعِ ٱلْبَرَكَةِ ، ٱلَّتِي ، هِيَ نَفْسُ ٱلسَّابِقِ ٱلْكُلِّيَّةِ .

« . . . إِنَّكَ أَنتَ عَلَّامُ ٱلْغُيُوبِ . » | ، أَيْ ، هُوَ مُحِيطٌ كَذٰلِكَ ، بِجَمِيعِ حُدُودِ ٱلنُّطَقَاءِ ، الف - ١٣٩ كُلِّهِمْ ، وَمَبْلَغِ مَا يَجْرِي عَلَيْهِمْ ، وَأَنَّ ذٰلِكَ ، هُوَ غَائِبٌ عَنْ بَعْضِهِمْ ، دُونَ بَعْضٍ ، لِأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ ، هُوَ مُحِيطٌ بِقِسْطِهِ مِنْ ذٰلِكَ ، وَمَا سِوَاهُ ، غُيُوبٌ عَنْهُ ، وَٱلسَّابِقُ ، مُحِيطٌ بِذٰلِكَ ، أَجْمَعَ . فَإِنَّمَا قَالَ : « . . . عَلَّامُ ، » ، فَالتَّشْدِيدُ ، عَلَى ٱلتَّكْثِيرِ ، أَيْ ، حُظُوظُ جَمِيعِ ٱلْحُدُودِ ، كُلِّهِمْ ، فِي ٱلْأَدْوَارِ ، كُلِّهَا ، إِلَىٰ آخِرِهَا .

« مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَآ أَمَرْتَنِي بِهِ ، » ، أَيْ ، مَا أَفَدْتُهُمْ إِلَّا مِنْ جِهَتِكَ ، وَمَانِلْتُهُ مِنْ عِنْدِكَ .

فَ « . . . كُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ ، » ، أَيْ ، تَوَلَّيْتُ قِسْمَةَ ٱلْبَرَكَةِ بَيْنَهُمْ ، مَا دُمْتُ مُقِيمًا فِي مَرْتَبَتِي .

« . . . فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي ، » ، أَيْ ، عِنْدَ تَمَامِ أَمْرِي .

« . . . كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ ، » ، أَيْ ، مِنْ عِنْدِكَ ، جَرَىٰ تَرْتِيبُهُمْ ، فِي قِسْمَةِ ٱلْبَرَكَةِ بَيْنَهُمْ .

« . . . وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ . » ، وَ | كَذٰلِكَ ، أَمْرُ ٱلْكُلِّ مِنَ ٱلْحُدُودِ ، إِلَيْكَ ، وَمِنْ الف - ١٤٠ جِهَتِكَ ، ٱلتَّرْسِيمُ لِمَنْ يُقَسِّمُ بَيْنَ ٱلْحُدُودِ ، ٱلْبَرَكَةَ .

---

١ — الف : الشقاء . ب : الشق . ج : الشقاق .

٢ — آيهٔ ١١٦ ، سورهٔ ٥ (سورة المائدة) . و اذ قال الله يا عيسى ابن مريم ءانت قلت للنّاس اتّخذونى وامّى الٰهين من دون الله قال سبحانك ما يكون لى ان اقول ماليس لى بحقّ ان كنت قلته فقد علمته تعلم ما فى نفسى ولا اعلم ما فى نفسك انّك انت علام الغيوب .

٣ — الف : بجده . ب ، ج : بحدّه .

٦ — الف : كل احد . ب : كل حد . ج : كل واحد .

٧ — نسخه بدل الف : غائب .

٨ — الف ، ب : حظوظ . ج : خظوظ .

١٠ — آيهٔ ١١٧ ، سورهٔ ٥ (سورة المائدة) . ما قلت لهم الّا ما امرتنى به ان اعبدوا الله ربّى وربّكم وكنت عليهم شهيدًا ما دمت فيهم فلمّا توفّيتنى كنت انت الرّقيب عليهم وانت على كلّ شىءٍ شهيد . ←

« إِن تُعَذِّبْهُمْ ، » ، بِمَا قُدِّرَ فِيهِمْ ، مِنْ إِظْهَارِ ٱلْبَغْيِ وَٱلنِّفَاقِ .

« . . . فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ ، » ، يَعْنِي ، اللَّوَاحِقُ ، الَّذِينَ ، أُيِّدُوا بِالْبَرَكَةِ مِنْ عِنْدِكَ ، بِمَنْزِلَةِ ٱلْعَبِيدِ .

« . . . وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ . » ، وَإِنْ وَفَّقْتَهُمُ ٱلسَّتْرَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ ، وَٱلثُّبُوتَ عَلَى ٱلطَّاعَةِ ، فَبِغَلَبَتِكَ إِيَّاهُمْ ، وَإِفَاضَتِكَ ٱلْحِكْمَةَ وَٱلْبَرَكَةَ عَلَيْهِمْ .

« . . . هَٰذَا يَوْمُ يَنفَعُ ٱلصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ ، » ، أَيْ ، عِنْدَ إِقَامَةِ مَنْ أَعْلَىٰ حَدَّهُ عَلَيْهِمْ ، وَهُوَ يَوْمُهُمْ .

« . . . يَنْفَعُ ٱلصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ ، » ، أَيْ ، يَظْهَرُ مِنْهُمْ ، مَا كَانُوا أَضْمَرُوهُ ، مِنَ ٱلْإِنْقِيَادِ وَٱلْخُضُوعِ ، أَوِ ٱلْمُخَالَفَةِ وَٱلْاسْتِنْكَافِ ، فَمَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ | نِيَّتَهُ ، جَرَتْ فِيهِ ٱلْبَرَكَةُ ، وَعَمَرَتْ دَعْوَتُهُ بِالتَّأْيِيدِ . وَٱلْجَنَّاتُ ، عَلَى ٱلدَّعَوَاتِ . وَٱلْأَنْهَارُ ، عَلَىٰ مَا يَجْرِي إِلَيْهِمْ بِالْخَيَالَاتِ . الف ـ ١٤١

« . . . خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ، » ، أَيْ ، يُقَرُّونَ فِي مَرَاتِبِهِمْ ، فَلَا يَزَالُ عَنْهُمْ ، وَتُقَامُ ٱلدَّعْوَةُ بِاسْمِهِمْ ، إِلَى ٱنْقِضَاءِ ٱلدَّوْرِ .

« . . . ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ . » ، ثُمَّ ، نَفُوزُ فِي ٱلْعَاقِبَةِ ، بِهَٰذِهِ ٱلْمَرَاتِبِ ، عَلَىٰ هَٰذَا ٱلْمِثَالِ .

فصل

« هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ ، » ، فَالْأُمِّيِّينَ ، عَلَى ٱللَّوَاحِقِ ، وَٱلرَّسُولَ ، عَلَى

← ١٥ ــ ب : بجاى شهيد ، قدير .

١٦ ــ الف ، ب : الترسيم لمن يقسم بين الحدود . ج : ترتيبهم لمن يقسم من الحدود .

١ ــ آيهٔ ١١٨ ، سورهٔ ٥ (سورة المائدة) .

١ ــ الف ، ب : بما تقدر . ج : بما قدّر .

٢ ــ الف : فانّهم عبادك فهم اللّواحق . ب : فانّهم عبادك يعنى اللّواحق . ج : فهم اللّواحق .

٣ ــ الف : للسّتر . ب ، ج : السّتر .

٥ ــ آيهٔ ١١٩ ، سورهٔ ٥ (سورة المائدة) . قال الله هذا يوم ينفع الصّادقين صدقهم لهم جنّات تجرى من تحتها الانهار خالدين فيها ابدًا رضى الله عنهم ورضوا عنه ذلك الفوز العظيم .

٦ ــ الف ، ب : عند . ج : عنه .

٧ ــ الف ، ب : ماكانوا . ج : ممّاكانوا .

١٢ ــ الف ، ب : تفوز . ج : نفوز .

١٢ ــ الف ، ج : بهذه المراتب . ب : بهذا المراتب .

١٤ ــ آيهٔ ٢ ، سورهٔ ٦٢ (سورة الجمعة) . هو الّذى بعث فى الاميّين رسولا منهم يتلوا عليهم ءاياته ويزكّيهم ←

ٱلْأَسَاسِ ٱلْقَائِمِ مَقَامَ ٱلرَّسُولِ، أَيْ، أَعْلَىٰ حَدَّهُ عَلَيْهِمْ. وَسَمَّاهُمْ أُمِّيِّينَ، لِأَنَّهُ، خَصَّ ٱلَّذِينَ ٱئْتَمُّوا بِهِ مِنْ بَيْنِهِمْ، وَكَانَ ٱعْتِمَادُهُمْ، عَلَىٰ مَا يَسْتَفِيدُونَ مِنَ ٱلنَّاطِقِ، مِنْ جِهَةِ ٱلْأَسَاسِ، ٱلَّذِى، هُوَ أُمُّهُمْ، لَا كَمَنْ رَأَىٰ فِى نَيْلِ | ذَٰلِكَ، مِنْ جِهَةِ ٱلنَّاطِقِ، ٱلَّذِى، هُوَ ٱلْأَبُ، مِنْ غَيْرِ تَوَسُّطِ ٱلْأَسَاسِ، (الف - ١٤٢) ٱسْتِنْكَافًا عَلَيْهِ، وَكُفْرًا بِمَنْزِلَتِهِ، حَتَّىٰ سَقَطُوا عَنِ ٱلْإِتِّصَالِ بِٱلْأَبِ، حِينَ تَأَبَّوْا عَنِ ٱلْأُمِّ، بِقَوْلِهِ، عَزَّ وَجَلَّ: «مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ، »، وَصَارَ ٱلْمُتَّصِلُونَ بِٱلْأَبِ، مِنْ جِهَةِ ٱلْأُمِّ، مَقْبُولِينَ، بِقَوْلِهِ: «ٱلنَّبِىُّ أَوْلَىٰ بِٱلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، »، وَهُوَ أَبٌ لَهُمْ، «... وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ، ».

قَالُوا، وَٱلْأُمِّيُّونَ، هُمُ ٱلَّذِينَ لَا يَكْتُبُونَ، أَيْ، أَنَّ لَوَاحِقَ ٱلنَّاطِقِ، كُلُّ مَنْ كَانَ يَأْتَمُّ بِٱلْأَسَاسِ. أُمِرَ بِٱلْإِمْسَاكِ عَنِ ٱلْبَيَانِ وَٱلْمُفَاتَحَةِ، فَفَعَلُوا ذَٰلِكَ، مُذْعِنِينَ لَهُ، مُؤْتَمِّينَ بِهِ، يُصَدِّقُ ذَٰلِكَ، قَوْلُهُ: «وَقَرْنَ فِى بُيُوتِكُنَّ، »، وَفِى قَوْلِهِ: «وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ ٱلْكِتَابَ إِلَّآ أَمَانِىَّ، »، وَٱلْأَمَانِىُّ، عَلَىٰ ظَاهِرِ ٱلْخِطَابِ | ، أَيْ، أَنَّ حَظَّهُمْ مِنَ ٱلظَّاهِرِ، دُونَ ٱلْبَاطِنِ. (الف - ١٤٣)

وَقَالَ عَلَىٰ إِثْرِ ذَٰلِكَ: «فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ ٱلْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنْ

← ويعلّمهم الكتاب والحكمة وان كانوا من قبل لفى ضلالٍ مبين.

١ ــ الف، ب: ائتموا. ج: ايتموا.　　٢ ــ الف، ج: النّاطق. ب: الناطق الّذى.

٣ ــ الف، ب: راى فى. ج: رائى.

٥ ــ آيهٔ ٤٠، سورهٔ ٣٣ (سورة الاحزاب). ماكان محمدٌ ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيّين وكان الله بكلّ شيءٍ عليما.　　٥ ــ ب: اباء.

٦ ــ آيهٔ ٦، سوره ٣٣ (سورة الاحزاب). النّبىّ اولى بالمؤمنين من انفسهم وازواجه امّهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فى كتاب الله من المؤمنين والمهاجرين الّا أن تفعلوا الى اوليائكم معروفًا كان ذلك فى الكتاب مسطورًا.

٨ ــ الف، ب: قالوا. ج: وقالوا.　　٩،٨ ــ الف، ب: يا تمّ بالاساس. ج: يأثر الاساس.

١٠ ــ آيهٔ ٣٣، سورهٔ ٣٣ (سورة الاحزاب). وقرن فى بيوتكنّ ولاتبرّجن تبرّج الجاهليّة الاولى واقمن الصّلوة وءاتين الزّكوة واطعن الله ورسوله انّما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس اهل البيت ويطهرّكم تطهيرا.

١٠ ــ آيهٔ ٧٨، سورهٔ دوّم (سورة البقرة). ومنهم اميّون لايعلمون الكتاب الّا امانىّ وان هم الّا يظنّون.

١٢ ــ آيهٔ ٧٩، سورهٔ دوّم (سورة البقرة). فويلٌ للذين يكتبون الكتاب بايديهم ثمّ يقولون هذا من عندالله ليشتروا به ثمنًا قليلا فويلٌ لهم ممّا كتبت ايديهم وويلٌ لهم ممّا يكسبون.

عِنْدَ ٱللهِ، »، أَىْ، يُفَاتِحُونَ أَتْبَاعَهُمْ، وَيَأْمُرُونَهُمْ بِالدَّعْوَةِ إِلَيْهِمْ، وَمِنْ غَيْرِ جِهَةِ وَلِيِّهِمْ، الْقَائِمِ مَقَامَ ٱللهِ، ثُمَّ، يَدَّعُونَ أَنَّ ذٰلِكَ، بِأَمْرِ ٱلنَّاطِقِ، وَهٰذَا، عَلَى ٱلْأَضْدَادِ.

« . . . فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا يَكْسِبُونَ. »، فَالْوَيْلُ ٱلْأَوَّلُ، عَلَىٰ مَا يَلْحَقُهُمْ مِنَ ٱلْخِزْىِ وَٱلْعَارِ وَٱللَّعْنَةِ بَعْدَهُمْ، بِدُعَاءِ أَتْبَاعِهِمْ إِلَيْهِمْ، إِلَى ٱنْقِضَاءِ مُدَّتِهِمْ، فِى ٱلْأُولَىٰ. وَٱلْوَيْلُ ٱلثَّانِى، عَلَىٰ مَا يَنْكَشِفُ لَهُمْ، مِمَّا أُعِدَّ لَهُمْ مِنَ ٱلْوَيْلِ، فِى آخِرَتِهِمْ.

« وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا، »،

الف ـ ١٤٤ أَىْ، فِى وَقْتِ مُضِىِّ ٱلْمُتِمِّ، يَجِبُ لِلَّوَاحِقِ، التَّمَسُّكُ بِوِلَايَةِ | ٱلْأَصْلَيْنِ وَٱلْأَسَاسَيْنِ، وَهِىَ، ٱلْأَرْبَعَةُ ٱلْأَشْهُرِ. وَعَشْرًا، عَلَى ٱلْأَتِمَّاءِ وَٱلْخَيَالَيْنِ وَٱلْفَتْحِ، وَهِىَ ٱلْأَيَّامُ ٱلْعَشَرَةُ.

« . . . فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ، »، أَىْ، إِذَا ظَهَرَ مُتِمٌّ، وَقَامَ مَقَامَهُ، فَهُوَ ٱلْأَجَلُ.

« . . . فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِى أَنْفُسِهِنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ، »، أَىْ، إِظْهَارُ كُلٍّ مِنْهُمْ، مَا عِنْدَهُ لِأَهْلِ دَعْوَتِهِ، وَتَعْرِيفُهُ حَدَّ ٱلْمُتِمِّ، وَٱلْإِتِّصَالَ بِهِ.

« وَمَا كُنتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ، » ٱلْمُخَاطَبَةُ، مَعَ ٱلنَّاطِقِ وَٱلْمَعْنَىٰ، رَاجِعٌ إِلَى ٱلْأَسَاسِ، أَىْ، أَنَّهُ، لَمْ يَكُنْ قَبْلَ أَنْ أُقِيمَ فِى مَرْتَبَتِهِ، شَىْءٌ مِنَ ٱلْحُدُودِ ٱلْمُثْبَتِينَ، وَلَمْ يَكُنْ يَسْتَفِيدُ مِنْ جِهَةِ ٱلْبَابِ.

« . . . إِذًا لَّٱرْتَابَ ٱلْمُبْطِلُونَ. »، أَىْ، لَوْ كَانَ كَذٰلِكَ، لَوَجَبَ أَنْ يَشُكَّ فِيكَ، مَنْ أَظْهَرَ

الف ـ ١٤٥ ٱلْعِنَادَ، وَٱدَّعَى ٱلرُّتْبَةَ فَوْقَكَ، مُبْطِلًا. |

---

٣ ــ الف ، ج : كتبت . ب : كسبت . ٣ ــ الف ، ب : فالويل الاوّل . ج : قالوا بل الاوّل .

٤ ــ الف ، ب : الخزى . ج : الجزاء . ٤ ــ الف ، ج : بدعاء . ب : بدعا .

٤،٥ ــ الف ، ب : فى الاولى . ج : فى الاوّل .

٦ ــ آيهٔ ٢٣٤ ، سورهٔ دوّم (سورة البقرة) . والّذين يتوفّون منكم ويذرون ازواجاً يتربّصن بانفسهنّ اربعة اشهر وعشراً فاذا بلغن اجلهنّ فلا جناح عليكم فيما فعلن فى انفسهنّ بالمعروف والله بما تعملون خبيرٌ .

٧ ــ الف : للواحق . ب ، ج : اللّواحق . ٨ ــ الف ، ج : عشراً . ب : عشر .

١٠ ــ در هر سه نسخه ، من معروف ، آمده‌است . ١٠ ــ در هر سه نسخه ، كل منه ، آمده‌است .

١١ ــ الف ، ب : دعوته . ج : الدّعوة . ١٢ ــ آيهٔ ٤٨ ، سورهٔ ٢٩ (سورة العنكبوت) . ←

«بَلْ هُوَ ءَايَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِى صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْعِلْمَ ، »، أَىْ، إِقَامَةُ ٱلْأَسَاسِ وَتَرْتِيبُ حُدُودِهِ، مُصَوَّرٌ، عِنْدَ ٱلَّذِينَ تَصْدُرُ إِلَيْهِمُ ٱلْبَرَكَةُ ، وَهُمْ ، يَعْلَمُونَ ذٰلِكَ ، مِنْ جِهَةِ ٱلْجَارِى . «سُبْحَانَ ٱلَّذِى أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ إِلَى ٱلْمَسْجِدِ ٱلْأَقْصَا ، »، أَىْ، أُرْقِىَ مِنَ ٱلْإِتِّصَالِ بِالتَّالِى ، إِلَى ٱلْإِتِّصَالِ بِالسَّابِقِ ، وَنَالَ مَرْتَبَةَ ٱلنُّطْقِ ، ٱلَّذِى ، هُوَ أَقْصَى ٱلْحُدُودِ .

« . . . لَيْلًا ، »، أَىْ، كَانَ فِى مَابَيْنَ ٱلنَّاطِقِ وَٱلْأَصْلَيْنِ، مَكْتُومًا، لَمْ يَطَّلِعْ عَلَىٰ حَقِيقَةِ مَرْتَبَتِهِ عِنْدَهُمَا، غَيْرُهُ .

وَرَكِبَ ٱلْبُرَاقَ مِنَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ إِلَى ٱلْمَسْجِدِ ٱلْأَقْصَىٰ ، أَىِ ٱتَّصَلَ بِالْجَدِّ، مِنْ جِهَةِ مَا بَرَقَ لَهُ ، بِخَيَالِ ٱلتَّالِى . ثُمَّ رَكِبَ ٱلْمِعْرَاجَ ، فَصَعِدَ ٱلسَّمَاءَ ، أَىْ ، وَصَلَهُ ٱلْجَدُّ بِالسَّابِقِ ، | الف - ٦٠ حَتَّىٰ قَامَ فِى حَدِّ ٱلنُّطْقِ . « . . . ٱلَّذِى بَارَكْنَا حَوْلَهُ ، » ، عَلَى ٱلْأَسَاسِ وَلَوَاحِقِهِ ، ٱلْمُؤَيَّدِينَ بِالْبَرَكَةِ . ثُمَّ شَدَّ ٱلْبُرَاقَ بِصَخْرَةِ بَيْتِ ٱلْمَقْدِسِ ، أَىْ ، وَصَلَ أَسَاسَهُ ، بِخَيَالِ ٱلتَّالِى . وَٱلصَّخْرَةُ ، عَلَى ٱلْأَسَاسِ . قَالُوا ، وَٱلْبُرَاقُ ، فَوْقَ ٱلدَّابَّةِ وَدُونَ ٱلْبَعِيرِ ، أَىْ ، حَظُّ ٱلْأَسَاسِ مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ ، فَوْقَ حَظِّ ٱلْمُتِمِّ وَدُونَ حَظِّ ٱلنَّاطِقِ .

← ١٤ — الف ، ب : المثبتين . ج : المتبتين . ١٤ — الف ، ب : الباب . ج : الاب ؛

١٥ — الف ، ج : لوكان . ب : لوكانوا .

١ — آيهٔ ٤٩ ، سورهٔ ٢٩ (سورة العنكبوت) . بل هو ءايات بيّنات فى صدور الّذين اوتوا العلم وما يجحد بآياتنا الّا الظّالمون . ٢ — الف ، ب : البركة . ج : التركة .

٣ — آيهٔ يكم ، سورهٔ ١٧ (سورة الاسراء) . سبحان الّذى اسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصا الّذى باركنا حوله لنريه من ءاياتنا انّه هو السّميع البصير .

٣ — در هر سه نسخه ، الاقصى ، آمده است . ٣ — در خاشيهٔ نسخهٔ الف : سبحان الّذى اسرى بعبده الاية .

٦ — الف : ليلا كان فيما كان بين الناطق . ب : دليلا فيما كان بين الناطق . ج : ليلا اى كان فيما بين الناطق .

٨ — حاشيهٔ نسخهٔ الف : معنى البراق . ٨ — الف : بالجدّ . ب ، ج : بالحدّ .

٩ — الف : بالجدّ بالسابق . ب : الجدّ بالسابق . ج : بالحدّ بالسّابق .

١١ — الف ، ب : شد . ج : شدّه .

« ذُومِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ . » ، أَيِ ٱسْتَمَرَّ بِقُوَّةِ ٱلسَّابِقِ ، فَاسْتَوَىٰ فِی مَرْتَبَةِ ٱلنُّطْقِ .

« وَهُوَ بِٱلْأُفُقِ ٱلْأَعْلَىٰ . » ، أَیْ ، فِی غَایَةِ حُدُودِ ٱلْجِسْمَانِيِّينَ ، وَأَعْلَاهُمْ مَرْتَبَةً .

« ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ . » ، أَیْ ، دَنَا مِنَ ٱلسَّابِقِ ، دُنُوًّا ، لَمْ یَسْبِقْهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنْ أَقْرَانِهِ ، فَتَدَلَّىٰ لَهُ ٱلْجَارِی مِنْ جِهَتِهِ ، بِوَاسِطَةِ ٱلْجَدِّ .

« فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْأَدْنَىٰ . » ، قَالُوا ، ٱلْقَوْسَيْنِ ، هُمَا ، كَالذِّرَاعَيْنِ ، وَيُقَالُ ، كَالْقَبْضَتَيْنِ ، أَیْ ، لَمْ |یَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ ٱلْكَلِمَةِ ، إِلَّا ٱلْأَصْلَيْنِ . « . . . أَوْأَدْنَىٰ . » ، وَهُوَ ، اطِّلَاعُهُ عَلَىٰ مَرْتَبَةِ صَاحِبِ دَوْرِ ٱلْأَدْوَارِ . الف - ۱۴۷

« مَا كَذَبَ ٱلْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ . » ، أَیْ ، رُؤْیَتُهُ تِلْكَ ، كَانَتْ بِالنَّفْسِ ٱلْمُقَدَّسَةِ ، لَا بِالنَّفْسِ ٱلْمَنْطِقِيَّةِ .

« وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ . » ، أَیْ ، أَطْلَعَهُ عَلَىٰ مَا حَظَرَ عَلَىٰ آدَمَ ، فَمَنْ دُونَهُ .

« عِنْدَ سِدْرَةِ ٱلْمُنْتَهَىٰ . » ، أَیْ ، سَدْرَهُ فِی عِلْمِ ٱلنُّطْقِ ، فَانْتَهَىٰ فِيهِ إِلَى ٱلْغَایَةِ .

« عِنْدَهَا جَنَّةُ ٱلْمَأْوَىٰ . » ، أَیْ ، أَنَّهُ ، مَقْرُونٌ بِصَاحِبِ دَوْرِ ٱلْأَدْوَارِ ، فَحَدُّهُ ، ٱلنِّهَایَةُ فِی ٱلْعَمَلِ ، ٱلَّذِی ، یَكُونُ ٱنْقِضَاؤُهُ ، إِلَى ٱلْإِتِّصَالِ بِصَاحِبِ ٱلْمُجَازَاةِ . فَسِدْرَةُ ٱلْمُنْتَهَىٰ ، عَلَىٰ حَدِّ ٱلنَّاطِقِ ، وَجَنَّةُ ٱلْمَأْوَىٰ ، عَلَىٰ صَاحِبِ دَوْرِ ٱلْأَدْوَارِ ، وَهُمَا نِهَایَتَانِ ، هَٰذَا ، نِهَایَةُ ٱلْعَمَلِ ، وَهَٰذَا ، نِهَایَةُ ٱلْعِلْمِ .

---

۱ — ازآیه ۶، تا ۸ و ۹ و ۱۱، وازآیه ۱۳، تا ۱۷ و ۱۸، سوره ۵۳ (سورة النجم) . دوآیه ۱۰ و ۱۲، نیامده است .

۲ — الف ، ب : حدود . ج : الحدود .

۳ — الف : دنا . ب ، ج : دنی .

۳ — الف ، ب : اقرانه . ج : اقوانه .

۴ — الف ، ب : بواسطة الجدّ . ج : رابطة حدّ .

۵ — الف : ادناء . ب ، ج : ادنی .

۵ — الف : القوسین هما کالذّراعین . ب : القوسین هما کذراعین . ج : القرتیین هما کالذّراعین .

۶ — الف : والّا . ب ، ج : الّا .

۸ — الف ، ب : رویته . ج : روية .

۱۱ — الف : سدر . ب : سدره . ج : سدرة .

۱۱ — الف ، ج : فانتها . ب : فانتهی .

۱۴ — الف ، ج : الناطق . ب : النطق .

۱۴ — الف ، ب : علی صاحب . ج : اعلی صاحب .

۱۴ — الف ، ب : النهایتان . ج : نهایتان .

«إِذْ يَغْشَى ٱلسِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ.» | ، يَعْنِي ، مَا طَرَقَهُ مِنَ ٱلْجَارِي ، عِنْدَ ٱنْتِهَائِهِ إِلَى ٱلْغَايَةِ . الف - ١٤٨
«مَا زَاغَ ٱلْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ.» ، أَيْ ، ثَبَتَ حَدُّهُ هُنَاكَ ، ثُبُوتًا لَمْ يَتَأَخَّرْ بِالزَّيْغِ ، وَلَمْ يَتَقَدَّمْ بِالطُّغْيَانِ .

«لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ ءَايَاتِ رَبِّهِ ٱلْكُبْرَىٰ.» ، لِأَنَّهُ أَكْبَرُ ٱلْحُدُودِ .

فصل

«ٱقْتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَٱنْشَقَّ ٱلْقَمَرُ.» ، فَالسَّاعَةُ ، عَلَى ٱلْوَقْتِ ٱلْمَعْلُومِ ، أَيْ ، عِنْدَ ظُهُورِهِ ، يَنْكَشِفُ أَمْرُ ٱلْأَسَاسِ ، وَهُوَ ٱنْشِقَاقُ ٱلْقَمَرِ ، وَٱنْشِقَاقُهُ عَلَىٰ عَهْدِ رَسُولِ ٱللهِ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، مُفَاتَحَةُ ٱلْأَسَاسِ لَوَاحِقَهُ بِمَا أُيِّدَ بِهِ . فَانْشِقَاقُهُ ، عِنْدَ ٱقْتِرَابِ ٱلسَّاعَةِ ، كَمَا بَيَّنَّا .

«وَإِن يَرَوْا ءَايَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ.» ، فَالْآيَةُ ، عَلَىٰ مَا ظَهَرَ لَهُمْ مِنَ ٱلتَّأْيِيدِ ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ ٱلْأَضْدَادُ ، وَقَالُوا ، تُرِيدُ أَنْ تُفَرِّقَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ ٱلنَّاطِقِ ، | كَمَا يُفَرِّقُ ٱلسَّاحِرُ ، الف - ١٤٩
بَيْنَ ٱلْمَرْءِ وَزَوْجِهِ . وَٱلْمُسْتَمِرُّ ، ٱلْقَوِيُّ ، أَيْ ، أَنَّهُ ، كَانَ قَوِيًّا فِي تَأْيِيدِهِ .

وَأَمَّا فِي بَابِ ٱلْوَقْتِ ٱلْمَعْلُومِ ، يَعْنِي ، مَا أُيِّدَ بِهِ مِنَ ٱلنَّصْرِ وَٱلْقُوَّةِ ، أَعْرَضَ عَنْهُ أَهْلُ ٱلْعَمَىٰ وَٱلطُّغْيَانِ ، وَقَالُوا ، إِنَّمَا هُوَ تَعْلِيلٌ يَتَرَبَّصُ بِهِ ، إِلَى ٱنْقِضَاءِ مُدَّتِهِ ، كَمَا قَالُوا لِرَسُولِ ٱللهِ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ ٱلْمَنُونِ.» .

« . . . يَوْمَ يَدْعُ ٱلدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُكُرٍ.» ، يَعْنِي ، أَنَّ ٱلْوَقْتَ ٱلْمَعْلُومَ ، أَمْرُهُ مُنْكَرٌ عِنْدَ أَهْلِ ٱلْجَهَالَةِ ، إِذَا كَشَفَ عَنْ حَدِّ نَفْسِهِ ، وَدَعَا إِلَىٰ طَاعَتِهِ .

---

٥ — در نسخهٔ الف ، قبل از ، اقتربت ، فصل ، آمده‌است . ٦ ، ٩ — آيهٔ ١ و ٢ ، سورهٔ ٥٤ (سورة القمر) .

٨ — الف ، ب : بما ايّد . ج : ما ايّد . ٨ — الف ، ب : عند اقتراب . ج : عند اقتربت .

٩ — الف : من التاييد . ب : من تاييد الاساس . ج : من تاييد .

١٠ — الف ، ب : تريد ان تفرّق . ج : نريد ان نفرّق .

١٢ — آيهٔ ٣٨ ، سورهٔ ١٥ (سورة الحجر) ، وآيهٔ ٨١ ، سورهٔ ٣٨ (سورة صٓ) . الى يوم الوقت المعلوم .

١٣ — الف ، ج : العما . ب : العمى . ١٤ — آيهٔ ٣٠ ، سورهٔ ٥٢ (سورة الطور) .

١٥ — آيهٔ ٦ ، سورهٔ ٥٤ (سورة القمر) . فتولّ عنهم يوم يدع الدّاع الى شيءٍ نكر .

١٥ — الف ، ب : امره . ج : امر .

« . . . يَخْرُجُونَ مِنَ ٱلْأَجْدَاثِ ، » ، يَعْنِى ، يَنْكَشِفُ أَمْرُ ٱلْحُدُودِ ، وَأَهْلُ كُلِّ دَعْوَةٍ ، مُسْرِعِينَ إِلَيْهِ ، مُجِيبِينَ لَهُ .

« . . . يَقُولُ ٱلْكَافِرُونَ هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ . » ، لِأَنَّ أُمُورَهُمْ ، تَعْسُرُ عَلَيْهِمْ ، وَلَا يُسَاغُ لَهُمُ ٱلدَّعَاوِى ٱلْبَاطِلَةُ | ، فِى ٱعْتِقَادَاتِ ٱلرِّئَاسَاتِ . الف - ١٥٠

فصل

« . . . إِنَّآ أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا . وَدَاعِيًا إِلَى ٱللهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا . » ، أَىْ ، أَنَّهُ ، أُعْطِىَ ٱلْمَرَاتِبَ ٱلْخَمْسَةَ ، فَأُرْقِىَ مِنْ مَرْتَبَةٍ إِلَىٰ مَرْتَبَةٍ ، حَدَّ ٱلْمَأْذُونِ ، وَٱلْجَنَاحِ ، وَٱللَّاحِقِ ، وَٱلْمُتِمِّ ، وَٱلنَّاطِقِ . وَفِى وَجْهٍ آخَرَ ، أَىْ ، أَنَّ ٱلشَّهَادَةَ عَلَى ٱلْحَقِّ ، عِنْدَ أَهْلِ ٱلنَّجْدَيْنِ ، تَظْهَرُ عَلَىٰ لِسَانِ ٱلنَّاطِقِ بِٱلتَّنْزِيلِ ، وَٱلْأَسَاسِ بِٱلتَّأْوِيلِ ، وَٱلْمُتِمِّ بِٱلظَّاهِرِ ، وَٱللَّاحِقِ بِٱلْبَاطِنِ ، وَٱلْجَنَاحِ بِٱلْبَيَانِ . وَأَنَّ كُلَّ ذَاكَ ، مُضَافٌ إِلَى ٱلنَّاطِقِ . وَٱلشَّاهِدُ ، عَلَى ٱلنَّاطِقِ ، لِأَنَّهُ ، أَتَمُّهُمْ شَهَادَةً . وَٱلْمُبَشِّرُ ، عَلَى ٱلْأَسَاسِ ، لِأَنَّهُ ، بَشَّرَنَا مَجِيئَهُ . وَٱلنَّذِيرُ ، عَلَى ٱلْمُتِمِّ ، ٱلَّذِى ، أَيَّدَهُمْ بِظَاهِرِ أَلْفَاظِهِ . وَٱلدَّاعِى | إِلَى ٱللهِ ، عَلَى ٱللَّاحِقِ ، لِأَنَّهُ ، دَعَا إِلَىٰ تَوْحِيدِ ٱلْبَارِى ، جَلَّ وَعَزَّ . وَٱلسِّرَاجُ ، عَلَى ٱلْجَنَاحِ ، لِأَنَّهُ ، سِرَاجٌ لِأَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ . الف - ١٥١

« إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِى ٱلْأَرْضِ ، » ، أَىْ ، أَنَّ ٱلضِّدَّ ، ٱسْتَعْلَىٰ عَلَى ٱلْأَسَاسِ ، لِأَنَّهُ ، أَرْضٌ لِلنَّاطِقِ ، مُمَلَّكٌ أَمْرَ ٱلدَّعْوَةِ .

---

١ — آيهٔ ٧ ، سورهٔ ٥٤ (سورة القمر) . خشّعا ابصارهم يخرجون من الاجداث كانّهم جراد منتشر .

٣ — آيهٔ ٨ ، سورهٔ ٥٤ (سورة القمر) . مهطعين الى الدّاع يقول الكافرون هذا يومٌ عسرٌ .

٣ — الف ، ب : تتعسّر . ج : تعسر . ٤ — الف ، ب : فى اعتقادات . ج : فاعتقادات .

٦ — آيهٔ ٤٥ و ٤٦ ، سورهٔ ٣٣ (سورةالاحزاب) . يا ايّها النّبىّ انّا ارسلناك شاهدًا ومبشّرا ونذيرا . وداعيا الى الله باذنه وسراجًا منيرًا . آيهٔ ٨ ، سورهٔ ٤٨ (سورة الفتح) . انّا ارسلناك شاهدا ومبشّرا ونذيرا . در حاشيهٔ نسخهٔ الف : انّا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا . ٧ — الف ، ج : حدّ . ب : منه حدّ .

٨ — الف : اخر انّ . ب : اخرى اى انّ . ج : اخر اى انّ . ٩ — در هر سه نسخه ، يظهر ، آمده‌است .

١٠ — الف ، ج : والشّاهد . ب : فالشّاهد . ١٠ — الف ، ب : اتمهم . ج : الهم .

١١ — الف : بشر نامجيّه . نسخه بدل ، تابعيه . ب : بشرتابعيه . ج : بشرنا مجيئه .

١٢ — در هر سه نسخه ، دعى ، آمده‌است .

←

« ... وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا ، » ، أَىْ ، فَرَّقَ بَيْنَ ٱللَّوَاحِقِ ، وَشَتَّتَ كَلِمَتَهُمْ ، بِمَا أَلْقَاهُ إِلَيْهِمْ مِنَ ٱلدَّعَاوِى ، وَشَكَّكَهُمْ فِى أَمْرِهِ .

« ... يَسْتَضْعِفُ طَآئِفَةً مِّنْهُمْ ، » ، أَىِ ٱسْتَمَالَ بِقُلُوبِ ضُعَفَاءِ أَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ ، دُونَ ٱلْأَقْوِيَاءِ .

« ... يُذَبِّحُ أَبْنَآءَهُمْ ، » ، أَىْ ، يَطْعَنُ عَلَىٰ أَصْحَابِ ٱلْمَرَاتِبِ مِنْهُمْ ، وَيَنْهَىٰ عَنْ إِقَامَةِ طَاعَتِهِمْ .

« ... وَيَسْتَحْيِى نِسَآءَهُمْ ، » ، أَىْ ، يَسْتَمِيلُ بِقُلُوبِ ٱلْمُسْتَجِيبِينَ وَٱلْمُسْتَرْشِدِينَ .

« مُحَمَّدٌ رَّسُولُ ٱللَّهِ ، » ، أَىْ ، أَنَّ ٱلْأَسَاسَ ، كَرَّرَ فِيهِ ٱلْحَمْدُ ، أَىْ ، أَنَّهُ ، أُيِّدَ بِالْجَارِى | وَبِظَاهِرِ الف ـ ١٥٢
شَرِيعَةِ ٱلنَّاطِقِ . « ... رَسُولُ ٱللَّهِ ، » ، أَىْ ، هُوَ ٱلْقَائِمُ مَقَامَ ٱلنَّاطِقِ ، ٱلَّذِى ، هُوَ رَسُولُ ٱللَّهِ .

« ... وَٱلَّذِينَ مَعَهُ ، » ، يَعْنِى ، اللَّوَاحِقَ .

« ... أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ ، » ، أَىْ ، أَنَّهُمْ ، اشْتَدُّوا فِى مُبَايَنَةِ ٱلْأَضْدَادِ ، ٱلَّذِينَ ، كَفَرُوا حَدَّ ٱلْأَسَاسِ ، وَسَتَرُوهُ .

« ... رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ ، » ، أَىْ ، يَتَوَاصَلُونَ بِمَا ٱشْتَرَكُوا فِيهِ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ ٱلْجَارِيَةِ عَلَيْهِمْ .

« ... تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا ، » ، أَىْ ، يُثْبِتُونَ حَدَّ ٱلنَّاطِقِ وَأَسَاسِهِ ، وَحَدَّ ٱلْمُتِمِّ وَلَاحِقِهِ ، وَيُضِيفُونَ ٱلتَّأْوِيلَ إِلَى ٱلتَّنْزِيلِ .

← ١٤ — آيهٔ ٤، سورهٔ ٢٨ (سورة القصص) . انّ فرعون علا فى الارض وجعل اهلها شيعًا يستضعف طائفة منهم يذبّح ابناء هم ويستحيى نساء هم انّه كان من المفسدين. ١٤ — الف : علا . ب ، ج : على .
١٤ — الف ، ب : اى انّ الضد . ج : اى الضدّ . ١٥ — الف ، ج : ممّلك . ب : يملك .

٣ — الف : ضعيفاء . ب ، ج : ضعفاء .
٨ — آيهٔ ٢٩ ، سورهٔ ٤٨ (سورة الفتح) . در حاشيهٔ نسخهٔ الف : محمد رسول الله .
٨ — الف ، ج : الذى كرر . ب : كرّر . ٩ — الف ، ج : وبظاهر . ب : وتظاهر .
١٠ — الف ، ج : معه . ب : آمنوا معه . ١١ — الف : اى انّهم . ب ، ج : انّهم .
١٤ — الف : المتمم . ب ، ج : المتم .

« ... يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ ٱللهِ وَرِضْوَانًا ، » ، وَٱلْفَضْلُ ، عَلَىٰ مَا يَسْتَفِيدُونَهُ مِنْ شَرِيعَةِ ٱلنَّاطِقِ ، بِحُسْنِ ٱلتَّوْفِيقِ ، تَفَضُّلًا مِنَ ٱللهِ عَلَيْهِمْ . وَٱلرِّضْوَانُ ، عَلَىٰ مَا يُفَاتِحُهُمْ بِهِ ٱلْأَسَاسُ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ ، وَيَقْسِمُهُ لَهُمْ ، عَلَى ٱلرِّضَا وَٱلْمَحَبَّةِ . | الف - ١٥٣

« ... سِيمَاهُمْ فِى وُجُوهِهِمْ ، » ، أَىْ ، يُعْرَفُونَ بِحُسْنِ ٱلطَّاعَةِ لِلْأَسَاسِ ، بِمَا ظَهَرَ مِنْ نِيَّاتِهِمْ .

« ... مِّنْ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ ، » ، فَٱلْأَثَرُ ، عَلَى ٱلْخَيَالِ ، وَٱلسُّجُودُ ، عَلَى ٱلْأَسَاسِ ، لِأَنَّهُ ، مَوْضِعُ سُجُودِهِمْ ، وَلِأَنَّهُمْ ، يَنَالُونَ حَظَّهُمْ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ ، بِخَيَالِهِ .

« ... ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِى ٱلتَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِى ٱلْإِنْجِيلِ ، » ، أَىْ ، أَنَّ ٱلْأَمْثَالَ ٱلْمَضْرُوبَةَ بِالتَّنْزِيلِ ، وَٱلْأَعْيَانَ ٱلْمَوْجُودَةَ فِى ٱلتَّأْوِيلِ ، بِمِثْلِ مَرَاتِبِهِمْ لِأَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ .

« ... كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ ، » ، فَالزَّرْعُ ، عَلَى ٱلْأَتِمَّاءِ ، لِأَنَّهُمْ ، مِنْ زَرْعِ ٱلْأَسَاسَيْنِ . وَ « ... أَخْرَجَ شَطْئَهُ ، » ، قَالُوا ، هُوَ ، أَنْ تُنْبِتَ ٱلْحَبَّةُ ، سَنَابِلَ كَثِيرَةً ، أَىْ ، أَنَّ أَمْثَالَ ٱلْأَسَاسِ مَعَ لَوَاحِقِهِ ، كَمِثَالِ كُلِّ مُتِمٍّ مَعَ لَوَاحِقِهِ .

« ... فَآزَرَهُ ، » ، أَىْ ، كُلُّ مُتِمٍّ ، يُؤَيِّدُ لَوَاحِقَهُ بِالْبَرَكَةِ .

ب - ١٥٤ « ... فَٱسْتَغْلَظَ | فَٱسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ ، » ، أَىْ ، يُفَاتِحُ أَهْلَ ٱلنَّجْدَيْنِ ، بِالْأَلْفَاظِ ٱلظَّاهِرَةِ ، ٱلَّتِى ، هِىَ غَلِيظَةٌ ، عِنْدَ أَهْلِ ٱلظَّاهِرِ ، مُسْتَوِيَةٌ ، عِنْدَ أَهْلِ ٱلْحَقِيقَةِ ، مُنْقَادَةٌ لِلَّوَاحِقِ ، ٱلَّذِينَ ، هُمْ سُوقُهُ .

« ... يُعْجِبُ ٱلزُّرَّاعَ ، » ، أَىْ ، يُعْجِبُ ذَٰلِكَ ، حُدُودَ ٱلدَّعْوَةِ ، ٱلْمُتَصَرِّفِينَ فِى إِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ مِنَ ٱلْأَجْنِحَةِ ، فَمَنْ فَوْقَهُمْ أَوْ دُونَهُمْ مِنَ ٱلْحُدُودِ .

« ... لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلْكُفَّارَ ، » ، أَىْ ، بِظَاهِرِ ٱلْأَلْفَاظِ ، يَكْسِرُونَ عَلَى ٱلْأَضْدَادِ ، ٱلَّذِينَ ، كَفَرُوا نِعْمَةَ ٱلْأَسَاسِ ، وَلَبَّسُوا حَدَّهُ ، عَلَى ٱلْحُدُودِ ، فَيَغِيظُونَهُمْ بِهِ .

---

٤ ــ الف ، ب : الطاعه للاساس . ج : الاطاعة والاساس . ٨ ــ در هر سه نسخه ، تورية ، آمده‌است .

١٢ ــ الف ، ب : كلّ متم . ج : كلّ المتمّ . ١٥ ــ الف ، ب : للواحق . ج : لللواحق .

١٧ ــ الف ، ج : المتصرّفين . ب : بباب المتصرّفين .

« . . . وَعَدَ ٱللهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ مِنْهُم ، » ، أَيِ ٱلَّذِينَ آمَنُوا أَهْلَ ٱلدَّعْوَةِ مِنَ ٱلشُّكُوكِ وَٱلشُّبُهَاتِ ، بِٱلْبَيَانِ ٱلنَّيِّرِ فِي ٱلْعَاجِلِ ، ٱلَّذِي ، يَسْتَبْشِرُ بِهِ ٱلْمُسْتَمِعُونَ ، وَيَأْمَنُونَ بِهِ مِنَ ٱلْعَذَابِ ٱلْآجِلِ ، وَيَعْمَلُونَ ٱلصَّالِحَاتِ ، فِي | السَّعْيِ فِي إِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ . الف ـ ١٥٥

« . . . مَغْفِرَةً ، » ، أَيْ ، بَيَانًا مَسْتُورًا عَنِ ٱلْأَضْدَادِ .

« . . . وَأَجْرًا عَظِيمًا . » ، عَلَى ٱلْبَرَكَةِ ٱلْجَارِيَةِ إِلَى ٱللَّوَاحِقِ ٱلْعَظِيمَةِ ٱلْخَطَرِ .

فصل

« أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ . » ، أَي ، انْشَرَحَ لَهُ ٱلْجَارِي ، ٱلَّذِي ، كَانَ قَدْ صَدَرَ عَنْهُ ، عِنْدَ ٱلْامْتِحَانِ ، بِانْقِطَاعِهِ عَنْهُ .

« وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ . » ، أَيْ ، أَخْرَجَ ٱلضِّدَّ عَنِ ٱلدَّعْوَةِ ، عَلَى أَلْطَفِ ٱلْوُجُوهِ .

« ٱلَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ . » ، أَيْ ، أَنَّهُ ، كَانَ قَدْ ثَقُلَ أَمْرُهُ عَلَى أَسَاسِهِ ، ٱلْمُظَاهِرِ لَهُ .

وَفِي وَجْهٍ آخَرَ ، أَيْ ، أَنَّهُ ، قَدْ قَامَ فِي ٱلظَّاهِرِ ، مُنَاقِضًا لِأَسَاسِهِ .

« وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ . » ، أَيْ ، أَلْحَقَ بِهِ أَسَاسَهُ ، عِنْدَ ٱرْتِفَاعِهِ إِلَى حَدِّ ٱلنُّطْقِ ، وَرَفَعَ حَدَّهُ فِي ٱلْأَسَاسِيَّةِ . | الف ـ ١٥٦

« فَإِنَّ مَعَ ٱلْعُسْرِ يُسْرًا . » ، أَيْ ، أَنَّهُ ، تَيَسَّرَ بِالتَّأْوِيلِ ، مَا قَدْ تَعَسَّرَ عَلَى أَهْلِ ٱلنَّجْدَيْنِ ، مِنَ ٱلظَّاهِرِ وَٱلتَّنْزِيلِ .

« إِنَّ مَعَ ٱلْعُسْرِ يُسْرًا . » ، أَيْ ، كَذٰلِكَ يُقَامُ فِي كُلِّ عَصْرٍ ، مَعَ كُلِّ مُتِمٍّ ، لَاحِقٌ ، يَحُلُّ عَقْدَهُ ، كَمَا أُقِيمَ ٱلْأَسَاسُ مَعَ ٱلنَّاطِقِ فِي دَوْرِهِ .

« فَإِذَا فَرَغْتَ فَٱنْصَبْ . » ، يَعْنِي ، عِنْدَ إِكْمَالِكَ رُسُومَ ٱلشَّرِيعَةِ ، فَٱنْصَبِ ٱلْأَسَاسَ ، لِإِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ .

« وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَٱرْغَبْ . » ، أَيِ ٱسْتَفْتِحْ مِنْ عِنْدِ ٱلْأَصْلَيْنِ ، تَرْبِيَتَكَ إِلَيْهِمَا .

---

١ ــ الف ، ج : اى الّذين . ب : الذّين . ٢ ــ الف ، ج : من الشكوك . ب : من شكوك .

٧ ــ آيهٔ يكم ، تا ، آيهٔ هشتم ، تمام سورهٔ ٩٤ (سورة الشّرح) . درحاشيهٔ نسخهٔ الف : معنى سورة الم نشرح .

١٠ ــ الف ، ب :المظاهر له . ج : الظّاهر له . ١٦ ــ در هر سه نسخه ، لاحقا ، آمدهاست . ←

« إِنَّآ أَعْطَيْنَاكَ ٱلْكَوْثَرَ. » ، أَىْ ، مِلْكٌ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ.

« فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنْحَرْ. » ، أَىْ ، أُرْسُمْ رُسُومَ ٱلشَّرِيعَةِ ، وَأَقِمِ ٱلْأَسَاسَ ، لِتَفْصِيلِ ٱلتَّأْوِيلِ. وَٱلنَّحْرُ ، عَلَىٰ مَا عَقَدَ عَلَىٰ أَسَاسِهِ ، فِى وَقْتِ إِقَامَتِهِ إِيَّاهُ ، لِأَنَّ ٱلنَّحْرَ ، لِلْبَعِيرِ دُونَ غَيْرِهِ ، لِأَنَّ ٱلنَّحْرَ ، هُوَ إِلَى ٱلْجَوْفِ ، وَٱلذَّبْحَ ، فِى ٱلْحُلْقُومِ. فَٱلْجَوْفُ ، عَلَىٰ حَدِّ ٱلتَّالِى. وَٱلْحُلْقُومُ ، عَلَىٰ الف - ۱۵۷
حَدِّ ٱلْخَيَالَيْنِ ، لِأَنَّ ٱلَّذِى يَجْرِى مِنَ ٱلتَّالِى ، هُوَ أَلْطَفُ مِمَّا يَجْرِى مِنَ ٱلْخَيَالِ. وَيَكُونُ ٱلنَّحْرُ ، عَلَىٰ حَدِّ ٱلْبَرَكَةِ ٱللَّطِيفَةِ ٱلنُّورَانِيَّةِ ، وَٱلذَّبْحُ ، عَلَى ٱلنِّعْمَةِ ٱلْمَسْتُورَةِ. فَٱلْبَرَكَةُ ، هِىَ حَظُّ أَصْحَابِ ٱلْجَارِى ، وَٱلنِّعْمَةُ ، حَظُّ أَصْحَابِ ٱلْبَاطِنِ دُونَ ٱلْجَارِى. وَٱلْجَمَلُ ، يُنْحَرُ ثُمَّ يُذْبَحُ. أَىْ ، أَنَّ أَهْلَ ٱلْجَارِى ، يُعْقَدُ عَلَيْهِمْ ، عِنْدَ نَيْلِهِمُ ٱلْبَرَكَةَ ، ثُمَّ يَرْسُمُونَ لِحُدُودِهِمْ ، ٱلْعَقْدَ عَلَى ٱلْمُسْتَجِيبِينَ. وَغَيْرُ ٱلْجَمَلِ ، يُذْبَحُ ثُمَّ يُنْحَرُ ، أَىْ ، مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَيْلٌ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ ، يُعْقَدُ عَلَيْهِ بِحَدِّ ٱلْمَسْتُورِ ، ثُمَّ يَبْلُغُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ، حَدَّ مَنْ لَهُ نَيْلٌ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ.

وَقَالَ فِى قِصَّةِ إِبْرَاهِيمَ : « ... إِنِّىٓ أَرَىٰ فِى ٱلْمَنَامِ أَنِّىٓ أَذْبَحُكَ ، » ، فَكَانَ لِإِبْرَاهِيمَ الف - ۱۵۸
وَأَسَاسِهِ ، ٱلذَّبْحُ ، وَلِمُحَمَّدٍ وَأَسَاسِهِ ، ٱلنَّحْرُ. لِأَنَّ حَدَّ هَٰذَيْنِ ، أَعْلَىٰ مِنْ حَدِّ ذَيْنِكَ.

« إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ ٱلْأَبْتَرُ. » ، أَىْ ، أَنَّ ٱلضِّدَّ ، هُوَ ٱلَّذِى ، يُبْتَرُ أَمْرُهُ عِنْدَ ٱلْعَاقِبَةِ ، وَأَنَّ ٱلْأَسَاسَ ، يَكُونُ مُتَّصِلَ ٱلنَّسَبِ وَٱلسَّبَبِ عِنْدَ ذَٰلِكَ. مِصْدَاقُ ذَٰلِكَ ، قَوْلُهُ : « كُلُّ سَبَبٍ وَنَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ إِلَّا سَبَبِى وَنَسَبِى. ».

← ۱۸ — الف : يعنى عند اكمالك رسوم الشّريعة . ب : يعنى عند كما لك رسوم الشّريعة . ج : عند كما لك رسوم الدّين والشّريعة .

۱ — آيهٔ ۱ و ۲ ، سورهٔ ۱۰۸ (سورة الكوثر) . در حاشيهٔ نسخهٔ الف : تاويل سورة الكوثر .

۲ — الف ، ب : ارسم . ج : رسم .

۲ — الف : لتفصيل . ب : للفصيل . ج : لتفصل .

٤ — الف ، ج : هو . ب : هوالى .

٥ — الف ، ج : ممّا يجرى . ب : بما يجرى .

۹ — الف ، ب : اى من . ج : اى انّ من .

۹ — الف ، ج : له نيل . ب : له .

۱۱ — آيهٔ ۱۰۲ ، سورهٔ ۳۷ (سورة الصافات) . فلمّا بلغ معه السّعى قال يا بنىّ انّى ارى فى المنام انّى اذبحك فانظر ما ذا ترى قال يا أبت افعل ما تؤمر ستجدنى ان شاء الله من الصّابرين .

۱۳ — آيهٔ ۳ ، سورهٔ ۱۰۸ (سورة الكوثر) .

۱۳ — الف ، ب : يبتر . ج : بتر . ←

« وَأَذَانٌ مِّنَ اللهِ وَرَسُولِهِ إِلَى ٱلنَّاسِ يَوْمَ ٱلْحَجِّ ٱلْأَكْبَرِ . » ، فَالْحَجُّ ٱلْأَكْبَرُ ، عَلَى ٱلنَّاطِقِ ، وَٱلْأَصْغَرُ ، عَلَى ٱلْمُتِمِّ ، وَٱلْأَذَانُ ، عَلَى ٱلْأَسَاسِ . أَيْ ، أَنَّ ٱلنَّاطِقَ ، دَلَّ عَلَى حَدِّ أَسَاسِهِ ، وَأَمَرَ ٱلْمَأْذُونِينَ مِنْ أَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ ، ٱلْبَرَاءَةَ مِنَ ٱلْأَضْدَادِ . وَفِي وَجْهٍ ، ٱلْحَجُّ ٱلْأَكْبَرُ ، عَلَى سَابِعِ ٱلْأَتِمَّاءِ ، وَٱلْأَذَانُ ، عَلَى ٱلنَّجِيبِ | ٱلْقَائِمِ مَقَامَهُ ، أَيْ ، عَلَى يَدَيْهِ ، يَظْهَرُ ٱلْبَرَاءَةُ مِنَ ٱلْأَضْدَادِ ، وَيَنْكَشِفُ أَمْرُهُمْ الف ـ ١٥٩
لِأَهْلِ ٱلنَّجْدَيْنِ .

« إِذَا ٱلشَّمْسُ كُوِّرَتْ . » ، أَيْ ، إِذَا ٱلْمُتِمُّ يُمْسِكُ ، عَنْ إِفَادَةِ مَنْ دُونَهُ مِنَ ٱلْحُدُودِ .

« وَإِذَا ٱلنُّجُومُ ٱنْكَدَرَتْ . » ، قَالُوا ، أَنْصَبَتْ ، أَيْ ، أَنَّ ٱللَّوَاحِقَ ، انْعَزَلُوا عَنْ مَرَاتِبِهِمْ .

« وَإِذَا ٱلْكَوَاكِبُ ٱنْتَثَرَتْ . » ، وَكَذَٰلِكَ ٱلْأَجْنِحَةُ ، هَكَذَا يَكُونُ سَبِيلُهُمْ .

« وَإِذَا ٱلسَّمَآءُ كُشِطَتْ . » ، أَيْ ، أَنَّ رُسُومَ ٱلنَّاطِقِ طُوِيَتْ .

« وَإِذَا ٱلْجَحِيمُ سُعِّرَتْ . » ، أَيْ ، أَنَّ ٱلظَّاهِرَ ، بَرَزَ بِالْفِعْلِ ، وَتَصَوَّرَ بِصُورَتِهِ ٱلْمُقَدَّرَةِ لَهُ .

« وَإِذَا ٱلْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ . » ، يَعْنِي ، كَذَٰلِكَ ، انْكَشَفَ حَدُّ ٱلْحَقِيقَةِ بِالْفِعْلِ ، فَاتَّصَلَ كُلُّ ذِي حَدٍّ بِحَدِّهِ ، وَأُزْلِفَ لَدَيْهِ .

« فَلَا أُقْسِمُ بِٱلْخُنَّسِ . » وَ « ٱلْجَوَارِ ٱلْكُنَّسِ . » ، قَالُوا ، هُنَّ | ٱلْكَوَاكِبُ ٱلْخَمْسَةُ ، تَجْرِي الف ـ ١٦٠

← ١٤ ـ الف ، ب : النّسب والسّبب . ج : النّسب .   ١٤ ـ الف ، ب : مصداق . ج : مصدّق .
١٥ ـ در هر سه نسخه ، القيمة ، آمده‌است .

---

١ ـ آيهٔ ٣ ، سورهٔ ٩ (سورة التّوبة) . واذان من الله ورسوله الى النّاس يوم الحجّ الاكبر انّ الله برىءٌ من المشركين ورسوله فان تبتم فهو خيرٌ لكم وان تولّيتم فاعلموا انّكم غير معجزى الله وبشّر الذّين كفروا بعذاب اليم . درحاشيهٔ نسخهٔ الف : واذان من الله ورسوله الى النّاس يوم الحجّ الاكبر .
٢ ـ الف ، ب : المانوسين . ج : الماذونين .   ٣ ـ الف ، ب : فى وجه الحج . ج : فى وجه بحج .
٦ ـ آيهٔ يكم و دوّم ، سورهٔ ٨١ (سورة التكوير) .
٦ ـ الف ، ب : ان المتم يمسك . ج : اذا المتم يمينك .
٧ ـ الف : انصبت . ب : انتقبت . ج : انصب .   ٨ ـ آيهٔ دوّم ، سورهٔ ٨٢ (سورة الانفطار) .
٩ ـ آيات ١١ و ١٢ و ١٣ ، سورهٔ ٨١ (سورة التكوير) .   ١٢ ـ الف ، ب : بحدّ . ج : بحدّه .
١٣ ـ آيهٔ ١٥ و ١٦ ، سورهٔ ٨١ (سورة التكوير) . الف ، ج : فلا اقسم بالخنّس . ب : فلا اقسم بالخنّس والجوار الكنّس .

بِاللَّيْلِ، وَتَكْنُسُ بِالنَّهَارِ. فَالْخُنَّسُ، عَلَى الْأَصْلَيْنِ وَالْخَيَالَيْنِ وَالْفَتْحِ، تُجْرِى إِلَىٰ أَرْبَابِ الْبَرَكَةِ، سِرًّا مَكْتُومًا، عَنْ غَيْرِهِمْ مِنَ الْحُدُودِ.

«وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ.»، أَى، الْأَسَاسُ إِذَا أَقْبَلَ عَلَىٰ تَرْبِيَةِ حُدُودِهِ فِى إِقَامَةِ الدَّعْوَةِ.

«وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ.»، يَعْنِى، ظُهُورُ النَّجِيبِ، يَوْمَ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ.

«وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّآ أَن يَشَآءَ اللَّهُ،»، أَىْ، لَا يَنَالُونَ الْبَرَكَةَ وَالنِّعْمَةَ، إِذَا شَاؤُا، حَتَّىٰ يُجْرَىٰ إِلَيْهِمْ، بِأَمْرِ الْبَارِى، جَلَّ وَعَزَّ، وَيُفْتَحَ عَلَيْهِمْ، مِنْ عِنْدِ الْحُدُودِ، بِأَمْرِ الْمُتِمِّ الْقَائِمِ مَقَامَ اللَّهِ.

فصل

«إِنَّآ أَنْزَلْنَاهُ فِى لَيْلَةِ الْقَدْرِ.»، فَلَيْلَةُ الْقَدْرِ، عَلَى الْأَسَاسِ، وَالْقَدْرُ، عَلَى التَّالِى. أَىْ، أَنَّ مَقَامَ الْأَسَاسِ فِى السُّفْلِ، مَقَامُ التَّالِى فِى |الْعُلْوِ، كَمَا أَنَّ مَقَامَ النَّاطِقِ فِى السُّفْلِ، مَقَامُ السَّابِقِ فِى الْعُلْوِ. الف - ١٦١

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ.»، عَلَى الْمُبَالَغَةِ فِى وَصْفِ «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ.»، أَىْ، أَنَّهُ، أَفْضَلُ مِنَ الْمُتِمِّ، الَّذِى، قَامَ بِالدَّعْوَةِ، مُؤَلِّفًا لِقُلُوبِ أَهْلِهَا، وَمُؤَلِّفًا لِلْحُدُودِ إِلَيْهَا، وَأَنَّهُ، الْمُشْتَهِرُ لِأَهْلِهَا، فِى كُلِّ زَمَانٍ.

«تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا،»، أَىْ، هُوَ يَتَخَايَلُ إِلَى اللَّوَاحِقِ وَالْأَتِمَّاءِ، وَيَتَوَلَّىٰ قِسْمَةَ الْبَرَكَةِ بَيْنَهُمْ وَتَرْتِيبَ حُدُودِهِمْ.

---

١ ــ الف ، ج : يجرى . ب : تجرى .
٢ ــ الف ، ب : سرًّا . ج : سترًا .
٣، ٤ ــ آيهٔ ١٧ و ١٨ ، سورهٔ ٨١ (سورة التكوير) .
٣ ــ الف ، ج : اى . ب : اى انّ .
٣ ــ الف ، ج : اذا اقبل . ب : اذا قبل .
٤ ــ الف ، ب : ظهور النجيب . ج : ظهورًا لنجيب .
٥ ــ آيهٔ ٢٩ ، سورهٔ ٨١ (سورة التكوير) . وما تشاءون الّا ان يشاء الله ربّ العالمين . آيهٔ ٣٠ ، سورهٔ ٧٦ (سورة الانسان) . وما تشاءون الّا ان يشاءالله انّ الله كان عليمًا حكيمًا .
٥ ــ الف ، ب : لاينالون . ج : لاتنالون .
٩ ــ آيهٔ يكم تا پنجم ، سورهٔ ٩٧ (سورة القدر) . تمام سوره . در حاشيهٔ نسخهٔ الف : تاويل سورة القدر .
١٠ ــ الف ، ب : كما انّ مقام . ج : كان المقام .
١٣ ــ الف ، ب : للحدود . ج : لحدود . ←

« ... بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ . » ، أَيْ ، بِإِشَارَةٍ مِنَ ٱلتَّالِي ، ٱلْمُرَبِّي لَهُ ، بِالْإِسْتِفَادَةِ مِنَ ٱلْكَلِمَةِ ، ٱلَّتِي ، هِيَ أَمْرُ ٱللهِ ، عَزَّ وَجَلَّ .

« سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ ٱلْفَجْرِ . » ، أَيْ ، بِهِ وَبِدَعْوَتِهِ ، يَسْلَمُ مَنِ ٱعْتَصَمَ بِهِ ، مِنَ ٱلشُّكُوكِ وَٱلشُّبُهَاتِ ، فِي ٱلْأُولَىٰ ، وَيُؤَدِّيهِمْ ذَٰلِكَ ، إِلَى ٱلسَّلَامَةِ | ٱلْأَبَدِيَّةِ ، فِي ٱلْأُخْرَىٰ . الف - ٦٢

« ... حَتَّىٰ مَطْلَعِ ٱلْفَجْرِ . » ، أَيْ ، إِلَىٰ أَنْ تَتِمَّ ٱلدَّعْوَةُ ، بِانْكِشَافِ ٱلْأَمْرِ ، عِنْدَ ظُهُورِ صَاحِبِ دَوْرِ ٱلْأَدْوَارِ ، ٱلْقَائِمِ مَقَامَ ٱلسَّابِقِ ، ٱلَّذِي ، انْفِجَارُ ٱلْبَرَكَةِ ، كُلِّهَا ، مِنْهُ .

قَالُوا ، أُنْزِلَ ٱلْقُرْآنُ ، فِي لَيْلَةِ ٱلْقَدْرِ ، إِلَى ٱلسَّمَاءِ ٱلدُّنْيَا ، ثُمَّ ، نَزَلَ نُجُومًا ، إِلَىٰ رَسُولِ ٱللهِ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . أَيْ ، أَنَّ ٱلْبَرَكَةَ ، نَالَهَا ٱلْأَسَاسُ مِنَ ٱلنَّاطِقِ ، لِأَنَّهُ ، أَدْنَى ٱلْحُدُودِ إِلَيْهِ ، وَأَقْرَبُهَا مِنْهُ ، فَأُيِّدَ بِهَا ، كُلِّهَا . ثُمَّ قُسِمَ لِكُلِّ مُتِمٍّ ، حَظُّهُ ، بِخَيَالِهِ . وَهُوَ ٱلنَّجْمُ ٱلَّذِي نَزَلَ إِلَىٰ كُلِّ مُتِمٍّ ، ٱلْقَائِمِ مَقَامَ رَسُولِ ٱللهِ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . وَهِيَ تَكُونُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ ، وَهُوَ شَهْرُ ٱلصَّوْمِ . أَيْ ، حَدُّ ٱلْأَسَاسِ ، مَكْتُومٌ ، إِلَّا عَنِ ٱلْمُحِقِّينَ ، وَأَنَّ دَعْوَتَهُ ، تُقَامُ عَلَى ٱلْكِتْمَانِ ، وَهِيَ ، تَظْهَرُ فِي ٱلْعَشْرِ | ٱلْأَوَاخِرِ . أَيْ ، أَنَّ حَدَّهُ ، يَظْهَرُ عِنْدَ ظُهُورِ آخِرِ ٱلْأَتِمَّاءِ ، وَهُوَ عَاشِرُ ٱلْأَسَاسِ . وَٱلْأَتِمَّاءُ ٱلسَّبْعَةُ ، بِحَدِّ ٱلْعَاشِرِ ، لِأَنَّهُ ، ذُو ثَلَاثِ مَرَاتِبَ ، فَأَوَّلُهَا ، حَدُّ ٱلتَّمَامِيَّةِ ، مِثْلُ حُدُودِ سَائِرِ نُظَرَائِهِ ، وَٱلثَّانِيَةُ ، حَدُّ غَيْبَتِهِ ، وَٱلثَّالِثُ عِنْدَ ظُهُورِهِ ، هُوَ ثَالِثُ حُدُودِهِ ، فَمِنْهَا ، كَرَّرَ ثَلَاثَ مَرَاتِبَ ، فَقَالَ ، عَزَّ وَجَلَّ : « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ ٱلْقَدْرِ . وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ . لَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ . » ، فَلَيْلَةُ ٱلْقَدْرِ بِالْقُوَّةِ ، عَلَى ٱلْأَسَاسِ ، وَبِالْفِعْلِ ، عَلَىٰ صَاحِبِ دَوْرِ ٱلْأَدْوَارِ . لِأَنَّ ٱلدَّعْوَةَ ، تُقَامُ بِاسْمِ ٱلْأَسَاسِ ، سِرًّا ، وَيَنْكَشِفُ عَلَىٰ رَأْسِ آخِرِ الف - ٦٣

← ١٥ — الف ، ب : ويتولّى . ج : يتولّى .

١ — الف : باشارة . ب : بالاشارة . ج : اشارة. ٣ — الف : به وفى بدعوته . ب : به وبدعوته . ج : بهوفى دعوته .
٧ — الف ، ج : الدنيى . ب : الدنيا . ١١ — الف : المحققين . ب ، ج : المحقين . ١١ — الف ، ج : تقام . ب : تعلم .
١٣ — الف ، ج : بحد العاشر . ب : بحذا العاشر . ١٤ — الف : غيبته . ب ، ج : حد غيبته .
١٥ — الف ، ج : ثلث مراتب . ب : ثلث مرات . ١٦ — الف ، ج : فليلة . ب : وليلة .
١٧ — الف ، ج : تقام . ب : يقام . ١٧ — الف : راس آخر . ب : رؤس آخر . ج : راس الآخر .

الْأَتِمَّاء،جَهْرًا.فَمَقَامُ ٱلْأَسَاسِ بِالْقُوَّةِ ، مَقَامُهُ بِالْفِعْلِ. وَقَدْ دَلَّ عَزَّوَجَلَّ عَلَىٰ مَرَاتِبِهِ ٱلثَّلَاثَةِ.
بِقَوْلِهِ: «ٱلْحَآقَّةُ .|مَا ٱلْحَآقَّةُ . وَمَا أَدْرَاكَ مَا ٱلْحَآقَّةُ . » ، وَبِقَوْلِهِ: «ٱلْقَارِعَةُ . مَا ٱلْقَارِعَةُ . الف - ١٦٤
وَمَا أَدْرَاكَ مَا ٱلْقَارِعَةُ . » ، فَكَرَّرَ ثَلَاثَ مَرَاتِبَ. ٣

تَمَّ ٱلْجُزْءُ ٱلثَّانِی مِنْ كِتَابِ ٱلْإِصْلَاحِ وَيَتْلُوهُ
ٱلْجُزْءُ ٱلثَّالِثُ مِنْ كِتَابِ ٱلْإِصْلَاحِ.

---

۲ ــ آيهٔ ۱و۲و۳ ، سورهٔ ٦٩ (سورة الحاقة) .
۲ ــ آيهٔ ۱و۲و۳ ، سورهٔ ۱۰۱ (سورة القارعة) .

۱ ــ الف ، ج : فمقام . ب : فقام .
۲ ــ الف ، ج : وبقوله . ب : بقوله تعالى .
۳ ــ در هرسه نسخه ، ما ادريك ، آمده‌است .
۳ ــ الف : ثلثة مرات . ب : ثلث مرات . ج : ثلث مراتب .
٤ ــ الف ، ب : تمّ الجزؤ الثّانی من كتاب الاصلاح ويتلوه الجزؤ الثالث من كتاب الاصلاح . ج : الجزؤ الثالث من كتاب الاصلاح .

الجزء الثّالث

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل

٣ وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِي :

«أَنَّ ٱلشَّرِيعَةَ عَقْدٌ ، وَٱلْعَقْدُ مِنْ فَرْدٍ ، لَايَقَعُ إِلَّا بِعَقْدٍ وَاحِدٍ آخَرَ مَعَهُ . وَأَنَّهُ ، لَايَقَعُ مِنْ خَطٍّ وَاحِدٍ ، عَقْدٌ ، مَا لَمْ يَقَعْ خَطٌّ مِثْلُهُ ، بِالْعَرْضِ ، فَيَقَعُ فِي وَسَطِهِ عَقْدٌ ، كَمَا قِيلَ ، وَاحِدٌ فِي وَاحِدٍ ، وَاحِدٌ . وَٱلشَّرِيعَةُ ظَاهِرَةٌ . وَتَوَلُّدُ ٱلشَّيْءِ ٱلظَّاهِرِ ، لَايَكُونُ ، إِلَّا مِنْ بَيْنِ أَصْلَيْنِ . ٦

وَأَنَّهُ ، لَمْ يَقُمْ إِلَىٰ زَمَنِ نُوحٍ ، بِإِزَاءِ آدَمَ ، شَبِيهٌ بِهِ ، يَصْلُحُ لِمُزَاوَجَتِهِ بِالظَّاهِرِ ، وَيُوَلِّفُ ٱلشَّرِيعَةَ ، لِتَحْتَمِلَ ‖ ٱلْوِلَادَةَ . وَأَنَّهُمَا ، رَسُولَانِ ظَاهِرَانِ ، تَوَلَّدَ بِقُوَّتِهِمَا ، شَرِيعَةٌ ظَاهِرَةٌ . كَمَا أَنَّ الف ـ ١٦٥

كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ، مَزْدُوجٌ بِصُورَتِهِ ، ٱلَّتِي ، هِيَ أُنْثَاهُ . فَكَذٰلِكَ شَرِيعَتُهُمَا ٱلظَّاهِرَةُ ، تَكُونُ ٩

مُزْدَوِجَةً فِي ذَاتِهَا ، بِالتَّأْوِيلِ ، ٱلَّذِي ، هُوَ صُورَتُهَا . »

هٰذَا ، هُوَ ٱلْقَوْلُ ٱلْأَوَّلُ ، ٱلَّذِي ، وَقَعَ فِيهِ ٱلْغَلَطُ . وَنَقُولُ ، إِنَّ ٱزْدِوَاجَ آدَمَ مَعَ نُوحٍ ،

١٢ هُوَ خَطَأٌ . لِأَنَّهُمَا ، نَاطِقَانِ ذَكَرَانِ . وَٱزْدِوَاجُ ٱلذَّكَرِ بِالذَّكَرِ ، لَايُوجِبُ وِلَادَةً . إِنَّمَا ٱلْوِلَادَةُ ، مِنْ بَيْنِ ٱلذَّكَرِ وَٱلْأُنْثَىٰ ، كَازْدِوَاجِ ٱلنَّاطِقِ ٱلْأَوَّلِ بِأَسَاسِهِ ، لِأَنَّهُمَا ، ذَكَرٌ وَأُنْثَىٰ ، وَمِنْهُمَا ، ظَهَرَتِ ٱلْوِلَادَةُ ، بِتَأْلِيفِ ٱلظَّاهِرِ ، وَإِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ فِي ٱلنَّجْدَيْنِ ، وَبِمُعَاوَنَةِ أَحَدِهِمَا صَاحِبَهُ ، قَامَتِ

---

٣ ـ ظاهرًا از ، انّ الشّريعة ، تا ، هذا هو القول الاوّل ، قول صاحب محصول است .

٤ ـ الف ، ج : آخر . ب : آخر معه .

٤ ـ الف : عقده . ب ، ج : عقد .

٦ ـ الف ، ب : الّا من بين . ج : الامر من بين .

٥ ـ الف ، ب : عقدة . ج : عقد .

٨ ـ الف،ب: كمان . ج: كما انّ .

٨ ـ الف،ب: لتحتمل . ج: لتحمل .

٧ ـ الف: بازا . ب ، ج: بازاء .

٩ ـ الف ، ب : شريعتهما . ج : شريعتها .

٩ ـ الف ، ب : هى انثاه . ج : هى شبهه .

١١ ـ الف ، ب : فيه الغلط . ج : فيه الفاظ .

١٠ ـ الف ، ج : صورتها . ب : صورتهما .

١٢ ـ الف ، ج : انّما . ب : وانّما .

١٢ ـ الف : هو خطأ . ب : ع م هو خطأ . ج : خطأ .

ٱلشَّرِيعَةُ وَٱلدَّعْوَةُ . وَتَوَلَّدَتِ ٱلصُّوَرُ ٱلرُّوحَانِيَّةُ ، فِى دَوْرِهِمَا ، حَتَّىٰ تَمَّ ٱلدَّوْرُ . |وَلَامُعَاوَنَةَ الف - ١٦٦
مِنْهُ لِلنَّاطِقِ ٱلْأَوَّلِ فِى أَمْرِ شَرِيعَتِهِ ، إِلَّا فِى وَقْتِ تَمَامِ دَوْرِهِ ، بِقَدْرِ مَا كَانَ بَقِىَ مِنْ مُدَّتِهِ ،
ثُمَّ جَدَّدَ لِنَفْسِهِ ، شَرِيعَةً غَيْرَهَا . فَالشَّرِيعَةُ ٱلْأُولَىٰ ، هِىَ ، مُتَوَلِّدَةٌ مِنَ ٱلنَّاطِقِ ٱلْأَوَّلِ ، عِنْدَ ٱتِّصَالِهِ
بِالسَّابِقِ ، وَٱزْدِوَاجِهِ بِهِ . لِأَنَّهُ ، لَمَّا ٱتَّصَلَ بِالسَّابِقِ ، ازْدَوَجَ بِهِ ، فَكَانَ لَهُ ، بِمَنْزِلَةِ ٱلْأُنْثَىٰ ،
لِقَبُولِهِ فَوَائِدَهُ . وَكَانَ ٱلسَّابِقُ لَهُ ، ذَكَرًا ، لِإِفَادَتِهِ إِيَّاهُ . فَتَوَلَّدَتِ ٱلشَّرِيعَةُ بِهٰذَا ٱلْإِزْدِوَاجِ ،
ثُمَّ قَامَتْ بِالتَّأْوِيلِ مِنْ أَسَاسِهِ ، لِازْدِوَاجِهِ بِهِ ، وَمُعَاوَنَتِهِ مِنْهُ لَهُ ، وَظَهَرَ ٱلتَّوَلُّدُ مِنْ بَيْنِهِمَا ،
لَامِنْ بَيْنِ نَاطِقَيْنِ ذَكَرَيْنِ ، وَلَايَجُوزُ إِلَّا هٰكَذَا .

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى :

«أَنَّ ٱلشَّرِيعَةَ ، عَقْدٌ . وَأَنَّ ٱلْعَقْدَ مِنْ فَرْدٍ ، لَايَكُونُ إِلَّا بِعَقْدٍ آخَرَ مَعَهُ . وَكَذٰلِكَ ، | الف - ١٦٧
لَايَقَعُ ٱلْعَقْدُ مِنْ خَطٍّ وَاحِدٍ ، إِلَّا بِـآخَرَ مِثْلِهِ ، بِالْعَرْضِ . » ، عَلَىٰ مَا تَقَدَّمَ ٱلْقَوْلُ بِهِ .

فَإِنَّا نَقُولُ . إِذَا كَانَ ٱلْخَطَّانِ فِى ٱلطُّولِ ، أَحَدُهُمَا عَلَىٰ مِثَالِ ٱلْآخَرِ ، كَمَا بَيَّنَّا فِى ٱلْخُطُوطِ
ٱلسَّبْعَةِ ٱلدَّالَّةِ عَلَىٰ أَصْحَابِ ٱلْأَدْوَارِ ، لَمْ يَقَعْ بَيْنَ خَطَّيْنِ فِى ٱلطُّولِ ، عَقْدٌ . وَإِذَا كَانَ أَحَدُ
ٱلْخَطَّيْنِ فِى ٱلطُّولِ ، وَٱلْآخَرُ فِى ٱلْعَرْضِ ، وَقَعَ ٱلْعَقْدُ . لِأَنَّ ٱلْخَطَّيْنِ فِى ٱلطُّولِ ، يَدُلُّ عَلَىٰ نَاطِقَيْنِ ،
كَمَا قَدْ جَرَى ٱلتَّفْسِيرُ بِهِ . وَإِذَا كَانَ أَحَدُ ٱلْخَطَّيْنِ فِى ٱلطُّولِ ، وَٱلْآخَرُ فِى ٱلْعَرْضِ ، فَهُمَا ، يَدُلَّانِ
عَلَى ٱلْأَسَاسَيْنِ . فَإِنْ كَانَتِ ٱلْإِشَارَةُ إِلَىٰ أَنَّ أَحَدَ ٱلْخَطَّيْنِ ، ٱلَّذِى ، هُوَ فِى ٱلطُّولِ ، يَدُلُّ عَلَىٰ أَوَّلِ
ٱلنُّطَقَاءِ ، وَٱلْخَطُّ ٱلْآخَرُ ، ٱلَّذِى ، هُوَ فِى ٱلْعَرْضِ ، عَلَى ٱلنَّاطِقِ ٱلثَّانِى ، فَهُوَ خَطَأٌ . لِأَنَّ |ٱلْخَطَّيْنِ ، الف - ١٦٨
إِذَا كَانَا هٰكَذَا ، فَهُمَا ، مُخْتَلِفَانِ فِى ٱلصُّورَةِ ، أَحَدُهُمَا فِى ٱلطُّولِ ، وَٱلْآخَرُ فِى ٱلْعَرْضِ . وَإِذَا

---

٢ — الف ، ج : من مدّته . ب : من صدقه .

٣ — الف ، ج : متولدة . ب : مولدة .

٥ — الف ، ب : فتولدت الشريعة . ج : فتولد بالشّريعة .

٧ — الف ، ج : ناطقين . ب : الناطقين .

٩ — الف ، ب : وانّ العقد من فرد . ج : وانّ عقدا بين فرد .

٩— ظاهراً: از انّ الشريعة تا بالعرض، قول صاحب محصول است

١٠ — الف ، ب : بالعرض . ج : بالفرض .

١٠ — الف ، ج : ما تقدم . ب : ما يقدم .

١٢ — الف : بين الخطين . ب ، ج : بين خطين . ١٤ — الف ، ج : واذا . ب : اذا . ١٤ — الف ، ج : فهما . ب : وهما .

١٥ — الف ، ب : فان كان . ج : فان كانت .

١٦ — الف : فهو خطأ . ب ، ج : فهو خط .

١٧ — الف : فى الصّورة احدهما . ب ، ج : فى الصّور واحدهما .

كَانَتِ ٱلْإِشَارَةُ بِالْخَطَّيْنِ إِلَىٰ نَاطِقَيْنِ، يَجِبُ ، أَنْ يَكُونَ ٱلْخَطَّانِ جَمِيعًا فِى ٱلطُّولِ ، عَلَىٰ مَا
ذَكَرْنَامِنْ أَمْرِ ٱلْخُطُوطِ ٱلسَّبْعَةِ ، ٱلَّتِى ، ظَهَرَتْ بَيْنَهُمَا ، ٱلْعَرَصَاتُ ٱلسِّتُّ . لِأَنَّ أَصْحَابَ ٱلْخُطُوطِ
فِى ٱلطُّولِ، هُمْ ، نُظَرَاءُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ، فِى إِقَامَةِ ٱلشَّرَائِعِ ٱلظَّاهِرَةِ. فَكَمَا أَنَّهُمْ نُظَرَاءُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ،
فِى إِقَامَةِ ٱلشَّرَائِعِ ٱلظَّاهِرَةِ، كَذٰلِكَ ٱلْخُطُوطُ فِى ٱلطُّولِ ، ٱلَّتِى ، يُشْبِهُ بَعْضُهَا بَعْضًا ، تَدُلُّ عَلَيْهِمْ .
وَٱلْخَطُّ فِى ٱلْعَرْضِ ، هُوَ مُخَالِفٌ لِلْخَطِّ فِى ٱلطُّولِ ، فِى ٱلصُّورَةِ . وَلَسْتُ أَعْنِى ، أَنَّهَا ، مُخَالَفَةُ
الف - ١٦٩ تَضَادٍّ ، وَلٰكِنْ ، مُخَالَفَةُ ٱلتَّشَاكُلِ ، كَمُخَالَفَةِ ٱلرُّوحِ لِلْجَسَدِ ، أَحَدُهُمَا ، مُخَالِفٌ | لِلْآخَرِ ،
مُلَائِمٌ لَهُ ، مُشَاكِلٌ ، وَكَمُخَالَفَةِ ٱلتَّأْوِيلِ لِلتَّنْزِيلِ ، فَإِنَّ أَحَدَهُمَا ، مُخَالِفٌ لِلْآخَرِ فِى ٱللَّفْظِ ،
مُوَافِقٌ لَهُ فِى ٱلْمَعْنَىٰ ، مُشَاكِلٌ فِى ٱلْجَوْهَرِ ، وَكَمُخَالَفَةِ ٱلذَّكَرِ لِلْأُنْثَىٰ ، فَهٰذِهِ ، لَيْسَتْ مُخَالَفَةَ
تَضَادٍّ ، بَلْ ، مُخَالَفَةُ تَشَاكُلٍ .

فَالْخَطُّ فِى ٱلطُّولِ ، دَلِيلٌ عَلَى ٱلنَّاطِقِ ، كَمَا فَسَّرْنَا . وَٱلْخَطُّ فِى ٱلْعَرْضِ ، دَلِيلٌ عَلَى ٱلْأَسَاسِ
ٱلْمُزْدَوِجِ بِالنَّاطِقِ . وَٱلطُّولُ ، يَدُلُّ عَلَى ٱلشَّرِيعَةِ ٱلظَّاهِرَةِ ، لِأَنَّهَا صَعْبَةٌ ، عَلَىٰ مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا ،
بِلَا مَعْرِفَةٍ . وَيَصْعُبُ ٱلْأَمْرُ ، عَلَى ٱلْمُتَمَسِّكِينَ بِهَا ، مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ مِنْهُمْ بِتَأْوِيلِهَا ، وَيَطُولُ ٱلْأَمْرُ
فِيهَا عَلَيْهِمْ ، وَيَشْتَدُّ ، لِمَا يُقَاسُونَهُ ، مِنَ ٱلشُّكُوكِ وَٱلشُّبُهَاتِ وَٱلْإِخْتِلَافَاتِ . وَكُلُّ طَوِيلٍ ، يَدُلُّ
الف - ١٧٠ عَلَى ٱلضِّيقِ وَٱلشِّدَّةِ ، وَعَلَى ٱلصُّعُوبَةِ وَٱلْمَشَقَّةِ ، وَهٰكَذَا | وَصَفَ ٱللّٰهُ ، عَزَّوَجَلَّ ، أَمْرَ ٱلشَّرِيعَةِ ،
بِالطُّولِ ، فَقَالَ عَزَّ ٱسْمُهُ : « إِنَّ لَكَ فِى ٱلنَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا . » ، أَلْمُخَاطَبَةُ ، لِلنَّاطِقِ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ .
يَعْنِى بِالنَّهَارِ ، ٱلشَّرِيعَةَ . وَبِالطُّولِ ، ٱلصُّعُوبَةَ وَٱلشِّدَّةَ . وَٱلسَّبْحُ ، سِبَاحَتُهُ فِى ٱلظَّاهِرِ ، ٱلَّذِى ،

---

١ — الف ، ج : الخطان . ب : بالخطان . ٣ — الف : نظرا . ب ، ج : نظراء .
٣ — الف ، ب : فى اقامة الشرائع الظاهرة فكما . ج : فكما .
٤ — الف ، ب : فى اقامة . ج : كذلك فى اقامة . ٤ — الف ، ج : الظاهرة . ب : الظاهرة به .
٥ — الف ، ج : مخالف . ب : يخالف . ٥ — الف ، ج : ولست اعنى انّها . ب : وليست اعنى بها .
٦ — الف ، ب : تضاد . ج : تضادد . ٦ — الف ، ب : كمخالفة الرّوح . ج : وكمخالفة الرّوح .
٦ — الف ، ب : للآخر . ج : الآخر . ٨ — الف ، ج : للانثى . ب : الانثى . ٩ — الف ، ج : تضاد . ب : تضادد .
١٠ — الف ، ج : النطق . ب : الناطق . ١٣ — الف ، ب : لمايقاسونه . ج : ويقاسونه . ١٥ — ب : عزوجل .
١٥ — آيهٔ ٧ ، سورهٔ ٧٣ (سورة المزمّل) . ١٥ — در هر سه نسخه ، من النّاطق ، آمده است . ←

أَلِفَهُ . لِأَنَّهُ ، الْبَحْرُ ، الَّذِى ، جَرَتْ فِيهِ ٱلسُّفُنُ بَعْدَهُ ، فَكَانَ يَسْبَحُ فِيهِ سَبْحًا ، وَلَمْ يَغْرِقْ ، مَعَ طُولِ سِبَاحَتِهِ فِيهِ . إِنَّ لَكَ ، فِى تَأْلِيفِ ٱلشَّرِيعَةِ ، وَإِقَامَةِ ٱلنَّاسِ عَلَيْهَا ، طَائِعِينَ وَمُكْرَهِينَ ، وَجَعْلِكَ إِيَّاهُمْ ، عَلَىٰ إِقَامَتِهَا ، صُعُوبَةً وَمَشَقَّةً .

وَقَالَ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فِى أَوَّلِ هَـٰذِهِ ٱلْآيَةِ : « إِنَّا سَنُلْقِى عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا . » ، هَـٰذَا ، لَمَّا وَقَفَ بِمَا جَرَىٰ إِلَيْهِ ، عَلَىٰ مَا يَلْحَقُهُ ، مِنْ أَهْلِ ظَاهِرِ شَرِيعَتِهِ ، مِنَ ٱلْمَشَقَّةِ أَوَّلًا ، فِى إِقَامَتِهِمْ عَلَيْهَا ، طَائِعِينَ وَكَارِهِينَ ، وَمَا يَلْحَقُهُ مِنَ ٱلتَّعَبِ | فِى ذَٰلِكَ ، ثُمَّ مِنْ بَعْدُ ، عَلَىٰ مَا يَلْحَقُهُ مِنَ ٱلْأَضْدَادِ ، الف ـ ١٧١
مِنَ ٱلنَّكْثِ وَٱلرُّجُوعِ إِلَى ٱلظَّاهِرِ ، وَغَلَبَتِهِمْ فِيهِ ، وَمَا يَلْحَقُ ٱلْأَوْلِيَاءَ ، فِى كُلِّ زَمَانٍ ، مِنَ ٱلْأَضْدَادِ ، الَّذِينَ ، جَرَوْا عَلَىٰ رَسْمِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ أَسْلَافِهِمْ ، الَّذِينَ ، بَيَّنُوا لَهُمْ ، اعْتِقَادَ ٱلرِّئَاسَاتِ فِيهَا .

فَرَأَىٰ ذَٰلِكَ ، كُلَّهُ ، بِمَا جَرَىٰ إِلَيْهِ ، وَثَقُلَ عَلَيْهِ ، وَٱشْتَدَّ ، وَطَالَ ٱهْتِمَامُهُ لَهُ ، فَكَانَ هَـٰذَا ٱلْأَمْرُ عَلَيْهِ ، ثَقِيلًا طَوِيلًا . ثُمَّ قِيلَ لَهُ : « وَٱذْكُرِ ٱسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا . » ، أُمِرَ بِالْإِنْقِطَاعِ إِلَى ٱلتَّالِى ، الَّذِى ، كَانَ مُرَبِّيَهُ ، وَبِالْإِسْتِفَادَةِ مِنْهُ ، وَإِفَادَةِ ٱلْأَسَاسِ ، الَّذِى ، أَقَامَهُ بِاسْمِهِ ، إِذْ كَانَ نَيْلُهُ ٱلتَّأْيِيدَ فِى إِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ ، مِنْ جِهَتِهِ ، فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ ٱلْإِسْمِ ٱلدَّالِّ عَلَيْهِ .

« رَبُّ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ فَٱتَّخِذْهُ وَكِيلًا . » ، فَالْمَشْرِقُ وَٱلْمَغْرِبُ ، عَلَىٰ | الف ـ ١٧٢
ٱلْأَسَاسَيْنِ ، فِى هَـٰذَا ٱلْمَوْضِعِ ، لِأَمْرِ ٱلنَّاطِقِ ، يُفِيدُ أَسَاسَهُ ، مَا يَجْرِى إِلَيْهِ ، وَيُشْرِقُ نُورُهُ عَلَيْهِ ،

← ١٦ ــ الف ، ب : ويغى . ج : يغى . ١٦ ــ الف ، ب : سباحته . ج : بسباحته .

٢ ــ الف ، ب : طائعين ومكرهين . ج : طايعين ومكروهين . ٤ ــ الف ، ج : هذه . ب : هذا.
٤ ــ آية ٥ ، سورة ٧٣ (سورة المزمّل) . ٥ ــ الف : بما جزى . ب ، ج : بما جرى .
٥ ــ الف ، ج : ولا . ب : اولا . ٦ ــ الف ، ج : من بعد . ب : بعده . ٨ ــ الف ، ب : رسم . ج : وسم .
٨ ــ الف : سنوالهم . ب ، ج : بينوالهم . ١٠ ــ آية ٨ ، سورة ٧٣ (سورة المزمّل) .
١١ ــ الف ، ب : الى التالى . ج : الى العالى . ١١ ــ الف : بالاستفادة . ب ، ج : وبالاستفادة .
١٢ ــ الف ، ب : الاسم . ج : الامتم . ١٣ ــ آية ٩ ، سورة ٧٣ (سورة المزمّل) .
١٣ ــ الف ، ب : رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وكيلا فالمشرق والمغرب على الاساسين . ج : رب المشرق والمغرب على الاساس .

وَيَسْتَفِيدُ ٱلْأَسَاسُ مِنْهُ ، فَيَغْرُبُ نُورُهُ فِيهِ . وَرَبُّهُمَا ، عَلَى ٱلتَّالِي ٱلْمُرَبِّي لَهُمَا ، فَأَمَرَهُ بِٱلْإِلْتِجَاءِ إِلَىٰ مُرَبِّيهِمَا ، ٱلَّذِي ، أَقَامَهُمَا عَلَىٰ إِقَامَةِ تَوْحِيدِ ٱلْبَارِي ، جَلَّ وَتَعَالَىٰ ، ٱلَّذِي ، لَاشَرِيكَ لَهُ ، وَلَا إِلَٰهَ غَيْرُهُ . وَعَرَّفَهُمَا ، أَنَّهُمَا ، إِذَا تَوَكَّلَا عَلَيْهِ ، كَفَاهُمَا أَمْرَ ٱلْأَضْدَادِ ، ٱلَّذِينَ ، رَأَىٰ بِمَا جَرَىٰ إِلَيْهِ ، مَا يُحْدِثُونَهُ ، فَثَقُلَ أَمْرُهُمْ عَلَيْهِ وَطَالَ . فَالطُّولُ ، يَدُلُّ عَلَى ٱلشِّدَّةِ . وَيُقَالُ لِكُلٍّ مَنْ وَقَعَتْ عَلَيْهِ ٱلشِّدَّةُ : قَدْ طَالَ ٱلْأَمْرُ عَلَيْهِ ، وَطَالَتْ عَلَيْهِ ٱلْأَيَّامُ وَٱللَّيَالِي . وَهُوَ مَشْهُورٌ ، يُغْنِي عَنْ تَطْوِيلِ ٱلْقَوْلِ فِيهِ . فَٱلْخَطُّ فِي ٱلطُّولِ ، يَدُلُّ فِي مَرْتَبَةِ ٱلنُّطَقَاءِ ، |عَلَىٰ مَاذَكَرْنَا . وَكَذَٰلِكَ ، ٱلسَّبْعُ ٱلسُّوَرِ الف ـ ١٧٣
ٱلطِّوَالِ فِي أَوَّلِ ٱلْقُرْآنِ ، يَدُلُّ عَلَىٰ أَصْحَابِ ٱلْأَدْوَارِ ٱلسَّبْعَةِ . وَٱلسَّابِعُ ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ شَرِيعَةٌ ، فَقَدْ أُقِيمَتْ لَهُ ٱلدَّعْوَةُ ، عَلَىٰ فِرَاشِ ٱلسَّادِسِ .

وَأَمَّا ٱلْخَطُّ فِي ٱلْعَرْضِ ، فَإِنَّهُ ، يَدُلُّ عَلَى ٱلْأَسَاسِ ٱلْمُزْدَوِجِ بِٱلنَّاطِقِ ، وَٱلْفَيْضِ عَلَىٰ دَعْوَتِهِ ٱلْحَقِيقِيَّةِ . لِأَنَّ ٱلْفَيْضَ ، مَعْنَاهُ ، ٱلسَّعَةُ وَٱلرَّاحَةُ . وَبِذَٰلِكَ وَصَفَ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، ٱلْجَنَّةَ ، فَقَالَ : « ... وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا ٱلسَّمٰوَاتُ وَٱلْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ . » ، « ... وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِٱللهِ وَرُسُلِهِ ، » ، قَالَ أَصْحَابُ ٱلتَّفْسِيرِ وَأَهْلُ ٱللُّغَةِ ، عَرْضُهَا ، يَعْنِي ، سَعَتُهَا . وَهُوَ كَذَٰلِكَ ، لِأَنَّهُ ، لَوْ أَرَادَ ٱلْعَرْضَ ، ٱلَّذِي ، هُوَ خِلَافُ ٱلطُّولِ ، لَقَالَ ، | الف ـ ١٧٤
عَرْضُهَا وَطُولُهَا كَعَرْضِ ٱلسَّمَاءِ وَٱلْأَرْضِ وَطُولِهِمَا . فَلَيْسَ ٱلْعَرْضُ ، أَوْلَىٰ بِأَنْ يُذْكَرَ هَاهُنَا مِنَ

---

١ ـ الف ، ب : المربّى . ج : المزنى .
١ ـ الف ، ج : بالالتجا . ب : بالالتجاء .
٣ ـ الف : الذين بما جرى . ب : الّذين اى بما جرى اعلمه . ج : الّذين اى بما جرى .
٤ ـ الف : من وقعت . ب ، ج : لكلّ من وقعت .
٥ ـ الف ، ج : الليال . ب : الليالى .
٥ ـ الف ، ب : يغنى . ج : يعنى .
٦ ـ الف ، ج : على مرتبة النطقاء . ب : على مرتبة النطقاء ع م .
٧ ـ الف ، ب : والسّابع . ج : ندارد .
٩، ١٠ ـ الف : والعرض . ب ، ج : الفيض .
١٠ ـ الف ، ب : الرّاحة . ج : الداجة .
١١ ـ آيهٔ ١٣٣ ، سورهٔ سوّم (سورة آل عمران) . وسارعوا الى مغفرةٍ من ربّكم وجنةٍ عرضها السموات والارض اعدّت للمتّقين .
١١ ـ ب : وقال عزوجل وجنة . الف ، ج : وجنة . آيهٔ ٢١ ، سورهٔ ٥٧ (سورة الحديد) . سابقوا الى مغفرةٍ من ربّكم وجنّة عرضها كعرض السماء والارض اعدّت للّذين ءامنوا بالله ورسله ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذوالفضل العظيم .
١٣ ـ الف ، ج : حلاف . ب : خلاف .

ٱلطُّولِ، بَلْ، أَرَادَ بِالْعَرْضِ، السَّعَةَ. لِأَنَّ ٱلشَّيْءَ إِذَا ٱتَّسَعَ، عَرُضَ، وَإِذَا لَمْ يَعْرُضْ، طَالَ وَدَقَّ. وَلَايَكُونُ ٱلشَّيْءُ عَرِيضًا، إِلَّامَعَ ٱلطُّولِ، وَقَدْيَكُونُ طَوِيلًا، وَلَايَكُونُ عَرِيضًا. وَإِذَا كَانَ عَرِيضًا بِلَا طُولٍ، صَارَ ذَٰلِكَ ٱلْعَرْضُ طُولًا، وَضَاقَ، وَلَايُقَالُ لَهُ عَرِيضٌ، بَلْ، سُمِّيَ طَوِيلًا، وَيُقَالُ، لِكُلِّ وَاسِعٍ، عَرِيضٌ. وَهُوَمَشْهُورٌ فِي لُغَةِ ٱلْعَرَبِ. قَالَ ٱلشَّاعِرُ:

كَأَنَّ بِلَادَ ٱللهِ وَهْيَ عَرِيضَةٌ عَلَى ٱلْخَائِفِ ٱلْمَذْعُورِ كِفَّةُ حَابِلِ

عَرِيضَةٌ، يَعْنِي، وَاسِعَةٌ. فَقَوْلُ ٱللهِ، جَلَّ وَعَزَّ: «... وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا ٱلسَّمٰوَاتُ وَٱلْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.»، فَالْجَنَّةُ، عَلَى ٱلْجَارِي. وَٱلسَّمٰوَاتُ، عَلَى | ٱلنُّطَقَاءِ. وَٱلْأَرْضُ، عَلَى ٱلْأُسُسِ. الف - ١٧٥
وَإِنَّمَا، جَمَعَ ٱلسَّمٰوَاتِ، وَوَحَّدَ ٱلْأَرْضَ، لِأَنَّ ٱلنُّطَقَاءَ، شَرَائِعُهُمْ، كَثِيرَةٌ مُخْتَلِفَةٌ، وَٱلْأُسُسُ، أَلِفُوا ٱلشَّرَائِعَ، وَرَسَمُوا ٱلدَّعْوَةَ، وَأَعَدُّوا فِيهَا. فَقَامَ ٱلْأَتِمَّاءُ بِهَا، مِنْ بَعْدِهِمْ، فِي كُلِّ دَوْرٍ، وَكَانَ ذَٰلِكَ، مُعَدًّا لَهُمْ، وَٱتَّسَعُوا فِي ذَٰلِكَ، كُلُّهُمْ.

وَقَوْلُهُ فِي ٱلْآيَةِ ٱلْأُخْرَىٰ: «... وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ،»، فَالْجَنَّةُ، عَلَى ٱلْجَارِي، هَاهُنَا، كَمَا قُلْنَا. وَٱلسَّمَاءُ وَٱلْأَرْضُ، عَلَى ٱلْمُتِمِّ وَٱللَّاحِقِ. وَٱلَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ، عَلَى ٱلْأَجْنِحَةِ وَٱلْمَأْذُونِينَ وَغَيْرِهِمْ مِنْ حُدُودِ ٱلدَّعْوَةِ، ٱلَّذِينَ، يَتَوَلَّوْنَ ٱلْعَقْدَ، عَلَى ٱلْمُسْتَجِيبِينَ، لِأَنَّهُمْ، يُؤَمِّنُونَهُمْ، بِمَايُفَاتِحُونَهُمْ بِهِ، مِنْ عِلْمِ ٱلْمُتِمِّ وَلَوَاحِقِهِ، فِي كُلِّ عَصْرٍ، مِنَ ٱلشُّكُوكِ وَٱلشُّبُهَاتِ، | فِي أُولَيٰهُمْ، وَمِنْ عَذَابِ ٱلنَّارِ فِي أُخْرَيٰهُمْ. الف - ١٧٦
وَٱللهُ، فِي هَٰذَا ٱلْمَكَانِ، عَلَى ٱلْمُتِمِّ. لِأَنَّ طَاعَتَهُ، طَاعَةُ ٱللهِ، وَمَعْصِيَتَهُ، مَعْصِيَةُ ٱللهِ. وَرُسُلُهُ، عَلَى ٱللَّوَاحِقِ، ٱلَّذِينَ، يُؤَدُّونَ عَنْهُ، إِلَىٰ أَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ، كَمَا أَدَّىٰ رَسُولُ ٱللهِ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، عَنِ ٱللهِ.

---

٢ — الف ، ج : ولايكون الشيء عريضًا الّامع الطول وقد يكون طويلا ولا يكون عريضًا واذا كان عريضًا . ب : ولايكون الشيء عريضًا . ٣ — الف ، ج : بل سمى . ب : باسمى .

٤ — الف ، ج : قال الشاعر . ب : كما قال الشاعر شعر . ٥ — الف ، ج : وهى . ب : وهو .

٥ — الف، ج: حابل. ب: حايل. ٧ — الف: الاسس. ب، ج: على الاسس. ٨ — الف، ب: جمع. ج: جميع.

٨ — الف ، ب : وحد . ج : وجد . ٩ — الف ، ج : فاقام الاتما به . ب : فاقام الاتماء به .

١٢ — الف ، ب : هاهنا . ج : ههنا . ١٤ — الف : العهد . ب : العقد . ج : والعقد . ←

فقوله : « ... أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءامَنُوا بِاللهِ وَرُسُلِهِ » ، أى ، يؤيّد المتمّ ولواحقه ، فى كلّ عصر ، بما يكون فيه سعة ، على الحدود القائمين بالدّعوة ، وعدّة لهم . والمتمّ ولواحقه ، يعدّون ذلك لهم . فوصف الله ، جلّ وعزّ ، الجنّة ، بالعرض . فدلّ العرض ، على السّعة ، كما أنّ الطّول ، يدلّ على الضّيق . والطّول ، على الشّريعة ، كما قلنا . والعرض الواسع ، على الدّعوة . لأنّ أهلها ، يتّسعون فى البيان ، وينالون الرّاحة فى أوليهم ، بالبرهان ، | الّذى ، الف ـ ۱۷۷ يؤدّيهم ، إلى عين الجنّة العريضة ، فى أخريهم ، ويتّسعون فيها ، ويقصر عليهم الأيّام واللّيالى ، وإن لم يكن هناك أيّام ولا ليال ، ولكن على التّشبيه فى المعنى . وأهل الشّريعة ، الّذين ، جهلوا حقائق ما فيها ، يضيق الأمر عليهم ، ويصعب ، ويطول عليهم الأيّام واللّيالى فى أوليهم ، لما يلحقهم ، من الإختناق ، والتّردّد فى الشّكوك والشّبهات ، والإختلافات ، الّتى ، تؤدّيهم ، إلى عين الشّدّة والعذاب ، فى أخريهم ، الّذى ، يطول عليهم فيه ، الأيّام واللّيالى ، وإن لم يكن هناك أيّام ولا ليالى ، ولكن ، على التّشبيه فى المعنى .

فالخطّ فى الطّول ، على النّاطق ، كما ذكرنا . والخطّ فى العرض ، على أساسه . وإنّك ، إذا خططت عليه خطًّا | فى العرض ، ظهر العقد إلى الوسط ، على هذا المثال (—|—) ، أى ، إذا الف ـ ۱۷۸

---

۱۵ ـ الف ، ب : آخرتهم . ج : اخريهم .

۱۷ ـ الف : عليه عن الله . ب : عليه وآله عن الله ع ج . ج : عليه عن القول .

۱ ـ الف : ورسله . ب . ج : ورسوله . ۱ ـ الف ، ب : يؤيد . ج : يريد . ۲ ـ الف ، ج : وعلمهم . ب : وعدّة لهم .

۵ ـ در هر سه نسخه ، اولاهم ، آمده است . ٦ ـ در هرسه نسخه ، اخراهم ، آمده‌است .

٦ ـ الف : ويقضوا . ب ، ج : ويقصر . ٦ ـ الف : والليال . ب ، ج : والليالى .

۷ ـ الف ، ج : ولاليال . ب : ولاليالى .

۷ ـ الف : على التشبيه فى المعنا . ب : على التشبيه فى المعنى . ج : على الشّبيه فى المعنى .

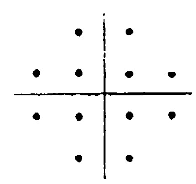
۷ ـ نسخه بدل الف . ب : جهلوا . ج : جعلوا . ۸ ـ الف : همه جا ، والليال ، آمده‌است .

۹ ـ الف ، ب : تؤديهم . ج : يؤديهم . ۱۲ ـ الف ، ب : والخط . ج : ويخط .

۱۳ ـ الف ، ب : خططتَ . ج : خطبطت . ۱۳ ـ الف : فى الوسط . ب ، ج : الى الوسط .

۱۳ ـ الف ، ب : + . ج : ندارد .

قَامَ ٱلنَّاطِقُ، فَأَلَّفَ ٱلشَّرِيعَةَ، وَأَقَامَ أَسَاسَهُ فِى إِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ، ابْتَدَأَ بِالْعَقْدِ، فَكَانَ ذٰلِكَ ٱلْعَقْدُ، مِفْتَاحًا، فَظَهَرَ بِهِ، تَوْحِيدُ ٱلْبَارِى، جَلَّ وَتَعَالَىٰ، وَظَهَرَ بِهِ، مَرَاتِبُ ٱلْحُدُودِ، لِأَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ، كَمَا ظَهَرَ ٱلْعَقْدُ ٱلْوَاحِدُ، وَظَهَرَتِ ٱلْحُدُودُ، بِالْخَطَّيْنِ، ٱلَّذَيْنِ، أَحَدُهُمَا، يَدُلُّ عَلَىٰ تَوْحِيدِ ٱلْبَارِى، عَزَّ وَجَلَّ، وَبِهِ، ظَهَرَتْ جَمِيعُ ٱلْحُدُودِ، فِى هٰذَا ٱلشَّكْلِ ٱلْوَاحِدِ، عِنْدَ ظُهُورِ ٱلْعَقْدِ فِى وَسَطِهِ، مُكَرَّرًا. أَىْ، بِتَوْحِيدِ ٱلْبَارِى، جَلَّ وَتَعَالَىٰ، يَظْهَرُ مَرَاتِبُ ٱلْحُدُودِ. وَلَمَّا ظَهَرَ ٱلْعَقْدُ ٱلْوَاحِدُ بِالْخَطَّيْنِ، ظَهَرَتْ، أَرْبَعَةُ سُطُوحٍ، لِكُلِّ سَطْحٍ، ثَلَاثُ زَوَايَا. فَظَهَرَ بِالنُّقْطَةِ ٱلْوَاحِدَةِ فِى ٱلْخَطَّيْنِ، ثَلَاثَةٌ وَأَرْبَعَةٌ،
وَهُوَ تَمَامُ ٱلْحِسَابِ | : إِثْنَانِ وَثَلَاثَةٌ وَأَرْبَعَةٌ، فَذٰلِكَ تِسْعَةٌ. وَٱلْوَاحِدُ، هُوَ عِلَّةُ ٱلْعَدَدِ، وَغَيْرُ الف - ١٧٩
دَاخِلٍ فِى ٱلْعَدَدِ. أَىْ، بِتَوْحِيدِ ٱلْبَارِى، جَلَّ وَتَعَالَىٰ، يَظْهَرُ ٱلْحُدُودُ، وَأَنَّهُ، عَزَّ ٱسْمُهُ، غَيْرُ مَعْدُودٍ مَعَ ٱلْحُدُودِ. فَالنُّقْطَةُ، عَلَىٰ تَوْحِيدِ ٱلْبَارِى، جَلَّ ذِكْرُهُ، كَمَا ذَكَرْنَا. وَٱلْخَطَّانِ، عَلَى ٱلْأَسَاسَيْنِ، وَٱلطُّولُ وَٱلْعَرْضُ، عَلَى ٱلنَّجْدَيْنِ. أَىْ، بِإِقَامَةِ ٱلْأَسَاسَيْنِ، ٱلشَّرِيعَةِ وَٱلدَّعْوَةِ، ظَاهِرًا وَبَاطِنًا، ظَهَرَ تَوْحِيدُ ٱللّٰهِ، عَزَّ وَجَلَّ. وَٱلتِّسْعَةُ ٱلَّتِى هِىَ تَمَامُ ٱلْحِسَابِ، عَلَى ٱلْأَسَاسَيْنِ وَٱلْأَتِمَّاءِ ٱلسَّبْعَةِ. لِأَنَّ تَمَامَ أَمْرِ ٱلنَّجْدَيْنِ، بِهِمْ. وَٱلسُّطُوحُ ٱلْأَرْبَعُ، هُنَّ، بَيْنَ ٱلْخَطَّيْنِ، ٱلَّذَيْنِ، أَحَدُهُمَا فِى ٱلطُّولِ وَٱلْآخَرُ فِى ٱلْعَرْضِ، وَبِهِمَا، ظَهَرَ ٱلشَّكْلُ وَصُورَتُهُ. أَىْ، بِمَا فَاضَ مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ، بِالْخَيَالَيْنِ،
عَلَى ٱلْأَسَاسَيْنِ، ظَهَرَتِ ٱلدَّعْوَةُ فِى ٱلنَّجْدَيْنِ، وَظَهَرَتْ مَرَاتِبُ ٱلْحُدُودِ، فِى كُلِّ سَطْحٍ مِنَ ٱلسُّطُوحِ | الف - ١٨٠
ٱلْأَرْبَعَةِ، بَيْنَ خَطَّيْنِ، ثَلَاثُ زَوَايَا، عَلَىٰ هٰذَا ٱلْمِثَالِ:



---

١ — الف : ابتدأ . ب . ج : ابتداء .   ٢ — الف ، ج : لاهل . ب : واهل .   ٥ — ب : البارى تعالى .
٥ — الف ، ب : ظهرت . ج : ظهر .   ٦ — در هر سه نسخه ، ثلثة ، آمده‌است .
٧ — الف : الحساب ⊘ . ب : الحساب = . ج : الحساب .
١٠ — الف ، ب : والطول والعرض على النجدين اى باقامة الاساسين الشريعة . ج : الشريعة .
١٢ — الف : هى . ب ، ج : هنّ .   ١٢ — الف ، اللّذين . ب ، ج . الّذين .
١٤ — الف ، ب : ظهرت . ج : ظهر .   ١٦ — الف ، ج : مثل آنچه درمتن آمده‌است. ب : ندارد .

فَالزَّوَايَا ٱلثَّلَاثُ ، عَلَى ٱلْفَرْعَيْنِ وَٱلْجَنَاحِ ، أَيْ ، قِوَامُ ٱلْفَرْعَيْنِ وَٱلْجَنَاحِ فِى كُلِّ عَصْرٍ ، بِمَا أَنَالَهُمُ ٱلْأَسَاسَانِ ، بِالتَّأْيِيدِ ، مِنْ جِهَةِ ٱلْأَصْلَيْنِ وَٱلْخَيَالَيْنِ . ثُمَّ ثَلَاثَةٌ وَأَرْبَعَةٌ ، جُمْلَتُهَا سَبْعَةٌ . فَالثَّلَاثَةُ ، عَلَى ٱلْفَرْعَيْنِ وَٱلْجَنَاحِ . وَٱلْأَرْبَعَةُ ، عَلَى ٱلْأَسَاسَيْنِ وَٱلنَّجْدَيْنِ . أَيْ ، بِإِقَامَةِ ٱلْفَرْعَيْنِ وَٱلْجَنَاحِ ، الدَّعْوَةَ فِى ٱلنَّجْدَيْنِ ، بِمَا نَالُوا مِنَ ٱلْأَسَاسَيْنِ ، يَكُونُ ظُهُورُ أَمْرِ ٱلْأَتِمَّاءِ ٱلسَّبْعَةِ . ثُمَّ ثَلَاثَةٌ فِى أَرْبَعَةٍ ، إِثْنَىٰ عَشَرَ . أَيْ ، بِإِفَادَةِ ٱلْأَصْلَيْنِ بِٱلْخَيَالَيْنِ ٱلْأَسَاسَيْنِ ، وَٱلْمُتِمِّ ، يَكُونُ قِوَامُ ٱللَّوَاحِقِ ٱلْإِثْنَىٰ عَشَرَ . فَقَدْ ظَهَرَ فِى هَٰذَا ٱلشَّكْلِ ، ٱلَّذِى ، هُوَ خَطَّانِ ، خَطٌّ فِى ٱلطُّولِ ، وَخَطٌّ فِى ٱلْعَرْضِ ، هَٰذِهِ ٱلْحُدُودُ ، كُلُّهَا . وَإِنَّكَ ، إِذَا خَطَّطْتَ ٱلْخُطُوطَ ٱلسَّبْعَةَ ، فِى ٱلطُّولِ ، لَمْ يَظْهَرْ شَىْءٌ مِنْ هَٰذِهِ ٱلْحُدُودِ ، | وَلَا ظَهَرَ بَيْنَهَا عَقْدٌ ، إِلَّا ذَاتُ ٱلْخُطُوطِ وَٱلْعَرَصَاتِ فَقَطْ . فَقَدْ دَلَّكَ ، الف ـ ١٨١
أَنَّ ٱلْخُطُوطَ فِى ٱلطُّولِ وَٱلْعَرَصَاتِ ، ٱلَّتِى ، تَدُلُّ عَلَى ٱلنُّطَقَاءِ وَشَرَائِعِهِمْ ، لَا تَظْهَرُ بِهَا ، إِلَّا مَرَاتِبُ ٱلنُّطَقَاءِ وَٱلشَّرَائِعِ فَقَطْ ، وَلَا يَظْهَرُ فِيهَا شَىْءٌ مِنَ ٱلْحُدُودِ . وَقَدْ دَلَّكَ ، أَنَّ ٱلْخَطَّ ٱلْوَاحِدَ فِى ٱلطُّولِ ، وَٱلْآخَرَ فِى ٱلْعَرْضِ ، دَلِيلٌ عَلَى ٱلنَّاطِقِ ٱلْأَوَّلِ وَأَسَاسِهِ . وَأَنَّ ٱلْحُدُودَ ، كُلَّهَا ، تَمَّتْ فِى دَوْرِهِ ، بِشَرِيعَتِهِ وَدَعْوَتِهِ ، عِنْدَ ٱقْتِرَانِهِ مَعَ أَسَاسِهِ ، وَٱزْدِوَاجِهِ بِهِ ، لِأَنَّهُمَا ، ذَكَرٌ وَأُنْثَىٰ . وَأَنَّهُ ، إِذَا قُرِنَ نَاطِقٌ مَعَ نَاطِقٍ ، وَزُوِّجَا ، لَمْ يَظْهَرْ شَىْءٌ مِنَ ٱلْحُدُودِ ، لِأَنَّهُمَا ذَكَرَانِ . وَأَنَّهُ ، لَمْ يَظْهَرْ فِى ظَاهِرِ شَرَائِعِ ٱلنُّطَقَاءِ ، إِلَّا ذَاتُ ٱلنَّاطِقِ وَشَرِيعَتُهُ . وَبَيْنَ ٱلْخُطُوطِ ، ٱلَّتِى ، هِىَ فِى ٱلطُّولِ ، عَرَصَاتٌ ،

---

١ ـ الف ، ب : على الفرعين . ج : همه جا ، على القرعين .

٢ ـ الف : الاساسان بالتايبد . ب : الا الاساسان بالتاييد . ج : الاساسان التاييد .

٣ ـ الف : اى باقامة الفرعين والجناح الدعوة فى النجدين بما نالوا من الاساسين يكون ظهور امر الاتماء السبعة ثم ثلثة فى اربعة اثنى عشر اى بافادة الاصلين بالخيالين الاساءين والمتم يكون قوام اللّواحق الاثنى عشر فقد ظهر. ب : اى باقامة الفرعين والجناح والاربعة على الاساسين يكون ظهور امر الاتماء السّبعة ثم ثلثة فى اربعة اثنى عشر اى بافادة الاصلين بالخيالين الاساسين والمتم يكون قوام اللّواحق الاثنى عشر فقد ظهر. ج : اى اقامة الفرعين والجناح الدعوة فى النّجدين بما نالوا من الاساسين يكون ظهور امر الاتماء السبعة ثم ثلثة فى اربعة اثنى عشر فقد ظهر .

٧ ـ الف ، ب : خططت . ج : خطبطت .

٨ ـ درهر سه نسخه ، بينهما ، آمده است.

٨ ـ الف ، ب : العرصات . ج : العرضات .

٨ ـ الف ، ب : وقد دلك . ج : فقد ذلك .

٩ ـ الف ، ب : العرصات . ج : العرضات .

١٠ ـ الف ، ب : فقد دلك . ج : فقد ذلك .

١٢ ـ الف ، ب : ذكر . ج : ذكرا .

١٤ ـ الف ، ج : التّى هى . ب : التى هو .

تُفَرِّقُ بَيْنَ ٱلْخُطُوطِ، وَلَاتَجْمَعُهَا. أَيْ، بَيْنَ ٱلنُّطَقَاءِ، مُدَّةُ ٱلشَّرَائِعِ وَٱلدَّوْرِ، وَلَاٱجْتِمَاعَ بَيْنَ نَاطِقَيْنِ أَبَدًا، فَيَزْدَوِجَانِ، | كَاجْتِمَاعِ ٱلْأَسَاسَيْنِ فِي عَصْرٍ وَاحِدٍ وَٱزْدِوَاجِهِمَا. وَظُهُورُ ٱلْحُدُودِ الف - ١٨٢ بَيْنَهُمَا، كَظُهُورِ ٱلْمَوَالِيدِ بَيْنَ ٱلذَّكَرِ وَٱلْأُنْثَىٰ. وَلَاتَوَلُّدُ، إِلَّا بِالْإِجْتِمَاعِ وَٱلْإِزْدِوَاجِ. فَكَيْفَ يَجُوزُ ٱزْدِوَاجُ نَاطِقٍ بِنَاطِقٍ؟

وَنَقُولُ، لَيْسَ ظُهُورُ ٱلشَّرِيعَةِ بِظُهُورِ نَاطِقَيْنِ وَٱجْتِمَاعِ حَدَّيْهِمَا، لِأَنَّهُمَا ذَكَرَانِ، بَلْ، ظُهُورُهُمَا، بِاجْتِمَاعِ ٱلنَّاطِقِ إِلَى ٱلسَّابِقِ وَٱقْتِرَانِهِ، كَمَا ذَكَرْنَا. لِأَنَّ ٱلنَّاطِقَ إِذَا ٱتَّصَلَ بِالسَّابِقِ، كَانَ لَهُ، بِمَنْزِلَةِ ٱلْأُنْثَىٰ، وَكَانَ ٱلسَّابِقُ، لَهُ، بِمَنْزِلَةِ ٱلذَّكَرِ، فَإِذَا ٱتَّصَلَا، ظَهَرَتِ ٱلشَّرِيعَةُ. وَكَذٰلِكَ، عِنْدَ ٱتِّصَالِ ٱلْأَسَاسِ بِالتَّالِي، تَظْهَرُ ٱلدَّعْوَةُ. لِأَنَّ ٱلتَّالِيَ لِلْأَسَاسِ، بِمَنْزِلَةِ ٱلذَّكَرِ لَهُ، وَٱلْأَسَاسُ بِمَنْزِلَةِ أُنْثَاهُ. ثُمَّ ٱجْتِمَاعُ ٱلْأَسَاسَيْنِ بِقِيَامِ ٱلدَّعْوَةِ، عَلَىٰ ظَاهِرِ ٱلشَّرِيعَةِ. لِأَنَّ ٱلنَّاطِقَ، لَهُ، بِمَنْزِلَةِ ٱلذَّكَرِ، وَٱلْأَسَاسُ، | بِمَنْزِلَةِ ٱلْأُنْثَىٰ، وَبِاجْتِمَاعِهِمَا، تَظْهَرُ ٱلْمَوَالِيدُ، بِالصُّوَرِ ٱلْبَسِيطَةِ. الف - ١٨٣ فَعَلَىٰ هٰذَا ٱلْمِثَالِ، تَكُونُ ٱلْمُزَاوَجَةُ وَٱلْمَوَالِيدُ، لَابِظُهُورِ نَاطِقَيْنِ.

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ:

«إِنَّ مَحَلَّ ٱلنَّاطِقِ، مَحَلُّ ٱلذُّكُورِ، وَمَحَلَّ ٱلتَّالِي، مَحَلُّ ٱلْإِنَاثِ، وَإِنَّكَ جَعَلْتَ ٱلنَّاطِقَ، بِمَنْزِلَةِ ٱلْأُنْثَىٰ مَعَ ٱلسَّابِقِ، وَٱلتَّالِيَ، بِمَنْزِلَةِ ٱلذَّكَرِ مَعَ ٱلْأَسَاسِ.»

قُلْنَا: إِنَّ ٱلذُّكُورِيَّةَ وَٱلْأُنُوثِيَّةَ، إِنَّمَا تَقَعُ فِي ٱلْفَاضِلِ وَٱلْمَفْضُولِ، عِنْدَ ٱلْمُزَاوَجَةِ.

---

١ — الف : تفرق . ب ، ج : يفرق . ١ — الف : ولاتجمعهما اى . ب : ولايجمعها اى . ج : ولاتجمعها الى .

١ — الف ، ب : ولااجتماع . ج : والاجتماع . ٢ — الف ، ب : فى عصرواحد . ج : فى واحد .

٦ — الف ، ج : ظهورهما . ب : ظهورها . ٦ — الف ، ب : بالسّابق . ج : السّابق .

٧ — الف ، ب : ظهرت . ج : ظهرة . ١٠ — الف ، ج : تظهر . ب : يظهر .

١١ — الف ، ب : فعلى هذا . ج : فعل هذا . ١١ — الف ، ب : ناطقين . ج : الناطقين .

١٢ — ظاهرًا از ، انّ محل النّاطق ، تا ، قلنا ، قول صاحب محصول ويا طرفداران اواست .

١٣ — الف : محل الناطق محل . ب : يحل الناطق محل . ج : يحل الناطق يحل .

١٣ — الف ، ج : محل التالى . ب ، يحل التالى . ١٤ — الف ، ج : بمنزلة الذّكر . ب : بمنزلة الذّكور .

١٥ — الف : تقع فى الفاضل والمفضول . ب : تقع فى الفاعل والمفعول . ج : يقع فى الفاضل والمفضول .

فَإِذَا ٱجْتَمَعَ حَدَّانِ . فِى ٱلْإِفَادَةِ وَٱلْإِسْتِفَادَةِ ، فَٱلْفَاضِلُ ٱلْمُفِيدُ ، أَبَدًا ، ذَكَرٌ ، وَٱلْمَفْضُولُ ٱلْمُسْتَفِيدُ ، كَمَا قُلْنَا ، أَبَدًا ، أُنْثَى . وَ هٰكَذَا يَكُونُ ٱلتَّرْتِيبُ فِى ٱلذُّكُورِ وَٱلْإِنَاثِ ، بِٱلْفَاضِلِ وَٱلْمَفْضُولِ وَٱلْمُفِيدِ وَٱلْمُسْتَفِيدِ ، كَمَا قُلْنَا . إِنَّهُ ، إِذَا قُرِنَ ٱلتَّالِى مَعَ ٱلسَّابِقِ ، كَانَ ٱلسَّابِقُ ، الذَّكَرَ ٱلْمُفِيدَ ، وَٱلتَّالِى ، الْأُنْثَى ٱلْمُسْتَفِيدَ . وَكَذٰلِكَ ، إِذَا قُرِنَ | ٱلْأَسَاسُ مَعَ ٱلنَّاطِقِ ، كَانَ ٱلنَّاطِقُ ، الذَّكَرَ ٱلْمُفِيدَ ، الف ـ ١٨٤
وَٱلْأَسَاسُ ، الْأُنْثَى ٱلْمُسْتَفِيدَ .

فَأَمَّا ٱقْتِرَانُ نَاطِقٍ مَعَ نَاطِقٍ ، فَلَا يَجُوزُ أَبَدًا ، لِأَنَّهُمَا ذَكَرَانِ ، وَلَا يَجْتَمِعَانِ فِى عَصْرٍ وَاحِدٍ ، وَلَا يَقْتَرِنَانِ . فَيَسْتَفِيدَ أَحَدُهُمَا مِنَ ٱلْآخَرِ ، وَلَا يَكُونُ بَيْنَهُمَا ، وِلَادَةٌ ، بَتَّةً .

فصل

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى :

« أَنَّ ٱلطَّبْعَ ٱلْوَاحِدَ ، لَا يَقَعُ تَحْتَ ٱلْحِسِّ ، مَالَمْ يَكُنْ يَمْتَزِجُ بِٱلْآخَرِ . » .

فَإِنَّا نَقُولُ . إِنَّ ٱلطَّبَائِعَ ٱلْأَرْبَعَةَ ، هِىَ وَاقِعَةٌ ، كُلُّهَا ، تَحْتَ ٱلْحِسِّ ، قَبْلَ ٱمْتِزَاجِ بَعْضِهَا بِبَعْضٍ . وَهِىَ مُرَكَّبَةٌ ، فِى ذَاتِهَا ، مُمْتَزِجَةٌ ، كَامْتِزَاجِ ٱلْحَرَارَةِ بِٱلْيُبُوسَةِ ، وَتَرْكِيبِ ٱلنَّارِ مِنْهُمَا ، وَٱلنَّارُ وَاقِعَةٌ تَحْتَ ٱلْحِسِّ . وَكَذٰلِكَ ، امْتِزَاجُ ٱلْحَرَارَةِ بِٱلرُّطُوبَةِ ، وَتَرْكِيبُ ٱلْهَوَاءِ مِنْهُمَا ، وَٱلْهَوَاءُ وَاقِعٌ تَحْتَ ٱلْحِسِّ . وَعَلَى هٰذَا ٱلْمِثَالِ ، الْأُمَّهَاتُ ٱلْأَرْبَعَةُ ، وَهِىَ ، كُلُّهَا ، وَاقِعَةٌ تَحْتَ ٱلْحِسِّ . بَلِ ٱلْأَفْرَادُ | قَبْلَ ٱلتَّرَاكِيبِ ، وَاقِعَةٌ تَحْتَ ٱلْحِسِّ . الف ـ ١٨٥

---

٢ ــ الف ، ب : بالفاضل . ج : الفاضل .

٦ ــ الف ، ب : ولايجتمعان . ج : ولايجمعان .

٦ ــ الف : ولايجوز . ب ، ج : فلا يجوز .

٧ ــ الف ، ب : ولايقترنان . ج : ولاتفترقان .

١٠ ــ ظاهرًا از ، انّ الطّبع ، تا ، بالآخــر ، قول صاحب محصول است .

١٠ ــ در هرسه نسخه ، الحساس ، آمده است . ب : نسخه بدل : الحس .

١٠ ــ الف : مالم يمتزج . ب : مالم يكن يمتزج . ج : مالم يكن يمترح .

١١ ــ الف : فانّما نقول . ب : فانّا نقول . ج : فانّما يقول .

١١ ــ در حاشيهٔ نسخهٔ الف : انّ الطّبائع الاربعة هى واقعة كلّها تحت الحساس قبل امتزاج بعضها ببعض وهى مركبة فى ذاتها .

١١ ــ الف ، ب : امتزاج . ج : امتراح .

١٣ ــ در هر سه نسخه ، منها ، آمده است .

١٤ ــ الف : والهوئ . ب : والهوى . ج : والهوا .

١٤ ــ الف : الهوئ . ب : الهواء . ج : الهوا .

١٥ ــ الف ، ب : بل الافراد . ج : بالافراد .

فَأَمَّا ٱلْمَوَالِيدُ، فَإِنَّهَا، لَاتَظْهَرُ بِٱمْتِزَاجِ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَعَ ٱلْآخَرِ، بَلْ، بِٱجْتِمَاعِ ٱلْأَرْبَعَةِ، وَٱمْتِزَاجِ بَعْضِهَا بِبَعْضٍ. وَلَاتَظْهَرُ بِٱجْتِمَاعِ طَبِيعَتَيْنِ، وَلَاثَلَاثَةِ مَوَالِيدَ، بَلْ، بِٱجْتِمَاعِهَا كُلِّهَا. وَإِنْ كَانَ فِى مُتَوَلِّدَاتِ ٱلْعَالَمِ أَيْضًا، مَا قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ أَحَدُ ٱلطَّبَائِعِ، فَإِنَّهُ، لَابُدَّ أَنْ يَكُونَ مُمْتَزِجًا مِنَ ٱلْأَرْبَعَةِ كُلِّهَا، وَإِلَّا، لَمْ تَظْهَرْ صُورَةُ ٱلْمَوَالِيدِ، مِثْلُ دَوَابِّ ٱلْمَاءِ، فَقَدْ غَلَبَ عَلَيْهَا، طَبْعُ ٱلْمَاءِ، وَلٰكِنَّهَا، مُمْتَزِجَةٌ مِنَ ٱلْأَرْبَعَةِ. وَهٰكَذَا سَبِيلُ ٱلطَّيْرِ، ٱلَّذِى، قَدْ غَلَبَ عَلَيْهَا طَبْعُ ٱلْهَوَاءِ. وَعَلَىٰ هٰذَا، سَائِرُ ٱلْمُتَوَلِّدَاتِ، عَلَىٰ حَسَبِ غَلَبَةِ إِحْدَى ٱلطَّبَائِعِ ٱلْأَرْبَعَةِ عَلَيْهَا. وَإِنَّمَا تَظْهَرُ صُورَتُهَا، عِنْدَ ٱجْتِمَاعِ ٱلطَّبَائِعِ ٱلْأَرْبَعَةِ كُلِّهَا، فِيهَا. وَهٰذَا يَدُلُّ عَلَى ٱلدَّعَوَاتِ ٱلْأَرْبَعَةِ، ٱلَّتِى، أُقِيمَتْ عَلَى | ٱلشَّرَائِعِ ٱلثَّلَاثَةِ. فَظُهُورُ ٱلصُّورَةِ، عِنْدَ ظُهُورِ ٱلسَّابِعِ، الف ـ ١٨٦
بِحَدِّ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ.

فَكُلُّ أُسْتُقُصٍّ، يَدُلُّ عَلَىٰ مَرْتَبَةِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِ ٱلْأَدْوَارِ، وَهُوَ، مُزْدَوِجٌ فِى ذَاتِهِ، كَازْدِوَاجِ ٱلْحَرَارَةِ بِٱلْيُبُوسَةِ، وَٱزْدِوَاجِ ٱلْحَرَارَةِ بِٱلرُّطُوبَةِ، وَٱلْبُرُودَةِ بِٱلرُّطُوبَةِ، وَٱلْبُرُودَةِ بِٱلْيُبُوسَةِ. فَهٰذَا ٱلْإِزْدِوَاجُ، يُقَوِّمُ ٱلْأُسْطُقُسَّاتِ بِذَاتِهَا، وَتَقَعُ تَحْتَ ٱلْحِسِّ بِذَاتِهَا، كُلُّ وَاحِدٍ عَلَى ٱلْإِنْفِرَادِ. وَهٰكَذَا، هُوَ ظُهُورُ ٱلشَّرَائِعِ بِذَاتِهَا، لِإِزْدِوَاجِ ظَاهِرِهَا مَعَ بَاطِنِهَا، وَلِإِزْدِوَاجِ كُلِّ نَاطِقٍ مَعَ أَسَاسِهِ. وَلَاتَظْهَرُ ٱلْوِلَادَةُ ٱلْمُسْتَجَنَّةُ فِيهَا، إِلَّا بِٱجْتِمَاعِ ٱلْأَرْبَعَةِ كُلِّهَا. وَلَاتَظْهَرُ بِٱجْتِمَاعِ طَبِيعَتَيْنِ. وَلَوْ ظَهَرَ بِٱجْتِمَاعِ طَبِيعَتَيْنِ وِلَادَةٌ، لَوَجَبَ أَنْ تَظْهَرَ ٱلصُّورَةُ ٱلْمُنْفَعِلَةُ بِٱلتَّأْوِيلِ ٱلْمُسْتَجَنَّةُ فِيهِ، عِنْدَ ظُهُورِ ٱلنَّاطِقِ ٱلثَّانِى، وَهُوَ خِلَافٌ. وَٱلَّذِى

---

١ ــ الف ، ج : لاتظهر . ب : لايظهر . ١ ــ الف ، ب : واحد منهما . ج : واحد منها .

٢ ــ در هر سه نسخه ، ولايظهر ، آمده‌است . ٢ ــ الف ، ب : ثلاثة . ج : يلاثه .

٢ ــ در هر سه نسخه ، اجتماعها ، آمده‌است . ٣ ــ الف ، ج : الطبايع . ب : الطبائع .

٤ ــ الف ، ج : الماء . ب : المآء . ٦ ــ در هر سه نسخه ، الهوى ، آمده‌است .

٧ ــ الف ، ج : الاربعة . ب : الاربع . ٨ ــ الف ، ب : الشرائع . ج : الشرايع .

١٠ ــ در هر سه نسخه ، استقص ، آمده‌است . ظاهرًا بصورت ، الأَسْطَقِسْ، الإِسْطَقِسْ، الأُسْطُقُسْ ، استعمال شده‌است . ١١ ــ الف ، ب : والبروده بالرّطوبة . ج : ندارد .

١٢ ــ الف ، ب : الاستقصات . ج : الاسطقصات .

الف - ١٨٧ ذَكَرْنَا ، أَنَّ ٱلْوِلَادَةَ ، تَقَعُ بِاجْتِمَاعِ ٱلْأَسَاسَيْنِ ، فَإِنَّهَا ، وِلَادَةٌ خَفِيَّةٌ بِالْقُوَّةِ ، لِأَنَّ ٱلصُّورَةَ ٱلْبَسِيطَةَ ، تَتَوَلَّدُ بِإِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ ، وَتَحْيَى بِالْعِلْمِ . وَكُلُّ دَعْوَةٍ ، هِىَ جُزْءٌ مِنْ أَجْزَاءِ عَالَمِ هٰذِهِ ٱلصُّورَةِ . وَيَتِمُّ هٰذَا ٱلْعَالَمُ ٱلْمُنْفَعِلُ ، فِى ٱلدَّعْوَةِ ، ٱلَّتِى ، يُؤْثِرُهَا ٱلْعَالَمُ ٱلْأَعْلَى ٱلْبَسِيطُ ، فِى عَالَمِ ٱلنَّفْسِ ٱلنَّاطِقَةِ ، بِالْعِلْمِ ٱلْمُسْتَجَنِّ فِى ٱلْأَعْمَالِ ، عِنْدَ ٱنْقِضَاءِ ٱلْأَدْوَارِ كُلِّهَا . فَعِنْدَ ذٰلِكَ ، تَظْهَرُ بِصُورَةِ هٰذَا ٱلْعَالَمِ ٱلْمُنْفَعِلِ ، فِى هٰذِهِ ٱلْأَدْوَارِ ، وَيَكُونُ تَوَلُّدُهُ ، بِالْكَمَالِ وَٱلْفِعْلِ . وَعِنْدَ ذٰلِكَ ، تَظْهَرُ ٱلصُّورَةُ بِتَمَامِهَا ، لِاجْتِمَاعِ أَجْزَائِهَا فِى ٱلدَّعَوَاتِ ٱلْأَرْبَعَةِ ، عَلَى ٱلشَّرَائِعِ ٱلثَّلَاثَةِ ، عِنْدَ ظُهُورِ صَاحِبِ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ ، بِحَدِّ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ . وَسَوْفَ نَشْرَحُ مَاذَكَرْنَا ، مِنْ أَمْرِ ٱلدَّعَوَاتِ ٱلْأَرْبَعَةِ ، فِى ٱلشَّرَائِعِ ٱلثَّلَاثَةِ ، عِنْدَ ذِكْرِ رَابِعِ ٱلنُّطَقَاءِ ، إِنْ شَاءَ ٱللّٰهُ تَعَالَى وَبِهِ ٱلْقُوَّةُ . وَإِنَّمَا كَانَتِ ٱلْمَوَالِيدُ ، أَيْضًا ، فِى كُلِّ دَوْرٍ ، بِالْقُوَّةِ .

الف - ١٨٨ وَٱلْوِلَادَةُ ٱلْخَفِيَّةُ ، ٱلَّتِى ، كَمَالُهَا ، عِنْدَ تَمَامِ ٱلْأَدْوَارِ ، لَا بِإِثْنَيْنِ ، بَلْ ، بِأَرْبَعَةٍ ، وَهُمَا ٱلْأَصْلَانِ وَٱلْأَسَاسَانِ ، ذَكَرَانِ وَأُنْثَيَانِ ، وَهُوَ ، دَلِيلٌ عَلَى مَاقُلْنَا ، إِنَّهُ ، لَايَقَعُ بِطَبِيعَتَيْنِ ، مَوَالِيدُ . فَإِذَا ٱجْتَمَعَتِ ٱلطَّبَائِعُ ٱلْأَرْبَعَةُ ، ظَهَرَتْ وِلَادَةٌ . كَذٰلِكَ ، بِتَأْيِيدِ ٱلْأَصْلَيْنِ لِلْأَسَاسَيْنِ ، قَامَ أَمْرُ ٱلنَّجْدَيْنِ ، وَظَهَرَتِ ٱلْمَوَالِيدُ . فَأَمَّا بِظُهُورِ نَاطِقَيْنِ ، فَلَا عَلَى حَسَبِ مَا جَرَى بِهِ ٱلْإِسْتِدْلَالُ ، أَنَّ بِاجْتِمَاعِ طَبِيعَتَيْنِ تَظْهَرُ ٱلْمَوَالِيدُ .

قَدْ رَسَمْنَا فِى ذِكْرِ ٱلنَّاطِقِ ٱلْأَوَّلِ وَشَرِيعَتِهِ ، وَٱلنَّاطِقِ ٱلثَّانِى وَعَزِيمَتِهِ ، مَا نَرْجُوا أَنْ

---

٢ ــ الف ، ج : تحيا . ب : متن ، يحتاج ، نسخه بدل ، تحيى .

٢،٣ ــ الف ، ج : هذه الصّورة . ب : هذا الصّور .

٣ ــ الف ، ج : الدّعوة الّتى يؤثّره . ب : الدّعوة النّبى يؤثّره .

٤ ــ الف ، ب : كلّها فعند ذلك تظهر بصورة هذا العالم المنفعل فى هذه الادوار ويكون تولده بالكمال والفعل .
ج : ويكون توالدهما بالكمال والفعل . در ب : بجاى تولده ، تولدة ، وبجاى والفعل ، والعقل ، آمدهاست .
نسخه بدل ب : بجاى والعقل ، والفعل .

٦ ــ الف : يظهر . ب : تظهر . ج : لظهور .

٦ ــ الف ،ب : بتمامها . ج : تمامها .

٨ ــ الف ،ب : رابع . ج : الرّابع .

٨ ــ ب : اللّٰه تعالى . ب ، ج : اللّٰه .

٩ ــ الف ، ب : لاباثنين . ج : لابثين .

١٠ ــ الف ، ب : لايقع . ج : لايقعى .

١٠ ــ الف ، ب : مواليد . ج : واليد .

١١ ــ الف ، ب : للاساسين قام امر . ج : الاساسين فامر .

١٢ ــ الف ، ب : فلا على حسب ما جرى به . ج : فا لا على حسب واخرى به .

١٣ ــ الف ، ج : المواليد . ب : المواليد = .

١٤ ــ الف ، ب : الثّانى . ج : التّالى . ←

يَكُونَ فِيهِ مَقْنَعٌ ، وَزَوَالُ ٱلشَّكِّ ، وَإِصْلَاحُ ٱلْغَلَطِ ، ٱلَّذِى ، جَرَىٰ فِى هَٰذَا ٱلْبَابِ ، وَوُقُوعُ ٱلْإِعْتِقَادِ ٱلصَّحِيحِ ، ٱلَّذِى ، عَلَيْهِ بُنْيَانُ ٱلدَّعْوَةِ ٱلْحَقِيقِيَّةِ ، عَلَىٰ حُدُودِ أَصْحَابِ ٱلْأَدْوَارِ ٱلسَّبْعَةِ ، وَأَصْحَابِ ٱلشَّرَائِعِ | ٱلسِّتَّةِ ، وَأَصْحَابِ ٱلْعَزَائِمِ ٱلْخَمْسَةِ ، وَإِثْبَاتِ ٱلشَّرِيعَةِ لِأَوَّلِ ٱلنُّطَقَاءِ ، الف ـ ٨٩ وَٱلْعَزِيمَةِ لِلثَّانِى ، عَلَيْهِمُ ٱلسَّلَامُ ، وَفِيهِ بَلَاغٌ ، إِنْ شَاءَ ٱللهُ تَعَالَىٰ .

بَابُ ٱلْقَوْلِ فِى ثَالِثِ ٱلنُّطَقَاءِ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى :

« أَنَّ ٱلْمَجُوسَ ، هُمْ ، مُسْتَمْسِكُونَ بِشَرِيعَةِ ٱلنَّاطِقِ ٱلثَّالِثِ ، » ، وَمَاجَرَىٰ مِنَ ٱلْكَلَامِ فِى هَٰذَا ٱلْبَابِ .

فَإِنَّا نَقُولُ ، إِنَّ ٱلْمَجُوسَ لَاتَدَّعِى ذَٰلِكَ ، فِى ظَاهِرِ ٱلْأَمْرِ ، وَيَزْعُمُ قَوْمٌ مِنْهُمْ ، أَنَّ صَاحِبَهُمْ ، كَانَ أَيَّامَ جَمَّ ، وَأَنَّ جَمَّ ، هُوَ ، سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ ، عَلَيْهِمَا ٱلسَّلَامُ . وَلَايَبْعُدُ أَنْ يَكُونَ كَذَٰلِكَ . وَقَالَ قَوْمٌ ، إِنَّهُ ، لَمَّا مَلَكَ سْتَاسَفُ مِنْ بُخْتِ نَصَّرَ ، وَبُخْتُ نَصَّرَ تُسَمِّيهِ ٱلْعَجَمُ لُهْرَاسِفَ ، أَتَاهُ زَرْدُهُشْتُ ، فَدَعَاهُ إِلَىٰ دِينِ ٱلْمَجُوسِيَّةِ ، فَأَجَابَهُ ، وَدَعَا إِلَيْهِ أَهْلَ مَمْلَكَتِهِ . وَكَانَ بُخْتُ نَصَّرَ ،

← ١٤ ـ الف . ج : مانرجوا . ب : ماترجو .

١ ـ الف ، ب : جرى . ج : جرا .

٢ ـ الف ، ج : الصحيح الّذى عليه بنيان . ب : والصحيح الّذى تبيان .

٢ ـ الف . ج : إصحاب . ب : الاصحاب .   ٤ ـ الف ، ج : الله . ب : الله تعالى .

٩ ـ ظاهرًا از ، انّ المجوس ، تا ، وما جرى . قول صاحب محصول است .

٩ ـ الف ، ب : متمسكون . ج : مستمسكون .

١٠ ـ الف . ج : ايام جم وانّ جم . ب : كان ايام جم وانّ جم .

١١ ـ الف : ولايبعد . ب : ولابعد . ج : ولانبعد .   ١٢ ـ الف ، ب : ستاسف من . ج : استا من .

١٢ ـ الف : تسميه العجم لهراسف . ب : سميه العجم بهراسف . ج : تسمية العجم هراسف .

١٣ ـ الف . ج : درهست . ب : ذرهست .   ١٣ ـ الف ، ب : اهل مملكته . ج : مملكته .

أَيَّامَ رَاحِيمَ بْنِ سُلَيْمَانَ . فَهٰذَا مَا فِى رِوَايَاتِ ٱلْعَامَّةِ . فَأَمَّا أَنْ يَدَّعِىَ ٱلْمَجُوسُ ، | الف - ١٩٠ أَنَّهُمْ ، عَلَىٰ شَرِيعَةِ إِبْرَاهِيمَ ، وَأَنَّ دِينَهُمْ ، ظَهَرَ أَيَّامَ إِبْرَاهِيمَ ، فَمُحَالٌ . وَلَيْسَ شَىْءٌ مِمَّا فِى أَيْدِيهِمْ ، بِمُوَافِقٍ لِشَرَائِعِ إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، وَسُنَنِهِ ، ٱلَّتِى ، كَانَ عَلَيْهَا بَقَايَا ٱلْعَرَبِ ، ٱلَّذِينَ ، كَانُوا يَدَّعُونَ فِى ٱلْجَاهِلِيَّةِ ، أَنَّهُمْ ، عَلَىٰ دِينِ إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، مِثْلَ ٱلْخِتَانِ ، وَحَجِّ ٱلْبَيْتِ ، وَتَحْرِيمِ نِكَاحِ ذَوَاتِ ٱلْمَحَارِمِ ، وَغَيْرِ ذٰلِكَ ، مِمَّا كَانَ إِبْرَاهِيمُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، سَنَّهُ فِى شَرِيعَتِهِ . فَقَدْ رُوِىَ ، أَنَّ إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، أَوَّلُ مَنِ ٱخْتَتَنَ ، وَأَنَّهُ ٱخْتَتَنَ ، وَهُوَ ٱبْنُ تِسْعِينَ سَنَةً ، وَٱخْتَتَنَ مَعَهُ إِسْمٰعِيلُ ، وَهُوَ ٱبْنُ ثَمَانِى سِنِينَ ، وَٱخْتَتَنَ إِسْحَاقُ ، وَهُوَ ٱبْنُ سَبْعَةِ أَيَّامٍ ، وَٱخْتَتَنُوا ، كُلُّهُمْ ، فِى يَوْمٍ وَاحِدٍ ، فَجَرَتِ ٱلسُّنَّةُ مِنْ بَعْدِهِ ، فِى وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ ، أَنَّهُمْ ، يَخْتَتِنُونَ فِى بِضْعِ سِنِينَ ، وَٱلسُّنَّةُ ، قَائِمَةٌ فِى ٱلْمُسْلِمِينَ بِذٰلِكَ ، وَفِى وُلْدِ إِسْحَاقَ ، أَنَّهُمْ ، | الف - ١٩١ يَخْتَتِنُونَ بَعْدَ سَبْعَةِ أَيَّامٍ ، وَٱلسُّنَّةُ ، قَائِمَةٌ فِى ٱلْيَهُودِ بِذٰلِكَ . وَدَلَّ بِهٰذَا ، أَنَّ إِبْرَاهِيمَ ، بَلَغَ حَدَّ ٱلنُّطْقِ ، لِأَنَّ ٱلتِّسْعِينَ ، هُوَ ٱلْعَقْدُ ٱلتَّاسِعُ ، وَٱلتَّاسِعُ ، حَدُّ ٱلنُّطَقَاءِ بَعْدَ ٱلْأَتِمَّاءِ ٱلسَّبْعَةِ . وَٱلْأَسَاسُ ، ٱلَّذِى ، هُوَ ٱلثَّامِنُ ، وَثَمَانِى سِنِينَ ، ٱلَّذِى ، ٱخْتَتَنَ فِيهَا إِسْمَاعِيلُ ، دَلَّ عَلَىٰ حَدِّ ٱلْأَسَاسِيَّةِ ، لِأَنَّهُ ، ٱلثَّامِنُ مِنْ بَعْدِ ٱلْأَتِمَّاءِ ٱلسَّبْعَةِ . وَسَبْعَةُ أَيَّامٍ ، ٱلَّتِى ، ٱخْتَتَنَ فِيهَا إِسْحَاقُ ، دَلَّ عَلَىٰ حَدِّ ٱلتَّمَامِيَّةِ ، أَىْ ، كَانَ أَحَدَ ٱلْأَتِمَّاءِ ٱلسَّبْعَةِ ، وَٱخْتَتَنُوا فِى وَقْتٍ وَاحِدٍ ، فَٱلْخِتَانُ ، وَغَيْرُ ذٰلِكَ مِنَ ٱلسُّنَنِ ، ٱلَّتِى ذَكَرْنَاهَا ، هِىَ ، سُنَنُ إِبْرَاهِيمَ ، ٱلَّتِى ، لَمْ يَقَعْ فِيهَا تَغْيِيرٌ وَلَا تَبْدِيلٌ . وَهِىَ ، مَعْرُوفَةٌ بِإِبْرَاهِيمَ ، مَنْسُوبَةٌ إِلَيْهِ ، لَا ٱرْتِيَابَ فِى ذٰلِكَ ، وَهِىَ كُلُّهَا ،

---

١ ــ الف : راحيم . ب : راجعيم . ج : راجعم .　١ ــ الف ، ج : ان يدعى . ب : ان تدعى .
٣ ــ الف : وسننه التى كان . ب : وسنّة التى كانت . ج : وسنّة التى كان .
٤ ــ در هر سه نسخه ، يدعون الجاهلية ، آمده است .　٥ ــ الف ، ب : سنه . ج : سنة .
٦ ــ الف ، ب : هو ابن . ج : هوبن .
٧ ــ الف : سنين واختن . ب : سنين واختتن . ج : سنة واختتن . نسخه بدل . ج : سنين واختتن .
٨ ــ الف ، ب : يختتنون . ج : يختنون .　١١ ــ الف ، ج : الذى اختتن . ب : الذين اختتن .
١٢ ــ الف ، ب : لانه الثامن من بعد . ج : لانه الثامن والاساسية لانه الثامن من بعد .
١٣ ــ الف ، ج : فيها اسحق . ب : فى اسحق .　١٥ ــ الف ، ب : تغيير . ج : تغيّر .
١٥ ــ الف ، ب : بابراهيم منسوبة اليه لاارتياب . ج : ابراهيم منسوبة آية لارتبات .

بِالضِّدِّ مِمَّا فِي أَيْدِي ٱلْمَجُوسِ ، مِنْ تَرْكِهِمُ ٱلْخِتَانَ ، وَنِكَاحِهِمْ ذَوَاتِ ٱلْمَحَارِمِ ، وَجَهْلِهِمْ
بِحُرْمَةِ ٱلْبَيْتِ ٱلْحَرَامِ ، وَكَانَتِ|ٱلْعَرَبُ تُقِيمُهَا ، قَبْلَ مَبْعَثِ ٱلنَّبِيِّ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . الف - ١٩٢
فَلَمَّا ظَهَرَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، وَنَسَخَ مَا تَقَدَّمَهُ مِنَ ٱلشَّرَائِعِ ، وَدَعَا ٱلنَّاسَ ، إِلَىٰ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ ٱللهِ ،
عَزَّ وَجَلَّ ، تَرَكَ ٱلْيَهُودَ وَٱلنَّصَارَىٰ ، عَلَىٰ مِلَلِهِمْ ، وَأَقَرَّهُمْ ، عَلَىٰ مَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنَ ٱلشَّرَائِعِ ، بَعْدَ
أَنْ دَعَاهُمْ ، إِلَىٰ مَا أَتَىٰ بِهِ ، وَخَيَّرَهُمْ ، إِمَّا قَبُولَهُ ، وَإِمَّا أَدَاءَ ٱلْجِزْيَةِ . فَمَنِ ٱمْتَنَعَ مِنَ ٱلْأَمْرَيْنِ ،
نَابَذَهُمُ ٱلْحَرْبَ . وَمَنْ دَخَلَ فِي ٱلْإِسْلَامِ ، رَفَعَ عَنْهُ ٱلسَّيْفَ وَٱلْجِزْيَةَ . وَمَنْ أَبَىٰ قَبُولَ ٱلْإِسْلَامِ ،
وَقَبِلَ ٱلْجِزْيَةَ ، مِنَ ٱلْيَهُودِ وَٱلنَّصَارَىٰ ، سَالَمَهُمْ . لِأَنَّهُمْ ، كَانُوا عَلَىٰ شَرِيعَةِ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ، عَلَيْهِمَا
ٱلسَّلَامُ . وَلَمْ يُقِرَّ ٱلْعَرَبَ ، عَلَىٰ مَا كَانُوا عَلَيْهِ ، وَلَا قَبِلَ ٱلْجِزْيَةَ مِنْهُمْ ، لِأَنَّهُمْ ٱدَّعَوْا ، أَنَّهُمْ ، عَلَىٰ
مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ ، وَبُعِثَ رَسُولُ ٱللهِ بِمِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِمَا ٱلسَّلَامُ . فَلَمَّا كَانَ ظُهُورُهُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ،
بِمِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَشَرِيعَتِهِ ، فَجَدَّدَ|مَا كَانَ مِنْ سُنَّتِهِ ، وَأَمَرَ بِهَا ، وَدَعَا ٱلنَّاسَ إِلَيْهَا ، مِثْلَ ٱلْخِتَانِ ، الف - ١٩٣
وَحَجِّ ٱلْبَيْتِ ، وَتَحْرِيمِ نِكَاحِ ذَوَاتِ ٱلْمَحَارِمِ ، وَأَبْطَلَ ، مَا كَانَ ٱبْتَدَعَهُ ٱلْمُشْرِكُونَ ، فِي شَرِيعَتِهِ ،
مِنْ عِبَادَةِ ٱلْأَصْنَامِ ، وَأَمْرِ ٱلْبَحِيرَةِ ، وَٱلسَّائِبَةِ ، وَٱلْوَصِيلَةِ ، وَٱلْحَامِ ، وَغَيْرِ ذَٰلِكَ مِنْ رُسُومِ
أَهْلِ ٱلْجَاهِلِيَّةِ ، ٱلَّتِي ، كَانَتْ مُبْتَدَعَةً . وَعَرَّفَهُمْ ، أَنَّ شَرِيعَةَ إِبْرَاهِيمَ ، هِيَ ٱلَّتِي ، قَدْ جَدَّدَهَا مِنْ سُنَنِهِ
وَأَحْكَامِهِ ، وَأَنَّ سَائِرَ ذَٰلِكَ ، هِيَ بِدَعٌ مِنَ ٱلْأَضْدَادِ ، ٱلَّذِينَ ، غَيَّرُوا دِينَ إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ .
وَرُوِيَ عَنْهُ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، أَنَّهُ قَالَ ، أُرِيتُ حُدُودَ ٱلْعَرَبِ ، فَرَأَيْتُ رَجُلًا قَصِيرًا أَزْعَرَ ،
يَجُرُّ قُصْبَهُ فِي ٱلنَّارِ . فَقُلْتُ مَنْ هَٰذَا ، فَقِيلَ لِي ، هَٰذَا ، عَمْرُو ٱبْنُ لُحَيٍّ ، وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ بَحَّرَ

---

١ ــ الف ، ب : ذوات . ج : دوار . ٢ ــ الف : وآله ندارد .
٣ ــ الف ، ب : ودعى الناس الى ماجاء به . ج : ودعى الناس الى ما جا به .
٤ ــ الف ، ب : اقرّهم . ج : اقوهم . ٨ ــ الف ، ب : لم يقر . ج : لم نفر . ٩ ــ ب : الله صلعم .
٩ ــ الف ، ب : بملّة . ج : ملّة . ١٠ ــ الف ، ب : من سنته . ج : من سنة .
١٠ ــ الف : ودعى . ب ، ج : ودعا . ١١ ــ الف ، ب : وتحريم . ج : ونحيم .
١٢ ــ الف ، ب : والسائبه . ج : والسابيه .
١٣ ــ الف : هى الّتى قد جدّدها من سننه . ب : ع م هى الّتى قد جدّدها من سنته .
١٤ ــ الف ، ب : سائر ذلک هى بدع . ج : سائر ذلک هى يبدع .

←

ٱلْبَحِيرَةَ، وَسَيَّبَ ٱلسَّائِبَةَ، وَوَصَّلَ ٱلْوَصِيلَةَ، وَحَمَى ٱلْحَامَ، وَدَعَا إِلَىٰ عِبَادَةِ ٱلْأَصْنَامِ، وَغَيَّرَ دِينَ إِبْرَاهِيمَ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ. فَلِذٰلِكَ، لَمْ يَقْبَلْ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، |مِنَ ٱلْعَرَبِ، ٱلْجِزْيَةَ، الف ـ ١٩٤
كَمَا قَبِلَهَا مِنَ ٱلْيَهُودِ وَٱلنَّصَارَىٰ، لِأَنَّهُمْ ٱدَّعَوْا، أَنَّهُمْ، عَلَىٰ شَرِيعَةِ إِبْرَاهِيمَ، وَلِأَنَّ شَرِيعَةَ إِبْرَاهِيمَ، هِيَ ٱلَّتِي، أَتَىٰ بِهَا مُحَمَّدٌ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَجَدَّدَ مَا كَانَ مِنْ رُسُومِهَا ٱلصَّحِيحَةِ، وَأَبْطَلَ ٱلْبِدَعَ. وَلَوْ أَنَّ غَيْرَ ٱلْعَرَبِ، ٱدَّعَىٰ، أَنَّهُ، عَلَىٰ شَرِيعَةِ إِبْرَاهِيمَ وَمِلَّتِهِ، لَمَا قَبِلَ مِنْهُمُ ٱلْجِزْيَةَ، كَمَا لَمْ يَقْبَلْ مِنَ ٱلْعَرَبِ، وَلِأَنَّهُ، لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ قَوْمٌ، عَلَىٰ شَرِيعَةِ إِبْرَاهِيمَ، غَيْرَ ٱلْمُسْلِمِينَ، لِأَنَّ هٰذِهِ ٱلشَّرِيعَةَ، هِيَ شَرِيعَتُهُ. فَإِذَا ٱدَّعَىٰ مُدَّعٍ، أَنَّ شَرِيعَتَهُ، هِيَ شَرِيعَةُ إِبْرَاهِيمَ، وَأَقَرَّ عَلَىٰ ذٰلِكَ، وَهُوَ، مُخَالِفٌ لِمَا أَتَىٰ بِهِ مُحَمَّدٌ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لَمْ يَصِحَّ حِينَئِذٍ، دَعْوَىٰ مُحَمَّدٍ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَنَزَّهَ ٱللهُ هٰذِهِ ٱلْمِلَّةَ، وَرَفَعَ مَنْزِلَةَ مُحَمَّدٍ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَنْ يَدَّعِيَ مُدَّعٍ، بِإِزَائِهِ، مُخَالِفًا لَهُ، أَنَّهُ، عَلَىٰ شَرِيعَةِ إِبْرَاهِيمَ، فَيَكُونَ ذٰلِكَ، نَقْضًا لِدَعْوَاهُ.
وَصَانَهُ ٱللهُ، |عَزَّ وَجَلَّ، عَنْ ذٰلِكَ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ. فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ لَهُ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، لِمَ لَا تَأْخُذُ الف ـ ١٩٥
ٱلْجِزْيَةَ مِنَ ٱلْعَرَبِ، لِأَنَّهُمْ، عَبَدُوا ٱلْأَصْنَامَ؟ قُلْنَا، وَٱلنَّصَارَىٰ، تَعْبُدُ ٱلصُّلْبَانَ وَٱلْأَوْثَانَ، وَقَدْ قَالَ ٱللهُ، عَزَّ وَجَلَّ، حِكَايَةً عَنِ ٱلْيَهُودِ وَٱلنَّصَارَىٰ: «وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ عُزَيْرٌ ٱبْنُ ٱللهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَارَى

← ١٥ ــ الف : اوديت . ب : لرايت . ج : اديت . ١٥ ــ الف : ورايت . ب ، ج : فرايت .

١٥، ١٦ ــ الف : ازعر بجر قصبه . ب : ازعر بجر قصبته . ج : ارعرالحر قصبة .

١٦ ــ الف : عمرو بن لحی وهو اول من بحر البحيره . ب : عمرو بن لحی هو اول من بجب البحيره . نسخه بدل، يبحر .
ج : عمروابن لحن وهو اول من بحر البحيره .

١ ــ الف ، ب : سائبه . ج : السابيه . ١ ــ الف ، ب : وحمی . ج : وحمن .

٤ ــ الف ، ب : اتی بها محمد . ب : اتی بها . ج : اثا بها محمد .

٤ ــ در هر سه نسخه ، من رسومه ، آمده‌است . ٦ ــ در هر سه نسخه ، قوما ، آمده‌است .

٧، ١٠ ــ در هر سه نسخه ، مدعیٌ ، آمده‌است . ٨ ــ الف ، ب : واقر . ج : واقو .

١٠ ــ الف : يُدعی . ب ، ج : يدعی . ١٠ ــ الف ، ب : فی ذلک نقضا . ج : فی ذلک نقصا .

١١ ــ ب : صانه‌الله‌تعالی . ١١ ــ الف، ب: لاتاخذ . ج: تاخذ . ١٢ ــ الف، ب: عبدوا . ج: عبد .

١٣ ــ آيهٔ ٣٠ ، سورهٔ ٩ (سورة التوبة) . وقالت اليهود عزير ابن الله وقالت النّصاری المسيح ابن الله ذلک قولهم بافواههم يضاهئون قول الّذين كفروا من قبل قاتلهم الله انّی يؤفكون . ب : عزيرن ابن .

ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ ٱللهِ ، » ، وَٱلنَّصَارَىٰ ، فِي ظَاهِرِ أَمْرِهِمْ ، يَفْتَتِحُونَ كُتُبَهُمْ – كَمَا نَفْتَتِحُهَا نَحْنُ بِسْمِ ٱللهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ – أَنْ يَقُولُوا ، بِاسْمِ ٱلْأَبِ وَٱلْإِبْنِ وَرُوحِ ٱلْقُدُسِ . تَعَالَى ٱللهُ ، عَنْ ذٰلِكَ ، عُلُوًّا كَبِيرًا . وَ هٰذَا ، أَكْبَرُ مِنْ عِبَادَةِ ٱلْأَصْنَامِ ، وَأَعْظَمُ كُفْرًا . وَقَدْ قُبِلَتْ مِنْهُمُ ٱلْجِزْيَةُ ، وَأُقِرُّوا عَلَىٰ كُفْرِهِمْ . وَكَذٰلِكَ ٱلْمَجُوسُ ، يَعْبُدُونَ ٱلنِّيرَانَ ، وَيَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ ٱللهِ ، وَقَدْ أُقِرُّوا ، عَلَىٰ دِينِهِمْ . وَإِنْ كَانُوا يَدَّعُونَ ، أَنَّ سُجُودَهُمْ لَهَا ، هُوَ سُجُودُهُمْ لِلّٰهِ ، فَقَدْ قَالَتِ ٱلْعَرَبُ فِي ٱلْأَصْنَامِ : « ... مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَآ إِلَى ٱللهِ زُلْفَىٰ ، » ، وَقَالَ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، أَيْضًا ، حِكَايَةً عَنْهُمْ : « وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ ٱللهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ | وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هٰؤُلَآءِ شُفَعَآؤُنَا عِنْدَ ٱللهِ ، » . الف – ١٩٦

وَإِنَّمَا ٱمْتَنَعَ ٱلنَّبِيُّ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، مِنْ قَبُولِ ٱلْجِزْيَةِ مِنَ ٱلْعَرَبِ ، وَقَبِلَهَا مِنْ غَيْرِهِمْ ، لِأَنَّ ٱلْعَرَبَ ٱدَّعَتْ ، أَنَّهَا عَلَىٰ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ ، وَلَمْ يَجُزْ إِقْرَارُهُمْ عَلَىٰ هٰذِهِ ٱلدَّعْوَىٰ ، وَلِمَا قَدْ ذَكَرْنَا مِنَ ٱلْعِلَّةِ فِيهِ . وَلَوِ ٱدَّعَتِ ٱلْمَجُوسُ هٰذِهِ ٱلدَّعْوَىٰ ، لَمَا قُبِلَتْ مِنْهُمُ ٱلْجِزْيَةُ ، كَمَا أَنَّهَا ، لَمْ تُقْبَلْ مِنَ ٱلْعَرَبِ ، لِمَا قَدْ تَقَدَّمَ ٱلْقَوْلُ بِهِ . وَٱلْمَجُوسُ وَإِنِ ٱدَّعَتْ ، أَنَّ مِلَّتَهُمْ وَشَرِيعَتَهُمْ ، مِنْ نَبِيٍّ مِنَ ٱلْأَنْبِيَاءِ ، فَإِنَّهُمْ ، لَا يَنْتَمُونَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ . وَقَدْ رُوِيَ ، أَنَّ عُمَرَ ، أَرَادَ قَتْلَ ٱلْمَجُوسِ ، فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، إِنَّهُ ، كَانَ لَهُمْ نَبِيٌّ وَكِتَابٌ ، وَلٰكِنْ ، ضَيَّعُوا كِتَابَهُمْ ، وَمَنَعَهُ مِنْ قَتْلِهِمْ . وَٱلْمَجُوسُ ، تَعْرِفُ ذٰلِكَ لَهُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ . وَهٰذَا ، مَشْهُورٌ عِنْدَ ٱلْأُمَّةِ . وَرُوِيَ عَنْ عُمَرَ ، أَنَّهُ قَالَ عِنْدَ ذٰلِكَ : « لَوْلَا عَلِيٌّ | لَهَلَكَ عُمَرُ » . وَلَمْ يَقُلْ أَمِيرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، الف – ١٩٧

---

١ – الف : نفتتحها نحن . ب : نفتحها نحن . ج : يفتحها من .

٣ – الف : اكبر من عبادة الاصنام . ب : اكبر من عبادة الاوثان صنام . ج : اكثر من عبادة الاصنام .

٦ – آيهٔ ٣ ، سورهٔ ٣٩ (سورة الزمر) . الا لله الدّين الخالص والّذين اتّخذوا من دونه اولياء ما نعبدهم الّا ليقرّبونا الى الله زلفى انّ الله يحكم بينهم فى ما هم فيه يختلفون انّ الله لايهدى من هو كاذب كفّار .

٦ – ب : الله تعالى عز وجل .

٧ – آيهٔ ١٨ ، سورهٔ ١٠ (سورة يونس) . ويعبدون من دون الله مالايضرّهم ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء شفعاؤنا عندالله قل أتنبّئون الله بما لايعلم فى السّموات ولافى الارض سبحانه وتعالى عمّا يشركون .

١٠ – الف ، ب : ولو ادّعت . ج : ولو دعت . ١٠ – الف ، ج : منهم . ب : منه

١٢ – الف ، ب : لاينتمون . ج : لايتمون . ١٣ – الف ، ج : امير المؤمنين . ب : امير المؤمنين على .

حِينَ مَنَعَ مِنْ قَتْلِهِمْ، إِنَّهُمْ عَلَىٰ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ. وَإِنَّ ٱلرَّسْمَ، ٱلَّذِى، فِى أَيْدِيهِمْ، هُوَ مِنْ رُسُومِهِمْ. وَٱلَّذِى، نَعْرِفُهُ وَسَمِعْنَاهُ مِنَ ٱلسَّلَفِ، رِضْوَانُ ٱللهِ عَلَيْهِمْ، أَنَّ ٱلرَّسْمَ، ٱلَّذِى. هُوَ فِى أَيْدِى ٱلْمَجُوسِ، هُوَ مِنْ بَعْضِ ٱللَّوَاحِقِ، ٱلَّذِينَ، كَانُوا فِى دَوْرِ رَابِعِ ٱلنُّطَقَاءِ، وَأَنَّ بَعْضَ ٱلْخُلَفَاءِ، أَرْسَلَهُ، فِى وَقْتِ فَتْرَةٍ، كَانَتْ فِى ذٰلِكَ ٱلْعَصْرِ، عِنْدَ غَيْبَةِ مُتِمِّ زَمَانِهِمْ، وَكَانَ ٱلْأَمْرُ لِدَاوُدَ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، وَكَانَ مُسْتَخْلَفًا، فِى زَمَنِ فَتْرَةٍ، لِغَيْبَةِ مُتِمِّ زَمَانِهِمْ. وَلَمْ يَكُنْ دَاوُدُ مُتِمًّا، وَتَصْدِيقُ ذٰلِكَ، قَوْلُ ٱللهِ، عَزَّ وَجَلَّ: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِى ٱلْأَرْضِ فَٱحْكُمْ بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ»، أُمِرَ، أَنْ يَكُونَ حَكَمًا بَيْنَ ٱللَّوَاحِقِ، لِغَيْبَةِ مُتِمِّهِمْ عَنْهُمْ.

وَمِمَّا يَدُلُّ عَلَىٰ مَا ذَكَرْنَا فِى أَمْرِ صَاحِبِ ٱلْمَجُوسِ، أَنَّهَا، تَدَّعِى، أَنَّ صَاحِبَهُمْ كَانَ، أَيَّامَ جَمٍّ، وَأَنَّ | جَمًّا، هُوَ، سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ، وَلَا نُنْكِرُ أَنْ يَكُونَ ذٰلِكَ كَذٰلِكَ، لِأَنَّ سَبِيلَ سُلَيْمَانَ، (الف - ۱۹۸) كَسَبِيلِ أَبِيهِ دَاوُدَ، عَلَيْهِمَا ٱلسَّلَامُ، وَرِثَهُ ٱلْخِلَافَةَ. وَلَا تَدَّعِى ٱلْمَجُوسُ، أَنَّ نَبِيَّهُمْ، كَانَ إِبْرَاهِيمَ، وَلَا آدَمَ وَلَا نُوحَ، كَانَا نَبِيَّيْنِ، وَلَا أَنَّ آدَمَ، هُوَ ٱلْبَدْءُ، وَإِبْرَاهِيمَ، هُوَ ٱلنِّهَايَةُ، وَلَا يَحْتَجُّونَ بِمَا ٱدُّعِىَ عَلَيْهِمْ، بِشَوَاهِدِ هٰذَا ٱلْعَالَمِ، ٱلطُّولِ وَٱلْعَرْضِ وَٱلْعُمْقِ، وَغَيْرِ ذٰلِكَ، مِمَّا نُسِبَ إِلَيْهِمْ مِنَ ٱلْإِحْتِجَاجَاتِ. وَهُمْ، يَدَّعُونَ ٱلنُّبُوَّةَ لِزَرْدُهُشْتَ وَحْدَهُ فَقَطْ، وَيَدَّعُونَ، أَنَّ ٱللهَ، لَمْ يُرْسِلْ، إِلَّا نَبِيًّا وَاحِدًا. هٰذَا عَقْدُهُمْ وَدِينُهُمْ.

۱،۲ — ظاهرًا، بجاى ان الرّسم، انّ البرسم، صحيح است. به حواشى آخر كتاب مراجعه شود.

۲ — الف: نعرفه. ب، ج: يعرفه.

۴ — الف، ب: عند غيبة. ج: عند غيبته.

۴،۵ — الف، ج: يدور عليه. ب: لداود عليه السّلام.

۶ — آيه ۲۶، سوره ۳۸ (سورة ص). يا داود انّا جعلناك خليفة فى الارض فاحكم بين النّاس بالحقّ ولاتتبع الهوى فيضلّك عن سبيل الله انّ الّذين يضلّون عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب.

۸ — الف، ج: انّ صاحبهم كان. ب: ان كان صاحبهم.

۹ — الف: ولاينكر. ب: ولاتنكر. ج: ولاننكر.

۱۰ — الف، ج: لايدعى. ب: لاتدعى.

۱۱ — الف، ج: ونوح كانا. ب: ولا نوح ع م كان.

۱۰ — الف: همه جا، حم. ب، ج: جم.

۱۰ — الف، ب: ابيه. ج: الله.

۱۰ — الف، ب: انّ نبيّهم. ج: انّ بينهم.

۱۱ — الف، ب: ابراهيم. ج: ابرهم.

۱۱،۱۲ — الف: ولايحتجون تجتمعون بما ادعى عليهم انّهم بشواهد العالم. ب: ولايحتجون بما ادعى عليهم انهم بشواهد هذا العالم. ج: ولايحتجون بشواهد العالم.

۱۳ — الف، ج: لزردهش. ب: لزردهشت.

۱۳ — الف، ب: الاحتجاجات. ج: الاحتجاجان.

۱۴ — الف، ج: عقدهم. ب: عندهم.

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِي:

« أَنَّ إِبْرَاهِيمَ، أَمَرَ ٱلْمَجُوسَ، بِاسْتِقْبَالِ ٱلشَّمْسِ حَيْثُ مَا دَارَتْ. »

فَإِنَّ هٰذَا، هُوَ عَلَى ٱلضِّدِّ مِمَّا يَدُلُّ عَلَيْهِ ٱلْقُرْآنُ، لِأَنَّ ٱلْقُرْآنَ يَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّ إِبْرَاهِيمَ، أَنْكَرَ، عَلَىٰ مَنْ كَانَ يَسْجُدُ لِلشَّمْسِ وَٱلْقَمَرِ وَٱلْكَوَاكِبِ، عَلَىٰ مَادَلَّ عَلَيْهِ بِظَاهِرِ ٱلتَّنْزِيلِ، حَيْثُ يَقُولُ، عَزَّ وَجَلَّ، حِكَايَةً عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، فِي إِنْكَارِهِ عَلَيْهِمْ: « فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ ٱلَّيْلُ رَءَا كَوْكَبًا قَالَ هٰذَا رَبِّي فَلَمَّآ أَفَلَ قَالَ لَآ أُحِبُّ ٱلْآفِلِينَ. »، وَكَذٰلِكَ، فِي صِفَةِ ٱلشَّمْسِ وَٱلْقَمَرِ، إِلَىٰ قَوْلِهِ: « إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَٱلْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَآ أَنَا مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ. وَحَآجَّهُ قَوْمُهُ، »، إِلَىٰ قَوْلِهِ: « ... وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللهِ مَالَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا، »، فَأَنْكَرَ عَلَيْهِمْ، أَنْ يَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَٱلْقَمَرِ وَٱلْكَوَاكِبِ، وَأَنَّهُمْ، يُشْرِكُونَهَا مَعَ ٱللهِ فِي ٱلْعِبَادَةِ. هٰذَا، عَلَىٰ مَاجَاءَ بِهِ ٱلْقُرْآنُ، وَٱتَّفَقَتْ عَلَيْهِ ٱلْأُمَّةُ، وَقِصَّتُهُ مَشْهُورَةٌ.

الف ـ ١٩٩

فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: « إِنَّ هٰذَا ظَاهِرُ ٱللَّفْظِ، لَا يُحْكَمُ عَلَيْهِ. »، قُلْنَا، نَحْكُمُ بِالظَّاهِرِ، عَلَىٰ سُنَنِ ٱلظَّاهِرِ، وَنَسْتَدِلُّ بِهِ عَلَى ٱلْبَاطِنِ، وَلَا يَجُوزُ إِبْطَالُ ٱلظَّاهِرِ وَمَا يَكُونُ مِنْ جِهَةِ ٱلشَّرَائِعِ.

وَأَمَّا ٱلْعُقَدُ ٱلْأَرْبَعَةُ عَلَىٰ أَوْسَاطِهِمْ، وَمَا جَرَىٰ مِنَ ٱلْقَوْلِ فِيهِ.

الف ـ ٢٠٠

٢ ــ ظاهرًا از، انّ ابراهيم، تا، مادارت، قول صاحب محصول است.

٣ ــ الف، ج: يدلّ انّ. ب: يدلّ على انّ.

٤ ــ الف: سجد للشمس. ب: يسجد للشمس. ج: سجد الشمس. ٤ ــ الف، ب: على ما دلّ. ج: على دل.

٤ ــ الف، ج: بظاهر. ب: ظاهر. ٥ ــ آيهٔ ٧٦، سورهٔ ٦ (سورة الانعام).

٧ ــ آيات ٧٧، تا ٨٠ و ٨١، سورهٔ ٦ (سورة الانعام). فلمّا رءا القمر بازغًا قال هذا ربّى فلمّا افل قال لإن لم يهدنى ربّى لاكوننّ من القوم الضالّين. فلمّا رءا الشمس بازغةً قال هذا ربّى هذا اكبر فلمّا افلت قال قوم انّى برىءٌ ممّا تشركون. انّى وجّهت وجهى للّذى فطر السّموات والارض حنيفًا وما انا من المشركين. وحاجّه قومه قال أتحاجّونّى فى الله وقد هدان ولا اخاف ما تشركون به الّا ان يشاء ربّى شيءً وسع ربّى كل شيءٍ علمًا افلا تتذكّرون. وكيف اخاف ما اشركتم ولاتخافون أنّكم اشركتم بالله ما لم ينزّل به عليكم سلطانًا فايّ الفريقين احقّ بالامن ان كنتم تعلمون. ١٠ ــ الف، ج: وقصته. ب: وقصّة.

١١ ــ در نسخهٔ ب: قبل از، فان قال، فصل، آمده است.

١١ ــ ظاهرًا جملهٔ، انّ هذا ظاهر اللّفظ لايحكم عليه، قول صاحب محصول، ويا قول كسانى است كه باصاحب اصلاح معارضه داشته‌اند. ١٣ ــ الف، ج: الاربع. ب: الاربعة. ١٣ ــ الف، ب: القول. ج: القبول.

فَإِنَّ صَاحِبَهُمْ ، دَلَّهُمْ ، عَلَىٰ أَنَّ ٱلْعَقْدَ ، يَجْرِى بِاسْمِ أَرْبَعَةٍ ، إِلَى ٱنْقِضَاءِ ٱلْأَدْوَارِ مِنْ دَوْرِهِمْ ، أَحَدُهُمْ ، صَاحِبُ دَوْرِهِمْ ، وَهُوَ رَابِعُ ٱلنُّطَقَاءِ ، ثُمَّ ٱلْخَامِسُ ، ثُمَّ ٱلسَّادِسُ ، ثُمَّ ٱلسَّابِعُ ، إِذْ كَانَ لَهُ رَسْمٌ فِى ذَٰلِكَ ، وَإِنْ كَانَتِ ٱلدَّعْوَةُ مِنْ خُلَفَائِهِ ، تَجْرِى بِاسْمِهِ ، عَلَىٰ فِرَاشِ سَادِسِ ٱلنُّطَقَاءِ ، لِأَنَّهُ ، لَا رَسْمَ لَهُ فِى تَأْلِيفِ ٱلشَّرِيعَةِ . وَإِنَّمَا أَمَرَهُمْ بِأَرْبَعِ عُقَدٍ ، لِأَنَّهُ ، كَانَ لَاحِقًا ، وَكَانَ عَقْدُهُ ، عَقْدَ ٱللَّوَاحِقِ ، ٱلَّذِينَ ، قَامُوا بِالدَّعْوَةِ ٱلْحَقِيقِيَّةِ ، فَأَشَارَ صَاحِبُهُمْ ، إِلَىٰ أَرْبَعِ دَعَوَاتٍ ، لِأَنَّ ٱلدَّعْوَةَ ٱلْحَقِيقِيَّةَ ، تُقَامُ بِاسْمِ ٱلْأَرْبَعَةِ ، عَلَىٰ مَا ذَكَرْنَاهُ .

وَأَمَّا ٱلنَّاطِقُ ٱلرَّابِعُ ، فَإِنَّهُ ، أَشَارَ إِلَىٰ نَفْسِهِ وَٱلنَّاطِقِينَ مِنْ بَعْدِهِ ، لِأَنَّهُ ، كَانَ نَاطِقًا ، وَكَانَ عَقْدُهُ ، عَقْدَ ٱلنُّطَقَاءِ ، فَأَشَارَ إِلَى ٱلشَّرَائِعِ ، وَعَقْدُ ٱلنُّطَقَاءِ ، هُوَ ظَاهِرٌ . وَٱلسَّابِعُ ، لَا رَسْمَ لَهُ فِى ٱلظَّاهِرِ ، لِأَنَّ دَعْوَتَهُ | عَلَىٰ شَرِيعَةِ ٱلسَّادِسِ ، كَمَا قَدْ تَقَدَّمَ ٱلْقَوْلُ بِهِ . وَكُلٌّ أَشَارَ إِلَى ٱلْحَقِّ وَدَلَّ عَلَيْهِ . وَإِنْ كَانَتِ ٱلْإِشَارَاتُ مُخْتَلِفَةً ، فَإِنَّ ٱلْمَعَانِىَ مُتَّفِقَةٌ . عَلَىٰ أَنَّهُ قَدْ ذُكِرَ ، أَنَّ صَاحِبَ ٱلْمَجُوسِ ، أَمَرَهُمْ ، بِشَدِّ ٱلزُّنَّارِ ثَلَاثَ طَاقَاتٍ ، وَقَالَ إِنَّ ٱلْأَفْضَلَ ، أَرْبَعَةٌ ، وَفِى ٱلثَّلَاثَةِ ، كِفَايَةٌ . فَهُوَ أَحَقُّ ، لِمَا قُلْنَا ، إِنَّهُ ، أَشَارَ إِلَى ٱلثَّلَاثَةِ أَصْحَابَ ٱلشَّرَائِعِ ، وَٱخْتَصَّ ٱلْأَرْبَعَةَ أَصْحَابَ ٱلْأَدْوَارِ ، لِأَنَّ ٱلسَّابِعَ ، صَاحِبُ دَوْرٍ ، وَلَيْسَ بِصَاحِبِ شَرِيعَةٍ . وَأَعْلَمَهُمْ ، أَنَّ فِى ٱلشَّرَائِعِ ٱلثَّلَاثِ ، مِنَ ٱلرُّسُومِ ، مَا فِيهِ كِفَايَةُ ٱلْحُدُودِ ٱلْقَائِمِينَ بِالدَّعَوَاتِ ٱلْأَرْبَعَةِ ، وَأَنَّ ٱلدَّعْوَةَ ٱلرَّابِعَةَ ، تَفْضُلُ عَلَى ٱلشَّرَائِعِ ٱلثَّلَاثَةِ .

فَسُنَنُ ٱلْمَجُوسِ ، كُلُّهَا ، كَمَا قُلْنَا ، هِىَ عَلَى ٱلضِّدِّ ، لَا مِمَّا يُنْسَبُ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، لِأَنَّ إِبْرَاهِيمَ ، لَمْ يَأْمُرْ بِشَدِّ ٱلزُّنَّارِ ، وَإِنَّمَا ، سُنَنُهُ وَشَرَائِعُهُ ، عَلَىٰ مَا فَسَّرْنَا ، مِنْ أَمْرِ ٱلْخِتَانِ

الف - ٢٠١

---

٢ — الف ، ج : اذكان . ب : اذاكان .

٦ — الف ، ب : ما ذكرنا . ج : ما ذكرناه .

٧ — درنسخهٔ ب : قبل از ، وامّا النّاطق ، فصل ، آمده است .

٧ — الف ، ب : من بعده . ج : من بعد .

٨ — الف : ولارسم . ب : لارسم . ج : ولارسوم .

١١ — الف : ليشد . ب : بشد . ج : اشد .

١٢ — الف ، ج : فهو احق . ب : فهو الحق .

١٣ — الف ، ب : فى الشّرائع الثلث . ج : فى الثلث

١٤ — الف ، ج : وانّ الدعوة الرابعة . ب : ندارد .

١٦ — الف ، ج : ينسب . ب : ينتسب .

١٧ — الف ، ب : بشد . ج : اشد .

١٧ — الف ، ب : سننه . ج : سنته .

وَحَجِّ ٱلْبَيْتِ وَتَحْرِيمِ نِكَاحِ ذَوَاتِ ٱلْمَحَارِمِ، وَٱلنَّهْيِ عَنِ ٱلسُّجُودِ لِلشَّمْسِ وَٱلْقَمَرِ وَٱلْكَوَاكِبِ، الف - ۲۰۲ وَعِبَادَةِ ٱلنِّيرَانِ، وَٱلْإِنْكَارِ عَلَىٰ مَنْ سَجَدَ لَهَا وَعَبَدَهَا مِنْ دُونِ ٱللهِ، وَأَشْرَكَهَا فِي ٱلْعِبَادَةِ مَعَ ٱللهِ، حَيْثُ يَقُولُ: «... وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِٱللهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا، ».

وَكَذٰلِكَ ٱلْقَوْلُ فِي:

«أَنَّ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّمَا أُلْقُوهُ فِي ٱلنَّارِ، لِأَنَّ أَهْلَ ذٰلِكَ ٱلزَّمَانِ، كَانُوا يَسْجُدُونَ لِلنَّارِ، »،

هُوَ دَلِيلٌ عَلَىٰ مَا ذَكَرْنَا، وَشَاهِدٌ لَهُ، وَمُؤَكِّدٌ لِمَا قُلْنَا، إِنَّ إِبْرَاهِيمَ، كَانَ مُخَالِفًا لَهُمْ، فِي ٱلسُّجُودِ لِلنَّارِ، بَلْ، خَالَفَهُمْ وَنَهَاهُمْ عَنِ ٱلسُّجُودِ لَهَا، وَلَمْ يَكُنْ ذٰلِكَ مِنْ رُسُومِهِ وَشَرِيعَتِهِ. وَإِنَّمَا، كَانَ صَاحِبُ ٱلْمَجُوسِ، أَحَدَ ٱللَّوَاحِقِ، عَلَىٰ مَا تَقَدَّمَ ٱلْقَوْلُ بِهِ، عَنِ ٱلسَّلَفِ، رِضْوَانُ ٱللهِ عَلَيْهِ، وَذَكَرَ، أَنَّهُ، كَانَ أُرْسِلَ إِلَى ٱلْجَزِيرَةِ ٱلْمَذْكُورَةِ بِٱسْمِهِ، فَرَسَمَ لَهُمْ رُسُومًا، وَ| وَضَعَ لَهُمْ كِتَابًا فِي ٱلْحِكْمَةِ، دُونَ ٱلشَّرَائِعِ وَٱلْأَحْكَامِ، لِأَنَّهُ، لَمْ يَكُنْ نَاطِقًا، بَلْ، رَسَمَ لَهُمْ الف - ۲۰۳ رُسُومًا، وَحَمَلَهُمْ عَلَيْهَا، وَأَلْزَمَهُمْ مَعْرِفَةَ حَقَائِقِهَا، فَغَيَّرُوا بَعْدَهُ، كَثِيرًا مِمَّا سَنَّهُ، وَتَدَاوَلُوهُ، وَضَيَّعُوهُ، وَٱبْتَدَعُوا بَعْدَهُ، كَمَا وَقَعَ ٱلتَّغْيِيرُ وَٱلتَّبْدِيلُ فِي جَمِيعِ ٱلْأُمَمِ، مِنَ ٱلْمُبْتَدِعِينَ.

وَٱلدَّلِيلُ عَلَىٰ أَنَّ صَاحِبَهُمْ كَانَ لَاحِقًا، أَنَّهُ، لَيْسَ فِي دِينِهِمْ سُجُودٌ، فَهُمْ، يَرْكَعُونَ وَلَا يَسْجُدُونَ. وَٱلرُّكُوعُ، حَدُّ ٱللَّاحِقِ. وَٱلسُّجُودُ، حَدُّ ٱلْمُتِمِّ. فَقَدْ دَلَّ ذٰلِكَ، أَنَّ صَاحِبَهُمْ، كَانَ لَاحِقًا، وَلَمْ يَبْلُغْ حَدَّ ٱلْأَتِمَّاءِ.

---

۳ — الف : درمتن، قال ، در حاشیه، یقول .

۳ — آیهٔ ۸۱ ، سورهٔ ۶ ، (سورة الانعام) . تمام آیة در شمارهٔ ۷ حاشیهٔ صفحهٔ ۱۵۴ آمده‌است .

۵ — ظاهرًا از ، انّ ابراهیم ، تا ، هو دلیل ، قول صاحب محصول‌است . ۵ — الف، ج: للنّار . ب: لها .

۶ — الف : وشاهد له ومؤكد . ب : وشاهد له وشاهد له ومؤكد . ج : وشاهد له وموكل .

۸ — حاشیهٔ نسخهٔ الف ، وصاحب المجوس كان احد اللواحق وكان فى دور رابع النطقاء .

۸ — الف ، ب : تقدّم . ج : قدم . ۹ — الف ، ج : باسمه . ب : باسم .

۹، ۱۰ — الف ، ج : رسوما ووضع لهم كتابًا فى الحكمة دون الشرايع والاحكام لانّه لم يكن ناطقا بل رسم لهم رسوما وحملهم. ب: رسومًا وحملهم . ۱۱ — الف، ج: بعده . ب: بعدها . ۱۱ — الف، ب: سنّه . ج: سنة .

۱۲ — الف ، ب : التغيير . ج : التغير . ۱۳ — الف ، ج : سجود . ب : ندارد .

۱۴ — الف ، ب : حد اللاحق . ج : حد اللّواحق . ۱۴ — الف : دلك . ب ، ج : دلّ ذلك .

وَيَذْكُرُ ٱلْمَجُوسُ أَيْضًا ، أَنَّ صَاحِبَهُمْ ، كَتَبَ لَهُمْ كِتَابًا ، فِى إِثْنَىْ عَشَرَ أَلْفَ جِلْدٍ مِنْ
جُلُودِ ٱلْبَقَرِ ، فَهُوَ أَيْضًا ، دَلِيلٌ عَلَىٰ أَنَّهُ ، كَانَ مِنَ ٱلإِثْنَىْ عَشَرَ .
وَسَبِيلُ ٱلْمَجُوسِ وَصَاحِبِهِمْ ، فِى دَوْرِ رَابِعِ ٱلنُّطَقَاءِ ، كَسَبِيلِ ٱلصَّابِئِينَ وَصَاحِبِهِمْ ،
فِى دَوْرِ خَامِسِ ٱلنُّطَقَاءِ . لِأَنَّهُ ، كَانَ أَيْضًا لَاحِقًا . وَلَيْسَ فِى كِتَابِهِمْ ٱلَّذِى ، يَنْسِبُونَهُ إِلَىٰ
الف ـ ٢٠٤ نَبِيِّهِمْ ، شَىْءٌ مِنَ ٱلأَحْكَامِ وَٱلسُّنَنِ وَٱلشَّرَائِعِ . وَكَذٰلِكَ ، سَبِيلُ ٱلصَّابِئِينَ ، يَقْرَؤُنَ كِتَابًا ، |
يُسَمُّونَهُ ٱلزَّبُورَ ، وَلَيْسَ فِيهِ شَىْءٌ ، مِنَ ٱلأَحْكَامِ وَٱلشَّرَائِعِ . وَٱلْمَجُوسُ وَٱلصَّابِئُونَ ، اتَّفَقُوا
عَلَىٰ ٱلْقَوْلِ بِاثْنَيْنِ . وَإِنْ كَانُوا مُخْتَلِفِينَ فِى ٱلْفُرُوعِ ، فَإِنَّ أَصْلَهُمْ ، يَرْجِعُ إِلَىٰ ٱلْقَوْلِ بِاثْنَيْنِ . لِأَنَّ
ٱلْحَكِيمَ ، سَنَّ لَهُمْ فِى ٱلأَصْلَيْنِ رَسْمًا ، وَعَرَّفَهُمْ ، أَنَّ ٱلْمُبْدَعَ وَٱلْمَخْلُوقَ ، هُمَا إِثْنَانِ ، وَأَنَّ ٱلْخَلْقَ ،
كُلَّهُ ، عَلَىٰ نَوْعَيْنِ ، وَبَيَّنَ لَهُمْ ، أَمْرَ ٱلأَشْكَالِ وَٱلأَضْدَادِ وَٱلأَزْوَاجِ وَٱلأَنْدَادِ ، لِيَسْتَدِلُّوا بِهِ ، عَلَىٰ
تَوْحِيدِ ٱللهِ ، جَلَّ وَعَزَّ . فَعَمِلُوا ، عَلَىٰ ظَاهِرِ أَلْفَاظِهِ ، وَجَهِلُوا ، مَعْنَىٰ قَوْلِ ٱلْحَكِيمِ ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا ،
وَوَضَعُوا مَاقَالَ ٱلْحَكِيمُ فِى ٱلْمُبْدَعِ وَٱلْمَخْلُوقِ ، عَلَىٰ ٱلْخَالِقِ ، عَزَّ وَتَعَالَىٰ ، وَجَهِلُوا ، تَوْحِيدَ ٱلْبَارِى
ٱلْوَاحِدِ ٱلْخَالِقِ ٱلْمُبْدِعِ ، وَجَعَلَ ٱلأَضْدَادُ ذٰلِكَ ، أَصْلًا لِرِيَاسَتِهِمْ ، وَٱبْتَدَعُوا ٱلْقَوْلَ بِاثْنَيْنِ ،
الف ـ ٢٠٥ فَهَلَكُوا وَأَهْلَكُوا ، وَهٰذَا ، هُوَ عَقْدُ ٱلْمَجُوسِ ، وَأَصْنَافِ | ٱلْمَانِيَّةِ ، وَٱلدِّيصَانِيَّةِ . وَٱلْعِلَّةُ فِيهِ ، مَاقَدْ
ذَكَرْنَا ، لِأَنَّهُمْ ، أَتْبَاعُ ٱللَّوَاحِقِ ، وَلِأَنَّهُمْ ، جَهِلُوا مَارَسَمُوا لَهُمْ فِى ٱلأَصْلَيْنِ ، ٱلْمُبْدَعِ وَٱلْمَخْلُوقِ ، فَضَلُّوا .
وَقَدْ قِيلَ ، إِنَّ ٱلصَّابِئِينَ ، كَانُوا قَوْمًا مِنَ ٱلنَّصَارَىٰ ، مَالُوا إِلَىٰ ٱلْمَجُوسِيَّةِ . وَهُوَ تَصْدِيقٌ

---

٣ ــ الف : همه جا ، الصّابئين . ب : همه جا ، الصابين . ج : همه جا ، الصائبين .
٣ ــ در حاشيهٔ نسخهٔ الف : وصاحب الصابئين فى دور خامس النطقاء كان لاحقا .
٤ ــ الف ، ج : فى دور خامس . ب : من دور خامس . ٥ ــ الف ، ج : يقرون . ب : يقرؤن .
٦ ــ الف : الصابئون . ب : الصابيون . ج : الصائبون .
٧ ــ الف ، ب : على القول باثنين . ج : على القول ما تبين . ٧ ــ الف ،ب : باثنين . ج : بائبين .
٨ ــ الف ،ب : الحكيم . ج : الحكم . ٩ ــ الف ،ب : والانداد ليستدلوا به . ج : والابداد ليستبدلوا نه .
١٠ ــ الف ، ج : فعملوا . ب : فعلموا . ١٠ ــ الف ، ب : الفاظه . ج : الفاظ .
١٢ ــ الف : القول باثنين . ب : باثنين . ج : القول مائيين .
١٣ ــ الف : واصناف المثانيه مماله بصابيّة . ب : واصناف المنانية فماله بصابية . ج : واصناف السانية فالديصانية .
١٥ ــ الف ، ج : قوما . ب : اقواما .
←

لِمَاقُلْنَا ، لِأَنَّ ٱلنَّصَارَىٰ ، أَتْبَاعُ ٱللَّاحِقِ ، فَمَالُوا هٰؤُلَاءِ فِى تِلْكَ ٱلشَّرِيعَةِ ، إِلَىٰ قَوْلِ ٱلضِّدِّ ، ٱلَّذِى ، قَامَ بِإِزَاءِ ذٰلِكَ ٱللَّاحِقِ ، ٱلَّذِى ، سَنَّ لَهُمْ فِى ٱلْأَصْلَيْنِ ، لِيُثْبِتَ تَوْحِيدَ ٱلْخَالِقِ ، جَلَّ وَعَزَّ ، فَحَرَّفَ ٱلضِّدُّ ، قَوْلَهُ ، وَدَعَا إِلَى ٱلْقَوْلِ بِاثْنَيْنِ خَالِقَيْنِ ، عَلَىٰ مِثَالِ ٱلضِّدِّ ، ٱلَّذِى ، قَامَ بِإِزَاءِ ٱللَّاحِقِ ، ٱلَّذِى ، كَانَ فِى دَوْرِ رَابِعِ ٱلنُّطَقَاءِ ، ٱلَّذِى ، بَيَّنَ لِلْمَجُوسِ ، تِلْكَ ٱلسُّنَنَ . فَرَجَعَ ٱلصَّابِئُونَ ، إِلَىٰ قَوْلِ ذٰلِكَ ٱلضِّدِّ ، كَمَا رَجَعَ ٱلْمَجُوسُ ، إِلَىٰ قَوْلِ ضِدِّ صَاحِبِهِمْ ، فَهٰكَذَا ، كَانَ رُجُوعُهُمْ ، مِنَ ٱلنَّصْرَانِيَّةِ إِلَى ٱلْمَجُوسِيَّةِ . وَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ ، | ٱتَّفَقُوا ، عَلَى ٱلْقَوْلِ بِاثْنَيْنِ خَالِقَيْنِ . تَعَالَى ٱلْوَاحِدُ الف - ٢٠٦ ٱلْخَالِقُ ٱلْمُبْدِعُ ، عَمَّا يَقُولُ ٱلظَّالِمُونَ ، عُلُوًّا كَبِيرًا ، بَلْ ، هُوَ ٱللهُ ٱلْوَاحِدُ ، خَالِقُ ٱلْأَضْدَادِ وَٱلْأَشْكَالِ وَٱلْأَزْوَاجِ وَٱلْأَنْدَادِ ، كُلِّهَا ، لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَلَا إِلٰهَ غَيْرُهُ ، هُوَ ٱلْوَاحِدُ ٱلْقَهَّارُ .

وَرُوِىَ عَنِ ٱلصَّادِقِ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، أَنَّهُ ، سُئِلَ عَنْ زَرْدُهُشْتَ ، ٱلَّذِى ، يُقَالُ ، إِنَّهُ ، نَبِىُّ ٱلْمَجُوسِ ، فَقَالَ ، إِنَّمَا هُوَ ذَرْدُشْتُ ، مَعْنَاهُ ، ٱلشَّيْخُ ٱلثِّقَةُ ، وَكَانَ نَبِيًّا مِنَ ٱلْأَنْبِيَاءِ ، سَنَّ لَهُمْ ، سُنَنًا ، فَغَيَّرَتِ ٱلْمَجُوسُ بَعْدَهُ ، وَبَدَّلَتْ ، كَمَا فَعَلَتِ ٱلْيَهُودُ وَٱلنَّصَارَىٰ ، بَعْدَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ، عَلَيْهِمَا ٱلسَّلَامُ ، وَضَلَّتْ كَمَا ضَلُّوا . فَلَمْ يَقُلِ ٱلصَّادِقُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، حِينَ سُئِلَ عَنْ ذٰلِكَ ،

← ١٥ — الف ، ب : من النصارى مالوا الى المجوسية وهو تصديق لما قلنا لانّ النصارى اتباع اللاحق . ج : من النصارى اتباع النّواحق . ب : كالمجوسية ، بجاى ، الى المجوسية .

٢ — الف ، ب : اللاحق . ج : اللّواحق .

٢ — الف : ليثبت توحيد الخالق . ب : ليثبت توحيد البارى . ج : ليبت توحيد الخالق .

٣،٤ — الف ، ج : اللاحق الّذى . ب : الّلاحق قوله الذى . ٤ — الف ، ب : الصاٰبون . ج : الصائبون .

٥ — الف ، ج : الى قول ضد . ب : الى ضد . ٦ — الف ، ج : ومن اجل . ب : من اجل ،

٧ — الف ، ب : يقول . ج : نقول . ٧ — الف ، ب : بل هو الله الواحد . ج : قل هو الله احد .

٧،٨ — الف ، ب : والاشكال والازدواج والانداد . ج : والاشكال والارواح والابداد .

٨ — الف ، ب : هوالواحد . ج : والواحد .

٩ — حاشيهٔ نسخهٔ الف : معنى ذردهشت عن الصادق عليه السّلام .

٩ — الف : زردهشت . ب : ذرهشت . ج : ردهشت .

١٠ — الف ، ذردشت معناه الشيخ الثقة وكان نبيا . ب : ذروشت معناه الشيخ الثقة وكان . ج : دردذوكنت معناه التسبيح الثقة وكان نبيا . ١٠ — الف ، ج : سنّ لهم . ب : سنن لهم . ١١ — الف : ج : فغيرت . ب : فغيره .

أنّهم، كانوا على شريعة إبراهيم وملّته، كما لم يقل أمير المؤمنين، عليه السّلام، حين نهى عمر، عن قتلهم، لمّا قال، إنّه، كان لهم نبيٌّ وكتابٌ، ولم يقل، إنّهم، على| ملّة إبراهيم، وقال، الف - ٢٠٧ إنّ النّبيّ، صلّى الله عليه وآله، قال: «سُنّوا فيهم سُنّة أهل الكتاب.»، ولو كانوا، على شريعة إبراهيم، لأخبروا بذلك. فزردهشت، يعدّ من الأنبياء، وسنّته، قائمة على سبيل سنن الأنبياء، وإن كان قد وقع فيها من التّغيير والتّبديل، ما وقع في شرائع النّطقاء، فإنّ أمره ظاهرٌ، لا مرية فيه، على ما فسّرناه.

فصل

وأمّا القول في مزدك، الّذي، قتله كسرى أنوشروان، فإنّ مزدك، لم يدع إلى إبراهيم دون سائر الأنبياء، لأنّه، قال بالتّناسخ، ولم ينصّ على نبيٍّ دون نبيٍّ، بل، ادّعى أنّ الأرواح، تتنقّل، في الأجساد، وقال بإلهيّة البشر، كقول الغلاة في هذه الأمّة، وفي غيرها من الأمم، وادّعى في ظاهر أمره المجوسيّة، وقال بنبوّة زردهشت، وجمع إلى هذه المقالة، القول| بالإثنين، مثل الف - ٢٠٨ قول المجوس، وسبيله في المجوس، سبيل ماني وديصان في الصّابئين. والإقتداء بمزدك، كاقتداء الثّنويّة بماني وديصان.

---

١ — ب: ابراهيم ع م.
١ — الف: امير المؤمنين حين نهى. ب: امير المؤمنين عليه السلام حين نهى. ج: انّهم امير المؤمنين حين نها.
٣ — الف، ج: انّ النبي. ب: النبي. ٣ — الف: سنوا. ب: سووا. ج: سنو.
٣، ٤ — الف: على شريعة ابراهيم. ب: لابراهيم ع م. ج: على شريعة لابراهيم.
٤ — فزردهشت يعد من الانبياء وسنته. ب: فذرهشت بعد من الانبياء ع م وسنة. ج: فردهست بعد من الانبياء وسنته. ٥ — الف، ب: التغيير. ج: التغير. ٥ — الف: ما وقع. ب، ج: كما وقع.
٧ — در نسخهٔ ب: قبل از، وامّا القول فى مزدك، فصل، آمده است.
٨ — درحاشيهٔ نسخهٔ الف: مزدك ومانى وديصان كانوا اضداد اللواحق.
٨ — الف، ب: مزدك. ج: مردك. ٨ — الف، ج: الّذى قتله. ب: الذى كان قبل.
٨ — الف، ب: انوشروان. ج: نوشيروان. ٩ — الف، ج: تنتقل. ب: تنتقل.
١٠ — الف، ب: بالهية. ج: الهية.
١١ — الف: ذردهشت وجمع. ب: ذرهشت وجيع. ج: درهست وجمع.

←

وَأَمَّا بِهَافَرِيدُ وَمَاجَرَىٰ مِنْ ذِكْرِهِ . فَإِنَّ بِهَا فَرِيذَ ، لَيْسَ مِنْ مَقُولَةِ ، أَنْ يُعَدَّ مَعَ زَرْدُهُشْتَ ، وَلَيْسَ هُوَ أَيْضًا مِمَّنْ يُذْكَرُ فِي طَبَقَةِ مَزْدَكَ وَمَانِيَ وَدَيْصَانَ ، فَضْلًا عَنْ أَنْ يُذْكَرَ مَعَ زَرْدُهُشْتَ ، الَّذِي ، سُنَّتُهُ قَائِمَةٌ . وَأَهْلُهَا ، يُؤْخَذُ مِنْهُمُ الْجِزْيَةُ ، وَقَدْ أُجْرُوا مَجْرَىٰ أَهْلِ الْكِتَابَيْنِ ، وَأُقِرُّوا عَلَىٰ دِينِهِمْ .

وَأَمَّا مَزْدَكُ وَمَانِي وَدَيْصَانُ ، فَإِنَّهُمْ ، كَانُوا أَضْدَادًا ، لِلَّوَاحِقِ فِي أَدْوَارِهِمْ ، أَيَّامَ الْفَتَرَاتِ ، وَكَانَ سَبِيلُهُمْ مَعَ اللَّوَاحِقِ ، فِي بَابِ الضِّدِّيَّةِ وَالْغَلَبَةِ ، سَبِيلَ الضِّدِّ الْأَوَّلِ مَعَ الْأَسَاسِ فِي هَٰذَا الدَّوْرِ . وَأَمَّا بِهَا فَرِيدُ ، فَقَدْ كَانَ تُبَعَ فِي هَٰذَا الدَّوْرِ ،| أَيَّامَ انْتِقَالِ الْمُلْكِ ، مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ ، إِلَىٰ وُلْدِ الف - ٢٠٩ عَبَّاسٍ ، وَكَانَ صَاحِبَ خُدَعٍ وَمَخَارِيقَ ، وَكَانَ مِنْ غُلَاةِ الْمَجُوسِ ، وَكَانَ يَدَّعِي عَلَىٰ أَتْبَاعِهِ ، أَنَّهُ ، يُوحَىٰ إِلَيْهِ ، وَكَانَ يَتَنَبَّأُ عَلَيْهِمْ ، وَهُوَ مِنْ نُظَرَاءِ سُنْفَاد وَكودل وَغَيْرِهِمَا مِنْ غُلَاةِ الْمَجُوسِ ، وَمِثَالُهُ ، مِثَالُ ابْنِ الْخَطَّابِ وَالْمُغِيرَةِ بْنِ سَعِيدٍ وَأَمْثَالِهِمَا مِنَ الْغُلَاةِ ، فِي هَٰذِهِ الْأُمَّةِ ، وَمِثَالُ سادكه مِنْ غُلَاةِ الْيَهُودِ . وَأَمْثَالُ هَٰؤُلَاءِ الْأَخِسَّاءِ ، وَإِنْ كَانَ لَهُمْ أَتْبَاعٌ ، فَإِنَّهُمْ ، لَا يُعَدُّونَ مَعَ زَرْدُهُشْتَ ،

← ١١ — الف ، ب : بالاثنين . ج : بالانثين. ١٢ — الف ، ب : مانى . ج : ما فى .

١٢ — الف : الصابئين واقتدا بمزدك كاقتدئ الثنويه بمانى . ب : الصابين واقتداء بمزدك كاقتداء الثنويه لمانى . ج : الصائبين واقتدا بمردك كاقتدى الثنوية بمافى .

١ — درحاشيهٔ نسخهٔ الف : امر بها فريد . ١ — الف ، ج : بها فريد . ب : هافريد .

١ — الف : بها فريد احسن مثواه ان يعد مع زردشت وليس هو ايضًا . ب : بها فريد احسن مثواه ان يعد مع ذرهشت وليس هو ايضًا . ج : بها قربوا حسن مقولة ان بعد مع ردهست وانس هو ايضًا .

٢ — الف ، ب : مانى . ج : مافى . ٢ — الف ، ب : فضلا عن . ج : فضلا لمن .

٣ — الف : لسنته . ب ، ج : نسبته . ٣ — الف : مجرا اهل الكتابيين . ب ، ج : مجرا اهل الكتابين .

٤ — الف : على دينهم . ب ، ج : عليهم. ٥ — الف : مانى وديصان . ب : مانى ويصان . ج: مافى وديصان.

٦ — الف ، ج : والغلبة . ب: والغلب. ٧ — الف ، ج : تبع . ب : تبغ .

٧،٨ — الف ، ب : ولد العباس . ج : ولد عباس . ٨ — الف ، ب : خدع . ج : جذع .

٩ — الف : يتنبي . ب : يتنباء . ج : نبنا .

٩ — الف : نظرا ستفاد وكودل . ب : نظرا ستقاد وكودل . ج : نظرا سعاد وكرول .

١٠ — الف ، ج : مثال بن . ب : مثال ابن . ١٠ — الف ، ب : سادكه . ج : شاركه . ←

وَكَانَ يَأْمُرُ بِالْعِبَادَةِ . وَيَدْعُو إِلَيْهَا . وَيَشْرُدُ فِيهَا . وَلَهُ رُسُومٌ ، قَدْ قَامَ بِهَا أَهْلُ مِلَّتِهِ ، مِثْلَ رُسُومِ أَهْلِ الْكِتَابَيْنِ . وَرُوِيَتْ فِيهِ الْأَخْبَارُ ، أَنَّهُ . كَانَ نَبِيًّا .

فَأَمَّا هٰؤُلَاءِ الْغُلَاةُ ، الَّذِينَ ذَكَرْنَاهُمْ . فَإِنَّهُمْ ، قَالُوا بِالتَّعْطِيلِ ، وَدَانُوا بِتَرْكِ الظَّاهِرِ . وَرَخَّصُوا فِي تَرْكِ الْأَعْمَالِ . وَأَبْطَلُوا الشَّرَائِعَ . |وَغَيَّرُوا الْأَحْكَامَ . وَأَصْلُ دِينِهِمْ ، تَنَاسُخٌ ، وَكَانُوا ، الف ـ ٢١٠
أَصْحَابَ مَخَارِيقَ وَدَعَاوِيَ كَاذِبَةٍ . وَكَانَ مِنْ مَخَارِيقِ بِهَا فَرِيدَ . أَنَّهُ ، كَانَ يَتَكَهَّنُ ، وَيَدَّعِي ، أَنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ ، وَزَعَمَ ، أَنَّهُ ، أُغْمِيَ عَلَيْهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ . فَلَمَّا أَفَاقَ ، قَالَ لِأَصْحَابِهِ . إِنَّهُ ، قَدْ أُوحِيَ إِلَيْهِ ، وَأُمِرَ بِتَرْكِ نِكَاحِ الْأَخَوَاتِ وَالْبَنَاتِ وَالْأُمَّهَاتِ ، وَبِتَرْكِ الزَّمْزَمَةِ ، وَأَنْ يَغْتَسِلَ مِنَ الْجَنَابَةِ ، وَيُصَلِّيَ خَمْسَ صَلَوَاتٍ لِلْمَوَاقِيتِ . لَا سُجُودَ فِيهَا ، مُتَيَاسِرًا عَنِ الْقِبْلَةِ . فَتَبِعَهُ عَلَىٰ ذٰلِكَ قَوْمٌ . وَدَعَاهُ أَبُو مُسْلِمٍ إِلَىٰ إِظْهَارِ الْإِسْلَامِ . فَأَجَابَهُ إِلَىٰ ذٰلِكَ ، وَأَظْهَرَ الْإِسْلَامَ . وَكَانَ مُصِرًّا عَلَىٰ كُفْرِهِ ، يُخَادِعُ أَبَا مُسْلِمٍ ، وَيُخَادِعُهُ أَبُو مُسْلِمٍ ، وَإِنَّمَا اتَّفَقَا عَلَىٰ اجْتِمَاعِهِمَا ، عَلَى الْغُلُوِّ ، وَالْقَوْلِ بِالتَّنَاسُخِ .
فَلَمَّا تَمَكَّنَ مِنْهُ أَبُو مُسْلِمٍ ، أَمَرَ قَحطَبَةَ بِقَتْلِهِ ، وَتَوَلَّىٰ قَتْلَهُ ، سَلَمَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّائِيُّ . |فَلَمَّا قُدِّمَ الف ـ ٢١١
لِيُقْتَلَ ، قَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ . قَدْ كُنْتَ تَعِدُنَا ، أَنَّ أَمْرَكَ يَتِمُّ . فَالْتَفَتَ إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ، فَقَالَ ، هٰذَا الْأُغْزِيُّ يَقُومُ بِأَمْرِكُمْ . وَالْأُغْزِيُّ ، مَعْنَاهُ الْأَصْلَعُ . فَقَامَ أُسْتَاسِيسُ ، مَقَامَهُ ، مِنْ بَعْدِهِ . ثُمَّ ، ظَهَرَ هُوَ أَيْضًا بِهَوَاهُ ، وَسُمِّيَ ، هُوَ وَأَصْحَابُهُ ، الْأُغْزِيَّةَ . وَلَهُمْ حَدِيثٌ .

← ١١ ــ الف ، ب : وامثال هؤلاء الاخساء . ج : وامثالها هؤلاء الاحساء .

١١ ــ الف : زردهشت . ب : ذرهشت . ج : ردهست .

١ ــ الف ، ب : يدعو . ج : يدعوا ١ ــ الف ، ج : به اهل ملته . ب : به اهل ملة .

٢ ــ الف ، ج : وانه كان . ب : انه كان . ٣ ــ الف ، ب : فامّا هؤلاء . ج : فاماها ولا .

٥ ــ الف ، ب : اصحاب . ج : صحب . ٥ ــ الف ، ب : يتكهّن . ج : بتكهن .

٧ ــ الف ، ب : الزمزمة وان يغسل . ج : الزمذمه وان يغسل. ٨ ــ الف ، ج : فتبعه . ب : فتبعته .

١٠ ــ الف ، ب : يخادع . ج : مخادع . ١٠ ــ الف ، ب : وانّما اتّفقا على اجتماعها . ج : وانّما اتّفق على اجتماعها .

١١ ــ الف : محطبه . ب ، ج : قحطنه . قحطنه ، غلط است ، قحطبة ، صحيح است : به حواشي آخر كتاب مراجعه شود .

١١ ــ الف ، ب : وتولا . ج : ولولا . ١١ ــ الف ، ب : الطائي . ج : الطاى . ١٢ ــ الف ، ب : اصحابه . ج : اصحابه فقال .

١٣ ــ الف ، ب : هذا اللغازى . ج : هذا للغازى . ظاهرًا ، هذا اللغازى ، غلط است ، هذا الاغزى صحيح است ، به حواشي آخر كتاب مراجعه شود . ١٣ ــ واللغازى . ظاهرًا ، والاغزى صحيح است ، به حواشي آخر كتاب مراجعه شود . ←

وَإِنَّمَا شَرَحْنَا قِصَّتَهُ، لِيُعْلَمَ، أَنَّهُ، لَيْسَ مِمَّنْ يَجِبُ، أَنْ يُذْكَرَ فِى كِتَابٍ، وَيُعَدَّ، مَعَ زَرْدُهُشْتَ، مَزْدَكَ وَمَانِى، فَيُقَالُ، أَرْبَعَةٌ تَسَمَّوْا بِالْأَنْبِيَاءِ : زَرْدُهُشْتُ وَمَزْدَكُ وَمَانِى وَبِهَا فَرِيدُ.
فَإِنَّ سَبِيلَ مَزْدَكَ وَمَانِى وَدَيْصَانَ، سَبِيلٌ وَاحِدَةٌ، فِى مُضَادَّتِهِمِ ٱللَّوَاحِقَ، وَتَشَبُّهِهِمْ بِهِمْ. وَٱدِّعَائِهِمْ مَرَاتِبَهُمْ، كَادِّعَاءِ ٱلضِّدِّ ٱلْأَوَّلِ فِى هٰذَا ٱلدَّوْرِ، مَنْزِلَةَ ٱلْأَسَاسِ. وَغَلَبُوا عَلَى ٱلدَّعْوَةِ، كَغَلَبَةِ ٱلضِّدِّ، | فِى ٱلظَّاهِرِ. الف - ٢١٢

وَلَا يُعَدُّ زَرْدُهُشْتُ مَعَهُمْ، فَقَدْ ذَكَرَ ٱللّٰهُ، عَزَّ وَجَلَّ، ٱلْأَئِمَّةَ ٱلَّتِى يُقْتَدَىٰ بِهِمْ، فِى ٱلْقُرْآنِ. وَجَرَتِ ٱلسُّنَّةُ فِى أَخْذِ ٱلْجِزْيَةِ مِنْهُمْ، كَمَا أُخِذَتْ مِنَ ٱلْيَهُودِ وَٱلنَّصَارَىٰ، وَعُدُّوا مَعَهُمْ، مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَابِ. فَحُكْمُ ٱلْمَجُوسِ وَٱلصَّابِئِينَ، حُكْمُ ٱلْيَهُودِ وَٱلنَّصَارَىٰ، إِلَّا فِى ٱلذَّبَائِحِ. وَذَكَرَ ٱللّٰهُ، عَزَّ وَجَلَّ، أَرْبَعَةً مِنَ ٱلْمِلَلِ : ٱلْيَهُودَ وَٱلنَّصَارَىٰ وَٱلْمَجُوسَ وَٱلصَّابِئِينَ، وَلَمْ يَذْكُرْ، أَهْلَ مِلَّةٍ غَيْرَهُمْ، إِلَّا ٱلْمُشْرِكِينَ، ٱلَّذِينَ، هُمْ، عَبَدَةُ ٱلْأَصْنَامِ، وَلَيْسُوا أَهْلَ مِلَّةٍ. وَجَعَلَ ٱلنَّبِىُّ، صَلَّى ٱللّٰهُ

--- ١٣ — الف : استاس . ب ، ج : اساس . ١٤ — الف : وسياهو . ب : ويسمى هو . ج : وسماهو .
١٤ — ظاهرًا ، اللغازيه ، غلط و ، الاغـزيه ، صحيح است ، به حواشى آخر كتاب مراجعه شود .

١ — در نسخهٔ الف ، قبل از ، وانّما ، فصل ، آمده است. ١ — الف : ممن يجب . ب ، ج : من يجب .
١، ٢ — الف : ويعد مع زردشت ومزدك . ب : ويعد مع ذرهشت ومزدك . ج : ويعد مع درهست ومردك .
٢ — الف ، ج : الاربعة . ب : ان الاربعة .
٢ — الف : زردشت ومزدك ومانى . ب : ذرهشت ومزدك ومانى . ج : ردهست ومردك وبانى .
٣ — الف ، ب : فان سبيل مزدك ومانى وديصان . ج : فايد سبيل مردك ومانى بن و ديصان .
٣ — الف ، ج : سبيل واحدة . ب : سبيل واحد .
٣، ٤ — الف :وتشبيهم بهم وادعاهم مراتبهم كادعا الضد . ب:وتشبههم بهم وادعيائهم كادعاء الاضداد الضد . ج:وتشبهم بهم وادعايهم مراتبهم كادعا الاضداد الضد. ٦ — الف ، ب : ولايعد . ج : ولابعد .
٦ — ب : الله تعالى . ٦؛ ٧ — الف : بهم فى الفترات وجرت . ب : به فى القران وجرت . ج : به فى القران وجرة.
٧ — الف : وعدوا . ب ، ج : اعدوا .
٨ — الف ، ج : الصابئين . ب : همه جا ، الصابين . — حاشيهٔ نسخهٔ الف : حكم المجوس والصابئين حكم اليهود والنصارى الّا فى الذبائح . انّ الّذين آمنوا والّذين هادوا والصابئين والنصارى وا لمجوس والذين اشركوا انّ الله يفصل بينهم يوم القيامة انّ الله على كل شىء شهيد . ٩ — الف ، ب : الملل . ج . الملكٔ .
١٠ — الف،ب : وجعل النبى صلى الله عليه وآله للملل الثلاث امثالا فى هذه الامة ولم يجعل للرّابعة . ج:وجعل للرّابعة.

عَلَيْهِ وَآلِهِ، لِلْمِلَلِ ٱلثَّلَاثِ، أَمْثَالًا فِى هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ، وَلَمْ يَجْعَلْ لِلرَّابِعَةِ مِثَالًا. فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ، خَفِىَ أَمْرُ ٱلصَّابِئِينَ، وَصَارُوا، فِى جُمْلَةِ ٱلنَّصَارَىٰ، وَلَمْ يَظْهَرْ أَمْرُهُمْ، مِثْلَ ظُهُورِ أَمْرِ ٱلْمِلَلِ ٱلثَّلَاثِ.

الف - ٢١٣ وَقَالَ ٱلنَّبِىُّ، صَلَّى ٱللّٰهُ | عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَلْمُرْجِئَةُ يَهُودُ هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ، وَٱلرَّافِضَةُ نَصَارَىٰ هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ، وَٱلْقَدَرِيَّةُ مَجُوسُ هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ.» وَلَمْ يَجْعَلْ لِلصَّابِئِينَ أَمْثَالًا، وَلَا ذَكَرَ، ٱلَّذِينَ، هُمْ أَشْبَاهُهُمْ، فِى ٱلتَّمْثِيلِ بِهِمْ، وَإِنْ كَانَ لَهُمْ، أَمْثَالٌ وَأَشْبَاهٌ فِى هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ. وَقَدْ جَرَى ٱلْقَوْلُ مِنَ ٱلنَّبِىِّ، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فِى ذَمِّ مَنْ هُمْ أَشْبَاهُ ٱلصَّابِئِينَ، فِى رُجُوعِهِمْ عَنِ ٱلْقَوْلِ فِى إِقَامَةِ ٱلْأَسَاسِ، وَٱعْتِزَالِهِمْ إِيَّاهُ، كَرُجُوعِ ٱلصَّابِئِينَ، ٱلَّذِينَ، هُمْ أَشْبَاهُهُمْ، مِنَ ٱلنَّصْرَانِيَّةِ إِلَى ٱلْمَجُوسِيَّةِ. وَلَمْ نَجِدْ لِلْمِلَلِ ٱلْأَرْبَعَةِ، كِتَابًا، يُعْتَمَدُ عَلَىٰ أَحْكَامِهِ، إِلَّا كِتَابَيْنِ: أَلتَّوْرَاةُ وَٱلْإِنْجِيلُ، ٱلْعَذَيْنِ، هُمَا مَنْسُوبَانِ إِلَىٰ نَاطِقَيْنِ: مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ. وَسَائِرُ ٱلْكُتُبِ، لَيْسَتْ بِمَنْسُوبَةٍ إِلَى ٱلنُّطَقَاءِ، وَلَا فِيهَا شَىْءٌ مِنَ
الف - ٢١٤ ٱلْأَحْكَامِ وَٱلسُّنَنِ، غَيْرَ ٱلْقُرْآنِ ٱلْعَظِيمِ، ٱلَّذِى، هُوَ كِتَابُ أَفْضَلِ ٱلنُّطَقَاءِ، | عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ. وَٱلَّذِى مَعَ ٱلْمَجُوسِ وَٱلصَّابِئِينَ، فَلَيْسَ هُوَ بِكِتَابٍ فِيهِ أَحْكَامٌ وَسُنَنٌ، وَلَا هُوَ نَظِيرُ ٱلتَّوْرَاةِ وَٱلْإِنْجِيلِ، وَلَا ذِكْرَ، مَعَ ٱلْكُتُبِ ٱلْمُنْزَلَةِ. وَسَبِيلُهُ، سَبِيلُ سَائِرِ ٱلْكُتُبِ، ٱلَّتِى، مَعَ ٱلْأُمَمِ، ٱلَّتِى، فِيهَا حِكَمٌ وَمَوَاعِظُ. وَلَمْ تَدَّعِ ٱلْمَجُوسُ، أَنَّ كِتَابَهُمْ مِنْ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ، كَمَا ٱدَّعَتِ ٱلْيَهُودُ، أَنَّ كِتَابَهُمْ، تَوْرَاةُ مُوسَىٰ، وَٱلنَّصَارَىٰ، أَنَّ كِتَابَهُمْ، إِنْجِيلُ عِيسَىٰ. وَٱشْتَهَرَ أَمْرُ ٱلْمِلَّتَيْنِ: ٱلْيَهُودِ وَٱلنَّصَارَىٰ، وَأَمْرُ كِتَابَيْهِمَا: ٱلتَّوْرَاةِ وَٱلْإِنْجِيلِ، وَنُسِبَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ، ٱنْتِسَابًا ظَاهِرًا، لِأَنَّهُمَا، كَانَا

---

٢ — در هر سه نسخه، لم يظهر، آمده‌است. امرهم، در هر سه نسخه نيامده‌است.
٣ — الف: وقال صلى الله عليه وآله المرجية. ب: وقال النبى صلعم المرجئة. ج: وقال صلى الله عليه.
٥ — در هر سه نسخه. امثالا واشباها، آمده‌است.
٥ — الف: جرا. ب، ج: جرى.
٦ — الف: فى ذم من هم. ب: فى زمرهم. ج: فى ذم مرهم.
٧ — الف، ب: كرجوع الصابين. ج: لرجوع الصابين.
٧ — الف: لم نجد. ب، ج: لم يجد.
٨ — الف: اللذين. ب، ج: الذين.
٩ — ب: موسى ع م و عيسى ع م.
٩ — الف، ب: الكتب. ج: الكبت.
١٠ — حاشيهٔ نسخهٔ الف: ليس فى كتب المجوس والصابئين احكام وسنن.
١٢ — الف، ب: الكتب. ج: الكبت.
١٢، ١٣ — الف: حكم ومواعظ. ب، ج: حكمة ومواعظة.
١٤ — الف، ب: واشتهر. ج: واشهر.
١٥ — در هر سه نسخه، نسب، آمده‌است.

نَاطِقَيْنِ. وَأُلْحِقَ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ، وَهُمَا ٱلْمَجُوسُ وَٱلصَّابِئُونَ، بِهِمَا، وَكَانَ أَمْرُهُمَا، غَامِضًا، لَمْ يَظْهَرْ لَهُمَا، كِتَابٌ، فِيهِ شَرَائِعُ، وَلَا ذِكْرٌ لَهُمَا، نَاطِقٌ، لِأَنَّ ٱلْمَجُوسَ، مِنْ أَهْلِ دَوْرِ صَاحِبِ ٱلتَّوْرَاةِ، وَٱلصَّابِئِينَ، مِنْ أَهْلِ دَوْرِ صَاحِبِ ٱلْإِنْجِيلِ، فَمِنْ أَجْلِ | ذَٰلِكَ، اتَّفَقُوا، عَلَى ٱلْقَوْلِ بِالْإِثْنَيْنِ، [الف - ٢١٥] لِأَنَّهُمْ، كَانُوا أَتْبَاعَ ٱللَّوَاحِقِ، عَلَىٰ مَا شَرَحْنَا.

وَظَهَرَ مِثَالُ ٱلْمِلَلِ ٱلْأَرْبَعَةِ، فِي هَٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ، حَذْوَ ٱلنَّعْلِ بِالنَّعْلِ، وَٱلْقَذَّةِ بِالْقَذَّةِ. فَمِثَالُ ٱلْيَهُودِ، ٱلْمُرْجِئَةُ. وَمِثَالُ ٱلنَّصَارَىٰ، الرَّافِضَةُ. كَمَا مَثَّلَهُمُ ٱلنَّبِيُّ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَهُمَا: ٱلْفِرْقَتَانِ ٱلْمُشْتَهَرَتَانِ ٱلْمُتَضَادَّتَانِ فِي ٱلْأُمَّةِ. فَكَمَا أَنَّ ٱلْيَهُودَ، قَبْلَ ٱلنَّصَارَىٰ، وَهُمُ ٱلَّذِينَ، كَتَمُوا ذِكْرَ مُحَمَّدٍ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَمَحَوْهُ مِنَ ٱلتَّوْرَاةِ، كَمَا وَصَفَهُمُ ٱللهُ، عَزَّ وَجَلَّ، فِي ظَاهِرِ ٱلتَّنْزِيلِ، فَقَالَ: «إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَآ أَنزَلْنَا مِنَ ٱلْبَيِّنَاتِ وَٱلْهُدَىٰ مِن بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلْكِتَابِ،» قَالَ أَهْلُ ٱلتَّفْسِيرِ، هُمُ ٱلْيَهُودُ، ٱلَّذِينَ، كَتَمُوا ذِكْرَ مُحَمَّدٍ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ٱلَّذِي، بَيَّنَهُ ٱللهُ فِي ٱلتَّوْرَاةِ لَهُمْ، وَمَحَوْهُ.

فَجَرَىٰ مَثَلُهُمْ فِي هَٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ، فِي ٱلْأَضْدَادِ، ٱلَّذِينَ، كَتَمُوا حَدَّ مَنْ قَامَ | مَقَامَهُ، فَصَارُوا [الف - ٢١٦] قُطْبَ ٱلْمُرْجِئَةِ، وَأَئِمَّةً لَهُمْ.

وَكَمَا أَنَّ ٱلْيَهُودَ، أَقَرَّتْ بِأَحَدِ ٱلنَّاطِقَيْنِ، مُوسَىٰ، وَأَنْكَرَتِ ٱلْآخَرَ، ٱلَّذِي، هُوَ عِيسَىٰ، كَذَٰلِكَ ٱلْمُرْجِئَةُ، أَقَرَّتْ بِأَحَدِ ٱلْأَسَاسَيْنِ، وَأَنْكَرَتِ ٱلْآخَرَ.

---

١ — الف ، ج : الصابئون . ب : الصابيون . ١ — الف ، ب : غامضا . ج : فامضا .

٥ — حاشيهٔ نسخهٔ الف : مثال الملل الاربعة فى هذه الامة اليهود والنصارى والمجوس والصابئه والخامسة هم اهل الحق وهم مسلمون المرجئة والرافضة والقدرية والمارقة والخامسة هم الناجون هم المؤمنون .

٥ — الف . ب : حذو . ج : خذو . ٦ — الف ، ج : المرجية . ب : المرجئة .

٧ — الف ، ب : المشتهرتان المتضادتان . ج : المشهورتان والنضادتان . ٧ — الف ، ب : فكما . ج : كما .

٩ — الف ، ج : التنزيل فقال . ب : التبديل فقال ع ج .

٩ — آيهٔ ١٥٩ ، سورهٔ دوم (سورة البقرة) . انّ الّذين يكتمون ما انزلنا من البيّنات والهدى من بعد ما بيّنّاه للنّاس فى الكتاب اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون . ١١ — الف ، ب : بيّنه . ج : بنيه .

١٢ — الف ، ج : حد . ب : حق .

وَكَمَا أَنَّ ٱلنَّصَارَىٰ، أَقَرَّتْ بِالنَّاطِقِيْنِ، كَذٰلِكَ ٱلرَّافِضَةُ، أَقَرَّتْ بِالْأَسَاسِيْنِ.

وَكَمَا أَنَّ ٱلْمَجُوسَ، مِنْ أَهْلِ دَوْرِ صَاحِبِ ٱلتَّوْرَاةِ، كَذٰلِكَ ٱلْقَدَرِيَّةُ، ٱلَّذِينَ، هُمْ مَجُوسُ هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ، هُمْ فِي جُمْلَةِ ٱلْمُرْجِئَةِ، ٱلَّذِينَ، هُمْ يَهُودُ هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ.

وَكَمَا أَنَّ ٱلصَّابِئِينَ، كَانُوا قَوْمًا مِنَ ٱلنَّصَارَىٰ مَالُوا إِلَى ٱلْمَجُوسِيَّةِ، كَذٰلِكَ ٱلْمَارِقَةُ، ٱلَّذِينَ، هُمْ أَشْبَاهُ ٱلصَّابِئِينَ، كَانُوا أَتْبَاعَ أَمِيرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ، وَفِي جُمْلَةِ أَصْحَابِهِ، فَاعْتَزَلُوا عَنْهُ، كَمَا ٱعْتَزَلَتِ ٱلْقَدَرِيَّةُ، ٱلَّذِينَ، سُمُّوا مُعْتَزِلَةً، وَوَافَقُوهُمْ، فِي كَثِيرٍ مِنَ ٱلْمَقَالَاتِ.

الف ـ ٢١٧ وَكَمَا أَنَّ ٱلْأَدْيَانَ ٱلْمَذْمُومَةَ، أَهْلُهَا | أَرْبَعَةٌ: أَلْيَهُودُ وَٱلنَّصَارَىٰ وَٱلْمَجُوسُ وَٱلصَّابِئِينَ، وَلَا مِلَّةَ غَيْرُ هٰذِهِ ظَاهِرًا، بَلْ، جَمِيعُ ٱلْأَدْيَانِ وَٱلْمِلَلِ، دَاخِلَةٌ فِي جُمْلَتِهَا، كَذٰلِكَ ٱلْفِرَقُ ٱلْمَذْمُومَةُ فِي ٱلْإِسْلَامِ، أَرْبَعَةٌ: أَلْمُرْجِئَةُ وَٱلرَّافِضَةُ وَٱلْقَدَرِيَّةُ وَٱلْمَارِقَةُ، وَهِيَ، ٱلْفِرَقُ ٱلْأَرْبَعَةُ، ٱلَّتِي، مِنْهَا تَشَعَّبَتِ ٱلْفِرَقُ، كُلُّهَا، فِي هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ.

وَكَمَا أَنَّ أَهْلَ ٱلْإِسْلَامِ، هُمْ، أَهْلُ ٱلْمِلَّةِ ٱلْمَحْمُودَةِ، وَأَهْلُ ٱلْحَقِّ، وَأَهْلُ ٱلْمِلَّةِ ٱلْخَامِسَةِ، كَذٰلِكَ ٱلْمُؤْمِنُونَ، ٱلَّذِينَ، هُمْ أَهْلُ ٱلْجَمَاعَةِ وَأَهْلُ ٱلْحَقِيقَةِ، ٱلَّذِينَ، هُمْ أَهْلُ ٱلدِّينِ ٱلْخَالِصِ، هُمْ بِإِزَاءِ ٱلْمُسْلِمِينَ، ٱلَّذِينَ، هُمْ أَهْلُ ٱلْمِلَّةِ ٱلْخَامِسَةِ ٱلْمَحْمُودَةِ.

وَكَمَا أَنَّ ٱلْمِلَلَ ٱلْأَرْبَعَةَ فِي دَوْرِ نَاطِقَيْنِ، هُمْ مُنْكِرُونَ لِدَوْرِ مُحَمَّدٍ، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، غَيْرُ مُقِرِّينَ بِهِ، وَلَا يَعْرِفُونَ حَدَّهُ وَمَنْزِلَتَهُ، وَأَهْلُ ٱلْمِلَّةِ ٱلْخَامِسَةِ، ٱلَّتِي، هِيَ ٱلْإِسْلَامُ، هُمْ مُقِرُّونَ بِهِ، عَارِفُونَ بِنُبُوَّتِهِ، مُقِرُّونَ بِجَمِيعِ ٱلْأَنْبِيَاءِ | وَبِجَمِيعِ ٱلشَّرَائِعِ، ٱلَّتِي، تَفَرَّقَتْ فِيهَا ٱلْمِلَلُ، كَذٰلِكَ، ٱلْفِرَقُ ٱلْأَرْبَعَةُ فِي دَوْرِ ٱلْأَسَاسِيْنِ، لَا يَعْرِفُونَ صَاحِبَ ٱلدَّوْرِ ٱلْآتِي، وَلَا يَعْرِفُونَ الف ـ ٢١٨

---

٤ ـ الف ، ج : قوما . ب : اقواما . ٥ ـ الف : فاعتزلوا عنه كما . ب : فاعتزلوا . ج : فاعتزلوا عند .
٦ ـ الف ، ب : معتزلة . ج : معزله . ٨ ـ الف ، ج : الفرق . ب : فرق .
٩ ـ الف ، ج : التى . ب : ندارد . ١١ ـ الف ، ب : الملّة . ج : الملله . ١٤ ـ الف ، ب : لدور . ج : الدور .
١٦ ـ الف ، ج : هم مقرون به . ب : هو مقرون به . ١٦ ـ الف ، ج : بنبوته . ب : نبوته .
١٦، ١٧ ـ در هر سه نسخه ، فيه الملل ، آمده است . ١٧ ـ الف ، ج : الاساسين . ب : اساسين .
١٧ ـ الف ، ب : صاحب الدور . ج : صاحب دور .

حَدَّهُ ومَنزِلَتَهُ. وَأَهْلُ ٱلْحَقِيقَةِ، هُمْ عارِفُونَ بِجَمِيعِ ٱلْحُدُودِ، مُقِرُّونَ بِهِمْ، عارِفُونَ بِمَنْزِلَةِ صاحِبِ ٱلدَّوْرِ ٱلْآتِى، وَبِحَدِّهِ ومَنزِلَتِهِ، مُقِرُّونَ بِجَمِيعِ ٱلظَّاهِرِ، ٱلَّذِى، تَفَرَّقَتْ فِيهِ ٱلْفِرَقُ.

فَأَهْلُ ٱلْمِلَلِ، هُمْ خَمْسَةٌ: أَلْيَهُودُ وَٱلنَّصارَىٰ وَٱلْمَجُوسُ وَٱلصَّابِئُونَ وَٱلْمُسْلِمُونَ. فَأَرْبَعَةٌ فِى ٱلضَّلالِ، وَمِلَّةٌ واحِدَةٌ فِى ٱلْهُدَىٰ. وَ[ٱثْنَتانِ مِنَ] ٱلْأَرْبَعِ ٱلْمِلَلِ ٱلضُّلَّالِ، هُما مَنْسُوبَتانِ إِلَىٰ ناطِقَيْنِ ظاهِرَيْنِ، وَهُمُ ٱلْيَهُودُ وَٱلنَّصارَىٰ، وَٱثْنَتانِ مُدْغَمَتانِ فِى ٱلْمِلَّتَيْنِ ٱلظَّاهِرَتَيْنِ، وَهُما ٱلْمَجُوسُ وَٱلصَّابِئُونَ، أُدْغِمُوا فِى شَرِيعَةِ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ، لِأَنَّ رَسْمَهُمْ، مِنْ لاحِقَيْنِ مُدْغَمَيْنِ فِى ٱلشَّرِيعَتَيْنِ. |وَٱلْمِلَّةُ ٱلْخامِسَةُ، هُمْ أَهْلُ ٱلْإِسْلامِ، وَهُمْ أَهْلُ ٱلْحَقِّ. الف ـ ۲۱۹

فَالْفِرَقُ ٱلْأَرْبَعَةُ، بِإِزاءِ ٱلْمِلَلِ ٱلْأَرْبَعَةِ. وَٱلْخامِسَةُ، أَهْلُ ٱلْحَقِيقَةِ، مُدْغَمُونَ فِى جُمْلَةِ أَهْلِ ٱلْإِسْلامِ. وَأَرْبَعُ مِلَلٍ فِى ٱلظَّاهِرِ، هُمْ أَهْلُ ٱلْكُفْرِ، هالِكُونَ. وَٱلْمِلَّةُ ٱلْخامِسَةُ، هُمْ أَهْلُ ٱلْإِسْلامِ، ناجُونَ. كَذٰلِكَ، أَرْبَعُ فِرَقٍ، هُمْ أَهْلُ ٱلضَّلالِ، هالِكُونَ. وَٱلصِّنْفُ ٱلْخامِسُ، هُمْ أَهْلُ ٱلْهُدَىٰ وَٱلنَّجاةِ، تَصْدِيقًا لِقَوْلِ ٱلْقائِلِ: أَلنَّاسُ يَوْمَ ٱلْبَعْثِ راياتُهُمْ خَمْسٌ، فَمِنْها هَلَكَ أَرْبَعٌ.

وَقَدْ رُوِىَ عَنْ بَعْضِ ٱلسَّلَفِ، أَنَّهُ قالَ: أَلْأَدْيانُ خَمْسَةٌ، واحِدٌ لِلّٰهِ وَأَرْبَعَةٌ لِلشَّيْطانِ.

فَمِثالُ ٱلْمِلَلِ ٱلْأَرْبَعَةِ، مَثَلُ ٱلْأُمَّهاتِ ٱلْأَرْبَعَةِ. فَكَما أَنَّ أَمْرَ مِلَّتَيْنِ، هُمْ أَهْلُ ٱلْكِتابِ، ظاهِرٌ، وَمِلَّتانِ، أَمْرُهُمْ |خَفِىٌّ، كَذٰلِكَ ٱلْأُمَّهاتُ، ٱثْنَتانِ كَثِيفَتانِ، وَٱثْنَتانِ لَطِيفَتانِ. فَكَما أَنَّ بِاجْتِماعِ الف ـ ۲۲۰
ٱلْأَرْبَعَةِ ٱلْأُمَّهاتِ، تَظْهَرُ ٱلصُّورَةُ، وَٱلصُّورَةُ هِىَ ٱلْخامِسَةُ، كَذٰلِكَ ٱلْمِلَّةُ ٱلْخامِسَةُ، هِىَ، تَمامُ ٱلْمِلَلِ،

---

۱ ــ الف: اهل المعرفة والحقيقة. ب: اهل الحقيقة. ج: اهل المعرفة. ۲ ــ الف، ب: الآتى. ج: اللاتى.
۳ ــ الف: والصابئون. ب: الصابيون. ج: الصابون. ٤ ــ الف، ب: فى الهدى. ج: فى الهدا.
٤ ــ در هر سه نسخه، والاربع، آمده‌است. ظاهرًا بايد واثنتان من الاربع، بوده باشد.
٦ ــ الف، ب: الظّاهرتين. ج: الظّاهرين. ٦ ــ الف، ب: ازعموا. ج: ادعموا.
۷ ــ الف، ب: والملة. ج: والمللة. ۸ ــ الف، ب: مدغمون. ج: مدعمون.
۱۳ ــ الف، ب: اربعة. ج: اربع. ۱٤ ــ الف: ملتين. ب، ج: امرملتين. ۱۵ ــ الف، ج: كذلك. ب: كذا.
۱۵ ــ درهرسه نسخه چنين آمده‌است: اثنتان كثيفان واثنان لطيفان.
۱۵ ــ الف، ب: باجتماع. ج: باجماع. ۱٦ ــ الف: تظهر. ب: ظهر. ج: فظهر.

وَعِنْدَ ٱنْقِضَاءِ أَمْرِهَا، يَظْهَرُ صُورَةُ ٱلْعَالَمِ ٱللَّطِيفِ. وَكَذٰلِكَ، هُوَ مِثَالُ ٱلْفِرَقِ ٱلْأَرْبَعَةِ فِى هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ، يَجْمَعُهَا، أَهْلُ ٱلْحَقِيقَةِ، وَهِىَ ٱلْخَامِسَةُ، ٱلَّتِى، هِىَ صُورَةُ ٱلْعَالَمِ ٱللَّطِيفِ بِٱلْقُوَّةِ، وَتَظْهَرُ بِٱلْفِعْلِ، عِنْدَ تَمَامِ أَمْرِ ٱلْأَوْلِيَاءِ، عَلَيْهِمْ سَلَامُ ٱللهِ وَرَحْمَتُهُ.

بَابُ ٱلْقَوْلِ فِى إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ عَلَيْهِمَا ٱلسَّلَامُ

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى:

«أَنَّ إِبْرَاهِيمَ، سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يَرْزُقَهُ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ، عَلَيْهِمَا ٱلسَّلَامُ، وَأَنْ يَرْزُقَهُمَا ٱلْإِسْلَامَ، وَيَجْعَلَ ذُرِّيَّتَهُمَا، أُمَّةً مُسْلِمَةً، فَأُجِيبَ إِلَى ذٰلِكَ، وَأَنَّ إِسْمَاعِيلَ، خُصَّ بِهٰذِهِ ٱلدَّعْوَةِ، بِٱلذُّرِّيَّةِ ٱلْمُسْلِمَةِ دُونَ إِسْحَاقَ.» | الف - ۲۲۱

فَإِنَّا نَقُولُ، إِنَّ إِسْحَاقَ دَاخِلٌ بِهٰذِهِ ٱلدَّعْوَةِ، وَلَيْسَ مَعْنَى ٱلْإِسْلَامِ فِى هٰذِهِ ٱلدَّعْوَةِ، ٱلَّتِى، دَعَاهَا إِبْرَاهِيمُ، مَعْنَى ٱلْمِلَّةِ، ٱلَّتِى، خُصَّتْ بِٱسْمِ ٱلْإِسْلَامِ فِى ظَاهِرِ ٱللَّفْظِ. وَإِنَّ جَمِيعَ ٱلْحُدُودِ، مِنْ ذُرِّيَّةِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ، بَعْدَ إِبْرَاهِيمَ، إِلَى آخِرِ ٱلْأَدْوَارِ، إِلَى ٱنْقِضَاءِ أَمْرِ ٱلْعَالَمِ، فِى كُلِّ مِلَّةٍ، دَاخِلُونَ فِى جُمْلَةِ هٰذَا ٱلْمَعْنَى. وَإِنْ كَانَ ٱسْمُ ٱلْإِسْلَامِ فِى ٱلظَّاهِرِ، وَتِلْكَ ٱللُّغَاتُ رَاجِعَةٌ إِلَى هٰذَا ٱلْإِسْمِ، ٱلَّذِى، هُوَ بِٱللُّغَةِ ٱلْعَرَبِيَّةِ، فَمَعْنَى ٱلْإِسْلَامِ، وَاقِعٌ عَلَيْهِمْ جَمِيعًا، ظَاهِرًا

---

۱ — الف، ب: يظهر صورة. ج: بظهور صورة.

۲ — الف، ب: يجمعها. ج: بجمعها.

۷ — ظاهراً از، انّ ابراهيم، تا، فانا نقول، قول صاحب محصول است.

۷ — الف، ج: اسمعيل. ب: اسمعيل واسحاق.

۸ — الف، ج: فاجيب. ب: فاجيبت.

۸، ۹، ۱۰ — الف، ب: وان اسمعيل خص بهذه الدعوة بالذرية المسلمة دون اسحاق فانّا نقول ان اسحق داخل.
ج: وان اسمعيل ان اسحق داخل.

۱۰ — حاشيهٔ نسخهٔ الف: ليست ذرّية اسحق خارجة عن دعوة ابراهيم بل كلهم يشركون فيها وكلهم من ذرية ابراهيم واسمعيل فى الدّين والرّوحانية.

۱۲ — الف، ج: الى انقضاء. ب: والى انقضاء.

۱٤ — در هر سه نسخه، راجع، آمده است.

۱٤ — الف، ب: هو باللغة. ج: هو هو اللغة.

۱٤ — الف، ب: فمعنى. ج: معنى.

۱٤ — الف، ب: جميعا. ج: جمعا.

وَبَاطِنًا ، وَفِى خَاصِّ ٱلْإِسْلَامِ وَعَامِّهِ . وَلَيْسَ إِسْحَاقُ ، خَارِجًا عَنْ هَٰذِهِ ٱلدَّعْوَةِ مِنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِمَا ٱلسَّلَامُ . وَكَذَٰلِكَ ، ذُرِّيَّةُ إِسْحَاقَ ، هُمْ كُلُّهُمْ ، الْمُحِقُّونَ مِنْهُمْ ، دَاخِلُونَ فِى هَٰذِهِ ٱلْجُمْلَةِ ، وَسَبِيلُهُمْ ، سَبِيلُ ذُرِّيَّةِ إِسْمَاعِيلَ ، الْمُحِقِّينَ مِنْهُمْ . وَتَصْدِيقُ ذَٰلِكَ ، قَوْلُ ٱللهِ تَعَالَىٰ ، | (الف - ٢٢٢) فِى قِصَّةِ إِبْرَاهِيمَ : « إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ ٱلْعَالَمِينَ . وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَٰبَنِىَّ إِنَّ ٱللهَ ٱصْطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُم مُّسْلِمُونَ . » . وَقَالَ : « وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ ، » ، فَيَعْقُوبُ ، هُوَ ٱبْنُ إِسْحَاقَ ، وَإِسْحَاقُ ، هُوَ مِنْ بَنِى إِبْرَاهِيمَ ، وَهُوَ دَاخِلٌ فِى هَٰذِهِ ٱلْوَصِيَّةِ ، وَقَدْ أَوْصَاهُ أَنْ لَا يَمُوتَ إِلَّا وَهُوَ مُسْلِمٌ . ثُمَّ قَوْلُهُ ، عَزَّ وَجَلَّ : « ... وَيَعْقُوبُ ، » ، أَىْ ، وَصَّىٰ يَعْقُوبُ أَيْضًا بَنِيهِ ، بِمِثْلِ مَا وَصَّىٰ بِهِ إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ ، أَنْ لَا يَمُوتُوا إِلَّا وَهُمْ مُسْلِمُونَ . وَيَعْقُوبُ ، هُوَ ٱبْنُ إِسْحَاقَ ، وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ ، وَهُوَ إِسْرَائِيلُ أَبُو ٱلْأَسْبَاطِ ، الَّذِينَ ، هُمْ بَنُو إِسْرَائِيلَ ، الْمُنْتَسِبُونَ إِلَىٰ إِسْحَاقَ ، وَقَدْ دَخَلُوا ، كُلُّهُمْ ، فِى جُمْلَةِ هَٰذِهِ ٱلْوَصِيَّةِ ، وَلَحِقَتْهُمْ دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ ، كَمَا لَحِقَتْ إِسْمَاعِيلَ وَذُرِّيَّتَهُ . وَقَدْ قَالَ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فِى قِصَّةِ يَعْقُوبَ وَوُلْدِهِ : « أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَآءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ ٱلْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِى قَالُوا نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ ءَابَآئِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ . » ، | (الف - ٢٢٣) فَهٰؤُلَاءِ ، هُمْ بَنُو يَعْقُوبَ ، الَّذِينَ ، يُقَالُ لَهُمْ بَنُو إِسْرَائِيلَ ، وَهُمْ ، يَقُولُونَ ، نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ، وَهُوَ ، ذَٰلِكَ ٱلْإِسْلَامُ ، الَّذِى ، دَعَا فِيهِ إِبْرَاهِيمُ رَبَّهُ ، وَقَدْ لَحِقَتْهُمْ دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ .

وَقَالَ فِى قِصَّةِ يُوسُفَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : « رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِى مِنَ ٱلْمُلْكِ ، » ، إِلَىٰ قَوْلِهِ :

---

٢ — الف ، ج : هم كلهم . ب : كلهم .
٢ — الف ، ب : منهم . ج : معهم .
٤ — آيهٔ ١٣١ و ١٣٢ ، سورهٔ دوم (سورة البقرة) .
٨ — الف ، ج : وصا . ب : وصى .
٩ — الف ، ج : وهو اسرائيل ابو الاسباط الذين هم بنواسرائيل المنتسبون . ب : وهواسرائيل المنتسبون .
١٠ — الف ، ب : ولحقتهم . ج : ولحقهم .
١١ — الف ، ب : كما لحقت . ج : كالحقت .
١١ — آيهٔ ١٣٣ ، سورهٔ دوم (سورة البقرة) .
١٣ — الف ، ب : فهؤلاء هم . ج : فهؤلاء .
١٥ — الف ، ب : وقد لحقتهم . ج : وقد لحقهم .
١٦ — آيهٔ ١٠١ ، سورهٔ ١٢ (سورة يوسف) . ربّ قد ءاتيتنى من الملك وعلّمتنى من تاويل الاحاديث فاطر السموات والارض انت وليىّ فى الدنيا والآخرة توفّنى مسلما والحقنى بالصّالحين .

«...تَوَفَّنِى مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِى بِٱلصَّالِحِينَ.»، فَيُوسُفُ، بنُ إِسْحَاقَ، وَهُوَ يَقُولُ: «...تَوَفَّنِى مُسْلِمًا،»، وَقَدْ لَحِقَتْهُ دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ.

وَٱلْإِسْلَامُ فِى هَٰذِهِ ٱلدَّعْوَةِ، مِنْ إِبْرَاهِيمَ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، حَيْثُ يَقُولُ: «...وَٱجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَكَ،»، هُوَ ٱلْإِسْلَامُ، ٱلَّذِى، وَصَّىٰ بِهِ يَعْقُوبُ أَيْضًا بَنِيهِ. هُوَ مَعْنًى فِيهِ خُصُوصِيَّةٌ، وَلَيْسَ هُوَ بِمَعْنَى ٱلْعُمُومِ، ٱلَّذِى، هُوَ ٱسْمُ ٱللُّغَةِ، ٱلَّتِى، ٱشْتَرَكَ فِيهَا ٱلْخَاصُّ وَٱلْعَامُّ. إِنَّمَا ٱلْإِسْلَامُ، هَاهُنَا، هِىَ ٱلْمَنْزِلَةُ، ٱلَّتِى، خَصَّتِ ٱلنُّطَقَاءَ وَٱلْأُسُسَ وَٱلْأَتِمَّاءَ | ، الف - ٢٢٤ مِنِ ٱتِّصَالِهِمْ بِٱلْأَصْلَيْنِ، وَتَسْلِيمِهِمْ لَهُمَا، وَٱتِّحَادِهِمْ بِهِمَا. وَهِىَ مَنْزِلَةٌ لِأَهْلِ هَٰذِهِ ٱلْمَرَاتِبِ ٱلثَّلَاثَةِ، دُونَ سَائِرِ ٱلْحُدُودِ. فَدَعَا إِبْرَاهِيمُ رَبَّهُ، فَقَالَ: «...وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ،»، دَعَا أَنْ تَكُونَ ٱلتَّمَامِيَّةُ، فِى بَنِيهِ وَذُرِّيَّتِهِ. فَأُعْطِىَ ذَٰلِكَ، وَثَبَتَتِ ٱلتَّمَامِيَّةُ لِأَهْلِ ٱلْمَرَاتِبِ ٱلثَّلَاثَةِ، فِى ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ، إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ. فَٱشْتَرَكَ فِيهَا وُلْدُ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ جَمِيعًا، وَنَالَا جَمِيعًا هَٰذِهِ ٱلرُّتْبَةَ، وَأُجِيبَتْ دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ فِيهِمَا، وَإِنَّمَا ذَكَرَ إِبْرَاهِيمُ فِى هَٰذِهِ ٱلدَّعْوَةِ، إِسْمَاعِيلَ دُونَ إِسْحَاقَ، حَيْثُ يَقُولُ: «رَبَّنَا وَٱجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ،»، وَلَمْ يَذْكُرْ إِسْحَاقَ، لِأَنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ، كَانَا أَسَاسَيْنِ، وَهُوَ مَعْنَىٰ قَوْلِهِ فِى هَٰذِهِ ٱلْآيَةِ: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ ٱلْقَوَاعِدَ مِنَ ٱلْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ،». لِأَنَّهُمَا أَسَاسَانِ، وَكَانَ إِسْحَاقُ مُتِمًّا، وَهُوَ وَلَدُهُمَا،

١ — الف: فيوسف يعقوب ابن اسحق. ب، ج: فيوسف ابن اسحق.

٣ — آيهٔ ١٢٨، سورهٔ دوم (سورة البقرة). ربّنا واجعلنا مسلمين لك ومن ذرّيّتنا امّة مسلمة لك وارنا مناسكنا وتب علينا انّك انت التّواب الرّحيم.

٤،٥ — الف، ج: وصى به بنيه هو معنى فيه. ب: هو معنى فى.

٥ — الف، ب: العموم. ج: المعموم. ٥ — الف، ج: اسم للعلّة. ب: اسم اللغة.

٦ — الف، ج: ههنا هى المنزلة التى خص. ب: هاهنا فى المنزله الّتى خص.

٧ — الف، ج: الاصلين. ب: بالاصلين. ٧ — الف، ب: لهما. ج: لها.

٩ — الف، ج: دعاً. ب: ادعا. ٩ — در هر سه نسخه، وثبت، آمده‌است.

١١ — الف، ب: واجيبت. ج: واجيب.

١٣ — آيهٔ ١٢٧، سورهٔ دوّم (سورة البقرة). واذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت واسماعيل ربّنا تقبّل منّا انّك انت السّميع العليم.

وَهُوَ وَوَلَدُهُ|وَوَلَدُ إِسْمَاعِيلَ ، كُلُّهُمْ ، مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ ، إِذْ كَانَا ٱلنِّهَايَةَ ، فِى ٱلشَّرِيعَةِ الف - ۲۲۵
وَٱلدَّعْوَةِ وَٱلتَّنْزِيلِ وَٱلتَّأْوِيلِ . أَلَاتَرَىٰ ، أَنَّ بَنِى إِسْرَائِيلَ ، حَيْثُ قَالَ لَهُمْ يَعْقُوبُ : « . . . مَاتَعْبُدُونَ
مِن بَعْدِى قَالُوا نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ ءَابَآئِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ، » ، فَنَسَبُوا أَبَاهُمْ ، يَعْقُوبَ ،
إِلَىٰ إِسْمَاعِيلَ ، كَمَا نَسَبُوهُ إِلَىٰ إِسْحَاقَ ، لِأَنَّهُمْ عَنَوْا ، أَنَّهُ ، كَانَ وَلَدَ ٱلْأَسَاسَيْنِ ، فِى ٱلْوِلَادَةِ ٱلرُّوحَانِيَّةِ .
فَوَلَدُ إِسْحَاقَ أَيْضًا ، هُمْ ، ذُرِّيَّةُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ ، جَمِيعًا ، وَلَيْسَتْ ذُرِّيَّةُ إِسْحَاقَ ، خَارِجَةً عَنْ
دَعْوَةِ إِبْرَاهِيمَ ، بَلْ كُلُّهُمْ ، يَشْرَكُونَ فِيهَا ، قَدْ نَالُوا ، كُلُّهُمْ ، بَرَكَتَهَا وَبَرَكَةَ إِجَابَتِهَا ، وَقَامُوا
بِوَصِيَّةِ آبَائِهِمْ ، فِى ٱلتَّسْلِيمِ ، كَمَا وَصَّاهُمْ بِهِ فِى قَوْلِهِ : « . . . فَلَاتَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُم مُّسْلِمُونَ . » . وَكَذَٰلِكَ ،
اشْتَرَكَ وُلْدُ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ، فِى مَعْنَى ٱلْإِسْلَامِ ، |ٱلَّذِى ، هُوَ ٱلْمِلَّةُ وَٱلشَّرِيعَةُ ، وَذُرِّيَّتُهُمَا فِى دَوْرِ الف - ۲۲۶
إِبْرَاهِيمَ ، وَكَانَتْ مِلَّتُهُ وَشَرِيعَتُهُ ، ٱلْمِلَّةَ وَٱلشَّرِيعَةَ ، ٱلَّتِى ، جَدَّدَهَا مُحَمَّدٌ ، صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .
وَسَوْفَ نَشْرَحُ ذَٰلِكَ فِى مَابَعْدُ ، إِنْشَاءَ ٱللَّهُ تَعَالَىٰ . فَكَانَ أَهْلُ تِلْكَ ٱلْحُدُودِ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِسْمَاعِيلَ
وَإِسْحَاقَ ، عَلَىٰ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَشَرِيعَتِهِ ، ٱلَّتِى ، سَمَّاهَا ٱلْإِسْلَامَ ، حَتَّىٰ ظَهَرَ رَابِعُ ٱلنُّطَقَاءِ ، فَنَسَخَ
تِلْكَ ٱلشَّرِيعَةَ ، وَجَدَّدَ ٱلْمِلَّةَ ، وَٱشْتَرَكَ فِى مَا أَتَىٰ بِهِ ، مَنْ أَجَابَهُ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ، وَأُجِيبَتْ
دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ فِيهِمْ جَمِيعًا . وَهٰكَذَا جَرَى ٱلْأَمْرُ ، بَعْدَهُ ، فِى دَوْرِ ٱلْخَامِسِ ، حَتَّىٰ ظَهَرَ ٱلسَّادِسُ ،
عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، وَجَدَّدَ شَرِيعَةَ إِبْرَاهِيمَ وَمِلَّتَهُ ، فَاشْتَرَكَ فِيهَا أَيْضًا ، مَنْ أَجَابَهُ مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ

---

۱ ــ الف : اذکانا النهایة . ب : علیهم السلام اذکان النهایة . ج : اذکانا لنهایة .
۲ ــ آیهٔ ۱۳۳ ، سورهٔ دوّم (سورة البقرة) . تمام آیة ، در صفحهٔ ۱۶۸ آمده‌است .
۳ ــ الف : اباهم . ب : ابائهم . ج : ایاهم .
٤ ــ الف ، ب : نسبوه . ج : نسبوا .
٤ ــ الف ، ب : عنوا . ج : عتوا .
٥،٦ ــ الف ، ب : عن دعوة . ج : عن الدّعوة .
٦ ــ الف ، ج : یشرکون . ب : یشترکون .
۷ ــ در هرسه نسخه ، اباهم ، آمده‌است .
۷ ــ الف : کما وصف هم به . ب : کما وصاهم به . ج : کما وصوهم به .
۷ ــ آیهٔ ۱۳۲ ، سورهٔ دوم (سورة البقره) . تمام آیة درصفحهٔ ۱۶۸ آمده‌است .
۹ ــ الف : جددها محمدا . ب : جددها محمد . ج : حددها محمدا .
۱۰ ــ درهرسه نسخه ، ذلك الحدود ، آمده‌است .
۱۲ ــ الف ، ب : اتابه من اجابه . ج : اتابه من اجابة .
۱۳ ــ الف : وهکذا اجری . ب : وهکذا جری . ج : وهکذا آخر .

←

الف - ٢٢٧ وَإِسْحاقَ وَذُرِّيَّتِهِمَا، جَمِيعًا، وَهُمْ، شُرَكَاءُ فِي مِلَّةِ ٱلْإِسْلَامِ، كَمَا ٱشْتَرَكُوا فِي سَائِرِ ٱلْمِلَلِ. وَدَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ، عَمَّتْ، مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ ٱلْعُمُومِ، وَخَصَّتْ، مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ ٱلْخُصُوصِ، مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا، جَمِيعًا. وَٱشْتَرَكُوا كُلُّهُمْ، فِي مَعْنَى ٱلْإِسْلَامِ، ظَاهِرًا وَبَاطِنًا. لِأَنَّ ٱلنُّطَقَاءَ وَٱلْأُسُسَ وَٱلْأَتِمَّاءَ، مِنْ وُلْدِهِمَا، جَمِيعًا. وَلِأَنَّهُمْ، اشْتَرَكُوا، كُلُّهُمْ، فِي مَعْنَى ٱلْإِسْلَامِ، ٱلظَّاهِرِ فِي جَمِيعِ ٱلشَّرَائِعِ، هٰؤُلَاءِ وَهٰؤُلَاءِ. لِأَنَّ ٱلْأَتِمَّاءَ، كَانُوا فِي ذٰلِكَ ٱلدَّوْرِ، مِنْ وُلْدِ إِسْحَاقَ، وَهُمْ، فِي هٰذَا ٱلدَّوْرِ، مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ. فَقَدِ ٱسْتَوَىٰ هٰؤُلَاءِ وَهٰؤُلَاءِ، وَٱشْتَرَكُوا، كُلُّهُمْ، فِي مَعْنَى ٱلْإِسْلَامِ، ظَاهِرًا وَبَاطِنًا، وَلَحِقَتْهُمْ، أَجْمَعِينَ، دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ. وَلَمْ يَخْتَصَّ إِبْرَاهِيمُ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، بِهٰذِهِ ٱلدَّعْوَةِ، إِسْمَاعِيلَ وَوُلْدَهُ ٱلْمُنْتَسِبِينَ إِلَيْهِ، ظَاهِرًا وَبَاطِنًا، دُونَ إِسْحَاقَ وَوُلْدِهِ ٱلْمُنْتَسِبِينَ إِلَيْهِ، ظَاهِرًا. بَلْ، عَنَا وُلْدَهُ وَوُلْدَ إِسْمَاعِيلَ وَذُرِّيَّتَهُمَا

الف - ٢٢٨ مِنَ ٱلرُّوحَانِيَّةِ، مِنَ ٱلنُّطَقَاءِ وَٱلْأُسُسِ وَٱلْأَتِمَّاءِ، وَهُمْ كُلُّهُمْ، مِنْ وُلْدِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ، وَهُمْ كُلُّهُمْ، عَلَىٰ مَا فَسَّرْنَا. وَإِسْحَاقُ، هُوَ، دَاخِلٌ فِي جُمْلَةِ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ جَمِيعًا، وَهُوَ وَوُلْدُهُ، مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا.

وَأَمَّا دَعْوَتُهُ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، فِي قَوْلِهِ: «... وَٱجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ ٱلْأَصْنَامَ.»، وَمَا جَرَىٰ مِنَ ٱلْقَوْلِ فِيهِ، أَنَّهُ، أُجِيبَ إِلَىٰ ذٰلِكَ، فَكَيْفَ يَجُوزُ هٰذَا، وَقَدْ عَبَدَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ، خَلْقٌ كَثِيرٌ، ٱلْأَصْنَامَ، ظَاهِرًا وَبَاطِنًا. وَلٰكِنَّهُ، عَمَّهُنَّ بِدَعْوَتِهِ، وَطَمِعَ أَنْ يُجَابَ. فَلَمَّا رَأَىٰ فِي مَا جَرَىٰ إِلَيْهِ، مَا يَكُونُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ مِنَ ٱلْبَطْنَيْنِ، وَأَيْقَنَ أَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ، يَعْبُدُونَ ٱلْأَصْنَامَ، ظَاهِرًا وَبَاطِنًا،

← ١٤ — الف، ب: من اجابه من. ج: من اجابة.

٣ — الف، ب: فى معنى الاسلام. ج: فى معنا لاسلام. ٣ — الف، ب: لانّ النّطقاء. ج: انّ النطقاء.

٤ — الف، ج: ولانّهم. ب: ولانهم.

٧ — الف، ب: ولحقتهم. ج: ولحقهم.

٧ — الف: ولم يخص ابراهيم عليه السلام. ج: ولم تخص ابراهيم عليه السلام. ب: ندارد.

٨ — الف، ج: وباطنا. ب: ندارد. ٩ — الف، ج: عنا. ب: عنى.

١٠ — الف، ج: وهم كلهم على ما فسرنا. ب: على ما فسرنا.

١٢ — آيهٔ ٣٥، سورهٔ ١٤ (سورة ابراهيم). واذ قال ابراهيم ربّ اجعل هذا البلد ءامنا واجنبنى وبنىّ ان نعبد الاصنام.

١٤ — الف، ب: ان يجاب. ج: ان نجاب. ١٥ — الف، ب: من بطنين. ج: من البطنين.

قَالَ : « رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِنَ ٱلنَّاسِ ، » ، يَعْنِي ، أَنَّ ٱلسُّنَّةَ ، قَدْ جَرَتْ فِي ٱلْأَدْوَارِ ٱلْمُتَقَدِّمَةِ ، فِي عِبَادَةِ ٱلْأَصْنَامِ ، ظَاهِرًا وَبَاطِنًا ، وَعَلِمَ أَنَّ ذٰلِكَ ، يَجْرِي مِنْ بَعْدِهِ ، فِي ذُرِّيَّتِهِ ، فَقَالَ : « ... فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ . » ، أَيْ ، مَنْ | (الف - ٢٢٩) تَبِعَ أَثَرِي وَٱقْتَدَىٰ بِسُنَّتِي ، فَهُوَ ٱلَّذِي ، خَصَصْتُهُ بِدَعْوَتِي ، وَهُمْ ، أَهْلُ خَالِصَتِي ، وَذُرِّيَّتِي ، عَلَى ٱلْحَقِيقَةِ . وَمَنْ عَصَىٰ ، وَخَالَفَ مَنْ كَانَ عَلَىٰ مِنْهَاجِي ، فَقَدْ عَصَانِي ، فِي عُكُوفِهِمْ عَلَى ٱلْأَصْنَامِ ، ظَاهِرًا وَبَاطِنًا ، وَقَدْ وَكَلْتُهُمْ إِلَىٰ مَشِيَّتِكَ ، تُنْقِذُ مِنْهُمْ ، مَنْ تَشَاءُ ، بِرَحْمَتِكَ وَمَغْفِرَتِكَ .

فصل

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِي :

« أَنَّ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، وَعَكَفَ عَلَى ٱلْأَصْنَامِ ، اسْتَحَقَّ قَوْلَ ٱللهِ ، عَزَّ وَجَلَّ : « فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَّا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ . » ، فَعَادُوا ، وَقَدْ مُسِخُوا قِرَدَةً ، لَا هَمَّ لَهُمْ ، إِلَّا ٱلطَّرَدَ وَٱلرَّقْصَ وَشُرْبَ ٱلْخُمُورِ وَلَعِبَ ٱلشِّطْرَنْجِ وَٱلنَّرْدِ ، وَغَيْرَ ذٰلِكَ مِنَ ٱلْأَسْبَابِ ٱلسَّمِجَةِ ، وَأَنَّهُمْ ، أَشْبَاهُ ٱلْقِرَدَةِ ، بِهٰذِهِ ٱلْأَفْعَالِ . »

فَإِنَّا نَقُولُ ، إِنَّ هٰذِهِ ٱلْآيَةَ ، قَوْلَهُ ، عَزَّ وَجَلَّ : « فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَّا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ . » ، هِيَ فِي أَهْلِ دَوْرِ مُوسَىٰ ، لَا فِي أَهْلِ دَوْرِ إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِمَا ٱلسَّلَامُ . وَجَرَتِ ٱلسُّنَّةُ ٱلظَّاهِرَةُ ، فِيهِمْ ، وَهُم ، ٱلَّذِينَ ٱعْتَدَوْا فِي | (الف - ٢٣٠) ٱلسَّبْتِ ، فَقَالَ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فِي قِصَّتِهِمْ : « وَسْئَلْهُمْ

---

١ — آيه ٣٦ ، سوره ١٤ (سورة ابراهيم) . ربّ انّهنّ اضللن كثيرا من النّاس فمن تبعني فانه منّي ومن عصاني فانّك غفور رحيم. ١ — الف ، ب : السنّة قد جرت . ج : السفه قد جرى . ٢ — الف ، ب : يجرى . ج : تجرى .

٢ — الف ، ب : فى ذريّته . ج : من ذريّته . ٣ — الف ، ب : من تبع . ج : من اتّبع . ٣ — الف ، ب : بسنّتى . ج : سنّتى .

٤ — الف ، ب : بدعوتى . ج : يدعونى . ٤ — الف ، ج : عصا . ب : عصانى . ٦ — الف : تنفذ . ب : تنقذ . ج : تنفد .

٩ — آيه ١٦٦ ، سوره ٧ (سورة الاعراف) . ١٠ — الف ، ج : قد . ب : وقد .

١٠ ، ١١ — الف : قردة لهم المطرد . ب : قردة لاهم لهم الا الطرد . ج : قردة لالهم الطود .

١١ — الف ، ج : من الاسباب . ب : من الانصاب . نسخه بدل : من الانساب .

١٢ — الف : بهذه . ب ، ج : لهذه .

١٣ — حاشيه نسخه الف : معنى قوله تعالى فلما عتوا عمّا نهوا عنه قلنا لهم كونوا قردة خاسئين .

١٤ — الف : هى فى اهل دور . ب : وهى فى دور . ج : هى اهل دور .

←

عَنِ ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِى كَانَتْ حَاضِرَةَ ٱلْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِى ٱلسَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ ، » ، الْآيَةُ ، ثُمَّ قَالَ : « فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَّا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ . » . وَقَالَ فِى آيَةٍ أُخْرَىٰ : « وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ ٱلَّذِينَ ٱعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِى ٱلسَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ . » ، وَٱلْمَعْرُوفُ ، أَنَّ ٱلْقِرَدَةَ ، مُسِخَتْ مِنَ ٱلْيَهُودِ .

فَأَمَّا أَمْرُ ٱلْمَسْخِ ، فَقَدْ رُوِىَ عَنِ ٱلنَّبِىِّ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، أَنَّهُ قَالَ : « كَائِنٌ فِى أُمَّتِى مَسْخٌ وَخَسْفٌ . » ، فَالْمَسْخُ فِى ٱلظَّاهِرِ ، هُوَ ، أَنَّ أُنَاسًا ، مُسِخُوا ، عَنِ ٱلصُّوَرِ ٱلْإِنْسَانِيَّةِ ، فِى صُورَةِ ٱلْإِنْسِيَّةِ ، لَا صُوَرِ ٱلْبَهَائِمِ ، وَلَا صُوَرِ ٱلنَّاسِ ، وَلَا صُوَرِ ٱلسِّبَاعِ ، بَلْ ، فِيهَا مُشَابِهٌ مِنْ جَمِيعِ ذَٰلِكَ . فَالْإِنْسَانُ ، عَلَىٰ مَنْ عَرَفَ ٱلْحَقَّ ، فَصَارَ إِنْسَانًا عَلَى ٱلْحَقِيقَةِ . وَٱلْبَهِيمَةُ ، عَلَى ٱلظَّاهِرِىِّ ، الَّذِى ، إِسْتَبْهَمَ عَلَيْهِ ٱلْحَقُّ ، وَعَمِىَ عَنْهُ . وَٱلسَّبُعُ ، عَلَى ٱلضِّدِّ ، الَّذِى ، سَبَعَ أَتْبَاعَهُ ، بِاسْتِغْوَائِهِ إِيَّاهُمْ . وَٱلْقِرَدَةُ ، الَّتِى ، مُسِخَتْ إِلَىٰ تِلْكَ ٱلصُّورَةِ ٱلْمُشَوَّهَةِ ، عَلَى ٱلنَّاكِثِينَ ٱلَّذِينَ كَانُوا أُنَاسًا ، حِينَ عَرَفُوا ٱلْحَقَائِقَ ، فَنَكَثُوا وَرَجَعُوا إِلَى ٱلنِّفَاقِ . فَالْقِرْدُ ، لَا يُشْبِهُ ٱلْإِنْسَانَ ، وَلَا يُشْبِهُ ٱلْبَهِيمَةَ . أَىْ ، أَنَّ ٱلْمُنَافِقَ ، لَيْسَ هُوَ ، مِنْ أَهْلِ ٱلْحَقِيقَةِ ، وَلَا مِنْ أَهْلِ ٱلظَّاهِرِ ، | [الف - ۲۳۱] كَمَا وَصَفَهُ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فَقَالَ : « مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لَآ إِلَىٰ هَٰؤُلَآءِ وَلَآ إِلَىٰ هَٰؤُلَآءِ ، » ، فَكَذَٰلِكَ ٱلْقِرْدُ ، لَا يُشْبِهُ ٱلْإِنْسَانَ

→ ۱۵ — آيهٔ ۱۶۳ ، سورهٔ ۷ (سورة الاعراف) . وسئلهم عن القرية التّى كانت حاضرة البحر اذ يعدون فى السّبت اذ تاتيهم حيتانهم يوم سبتهم شرّعا ويوم لايسبتون لاتاتيهم كذلك نبلوهم بما كانوا يفسقون .

۳ — آيهٔ ۶۵ ، سورهٔ دوّم (سورة البقرة) .

۶ — الف ، ج : فى الظّاهر . ب : ندارد .

۶ — الف ، ب : اناسا . ج : باسا .

۶ ، ۷ — الف : مسخوا عن الصور الانسانية صور البهائم . فى صورة الانسية ، درنسخهٔ الف ، خط خورده است . ب : مسخوا على الصور الانسانية فى صورة الانسية لاصور البهائم . ج : مسخوا على الصورة الانسانية فى صورة الانسية صور البهائم .

۷ — الف ، ب : مشابه من جميع ذلك . ج : مشابة من جميع .

۹ — الف ، ب : استبهم . ج : اسمهم .

۹ — الف ، ب : باستغوائه . ج : باستعوايه .

۱۰ — الف : والقردة التى مسخت . ب ، ج : والقرد التى مسخ .

۱۰ — الف ، ب : الصورة المشوهة . ج : الصور المشرعه .

۱۰ — الف ، ب : اناسا . ج : ناسا .

۱۱ — الف ، ب : فالقرد . ج : فالقردة .

←

وَلَا ٱلْبَهِيمَةَ، بَل، ٱلْأَغْلَبُ عَلَيْهِ، شَبَهُ ٱلسَّبُعِ، لِأَنَّهُ، لَمْ يَسْتَقِرَّ فِى ٱلْحَقِيقَةِ، وَلَا قَبْلَهُ أَهْلُ ٱلظَّاهِرِ. وَفِيهِ مُشَابَهَةٌ مِنَ ٱلْجَمِيعِ، لِأَنَّهُ، سَمِعَ ٱلْحَقَّ، فَأَشْبَهَ ٱلنَّاسَ، ثُمَّ نَكَثَ، فَرَجَعَ إِلَى ٱلظَّاهِرِ، وَٱعْتَقَدَ ٱلرِّيَاسَةَ، فَصَارَ سَبُعًا، وَسَبَعَ ٱلنَّاسَ، وَٱسْتَغْوَاهُمْ.

وَأَمَّا تَأْوِيلُ ٱلْآيَةِ، فِى قَوْلِهِ: «فَلَمَّا عَتَوْا عَن مَّا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ.»، فَإِنَّهُ يَقُولُ، جَلَّ ذِكْرُهُ، فِى أَوَّلِ ٱلْقِصَّةِ: «وَسْئَلْهُمْ عَنِ ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِى كَانَتْ حَاضِرَةَ ٱلْبَحْرِ،»، إِلَى آخِرِهَا، فَ «ٱلْبَحْرُ،»، عَلَى ٱلنَّاطِقِ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، لِأَنَّهُ، أَلِفُ ٱلشَّرِيعَةِ، وَهُوَ ٱلْبَحْرُ، ٱلَّذِى تَجْرِى فِيهِ ٱلسُّفُنُ، أَىْ، تُقَامُ فِيهِ ٱلدَّعْوَةُ، فِى أَعْصَارِ ٱلْأَتِمَّاءِ.

وَ «... ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِى كَانَتْ حَاضِرَةَ ٱلْبَحْرِ،»، عَلَى حُدُودِ ٱلدَّعْوَةِ، ٱلَّذِينَ، كَانُوا أَيَّامَ ٱلنَّاطِقِ، قَبْلَ إِقَامَتِهِ ٱلْأَسَاسَ، عَلَيْهِمَا ٱلسَّلَامُ، وَكَانُوا مُتَّصِلِينَ بِٱلنَّاطِقِ، بِلَا وَاسِطَةٍ مِنَ ٱلْأَسَاسِ، إِذْ يَعْدُونَ فِى ٱلسَّبْتِ. فَٱلسَّبْتُ، عَلَى مَنْزِلَةِ ٱلنَّاطِقِ، لِأَنَّهُ، ٱلْيَوْمُ ٱلسَّابِعُ، ٱلَّذِى، دَلَّ عَلَيْهِ مَنْ تَقَدَّمَهُ مِنَ ٱلنُّطَقَاءِ، وَأَشَارَ إِلَيْهِ.| الف ـ ٢٣٢

وَقَوْلُهُ: «يَعْدُونَ فِى ٱلسَّبْتِ،»، أَىْ، يَتَعَدَّوْنَ مَا حَدَّ لَهُمُ ٱلنَّامُوسُ، مِنْ إِقَامَةِ طَاعَةِ ٱلْأَسَاسِ، وَإِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ بِٱسْمِهِ، وَٱسْمِ ٱلْأَتِمَّاءِ مِنْ بَعْدِهِ، فَهُمْ، يَتَعَدَّوْنَ ذٰلِكَ، وَيَدْعُونَ إِلَى ظَاهِرِ ٱلنَّاطِقِ، دُونَ ٱلْبَاطِنِ، ٱلَّذِى، قَامَ بِٱلدَّعْوَةِ إِلَيْهِ ٱلْأَتِمَّاءُ ٱلسِّتَّةُ. لِأَنَّهُمْ، تَرَكُوا ٱلصَّيْدَ، فِى ٱلْأَيَّامِ ٱلسِّتَّةِ، ٱلَّتِى، أُبِيحَ لَهُمُ ٱلصَّيْدُ فِيهَا، وَصَادُوا فِى ٱلْيَوْمِ ٱلسَّابِعِ، وَهُوَ ٱلسَّبْتُ، ٱلَّذِى، نُهُوا عَنِ ٱلصَّيْدِ فِيهِ.

← ١٣ ـ آيه ١٤٣، سوره ٤ (سورة النساء). مذبذبين بين ذلك لا الى هؤلاء ولا الى هؤلاء ومن يضلل الله فلن تجد له سبيلا.

١٣ ـ الف، ب: القرد. ج: القردة.

٣ ـ الف، ب: واستغواهم. ج: واستعواهم. ٦ ـ الف، ب: الشريعة. ج: شريعة.

٧ ـ الف، ج: تجرى. ب: يجرى. ٧ ـ الف: تقام. ب، ج: يقام. ٩ ـ الف، ج: وكانوا. ب: كانوا.

١٠ ـ الف، ج: فالسبت. ب: ندارد. ١٠ ـ الف، ب: الذى. ج: مادى.

١٠، ١١ ـ الف: من تقدمه. ب، ج: من يتقدمه ١٢ ـ الف، ج: اقامة. ب: من اقامة.

١٣ ـ الف: واسم الائماء من بعده. ب: والاسم الائماء من بعده. ج: واسم الائماء بعده. ←

فَكَانَتْ «... تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا ،» ، أَيِ انْثَالَ عَلَيْهِمْ أَهْلُ الشَّرِيعَةِ الظَّاهِرَةِ ، وَأَقَامُوا طَاعَتَهُمْ ، وَأَجَابُوا إِلَى الظَّاهِرِ دُونَ الْبَاطِنِ .

«... وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ ،» ، قَالُوا ، لَمْ تَأْتِهِمُ الْحِيتَانُ فِي غَيْرِ يَوْمِ السَّبْتِ ، أَيْ ، لَمْ يُجِيبُوا إِلَى الدَّعْوَةِ الْحَقِيقِيَّةِ ، الَّتِي ، قَامَ بِهَا الْأَتِمَّاءُ السِّتَّةُ .

«... كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ .» ، أَيْ ، فُتِنُوا بِمَا أَظْهَرُوهُ ، مِنَ النِّفَاقِ وَتَرْكِ الطَّاعَةِ ، لِأَنَّ الْفِسْقَ ، هُوَ الْخُرُوجُ عَنِ الطَّاعَةِ ، وَصَارَ ذَٰلِكَ ، بَلْوَىٰ عَلَيْهِمْ وَعَلَىٰ أَتْبَاعِهِمْ .

«وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ .» ، أَيْ ، أَنَّ قَوْمًا ، مِمَّنْ ثَبَتُوا عَلَى الطَّاعَةِ ، | كَانُوا يُعَاتِبُونَهُمْ ، أَوْ يَعِظُونَهُمْ ،

الف ـ ۲۳۳

اعْتِذَارًا إِلَى اللَّوَاحِقِ وَإِلَى الْأَسَاسِ ، الَّذِي ، هُوَ رَبُّهُمْ ، لِأَنَّهُ صَاحِبُهُمْ . أَيْ ، عَرَفَهُمُ اللَّوَاحِقُ ، الَّذِينَ ، كَانُوا يَأْمُّونَ بِهِمْ ، وَ هٰؤُلَاءِ ، لَا يَرْجِعُونَ عَنِ النِّفَاقِ ، الَّذِي ، قَدْ أَظْهَرُوهُ وَأَضْمَرُوهُ . وَأَنَّهُمْ ، قَدْ سَقَطُوا وَطَرَدَهُمُ الْأَسَاسُ ، عَنِ الدَّعْوَةِ ، فَصَارُوا ، رُؤُسًا فِي الظَّاهِرِ . فَهُمْ وَأَتْبَاعُهُمْ ، يُعَذَّبُونَ فِي الشُّكُوكِ وَالشُّبُهَاتِ ، فِي أُولَيهِمْ ، وَصَائِرُونَ إِلَى الْعَذَابِ الشَّدِيدِ ، الَّذِي ، قَدْ أُعِدَّ لَهُمْ ، فِي أُخْرَيهِمْ .

← ۱٤ ـ الف . ب : الستة . ج : السنة . ۱٤ ـ الف ، ب : فى الايام . ج : فى ايام .

۱ ـ الف ، ب : انثال . ج : انتال . ۱، ۲ ـ الف : شريعة الظاهرة . ب : شريعة الظاهر . ج : الشريعةالظاهر.

۳ ـ الف ، ب : ويوم لايسبتون لاتاتيهم . ج : لاتاتيهم . ۳ ـ الف : لم تاتهم . ب : لم تاتيهم . ج : الم تاتيهم.

۳ ـ الف ، ب : فى غير يوم السبت . ج : ويوم لايسبتون فى غير يوم السّبت .

٤ ـ الف ، ب : الستة . ج : السنة . ۷ ـ آيهٔ ۱٦٤ ، سورهٔ ۷ (سورة الاعراف) .

۸ ـ الف ، ج : انّ قوما . ب : اقواما . ۸ ـ الف : ويعظونهم . ب : اويعظونهم . ج : يعظونهم .

۹ ـ الف ، ب : والى الاساس . ج : والاساس. ۹ ـ الف ، ب : لانّه . ج:كانّه .

۱۰ ـ الف ، ب : يامون بهم و . ج : يامون هم ان .

۱۰ ـ الف : قد اظهروه واضمروه . ب : قد اظهروه واصمدوه . ج : قد ظهروه و اضمدوه .

۱۱ ـ الف : طردهم . ب : طرد لهم . ج : طرد ظهم . ۱۱ ـ الف ، ج : رؤسا . ب : رؤساء .

۱۲ ـ الف : فى اولاهم وصائرون الى العذاب الشديد الذى قد اعدّ لهم فى اخراهم . ب : فى اولاهم واخراهم وصائرون، مثل الف . ج : فى اولادهم واخراهم .

«فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَّا نُهُوا عَنْهُ ، » ، أَيْ ، تَرَكُوا مَا أُمِرُوا بِهِ ، مِنْ إِقَامَةِ طَاعَةِ ٱلْأَسَاسِ ، وَعَتَوْا وَطَغَوْا ، عَمَّا نُهُوا عَنْهُ مِنَ ٱلنِّفَاقِ ، وَٱسْتَنْكَفُوا ، عَنْ إِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ بِٱسْمِهِ وَٱسْمِ ٱلْأَتِمَّاءِ مِنْ بَعْدِهِ .

«. . . قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ . » ، أَيْ ، طُرِدُوا عَنِ ٱلدَّعْوَةِ ، وَظَهَرَ نِفَاقُهُمْ . فَكَانُوا ، قَدِ ٱخْتَلَفُوا ، عَنْ صُوَرِ ٱلْآدَمِيِّينَ ، فِي صُورَةِ ٱلْقِرَدَةِ ، ٱلَّتِي ، هِيَ ٱلْمَمْسُوخُ . أَيْ ، خَرَجُوا عَنْ رَسْمِ ٱلْحُدُودِ ، ٱلَّذِينَ ، هُمْ مُقِيمُونَ فِي ٱلدَّعْوَةِ ، ثَابِتُونَ عَلَى ٱلطَّاعَةِ ، إِلَىٰ شِيَمِ ٱلْمُنَافِقِينَ ، ٱلَّذِينَ ، هُمْ مَطْرُودُونَ عَنِ ٱلدَّعْوَةِ ، مُبْعَدُونَ عَنْهَا ، لِأَنَّ ٱلْخَاسِئَ ، ٱلْمُبْعَدُ . أَيْ ، أُبْعِدُوا عَنِ ٱلْإِسْتِمَاعِ ، وَقُطِعَتِ ٱلْمَادَّةُ عَنْهُمْ ، | فَثَبَتُوا عَلَى ٱلنِّفَاقِ . فَهُمُ ٱلْقِرَدَةُ ٱلَّذِينَ كَانُوا أُنَاسًا ، فَمُسِخُوا . وَأَظْهَرُوا ٱلتَّقَشُّفَ ، الف ـ ٢٣٤
وَٱسْتَشْعَرُوا ٱلْكُفْرَ وَٱلنِّفَاقَ وَٱلطُّغْيَانَ ، فَهِمَّتُهُمْ ، أَنْ يُضِلُّوا ٱلنَّاسَ عَنْ صِرَاطِ ٱللهِ ٱلْمُسْتَقِيمِ .

فَهٰذِهِ صِفَةُ ٱلْقِرَدَةِ ، ٱلَّذِينَ ، مُسِخُوا فِي ٱلزَّمَنِ ٱلْأَوَّلِ ، وَكُلُّ مَنْ يَجْرِي مَجْرَاهُمْ ، مِنَ ٱلْمَسُوخِ وَٱلْقِرَدَةِ . فَأَمَّا ٱلَّتِي ، هِيَ ٱلْقِرَدَةُ عَلَى ٱلْحَقِيقَةِ ، فَلَيْسَ مِنْ شَأْنِهَا شُرْبُ ٱلْخُمُورِ ، وَٱلطَّرَبُ وَلَا لَعْبُ ٱلنَّرْدِ وَٱلشِّطْرَنْجِ وَغَيْرُ ذٰلِكَ مِنْ تِلْكَ ٱلْخِصَالِ ٱلْمُسْتَشْنَعَةِ . فَتُشَبَّهُ هٰؤُلَاءِ بِهِمْ . وَإِنَّ أَكْثَرَ هٰؤُلَاءِ ٱلْمَسُوخِ ، ٱلَّذِينَ ، نَكَثُوا وَعَانَدُوا ، وَأَظْهَرُوا ٱلتَّوَرُّعَ ، وَتَعَدَّدُوا فِيهِ ، حَتَّىٰ عَظُمَتْ فِتْنَتُهُمْ ، وَكَثُرَ ضَرَرُهُمْ ، عَلَى ٱلْأُمَّةِ ، لِمَا أَظْهَرُوا مِنَ ٱلنُّسُكِ وَٱلتَّوَرُّعِ ، حَتَّىٰ فَتَنُوا ٱلْأُمَّةَ ، فَٱقْتَدَىٰ بِهِمْ أَتْبَاعُهُمْ ، لِمَا أَظْهَرُوهُ مِنَ ٱلرِّيَاءِ وَٱلنُّسُكِ ، وَهُمْ ، ٱلَّذِينَ وَصَفَهُمْ أَمِيرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ،

---

١ ـ الف ، ب : من اقامة . ج : من اقامه . ٣ ـ الف ، ب : فكانوا . ج : وكانوا .

٤ ـ الف ، ب : الادميين . ج : الادمين . ٤ ـ الف : الممسوخ . ب : المسوخ . ج : المنسوخ .

٥ ـ الف ، ب : مقيمون . ج : صقمون . ٥ ـ الف ، ج : ثابتون على الطاعة . ب : مبعدون عنهما .

٦ ـ الف : مطرودون . ب ، ج : مطردون . ٦ ـ الف ، ب : الخاسي . ج : الحاسى .

٧ ـ الف ، ب : اناسا . ج : ناسا . ٩ ـ الف ، ج : فهذه . ب : فهذا .

١٠،٩ ـ الف : المسوخ والقرود . ب : من المسوخ والقردة . ج : المنسوخ القردة .

١١،١٠ ـ الف : والطرب ولالعب النرد . ب ، ج : والنرد .

١١ ـ الف ، ب : المستشنعة فتشبه . ج : المستشعه فتسمه . ١٢ ـ الف ، ب : المسوخ . ج : المنسوخ .

١٣ ـ الف ، ب : فتنتهم . ج : فتنبتهم . ١٣ ـ الف ، ج : ضررهم . ب : رمزهم . نسخه بدل ، ضررهم .

١٣ ـ الف : من النسك . ب : امرالنسك . ج : من الشك . ١٣ ـ الف : حتى . ب ، ج : وحتى .

١٤ ـ الف ، ب : من الرياء والنسك . ج : من الريا والشك .

حَيْثُ يَقُولُ : « ... أَبْغَضُ ٱلْخَلْقِ إِلَى ٱللّٰهِ رَجُلَانِ: رَجُلٌ وَكَلَهُ ٱللّٰهُ إِلَىٰ نَفْسِهِ، فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ ٱلسَّبِيلِ مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بِدْعَةٍ، وَقَدْ لَهِجَ بِٱلصَّوْمِ وَٱلصَّلَوٰةِ، فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنِ ٱفْتَتَنَ بِهِ، ضَالٌّ عَنْ هَدْيِ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنِ ٱقْتَدَىٰ بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ، حَمَّالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهِينٌ بِخَطِيئَتِهِ.
الف ـ ٢٣٥ وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا فِي جُهَّالِ ٱلنَّاسِ، قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهُهُ مِنَ ٱلنَّاسِ | عَالِمًا، وَلَمْ يَعِشْ فِي ٱلْعِلْمِ يَوْمًا سَالِمًا، » ، وَقَدْ وَصَفَهُمَا بِصِفَةٍ طَوِيلَةٍ. قَدْ ذَكَرَ هٰذَيْنِ ٱلصِّنْفَيْنِ ، وَذَكَرَ ، أَنَّهُمَا ، قَدْ ضَلَّا عَنِ ٱلْهَدْيِ ، وَهِيَ صِفَةُ هٰؤُلَاءِ ، ٱلَّذِينَ ، مُسِخُوا فِي هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ ، فَصَارُوا أَشْبَاهَ ٱلْقِرَدَةِ ، ٱلَّذِينَ ، مُسِخُوا مِنَ ٱلصُّوَرِ ٱلْآدَمِيَّةِ ، فِي ٱلصُّوَرِ ٱلْمُشَوَّهَةِ . وَهٰؤُلَاءِ ، أَشَدُّ ضَرًّا ، عَلَىٰ أَهْلِ ٱلنَّجْدَيْنِ ، مِنْ أُولٰئِكَ ٱلَّذِينَ هُمْ مُشْتَغِلُونَ بِتِلْكَ ٱلْقَذَارَاتِ ، ٱلَّتِي ، لَا تَضُرُّ ٱلنَّاسَ ، إِنَّمَا ضَرَرُهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ . فَأَمَّا هٰؤُلَاءِ ، فَإِنَّهُمْ ، آفَةُ ٱلدِّينِ ، بِمَا يُظْهِرُونَهُ مِنَ ٱلرِّيَاءِ ، وَيَتَسَلَّخُونَ بِهِ مِنَ ٱلتَّوَرُّعِ ، وَهٰذَا أَشْبَهُ وَأَوْضَحُ فِي ٱلتَّمْثِيلِ ، وَأَبْعَدُ ، مِنْ تِلْكَ ٱلْأَلْفَاظِ ٱلْمُسْتَكْرَهَةِ ، فِي ٱلْبَيَانِ . وَإِنْ كَانَ قَصْدُ ٱلْجَمِيعِ مِنَّا ، إِيضَاحَ ٱلْحَقِّ . وَٱللّٰهُ ، يُوَفِّقُ كَافَّتَنَا ، لِأَرْشَدِ ٱلْأُمُورِ بِرَحْمَتِهِ .

---

١ ــ الف : جائر عن قصد السبيل . ب : جائر عن قصد الطريق . نسخه بدل ، السبيل . ج : جابر عن قصد السبيل .

٢ ــ الف : بدعة قد . ب : بدعة وقد . ج : بدعه‌قد . ٢ ــ الف ، ب : فتنة لمن افتتن . ج : فتنه لمن فتن .

٣ ــ الف ، ج : هدى . ب : هدا . ٣ ــ الف ، ب : حمّال . ج : جمال .

٤ ــ الف : ورجل قمش . ب : ورجل قمس . ج : او رجل فمش .

٤ ــ در هرسه نسخه ، بجاى قد سماه ، سماه ، آمده‌است .

٤ ــ در هر سه نسخه ، بجاى ، لم يعش ، لم يغن ، آمده‌است .

٥ ــ نهج البلاغة ، ضبط محمد حسن نائل المرصفى ، صفحهٔ ٦٠ . انّ ابغض الخلائق الى الله رجلان : رجل وكله الله الى نفسه ، فهو جائر عن قصد السّبيل ، مشغوف بكلام بدعة ، ودعاء ضلالة ، فهو فتنة لمن افتتن به ، ضالّ عن هدى من كان قبله ، مضل لمن اقتدى به فى حياته ، وبعد وفاته ، حمّال خطايا غيره . رهن بخطيئته . ورجل قمش جهلا . موضع فى جهّال الامّة ، عاد فى اغباش الفتنة . . . الخ . شرح ابن ابى الحديد برنهج البلاغة ، مجلّد اوّل ، صفحهٔ ٩٤ . ٥ ــ الف ، ب : بصفة . ج : بصفته .

٥ ــ الف ، ج : قد ضالا . ب : قد ضلا. ٨ ــ الف ، ب : مشتغلون . ج : مشغلون .

٨ ــ الف : ج : القذارات . ب : القذرات . ٩ ــ الف ، ب : آفة الدّين بما . ج : آفة الّذين ممّا .

٩ ــ الف ، ب : وينسلخون . ج : وينسخون . ١٠ ــ الف : وابعد . ب ، ج : والعد .

١٠ ــ الف : المستكرهة والعد البيان وان‌كان . ب : المستكرهه فى البيان وان‌كان . لج : المستكرهة واوضح ←

فصل

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى :

« إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ ، أَحَدُهُمَا ذَبِيحٌ ، وَٱلْآخَرُ ، هُوَ فِدًى لَهُ ، وَهُوَ إِسْحَاقُ ، ٱلَّذِى ، ضَرَبَ ٱللّٰهُ مَثَلَهُ بِالْكَبْشِ ، وَأَنَّهُ ، نَصَبَهُ بَابًا لِإِسْمَاعِيلَ ، فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ ، صَارَ أَحَدُهُمَا ذَبِيحًا ، وَٱلْآخَرُ فِدًى لَهُ . »

فَإِنَّا نَقُولُ ، إِنَّ مَرْتَبَةَ ٱلْأَسَاسِيَّةِ ، لِإِسْمَاعِيلَ ، وَٱلتَّمَامِيَّةِ ، لِإِسْحَاقَ ، وَهِىَ صَحِيحَةٌ ، عَلَىٰ مَاقَدْ جَرَى ٱلْقَوْلُ بِهِ . وَلٰكِنْ ، لَيْسَ أَحَدُهُمَا فِدًى لِلْآخَرِ . وَٱلْكَبْشُ ٱلَّذِى هُوَ ٱلْفِدَىٰ ، هُوَ غَيْرُ إِسْحَاقَ ، وَغَيْرُ إِسْمَاعِيلَ ، وَلَيْسَ | هٰذَا ٱلْكَبْشُ ، ابْنَ إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، لِصُلْبِهِ ، لِأَنَّهُ ، لَمَّا (الف - ۲۳۶) أَرَادَ أَنْ يُقَرِّبَ ٱبْنَهُ لِلذَّبْحِ ، قَالَ ٱللّٰهُ ، عَزَّوَجَلَّ : « إِنَّ هٰذَا لَهُوَ ٱلْبَلٰؤُا ٱلْمُبِينُ . » ، أَيِ ٱلْمِحْنَةُ ٱلْعَظِيمَةُ . وَيُرْوَىٰ ، أَنَّهُ ، لَوْ ذَبَحَ إِبْرَاهِيمُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، ابْنَهُ ، لَصَارَ ذٰلِكَ ، سُنَّةً لِمَنْ بَعْدَهُ ، أَنْ يَكُونَ ٱلْقُرْبَانُ ، الْأَبْنَاءَ ، فَيَكُونُ فِى ذٰلِكَ مِحْنَةٌ عَظِيمَةٌ .

وَذَكَرَ أَهْلُ ٱلْعِلْمِ ، أَنَّ إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، أَرَادَ أَنْ يُقِيمَ أَحَدَ أَوْلَادِهِ لَاحِقًا ، وَأَرَادَ أَنْ تَكُونَ هٰذِهِ ٱلْمَرْتَبَةُ أَيْضًا ، فِى وُلْدِهِ ، كَمَا صَارَتْ لَهُمْ مَرْتَبَةُ ٱلْأَسَاسِيَّةِ وَٱلتَّمَامِيَّةِ ، وَأَرَادَ أَنْ يَكُونَ ٱللَّوَاحِقُ أَيْضًا ، مِنْ وُلْدِهِ ، دُونَ سَائِرِ ٱلنَّاسِ ، وَأَنْ تَجْرِىَ ٱلسُّنَّةُ بِذٰلِكَ ، فَقَالَ ٱللّٰهُ ، عَزَّوَجَلَّ ، هٰذِهِ مِحْنَةٌ عَظِيمَةٌ ، أَنْ يُحْرَمَ أَهْلُ ٱلدَّعْوَةِ ، هٰذِهِ ٱلْفَضِيلَةَ ، وَعَلَّمَ تَبَارَكَ ٱسْمُهُ ، أَنَّ ٱلسُّنَّةَ تَجْرِى مِنْ

← فى التمثيل وابعد البيان وان كان .

۱۱ — الف : منّا لايضاح الحق . ب : منّا ايضاح الحق . ج : مثالايضاح للحق .

۳ — ظاهراً از ، اسماعيل واسحاق ، تا ، فانّا نقول ، قول صاحب محصول است .

۳ — الف ، ب : همه جا فداء . ج : همه جا فدا .

۶ — حاشيهٔ نسخهٔ الف : فى معنى الكبش الذى هو الفداء هو غير اسحق و غير اسمعيل و ليس احدهما فداء للآخر و ليس الكبش ابن ابراهيم لصلبه . ۷ — الف ، ب : الفداء . ج : الفدى . ۸ — الف ، ب : ابن : ج : بن .

۹ — آيهٔ ۱۰۶ ، سورهٔ ۳۷ (سورة الصافات) . ۱۱ — الف ، ب : الابناء . ج : الابنا .

۱۲ — در نسخهٔ ب ، قبل از ، وذكر ، فصل ، آمده است . ۱۲ — الف : وذكر هكذا . ب ، ج : وذكر .

۱۲ — الف ، ب : ان يقيم . ج : ان يقسم . ۱۵ — الف ، ج : تبارك اسمه . ب : ع ج .

بَعْدِهِ ، فِى هٰذِهِ ٱلشَّرِيعَةِ ، كَمَا جَرَتْ فِى تِلْكَ ٱلشَّرِيعَةِ ، إِذْ كَانَتْ هٰذِهِ ٱلشَّرِيعَةُ ، هِىَ ، تِلْكَ بِعَيْنِهَا ، عَلَىٰ مَا قَدْ فَسَّرْنَا . وَلَوْ جَرَى ٱلرَّسْمُ بِهٰذَا ، فِى ذٰلِكَ ٱلدَّوْرِ ، لَمَا جَازَ أَنْ يَكُونَ ٱلْأَتِمَّاءُ وَٱللَّوَاحِقُ ، فِى هٰذِهِ ٱلشَّرِيعَةِ ، إِلَّا مِنْ صُلْبِ ٱلنَّاطِقِ ٱلسَّادِسِ وَأَسَاسِهِ ، عَلَيْهِمَا ٱلسَّلَامُ . إِذْ كَانَ مِثَالُ تِلْكَ ٱلشَّرِيعَةِ ، جَرَىٰ فِى هٰذِهِ ٱلشَّرِيعَةِ ، فَأُعْطِىَ إِبْرَاهِيمُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، أَنْ جَعَلَ ٱلْأُسُسَ وَٱلْأَتِمَّاءَ ، مِنْ وُلْدِهِ مِنْ صُلْبِهِ ، وَٱللَّوَاحِقَ ، مِنْ وُلْدِ غَيْرِهِ . وَبِهٰذَا ، جَرَتِ ٱلسُّنَّةُ فِى هٰذَا ٱلدَّوْرِ ، وَأُمِرَ أَنْ يُقَرِّبَ ٱلْكَبْشَ ، ٱلَّذِى ، رَعَىٰ فِى ٱلْجَنَّةِ ، وَهُوَ أَحَدُ حُدُودِهِ ، ٱلَّذِى ، كَانَ رُبِّىَ فِى ٱلدَّعْوَةِ . وَكَانَتْ | لَهُ ، رُتْبَةٌ وَرِيَاسَةٌ ، وَلَمْ يَكُنْ مِنْ صُلْبِهِ . وَلَوْ كَانَ مِنْ صُلْبِهِ ، لَمَا قَالَ ، إِنَّهُ ، فُدِىَ بِكَبْشٍ مِنَ ٱلْجَنَّةِ ، حَتَّىٰ يَذْبَحَهُ بَدَلَ ٱبْنِهِ ، لَمَّا أَرَادَ ذَبْحَ ٱبْنِهِ . فَقَدْ دَلَّ ذٰلِكَ ، أَنَّ هٰذَا ٱلْكَبْشَ ، لَمْ يَكُنْ وَلَدَهُ لِصُلْبِهِ ، بَلْ ، كَانَ أَحَدَ ٱلْحُدُودِ ، وَكَانَ مَمْدُوحًا مَرْضِيًّا فِى ٱلدَّعْوَةِ ، مَلِيًّا بِٱلْأَمْرِ ، لِأَنَّ ٱلْكَبْشَ يُضْرَبُ بِهِ ٱلْمَثَلُ . إِذَا مُدِحَ ٱلرَّجُلُ ، قِيلَ ، هُوَ كَبْشٌ مِنَ ٱلْكِبَاشِ ، كَمَا أَنَّهُ إِذَا ذُمَّ ، قِيلَ ، هُوَ تَيْسٌ مِنَ ٱلتُّيُوسِ . فَٱلْكَبْشُ ، عَلَىٰ مَنْ يُحْمَدُ أَثَرُهُ مِنَ ٱلْحُدُودِ ، وَٱلتَّيْسُ ، عَلَىٰ ضِدِّهِ . فَفُدِىَ وَلَدُهُ بِهٰذَا ٱلْكَبْشِ ، وَجُعِلَتْ هٰذِهِ ٱلرُّتْبَةُ ، لِغَيْرِ وَلَدِهِ . فَخَافَ إِبْرَاهِيمُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، أَنْ يَكُونَ ، قَدِ ٱقْتَرَفَ ذَنْبًا ، وَغِيظَ عَلَيْهِ أَيْضًا ، حِينَ صُرِفَتْ عَنْ وَلَدِهِ ، هٰذِهِ ٱلرُّتْبَةُ ، فَعَزَّاهُ ٱللهُ تَعَالَىٰ ، عَزَّ وَجَلَّ ، عَنْ ذٰلِكَ ، وَعَرَّفَهُ ، أَنَّهُ ، قَدْ جَعَلَ لِإِسْحَاقَ ، مَرْتَبَةَ ٱلتَّمَامِيَّةِ ، وَبُشِّرَ بِذٰلِكَ . أَلَا تَرَاهُ يَقُولُ بَعْدَ هٰذِهِ ٱلْقِصَّةِ ، عَلَىٰ إِثْرِ هٰذِهِ ٱلْآيَةِ : « وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ ٱلصَّالِحِينَ . » ، فَبَشَّرَ ، بِأَنْ جَعَلَ لَهُ رُتْبَةَ ٱلتَّمَامِيَّةِ ، وَهِىَ أَعْلَىٰ مِنْ رُتْبَةِ ٱللَّوَاحِقِ ، حِينَ قَالَ : « ... نَبِيًّا » . أَىْ ،

الف - ٢٣٧

---

٣ — ج : عليهما السلام . الف ، ب : ندارد .

٦ — الف ، ب : رعى . ج : دعى .

٦ — الف : كان ربى . ب : ربى . ج : كان زكى .

٧ — الف ، ج : ولوكان من صلبه . ب : ندارد .

٧ — الف ، ب : فودى . ج : فردى .

٨ — الف ، ب : ذبحه بدل . ج : ذبحه يدل .

٨ — الف : لما اراد ذبح ابنه فقد دلك . ب : ارا ذبح ولده فقد دل ذلك . ج : لما اراد ذبح ابنه فقد ذلك .

١٠ — الف : الكباش : ب : الكبوش . ج : الكوش .

١١ — الف ، ب : التيوس . ج : التيوش .

١١ — الف : من يحمد . ب : من يمدح . ج : من جملة .

١١ — الف ، ب : ففودى . ج : ففددى.

١٤ — الف ، ب : بشر بذلك . ج : بشرذلك .

١٥ — آية ١١٢ ، سورة ٣٧ (سورة الصافات) .

١٦ — الف ، ب : فبشر بان . ج : فبشرنا و .

١٦ — الف ، ج : رتبة اللواحق . ب : مرتبة اللواحق.

هُوَأَرْفَعُ حَدًّا مِنَ ٱللَّوَاحِقِ، لِأَنَّ ٱلنَّبِيَّ، مَعْنَاهُ ٱلْإِرْتِفَاعُ. وَهٰذِهِ، هِيَ ٱلْقِصَّةُ ٱلَّتِى ذَكَرَهَا ٱللّٰهُ، عَزَّوَجَلَّ، فِى سُورَةِ ٱلذَّارِيَاتِ، فَقَالَ: «هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ ٱلْمُكْرَمِينَ. إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ. فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَآءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ. فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ. فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَاتَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ.»، فَضَيْفُ إِبْرَاهِيمَ عَلَى ٱلْخَيَالَيْنِ، لِأَنَّهُ، كَانَ مُضَافًا إِلَيْهِمَا، لَمَّا ٱتَّصَلَ بِالْأَصْلَيْنِ، فَكَانَ يَنَالُ ٱلْجَارِى، بِوَاسِطَةٍ مِنْهُمَا، مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ.

وَقَوْلُهُ: |«... قَالُوا سَلَامًا،»، أُمِرَ بِالتَّسْلِيمِ لِأَمْرِهِمَا. فَ«... قَالَ سَلَامٌ،»، أَىْ، قَدْ سَلَّمْتُ كَمَا أُمِرْتُ، إِلَّا أَنِّى، مُنْكِرٌ لِامْتِنَاعِكُمْ مِنْ أَكْلِ مَاقَرَّبْتُهُ. وَإِنَّمَاقَالَ: «... قَوْمٌ مُّنكَرُونَ.»، لِامْتِنَاعِهِمَا مِنْ أَكْلِ ٱلْعِجْلِ. «... فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً،»، لِأَنَّهُ، خَافَ أَنْ يَكُونَ قَدِ ٱقْتَرَفَ ذَنْبًا، بِاسْتِعْجَالِهِ ٱلْأَمْرَ، فِى مَنْ قَرَّبَهُ إِلَيْهِمَا، فَعِنْدَ ذٰلِكَ، «... بَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ.». فَهٰذَا ٱلْغُلَامُ ٱلْعَلِيمُ، ٱلَّذِى، بُشِّرَ بِهِ، هُوَ إِسْحَاقُ، أَىْ، بُشِّرَ بِمَرْتَبَتِهِ، وَأُعْلِمَ أَنَّهُ، أُعْطِىَ مَرْتَبَةَ ٱلتَّمَامِيَّةِ. أَلَاتَرَاهُ يَقُولُ: «... عَلِيمٌ.». الف - ٢٣٨

وَقَالَ فِى سُورَةِ ٱلْحِجْرِ: «وَنَبِّئْهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ. إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ. قَالُوا لَاتَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ.»، وَقَالَ فِى سُورَةِ هُودٍ: «وَلَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُنَآ إِبْرَاهِيمَ بِٱلْبُشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَآءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ. فَلَمَّا رَءَآ أَيْدِيَهُمْ

---

١ — الف، ب: لان النبى. نسخه بدل ب: كان. ج: كان النبى.

١ — الف، ب: الارتفاع. ج: ارتفاع.

١ — الف: القصة التى ذكرها الله عزوجل. ب: قصة التى ذكرها الله. ج: قصة النبى ذكرها عزوجل.

٢ — در هرسه نسخه، والذاريات، آمده‌است. ٢ — آيات ٢٤ تا ٢٧ و ٢٨، سورهٔ ٥١ (سورة الذاريات).

٥ — الف، ب: اليهما. ج: اليها.

٧ — الف، ب: بالتسليم. ج: التعليم.

٨ — الف، ب: قربتة. ج: قريته.

١٢ — الف، ب: يقول. ج: بقول.

١٣ — آيات ٥١ و ٥٢ و ٥٣، سورهٔ ١٥ (سورة الحجر).

١٤ — دو آيهٔ ٦٩ و ٧٠، سورهٔ ١١ (سورة هود). آيهٔ ٧٠. فلمّا رءا ايديهم لاتصل اليه نكرهم واوجس منهم خيفة قالوا لاتخف انّا ارسلنا الى قوم لوط. در هرسه نسخه، لقد، آمده‌است.

لَاتَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً ، » . أَلَاتَرَاهُ أَنَّهُ ، نَكِرَهُمْ ، حِينَ رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ ، لَاتَصِلُ إِلَى ٱلْعِجْلِ ، ٱلَّذِى ، قَدَّمَهُ . فَٱلْكَلَامُ مُقَدَّمٌ وَمُؤَخَّرٌ ، لِأَنَّهُ ، قَالَ فِى ٱلذَّارِيَاتِ : « ... قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ . فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ . » ، وَإِنَّمَا كَانَ إِنْكَارُهُ ، بَعْدَ أَنْ قَدَّمَ ٱلْعِجْلَ فَٱمْتَنَعُوا مِنْ أَكْلِهِ . وَبَيَّنَ فِى سُورَةِ هُودٍ ، أَنَّ إِنْكَارَهُ وَخِيفَتَهُ مِنْهُمْ ، إِنَّمَا كَانَ بَعْدَ أَنْ رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ ، لَاتَصِلُ إِلَى ٱلْعِجْلِ ، ٱلَّذِى قَدَّمَهُ . وَهٰذَا يُقَالُ لَهُ ، مُقَدَّمٌ وَمُؤَخَّرٌ ، وَهُوَ جَائِزٌ فِى كَلَامِ ٱلْعَرَبِ .

وَكَذٰلِكَ قَالَ ، عَزَّ وَجَلَّ ، أَيْضًا فِى هٰذِهِ ٱلْقِصَّةِ ، فِى سُورَةِ هُودٍ : « وَٱمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ ، » ، وَإِنَّمَا ضَحِكَتْ ، بَعْدَ مَابُشِّرَتْ بِإِسْحَاقَ ، وَلٰكِنَّهُ ، قَدَّمَ فِى ٱلْكَلَامِ : « ... فَضَحِكَتْ ، » ، ثُمَّ قَالَ : « ... فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ ، » ، وَإِنَّمَا ضَحِكَتْ بَعْدَمَابُشِّرَتْ بِإِسْحَاقَ .

وَعَلَىٰ هٰذَا | يَدُلُّ ٱلتَّفْسِيرُ وَٱلتَّأْوِيلُ ، فِى ٱلظَّاهِرِ وَٱلْبَاطِنِ جَمِيعًا . وَهُوَ كَمَا قُلْنَا ، مِنَ ٱلْمُقَدَّمِ وَٱلْمُؤَخَّرِ ، وَهُوَ مِمَّا يَجِبُ تَعَلُّمُهُ ، لِأَنَّهُ فِى ٱلْقُرْآنِ كَثِيرٌ . وَهٰذِهِ ٱلْبُشْرَىٰ ، هِىَ بِإِسْحَاقَ ، فِى هٰذِهِ ٱلْآيَاتِ . وَهُوَ ٱلَّذِى قَالَهُ ، عَزَّ وَجَلَّ : « ... وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ . » ، وَ « ... إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ . » ، وَلٰكِنَّهُ صَرَّحَ بِٱسْمِهِ فِى هٰذِهِ ٱلْآيَةِ ، بِقَوْلِهِ : « ... فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ . » ، لِأَنَّهُ ، عَلِمَ أَنَّ ٱلتَّمَامِيَّةَ فِى وُلْدِهِ إِلَىٰ آخِرِ دَوْرِهِ ، لِيَتَعَزَّىٰ حِينَ ٱمْتَنَعُوا مِنْ قَبُولِ ٱلْعِجْلِ ، ٱلَّذِى ، قَرَّبَهُ ، وَأَرَادَ أَنْ يُرَتِّبَهُ فِى تِلْكَ ٱلْمَنْزِلَةِ ، عَلَىٰ مَافَسَّرْنَا . وَإِنَّمَا سَمَّاهُ عِجْلًا ، لِٱسْتِعْجَالِهِ ٱلْأَمْرَ بِهِ ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَجْرِىَ فِى أَمْرِهِ شَىْءٌ ، فَلِذٰلِكَ سَمَّاهُ عِجْلًا ، كَمَا سَمَّىٰ ، ٱلَّذِى ، أَقَامَهُ قَوْمُ مُوسَىٰ ،

الف - ۲۳۹

---

۱ — الف ، ب : انّه نكرهم . ج : نكرهم .

۲ — الف ، ب : مؤخر . ج : مواخر .

۵ — الف ، ب : الى العجل . ج : اليه العجل .

٦ — آيه ۷۱ ، سوره ۱۱ (سورة هود) . وامرأته قائمة فضحكت فبشّرناها باسحق ومن وراء اسحق يعقوب .

۹ — الف : وعلى هذا . ب : وانّما ضحكت بعد ان بشّرت باسحاق وعلى هذا . ج : وانّما ضحكت بعد ان بشّرت اسحق وعلى هذا .

۱۰ — الف ، ب : تعلّمه . ج : يعلمه .

۱۱ — الف ، ج : قال عزوجل . ب : قال تعالى .

۱۱ — تمام آيه در صفحهٔ ۱۸۰ آمده‌است .

۱۱ — تمام آيه در صفحهٔ ۱۸۰ آمده‌است .

۱۲ — آيهٔ ٦۹ ، سورهٔ ۱۱ (سورة هود) . وامراته قائمة فضحكت فبشّرناها باسحاق ومن وراء اسحاق يعقوب .

۱۳ — الف : انّه التّامية . ب ، ج : انّ التّامية.

۱۳ — الف ، ب : من قبول . ج : فى قبول .

۱٤ — الف ، ب : ان يرتبه . ج : ان ترتبه .

۱۵ — در هرسه نسخه ، ان جرى ، آمده‌است . ←

عِجْلًا ، لِاسْتِعْجَالِهِمُ ٱلْأَمْرَ بِهِ ، قَبْلَ رُجُوعِ مُوسَىٰ ، وَمِنْ غَيْرِ أَنْ يَجْرِيَ فِي مُوسَىٰ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، مِنْ أَمْرِهِ ، شَيْءٌ . أَلَا تَرَاهُ يَقُولُ ، حِينَ عَاتَبَهُمْ عَلَىٰ فِعْلِهِمْ : « . . . أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ ، » . وَكَذٰلِكَ سُمِّيَ ٱلْعِجْلُ ، ٱلَّذِي ، أُقِيمَ فِي هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ ، لِأَنَّهُ ، اسْتَعْجَلَ ٱلثَّوَابَ فِي هٰذِهِ ٱلدُّنْيَا ، فَعُجِّلَ لَهُ ، كَمَا قَالَ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فِي صِفَتِهِ : « مَنْ كَانَ يُرِيدُ ٱلْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا . » ، فَهٰذَا فِي ٱلضِّدِّ ٱلْأَوَّلِ ، لِأَنَّهُ ، اسْتَعْجَلَ ثَوَابَ مَا ٱكْتَسَبَهُ ، فَعُجِّلَ لَهُ ، أَنْ خُلِّيَ بَيْنَهُ ، وَبَيْنَ ٱلْمَرْتَبَةِ ، ٱلَّتِي ، قَعَدَ فِيهَا وَٱقْتَصَرَ عَلَيْهَا ، ظَاهِرًا ، جَزَاءً لَهُ بِمَا كَانَ أَسْلَفَهُ .

« وَمَنْ أَرَادَ ٱلْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، » ، فِي ٱلْأَسَاسِ إِلَىٰ آخِرِهَا ، فَكَذٰلِكَ عَجَّلَ إِبْرَاهِيمُ ، فَامْتَنَعَ ضَيْفُهُ مِنْ أَكْلِ ٱلْعِجْلِ ، أَيِ ٱمْتَنَعُوا مِنْ قَبُولِ مَنْ عُجِّلَ فِي أَمْرِهِ ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يُقَدَّمَ فِيهِ أَمْرٌ بِالْجَارِي إِلَيْهِ ، فَخَافَ أَنْ يَكُونَ قَدِ ٱقْتَرَفَ ذَنْبًا ، فِي ٱسْتِعْجَالِهِ فِي أَمْرِهِ ، وَأَشْفَقَ حِينَ لَمْ يُقْبَلْ ، وَأَوْجَسَ | مِنْهُمْ خِيفَةً ، فَبُشِّرَ بَعْدَ ذٰلِكَ ، بِمَنْزِلَةِ إِسْحَاقَ . وَقَالُوا ، وَبُشِّرَ بِأَنَّ ٱلْغُلَامَ الف - ٢٤٠
ٱلْعَلِيمَ ، مِنِ ٱمْرَأَتِهِ سَارَةَ . يَعْنِي ، أَنَّ دَعْوَتَهُ وَتَرْبِيَتَهُ ، إِلَىٰ بَابِهِ ٱلَّذِي كَانَ يَخْتَصُّهُ ، فَبُشِّرَ بِأَنَّ ٱلَّذِي يُقَامُ ، هُوَ مِنْ جِهَةِ هٰذَا ٱلَّذِي يَخْتَصُّهُ .

← ١٥ — الف : سمى . ب ، ج : سما .

١ — الف ، ب : الامر به . ج : الابه . ١ — در هرسه نسخه ، ان جرى ، آمده‌است .

٢ — الف ، ب : عاتبهم . ج : عابتهم .

٢ — آيهٔ ١٥٠ ، سورهٔ ٧ (سورة الاعراف) . ولمّا رجع موسى الى قومه غضبان اسفا قال بئسما خلفتمونى من بعدى أعجلتم امر ربّكم والقى الالواح واخذ براس اخيه يجرّه اليه قال ابن امّ انّ القوم استضعفونى وكادوا يقتلوننى فلا تشمت بى الاعداء ولاتجعلنى مع القوم الظّالمين.

٣ — الف ، ب : اقيم . ج : اقم .

٣ — الف ، ب : الدنيا . ج : الدينى . ٤ — الف ، ج : فى صفته . ب : فى صفة .

٤ — آيهٔ ١٨ ، سورهٔ ١٧ (سورة الإسراء) . ٥ — الف ، ج : ما اكتسبه . ب : ما اكتسبته .

٦ — ب ، ج : بين ان . الف : ان .

٨ — آيهٔ ١٩ ، سورهٔ ١٧ (سورة الإسراء) . ومن اراد الاخرة وسعى لها سعيها وهومؤمن فاولئك كان سعيهم مشكورا .

١٠ — الف : ان يقدم فيه امر بالجارى . ب : ان تقدم فيه امر بالجارى . ج : ان يقدم فيه امرالجارى . ←

فَهٰذِهِ ٱلْآيَاتُ ، كُلُّهَا ، هِيَ ، فِي هٰذِهِ ٱلْقِصَّةِ . وَهُوَ ٱلَّذِي ذَكَرْنَا ، أَنَّهُ ، أَرَادَ أَنْ يَذْبَحَهُ ، فَأُمِرَ أَنْ يَذْبَحَ بَدَلَهُ ٱلْكَبْشَ . وَٱلْكَبْشُ ، هُوَ ٱلْفِدَاءُ ، وَهُوَ غَيْرُ إِسْمَاعِيلَ ، وَغَيْرُ إِسْحَاقَ ، بَلْ ، كَانَ أَحَدُهُمَا ٱلذَّبِيحُ ، فَفُدِيَ بِالْكَبْشِ ، ٱلَّذِي ، قَدْ رَعَىٰ فِي ٱلْجَنَّةِ . وَلَمْ يَكُنِ ٱلْكَبْشُ ، مِنْ وُلْدِهِ لِصُلْبِهِ ، كَمَا جَرَىٰ ٱلْغَلَطُ بِهِ مِنَ ٱلْقَوْلِ فِيهِ ، عَلَىٰ مَا تَبَيَّنَ لَنَا ، وَٱللّٰهُ أَعْلَمُ .

فصل

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِي تَأْوِيلِ ٱلْآيَةِ ، فِي قِصَّةِ إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : « فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ ٱللَّيْلُ رَءَا كَوْكَبًا ، » ، إِلَىٰ آخِرِهَا ، وَمَا جَرَىٰ مِنَ ٱلْغَلَطِ فِيهِ :

« أَنَّهُ ، لَمَّا ٱطَّلَعَ عَلَىٰ دَرَجَةِ ٱلْجَدِّ ، فَرَأَىٰ نُورَهُ وَبَهَاءَهُ وَجَلَالَتَهُ ، تَعَجَّبَ وَٱسْتَعْظَمَ ، وَقَدَّرَ فِي نَفْسِهِ ، أَنَّهُ ٱلْمُبْدِعُ ، فَلَمَّا تَأَمَّلَهُ ، وَجَدَهُ مُتَنَاهِيًا إِلَىٰ مَا فَوْقَهُ ، فَقَالَ : « ... لَا أُحِبُّ ٱلْآفِلِينَ . » ، أَيْ ، لَا أَسْتَحِبُّ ٱعْتِقَادَ ٱلْإِلٰهِيَّةِ لِلْمُتَنَاهِي ، وَإِنْ كَانَ جَلِيلًا . « فَلَمَّا رَءَا ٱلْقَمَرَ بَازِغًا ، » ، يَعْنِي ، رَأَى ٱلنَّفْسَ قَدْ تَرَايَا لَهُ بِهُوِيَّتِهِ ، فَرَأَىٰ نُورَهُ وَبَهَاءَهُ وَعَظَمَتَهُ ، خَضَعَ وَأَقَرَّ ، أَنَّهُ ٱلْمُبْدِعُ ، فَقَالَ :

--- ١٠ ـ الف ، ب : واشفق . ج : واتفق.   ١١ ـ الف ، ب : وبشربانّ الغلام . ج : او بشرنا الغلام .

١٢ ـ الف ، ب : وتربيته . ج : وبرتبته .   ١٢ ـ الف ، ب : فبشربانّ . ج : فبشرنا .

١٣ ـ الف ، ب : هذا الّذى يختصه . ج : هذا الدين كان يختصه .

١ ـ الف : ذكرنا انّه اراد . ب : ذكرناه اراد . ج : ذكرنا به اراد .

٣ ـ الف ، ج : الذبيج ففودى . ب : الذبح ففودى .

٣ ـ الف : من ولده لصلبه . ب : ولده من صلبه . ج : ولد من صلبه .

٤ ـ الف : من القول فيه . ب : به من القول فيه . ج : به من القران فيه .

٦ ـ حاشيهٔ نسخهٔ الف : وامّا القول فى تاويل الآية فى قصة ابراهيم عليه السلام فلما جن عليه الليل .

٦ ـ آيهٔ ٧٦ ، سورهٔ ٦ (سورة الانعام) . فلمّا جنّ عليه الّيل رءا كوكبا قال هذا ربّى فلما افل قال لااحبّ الافلين .

٨ ـ ظاهرًا از ، انّه لما اطّلع ، تا ، هذا القول الاول وفيه غلط كثير ، قول صاحب محصول است .

٨ ـ الف ، ج : درجة الجد . ب : درجة الحد .   ٩ ـ الف ، ب : مافوقه . ج : مافرقه .

١٠ ـ الف ، ب : لااستحب . ج : لااستجب .

١٠ ـ آيهٔ ٧٧ ، سورهٔ ٦ (سورة الانعام) . فلمّا رءا القمر بازغا قال هذا ربّى فلمّا افل قال لئن لم يهدنى ربّى لاكوننّ من القوم الضّالّين .

١١ ـ الف ، ب : قد ترايا له بهويّته . ج : قد ترا ماله لهويته .

«... هَٰذَا رَبِّى ،» ، فَلَمَّا تَنَاهَىٰ إِلَىٰ حَدِّ ٱلسَّابِقِ ، وَجَدَهُ مُتَنَاهِيًا ، قَالَ : « ... لَئِن لَّمْ يَهْدِنِى رَبِّى لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلضَّالِّينَ . » . « فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمْسَ ، » ٱطَّلَعَ عَلَىٰ حَدِّ ٱلسَّابِقِ ، وَٱسْتَعْظَمَهُ ، وَأَقَرَّ بِٱلْعُبُودِيَّةِ ، وَقَالَ : « ... هَٰذَا رَبِّى هَٰذَآ أَكْبَرُ ، » ، وَقَالَ فِى ذَٰلِكَ ، مِثْلَ مَا قَالَ فِى شَأْنِ ٱلْجَدِّ وَٱلنَّفْسِ . وَكَذَٰلِكَ ، مَا جَرَىٰ مِنَ ٱلْقَوْلِ ٱلْكَبِيرِ ، فِيهِ ، إِلَىٰ قَوْلِهِ : « ... يَٰقَوْمِ إِنِّى بَرِىٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ . » .

هَٰذَا ، هُوَ ٱلْقَوْلُ ٱلْأَوَّلُ ، وَفِيهِ غَلَطٌ كَثِيرٌ ، لَا يَجُوزُ ٱعْتِقَادُهُ . لِأَنَّ | إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، الف – ٢٤١ فِى وَقْتِ بُلُوغِهِ تِلْكَ ٱلْمَنْزِلَةَ ، حِينَ ٱطَّلَعَ عَلَىٰ مَرْتَبَةِ ٱلْجَدِّ ، لَمْ يَكُنْ مِمَّنْ يَجْهَلُ مَنْزِلَةَ ٱلْجَدِّ ، وَأَنَّهُ ، مُتَنَاهٍ إِلَى ٱلْأَصْلَيْنِ . وَلَا كَانَ يَجْهَلُ مَرْتَبَةَ ٱلْأَصْلَيْنِ ، وَأَنَّ نِهَايَةَ ٱلنَّفْسِ إِلَى ٱلسَّابِقِ ، وَنِهَايَةَ ٱلسَّابِقِ إِلَى ٱلْكَلِمَةِ . وَأَنَّهُ ، لَا يَلْحَقُ مَرْتَبَةَ رُؤْيَةِ ٱلْبَارِى ، جَلَّ وَتَعَالَىٰ ، قَبْلَ أَنْ يُكْشَفَ لَهُ عَنْ مَرْتَبَةِ ٱلْأَصْلَيْنِ وَٱلْجَدِّ ، بَلْ ، لَمْ يَجْهَلْ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، أَنَّ ٱلْبَارِئَ ، جَلَّ وَتَعَالَىٰ ، لَا يَلْحَقُهُ رُؤْيَةٌ ، وَلَا يُحِيطُ بِهِ وَصْفٌ . فَإِنَّ مَنْ يَكُونُ دُونَ ذَٰلِكَ ، بِدَرَجَاتٍ كَثِيرَةٍ ، أَمْثَالَ ٱلْأَجْنِحَةِ وَٱلْمَأْذُونِينَ ، لَا يَجْهَلُونَ هَٰذِهِ ٱلْمَرَاتِبَ . وَلَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِمْ ، أَنَّ بَعْضَهَا ، هِىَ ، مُتَنَاهِيَةٌ إِلَىٰ بَعْضٍ ، وَأَنَّ أَحَدًا مِنَ ٱلْمَخْلُوقِينَ ، لَا يَلْحَقُ رُؤْيَةَ ٱلْبَارِى ، جَلَّ وَتَعَالَىٰ . بَلْ ، كَثِيرٌ مِنَ ٱلْمُسْتَجِيبِينَ ، قَدْ عَرَفُوا هَٰذِهِ ٱلْحَالَ ، وَلَيْسَ يَعْتَقِدُ رُؤْيَةَ ٱلْبَارِى ، جَلَّ وَتَعَالَىٰ . وَكَثِيرٌ مِنَ ٱلْأُمَّةِ ، مِمَّنْ لَا يَعْرِفُ هَٰذِهِ ٱلْحَقَائِقَ ، هُوَ مُعْتَرِفٌ ، بِأَنَّ ٱلْبَارِئَ ، جَلَّ وَتَعَالَىٰ ، لَا يَلْحَقُهُ رُؤْيَةٌ ، إِلَّا ٱلْمُشَبِّهَةَ ، وَهُمْ أَيْضًا مُقِرُّونَ ، أَنَّهُمْ ،

---

١ – الف ، ب : متناهيا . ج : متنا .

٢ – آيه ٧٨ ، سوره ٦ (سورة الانعام) . فلمّا رءا الشمس بازغة قال هذا ربّى هذا اكبر فلمّا افلت قال ياقوم انّى برىء ممّا تشركون.

٢ – الف : استعظمه . ب ، ج : واستعظمه.

٣ – ب : هذا اكبر . الف ، ج : ندارد .

٤ – الف : الكثير . ب ، ج : الكبير .

٥ – الف ، ج : وفيه غلط . ب : وفيه وقع غلط .

٨ – الف ، ب : روية البارى . ج : روية الخالق البارى.

٨ – الف : قبل ان ينكشف له عن مرتبة الاصلين والجد بل لم يجهل ان البارى لايلحقه رؤية . ج : قبل ان ينكشف له عن مرتبة الاصلين والجد بل لم يجهل عليه السلام ان البارى جل وتعالى لاملحقه روية . ب : لايلحقه رؤية.

١١ – الف ، ب : متناهية . ج : مشاهية .

١١ – الف ، ب : احد . ج : اجدا .

١٢ – الف ، ب : لايلحق . ج : لاملحق .

١٣ – الف ، ب : يعتقد . ج : يعقد .

١٣ – الف ، ج : وكثير من الامّة ممّن لايعرف هذه الحقائق هو معترف بانّ البارى جل وتعالى لايلحقه . ب : عز وجل لايلحقه .

لَايَلْحَقُهُمْ رُؤْيَتُهُ فِى هٰذِهِ ٱلدَّارِ . فَكَيْفَ يَخْفَىٰ ، عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، وَقَدْ بَلَغَ فِى ٱلدَّرَجَةِ ، إِلَىٰ أَنْ يَتَجَلَّىٰ لَهُ ٱلْجَدُّ ، وَيَعْرِفَ حَدَّهُ وَمَنْزِلَتَهُ ، وَهُوَ مُؤَيَّدٌ بِٱلْجَارِى مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ ، بِٱلْجَدِّ وَٱلْخَيَالِ . وَهُوَ قَدْ عَرَفَ هٰذِهِ ٱلْمَرَاتِبَ ، وَٱطَّلَعَ عَلَيْهَا ، لِأَنَّهُ ، لَا يَبْلُغُ دَرَجَةً يَتَجَلَّىٰ لَهُ ٱلْجَدُّ ، إِلَّا بَعْدَ بُلُوغِهِ تِلْكَ ٱلْمَنْزِلَةَ ٱلرَّفِيعَةَ . وَقَدْ عَرَفَ أَنَّ ٱلْبَارِئَ ، جَلَّ وَتَعَالَىٰ ، عَزَّ أَنْ يَلْحَقَهُ رُؤْيَةٌ ، فِى ذٰلِكَ ٱلْعَالَمِ ٱلْبَسِيطِ ، فَكَيْفَ فِى هٰذَا ٱلْعَالَمِ ، بَلْ ، لَا يَلْحَقُهُ وَهْمٌ ، وَلَا يُحِيطُ بِهِ صِفَةٌ . فَكَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يُظَنَّ بِإِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، أَنَّهُ ، قَدَّرَ أَنْ يَلْحَقَ رُؤْيَةَ ٱلْبَارِى ، جَلَّ وَتَعَالَىٰ ، وَيُقَدِّرَ أَنَّ ٱلْجَدَّ ، هُوَ ٱلْبَارِئُ ، وَكَذٰلِكَ ٱلنَّفْسُ وَٱلسَّابِقُ | ، عَلَىٰ مَاجَرَى ٱلْقَوْلُ بِهِ . وَهٰذَا خَطَأٌ كَبِيرٌ . الف ـ ٢٤٢

وَكَذٰلِكَ ٱلْقَوْلُ فِى : «أَنَّ ٱلنَّفْسَ تَرَايَالَهُ بِهُوِيَّتِهِ ، فَرَأَىٰ نُورَهُ وَبَهَاءَهُ ،» ، وَهُوَ غَلَطٌ كَبِيرٌ . فَإِنَّ هٰذِهِ مَنْزِلَةٌ ، لَايَنَالُونَهَا فِى هٰذَا ٱلْعَالَمِ . إِنَّمَا يَعْرِفُونَ نُورَهُ وَبَهَاءَهُ ، مَعْرِفَةً وَعِلْمًا ، لَا رُؤْيَةً بِهُوِيَّتِهِ . وَلَا يَجُوزُ أَنْ يُعْتَقَدَ ، أَنَّهُمْ ، يَنَالُونَ رُؤْيَةَ ٱلْأَصْلَيْنِ ، بِهُوِيَّتِهِمَا ، فِى هٰذَا ٱلْعَالَمِ ، وَهِىَ ٱلْمَنْزِلَةُ ٱلَّتِى سَأَلَهَا ، مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، كَمَا حَكَى ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، عَنْهُ فِى قَوْلِهِ : « . . . رَبِّ أَرِنِى أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِى وَلٰكِنِ ٱنْظُرْ إِلَى ٱلْجَبَلِ ، » ، ٱلْآيَةَ . فَرَبُّهُ ، عَلَى ٱلتَّالِى ، لِأَنَّ تَرْبِيَتَهُ ، كَانَتْ إِلَيْهِ ، بِخَيَالِهِ . وَكَذٰلِكَ تَرْبِيَةُ جَمِيعِ ٱلنُّطَقَاءِ فَمَنْ دُونَهُمْ ، مِنَ ٱلْأُسُسِ وَٱلْأَتِمَّاءِ . وَمَايَنَالُونَ إِلَّا مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ . فَهُوَ بِوَاسِطَةِ ٱلْجَدِّ مِنَ ٱلسَّابِقِ ، وَبِٱلْخَيَالِ مِنَ ٱلتَّالِى ، عَلَىٰ حَسَبِ مَرَاتِبِهِمْ وَمِقْدَارِ

---

٢ ــ الف ، ب : لهالجد . ج : لهالحد .
٣ ــ الف ، ج : و هوقد . ب : وقد .
٣ ــ الف ، ب : يتجلى لهالجد . ج : تجلى لهالحد .
٤ ــ الف ، ب : عزّان . ج : عن ان .
٦،٥ ــ الف ، ب : انيظن بابراهيم . ج : انظن ابراهيم .
٦ ــ الف . ب : انّالجد . ج : انّ الحد .
٨ ــ الف ، ب : ترايالهُ بهويته . ج : تراماله بهويته .
٨ ــ الف ، ب : بهأه . ج : نهاه .
٨ ــ الف ،ب: كبير . ج: كثير . ٩ ــ الف ،ب: وبهأه . ج : ونهاه . ١٠ ــ الف ،ب : انيعتقد انّهم . ج : انّهم .
١٠ ــ الف ، ب : وهى . ج : انّما وهى .
١١ ــ الف ، ج : كما حكى الله . ب : كماحكاه الله .
١١ ــ آيه ١٤٣ ، سوره ٧ (سورة الاعراف) . و لمّا جاء موسى لميقاتنا و كلّمه ربّه قال ربّ ارنى انظر اليك قال لن ترانى و لكن انظر الى الجبل فان استقرّ مكانه فسوف ترانى فلمّا تجلّى ربّه للجبل جعله دكّا وخرّ موسى صعقا فلمّا افاق قال سبحانك تبت اليك وانااوّل المؤمنين .
١٢ ــ حاشيه نسخه الف : معنى فى قولهرب ارنى انظر اليكالاية .
١٢ ــ الف ، ب : فربّه . ج : قربه .
١٣ ــ الف ، ب : تربية جميع . ج : تربيته جميع .

←

دَرَجَاتِهِمْ ، وَلَيْسَ لَهُمْ نَظَرٌ إِلَىٰ مَافَوْقَ ذَٰلِكَ ، فِي هَٰذَا ٱلْعَالَمِ ، وَتَرْبِيَتُهُمْ إِلَى ٱلتَّالِي ، لِأَنَّهُ ٱلْمُتَوَلِّي لِإِفَادَتِهِمْ ، بِالْجَدِّ وَٱلْخَيَالِ ، مِنْ جِهَتِهِ وَمِنْ جِهَةِ ٱلسَّابِقِ ، بِوَاسِطَةٍ مِنْهُ .

وَمُوسَىٰ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، لَمَّا تَحَقَّقَ بِالْكَلِمَةِ ٱلتَّامَّةِ ، فَنَالَ مَرْتَبَةَ ٱلنُّطْقِ ، وَجَرَىٰ فِيهِ مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ ، عَلَىٰ حَسَبِ مَاذَكَرْنَا ، بِهَٰذِهِ ٱلْوَاسِطَاتِ ، وَٱرْتَقَىٰ إِلَىٰ مُعَايَنَةِ ٱلْجَدِّ عِنْدَهَا ، اشْتَدَّ حِرْصُهُ ، وَٱشْتَاقَ إِلَىٰ رُؤْيَةِ ٱلتَّالِي ، ٱلَّذِي ، هُوَ رَبُّهُ وَصَاحِبُهُ وَمُرَبِّيهِ . وَقَدَّرَ ، أَنَّهُ ، يُكْرَمُ بِرُؤْيَتِهِ ، فَقَالَ : « ... رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَٰكِنِ انْظُرْ إِلَى ٱلْجَبَلِ ، » ، أُمِرَ أَنْ يَتَأَمَّلَ تِلْكَ ٱلْحَالَ مِنْ جِهَةِ ٱلْجَدِّ ، فَإِنْ قَدَرَ ٱلْجَدُّ ، عَلَىٰ مُعَايَنَتِهِ بِهُوِيَّتِهِ ، فَسَوْفَ تَرَاهُ .

« ... فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا ، » ، يَعْنِي ، لَمَّا تَجَلَّى ٱلتَّالِي لَهُ بِكَيْفِيَّتِهِ ، تَفَسَّخَ وَلَمْ يَثْبُتْ ، عَلَىٰ ذَٰلِكَ .

« ... وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا ، » ، حِينَ عَايَنَ أَمْرَ ٱلْجَدِّ ، وَعَرَفَ ، أَنَّهُ ، لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ نَيْلِ مَايَعْجِزُ عَنْهُ ٱلْجَدُّ

« ... فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ ، » ، نَزَّهَ ٱلتَّالِي ، عَنِ ٱلَّذِي كَانَ قَدَّرَهُ ، وَأَنَابَ إِلَيْهِ ، | وَٱعْتَرَفَ بِالْخَطَإِ فِي مَسْئَلَتِهِ مَالَمْ يَكُنْ مِنْ حَدِّهِ ، وَقَالَ : « ... أَنَا أَوَّلُ ٱلْمُؤْمِنِينَ . » ، لِأَنِّي ، أَعْجَزُ عَنْ مُعَايَنَةِ مَايَعْجِزُ عَنْهُ ٱلْجَدُّ . فَهَٰذَا فِي قِصَّةِ مُوسَىٰ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، فِي وَقْتِ بُلُوغِهِ حَدَّ ٱلنُّطْقِ . الف ـ ٢٤٣

فَكَذَٰلِكَ إِبْرَاهِيمُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، لَمْ يُجَاوِزْ مَرْتَبَةَ ٱلنُّطَقَاءِ ، وَإِنْ كَانَ أَفْضَلَ مِنْ مُوسَىٰ . وَلَيْسَ ٱلْقَوْلُ ، ٱلَّذِي ، جَرَىٰ فِي مُوسَىٰ ، أَنَّهُ ، أَفْضَلُ مِمَّنْ تَقَدَّمَهُ بِشَيْءٍ ، بَلْ هُوَ خَطَأٌ . وَسَوْفَ نَشْرَحُ ذَٰلِكَ ، إِذَا ٱنْتَهَيْنَا إِلَىٰ قِصَّتِهِ ، إِنْ شَاءَ ٱللهُ تَعَالَىٰ .

← ١٤ ـ الف ، ب : من الجدمن . ج : من الحدمن . ١٤ ـ الف : والخيال . ب ، ج : وبالخيال .

١ ـ الف ، ج : الى مافوق . ب : الى فوق . ٣ ـ الف ، ب : لما تحقق . ج : لمايحقق .

٤ ـ الف ج : الواسطات . ب : الواسطان . ٤ ـ الف ، ب : معاينة . ج : معانيه .

٧ ـ الف ، ب : الجد . ج : الحد . ٧ ـ الف ، ب : معاينته . ج : معانية .

٨ ـ الف ، ب : بكيفيته تفسخ ولم يثبت . ج : بكيفية بفسخ ولم ثبت . ←

وَنَقُولُ ، إِنَّ إِبْرَاهِيمَ ، هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ ، وَهُوَ مَعَ ذٰلِكَ ، لَمْ يَتَعَدَّ مَنْزِلَتَهُ ، وَلَمْ يُعَايِنِ ٱلتَّالِيَ بِهُوِيَّتِهِ . وَهٰذِهِ دَرَجَةٌ ، لَايَنَالُهَا ٱلنُّطَقَاءُ ، فِى هٰذَا ٱلْعَالَمِ .

وَٱلنُّطْقُ ، هُوَ أَعْلَىٰ مَرْتَبَةِ ٱلْجِسْمَانِيِّينَ فِى هٰذَا ٱلْعَالَمِ ، فَهُمْ ، يَنَالُونَ حَظَّهُمْ مِنَ ٱلْجَارِى مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ ، كَمَا ذَكَرْنَا بِوَاسِطَةٍ مِنَ ٱلْخَيَالَيْنِ ، عَلَىٰ حَالَتَيْنِ ، لَايَتَعَدَّوْنَ ذٰلِكَ . كَمَا رُوِىَ أَنَّ ٱلنَّبِىَّ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، سَأَلَهُ ٱلْحَارِثُ بْنُ هِشَامٍ ، فَقَالَ : يَارَسُولَ ٱللهِ ، كَيْفَ يَأْتِيكَ ٱلْوَحْىُ ؟ فَقَالَ : « أَحْيَانًا يَأْتِينِى مِثْلَ صَلْصَلَةِ ٱلْجَرَسِ وَهُوَ أَشَدُّهُ عَلَىَّ فَيُفْصِمُ عَنِّى وَقَدْ وَعَيْتُ مَاقَالَ وَأَحْيَانًا يَتَمَثَّلُ لِىَ ٱلْمَلَكُ فَيُكَلِّمُنِى فَأَعِى مَايَقُولُ . » ، وَفِى ٱلْحَدِيثِ ، قَالَتْ عَائِشَةُ : « وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ يَنْزِلُ عَلَيْهِ ٱلْوَحْىُ ، فِى ٱلْيَوْمِ ٱلشَّدِيدِ ٱلْبَرْدِ ، فَيُفْصَمُ عَنْهُ ، وَإِنَّ جَبِينَهُ لَيَفِيضُ عَرَقًا . » . أَلَا تَرَاهُ ، وَصَفَ هَاتَيْنِ ٱلْحَالَتَيْنِ ، وَلَمْ يَزِدْ عَلَيْهِمَا ، وَهٰكَذَا هُوَ ٱلْمَشْهُورُ عَنْهُ ، أَنَّ جَبْرَئِيلَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، كَانَ يَأْتِيهِ ، فِى صُورَةِ دِحْيَةَ ٱلْكَلْبِىِّ ، وَفِى أَوْقَاتٍ ، كَانَ يُغْمَىٰ عَلَيْهِ ، ثُمَّ يُفِيقُ ، فَيَتْلُو مَاأُنْزِلَ عَلَيْهِ . فَالَّذِى كَانَ يَتَمَثَّلُ لَهُ ٱلْمَلَكُ ، هُوَ مَا كَانَ يَأْتِيهِ بِٱلْخَيَالِ مِنَ ٱلتَّالِى ، وَٱلْآخَرُ بِٱلْجَدِّ مِنَ ٱلسَّابِقِ . أَلَاتَرَاهُ يَقُولُ : « هُوَ أَشَدُّهُ عَلَىَّ » ، لِأَنَّ تِلْكَ ، هِىَ أَرْفَعُ ٱلدَّرَجَاتِ . فَهُمْ ، يَنَالُونَ بِٱلْخَيَالِ ،

← ١١ ــ الف ، ب : الجد . ج : الحد .
١٣ ــ الف ، ب : بالخطأ فى . ج : بالخطانى .
١٣ ــ الف : بانى . ب : لانى . ج : اى .
١٤ ــ الف ، ب : معاينة . ج : معانيه .
١٦ ــ الف ، ج : ممن . ب : من . ١٧ ــ الف ، ب : اذا انتهينا . ج : اذ انتهينا . ١٧ ــ الف ، ج : الله . ب : الله تعالى .

١ ــ الف ، ج : هو افضل . ب : افضل .
١ ــ در هرسه نسخه ، لم يتعدى . آمده است .
٣ ــ الف ، ب : الجسمانيين . ج : الجسمانين .
٤، ٥ ــ الف ، ج : ان النبى . ب : عن النبى . حاشيهٔ نسخهٔ الف : كيفية اتيان الوحى .
٦ ــ الف ، ب : الجرس . ج : الجوس .
٦ ــ الف : فينفصم عنى وقدوعيت . ب : فيغصم عنى وقد غويت . ج : فتعصم عنى وقد رعيت .
٧ ــ الف : يتمثل لى الملك فيكلمنى فاعى . ب : يتمثل لى الملك يكلمنى فاعى . ج : يمثل لى الملك فكلمنى فالقى .
٨ ــ الف ، ب : عليه الوحى . ج : عليه .
٨ ــ الف : فينفصم . ب : فيفصم . ج : فيعتصم .
٨ ــ الف : الاتراه وصف . ب : الاتراه يوصف . ج : الانزله وصف .
٩ ــ الف ، ب : ولم يزد . ج : ولم نرد .
١٠ ــ الف ، ب : فيتلو . ج : فنلوا .
١١ ــ الف : كان يتمثل . ب ، ج : كان يمثل .
١١ ــ الف ، ب : بالجد . ج : بالحد .

مُعَايَنَةً، بِالْجَسَدِ، وَيَنَالُونَ بِالْجِدِّ، بِأَنْفُسِهِمُ ٱلطَّاهِرَةِ، لَا بِأَجْسَادِهِمْ. كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلْأَمِينُ. عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلْمُنْذِرِينَ.»، فَهٰذَا مَا كَانَ يَرَاهُ بِقَلْبِهِ، عَلَىٰ حَدِّ ٱللَّطَافَةِ. وَلَا يَتَعَدَّوْنَ هَاتَيْنِ ٱلْحَالَتَيْنِ.

وَٱلْقَوْلُ فِي:

«أَنَّهُمْ يَنَالُونَ مَاوَرَاءَ ذٰلِكَ.». الف - ٢٤٤

هُوَ غُلُوٌّ، وَٱعْتِقَادُهُ، خَطَأٌ كَبِيرٌ وَذَنْبٌ عَظِيمٌ، إِلَّا مَنْ لَمْ يَتَحَقَّقْ هٰذِهِ ٱلْحَالَ، فَإِذَا عَرَفَ، فَإِنَّهُ، يَجِبُ عَلَيْهِ ٱلْإِنَابَةُ وَٱلْإِسْتِغْفَارُ. فَإِنَّ مَنْ رَفَعَهُمْ فَوْقَ مَنْزِلَتِهِمْ، هُوَ كَمَنْ حَطَّهُمْ عَنْ دَرَجَتِهِمْ، وَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ، قَالَ أَمِيرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: «يَهْلَكُ إِثْنَانِ فِي ٱلنَّارِ: مُحِبٌّ غَالٍ وَمُقَصِّرٌ قَالٍ.». وَكَذٰلِكَ تَأْوِيلُ ٱلْآيَةِ فِي قِصَّةِ مُوسَىٰ: «... رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ.»، أَنَّهُ، سَأَلَ ٱلسَّابِقَ أَنْ يَتَرَايَا لَهُ، فَأَمَرَهُ، أَنْ يَنْظُرَ إِلَى ٱلتَّالِي، لِأَنَّ رَبَّهُ، هُوَ ٱلتَّالِي، إِذْ كَانَ تَرْبِيَتُهُ، إِلَيْهِ، وَهُوَ يَتَوَلَّىٰ أُمُورَ ٱلنُّطَقَاءِ، وَيُرَبِّيهِمْ، وَكَذٰلِكَ ٱلْأُسُسَ وَٱلْأَتِمَّاءَ، عَلَىٰ حَسَبِ مَرَاتِبِهِمْ، كَمَا قَدْ ذَكَرْنَاهُ.

فَأَمَّا ٱللَّوَاحِقُ، فَلَيْسَ لَهُمْ حَظٌّ، إِلَّا فِي خَيَالِ ٱلْمُتِمِّ، لَا يَتَعَدَّوْنَ ذٰلِكَ، وَمَنِ ٱعْتَقَدَ غَيْرَ ذٰلِكَ، فَهُوَ آثِمٌ. وَمَاجَرَىٰ مِنَ ٱلتَّأْوِيلِ فِي ٱلْآيَةِ، فِي قِصَّةِ إِبْرَاهِيمَ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، جَمَعَ هَاتَيْنِ ٱلْمَنْزِلَتَيْنِ، أَعْنِي ٱلْغُلُوَّ وَٱلتَّقْصِيرَ. لِأَنَّهُ، لَمَّا قَالَ: «أَنَّهُ تَرَايَا ٱلنَّفْسُ لَهُ بِهُوِيَّتِهِ.»، هُوَ غُلُوٌّ. وَكَذٰلِكَ، مَاجَرَىٰ مِنْ هٰذَا ٱلنَّحْوِ، مِنَ ٱلْقَوْلِ فِي ٱلسَّابِقِ. وَلَمَّا قَالَ، إِنَّهُ رَأَى ٱلنَّفْسَ وَرَأَى

---

۱ ــ الف : معاينة . ب : معاينته . ج : معانيه .   ۱ ــ الف ، ب : لاباجساد . ج : لابالاجساد .

۱ ــ دو آيهٔ ۱۹۳ و ۱۹٤ ، سورهٔ ۲٦ (سورة الشعراء) .   ۲ ــ الف ، ب : يراه . ج : تراه..

٥ ــ الف ، ب : ينالون . ج : لاينالون   ٥ ــ ظاهرًا از ، انّهم ، تا ، هوغلو ، قول‌صاحب محصول‌است .

٦ ــ الف ، ب : لم يتحقق . ج : لم تحقق .

۸ ــ الف : عليه السلام يهلك فى النار محب غال ومقصرقال . ب : ع م يهلك فى اثنان فى النار محب غال ومقصر قال . ج : عليه فى النار يجب غال ويقصرنال . نهج البلاغة ، به ضبط وتحشيهٔ محمد حسن نائل المرصفى ، جزء دوم صفحهٔ ۲۱٥ ؛ شرح نهج البلاغة ، از ابن ابى الحديد ، مجلّد چهارم ، صفحهٔ ۲۹۱ : هلك فىّ رجلان محبّ غال ومبغض قال .   ۱۰ ــ الف ، ج : لانّ ربّه . ب : لانّه ربّه .

۱۰ ــ الف ، ب : يتولى . ج : يقولى .   ۱۱ ــ الف : وتربيتهم . ب ، ج : ويربيهم .

۱۳ ــ الف ، ب : فهو اثم . ج : فهو اقم .   ۱۳ ــ الف : جمع . ب : بجميع . ج : جميع . ←

ٱلسَّابِقَ ، فَقَدَّرَ ، أَنَّهُمَا ٱلْمُبْدِعُ ، جَلَّ وَتَعَالَىٰ . هَٰذَا تَقْصِيرٌ ، أَنْ يُقَالَ ، إِنَّ إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، جَهِلَ هَٰذِهِ ٱلْحَالَ ، بَعْدَ بُلُوغِهِ تِلْكَ ٱلْمَرْتَبَةَ ، وَكَانَ هُوَ ، مُنَزَّهًا عَنْ هَاتَيْنِ ٱلْحَالَتَيْنِ ، لَمْ يُعَايِنِ ٱلتَّالِي بِهُوِيَّتِهِ ، وَلَا قَدَّرَ فِيهِ وَفِي ٱلسَّابِقِ ، أَنَّهُمَا ٱلْمُبْدِعُ ، جَلَّ وَتَعَالَىٰ .

فَأَمَّا ٱلتَّأْوِيلُ فِي قَوْلِهِ ، جَلَّ وَعَزَّ : « فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ ٱللَّيْلُ رَءَا كَوْكَبًا ، » ، فَإِنَّ هَٰذَا ، فِي أَوَّلِ مَرَاتِبِهِ .

لَمَّا وَصَلَ إِلَى ٱلدَّعْوَةِ ٱلْحَقِيقِيَّةِ ، وَكَانَ مُؤَهَّلًا لِمَرْتَبَةِ ٱلنُّطْقِ ، وَكَانَ ذَٰلِكَ ، سَابِقًا فِي عِلْمِ ٱللَّهِ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فَقَالَ : « وَكَذَٰلِكَ نُرِيٓ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ ، » ، فَالْمَلَكُوتُ ، عَلَى ٱلْجَارِي ، وَٱلسَّمَاوَاتُ وَٱلْأَرْضُ ، عَلَى ٱلنُّطَقَاءِ وَٱلْأُسُسِ ، لِأَنَّهُمْ ، يَمْلِكُونَ ٱلدَّعْوَةَ فِي دَوْرِهِمْ ، بِمَا يُؤَيَّدُونَ بِهِ مِنَ ٱلْجَارِي ، وَهُوَ ٱلْمَلَكُوتُ . فَأَخْبَرَ عَزَّ وَجَلَّ ، أَنَّهُ ، كَانَ مُؤَهَّلًا ، لِلْمَنْزِلَةِ ، فَقَصَّ نَبَأَهُ ، فِي ٱرْتِقَائِهِ فِي ٱلْمَرَاتِبِ ، وَٱمْتِنَانِ ٱللَّهِ عَلَيْهِ بِهَا .

فَقَوْلُهُ : | « فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ ٱللَّيْلُ رَءَا كَوْكَبًا ، » ، فَاللَّيْلُ ، عَلَى ٱلدَّعْوَةِ ٱلْحَقِيقِيَّةِ . أَيْ ، أَوَّلَ مَا وَصَلَ إِلَى ٱلدَّعْوَةِ . الف ـ ٢٤٥

« . . . رَءَا كَوْكَبًا ، » ، فَالْكَوْكَبُ ، عَلَى ٱلْجَنَاحِ . أَيِ ٱتَّصَلَ بِالْجَنَاحِ ، ٱلَّذِي ، تَوَلَّىٰ تَرْبِيَتَهُ .

← ١٤ ـ الف : اعنى الغلو والتقصير . ب : اعنى الغلو والتقصر . ج : عنى الغلو والتقصير .

١٤ ـ الف ، ب : ترايا . ج : ترابا .   ١٥ ـ الف : راى . ب ، ج : لما راى .

١ ـ الف : تقصير ان يقال انّ ابراهيم . ب : تقصيران ابراهيم . ج : تقصيرات يقال ان ابراهيم .

٢ ـ الف ، ب : منزها . ج : فنزها .   ٣ ـ الف ، ج : وفى الحدود فى السابق انها . ب : وفى السابق انهما .

٤ ـ حاشيهٔ نسخهٔ الف : تاويل قوله تعالى فلما جن عليه الليل الاية .

٤ ـ الف : فانّ هذا فى اوّل مراتبه . ب : قال هذا ربى فى اول مراتبه . ج : فانّ هذا فى مراتبه .

٧ ـ آيهٔ ٧٥ ، سورهٔ ٦ (سورة الانعام) . وكذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من الموقنين .

٨،٩ ـ الف ، ب : بما يؤيدون . ج : بما يودون .

٩ ـ الف : للمنزلة فقص نبأه . ب : منزله فقص بيانه . ج : المنزله فقص بيانه .

١١ ـ الف ، ب : فالليل على . ج : على .   ١١،١٢ ـ الف ، ب : اى اوّل . ج : الى اوّل .

« ... قَالَ هَٰذَا رَبِّى ، » ، أَذْعَنَ لَهُ وَٱنْقَادَ ، وَعَلِمَ ، أَنَّهُ ، صَاحِبُهُ وَمُرَبِّيهِ ، وَأَنَّهُ ، مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ ، لِأَنَّ ٱلرَّبَّ ، هُوَ ٱلصَّاحِبُ ، فَأَضَافَ نَفْسَهُ إِلَيْهِ ، وَقَالَ : هَٰذَا رَبِّى ، وَلَمْ يَقُلْ عَلَى ٱلْعُمُومِ : هَٰذَا ٱلرَّبُّ ، فَيَكُونَ قَدْ أَشَارَ إِلَىٰ مَنْ هُوَ رَبُّهُ وَرَبُّ غَيْرِهِ ، وَلَوْ قَالَ ، هَٰذَا ٱلرَّبُّ ، كَانَ يُحْتَمَلُ فِى ٱلتَّأْوِيلِ ، أَنْ يَكُونَ عَنَىٰ بِهِ ، أَنَّهُ ، رَبُّ أَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ ، أَجْمَعِهِمْ . وَلَٰكِنْ ، لَمَّا قَالَ : « ... هَٰذَا رَبِّى ، » ، اعْتَرَفَ لِنَفْسِهِ ، لَا لِغَيْرِهِ .

« ... فَلَمَّا أَفَلَ ، » ، أَىِ ٱسْتَغْرَقَ عِلْمَهُ ، فَلَمْ يَجِدْ عِنْدَهُ مَزِيدًا ، وَأَنْكَرَ مَا رَأَىٰ مِنْهُ مِنَ ٱلْعَجْزِ عَمَّا سَأَلَهُ عَنْهُ ، وَٱلْتَمَسَ رُشْدَهُ ، إِلَىٰ مَنْ هُوَ أَعْلَىٰ مِنْهُ ، فَوَصَلَهُ ٱلْجَنَاحُ بِٱللَّاحِقِ .

« فَلَمَّا رَءَا ٱلْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّى ، » ، فَٱلْقَمَرُ ، عَلَى ٱللَّاحِقِ . أَىْ ، لَمَّا فَاضَ عَلَيْهِ عِلْمُهُ ، أَذْعَنَ لَهُ وَخَضَعَ وَأَقَرَّ ، بِأَنَّهُ ، صَاحِبُهُ وَمُرَبِّيهِ ، حَتَّى ٱسْتَغْرَقَ عِلْمَهُ .

« ... فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَّمْ يَهْدِنِى رَبِّى لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلضَّآلِّينَ . » ، وَذَٰلِكَ ، أَنَّهُ ، كَانَ فِى زَمَنِ فَتْرَةٍ ، وَقَدْ ظَهَرَ ٱلنِّفَاقُ فِى ٱلدَّعْوَةِ ، وَكَانُوا قَدْ نَكَثُوا ، وَكَثُرَتِ ٱلدَّعَاوَىٰ ، وَدَعَا ٱلضِّدُّ إِلَىٰ نَفْسِهِ ، وَٱدَّعَىٰ ، أَنَّهُ ٱلْمُنْتَظَرُ . فَمِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ ، قَالَ إِبْرَاهِيمُ فِى أَوَّلِ أَمْرِهِ : « ... لَا أُحِبُّ ٱلْآفِلِينَ . » ، وَفِى ٱلْحَالِ ٱلثَّانِيَةِ : « ... لَئِن لَّمْ يَهْدِنِى رَبِّى لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلضَّآلِّينَ . » ، أَىْ ، إِنْ لَمْ يُفَاتِحْنِى جَنَاحِى ، بِمَا يَكُونُ فِيهِ هِدَايَتِى ، لِمَوْضِعِ هَٰذِهِ ٱلدَّعَاوَىٰ ، لِأَعْرِفَ ٱلْمُحِقَّ | مِنَ ٱلْمُبْطِلِ ، لَأَصِيرَنَّ كَأَحَدِ هَٰؤُلَاءِ ، ٱلَّذِينَ ، قَدْ تَنَازَعُوا فِى ٱلدَّعَاوَىٰ ، وَضَلُّوا ، الف ـ ٢٤٦ عَنْ مَعْدِنِ ٱلْحَقِّ . وَذَٰلِكَ ، فِى زَمَانِ فَتْرَةٍ ، لِغَيْبَةِ ٱلْمُتِمِّ عَنْهُمْ ، فَخَافَ ، أَنَّهُ ، إِنْ لَمْ يَجِدْ مَنْ يُرْشِدُهُ

---

١ ـ الف ، ب : وانقاد . ج : وانفاد . ٣ ـ الف ، ب : من هو . ج : من .
٤ ـ الف : عنى به . ب : عنى به انّه . ج : عنا به انه .
٦ ـ الف ، ج : فلم يجد عنده . ب : فلما لم يجده عنده . ٧ ـ الف : عما ساله . ب ، ج : عما يساله .
٧ ـ الف : من هو . ب ، ج : من . ٩ ـ الف ، ج : علمه . ب : علما .
١٢ ـ الف ، ج : ودعا الضد . ب : وادعى الضد . ١٢ ـ الف ، ب : وادعى انه . ج : وادعا انه .
١٣ ـ الف ، ب : وفى الحال . ج : وفى حال .
١٥ ـ الف : لاعرف المحق من المبطل لاصيرن كاحد هؤلاء الذين قد تنازعوا فى الدعاوى وضلوا . ب : بجاى لاصيرن ، لاصبرن ، آورده‌است . ج : وضلوا .
←

إِلَى مَعْدِنِ ٱلْحَقِّ، يَضْطَرُّ، إِلَى مُتَابَعَةِ هٰؤُلَاءِ، ٱلَّذِينَ، قَدْ تَنَازَعُوا وَٱخْتَلَفُوا، لِأَنَّ ٱلتَّنَازُعَ وَٱلْإِخْتِلَافَ، هُوَ ٱلضَّلَالُ.

« فَلَمَّا رَءَا ٱلشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هٰذَا رَبِّى هٰذَا أَكْبَرُ، »، أَىْ، أَلَمَّ بِهِ، خَيَالُ ٱلْمُتِمِّ ٱلْغَائِبِ، فِى ذٰلِكَ ٱلزَّمَانِ، لِأَنَّهُ، كَانَ مُؤَهَّلًا لِلْأَمْرِ ٱلْمُنْتَظَرِ. فَفَاتَحَهُ، بِمَا كَانَ مُشْتَاقًا إِلَيْهِ، مِنَ ٱلْهِدَايَةِ، وَٱلْخُرُوجِ عَنْ تِلْكَ ٱلظُّلْمَةِ، وَعَنْ فِتْنَةِ أُولٰئِكَ ٱلنَّاكِثِينَ، ٱلَّذِينَ ضَلُّوا، فَكَانَتْ تِلْكَ ٱلْمَادَّةُ، ٱلَّتِى أَدَّتْهُ بِخَيَالِ ٱلْمُتِمِّ، ٱلشَّمْسَ، ٱلَّتِى طَلَعَتْ عَلَيْهِ، لِأَنَّهُ، فَاتَحَهُ بِحَدِّ ٱلتَّمَامِيَّةِ. وَٱلشَّمْسُ، عَلَى ٱلْمُتِمِّ، فَعِنْدَهَا قَالَ: « ... هٰذَا رَبِّى هٰذَا أَكْبَرُ، »، لِأَنَّ ٱلَّذِى نَالَهُ بِخَيَالِ ٱلْمُتِمِّ مِنَ ٱلْجَارِى مِنْ جِهَةِ ٱلْأَصْلَيْنِ، كَانَ أَجَلَّ وَأَكْبَرَ، مِنَ ٱلَّذِى، كَانَ يَنَالُهُ مِنَ ٱلْبَيَانِ، مِنْ جِهَةِ ٱللَّاحِقِ وَٱلْجَنَاحِ.

« ... فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَاقَوْمِ إِنِّى بَرِىٓءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ. »، يَعْنِى، رَأَى بِٱلْخَيَالِ، وَبِمَا جَرَى إِلَيْهِ، أَنَّ أَمْرَ مُتِمِّ ٱلزَّمَانِ، قَدِ ٱنْقَضَى وَقَدْ أَفَلَتْ تِلْكَ ٱلشَّمْسُ، وَأَنْ قَدْ أُمِدَّ مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ، وَصَارَتْ إِلَيْهِ ٱلتَّمَامِيَّةُ. فَعِنْدَ ذٰلِكَ، زَالَ عَنْهُ ٱلْإِرْتِيَابُ، ٱلَّذِى، كَانَ لَحِقَهُ فِى ٱلْحَالَتَيْنِ ٱلْأَوَّلَتَيْنِ. فَلَمْ يَقُلْ فِى هٰذَا ٱلْوَقْتِ، « ... لَاأُحِبُّ ٱلْآفِلِينَ، »، وَلَمْ يَقُلْ، « ... لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِى رَبِّى لَأَكُونَنَّ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلضَّالِّينَ. »، وَلَمْ يَحْذَرْ شَيْئًا مِنْ هٰذِهِ ٱلْأَحْوَالِ، لِأَنَّهُ ٱتَّصَلَ بِٱلْأَصْلَيْنِ، وَبَلَغَ ٱلتَّمَامِيَّةَ، وَزَالَ عَنْهُ ٱلرَّيْبُ، | وَعَايَنَ ٱلْمَلَكُوتَ، وَصَارَ، « ... مِنَ ٱلْمُوقِنِينَ. »، كَمَا الف - ٢٤٧

← ١٦ — الف : فى زمن فترة . ب : فى زمان فترة . ج : فى زمن افتره .

١٦ — الف ، ب : ان لم يجد . ج : لم يجد .

١ — الف ، ب : متابعة . ج : منابعة .

٣ — الف ، ب : اى الم به . ج : اى المربه .

٤ — الف ، ب : ففاتحه . ج : يفاتحه.

٦ — الف ، ب : ادته . ج : ادبة .

٧ — الف ، ب : بخيال . ج : الخيال.

٨ — الف : من الذين . ب ، ج : من الذى .

٨ — الف : من . ب ، ج : من جهة .

٩ — الف : بما جرى اليه ان امرمتم الزمان قد انقضا . ب : وبما جرى اليه اى ان امرمتم الزمان قد انقضى . ج : وبما يجرى اليه اى ان امرالمتم الزمان قد انقضى.

١١ — الف ، ب : الارتياب . ج : الارتباب .

١٢ — الف ، ب : الاولتين . ج : ندارد .

١٣ — الف ، ب : ولم يحذر . ج : ولم يجد .

وَعَدَهُ ٱللّٰهُ ، عَزَّوَجَلَّ ، حَيْثُ قَالَ : « وَكَذٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ ٱلْمُوقِنِينَ . » ، فَلَمَّا عَايَنَ ٱلْمَلَكُوتَ ، وَهُوَ ٱلْجَارِي مِنْ جِهَةِ ٱلْأَصْلَيْنِ ، عَلَىٰ مَاتَقَدَّمَ ٱلتَّفْسِيرُ بِهِ ، عِنْدَهَا قَالَ : « . . . يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ . » ، عَرَّفَهُمْ ، أَنَّهُ ، غَيْرُ مُتَابِعٍ لَهُمْ ، عَلَىٰ دَعَاوِيهِمُ ٱلَّتِي ، اشْتَرَكُوا فِيهَا ، وَٱدَّعُوا لِلضِّدِّ ، أَنَّهُ ٱلْمُنْتَظَرُ ، شِرْكًا مِنْهُمْ ، بِصَاحِبِ ٱلْأَمْرِ ، وَقَالَ : « إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَٱلْأَرْضَ ، » | ، . . . . الف - ۲۴۸

. . . .

وَٱلْفَرِيقُ ٱلْآخَرُ ، مَنْ نَكَثَ وَٱدَّعَىٰ لِغَيْرِهِ ، وَٱسْتَنْكَفَ عَنْهُ ، وَنَازَعَهُ ، أَيْ ، أَيُّنَا أَوْلَىٰ بِأَنْ يَأْمَنَ ٱلسُّقُوطَ ، وَٱنْقِطَاعَ أَمْرِهِ ، بِٱنْقِطَاعِ ٱلْمَادَّةِ عَنْهُ .

« . . . إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ . » ، أَيْ ، إِنْ كُنْتُمْ مُؤَيَّدِينَ بِمَا تَعْلَمُونَ بِهِ ، هٰذِهِ ٱلْمَنْزِلَةَ ، فَاكْشِفُوا ذٰلِكَ ، إِنْ كَانَ قَدْ جَرَىٰ فِي مَنْ تَدْعُونَهُ ، وَقِسِمَ لَكُمْ مَاتَعْرِفُونَ بِهِ ، حَقَائِقَ هٰذِهِ ٱلْأُمُورِ .

« ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوٓا إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ ٱلْأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ . » .

« ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ، » ، يَعْنِي ، مَنْ رَتَّبَهُمْ فِي حُدُودِهِ ، وَأَفَادَهُمْ ، فَآمَنُوا أَهْلَ ٱلدَّعْوَةِ ، بِمَا يُفَاتِحُونَهُمْ بِهِ .

« . . . وَلَمْ يَلْبِسُوٓا إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ ، » ، قَالُوا فِي ٱلتَّفْسِيرِ ، الظُّلْمُ هَاهُنَا ، هُوَ ٱلشِّرْكُ . أَيْ ، أَخْلَصُوا ٱلدَّعْوَةَ لَهُ ، وَلَمْ يَخْلِطُوهَا بِشِرْكٍ ، فَيَدْعُو لِغَيْرِهِ شَرِكَةً مَعَهُ .

---

١ — الف ، ب : وليكون . ج : وليكونن .

٤ — الف ، ب : دعاويهم التي . ج : دعالهم اكني .

٥ — الف ، ب : انّی وجّهت وجهی للّذی فطر السموات والارض . ج : ندارد — حاشيهٔ دو نسخهٔ الف و ب : نبه فی الام انّ ههنا سقطت ورقة . در نسخهٔ ب بجای ، ان ههنا ، انّها ، آمده‌است. همانطور که در دو نسخهٔ الف و ب تذکر داده‌شده ، چیزی ازنسخهٔ اصلی ، در باب تا ویلی از ، ایّ الفریقین ، مذکور در آیهٔ ۸۱ ، سورهٔ ۶ (سورة الانعام) ، افتاده‌است . ٧ — الف ، ج : والفريق . ب : ندارد .

٧ — الف ، ب : ای اينا اولی بان يا من . ج : ای ابنا اولی بان ما من .

٩ — آيهٔ ٨١ ، سورهٔ ٦ (سورة الانعام) . وكيف اخاف ما اشركتم ولاتخافون انّكم اشركتم بالله ما لم ينزّل به‌عليكم سلطانا فایّ الفريقين احقّ بالامن ان كنتم تعلمون . ٩ — الف : ای ان كنتم . ب : ان كنتم . ج : ای‌ان كتم .

١٠ — الف ، ب : ما تعرفون به . ج : ما تعرفون . ١١ — آيهٔ ٨٢ ، سورهٔ ٦ (سورة الانعام) . ←

« ... أُولَٰئِكَ لَهُمُ ٱلْأَمْنُ ، » ، أَيْ ، يُمَدُّونَ مِنْ جِهَتِهِ ، وَيُقْسَمُ لَهُمْ حَظُّهُمْ مِنَ ٱلْجَارِى ، فَيَأْمَنُوا ٱلشُّكُوكَ وَٱلشُّبُهَاتِ ، وَيَأْمَنُوا ٱلسُّقُوطَ ، كَمَا سَقَطَ مَنْ نَكَثَ .

وَقَوْلُهُ : « ... وَهُمْ مُهْتَدُونَ . » ، أَيْ ، لِاقْتِدَاءِهِمْ بِمَا يُقْسَمُ لَهُمْ ، مِنْ حَظِّهِمْ مِنَ ٱلْجَارِى .

« وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ . » ، أَيْ ، قَوِىَ عَلَيْهِمْ ، وَحَاجَّهُمْ ، حِينَ أُيِّدَ بِالْجَارِى ، وَٱرْتَفَعَتْ مَنْزِلَتُهُ ، وَقَامَ فِى مِحْرَابِهِ ، وَٱتَّصَلَ بِالْأَصْلَيْنِ ، وَٱنْقَطَعَتِ ٱلْمَادَّةُ عَمَّنْ نَازَعَهُ ، فَتَوَجَّهَتِ ٱلْحُجَّةُ لَهُ ، عَلَيْهِمْ ، وَكَانَ بِهِ مُؤَيَّدًا ، قَدْ أُوتِىَ ٱلْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ . وَهُمْ ، صَارُوا مَخْذُولِينَ ، بِانْقِطَاعِ ٱلْمَادَّةِ عَنْهُمْ ، وَهُوَ مَعْنَىٰ قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ ، فِى آيَةٍ أُخْرَىٰ ، فِى قِصَّةِ إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : « أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِى حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِى رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ ٱللهُ ٱلْمُلْكَ ، » ، | إِلَىٰ آخِرِهَا . فَٱلَّذِى حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِى رَبِّهِ ، هُوَ ٱلضِّدُّ ، الف - ۲۴۹ ٱلَّذِى ، نَازَعَهُ ، وَٱدَّعَىٰ ، أَنَّ ٱلْأَمْرَ لَهُ ، دُونَهُ ، فِى تِلْكَ ٱلْفَتْرَةِ .

« ... أَنْ آتَاهُ ٱللهُ ٱلْمُلْكَ ، » ، أَيْ ، لَمَّا مَلَكَ مِنَ ٱلْجَارِى ، وَدَعَاهُمْ إِلَىٰ إِقَامَةِ ٱلطَّاعَةِ ،

← ۱۴ — الف ، ج : ههنا . ب : هاهنا .

۱۵ — در هرسه نسخه ، فيدعوا ، آمده است .

۱۵ — الف ، ب : الدعوة . ج : لدعوة .

۱ — الف ، ب : يمدون . ج : يدون .

۲ — الف ، ب : كما سقط . ج : كما تسقط .

۳ — الف : وقوله . ب ، ج : وقولهم .

۳ — الف ، ب : لاقتدائهم . ج : اقتدائهم .

٤ — آيهٔ ۸۳ ، سورهٔ ٦ (سورة الانعام) .

۵ — الف ، ب : ايّد بالجارى . ج : ايّدنا الجارى .

۵ — الف : اى قوى . ب : اى يقوى . ج : اى يقول .

٦ — الف : فكان . ب ، ج : وكان .

٦ — الف : عمن . ب ، ج : عن من .

۷ — الف ، ج : وهو معنى . ب : ومعنى .

۷ — الف ، ج : وهم . ب : وهم صاروا .

۸ — الف : عزوجل ، ندارد .

۸ — آيهٔ ۲۵۸ ، سورهٔ دوّم (سورة البقرة) . الم تر الى الّذى حاجّ ابراهيم فى ربّه ان ءاتاه‌الله الملك اذ قال ابراهيم ربّى الّذى يحيى ويميت قال انا احيى واميت قال ابراهيم فانّ الله ياتى بالشّمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الّذى كفر والله لايهدى القوم الظّالمين .

۹ — الف ، ب : فى ربه ان ءاتاه‌الله الملك الى آخرها فالّذى حاجّ ابراهيم فى ربّه هوالضد . ج : فى ربّه هوالضد.

۱۰ — الف ، ب : الامرله . ج : الامر به .

۱۱ — الف ، ب : ودعاهم . ج : ووعاهم .

۱۱ — الف ، ب : لما ملك . ج : لما

فَحَاجَّهُ هٰذَا ٱلضِّدُّ ، وَٱدَّعَىٰ مِثْلَ ذٰلِكَ لِنَفْسِهِ ، فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ : « رَبِّيَ ٱلَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ ، » ، عَرَّفَهُ ، أَنَّهُ ، قَدِ ٱتَّصَلَ بِالتَّالِي ، الَّذِي ، يُؤَيِّدُ مَنْ يُقِيمه ، فَيُحْيِيهِ بِالْجَارِي ، وَيَقْطَعُ ٱلْمَادَّةَ ، عَنِ ٱلَّذِي يَسْقُطُ ، حَتَّىٰ يَمُوتَ ، وَأَوْعَدَهُ ، أَنَّهُ ، إِنِ ٱمْتَنَعَ مِنَ ٱلتَّسْلِيمِ ، قَطَعَهُ ، فَيَصِيرُ فِي حَدِّ ٱلْأَمْوَاتِ .

« ... قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ ، » ، إِدَّعَىٰ ، أَنَّهُ ، يُفِيدُ مَنْ أَحَبَّ ، فَيُحْيِيهِ بِمَا يُنِيلُهُ ، وَيَمْنَعُ مَنْ أَحَبَّ أَنْ تَنْقَطِعَ ٱلْمَادَّةُ عَنْهُ ، فَيَمُوتُ ، كَمَا قَالُوا فِي ٱلتَّفْسِيرِ : « ... أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ ، » ، أَيْ ، أَقْتُلُ ، مَنْ أَحْبَبْتُ مِمَّنْ لَا يَسْتَوْجِبُ ٱلْقَتْلَ ، فَأَكُونُ قَدْ أَمَتُّهُ ، وَأَعْفُو ، عَمَّنِ ٱسْتَوْجَبَ ٱلْقَتْلَ ، فَأَكُونُ قَدْ أَحْيَيْتُهُ . يَعْنِي ، ادَّعَىٰ ، أَنَّهُ ، يَضُمُّ مَنْ يَشَاءُ مِنَ ٱلْمُنَافِقِينَ ، إِلَىٰ نَفْسِهِ ، وَمَنِ ٱسْتَوْجَبَ ٱلْوَصْلَةَ ، فَيَمْنَعُهُ .

« ... قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ ٱلْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ ٱلْمَغْرِبِ ، » ، فَاللَّهُ ، عَلَى ٱلتَّالِي ، الَّذِي أَقَامَهُ ٱللَّهُ ، وَأَيَّدَ بِهِ ٱلْحُدُودَ ، وَجَعَلَهُ ، سَبَبًا لِنَفْسِهِ ، وَسَمَّاهُ بِاسْمِهِ ، كَمَا قَالَ عَزَّوَجَلَّ : « مَن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ ٱللَّهَ ، » . وَٱلْمَشْرِقُ هَاهُنَا ، عَلَى ٱلْمُتِمِّ ، وَٱلْمَغْرِبُ ، عَلَى ٱللَّاحِقِ . فَقَوْلُهُ تَعَالَىٰ : « فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ ٱلْمَشْرِقِ ، » ، أَيْ ، أَنَّ ٱلتَّالِيَ ، يُؤَيِّدُ ٱلْمُتِمَّ ، حَتَّىٰ يُشْرِقَ مِنْهُ ٱلْجَارِي ، عَلَى ٱللَّوَاحِقِ . فَإِنْ كُنْتَ مُؤَيَّدًا مِنْ جِهَتِهِ كَمَا تَدَّعِي ، فَأَظْهِرْ ذٰلِكَ بِحَدِّ ٱللَّوَاحِقِ ، الَّذِينَ ، يَغْرُبُ فِيهِمُ ٱلْجَارِي ، لِنَعْلَمَ أَنَّكَ صَادِقٌ فِي دَعْوَاكَ ، | فَإِنِّي قَدْ عَرَفْتُ الف ـ ٥٠

---

١ ـ حاشيه٬ نسخه٬ الف : معنى قوله قال ابراهيم ربى الذى يحيي ويميت .

٢ ـ الف ، ب : فيحييه بالجارى . ج : فتحييه الجارى . ٣ ـ الف ، ج : يسقط . ب : سقط .

٦ ـ الف : لينقطع . ب : ان ينقطع . ج : لتنقطع . ٧ ـ الف ، ب : اى اقتل من اجببت . ج : اى اتصل من اجيبت .

٧ ـ الف ، ب : اعفوا . ج : اعفو . ٨ ـ الف : ادعى انه يضم . ب : ادعا انه يضم . ج : ادعا انه بضم .

٨ ـ الف : ممن استوجب الوصلة . ب : لمن استوجب الوصلة . ج : ممن استوجب الرصلة .

١٠ ـ الف ، ب : فالله . ج : والله . ١١ ـ الف : اقامه . ب ، ج : اقامه الله .

١٢ ـ آيه٬ ٨٠ ، سوره٬ ٤ (سورة النساء) . من يطع الرّسول فقد اطاع الله ومن تولّى فما ارسلناك عليهم حفيظا .

١٣ ـ الف ، ب : تعالى انّ . ج : انّ . ١٤ ـ الف ، ج : على اللواحق . ب : على اللاحق .

١٥ ـ الف ، ب : الّذين يغرب . ج : الّذى يفرت . ١٥ ـ الف : لنعلم . ب : ولنعلم . ج : ولتعلم .

بِمَا جَرَىٰ إِلَيَّ، أَنَّهُ، قَدْ غَرُبَ عَنْكَ، مَا أَشْرَقَ عَلَيَّ مِنَ ٱلتَّالِي، فَإِنْ كُنْتَ صَادِقًا، فَأَظْهِرْ ذَٰلِكَ، وَٱسْتَفْتِحْ. هَلْ يُفْتَحُ عَلَيْكَ ؟

« ... فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَ، »، أَيِ ٱنْقَطَعَتْ حُجَّةُ مَنْ كَفَرَ حَدَّهُ، وَٱسْتَكْبَرَ.

« ... وَٱللّٰهُ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلظَّالِمِينَ. »، فَٱللّٰهُ، عَلَى ٱلتَّالِي، كَمَا قَدْ تَقَدَّمَ ٱلتَّفْسِيرُ بِهِ.

« ... لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلظَّالِمِينَ. »، أَيْ، مَنْ نَكَثَ وَوَضَعَ ٱلْحَقَّ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ وَجَحَدَ مَنْزِلَةَ مَنْ أَقَامَهُ ٱللّٰهُ، لَا يُؤَيَّدُ بِٱلْجَارِي، ٱلَّذِي، هُوَ ٱلْهِدَايَةُ وَٱلنُّورُ وَٱلْبُرْهَانُ، فَتَنْقَطِعُ حُجَّتُهُ، كَمَا ٱنْقَطَعَتْ حُجَّةُ هَٰذَا ٱلضِّدِّ. فَهَٰذِهِ ٱلْآيَةُ، تُشَاكِلُ تِلْكَ فِي قِصَّةِ إِبْرَاهِيمَ، فِي مُحَاجَّتِهِ مَعَ قَوْمِهِ، وَهُمُ ٱلْحُدُودُ، ٱلَّذِينَ، كَانُوا قَوَّامِينَ بِٱلدَّعْوَةِ، عَلَىٰ مَا قَدْ بَيَّنَّا، حَتَّىٰ ٱدَّعَوْا عَلَيْهِ ٱلدَّعَاوَىٰ، وَأَنْكَرُوا مَنْزِلَتَهُ، وَٱدَّعَوْهَا لِلضِّدِّ، عَلَىٰ مَا قَدْ شَرَحْنَا.

وَلَيْسَ ٱلْقَوْلُ بِصَوَابٍ: « إِنَّ إِبْرَاهِيمَ خَاطَبَ قَوْمَهُ، ٱلَّذِينَ، كَانَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ، لِأَنَّهُمْ، أَشْرَكُوا ٱلسَّابِقَ، وَأَنْزَلُوهُ مَنْزِلَةَ ٱلْبَارِي، جَلَّ وَتَعَالَىٰ. ».

ذَٰلِكَ، هُوَ خَطَأٌ، لِأَنَّ أَحَدًا مِنَ ٱلنَّاسِ، لَمْ يَدَّعِ هَٰذَا، ظَاهِرًا وَلَا بَاطِنًا، وَلَا نَعْرِفُ، أَنَّ أَحَدًا أَقَامَ ٱلسَّابِقَ مَقَامَ ٱلْبَارِي، جَلَّ وَتَعَالَىٰ. لِأَنَّ مَنْ عَرَفَ ٱلْحُدُودَ فِي ٱلْبَاطِنِ، قَدْ عَرَفَ أَنَّ ٱلسَّابِقَ، لَيْسَ هُوَ ٱلْبَارِي، وَقَدْ عَرَفَ هَٰذِهِ ٱلْمَرَاتِبَ، وَسَائِرَ مَرَاتِبِ ٱلنَّاسِ. فَمَنْ لَا يَعْرِفُ هَٰذِهِ ٱلْحَقَائِقَ، لَا يَعْرِفُ ٱلسَّابِقَ وَلَا ٱلتَّالِيَ. فَكَيْفَ يُقِيمُ ٱلسَّابِقَ مَقَامَ ٱلْبَارِي تَعَالَىٰ. وَقَدْ قَدَّمْنَا

---

١ — الف ، ب : قد غرب . ج : قد غروب .

٤ — الف ، ج : فالله على التالى كما قد تقدّم التفسير به لايهدى القوم الظالمين اى من نكث . ب : اى من نكث .

٦ — الف ، ب : اقامه الله لايؤيد بالجارى . ج : اقامة الله لايريد بالجارى .

٦ — الف ، ب : والبرهان فينقطع . ج : والبركان ينقطع .   ٧ — الف ، ج : فهذه الاية . ب : فهذا الاية.

١٠ — ظاهرًا از ، انّ ابراهيم ، تا ، ذلك هو خطأ ، قول صاحب محصول است .

١٠ — الف : كانوا . ب ، ج : كان .

١٢ — الف : ذلك هو خطأ . ب : وذلك هو خطأ . ج : ذلك هو حطا .

١٢ — الف : لانعرف . ب ، ج : لايعرف .   ١٣، ١٤ — الف : السابق . ب ، ج : انّ السّابق .

١٤ — الف : وسائرالنّاس ممن . ب : وسائر مراتب الناس ممن . ج : وسائر المراتب الناس ممن .

١٥ — ب : تعالى. الف ، ج : تعالى ، ندارد .

ٱلْقَوْلَ فِى هَٰذَا ، وَفِى مَنْ ضَلَّ بِقَوْلِ ٱلْحَكِيمِ فِى أَمْرِ ٱلْأَصْلَيْنِ ، حَتَّىٰ قَالَ بِٱثْنَيْنِ ، |وَجَهِلَ تَوْحِيدَ ٱلْبَارِى ، جَلَّ وَتَعَالَىٰ ، عَمَّا يَقُولُ ٱلظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا . الف - ٢٥١

وَفِى ٱلَّذِى شَرَحْنَاهُ فِى هَٰذَا ٱلْبَابِ ، كِفَايَةٌ ، إِنْ شَاءَ ٱللهُ ، وَبِهِ ٱلْحَوْلُ وَٱلْقُوَّةُ .

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى لُوطٍ ، وَأَنَّ حَظَّهُ ، كَانَ مَعَ إِبْرَاهِيمَ ، هُوَ ، أَنَّ لُوطًا كَانَ إِمَامًا ، وَإِبْرَاهِيمَ ، ظَهَرَ بِالرِّسَالَةِ ، فَخَضَعَ لِإِبْرَاهِيمَ ، وَهَٰكَذَا ، كَانَتْ صِفَةُ يَحْيَىٰ مَعَ عِيسَىٰ . ثُمَّ ٱلْقَوْلُ فِى قِصَّةِ عِيسَىٰ ، أَنَّ يَحْيَىٰ ، اخْتُلِسَ بَغْتَةً ، قَبْلَ تَسْلِيمِهِ ٱلْأَمْرَ لِعِيسَىٰ ، وَمَا جَرَىٰ مِنَ ٱلْغَلَطِ فِى هَٰذَا ٱلْبَابِ ، فَإِنَّا نَذْكُرُهُ فِى مَا بَعْدُ ، عِنْدَ ذِكْرِ أَصْحَابِ هَٰذِهِ ٱلْمَرَاتِبِ ، وَنَشْرَحُ ٱلْقَوْلَ بِهِ ، إِنْ شَاءَ ٱللهُ ، وَبِهِ ٱلْحَوْلُ وَٱلْقُوَّةُ .

تَمَّ ٱلْجُزْءُ ٱلثَّالِثُ مِنْ كِتَابِ ٱلْإِصْلَاحِ ، بِحَمْدِ ٱللهِ وَمَنِّهِ ، وَصَلَّى ٱللهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ،
مُحَمَّدٍ ٱلنَّبِىِّ ، وَعَلَىٰ وَصِيِّهِ وَأَوْلِيَائِهِ ، صَلَوَاتُ ٱللهِ عَلَيْهِمْ ،
وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا . حَسْبُنَا ٱللهُ وَنِعْمَ ٱلْوَكِيلُ .

---

١ – الف : يقول . ب ، ج : بقول .

٤ – ظاهرًا از ، واما القول ، تا ، وبه الحول والقوّة ، به اختصار قول صاحب محصول را آورده‌است .

٤ – الف : لوط . ب : لوطا . ج : لو . ٥ – الف : وهكذا . ب ، ج : وهكذا كانت .

٦ – الف ، ج : تسليمه . ب : تسليم . ٧ – الف ، ب : القول . ج : العقول .

٩ – الف : ومنه وصلى الله على رسوله محمد النبي وعلى وصيه واوليائه صلوات الله عليهم الجزء الرابع من كتاب الاصلاح.
ب: ومنه وصلى الله على رسوله سيدنا محمد النبي و وصيه واوليائه صلوات الله عليهم وسلم تسليما وحسبنا الله ونعم الوكيل ونعم المولى ونعم النصير ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم صل على سيدنا محمد وآله الطاهرين الجزؤ الرابع من كتاب الاصلاح . ج : ومنه وصلى الله على رسوله محمد النبي وعلى وصيه واوليائه صلوات الله عليهم وسلم تسليما

الجزء الرّابع

بسم الله الرحمن الرحيم

بَابُ ٱلْقَوْلِ فِى رَابِعِ ٱلنُّطَقَاءِ

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى :

« أَنَّ رَابِعَ ٱلنُّطَقَاءِ ، تَمَّ لَهُ ، مِنْ ظُهُورِ ٱلْكَلِمَةِ ، مَا لَمْ يَتِمَّ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ ، لِأَنَّهُ ، نَالَ حَدَّ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ ، بِمُسَاعَدَةِ ٱلزَّمَانِ ، لِأَنَّ ٱلرَّابِعَ ، أَبَدًا ، يَكُونُ أَتَمَّ ٱلْحُدُودِ ، كَمَا أَنَّ ٱلشَّمْسَ ، وَهِىَ فِى ٱلْفَلَكِ ٱلرَّابِعِ ، أَتَمُّ ٱلنُّجُومِ وَأَنْوَرُهَا ، وَهِىَ ، تَجْمَعُ أَنْوَارَهَا ، مِنْهَا يَسْتَفِيدُونَ وَإِلَيْهَا يَرْجِعُونَ . وَكَذٰلِكَ ٱلْوَاسِطَةُ ، أَبَدًا ، أَتَمُّ ٱلْحَاشِيَتَيْنِ ، وَأَنَّ خَيْرَ ٱلْأُمُورِ أَوْسَاطُهَا ، وَٱلْوَسَطُ ، هُوَ ٱلْمَكَانُ ، ٱلَّذِى ، يَقَعُ فِيهِ ٱلْعَدْلُ ، فَلَمَّا كَانَ هُوَ ٱلدَّرَجَةُ ٱلرَّابِعَةُ ، تَمَّ لَهُ ، مَا لَمْ يَتِمَّ لِأَحَدٍ . » .

هٰذَا هُوَ ٱلْقَوْلُ ٱلْأَوَّلُ ، ٱلَّذِى ، وَقَعَ فِيهِ ٱلْغَلَطُ . وَكَذٰلِكَ ، جَرَى ٱلْغَلَطُ ، فِى ذِكْرِ شُعَيْبٍ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : « أَنَّهُ ، كَانَ سَادِسَ ٱلْأَئِمَّةِ ، | مِنْ أَوْلَادِ إِسْحَاقَ . » ، وَسَوْفَ نَشْرَحُ شَأْنَهُ ، إِنْ شَاءَ ٱللّٰهُ. الف - ٢٥٢

فَأَمَّا رَابِعُ ٱلنُّطَقَاءِ . فَإِنَّا نَقُولُ : لَمْ يَكُنْ مِثَالُهُ ٱلشَّمْسُ ، فِى ٱلْأَرْبَعِيَّةِ ، وَفَضْلُهَا عَلَى ٱلْكَوَاكِبِ . ذٰلِكَ ، لِأَنَّ ٱلشَّمْسَ ، هِىَ ، أَفْضَلُ ٱلْكَوَاكِبِ ٱلسَّبْعَةِ ٱلسَّيَّارَةِ ، وَأَتَمُّهَا نُورًا . وَٱلْكَوَاكِبُ ، كُلُّهَا ، هِىَ مَرْبُوطَةٌ بِهَا ، مِنْ نُورِهَا تَقْتَبِسُ ، عَلَىٰ مَا ذَكَرَهُ ٱلْحُكَمَاءُ . وَلَيْسَ رَابِعُ ٱلنُّطَقَاءِ ، أَفْضَلَ ٱلسَّبْعَةِ أَصْحَابِ ٱلْأَدْوَارِ ، وَلَا أَصْحَابُ ٱلْأَدْوَارِ ، هُمْ ، مَرْبُوطُونَ بِهِ ، وَلَا هُمْ ، كَانُوا يَقْتَبِسُونَ مِنْهُ ، وَلَا كَانَتْ نِهَايَتُهُمْ ، إِلَيْهِ .

---

٤ — ظاهرًا از ، انّ رابع النطقاء ، تا ، ما لم يتم احد ، و ، انّه كان سادس الائمة من اولاد اسحاق ، قول صاحب محصول است.

٤ — الف : رابع . ب ، ج : انّ رابع .

٤ — الف ، ب : من ظهور . ج : ظهور .

٥ — در هر سه نسخه ، هى ، آمده است .

٧ — الف ، ج : يرجعون . ب : ترجعون .

٧ — الف ، ب : الحاشيتين . ج : الجاشتين .

٧ — الف ، ج : اوساطها . ب : اوسطها .

٩ — الف ، ج : وكذلك جرى الغلط . ب : ندارد .

١٢ — الف ، ج : ذلك . ب : وذلك . ←

وَٱلشَّمْسُ ، مُنْفَرِدَةٌ بِسُلْطَانِ ٱلنَّهَارِ ، وَضَوْءُهَا بِالنَّهَارِ دُونَ ٱللَّيْلِ . وَٱلسِّتَّةُ ٱلسَّيَّارَةُ ، كُلُّهَا ، سُلْطَانُهَا بِاللَّيْلِ ، وَهِيَ ، تُضِيءُ بِاللَّيْلِ دُونَ ٱلنَّهَارِ . فَالشَّمْسُ ، مُنْفَرِدَةٌ بِهٰذَا دُونَ سَائِرِ ٱلسَّيَّارَاتِ . وَٱلسِّتَّةُ ، كُلُّهَا ، عَلَىٰ مِنْهَاجٍ وَاحِدٍ ، وَهِيَ أَفْضَلُهَا ، كُلُّهَا . وَلَمْ يَكُنْ لِرَابِعِ ٱلنُّطَقَاءِ ، هٰذِهِ ٱلْفَضِيلَةُ ، وَلَا كَانَ مُنْفَرِدًا بِرَسْمِهِ ، عَنْ رُسُومِ نُظَرَائِهِ مِنَ ٱلنُّطَقَاءِ ، كَتَفَرُّدِ ٱلشَّمْسِ ، عَنْ سَائِرِ ٱلسَّيَّارَاتِ ٱلسِّتَّةِ .

وَلَمْ يَكُنْ رَابِعُ ٱلنُّطَقَاءِ ، رَابِعًا بِمَرْتَبَةِ ٱلْكَمَالِ ، وَلَا رَابِعًا بِأَمْرٍ جَدِيدٍ ، وَلَا بِتَجْدِيدِ مَنْزِلَةٍ . وَلَوْ كَانَ رَابِعًا بِتَجْدِيدِ مَنْزِلَةٍ ، أَوْ كَانَ رَابِعًا بِمَرْتَبَةِ ٱلْكَمَالِ فِي ٱلْأَرْبَعِيَّةِ ، أَوْ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ ، لَوَجَبَ ، أَنْ يَكُونَ مَعَهُ ، تَمَامُ أَمْرِ ٱلْعَالَمِ . لِأَنَّ ٱلْأَرْبَعَةَ ، مَتَى ٱجْتَمَعَتْ ، ظَهَرَتْ مِنْهَا ٱلصُّورَةُ ، كَاجْتِمَاعِ ٱلْأُمَّهَاتِ ٱلْأَرْبَعَةِ ، بِاجْتِمَاعِهَا تَظْهَرُ صُورَةٌ مَا ، وَكَتَمَامِ ضَوْءِ ٱلشَّمْسِ لِحَدِّ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ ، وَتَفَرُّدِهَا دُونَ | ٱلسِّتَّةِ ٱلسَّيَّارَاتِ . وَكَذٰلِكَ يَظْهَرُ ٱلْكَمَالُ وَٱلْفَضْلُ ، فِي جَمِيعِ ٱلْأَرْبَعِيَّاتِ . الف - ٢٥٣
وَنَشْرَحُ ذٰلِكَ فِيمَا بَعْدُ ، عِنْدَ ذِكْرِ ٱلسَّابِعِ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، وَحَدِّهِ فِي ٱلْأَرْبَعِيَّةِ ، إِنْ شَاءَ ٱللّٰهُ تَعَالَىٰ .

وَأُخْرَىٰ ، إِذَا جَعَلْتَ لِرَابِعِ ٱلنُّطَقَاءِ ، مَرْتَبَةَ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ وَٱلْكَمَالِ فِيهَا ، وَأَعْطَيْتَهُ ٱلْفَضْلَ ، عَلَىٰ مَنْ تَقَدَّمَهُ وَتَأَخَّرَهُ ، بِحَدِّ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ ، كَفَضِيلَةِ ٱلشَّمْسِ ، عَلَى ٱلثَّلَاثَةِ ٱلسَّيَّارَاتِ مِنْ فَوْقِهَا ، وَٱلثَّلَاثَةِ مِنْ تَحْتِهَا ، لَانْتَقَضَ مَا جَرَىٰ مِنَ ٱلْقَوْلِ ، فِي تَأْوِيلِ ٱلْأَرْبَعَةِ ، مِنْ قَوْلِ ٱللّٰهِ تَعَالَىٰ :

← ١٣ — الف ، ب : تقتبس . ج : نقبس . ١٥ — الف ، ب : يقتبسون . ج : يقتبسو

١ — الف : ضؤها . ب ، ج : ضوئها . ١ — الف ، ج : السيّارة . ب : السيارات .
٢ — الف ، ج : سائر . ب : ندارد . ٣ — الف ، ج : على منهاج . ب : منهاج .
٣ — الف ، ب : لرابع . ج : لم اربع . ٤ — الف ، ب : نظرائه من النطقاء . ج : نظرا به النعلقاء .
٦ — الف ، ج : ولابتجديد . ب : ولاتجديد .
٩ — الف ، ب : الاربعة باجتماعها تظهر صورة ما وكتمام ضوء الشمس لحد الاربعه وتفردها . ج : الاربعة وتفردها .
٩ — در هرسه نسخه ، الاربعة ، آمده‌است. ١٠ — الف ، ج : السيارات . ب : السيارات الستة.
١١ — الف ، ج : فى الاربعية . ب : فى الاربعيات. ١٢ — الف ، ب : لرابع . ج : الرابع .
١٢ — الف ، ب : والكمال فيها واعطيته الفضل على من تقدمه وتاخره (الف : تاخر) بحد الاربعية كفضيلة . ج : والكمال كفضيلة. ١٣ — الف:السيارة. ب، ج: السيارات. ١٤— درهرسه‌نسخه : لتنقض آمده‌است. ←

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنْسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ.» ، لِأَنَّهُ ، قَدْ أَعْطَى ٱلْخَامِسَ وَٱلسَّادِسَ ، بِذَٰلِكَ ٱلتَّأْوِيلِ ، ٱلْفَضْلَ عَلَى ٱلرَّابِعِ . وَيُنْقَضُ أَيْضًا ، ٱلتَّأْوِيلُ ، ٱلَّذِى ، جَرَى ٱلْقَوْلُ بِهِ ، فِى بَابِ ٱلْآحَادِ وَٱلْعَشَرَاتِ وَٱلْمِإِينَ وَٱلْأُلُوفِ ، وَٱلْعَشَرَاتِ ٱلْأُلُوفِ ، وَٱلْمِإِينَ ٱلْأُلُوفِ ، وَٱلْأُلُوفِ ٱلْأُلُوفِ . فَإِنَّهُ ، عَلَىٰ ذَٰلِكَ ٱلتَّأْوِيلِ ، يُفَضَّلُ ٱلْخَامِسُ عَلَى ٱلرَّابِعِ ، وَكَذَٰلِكَ ، ٱلسَّادِسُ عَلَى ٱلْخَامِسِ .

وَأُخْرَىٰ ، إِذَا جَعَلْتَ لَهُ ٱلْفَضِيلَةَ بِٱلْأَرْبَعِيَّةِ ، فَقَدْ فَضَّلْتَهُ ، عَلَى ٱلسَّابِعِ وَٱلسَّادِسِ وَٱلْخَامِسِ ، وَيَنْتَقِضُ ٱلْقَوْلُ ، بِأَنَّ مَنْ كَانَ أَقْرَبَ إِلَى ٱلسَّابِعِ ، بِٱلْقُرْبِ ٱلزَّمَانِىِّ ، فَهُوَ أَفْضَلُ ، لِأَنَّ ٱلسَّادِسَ ، أَفْضَلُ مِنَ ٱلْخَامِسِ ، وَٱلْخَامِسَ ، أَفْضَلُ مِنَ ٱلرَّابِعِ ، عَلَىٰ هَٰذَا ٱلتَّأْوِيلِ .

وَأُخْرَىٰ ، إِذَا جَعَلْتَ لَهُ ٱلْفَضِيلَةَ بِٱلْأَرْبَعِيَّةِ ، وَقُلْتَ ، إِنَّهُ ، تَمَّ لَهُ مِنْ ظُهُورِ ٱلْكَلِمَةِ ، مَا لَمْ يَتِمَّ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ ، ٱنْتَقَضَ مَا جَرَىٰ مِنْ ذِكْرِ ٱلْمَسِيحِ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، بِتَأْوِيلِ قَوْلِ ٱللّٰهِ ، عَزَّ وَجَلَّ : «وَيُعَلِّمُهُ ٱلْكِتَابَ وَٱلْحِكْمَةَ وَٱلتَّوْرَاةَ وَٱلْإِنْجِيلَ.» ، أَنَّهُ ، أُيِّدَ مِنَ ٱلسَّابِقِ وَٱلتَّالِى ، وَجُعِلَ لَهُ ، حَظُّ ٱلنُّطَقَاءِ قَبْلَهُ ، وَحَظُّ نَفْسِهِ | ٱلْمَخْصُوصُ بِهِ ، فِى زَمَانِهِ ، زِيَادَةً عَلَيْهِمْ ، لِأَنَّهُ ، الف - ٢٥٤ إِذَا أُعْطِىَ ٱلْخَامِسُ ، حَظَّ ٱلرَّابِعِ وَفَوْقَ ذَٰلِكَ ، فَقَدْ تَمَّ لَهُ ، مَا لَمْ يَتِمَّ لِلرَّابِعِ ، وَيَنْتَقِضُ مَا قِيلَ فِى ٱلرَّابِعِ .

وَكَذَٰلِكَ قَوْلُهُ فِى تَأْوِيلِ ٱلْآيَةِ ، فِى قِصَّةِ ٱلْمَسِيحِ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : «... وَجِيهًا فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْآخِرَةِ وَمِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ.» ، أَىْ ، يَكُونُ فِى حَدٍّ ، لَا يَكُونُ — إِلَى ٱلْعَالَمِ ٱلْبَسِيطِ وَإِلَى ٱلْأَصْلَيْنِ — أَحَدٌ مِنْ دَارِ ٱلْعَمَلِ ، أَقْرَبَ مِنْهُ ، لَا فِى ٱلَّذِينَ خَلَوْا قَبْلَهُ ، وَلَا فِى زَمَانِهِ . فَهَٰذَا ٱلْقَوْلُ أَيْضًا ، يَنْقُضُ

← ١٤ — الف ، ب : ماجرى . ج : باجرى .

١٤ — الف ، ب : فى تاويل . ج : تاويل .

---

١ — آيهٔ ١٢ ، سورهٔ ٢٣ (سورة المؤمنون) .

٣ — الف ، ب : الميئين . ج : المابين .

٤ — الف ، ب : يفضل الخامس على . ج : بفضل الخامس الى .

٦ — الف ، ب : ينتقض . ج : ينقض .

٩ — الف ، ب : ما لم يتم . ج : ما لم يظهر .

٩ — الف ، ج : انتقض . ب : بيان انتقض .

٩ — درهرسه نسخه ، تاويل ، آمده‌است .

١٠ — آيهٔ ٤٨ ، سورهٔ سوم (سورة آل عمران) .

١٤ — آيهٔ ٤٥ ، سورهٔ سوم (سورة آل عمران) . اذ قالت الملائكة يا مريم انّ الله يبشّرك بكلمة منه اسمه المسيح عيسى بن مريم وجيها فى الدنيا والآخرة ومن المقرّبين .

١٦ — الف ، ب : فى الّذين . ج : فى الّذى .

١٦ — الف : ينقض . ب : ينتقض . ج : ينتقص .

ما قيل فى الرابع، لأنه، قد قدم الخامس عليه بهذا القول، وهو أيضا، فى الخامس خطأ. لأن ثالث النطقاء، قد تقدمه، وكان أفضل منه، وأعلى درجة. ولا يجوز أن يقال، إن خامس النطقاء، أعطى حظ نفسه، وحظ من تقدمه من النطقاء. لأن كل واحد، نال درجته، ولم يبخس حظه، ولم يتقدم بالدرجة، على من كان قبله، من جهة أنه كان بعده. هذا هو خطأ، وسوف نشرح هذا فى ما بعد، إن شاء الله.

وأخرى، إذا لم يثبت لأول النطقاء شريعة، فإن الذى عددته رابعا، هو ثالث لا رابع. فقد وقع الغلط فى باب الرابع — وأعطاه هذه المرتبة من الجهات، كلها — .

ونقول: إن رابع النطقاء، ليس هو رابع بتجديد منزلة الأربعية فى تأليف الشريعة. وإنما ينال منزلة الكمال بالأربعية، من يكون رابعا بتجديد منزلة، ويكون رابعا لأربعة، لا رابعا فى وسط سبعة. فإنما رابع النطقاء، من كان رابعا للسبعة أصحاب الأدوار، وكان منزلته فيهم، منزلة رابع الأيام، بين الأيام السبعة، التى هى أيام الجمعة. والفضيلة فى الأيام، هى لليوم السابع، لا الرابع، | فى جميع الشرائع، كفضيلة الجمعة، فى هذه الشريعة الفاضلة، وكفضيلة السبت والأحد، فى الشريعتين الأخريين. وليس لرابع الأيام السبعة، فى شىء من الشرائع، فضيلة، على غيره من الأيام، ولا له تمام الفضل، بأنه، واسطة بين الأيام، ولا هو أتم من الحاشيتين، ولا هو أفضلها بالواسطة. الف - ٢٥٥

وكذلك القول فى:

«أن رابع الأتماء، فى هذا الدور، كان أقويهم، لأنه، رابعهم، ثلاثة مضوا قبله،

---

١ — الف ، ب : خطأ . ج : حظا .
٢ — الف ، ب : ثالث . ج : الثالث .
٣،٤ — الف ، ب : ولم يبخس . ج : ولم ينجسره .
٤ — الف ، ج : من جهة انه . ب : من انه .
٤ — الف ، ب : خطأ . ج : حظا .
٨ — الف : ليس . ب ، ج : ليس هو .
١٠ — الف ، ب : سبعة . ج : سبعته .
١٠ — ب ، ج : اصحاب الادوار . الف : ندارد .
١٢ — الف ، ب : هى لليوم . ج : هى اليوم .
١٣ — الف ، ب : لرابع . ج : الرابع .
١٤ — الف ، ب : ولاله . ج : دلالة .
١٥ — الف : من . ب ، ج : بين .
١٥ — الف ، ج : ولا هو . ب : ولاله .
١٥ — الف ، ب : من الحاشيتين . ج : من الحاشتين .

وَثَلاثَةٌ كانُوا بَعْدَهُ. فَلِذٰلِكَ صارَ أَقْوِيٰهُمْ، كَمَا أَنَّ ٱلْقُوَّةَ، تَكُونُ فِي ٱلْوَسَطِ. ». ثُمَّ ٱلْقَوْلُ فِي: «أَنَّ مِثالَ رابِعِ ٱلنُّطَقَاءِ لِهٰذِهِ ٱلْعِلَّةِ، الشَّمْسُ. »، هٰذَا غَلَطٌ، لِأَنَّ ٱلشَّمْسَ، هِيَ، أَفْضَلُ ٱلسَّبْعَةِ، وَلَيْسَ رابِعُ ٱلْأَتِمَّاءِ، بِأَفْضَلَ مِنَ ٱلسَّبْعَةِ، كُلِّهِمْ. وَسَوْفَ نَشْرَحُ ذٰلِكَ فِي مَا بَعْدُ، إِنْ شَاءَ ٱللّٰهُ.

وَكَذٰلِكَ رَابِعُ ٱلنُّطَقَاءِ، سَبِيلُهُ، سَبِيلُ رَابِعِ ٱلْأَيَّامِ ٱلسَّبْعَةِ مَعَ سَائِرِهَا، وَلَيْسَتْ سَبِيلُهُ، سَبِيلَ ٱلشَّمْسِ، مَعَ سَائِرِ ٱلسَّيَّارَاتِ. وَإِنَّمَا سَبِيلُ ٱلشَّمْسِ وَفَضِيلَتُهَا بِحَدِّ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ، مِنْ غَيْرِ هٰذِهِ ٱلْجِهَةِ. وَدَلَّتْ فَضِيلَةُ ٱلشَّمْسِ بِالْأَرْبَعِيَّةِ، عَلَىٰ فَضِيلَةِ سَابِعِ أَصْحَابِ ٱلْأَدْوَارِ، بِحَدِّهِ مِنَ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ. وَسَوْفَ نَشْرَحُ ذٰلِكَ، إِنْ شَاءَ ٱللّٰهُ.

فَنَقُولُ: إِنَّ رَابِعَ ٱلنُّطَقَاءِ، لَيْسَ هُوَ رَابِعٌ، بِتَجْدِيدِ شَرِيعَةٍ، كَمَا قَدْ قَدَّمْنَا ٱلْقَوْلَ بِهِ، بَلْ، هُوَ رَابِعُ أَصْحَابِ ٱلْأَدْوَارِ، وَهُوَ أَوَّلُ ٱلنِّصْفِ ٱلثَّانِي، بِإِزَاءِ أَوَّلِ ٱلنُّطَقَاءِ فِي ٱلنِّصْفِ ٱلْأَوَّلِ. لِأَنَّ ٱلشَّرَائِعَ، هِيَ، ثَلاثَةٌ لَا رَابِعَ لَهَا. وَهِيَ ٱلشَّرَائِعُ ٱلثَّلاثَةُ، الَّتِي، قَدْ بَقِيَ رُسُومُهَا، مِنَ ٱلنُّطَقَاءِ ٱلثَّلاثَةِ، مِنَ ٱلرَّابِعِ وَٱلْخَامِسِ وَٱلسَّادِسِ، عَلَيْهِمُ ٱلسَّلَامُ.

فَأَمَّا ٱلرَّسْمُ، الَّذِي، عَلَيْهِ ٱلْمَجُوسُ، | فَلَا يَعْدُمُ ٱلشَّرَائِعَ. وَسَبِيلُهُمْ، سَبِيلُ ٱلصَّابِئِينَ، الف ـ ٢٥٦
كَمَا قَدْ شَرَحْنَاهُ. وَٱلْمُعَوَّلُ فِي ٱلشَّرَائِعِ، عَلَىٰ أَصْحَابِ ٱلْكُتُبِ ٱلثَّلاثَةِ: التَّوْرَاةُ وَٱلْإِنْجِيلُ وَٱلْقُرْآنُ ٱلْعَظِيمُ.

فَأَوَّلُ ٱلنُّطَقَاءِ، كَانَ أَوَّلَ مَنِ ٱسْتَأْنَفَ ٱلشَّرِيعَةَ، وَأَلَّفَهَا، وَأَقَامَهَا بِالْأَمْرِ وَٱلنَّهْيِ، وَهُوَ أَوَّلُ أَصْحَابِ ٱلشَّرَائِعِ، لَمْ يَتَقَدَّمْهُ نَاطِقٌ، فِي تَأْوِيلِ شَرِيعَةٍ. ثُمَّ، قَامَ بِهَا مَنْ بَعْدَهُ مِنَ ٱلْحُدُودِ،

---

٢ ـ الف ، ج : مثاله . ب : مثال .

٢ ـ الف : لانّ الشّمس هى . ب ، ج : لانّ هى .

٦ ـ الف ، ب : بحد . ج : بجد .

١٠ ـ الف ، ب : الثّانى . ج : التالى .

١٣ ـ الف ، ب : فاما الرسم . ج : فاما الرسوم .

١٣ ـ در هرسه نسخه ، الصابين ، آمده‌است.

٢ ـ ب ، ج : الشمس . الف : ندارد .

٥ ـ الف ، ج : سبيله . ب : سبيله معهم .

٧ ـ الف ، ب : صاحب سابع . ج : صاحب السابع .

١٠ ـ الف ، ب : فى النصف . ج : فى الصف .

١٣ ـ الف ، ب : فلا يعد ؛ ج: فلا بعد .

إِلَىٰ ظُهُورِ ٱلنَّاطِقِ ٱلثَّانِى . فَلَمَّا ظَهَرَ ٱلنَّاطِقُ ٱلثَّانِى ، نَسَخَ شَرِيعَةَ ٱلنَّاطِقِ ٱلْأَوَّلِ ، وَٱسْتَأْنَفَ شَرِيعَةً جَدِيدَةً ، وَلَمْ يَتَقَدَّمْهُ فِى ٱلنَّسْخِ وَٱلتَّجْدِيدِ أَحَدٌ . بَلْ ، كَانَ أَوَّلَ مَنْ نَسَخَ مَا تَقَدَّمَهُ ، وَشَرَعَ شَرِيعَةً أُخْرَىٰ جَدِيدَةً ، وَهُوَ أَوَّلُ أَصْحَابِ ٱلْعَزَائِمِ ، فَلَزِمَهُ ، ٱسْمُ ٱلْعَزْمِ ، لِنَسْخِهِ ٱلشَّرِيعَةَ ، ٱلَّتِى ، كَانَتْ قَبْلَهُ . وَقَدْ بَيَّنَّا فِى مَعْنَى ٱلْعَزْمِ ، مَا فِيهِ مَقْنَعٌ ، إِنْ شَاءَ ٱللهُ .

ثُمَّ قَامَ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ كَانَ مِنَ ٱلْحُدُودِ بِشَرِيعَتِهِ ، إِلَىٰ وَقْتِ ظُهُورِ ثَالِثِ ٱلنُّطَقَاءِ . فَلَمَّا ظَهَرَ ثَالِثُ ٱلنُّطَقَاءِ ، نَسَخَ شَرِيعَةَ ٱلثَّانِى ، وَأَلَّفَ شَرِيعَةً جَدِيدَةً ، وَتَمَّتْ بِهِ ٱلشَّرَائِعُ ، وَكَانَتْ لَهُ ٱلْأَوَّلِيَّةُ ، بِإِتْمَامِهِ ٱلشَّرَائِعَ ، وَكَانَ هُوَ ٱلتَّمَامَ ٱلْأَوَّلَ ، كَمَا أَنَّ لِأَوَّلِ ٱلنُّطَقَاءِ ، ٱلْأَوَّلِيَّةَ بِٱلنُّطْقِ ، وَلِلثَّانِى ، ٱلْأَوَّلِيَّةَ بِٱلنَّسْخِ وَٱلْعَزِيمَةِ . فَٱلْأَوَّلُ ، هُوَ أَوَّلُ ٱلنُّطَقَاءِ . وَٱلثَّانِى ، هُوَ أَوَّلُ أُولِى ٱلْعَزْمِ ، وَٱلثَّالِثُ ، هُوَ أَوَّلُ ٱلتَّمَامِ . فَهٰؤُلَاءِ ٱلثَّلَاثَةُ ، هُمُ ٱلْأَوَّلُونَ ، وَٱلثَّلَاثَةُ ٱلَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ ، هُمُ ٱلْآخِرُونَ . وَصَارَتْ سُنَّةُ ٱللهِ ، ٱلَّتِى ، جَرَتْ فِى ٱلْأَوَّلِينَ ، مِثَالًا فِى ٱلْآخِرِينَ ، كَمَا قَالَ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ : « فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ . » فَهٰؤُلَاءِ ٱلثَّلَاثَةُ ، هُمُ ٱلْأَوَّلُونَ ، وَبِهِمْ تَمَّتِ ٱلشَّرَائِعُ . وَلَمَّا ظَهَرَ ٱلرَّابِعُ ، | كَرَّرَ شَرِيعَةَ ٱلْأَوَّلِ ، وَأَمْضَىٰ ذٰلِكَ ٱلرَّسْمَ ، وَأَكَّدَهُ بِزِيَادَاتٍ ، رَسَمَهَا . فَكَانَ حَظُّهُ ، مِنَ ٱلنُّطْقِ وَٱلتَّجْدِيدِ ، إِعَادَةَ ٱلشَّرِيعَةِ وَتِلْكَ ٱلزِّيَادَاتِ . وَلَمْ يَأْتِ بِشَرِيعَةٍ جَدِيدَةٍ ، بَلْ ، أَعَادَ رُسُومَ أَوَّلِ ٱلنُّطَقَاءِ ، وَجَدَّدَهَا ، وَكَانَ مِثَالًا لِلْأَوَّلِ ، عَلَىٰ مِنْهَاجِهِ . وَكَانَ ظُهُورُهُ ، بِٱلْحَرْفِ ٱلْمُشْتَقِّ مِنْ حَرْفِهِ ، إِذْ كَانَتِ ٱلْحُرُوفُ ٱلْعُلْوِيَّةُ ، سَبْعَةً ، ثَلَاثَةٌ

الف ـ ٢٥٧

---

٣ ــ الف ، ج : لنسخه . ب : لنسخة .

٤ ــ الف ، ب : فى معنى . ج : فى معنا .

٤ ــ الف ، ب : مقنع . ج : ندارد .

٥ ــ الف ، ج : بشريعته . ب : شريعته .

٧ ــ الف ، ب : لاوّل . ج : الاوّل .

٨ ــ الف ، ج : وللثّانى الاولية بالنسخ والعزيمة فالاوّل هو اوّل النطقاء والثانى . ب : والثانى .

٩ ــ الف ، ب : الذين . ج : الذى .

١٠ ــ الف : مثلا فى الآخرين . ب : مثالا فى الاخرين . ج : والاخرين .

١١ ــ الف ، ب : تعالى . ج : عزوجل .

١١ ــ آيهٔ ٥٦ ، سورهٔ ٤٣ (سورة الزخرف) . در هرسه نسخه ، وجعلنا ، آمده‌است .

١٢ ــ الف : الاوّل وامضى . ب : الاول واقضا . ج : لاوّل وامضا .

١٢،١٣ ــ الف ، ب : واكده بزيادات . ج : واكد بروايات .

مِنْهَا، هِيَ مُشْتَقَّةٌ مِنْ ثَلَاثَةٍ، وَٱلْحَرْفُ ٱلسَّابِعُ ٱلْمُدَّخَرُ لِصَاحِبِ ٱلْكَشْفِ، هُوَ مُتَفَرِّدٌ بِالْفَضِيلَةِ، عَلَىٰ سَابِقِ ٱلْحُرُوفِ. كَتَفَرُّدِ صَاحِبِ ٱلْكَشْفِ بِفَضِيلَتِهِ، ٱلَّتِى قَدْ خُصَّ بِهَا، مِنْ بَيْنِ نُظَرَائِهِ. وَتَصْدِيقُ مَا قُلْنَا، أَنَّ شُعَيْبًا، كَانَ عِنْدَهُ عِصِيُّ ٱلْأَنْبِيَاءِ، فَدَفَعَ إِلَىٰ مُوسَىٰ، عَصَا آدَمَ، يَعْنِى أَنَّ حَرْفَهُ، كَانَ مُشْتَقًّا مِنْ حَرْفِهِ وَزَوْجًا لَهُ، كَاشْتِقَاقِ ٱلْحُرُوفِ ٱلثَّلَاثَةِ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ، وَٱزْدِوَاجِ بَعْضِهَا بِبَعْضٍ. وَلَيْسَ ٱلْأَمْرُ فِى ٱزْدِوَاجِ ٱلْحُرُوفِ بَعْضِهَا بِبَعْضٍ، كَمَا جَرَى ٱلْقَوْلُ بِهِ فِى ذَٰلِكَ ٱلْكِتَابِ. كَٱزْدِوَاجِ ٱلْكَافِ بِالْوَاوِ، وَٱلنُّونِ بِالْيَاءِ، وَٱلْقَافِ بِالدَّالِ. وَإِنَّ ٱلرَّاءَ، فَرْدٌ لَازَوْجَ لَهُ، وَإِنَّ ذَٰلِكَ، دَلِيلٌ عَلَى ٱلْأَيَّامِ ٱلسِّتَّةِ، ٱلَّتِى، خَلَقَ ٱللهُ، عَزَّوَجَلَّ، فِيهَا ٱلْخَلْقَ. إِنَّ ٱلسَّابِعَ، ٱلَّذِى، هُوَ ٱلرَّاءُ، دَلِيلٌ عَلَى ٱلْيَوْمِ ٱلسَّابِعِ، ٱلَّذِى، لَاخَلْقَ فِيهِ. هَٰذَا هُوَ خَطَأٌ فِى هَٰذَا ٱلْبَابِ. بَلْ. يَدُلُّ ذَٰلِكَ ٱلْإِزْدِوَاجُ، عَلَىٰ وَجْهٍ آخَرَ. وَإِنَّمَا مُزَاوَجَةُ ٱلْحُرُوفِ فِى هَٰذَا ٱلْبَابِ، هُوَ، ازْدِوَاجُ حُرُوفِ ٱلْأَوَّلِ ٱلثَّلَاثَةِ، بِحُرُوفِ ٱلثَّانِى ٱلثَّلَاثَةِ، وَٱلْحَرْفُ ٱلرَّابِعُ غَيْرُ مُزْدَوِجٍ، لِأَنَّ بَعْضَهَا مُشْتَقَّةٌ مِنْ بَعْضٍ، وَبَعْضَهَا مُنْبَعِثَةٌ مِنْ بَعْضٍ، كَاشْتِقَاقِ ٱلثَّانِى مِنَ ٱلْأَوَّلِ وَٱنْبِعَاثِهِ مِنْهُ. فَٱلْقَافُ مِنْ حُرُوفِ ٱلثَّانِى، | هُوَ مُنْبَعِثٌ مِنَ ٱلْكَافِ وَمُشْتَقٌّ مِنْهُ، وَهُوَ زَوْجٌ لَهُ، الف - ٢٥٨
وَٱلْيَاءُ مُنْفَرِدٌ، وَهُوَ ٱلرَّابِعُ مِنْ حُرُوفِ ٱلْأَوَّلِ، تَفَرَّدَ ٱلْأَوَّلُ بِهِ، لِفَضْلِهِ عَلَى ٱلثَّانِى، وَهُوَ سَابِعُ ٱلْحُرُوفِ، كُلِّهَا، مُدَّخَرٌ لِلسَّابِعِ، صَاحِبِ ٱلْكَشْفِ. وَلَمْ يَكُنْ لِهَٰذَا ٱلْحَرْفِ زَوْجٌ مِنْ حُرُوفِ

---

١ ــ الف، ج : مشتقة. ب : منشقة. حاشيهٔ نسخهٔ الف : كونى قدر.

١ ــ الف، ج : والحرف. ب : والحروف.

١ ــ الف، ب : متفرد. ج : منفرد.

٢ ــ الف، ب : على سائر. ج : على سابق.

٢ ــ الف، ب : نظرائه. ج : نظراية.

٣ ــ الف، ج : فدفع. ب : قد وقع.

٣ ــ در هر سه نسخه، عصى، آمده‌است.

٥ ــ الف، ب : القول به. ج : القول.

٨ ــ الف : هذا هو خطأ. ب : هذا خطاء. ج : هذا هو خطاء.

٩ ــ الف : وانّما. ب، ج : وانّها.

١٠ ــ الف، ب : حروف الاوّل. ج : الحروف الاوّل.

١٠ ــ الف، ب : بحروف. ج : لحروف.

١١ ــ الف : مزوج. ب، ج : مزدوج.

١١ ــ الف : مشتق. ب، ج : مشتقة.

١١ ــ الف : منبعث. ب، ج : منبعثة.

١٢، ١٣ ــ الف، ب : له والياء. ج : لرد الياء.

١٣ ــ الف، ج : الرابع. ب : منبعث الرابع.

١٣ ــ الف : تفرد الاوّل به. ب، ج : به.

١٤ ــ الف، ب : للسابع. ج : السابع.

١٤ ــ الف، ج : الحرف زوج من حروف. ب : الحروف زوج من حرف.

ٱلثَّانِى، لِأَنَّ ٱلثَّانِىَ، هُوَ، صَاحِبُ ٱلتَّرْكِيبِ، وَلِأَنَّ ٱلدَّوْرَ ٱلسَّابِعَ، ٱلَّذِى، يَقُومُ صَاحِبُهُ، بِهٰذَا ٱلْحَرْفِ، لَاتَرْكِيبَ فِيهِ، بَلْ، هُوَ دَوْرٌ بَسِيطٌ، وَٱزْدِوَاجُ ٱلْحُرُوفِ عَلَىٰ هٰذَا ٱلْمِثَالِ:

أَلْأَوَّلُ	وَاحِدٌ	إِثْنَيْنِ	ثَلَاثَةٌ	أَرْبَعَةٌ
	ك	و	ن	ى
أَلثَّانِى	خَمْسَةٌ	سِتَّةٌ	سَبْعَةٌ	
	ق	د	ر	

فَهٰكَذَا هُوَ ٱزْدِوَاجُ ٱلْحُرُوفِ ٱلْعُلْوِيَّةِ، لَاعَلَىٰ مَا ذُكِرَ فِى ذٰلِكَ ٱلْكِتَابِ. وَذَاكَ، هُوَ غَلَطٌ فِى هٰذَا ٱلْوَجْهِ. لِأَنَّ ٱزْدِوَاجَ ٱلْحُرُوفِ، يَجِبُ أَنْ يَكُونَ كُلُّ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ ٱلثَّانِى، مُزْدَوِجًا بِحَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ ٱلْأَوَّلِ، لِأَنَّهَا مُنْبَعِثَةٌ مِنْهَا، كَانْبِعَاثِ ٱلثَّانِى مِنَ ٱلْأَوَّلِ، وَٱزْدِوَاجِهِ بِهِ، عَلَىٰ مَا ذَكَرْنَا. فَكَمَا أَنَّ هٰذِهِ ٱلْحُرُوفَ ٱلثَّلَاثَةَ، هِىَ، مُنْبَعِثَةٌ مِنَ ٱلثَّلَاثَةِ، وَهِىَ، ٱزْدِوَاجُ بَعْضِهَا لِبَعْضٍ، كَذٰلِكَ صَارَتْ شَرَائِعُ ٱلنُّطَقَاءِ ٱلثَّلَاثَةِ مِنَ ٱلنِّصْفِ ٱلثَّانِى، مُشْتَقَّةٌ مِنْ شَرَائِعِ ٱلنُّطَقَاءِ ٱلثَّلَاثَةِ مِنَ ٱلنِّصْفِ ٱلْأَوَّلِ، وَهِىَ، مُزْدَوِجَةٌ بِهَا، وَمُثَنَّاةٌ مِنْهَا. وَكَمَا أَنَّ ٱلْحَرْفَ ٱلرَّابِعَ، هُوَ رَابِعُهَا، وَهُوَ وَاسِطَةٌ بَيْنَهَا، ثَلَاثَةٌ قَبْلَهُ، وَثَلَاثَةٌ بَعْدَهُ، ثُمَّ هُوَ سَابِعُهَا، كُلُّهَا، لِأَنَّهُ، مُدَّخَرٌ لِصَاحِبِ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ، وَلَمْ يَزْدَوِجْ بِأَحَدٍ، كَذٰلِكَ، صَاحِبُ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ، هُوَ رَابِعُ أَصْحَابِ ٱلشَّرَائِعِ بَعْدَ ٱلتَّكْرِيرِ، وَبَعْدَ ٱزْدِوَاجِ ٱلشَّرَائِعِ، وَلَيْسَتْ لَهُ شَرِيعَةٌ مُزْدَوِجَةٌ بِشَىْءٍ مِنَ ٱلشَّرَائِعِ، وَهُوَ صَاحِبُ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ.

وَكَمَا أَنَّ ٱلْحَرْفَ ٱلسَّابِعَ، هُوَ مُنْفَرِدٌ بِٱلْمَنْزِلَةِ، عَنْ نُظَرَائِهِ مِنَ ٱلْحُرُوفِ، | كَذٰلِكَ، الف - ٢٥٩

١، ٢ — الف، ب : بهذا الحرف . ج : بهذا الحروف . ٥ — الف، ب : سبعة . ج : سبعة .
ر . ر .

٨ — الف، ب : الوجه . ج : لوجه . ٨ — الف، ب : الحروف . ج : الحروب ،

٨، ٩ — الف : مزدوجا لحرف . ب، ج : مزدوجا بحرف . ٩ — الف، ب : منبعثة . ج : منبعث .

١١ — الف : ببعض . ب، ج : لبعض .

١٢ — الف، ب : الثلثة من النصف الاوّل وهى . ج : الثلثة من النصف الثانى مشتقة من شرايع النطقاء الثلثة من النصف الاول وهى ١٤ — الف : ولم يزوج باخر كذلك . ب : ولم يزوج باحد كذلك . ج : ولم يزدوج باخذ كذلك . ←

صَاحِبُ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ ، مُنْفَرِدٌ بِمَنْزِلَةِ ٱلْكَشْفِ ، عَنْ نُظَرَائِهِ مِنْ أَصْحَابِ ٱلْأَدْوَارِ . وَٱلدَّوْرُ ٱلسَّابِعُ ، هُوَ نَظِيرٌ لِلدَّوْرِ ٱلْبَسِيطِ ، وَلَمَّا صَارَ مُدَّخَرًا لِصَاحِبِ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ ٱلْآتِى ، فَهُوَ آخِرُ ٱلْأَدْوَارِ ، كَذَٰلِكَ ، أُثْبِتَ فِى آخِرِ حُرُوفِ ٱلْمُعْجَمِ ، وَسُمِّىَ حَرْفَ ٱلنِّدَاءِ وَحَرْفَ ٱلنِّسْبَةِ . لِأَنَّ صَاحِبَ هٰذَا ٱلْحَرْفِ ، هُوَ ٱلنِّهَايَةُ مِنَ ٱلتَّأْوِيلِ ، ٱلَّذِى ، يَكُونُ فِيهِ ٱلتَّنَاسُلُ ٱلرُّوحَانِىُّ ، ٱلَّذِى ، يُنْسَبُ فِيهِ ، كُلُّ وَلَدٍ إِلَىٰ وَالِدِهِ ، وَيُدْعَىٰ بِهِ . فَكَمَا قُلْنَا ، إِنَّ حَرْفَ رَابِعِ ٱلنُّطَقَاءِ ، كَانَ مُشْتَقًّا مِنْ حَرْفِ ٱلْأَوَّلِ ، فَلِذَٰلِكَ أَظْهَرَ شَرِيعَتَهُ ، وَكَرَّرَهَا وَأَكَّدَهَا بِزِيَادَاتٍ ، عَلَىٰ مَا فَسَّرْنَاهُ ، وَجَرَتِ ٱلسُّنَّةُ فِى دَوْرِهِ ، كَمَا جَرَتْ فِى ٱلْأَدْوَارِ ٱلْمُتَقَدِّمَةِ ، حَتَّىٰ ظَهَرَ ٱلْخَامِسُ ، وَكَانَ حَرْفُهُ مُشْتَقًّا مِنْ حَرْفِ ٱلثَّانِى ، فَجَدَّدَ شَرِيعَةَ ٱلثَّانِى ، وَأَكَّدَهَا بِزِيَادَاتٍ ، لِيَكُونَ لَهُ مَرْتَبَةُ ٱلنُّطْقِ وَفَضِيلَتُهُ ، عَلَىٰ حَسَبِ مَا ذَكَرْنَا مِنْ أَمْرِ ٱلرَّابِعِ ، فِى تَجْدِيدِ شَرِيعَةِ ٱلْأَوَّلِ ، وَٱلزِّيَادَةِ فِيهَا . وَجَرَتِ ٱلسُّنَّةُ فِى دَوْرِهِ ، عَلَىٰ حَسَبِ مَا تَقَدَّمَ ٱلرَّسْمُ بِهِ ، فِى ٱلْأَدْوَارِ ٱلْمُتَقَدِّمَةِ ، حَتَّىٰ ظَهَرَ ٱلسَّادِسُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، فَجَدَّدَ شَرِيعَةَ ٱلنَّاطِقِ ٱلثَّالِثِ ، ٱلَّذِى ، كَانَ تَمَامَ ٱلنِّصْفِ ٱلْأَوَّلِ ، وَأَكَّدَهَا وَزَادَ فِيهَا ، لِيَنَالَ مَرْتَبَةَ ٱلنُّطْقِ وَفَضِيلَتَهُ ، وَكَمُلَتِ ٱلشَّرَائِعُ ، بِٱلتَّثْنِيَةِ وَٱلْإِزْدِوَاجِ . فَلَمَّا كَمُلَتِ ٱلشَّرَائِعُ بِٱلتَّثْنِيَةِ وَٱلْإِزْدِوَاجِ ، كَمَا قَامَتِ ٱلْأَشْيَاءُ ، كُلُّهَا ، بِٱلتَّثْنِيَةِ وَٱلْإِزْدِوَاجِ ، كَانَ ٱلْكَمَالُ وَٱلتَّمَامُ .

← ١٥ ــ الف ، ب : ازدواج الشرائع . ج : ازدواج الشرايط .

١٧ ــ الف ، ج : الحرف السابع . ب : الحروف السابع .

١ ــ الف ، ب : بمنزلة الكشف عن نظرائه . ج : بالمنزلة الكشف عن نظرايه .

١،٢ ــ الف ، ب : والدور السابع . ج : السابع .

٢ ــ الف ، ج : نظير للّدور . ب : نظير الدور .

٢ ــ در هرسه نسخه : هو آخر ، آمده است .

٣ ــ الف : اثبت . ب ، ج : اثبتت .

٣ ــ الف : النداء . ب ، ج : الندا .

٤ ــ الف ، ب : هذا الحرف . ج : هذا الحروف .

٥ ــ الف ، ب : ينسب فيه . ج : يتب فيه .

٥ ــ الف : والده ويدعا . ب : والده ويدعى . ج : مولده ويدعى .

٦ ــ الف ، ج : فلذلك . ب : فكذلك .

٦ ــ الف : وكررها واكدها . ب : وكررها واكد . ج : وذكرها واكدها .

٧ ــ الف ، ج : مشتقا . ب : مشتق .

٨ ــ الف ، ب : مرتبة . ج : مرتبت .

٩ ــ الف ، ب : ذكرنا . ج : ذكرناه .

←

وَكَانَ لِلثَّالِثِ ، مَرْتَبَةُ ٱلتَّمَامِ دُونَ ٱلْكَمَالِ ، وَلِلسَّادِسِ ، مَرْتَبَةُ ٱلتَّمَامِ وَٱلْكَمَالِ ، جَمِيعًا . فَنَالَ ٱلْفَضْلَ عَلَى ٱلْخَمْسَةِ ، بِاحْتِوَائِهِ عَلَى ٱلتَّمَامِ وَٱلْكَمَالِ ، وَصَارَ أَعْلَىٰ رُتْبَةً مِنْهُمْ . لِأَنَّهُ ، كَانَ كَمَالَ ٱلنِّصْفَيْنِ ، بِالْعَمَلِ دُونَ ٱلْعِلْمِ ، وَلِأَنَّ ٱلشَّرَائِعَ ، | ٱلَّتِى ، هِيَ ٱلْعَمَلُ ، بِهِ كَمُلَتْ ، (الف - ٢٦٠) وَٱلدَّعْوَةُ قَائِمَةٌ بَعْدَهُ ، حَتَّىٰ يُتَمِّمَهَا ٱلسَّابِعُ وَيُكْمِلَهَا ، فَتَصِيرَ لَهُ ، مَرْتَبَةُ كَمَالِ ٱلْعَمَلِ وَٱلْعِلْمِ ، وَتَحْتَوِى عَلَىٰ مَرْتَبَةِ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ ، وَمَرْتَبَةِ ٱلسَّبْعِيَّةِ ، فَتَتِمُّ بِهِ ٱلْأَدْوَارُ .

وَٱلشَّاهِدُ عَلَىٰ — مَا قُلْنَا — أَنَّ ٱلرَّابِعَ ظَهَرَ بِشَرِيعَةِ ٱلْأَوَّلِ ، مَا رُوِىَ ، أَنَّ شُعَيْبًا ، دَفَعَ إِلَىٰ مُوسَىٰ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، عَصَا آدَمَ .

وَٱلدَّلِيلُ عَلَىٰ أَنَّ ٱلْخَامِسَ ظَهَرَ بِشَرِيعَةِ ٱلثَّانِى ، مَا رُوِىَ ، أَنَّ ٱلْمَسِيحَ لَمَّا أَحْيَ ٱلْمَوْتَىٰ ، سَأَلُوهُ أَنْ يُحْيِيَ لَهُمْ ، سَامَ بْنَ نُوحٍ ، يَعْنِى ، أَنْ يُقِيمَ فِيهِمْ أَسَاسًا ، يَقُومُ مَقَامَ سَامِ بْنِ نُوحٍ ، مِنْ بَيْنِ جَمِيعِ ٱلْأَنَامِ ، فَأَحْيَىٰ لَهُمْ ، سَامَ بْنَ نُوحٍ . أَىْ ، أَقَامَ أَسَاسًا ، قَامَ مَقَامَ سَامٍ . لِأَنَّ شَرِيعَتَهُ ، كَانَتْ شَرِيعَةَ نُوحٍ ، وَهُوَ مَعْنَىٰ قَوْلِ ٱللهِ ، عَزَّوَجَلَّ ، حِينَ سَأَلُوهُ إِنْزَالَ ٱلْمَائِدَةِ : « . . . ٱللَّهُمَّ

← ١٠ — الف: حتى ظهر السادس عليه السلام فجدد شريعة الناطق الثالث الذى . ب، ج: حتى ظهر السادس الذى .

١٢ — الف ، ب : وفضيلته . ج : وبصلية . ١٢ — الف : بالتثنية . ب : ظاهراً هم جا ، بالثنية . ج : بالشنيه .

١٢ — الف ، ج : كملت . ب : كلمت . ١٣ — الف ، ب : كما قامت . ج : كما قاموا .

١ — الف ، ج : للثالث . ب : الثانى . ١ — الف ، ج : وللسادس . ب : وللثالث .

٢ — الف ، ب : باحتوائه . ج : ماحتوايه . ٤ — الف ، ب : قائمة . ج : قائمت .

٥ — الف : يحتوى . ب ، ج : تحتوى . ٥ — الف ، ب : الاربعية . ج : الاربعة .

٥ — الف : فيتم . ب : فتم . ج : قسم . ٦ — الف ، ب : بشريعة . ج : شريعة .

٧ — در هرسه نسخه ، عصى ، آمده است .

٨ — الف : بشريعة الثانى ما روى . ب : بشريعة الثانى مادبنى . ج : شريعة الثانى مادبنى .

٩ — الف : سام ونوح . ب ، ج : سام بن نوح .

١٠ — الف : فيحيي بالتاويل ما قد درس من حدود الدعوة على سبيل سام بن نوح من بين جميع الانـام . ب ، ج : من بين جميع الانام . ١٠ — الف ، ب : شريعته . ج : الشريعة .

١١ — الف : انزال المائدة . ب ، ج : المائدة .

١١ — آيهٔ ١١٤، سورهٔ ٥ (سورة المائدة) . قال عيسى ابن مريم اللّهم ربّنا انزل علينا مائدة من السماء تكون ←

رَبَّنَآ أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِّأَوَّلِنَا ، » ، وَقَدْ ذَكَرْنَا ذٰلِكَ مَشْرُوحًا ، وَهُوَ يَدُلُّ عَلَىٰ مَا قُلْنَا .

وَٱلشَّاهِدُ عَلَىٰ أَنَّ ٱلسَّادِسَ ظَهَرَ بِشَرِيعَةِ ٱلثَّالِثِ ، قَوْلُ ٱللهِ ، عَزَّوَجَلَّ : « وَجَاهِدُوا فِى ٱللهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ ٱجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِى ٱلدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ ٱلْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِى هٰذَا ، » ، وَهُوَ قَوْلُهُ ، تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ : « . . . فَٱتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ . » ، وَقَوْلُهُ : « إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلّٰهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ . » ، إِلَىٰ قَوْلِهِ : « ثُمَّ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ أَنِ ٱتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ . » ، قَالُوا فِى تَفْسِيرِ قَوْلِهِ ، حَنِيفًا ، أَىْ مُسْلِمًا . وَٱلْحَنِيفِيَّةُ ٱلْإِسْلَامُ . أَلَا تَرَاهُ ، كَيْفَ أَمَرَهُ ، أَنْ يَحْتَذِىَ حَذْوَهُ ، | الف - ۲۶۱ | حَيْثُ قَالَ : « . . . أَنِ ٱتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ . » ، وَقَالَ ، عَزَّوَجَلَّ : « وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَٱتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ، » ، وَقَالَ : « إِنَّ أَوْلَى ٱلنَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ وَهٰذَا ٱلنَّبِىُّ ، » ، فَذَكَرَ ، عَزَّوَجَلَّ ، أَنَّ هٰذِهِ ٱلْمِلَّةَ ،

← لنا عيدا لاوّلنا وءاخرنا وءاية منك وارزقنا وانت خير الرّازقين . در دو نسخهٔ الف ، ب : لاوّلنا ، نيامده است .

۳ ــ الف : بشريعة الثالث . ب ، ج : شريعة الثالث .

۳ ــ آيهٔ ۷۸ ، سورهٔ ۲۲ (سورة الحج) . وجاهدوا فى الله حقّ جهاده هواجتباكم وما جعل عليكم فى الدّين من حرج ملّة ابيكم ابراهيم هوسمّاكم المسلمين من قبل وفى هذا ليكون الرّسول شهيدا عليكم وتكونوا شهداء على النّاس فاقيموا الصّلوة وءاتوا الزّكوة واعتصموا بالله هو مولاكم فنعم المولى ونعم النّصير .

۵ ــ الف ، ب : تعالى . ج : تبارك وتعالى .

۵ ــ آيهٔ ۹۵ ، سورهٔ ۳ (سوة آل عمران) . قل صدق الله فاتّبعوا ملّة ابراهيم حنيفا وماكان من المشركين .

۶ ــ ازآيهٔ ۱۲۰ تا آخر آيهٔ ۱۲۳ ، سورهٔ ۱۶ (سورة النحل) . إنّ ابراهيم كان امّة قانتا لله حنيفا ولم يك من المشركين . شاكرا لانعمه اجتباه وهداه الى صراط مستقيم . وءاتيناه فى الدنيا حسنة وانّه فى الآخرة لمن الصّالحين . ثمّ او حينا اليك ان اتّبع ملّة ابراهيم حنيفا وماكان من المشركين .

۸،۹ ــ الف : ان يحتذى حذوه . ب : ان يحتذى حذوة . ج : اى يحتذى حذوة .

۱۰ ــ آيهٔ ۱۲۵ ، سورهٔ ۴ (سورة النساء) . ومن احسن دينا ممّن اسلم وجهه لله وهو محسن واتّبع ملّة ابراهيم حنيفا واتّخذ الله ابراهيم خليلا . در هر سه نسخه بجاى دينا ، قولا ، آمده است . ←

هِيَ مِلَّةُ إِبْرَاهِيمَ . فَلَمْ يَذْكُرْ أَنَّهَا ، مِلَّةُ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَغَيْرِهِمَا مِنَ ٱلنُّطَقَاءِ ، عَلَيْهِمُ ٱلسَّلَامُ . وَخُصَّ إِبْرَاهِيمُ ، فِي ٱلصَّلَوٰةِ ، عَلَىٰ مُحَمَّدٍ ، عَلَيْهِمَا ٱلسَّلَامُ ، فَقَالُوا : « أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ . » ، وَلَمْ يُذْكَرْ غَيْرُهُ . فَقَدْ دَلَّ ذَٰلِكَ ، أَنَّ مُحَمَّدًا ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، ظَهَرَ بِشَرِيعَةِ إِبْرَاهِيمَ ، وَأَعَادَهَا وَكَرَّرَهَا . وَإِنَّمَا كُرِّرَتِ ٱلشَّرَائِعُ لِمَا ذَكَرْنَا . مِنْ شَأْنِ ٱلْحُرُوفِ ٱلْعُلْوِيَّةِ ، أَنَّ ٱلثَّلَاثَةَ ، هِيَ مُشْتَقَّةٌ مِنَ ٱلثَّلَاثَةِ ، وَأَنَّ ٱلْحَرْفَ ٱلسَّابِعَ ، مُنْفَرِدٌ مُدَّخَرٌ لِصَاحِبِ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ ، وَلَيْسَ هُوَ بِمُزْدَوِجٍ . لِأَنَّ ذَٰلِكَ ٱلدَّوْرَ ، هُوَ مُخَالِفٌ لِأَدْوَارِ ٱلسِّتَّةِ ، وَهُوَ بَسِيطٌ غَيْرُ مُرَكَّبٍ ، وَهُوَ زَوْجُ ٱلْعَالَمِ ٱلْبَسِيطِ . فَكَمَا أَنَّ ٱلْأَحْرُفَ ٱلسِّتَّةَ ، هِيَ ثَلَاثَةُ أَزْوَاجٍ ، مِنْ أَجْلِ ٱزْدِوَاجِ شَرَائِعِهِمُ ٱلثَّلَاثَةِ ٱلْأُخَرِ بِٱلثَّلَاثَةِ ٱلْأُوَلِ ، وَمِنْ أَجْلِ ٱزْدِوَاجِ حُرُوفِهِمْ . فَصَاحِبُ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ ، هُوَ رَابِعُ ٱلْأَزْوَاجِ ٱلثَّلَاثَةِ ، وَلَهُ مَرْتَبَةُ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ .

وَإِنَّمَا قُلْنَا ، إِنَّهُ رَابِعٌ ، لِأَنَّ ٱلسَّادِسَ ، هُوَ ٱلثَّالِثُ بَعْدَ ٱلْإِزْدِوَاجِ . كَمَا أَنَّ ٱلْخَامِسَ هُوَ ٱلثَّانِي ، وَٱلرَّابِعَ هُوَ ٱلْأَوَّلُ . لَا بِأَنَّ ذَاتَ هٰؤُلَاءِ ٱلثَّلَاثَةِ ، هِيَ ذَاتُ ٱلثَّلَاثَةِ ٱلْأَوَّلِينَ ، وَلَٰكِنْ بِأَنَّ مَقَامَهُمْ مَقَامُ ٱلْأَوَّلِينَ . فَلَمَّا كَانَتِ ٱلشَّرَائِعُ ثَلَاثَةً ، وَتَمَّتْ بِٱلثَّالِثِ فِي ٱلْإِبْتِدَاءِ ،

← ١١ — آيهٔ ٦٨ ، سورهٔ ٣ (سورة آل عمران) . إنّ اولى النّاس بابراهيم للّذين اتّبعوه وهذا النّبي والذين ءامنوا والله وليّ المؤمنين .

١ — الف ، ج : عليهم السلام . ب : ندارد . ٢ — الف ، ب : فقال . ج : فقالوا .

٣ — الف : فقد دلك . ب : فقد دل ذلك . ج : فقد ذلك. ٣ — الف ، ج : محمدا . ب : محمد .

٤ — الف ، ب : بشريعة . ج : شريعة . ٥ — الف ، ب : مشتقة . ج : مشقة .

٦ — الف : بمزدج . ب، : بمزدوج . ج : بمزدج .

٧،٦ — الف ، ب : وهو بسيط غير مركب وهو زوج العالم البسيط فكما انّ الاحرف السّتة هى ثلثة ازواج . ج : هى ثلثة ازواج .

٨ — الف ، ج : شرائعهم . ب : حروفهم (نسخه بدل شرائعهم) . — الف ، ب : الثلثة الاخر بالثلثة الاول ومن اجل . ج : الثلثة الاول ومن اجل . ٩ — الف ، ب : الاربعية . ج : الاربعة .

١١ — الف ، ب : لابانّ . ج : لايات . ١١ — الف ، ب : هؤلاء الثلثة . ج : هؤلاء الثلث .

١٢،١١ — الف : الاولين ولكن . ب : الاولين وليكن . ج : الاولين .

ثُمَّ تَمَّتْ بِالسَّادِسِ بَعْدَ ٱلتَّكْرِيرِ، كَمُلَتْ، وَلَمْ يَكُنْ لَهَا رَابِعًا. وَظُهُورُ صَاحِبِ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ، يَخْتِمُ شَرَائِعَ أَصْحَابِ ٱلْأَدْوَارِ، |وَلَمْ يَكُنْ ظُهُورُهُ بِشَرِيعَةٍ جَدِيدَةٍ، بَلْ بِدَوْرٍ جَدِيدٍ، يَخْتِمُ الف - ٢٦٢
ٱلشَّرَائِعَ ٱلثَّلَاثَةَ. فَهُوَ رَابِعٌ، يَخْتِمُ ٱلشَّرَائِعَ ٱلثَّلَاثَةَ، وَهُوَ سَابِعُ ٱلْأَدْوَارِ ٱلسِّتَّةِ. وَلَيْسَ أَعْنِى أَنْ يَخْتِمَ ٱلشَّرَائِعَ، بِتَأْلِيفِ شَرِيعَةٍ، بَلْ يَخْتِمُ ٱلْعَمَلَ بِهَا. فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ، لَهُ مَرْتَبَةُ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ وَٱلسَّبْعِيَّةِ، وَهُوَ ٱلْوَاسِطَةُ بِحَدِّ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ، لِتَوَسُّطِ حَرْفِهِ، حَتَّىٰ صَارَ رَابِعَ ٱلْحُرُوفِ، كَتَوَسُّطِ ٱلشَّمْسِ لِلْكَوَاكِبِ ٱلسَّبْعَةِ، بِحَدِّ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ، ثُمَّ هُوَ صَاحِبُ ٱلدَّوْرِ. وَٱلْأَدْوَارُ ٱلسِّتَّةُ، هِىَ أَدْوَارُ ٱلْكِتْمَانِ، عَلَىٰ مِنْهَاجٍ وَاحِدٍ. وَدَوْرُهُ بِٱلظُّهُورِ، مُخَالِفُ ٱلْأَدْوَارِ ٱلسِّتَّةِ، كَمُخَالَفَةِ ٱلشَّمْسِ وَظُهُورِ ضَوْئِهَا بِٱلنَّهَارِ، لِلْكَوَاكِبِ. وَظُهُورُ ضَوْءِ ٱلْكَوَاكِبِ ٱلسِّتِّ بِٱللَّيْلِ دُونَ ٱلنَّهَارِ، عَلَىٰ مِنْهَاجٍ وَاحِدٍ.

فصل

ثُمَّ كَمَا قُلْنَا، إِنَّ مَرَاتِبَ ٱلنُّطَقَاءِ، عَلَىٰ حَسَبِ مَرَاتِبِ حُرُوفِهِمْ. فَكَمَا أَنَّ سِتَّةَ حُرُوفٍ، هِىَ ثَلَاثَةُ أَزْوَاجٍ، وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنَ ٱلْأَزْوَاجِ، أَحَدُهُمَا مُشْتَقٌّ مِنَ ٱلْآخَرِ، وَهُوَ نَظِيرٌ لَهُ. وَإِنَّ ٱلنُّطَقَاءَ ٱلسِّتَّةَ، ظَهَرُوا بِثَلَاثِ شَرَائِعَ، كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ ٱلْمُتَأَخِّرِينَ، هُوَ نَظِيرٌ لِمِثَالِهِ مِنَ ٱلْمُتَقَدِّمِينَ، لِأَنَّهُ، ظَهَرَ بِشَرِيعَتِهِ. وَكَذٰلِكَ ٱلشَّرَائِعُ، كُلُّهَا، عَلَىٰ مِثَالِ صُورَةِ ٱلْإِنْسَانِ، ٱلَّذِى، هُوَ ٱلْعَالَمُ ٱلصَّغِيرُ، لِأَنَّهُ، مَجْمَعُ ٱلشَّوَاهِدِ كُلِّهَا. وَإِنَّ ٱللّٰهَ، عَزَّ وَجَلَّ، خَلَقَهُ وَخَلَقَ جَمِيعَ أَجْزَائِهِ، دَلِيلًا

---

١ — الف، ب : بعد التكرير وكملت. ج : بعد التركة يرد كملت.
٢ — الف، ب : اصحاب الادوار. ج : اصحاب.   ٢ — الف، ب : بدور. ج : يدور.
٣ — الف، ب : الثلثة فهو. ج : الثلث فهو.   ٤ — الف : انه يختم. ب، ج : ان يختم.
٤ — الف، ب : الاربعية. ج : الاربعة.   ٥ — الف : كتوسط. ب : لتوسط. ج : ليوسط.
٦ — الف : للكواكب السبعة. ب : وللكواكب السبعة. ج : وللكواكب السبقة.
٧ — الف، ج : على منهاج واحد كمخالفة. ب : ودوره بالظهور مخالف الادوار الستة على منهاج واحد كمخالفة.
٨ — الف، ب: ضوئها. ج : ضوءا.   ٨ — الف، ب: الستة. ج : الست.   ١٠ — الف: فصل، ندارد.
١١ — الف، ب : انّ مراتب. ج : انّ المراتب.   ١٣ — الف، ج: وهو نظير لمثاله. ب : وهو نظير لمقاله.
١٤ — الف، ب : بشريعته. ج : شريعته.   ١٥ — الف، ب : اجزائه. ج : اجزاء.

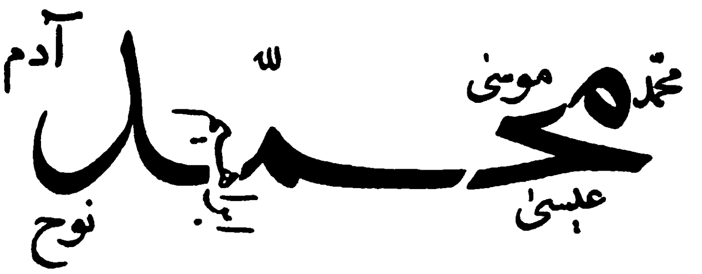
لَهُ ، لِيَكُونَ حُجَّةً عَلَىٰ نَفْسِهِ ، فَخَلَقَ ٱلْإِنْسَانَ عَلَىٰ سِتَّةِ أَبْعَاضٍ . الْمَاسِكُ لِهَٰذِهِ ٱلْأَبْعَاضِ ٱلسِّتَّةِ ، الْجَوْهَرُ ٱلسَّابِعُ ، ٱلَّذِى ، هُوَ حَامِلٌ لَهَا فِى هَٰذَا ٱلْعَالَمِ ، بِالْقُوَّةِ ، وَحَامِلٌ لِصُورَتِهِ فِى ٱلْعَالَمِ ٱلْأَعْلَىٰ ، بِالْفِعْلِ . فَكَذَٰلِكَ ، الْأَبْعَاضُ ٱلسِّتَّةُ ٱلدَّالَّةُ ، عَلَى ٱلنُّطَقَاءِ السِّتَّةِ ، هِىَ ثَلَاثَةُ أَزْوَاجٍ مُتَشَابِهَةٍ ، يُشْبِهُ بَعْضُهَا بَعْضًا . وَصَاحِبُ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ ، إِلَيْهِ نِهَايَةُ ٱلتَّأْوِيلِ ، ٱلَّذِى ، هُوَ حَامِلُ ٱلشَّرَائِعِ | ٱلسِّتَّةِ ، الف - ٢٦٣ بِالْقُوَّةِ ، حَتَّىٰ تَتِمَّ . ثُمَّ هُوَ مَاسِكُهَا ، بِالْفِعْلِ ، بَعْدَ ٱلْكَشْفِ ، وَهُوَ صَاحِبُ دَوْرِ ٱلْكَشْفِ ، عَلَىٰ مِثَالِ ٱلْجَوْهَرِ ٱلسَّابِعِ ، ٱلَّذِى ، هُوَ حَامِلُ ٱلْأَبْعَاضِ ٱلسِّتَّةِ فِى هَٰذَا ٱلْعَالَمِ ، بِالْقُوَّةِ . وَهُوَ حَامِلٌ لَهَا فِى ٱلْعَالَمِ ٱلْأَعْلَىٰ ، بِالْفِعْلِ . وَدَوْرُهُ ، زَوْجٌ لِلْعَالَمِ ٱلْبَسِيطِ . وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنَ ٱلْأَزْوَاجِ ، بِإِزَاءِ زَوْجِهِ وَبِحِيَالِهِ . فَالرَّأْسُ ، بِإِزَاءِ ٱلْجَوْفِ . وَٱلْيَدُ ٱلْيُمْنَىٰ ، بِإِزَاءِ ٱلرِّجْلِ ٱلْيُمْنَىٰ . وَٱلْيَدُ ٱلْيُسْرَىٰ ، بِإِزَاءِ ٱلرِّجْلِ ٱلْيُسْرَىٰ . فَالرِّجْلَانِ ، عَلَى ٱلنَّاطِقَيْنِ ٱلْأَوَّلَيْنِ ، وَيَجْمَعُهُمَا ٱلْجَوْفُ . وَٱلْجَوْفُ ، عَلَى ٱلثَّالِثِ . وَٱلْيَدَانِ ، عَلَى ٱلرَّابِعِ وَٱلْخَامِسِ ، وَمُلْتَقَاهُمَا ، عِنْدَ ٱلرَّأْسِ . وَٱلرَّأْسُ ، عَلَى ٱلسَّادِسِ . فَالرِّجْلُ ٱلْيُمْنَىٰ ، عَلَىٰ أَوَّلِ ٱلنُّطَقَاءِ . وَٱلْيَدُ ٱلْيُمْنَىٰ ، عَلَى ٱلرَّابِعِ مِنَ ٱلنُّطَقَاءِ ، وَهِىَ بِإِزَائِهَا ، دَلِيلٌ عَلَىٰ أَنَّ ٱلرَّابِعَ ، ظَهَرَ بِشَرِيعَةِ ٱلْأَوَّلِ . وَٱلرِّجْلُ ٱلْيُسْرَىٰ ، عَلَىٰ ثَانِى ٱلنُّطَقَاءِ . وَٱلْيَدُ ٱلْيُسْرَىٰ ، عَلَى ٱلْخَامِسِ مِنَ ٱلنُّطَقَاءِ ، وَهِىَ بِإِزَائِهَا ، دَلِيلٌ عَلَىٰ أَنَّ ٱلْخَامِسَ ، ظَهَرَ بِشَرِيعَةِ ٱلثَّانِى . فَالرَّأْسُ ، بِإِزَاءِ ٱلْجَوْفِ . وَٱلرَّأْسُ ، عَلَى ٱلسَّادِسِ . وَٱلْجَوْفُ ، عَلَى ٱلثَّالِثِ ، دَلِيلٌ عَلَىٰ أَنَّ ٱلسَّادِسَ ، ظَهَرَ بِشَرِيعَةِ ٱلثَّالِثِ . وَٱلْجَوْفُ ،

١ — الف ، ب : ستة . ج : ستت . ١ — الف ، ب : الستة . ج : السنة .
٢ — الف : وحامل لصورته . ب : وحاملا لصورته . ج : وحامل الصورته .
٣ — الف : ب : الستة . ج : السنة . ٤ — الف : بعظها . ب ، ج : بعضها .
٤ — الف : الدور . ب ، ج : دور . ٤ — الف : الشرائع الستة . ب : للشرائع الست . ج : الشرايع الست .
٥ — در هر سه نسخه : حتى يتم ، آمده‌است . ٦ — الف ، ب : الستة . ج : الستت .
٧ — الف ، ب : بازاء زوجه وبحياله . ج : بان ازوجه وبحياله .
٨ — الف ، ب : اليمنى . ج : همه جا ، اليمنا . ٨ — الف ، ب : اليسرى . ج : همه جا ، اليسرا .
١١ — الف ، ب : وهى بازائها . ج : وهى بازا اليها . ١١ — الف ، ب : بشريعة . ج : شريعة .
١٢ — الف ، ب : على ثانى . ج : على الثانى . ١٢ — الف ، ب : على الخامس من النطقاء . ج : على الخامس .
١٣ — الف ، ب : بشريعة . ج : شريعة . ١٣ — الف : والراس . ب ، ج : فالراس .
١٤ — الف ، ب : بشريعة الثالث . ج : شريعة الثالث .

مَجْمَعُ ٱلرِّجْلَيْنِ، وَهُوَ لَهُمَا، بِمَنْزِلَةِ ٱلْأَصْلِ، وَٱلرِّجْلَانِ، لَهُ، بِمَنْزِلَةِ ٱلْفَرْعَيْنِ. وَٱلْجَوْفُ أَفْضَلُ مِنْهُمَا، دَلِيلٌ عَلَىٰ أَنَّ ٱلثَّالِثَ، هُوَ مَجْمَعُ ٱلْإِثْنَيْنِ، وَبِهِ، تَمَّ ٱلنِّصْفُ ٱلْأَوَّلُ. وَٱلرَّأْسُ، مَجْمَعُ ٱلْيَدَيْنِ، وَهُوَ لَهُمَا بِمَنْزِلَةِ ٱلْأَصْلِ، وَٱلْيَدَانِ لَهُ، بِمَنْزِلَةِ ٱلْفَرْعَيْنِ، ثُمَّ هُوَ مَجْمَعُهَا كُلِّهَا، فَالرَّأْس، هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُمَا. عَلَىٰ أَنَّ ٱلسَّادِسَ، هُوَ تَمَامُ ٱلنِّصْفِ ٱلثَّانِي وَكَمَالُ ٱلنِّصْفَيْنِ جَمِيعًا. ثُمَّ ٱلرَّأْس، وَهُوَ مَجْمَعُ | ٱلْأَبْعَاضِ كُلِّهَا، وَهُوَ أَشْرَفُهَا وَأَعْلَاهَا، وَبِهِ كَمَالُهَا وَقِوَامُهَا، الف - ٢٦٤

دَلِيلٌ عَلَىٰ أَنَّ ٱلسَّادِسَ، هُوَ أَعْلَاهُمْ كُلِّهِمْ مَرْتَبَةً، وَهُوَ أَفْضَلُهُمْ، وَبِهِ كَمَالُهُمْ. ثُمَّ فَضْلُ بَعْضِ ٱلْأَعْضَاءِ عَلَىٰ بَعْضٍ، يَدُلُّ عَلَىٰ مَرَاتِبِهِمْ، وَعَلَىٰ فَضْلِ بَعْضِهِمْ عَلَىٰ بَعْضٍ. وَإِنَّكَ، إِذَا صَوَّرْتَ صُورَةَ ٱلْإِنْسَانِ، اسْتَدْلَلْتَ عَلَىٰ مَا ذَكَرْنَا عِيَانًا وَمُشَاهَدَةً، عَلَىٰ هَٰذِهِ ٱلصُّورَةِ كَمَا ذَكَرْنَا.

وَمِثَالُ ٱلصُّورَةِ عَلَىٰ هَٰذَا ٱلشَّكْلِ:



فَهَٰذِهِ ٱلصُّورَةُ، ٱلْجَامِعَةُ لِهَٰذِهِ ٱلْأَبْعَاضِ كُلِّهَا. وَهِيَ صُورَةُ ٱلْإِنْسَانِ، ٱلَّذِي، هُوَ ثَمَرَةُ هَٰذَا ٱلْعَالَمِ. وَفِيهِ جَمِيعُ أَجْزَاءِ ٱلْعَالَمِ، وَهُوَ جَامِعٌ لِجَمِيعِ ٱلشَّوَاهِدِ ٱلدَّالَّةِ عَلَى ٱلْحُدُودِ، ٱلَّتِي، اشْتَمَلَتْ عَلَيْهَا ٱلدَّعْوَةُ، مِنْ أَوَّلِ ٱلدَّهْرِ إِلَىٰ آخِرِهِ، تَأْكِيدًا لِلْحُجَّةِ، مِنَ ٱللهِ، عَزَّوَجَلَّ، عَلَى ٱلنَّفْسِ، ٱلَّتِي، هِيَ حَامِلَةُ لِهَٰذِهِ ٱلصُّورَةِ. إِذْ جَعَلَهُ شَاهِدًا عَلَىٰ نَفْسِهِ، فِي كُلِّهِ وَأَجْزَائِهِ. وَإِنَّ هَٰذِهِ ٱلصُّورَةَ ٱلْجَامِعَةَ

١ – الف، ب : مجمع. ج : يجمع.

٣، ٤ – الف : ثم هو مجمعها كلها فالراس هو افضل منها. ج : ثم هما يجمعها كلها فالراس هو افضل منهما. ب : ندارد.

٥ – ب : ثم الراس. الف، ج : ندارد.

٥ – الف، ب : الابعاض. ج : الابعاد.

٦ – الف، ب : هو اعلاهم. ج : هو اغلاهم.

٧ – الف، ب : الاعضاء. ج : الاعضا.

٧ – الف، ب : وانك. ج : ذلك.

٨ – در هر سه نسخه، مشاهدة، آمده است.

٨ – ب : على هذه الصورة كما ذكرنا. ج : على هذه الصورة المراتب كما ذكرنا. الف : ندارد.

١٠ – الف، ب : ابراهيم. ج : مجمع. الف، ب : نوح. ج : قوة.

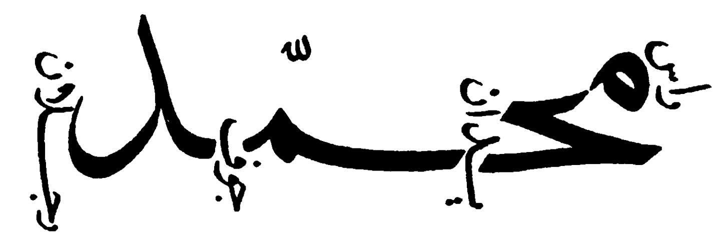
١٢ – الف، ب : اجزاء العالم. ج : اجزا لعالم.

١٣ – الف : تاكيد الحجلة. ب : تاكد الحجة. ج : فاكد الحجة.

١٤ – الف، ب : اذ جعله. ج : اذا جعله.

لِهٰذِهِ ٱلْأَبْعَاضِ ٱلدَّالَّةِ عَلَى ٱلنُّطَقَاءِ وَشَرَائِعِهِمْ وَحُدُودِهِمْ - لَمَّا كَانَتْ جَامِعَةً لِجَمِيعِ ٱلشَّوَاهِدِ - دَلَّتْ بِكَمَالِهَا، عَلَى أَنَّ سَادِسَ ٱلنُّطَقَاءِ، هُوَ ٱلْكَمَالُ وَٱلتَّمَامُ، وَبِهِ، تَتِمُّ ٱلشَّرَائِعُ، وَيَكْمُلُ ٱلْعَمَلُ.

فَإِذَا صَوَّرْتَ ٱسْمَ سَادِسِ ٱلنُّطَقَاءِ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، كَانَ عَلَى مِثَالِ هٰذِهِ ٱلصُّورَةِ ٱلْجَامِعَةِ لِلْكُلِّ، عَلَى هٰذَا ٱلْمِثَالِ:



ثُمَّ يَشْتَمِلُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ ٱلْأَبْعَاضِ ٱلسِّتَّةِ، عَلَى ثَلَاثَةٍ وَعِشْرِينَ حَدًّا، ٱلَّتِي، هِيَ ٱلدَّالَّةُ عَلَى ٱلْحُدُودِ ٱلثَّلَاثَةِ وَٱلْعِشْرِينَ، ٱلَّتِي، هِيَ نِهَايَةُ أَمْرِ كُلِّ دَوْرٍ، وَهِيَ ٱلْأَصْلَانِ وَٱلْأَسَاسَانِ وَٱلْأَتِمَّاءُ ٱلسَّبْعَةُ وَٱللَّوَاحِقُ ٱلْإِثْنَا عَشَرَ. وَٱلرَّأْسُ - يَجْمَعُ ٱلْهَامَةَ وَٱلذَّقَنَ - عَلَى ٱلْأَصْلَيْنِ. ثُمَّ ٱلْقَفَا وَٱلْوَجْهُ، عَلَى ٱلْأَسَاسَيْنِ. ثُمَّ ٱلصِّمَاخَانِ، وَهُمَا ثُقْبَتَا ٱلْأُذُنَيْنِ. وَٱلْمُقْلَتَانِ وَٱلْمَنْخَرَانِ وَٱلْفَمُ، عَلَى ٱلْأَتِمَّاءِ ٱلسَّبْعَةِ. ثُمَّ ٱلْحُذُنَّتَانِ - وَهُمَا | مُعْظَمُ ٱلْأُذُنَيْنِ - وَٱلْعِرْنِينُ - وَهُوَ قَصَبَةُ ٱلْأَنْفِ - وَٱلْحَاجِبَانِ، وَأَرْبَعَةُ أَجْفَانِ ٱلْعَيْنَيْنِ، وَٱلشَّفَتَانِ وَٱللِّسَانِ، عَلَى ٱللَّوَاحِقِ ٱلْإِثْنَى عَشَرَ. وَكَذٰلِكَ ٱلْجَوْفُ، الف - ٢٦٥

---

١ - الف : لهذه الابعاض . ب : لهذا الابعاض . ج : لهذه الابعاد .

٢ - الف : تتم . ب ، ج : يتم . ٣ - الف : صلى الله عليه واله . ب ، ج : ندارد .

٤ - الف ، ب : هذا المثال . ج : هذه المثال . ٥ - الف : يدين . ب ، ج : يدان .

٥ - الف : رجلين . ب ، ج : رجلان . ٦ - الف : ثم يشتمل . ب ، ج : صلى الله عليه واله ثم يشتمل .

٦ - الف ، ب : الستة . ج : الست . ٦ - الف ، ب : هى الدالة . ج : الدالة .

٧ - الف : هى نهاية . ب ، ج : نهاية . ٧ - الف ، ب : الاصلان ، ج : الاضلان .

٨ - الف ، ب : الاثنى عشر . ج : الاثنان عشر. ٨ - الف ، ب : يجمع . ج : بجميع .

٩ - الف ، ب : ثقبتا . ج : تغبتا . ٩ - الف ، ب . والفم . ج : والقمر .

١٠ - الف : ثم الخزنان وهما مطعم. ب : ثم الخزيان وهما معظم . ج : ثم الجزيان وهما معظم .

١٠ - الف ، ب: العرنين . ج : الغرنين . ١٠ - الف ، ب : قصبته . ج : قصبة .

١٠ - الف : والحاجبان . ب : ومعظمهما وجنتان . ج : ومعظمهما وجنان .

١١ - الف : وكذلك . ب ، ج : فكذلك .

يَجْمَعُ مِثْلَ ذَٰلِكَ . يَجْمَعُ ٱلصَّدْرَ وَٱلصُّلْبَ ، عَلَى ٱلْأَصْلَيْنِ . وَٱلظَّهْرَ وَٱلْبَطْنَ عَلَى ٱلْأَسَاسَيْنِ . وَٱلثَّدْيَيْنِ وَٱلذَّكَرَ وَٱلْأُنْثَيَيْنِ وَٱلدُّبُرَ وَٱلسُّرَّةَ ، عَلَى ٱلْأَتِمَّاءِ ٱلسَّبْعَةِ . وَٱلْقَلْبَ وَٱلْكَبِدَ وَٱلطِّحَالَ وَٱلرِّئَةَ وَٱلْمَرَارَةَ وَٱلْمِعْدَةَ وَٱلْمِعَاءَ وَٱلْمَثَانَةَ وَٱلْكُلْيَتَيْنِ وَٱلْحُلْقُومَ وَٱلْمَرِيءَ ، عَلَى ٱللَّوَاحِقِ ٱلْإِثْنَى عَشَرَ . وَٱلْيَدُ ٱلْيُمْنَىٰ ، تَجْمَعُ ٱلْعَضُدَ وَٱلذِّرَاعَ ، عَلَى ٱلْأَصْلَيْنِ ، وَظَاهِرَ ٱلْكَفِّ وَبَاطِنَهُ ، عَلَى ٱلْأَسَاسَيْنِ ، وَإِثْنَى عَشَرَ مَفْصِلًا فِي أَرْبَعَةِ أَصَابِعَ ، عَلَى ٱللَّوَاحِقِ ، وَسَبْعَةَ مَفَاصِلَ – ثَلَاثَةٌ فِي ٱلْإِبْهَامِ مَعَ ٱلْعَظْمِ ٱلْمُتَّصِلِ بِٱلذِّرَاعِ ، وَأَرْبَعَةُ عِظَامِ ٱلْمُتَّصِلَةِ بِٱلذِّرَاعِ – عَلَى ٱلْأَتِمَّاءِ . وَفِي ٱلْيَدِ ٱلْيُسْرَىٰ ، مِثْلُ ذَٰلِكَ . وَكَذَٰلِكَ ٱلرِّجْلُ ٱلْيُمْنَى ، تَجْمَعُ ٱلْفَخِذَ وَٱلسَّاقَ ، عَلَى ٱلْأَصْلَيْنِ ، وَظَاهِرَ ٱلْقَدَمِ وَبَاطِنَهَا ، عَلَى ٱلْأَسَاسَيْنِ ، وَسَبْعَةَ مَفَاصِلَ وَإِثْنَى عَشَرَ – مِثْلَ مَا فِي ٱلْيَدِ – عَلَى ٱلْأَتِمَّاءِ وَٱللَّوَاحِقِ . وَفِي ٱلرِّجْلِ ٱلْيُسْرَىٰ ، عَلَىٰ هَٰذَا ٱلْمِثَالِ . وَسَائِرُ مَا فِي هَٰذِهِ ٱلْأَبْعَاضِ مِنَ ٱلْأَجْزَاءِ ٱلْمُتَّصِلَةِ بِهَٰؤُلَاءِ ٱلْحُدُودِ فِي كُلِّ دَوْرٍ . وَيَطُولُ ٱلتَّفْسِيرُ بِذِكْرِ جَمِيعِهَا ، إِذْ كَانَ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، خَلَقَهَا وَخَلَقَ جَمِيعَ ٱلْأَشْيَاءِ ، شَاهِدًا وَدَلِيلًا ، وَلَمْ يَخْلُقْهُ عَبَثًا ، تَعَالَى ٱللهُ عَنْ ذَٰلِكَ عُلُوًّا كَبِيرًا .

فَهَٰذِهِ ٱلصُّورَةُ ٱلْمُرَكَّبَةُ ٱلْمُؤَلَّفَةُ عَلَىٰ هَٰذِهِ ٱلْأَبْعَاضِ ٱلسِّتَّةِ ٱلْجَامِعَةِ لِهَٰذِهِ ٱلْحُدُودِ ٱلْمُفَسَّرَةِ ، يَجْمَعُهَا ٱلْجَوْهَرُ ٱلسَّابِعُ ، ٱلَّذِي ، بِهِ حَيَاتُهَا – وَهُوَ ٱلْحَامِلُ لَهَا فِي هَٰذَا ٱلْعَالَمِ بِٱلْقُوَّةِ –

---

١ – الف : يجمع الصدر . ب : الصدر . ج : يجمع الصدور .   ٢ – الف : والثدن . ب ، ج : والثديين .

٢ – الف ، ب : السبعة . ج : والسبعة .   ٣ – الف : والربة والمرارة . ب ، ج : والربة .

٣ – الف : المعا . ب : المعاء . ج : المعاه .   ٣ – الف ، ب : والكليتان . ج : والكيعان .

٣ – الف ، ج : المرى . ب : المرة .   ٤ – الف : تجمع العضد . ب : يجمع العضد . ج : يجمع القضيب .

٥ – الف ، ب : مفصلا فى اربع . ج : مفضلا فى اربعة .

٥ – الف : مفاصل . ب : مفاصل ثلثة . ج : مفاصل ثلثة .   ٦ – الف ، ب : بالذراع . ج : بالزراع .

٦ – الف : ب : اليسرى . ج : اليسرا .   ٧ – الف : اليمنى تجمع . ب : اليمنى يجمع . ج : اليمنا يجمع .

٧ – الف ، ب : وظاهر . ج : فظاهر .   ٨ – الف ، ب : وسبعة . ج : وسبقه .

٩ – الف ، ب : مافى هذه . ج : مافى .   ١٠ – الف ، ب : فى كل دور و يطول . ج : فى كل زدت وبطول .

١٠ – الف ، ب : بذكر جميعها . ج : بذكر .   ١١ – الف ، ج : الاشياء . ب : الاشياء كلها .

١١ – الف ، ج : ولم يخلقه . ب : لم يخلق .   ١٢ – الف : لهؤلاء . ب ، ج : لهذه .

١٣ – الف : المفسرة يجمعها الجوهر . ب : يجمعها الجوهر . ج : المفسر يجمعها الجواهر .   ١٣ – الف : لمافى . ب ، ج : لهافى .

يَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّ ٱلشَّرَائِعَ ٱلسِّتَّةَ ، ٱلَّتِى ، هِىَ مَجْمَعُ ٱلْحُدُودِ ، ٱلَّتِى ، قَدْ وَجَدْنَاهَا ، أَلَّفَهَا ٱلنُّطَقَاءُ ٱلسِّتَّةُ ، وَرَتَّبُوا ٱلْحُدُودَ فِيهَا ، وَبَيَّنُوا مَرَاتِبَهُمْ ، وَأَنَّ قِوَامَ ٱلْجَمِيعِ مِنْهُمْ ، بِقُوَّةِ ٱلتَّأْوِيلِ ، ٱلَّذِى ، بِهِ حَيَاةُ ٱلشَّرَائِعِ فِى هَٰذِهِ ٱلْأَدْوَارِ ، وَأَنَّ صُوَرَهُمْ تَظْهَرُ عَلَىٰ هَٰذَا ٱلْمِثَالِ ، عِنْدَ تَمَامِ |ٱلْأَدْوَارِ الف - ٢٦٦ ٱلسِّتَّةِ ، فِى ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ . فَهَٰذِهِ ٱلصُّورَةُ بِكَمَالِهَا ، تَدُلُّ عَلَىٰ ٱلشَّرَائِعِ ، كُلِّهَا ، مِنْ أَوَّلِ ٱلْأَدْوَارِ إِلَىٰ آخِرِهَا ، عَلَىٰ مَا بَيَّنَّا . وَتَدُلُّ أَبْعَاضُهَا ٱلسِّتَّةُ ، عَلَىٰ ٱلنُّطَقَاءِ ٱلسِّتَّةِ وَشَرَائِعِهِمْ . وَتَدُلُّ ٱلْحُدُودُ ٱلثَّلَاثَةُ وَٱلْعِشْرُونَ ، عَلَىٰ ٱلْحُدُودِ فِى كُلِّ دَوْرٍ . وَإِنَّهَا كَمُلَتْ وَتَمَّتْ لِكُلِّ نَاطِقٍ ، وَلَمْ يَنْقُصْ أَحَدٌ مِنْهُمْ ، شَيْئًا مِنْهَا ، كَمَا نَقَصَتْ حُدُودُهَا ، فِى حَالِ ٱلسُّلَالَةِ وَٱلنُّطْفَةِ وَٱلْعَلَقَةِ وَٱلْمُضْغَةِ ، حَتَّىٰ صَارَتْ عِظَامًا ، فَكُسِيَتِ ٱلْعِظَامُ لَحْمًا ، وَلَمْ يَظْهَرْ شَىْءٌ مِنْ أَعْضَائِهَا وَجَوَارِحِهَا ، إِلَّا فِى خَامِسِ أَحْوَالِهَا وَسَادِسِهَا ، عَلَىٰ مَا جَرَىٰ ٱلْقَوْلُ بِهِ ، فِى تَأْوِيلِ ٱلْآيَةِ : « ... خَلَقْنَا ٱلْإِنْسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ . » ، وَسَوْفَ نَذْكُرُ تَأْوِيلَ ٱلْآيَةِ ، وَمَا تَدُلُّ عَلَيْهِ هَٰذِهِ ٱلْأَحْوَالُ ، مِنْ بَعْدُ ، إِنْ شَاءَ ٱللهُ .

ثُمَّ يُقَالُ :

« إِنَّ هَٰذِهِ ٱلصُّورَةَ ، تُخْلَقُ فِى ٱلرَّحِمِ ، مِنْ رِجْلَيْهَا ، وَتَخْرُجُ إِلَىٰ هَٰذِهِ ٱلْفُسْحَةِ مِنْ قِبَلِ رَأْسِهَا ، يَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّ بَدْءَ ٱلتَّأْلِيفِ فِى ٱلشَّرَائِعِ وَٱلْعَزْمِ ، كَانَ مِنَ ٱلنَّاطِقِينَ ٱلْأَوَّلِينَ ، وَأَنَّ ٱلْكَشْفَ ، يَكُونُ عِنْدَ تَمَامِ شَرِيعَةِ سَادِسِ ٱلنُّطَقَاءِ ، وَأَنَّهُ ، أَوَّلُ مَنْ يَتَأَدَّىٰ أَمْرُ دَعْوَتِهِ إِلَىٰ ٱلْكَشْفِ ،

---

١ — الف : قدوجدناهاالفها . ب : قداوجدناهاالفها . ج : قداوجدناهاالقها. ٤ — الف : فهذهالصورة . ب ، ج : فهذهالصور.

٥ — الف ، ج : وتدل الحدود . ب : تدلعلىالحدود. ٦ — الف ، ج : والعشرون على الحدود . ب : والعشرين.

٦ — الف ، ب : وتمت . ج : وملت . ٦ — درهرسه نسخه ، احدا ، آمدهاست .

٧ — الف ، ب : شيئامنها . ج : شيئامنهما. ٨ — الف ، ب : عظامافكسيتالعظام لحما . ج : عضامافليستالعضام لهما.

٨ — الف ، ج : اعظائها . ب : اعضائها . ٩ — الف : وسادسه . ب ، ج : وسادسها .

٩ — آيهٔ ١٢ ، سورهٔ ٢٣ (سورة المؤمنون) . ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طين .

١٠ — در نسخهٔ ب ، قبل از ، ثم يقال ، فصل ، آمدهاست .

١٢ — ظاهرًا از ، انّ هذه الصورة ، تا ، قلنا ان النطقاء ، قول صاحب محصول است .

١٢ — الف ، ب : تخلق . ج : نخلق . ١٢ — الف ، ب : الفسحة . ج : النفخة .

١٣ — الف ، ب : ان بدؤ التاليف فى الشرائع والعزم كان . ج : ان والتالين فى الشرايع والقدم كان .

١٤ — الف ، ب : من يتادى . ج : من ينادى .

وَأَنَّ حَدَّهُ ، مُتَّصِلٌ بِالدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ . تَحْقِيقُ ذٰلِكَ ، قَوْلُهُ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : « أَنَا أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنِّى ٱلْأَرْضُ وَلَافَخْرَ . » . وَ « أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَقْرَعُ بَابَ ٱلْجَنَّةِ وَلَافَخْرَ . » .

قُلْنَا : إِنَّ ٱلنُّطَقَاءَ ٱلثَّلَاثَةَ ، هُمُ ٱلْأَوَّلُونَ . وَٱلثَّلَاثَةُ بَعْدَهُمْ ، ٱلْآخِرُونَ . وَإِنَّ ٱلْآخِرِينَ ، ظَهَرُوا بِشَرَائِعِ ٱلثَّلَاثَةِ ٱلْأَوَّلِينَ .

وَقُلْنَا : إِنَّ تَرْسِيمَ ٱلشَّرَائِعِ كَانَ مِنَ ٱلثَّلَاثَةِ ٱلْأَوَّلِينَ ، وَتَأْكِيدَهَا مِنَ ٱلثَّلَاثَةِ ٱلْآخِرِينَ . فَكَانَتْ شَرَائِعُهُمْ ، بِمَنْزِلَةِ ٱلْأَصْبَاغِ . وَسَمَّى ٱللّٰهُ ، عَزَّوَجَلَّ ، ٱلشَّرِيعَةَ صِبْغًا ، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ : « صِبْغَةَ ٱللّٰهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ ٱللّٰهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ . » ، وَقَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ : « وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِن طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ . » ، فَالشَّجَرَةُ عَلَى ٱلنَّاطِقِ ، | وَطُورُ سَيْنَاءَ عَلَى الف - ۲۶۷
ٱلْأَصْلَيْنِ ، ٱلَّذَيْنِ مِنْهُمَا طَرَأَ ٱلسَّنَاءُ وَٱلنُّورُ عَلَى ٱلنُّطَقَاءِ . وَٱلصِّبْغُ ، عَلَى ٱلشَّرِيعَةِ وَٱلتَّنْزِيلِ . وَٱلدُّهْنُ ، عَلَى ٱلدَّعْوَةِ وَٱلتَّأْوِيلِ . وَٱلْآكِلُونَ ، عَلَى ٱلْحُدُودِ ٱلْمُقْتَبِسِينَ . أَىْ ، كُلُّ نَاطِقٍ ، إِذَا ٱتَّصَلَ بِالْأَصْلَيْنِ ، ظَهَرَ بِتَأْوِيلِ ٱلشَّرِيعَةِ وَإِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ فِى ٱلظَّاهِرِ وَٱلْبَاطِنِ ، بِالتَّنْزِيلِ وَٱلتَّأْوِيلِ ، وَرَسَمَ فِى ٱلنَّجْدَيْنِ ، مَا يَكُونُ بِهِ قِوَامُ ٱلْحُدُودِ كُلِّهَا ، فِى دَوْرِهِ . فَكُلُّ شَرِيعَةٍ فِى صِبْغٍ مِنَ ٱلْأَصْبَاغِ ، هِىَ لَوْنٌ مِنَ ٱلْأَلْوَانِ .

وَقَوْلُهُ : « صِبْغَةَ ٱللّٰهِ وَمَن أَحْسَنُ مِنَ ٱللّٰهِ صِبْغَةً ، » . فَاللّٰهُ ، عَلَى ٱلنَّاطِقِ ٱلْقَائِمِ بِأَمْرِ ٱللّٰهِ . سُمِّىَ بِاسْمِ ٱللّٰهِ ، لِأَنَّ طَاعَتَهُ طَاعَةُ ٱللّٰهِ . وَهٰكَذَا سَمَّى ٱللّٰهُ ، عَزَّوَجَلَّ ، فَقَالَ : « مَن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدْ

---

۱ ــ الف : يحقق ذلك . ب ، ج : تحقيق ذلك.
٤ ــ الف ، ب : بشرائع . ج : لشرايع .
٥ ــ الف ، ب : وتاكيدها . ج : وتاكيدهما.
٦ ــ الف : فقال . ب ، ج : فقال عزوجل .
٧ ــ آيهٔ ۱۳۸ ، سورهٔ دوم (سورة البقرة) .
٧ ــ الف : وقال . ب ، ج : وقال جل ذكره .
٧ ــ آيهٔ ۲۰ ، سورهٔ ۲۳ (سورة المؤمنون) .
٨ ــ در هرسه نسخه ، طور سينا ، آمده‌است .
٩ ــ الف : طرى السنا . ب : طرا السناء . ج : طرا السنا .
۱۰ ــ الف ، ب : والاكلون . ج : الاكلون.
۱۱ ــ الف : ظهر تاويل . ب ، ج : ظهر بتاويل .
۱۲ ــ الف : فى دوره فكل . ب : فى دوره بكل . ج : فى‌دور بكل .
۱۲ ــ در هر سه نسخه ، فى صبغ ، آمده‌است . در نسخهٔ الف ، نسخه بدل ، هى صبغ ، آمده‌است .
۱۳ ــ الف : هى لون فى‌الالوان . ب ، ج: فى لون من‌الالوان.
١٤ ــ الف ، ب: فالله‌على . ج : والله‌على. ←

أَطَاعَ ٱللهَ ، » ، وَقَالَ : « إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللهَ ، » ، فَقَوْلُهُ : « وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ ٱللهِ صِبْغَةً ، » ، أَيِ ٱلنَّاطِقُ ، هُوَ أَصْلُ ٱلْحُدُودِ كُلِّهَا . إِذِ ٱلتَّنْزِيلُ ، هُوَ صِبْغَةُ ٱللهِ . وَخَلَقَ ٱللهُ ٱلْأَصْبَاغَ سِتَّةً ، وَهِيَ ٱلْكُدْرَةُ وَٱلزُّرْقَةُ ـ لَوْنُ ٱلسَّمَاءِ ـ وَٱلْخُضْرَةُ وَٱلصُّفْرَةُ وَٱلْحُمْرَةُ وَٱلسَّوَادُ . وَسَابِعُهَا هُوَ ٱلْبَيَاضُ ، وَهُوَ ٱللَّوْنُ ٱلْأَوَّلُ ، ٱلَّذِي ، يَقْبَلُ ٱلْأَصْبَاغَ ، وَلَيْسَ هُوَ يَصْبُغُ ، بَلْ هُوَ لَوْنٌ قَابِلٌ لِلْأَصْبَاغِ . فَالْأَصْبَاغُ ٱلسِّتَّةُ ، عَلَى ٱلشَّرَائِعِ ٱلسِّتَّةِ ، ٱلَّتِي ، أُقِيمَتْ بِالتَّنْزِيلِ . وَٱللَّوْنُ ٱلْأَبْيَضُ ٱلْقَابِلُ لَهَا ، عَلَى ٱلتَّأْوِيلِ . فَالْأَصْبَاغُ مُخْتَلِفَةٌ ، وَهِيَ كُلُّهَا ، تَصْبُغُ ٱلْبَيَاضَ . عَلَىٰ أَنَّ ٱلشَّرَائِعَ ٱلْمُخْتَلِفَةَ ، أُقِيمَتْ بِالتَّأْوِيلِ ٱلْوَاحِدِ ، ٱلَّذِي بِهِ قِوَامُهَا . وَٱلْأَلْوَانُ ٱلسِّتَّةُ ، ثَلَاثَةٌ مُشَاكِلَةٌ لِلثَّلَاثَةِ ، وَثَلَاثَةٌ أَشْبَعُ مِنَ ٱلثَّلَاثَةِ . فَالزُّرْقَةُ وَٱلْحُمْرَةُ وَٱلسَّوَادُ ، أَشْبَعُ مِنَ ٱلْكُدْرَةِ وَٱلصُّفْرَةِ وَٱلْخُضْرَةِ . فَالْكُدْرَةُ عَلَىٰ شَرِيعَةِ أَوَّلِ ٱلنُّطَقَاءِ . وَٱلصُّفْرَةُ عَلَىٰ شَرِيعَةِ ٱلثَّانِي . وَٱلْخُضْرَةُ عَلَىٰ شَرِيعَةِ ٱلثَّالِثِ . وَٱلزُّرْقَةُ عَلَىٰ شَرِيعَةِ ٱلرَّابِعِ . وَٱلْحُمْرَةُ عَلَىٰ شَرِيعَةِ ٱلْخَامِسِ . وَٱلسَّوَادُ عَلَىٰ

← ١٥ ــ آيه ٨٠ ، سوره چهارم (سورة النساء) . من يطع الرسول فقد اطاع الله ومن تولى فما ارسلناك عليهم حفيظا.

١ ــ آيه ١٠ ، سوره ٤٨ (سورة الفتح) . ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله يدالله فوق ايديهم فمن نكث فانما ينكث على نفسه ومن اوفى بما عاهد عليه الله فسيؤتيه اجرا عظيما.

١ ــ الف : وقوله . ب ، ج : فقوله . ٢ ــ الف : اى ان الناطق . ب ، ج : اى الناطق .

٢ ــ الف ، ج : اذا التنزيل . ب : اذ التنزيل .

٣ ــ الف : والصفرة والخضرة والزرقة لون السماء . ب : والرزقة لون السماء والخضرة والصفرة . ج : والورقة لون السماء والخضرة والصفرة . ٤ ــ الف ، ب : وهو اللون الاول . ج : وهو اللون .

٦ ــ الف ، ب : تصبغ . ج : نصبغ .

٧ ــ الف : ان الشرائع المختلفه اقيمت . ب : ان الشرائع مختلفة اقيمت . ج : ان الشرايع مختلفة اقيمة .

٧ ــ الف ، ب : قوامها . ج : قرائمها . ٨ ــ الف ، ب : للثلاثة . ج : للمثلثة .

٨ ــ الف : اشبعت . ب ، ج : اشبع .

٨ ــ الف : اشبعت من الكدرة . ب : اشبع من الكدرة . ج : اشيع من الكدرة .

٩ ــ الف ، ب : والخضرة . ج : فالخضرة .

٩، ١٠ ــ الف : فالكدرة على شريعة اول النطقاء والصفرة على شريعة الثانى والخضرة على شريعة الثالث والزرقة . ب ،

الف - ٢٦٨ شَرِيعَةِ ٱلسَّادِسِ. وَٱلْكُدْرَةُ إِذَا أُشْبِعَتْ | صَارَتْ زُرْقَةً، وَٱلصُّفْرَةُ إِذَا أُشْبِعَ لَوْنُهَا صَارَتْ حُمْرَةً، وَٱلْخُضْرَةُ إِذَا أُشْبِعَ لَوْنُهَا صَارَتْ سَوادًا، دَلَّ عَلَى أَنَّ ٱلثَّلَاثَةَ ٱلْآخِرِينَ أَشْبَعُوا شَرَائِعَ ٱلْأَوَّلِينَ. فَلَمَّا ٱنْتَهَى ٱلْأَمْرُ إِلَى ٱلسَّادِسِ، أَشْبَعَ ٱلْخُضْرَةَ، فَصَارَتْ سَوادًا، لِأَنَّ ٱلْخُضْرَةَ إِذَا أُشْبِعَ لَوْنُهَا، اسْوَدَّتْ.

قَالَ ٱلْمُفَسِّرُونَ فِي قَوْلِ ٱللهِ، عَزَّ وَجَلَّ، فِي صِفَةِ ٱلْجَنَّتَانِ: «مُدْهَآمَّتَانِ.»، أَيْ، خَضْرَاوَانِ، سَوْدَاوَانِ فِي ٱلْمُبَالَغَةِ. لِأَنَّ ٱلْخُضْرَةَ إِذَا تَنَاهَتْ فِي ٱللَّوْنِ، اسْوَدَّتْ. وَٱلزُّرْقَةُ، تَطْمِسُ ٱلْكُدْرَةَ، وَكَذَٰلِكَ ٱلْحُمْرَةُ، تَطْمِسُ ٱلصُّفْرَةَ، وَٱلسَّوَادُ يَطْمِسُ ٱلْخُضْرَةَ، وَيَطْمِسُ عَلَى كُلِّ صِبْغٍ، فَدَلَّ عَلَى أَنَّ ٱلسَّادِسَ. صَبَغَ ٱلْخُضْرَةَ، فَصَارَ أَسْوَدَ. وَٱلْأَسْوَدُ غَايَةُ كُلِّ صِبْغٍ، لَا يَقْبَلُ صِبْغًا بَعْدَهُ، بَلْ يَطْمِسُ ٱلْأَصْبَاغَ كُلَّهَا. أَيْ، أَنَّ ٱلسَّادِسَ تَمَّمَ ٱلشَّرَائِعَ، لَا شَرِيعَةَ بَعْدَهُ، بَلْ كَمُلَتِ ٱلشَّرَائِعُ بِهِ. وَٱلْأَوَّلُ ٱبْتَدَأَ. فَصَبَغَ ٱلْبَيَاضَ. وَٱلْبَيَاضُ هُوَ ٱللَّوْنُ ٱلْأَوَّلُ، وَهُوَ ٱلدَّلِيلُ عَلَى ٱلتَّأْوِيلِ. أَيْ، أَنَّ أَوَّلَ ٱلنُّطَقَاءِ، أَلَّفَ شَرِيعَةً، فَلَمَّا ٱنْتَهَى ٱلْأَصْبَاغُ إِلَى ٱلسَّوَادِ، تَمَّتْ أَدْوَارُ ٱلْعَمَلِ، وَعَادَ ٱلْأَمْرُ فِي ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ إِلَى ٱلْبَيَاضِ، ٱلَّذِي، مِنْهُ بَدَأَتِ ٱلْأَصْبَاغُ، كَمَا قَالَ ٱللهُ، عَزَّ وَجَلَّ: «... كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ.» وَ«... كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ.».

---

١ ــ الف ، ب : اذا اشبع لونها . ج : اذا اشبع لونها .

٢ ــ الف ، ج : سوادا . ب : سواد .

٢ ــ الف ، ج : ان الثلثة . ب : على ان الثلثة.

٢،٣ ــ الف ، ب : فلما انتهى . ج : فلما انتها .

٣ ــ الف : اشبع الخضرة فصارت سوادا . ب : اشبع الخضرة فصار سوادا . ج: اصبغ الخضرة فصارت سوداء.

٣ ــ الف ، ب : اشبع . ج : اشبع .

٣ ــ الف ، ب : اسودت . ج : اسودة .

٤ ــ الف : تعالى . ب ، ج: عزوجل .

٤ ــ الف: فى صفة الجنتين . ب : فى صفة الجنتان . ج: فى صبغة الحيتان.

٤ ــ آيهٔ ٦٤ ، سورهٔ ٥٥ (سورة الرحمٰن) .

٤،٥ ــ الف ، ب : خضراوان سوداوان . ج : خضراء وان سوداء وان .

٥ ــ الف ، ب : اذا تناهت . ج : اذا شاهت .

٦ ــ الف ، ب : والسواد . ج : والسوداء .

٦ ــ الف ، ب : يطمس على . ج : تطمس على .

٧ ــ الف : اسود . ب ، ج : اسودا .

٨ ــ الف : اى السادس . ب ، ج : اى ان السادس .

٨ ــ الف ، ب : كملت . ج : كمله .

٩ ــ الف ، ب : ابتداء . ج : ابتدا .

١٠ ــ الف ، ب : اى ان . ج : ان .

١٠ ــ الف : فلما انتهى الصبغ . ب ، ج : فلما انتهى الاصبغ .

١١ ــ در هر سه نسخه ، بدت الاصباغ ، آمده است .

←

وَنَقُولُ : إِنَّ ٱلشَّرَائِعَ قَبْلَ ٱلتَّكْرِيرِ، كَانَ مِثَالُهَا، مِثَالَ ٱلْأَفْرَادِ ٱلْأَرْبَعَةِ قَبْلَ ٱلتَّرَاكِيبِ. فَلَمَّا كُرِّرَتْ، كَانَ مِثَالُهَا، مِثَالَ ٱلْأُسْطُقُصَّاتِ. لِأَنَّ ٱلْأَفْرَادَ كَانَتْ تَامَّةً فِي ذَاتِهَا، وَإِنَّمَا كَمُلَتْ بَعْدَ أَنْ تَرَكَّبَتْ. فَكَانَتْ فِي أَوَّلِ أَمْرِهَا تَامَّةً، وَفِي آخِرِهَا تَامَّةً كَامِلَةً. فَتَفَرَّدَتِ ٱلْأَفْرَادُ بِالتَّمَامِ، وَجَمَعَتِ ٱلْأُسْطُقُصَّاتُ، التَّمَامَ وَٱلْكَمَالَ. فَكَذٰلِكَ تَمَّتِ ٱلشَّرَائِعُ ٱلثَّلَاثُ، عَلَى ٱلنُّطَقَاءِ ٱلثَّلَاثَةِ، كَمَا تَمَّتِ ٱلْأَفْرَادُ. ثُمَّ كَمُلَتْ، حِينَ أَعَادَهَا ٱلثَّلَاثَةُ ٱلْآخِرُونَ. وَصَارَ ٱلسَّابِعُ، رَابِعًا لَهُمْ، لِأَنَّهُ تَمَامُ ٱلْعِلْمِ وَٱلْعَمَلِ | وَكَمَالُهُ. كَمَا أَنَّ ٱلسَّادِسَ صَارَ تَمَامَ ٱلْعَمَلِ وَكَمَالَهُ، دُونَ ٱلْعِلْمِ. فَصَارَ الف – ٢٦٩
صَاحِبُ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ، سَابِعًا، لِأَنَّهُ صَاحِبُ دَوْرٍ، كَمَا أَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ ٱلسِّتَّةِ، صَاحِبُ دَوْرٍ. فَهُوَ سَابِعُ أَصْحَابِ ٱلْأَدْوَارِ، وَهُوَ رَابِعٌ بِتَجْدِيدِ مَنْزِلَةِ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ، لِأَنَّ ٱلشَّرَائِعَ ثَلَاثَةُ أَزْوَاجٍ، عَلَى مَا تَقَدَّمَ ٱلتَّفْسِيرُ بِهِ.

← ١٢ – آيه ٢٩، سوره هفتم (سورة الاعراف). قل امر ربي بالقسط واقيموا وجوهكم عند كل مسجد وادعوه مخلصين له الدين كما بداكم تعودون.

١٢ – الف : وكما. ب، ج : كما. – آيه ١٠٤، سوره ٢١ (سورة الانبياء). يوم نطوى السماء كطى السجل للكتب كما بدانا اول خلق نعيده وعدا علينا انّا كنا فاعلين.

١، ٢ – الف، ب : قبل التكرير كان مثالها مثال الافراد الاربعة قبل التراكيب فلما كررت كان مثالها مثال الاستقصات. ج : قبل التكوير كان مثالها مثال الاستقصتان.

٢ – الف، ب : فى ذاتها وانما كملت بعدان تركبت. ج : فى ذلك انها وانما كملته بعدان تراكيب.

٣ – الف : وفى اخرامرها. ب، ج : وفى اخرها.

٤ – الف، ب : وجمعت الاستقصات. ج : وجمعت الاستقصان.

٤، ٥ – الف : فكذلك تمت الشرائع الثلث على الستة النطقاء الثلثة كما تمت الافراد ثم كملت. ب : فكذلك تمت الشرائع الثلثة على النطقاء الثلثة ثم كملت على النطقاء الستة كما تمت الافراد ثم كملت. ج : فكذلك تمت الشرايع الثلث على النطقاء الثلثة والثلثة كما تمت الافراد ثم كملت. ٥ – الف، ب : وصار السابع. ج : وصار للسابع.

٦ – الف : والعمل. ب، ج : والعمل وكماله. ٦ – الف، ب : تمام العمل. ج : تام العل.

٦ – الف : دون العلم. ب، ج : دورالعلم. ٧ – الف، ب : سابعا. ج : سابقا.

٨ – الف : فهو سابع اصحاب الادوار. ب : فهوصاحب دور مع اصحاب الادوار. ج : فهو سابغ اصحاب الادوار.

٩ – الف، ب : التفسير به. ج. التفسير.

فصل

وَأَمَّا رَابِعُ ٱلنُّطَقَاءِ ، فَكَانَ مُجَدِّدَ ٱلشَّرِيعَةِ ٱلْأُولَىٰ ، رَابِعًا بِتَجْدِيدِ شَرِيعَةٍ ، فَلَمْ يَكُنْ لَهُ كَمَالٌ بِحَدِّ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ ، فَبِخَتْمِهِ ٱلشَّرَائِعَ كَانَ رَابِعًا ، وَبِخَتْمِهِ ٱلْأَدْوَارَ صَارَ سَابِعًا . وَبِهِ كَمُلَتِ ٱلتَّرَاكِيبُ ٱلْأَرْبَعِيَّةُ ، وَبِهِ تَظْهَرُ صُورَتُهَا ، كَمَا تَظْهَرُ صُورَةُ ٱلْمَوَالِيدِ بِٱجْتِمَاعِ ٱلطَّبَائِعِ ٱلْأَرْبَعِ . وَمِثَالُهُ فِى ٱلْأَرْبَعِيَّةِ مَعَ ٱلنُّطَقَاءِ ، مِثَالُ ٱلْأَثِيرِ مَعَ ٱلْأُسْطُقُصَّاتِ . فَكَمَا أَنَّ ٱلْأَثِيرَ مُحِيطٌ بِٱلثَّلَاثَةِ ، وَهُوَ مَاسِكٌ لَهَا ، كَذَٰلِكَ ، صَاحِبُ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ ، مُحِيطٌ بِٱلسِّتَّةِ أَصْحَابِ ٱلشَّرَائِعِ ٱلثَّلَاثَةِ ، وَهُوَ حَامِلٌ لَهُمْ فِى هَٰذَا ٱلْعَالَمِ بِٱلْقُوَّةِ . وَقُوَّتُهُ بِٱلتَّأْوِيلِ ، ٱلَّذِى ، بِهِ قِوَامُ ٱلشَّرَائِعِ ، وَنِهَايَةُ ٱلتَّأْوِيلِ إِلَيْهِ ، وَبِهِ يَكُونُ ظُهُورُ صُوَرِهِمْ فِى ٱلْعَالَمِ ٱلْبَسِيطِ . وَهُوَ رَابِعٌ بِتَجْدِيدِ مَنْزِلَةِ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ ، ٱلَّتِى ، بِهَا تَمَامُ ٱلْعَمَلِ وَكَمَالُ ٱلْعِلْمِ ، عَلَىٰ مَا ذَكَرْنَا . كَٱلنَّيِّرِ ، ٱلَّذِى ، ٱحْتَوَىٰ مَنْزِلَةَ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ فِى رَابِعِ ٱلْأَفْلَاكِ ، وَتَمَّ نُورُهُ ، وَصَارَتِ ٱلْكَوَاكِبُ ٱلسِّتَّةُ مَرْبُوطَةً بِهِ ، وَهُوَ مَاسِكٌ لَهَا ، ثَلَاثَةٌ فَوْقَهُ ، وَثَلَاثَةٌ تَحْتَهُ ، ثُمَّ هُوَ سَابِعٌ لَهَا . كَمَا أَنَّ ٱلنَّيِّرَ ٱلْأَعْظَمَ ، تَفَرَّدَ بِنُورِ ٱلنَّهَارِ دُونَ ٱللَّيْلِ ، وَكَانَتِ ٱلسَّيَّارَاتُ ٱلسِّتَّةُ ، نُورُهَا بِٱللَّيْلِ دُونَ ٱلنَّهَارِ ، عَلَىٰ مِنْهَاجٍ وَاحِدٍ . فَٱللَّيْلُ عَلَى ٱلْكِتْمَانِ ، وَٱلنَّهَارُ عَلَى ٱلْكَشْفِ . كَذَٰلِكَ ظُهُورُ نُورِ ٱلنُّطَقَاءِ ٱلسِّتَّةِ فِى أَدْوَارِهِمْ بِٱلْكِتْمَانِ عَلَىٰ مِثَالٍ وَاحِدٍ ، وَنُورُ ٱلسَّابِعِ بِٱلْكَشْفِ مُنْفَرِدٌ بِهِ . وَلَوْ أَنَّ رَابِعَ أَصْحَابِ ٱلشَّرَائِعِ ٱحْتَوَىٰ مَنْزِلَةَ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ ، بِتَجْدِيدِ | مَرْتَبَتِهِ ، عَلَىٰ الف - ۲۷۰

---

۱ — در نسخهٔ الف : قبل از ، واما رابع النطقاء ، فصل ، نیامده‌است .

۲ — الف ، ب : مجدد الشريعة الاول . ج : تجدد الشريعة الاول .

۲ — الف : شريعته فلم يكن كمال بحد . ب : شريعة فلم يكن له كمال بحد . ج : شريعة فلم يكن له كما بحد .

۳ — الف : فبختمه الشرائع صار رابعا وبختمه . ب : الذى لسابع النطقاء الذى بختمه الشرائع كان رابعا وبختمه . ج : ختمه الشرايع كان رابعا وبختمه .

۳ — الف ، ب : وبه كملت . ج : به كملت .

۶ — الف ، ب : بالستة اصحاب . ج : بالسنة اصحب .

۷ — الف ، ب : وهو حامل . ج : وهوحاصل .

۹ — الف ، ب : منزلة . ج : منزلته .

۱۰ — الف : مربوطة لها . ب : مربوطة به . ج : مربوطة .

۱۰،۱۱ — الف ، ب : وثلثة تحته . ج : وثلث تحت .

۱۱ — الف ، ب : كما ان النير . ج : كمال ان للنير .

۱۱ — در هرسه نسخه ، كانت السيارة ، آمده‌است .

۱۲ — الف : وعلى . ب ، ج : على .

۱۲ — الف ، ب : على الكتمان . ج : على التكمان .

۱٤ — الف ، ب : بتجديد مرتبة . ج : بتجديد مرتبته .

غَيْرِ مَا ذَكَرْنَا ، لَاسْتَوْجَبَ مَنْزِلَةَ ٱلسَّابِعِ وَفَضِيلَتَهُ ، وَلَظَهَرَتِ ٱلصُّورَةُ بِظُهُورِهِ ، وَلَتَفَرَّدَ بِهٰذِهِ ٱلْمَرْتَبَةِ ، كَتَفَرُّدِ ٱلنَّيِّرِ ٱلْأَعْظَمِ بِنُورِ ٱلنَّهَارِ ، وَكَسُلْطَانِهِ عَلَى ٱلسِّتَّةِ ٱلسَّيَّارَاتِ ، إِذْ كَانَتْ مَرْبُوطَةً بِهِ وَمُسْتَمِدَّةً مِنْ نُورِهِ . وَلَوَجَبَ أَنْ يَكُونَ حَامِلًا لَهَا ، وَأَنْ لَا يَكُونَ سَبِيلُهُ سَبِيلَ ٱلنُّطَقَاءِ ٱلسِّتَّةِ ، ٱلَّذِينَ ، ظَهَرَتْ أَدْوَارُهُمْ فِى ٱلْكِتْمَانِ . بَلْ وَجَبَ أَنْ يَكُونَ مُتَفَرِّدًا بِٱلْكَشْفِ ، كَتَفَرُّدِ ٱلنَّيِّرِ ٱلْأَعْظَمِ بِنُورِ ٱلنَّهَارِ ، عَلَىٰ مَا ذَكَرْنَا . فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ قُلْنَا : إِنَّ ٱلَّذِى هُوَ ٱلرَّابِعُ بِٱلرُّتْبَةِ وَٱلْمَنْزِلَةِ ٱلْجَدِيدَةِ بِٱلْأَرْبَعِيَّةِ ، هُوَ صَاحِبُ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ ، وَسَبِيلُهُ سَبِيلُ ٱلْأَثِيرِ مَعَ ٱلْأُسْطُقُصَّاتِ ٱلثَّلَاثَةِ . لِأَنَّ ٱلْأَثِيرَ مُحِيطٌ بِٱلثَّلَاثَةِ ، حَامِلٌ لَهَا ، وَهُوَ أَلْطَفُهَا ، وَمُمَازَجَتُهُ لَهَا ، أَلْطَفُ مِنْ مُمَازَجَةِ بَعْضِهَا لِبَعْضٍ . لِأَنَّهُ يَتَّحِدُ بِهَا ، كُلِّهَا ، فِى ٱلْمُمَازَجَةِ ، حَتَّىٰ يُصَيِّرَهَا كَذَاتِهِ ، وَيَجْذِبَهَا إِلَىٰ جَوْهَرِهِ ، فَتَفْعَلَ مِثْلَ فِعْلِهِ ، كَٱلْحَجَرِ وَٱلْخَشَبِ وَٱلْحَدِيدِ ، وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِنْ جَوْهَرِ ٱلْأَرْضِ ، يُحْمَىٰ ، فَيَصِيرُ نَارًا ، وَيَفْعَلُ فِعْلَ ٱلنَّارِ فِى ٱلْإِحْتِرَاقِ وَٱلْإِحْمَاءِ ، وَكَذٰلِكَ ٱلْهَوَاءُ ، يَقْبَلُ قُوَّةَ ٱلنَّارِ حَتَّىٰ يَحْتَرِقَ ، إِذَا قَبِلَ حِمَاءَ ٱلْأَثِيرِ لَهُ ، وَلَيْسَ سَبِيلُ ٱلْأُسْطُقُصَّاتِ ٱلثَّلَاثِ فِى ٱللَّطَافَةِ وَٱلْإِمْتِزَاجِ ، سَبِيلَ ٱلْأَثِيرِ ، وَإِنْ كَانَتْ أَيْضًا يَتَّحِدُ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ . فَإِنَّ ٱلنَّارَ ، هِىَ أَلْطَفُهَا وَأَشَدُّهَا ٱتِّحَادًا بِهَا ، وَأَحْوَطُهَا عَلَيْهَا كُلِّهَا .

فَنَقُولُ : إِنَّ ٱلْأَفْرَادَ ٱلثَّلَاثَةَ قَبْلَ ٱلتَّرْكِيبِ ، تَدُلُّ عَلَى ٱلشَّرَائِعِ ٱلثَّلَاثَةِ قَبْلَ ٱلتَّكْرِيرِ .

---

١ — الف ، ب : ولظهرت الصورة بظهوره . ج : ولظهرة الصورة .
٣ — الف ، ب : ولوجب . ج : ولواجب .   ٤ — الف ، ب : ظهرت . ج : ظهر .
٥ — الف : بالرتبة . ب : بالمرتبة . ج : بالرتب .   ٦ — الف ، ب : الجديدة . ج : الجديد .
٦ — الف ، ب : وسبيله . ج : وسبيل .   ٦ — الف ، ب : مع الاستقصات . ج : مع استقصات .
٧ — الف ، ب : وهو الطفها . ج : وهو النطقا .
٨،٧ — الف : من ممازجة بعضها ببعض . ب : من ممازجة بعضها لبعض . ج : من ممازجته بعضها لبعض .
٨ — الف ، ب : كذاته ويجذبها . ج : كدابة ويجدبها .   ٩ — الف ، ب : والخشب . ج : والخبث .
٩ — الف ، ب : وغير ذلك . ج : وغيره ذلك .
١٠ — الف : فى الاحراق والاحماء وكذلك الهواء . ب ، ج : فى الاحتراق والاحما وكذلك الهوى .
١١ — الف : اذا قبل احماء . ب : اذا قبل احما . ج : اذا قيل حما .   ١١ — الف ، ب : الثلثة . ج : الثلث .
١٣ — الف : احوطها عليها . ب ، ج : احوطها عليه .   ١٤ — الف ، ج : ان الافراد . ب : ان للافراده ←

الف - ۲۷۱ فالأسطقصّات المركّبة ، تدلّ على الشّرائع الثّلاث بعد التّكرير . وطبع الأثير إذا عددته مع الأفراد قبل التّركيب ، يدلّ على حدّ السّابع فى التّأويل ، لأنّه النّهاية فيه . وإذا عددته مع الأمّهات بعد التّركيب ، يدلّ على السّابع فى غيبته قبل ظهوره ، فكان النّجباء يخلفونه فى الدّعوة إليه . فإذا كان ذلك حدّه بالأربعيّة بالقوّة ، على مثال الأفراد الأربعة ، الّتى هى الأسطقصّات بالقوّة ، وكما أنّ الأثير ، هو ممازج للثّلاثة كلّها – كما قد وصفناه – وليس للأسطقصّات الثّلاثة تلك اللّطافة فى الإمتزاج ، كذلك التّأويل ، الّذى نهايته السّابع ، هو ممازج للشّرائع الثّلاثة ، ملائم لها . وبالتّأويل ، تتّصل النّفس البسيطة بالسّابع ، ويصلح صورها فى الشّرائع الثّلاثة ، فيتأيّد به ، كما أنّ النّار تتّحد بالأسطقصّات الثّلاثة ، فتفيدها حرارتها وجوهرها ، حتّى تعمل عملها ، على ما بيّنّا . وكما أنّه ليس للأسطقصّات الثّلاثة ممازجة بعضها ببعض ، ولا لها تلك اللّطافة ، ولا اتّحاد بعضها ببعض ، كاتّحاد النّار بها ، بل اتّحادٌ دون ذلك ، يدلّ على أنّ الشّرائع يشبه بعضها بعضًا . لأنّ فى كلّها أعمالًا ظاهرةً ، مثل الصّلوة والصّيام والقرابين وغير ذلك . ولكنّها مختلفةٌ ، مخالفةٌ بعضها بعضًا .

فأمّا التّأويل ، فهو ملائم لها كلّها ومشاكل ، لا خلاف بينه وبين شىء من الشّرائع ، بل هو متّحد بكلّ شريعة ، حامل لها كلّها . والمحسوس من جوهر النّار ، هو الإحراق والضّياء . فالإحراق ،

← ١٤ — الف : قبل التراكيب . ب ، ج : قبل التركيب .

١٤ — الف ، ب : قبل التكرير . ج : قبل التكوير .

٢ — الف : قبل التركيب يدل على . ب : قبل التكرير يدل على . ج : قبل التكوير على .

٣ — الف : فكان النجباء . ب ، ج : فكان النجبا .

٤ — الف ، ج : فاذا كان . ب : فانما كان .

٤ — الف : بالاربعية . ب ، ج : فى الاربعية .

٥ — الف : ليس . ب ، ج : وليس .

٦ — الف : هو ممازج . ب ، ج : وهو ممازج .

٧ — الف ، ب : تتصل . ج : نتصل .

٨ — الف : فيتايد به . ب : فتايد به . ج : فنابد يه .

٩ — الف ، ب : للاستقصات . ج : الاستقصات .

١٠ — الف ، ب : النار بها . ج : الناز لها .

١١ — درهرسه نسخه ، اعمال ، آمده‌است .

١٣ — الف ، ب : لاخلاف . ج : لااختلاف .

١٤ — الف ، ب : هو الاحراق والضياء . ج : هو الاحتراق والضيا .

يَدُلُّ عَلىٰ مَنْ نَالَ ٱلْعِلْمَ ٱلْحَقِيقِىَّ ، فَاحْتَرَقَ وَهَلَكَ . وَٱلضِّيَاءُ ، يَدُلُّ عَلىٰ مَنْ نَالَهُ ، فَفَازَ وَتَأَيَّدَ . فَالْأُسْتُقُصَّاتُ ٱلْأَرْبَعَةُ ، تَعْمَلُ فِى ثَلَاثَةِ عَجَلَاتٍ ، كَذٰلِكَ ٱلدَّعَوَاتُ ٱلْأَرْبَعَةُ ، تَعْمَلُ فِى ثَلَاثِ شَرَائِعَ ، لِأَنَّ دَعْوَةَ ٱلسَّابِعِ ، اجْتَمَعَتْ مَعَ دَعْوَةِ ٱلسَّادِسِ فِى شَرِيعَتِهِ . فَالسَّابِعُ ، هُوَ سَابِعُ ٱلسِّتَّةِ | الف - ۲۷۲ فِى رُتْبَةِ ٱلدَّوْرِ ، وَهُوَ رَابِعُهُمْ بِالْقُوَّةِ ، فِى ٱلشَّرَائِعِ ٱلثَّلَاثَةِ ـ الْمُمْتَزِجُ ظَاهِرُهَا بِبَاطِنِهَا ، كَامْتِزَاجِ حَرَارَةِ ٱلنَّارِ بِضِيَائِهَا ، وَهُمْ يَتَّصِلُونَ بِهِ ـ وَبِالْفِعْلِ ، عِنْدَ ٱلْكَشْفِ . وَيَمْتَازُونَ عَنِ ٱلْمِزَاجِ بِالتَّأْوِيلِ ، إِذَا خَلَصَ ، فَتَصِيرُ ٱلصُّوَرُ ٱلْبَسِيطَةُ ٱلْمُنْفَعِلَةُ فِى ٱلشَّرَائِعِ بِالتَّأْوِيلِ ، فِى ٱلنُّورِ ٱلصَّافِى ، كَمَا قَالَ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ : « أَنْزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ ٱلسَّيْلُ زَبَدًا رَّابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِى ٱلنَّارِ ٱبْتِغَآءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللهُ ٱلْحَقَّ وَٱلْبَاطِلَ فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَآءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمْكُثُ فِى ٱلْأَرْضِ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللهُ ٱلْأَمْثَالَ . » . فَالسَّمَاءُ ، عَلَى ٱلْأَصْلَيْنِ ، لِأَنَّهُمَا فَوْقَ جَمِيعِ ٱلْحُدُودِ . وَٱلْمَاءُ ، عَلَى ٱلْجَارِى . وَٱلْأَوْدِيَةُ ، عَلىٰ شَرَائِعِ ٱلنُّطَقَاءِ . بِقَدَرِهَا ، أَىْ ، قُدِّرَتْ عَلَى ٱلتَّأْوِيلِ . وَٱلزَّبَدُ ، عَلىٰ مَا فِى ٱلظَّاهِرِ مِنَ ٱلشُّكُوكِ وَٱلشُّبُهَاتِ ، ٱلَّتِى ، تَكُونُ فِى فَوْقِ أَصْحَابِ ٱلرِّئَاسَاتِ فِى ٱلظَّاهِرِ ، ٱلَّذِينَ ، رُبُّوا وَٱعْتَقَدُوا لِأَنْفُسِهِمْ مَرَاتِبَ . « . . . وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِى ٱلنَّارِ ٱبْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ ، » ، أَىْ ، يَبْتَغُونَ أَنْ يُحَلِّيَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَيُرَبِّيَهُمْ بِالْحِكْمَةِ ، لِيَتَمَتَّعُوا بِهَا وَيَتَحَلَّوا بِهَا . « . . . زَبَدٌ مِّثْلُهُ ، » ، أَىْ ، كَذٰلِكَ بِمَا يَظْهَرُ مِنَ ٱلْأَئِمَّاءِ مِنْ كَلَامِ ٱلْحِكْمَةِ فِى ٱلظَّاهِرِ ، يَقُومُ بِهِ قَوْمٌ ، يَعْتَقِدُونَ بِهِ ٱلرِّئَاسَاتِ

---

۱ — در هر سه نسخه . ففاز وتابد ، آمده‌است .
۲ — الف : الاربعة . ب ، ج : الاربع .
۳ — الف ، ب : اجتمعت مع دعوة السادس . ج : اجتمعت مع دعوة السابع اجتمعت مع دعوة السادس .
۳ — الف ، ب : الستة . ج : الستت .
۵ — الف ، ب : وهم يتصلون به وبالفعل عند . ج : وهم تتصلون به وبالفعل غدت .
۵ — الف ، ب : عن المزاج . ج : تحت المزاج .
٦ — الف ، ج : فتصير . ب : فيصير .
۷ — آيهٔ ۱۷ ، سورهٔ ۱۳ (سورة الرعد) . ـ حاشيهٔ نسخهٔ الف : معنى قوله انزل من السّماء الى اخره يضرب الله الامثال .
۱۰ — الف ، ب : والماء . ج : الماء .
۱۲ — الف ، ج : تكون (يكون) فى فوق اصحاب الرياسات فى الظاهر الذى . ب : يكون فى فرق اصحاب الرياسات فى الظاهر الذى .
۱۳ — الف ، ب : مراتب . ج : مواتب .
۱۳ ، ۱٤ — الف ، ب : يبتغون ان يحلوا . ج : يتعون ان يحلواء .
۱٤ — الف ، ب ، ج : ويربيهم .
۱٤ — الف : ويرتبوهم . ب ، ج : ويربيهم .
۱٤ — الف : ويتحلى بها . ب : ويتحلوبها . ج : ويحلوابها .

وَٱلْمَقَالَاتِ، عَلَىٰ مِثَالِ مَنِ ٱعْتَقَدَ بِظَاهِرِ ٱلنَّاطِقِ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ. «... كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللهُ ٱلْحَقَّ وَٱلْبَاطِلَ، »، أَيْ، يَمْزِجُ ٱلتَّأْوِيلَ بِٱلتَّنْزِيلِ، وَٱلظَّاهِرَ بِٱلْبَاطِنِ. «... فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً، »، وَٱلْجُفَاءُ، مَا يَرْمِي بِهِ ٱلْوَادِي إِلَىٰ جَنَبَاتِهِ. وَيُقَالُ، أَجْفَأَتِ ٱلْقِدْرُ إِذَا رَمَتْ بِزَبَدِهَا، أَيْ، يَقْذِفُ بِأَهْلِ ٱلشَّكِّ وَٱلشُّبْهَةِ، فَلَا تَحْصُلُ أَعْمَالُهُمْ. «... فَأَمَّا مَا يَنْفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي ٱلْأَرْضِ، »، فَمَا يَنْفَعُ ٱلنَّاسَ، هُوَ ٱلتَّأْوِيلُ وَعِلْمُ ٱلْحَقَائِقِ. فَمَنْ نَالَهُ، بَقِيَ فِي ٱلدَّعْوَةِ، وَحَصُلَتْ أَعْمَالُهُ.

الف - ۲۷۳ «... كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ ٱللهُ ٱلْأَمْثَالَ. »، فَمِثْلُ ذَٰلِكَ قَوْلُ أَمِيرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ، | عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: «لَوْ أَنَّ ٱلْحَقَّ خَلَصَ، لَمْ يَخْفَ عَلَىٰ ذِي حِجًى. وَلَوْ أَنَّ ٱلْبَاطِلَ وَضَحَ مَا ٱخْتَلَفَ فِيهِ ٱثْنَانِ. وَلَٰكِنْ يُؤْخَذُ مِنْ ذَا ضِغْثٌ وَمِنْ ذَا ضِغْثٌ فَيُمْزَجَانِ فَهُنَاكَ يَسْتَوْلِي ٱلشَّيْطَانُ عَلَىٰ أَوْلِيَائِهِ وَيُنَجِّي ٱللهُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا بِمَفَازَتِهِمْ. ».

فَكَذَٰلِكَ أَهْلُ ٱلْحَقِّ وَٱلْبَاطِلِ فِي ٱلشَّرَائِعِ ٱلثَّلَاثَةِ، لَا هُمْ فِي غَيْرِ ٱلْحَقِّ، وَلَا هُمْ فِي غَيْرِ ٱلْبَاطِلِ، فِي ٱمْتِزَاجِ ٱلْحَقِّ بِٱلْبَاطِلِ، وَٱلتَّنْزِيلِ بِٱلتَّأْوِيلِ، كَمَا قُلْنَا مِنِ ٱمْتِزَاجِ ضِيَاءِ ٱلنَّارِ، بِٱحْتِرَاقِهَا. بَقِيَ مَثَلُهُ ٱلَّذِي ضَرَبَهُ، فَأَهْلُ ٱلْحَقِّ، مُتَمَسِّكُونَ بِسَبَبِ ٱلْحَقِّ، وَأَهْلُ ٱلْبَاطِلِ، مُتَمَسِّكُونَ بِأَهْلِ ٱلْبَاطِلِ. وَلَوْ كَانَ أَهْلُ ٱلْحَقِّ فِي غَيْرِ ٱلْحَقِّ، وَأَهْلُ ٱلْبَاطِلِ فِي غَيْرِ سَبَبِ ٱلْبَاطِلِ، فَسَبَبُ ٱلْحَقِّ يَقُودُ أَهْلَهُ إِلَى ٱلْحَقِّ، وَسَبَبُ ٱلْبَاطِلِ يَقُودُ أَهْلَهُ إِلَى ٱلْبَاطِلِ. فَإِذَا حَقَّ ٱلْحَقُّ وَبَطَلَ ٱلْبَاطِلُ، ٱمْتَازُوا. كَمَا قَالَ ٱللهُ، عَزَّ وَجَلَّ: «وَٱمْتَازُوا ٱلْيَوْمَ أَيُّهَا ٱلْمُجْرِمُونَ. »، وَعِنْدَهَا يَصِيرُ أَهْلُ ٱلْحَقِّ فِي ٱلْحَقِّ، وَأَهْلُ

---

۲ — الف ، ب : ای یمتزج . ج : ای یلزج . ۳ — الف ، ب : ما یرمی به . ج : ما یری به .

۳ — الف ، ب : الی جنباته . ج : الی جنبتانه . ۳ — الف ، ب : اجفات القدر . ج : اجفان القدر.

۵ — الف ، ب : وعلم الحقائق . ج : وعلم حقائق .

۶ — نهج البلاغة به تصحیح شیخ محمدحسن نائل المرصفی، جزء اول صفحهٔ ۱۱۶. ولو ان الحق خلص من الباطل انقطعت عنه السن المعاندین . ولکن یؤخذ من هذا ضغث ومن هذا ضغث فیخرجان. (ابن ابی الحدید : فیمزجان) فهنا لک یستولی الشیطان علی اولیائه ، وینجو الذین سبقت لهم من الله الحسنی . ابن ابی الحدید ، مجلد اوّل ، صفحهٔ ۲۹۹ .

۷ — الف ، ب : لم یخف علی ذی حجی . ج : له لحق علی ذی حجج. ۸ — الف ، ب : فیمزجان . ج : فیمتزجان .

۹ — الف ، ب : فی غیر الحق . ج : غیر الحق . ۱۰ — الف : والتاویل . ب ، ج : بالتاویل .

۱۱، ۱۲ — الف ، ب : عن اهل (فاهل) الحق متمسکون بسبب الحق واهل الباطل متمسکون باهل الباطل ولو کان اهل الحق فی غیر الحق واهل الباطل بسبب الباطل فسبب الحق . ج : فاهل الحق متمسکون بسبب الحق واهل الباطل فسبب الحق .

۱۴ — آیهٔ ۵۹ ، سورهٔ ۳۶ (سورة یس) . ۱۴ — الف : عندها یصیر : ب ، ج : وعندها یصیر .

ٱلْبَاطِلِ فِى ٱلْبَاطِلِ، كَمَا قَالَ ٱللهُ، عَزَّ وَجَلَّ: « ...وَيُرِيدُ ٱللهُ أَنْ يُحِقَّ ٱلْحَقَّ، »، « ...وَيُبْطِلَ ٱلْبَاطِلَ، »، وَكَقَوْلِهِ، عَزَّ وَجَلَّ: « لَتَرَوُنَّ ٱلْجَحِيمَ. ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ ٱلْيَقِينِ. ». وَيَقُولُ أَهْلُ ٱلْإِتِّصَالِ ٱلْحَقِيقِيِّ، ٱلَّذِينَ ٱتَّصَلُوا بِالْأَوْلِيَاءِ فِى هٰذَا ٱلْعَالَمِ بِالْقُوَّةِ، فَيَكُونُ ٱتِّصَالُهُمْ يَوْمَئِذٍ بِالْفِعْلِ، وَيَظْهَرُ أَسْبَابُهُمُ ٱلْحَقِيقِيَّةُ، وَيَتَّصِلُونَ بِهَا. فَالْأَوْلِيَاءُ تُخْرِجُهُمْ تِلْكَ ٱلْأَسْبَابُ مِنَ ٱلظُّلْمَةِ وَٱلْعَذَابِ، وَبِتِلْكَ ٱلْأَسْبَابِ وَٱلْإِتِّصَالَاتِ يَكُونُ نَجَاتُهُمْ، وَيَبْقَى مَنْ لَا وُصْلَةَ لَهُ حَقِيقِيَّةً، فِى ٱلظُّلْمَةِ وَٱلْعَذَابِ. يُصَدِّقُ ذٰلِكَ قَوْلُ ٱللهِ، عَزَّ وَجَلَّ: « وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا. ثُمَّ نُنَجِّى ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا وَنَذَرُ ٱلظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا. »، وَعِنْدَهَا يَنْقَطِعُ أَسْبَابُ أَهْلِ ٱلْبَاطِلِ وَٱتِّصَالَاتُهُمْ، لِأَنَّهَا لَيْسَتْ بِحَقِيقِيَّةٍ. قَالَ ٱللهُ، عَزَّ وَجَلَّ: « إِذْ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُوا مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوا وَرَأَوُا ٱلْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ ٱلْأَسْبَابُ. »

فَهٰكَذَا سَبِيلُ ٱلشَّرَائِعِ ٱلثَّلَاثَةِ، وَٱلدَّعَوَاتِ ٱلْأَرْبَعَةِ، وَحُدُودِ أَصْحَابِ ٱلْأَدْوَارِ | وَمَرَاتِبِهِمُ ٱلسِّتَّةِ، الف - ٢٧٤
وَسَبِيلُ ٱلسَّابِعِ، وَمَرْتَبَتُهُ فِى ٱلْأَرْبَعِيَّةِ، وَظُهُورُهُ فِى ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ بِالْمَرْتَبَةِ ٱلسَّابِعِيَّةِ، وَهُوَ ٱلْمُحْتَوِى عَلَى ٱلْمَرْتَبَتَيْنِ. وَلَيْسَ لِرَابِعِ ٱلنُّطَقَاءِ مَرْتَبَةُ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ ٱلَّتِى تَفَرَّدَ بِهَا ٱلسَّابِعُ، كَتَفَرُّدِ ٱلنَّيِّرِ ٱلْأَعْظَمِ بِفَضِيلَةِ ٱلنُّورِ فِى سُلْطَانِ ٱلنَّهَارِ، وَكَتَفَرُّدِ ٱلْأَثِيرِ بِقُوَّتِهِ ٱللَّطِيفَةِ ٱلْمُتَّحِدَةِ بِالْأُسْتُقُصَّاتِ ٱلثَّلَاثَةِ، عَلَىٰ حَسَبِ مَا قَدْ شَرَحْنَاهُ.

وَأَمَّا حَظُّ رَابِعِ ٱلنُّطَقَاءِ مِنَ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ، فَإِنَّهُ ظَهَرَ بِالْقُوَّةِ فِى أَسَاسِهِ. لِأَنَّهُ، ٱسْتَوَىٰ فِى مِحْرَابِهِ

---

١ — دوآيهٔ ٧ و ٨، سورهٔ ٨ (سورة الانفال). واذ يعدكم الله احدى الطائفتين انها لكم وتودون ان غير ذات الشوكة تكون لكم ويريد الله ان يحق الحق بكلماته ويقطع دابر الكافرين. ليحق الحق ويبطل الباطل ولوكره المجرمون.

٢ — در دو نسخهٔ الف و ب: عزوجل، نيامده‌است.

٢ — دوآيهٔ ٦ و ٧، سورهٔ ١٠٢ (سورة التكاثر).

٤ — الف: يخرجهم. ب، ج: تخرجهم.

٥ — الف: لاوصلة له حقيقية. ب: لاوصلة له حقيقة. ج: لاوصله له حقيقة.

٦ — دوآيهٔ ٧١ و ٧٢، سورهٔ ١٩ (سورة مريم)،

٧ — الف، ب: اسباب. ج: انتساب.

٧ — الف: بحقيقة. ب، ج: بحقيقية.

٨ — آيهٔ ١٦٦، سورهٔ دوم (سورة البقرة).

٩ — الف، ب: فهكذا. ج: فكهذا.

١٠ — الف، ب: ومرتبته. ج: ومرتبه،

١١ — الف، ب: لرابع. ج: الربع.

١١ — الف، ب: الاربعية التى. ج: الاربعية.

١٢ — الف، ب: بقوته اللطيفة. ج: بقوته للطيفة.

بلامُنازِعٍ، وأُعْطِيَ ٱلظُّهورَ عَلَىٰ أَضْدادِهِ، وَإِنَّما ظَهر ذٰلِكَ فِيهِ بِالْقُوَّةِ، لَا ظُهُورًا بِالْفِعْلِ، لِأَنَّهُ كَانَ مِنْ حُدُودِ ٱلتَّأْوِيلِ، ٱلَّذِى، يَكُونُ ظُهُورُهُ فِى دَوْرِ ٱلسَّابِعِ، وَلِأَنَّ ٱلسَّابِعَ هُوَ ٱلرَّابِعُ بِالْفِعْلِ. فَلَمَّا كَانَ ٱلسَّابِعُ هُوَ ٱلرَّابِعَ بِالْفِعْلِ، وَكَانَ هُوَ نِهايَةَ ٱلتَّأْوِيلِ وَٱلْحَقَائِقِ بِالْفِعْلِ، ظَهَرَتْ قُوَّةُ ٱلتَّأْوِيلِ فِى أَسَاسِ ٱلرَّابِعِ بِحَدِّ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ، وَكَانَ ظُهُورُ مَرْتَبَةِ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ فِيهِ بِالْقُوَّةِ غَيْرَ بَارِزَةٍ بِالْفِعْلِ، وَهِىَ تَبْرُزُ عَلَى ٱلْحَقِيقَةِ عِنْدَ ظُهُورِ ٱلسَّابِعِ بِالْفِعْلِ. لِأَنَّ ظُهُورَهُ بِحَدِّ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ، يَكُونُ ظُهُورًا حَقِيقِيًّا، عَلَىٰ مَا قَدْ شَرَحْنَاهُ. وَعَلَىٰ هٰذَا دَلَّتْ فِى ٱلْمَرْءِ، يَعْنِى ٱلصُّورَةَ ٱلَّتِى أَوَّلُهَا هٰذَا، وَلَيْسَ يَتَقَدَّمُ هُوَ أَيْضًا – أَعْنِى أَسَاسَ ٱلرَّابِعِ – عَلَىٰ سَائِرِ ٱلْأُسُسِ بِالدَّرَجَةِ، مِنْ أَجْلِ هٰذِهِ ٱلْمَرْتَبَةِ. لِأَنَّ أَسَاسَ ٱلسَّادِسِ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ، إِذْ كَانَ خَاتَمَ ٱلْأُسُسِ، كَمَا أَنَّ ٱلسَّادِسَ أَفْضَلُ ٱلنُّطَقَاءِ ٱلسِّتَّةِ، لِأَنَّهُ خَاتَمُهُمْ. وَقَدْ أُعْطِيَ كُلُّ أَسَاسٍ فَضِيلَةً، بِإِزَاءِ مَا أُعْطِيَ أَسَاسُ ٱلرَّابِعِ، عَلَىٰ حَسَبِ مَا قَدْ ذَكَرْنَاهُ فِى مَرَاتِبِ ٱلْأَتِمَّاءِ. فَأَسَاسُ كُلِّ نَاطِقٍ وَدَرَجَتُهُ، بِإِزَاءِ دَرَجَةِ نَاطِقِهِ مَعَ مَرَاتِبِ ٱلنُّطَقَاءِ، فَهُمْ يَتَفَاضَلُونَ عَلَىٰ حَسَبِ تَفَاضُلِ ٱلنُّطَقَاءِ.

فصل

وَأَمَّا مَا جَرَىٰ مِنَ ٱلْقَوْلِ فِى:

« أَنَّ | رَابِعَ ٱلنُّطَقَاءِ أُعْطِيَ مِنَ ٱلنَّصْرِ عَلَىٰ أَعْدَائِهِ مَا لَمْ يُعْطَهُ غَيْرُهُ مِنْهُمْ، لِأَنَّهُ كَانَ رَابِعًا. ». الف - ٢٧٥

← ١٤ – الف ، ب : فى محرابه بلامنازع واعطى الظهور على اضداده وانما ظهر ذلك فيه بالقوة لاظهورا . ج : فى محرابه لاظهورا .

٣ – الف ، ب : هو الرابع . ج : هو الاربع .

٤ – الف : فيه بالقوة . ب : فيه القوه . ج : القوة .

٥ – الف ، ب : لان ظهوره بحد . ج : . لان ظهور تجد .

٦ – الف ، ج : شرحناه . ب : شرحنا .

٦ – الف ، ب : دلت . ج : دلة .

٦،٧ – الف : وايس يتقدم هو ايضا على الاساس الرابع . ب : وليس يتقدم هوايضا اعنى على الاساس الرابع . ج : وليس يتقذ هو ايضا على الاعنى اساس الرابع .

٧ – الف ، ج : لان اساس . ب : كان اساس .

٨ – الف ، ب : لانه . ج : لان .

١٠ – الف ، ب : ناطقه . ج : ناطقة .

١٤ – ظاهرًا از ، ان رابع النطقاء ، تا ، فانّا نقول ، قول صاحب محصول است .

١٤ – الف : ب : من النصر . ج : من النص .

١٤ – الف ، ب : مالم يعطه . ج : مالم يعطيه .

فَإِنَّا نَقُولُ : إِنَّ ٱلَّذِى أُعْطِىَ ثَانِىَ ٱلنُّطَقَاءِ كَانَ أَكْثَرَ وَأَعْظَمَ . لِأَنَّ ٱللهَ ، عَزَّ وَجَلَّ ، أَهْلَكَ أَعْدَاءَهُ ، كُلَّهُمْ ، حَتَّى لَمْ يَبْقَ عَلَىٰ وَجْهِ ٱلْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدٌ ، بِدُعَائِهِ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، حَيْثُ يَقُولُ : « . . . رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى ٱلْأَرْضِ مِنَ ٱلْكَافِرِينَ دَيَّارًا . » . وَأُعْطِىَ ٱلسَّادِسُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، مَا لَمْ يُعْطَهُ ٱلرَّابِعُ فِى هٰذَا ٱلْبَابِ . لِأَنَّ شَرِيعَتَهُ عَلَتْ عَلَىٰ جَمِيعِ ٱلشَّرَائِعِ ، وَقَهَرَتْهَا ، كَمَا قَالَ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ : « . . . لِيُظْهِرَهُ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْمُشْرِكُونَ . » . وَرَابِعُ ٱلنُّطَقَاءِ بَقِىَ فِى ٱلتِّيهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً ، يَضِجُّ إِلَى ٱللهِ مِنْ أُمَّتِهِ ، فَضْلًا عَنْ أَعْدَائِهِ ، كَمَا قَالَ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، حِكَايَةً عَنْهُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : « قَالَ رَبِّ إِنِّى لَآ أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِى وَأَخِى فَٱفْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ ٱلْقَوْمِ ٱلْفَاسِقِينَ . » . وَلَحِقَ بِرِضْوَانِ ٱللهِ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، وَهُوَ فِى ٱلتِّيهِ . ثُمَّ خَرَجَتْ أُمَّتُهُ مِنَ ٱلتِّيهِ عَلَىٰ يَدَىْ أَسَاسِهِ ، عَلَيْهِمَا ٱلسَّلَامُ . وَإِنَّمَا ظَهَرَتْ قُوَّةُ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ بِٱلْكَمَالِ فِى أَسَاسِهِ ، عَلَىٰ حَسَبِ مَا قَدْ جَرَى ٱلتَّفْسِيرُ بِهِ . فَكَانَ هٰذَا حَظُّ ٱلنَّاطِقِ ٱلرَّابِعِ مِنْ حَدِّ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ بِٱلْكَمَالِ ، كَمَا نَالَتْهُ ٱلشَّمْسُ مِنْ بَيْنِ ٱلسَّيَّارَاتِ ٱلسَّبْعِ . وَحَدُّ ٱلْأَرْبَعِيَّةِ بِٱلْكَمَالِ ، هُوَ ، لِصَاحِبِ ٱلدَّوْرِ ٱلسَّابِعِ ، عَلَىٰ مَا قَدْ شَرَحْنَاهُ .

وَبِٱللهِ ٱلتَّوْفِيقُ .

---

١ — الف : اعطى ثانى النطقاء . ب : اعطا ثانى النطقاء . ج : اعطا ثانى .

١ — الف : الله . ب ، ج : الله عزوجل . ٢ — الف ، ب : اعدائه . ج : اعداه .

٢ — الف : بدعائه . ب ، ج : بدعائه عليه السلام .

٣ — آيهٔ ٢٦ ، سورهٔ ٧١ (سورة نوح) . وقال نوح رب لاتذر على الارض من الكافرين ديارا .

٥ — الف : الله تعالى . ب ، ج : الله عزوجل .

٥ — آيهٔ ٣٣ ، سورهٔ ٩ (سورة التوبة) ، وآيهٔ ٩ ، سورهٔ ٦١ (سورة الصف) . هوالذى ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولوكره المشركون .

٥ — الف ، ب : فى التيه . ج : فى التيد . ٦ — الف ، ب : يضج . ج : يضح .

٦ — الف : حكاية عنه . ب : حكاية عنه عليه السلام . ج : حكاية عند عليه السلام .

٧ — آيهٔ ٢٥ ، سورهٔ ٥ (سورة المائدة) .

٨ — الف : ولحق برضوان الله : ب : ولحق عليه السلام برضوان الله . ج : ولحق برضوان الله عليه السلام .

٨ — الف : من التيه على يدى . ب : من التيه على يد . ج : من اليته على يدى .

٩ — الف ، ج : قوة الاربعية . ب : قوة الاربعية بالكمال . ١٠ — درهرسه نسخه ، كمانالها الشمس ، آمده است .

١١ — الف ، ب : السبع . ج : المتبع . ١١ — الف : صاحب . ب ، ج : لصاحب . ١١ — الف : على قد . ب ، ج : على ماقد .

الجزء الخامس

بسم الله الرحمن الرحيم

بَابُ ٱلْقَوْلِ فِي خَامِسِ ٱلنُّطَقَاءِ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِي :

«أَنَّ خَامِسَ ٱلنُّطَقَاءِ، اتَّحَدَ بِالْكَلِمَةِ مِنْ غَيْرِ تَوَسُّطِ صَاحِبِ ٱلزَّمَانِ، لِأَنَّ يَحْيَى كَانَ ٱلْإِمَامَ قَبْلَهُ، فَاخْتُلِسَ بَغْتَةً، فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ، اتَّحَدَ بِالنَّفْسِ بِلَا وَاسِطَةٍ، وَأَنَّ يَحْيَى لَمْ يُسَلِّمِ ٱلْأَمْرَ إِلَيْهِ، وَأَنَّهُ كَانَ عَلَىٰ شَرِيعَةِ مُوسَىٰ، غَيْرَ عَادِلٍ عَنْهَا. وَٱلْقَوْلُ فِي زَكَرِيَّا وَذِكْرُهُ بِالتَّمَامِيَّةِ.».

فَإِنَّ ٱلْقَوْلَ: إِنَّ زَكَرِيَّا، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، لَمْ يَكُنْ لَهُ حَدُّ ٱلتَّمَامِيَّةِ، وَكَانَ لَاحِقًا، وَكَانَ فِي زَمَانِ فَتْرَةٍ، |عَنْ غَيْبَةِ مُتِمِّ ذٰلِكَ ٱلزَّمَانِ، كَمَا جَرَتِ ٱلسُّنَّةُ فِي جَمِيعِ ٱلْأَدْوَارِ، عَلَىٰ حَسَبِ مَا كَانَ أَيَّامَ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ، عَلَيْهِمَا ٱلسَّلَامُ، وَسَوْفَ نَشْرَحُ هٰذَا ٱلْبَابَ، فِي مَا بَعْدُ، إِنْ شَاءَ ٱللهُ.

الف - ٢٧٦

وَإِنَّمَا كَانَ سَبِيلُ زَكَرِيَّا، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، سَبِيلَ ٱلْمُسْتَخْلَفِينَ. وَٱلدَّلِيلُ عَلَىٰ ذٰلِكَ، أَنَّ ٱلْحُدُودَ، ٱلَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ فِي عَصْرِهِ، نَازَعُوهُ فِي ٱلتَّكَفُّلِ بِمَرْيَمَ، وَتَنَافَسُوا فِي ذٰلِكَ، لِعِلْمِهِمْ، بِأَنَّ خَامِسَ ٱلنُّطَقَاءِ، يَكُونُ فِي جِهَتِهَا، وَيُنْسَبُ إِلَيْهَا، فَدَعَوْهُ إِلَى ٱلْمُسَاهَمَةِ، وَسَاهَمَهُمْ، فَخَرَجَ سَهْمُ زَكَرِيَّا. وَمَا رُوِيَ فِي ٱلْحَدِيثِ، أَنَّهُمْ أَلْقَوْا أَقْلَامَهُمْ فِي نَهْرٍ جَارٍ، وَجَعَلُوا عَلَامَةَ ٱلسَّبْقِ، اسْتِقْبَالَ ٱلْقَلَمِ ٱلْمَاءَ، فَاسْتَقْبَلَ

---

٤ — ظاهراً از ، انّ خامس النطقاء ، تا ، فان القول انّ زكريّا ، قول صاحب محصول است .

٤ — الف : ان خامس النطقاء عليهم السلام اتحد بالكلمة . ب : ان خامس النطقاء اتحد بالكلمة . ج : ان الخامس النطقاء الحد بالكمله . ٥ — الف ، ب : بغتة . ج : بفته . ٥ — الف ، ب : لم يسلم . ج: يسلم .

٦ — الف ، ج : وانه كان . ب: وانه. ٨ — الف : عند غيبة متم . ب : عن غيبة متم . ج : عن غيبته قسم.

٩ — الف ، ب : داؤد سليمان . ج : داؤد سليمان .

٩ — الف ، ب : نشرح . ج : شرح . درحاشيهٔ نسخهٔ الف : قصه زكريا حين كفل مريم .

١٠ — الف : زكريا . ب ، ج : سبيل زكريا . ١٠ — الف ، ب : سبيل المستخلفين . ج : المستخلفين .

١١ — الف ، ب : نازعوه . ج : نازعوا . ١٢ — الف ، ب : من جهتها وينسب . ج : فی جهتها وينب .

قَلَمُ زَكَرِيَّا ٱلْمَاءَ دُونَ أَقْلَامِهِمْ، أَيِ ٱسْتَفْتَحُوا كُلُّهُمْ خَيَالَ مُتِمِّهِمْ، فَفُتِحَ عَلَى زَكَرِيَّا دُونَ غَيْرِهِ. وَٱلنَّهْرُ ٱلْجَارِي، عَلَى ٱلْبَرَكَةِ، ٱلَّتِي، كَانُوا يَنَالُونَهَا، بِخَيَالِ ٱلْمُتِمِّ، أَيْ، جَرَى إِلَيْهِ بِوَاسِطَةٍ مِنْ خَيَالِ ٱلْمُتِمِّ إِذَا كَانَ مُقِيمًا، وَبِخَيَالِهِ إِذَا غَابَ عَنْهُمْ. وَلَا نَيْلَ لَهُمْ مِنَ ٱلتَّالِي إِلَّا كَذٰلِكَ. وَلَوْ كَانَ ٱلْمُتِمُّ قَائِمًا بَيْنَهُمْ، لَمَا تَنَازَعُوا وَلَا ٱخْتَلَفُوا وَلَا أُحْوِجُوا إِلَى ٱلْمُسَاهَمَةِ، وَلَا كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَخْتَارَ عَلَى مَا يَأْمُرُهُمْ بِهِ. وَلٰكِنَّهُمْ، لَمَّا فَقَدُوهُ، تَنَازَعُوا وَٱخْتَصَمُوا، كَمَا قَالَ ٱللهُ، عَزَّ وَجَلَّ: « . . . وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ. » . وَلَوْ كَانَ هُوَ مُتِمًّا، لَمَا نَازَعُوهُ وَلَا خَاصَمُوهُ وَلَا جَازَ لِأَحَدٍ مَعَهُ دَعْوَى. وَإِنَّمَا نَازَعُوهُ، لِأَنَّهُ، كَانَ فِي مَنْزِلَةِ ٱللَّوَاحِقِ، وَكَانَ ٱلْمُقَدَّمَ عَلَيْهِمْ، لِأَنَّهُمْ، لَمَّا أَجَالُوا ٱلسِّهَامَ، خَرَجَ سَهْمُهُ، يَعْنِي، ٱسْتَفْتَحُوا بِخَيَالِ مُتِمِّ زَمَانِهِمُ ٱلْغَائِبِ عَنْهُمْ، لِيَنْظُرُوا، مَنْ يَسْتَحِقُّ ٱلتَّكَفُّلَ بِمَرْيَمَ، فَفُتِحَ عَلَيْهِ دُونَهُمْ، كَمَا قَدْ ذَكَرْنَا، وَأُمِرُوا بِتَسْلِيمِ أَمْرِهَا إِلَيْهِ.

وَمَرْيَمُ، عَلَى ٱللَّاحِقِ، ٱلَّذِي، جَرَى أَمْرُ خَامِسِ ٱلنُّطَقَاءِ فِي دَعْوَتِهِ، لِأَنَّهُ خَرَجَ مِنْ | بَطْنِهَا. الف - ٢٧٧

وَكَانَ هٰؤُلَاءِ ٱلشُّرَكَاءُ فِي ذٰلِكَ ٱلْعَصْرِ، فِي زَمَنِ فَتْرَةٍ، كَمَا قَدْ ذَكَرْنَا. وَكَانُوا يَنَالُونَ قِسْطَهُمْ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ بِخَيَالِ مُتِمِّهِمُ ٱلْمَاضِي قُدَّامَهُمْ، وَعَرَفُوا شَأْنَ خَامِسِ ٱلنُّطَقَاءِ، وَأَنَّ وَقْتَهُ قَدْ دَنَا، وَعَرَفُوا

---

١ — الف ، ب : بخيال . ج : خيال . ٢ — الف ، ب : والنهر الجارى . ج : والنهر جارى .

٢ — الف ، ب : بواسطة . ج : بواسط . ٣ — الف : لانيل . ب : لايسل . ج : لاتيل .

٤ — الف ، ب : لما تنازعوا . ج : لما نفارعوا.

٤ — الف ، ب : ولااحوجوا الى المساهمة . ج : ولااخرجوا الى الساهمة .

٦،٥ — آيه ٤٤ ، سوره ٣ (سورة آل عمران) . ذلك من انباء الغيب نوحيه اليك وماكنت لديهم اذ يلقون اقلامهم ايهم يكفل مريم وماكنت لديهم اذ يختصمون . — درنسخه ب : وماكنت لديهم اذ يختصمون .

٧ — الف ، ج : ولاجاز . ب : ولاجاز لهم . ٧ — الف ، ب : فى منزلة . ج : فى منزله .

٨،٧ — الف ، ب : وكان المقدم . ج : وكان القدم . ٨ — الف : اى . ب ، ج : يعنى .

٩،٨ — الف ، ب : زمانهم الغائب عنهم لينظروا من يستحق التكفل بمريم . ج : رنانهم الغاب عنهم لتنظروا من يستخف التكفل مريم . ٩ — الف : وامر . ب : وامروا . ج : وامرو.

١١ — الف ، ب : على اللاحق . ج : على اللواحق . ١٢ — الف ، ب : ينالون . ج : يناولون .

١٣ — الف ، ب : من البركة . ج : من البر له .

مِنْ أَيِّ بَطْنٍ يَكُونُ. فَلِذٰلِكَ تَنَافَسُوا فِي مَرْيَمَ وَٱلتَّكَفُّلِ بِهَا. وَلَوْ كَانَ قَائِمًا بَيْنَهُمْ، لَمَا تَنَازَعُوا وَلَا ٱخْتَصَمُوا، كَمَا قَدْ تَقَدَّمَ ٱلْقَوْلُ بِهِ.

وَقَالَ أَهْلُ ٱلتَّفْسِيرِ فِي قَوْلِ ٱللّٰهِ، عَزَّ وَجَلَّ، فِي قِصَّةِ زَكَرِيَّا: «وَإِنِّي خِفْتُ ٱلْمَوَالِيَ مِنْ وَرَآءِي وَكَانَتِ ٱمْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا. يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ ءَالِ يَعْقُوبَ،»، قَالُوا فِي ٱلتَّفْسِيرِ، إِنَّ زَكَرِيَّا كَانَ حَبْرًا. فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ يَرْزُقَهُ وَلَدًا يَرِثُهُ حُبُورَهُ، وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ٱلنُّبُوَّةَ. وَٱلْمُلْكُ وَٱلْحُبُورُ دُونَ حَدِّ ٱلنُّبُوَّةِ. وَٱلنُّبُوَّةُ، عَلَىٰ حَدِّ ٱلتَّمَامِيَّةِ. وَٱلْحُبُورُ، عَلَىٰ حَدِّ ٱللَّوَاحِقِ وَٱلْمُسْتَوْدَعِينَ. فَلَمَّا أُضِيفَ أَمْرُ أُمِّ صَاحِبِ ٱلدَّوْرِ ٱلْخَامِسِ إِلَىٰ زَكَرِيَّا، وَجُعِلَ تَرْبِيَتُهَا إِلَيْهِ، قَامَ بِتَكَفُّلِهَا، حَتَّىٰ بَلَغَتْ وَٱرْتَفَعَتْ. وَكَانَ حَدُّهَا فَوْقَ حَدِّ زَكَرِيَّا، وَنَالَتِ ٱلْبَرَكَةَ بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ مِنْ زَكَرِيَّا.

وَتَحْقِيقُ ذٰلِكَ، قَوْلُ ٱللّٰهِ، عَزَّ وَجَلَّ: «... كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا ٱلْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَامَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هٰذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ ٱللّٰهِ إِنَّ ٱللّٰهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.». فَٱلْمِحْرَابُ، عَلَى ٱلْحَدِّ ٱلَّذِي نَالَهُ، يَعْنِي، أَنَّهُ، أَرَادَ مُجَارَاتَهُ وَتَعْرِيفَ حَدِّهِ وَمَا يَنَالُ مِنَ ٱلرُّتْبَةِ، وَأَنَّ خَامِسَ ٱلنُّطَقَاءِ يَخْرُجُ عَنْ بَطْنِهِ. وَحَدُّهُ قَدْ سَبَقَ إِلَىٰ مَعْرِفَةِ ذٰلِكَ مِنْ جِهَةِ ٱلْخَيَالِ، فَقَالَ يَامَرْيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هٰذَا، قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ ٱللّٰهِ، عَرَّفَهُ، أَنَّهُ، نَالَهُ بِخَيَالِ ٱلْمُتِمِّ ٱلْغَائِبِ فِي ذٰلِكَ ٱلْعَصْرِ. | الف ـ ۲۷۸

۳ ــ الف : وقا . ب ، ج : وقال .   ۳ ــ الف : الله تعالى . ب ، ج : الله عزوجل .

۳،٤ ــ دو آيهٔ ٥ و٦ ، سورهٔ ١٩ (سورة مريم) . وانى خفت المولى من وراءى وكانت امراتى عاقرا فهب لى من لدنك وليا . يرثنى ويرث من ءال يعقوب واجعله رب رضيّا .   ٥ ــ الف ، ب : كان حبرا . ج : كان خيرا .

٥ ــ الف ، ب : ان يرزقه . ج : ابرزقه .   ٥ ــ درهرسه نسخه ، لحبوره ، آمده‌است .

٦ ــ الف ، ب : والحبور دون حدالنبوة والنبوة على . ج : والحبور دون جدالنبوة على .

٨ ــ الف ، ب : وكان حدها . ج : وكان حدا .   ٨ ــ الف ، ب : ونالت البركة . ج : وقالت البركه .

١٠،١١ ــ آيهٔ ٣٧، سورهٔ ٣ (سورة آل عمران) . فتقبلها ربها بقبول حسن وانبتها نباتا حسنا وكفّلها زكريا كلما دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها رزقا قال يامريم انىٰ لك هذا قالت هو من عندالله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب .

١٢ ــ الف ، ب : على حده الذى ناله . ج : على الحد الذى قاله .

١٢ ــ درهرسه نسخه ، كلما اراد ، آمده‌است .   ١٢ ــ الف : وتعريفه . ب ، ج : وتعريف .

١٣ ــ الف : من بطنه وجده . ب : عن بطنه وجده . ج : عن بطنه وحده .

وَلَوْ كَانَ لِزَكَرِيَّا حَدُّ ٱلتَّمَامِيَّةِ، لَمَا نَالَتْ ذٰلِكَ ٱلرِّزْقَ مِنْ عِنْدِ ٱللهِ، مِنْ غَيْرِ وَاسِطَةِ زَكَرِيَّا وَمِنْ غَيْرِ عِلْمِهِ. فَإِنَّ ٱللَّوَاحِقَ لَا حَظَّ لَهُمْ فِى ٱلْجَارِى، إِلَّا مِنْ جِهَةِ ٱلْمُتِمِّ بَتَّةً. فَهٰذَانِ شَاهِدَانِ عَدْلَانِ عَلَىٰ أَنَّ زَكَرِيَّا لَمْ يَكُنْ لَهُ حَدُّ ٱلتَّمَامِيَّةِ، سِوَىٰ غَيْرِهِمَا مِنَ ٱلشَّوَاهِدِ. أَحَدُهُمَا مُخَاصَمَةُ ٱللَّوَاحِقِ لَهُ وَمُنَازَعَتُهُمْ إِيَّاهُ، وَٱلْآخَرُ حِينَ نَالَتْ مَرْيَمُ حَظَّهَا مِنَ ٱلتَّأْيِيدِ، مِنْ غَيْرِ وَاسِطَةٍ مِنْهُ.

فَلَمَّا رَأَىٰ زَكَرِيَّا أَنَّ مَرْيَمَ قَدْ نَالَتْ ذٰلِكَ، وَأَنَّ صَاحِبَ ٱلدَّوْرِ قَدْ قَرُبَ، هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ، أَنْ يَكُونَ لَهُ قِسْطٌ فِى تِلْكَ ٱلْمَرَاتِبِ، ٱلَّتِى كَانَتْ تُنْتَظَرُ فِى ذٰلِكَ ٱلدَّوْرِ، وَأَنْ لَا يَكُونَ مَبْخُوسَ ٱلْحَظِّ مِنْهَا، فَقَالَ: «رَبِّ . . . هَبْ لِى مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا. يَرِثُنِى وَيَرِثُ مِنْ ءَالِ يَعْقُوبَ وَٱجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا.». فَٱلْمَوَالِى، هُمُ ٱلْحُدُودُ، ٱلَّذِينَ كَانُوا يَتَوَلَّوْنَ ٱلْأَمْرَ فِى ذٰلِكَ ٱلْوَقْتِ، وَهُمُ ٱلَّذِينَ كَانُوا نَازَعُوهُ فِى مَرْيَمَ. فَخَافَ أَنْ لَا يَكُونَ لَهُ حَظٌّ فِى تِلْكَ ٱلْمَرَاتِبِ، عِنْدَ ٱنْقِضَاءِ أَمْرِ ذٰلِكَ ٱلدَّوْرِ، وَسَأَلَ أَنْ يَكُونَ مِنْ أَهْلِ دَعْوَتِهِ، مَنْ يَكُونُ دَاخِلًا فِى جُمْلَةِ ٱلْوَرَثَةِ، ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ أَمْرَ ٱلدَّوْرِ ٱلْخَامِسِ، كَمَا قَالَ أَهْلُ ٱلتَّفْسِيرِ، فِى قَوْلِهِ: «يَرِثُنِى وَيَرِثُ مِنْ ءَالِ يَعْقُوبَ،»، إِنَّ زَكَرِيَّا كَانَ حَبْرًا، فَسَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ يَرِثُهُ ٱلْحُبُورَةَ، وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ ٱلنُّبُوَّةَ. فَٱلْحُبُورَةُ، دُونَ حَدِّ ٱلْمُتِمِّ، عَلَىٰ مَا قَدْ تَقَدَّمَ بِهِ ٱلْقَوْلُ. وَٱلنُّبُوَّةُ، حَدُّ ٱلْأَتِمَّاءِ. أَىْ، سَأَلَ أَنْ يَكُونَ مِنْ دَعْوَتِهِ، مَنْ يَنَالُ دَرَجَتَهُ عِنْدَ تَمَامِ أَمْرِهِ، وَيَرِثُ وَدَائِعَ ٱلْأَتِمَّاءِ، ٱلَّتِى كَانَتْ مُسَلَّمَةً إِلَيْهِ، وَهُمْ آلُ يَعْقُوبَ. وَأَنْ يَرِثَ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ، أَىْ، يَكُونُ لَهُ حَظٌّ وَحَدٌّ وَنَصِيبٌ فِى ٱلدَّوْرِ ٱلْمُقْبِلِ. فَعِنْدَهَا، بُشِّرَ بِيَحْيَىٰ، فَقِيلَ لَهُ: | «يَا زَكَرِيَّآ الف - ۲۷۹

---

۱ — الف ، ج : لما نالت . ب : لما نال . ۲ — الف ، ب : بتة فهذان . ج : رتبة فهذا .

۳ — الف ، ب : من الشواهد احدهما . ب : من الشواهد احداهما .

۳،۴ — الف ، ب : اللواحق له ومنازعتهم . ج : اللواحق ومفازعتهم .

۴ — الف ، ب : حين نالت . ج : حين قالت . ۵ — الف ، ب : هنالك . ج : هناك .

۶ — الف ، ب : ان لايكون مبخوس الحظ . ج : ان لايكون منجوس الحظ .

۷ — آيهٔ ۴ ، سورهٔ ۱۹ (سورة مريم) ودو آيهٔ ۵ و۶ ازهمين سوره كه درحاشيهٔ شمارهٔ ۳، ۴ صفحهٔ ۲۳۳ آمده است.
قال ربّ انى وهن العظم منى واشتعل الراس شيبا ولم اكن بدعائك ربّ شقيا .

۸ — الف ، ج : كانوا يتولون . ب : يتولون . ۹ — الف : حظ . ب ، ج : حظا .

۱۰ — الف ، ب : امرالدور . ج : الدور. ۱۱ — الف ، ب : كان حبرا . ج : كان حسيرا .

۱۴ — الف ، ب : الاتماء . ج : الائماء .

←

إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ ٱسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا . »، فَٱعْلَمْ أَنَّ يَحْيَىٰ يَنَالُ رُتْبَةً لَمْ يَنَلْهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ، وَهِيَ ٱلْمَنْزِلَةُ ٱلْمَعْرُوفَةُ لَهُ عِنْدَ أَهْلِ ٱلْعِلْمِ بِٱلْخَيَالِ، ٱلَّتِي يَنَالُهَا بَابُ ٱلسَّابِعِ، قَبْلَ ٱلْكَشْفِ. فَنَالَهَا يَحْيَىٰ بِٱلْقُوَّةِ، وَيَنَالُهَا بَابُ ٱلسَّابِعِ، بِٱلْفِعْلِ، مُظْهِرًا لَهَا، كَمَا قَالَ ٱللّٰهُ، عَزَّ وَجَلَّ: « ... يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ ءَايَاتِ رَبِّكَ لَا يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا ، »، ٱلْآيَةُ. وَلَمْ تَكُنْ هٰذِهِ ٱلرُّتْبَةُ لِأَحَدٍ مِمَّنْ تَقَدَّمَهُ. يُصَدِّقُ ذٰلِكَ، قَوْلُ ٱللّٰهِ، عَزَّ وَجَلَّ: « ... لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا. »، وَهُوَ خِلَافُ مَرْتَبَةِ ٱلْأَتِمَّاءِ، ٱلَّذِينَ، كَانُوا فِي دَوْرِ ٱلرَّابِعِ، وَلَمْ يَكُنْ مَعْدُودًا فِي أَتِمَّاءِ ذٰلِكَ ٱلدَّوْرِ، بَلْ كَانَ مُنْفَرِدًا بِهٰذِهِ ٱلرُّتْبَةِ ٱلْمَذْكُورَةِ لَهُ، كَمَا ذَكَرْنَا .

فَأَمَّا ظَاهِرُ ٱلْأَمْرِ، فَقَدْ سُمِّيَ بِٱسْمِهِ غَيْرُ وَاحِدٍ، وَقَدِ ٱحْتَجَّتِ ٱلْيَهُودُ بِهٰذَا، وَذَكَرَتْ مَنْ كَانَ ٱسْمُهُ يَحْيَىٰ، قَبْلَ يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا. وَهُوَ فِي ظَاهِرِ ٱلْأَمْرِ، عَلَىٰ مَا ذَكَرُوا. غَيْرَ أَنَّ ٱلتَّأْوِيلَ يُصَحِّحُ أَنَّهَا، ٱلرُّتْبَةُ ٱلَّتِي ذَكَرْنَاهَا. وَيَشْهَدُ لِذٰلِكَ قَوْلُ ٱلْمَسِيحِ: « مَا قَامَتِ ٱلنِّسَاءُ عَنْ مِثْلِ يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا ، »، أَيْ، لَمْ يَتَقَدَّمْ أَحَدٌ كَانَتْ لَهُ مَرْتَبَتُهُ، كَمَا هُوَ مَكْتُوبٌ فِي ٱلْإِنْجِيلِ فِي صِفَتِهِ، حَيْثُ يَقُولُ: كَانَ إِنْسَانًا أَرْسَلَهُ ٱللّٰهُ، ٱسْمُهُ يُوحَنَّا، أَتَىٰ لِلشَّهَادَةِ، لِيَشْهَدَ لِلنُّورِ. فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ ٱلْيَهُودُ مِنْ أُورَشَلِيمَ

← ١٥ — الف : حظا ونصيبا وحدا فى الدور . ب ، ج : حظا وحدا ونصيب فى الدور.

١٥ — الف : بشر بيحيى . ب ، ج : بشر يحيى . — درحاشيهٔ نسخهٔ الف : قصة يحيى وانه شبيه بباب السابع وان خامس النطقاء شبيه بالسابع فى اللواحق وانه اتصل بالاصلين من غير واسطة من الجسمانيين وعلم اتحاد الخامس بالاصلين من غير واسطة .

١٥ — آيهٔ ٧ ، سورهٔ ١٩ (سورة مريم) .

٢ — الف : بخيال المنزلة التى ينالها . ب ، ج : بخيال المنزلة ينالها .

٣، ٤ — آيهٔ ١٥٨، سورهٔ ٦ (سورة الانعام) . هل ينظرون الا ان تاتيهم الملائكة اوياتى ربك اوياتى بعض ءايات ربك يوم ياتى بعض ءايات ربك لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن ءامنت من قبل اوكسبت فى ايمانها خيرا قل انتظروا انّا منتظرون.

٥ — الف : من تقدمه . ب : ممن تقدمه . ج : ممن نقدسه .

٦ — الف ، ب : وهوخلاف مرتبة . ج : وهوخلاق مرتبته .

٦ — الف ، ب : فى اتماء . ج : فى اتما .

٧ — الف ، ب : بهذه الرتبة . ج : بهذه الرتب .

٩ — الف : كما ذكروا . ب ، ج : على ماذكروا .

١٠ — الف ، ب : ماقامت . ج : ماقلت .

١١ — الف : اى لم يتقدمه . ب ، ج : اى لم يتقدم

١١ — الف ، ب: لهمرتبته . ج: له مرتبة .

١٢ — الف : فى صفته حيث . ب : فى صفته . ج : فى صفة حيث .

١٢ — الف : الى الشهادة ليشهدوا للنسون فارسلت . ب: اى للشهادة ليشهدوا للنور فارسلنا . ج : انى للشهادة ←

لِيَسْأَلُوهُ مَنْ أَنْتَ ، فَأَقَرَّ وَلَمْ يَجْحَدْ ، وَأَقَرَّ : إِنِّى لَسْتُ ٱلْمَسِيحَ . قَالُوا ، فَأَنْتَ إِذًا إِيلِيًّا . قَالَ ، مَا أَنَا هُوَ . قَالُوا ، فَمَنْ أَنْتَ ؟ قَالَ ، كَلَّا لَسْتُ بِنَبِىٍّ . قَالُوا ، فَمَنْ أَنْتَ ؟ قَالَ ، أَنَا ٱلصَّوْتُ ٱلَّذِى يُنَادِى فِى ٱلْقَفْرِ ، أَنْ سَهِّلُوا طَرِيقَ ٱلرَّبِّ ، كَٱلَّذِى قَالَ أَشْعِيَاءُ ٱلنَّبِىُّ ، فِى قِصَّةِ ٱلْإِنْجِيلِ ، وَهُوَ يَقُولُ : لَسْتُ ٱلْمَسِيحَ ، وَلَسْتُ إِيلِيًّا ، وَلَسْتُ بِنَبِىٍّ . أَىْ ، أَنِّى لَسْتُ ٱلنَّاطِقَ ٱلْمُنْتَظَرَ ، | الف - ٢٨٠ | وَلَسْتُ بِمُتِمٍّ ، وَلَسْتُ بِلَاحِقٍ ، وَلٰكِنِّى ٱلصَّوْتُ ، ٱلَّذِى يُنَادِى فِى ٱلْقَفْرِ ، أَنْ سَهِّلُوا طَرِيقَ ٱلرَّبِّ . فَرَمَزَ لَهُمْ وَعَرَّفَهُمْ مَنْزِلَتَهُ ، ٱلَّتِى ، خَصَّهُ ٱللّٰهُ بِهَا ، عَلَى مَا قَدْ ذَكَرْنَا ، دُونَ ٱلْإِفْصَاحِ بِهِ ، إِذْ لَمْ يَجُزْ غَيْرُ ذٰلِكَ . وَإِنَّمَا خُصَّ بِهٰذِهِ ٱلرُّتْبَةِ ، لِأَنَّهُ ، شَبِيهٌ بِبَابِ ٱلسَّابِعِ ، كَمَا أَنَّ خَامِسَ ٱلنُّطَقَاءِ ، شَبِيهٌ بِٱلسَّابِعِ فِى ٱلْآخِرِيَّةِ ، لِأَنَّهُ ٱلثَّانِى مِنْ وُلْدِ أَوَّلِ ٱلْأَتِمَّاءِ فِى ٱلدَّوْرِ ٱلثَّالِثِ ، كَمَا أَنَّ ٱلسَّابِعَ ، هُوَ ٱلثَّانِى مِنْ وُلْدِ أَسَاسِ ثَالِثِ ٱلنُّطَقَاءِ .

وَنَقُولُ : إِنَّ ٱلنَّاطِقَ ٱلْخَامِسَ ، اتَّحَدَ بِٱلثَّانِى مِنْ غَيْرِ وَاسِطَةٍ جِسْمَانِيَّةٍ ، وَكَانَ يَحْيَى مُقِيمًا بَيْنَهُمْ ، يَصْبُغُهُمْ بِمَاءِ نَهْرِ ٱلْأُرْدُنِّ ، لِأَنَّهُ ، كَانَ صَاحِبَ ٱلْقَائِمِ بِٱلرُّتْبَةِ ، ٱلَّتِى ، قَدْ ذَكَرْنَاهَا . فَلَمَّا ظَهَرَ خَامِسُ ٱلنُّطَقَاءِ ، قَالَ يَحْيَى : أَنَا أَصْبُغُكُمْ بِمَاءِ نَهْرِ ٱلْأُرْدُنِّ ، وَقَدْ جَاءَكُمْ مَنْ يَصْبُغُكُمْ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ . يَعْنِى بِهِ ٱلْمَسِيحَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ . فَدَلَّ عَلَيْهِ ، وَصَرَفَ وُجُوهَ ٱلنَّاسِ إِلَيْهِ ، وَقَالَ : إِنِّى رَأَيْتُ

← ليشهدوا للنور فارسلنا . ١٢ ــ الف : من اورى سلم . ب : من اورشليم . ج : من اوراى سلم .

١ ــ الف ، ب : لست . ج : ليست . ١ ــ درهرسه نسخه ، اليا ، آمده‌است .

٢ ــ الف ، ب : لست بنبى . ج : لست بينى .

٣ ــ الف : قال شعيا النبى صم قصته فى الانجيل . ب : قال شعيا التى فى قصة الانجيل . ج : قال شعيبا التى فى قصة الانجيل .

٣،٤ ــ الف : لست المسيح ولست نبى . ب : لست المسيح ولست اليا ولست بنبى . ج : ليست المسيح ولست اليا ولست نبى .

٤ ــ الف ، ب : بلاحق . ج : للاحق . ٥ ــ الف ، ب : الصوت . ج : صوت .

٥ ــ الف : فى القفران . ب ، ج : فى القفرات . ٦ ــ الف : دون الافصاح به . ب : دون الايضاح . ج : دون الافضاح به .

٦ ــ الف ، ب : بهذه الرتبة . ج : لهذه الرتبة . ٨ ــ الف : من ولد اساس . ب ، ج : ولد اساس .

٩ ــ درهرسه نسخه ، جسمانى ، آمده‌است . ــ درحاشيهٔ نسخهٔ الف : ان الناطق الخامس اتحد بالثانى من غير واسطة جسمانى .

١٠ ــ الف : يصبغهم بماء نهر . ب : يصبغهم بماء النهر . ج : بصبغهم بماء نهر .

١٠ ــ الف ، ب : لانه كان . ج : لانه كانت .

١١ ــ الف : قال انا اصبغكم بماء نهر . ب : قال يحيى انا اصبغكم بماء نهر . ج : قال يحيى انا اصبغكم بانهر .

رُوحَ ٱلْقُدُسِ، يَنْزِلُ عَلَيْهِ شِبهَ ٱلْحَمَامَةِ. فَهٰذَا دَلِيلٌ عَلَى تَسْلِيمِ ٱلْأَمْرِ إِلَيْهِ، وَأَنَّهُ، لَمْ يَخْتَلِسْ بَغْتَةً، وَأَنَّهُ يُسَلِّمُ ٱلْأَمْرَ إِلَيْهِ. وَكَذٰلِكَ قَوْلُهُ: أَنَا ٱلصَّوْتُ ٱلَّذِي يُنَادِي فِي ٱلْقَفْرِ، أَنْ سَهِّلُوا طَرِيقَ ٱلرَّبِّ. إِنَّمَا هُوَ إِشَارَةٌ إِلَيْهِ، وَتَسْلِيمُ ٱلْأَمْرِ لَهُ.

فصل

وَإِنَّمَا قِيلَ، إِنَّ عِيسَىٰ، لَمْ يَكُنْ لَهُ أَبٌ، وَنُسِبَ إِلَىٰ أُمِّهِ. لِأَنَّ ٱلْعَقْدَ، وَقَعَ عَلَيْهِ بِٱلْخَيَالِ، مِنْ جِهَةِ ٱلتَّالِي، بِلَا وَاسِطَةٍ مِنْ جِسْمَانِيٍّ، وَأُمِرَ أَنْ يَقُومَ بِٱلنُّطْقِ، أَوَّلَ مَا عُقِدَ عَلَيْهِ، وَأَنْ لَا يَدْعُوَ إِلَىٰ شَرِيعَةِ مَنْ تَقَدَّمَهُ، كَمَا دَعَا إِلَيْهَا غَيْرُهُ مِنَ ٱلنُّطَقَاءِ، فِي بَدْءِ أَمْرِهِمْ إِلَىٰ وَقْتِ بُلُوغِهِمْ حَدَّ ٱلنُّطْقِ، كَمَا ذُكِرَ فِي شَأْنِ إِبْرَاهِيمَ، حَيْثُ يَقُولُ، فِي قِصَّةِ نُوحٍ. «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ.»، لِأَنَّهُ، كَانَ يَدْعُو إِلَىٰ شَرِيعَتِهِ، قَبْلَ أَنْ يَقُومَ بِٱلنُّطْقِ. وَفِي وَجْهٍ آخَرَ، «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ.»، أَيْ، كَانَ أَوَّلَ مَنْ قَدْ تَابَعَهُ عَلَى ٱلنَّسْخِ وَٱلتَّبْدِيلِ. | وَكَمَا ذُكِرَ مِنْ شَأْنِ مُوسَىٰ، أَنَّ شُعَيْبًا، ٱسْتَأْجَرَهُ ثَمَانِيَ حِجَجٍ، وَكَانَ شُعَيْبٌ فِي ٱلشَّرِيعَةِ ٱلْأُولَىٰ، فَعَمِلَ لَهُ مُوسَىٰ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ. الف - ٢٨١

وَأَمَّا خَامِسُ ٱلنُّطَقَاءِ، لَمَّا تَكَلَّمَ فِي ٱلْمَهْدِ، حِينَ أَشَارَتْ إِلَيْهِ أُمُّهُ، ٱلَّتِي نُسِبَ إِلَيْهَا، وَهُوَ

---

١ — الف ، ب : فهذا . ج : فهذه . ١ — درهرسه نسخه چنین آمده‌است : وانه لم یسلم الامر الیه .

٢ — الف : فی‌القفران . ب : فی الفقرات . ج : فی القفرات .

٣ — الف ، ج : انما هو . ب : انهو (نسخه بدل : انه هو) . ٣ — الف ، ج : وتسلیم له . ب : وتسلیم‌الامر له .

٤ — درنسخهٔ ج : فصل ، نیامده‌است .

٥ — الف ، ب : ونسب . ج : نسب : — درحاشیهٔ نسخهٔ الف : ان عیسی لم یکن له اب .

٦ — الف ، ب : بالنطق . ج : بالنطقاء . ٦ — الف ، ج : وان لایدعو . ب : وان لایدعوا .

٧ — الف ، ج : فی بدو . ب : فی بدؤ .

٧ — الف : کما ذکرنا . ب ، ج : کما ذکر . — درنسخهٔ ب : پس‌از اسامی بیغمبران ، همه جا ، ع م ، آمده‌است .

٨ — آیهٔ ٨٣ ، سورهٔ ٣٧ (سورة الصافات) . ٨ — الف ، ب : کان یدعو . ج : کان یدعوا .

٩ — درهرسه نسخه ، قبل ان قام ، آمده‌است .

١٠ — الف : وکما ذکر من شأن موسیٰ ان شعیبا استاجره ثمانی حجج وکان شعیب . ب : وکما ذکر من شان موسی ع‌م اناستاجره ثمانی حجج وکان شعیب ع‌م . ج : وکما ذکرت شان موسی ان استاجره ثمانیة‌حجج‌وکان‌شعیب .

١٢ — الف ، ب : حین اشارت الیه امه . ج : حین اشارة الیه امة . — درحاشیهٔ نسخهٔ الف : وان خامس‌النطقاء لما تکلم فی‌المهد حین اشارت الیه امه .

←

صَاحِبُهُ، الَّذِى ظَهَرَ فِى دَعْوَتِهِ ، أَشَارَ إِلَىٰ نَفْسِهِ ، لَمَّا سَأَلُوهُ عَنْ شَأْنِهِ، وَٱسْتَعْظَمُوا أَمْرَهُ وَظُهُورَهُ فِى ٱلدَّعْوَةِ ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَعْقِدَ عَلَيْهِ أَحَدٌ مِنْهُمْ . وَلَمْ يَعْرِفْ قِصَّتَهُ إِلَّا صَاحِبُهُ، الَّذِى ظَهَرَ فِى دَعْوَتِهِ ، وَهِىَ أُمُّهُ، وَقَدْ كَانَ عَرَفَ أَمْرَهُ مِنْ جِهَةِ ٱلْخَيَالِ ، وَعَلِمَ أَنَّهُ صَاحِبُ ٱلْأَمْرِ ، وَخَفِىَ ذَٰلِكَ عَلَىٰ غَيْرِهِ مِنَ ٱلْحُدُودِ ، فَأَنْكَرُوا ظُهُورَهُ مِنْ غَيْرِ ٱتِّصَالِهِ بِجِسْمَانِىٍّ يُعْقَدُ عَلَيْهِ . فَدَلَّ ٱللَّوَاحِقَ عَلَيْهِ، وَأَمَرَهُمْ بِالرُّجُوعِ إِلَيْهِ وَٱلْإِسْتِفْتَاحِ مِنْهُ . فَقَالُوا : « ... كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِى ٱلْمَهْدِ صَبِيًّا . » ، أَىْ ، كَيْفَ نَسْتَفْتِحُ مِمَّنْ حَدُّهُ حَدُّ ٱلْمُسْتَجِيبِينَ .

فَبَدَأَهُمْ بِالْمُفَاتَحَةِ ، مِنْ غَيْرِ أَنْ يَسْتَفْتِحُوا مِنْهُ ، وَ « قَالَ إِنِّى عَبْدُ ٱللَّهِ ، » ، عَرَّفَهُمْ ، أَنَّهُ ، اتَّصَلَ بِالتَّالِى بِلَا وَاسِطَةٍ مِنْهُمْ . « ... ءَاتَانِىَ ٱلْكِتَابَ ، » ، أَىْ ، جَرَىٰ فِى جِهَتِهِ . « ... وَجَعَلَنِى نَبِيًّا . » ، أَى ، أَرْقَانِى إِلَيْهِ وَرَفَعَنِى فَوْقَكُمْ . لِأَنَّ ٱلنُّبُوَّةَ ، هِىَ ٱلْإِرْتِفَاعُ فَوْقَ مَنْزِلَتِهِمْ .

« وَجَعَلَنِى مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ ، » ، أَىْ ، مُؤَيَّدًا بِالْبَرَكَةِ ، وَهُوَ ٱلْجَارِى مِنْ جِهَةِ ٱلْأَصْلَيْنِ .

« ... وَأَوْصَانِى بِٱلصَّلَوٰةِ ، » ، أَىْ ، أَمَرَنِى بِإِقَامَةِ شَرِيعَةٍ جَدِيدَةٍ . « ... وَٱلزَّكَوٰةِ ، » ، أَىْ ، وَتَرْتِيبِ ٱلْحُدُودِ لِإِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ ، الَّتِى فِيهَا ٱلطَّهَارَةُ لِمَنْ أَجَابَ إِلَيْهَا . « ... مَادُمْتُ حَيًّا . » ، عَرَّفَ فِى أَوَّلِ أَمْرِهِ ، أَنَّ أَمْرَهُ يَتِمُّ قَبْلَ خُرُوجِهِ عَنِ ٱلْعَالَمِ ، وَأَنَّ آخِرَ أَمْرِهِ يَبْقَىٰ فِى ٱلْعَالَمِ بَعْدَ أَنْ يَتِمَّ أَمْرُهُ فِى ٱلنُّطْقِ ، كَمَا كَانَ مِنْ شَأْنِهِ حِينَ غَسَلَ أَرْجُلَ ٱلْحَوَارِيِّينَ ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَغْسِلَ رِجْلَ شَمْعُونَ ، قَالَ لَهُ : يَاسَيِّدِى ، أَنْتَ تَغْسِلُ رِجْلِى ؟ فَقَالَ ، أَمَّا إِلَى ٱلْيَوْمِ فَكُنْتَ أَنْتَ تَغْسِلُ رِجْلِى ، وَٱلْيَوْمَ أَنَا أَغْسِلُ رِجْلَكَ . | فَهٰذَا دَلِيلٌ عَلَىٰ تَمَامِ أَمْرِهِ قَبْلَ خُرُوجِهِ عَنِ ٱلْعَالَمِ . الف - ٢٨٢

← ١٢ – الف ، ب : نسب اليها وهو صاحبه الذى . ج : نسبت اليها وهو صاحب الذى .

١ – الف ، ب : وظهوره . ج : وظهروه .   ٢ – درهرسه نسخه ، من غير ان عقد ، آمده‌است .

٥ – آيهٔ ٢٩ ، سورهٔ ١٩ (سورة مريم) . فاشارت اليه قالوا كيف نكلم من كان فى المهد صبيا .

٦ – الف ، ب : نستفتح . ج : تستفتح .   ٧ – الف ، ج : وقال . ب : قال .

٧ – دوآيهٔ ٣٠ و٣١ ، سورهٔ ١٩ (سورة مريم) . قال انّى عبدالله ءاتانى الكتاب وجعلنى نبيا . وجعلنى مباركا اين ماكنت واوصانى بالصلوة والزكوة مادمت حيا .   ٨ – الف ، ب : جرى . ج : جزى .

٩ – درهرسه نسخه ، هوالارتفاع ، آمده‌است .   ١٢ – الف ، ب : اى . ج : لمن اى . ←

وَدَلَالَةُ قَوْلِ ٱللّٰهِ، عَزَّوَجَلَّ، حِكَايَةً عَنْهُ: «مَاقُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَآ أَمَرْتَنِي بِهِ،»، إِلَىٰ قَوْلِهِ: «... فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ،»، فَقَوْلُهُ: «... تَوَفَّيْتَنِي،»، دَلِيلٌ عَلَىٰ تَمَامِ أَمْرِهِ. كَانُوا يَنَالُونَ قِسْطَهُمْ مِنَ ٱلْجَارِي، بِلَاوَاسِطَةٍ مِنْهُ، فَيَقُولُ، إِنَّهُ أُمِرَ بِتَأْلِيفِ ٱلشَّرِيعَةِ، أَوَّلَ مَاعُقِدَ عَلَيْهِ مِنْ جِهَةِ ٱلْأَصْلَيْنِ، وَأُرْقِيَ إِلَىٰ حَدِّ ٱلنُّطَقَاءِ فِي أَوَّلِ أَمْرِهِ.

«وَٱلتَّأْوِيلُ ٱلَّذِي جَرَىٰ فِي هَٰذِهِ ٱلْآيَةِ: «... يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ،»، يَعْنِي، وَقْتَ إِنْشَائِي فِي بَدْءِ أَمْرِي حِينَ نِلْتُ دَرَجَةَ ٱلْإِمَامَةِ، وَأُمِرْتُ بِٱلْإِمْسَاكِ عَنِ ٱلْمُفَاتَحَةِ، وَحِينَ أُبْعَثُ رَسُولًا مَأْمُورًا بِنَشْرِ ٱلتَّأْيِيدِ.»

هَٰذَا هُوَ ٱلْقَوْلُ ٱلْأَوَّلُ، وَهُوَ غَلَطٌ. لِأَنَّهُ، لَمْ يَكُنْ لَهُ حَدُّ ٱلْإِمَامَةِ قَبْلَ ٱلنُّطْقِ، بَلْ أُقِيمَ فِي ٱلنُّطْقِ أَوَّلَ مَا ٱتَّصَلَ بِٱلْأَصْلَيْنِ، وَأُمِرَ بِتَأْلِيفِ ٱلشَّرِيعَةِ، عَلَىٰ مَاقَدْ فَسَّرْنَا. أَلَاتَرَاهُ يَقُولُ لَهُمْ - حِينَ أَشَارَتْ إِلَيْهِ أُمُّهُ - أَوَّلَ مَاعَرَّفَهُمْ حَدَّهُ، فَقَالَ: «... ءَاتَانِيَ ٱلْكِتَابَ،»، «... وَأَوْصَانِي بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ،»، أَيْ: أُمِرْتُ بِتَأْلِيفِ ٱلشَّرِيعَةِ وَتَجْدِيدِ ٱلدَّعْوَةِ. وَهَٰذَا أَوَّلُ مَافَاتَحَهُمْ بِهِ.

«وَكَذَٰلِكَ ٱلْقَوْلُ فِي تَأْلِيفِ ٱلشَّرِيعَةِ، «... فِي ٱلْمَهْدِ صَبِيًّا.»: أَنَّهُ كَانَ فِي حَدِّ ٱلْمُسْتَجِيبِينَ، وَأَنَّهُ كَانَ يُطْلِعُهُ عَلَىٰ حَدِّ نَفْسِهِ مَرَّةً، وَيُنَحِّيهِ أُخْرَىٰ، مَخَافَةَ ٱلشَّكِّ، فِي مَالَمْ يَتَعَوَّدْ لِسَمْعِهِ. فَكَانَ عِيسَىٰ، بِتِلْكَ ٱلصِّفَةِ، فِي ذَٰلِكَ ٱلْوَقْتِ.».

← ١٢ — الف، ج: التي فيها. ب: الى فيها. ١٣ — الف: وانّ. ب، ج: وانه.

١٣ — الف، ج: يبقى. ب: بقى.

١ — الف: ودلالة اخرى. ب، ج: ودلالة.

٢ — آيهٔ ١١٧، سورهٔ ٥ (سورة المائدة). ماقلت لهم الاماامرتنى بهان‌اعبدوا الله ربى‌وربكم وكنت عليهم شهيدا مادمت فيهم فلما توفيتنى كنت انت الرقيب عليهم وانت على كل شىء شهيد. ٣ — الف، ج: كانوا. ب: وكانوا.

٤ — الف: وارقى. ب: ارقى. ج: وارقا. ٤ — الف، ج: فى اول. ب: فى‌حداول.

٥ — ظاهرًا از، والتاويل، تا، هذا هوالقول الاول، قول صاحب محصول‌است.

٥ — آيهٔ ٣٣، سورهٔ ١٩ (سورة مريم). والسلام علىّ يوم ولدت ويوم اموت ويوم ابعث حيا.

٦ — الف، ب: وامرت. ج: ومرتب. ١٠ — الف: اليه امه. ب، ج: اليه.

١٢ — ظاهرًا از، وكذلك القول فى‌تأليف الشريعة، تا، هذا القول الاول وهو غلط، قول صاحب محصول‌است. ←

هٰذَا ٱلْقَوْلُ ٱلْأَوَّلُ، وهُوَ غَلَطٌ. لِأَنَّ تَرْبِيَتَهُ، لَمْ تَكُنْ إِلَى ٱلْجِسْمَانِيِّينَ، فَيَكُونَ هٰذَا صِفَتَهُ. وَكَيْفَ يَكُونُ كَذٰلِكَ، وَأَوَّلَ مَا سَأَلُوا أُمَّهُ عَنْ شَأْنِهِ، أَشَارَتْ إِلَيْهِ، أَنْ يَسْتَفْتِحُوا مِنْ جِهَتِهِ، فَقَالُوا: « ... كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي ٱلْمَهْدِ صَبِيًّا. »، فَابْتَدَأَ وَفَاتَحَهُمْ، عَلَى مَا قَدْ جَرَى ٱلتَّفْسِيرُ بِهِ. وَكَيْفَ يَجُوزُ أَنْ يُخَافَ عَلَيْهِ ٱلشَّكُّ، وَقَدِ ٱتَّصَلَ بِالْأَصْلَيْنِ. لِأَنَّهُ، أَوَّلَ مَا سُئِلَ: « قَالَ إِنِّي عَبْدُ ٱللهِ ءَاتَانِيَ ٱلْكِتَابَ، »، فَعَرَّفَهُمْ أَنَّهُ، قَدْ جَرَى فِيهِ مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ، وَٱتَّصَلَ بِهِمَا. وَهٰذَا فِي أَوَّلِ | مَا طَالَبُوا أُمَّهُ الف - ٢٨٣
شَأْنَهُ، فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ وَأَجَابَهُمْ. وَهُوَ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي حَدِّ مَنْ يُحْذَرُ عَلَيْهِ ٱلشَّكُّ، وَلَا كَانَ فِي حَدِّ ٱلْأَتِمَّاءِ، وَلَا كَانَ تَعْلِيمُهُ مِنَ ٱلْجِسْمَانِيِّينَ فِي ٱلْمُسْتَجِيبِينَ، فَكَانَ يُطْلَعُ عَلَى حَدِّهِ مَرَّةً وَيُنَحَّى أُخْرَى.

وَقَدْ قَالَ: « إِنَّهُ، ٱتَّحَدَ بِالْكَلِمَةِ مِنْ غَيْرِ تَوَسُّطِ صَاحِبِ ٱلزَّمَانِ. ». وَكَيْفَ يَجُوزُ مَعَ هٰذِهِ ٱلْحَالِ، أَنْ يُقَالَ: « صَاحِبُهُ كَانَ يُطْلِعُهُ عَلَى حَدِّهِ مَرَّةً وَيُنَحِّيهِ أُخْرَى، مَخَافَةَ ٱلشَّكِّ. ». وَكَيْفَ يَشُكُّ مَنْ قَدِ ٱتَّحَدَ بِالْكَلِمَةِ مِنْ غَيْرِ تَوَسُّطِ صَاحِبِ ٱلزَّمَانِ؟

هٰذَا ٱلْقَوْلُ ٱلْأَوَّلُ، وَهُوَ غَلَطٌ. لِأَنَّهُ أُرْقِيَ إِلَى حَدِّ ٱلنُّطَقَاءِ فِي أَوَّلِ أَمْرِهِ، وَهٰذَا قَبْلَ مُضِيِّ يَحْيَى عَنِ ٱلْعَالَمِ. ثُمَّ مَضَى يَحْيَى بَعْدَ ذٰلِكَ، سَلَامُ ٱللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، وَلَمْ يَكُنِ ٱتِّصَالُهُ بِالْأَصْلَيْنِ، مِنْ أَجْلِ أَنَّ صَاحِبَ ٱلزَّمَانِ، ٱخْتَلَسَ بَغْتَةً، وَلَا كَانَتِ ٱلْعِلَّةُ هٰذِهِ، بَلِ ٱتَّصَلَ بِهِمَا قَبْلَ ذٰلِكَ، عَلَى

← ١٣ — الف ، ب : وانه كان يطلع . ج : وان كان يطلع .   ١٣ — الف ، ب : ينجيه . ج : ينحيه .
١٣ — الف،ب : الشكك . ج : الشكر .   ١٣، ١٤ — الف ، ب : لسمعه فكان عيسى . ج : لتسمعته فكان عيني .

١ — الف ، ب : الى الجسمانيين . ج : الى جسمانيين .   ٣ — الف ، ب : كيف نكلم . ج : كيف تكلم .
٣، ٤ — الف ، ب : وكيف يجوز . ج: وكيف .   ٥ — الف ، ب : ماطالبوا . ج : ماجلاليوا.
٦ — الف ، ب : واجابهم . ج : اجابهم .   ٧ — الف ، ج : فكان يطلع . ب : فكان ان يطلع .
٨ — الف : وينجي . ب ويحيي . ج : ويىحي .
٩ — ظاهرًا از ، انه اتحد ، تا ، وكيف يجوز، واز، صاحبه، تا ، وكيف يشكك ، قول صاحب محصول است .
١٠ — الف : على حد نفسه . ب : على حده . ج : على حد .   ١٠ — الف ، ج : وينجيه . ب : وينحيه .
١٣ — الف : سلام الله عليها . ب ، ج : سلام الله عليهم اجمعين .

حَسَبِ مَاقَدْ فَسَّرْنَاهُ . وَلَمْ تَكُنْ تَرْبِيَتُهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَمَاقَدْجَرَى ٱلْقَوْلُ فِيهِ : « إِنَّ خَامِسَ ٱلنُّطَقَاءِ كَانَ تَرْبِيَتُهُ إِلَىٰ أُمِّهِ . » ، وَإِنَّ ثَـالِثَ ٱلْأَتِمَّاءِ فِى هَٰذَا ٱلدَّوْرِ ، لَمْ تَكُنْ تَرْبِيَتُهُ إِلَىٰ أُمٍّ وَلَا أَبٍ ، وَٱلْإِسْتِدْلَالُ بِالْآيَةِ : « . . . لَاشَرْقِيَّةٍ وَلَاغَرْبِيَّةٍ ، » ، أَيْضًا خَطَأٌ ، وَسَوْفَ نَذْكُرُهُ إِنْشَاءَٱللهُ .

فصل

وَقَوْلُهُ : « . . . كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِى ٱلْمَهْدِ صَبِيًّا . » ، فَٱلْمَهْدُ ، عَلَىٰ أَوَّلِ ٱلْحُدُودِ ، إِذْعَقَدَ عَلَيْهِ وَمَهَّدَ لَهُ ٱلْأَمْرَ . وَ ٱلصَّبِىُّ ، عَلَى ٱلْمُسْتَجِيبِ . فَهُمْ لَمْ يَعْرِفُوا مَرْتَبَتَهُ فِى أَوَّلِ أَمْرِهِ ، وَقَدَّرُوا أَنَّهُ فِى حَدِّ ٱلْمُسْتَجِيبِينَ ، حَتَّىٰ تَكَلَّمَ ، وَفَاتَحَهُمْ بِحَدِّهِ ، وَعَرَّفَهُمْ مَرْتَبَتَهُ ، وَأَنَّهُ قَدْخُصَّ بِهَا ، وَأُرْقِىَ إِلَيْهَا مِنْ غَيْرِ وَاسِطَةٍ . وَ إِنَّمَا خُصَّ بِهَٰذِهِ ٱلْمَنْزِلَةِ ، فِى ٱلْإِتِّصَالِ بِالْحُدُودِ ٱلْعُلْوِيَّةِ مِنْ غَيْرِ وَاسِطَةٍ مِنَ ٱلْجِسْمَانِيِّينَ ، كَمَا قَالَ ٱللهُ ، عَزَّوَجَلَّ : « إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ، » ، ٱلْآيَةَ . لِأَنَّ ٱلدَّعْوَةَ تَمَّتْ بِهِ مِنْ | وُلْدِ أَوَّلِ ٱلْأَتِمَّاءِ ، فِى دَوْرِ ثَالِثِ ٱلنُّطَقَاءِ ، كَمَا يَتِمُّ ٱلسَّابِعُ مِنْ وُلْدِ الف ـ ٢٨٤
أَسَاسِ ثَالِثِ ٱلنُّطَقَاءِ . فَكَانَتْ لِخَامِسِ ٱلنُّطَقَاءِ ، فَضِيلَةُ ٱلْأَحَدِيَّةِ بِالْقُوَّةِ ، وَلِلسَّابِعِ ، فَضِيلَةُ ٱلْآخِرِيَّةِ بِالْفِعْلِ . وَكَذَٰلِكَ يَتَّحِدُ ٱلسَّابِعُ بِالْأَصْلَيْنِ ، اتِّصَالًا حَقِيقِيًّا بِالْفِعْلِ ، لِأَنَّهُ صَاحِبُ ٱلْكَشْفِ ، كَمَا ٱتَّصَلَ بِهِ خَامِسُ ٱلنُّطَقَاءِ بِالْقُوَّةِ ٱللَّطِيفَةِ ، لَا بِالْكَشْفِ . فَصَارَ ٱلْخَامِسُ ، مِثَالًا

---

١ ـ الف : ولم تكن . ب ، ج : ولم يكن . ١ ـ الف ، ج : كما قد جرى . ب : كماجرى .

٢ ـ آيهٔ ٣٥ ، سورهٔ ٢٤ (سورة النور) . الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح فى زجاجة الزجاجة كانها كوكب درى يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدى الله لنوره من يشاء ويضرب الله الامثال للناس والله بكل شيء عليم . ٣ ـ در هر سه نسخه ، و ذلك ايضا ، آمده است .

٥ ـ الف ، ب : وقوله كيف نكلم . ج : وقوله كيف تكلم . ـ درحاشيهٔ نسخهٔ الف : ومعنى قوله كيف نكلم من كان فى المهد صبيا وان الدعوة تمت به وله فضيلة الاحدية بالقوة وللسابع فضيلة الاخرية بالفعل .

٥ ـ الف : اذ عقد . ب ، ج : اذا عقد . ٦ ـ الف : وقدرأوا . ب : وقدّروا . ج : وقدروا .

٧ ـ الف ، ب : مرتبته . ج : مرتبة . ٧ ـ الف ، ب : قد خص بها . ج : قد حض نها .

٨ ـ الف ، ب : بهذه . ج : لهذه .

٩ ـ آيهٔ ٥٩ ، سورهٔ ٣ (سورة آل عمران) . ان مثل عيسى عندالله كمثل ءادم خلقه من تراب ثم قال له كن فيكون .

١١ ـ الف ، ب : لخامس . ج : الخامس . ١١ ـ الف : الاحدية . ب : لاجديدة . ج : الاخرية .

١١ ـ الف ، ب : وللسابع . ج : والسابع . ١٢ ـ الف ، ب : حقيقيا . ج : حقيقا .

لِلسَّابِعِ ، بِمَنْزِلَةِ ٱلْآخِرِيَّةِ ، كَمَا قَدْ فَسَّرْنَا . وَشُبِّهَ أَيْضًا بِأَوَّلِ ٱلنُّطَقَاءِ ، لِأَنَّ سَبِيلَ أَوَّلِ ٱلنُّطَقَاءِ فِي ٱلْإِتِّحَادِ بِالْأَصْلَيْنِ ، كَسَبِيلِهِ ، بِلَا وَاسِطَةٍ .

قَالَ ٱللّٰهُ ، عَزَّ وَجَلَّ : « إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ ٱللّٰهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ، » ، وَهٰكَذَا يَكُونُ سَبِيلُ ٱلسَّابِعِ عِنْدَ ظُهُورِهِ ، بِحَدِّ ٱلْآخِرِيَّةِ .

قَالَ ٱللّٰهُ ، عَزَّ وَجَلَّ : « ... كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا ، » ، فَوَجَبَ لِذٰلِكَ أَنْ يَظْهَرَ شَبَهُ ٱلْأَوَّلِ فِي ٱلْآخِرِ . فَظَهَرَ شَبَهُهُ فِي ٱلْخَامِسِ بِالْقُوَّةِ ، لِأَنَّهُ ، آخِرُ ٱلنُّطَقَاءِ مِنْ وُلْدِ ٱلْمُتِمِّ فِي دَوْرِ ٱلثَّالِثِ . وَإِنَّمَا يَظْهَرُ فِيهِ بِالْفِعْلِ ، لِأَنَّهُ ٱلْآخِرُ عَلَى ٱلْحَقِيقَةِ مِنْ جَمِيعِ ٱلْجِهَاتِ ، لَا آخِرَ بَعْدَهُ مِنَ ٱلنُّطَقَاءِ . فَهٰذِهِ عِلَّةُ ٱتِّحَادِ ٱلْخَامِسِ بِالْأَصْلَيْنِ مِنْ غَيْرِ وَاسِطَةٍ ، لَا مِنْ جِهَةِ أَنَّ صَاحِبَ ٱلزَّمَانِ كَانَ زَكَرِيَّا . وَيَحْيَىٰ لَمْ يُعَدَّ مِنَ ٱلْأَتِمَّاءِ ، ٱلَّذِينَ مَضَوْا فِي ٱلدَّوْرِ ٱلرَّابِعِ ، بَلْ كَانَتْ لَهُ ٱلرُّتْبَةُ ، ٱلَّتِي قَدْ ذَكَرْنَاهَا ، وَلَمْ يَخْرُجْ مِنَ ٱلْعَالَمِ إِلَّا بَعْدَ ٱتِّحَادِ ٱلنَّاطِقِ ٱلْخَامِسِ بِالْأَصْلَيْنِ ، وَقِيَامِهِ بِالنُّطْقِ ، وَٱسْتِوَائِهِ فِي مِحْرَابِهِ ، وَٱبْتِدَائِهِ بِتَأْلِيفِ ٱلشَّرِيعَةِ ، عَلَىٰ حَسَبِ مَا قَدْ فَسَّرْنَا . وَمَا كَانَ لِزَكَرِيَّا ، حَدُّ ٱلتَّمَامِيَّةِ ، بَلْ كَانَ لَاحِقًا ، عَلَىٰ مَا قَدْ ذَكَرْنَاهُ .

وَأَمَّا تَأْوِيلُ ٱلْآيَةِ فِي قِصَّةِ ٱلْمَسِيحِ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، قَوْلُهُ : « إِذْ قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَاءِ ، » ، وَقَوْلُهُ : « ... فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ

---

١ — الف : لان . ب ، ج : ولان . ٣ — الف : تعالى . ب ، ج : عزوجل .

٥ — آيهٔ ١٠٤ ، سورهٔ ٢١ (سورة الانبياء) يوم نطوى السماء كطى السجل للكتب كما بدأنا اول خلق نعيده وعدا علينا انا كنا فاعلين .

٦ — الف ، ب : شبه الاول فى الاخر . ج : شبيه الاول فى الاخرية .

٦ — الف ، ب : شبهه . ج : شبه . ٨ — الف : فهذه علة . ب : فهذه . ج : فهذه عليه .

٩ — الف ، ب : او يحيى لم يعد . ج : ويحيى بعد . ٩ — الف : فى دور . ب ، ج : فى الدور .

٩ — الف ، ب : له الرتبة . ج : له الرتب . ١٠ — الف ، ب : واستوائه . ج : واستوابه .

١١ — الف ، ج : ماقد فسرنا . ب : مافسرنا . ١١ — درهرسه نسخه ، ولا كان ، آمده‌است .

١٣ — آيهٔ ١١٢ ، سورهٔ ٥ (سورة المائدة) . اذ قال الحواريون ياعيسى ابن مريم هل يستطيع ربك ان ينزّل علينا مائدة من السماء قال اتقوا الله ان كنتم مؤمنين .

١٣ — آيهٔ ١١٧ ، سورهٔ ٥ (سورة المائدة) . ماقلت لهم الا ما امرتنى به ان اعبدوا الله ربى وربكم وكنت عليهم شهيدا مادمت فيهم فلما توفيتنى كنت انت الرقيب عليهم وانت على كل شىء شهيد .

الف - ۲۸۵ ٱلرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ، » ، فَإِنَّا نَذْكُرُهُ عِنْدَ ذِكْرِ مَنْ كَانَتْ لَهُ مِثْلُ هٰذِهِ ٱلْقِصَّةِ ، | إِنْ شَاءَ ٱللّٰهُ ، وَبِهِ ٱلْحَوْلُ وَٱلْقُوَّةُ .

فصل

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِي :

« أَنَّ ٱلْخَامِسَ يُشْبِهُ ٱلسَّابِعَ ، لِأَنَّهُ غَابَ وَرُفِعَ إِلَى ٱلسَّمَاءِ ، ثُمَّ يَعُودُ ، كَمَا أَنَّ ٱلسَّابِعَ غَابَ ، ثُمَّ يَعُودُ . » .

فَقَدْ ذَكَرْنَا فِي بَابِ شَبَهِ ٱلْخَامِسِ بِالسَّابِعِ ، مِنْ أَيِّ جِهَةٍ هُوَ .

فَأَمَّا فِي بَابِ ٱلْغَيْبَةِ ، فَلَيْسَتْ غَيْبَتُهُ مِثْلَ غَيْبَةِ ٱلسَّابِعِ . قَالَ ٱللّٰهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فِي قِصَّتِهِ ، حِكَايَةً عَنِ ٱلْيَهُودِ : « وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا ٱلْمَسِيحَ ، » ، ٱلْآيَةُ ، وَمَا ذَكَرَ ٱللّٰهُ فِي صِفَتِهِ فِي هٰذِهِ ٱلْآيَةِ ، مُخَالِفٌ لِمَا عَلَيْهِ أَهْلُ ٱلْكِتَابَيْنِ فِي ظَاهِرِ ٱلتَّنْزِيلِ ، لِأَنَّ ٱللّٰهَ ، عَزَّ وَجَلَّ ، ذَكَرَ أَنَّ ٱلْيَهُودَ لَمْ تَقْتُلْهُ ، وَأَنَّهُ ، أُلْقِيَ شَبَهُهُ عَلَى ٱلَّذِي دَلَّ عَلَيْهِ ، فَقَتَلُوا ٱلَّذِي شُبِّهَ بِهِ . وَقَدْ أَقَرَّتِ ٱلْيَهُودُ ، أَنَّهَا قَتَلَتْهُ وَصَلَبَتْهُ بِعَيْنِهِ . وَقَدْ نَطَقَ ٱلْإِنْجِيلُ بِمِثْلِ ذٰلِكَ ، وَأَنَّهُمْ أَنْزَلُوهُ مِنَ ٱلصَّلِيبِ ، وَدَفَنُوهُ . وَٱتَّفَقَتِ ٱلْيَهُودُ وَٱلنَّصَارَىٰ عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ ، وَلَمْ تَكُنْ لَهُ غَيْبَةٌ فِي ظَاهِرِ ٱلْأَمْرِ ، إِلَّا فِي مُضِيِّهِ عَنِ ٱلْعَالَمِ بِالْقَتْلِ . وَفِي ٱلْقُرْآنِ أَنَّهُ رُفِعَ إِلَى ٱلسَّمَاءِ ، وَلَيْسَ رَفْعُهُ إِلَى ٱلسَّمَاءِ مِثَالَ غَيْبَةِ ٱلسَّابِعِ . وَأَيْضًا فَإِنَّهُ تَمَّ أَمْرُهُ قَبْلَ مُضِيِّهِ عَنِ ٱلْعَالَمِ . وَٱلسَّابِعُ ، فَلَمْ يَتِمَّ أَمْرُهُ فِي غَيْبَتِهِ ، بَلِ ٱلدَّعْوَةُ بِٱسْمِهِ ، إِلَىٰ وَقْتِ ظُهُورِهِ . وَبَيْنَ ٱلْقَضِيَّتَيْنِ فَرْقٌ بَعِيدٌ .

---

۱ — درهرسه نسخه ، نذكر ، آمده است .

۵ — ظاهرًا از ، ان الخامس ، تا ، فقد ذكرنا ، قول صاحب محصول است. ۵ — الف ، ج : يشبه . ب : شبيه .

۸ — الف ، ب : فاما فى باب الغيبة . ج : قاما فى باب الغيب . — درحاشيهٔ نسخهٔ الف : ذكر غيبة الخامس .

۸ — الف : فى قصته . ب ، ج : فى قصة .

۹ — آيهٔ ۱۵۷ و ۱۵۸ ، سورهٔ ۴ (سورة النساء) . وقولهم انا قتلنا المسيح عيسى ابن مريم رسول الله وماقتلوه وماصلبوه ولكن شبّه لهم وان الذين اختلفوا فيه لفى شك منه مالهم به من علم الا اتباع الظن وما قتلوه يقينا . بل رفعه الله اليه وكان الله عزيزا حكيما . ۹ — الف : وماذكر الله . ب ، ج : وكما ذكر الله .

۱۰ — الف : عزوجل ، ندارد. ۱۱ — الف : تشبه . ب ، ج : شبه. ۱۱ — الف ، ب : وصلبته . ج : وصلبة .

۱۳ — الف : غيبة فى ظاهر الا مضيه . ب ، ج : غيبته فى ظاهر الا فى مضيه .

۱۴ — الف ، ب : فانه تم امره قبل . ج : فانه قبل . ۱۵ — الف ، ب : باسمه . ج : بالسمه . ←

وَٱلَّذِى نَطَقَ بِهِ ٱلْقُرْآنُ فِى رَفْعِهِ إِلَى ٱلسَّمَاءِ، فَإِنَّ ٱلْمَعْنَىٰ فِيهِ لِغَيْرِهِ. وَإِنَّمَا يَصِحُّ ظَاهِرُ مَا فِى ٱلْقُرْآنِ بِالتَّأْوِيلِ، فَإِذَا حَمَلْتَهُ عَلَى ٱلتَّأْوِيلِ، وَضَحَ ٱلْمَعْنَىٰ وَظَهَرَ صِدْقُ مُحَمَّدٍ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

وَنَقُولُ: إِنَّ ٱلْمَعْنَى ٱلَّذِى نَطَقَ بِهِ ٱلْقُرْآنُ، مِنْ شَأْنِ ٱلْمَسِيحِ وَرَفْعِهِ إِلَى ٱلسَّمَاءِ. فَإِنَّ ٱلْمَعْنَىٰ رَاجِعٌ إِلَى ٱلْأَسَاسِ، وَهِىَ قِصَّةٌ تَدُلُّ عَلَىٰ حَدِّ ٱلْأَسَاسِ، لِأَنَّ ٱلْأَسَاسَ، هُوَ ٱلْمَسِيحُ فِى هٰذَا ٱلدَّوْرِ، وَعَلَيْهِ وَقَعَ ٱلْمَثَلُ، وَٱلدَّلَالَاتُ عَلَىٰ هٰذَا كَثِيرَةٌ، مِنْهَا قَوْلُ ٱلنَّبِىِّ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ: «لَوْلَا أَنْ تَقُولَ فِيكَ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِى مَا قَالَتِ ٱلنَّصَارَىٰ فِى ٱلْمَسِيحِ،»، ٱلْحَدِيثُ مَعْرُوفٌ. وَقَدْ قَالَتْ فِرَقٌ مِنَ ٱلْغُلَاةِ وَجُهَّالِ هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ، كَمَا قَالَتِ ٱلنَّصَارَىٰ فِى ٱلْمَسِيحِ مِثْلًا بِمِثْلٍ.

وَٱلْمَسِيحُ، مَعْنَاهُ مَمْسُوحٌ، وَيَكُونُ مَاسِحٌ، فَعِيلٌ بِمَعْنَىٰ | فَاعِلٍ وَبِمَعْنَىٰ مَفْعُولٍ، كَأَنَّهُ الف - ٨٦' هُوَ ٱلَّذِى مَسَحَ أَهْلَ ٱلْحَقِيقَةِ بِالْقُدْسِ وَٱلطَّهَارَةِ، لِأَنَّهُ ٱلْغَايَةُ فِى هٰذَا ٱلدَّوْرِ. وَيَكُونُ هُوَ أَيْضًا، ٱلَّذِى مُسِحَ بِالطَّهَارَةِ وَٱلْقُدْسِ، وَهُوَ عَلَىٰ غَايَةٍ مِنْ مَسْحٍ. وَٱلْيَهُودُ ٱلَّتِى قَتَلَتْهُ، عَلَى ٱلْأَضْدَادِ، ٱلَّذِينَ تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ، وَفَعَلُوا أَفْعَالَ ٱلْيَهُودِ، فِى كِتْمَانِهِمْ حَدَّهُ وَمَنْزِلَتَهُ عَلَىٰ أَهْلِ ٱلنَّجْدَيْنِ، كَمَا كَتَمَتِ ٱلْيَهُودُ أَمْرَ ٱلنَّاطِقِ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ.

قَالَ ٱللهُ، عَزَّ وَجَلَّ: «... وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ ٱللهِ عَلَى ٱلْكَافِرِينَ.»، قَالُوا فِى ٱلتَّفْسِيرِ، إِنَّ ٱلْيَهُودَ كَانُوا يَنْتَظِرُونَ خُرُوجَ مُحَمَّدٍ،

← ١٥ — الف، ب : القضيتين. ج : القصتين.

١ — الف، ب : يصح. ج : يصبح.
٢ — الف : صح المعنى. ب، ج : وضح المعنى.
٢ — الف، ب : وظهر صدق محمد. ج : وصدق ظهر محمد.
٤ — حاشيه نسخه الف : الاساس هو المسيح فى هذا الدور.
٤ — الف : نطق. ب، ج : الذى نطق.
٤ — الف، ب : ورفعه. ج : ورفعة.
٥ — الف، ج : قصة. ب : قصته.
٧ — الف، ب : طائفة. ج : طائعة.
٨ — الف، ب : من الغلاة. ج : من الغلات.
٨ — الف، ج : هذه الامة. ب : هذا الامة.
١٠ — الف، ب : والطهارة لانه الغاية فى التاويل. ج : والطاهره لانه الغاية.
١١ — الف، ب : بالطهارة. ج : بالظاهرة.
١٢ — الف، ب : كما كتمت اليهود امر الناطق. ج : كما كتمه اليهود وامر الناطق. →

صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لِيَسْتَظْهِرُوا بِهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ، فَلَمَّا ظَهَرَ عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، أَنْكَرُوهُ، وَكَفَرُوا بِهِ. فَكَانَ ٱلْأَضْدَادُ عَلَى أَمْثَالِهِمْ، كَانُوا يَنْتَظِرُونَ أَنْ يُقِيمَ ٱلنَّاطِقُ أَسَاسًا، يُقِيمُونَ ٱلدَّعْوَةَ بِاسْمِهِ، فَلَمَّا أَقَامَهُ كَفَرُوا بِهِ، أَيْ، سَتَرُوا حَدَّهُ وَمَنْزِلَتَهُ عَنِ ٱلْحُدُودِ، فَقَالَ ٱللهُ، عَزَّ وَجَلَّ، حِكَايَةً عَنِ ٱلْيَهُودِ: «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا ٱلْمَسِيحَ عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ ٱللهِ، »، أَيْ، إِنَّهُمْ لَمَّا عَانَدُوهُ، وَجَحَدُوا بِهِ، وَكَتَمُوا أَمْرَهُ، ادَّعَوْا أَنَّهُمْ قَدْ أَسْقَطُوهُ عَنْ مَنْزِلَتِهِ، فَقَالَ ٱللهُ، عَزَّ وَجَلَّ، رَدًّا عَلَيْهِمْ: «... وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ، »، أَيْ، إِنَّهُمْ لَمْ يُسْقِطُوهُ بِإِنْكَارِهِمْ حَقَّهُ وَجُحُودِهِمْ بِهِ. وَمَا صَلَبُوهُ، أَيْ، وَمَا فَضَحُوهُ بِمَا فَعَلُوا، وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ. قَالُوا أُلْقِيَ شَبَهُهُ عَلَى مَنْ أَغْوَى ٱلْيَهُودَ بِهِ وَدَلَّهُمْ عَلَيْهِ. أَيْ، إِنَّ ٱلَّذِي أَغْرَى ٱلْأَضْدَادَ وَأَتْبَاعَهُمْ بِالْأَسَاسِ، وَدَلَّهُمْ عَلَى إِفْسَادِ أَمْرِهِ وَٱلْفَسَادِ فِي دَعْوَتِهِ، هُوَ ٱلَّذِي شُبِّهَ بِالْأَسَاسِ، لِادِّعَائِهِ مَنْزِلَتَهُ، وَقُعُودِهِ مَقْعَدَهُ. فَكَانَ قَدْ أُلْقِيَ شَبَهُهُ عَلَيْهِ، وَهُوَ ٱلَّذِي قُتِلَ وَصُلِبَ، لَا ٱلْأَسَاسُ. أَيْ، هُوَ ٱلَّذِي أُسْقِطَ عَنْ حَدِّهِ وَمَنْزِلَتِهِ، وَٱفْتَضَحَ بِفِعْلِهِ، وَجَرَى عَلَيْهِ مَا تَمَنَّاهُ فِي ٱلْأَسَاسِ.

«... وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّ، »، أَيْ، اتِّبَاعَ ٱلضِّدِّ مِنَ ٱلنَّاكِثِينَ. وَأَهْلُ ٱلظَّاهِرِ، يَشُكُّونَ فِي مَرْتَبَةِ ٱلْأَسَاسِ، وَلَا عِلْمَ لَهُمْ بِحَقِيقَةِ أَمْرِهِ، | إِلَّا ٱتِّبَاعَ (الف - ٢٨٧)
ٱلظَّنِّ. أَيْ، إِنَّهُمْ أَتْبَاعُ لِرِئَاسَتِهِمْ فِي ظَاهِرِ ٱلْأَمْرِ، وَهُوَ ٱلظَّنُّ ٱلَّذِي لَا حَقِيقَةَ فِيهِ وَلَا يَقِينَ مَعَهُ.

← ١٤ — آيهٔ ٨٩، سورهٔ دوم (سورة البقرة). ولما جاءهم كتاب من عندالله مصدق لما معهم وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ماعرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين.

١٥ — الف. وكانوا. ب، ج: ان اليهود كانوا.

٢ — الف: على مثالهم. ب، ج: على امثالهم.

٣ — الف، ب: اقامه كفروا به. ج: اقامه به.

٤ — درحاشيهٔ نسخهٔ الف: معنى قوله تعالى وقولهم انا قتلنا المسيح الاية الى بل رفعه الله اليه.

٦ — الف: اى لم. ب، ج: اى انهم لم.

٦ — درهرسه نسخه، ولاصلبوه اى ولافضحوه، آمده است.

٨ — الف، ب: اغرى. ج: اعزى.

٨ — الف، ب: افساد امره (ب: نسخه بدل، افساد امرهم). ج: اسناد امره.

٩ — الف، ب: تشبه. ج: شبه.

٩ — الف، ب: لادعائه. ج: لادعايه.

١٣ — الف، ج: الا اتباع الظن اى انهم اتباع لرياستهم. ب: الا اتباع لرياستهم.

«... وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا.»، فَالْيَقِينُ، عَلَى الدَّعْوَةِ الْحَقِيقِيَّةِ. أَيْ، مَا أَسْقَطُوهُ عَنْ رُتْبَتِهِ الْحَقِيقِيَّةِ، وَإِنْ كَانُوا قَدْ غَلَبُوهُ فِي ادِّعَاءِ مَنْزِلَتِهِ ظَاهِرًا. وَقَالَ أَهْلُ التَّفْسِيرِ، «... وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا.»، أَيْ، مَا عَلِمُوا ذٰلِكَ عِلْمًا يَقِينًا. يُقَالُ، قَتَلْتُهُ عِلْمًا وَقَتَلْتُهُ يَقِينًا، أَي، اسْتَشْعَرْتُ عِلْمَهُ وَتَيَقَّنْتُهُ. فَهُوَ دَلِيلٌ أَيْضًا عَلَى مَا قُلْنَا. إِنَّهُ لَا عِلْمَ لَهُمْ بِحَقِيقَةِ أَمْرِهِ وَمَرْتَبَتِهِ فِي الْأَسَاسِيَّةِ، بَلْ يَعْرِفُونَهُ فِي ظَاهِرِ أَمْرِهِ، كَمَا قَالَ اللّٰهُ، عَزَّ وَجَلَّ، فِي صِفَةِ مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «... وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ.»، لِأَنَّهُمْ لَا يَعْرِفُونَ مَنْزِلَتَهُ. وَقَوْلُهُ: «... رَفَعَهُ اللّٰهُ إِلَيْهِ،»، أَيْ، رَفَعَهُ النَّاطِقُ، وَأَرْقَاهُ إِلَى مَنْزِلَةِ الْأَسَاسِيَّةِ، وَهُوَ ارْتِفَاعُهُ إِلَى السَّمَاءِ، لِأَنَّهُ، سَمَا بِهَا عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الدَّعْوَةِ، فَهُوَ فِي السَّمَاءِ، إِلَى الْوَقْتِ الَّذِي حُدَّ لَهُ، ثُمَّ يَنْزِلُ إِلَى الْأَرْضِ. أَيْ، إِنَّ الدَّعْوَةَ مَنْسُوبَةٌ إِلَيْهِ، وَهُوَ أَعْلَى الْحُدُودِ كُلِّهَا، إِلَى وَقْتِ ظُهُورِ صَاحِبِ الْكَشْفِ، فَعِنْدَهَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ، وَيُقَدِّمُهُ، وَيُصَلِّي خَلْفَهُ، وَيَقُولُ لَهُ، لَكَ أُقِيمَتِ الصَّلٰوةُ، أَيْ، عِنْدَهَا يَدَّعِي لَهُ أَنَّهُ النِّهَايَةُ، وَأَنَّهُ صَاحِبُ الْكَشْفِ، وَأَنَّ الرِّفْعَةَ لَهُ عَلَى جَمِيعِ الْحُدُودِ، فَيَكُونُ ذٰلِكَ نُزُولُهُ مِنَ السَّمَاءِ.

وَقَوْلُهُ، عَزَّ وَجَلَّ: «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ.»، فَقَوْمُكَ، عَلَى لَوَاحِقِ النَّاطِقِ. لِأَنَّ الْقَوْمَ، هُمُ الرِّجَالُ دُونَ النِّسَاءِ. قَالَ اللّٰهُ، عَزَّ وَجَلَّ: «... لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ

---

١ — الف : اى ماسقطوه عن رتبته فى‌الحقيقة. ب : اى مااسقطوه عن‌رتبته الحقيقية. ج : اى مااسقطوه عن‌رتبة‌الحقيقة.

٢ — الف، ب : فى‌ادعاء. ج : فى‌ادعا. ٣ — الف، ب : ماعلموا. ج : ماعملوا.

٣ — الف : وقتلته يقينا اى اشعرت. ب : وقتلته يقيتا اى استشعرت. ج : وقتلت يقينا اى اشتعرت.

٥ — آيهٔ ١٩٨، سورهٔ ٧ (سورة الاعراف). وان تدعوهم الى الهدى لايسمعوا وتراهم ينظرون اليك وهم‌لايبصرون.

٦ — الف : لايعرفون. ب : لم يعرفوا. ج : لايعرفوا. ٦ — الف : بل رفعه‌الله. ب، ج : رفعه‌الله.

٦ — الف، ب : اى رفعه. ج : رفعه. ٩ — الف، ب : الى وقت ظهور. ج : الى وقت.

١٠ — الف، ب : اى عندها يدعى. ج : اى عقدها يدع. ١٠ — الف، ب : وانه صاحب. ج : وان صاحب.

١٢ — آيهٔ ٥٧، سورهٔ ٤٣ (سورة الزخرف). — درحاشيهٔ نسخهٔ الف : فى معنى قوله ولما ضرب ابن مريم مثلا اذا قومك منه يصدون. ١٣ — درحاشيهٔ نسخهٔ الف : القوم هم‌الرجال دون النساء.

١٣ — آيهٔ ١١، سورهٔ ٤٩ (سورة‌الحجرات). ياايها‌الذين‌امنوا لايسخر قوم من‌قوم عسى‌ان‌يكونوا خيرا منهم ولانساء من‌نساء عسى ان‌يكن خيرا منهن ولاتلمزوا انفسكم ولاتنابزوا بالالقاب بئس‌الاسم الفسوق بعد الايمان ومن لم‌يتب فاولئك هم الظالمون.

عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ ، » ، فَجَعَلَ ٱلْقَوْمَ ، الرِّجَالَ دُونَ ٱلنِّسَاءِ . وَٱلْقَوْمُ ، عَلَى ٱللَّوَاحِقِ . وَٱلنِّسَاءُ ، عَلَى مَنْ دُونَهُمْ مِنَ ٱلْحُدُودِ .

قَالَ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ : « ٱلرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى ٱلنِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ ، » ، أَيْ ، إِنَّ فَضْلَ ٱللَّوَاحِقِ عَلَى مَنْ دُونَهُمْ ، لِتَفْضِيلِ ٱللهِ إِيَّاهُمْ ، لِأَنَّهُمْ قَدْ أُقِيمُوا عَلَيْهِمْ . | « . . . وَبِمَا أَنْفَقُوا الف - ٢٨٨ مِنْ أَمْوَالِهِمْ ، » ، أَيْ ، إِنَّهُمْ يُفَاتِحُونَ مَنْ دُونَهُمْ مِنَ ٱلْحُدُودِ .

فَقَوْلُهُ ، عَزَّ وَجَلَّ : « وَلَمَّا ضُرِبَ ٱبْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ . » ، أَيْ ، لَمَّا أَشَارَ ٱلنَّاطِقُ إِلَى ٱلْأَسَاسِ ، وَأَقَامَهُ مِثَالًا لِنَفْسِهِ . لِأَنَّ ٱلْأَسَاسَ ، مِثَالُ ٱلنَّاطِقِ ، ٱلَّذِي مَثَّلَهُ لِأَهْلِ ٱلنَّجْدَيْنِ ، لِيَقْتَدُوا بِهِ . فَلَمَّا أَقَامَهُ مِثَالًا لِنَفْسِهِ ، صَدَّ عِنْدَ ذَٰلِكَ ٱلْأَضْدَادُ ، ٱلَّذِينَ كَانُوا قَائِمِينَ بِأَمْرِ ٱلدَّعْوَةِ ، قَبْلَ أَنْ أُقِيمَ . « وَقَالُوا ءَأَٰلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ ، » ، يَعْنِي ، ٱسْتَكْبَرُوا عَنْهُ . وَٱدَّعَوْا أَنَّ رُؤَسَاءَهُمْ أَعْلَى مَرَاتِبَ مِنْهُ . « . . . مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ . » ، عَرَّفَهُ ، أَنَّهُمْ سَوْفَ يَصِيرُونَ أَضْدَادًا وَخُصَمَاءَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ . وَأَنَّهُمْ يَغْلِبُونَهُ عَلَى ظَاهِرِ مَنْزِلَتِهِ ، وَيُنَازِعُونَهُ فِيهَا .

وَقَوْلُهُ : « وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ ، » ، أَيْ ، إِنَّهُ ٱلدَّلِيلُ عَلَى ٱلسَّاعَةِ . لِأَنَّ ٱلْعِلْمَ ، يَكُونُ عَلَامَةً يُسْتَدَلُّ بِهِ عَلَى ٱلشَّيْءِ ، وَكَانَ هُوَ صَاحِبَ ٱلتَّأْوِيلِ ، ٱلَّذِي نِهَايَتُهُ إِلَى ٱلسَّاعَةِ ، وَهُوَ ٱلدَّلِيلُ عَلَيْهِ . وَتُقْرَأُ هَٰذِهِ ٱلْآيَةُ « لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ » وَ « وَلَعَلَمٌ » ، وَهُمَا جَمِيعًا بِمَعْنًى وَاحِدٍ ، لِأَنَّهُ ، إِذَا كَانَ عِلْمًا لَهَا ،

---

٢ — الف : فالقوم . ب ، ج : والقوم .

٣ — آيه ٣٤ ، سوره ٤ (سوره النساء) . الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض وبما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله والتى تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن فى المضاجع واضربوهن فان اطعنكم فلاتبغوا عليهن سبيلا ان الله كان عليا كبيرا .

٤ — الف ، ج : فضل اللواحق . ب : افضل اللواحق.

٤ — الف ، ج : لانهم قد اقيموا . ب : لانهم قد اقيموا .

٥ — الف ، ب : يفاتحون . ج : تفاتحون .

٧ — الف ، ب : لان الاساس . ج : كان الاساس .

٩ — آيه ٥٨ ، سوره ٤٣ (سورة الزخرف) . وقالوا ءالهتنا خير ام هو ماضربوه لك الا جدلا بل هم قوم خصمون .

٩ — الف ، ج : يعنى . ب : ماضربوه يعنى .

٩ — الف ، ب : اعلى مراتب . ج : على مراتب .

١٢ — آيه ٦١ ، سوره ٤٣ (سورة الزخرف) . وانه لعلم للساعة فلاتمترن بها واتبعون هذا صراط مستقيم . — درحاشيه نسخه الف : ومعنى قوله تعالى لعلم للساعة فلاتمترن بها واتبعون هذا صراط مستقيم .

١٤ — الف : تقرأ . ب ، ج : يقرأ .

فَهُوَ ٱلْعَلَمُ ٱلَّذِى يُسْتَدَلُّ بِهِ عَلَيْهِ. وَٱلسَّاعَةُ، جُزْءٌ مِنَ ٱلْيَوْمِ، وَلَيْسَتِ ٱلْيَوْمَ بِعَيْنِهِ، وَهُوَ عَلَى ٱلثَّامِنِ، ٱلَّذِى بِهِ يُغْلَقُ بَابُ ٱلتَّوْبَةِ، وَهُوَ بَابُ ٱلْجَنَّةِ ٱلثَّامِنِ، ٱلَّذِى هُوَ مُغْلَقٌ، لَا يَدْخُلُ مِنْهُ إِلَى ٱلْجَنَّةِ أَحَدٌ، وَهُوَ ٱلَّذِى ذَكَرَهُ ٱللهُ، عَزَّ وَجَلَّ، حَيْثُ يَقُولُ: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ ٱلْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِىَ رَبُّكَ، ». قَالَ أَهْلُ ٱلتَّفْسِيرِ، «تَأْتِيَهُمُ ٱلْمَلَائِكَةُ، »، يَعْنِى ٱلْمَوْتَ. «أَوْ يَأْتِىَ رَبُّكَ، »، يَوْمُ ٱلْقِيَامَةِ. «أَوْ يَأْتِىَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ، »، خُرُوجُ ٱلدَّابَّةِ، وَقَالَ قَوْمٌ، هُوَ نُزُولُ ٱلْمَسِيحِ. فَإِتْيَانُ ٱلْمَلَائِكَةِ عِنْدَ ٱلْمَوْتِ، عَلَى ٱنْكِشَافِ أَمْرِ ٱلنُّجَبَاءِ، وَٱنْقِطَاعِ ذِكْرِ ٱلْأَضْدَادِ، فَذَٰلِكَ، هُوَ مَوْتُهُمْ. وَإِتْيَانُ رَبِّكَ فِى ٱلْقِيَامَةِ، عَلَى صَاحِبِ ٱلْكَشْفِ عَنِ ٱلسَّاقِ، ٱلَّذِى، كَانَ إِلَيْهِ، تَرْبِيَةُ ٱلْحُدُودِ ٱلسُّفْلِيَّةِ. وَبَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ، ٱلَّذِى هُوَ دَابَّةُ ٱلْأَرْضِ وَنُزُولُ ٱلْمَسِيحِ، | عَلَى ٱلثَّامِنِ ٱلَّذِى يُغْلِقُ بَابَ ٱلتَّوْبَةِ، كَمَا ذَكَرْنَا. فَهَٰذِهِ، ثَلَاثَةُ أَحْوَالٍ. أَحَدُهَا، بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ، وَهُوَ حَدُّهُ وَمَنْزِلَتُهُ، أَعْنِى، ٱلثَّامِنَ، ٱلَّذِى، يُغْلِقُ بَابَ ٱلتَّوْبَةِ. أَلَا تَرَاهُ يَقُولُ: «... يَوْمَ يَأْتِى بَعْضُ ءَايَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِى إِيمَانِهَا خَيْرًا، »، وَقَالَ، جَلَّ ذِكْرُهُ: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا ٱلسَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ. ». فَقَوْلُهُ، تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ: «وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ، »، قَدْ تَقَدَّمَ ٱلْقَوْلُ بِهِ. وَيُقْرَأُ أَيْضًا، إِنَّهُ لَذِكْرٌ لِلسَّاعَةِ، أَىْ، هُوَ صَاحِبُ ٱلتَّأْوِيلِ، ٱلَّذِى يُذْكَرُ بِهِ، أَمْرُ ٱلسَّاعَةِ وَأَشْرَاطُهَا. الف - ٢٨٩

وَقَدْ رُوِىَ عَنِ ٱلصَّادِقِ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، أَنَّهُ، سُئِلَ عَنْ تَفْسِيرِ قَوْلِهِ: «صٓ وَٱلْقُرْءَانِ ذِى ٱلذِّكْرِ. »، فَقَالَ: ٱلذِّكْرُ، هُوَ أَمِيرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ. وَأَيْنَمَا وَجَدْتَ فِى ٱلْقُرْآنِ ٱلذِّكْرَ،

---

١ — الف، ج: وليست اليوم. ب: ولست اليوم.

٢ — الف: هو مغلق لايدخل منه. ب: هو مغلق لايدخل. ج: يغلق لايدخل منه.

٣ — آيه ١٥٨، سوره ٦ (سورة الانعام). هل ينظرون الا ان تاتيهم الملائكة اوياتى ربك اوياتى بعض ءايات ربك يوم ياتى بعض ءايات ربك لاينفع نفسا ايمانها لم تكن ءامنت من قبل اوكسبت فى ايمانها خيرا قل انتظروا انّا منتظرون.

٤، ٥ — الف، ب: اوياتى. ج: ويانى. — درحاشيه نسخه الف: وتفسير معنى قوله هل ينظرون الا ان تاتيهم الملائكة او ياتى ربك او ياتى بعض ايات ربك يوم بعض ايات ربك لاينفع نفسا ايمانها لم تكن اامنت من قبل اوكسبت فى ايمانها.

٦ — الف، ب: على انكشاف. ج: على الكشاف.

١١ — ب، ج: جل ذكره. الف: ندارد.

١١ — آيه ٦٦، سوره ٤٣ (سورة الزخرف). ←

فَاعْلَمْ ، أَنَّهُ يُعْنَىٰ بِهِ . وَإِنَّمَا عَنَى ٱلصَّادِقُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، أَنَّهُ صَاحِبُ ٱلتَّأْوِيلِ ، ٱلَّذِى يُذَكَّرُ بِهِ ٱلنَّاسُ ، وَبِهِ يَتَذَكَّرُونَ وَيَعْرِفُونَ وَيَعْلَمُونَ مَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ ، مِنْ مَعَالِمِ دِينِهِمْ .

« . . . فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَٱتَّبِعُونِ ، » ، أَيِ ٱتَّبِعُوا أَمْرِى ، فِى إِقَامَةِ طَاعَةِ هَٰذَا ، ٱلَّذِى ، يَسْلُكُ بِكُمُ ٱلطَّرِيقَ . حَثَّ أَهْلَ ٱلنَّجْدَيْنِ ، عَلَى ٱتِّبَاعِهِ ، وَٱجْتِنَابِ أَمْرِ ٱلْأَضْدَادِ ، وَحَذَّرَهُمُ ٱلْإِرْتِيَابَ فِى أَمْرِهِ ، وَعَرَّفَهُمْ ، أَنَّهُ ، صَاحِبُ ٱلصِّرَاطِ ٱلْمُسْتَقِيمِ ، ٱلَّذِى ، عَلَيْهِ يَسْلُكُ ٱلنَّاسُ ، وَبِهِ نَجَاتُهُمْ ، وَٱسْتِقَامَةُ أَمْرِ دِينِهِمْ . فَرَفْعُ ٱلْمَسِيحِ إِلَى ٱلسَّمَاءِ ، وَنُزُولُهُ ، عَلَىٰ مَا ذَكَرْنَا . وَهُوَ يَكُونُ فِى ٱلسَّمَاءِ ، إِلَىٰ وَقْتِ ظُهُورِ ٱلسَّاعَةِ ، لِأَنَّ ٱلدَّعْوَةَ بِالتَّأْوِيلِ ، ٱلْمَنْسُوبِ إِلَيْهِ ، إِلَىٰ ذَٰلِكَ ٱلْوَقْتِ ، وَبِهِ يَتِمُّ أَمْرُهُ .

وَقَدْ ذَهَبَ قَوْمٌ ، فِى تَأْوِيلِ هَٰذِهِ ٱلْآيَةِ : « ... ٱبْنُ مَرْيَمَ ، » إِلَىٰ وَجْهٍ آخَرَ ، وَجَعَلُوا ٱبْنَ مَرْيَمَ ، بَعْضَ ٱلنُّجَبَاءِ ، وَهُوَ خَطَأٌ . وَأَسْأَلُ ٱللهَ ٱلتَّوْفِيقَ .

فصل

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى :

« أَنَّ ٱلْمَسِيحَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، لَمْ يَجْمَعِ ٱلْإِنْجِيلَ ، وَلَا أَلَّفَ ٱلشَّرِيعَةَ ، وَأَنَّ سَبِيلَهُ ، كَانَ سَبِيلَ أَوَّلِ ٱلنُّطَقَاءِ ، فَلِذَٰلِكَ ، كَانَ شَبِيهًا بِأَوَّلِ ٱلنُّطَقَاءِ ، وَأَنَّهُ كَانَ فِى عَهْدِهِ ، | جَارِيًا عَلَىٰ شَرِيعَةِ الف - ۲۹۰
مُوسَىٰ ، غَيْرَ عَادِلٍ عَنْهَا . » .

← ۱۳ — الف ، ب : ويقرا . ج : ويقدا.
۱۳ — الف ، ب : وانه لذكر . ج : انه لذكر.
۱۵ — آيهٔ ۱ ، سورهٔ ۳۸ (سورة صٓ) .
۱۶ — ب : عليه‌السلام . الف ، ج : ندارد .
۱۶ — الف ، ب : واينما . ج : وانهما.

۱ — الف ، ب : عنى الصادق . ج : عن الصادق .
۳ — آيهٔ ۶۱ ، سورهٔ ۴۳ (سورة الزخرف) .
۴ — الف ، ب : حث . ج : حيث .
۵ — در هر سه نسخه ، يسلكه آمده است .
۶ — الف ، ب : واستقامة امر دينهم . ج : واستامة امر ريلهم .
۶ — الف : قد ذكرنا . ب ، ج : ماذكرنا .
۷ — الف ، ب : لان الدعوة . ج : كان الدعوة .
۷ — الف ، ب : المنسوب . ج : المنسرب .
۸ — الف : هذه‌الآية . ج : هذه‌الآية وابن مريم .
۱۲ — ظاهراً از ، ان المسيح ، تا ، هذا هو القول الاول ، قول صاحب محصول است. ۱۲ — الف ، ب : ان المسيح . ج : المسيح .
۱۳ — الف ، ب : فى عهده . ج : فى عهد .
۱۴ — الف ، ب : غير عادل . ج : غير مادل .

هَـٰذَا، هُوَ ٱلْقَوْلُ ٱلْأَوَّلُ، وَهُوَ غَلَطٌ. وَنَقُولُ: إِنَّ سَبِيلَ أَوَّلِ ٱلنُّطَقَاءِ، فِی تَأْلِيفِ ٱلشَّرِيعَةِ، عَلَىٰ مَا تَقَدَّمَ ٱلتَّفْسِيرُ بِهِ، يُغْنِی عَنْ إِعَادَةِ ذِكْرِهِ. وَإِنَّ سَبِيلَ ٱلنُّطَقَاءِ، كُلِّهِمْ، كَانَ وَاحِدًا، فِی تَأْلِيفِ كُتُبِهِمْ وَشَرَائِعِهِمْ. إِنَّمَا أَعْطَوْا أَتْبَاعَهُمْ، جَوَامِعَ مَا أُوتُوا، وَبَيَّنُوا لِأُمَمِهِمْ، الرُّسُومَ، عَلَىٰ مِقْدَارِ مَا أُمِرُوا بِهِ، وَأُوحِيَ إِلَيْهِمْ فِيهِ. وَلَمْ يَتَوَلَّوْا بِأَنْفُسِهِمْ، تَأْلِيفَ كُتُبِهِمْ، وَأُلِّفَتْ كُتُبُهُمْ مِنْ بَعْدِهِمْ. وَكَذَٰلِكَ كَانَتْ سَبِيلُ مُحَمَّدٍ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أُخِذَ عَنْهُ ٱلْقُرْآنُ، مُتَفَرِّقًا، ثُمَّ جَمَعَهُ بَعْدَهُ، عَلِيٌّ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، وَأَبْلَغُ مَا رُوِیَ عَنْهُ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ، فِی جَمْعِ ٱلْقُرْآنِ، أَنَّهُ، كَانَ يَقُولُ: كُلَّمَا نَزَلَتْ آيَةٌ، أُكْتُبُوهَا فِی سُورَةِ كَذَا، وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ، قَالَ، أُكْتُبُوهَا مَعَ سُورَةِ كَذَا، فَفَعَلُوا ذَٰلِكَ، بَعْدَ مُضِيِّهِ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. وَكَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلْحَوَارِيُّونَ بَعْدَ ٱلْمَسِيحِ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، أَلَّفُوا بَعْدَهُ، مَا كَانُوا أَخَذُوهُ عَنْهُ.

وَكَمَا ٱخْتَلَفَتِ ٱلْأَنَاجِيلُ عَنِ ٱلْحَوَارِيِّينَ، كَذَٰلِكَ، اخْتَلَفَتِ ٱلْقِرَاآتُ عَنِ ٱلصَّحَابَةِ، حَتَّىٰ تَجَادَلُوا فِی ذَٰلِكَ، فَأُحْرِقَتِ ٱلْمَصَاحِفُ، وَمُحِيَتْ، وَتَنَازَعُوا فِی ٱلْقُرْآنِ، وَتَخَاصَمُوا، حَتَّىٰ رُوِیَ، أَنَّ عُثْمَانَ، لَمَّا كُتِبَتِ ٱلْمَصَاحِفُ، أَمَرَ أَنْ تُكْتَبَ هَـٰذِهِ ٱلْآيَةُ: «... وَٱلَّذِينَ يَكْنِزُونَ

---

١ — الف، ب: فی تالیف. ج: تالیف.
٢ — الف، ب: ویغنی. ج: ویعنی.
٢ — الف، ب: كان واحدا. ج: كاوحدا.
٣ — الف: ما اتوا به. ب، ج: ما اتوا.
٤ — الف، ب: واوحی. ج: وادحی.
٥ — الف، ب: علیه واله. ج: علیه.
٥ — الف، ب: اخذ عنه. ج: اخذ عند.
٥ — الف: ثم جمع بعده. ب: ثم جمع بعده علی صلوات الله علیه. ثم جمیع بعده علیه السلام.
٦ — ب، ج: صلی الله علیه. الف: ندارد.
٦ — الف، ب: فی جمع. ج: فی جمیع.
٧ — الف، ب: اكتبوها. ج: اكتبوهما.
٨ — الف: بعد مضیه. ب، ج: بعد مضیه صلی الله علیه واله.
١٠ — الف: القرأت. ب، ج: القران.
١١ — الف، ب: حتی تجادلوا. ج: حتی یجادلوا.
١١ — الف، ب: فاحرقت. ج: فاحترقت.
١١ — الف، ب: ومحیت. ج: ومحیث.
١١ — الف: فی القرأت وتخاصموا. ب، ج: فی القران وتخاصموا.
١٢ — الف، ب: المصاحف. ج: الصاحف.
١٢ — الف، ب: هذه الایة. ج: هذا الایة.
١٢ — آیهٔ ٣٤، سورهٔ ٩ (سورة التوبة). یا ایها الذین ءامنوا انّ كثیرا من الاحبار والرهبان لیاكلون اموال الناس بالباطل ویصدون عن سبیل الله والذین یكنزون الذهب والفضّة ولاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم.

ٱلذَّهَبَ وَٱلْفِضَّةَ ، » ، بِلَاوَاوٍ ، وَقَالَ ، أُكْتُبُوهَا : ٱلَّذِينَ يَكْنِزُونَ ، وَأَنْكَرَ ذَٰلِكَ ، أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ ، وَقَالَ : لَتُلْحِقَنَّهَا ، أَوْ ، لَأَضَعَنَّ سَيْفِي عَلَىٰ عَاتِقِي . فَأَلْحَقَهَا بَعْدَ ذَٰلِكَ عُثْمَانُ .

وَرُوِيَ ، أَنَّ عُمَرَ ، أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ فِي مُصْحَفِهِ ، هَٰذِهِ ٱلْآيَةَ : « وَٱلسَّابِقُونَ ٱلْأَوَّلُونَ مِنَ ٱلْمُهَاجِرِينَ وَٱلْأَنْصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ ، » ، بِلَاوَاوٍ فِي « وَٱلَّذِينَ » ، وَأَرَادَ ، أَنْ يَجْعَلَ فِي ٱلْمَعْنَىٰ ، أَنْ يَكُونَ ٱلْأَنْصَارُ ، هُمُ ٱلسَّابِقُونَ ، فَقَالَ لَهُ ، زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ ، هُوَ ، « وَٱلْأَنْصَارِ وَٱلَّذِينَ ، » ، بِوَاوٍ ، فَدَعَا عُمَرُ ، أُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ ، فَسَأَلَهُ عَنْ ذَٰلِكَ ، فَقَالَ ، إِيْ وَٱللَّهِ ٱلَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوْ ، لَقَدْ أَقْرَأَنِيهَا رَسُولُ ٱللَّهِ ، صَلَّى ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ ، « وَٱلْأَنْصَارِ وَٱلَّذِينَ ، » ، بِوَاوٍ ، وَجَرَىٰ بَيْنَهُمْ كَلَامٌ كَثِيرٌ ، | الف - ۲۹۱ فَكَتَبَهَا عُمَرُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ، بِوَاوٍ ، بَعْدَ أَنْ سَمِعَهَا مِنْ أُبَيٍّ ، وَبَعْدَمَا أَشَارَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ ، إِلَىٰ أَنْفِ صَاحِبِهِ .

وَمَا رُوِيَ فِي ٱلْإِخْتِلَافِ بَعْدَ ٱلصَّحَابَةِ فِي ٱلْقِرَاآتِ مَشْهُورٌ ، ثُمَّ ٱقْتَصَرُوا بَعْدَ ذَٰلِكَ ، عَلَىٰ مَا فِي أَيْدِي ٱلْأُمَّةِ ٱلْآنَ ، وَسَمَّوْهُ ٱلْإِمَامَ ، مَعَ ٱخْتِلَافِهِمْ فِي ٱلْقِرَاآتِ . عَلَىٰ أَنَّهُ ، خِلَافٌ لَا يُغَيِّرُ ٱلْمَعَانِيَ ، إِلَّا فِي أَحْرُفٍ يَسِيرَةٍ .

كَذَٰلِكَ ، اخْتِلَافُ ٱلْأَنَاجِيلِ ، لَا يُغَيِّرُ ٱلْمَعَانِيَ . إِنَّمَا ٱخْتَلَفَتِ ٱلْأَلْفَاظُ ، عَلَىٰ حَسَبِ مَا أَدَّاهُ ٱلْحَوَارِيُّونَ .

---

١ — الف ، ج : يكنزون . ب : يكنزون الذهب . ٢ — الف ، ب : لتلحقنها . ج : لتلحقها .

٣ — آية ١٠٠ ، سورة ٩ (سورة التوبة) . والسابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم باحسان رضى الله عنهم ورضوا عنه واعدلهم جنات تجرى تحتها الانهار خالدين فيها ابدا ذلك الفوز العظيم . — در هرسه نسخه ، الذين ، بدون واو ، آمده است . ٤ — الف ، ج : واراد . ب : اى اراد .

٥ — الف ، ب : زيد بن . ج : زيد ابن . ٦ — الف ، ج : فدعا عمر . ب : فدعى .

٦ — الف ، ب : قرانيها . ج : اقرانيها . ٨ — ب ، ج : صلى الله عليه واله . الف : ندارد .

٧ — الف : كلام كثيرة فكتبها . ب : كلام كثير فكتبها . ج : كلام كثير فكتبهما .

٨ — الف ، ب : وبعد ان سمعه . ج : بعد ان سمعه .

٨ — الف : الى انف صاحبه . ب : انفضاحه . ج : الى انفصاحه . ٩ — الف : فى القراات . ب ، ج : فى القران .

٩ الف ، ب : ثم اقتصروا . ج : اقتصروا . ١٠ — الف : فى القرآت . ب : فى القران . ج : فى القرائة .

١٠ — الف ، ب : لايغير المعانى . ج : لايغير لمعانى . ١٢ — درهرسه نسخه ، لاتغير المعانى ، آمده است .

١٣ — الف : ما اراه الحواريون . ب : ما اداه الحواريون . ج : ما ادا كالحواريون .

وَكَذٰلِكَ، سَبِيلُ ٱلتَّوْرَاةِ، أُلِّفَتْ بَعْدَ مُوسَىٰ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ. وَإِنَّمَا أَعْطَاهُمْ مُوسَىٰ، مَا نَسَخَهُ مِنَ ٱلْأَلْوَاحِ، فَأَخَذُوهُ عَنْهُ؛ ثُمَّ أَلَّفُوا ٱلتَّوْرَاةَ، بَعْدَ ذٰلِكَ، وَذَكَرُوا فِيهَا رُسُومَ مُوسَىٰ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، وَقِصَصَهُ وَأَحَادِيثَهُ وَمَشَاهِدَهُ وَحُرُوبَهُ وَمَقَامَاتِهِ، وَذِكْرَ وَفَاتِهِ. وَإِذَا تَدَبَّرَهَا مَنْ قَرَأَهَا، عَرَفَ، أَنَّهَا أُلِّفَتْ بَعْدَهُ. وَٱلَّذِي رُوِيَ، أَنَّ مُوسَىٰ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، كَتَبَ ٱلتَّوْرَاةَ، وَسَلَّمَهَا إِلَىٰ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ، وَأَشْهَدَ عَلَيْهِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، وَقَالَ، مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَهُ، فَإِنَّمَا يَعْنِي، أَنَّهُ، كَتَبَ لَهُمْ مَا كَانَ أَخَذَهُ مِنَ ٱلْأَلْوَاحِ. وَيَكُونُ ٱلْمَعْنَىٰ، أَنَّهُ، أَقَامَهُ فِي ٱلْأَسَاسِيَّةِ، وَأَيَّدَهُ، بِمَا جَرَىٰ إِلَيْهِ مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ، وَأَشْهَدَ ٱللَّوَاحِقَ عَلَىٰ مَنْزِلَتِهِ، وَنَهَاهُمْ عَنْ عِصْيَانِهِ، وَقَالَ لَهُمْ، مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَهُ، لَا أَنَّهُ، كَتَبَ هٰذِهِ ٱلتَّوْرَاةَ، ٱلَّتِي فِي أَيْدِي ٱلْيَهُودِ، لِأَنَّ هٰذِهِ، تَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّهَا، أُلِّفَتْ مِنْ بَعْدِهِ. وَقَدْ جَرَىٰ فِي هٰذَا ٱلدَّوْرِ، مِثْلُ ذٰلِكَ. وَهُوَ مَا فَعَلَهُ ٱلنَّبِيُّ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ، حَيْثُ قَالَ لِأَمِيرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ ٱللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَٱنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَٱخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ»، ثُمَّ قَالَ: «هَلْ سَمِعْتُمْ؟ قَالُوا نَعَمْ، قَالَ ٱللّٰهُمَّ ٱشْهَدْ أَنِّي قَدْ بَلَّغْتُ».

فَهٰكَذَا، كَانَ سَبِيلُ مُوسَىٰ فِي جَمْعِ ٱلتَّوْرَاةِ، وَهٰكَذَا، كَانَ سَبِيلُ ٱلْإِنْجِيلِ، أَعْطَاهُمُ ٱلْمَسِيحُ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، ٱلرُّسُومَ فِي ٱلشَّرِيعَةِ، وَٱلْكَلِمَاتِ ٱلَّتِي دَوَّنُوهَا فِي أَوَّلِ ٱلْإِنْجِيلِ، وَسَائِرَ ذٰلِكَ، مِمَّا تَلَقَّوْهُ عَنْهُ، وَمِنْ | أَلْفَاظِهِ مِنَ ٱلْحِكْمَةِ، أَلَّفُوهَا بَعْدَهُ، وَحَمَلُوا ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا. وَكَذٰلِكَ، كَانَ سَبِيلُ آدَمَ، عَلَىٰ مَا فَسَّرْنَا، أَنَّهُ، ضُرِبَتْ لَهُ خَيْمَةٌ مِنَ ٱلْجَنَّةِ، مَكَانَ ٱلْبَيْتِ. وَأَنَّ شِيثًا بَنَى ٱلْبَيْتَ مِنْ بَعْدِهِ، بِٱلْحِجَارَةِ وَٱلطِّينِ، إِلَىٰ غَيْرِ ذٰلِكَ مِنَ ٱلرُّسُومِ. الف - ٢٩٢

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِي:

«أَنَّ ٱلْمَسِيحَ، كَانَ جَارِيًا عَلَىٰ شَرِيعَةِ مُوسَىٰ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، غَيْرَ عَادِلٍ عَنْهَا فِي عَهْدِهِ.»

---

١ — درهرسه نسخه، تورية، آمده‌است.

٢ — الف، ب: ومشاهده. ج: ومشاهدة.

٤ — الف، ب: كتب. ج: كعب.

٤ — الف، ب: يوشع بن. ج: يوشع ابن.

٧ — الف، ب: لابانه. ج: لاياته.

١١ — الف، ب: قال. ج: قل.

١١ — الف: قالوا نعم قال اللهم اشهد اللهم اشهد انى. ب: قالوا اللهم اشهد قال اللهم انى. ج: قالوا اللهم اشهد انى.

١٢ — الف، ب: فهكذا. ج: وهكذا.

١٣، ١٤ — الف، ب مما تلقوه. ج: مما قلعوه. ←

هُوَ خَطَأٌ ، بَلْ ، لَمْ يُقِمْ شَرِيعَةَ مُوسَى ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، يَوْمًا وَاحِدًا ، لِأَنَّهُ ، أَوَّلَ مَا عُقِدَ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْعُلُومِ ، قَامَ بِالنُّطْقِ ، وَنَسَخَ شَرِيعَةَ مُوسَى ، وَجَدَّدَ شَرِيعَةً لِنَفْسِهِ . وَإِنَّمَا خَالَفَتْهُ ٱلْيَهُودُ ، وَقَتَلَتْهُ ، مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ غَيَّرَ شَرِيعَتَهُمْ ، وَنَسَخَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ ، وَغَيَّرَ رُسُومَهُمْ ، وَأَمَرَ بِإِقَامَةِ ٱلْأَحَدِ بَدَلَ ٱلسَّبْتِ ، وَعَطَّلَ ٱلسَّبْتَ ، وَعَطَّلَ سَائِرَ أَحْكَامِهِمْ ، وَقَالَ ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَهْدِمَ هَٰذَا ٱلْهَيْكَلَ ، وَأَبْنِيَهُ ، فِي ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ . فَهَٰذَا ، يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ ، لَمْ يَكُنْ جَارِيًا عَلَى شَرِيعَةِ مُوسَى . وَلَوْ كَانَ مُقِيمًا عَلَى شَرِيعَةِ مُوسَى ، وَلَمْ يُغَيِّرْ أَحْكَامَهُ وَشَرَائِعَهُ ، لَمَا خَالَفَتْهُ ٱلْيَهُودُ ، وَلَا قَتَلَتْهُ . وَلَٰكِنْ لَمَّا ٱبْتَدَأَ بِتَغْيِيرِ أَحْكَامِهِمْ وَسُنَنِهِمْ ، ٱسْتَعْظَمُوا ذَٰلِكَ وَكَفَرُوا بِهِ ، وَدَفَعُوا رُسُومَهُ ، وَلَمْ يَقْبَلُوهَا ، وَقَبِلَهَا ٱلْحَوَارِيُّونَ ، فَأَكَّدُوهَا بَعْدَ مُضِيِّهِ .

وَهَٰكَذَا كَانَ سَبِيلُ جَمِيعِ ٱلنُّطَقَاءِ ، فِي أَمْرِ ٱلشَّرَائِعِ . وَلَٰكِنْ ، مِنْهُمْ مَنْ يَقْوَى أَمْرُهُ فِي حَيَاتِهِ ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقْوَى أَمْرُهُ بَعْدَ مُضِيِّهِ . وَإِنَّمَا ٱخْتَلَفَتْ هَٰذِهِ ٱلْأَحْوَالُ ، لِاخْتِلَافِ أَحْوَالِ حُرُوفِهِمُ ٱلْعُلْوِيَّةِ ، ٱلَّتِي ٱتَّحَدُوا بِهَا . فَكُلٌّ ، أَظْهَرَ أَمْرَهُ عَلَى حَسَبِ ذَٰلِكَ . فَأَمَّا ٱلشَّرَائِعُ ، فَإِنَّهَا كُلَّهَا ، هُمْ رَسَمُوهَا لِأَتْبَاعِهِمْ وَأُمَمِهِمْ ، وَأَفْتَوْا فِيهَا ، وَعَلَّمُوهُمْ إِيَّاهَا ، فَقَامُوا بِهَا بَعْدَهُمْ .

فصل

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِي :

« أَنَّ ٱلْمَسِيحَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، ظَهَرَ بَعْدَ فِرَاقِ جُثَّتِهِ مِرَارًا ، وَأَفَادَ لَوَاحِقَهُ فِي مَا كَانَ يَخْتَلِجُ بِقُلُوبِهِمْ . وَلَمْ يَكُنْ ذَٰلِكَ لِأَحَدٍ مِنَ ٱلنُّطَقَاءِ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ . » .

→ ۱٤ — الف ، ب : ومن الفاظه.

۱۵ — ظاهرًا درهرسه نسخه ، شيشا ، ضبط شده‌است .

۱۸ — ظاهرًا ، از ، ان المسيح ، تا ، هوخطأ ، قول صاحب محصول‌است .

۱۸ — الف ، ب : كان جاريا . ج : كان جباريا .

۱ — الف : هوخطأ . ب ، ج : وهو (هو) خطاء .

۲ — الف : وجدد. ب ، ج : وتجديد .

۳ — الف : بدل السبت . ب ، ج : بدل (بدل) السبت وعطل السبت .

٥،٦ — الف ، ب : ولم يغير . ج : ولم يتغير .

٦ — الف ، ب : خالفته . ج : خالفت .

٦ — الف ، ب : ولكن . ج : ولاكن.

٦ — الف ، ب : بتغيير احكامهم وسننهم . ج : بتغير احكامهم وسنتهم.

۷ — الف ، ب : ولم يقبلوها . ج : لم تقبلوها .

۸ — الف ، ج : وهكذا كان . ب : وهكذا .

۸ — الف ، ب : من يقوى . ج : من يعود .

۹ — الف ، ب : من يقوى . ج : لمن يقول . →

هٰذَا | هُوَ ٱلْقَوْلُ ٱلْأَوَّلُ، وَهُوَ خَطَأٌ. لِأَنَّ ٱلَّذِى ظَهَرَ لِلَوَاحِقِهِ بَعْدَهُ، إِنَّمَا كَانَ خَيَالَهُ، ٱلَّذِى، الف - ۱۹۳
كَانَ يَلِمُّ بِهِمْ بِوَاسِطَةٍ مِنْ أَسَاسِهِ. وَلِأَنَّ ٱلْأُسُسَ يَنَالُونَ ٱلْجَارِىَ، بَعْدَ مُضِىِّ ٱلنَّاطِقِ بِٱلْجَدِّ مِنَ ٱلتَّالِى، وَبِخَيَالِ ٱلنَّاطِقِ، كَمَا يَنَالُهُ ٱلنَّاطِقُ بِٱلْجَدِّ مِنَ ٱلسَّابِقِ، وَبِٱلْخَيَالِ مِنَ ٱلتَّالِى، لِأَنَّهُ، أَعْلَى مَرْتَبَةً مِنَ ٱلْأَسَاسِ. فَإِذَا غَابَ عَنِ ٱلْعَالَمِ، نَالَ أَسَاسُهُ ٱلْجَارِىَ عَلَى قَدْرِ مَاذَكَرْنَاهُ بِخَيَالِ ٱلنَّاطِقِ، وَبِٱلْجَدِّ مِنَ ٱلتَّالِى. وَهٰذِهِ مَنْزِلَةُ جَمِيعِ ٱلْأُسُسِ. وَرُبَّمَا فَاتَحَ ٱلْأَسَاسُ لَوَاحِقَهُ بِخَيَالِ ٱلنَّاطِقِ. وَرُبَّمَا فَاتَحَهُمْ بِخَيَالِ نَفْسِهِ، لَايُمَلَّكُ مِنْ ذٰلِكَ. وَكَذٰلِكَ ٱلْأَتِمَّاءُ، يَنَالُونَ ٱلْبَرَكَةَ بِخَيَالِ ٱلْأَسَاسِ وَبِخَيَالِ ٱلنَّاطِقِ أَيْضًا، وَبِخَيَالِ ٱلْمُتِمِّ، ٱلَّذِى، يَقْضِى إِمَامَتَهُمْ، وَبِٱلْجَدِّ مِنَ ٱلتَّالِى، عَلَى حَسَبِ مَرَاتِبِهِمْ بِلَاوَاسِطَةٍ. فَأَمَّا ٱللَّوَاحِقُ، فَيَنَالُونَ بِخَيَالِ مُتِمِّهِمْ، إِذَا كَانَ قَائِمًا بَيْنَهُمْ. وَإِذَا غَابَ عَنْهُمْ، رُبَّمَا نَالُوا بِخَيَالِ ٱلنَّاطِقِ وَٱلْأَسَاسِ، بِوَاسِطَةٍ مِنَ ٱلْمُتِمِّ. هٰذَا فِى لَوَاحِقِ ٱلْمُتِمِّ فِى ٱلْأَرْضِ. فَهٰذِهِ ٱلْقُرْبَةُ وَهٰذَا ٱلْأَمْرُ، بَعْدَ شَأْنِ أُورِيَا وَبَعْدَ ٱلتَّوْبَةِ وَٱلْإِنَابَةِ.

فَٱلْأَرْضُ، عَلَى ٱلدَّعْوَةِ. وَ «... جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً، »، أَىْ، قُلِّدَ خِلَافَةَ ٱلْمُتِمِّ ٱلْغَائِبِ، وَأُقِيمَ مَقَامَهُ فِى ٱلدَّعْوَةِ. «... فَٱحْكُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِٱلْحَقِّ، »، فَٱلنَّاسُ، عَلَى ٱللَّوَاحِقِ، ٱلَّذِينَ، كَانَ أَهْلُ ٱلدَّعْوَةِ، يَأْنَسُون إِلَيْهِمْ، وَيَنَالُونَ ٱلْبَيَانَ مِنْ جِهَتِهِمْ. وَقِيلَ لَهُ: «لَاتَتَّبِعِ ٱلْهَوَىٰ، »، كَمَا

← ۹ ــ الف، ب: بعد مضيه. ج: بعد مضية. ۱۰ ــ الف: فكل اظهروا. ب، ج: فكل اظهر.
۱۱ ــ الف، ب: هم رسموها. ج: هم رسومها.
۱۳ ــ ظاهراً از، ان المسيح، تا، هذا هوالقول الاول، قول صاحب محصول است.
۱٤ ــ الف، ب: عليه‌السلام. ج: ندارد. ۱٤ ــ الف، ب: يختلج. ج: يخبلع.

۲ ــ الف، ب: يلم بهم. ج: يلوبهم. ۲ ــ الف، ب: بعد. ج: ببعد.
۲ ــ الف، ب: بالجد. ج: بالحد. ــ همه‌جا درنسخهٔ ج، بالحد، آمده‌است.
٤ ــ الف، ج: على قدر ماذكرناه. ب: على ماقد ذكرناه. ۵ ــ الف، ب: بخيال الناطق. ج: لخيال الناطق.
٦ ــ الف، ب: بخيال نفسه لاملكك. ج: لخيال نفسه لاملكك.
۷ ــ الف، ج: امامتهم بالجد (بالحد). ب: امامتهم اليه وبالجد.
۱۰ ــ الف: فهذه‌القربة. ب: بهذه‌القربة. ج: بهذه‌القرية. ۱۱ ــ درحاشيهٔ نسخهٔ الف: قصة داود عليه‌السلام.
۱۱ ــ آيهٔ ۲٦، سورهٔ ۳۸ (سورة صٓ). ياداود انا جعلناك خليفة فى الارض فاحكم بين‌الناس بالحق ولاتتبع ←

اتبعته قبل ذلك، حين فعلت ما فعلت. وأوعده بالضلال والعذاب الشديد، إن عاد إلى خطيئته، فقال: « ... فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ ٱللَّهِ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ ٱللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ، ». ثمّ أمر اللّواحق وغيرهم من الحدود، بالرّجوع إليه في أمرهم، ليكون حكمًا بينهم في الدّعوة، بقوله، جلّ وعزّ: « ... يَاجِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَٱلطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ ٱلْحَدِيدَ. ». فالحديد، على ظاهر الشّريعة، أي، أيّد بالجاري، فاطّرد له، حتّى أيّد بالحكمة في الظّاهر، وهي | السّابغات، الّتي عملها، فصارت الف - ۲۹٤
لباسًا لأهل الدّعوة، يتحصّنون بها من أعدائهم، ويتقوّون عليهم بحكمته، ويدفعون كيدهم عنهم، وهو الكتاب المنسوب إليه، الّذي، يدعى الزّبور، الّذي، خصّ به. وأعطي الفضيلة على اللّواحق، بتأليفه، كما ذكره الله بالفضل عليهم من أجله، لما أيّده به، حتّى ألّفه بقوله، عزّ وجلّ: « ... وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ ٱلنَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَءَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا. ». فالنّبيّون، على اللّواحق. وذكر الله، تبارك اسمه، أنّ التّفضيل، يكون بينهم، وأنّ بعضهم، يرفع فوق بعض، ويمتحن بعضهم ببعض اختبارًا، إذ كانوا كلّهم في درجة اللّواحق في عصر واحد، فيتقدّم أحدهم

← الهوى فيضلك عن سبيل الله ان الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب.

۱۱، ۱۲ — الف، ب: واقيم مكانه. ج: واقيم مقامه. ۱۲، ۱۳ — درهرسه نسخه، كانوا اهل الدعوة، آمده است.

۱ — الف، ب: بالضلال. ج: بالطلال.

۱ — الف، ب: ان عاد. ج: ان عادوا.

٤ — الف، ب: عزوجل. ج: جل وعز.

٤ — آيهٔ ۱۰، سورهٔ ۳٤ (سورة سبا). ولقد ءاتينا داود منا فضلا ياجبال اوبى معه والطير والناله الحديد.

٤ — ب، ج: فالحديد. الف: ندارد.

۵ — الف، ب: وهى السابغات. ج: وهى السابقات.

٦ — الف، ب: يتحصنون. ج: يتخصون.

٦ — الف: ويتقوون. ب: ويقولون. ج: ويتقرون.

۷ — الف، ج: يدعا الزبور. ب: يدعى الزبور.

۸ — الف: بتاليفه كما ذكره الله. ب: بتاليفه كما ذكر الله. ج: بتاليف كما ذكر الله.

۸ — الف، ب: حتى الفه بقوله. ج: حتى الفه بقول.

۹ — آيهٔ ۵۵، سورهٔ ۱۷ (سورة الاسراء — بنى اسرائيل). وربك اعلم بمن فى السموات والارض ولقد فضّلنا بعض النبيين على بعض وءاتينا داود زبورا.

۱۰ — الف: وذكر. ب، ج: وذكر الله تبارك اسمه.

۱۱ — الف، ب: ويمتحن. ج: ويلتحن.

۱۱ — الف: اختبارا اذ. ب، ج: اختيارا اذا.

۱۱ — الف، ب: فيقدم. ج: فيتقدم.

عَلَى ٱلْآخَرِ، لِتَظْهَرَ نِيَّاتُهُمْ. فَأَمَّا ٱلْأَتِمَّاءُ، فَلَا تَفَاضُلَ بَيْنَهُمْ، بَلْ يَسْتَوُونَ فِى ٱلرُّتْبَةِ فِى كُلِّ دَوْرٍ. وَيَكُونُ ٱلتَّفَاضُلُ بَيْنَ أَتِمَّاءِ دَوْرٍ وَبَيْنَ أَتِمَّاءِ دَوْرٍ آخَرَ، عَلَىٰ حَسَبِ ٱلتَّفَاضُلِ بَيْنَ ٱلنُّطَقَاءِ، كَفَضْلِ أَتِمَّاءِ هٰذَا ٱلدَّوْرِ عَلَىٰ أَتِمَّاءِ ٱلْأَدْوَارِ ٱلَّتِى خَلَتْ، لِفَضْلِ نَاطِقِ هٰذَا ٱلدَّوْرِ عَلَى ٱلنُّطَقَاءِ ٱلَّذِينَ تَقَدَّمُوهُ. لِأَنَّ ٱلنُّطَقَاءَ، يَتَفَاضَلُونَ عَلَىٰ حَسَبِ تَفَاضُلِ حُرُوفِهِمُ ٱلْعُلْوِيَّةِ، إِذْ كَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ، لَهُ حَرْفٌ غَيْرُ حَرْفِ صَاحِبِهِ. وَإِذَا ٱلْحُرُوفُ تَفَاضَلَتْ، فَكَذَٰلِكَ ٱلنُّطَقَاءُ يَتَفَاضَلُونَ عَلَىٰ حَسَبِ ذَٰلِكَ. فَأَمَّا ٱلْأَتِمَّاءُ فِى كُلِّ دَوْرٍ، يَسْتَوُونَ فِى ٱلْمَرَاتِبِ فِى كُلِّ دَوْرٍ، لِأَنَّهُمْ، يَسْتَفْتِحُونَ بِحَرْفٍ وَاحِدٍ، وَهُوَ حَرْفُ صَاحِبِ دَوْرِهِمْ، ٱلَّذِى يَرِثُونَهُ، فَيَكُونُ ٱلْجَارِى، مَقْسُومًا بَيْنَهُمْ بِٱلسَّوِيَّةِ. يُصَدِّقُ ذَٰلِكَ مَا قَدْ ذَكَرْنَاهُ عَنِ ٱلصَّادِقِ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ: «نَحْنُ كُلُّنَا وَاحِدٌ وَفَضْلُنَا وَاحِدٌ وَأَمْرُنَا وَاحِدٌ.». وَقَدْ جَرَىٰ هٰذَا ٱلذِّكْرُ بِأَبْيَنَ مِنْ هٰذَا، وَفِيهِ كِفَايَةٌ عَنْ إِعَادَةٍ، إِنْ شَاءَ ٱللّٰهُ.

قَوْلُهُ، عَزَّ وَجَلَّ: «... فَضَّلْنَا بَعْضَ ٱلنَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ، »، هُوَ فِى ٱللَّوَاحِقِ، عَلَىٰ مَا قَدْ ذَكَرْنَاهُ. وَإِنَّمَا أَخْبَرَ ٱللّٰهُ بِذَٰلِكَ فِى شَأْنِ | دَاوُدَ، لِأَنَّهُ كَانَ لَاحِقًا، فَبَيَّنَ فَضْلَهُ عَلَىٰ لَوَاحِقِ عَصْرِهِ، الف - ٢٩٥
فَقَالَ: «... وَءَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا.»، وَقَالَ: «... وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ ٱلْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَٱلطَّيْرَ،»، وَهُمُ ٱللَّوَاحِقُ وَٱلْخَيَالَاتُ وَسَائِرُ ٱلْحُدُودِ. قَدْ ذَكَرَ ٱللّٰهُ ذَٰلِكَ فِى قِصَّةِ دَاوُدَ، لِيُعْرَفَ فَضْلُهُ عَلَىٰ نُظَرَائِهِ فِى عَصْرِهِ.

---

١ — درهرسه نسخه، ليظهر آمده است. ٢ — الف، ج: دور و. ب: دوره و.
٢ — الف: التفاضل بين النطقاء كفضل اتماء هذا الدور على اتماء الادوار التى خلت لفضل ناطق هذا الدور على النطقاء الذين تقدموه. ب، ج: التفاضيل بين النطقاء الذين تقدموه. ٤ — الف، ج: اذكان. ب: اذاكان.
٥ — الف: واذا الحروف تتفاضل. ب: واذا الحرف تفاضل. ج: واذا الحروف تفاضل.
٦ — الف، ج: فاما الاتماء. ب: فالاتماء. ٦ — الف، ب: فيستوون فى المرتبة. ج: يستوون فى المراتب.
٧ — الف، ب: وهو حرف. ج: حرف. ٧ — الف، ج: الذى يرثونه. ب: الذين يرثونه.
٧ — الف: مقسوم بينهم. ب، ج: مقسوما بينهم. ٨ — الف. ج: ماقد ذكرناه. ب: ماذكرناه.
٩ — الف، ج: عن اعادة. ب: عن اعادته. ١١ — الف، ج: الله. ب: الله عزوجل.
١٢ — آيهٔ ٧٩، سورهٔ ٢١ (سورة الانبياء). ففهمناها سليمان وكلا ءاتينا حكما وعلما وسخرنا مع داود الجبال يسبحن والطير وكنا فاعلين. ١٤،١٣ — الف، ب: على نظرائه. ج: على نظراته.

وَقَدْ رُوِىَ، أَنَّ لُقْمَانَ كَانَ فِى عَصْرِ دَاوُدَ، وَأَنَّهُ كَانَ عَبْدًا لِبَعْضِ بَنِى إِسْرَائِيلَ، فَأَعْتَقَهُ.

وَفِى قَوْلِ كَثِيرٍ مِنَ النَّاسِ، أَنَّهُ، لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا، أَىْ، لَمْ يَكُنْ مُتِمًّا. وَإِنَّمَا قَالَ أَهْلُ الظَّاهِرِ، أَنَّهُ، لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا، أَىْ، لَمْ يَكُنْ مُتِمًّا، كَمَا تَزْعَمُ الْيَهُودُ، أَنَّ سُلَيْمَانَ لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا، إِنَّمَا كَانَ مَلِكًا صَالِحًا، يَعْنُونَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مُتِمًّا.

وَرُوِىَ عَنِ الصَّادِقِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، «أَنَّ اللهَ بَعَثَ إِلَى لُقْمَانَ مَلَكًا، فَقَالَ لَهُ، إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ، فَقَالَ لِلْمَلَكِ، إِنَّ الْحُكْمَ بَيْنَ النَّاسِ شَدِيدٌ، فَإِنْ أَعْفَانِى اللهُ عَنْ ذٰلِكَ، فَذٰلِكَ أَحَبُّ إِلَىَّ، وَإِنْ عَزَمَ عَلَىَّ، سَمِعْتُ وَأَطَعْتُ. فَبَعَثَ اللهُ إِلَيْهِ بِالْحِكْمَةِ، فَامْتَلَأَ مِنْهَا، فَكَانَ أَحْكَمَ أَهْلِ زَمَانِهِ. وَقَلَّدَ اللهُ دَاوُدَ الْخِلَافَةَ، فَقَبِلَهَا، وَلَمْ يَشْتَرِطْ شَرْطَ لُقْمَانَ، فَابْتُلِىَ غَيْرَ مَرَّةٍ. فَكَانَ دَاوُدُ يَقُولُ لِلُقْمَانَ، مَا مِنْ مِثْلِكَ، أُتِيتَ الْحِكْمَةَ، وَصُرِفَتْ عَنْكَ الْبَلِيَّةُ، وَابْتُلِىَ أَخُوكَ دَاوُدُ.». فَقَدْ دَلَّكَ أَنَّ لُقْمَانَ كَانَ لَاحِقًا مِثْلَهُ فِى عَصْرِهِ.

فَقَوْلُهُ: «كَانَ عَبْدًا لِبَنِى إِسْرَائِيلَ،»، يَعْنِى، كَانَ أَحَدَ الْأَجْنِحَةِ، تَحْتَ حَدِّ اللَّوَاحِقِ، فَرُفِعَ إِلَىٰ حَدِّ اللَّوَاحِقِ. وَإِنَّمَا عُرِضَتْ عَلَيْهِ الْخِلَافَةُ، كَمَا عُرِضَتْ عَلَىٰ دَاوُدَ، لِأَنَّهُمَا كَانَا فِى مَنْزِلَةٍ وَاحِدَةٍ، وَكَانَا لَاحِقَيْنِ، فَاشْتَرَطَ لُقْمَانُ كَمَا رُوِىَ، فَأُعْفِىَ عَنْهَا. وَقُلِّدَ دَاوُدُ، فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ كَانَ دَاوُدُ يَقُولُ لَهُ، أُعْطِيتَ الْحِكْمَةَ فَصُرِفَتْ عَنْكَ الْبَلِيَّةُ، وَابْتُلِىَ أَخُوكَ دَاوُدُ. فَسَمَّاهُ أَخًا، لِأَنَّ الْأَخَ هُوَ النَّظِيرُ. وَلَوْ كَانَ دَاوُدُ مُتِمًّا، لَمَا سَمَّاهُ أَخًا. وَلٰكِنَّهُ كَانَ لَاحِقًا مِثْلَهُ، فَكَانَ لَهُ

---

١ ــ درحاشيهٔ نسخهٔ الف: قصة لقمن عليه السلام.
١ ــ الف، ب: ان لقمان (لقمن). ج: ان لقمت.
١ ــ الف، ب: وانه كان. ج: انه كان.
١ ــ الف، ب: فاعتقه. ج: فاعتقدو.
٢ ــ الف: انه لم يكن نبيا كما تزعم اليهود. ب: انه لم يكن نبيا اى لم يكن متما كما تزعم اليهود. ج: انه لم يكن نبيا اى لم نكن كما رغم اليهود.
٦ ــ الف، ب: اعفانى. ج: اعقانى.
٧ ــ الف، ج: احب الى. ب: احب.
٧ ــ الف: سمعت واطعت فبعث الله اليه الحكمة. ب: سمعت واطعت فبعث اليه بالحكمة. ج: سمعت فطعت فيبعث اليه بالحكمة.
٨ ــ الف، ب: فقبلها. ج: فقتلها.
٨ ــ الف، ب: شرط. ج، جا: شرحا.
٩ ــ الف: من مثلك. ب، ج: مامن مثلك.
١٠ ــ الف، ب: فعد ذلك. ج: فقد ذلك.
١٢ ــ الف، ب: فرفع. ج: فوق.
١٣ ــ الف: فمن اجل. ب، ج: فمن اجل ذلك.
١٤ ــ الف، ب: يقول له. ج: يقوله له.
١٥ ــ الف، ب: لاحقا. ج: لاحق.

بِمَنْزِلَةِ ٱلْأَخِ. وَٱلدَّلِيلُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ أَيْضًا، مَاقَدْذَكَرْنَاهُ قَبْلَ هٰذَا، أَنَّ ٱلْمَلَكَيْنِ، لَمَّا دَخَلَا عَلَيْهِ، قَالَالَهُ: «إِنَّ هٰذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً،»، فَعَرَّفَاهُ بِهٰذَا ٱلْمَثَلِ، أَنَّ أُورِيَا، | هُوَلَهُ، بِمَنْزِلَةِ ٱلْأَخِ، وَأَنَّهُ لَاحِقٌ مِثْلُهُ. الف - ۲۹۶

بَابُ قِصَّةِ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَكَذَٰلِكَ سُلَيْمَانُ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، وَرِثَ مَنْزِلَةَ ٱلْخِلَافَةِ، لَامَنْزِلَةَ ٱلتَّمَامِيَّةِ، وَكَانَ لَاحِقًا مِثْلَهُ. وَتَمَّ أَمْرُدَاوُدَ فِي حَيَاتِهِ، فَسَلَّمَهَا لِٱبْنِهِ سُلَيْمَانَ، كَمَا رُوِيَ فِي خَبَرِهِمَا، أَنَّ دَاوُدَ أَمَرَ مَشَايِخَ بَنِي إِسْرَائِيلَ، أَنْ يَدْخُلُوا عَلَىٰ سُلَيْمَانَ، فَدَخَلُوا عَلَيْهِ، وَقَدْقَعَدَ عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ، فَرَأَىٰ نَمْلَةً قَدْتَسَوَّرَتِ ٱلْحَائِطَ، فَقَالَتْ: «. . . يَا أَيُّهَا ٱلنَّمْلُ ٱدْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَايَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَايَشْعُرُونَ.» فَعَرَفَ سُلَيْمَانُ كَلَامَهَا وَلَمْ يَعْرِفُوا، هُمْ، أَيْ، أَنَّ دَاوُدَ أَمَرَ ٱلْحُدُودَ، ٱلَّذِينَ كَانُوا مُقَدَّمِينَ فِي ٱلدَّعْوَةِ، أَنْ يَسْتَفْتِحُوا مِنْ سُلَيْمَانَ. فَدُخُولُهُمْ عَلَىٰ سُلَيْمَانَ، هُوَ ٱسْتِفْتَاحُهُمْ مِنْ جِهَتِهِ. وَٱلنَّمْلَةُ، كَانَتْ أَحَدَ حُدُودِهِ، قَدْكَانَ رَفَعَ مَنْزِلَتَهُ. وَٱلْحَائِطُ ٱلَّذِي تَسَوَّرَهُ، هِيَ ٱلْمَرْتَبَةُ ٱلَّتِي أَرْقَاهُ إِلَيْهَا، فَابْتَدَأَوَفَاتَحَهُمْ بِأَنْ قَالَ: «. . . يَا أَيُّهَا ٱلنَّمْلُ ٱدْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَايَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ،»، فَأَعْلَمَهُمْ أَنَّ ٱلْأَمْرَقَدْزَالَ إِلَىٰ سُلَيْمَانَ، وَأَنَّهُ، يَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يُمْسِكُوا عَنِ ٱلدَّعْوَةِ

---

۱ ــ الف، ب : قبل‌هذا . ج : قيل‌هذا. ۱ ــ الف، ب: لما دخلا. ج: لما دخل.

۲ ــ آيهٔ ۲۳، سورهٔ ۳۸ (سورة ص ~). ان هذا اخى له تسع و تسعون نعجة ولى نعجة واحدة فقال اكفانيها وعزنى فى‌الخطاب . ۲ ــ الف، ب : بهذا المثل . ج : لهذا المثل. ۲ ــ الف، ب: هوله. ج: هؤله.

٤ ــ درحاشيهٔ نسخهٔ الف: قصة سليمان عيه‌السلام. ۵ ــ درهرسه نسخه، ورثه، آمده‌است.

٦ ــ الف، ب: وتم امر. ج: وثم امر. ٦ ــ الف : لابنه سليمان . ب: لابنه سليمان ع م ؛ ج: لابنه سليمن.

۷ ــ الف، ب: قدتسورت . ج : قد تستورت.

۸ ــ الف، ج: فقالت . ب : فقالت نملة . ــ آيهٔ ۱۸، سورهٔ ۲۷ (سورة النمل). حتى اذا اتوا على واد النمل قالت نملة يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم لايحطمنكم سليمان وجنوده وهم لايشعرون.

۹ ــ الف، ب: كلامها ولم يعرفوا هم . ج : كلامهم ولم يعرفوهم. ۱۰ ــ الف، ب: فدخولهم . ج : فبه حولهم.

۱۰ ــ الف: هواستفتاحهم . ب، ج: استفتاحهم. ۱۱ ــ الف، ب : تسوره . ج : سوره ؛

۱۲ ــ الف : ارقاه . ب ، ج: القاه. ۱۲ ــ الف، ج: وفاتحهم . ب : مافاتحهم . ←

حَتَّى يُرَتِّبَ ٱلْحُدُودَ وَيُجَدِّدَهَا. فَإِنَّهُمْ، إِنْ لَمْ يَفْعَلُوا، ٱمْتُحِنُوا، وَلَحِقَهُمُ ٱلتَّوْبِيخُ وَٱلْكَسْرُ وَٱلْإِحْتِجَاجُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَمِمَّنْ يُقِيمُهُ مِنَ ٱلْحُدُودِ. فَعَرَفَ سُلَيْمَانُ كَلَامَهَا، وَلَمْ يَعْرِفُوا، هُمْ، أَيْ، عَلِمَ سُلَيْمَانُ صِدْقَ قَوْلِهِ، وَلَمْ يَعْرِفُوا أَنَّ ٱلْأَمْرَ كَمَا يَقُولُ.

«فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ ٱلَّتِي»، إِلَى آخِرِ ٱلْآيَةِ. فَٱلتَّبَسُّمُ، هُوَ أَنْ كَشَفَ عَنْ أَسْنَانِهِ. وَٱلضِّحْكُ، عَلَى ٱلْبَيَانِ، أَيْ كَشَفَ عَنْ حَدِّهِ، وَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ ٱلْأَمْرَ كَمَا قَالَتْ هَٰذِهِ ٱلنَّمْلَةُ، وَأَنَّهُ، يَسْتَفْتِحُ مِنْ جِهَةِ مَرْتَبَتِهِ مِمَّنْ فَوْقَهُ، فَيُفْتَحُ عَلَيْهِ بِقَوْلِهِ: «رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ ٱلَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ،»، وَأَنْ يُعِيدَ ذَٰلِكَ مَنْ دُونَهُ مِنَ ٱلْحُدُودِ.

«... وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّالِحِينَ.»، أَيْ، سَأَلَ أَنْ يَدُومَ ذَٰلِكَ لَهُ، وَيَبْقَىٰ فِي حَدِّ ٱللَّوَاحِقِ، ٱلَّذِينَ قَدْ قَامُوا | بِإِصْلَاحِ أَمْرِ ٱلدَّعْوَةِ فِي جُمْلَتِهِمْ. الف - ٢٩٧
وَقَوْلُهُ: «...وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ.»، أَيْ، أَنَّهُمْ لَمْ يَشْعُرُوا بِغَيْرِهَا، وَلَا ٱلْمَشَائِخُ، ٱلَّذِينَ دَخَلُوا عَلَىٰ سُلَيْمَانَ بِمَا شَعَرَتِ ٱلنَّمْلَةُ، حَتَّىٰ تَبَسَّمَ سُلَيْمَانُ ضَاحِكًا. أَيْ، عَرَّفَهُمْ سُلَيْمَانُ صِدْقَ قَوْلِهِ.
وَقَالَ ٱللَّهُ، عَزَّ وَجَلَّ، فِي هَٰذِهِ ٱلْقِصَّةِ: «وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنْسِ وَٱلطَّيْرِ

← ١٣ — الف، ب : قدزال . ج : فدرال .   ١٣ — الف، ب : وانه يجب عليهم . ج : وانه عجب عليهم .

١ — الف، ب : ويجددها . ج : يجددها .   ٢ — الف ، ب : والاحتجاج . ج : والاهجاج .
٢ — الف: ومن . ب، ج: وممن .
٢ — الف : فعرف سليمان كلامها . ب : فعرف كلامها . ج : فعرف سليمان كلامهم .
٣ — الف ، ب : كما يقول . ج: كما تقول . — آيهٔ ١٩ ، سورهٔ ٢٧ (سورة النمل) . فتبسم ضاحكا من قولها وقال رب اوزعني ان اشكر نعمتك التي انعمت عليّ و على والدي وان اعمل صالحا ترضاه وادخلني برحمتك في عبادك الصالحين . — الف : ان اشكر الاية . ب : ان اشكر نعمتك التي الى اخر الاية . ج : ان اشكر الى اخر الاية .
٦ — الف ، ج : يستفتح . ب : سيفتح .   ٦ — درهرسه نسخه ، من فوقه ، آمده است .
١٠ — الف ، ج : وفي جملتهم . ب : في جملتهم .   ١٢ — الف : اى حتى . ب ، ج : اى يعنى .
١٣ — الف : الله . ب ، ج : الله عزوجل .
١٣ — آيات ١٧ و١٨ و١٩ ، سورهٔ ٢٧ (سورة النمل) . وحشر لسليمان جنوده من الجن و الانس و الطير فهم ←

فَهُمْ يُوزَعُونَ . حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ ٱلنَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا ٱلنَّمْلُ ٱدْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ ، » ، إِلَىٰ قَوْلِهِ « . . . فِي عِبَادِكَ ٱلصَّالِحِينَ . »

فَقَوْلُهُ : « وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنْسِ وَٱلطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ . » ، أَيْ ، فُوِّضَ إِلَيْهِ أَمْرُ ٱلْحُدُودِ ، وَٱنْقَادَتْ لَهُ ٱلْحُدُودُ كُلُّهَا . « . . . فَهُمْ يُوزَعُونَ . » ، أَيْ ، كَانَ يُرَتِّبُ كُلَّ حَدٍّ فِي مَرْتَبَتِهِ . « . . . حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ ٱلنَّمْلِ ، » ، يَعْنِي ، تَفَقَّدَ أَمْرَ ٱلدَّعْوَةِ وَٱلْأَجْنِحَةِ . « . . . قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا ٱلنَّمْلُ ٱدْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ ، » ، عَلَىٰ مَا قَدْ تَقَدَّمَ ٱلْقَوْلُ بِهِ ، ٱلَّذِي كَشَفَهُ لَهُمْ . « . . . وَتَفَقَّدَ ٱلطَّيْرَ ، » ، أَيْ ، تَفَقَّدَ أَمْرَ ٱلْحُدُودِ . « . . . فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى ٱلْهُدْهُدَ ، » ، كَانَ فَتًىٰ ، وَأَنَّهُ ، كَانَ يَبْصُرُ ٱلْمَاءَ تَحْتَ ٱلْأَرْضِ سَبْعَةَ أَذْرُعٍ ، أَيْ ، كَانَ مِنْ بَيْنِ ٱلْحُدُودِ مَلِيًّا بِٱلْبَيَانِ . وَمَرَاتِبُ ٱلْحُدُودِ ٱلْقَائِمِينَ بِٱلدَّعْوَةِ ٱلْمَنْسُوبَةِ إِلَى ٱلْأَتِمَّاءِ ، سَبْعَةٌ . وَكَانَ هُدْهُدًا ، أَيْ ، قَادِرًا عَلَىٰ أَهْلِ ٱلشَّرِيعَةِ بِٱلْكَسْرِ وَٱلْإِحْتِجَاجِ ، يَهُدُّهُمْ وَيَكْسِرُهُمْ .

وَقَالُوا فِي قَوْلِهِ : « لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا ، » ، قَالَ تَوَعَّدَهُ أَنْ يَنْتِفَ أَجْنِحَتَهُ ، أَيْ ، تَوَعَّدَهُ ، أَنَّهُ إِنْ أَبْطَأَ عَلَيْهِ ، أَنْ يَسْلُبَهُ حُدُودَهُ . « . . . أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ ، » ، أَيْ ، يُحَدِّدُ عَلَيْهِ وَيُؤْمَرُ بِالسُّكُوتِ ،

← يوزعون . حتى اذا اتوا على وادالنمل قالت نملة يا ايهاالنمل ادخلوا مساكنكم لايحطمنكم سليمان وجنوده وهم لايشعرون . فتبسم ضاحكا من قولها وقال رب اوزعني ان اشكر نعمتك التي انعمت عليّ وعلى والديّ وان اعمل صالحا ترضاه وادخلني برحمتك في عبادك الصالحين .

٣ ، ٤ ــ الف : اى فوض اليه امرالحدود و انقادت له الحدود كلها فهم يوزعون اى كان يرتب كل حد فى مرتبته . ب : اى كان يرتب كل فى مرتبته . ج : اى كان يرث كل حد فى مرتبة . ٥ ــ الف : النمل . ب ، ج : النمل قالت .

٥ ــ الف : امرالدعوة فقال ما لى لاارى الهدهد كان فتا . ب ، ج : امرالدعوة والاجنحة قالت نملة يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم على ماقدتقدم القول به الذى كشفه لهم فتفقدالطير اى تفقدامر الحدود فقال مالى لاارى الهدهد كان فتى (فتا) .

٦ ــ آيهٔ ٢٠ ، سورهٔ ٢٧ (سورة النمل) . وتفقدالطير فقال ما لى لاارى الهدهد ام كان من الغائبين .

٨ ــ الف ، ب : يبصر الماء . ج : يعص الما . ٨ ــ الف ، ب : سبعة اذرع . ج : سبقة اذرع .

٩ ــ درهرسه نسخه ، الى الائماء السبعة ، آمده است . ٩ ــ الف ، ج : وكان هدهدا . ب : وكان هدهد .

٩ ــ الف : على الشريعة . ب ، ج : على اهل الشريعة . ١٠ ــ الف ، ج : هدهم . ب : يهدهم .

١١ ــ درالف ، قبل از ، وقالوا ، فصل ، آمده است . ١١ ــ آيهٔ ٢١ ، سورهٔ ٢٧ (سورة النمل) . لاعذبنّه عذاباً شديداً اولاذبحنّه او لياتينّى بسلطان مبين . ←

فَيَكُونَ كَأَحَدِ ٱلْمُسْتَجِيبِينَ. «... أَوْلَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ.»، فَالسُّلْطَانُ، عَلَى الْحُجَّةِ، أَيْ، يَأْتِينِي بِحُجَّةٍ مُبَيِّنَةٍ، لَا يَرْتَابُ فِي عُذْرِهِ.

وَأَمَّا مَاجَرَى مِنَ ٱلْقَوْلِ فِي تَأْوِيلِ ٱلْآيَةِ: «... وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ ٱللهِ،»، إِنَّهُمْ، كَانُوا يَعْتَقِدُونَ ٱلْوَحْدَانِيَّةَ لِلسَّابِقِ دُونَ ٱلْبَارِي، جَلَّ وَعَزَّ.».

فَإِنَّ هٰذَا خَطَأٌ، لَا يَكُونُ أَحَدٌ يَعْرِفُ مَبْلَغَ مَعْرِفَةِ ٱلسَّابِقِ وَٱلتَّالِي وَسَائِرِ ٱلْحُدُودِ ٱلْعُلْوِيَّةِ، فَيَعْتَقِدَ ٱلْوَحْدَانِيَّةَ لَهُ، دُونَ ٱلْبَارِي، جَلَّ وَتَعَالَى. وَلَمْ يَجْرِ بِهٰذَا رَسْمٌ فِي شَيْءٍ مِنَ ٱلْأَدْوَارِ ظَاهِرًا وَلَا بَاطِنًا. وَلَا يُعْرَفُ ذٰلِكَ، إِلَّا مَا ٱعْتَقَدَهُ ٱلثَّنَوِيَّةُ، حِينَ جَهِلُوا قَوْلَ ٱلْحَكِيمِ فِي ٱلْأَصْلَيْنِ | فَٱعْتَقَدُوا الف-٢٩٨
ٱلرُّبُوبِيَّةَ لَهُمَا، وَضَلُّوا وَكَفَرُوا بِٱلْوَاحِدِ ٱلْبَارِي، جَلَّ وَعَزَّ، وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُ ٱلظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا. فَهٰؤُلَاءِ قَالُوا بِٱلْأَثْنَيْنِ لَا بِٱلْوَاحِدِ دُونَ ٱلْآخَرِ. وَقَدْ أَعَدْنَا ٱلْقَوْلَ بِهٰذَا فِي غَيْرِ هٰذَا ٱلْمَوْضِعِ قَصْدًا، لِإِشْبَاعِ ٱلْمَعْنَى بِهِ. وَكَذٰلِكَ غَيْرُ هٰؤُلَاءِ مِمَّنِ ٱعْتَقَدَ ٱلرُّبُوبِيَّةَ لِغَيْرِ ٱللهِ، عَزَّ وَجَلَّ، فَإِنَّهُمْ، قَالُوا بِٱثْنَيْنِ وَأَرْبَعَةٍ وَخَمْسَةٍ وَبِأَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَأَقَلَّ. وَكَذٰلِكَ مَنْ سَجَدَ لِلشَّمْسِ وَٱلنَّارِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ.

فَأَمَّا أَنْ يَكُونَ أَحَدٌ ٱعْتَقَدَ ٱلْإِلٰهِيَّةَ لِوَاحِدٍ غَيْرِ ٱللهِ، فَلَا. لِأَنَّ كُلَّ مَنْ قَالَ بِٱلْوَاحِدِ، كَانَ مُرَادُهُ فِي ٱعْتِقَادِهِ، ٱلْوَاحِدَ ٱلْخَالِقَ، جَلَّ وَتَعَالَى، وَكَانَتْ إِشَارَتُهُ إِلَيْهِ، وَقَصْدُهُ إِيَّاهُ، وَإِنْ كَانُوا ضَلُّوا عَنْ إِخْلَاصِ ٱلتَّوْحِيدِ لَهُ، وَذَهَبَتْ أَوْهَامُهُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِ، فَإِنَّهُمْ، جَعَلُوا ٱلْغَايَةَ إِلَيْهِ.

← ١١ ــ الف: وقالوا تواعده ان ينتف اجنحته اى توعده. ب: قال تواعده ان ينتف اجنحته اى تواعده. ج: قال توعده ان تبتنوا اجنحة اى توعده.

١٢ ــ الف: ابطأ. ب: ابطاء. ج: ابطا.

١٢ ــ الف: اى بجدد عليه ويومر. ب، ج: اى بجدد عليه ويومر.

---

١ ــ: هوالحجة. ب، ج: على الحجة.

١، ٢ ــ الف، ب: اى ياتينى بحجة مبينة. ج: اى ياتى فى الحجة مبينة.

٣ ــ ظاهرًا از، واما ماجرى، تا، فان هذا خطاء، قول صاحب محصول بيان شده است.

٣ ــ آيهٔ ٢٤، سورهٔ ٢٧ (سورة النمل). وجدتها وقومها يسجدون للشمس من دون الله وزين لهم الشيطان اعمالهم فصدّهم عن السبيل فهم لايهتدون.

٤ ــ الف: البارى فان. ب: البارى جل وعزفان. ج: البارى وعرفان.

٥ ــ الف: احد يبلغ. ب: احد يعرف يبلغ. ج: احد يعرف يبلغ.

٦ ــ الف: وتعالى. ب، ج: جل وتعالى.

←

وأما الشمس هاهنا فى قوله : « . . . يسجدون للشمس من دون الله ، » ، يعنى ، بالشمس ، المتم الغائب فى ذلك العصر . فعنى أنهم ، مقيمون على أمر المتم الغائب دون خليفته ، الذى أقامه الله مقامه . فكان فى إقامتهم على ذلك ، وتركهم طاعة خليفة القائم مقامه بأمر الله ، سجودهم للشمس من دون الله . فالسجود ، حد الإمامة ، أى ، أنهم ، كانوا ثابتين على حد الإمام الغائب دون خليفته ، ولم يعلموا أن الأمر إليه ، وأنه القائم مقام الغائب . فقال : « ألا يسجدوا لله الذى يخرج الخبء فى السماوات والأرض ، » ، يعنى ، ألا أقاموا طاعة الذى قام بالخلافة بأمر الله ، عز وجل . وأيده بالجارى ، الذى ، قد حباه الله به ، والمادة التى انقطعت عنهم ، يفاتح بها الحدود ، الذين سموا إليه . وارتفعت مراتبهم ، فكانوا سماوات لاتصالهم به وسموهم إليه . والذين اتصلوا بهم ممن دونهم ، كانوا أرضالهم ، وهم قائمون بالدعوة ، التى هى الأرض . « . . . ويعلم ، » ،

← ٦ — الف : ولم يجر هذا رسم . ب : ولم يجر بهذا رسم . ج : ولم يجز هذا وسم .

٦ — الف ، ب ، ظاهرا . ج : ظاهر . ٧ — الف : حتى جهلوا . ب ، ج : حين جهلوا .

٨ — الف : تعالى . ب : جل وعز وتعالى . ج : جل و تعالى . ١٢ — الف ، ب : لواحد . ج : الواحد :

١٢ ، ١٣ — الف : كان مراده واعتقاده . ب : كان مراده فى اعتقاده . ج : كان راده اعتقاده .

١٣ — الف ، ب : وقصده . ج : وقصدهم . ١٤ — الف : التوحيد له . ب ، ج : التوحيد .

١٤ — الف : النه . ب ، ج : اليه عزوتعالى .

١ — الف : واما . ب ، ج : وانما . — درحاشيهٔ نسخهٔ الف : معنى قولة تعالى يسجدون للشمس من دون الله .

٢ — الف ، ب : الغائب : ج : الغاية . ٢ — الف ، ب : فعنى انهم . ج : معنى انهم .

٢ — الف ، ب : على امر المتم الغائب دون خليفته . ج : على امر المتم الغاية دون خليفة .

٣ — الف ، ب : فكان . ج : فكث ان . ٣ — درهرسه نسخه ، طاعة خليفة ، آمده است .

٤ — الف ، ب : ثابتين . ج : نابتين .

٤ ، ٥ — الف : دون خليفته ولم يعلموا الامر اليه وانه القائم مقام الغائب فقال . ب : فقال . ج : دون خليفة ولم يعلموا ان الامر اليه وانه القايم مقام الغايب فقال .

٥ — آيهٔ ٢٥ ، سورهٔ ٢٧ (سورة النمل) . الا يسجدوا لله الذى يخرج الخبء فى السموات والارض ويعلم ماتخفون وماتعلنون .

٦ — الف ، ب : قام بالخلافة . ج : قام باخلاقه . ٧ — الف : الله . ب : الله عزوجل . ج : الله جل وعز .

٧ — الف : قد حباه الله به . ب : قد خباه الله به . ج : قد خباه الله . ٧ — درهرسه نسخه ، يفاتح به ، آمده است .

٨ — الف ، ب : وارتفعت . ج : وله نفعت . ٨ — الف ، ب : والذين . ج : الذين

بِالْجَارِى، الَّذِى أُيِّدَ بِهِ . « . . . مَاتُخْفُونَ ، » ، مِنَ النِّفَاقِ وَالنَّكْثِ . « . . . وَمَاتُعْلِنُونَ . » ،
الف - ۲۹۹ مِنَ الْإِيمَانِ وَالْوَفَاءِ . وَذٰلِكَ أَنَّهُ ، لَمَّا تَمَّ أَمْرُ دَاوُدَ وَسَلَّمَهُ لِسُلَيْمَانَ ، وَفَى قَوْمٌ وَنَكَثَ قَوْمٌ آخَرُونَ ،
كَمَا جَرَتِ السُّنَّةُ فِى مَا خَلَا فِى جَمِيعِ الْأَدْوَارِ وَالْأَعْصَارِ . وَالدَّلِيلُ عَلَى تَمَامِ أَمْرِ دَاوُدَ مَا قَدْ ذَكَرْنَا ،
أَنَّهُ ، أَمَرَ مَشَايِخَ بَنِى إِسْرَائِيلَ بِالدُّخُولِ عَلَى سُلَيْمَانَ ، عَلَى مَا قَدْ شَرَحْنَاهُ . وَدَلَالَةٌ أُخْرَى ، قَوْلُ اللّٰهِ ،
عَزَّ وَجَلَّ : « وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِى الْحَرْثِ ، » ، إِلَى آخِرِ الْآيَةِ . قَالُوا فِى تَفْسِيرِ ذٰلِكَ : إِنَّ
غَنَمَ قَوْمٍ نَفَشَتْ فِى زَرْعِ آخَرِين ، فَحَكَمَ دَاوُدُ ، بِتَسْلِيمِ الْغَنَمِ إِلَى صَاحِبِ الزَّرْعِ ، بَدَلَ زَرْعِهِ .
وَحَكَمَ سُلَيْمَانُ ، أَنْ تُدْفَعَ الْغَنَمُ إِلَى صَاحِبِ الزَّرْعِ ، لِيَكُونَ لَهُ أَلْبَانُهَا وَأَوْلَادُهَا ، بَدَلَ زَرْعِهِ ، وَتُرَدُّ
الْغَنَمُ عَلَى صَاحِبِهَا . فَأَمْضَى اللّٰهُ ، تَعَالَى ، حُكْمَ سُلَيْمَانَ . فَالْغَنَمُ ، عَلَى الْأَجْنِحَةِ وَالْمَأْذُونِينَ ، دَخَلُوا
حُدُودَ غَيْرِهِمْ ، فَرَعَوْا وَرَبَوْا وَفَاتَحُوا وَاحْتَجُّوا ، فَحَكَمَ دَاوُدُ ، بِأَنْ يُسَلَّمُوا إِلَى صَاحِبِ الدَّعْوَةِ ،
الَّتِى ، دَخَلُوهَا وَزَاحَمُوا فِيهَا ، بِظُلْمِهِمْ لَهُ . وَحَكَمَ سُلَيْمَانُ ، أَنْ يُسَلِّمَ مَنْ رَعَوْا وَرَبَوْا وَفَاتَحُوا وَمَنِ
احْتَجُّوا عَلَيْهِ إِلَى صَاحِبِ الدَّعْوَةِ ، الَّتِى ، زَاحَمُوهُ فِيهَا ، وَيَرُدُّوهُمْ عَلَى صَاحِبِهِمْ ، وَيَكُفُّوهُمْ عَنْ حَدِّ

---

١ ـ درهرسه نسخه ، مايخفون ، آمده‌است .   ١ ـ درهرسه نسخه ، مايعلنون ، آمده‌است .
٢ ـ الف ، ب : لما تم . ج : لاتم .
٢ ـ الف : وسلمه لسليمان وفأ . ب : وسلمها لسليمان ع م وفا . ج : وسلمها لسليمن وفا .
٣ ـ الف ، ب : والاعصار . ج : الاعتصار .
٣ ـ الف : ما قد ذكرنا انه امر . ب : قد ذكرنا انه امر . ج : وقد ذكرنا انه .
٥ ـ آيه‌ٔ ٧٨ ، سوره‌ٔ ٢١ (سورة الانبياء) . وداود وسليمان اذ يحكمان فى الحرث اذ نفشت فيه غنم القوم وكنا لحكمهم شاهدين . درحاشيه‌ٔ نسخه‌ٔ الف : ومعنى قوله تعالى و داود و سليمان اذ يحكمان فى الحرث اذ نفشت فيه غنم القوم وكنا لحكمهم شاهدين ففهمناها سليمان .
٦ ـ الف ، ب : بدل زرعه . ج : بدل ذرعه .
٦ ـ درهرسه نسخه ، ان يدفع ، آمده‌است :
٧ ـ الف ، ب : ليكون له . ج : يكون له :
٧ ـ الف ، ب : بدل زرعه . ج : بدل ذرعه .
٨ ـ الف : حكم سليمان . ب : تعالى حكم سليمان ع م . ج : هم سليمن .
٩ ـ الف ، ب : فرعوا وربوا وفاتحوا واحتجوا . ج : فرعوا وزنوا وفالحوا واحتجوا .
١٠ ـ الف : من دعوا وربوا وفاتحوا . ب : من رعوا وربوا وفاتحوا . ج : من دعوا وربوا وفالحوا .
١١ ـ الف : الداعوة . ب ، ج : الدعوة .   ١١ ـ الف ، ج : يردوهم . ب : يردواهم .
١١ ـ درهرسه نسخه ، و يكفوا عن حد ، آمده است .

غَيْرِهِمْ . وَإِنَّمَا أَمْضَى ٱللهُ حُكْمَ سُلَيْمَانَ ، دُونَ حُكْمِ دَاوُدَ ، وَلَمْ يَذُمَّ دَاوُدَ ، لِأَنَّهُ ، حَكَمَ بِمَا رَأَى ، وَلَمْ يَحْكُمْ بِهِ مَيْلًا وَلَا حَيْفًا . وَلٰكِنْ فَهَّمَهَا ٱللهُ سُلَيْمَانَ ، لِأَنَّهُ ، كَانَ مُؤَيَّدًا بِالْبَرَكَةِ ، دُونَ دَاوُدَ . لِأَنَّ ٱلْأَمْرَ ، قَدْ كَانَ زَالَ إِلَيْهِ ، وَقَامَ مَقَامَ أَبِيهِ فِى حَدِّ ٱللَّوَاحِقِ ، مُسْتَخْلَفًا فِى ٱلدَّعْوَةِ . ثُمَّ ٱبْتَلَاهُ ٱللهُ بِلَاحِقٍ ، كَانَ فِى مِثْلِ مَنْزِلَتِهِ ، فَادَّعَى مَرْتَبَتَهُ ، وَهُوَ ٱلْجَسَدُ ٱلَّذِى أَلْقَاهُ ٱللهُ عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ ، فَامْتَحَنَهُ بِهِ . وَإِنَّمَا سَمَّاهُ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، جَسَدًا ، لِأَنَّهُ كَانَ فِى حَدِّ ٱللَّوَاحِقِ ، وَكَانَ مُؤَيَّدًا بِالْبَرَكَةِ ، وَكَانَ نَصِيبُهُ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ رُوحَهُ ، ٱلَّتِى كَانَتْ فِى جَسَدِهِ . فَلَمَّا نَكَثَ وَبَغَى وَقَعَدَ عَلَىٰ كُرْسِيِّ سُلَيْمَانَ وَادَّعَى مَرْتَبَتَهُ فِى ٱلْخِلَافَةِ ، سَلَبَهُ ٱللهُ تِلْكَ ٱلْبَرَكَةَ ، فَبَقِىَ جَسَدًا بِلَا رُوحٍ .

قَالُوا ، وَإِنَّمَا فَتَنَ ٱللهُ سُلَيْمَانَ بِذٰلِكَ ، لِأَنَّهُ كَانَ يُؤْثِرُ بَعْضَ نِسَائِهِ ، فَيَدْفَعُ | إِلَيْهَا خَاتَمَهُ ، الف ـ ٣٠٠ إِذَا دَخَلَ ٱلْخَلَاءَ . يَعْنِى . إِنَّهُ ، كَانَ يَثِقُ بِبَعْضِ ٱلْحُدُودِ ، وَقَدْ كَانَ ٱخْتَصَّهُ ، فَكَانَ يُمَلِّكُهُ مِنْ أَسْرَارٍ ، كَانَتْ مُودَعَةً عِنْدَهُ ، فَكَانَ يُودِعُهَا عِنْدَهُ ، فِى أَوْقَاتِ خَلَوَاتِهِ . فَجَاءَ هٰذَا ٱلشَّيْطَانُ إِلَىٰ هٰذِهِ ٱلْمَرْأَةِ ، وَتَصَوَّرَ بِصُورَةِ سُلَيْمَانَ ، وَتَنَاوَلَ مِنْهَا ٱلْخَاتَمَ ، فَقَعَدَ عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ . أَىْ جَاءَ هٰذَا ٱلضِّدُّ ٱلنَّاكِثُ ، ٱلَّذِى ، صَارَ شَيْطَانًا إِلَىٰ هٰذَا ٱلْحَدِّ ، ٱلَّذِى كَانَ سُلَيْمَانُ قَدِ ٱخْتَصَّهُ ، فَخَدَعَهُ ، وَادَّعَى مَنْزِلَتَهُ ، وَٱسْتَفْتَحَ مِنْ عِنْدِهِ مَا أَفَادَهُ سُلَيْمَانُ ، وَٱخْتَصَّهُ بِهِ ، وَأَوْدَعَهُ عِنْدَهُ ، وَٱسْتَفَادَ ذٰلِكَ مِنْهُ ، فَادَّعَى مَرْتَبَةَ سُلَيْمَانَ ،

---

١ ـ الف : حكم سليمان دون حكم داود ولم يذم . ب : حكم داؤد عم ولم يذم . ج : حكم داؤد ولم يذم .

٢ ـ الف ، ب : ولكث فهمها . ج : وليكن فهها .

٣ ـ الف ، ب : زال اليه . ج : دال اليه .

٣ ـ الف : ابنيه . ب ، ج : ابيه .

٣ ـ درحاشيهٔ نسخهٔ الف : ومعنى قوله تعالى لقد فتنا سليمن والقينا على كرسية جسدا ثم اناب الى قوله وحسن مآب. (از آيهٔ ٢٤ ، تا ، آيهٔ ٤٠ ، سورهٔ ٣٨ ـ سورة ص ـ) .

٤ ـ الف ، ب : مرتبته . ج : مرتبة .

٥ ـ الف : الله . ب ، ج : الله عزوجل .

٦ ـ الف ، ب : وقعد . ج : وقصد .

٧ ـ الف ، ب : مرتبته فى الخلافة . ج : مرتبة والخلافة .

٧ ـ الف ، ب : فبقى . ج : فبغى .

٨ ـ الف ، ب : خاتمه . ج : حاتمة .

٩ ـ الف : الخلاء . ب ، ج : الخلا .

٩ ـ الف : فكان يملكه من اسرار . ب : فكان يملكه من اسراره . ج : فكان يملكه من اسوان .

١٠ ـ الف : فجا . ب ، ج : فجاء هذا .

١١ ـ الف : اى جا . ب ، ج : اى جاء .

١٢ ـ الف ، ب : الى هذا . ج : الى هذه .

١٣ ـ الف ، ب : واودعه . ج : وادعه .

١٣ ـ الف ، ب : واستفاد ذلكث . ج : واستفاد لكث .

وَفاتحَ أَهْلَ ٱلدَّعْوَةِ بِما كَانَ ٱسْتَفادَ مِنْهُ . وَيَطُولُ شَرْحُ ٱلْقِصَّةِ بِتَمامِها . فَرَدَّ ٱللهُ عَلَىٰ سُلَيْمانَ خاتَمَهُ ، لَمَّا تابَ وَأَنابَ وَٱعْتَرَفَ بِالْخَطَاءِ ، فَقالَ ٱللهُ ، عَزَّوَجَلَّ : « . . . ثُمَّ أَنابَ . » . فَعَرَفَ ٱللهُ مِنْهُ صِدْقَ ٱلنِّيَّةِ فِي ٱلتَّوْبَةِ وَٱلْإِنابَةِ ، فَأَزْلَفَهُ ، أَيْ ، قَرَّبَهُ ، وَرَفَعَ مَنْزِلَتَهُ ، بِأَنْ سَخَّرَ لَهُ ٱلرِّيحَ . لِأَنَّهُ ، يَقُولُ عَلَىٰ إِثْرِ هٰذِهِ ٱلْآيَةِ ، « . . . أَنْتَ ٱلْوَهَّابُ . » : « فَسَخَّرْنا لَهُ ٱلرِّيحَ ، » ، فَسُخِّرَتْ لَهُ ٱلرِّيحُ ، بَعْدَ أَنْ أُلْقِيَ ٱلْجَسَدُ عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ ، وَبَعْدَ أَنْ أَنابَ . فَالرِّيحُ ، عَلَى ٱلْجارِي ، وَإِنَّما سَأَلَ أَنْ يُسَخَّرَ لَهُ ٱلْجارِي ، لِيَنالَ ٱللَّواحِقُ ، الَّذِينَ كانُوا فِي عَصْرِهِ ، قِسْطَهُمْ مِنَ ٱلْجارِي ، بِواسِطَةٍ مِنْهُ فِي غَيْبَةِ مُتِمِّ زَمانِهِمْ . وَذٰلِكَ ، أَنَّ ٱللَّواحِقَ ، كانُوا يَنالُونَ قِسْطَهُمْ بِواسِطَةِ مُتِمِّ ٱلزَّمانِ ، إِنْ كانَ قائِمًا فِيهِمْ وَإِنْ غابَ عَنْهُمْ . وَكانَتْ فَتْرَةً ، كانُوا يَنالُونَ بِخَيالِهِ ، مِنْ غَيْرِ واسِطَةٍ مِنْ أَحَدِ ٱللَّواحِقِ . وَإِنْ كانُوا أَيْضًا غَيْرَ خُلَفاءَ فِي ٱلدَّعْوَةِ . فَسَأَلَ سُلَيْمانُ ، أَنْ يُعْطَىٰ هٰذِهِ ٱلْمَرْتَبَةَ ، فَقالَ : « . . . رَبِّ ٱغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِيٓ إِنَّكَ أَنْتَ ٱلْوَهَّابُ . » . فَيَنْبَغِي ، مَعْناهُ يَنْفَعِلُ مِنَ ٱلْبَغْيِ . فَسَأَلَهُ ، أَنْ لَا يَنالَ أَحَدٌ مِنَ ٱللَّواحِقِ ، الْجارِيَ ، إِلَّا بِواسِطَةٍ مِنْهُ ، لِكَيْلَا يَطَّرِدَ لِأَحَدٍ مِنْهُمُ ٱلْبَغْيُ ، عَلَىٰ مَنْ يَكُونُ مُسْتَخْلَفًا فِي ٱلدَّعْوَةِ ، فِي غَيْبَةِ ٱلْمُتِمِّ . وَإِنْ بَغَىٰ عَلَيْهِ باغٍ ، قَطَعَ عَنْهُ ٱلْمادَّةَ . | [الف ـ ٣٠١] فَأُجِيبَ إِلَىٰ ذٰلِكَ ، فَقالَ ٱللهُ ، عَزَّوَجَلَّ : « فَسَخَّرْنا لَهُ ٱلرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَآءً حَيْثُ أَصابَ . » . فَالرِّيحُ ، عَلَى ٱلْجارِي ، أَيْ ، سَخَّرَ لَهُ ٱلْجارِيَ ، فَكانَ يَتَوَلَّىٰ قِسْمَتَهُ فِي مَنْ أَرادَ ، وَيَمْنَعُهُ مِمَّنْ أَرادَ . وَأَصابَ ، مَعْناهُ أَرادَ ، أَيْ ، أَرادَ ٱلصَّوابَ ، فَأَخْطَأَ ٱلْجَوابَ . يُقالُ فِي بَعْضِ ٱلْأَمْثالِ : أَصابَ ٱلصَّوابَ فَأَخْطَأَ ٱلْجَوابَ . وَقالَ ، عَزَّوَجَلَّ : « هٰذَا عَطَاؤُنا فَامْنُنْ

---

١ ــ الف ، ج : بما كان . ب : بما .

١ ــ الف ، ج : الله . ب : الله تعالى .

٢ ــ الف ، ب : خاتمه . ج : خاتمة .

٧ ــ الف ، ب : فى غيبة . ج : فى غيبته .

٧ ــ الف ، ب : كانوا ينالون . ج : كانوا ينالوا .

٨ ــ الف ، ب : كانوا ينالون . ج : كانوا ينالوانه .

٩ ــ الف : حد . ب ، ج : احد .

٩ ــ الف : غيره خلفا . ب ، ج : غيرخلفاء (خلقا) .

١٠ ــ آيهٔ ٣٥ ، سورهٔ ٣٨ (سورة ص) . قال رب اغفر . . .

١١ ــ الف ، ج : ان لاينالـه . ب : ان لاينال .

١٢ ــ الف : لئلا . ب ، ج : لكيلا .

١٢ ــ الف ، ب : فى غيبة . ج : فى غيبته .

١٣ ــ درهرسه نسخه ، باغى ، آمده است .

١٥ ــ الف ، ب : فيمن اراد ويمنعه . ج : فيمن ارادوا يمنعه :

١٦ ــ الف : اصاب الصواب . ب ، ج : الصواب .

←

أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ. »، أَيْ، أَنَّهُ أُعْطِيَ ذَٰلِكَ، لِيَمُنَّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ. وَ ٱلْمَنُّ، هُوَ ٱلْعَطِيَّةُ، أَيْ، يُعْطِي مَنْ يَشَاءُ، وَيُمْسِكُ عَمَّنْ يَشَاءُ. « . . . بِغَيْرِ حِسَابٍ.»، أَيْ، لَايُتْبَعُ عَلَيْهِ فِي مَايَفْعَلُهُ، بَلْ هُوَ مُمَلَّكٌ مُحَكَّمٌ فِيهِ، وَلَوْ كَانَ مُتِمًّا، لَمَا ذَكَرَ ٱللهُ ذَٰلِكَ. لِأَنَّ ٱلْبَرَكَةَ، مُسَخَّرَةٌ لِلْأَتِمَّاءِ فِي كُلِّ عَصْرٍ، وَبِأَمْرِهِمْ تَجْرِي، وَهُمْ يَتَوَلَّوْنَ قِسْمَتَهَا بَيْنَ ٱللَّوَاحِقِ. وَلَمْ تَكُنْ هَٰذِهِ ٱلْمَنْزِلَةُ لِأَحَدٍ مِنَ ٱللَّوَاحِقِ قَبْلَ سُلَيْمَانَ، وَلَاتَقَدَّمَهُ بِهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ، فَمِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ، ذَكَرَ ٱللهُ، عَزَّ وَجَلَّ، أَنَّ ٱلرِّيحَ سُخِّرَتْ لِسُلَيْمَانَ، لِأَنَّهُ، كَانَ لَاحِقًا. فَأَمَّا ٱلْأَتِمَّاءُ، فَإِنَّهُمْ، أُعْطُوا ذَٰلِكَ فِي كُلِّ دَوْرٍ، وَلَايَنَالُ أَحَدٌ مِنَ ٱللَّوَاحِقِ حَظَّهُ مِنْهَا، إِلَّا بِوَاسِطَةٍ مِنْهُمْ. هَٰذَا كَانَ ٱلرَّسْمُ وَ ٱلسُّنَّةُ مِنَ ٱللهِ، عَزَّ وَجَلَّ، قَدِيمًا وَحَدِيثًا. كَمَا رُوِيَ، أَنَّ ٱلرِّيحَ تَنْزِلُ مِنَ ٱلسَّمَاءِ عَلَى ٱلْكَعْبَةِ، ثُمَّ تَأْخُذُ ٱلْجَنُوبُ نَاحِيَةَ ٱلْجَنُوبِ، وَٱلشَّمَالُ نَاحِيَةَ ٱلشَّمَالِ، وَكَذَٰلِكَ رِيحٌ تَأْخُذُ فِي مَهَبِّهَا فَوْقَ ٱلْكَعْبَةِ. وَقَالَ إِنَّ ٱلرِّيَاحَ، ٱثْنَى عَشَرَ رِيحًا، كُلُّ رِيحٍ مِنْهَا مِنْ بُرْجٍ مِنَ ٱلْبُرُوجِ ٱلْإِثْنَى عَشَرَ، وَعَدَدُهَا هَٰكَذَا:

١	٢	٣	٤	٥	٦
أَلْجَنُوبُ	أَلشَّمَالُ	أَلصَّبَا	أَلدَّبُورُ	أَلْقَبُولُ	أَلنَّكْبَاءُ
٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
أَلدَّاجِنُ	أَلْأَزْيَبُ	أَلْجَرْجَفُ	أَلْهَيْفَةُ	أَلصَّارُوفَا	أَلْعَقِيمُ.

← ١٦ – الف، ج: وقال. ب: قال.

١٦ – آيهٔ ٣٩، سورهٔ ٣٨ (سورة ص) .

٢ – الف: ويمسك ممن. ب: ويمسك عن من. ج: وتمسك عن.

٢ – الف: لاتتبع. ب، ج: لايتبع.

٣ – الف، ب: محكم. ج: ومحكم.

٤ – الف: ب: وبامرهم. ج: ويامرهم.

٧، ٨ – الف، ب: الله قديما. ج: الله عزوجل فدلما.

٨، ٩ – الف: تاخذ الجنوب ناحية. ب: تاخذ جنوب ناحية. ج: تاخذ جنوب فاحيه.

٩ – الف: وقالوا. ب، ج: وقال.

١٠ – الف، ج: وعددها. ب: وعددها هكذا.

١١ – الف، ب: والشمال. ج: الشمال. درنسخهٔ ب، همه جا اسامى بادها با واو آمده‌است.

١١ – ب، ج: والقبول. درنسخهٔ ج، همه جا اسامى بادها بعداز، والقبول، با واو آمده‌است.

١١ – الف: النكبا. ب: ج: والنكبا.

١٢ – الف: الداجن. ب، ج: الداجز.

١٢ – الف: الازيب. ب: والازيب. ج: والاريب.

١٢ – الف: الجرجف: ب: الجرف. ج: الجوف.

١٢ – الف: الهنبة. ب، ج: الهينه.

وَقَسَّمُوهَا عَلَى ٱلْبُرُوجِ ٱلْمَعْرُوفَةِ أَسْمَاؤُهَا . فَالرِّيحُ ، عَلَى ٱلْجَارِي . وَٱلْبُرُوجُ ، عَلَى ٱللَّوَاحِقِ ، فَهِيَ تَنزِلُ عَلَى ٱلْكَعْبَةِ . وَٱلْكَعْبَةُ ، عَلَى ٱلْمُتِمِّ ، لِأَنَّ ٱلْكَعْبَةَ قِبْلَةٌ لِأَهْلِ ٱلْأَرْضِ . وَكَذَٰلِكَ ٱلْمُتِمُّ ، هُوَ إِمَامُ أَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ ، أَيْ ، أَنَّ ٱلْجَارِيَ ، يَجْرِي إِلَى ٱلْمُتِمِّ ، وَهُوَ يَتَوَلَّى قِسْمَتَهُ بَيْنَ ٱللَّوَاحِقِ ٱلْإِثْنَىٰ عَشَرَ ، وَهَٰذِهِ مَنزِلَةُ ٱلْأَتِمَّاءِ فِي كُلِّ دَوْرٍ . وَلَمْ يَكُنْ ذَٰلِكَ لِلَّوَاحِقِ | قَبْلَ سُلَيْمَانَ ، فَذَكَرَ ٱللهُ سُلَيْمَانَ الف - ٣٠٢ بِذَٰلِكَ ، لِأَنَّهُ ، كَانَ لَاحِقًا ، وَلَمْ يَكُنْ مُتِمًّا . فَذَكَرَ أَنَّهُ خَصَّ سُلَيْمَانَ بِذَٰلِكَ مِنْ بَيْنِ ٱللَّوَاحِقِ ، ٱلَّذِينَ تَقَدَّمُوهُ فِي سَالِفِ ٱلْأَدْوَارِ ، كَمَا قَدْ ذَكَرْنَاهُ .

وَلَيْسَ تَأْوِيلُ قَوْلِهِ : « . . . لَا يَنۢبَغِي لِأَحَدٍ مِّنۢ بَعْدِيٓ ، » ، عَلَىٰ مَا ذُكِرَ فِي ذَٰلِكَ ٱلْكِتَابِ : « أَنَّهُ سَأَلَ هِبَةَ ٱلتَّمَامِيَّةِ ٱلْإِمَامِيَّةِ ، ٱلَّذِي لَا يَكُونُ فِي عَهْدِهِ لِمَنْ بَعْدَهُ فِي دَوْرِ نَاطِقِهِ ، لِأَحَدٍ أَتَمَّ مِنْهُ . » .

هَٰذَا ٱلْقَوْلُ هُوَ خَطَأٌ ، لِأَنَّ مَنَازِلَ ٱلْأَتِمَّاءِ ، كَمَا قَدْ ذَكَرْنَا فِي ٱسْتِوَاءِ مَرَاتِبِهِمْ ، لَا يَتَفَاضَلُونَ فِي كُلِّ دَوْرٍ ، عَلَىٰ حَسَبِ مَا قَدْ جَرَى ٱلشَّرْحُ بِهِ . وَإِنَّمَا ٱلتَّفَاضُلُ ، يَكُونُ بَيْنَ ٱللَّوَاحِقِ فِي كُلِّ عَصْرٍ ، ٱمْتِحَانًا مِنَ ٱللهِ لَهُمْ . وَيَكُونُ بَيْنَ ٱلنُّطَقَاءِ ، ٱلتَّفَاضُلُ ، عَلَىٰ قَدْرِ حُرُوفِهِمْ ، كَمَا قَدْ فَسَّرْنَاهُ . فَسَأَلَ ٱلْمَنزِلَةَ ٱلَّتِي قَدْ ذَكَرْنَاهَا وَشَرَحْنَاهَا بِٱلْبَرَاهِينِ . فَهَٰكَذَا كَانَ سَبِيلُ سُلَيْمَانَ ، كَانَ لَاحِقًا ، وَكَانَ سَبِيلُهُ فِي تَمَامِ أَمْرِهِ ، كَسَبِيلِ دَاوُدَ ، كَمَا ذَكَرَ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فِي قِصَّتِهِ ، فَقَالَ ، « فَلَمَّا قَضَيْنَا

---

٢ — الف : على الكعبة . ب ، ج : الكعبه .

٣ — الف : قسمته . ب ، ج : قسمة .

٤ — الف : ذلك للواحق . ب ، ج : ذلك اللواحق .

٥ — الف ، ب : كان لاحقا . ج : كان لاحق .

٦ — الف ، ب : فى سالف . ج : فى سالو .

٧ — آيه ٣٥ ، سوره ٣٨ (سورة صٓ) . قال رب اغفرلى وهب لى ملكا لاينبغى لاحد من بعدى انك انت الوهاب .

٧ — الف ، على ماذكر . ج : على على ذكر .

٨ — الف ، ب : هبة التمامية الامامية ؛ ج : هيبة التمامية الامامية ؛ — ظاهراً از ، انه سال ، تا ، هذا القول هو خطاء ، قول صاحب محصول است .

٨ — الف ، ج : لمن بعده . ب : من بعده .

٩ — الف ، ب : هو خطاء ؛ ج : خطاء ؛

٩ — الف ، ب : فى استواء . ج : فى استوا .

١٠ — الف : وانما التفاضل يكون ؛ ب : وانما يكون التفاضل يكون ؛ ج : وانما تفاضل يكون .

١١ — الف ، ب : التفاضل على ؛ ج : تفاضل على .

١٢ — الف : وشرحناها . ب ، ج : وشرحناه .

١٣ — الف ، ب : فى قصته ؛ ج : فى قصة .

١٣ — آيه ١٤ ، سوره ٣٤ (سورة سبأ) . فلما قضينا عليه الموت مادلهم على موته الا دابة الارض تاكل منسأته فلما خرّ تبينت الجن ان لوكانوا يعلمون الغيب مالبثوا فى العذاب المهين ؛

عَلَيْهِ ٱلْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَآبَّةُ ٱلْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ ، » ، الآيَةَ . فَالْمَوْتُ ، هُوَ تَمَامُ أَمْرِهِ ، قَالَ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ : « ٱللهُ يَتَوَفَّى ٱلْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ ٱلَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ ٱلَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا ٱلْمَوْتَ وَيُرْسِلُ ٱلْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ، » ، أَيْ ، إِنَّ ٱللهَ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فَوَّضَ أَمْرَ ٱلْجَارِي إِلَى ٱلتَّالِي ، فَهُوَ يُؤَيِّدُ ٱلْحُدُودَ ٱلسُّفْلِيَّةَ ، لِقَوْلِهِ ، « . . . يَتَوَفَّى ٱلْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ، » . فَالْأَنْفُسُ ، عَلَىٰ حُظُوظِ أَصْحَابِ ٱلْبَرَكَةِ . كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ ، حَظُّهُ مِنْهَا ، هِيَ نَفْسُهُ ، لِأَنَّهُ بِهَا يَحْيَى وَبِهَا يَسْعَىٰ فِي إِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ ، وَمَا دَامَ مُؤَيَّدًا بِهَا ، هُوَ حَيٌّ . وَٱلتَّالِي ، يَتَوَلَّىٰ إِفَاضَتَهَا عَلَيْهِمْ ، بِأَمْرِ ٱللهِ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فَهُوَ يَحْبِسُهَا عَنْهُمْ ، إِذَا ٱمْتُحِنُوا ، فَيَكُونُونَ بِمَنْزِلَةِ ٱلنِّيَامِ ، لِانْقِطَاعِهَا عَنْهُمْ . « . . . فَيُمْسِكُ ٱلَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا ٱلْمَوْتَ ، » ، أَيْ ، مَنْ تَمَّ أَمْرُهُ ، أَمْسَكَ عَنْهُ ٱلْجَارِيَ ، فَيَنْقَضِي أَمْرُهُ ، وَيُسَلِّمُ لِغَيْرِهِ ، وَيَكُونُ سَبِيلُهُ ، سَبِيلَ مَنْ قَدَّمَاتَ . « . . . وَيُرْسِلُ ٱلْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ، » ، يَعْنِي ٱلنَّائِمَ ، وَهُوَ ٱلَّذِي يُمْتَحَنُ بِانْقِطَاعِ ٱلْبَرَكَةِ عَنْهُ ، ٱمْتِحَانًا مِنَ ٱللهِ ، عَزَّ وَجَلَّ ، ثُمَّ يَعُودُ عَلَيْهِ ٱلْأَجَلُ ٱلْمُسَمَّىٰ لَهُ ، كَمَا قَالَ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فِي قِصَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَٱلْمَسِيحِ | وَغَيْرِهِمَا ، عَلَيْهِمَا ٱلسَّلَامُ . الف-٣٠٣

قَالَ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فِي قِصَّةِ إِبْرَاهِيمَ : « وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰ ، » ،

---

٢ ــ آيهٔ ٤٢ ، سورهٔ ٣٩ (سورة الزمر) . الله يتوفى الانفس حين موتها والتى لم تمت فى منامها فيمسك التى قضى عليها الموت و يرسل الاخرى الى اجل مسمى ان فى ذلك لايات لقوم يتفكرون . ــ درحاشيهٔ نسخهٔ الف : فى معنى قوله تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها والتى لم تمت الى قوله الى اجل مسمى .

٤ ــ الف ، ب : فهو يويد . ج : فهو يد . ٤ ــ الف : لقوله . ب ، ج : فقوله .

٤ ــ الف : فالانفس . ب : فبا الانفس . ج : فبالانفس. ٥ ــ الف ، ب : على حظوظ . ج : على خطوط .

٥ ــ الف : لانه بها يحيى و بها يسعى . ب ، ج : لانها بها تحيى (تحيا) و بها (نها) تسعى .

٦ ــ الف : الله . ب : الله عزوجل . ج : الله جل وعز . ٧ ــ الف ، ب : فهو يحبسها . ج : فهو يحسبها .

٨ ــ الف ، ب : فينقضى . ج : فيقضى . ٨ ــ الف ، ب : ويسلم . ج : وتسليم .

١٠ ــ الف ، ب : النائم . ج : النايم . ١٠ ــ الف : الله . ب ، ج : الله عزوجل .

١١ ــ الف ، ج : الاجل . ب : الى الاجل . ١١ ــ الف ، ب : كما قال . ج : قال .

١١ ــ الف ، ب : وغيرهما . ج : وخير مما .

١٢ ــ درنسخهٔ الف ، قبل از ، قال الله ، فصل ، آمده است . ــ الف : قال الله عزوجل . ب ، ج : قال .

١٢ ــ آيهٔ ٢٦١ ، سورهٔ دوم (سورة البقرة) . واذ قال ابراهيم ربّ ارنى كيف تحى الموتى قال او لم تؤمن قال ←

إِلَىٰ آخِرِ ٱلْقِصَّةِ . فَكَانَ إِبْرَاهِيمُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ـ قَبْلَ أَنْ يَبْلُغَ حَدَّ ٱلنُّطَقَاءِ ـ فِي حَدِّ ٱلْأَتِمَّاءِ ، فَرَأَىٰ بِمَاجَرَىٰ إِلَيْهِ ، أَنَّهُ ، يُقَامُ فِي ٱلنُّطْقِ ، وَعْدًا مِنَ ٱللهِ ، عَزَّوَجَلَّ ، فَامْتُحِنَ بِانْقِطَاعِ ٱلْجَارِي عَنْهُ ، فَطَالَتْ مِحْنَتُهُ ، فَكَانَ ذَٰلِكَ لَهُ بِمَنْزِلَةِ ٱلْمَوْتِ وَٱلْوَفَاةِ . لِأَنَّ ٱلْجَارِيَ ، كَانَ رُوحَهُ ، ٱلَّذِي كَانَ بِهِ يَحْيَىٰ ، وَنَفْسَهُ ، ٱلَّتِي بِهَا يَعِيشُ ، فَلَمَّا طَالَتْ مُدَّتُهُ فِي مِحْنَتِهِ ، ابْتَهَلَ إِلَىٰ رَبِّهِ ، فَقَالَ : « ... رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي ٱلْمَوْتَىٰ ، » ، يَعْنِي ، أَنَّهُ فِي حَدِّ ٱلْمَوْتَىٰ . وَسَأَلَ أَنْ يُنْجِزَ لَهُ مَاوَعَدَهُ ، وَشَكَا إِلَيْهِ طُولَ لَبْثِهِ فِي مِحْنَتِهِ ، بِانْقِطَاعِ ٱلْبَرَكَةِ عَنْهُ ، وَشَوْقَهُ إِلَىٰ تِلْكَ ٱلْمَادَّةِ ، فَقِيلَ لَهُ : « ... أَوَلَمْ تُؤْمِن ، » ، يَعْنِي ، بِمَا وَعَدَكَ رَبُّكَ . « . . . قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ، » ، أَيْ ، آمَنْتُ بِأَنَّكَ تُنْجِزُ وَعْدِي ، وَلَٰكِنِّي حَرِيصٌ عَلَىٰ نَيْلِهِ ، لِأَتَنَفَّسَ إِلَيْهِ ، وَأَسْكُنَ إِلَىٰ مَايَعُودُ عَلَيَّ مِنْ مِنَّتِكَ . فَقِيلَ لَهُ : « . . . خُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ ٱلطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ، » ، أَيْ ، إِنَّكَ قَدْ مَلَكْتَ مِنَ ٱلْجَارِي ، فَأَمِلْهُنَّ إِلَيْكَ ، وَٱسْتَفْتِحْ ، يُفْتَحْ عَلَيْكَ مَتَىٰ شِئْتَ . « . . . ثُمَّ ٱجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنهُنَّ ، جُزْءًا ، عَنَىٰ بِالْجِبَالِ ، عَلَى ٱللَّوَاحِقِ . وَٱلْجُزْءُ عَلَىٰ قِسْطِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مِنَ ٱلْجَارِي . أَيْ ، إِقْسِمْ فِيهِمْ مَايَجْرِي إِلَيْكَ ، وَأَعْطِ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ قِسْطَهُ مِنْهُ . « . . . ثُمَّ ٱدْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ

← بلى ولكن ليطمئن قلبى قال فخذ اربعة من الطير فصرهن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءا ثم ادعهن ياتينك سعيا واعلم ان الله عزيز حكيم . ـ درحاشيهٔ نسخهٔ الف : معنى قوله تعالى واذ قال ابراهيم رب ارنى كيف تحيي الموتى الى قوله ياتينك سعيا .

٤ ـ الف : ونفسه التى بها يعيش . ب : ونفسه الذى بها يعيش . ج : ونفسه الذى نها بعيش .

٤ ـ الف ، ب : فى محنته . ج : فى محنة .

٥ و ٦ ـ الف ، ب : ان ينجز له وشكى اليه طول (بطول) لبثه . ج : ان ينجز بهما وعده وشكا اليه بطول البثه.

٦ ـ الف : قيل له . ب ، ج : فقيل له .

٨ ـ الف ، ب : تنجز وعدى ولكنى . ج : تجرد وعدى ولكن .

٨ ـ الف ، ب : لاتنفس اليه واسكن الى مايعود (ماتعود) . ج : لانفس اليه واسكن الى ماتعود .

٩ ـ الف ، ج : من الطير فصرهن اليك اى انك . ب : من الطير اى جرى فيه عند ذلك من الاصلين بالخيالين وهى الاربعة من الطير فصرهن اليك اى انك :

١٠ ـ الف ، ب : يفتح عليك متى شئت . ج : بفتح عليك متى شيت .

١١ ـ الف ، ب : جزأ (جزاء) عنى . ج : جزاء عنا .

١١ ـ الف ، ب : الجزء . ج : الجز .

١٢ ـ الف ، ب : اقسم فيهم . ج : اقسم منهم .

سَعْيًا ، » . فَادْعُهُنَّ ، أَىْ ، رَدَدْتَ بِالدُّعَاءِ إِلَى ٱلطَّيْرِ ـ فَهُوَ وَجْهٌ ـ أَىْ ، إِسْتَفْتِحْ مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ بِالْخَيَالَيْنِ ، مَتَىٰ شِئْتَ ، يَجْرِى فِيكَ سَرِيعًا مِنْ غَيْرِ إِبْطَاءٍ . لِأَنَّ ٱلسَّعْىَ ، هُوَ ٱلْمَشْىُ ٱلسَّرِيعُ . وَإِنْ رَدَدْتَ ٱدْعُهُنَّ إِلَى ٱلْجِبَالِ ـ فَهُوَ وَجْهٌ ـ أَىْ ، أَقِمْهُمْ فِى مَرَاتِبِهِمْ ، لِيَأْتَمِرُوا بِأَمْرِكَ ، وَيُبَادِرُوا إِلَىٰ إِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ بِاسْمِكَ . فَهٰذَا فِى شَأْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ . وَمِحْنَتُهُ بِانْقِطَاعِ ٱلْجَارِى عَنْهُ ، امْتِحَانًا بِأَمْرِ ٱللّٰهِ ، عَزَّ وَجَلَّ .

وَفِى قِصَّةِ ٱلْمَسِيحِ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، مِثْلُ ذٰلِكَ ، فَقَالَ ، عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ : « إِذْ قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ يَاعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَآئِدَةً | مِنَ ٱلسَّمَاءِ قَالَ ٱتَّقُوا ٱللّٰهَ إِن كُنْتُم [الف ـ ٣٠٤] مُؤْمِنِينَ . » ، إِلَىٰ آخِرِ ٱلْقِصَّةِ . إِنَّمَا سَأَلُوهُ ذٰلِكَ ، لِأَنَّهُمْ ، كَانُوا مُمْتَحَنِينَ بِانْقِطَاعِ ٱلْمَادَّةِ عَنْهُمْ ، حِينَ أَرَادَ ٱلْمَسِيحُ ، أَنْ يُقِيمَ أَسَاسَهُ ، وَوَعَدَهُمْ أَنْ يُقِيمَ فِيهِمُ ٱلْأَسَاسَ ، لِيَنَالُوا ٱلْجَارِىَ بِوَاسِطَةٍ مِنْهُ . فَلَمَّا طَالَتْ مِحْنَتُهُمْ ، بِانْقِطَاعِ ٱلْجَارِى عَنْهُمْ ، سَأَلُوهُ أَنْ يُنْجِزَ لَهُمْ مَا وَعَدَهُمْ ، مِنْ إِقَامَةِ ٱلْأَسَاسِ ، حَتَّىٰ تَعُودَ ٱلْمَادَّةُ إِلَيْهِمْ ، وَيُمَدُّونَ بِالْجَارِى ، فَقَالُوا : « . . . هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ ٱلسَّمَاءِ ، » . فَالْمَائِدَةُ ، عَلَى ٱلْمَادَّةِ مِنَ ٱلْجَارِى ، ٱلَّتِى كَانُوا يَنْتَظِرُونَهَا ، وَيَشْتَاقُونَ إِلَيْهَا ، لِأَنَّهَا كَانَتْ مُنْقَطِعَةً عَنْهُ وَعَنْهُمْ ، امْتِحَانًا . وَكَانُوا بِمَنْزِلَةِ ٱلنِّيَامِ ، كَمَا قَالَ ٱللّٰهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ : « . . . وَٱلَّتِى لَمْ تَمُتْ فِى مَنَامِهَا ، » ، وَبِمَنْزِلَةِ ٱلْأَمْوَاتِ ، كَمَا قَالَ ٱللّٰهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فِى قِصَّةِ إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : « . . . كَيْفَ تُحْىِ ٱلْمَوْتَىٰ ، » ، فَلَمَّا ٱسْتَعْجَلُوا : « . . . قَالَ ، » ، ٱلْمَسِيحُ : « . . . ٱتَّقُوا ٱللّٰهَ إِن كُنْتُم مُؤْمِنِينَ . » ، بِمَا وَعَدْتُكُمْ عَنِ ٱللّٰهِ ، عَزَّ وَجَلَّ

---

١ ـ الف : اى وددت . ب ، ج : اى رددت . ١ ـ الف : متى شئت يجرى . ب ، ج : متى شئت (شيت) تجرى .

٢ ـ الف ، ب : ابطاء . ج : ابطا . ٣ ـ الف : وان وددت . ب ، ج : وان رددت .

٣ ـ الف : الى الخيال . ب ، ج : الى الجبال . ٣ ـ الف ، ب : و يبادروا . ج : ويتبادروا .

٦ ـ الف : فقال . ب : فقال عزوجل ذكره . ج : فقال جل ذكره .

٦ ـ آيهٔ ١١٢ . سورهٔ پنجم (سورة المائدة) . ـ درحاشيهٔ نسخهٔ الف : معنى قوله تعالى اذ قال الحواريون يا عيسى ابن مريم هل يستطيع ، الى قوله احدا من العالمين . (از آيهٔ ١١٢ ، تا آيهٔ ١١٥ ، سورة المائدة) .

٨ ـ الف : الاية . ب ، ج : الى آخر القصة . ٨ ـ الف ، ب : ممتحنين . ج : يمتحين .

١١ ـ الف : فقالوا . ب ، ج : فقال . ١٣ ـ الف ، ب : وعنهم . ج وتحتهم :

١٤ ـ الف : عزوجل . ب ، ج : عزوجل ذكره . ١٤ و ١٥ ـ الف : الله . ب : الله تعالى . ج : الله عزوجل .

١٥ ـ الف ، ب : تحيى . ج : يحيى الله .

←

ذِكْرُهُ . إِنَّهَا تَعُودُ عَلَيْكُمْ بِوَاسِطَةٍ مِنْ آسَاسِي ، الَّذِي أُقِيمُهُ . « . . . قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا ، » . كَمَا قَالَ إِبْرَاهِيمُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : « . . . بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ، » . فَكَذَٰلِكَ قَالَ أَيْضًا هَٰؤُلَاءِ : « . . . تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا ، » ، فَقَوْلُهُمْ : « . . . نَأْكُلَ مِنْهَا ، » ، أَيْ ، نَقْتَبِسُ مِنْهَا ٱلْفَوَائِدَ ، وَنَطْمَئِنُّ إِلَىٰ ذَٰلِكَ ، « . . . وَنَعْلَمَ أَن قَدْ صَدَقْتَنَا ، » ، أَيْ ، نَعْلَمُ بِالْجَارِي ، الَّذِي يَقْسِمُ ٱلتَّأْوِيلَ ، مَا قَدْ أَوْرَدْتَهُ مِنْ ظَاهِرِ ٱلشَّرِيعَةِ ، فَنَعْرِفُ بِهِ صِدْقَ قَوْلِكَ ، « . . . وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ ٱلشَّاهِدِينَ . » ، أَيْ ، نُفَاتِحُ أَهْلَ ٱلدَّعْوَةِ بِمَا نَسْتَفِيدُهُ ، فَيَكُونَ فِي ذَٰلِكَ شَهَادَةٌ مِنَّا عَلَىٰ حَدِّكَ وَمَنْزِلَتِكَ مِنَ ٱلنُّطْقِ ، وَكَرَامَةِ ٱللهِ إِيَّاكَ . « قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ ٱللَّهُمَّ رَبَّنَآ أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ ٱلسَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَءَاخِرِنَا وَآيَةً مِّنْكَ وَٱرْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ ٱلرَّازِقِينَ . » .

فَعِنْدَهَا ، ٱسْتَفْتَحَ ، وَسَأَلَ أَنْ يَعُودَ عَلَيْهِ رَبُّهُ ، وَيُعِيدُ ٱلْمَادَّةَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ ، وَيُؤْذِنُ لَهُ فِي إِقَامَةِ ٱلْأَسَاسِ ، لِتَكُونَ عِيدًا لَهُمْ ، وَتَكُونَ عَائِدَةً | مِنَ ٱللهِ ، عَزَّوَجَلَّ ، وَفَضْلًا عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ . الف - ٣٠٥
« . . . لِأَوَّلِنَا وَءَاخِرِنَا ، » ، يَعْنِي ، مَنْ كَانَ أَجَابَهُ مِنَ ٱلْحُدُودِ ، مِنَ ٱلشَّرِيعَةِ ٱلْأُولَىٰ ، وَمَنْ كَانَ رَتَّبَهُمْ هُوَ وَٱسْتَحْدَثَهُمْ . وَيَجُوزُ « . . . لِأَوَّلِنَا وَءَاخِرِنَا ، » ، يَعْنِي ٱللَّوَاحِقَ ، الَّذِينَ كَانَ أَقَامَهُمُ ٱلْمَسِيحُ أَوَّلًا ، وَٱلَّذِينَ يُقِيمُهُمْ أَسَاسُهُ أُخْرَىٰ . « . . . وَءَايَةً مِّنْكَ ، » ، أَيْ ، عَلَامَةً وَدَلِيلًا عَلَىٰ

---

١٦ ــ الف : من الله عزوجل . ب ، ج : عن الله عزوجل ذكره .

١ ــ الف ، ب : تعود . ج : نعوذ .
١ ــ آيهٔ ١١٣ ، سورهٔ پنجم (سورة المائدة) . قالوا نريد ان ناكل منها وتطمئن قلوبنا ونعلم ان قد صدقتنا ونكون عليها من الشاهدين .
٣ ــ الف : فكذلك ايضا قالوا . ب ، ج : فكذلك قالوا ايضا .
٥ ــ الف ، ب : فنعرف . ج : فعرف .
٦ ــ الف ، ب : نفاتح . ج : تفاتح .
٧ ــ آيهٔ ١١٤ ، سورهٔ پنجم (سورة المائدة) .
١٠ ــ درهرسه نسخه ، ليكون ، آمده است .
١٢ ــ الف ، ب : الذين كان . ج : الذى كان .
١٣ ــ الف : آخرًا . ب ، ج : اخرى .

١ ــ الف ، ب : من . ج : ومن .
٢ ــ الف : عليه السلام . ب : بلى . ج : عليه السلام بلى .
٣ ــ الف ، ب : ونطمئن . ج : وتطمان .
٥ ــ الف : ذلك . ب . ج : قولك .
٧ ــ الف ، ب : على حدك . ج : على خدك .
٩ ــ الف ، ب : ويعيد . ج : ويعيده .
١٠ ــ الف ، ب : من الله . ج : من الله عزوجل .
١٣ ــ الف ، ب : والذين يقيمهم . ج : والذى يقيمهم .

مَرْتَبَتِهِ وَمَرَاتِبِهِمْ ، بِمَا يُفَاتِحُونَ بِهِ أَهْلَ ٱلدَّعْوَةِ مِنْ تِلْكَ ٱلْمَادَّةِ . « . . . وَٱرْزُقْنَا . » ، أَىْ ، إِفْتَحْ عَلَيْنَا ، لِأَنَّ ذٰلِكَ غِذَاءٌ لِأَنْفُسِهِمْ وَرِزْقًا لَهَا . « وَأَنْتَ خَيْرُ ٱلرَّازِقِينَ . » ، أَىْ ، إِنَّ مَا يَجْرِى مِنَ ٱلسَّابِقِ ، هُوَ أَفْضَلُ وَأَعْلَىٰ مِمَّا يُسْتَفَادُ مِمَّنْ دُونَهُ مِنَ ٱلْحُدُودِ ٱلْعُلْوِيَّةِ وَٱلسُّفْلِيَّةِ .

قَالَ ٱللهُ « . . . إِنِّى مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّىٓ أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَّآ أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ ٱلْعَالَمِينَ . » ، عَرَّفَهُمْ أَنَّ ٱلْمَادَّةَ تَعُودُ عَلَيْهِمْ ، وَأَنَّهُمْ يُؤَيَّدُونَ بِهَا بِوَاسِطَةٍ مِنَ ٱلْأَسَاسِ ، وَيُؤَيِّدُ ٱلْأَسَاسُ بِوَاسِطَةٍ مِنَ ٱلْمَسِيحِ ، وَيُقَامُونَ فِى مَرَاتِبِهِمْ . وَأَوْعَدَهُمْ ، أَنَّ مَنْ كَفَرَ ٱلنِّعْمَةَ ، وَنَكَثَ بَعْدَ إِنْعَامِ ٱللهِ عَلَيْهِمْ بِإِقَامَةِ ٱلْأَسَاسِ ، وَجَحَدَ مَنْزِلَتَهُ بَعْدَ ذٰلِكَ ، يَكُونُ أَشَدَّ ٱلنَّاكِثِينَ مِنْ أَهْلِ دَوْرِهِمْ عَذَابًا . هٰذَا لِمَنْ كَانَ سَبَقَ فِى أَمْرِ ٱللهِ ، وَفِى عِلْمِ ٱللهِ ، عَزَّ وَجَلَّ ، أَنَّ بَعْضَهُمْ يَنْكُثُ وَيُنَافِقُ ، لِأَنَّ بَعْضَهُمْ نَكَثُوا ، فَكَانَ أَحَدُهُمْ مَنْ أَسْلَمَهُ لِلْقَتْلِ ، عِنَادًا وَٱسْتِنْكَافًا عَنْ أَسَاسِهِ ، وَحِقْدًا عَلَيْهِ لِذٰلِكَ . وَإِنَّمَا قَالَ : « . . . عَذَابًا لَّآ أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ ٱلْعَالَمِينَ . » ، كَمَا قَالَ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فِى قِصَّةِ ٱلضِّدِّ فِى هٰذَا ٱلدَّوْرِ ، لِأَنَّهُ كَانَ عَلَىٰ مِثَالِهِ وَٱلْإِسْتِنْكَافِ عَنْ أَسَاسِهِ . فَقَالَ ، جَلَّ ذِكْرُهُ : « فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ . وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ . » ، لِأَنَّهُ تَقَلَّدَ أَوْزَارَ ٱلْأُمَّةِ كُلِّهَا ، فَعَلَيْهِ وِزْرُهُ ، وَوِزْرُ مَنْ جَرَىٰ مَجْرَاهُ ، إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ . نَعُوذُ بِٱللهِ مِنَ ٱلشَّقَاءِ . فَكَذٰلِكَ كَانَ سَبِيلُ مَنْ نَكَثَ فِى ذٰلِكَ ٱلدَّوْرِ ، لِأَنَّهُ تَقَلَّدَ أَوْزَارَ أَهْلِ ذٰلِكَ ٱلدَّوْرِ . فَهٰذَا فِى مِحْنَةِ ٱلْمَسِيحِ ،

---

٢ — الف ، ب : غذاء . ج : غذا .
٢ — الف ، ب : ورزقا . ج : وارزقا .
٢ — الف ، ب : اى انما يجرى . ج : اى الماء يجرى .
٢ — آيهٔ ١١٥ ، سورهٔ پنجم (سورة المائدة) .
٤ — الف ، ب : قال الله . ج : قال الله عزوجل .
٥ — الف ، ب : يويدون . ج : يريدون .
٧ — الف : حجد . ب ، ج : وجحد .
٨ — الف : هذا . ب ، ج : تهديده .
٨ — الف : فى امر الله وفى علمه . ب : فى علم الله عزوجل وفى امر الله عزوجل . ج : فى امر الله وفى علم الله عزوجل .
١٠ — الف ، ب : وحقدا عليه . ج : وحقد اولا عليه .
١١ — الف ، ب : والاستنكاف . ج : واستنكافا .
١٢ — دو آيهٔ ٢٥ و ٢٦ ، سورهٔ ٨٩ (سورة الفجر) .
١٢ — الف ، ب : اوزار . ج : اوزاد .
١٣ — الف ، ب : وزره ووزر . ج : وزره وزر .
١٣ — الف : من الشقاء . ب : من الشيطان (نسخه بدل : من الشقاء) . ج : من الشقا .

عليه السّلام ، والّتي توفّى الله فيها نفسه في منامه ، ثمّ أرسلها «... إلى أجلٍ مسمّىً،» له. فلمّا تمّ أمره، انقطعت أيضًا | عنه المادّة فيهم ، فلم تعد عليه . كما ذكر الله، عزّ وجلّ، في قصّته : «... وكنت عليهم شهيدًا ما دمت فيهم ،» ، أي ، كنت أفاتحهم وأقسم فيهم من الجاري ، ما يكون شهادةً لي عندهم ، وأقوّمهم .

الف-٣٠٦

«... فلمّا توفّيتني ،» ، أي ، لمّا تمّ أمري وانقطعت المادّة عنّي . «... كنت أنت الرّقيب عليهم ،» ، أي ، كانوا ينالون حظّهم من التّالي، بواسطةٍ من الأساس. فهذا في تأويل هذه الآية .

فصل

فأمّا ما جرى من القول في ذلك :

أنّ قوله «... أنزل علينا مائدةً من السّماء ،» ، سأله أن ينزّل عليهم من التّالي على أحد لواحقه من غير واسطة المسيح .» .

هو خطأٌ . لأنّ اللّواحق لا حظّ لهم من التّالي ، إلّا بواسطةٍ من المتمّ أو الأساس أو النّاطق . ولا ينالون أيضًا من جهة الأساس إلّا بواسطةٍ من النّاطق ما دام مقيمًا بينهم ، فهم ينالونه

١ ــ الف : التى . ب ، ج : والّتى .

١ ــ آيه ٤٢ ازسورة الزمرسوره ٣٩ : الله يتوفّى الانفس حين موتها والّتى لم تمت فى منامها فيمسك الّتى قضى عليها الموت ويرسل الاخرى الى اجل مسمّى انّ فى ذلك لآيات لقوم يتفكّرون

٢ ــ الف : عند المادة فيهم عنه . ب ، ج : عنه المادة فيهم عنه .

٣ ــ آيه ١١٧ ازسورة المائدة سورهٔ پنجم : ماقلت لهم الّا ما امرتنى به ان اعبدوا الله ربّى وربّكم وكنت عليهم شهيداً مادمت فيهم فلما توفّيتنى كنت انت الرقيب عليهم وانت على كل شىء شهيد .

٦ ــ الف ، ج : فى تاويل . ب : تاويل.

٩ ــ ظاهراً از: ان قوله ، تا هوخطأ ، قول صاحب محصول است.

١٠ ــ آيه ١١٤ ازسورة المائدة سورهٔ پنجم: قال عيسى بن مريم اللّهمّ ربّنا انزل علينا مائدة من السّماء تكون لنا عيدا لاوّلنا وآخرنا وآية منك وارزقنا وانت خير الرّازقين .

١٠ ــ الف ، ب : سالوا . ج : سالو .

١١ ــ الف ، ب : احد . ج : حد.

١٣ ــ الف ، ب : ولاينالون . ج : لاينالون .

١٣ ــ الف ، ب : الاساس الا بواسطة من الناطق مادام مقيما بينهم فهم ينالونه بواسطة من الناطق حتى . ج : الاساس من الناطق حتى .

بِوَاسِطَةٍ مِنَ ٱلنَّاطِقِ حَتَّىٰ يُقِيمَ أَسَاسَهُ . فَإِذَا قَامَ أَسَاسُهُ نَالَ ٱللَّوَاحِقُ بِوَاسِطَةٍ مِنَ ٱلْأَسَاسِ ، وَٱلْأَسَاسُ بِوَاسِطَةِ ٱلنَّاطِقِ. وَمَنْ نَكَثَ وَكَفَرَ ، إِنَّمَا نَكَثَ ، لَمَّا فَوَّضَ أَمْرَهُمْ إِلَى ٱلْأَسَاسِ . وَأُمِرُوا أَنْ يَسْتَفْتِحُوا مِنْ جِهَتِهِ ، فَاسْتَنْكَفُوا عَنْهُ ، وَأَرَادُوا أَنْ يَنَالُوا ذَٰلِكَ بِوَاسِطَةٍ مِنَ ٱلنَّاطِقِ دُونَ ٱلْأَسَاسِ. فَكَيْفَ يَسْأَلُ أَنْ يَكُونَ أَمْرُهُمْ إِلَى ٱللَّوَاحِقِ مِنْ غَيْرِ وَاسِطَةِ ٱلْمَسِيحِ . وَهُمْ يَسْتَنْكِفُونَ عَنْ أَسَاسِهِ وَيَسْتَكْبِرُونَ عَنْهُ . وَكَيْفَ يَسْأَلُ أَنْ يُنْجِزَ لَهُمْ مَاوَعَدَهُمْ ، أَنْ يَجْرِيَ مِنَ ٱلتَّالِي إِلَى ٱللَّاحِقِ مِنْ غَيْرِ وَاسِطَةِ ٱلْمَسِيحِ . وَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يَعِدَهُمْ ذَٰلِكَ ، وَأَنْ يُخْفِيَ عَلَيْهِ ، أَنَّ ٱللَّوَاحِقَ لَاحَظَّ لَهُمْ مِنَ ٱلتَّالِي إِلَّا بِوَاسِطَةٍ مِنْهُ أَوْ بِوَاسِطَةٍ مِنْ أَسَاسِهِ ، هَٰذَا خَطَأٌ . وَمِثَالُ هَٰؤُلَاءِ فِي ٱسْتِنْكَافِهِمْ عَنْ أَسَاسِهِ ، مَاجَرَىٰ فِي هَٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ حِينَ قَالَ ٱلنَّبِيُّ ، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ ، أَيْ ، مَنْ كُنْتُ أَتَوَلَّىٰ قِسْمَةَ ٱلْجَارِي لَهُ ، فَعَلِيٌّ يَتَوَلَّىٰ | ذَٰلِكَ لَهُ . هَٰذَا حِينَ أَقَامَهُ فِي ٱلْأَسَاسِيَّةِ وَفَوَّضَ أَمْرَهُمْ إِلَيْهِ . وَأَمَرَ بِسَدِّ أَبْوَابِ ٱلْمَسْجِدِ ، وَقَالَ : سُدُّوا هَٰذِهِ ٱلْأَبْوَابَ ٱللَّافِظَةَ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ . أَمَرَهُمْ أَنْ لَايَسْتَفْتِحُوا لَفظًا وَاحِدًا إِلَّا مِنْ جِهَةِ ٱلْأَسَاسِ . الف - ٣٠٧

وَكَذَٰلِكَ قَوْلُهُ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ : مَنْ أَرَادَ ٱلْعِلْمَ فَلْيَأْتِ ٱلْبَابَ ، فَفَعَلُوا هَٰؤُلَاءِ مِثْلَ مَافَعَلُوا أُولَٰئِكَ. وَهَٰذِهِ سُنَّةٌ جَارِيَةٌ فِي كُلِّ دَوْرٍ ، كَمَا ذَكَرَ ٱللّٰهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، حِينَ خَاطَبَ نَبِيَّهُ ، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «يَسْأَلُكَ أَهْلُ ٱلْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ ٱلسَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ

١ ــ الف ، ب : اساسه . ج: اساس . ١ ــ الف : اقام اساسه نال . ب،ج : قام اساسه نال .

٢ ــ الف ، ب : والاساس بواسطة الناطق ومن نكث وكفر انما نكث لما فوض امرهم الى الاساس و امروا . ج : والاساس وامروا .

٣ ــ الف ، ب : من جهته . ج : من جهة. ٤ ــ درهرسه نسخه بجاى يسال ، يسالون ، آمده است.

٤ ــ الف ، ب : وهم يستنكفون . ج : وهم يشتاقون . ٥ ــ درهرسه نسخه بجاى يسال ، يسالون ، آمده است .

٥ ــ الف ، ب : ان يجرى. ج : ان يجزى. ٦ ــ الف ، ب : الى اللاحق . ج : الى اللواحق .

٦ ــ الف : وان يخفى عليه . ب ، ج : وان يخفى . ٨ ــ الف ، ب : فى استنكافهم . ج : فى اشكافهم .

٨ ــ الف ، ب : فى هذه . ج : فى هذا . ١٠ ــ الف ، ب : بسد . ج : سد.

١١ ــ الف و ب : اللافظه . ج : اللافعله . ١١ ــ الف : الّا باب . ب ، ج : الى باب.

١٤ ــ آيهٔ ١٥٣ ازسورة النساء، سورهٔ چهارم : يسالك اهل الكتاب ان تنزّل عليهم كتابا من السماء فقد سألوا موسى اكبرمن ذلك فقالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الصّاعقة بظلمهم ثمّ اتّخذوا العجل من بعد ماجاءتهم البيّنات فعفونا عن ذلك وآتينا موسى سلطانا مبينا .

فَقَالُوا أَرِنَا ٱللّٰهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ»، قَالُوا فِى تَفْسِيرِ هٰذِهِ ٱلْآيَةِ : إِنَّ ٱلْيَهُودَ سَأَلُوا ٱلنَّبِىَّ ، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ ، أَنْ يُنَزِّلَ كِتَابًا مِنَ ٱلسَّمَاءِ لِيُؤْمِنُوا بِهِ ، فَأَنْزَلَ ٱللّٰهُ هٰذَا فِيهِم . فَالتَّفْسِيرُ فِى ٱلظَّاهِرِ وَاقِعٌ بِالْيَهُودِ ، وَٱلْمَعْنَى رَاجِعٌ إِلَى ٱلْأَضْدَادِ . لِأَنَّهُمْ مِثَالُ ٱلْيَهُودِ فِى هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ ، وَهُمْ أَهْلُ ٱلْكِتَابِ . فَالْكِتَابُ ، عَلَى ٱلْجَارِى ، إِذْ كَانَ لَهُمْ حَظٌّ فِى ٱلْجَارِى . فَسَأَلُوهُ أَنْ يُنَزِّلَ كِتَابًا مِنَ ٱلسَّمَاءِ . فَالسَّمَاءُ ، عَلَى حَدِّ ٱلنَّاطِقِ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، وَٱلْأَرْضُ ، عَلَى أَسَاسِهِ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ . لَمَّا أُمِرُوا بِالْإِنْقِيَادِ لِلْأَسَاسِ لِيَقْسِمَ لَهُمْ حَظَّهُمْ ٱسْتَنْكَفُوا ، وَسَأَلُوا ٱلنَّاطِقَ أَنْ يَكُونَ ذٰلِكَ مِنْ جِهَتِهِ ، لَا مِنْ جِهَةِ ٱلْأَسَاسِ ، لِأَنَّ ٱلسَّمَاءَ هُوَ ٱلنَّاطِقُ لِيُؤْمِنُوا بِهِ ، أَىْ ، لِيُقِيمُوا ٱلدَّعْوَةَ بِاسْمِهِ . فَقَالَ ٱللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ : « . . . فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذٰلِكَ ، » ، أَىْ ، كَذٰلِكَ ٱسْتَنْكَفُوا ٱلَّذِينَ نَكَثُوا أَيَّامَ مُوسَىٰ : « ... فَقَالُوا أَرِنَا ٱللّٰهَ جَهْرَةً ، » ، سَأَلُوهُ أَنْ يَكْشِفَ لَهُمْ مَا يَجْرِى إِلَيْهِ بِحَدِّ نُطْقِهِ ، وَيُعَايِنُوا مَا قَدْ أُمِرَ بِهِ فِى أَمْرِ أَسَاسِهِ بِالْجَدِّ ٱلَّذِى لَمْ يَكُنْ مِنْ مَرْتَبَتِهِمْ ، وَلَا يَكُونُ لِأَحَدٍ مِنَ ٱللَّوَاحِقِ حَظٌّ مِنْهُ . لِأَنَّ ٱللَّوَاحِقَ ، إِنَّمَا حَظُّهُمْ يَنَالُوهُ بِالْخَيَالِ مِنَ ٱلنَّاطِقِ وَٱلْأَسَاسِ أَوِ ٱلْمُتِمِّ ، وَلَا حَظَّ لَهُمْ فِى ٱلْجَدِّ . فَكَانَ مَا سَأَلَ هٰؤُلَاءِ مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِمَّا سَأَلَ ٱلْآخَرُونَ مُحَمَّدًا ، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . لِأَنَّ هٰؤُلَاءِ سَأَلُوا فَوْقَ مَا كَانُوا يَنَالُونَهُ ، | لَمَّا فُوِّضَ ٱلْأَمْرُ إِلَى ٱلْأَسَاسِ . الف - ٣٠٨
وَلَوَاحِقُ هٰذَا ٱلدَّوْرِ سَأَلُوا أَنْ يَكُونَ ٱلَّذِى يَنَالُونَهُ مِنَ ٱلنَّاطِقِ بِخَيَالِهِ ، أَىْ ، أَنْ يَدُومَ لَهُمْ ، وَلَا يُفَوِّضَ أَمْرَهُمْ إِلَى ٱلْأَسَاسِ ، وَأَنْ لَا يَكُونَ نَيْلُ حَظِّهِمْ مِنَ ٱلْجَارِى بِوَاسِطَةٍ مِنْهُ ، وَلَمْ

---

٢ ــ الف ، ج : سالوا . ب : سالب .

٣ ــ الف ، ج باليهود . ب : على اليهود .

٣، ٤ ــ الف : فى هذه . ب ، ج : فى هذه الامة .

٤ ــ الف ، ب : اذ . ج : اذا .

٤ ــ درهر سه نسخه بجاى حظ ، حظا ، آمده‌است .

٥ ــ الف ، ب : ينزل . ج : تنزل .

٧ ــ الف ، ب : لا من . ج : ولا من .

٧ ــ الف ، ب : ليؤمنوا به . ج : ليسر صفوا به .

٩ ــ الف ، ب : استنكف . ج : استنكفوا .

١٠ ــ الف : بالجد . ب ، ج : بالحد .

١١ ــ درهر سه نسخه ، حظا ، آمده است .

١١ ــ الف : ينال . ب : ينالون . ج : ينالوا .

١٢ ــ الف ، ب : فى الجد . ج : فى الحد .

١٢ ــ الف : ماسال هؤلاء موسى . ب ، ج : ماسال موسى هٰولاء .

١٣ ــ ب : الامم . ج : الامه . الف : ندارد ، جاى كلمه سفيد است . ظاهراً بنا بر سطور بعد ، الامر ، بايد باشد .

١٤ ــ درهر سه نسخه بجاى : اى ، مه آمده‌است .

١٥ ــ الف ، ب : نيل . ج : قبل .

يَسْأَلُوا فَوْقَ ذٰلِكَ . فَمِنْ أَجْلِ ذٰلِكَ قَالَ ٱللّٰهُ ، عَزَّوَجَلَّ : «... فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا ٱللّٰهَ جَهْرَةً ،» ، عَلَىٰ مَاقَدْ بَيَّنَّا . «... فَأَخَذَتْهُمُ ٱلصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ،» ، أَيِ ٱنْقَطَعَتِ ٱلْمَادَّةُ عَنْهُمْ ، فَكَانَ ذٰلِكَ صَعْقٌ لَهُمْ وَمَوْتٌ ، لِانْقِطَاعِ ٱلْجَارِي عَنْهُم . «... ثُمَّ ٱتَّخَذُوا ٱلْعِجْلَ ،» ، أَيْ ، أَقَامُوا ٱلضِّدَّ ، ٱلَّذِي ، عكَفُوا عَلَيْهِ بَدَلَ أَسَاسِهِ . «... مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَاتُ ،» ، أَيْ ، بَعْدَ أَنْ صَحَّ لَهُمْ أَمْرُ ٱلْأَسَاسِ ، أَنَّهُ ، نَالَ ٱلْجَارِيَ وَتَوَلَّى ٱلْقِسْمَةَ بَيْنَ ٱللَّوَاحِقِ ، وَأَنَّهُمْ ، قَدْ مُنِعُوا حَظَّهُمْ مِنْ ذٰلِكَ . «. . . فَعَفَوْنَا عَنْ ذٰلِكَ ،» ، أَيْ ، عَفَا أَثَرُهُمْ وَٱنْدَرَسَ نِفَاقُهُمْ وَرَسْمُهُمْ . «. . . وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُبِينًا .» ، أَيْ ، أَيَّدَ مُوسَىٰ بِالْجَارِي ، فَأَفَادَ أَسَاسَهُ ، حَتَّى يُبَيِّنَ لِأَهْلِ دَعْوَتِهِ ، وَمَلَكَ أَهْلَ ٱلدَّعْوَةِ ، وَقَوِيَتْ حُجَّتُهَا ، وَٱنْدَرَسَ أَثَرُ ٱلنَّاكِثِينَ لَهُمْ بِحَرْقِ ٱلْعِجْلِ وَبَرْدِهِ ، وَكَسْرِ قَرْنِ ٱلنِّفَاقِ .

«وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ ٱلطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ٱدْخُلُوا ٱلْبَابَ سُجَّدًا :» ، قَالُوا فِي ٱلتَّفْسِيرِ : إِنَّ ٱللّٰهَ قَطَعَ قِطْعَةً مِنْ جَبَلِ طُورِسَيْنَاءَ ، فَأَقَامَهَا عَلَىٰ رَأْسِهِمْ ، وَقِيلَ لَهُمْ إِنْ قَبِلْتُمُ ٱلتَّوْرَاةَ ٱلَّتِي قَدْ نَزَلَتْ ، وَإِلَّا سَقَطَ عَلَيْكُمْ . فَطُورُسَيْنَاءَ ، عَلَى ٱلْأَصْلَيْنِ ، وَٱلْقِطْعَةُ مِنْهُمْ ، عَلَى ٱلْجَدِّ . يَعْنِي ، يَقْوَىٰ عَلَيْهِمُ ٱلنَّاطِقُ بِمَا أُيِّدَ مِنَ ٱلْجَدِّ ، وَعَلَا عَلَيْهِمْ ، وَخَاطَبَهُمْ بِذٰلِكَ ٱلتَّأْيِيدِ ، وَأَوْعَدَهُمْ أَنَّهُمْ إِنْ لَمْ يَقْبَلُوا ٱلتَّوْرَاةَ ٱلَّتِي نَزَلَتْ ، يعني ، مَا أُمِرَ بِهِ فِي إِقَامَةِ ٱلْأَسَاسِ ، | لَسَقَطَ عَلَيْهِمْ تَقْتُلُهُمْ ، أَيْ ، الف - ٣٠٩

٣ — الف : الصعق . ب ، ج : للصعق .
٣ — الف : لانقطاع . ب ، ج : وانقطاع .
٤ — الف ، ب : بدل . ج : يدل .
٥ — الف ، ب : وانه نال . ج : قال .
٦ — الف ، ب : حظهم . ج : حضهم .
٦ — الف ، ب : عفا . ج : عقا .
٧ — الف ، ب : يبين . ج : يتبين .
٨ — الف ، ج : وملكا . ب : وملك .
٨ — الف : حجتها . ب ، ج : حجتها .
٨ — درهرسه نسخه : لانهم (لانه) احرق ، آمده است .
٨ — الف ، ج : ويرده . ب : وبرده .
٨ — الف ، ب : قرن . ج : قوة .
١٠ — آية ١٥٤ ازسورةالنساء ، سوره چهارم : ورفعنا فوقهم الطور بميثاقهم وقلنا لهم ادخلوا الباب سجدا وقلنا لهم لاتعدوا في السبت واخذنا منهم ميثاقا غليظا .
١١ — درهرسه نسخه ، فاقامه ، آمده است .
١١ — الف ، ب : ان قبلتم . ج : ان قبلهم
١٢ — الف ، ج : على الحد . ب : على الجد . ١٣ — الف : بما ايد به من الحد . ب : بما ايد من الجد . ج : بما ايد من الحد .
١٤ — الف : نزلت يعني ما امر به في اقامة الاساس سقط عليهم فقتلهم اى يخاطبهم . ب : نزلت يعني ما امر به في اقامة الاساس سقط عليهم اى يخاطبهم . ج : نزلت يخاطبهم .

يُخَاطِبُهُمْ بِذَٰلِكَ ٱلتَّأْيِيدِ فِى ٱلظَّاهِرِ ، وَيَقْطَعُ ٱلْمَادَّةَ عَنْهُمْ ، وَيَنْكَشِفُ أَمْرُ نِفَاقِهِمْ . وَقَالَ فِى مَوْضِعٍ آخَرَ : « وَإِذْ قُلْنَا ٱدْخُلُوا هَٰذِهِ ٱلْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ ، » . فَٱلْقَرْيَةُ ، عَلَى ٱلدَّعْوَةِ ، ٱلَّتِى ، فُوِّضَتْ إِلَى ٱلْأَسَاسِ ، أُمِرُوا بِإِقَامَةِ طَاعَتِهِ وَٱلرُّجُوعِ إِلَيْهِ . « ... فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا ، » ، تُقْسَمُ مِنَ ٱلْجَارِى ، فَتَنَالُونَهُ رَغَدًا . وَقَوْلُهُ : « ... حِطَّةٌ ، » ، أَىْ ، أَقِيمُوا طَاعَةَ ٱلْأَسَاسِ ، ٱلَّذِى ، قَدْ أَقَامَهُ ٱلنَّاطِقُ بَابًا لِنَفْسِهِ ، وَٱعْتَرِفُوا بِتَمَامِيَّةٍ عَلَيْكُمْ . « ... وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ ، » ، أَىْ ، تَسْأَلُوهُ لِيَحُطَّ عَنْكُمُ ٱلْخَطَايَا ، وَيَغْفِرَ لَكُمْ مَا ٱرْتَكَبْتُمُوهُ . « ... وَسَنَزِيدُ ٱلْمُحْسِنِينَ . » ، أَىْ ، مَنْ رَجَعَ وَأَنَابَ وَأَحْسَنَ بَعْدَ ٱلْإِسَاءَةِ ، زِيدَ فِى مَنْزِلَتِهِ ، وَعُرِفَ لَهُ ذَٰلِكَ . فَهَٰذِهِ سُنَّةٌ جَارِيَةٌ فِى جَمِيعِ ٱلْأَدْوَارِ . كُلَّمَا أُقِيمَ ٱلْأَسَاسُ يَكِدُ بَعْضُ ٱللَّوَاحِقِ ، وَهَٰذَا كَانَ شَأْنُ ٱلْحَوَارِيِّينَ لَمَّا نَزَلَتِ ٱلْمَائِدَةُ ، عَلَىٰ مَا قَدْ جَرَى ٱلتَّفْسِيرُ بِهِ . وَلَمْ يَسْأَلُوا أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنَ ٱلتَّالِى بِوَاسِطَةٍ مِنْ أَحَدِ ٱللَّوَاحِقِ مِنْ غَيْرِ وَاسِطَةٍ مِنَ ٱلْمَسِيحِ ، لِأَنَّهُمْ لَمْ يُرِدُوا أَنْ تَنْحَطَّ دَرَجَتُهُمْ فِى نَيْلِهِمْ قِسْطَهُمْ بِوَاسِطَةِ ٱلنَّاطِقِ ، إِلَىٰ أَنْ يَنَالُوهُ بِوَاسِطَةِ ٱللَّاحِقِ . وَكَيْفَ يَنْقَادُونَ لِلَّوَاحِقِ ، وَهُمْ قَدِ ٱسْتَنْكَفُوا عَنِ ٱلْأَسَاسِ . هَٰذَا هُوَ خَطَأٌ . وَٱللَّهُ ٱلْمُوَفِّقُ .

---

١ — الف ، ب : وينكشف . ج : وينكثوا .

٢ — آيهٔ ٥٨ ازسورة البقرة ، سوره دوم: واذقلنا ادخلوا هذه‌القرية فكلوا منها حيث شئتم رغداً وقولوا حطّة نغفرلكم خطاياكم وسنزيد المحسنين .

٣ — الف ، ب : فالقرية . ج : فالقويت.

٣ — الف ، ب : فوضت . ج : فرضت .

٤ — الف : لنقسم لكم . ب : لتقسم . ج : تقسم .

٤ — الف : فينالونه . ب ، ج : فتنالونه .

٥ — الف ، ب بتماميته . ج : بتمامية .

٦ — الف ، ب : تسالوه . ج : سالوه

٦ — الف ، ب : ما ارتكبتموه . ج : مما ارتكبوه .

٧ — الف : رجع اناب . ب،ج : اناب و رجع .

٧ — الف : الاسأة . ب : الاساءة . ج : الاساة.

٨ — الف : كلها . ب ، ج : كلما .

٨ — الف : يكد . ب : الاساس نكبر (نكفر) . ج : الاساس بكر.

٩ — الف : ولم يسالوا . ب : ولم يسال . ج : ولم اصال.

١٠ — درهرسه نسخه ، ينزل ، آمده‌است .

١٠،١١ — الف : لم يريدوا ان تنحط . ب : لم يردوا ان ينحط . ج : لم يردوا ان ينحط

١١ — الف ، ب : نيلهم . ج : تيلهم ، شايد ؟ .

١١ — الف ، ب : اللاحق . ج : اللواحق

١٢ — الف ، ب : ينقادون اللاحق . ج : ينقادون اللواحق .

١٢ — الف ، ب : الموفق . ج : الموقف .

فصل

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى تَأْوِيلِ ٱلْآيَةِ فِى قِصَّةِ ٱلْمَسِيحِ فِى هٰذَا ٱلْبَابِ.

قَوْلُهُ، عزَّوَجَلَّ: « وَإِذْ قَالَ ٱللّٰهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِى وَأُمِّى إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ ٱللّٰهِ ». إِنَّهُ يُسْئَلُ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ عَنْ ذٰلِكَ، فَيَقُولُ إِنَّ ذٰلِكَ لَمْ يَخْطُرْ بِبَالِى وَلَا لَفَظْتُ بِهِ، فَأَنْتَ تَعْرِفُ سِرِّى وَعَلَانِيَتِى.».

هٰذَا قَوْلٌ عَامِّىٌّ وَقِيلَ عَامٌّ. | وَقَوْلُهُ: « ... ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِى وَأُمِّى إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ ٱللّٰهِ »، أَىْ، حِينَ أَقَامَ أَسَاسَهُ فَاسْتَنْكَفُوا ٱلْأَضْدَادَ عَنْهُ، وَثَبَتُوا عَلَى أَمْرِهِمُ ٱلْأَوَّلِ فِى ٱلدَّعْوَةِ، وَٱدَّعَوْا أَنَّهُمْ يَنَالُونَ قِسْطَهُمْ مِنَ ٱلْجَارِى بِوَاسِطَةِ ٱلْمَسِيحِ، بِخَيَالِهِ، ٱلَّذِى، كَانَ يَأْتَمُّونَ بِهِ مِنْ جِهَتِهِ. وَهٰذَا بَعْدَ أَنْ تُرِكَ أَمْرُ ٱلْمَسِيحِ، كَمَا قَدْ ذَكَرْنَا، مِنْ تَمَامِ أَمْرِهِ قَبْلَ خُرُوجِهِ عَنِ ٱلْعَالَمِ، فَأَرَادَ ٱللّٰهُ أَنْ يُؤَكِّدَ ٱلْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ بِنَكْثِهِمْ وَدَعْوَاهُمُ ٱلْبَاطِلِ، فِيمَا يَقْتَدُونَ بِالْمَسِيحِ وَبِخَيَالِهِ، وَثَبَتُوا عَلَى هٰذِهِ ٱلدَّعْوَى، وَلَمْ يَرْجِعُوا إِلَى أَسَاسِهِ ٱلْقَائِمِ بِأَمْرِ ٱللّٰهِ، ٱلَّذِى، كَانَ طَاعَتُهُ طَاعَةَ ٱللّٰهِ. فَأَمَرَ ٱلْمَسِيحُ أَنْ يَشْهَدَ عَلَى ٱفْتِرَائِهِمْ عَلَيْهِ، وَأَنْ يَشْهَدَ عَلَيْهِمْ بِالنَّكْثِ وَٱلنِّفَاقِ. الف - ٣١٠

---

٢ — ظاهراً از، واما القول، تاهذا قول عامى وقيل عام، قول صاحب محصول است. درحاشيهٔ نسخهٔ الف آمده است: معنى قوله تعالى اذقال الله يا عيسى بن مريم ءانت قلت الى قوله ذلك الفوز العظيم. اين عنوان اشاره است به اوّل آيه ١١٦ تا آخر آيه ١١٩ از سورة المائدة

٣ — آيه ١١٦ از سورة المائدة سوره پنجم: واذقال الله يا عيسى ابن مريم ءانت قلت للناس اتخذونى وامّى الهين من دون الله قال سبحانك مايكون لى ان اقول ما ليس لى بحقّ ان كنت قلته فقد علمته تعلم ما فى نفسى ولااعلم ما فى نفسك انك انت علام الغيوب.

٤ — الف: يسئل. ب، ج: سئل.

٤،٥ — الف، ب: لم يخطر ببالى ولا لفظت به. ج: لم يخطر ببالى ولالفطعت به. ٧ — الف، ب: فاستنكف. ج: فاستنكفوا.

٧ — الف، ب: اى. ج: الى. ٨ — الف: الجارى. ب، ج: من الجارى.

٨ — الف، ب: بخياله. ج: لخياله. ٨،٩ — الف، ب: كانوا ياتمون به من جهته. ج: كانوا يللون به من جهة.

٩ — الف: ان تم. ب: ان قوى. ج: ان ترك. ١٠ — الف، ب: بنكثهم. ج: ينكثهم.

١٠ — الف، ب: يقتدون. ج: يقدرون. ١١ — الف: وخياله. ب: وبخياله. ج: ولخياله.

فَقَالَ ٱلْمَسِيحُ : « مَاقُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِى بِهِ ، » ، أَىْ ، مَانَالُوا مِنْ جِهَتِى وَلَاأَفَدْتُهُمْ بِخَيَالِى ، إِلَّا فِى وَقْتٍ جَرَىٰ إِلَىَّ ، وَأَمَرْتُهُمْ بِإِقَامَةِ طَاعَةِ ٱلْأَسَاسِ ، الَّذِى ، قَدْ أُيِّدَ بِالْجَارِى مِنَ ٱلتَّالِى ، الَّذِى هُوَ « . . . رَبِّى وَرَبَّكُمْ ، » وَصَاحِبِى وَصَاحِبُكُمْ ، وَهُوَمُرَبِّينِى وَإِيَّاكُمْ ، وَعَرَّفْتُهُمْ مَاجَرَىٰ إِلَىَّ مِنْ أَمْرِ ٱلْأَسَاسِ . « . . . وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَادُمْتُ فِيهِمْ ، » ، أَىْ ، كُنْتُ أَقْسِمُ لَهُمْ مِنَ ٱلْجَارِى ، مَايَكُونُ فِيهِ ٱلشَّهَادَةُ عَلَى ٱلْحَقِّ . « . . . مَادُمْتُ فِيهِمْ ، » ، أَىْ ، قَبْلَ أَنْ يَتِمَّ أَمْرِى مَادَامَتِ ٱلْمَادَّةُ تَجْرِى إِلَىَّ ، وَكُنْتُ أَتَوَلَّىٰ ذَٰلِكَ مِنْهُمْ . « . . . فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِى كُنْتَ أَنْتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ، » ، فَالْوَفَاةُ هَٰهُنَا كَمَا قَدْذَكَرْنَا ، هُوَ ، تَمَامُ أَمْرِهِ ، أَىْ ، لَمَّا تَمَّ أَمْرِى وَٱنْقَطَعَتِ ٱلْمَادَّةُ عَنْهُمْ . « . . . كُنْتَ أَنْتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ ، » ، أَىْ ، كُنْتَ أَنْتَ ٱلشَّاهِدَ عَلَىٰ مَا كَانُوا أَضْمَرُوهُ مِنَ ٱلنِّفَاقِ ، وَٱلْعَارِفَ بِنِيَّاتِهِمْ .

« إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ . » ، أَىْ ، إِنْ ثَبَتُوا
الف-٣١١ عَلَى ٱلنِّفَاقِ وَوَقَعُوا فِى ٱلْعَذَابِ ، فَأَمْرُهُمْ إِلَيْكَ ، | وَإِنْ تَابُوا وَأَنَابُوا ، فَأَنْتَ ٱلْمُتَقَبِّلُ لِتَوْبَتِهِمْ ، وَٱلْمُتَرَحِّمُ عَلَيْهِمْ ، وَٱلْغَافِرُ لِذُنُوبِهِمْ ، بِعِزَّتِكَ وَٱمْتِنَاعِكَ عَنْهُمْ ، وَمَاجَرَىٰ مِنْ حُكْمِكَ فِيهِمْ بِالشَّقَاءِ لَهُمْ .

« قَالَ ٱللَّهُ هَٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ ٱلصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ ، » ، فَالْيَوْمُ ٱلَّذِى يَنْفَعُ ٱلصَّادِقِينَ

---

١ ــ آيه ١١٧ از سورة المائدة ، سوره پنجم : ماقلت لهم الّا ما امرتنى به ان اعبدوا الله ربى وربكم وكنت عليهم شهيدا مادمت فيهم فلما توفيتنى كنت انت الرقيب عليهم وانت على كل شىء شهيد .

١ ــ الف ، ب : ولا افدتهم . ج : ولا اقدمهم .

٣ ــ الف ، ب : وربكم . ج : وربهم .

٣ ــ الف ، ب : وهو يربينى . ج : وهو مربينى .

٤ ــ الف ، ب : اى . ج : ان .

٦،٥ ــ الف ، ب : ان تم امرى . ج : ان لم امرى :

٧ ــ الف : فالوفاة ههنا كما . ب : قالوا فالوفاة هاهنا . ج : قالوا خاة ههنا لما .

٨ ــ الف : عنى . ب ، ج : عنهم .

٨ ــ الف ، ب : انت الشاهد . ج : انت الشاهد .

٨ ــ الف : اضمروه . ب : ضمروه . ج : ضموره .

١٠ ــ آيهٔ ١١٨ ازسورة المائدة ، سوره پنجم .

١١ ــ الف ، ج : ووقعوا . ب : ووقفوا .

١٣ ــ الف ، ب : بالشقاء . ج : بالتقا .

١٤ ــ آيه ١١٩ ازسورة المائدة ، سوره پنجم : قال الله هذا يوم ينفع الصادقين صدقهم لهم جنات تجرى من تحتها الانهار خالدين فيها ابدا رضى الله عنهم ورضوا عنه ذلك الفوز العظيم .

صِدْقُهُم ، هٰهُنَا ، عَلَىٰ مَنْ أُقِيمَ فِى ٱلْأَسَاسِيَّةِ . فَمَنْ صَدَّقَ بِهِ نَفَعَهُ ذٰلِكَ بِأَنْ كَانَ « . . . لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ ، » ، أَىْ ، يُفَاتِحُوا بِالْجَارِى ، فَيَنَالُونَ قِسْطَهُمْ مِنْهُ . فَهِىَ ٱلْأَنْهَارُ ، ٱلَّتِى ، تَجْرِى مِنْ تَحْتِ أَيْدِيهِمْ . فَيُفَاتِحُونَ بِهِ أَهْلَ ٱلدَّعْوَةِ . فَكُلُّ دَعْوَةٍ ، هِىَ ، جَنَّةٌ لَهُمْ ، فَيَعْمُرُونَهَا بِمَا يَنَالُونَهُ مِنْ تِلْكَ ٱلْبَرَكَةِ . « . . . خَالِدِينَ فِيهَا ، » ، أَىْ ، تَدُومُ لَهُمُ ٱلنِّعْمَةُ ، فَلَا تَزُولُ عَنْهُمْ رَاضِينَ مَرْضِيِّينَ . « . . . ذٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ . » ، أَىْ ، بِذٰلِكَ يَنَالُونَ مَا يُؤَدِّيهِمْ إِلَى ٱلْفَوْزِ ٱلْعَظِيمِ فِى دَارِ ٱلْبَقَاءِ . فَهٰذَا فِى تَأْوِيلِ قَوْلِهِ ، عَزَّ وَجَلَّ ، « وَإِذْ قَالَ ٱللهُ يَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ، » . لِأَنَّ هٰذَا ٱلْقَوْلَ قَدْ جَرَىٰ ، وَهٰذِهِ ٱلْقِصَّةُ قَدِ ٱنْقَضَتْ . وَإِنَّمَا أَرَادَ ٱللهُ أَنْ يُذَكِّرَ بِذٰلِكَ ، وَيُعَرِّفَ أَنَّ ٱلسُّنَّةَ ، هٰكَذَا ، جَرَتْ فِيمَا تَقَدَّمَ مِنَ ٱلْأَدْوَارِ ، لِيَكُونَ عِبْرَةً لِمَنْ فِى هٰذَا ٱلدَّوْرِ . وَلَيْسَ مَعْنَاهَا ، أَنَّهُ ، يَقُولُ هٰذَا يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ ، كَمَا فَسَّرَتْهُ ٱلْعَامَّةُ . وَذٰلِكَ يُحْتَمَلُ عَلَىٰ وَجْهِ ٱلتَّفْسِيرِ ظَاهِرًا ، وَيَحْمِلُونَ ٱلْفِعْلَ ٱلْمَاضِىَ عَلَى ٱلْمُسْتَقْبَلِ ، وَهُوَ جَائِزٌ فِى ٱلْكَلَامِ وَٱللُّغَاتِ . وَهُوَ ٱلتَّفْسِيرُ فِى ٱلظَّاهِرِ ، فَإِذَا أَرَدْتَ بِهِ إِلَى ٱلتَّأْوِيلِ ، فَهُوَ عَلَىٰ مَا قَدْ ذَكَرْنَاهُ . وَكَمَا رُوِىَ مِنْ غَسْلِ أَرْجُلِ ٱلْحَوَارِيِّينَ عَلَىٰ مَا تَقَدَّمَ ٱلتَّفْسِيرُ بِهِ . وَهٰذَا حِينَ صُرِّفَ ٱلْأَمْرُ إِلَىٰ أَسَاسِهِ . فَكَانَ ذٰلِكَ مَوْتَهُ بِانْقِطَاعِ ٱلْمَادَّةِ عَنْهُ .

وَمِثْلُ ذٰلِكَ مَا جَرَىٰ فِى شَأْنِ عُزَيْرٍ ، قَالَ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فِى قِصَّتِهِ : « أَوْ كَالَّذِى مَرَّ عَلَىٰ

---

١ ــ الف : بان كان . ب : باذكان .
٢ ــ الف : اى ففاتحوا . ب : اى يفاتحوا . ج : اى تفاتحوا .
٢ ــ الف : قسطهم . ب ، ج : قصدهم .
٤ ــ الف ، ج : فيعمرونها . ب : فيغمرونها .
٥،٦ ــ الف ، ج : اى بذلك ينالون مايؤديهم الى الفوزالعظيم فى دارالبقاء . ب : فى دارالبقاء .
٦ ــ الف : فى تاويل قوله . ب ، ج : فى تاويل عزوجل .
٧ ــ الف ، ج : جرت . ب : جرى .
٨ ــ الف ، ب : ليكون . ج : اى ليكون .
٩ ــ درهرسه نسخه ، كما فسّره ، آمده است .
١٠ ــ درهرسه نسخه ، للماضى ، آمده است .
١١ ــ الف ، ب : فهو على . ج : على .
١٢ ــ الف ، ب : التفسير به . ج : التفسير .
١٤ ــ الف ، ب : عزير . ج : عزيز .
١٤ ــ الف ، ب : فى قصته . ج : فى قصة . درحاشيهٔ نسخهٔ الف آمده است : قصة عزير عليه السلام . آيهٔ ٢٥٩ ازسورة البقرة ، سوره دوم : اوكالّذى مرّ على قرية وهى خاوية على عروشها قال انّى يحيى هذه الله بعدموتها فاماته الله مأة عام ثم بعثه قال كم لبثت قال لبثت يوما او بعض يوم قال بل لبثت ماة عام فانظرالى طعامك وشرابك لم يتسنّه وانظرالى حمارك ولنجعلك آية للنّاس وانظرالى العظام كيف ننشزها ثم نكسوها لحما فلما تبيّن له قال اعلم انّ الله على كل شىء قدير .

قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا ، » ، إِلَىٰ قَوْلِهِ : . . . فَأَمَاتَهُ ٱللّٰهُ مِائَةَ عَامٍ ، » . قَالُوا : كَانَ
الف ـ ٣١٢ عُزَيْرٌ صَاحِبَ جُنَيْنَةٍ ، فَأَتَاهُ مَلَكُ ٱلرَّبِّ | وَقَالَ لَهُ ، إِنَّ ٱللّٰهَ يَقُولُ لَكَ : إِنَّ لَكَ عَنْهَا لَشُغْلًا ، قُمْ وَٱمْضِ إِلَىٰ مَدِينَةِ كَذَا ، لِأُعَمِّرَهَا عَلَىٰ يَدَيْكَ ، وَيُقَالُ أَنَّهَا مَدِينَةُ بَيْتِ ٱلْمَقْدِسِ . فَقَامَ وَتَزَوَّدَ مِنْ كَرْمِهِ ، تِينًا وَعِنَبًا ، وَرَكِبَ أَتَانًا لَهُ وَمَضَىٰ . فَلَمَّا قَرُبَ مِنَ ٱلْقَرْيَةِ ، أَشْرَفَ ، فَرَأَىٰ خَرَابًا عَظِيمًا ، وَضَعُفَ يَقِينُهُ ، « . . . قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ ٱللّٰهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ ٱللّٰهُ مِائَةَ عَامٍ ، » وَبَعَثَ إِلَى ٱلْقَرْيَةِ مَنْ عَمَّرَهَا . « . . . ثُمَّ بَعَثَهُ ، » ، مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ ، فَقِيلَ لَهُ : « . . . كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ، » ، إِلَىٰ آخِرِ قِصَّتِهِ . وَيُقَالُ إِنَّ هَٰذِهِ ٱلْقِصَّةَ كَانَتْ لِإِرْمِيَا ٱلنَّبِيِّ ، وَلِأَيِّهِمَا كَانَتْ ، فَإِنَّ ٱلتَّأْوِيلَ فِيهَا كَمَا نَذْكُرُهُ ، إِنْ شَاءَ ٱللّٰهُ وَبِهِ ٱلتَّوْفِيقُ .

فَقَوْلُهُ : كَانَ صَاحِبَ جُنَيْنَةٍ ، أَيْ ، صَاحِبَ دَعْوَةٍ ضَعِيفَةٍ ، فَأَتَاهُ ٱلْخَيَالُ وَأَمَرَهُ أَنْ يَسِيرَ إِلَىٰ أَهْلِ دَعْوَتِهِ قَدْ كَانُوا ، فَتُوَىٰ وَخَرِبَتِ ٱلدَّعْوَةُ بِالْمِحَنِ ، بِغَيْبَةِ مُتِمِّ ٱلزَّمَانِ عَنْهُمْ ، وَغَلَبَةِ ٱلْمُنَافِقِينَ عَلَيْهِمْ .

فَتَزَوَّدَ تِينًا وَعِنَبًا ، فَالتِّينُ عَلَى ٱلْبَاطِنِ وَٱلْعِنَبُ عَلَى ٱلظَّاهِرِ . لِأَنَّهُ يُعْصَرُ ، أَيْ ، أَعَدَّ لَهُمْ مَا كَانَ عِنْدَهُ مِنَ ٱلظَّاهِرِ وَٱلْبَاطِنِ .

وَرَكِبَ أَتَانَهُ . أَيِ ٱعْتَمَدَ عَلَىٰ بَعْضِ حُدُودِهِ . وَجَعَلَهُ أَتَانًا ، لِأَنَّ ٱلْأُنْثَىٰ أَطْوَعُ مِنَ ٱلذَّكَرِ وَقَصَدَهُمْ .

---

٢ ـ الف ، ب : عزيرصاحب جنينة فاتاه . ج : عزيزصاحب جنة فناداه .
٣ ـ الف ، ج : ويقال . ب : يقال .
٣،٢ ـ الف ، ب : قم وامض . ج : لاعمرماتم وامض .
٤ ـ الف ، ب : اتاناله . ج : فاناله .
٣ ـ الف ، ب : وتزود . ج : وتزدو .
٤ ـ الف ، ب : خرابا . ج : حرابا .
٦ ـ الف : من بعد موته فقيل كم . ب : من موته فقيل له كم . ج : من موته قيل له كم .
٩ ـ الف ، ب : كان . ج : فكان .
٨ ـ الف ، ب : كما نذكره . ج : كما قد ذكرناه .
١٠ ـ الف : فبنوا . ب: فنوا . ج : فتوا .
١٠،٩ ـ درهرسه نسخه ، وامران يصير ، آمده است .
١١ ـ الف ، ب : وغلبة . ج : وعليه .
١٠ ـ الف ، ب : بغيبة . ج : يفنيه .

فَلَمَّا رَأَىٰ شِدَّةَ فَسَادِهِمْ ضَعُفَ يَقِينُهُ بِمَا وَعَدَهُ ٱللهُ . وَقِيلَ إِنَّهُ مُحِيَ ٱسْمُهُ مِنْ دِيوَانِ ٱلنُّبُوَّةِ ، يَعْنِي ، أُسْقِطَ عَنْ مَنْزِلَتِهِ فِي مِحْنَتِهِ ، « . . . فَأَمَاتَهُ ٱللهُ مِائَةَ عَامٍ ، » ، أَيِ ٱمْتُحِنَ بِانْقِطَاعِهِ عَنِ ٱلْحُدُودِ ٱلْمِائَةِ ، وَهِيَ ، أَسْمَاءُ ٱللهِ ٱلتِّسْعَةِ وَٱلتِّسْعِينَ ، وَٱسْمُ ٱللهِ ٱلْأَكْبَرُ ، وَقَدْ جَرَى ٱلتَّفْسِيرُ بِذَٰلِكَ . فَانْقَطَعَتِ ٱلْمَادَّةُ عَنْهُ وَبَقِيَ فِي مِحْنَتِهِ ، حَتَّىٰ بَعَثَ ٱللهُ إِلَىٰ تِلْكَ ٱلدَّعْوَةِ مَنْ عَمَرَهَا وَأَصْلَحَهَا . ثُمَّ أَحْيَاهُ ٱللهُ . وَ« ... بَعَثَهُ ، » ، أَيْ ، تَابَ عَلَيْهِ وَعَادَتِ ٱلْمَادَّةُ إِلَيْهِ . فَقِيلَ لَهُ « ... كَمْ لَبِثْتَ ، » ، أَيْ ، سُئِلَ عَنْ خَبَرِ ٱمْتِحَانِهِ ، | فَقَالَ : « ... لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ، » ، الف - ٣١٣
فَالْ« يَوْمُ » عَلَىٰ مُتِمِّ ٱلزَّمَانِ ، « ... أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ، » ، عَلَىٰ لَاحِقِهِ ٱلَّذِي كَانَ يَخْتَصُّهُ ، أَيْ ، قَالَ إِنَّ مِحْنَتَهُ كَانَتْ بِانْقِطَاعِهِ عَنِ ٱلْمُتِمِّ وَبَابِهِ . فَقِيلَ لَهُ : « ... بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ ، » ، أَيْ ، أَنَّ ٱنْقِطَاعَهُ عَنْ مُتِمِّهِ كَانَ ٱنْقِطَاعُهُ مِنْ جَمِيعِ ٱلْحُدُودِ ٱلْمِائَةِ . وَقِيلَ لَهُ : « ... فَانْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ ، » ، أَيْ ، لَمْ يَتَغَيَّرْ . فَطَعَامُهُ وَشَرَابُهُ مَا كَانَ يَسْتَفِيدُهُ مِنَ ٱلْحِكْمَةِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا . أَيْ ، أَنَّ ذَٰلِكَ ٱلرَّسْمَ كَانَ جَارِيًا عَلَىٰ مَا لَمْ يَزَلْ لَمْ يَتَغَيَّرْ شَيْءٌ مِنَ ٱلْأُمُورِ ، مِنْ أَجْلِ مِحْنَتِهِ . « ... وَٱنْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَٱنْظُرْ إِلَى ٱلْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا ، » ، قَرَأَ قَوْمٌ نُنْشِزُهَا ، وَقَالَ آخَرُونَ نَنْشُرُهَا ، فَتَفْسِيرُهَا ، أَيْ ، نُحْيِيهَا بَعْدَ ٱلْمَوْتِ ، يَعْنِي ، عَادَتِ ٱلنِّعْمَةُ وَٱلْبَرَكَةُ عَلَيْهِمْ بَعْدَ ٱنْقِطَاعِهَا عَنْهُمْ ، وَنُنْشِزُهَا ، نُثِيرُهَا وَنَجْمَعُ بَعْضَهَا إِلَىٰ بَعْضٍ وَنَرْفَعُهَا . وَٱلنَّشْزُ ، ٱلْإِرْتِفَاعُ ، أَيْ ، رُفِعَتْ مَرَاتِبُهُمْ وَجُمِعَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ .

---

١ — الف ، ب : بما وعده . ج : بما وعد .
٤ — الف : التفسير بذلك . ب ، ج : التفسير .
٤ — الف ، ب : فى محنته . ج : محنة .
٥ — الف ، ب : وبعثه . ج : وبعث .
٦ — الف ، ب : كم لبثت . ج : كم لبثته .
٦ — درهر سه نسخه ، فقال له ، آمده است .
٧ — الف ، ب : فاليوم على . ج : على .
٨ — الف ، ب : محنته . ج : محنة .
٩ — الف ، ب : المأته . ج : المابة .
١١ — الف ، ب : جاريا . ج : جباريا .
١١ — الف : من الامورشيء . ب ، ج : شيء من الامور .
١٣ — الف : قرأ قوم ننشزها وقال آخرون ننشرها . ب : ففسرها قوم ينشرها وقال آخرون ينشزها . ج : قوم ينشرها وقال آخرون ينشرها .
١٣ — الف ، ب : نحيها . ج : يحيها .
١٤ — الف ، ب : وننشزها نثيرها ونجمع . ج : تنشرها شيرها و يجمع .
١٥ — الف : والنشز الارتفاع . ب : والنشز بالارتفاع . ج : والنشر بالارتفاع .
١٥ — الف ، ب : رفعت . ج : وقعت .

قَالَ : فَنَظَرَ إِلَىٰ حِمَارِهِ قَدْ مَاتَ وَعِظَامُهُ بِيضٌ تَلُوحُ ، فَأَمَرَهَا ٱللهُ ، فَاجْتَمَعَتْ وَكَسَاهَا ٱللَّحْمَ وَٱلْجِلْدَ ، فَقَامَ ٱلْحِمَارُ حَيًّا بِإِذْنِ ٱللهِ . فَحِمَارُهُ هِيَ ٱلْأَتَانُ ٱلَّتِي رَكِبَهَا . فَالْأَتَانُ عَلَىٰ أَحَدِ ٱلْحُدُودِ ، ٱلَّذِي كَانَ يَخْتَصُّهُ وَيَعْتَمِدُهُ . وَجَعَلَهُ أَتَانًا ، لِأَنَّ ٱلْأُنْثَىٰ أَطْوَعُ مِنَ ٱلذَّكَرِ ، أَيْ ، كَانَ مُنْقَادًا مِطْوَاعًا . فَنَظَرَ إِلَىٰ حِمَارِهِ قَدْ مَاتَ ، أَيِ ٱمْتُحِنَ أَيْضًا بِامْتِحَانِهِ ، وَٱنْقَطَعَتِ ٱلْمُفَاتَحَةُ عَنْهُ . وَعِظَامُهُ تَلَامِيذُهُ وَعُظَمَاءُ دَعْوَتِهِ ، أَيْ ، ٱمْتُحِنُوا كُلُّهُمْ بِمِحْنَتِهِ . وَبِيضٌ تَلُوحُ لَمْ تَسْوَدَّ ، أَيْ ، ثَبَتُوا عَلَىٰ إِيمَانِهِمْ فِي مِحْنَتِهِمْ وَلَمْ يَتَغَيَّرُوا ، وَظَهَرَ صِدْقُ نِيَّاتِهِمْ وَلَاحَ ذَٰلِكَ مِنْهُمْ ، فَأَمَرَ ٱللهُ ، فَاجْتَمَعَتْ ، ثُمَّ كَسَاهَا ٱللَّحْمَ وَٱلْجِلْدَ ، فَقَامَ ٱلْحِمَارُ بِإِذْنِ ٱللهِ . فَاللَّحْمُ ، عَلَى ٱلْبَيَانِ ، ٱلَّذِي يَلْتَحِمُ بِهِ أَمْرُ ٱلدَّعْوَةِ . وَٱلْجِلْدُ ، عَلَى ٱلظَّاهِرِ . أَيْ ، أُيِّدُوا وَقُوُّوا بِٱلْحِكْمَةِ ظَاهِرًا وَبِٱلْبَيَانِ بَاطِنًا . | فَقَامَ ٱلْحِمَارُ بِإِذْنِ ٱللهِ ، أَيْ ، أَذِنَ ٱللهُ فِي كَشْفِ ٱلْبَلْوَىٰ عَنْهُمْ ، وَأَتَتْهُمُ ٱلْمَادَّةُ ٱلَّتِي ٱنْقَطَعَتْ عَنْهُمْ ، وَٱجْتَمَعُوا إِلَىٰ أَصْحَابِهِمْ ، فَاسْتَوَىٰ فِي مَرْتَبَتِهِ . الف - ٣١٤

فَلَمَّا رَأَىٰ عُزَيْرٌ ذَٰلِكَ ، « . . . قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ ٱللهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . » ، أَيْ ، لَمَّا عَادَتِ ٱلْمَادَّةُ عَلَيْهِ ، فَرَأَىٰ بِهَا مِنْ قُدْرَةِ مَنْ هُوَ فَوْقَهُ ، وَمَا كَانَ غَائِبًا عَنْهُ قَبْلَ ذَٰلِكَ عَادَ إِلَيْهِ يَقِينُهُ ، ٱلَّذِي ، كَانَ ضَعُفَ فِي أَوَّلِ أَمْرِهِ حِينَ قَالَ « . . . أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ ٱللهُ بَعْدَ مَوْتِهَا ، » ، وَقَوِيَتْ نِيَّتُهُ عَنِ ٱلضَّعْفِ . فَشَهِدَ بِمَا عَلِمَ ، أَيْ ، فَاتَحَ أَهْلَ دَعْوَتِهِ ، وَعَرَّفَهُمْ مَنَّ ٱللهِ عَلَيْهِ ، حِينَ أَحْيَاهُ وَأَخْرَجَهُ مِنْ مِحْنَتِهِ ، كَمَا أَحْيَا أَهْلَ تِلْكَ ٱلْقَرْيَةِ ، ٱلَّتِي بُعِثَ إِلَيْهَا ، وَكَمَا جَمَعَ عِظَامَ حِمَارِهِ وَأَحْيَاهَا ، وَعَرَّفَهُمْ أَنَّ ٱلْأُمُورَ كُلَّهَا إِلَىٰ غَيْرِهِ ، لَا يَمْلِكُ هُوَ مِنْهَا إِلَّا مَا هُوَ حَدُّهُ .

---

١ ــ الف ، ج : الى حماره . ب : فاذا حماره .
٥ ــ الف ، ب : لم تسود . ج : لم تسرد .
٨ ــ الف : يلتحم . ب : يتمم . ج : يلمم .
٩ ــ الف ، ب : اى اذن‌الله . ج : ندارد .
١٢ ــ الف ، ج : ماكان . ب : وماكان .
١٤ ــ الف : من‌الله . ب : منن‌الله . ج : مين‌الله .
٥ ــ الف : محنة . ب : خواندنى‌نيست . ج : بمحنته .
٦،٧ ــ الف : فامرها . ب ، ج : فامرالله (عزوجل) .
٨ ــ الف : ايدوا وقورا . ب : ايدوا وقووا . ج : ايد اوقرف.
٩ ــ الف ، ب : واتهم . ج : واتهنهم .
١٤ ــ الف ، ب : اهل دعوته . ج : اهل الدعوة .
١٥ ــ الف : احى . ب ، ج : احيا .

ثُمَّ قَالَ عَلَىٰ أُثْرِ هٰذِهِ ٱلْقِصَّةِ : « وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِى كَيْفَ تُحْيِى ٱلْمَوْتَىٰ ، » ،
فَذَكَرَ قِصَّةَ إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، عَلَىٰ أُثْرِهَا ، لِأَنَّهَا كَانَتْ تُشْبِهُهُ فِى ٱلْإِنْقِطَاعِ ٱلْجَارِى عَنْهُ ،
۳ كَمَا قَدْ شَرَحْنَاهُ فِى قِصَّةِ إِبْرَاهِيمَ . وَيَكُونُ ذٰلِكَ ٱمْتِحَانًا مِنَ ٱللهِ ، عَزَّ وَجَلَّ ، وَفِتْنَةً عَلَى ٱلنَّاسِ ،
لِتَظْهَرَ ٱلنِّيَّاتُ ، فَيُعْرَفُ مَنْ يُطِيعُ وَيَصْبِرُ مِمَّنْ يَعْصِى وَيَكْفُرُ ، وَلِيَظْهَرَ ٱلْمُصْلِحُ ٱلْمُوقِنُ
ٱلْمُنْقَادُ مِنَ ٱلشَّاكِّ ٱلْمُرْتَابِ ٱلطَّاغِى ، وَيَفْتَضِحَ ٱلْمُنَافِقُونَ ، وَيَنْكَشِفَ سَرَائِرُهُمْ . فَمِنْ أَجْلِ
۶ ذٰلِكَ يُمْتَحَنُونَ بِهٰذِهِ ٱلْمِحْنَةِ . وَقَدْ جَرَىٰ هٰذَا فِى كَثِيرٍ مِنْهُمْ ، عَلَىٰ حَسَبِ مَرَاتِبِهِمْ وَدَرَجَاتِهِمْ
فِى ٱلْأَوَّلِينَ وَٱلْآخِرِينَ ، كَمَا جَرَىٰ فِى هٰذَا ٱلدَّوْرِ .

كَمَا رُوِىَ أَنَّ ٱلنَّبِىَّ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، كَانَ يَنْقَطِعُ ٱلْوَحْىُ عَنْهُ أَيَّامًا ، فَكُلَّمَا سُئِلَ
۹ عَنْ شَىْءٍ فَيَقُولُ : حَتَّىٰ يَأْتِيَنِى جِبْرَائِيلُ ، فَرُبَّمَا أَبْطَأَ عَلَيْهِ ، فَيَتَكَلَّمُ ٱلْمُنَافِقُونَ بِالطَّعْنِ عَلَيْهِ
وَيُؤْذُونَهُ بِذٰلِكَ . وَكَمَا رُوِىَ أَنَّ ٱلْيَهُودَ سَأَلَتْهُ عَنْ أَنْبَاءِ أَصْحَابِ ٱلْكَهْفِ ، فَقَالَ لَهُمْ :
أُخْبِرُكُمْ بِهِمْ غَدًا وَلَمْ يَسْتَثْنِ ، فَامْتَحَنَهُ ٱللهُ بِذٰلِكَ ، وَٱحْتَبَسَ ٱلْوَحْىُ عَنْهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ،
۱۲ وَكَانَتِ ٱلْيَهُودُ | تُطَالِبُهُ بِذٰلِكَ ، وَهُوَ يَقُولُ : حَتَّىٰ يَأْتِيَنِى جِبْرَائِيلُ . فَلَمَّا طَالَ ذٰلِكَ ، قَالَتِ
ٱلْيَهُودُ : قَدْ وَدَّعَهُ صَاحِبُهُ وَقَلَاهُ . فَحَزِنَ رَسُولُ ٱللهِ ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَنَزَلَ جِبْرَائِيلُ وَأَنْزَلَ (الف - ۳۱۵)
عَلَيْهِ سُورَةَ وَٱلضُّحَىٰ ، وَقَالَ فِيهَا : « مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ . » . فَالْيَهُودُ ، عَلَى ٱلْأَضْدَادِ ٱلنَّاكِثِينَ .

۱ ــ آیه ۲۶۰ از سورة البقرة سورهٔ دوم : واذ قال ابراهیم ربّ ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئنّ قلبی قال فخذ اربعة من الطّیر فصرهنّ الیک ثم اجعل علی کلّ جبل منهن جزء ثم ادعهنّ یاتینک سعیا واعلم انّ الله عزیز حکیم .

۲ ــ الف ، ب : علی اثرها . ج : علی الرها .
۴ ــ الف : لتظهر . ب ، ج : لیظهر .
۴ ــ الف ، ب : یصبر . ج : یصبیر .
۵ ــ الف : المنقاد . ب : المنقذ . ج : المنفذ .
۵ ــ الف ، ب : سرائرهم . ج : سرابراهیم .
۸ ــ درحاشیه نسخهٔ الف آمده است : معنی انقطاع الوحی عن النبی صلی الله علیه وسلم وسببه .
۸ ــ الف : ینقطع عنه الوحی . ب ، ج : ینقطع الوحی عنه .
۸، ۹ ــ الف ، ب : وکان (ب : فکان) یسئل (ب : یسال) عن الشیء فیقول حتی . ج : فکاسال عن الشیء فیقول .
۱۰ ــ الف : کما . ب ، ج : وکما .
۱۰ ــ الف ، ب : انباء . ج : ابناء .
۱۱ ــ الف ، ب : ولم یستثن . ج : ولم یثنین .
۱۱ ــ الف : الوحی عنه . ب ، ج : عنه الوحی .
۱۳ ــ الف ، ج : وقلاه . ب : وقلی .
۱۳ ــ الف ، ب : فنزل . ج : فنزله .
۱۴ ــ آیهٔ ۳ ازسورة الضحی سوره ۹۳ .
۱۴ــ الف ، ب : الناکثین . ج : والناکثین .

وَأَصْحَابُ ٱلْكَهْفِ، عَلَى ٱلْأَتِمَّاءِ، لِأَنَّ عَدَدَهُمْ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ. وَٱلْكَهْفُ، عَلَى ٱلدَّعْوَةِ ٱلْحَقِيقِيَّةِ، لِأَنَّهَا فِي ٱلسَّتْرِ وَٱلْكِتْمَانِ، أَيْ، سَأَلُوهُ أَنْ يُفَاتِحَهُمْ بِمَرَاتِبِ ٱلْأَتِمَّاءِ، فَانْتَظَرَ مَا يُفَاتِحُ بِهِ فِي ذَٰلِكَ. فَلَمْ يُفْتَحْ عَلَيْهِ فِيهِ. وَٱمْتُحِنَ، بِانْقِطَاعِ ٱلْجَارِي عَنْهُ، حَتَّىٰ طَعَنَ عَلَيْهِ ٱلْمُنَافِقُونَ. ثُمَّ نَزَلَتْ عَلَيْهِ سُورَةُ ٱلْكَهْفِ، وَقَصَّ نَبَأَهُمْ. وَقَالَ ٱللّٰهُ، عَزَّ وَجَلَّ، فِيهَا، بَعْدَ أَنْ قَصَّ نَبَأَهُمْ «... فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا.». وَأَمَرَهُ، أَنْ لَا يُفَاتِحَهُمْ بِمَرَاتِبِ ٱلْأَتِمَّاءِ، إِلَّا ظَاهِرًا. وَلَا يُجَارِيَهُمْ فِي ذَٰلِكَ. وَلَا يُبَيِّنَ لَهُمْ فِي أَمْرِهِمْ شَيْئًا. ثُمَّ قَالَ لَهُ: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا. إِلَّا أَنْ يَشَاءَ ٱللّٰهُ،». فَأَدَّبَهُ ٱللّٰهُ، بِانْقِطَاعِ ٱلتَّأْيِيدِ عَنْهُ. وَكَانَ ذَٰلِكَ بِمَنْزِلَةِ ٱلنَّوْمِ. ثُمَّ عَادَ عَلَيْهِ، فَاسْتَيْقَظَ مِنْ نَوْمِهِ، لَمَّا أَرَادَ ٱللّٰهُ أَنْ يَكْشِفَ لَهُ عَنْ نِيَّاتِ ٱلْمُنَافِقِينَ. فَهٰذَا فِي رَسُولِ ٱللّٰهِ، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. وَقَدْ رُوِيَ فِي غَيْرِ حَدِيثٍ، أَنَّ جِبْرَائِيلَ، رُبَّمَا كَانَ يَنْقَطِعُ عَنْهُ أَيَّامًا.

وَمِثْلُ ذَٰلِكَ، مَا رُوِيَ، أَنَّ ٱلشَّمْسَ غَرُبَتْ، وَفَاتَتْ أَمِيرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، صَلَاةُ ٱلْعَصْرِ، ثُمَّ رَدَّهَا ٱللّٰهُ عَلَيْهِ، حَتَّىٰ صَلَّاهَا. وَذَٰلِكَ مَرَّتَيْنِ، مَرَّةً فِي حَيَاةِ رَسُولِ ٱللّٰهِ، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَمَرَّةً بَعْدَ وَفَاتِهِ. فَصَلَاةُ ٱلْعَصْرِ عَلَىٰ مَرْتَبَةِ ٱلْأَسَاسِ، وَٱلشَّمْسُ عَلَى ٱلْجَارِي. أَيِ ٱمْتُحِنَ

---

٢ ــ الف : الحقيقة . ب ، ج : الحقيقية .
٢ ــ الف ، ب : فى الستر . ج : فى السير .
٢ ــ الف ، ب : بمراتب . ج : بلوات .
٤ ــ الف ، ب : نبأهم (نباءهم) . ج : بناهم .
٥ ــ الف ، ب : نبأهم (نباءهم) لاتمار . ج : بناهم لاتماء .
٥ ــ آيهٔ ٢٢ ازسورةالكهف سورهٔ ١٨ : سيقولون ثلاثة رابعهم كلبهم ويقولون خمسة سادسهم كلبهم رجما بالغيب ويقولون سبعة وثامنهم كلبهم قل ربّى اعلم بعدّتهم مايعلمهم الّا قليل فلاتمار فيهم الّا مراء ظاهرا ولا تستفت فيهم منهم احدا.
٥ ــ الف : امره . ب ، ج : وامره .
٦ ــ الف : ظاهرا . ب : ظاهرات . ج : ظاهران .
٦ ــ الف : وان لايجاريهم . ب ، ج : لايجاريهم .
٧ ــ تمام آيهٔ ٢٣ وجزء اوّل آيه ٢٤ از سورة الكهف سوره ١٨ : . . . واذكر ربك اذا نسيت وقل عسى ان يهدين ربى لاقرب من هذا رشدا .
٨ ــ الف ، ب : فاستيقظ من . ج : فاسقط ممن .
٩ ــ الف ، ج : ان يكشف . ب : ان ينكشف .
١١ ــ درحاشيه نسخه الف آمده است : من ارتداد الشمس عليه وعليه السلام .
١١ ــ ب : عليه السلام . ج ، الف : ندارد .
١١، ١٢ ــ الف ، ب : صلوة العصر . ج : صلوات الله العصر .
١٢ ــ الف ، ب : ردها . ج : ودها .

بِانْقِطَاعِ الْجَارِى عَنْهُ، حَتَّىٰ عَجَزَ عَنْ إِقَامَةِ حُدُودِهِ. ثُمَّ رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ، فَصَلَّاهَا. أَىْ، عَادَ عَلَيْهِ الْجَارِى، وَأُيِّدَ. فَأَقَامَ حُدُودَهُ، وَقَامَ فِى مِحْرَابِهِ. | الف-٣١٦

فَهٰكَذَا يَكُونُ تَوَفِّى أَنْفُسِهِمْ فِى الْمَنَامِ. ثُمَّ، يُرْسِلُهَا اللهُ، إِلَىٰ أَجَلِهِمُ الْمَعْلُومِ. وَمَنْ تَمَّ أَمْرُهُ، يَنْقَطِعُ عَنْهُ، فَلَا يَعُودُ إِلَيْهِ، وَيَزُولُ الْأَمْرُ إِلَىٰ غَيْرِهِ. كَمَا قَالَ اللهُ، عَزَّوَجَلَّ، فِى قِصَّةِ سُلَيْمَانَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، : «فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ، ».

قِصَّةُ سُلَيْمَانَ، عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالُوا: بَقِىَ مُتَوَكِّئًا عَلَىٰ مِنْسَأَتِهِ فِى مِحْرَابِهِ، وَلَمْ يُفْطَنْ لِمَوْتِهِ. فَهٰذَا فِى الظَّاهِرِ مِنْ أَمْحَلِ الْمُحَالِ، أَنْ يَبْقَىٰ مِثْلُ سُلَيْمَانَ – مَعَ مُلْكِهِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا – مَيِّتًا فِى مِحْرَابِهِ مُدَّةً مَارُوِىَ، وَيَخْفَىٰ ذٰلِكَ عَلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ كَافَّةً، حَتَّىٰ، تَأْكُلَ دَابَّةُ الْأَرْضِ مِنْسَأَتَهُ، ثُمَّ يَخِرُّ. فَدَابَّةُ الْأَرْضِ عَلَى الَّذِى قَامَ مَقَامَهُ. وَالْأَرْضُ عَلَى الدَّعْوَةِ. أَىْ، دَبَّ فِى إِقَامَةِ الدَّعْوَةِ، وَتَرْتِيبِ الْحُدُودِ. وَمِنْسَأَتُهُ، وَهِىَ عَصَاهُ الَّتِى كَانَ مُتَوَكِّئًا عَلَيْهَا فِى مِحْرَابِهِ. فَمِحْرَابُهُ، مَرْتَبَتُهُ، وَعَصَاهُ، الَّتِى كَانَ مُتَوَكِّئًا عَلَيْهَا، عَلَىٰ حَدٍّ مِنْ حُدُودِهِ، وَكَانَ يَخْتَصُّهُ، وَيَعْتَمِدُ عَلَيْهِ فِى أُمُورِ دَعْوَتِهِ، فَدَبَّ إِلَيْهِ مَنْ قَامَ مَقَامَهُ. وَعَرَّفَهُ، أَنَّ الْأَمْرَ قَدْ زَالَ إِلَيْهِ. وَمَعْنَىٰ دَبَّ فِى ظَاهِرِ اللَّفْظِ، إِذَا مَشَىٰ إِلَيْهِ لَيْلًا، مَشْيًا رَقِيقًا فِى السِّرِّ. فَاللَّيْلُ، عَلَى الْكِتْمَانِ، يَعْنِى، فَاتَحَهُ فِى السِّرِّ بِمَا كَانَ قَدْ خَفِىَ

---

٢ – الف، ب: وقام. ج: واقام.

٣ – الف، ب: المعلوم. ج: معلوم.

٤ – الف، ج: فلا يعود. ب: فلاتعود.

٥ – آيهٔ ١٤ ازسورهٔ سبا سورهٔ ٣٤: فلما قضينا عليه الموت مادلّهم على موته الّا دابّة الارض تاكل منساته فلما خرّ تبيّنت الجن ان لوكانوا يعلمون ما لبثوا فى العذاب المهين.

٨ – الف، ج: يفطن. ب: ينطق (نسخه بدل: يفطن).

٩ – الف، ب: ميتا. ج: يستا.

١٠ – الف، ج: تاكل. ب: ياكل.

١٠ – الف، ب: يخر. ج: نحر.

١١ – الف، ب: دب. ج: رب.

١٣ – الف، ب: من حدوده. ج: من حدود.

١٤ – الف، ب: فدب. ج: ندب.

١٤ – الف، ب: دب. ج: رب.

١٥ – الف، ب: رقيقا. ج: فيقا.

١٥ – الف، ب: فاتحه. ج: فاتحت.

١٥ – هرسه نسخه، ماكان، دارند.

عليه، وكتم من أمره. فلطف في ذلك، حتى أزاله إلى نفسه. فخرّ سليمان، يعني انقاد، واستسلم، واعترف، بأن الأمر قد زال عنه.

و «... تبيّنت الجنّ أن لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المهين.». فالجنّ، على الحدود، الذين، كانوا قد ثبتوا على الأمر الأوّل، وكتموا أمرهم، وما امتحنوا به من انقطاع المادّة عنهم، وهو، العذاب المهين. لأنّهم هانوا على أهل الدعوة، لمّا، لم يقدروا على إفادتهم.

وسمّاهم جنًّا، لأنّ أمرهم انكتم. والإنس، على من كان قد آنس لمن قام مقام سليمان، واستفاد منه. فعندها، عرف الحدود، | الذين كانوا ممتحنين، أنّهم، لو كانوا مؤيّدين الف - ٣١٧
بالجاري، الذي، غاب عنهم، وهو الغيب، الذي، لم يعلموه لما أقاموا على الإمتحان فيهم، فيهونوا على الناس. ولكنّهم، لم يعلموا حتى فوتحوا بذلك من قوله، علمت الإنس أنّ الجنّ، «... لو كانوا يعلمون الغيب،»، يعني، أنّ حدود القائم مقام سليمان، علموا أنّ الأمر خفي على حدود سليمان. ولو أعلموا، لما لبثوا في تلك المحنة.

فصل

وأمّا ما جرى في تأويل الآية، «... يا أيّها النّاس علّمنا منطق الطّير وأوتينا من كلّ شيء،»، أنّه أخبرهم، أنّه قد أرقي إلى درجة الإمامة، وأوتي من كلّ شيء مثل ما أوتي النّطقاء، ومن دونهم.».

---

٢ – الف، ب: واستسلم. ج: واسلم.
٥ – الف، ب: هانوا. ج: هاتوا.
٨ – الف، ب: ممتحنين. ج: ممحنين.
١٠ – ب، ج: فيهون. الف: سفيد است.
١٠ – الف، ب: فوتحوا. ج: فرتحوا.
١٢ – الف: ولوعلموا. ب، ج: ولوا علموا.
١٤ – آيه ١٦ از سورة النمل سوره ٢٧: وورث سليمان داود وقال يا ايها الناس علّمنا منطق الطير واوتينا من كل شيء انّ هذا لهو الفضل المبين.
١٥ – الف، ب: واوتى. ج: واوتا.

٥ – الف: عذاب. ب، ج: العذاب.
٧ – الف، ج: لمن. ب: بمن.
٩ – الف، ج: الذى. ب: الذين.
١٠ – الف، ج: لم يعلموا. ب: لم يعملوا.
١٠ – الف، ب: ومن قوأ. ج: من قوا.
١٤ – ظاهراً: از واما ماجرى، تا من دونهم قول صاحب محصول است
١٥ – الف، ب: مثل ما اوتى. ج: مثل ما ارتى.

فَإِنَّ هٰذَا خَطَأٌ . فَإِنَّهُ لَمْ يُرْفَعْ ، إِلَىٰ حَدِّ ٱلْإِمَامَةِ . وَ إِنَّمَا ، كَانَ ٱلْإِمَامُ لَايُعْطَىٰ مَا يُعْطَى ٱلنُّطَقَاءُ .

فَأَمَّا قَوْلُهُ : « وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ، » ، لَيْسَ عَلَى ٱلْعُمُومِ . وَلٰكِنْ ، يَعْنِي ، أَنَّهُ أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مَنْ دُونَهُ مِنْ حُدُودِ ٱلدَّعْوَةِ . فَهُمْ يَنَالُونَهُ ، بِوَاسِطَةٍ مِنْهُ . وَأَنَّ كُلَّ ٱلْحُدُودِ ، جُعِلَ أَمْرُهُمْ إِلَيْهِ . إِذْ كَانَ مَقَامُهُ ، مَقَامَ ٱلْخُلَفَاءِ . وَإِذْ كَانَ مُمَلَّكًا ، مِنَ ٱلْجَارِي . وَلَيْسَ يَعْنِي بِـ « ... كُلِّ شَيْءٍ ، » ، أَنَّهُ ، أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ أُعْطِيَ ٱلنُّطَقَاءُ . هٰذَا مُحَالٌ . لِأَنَّ ٱلنُّطَقَاءَ ، مُخْتَصُّونَ ، بِمَا لَايُعْطَىٰ مَنْ دُونَهُمْ . وَقَدْ قَالَ ٱللّٰهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فِي قِصَّةِ بَلْقِيسَ ، حِكَايَةً عَنِ ٱلْهُدْهُدِ ، « ... وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ، » . فَلَيْسَ ، كُلُّ شَيْءٍ أَيْضًا هٰهُنَا عَلَى ٱلْعُمُومِ ، أَنَّهَا أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ، كَمَا أُوتِيَ ٱلنُّطَقَاءُ ، مِنَ ٱلْوُقُوفِ عَلَىٰ جَمِيعِ ٱلْحُدُودِ ، وَلٰكِنْ ، « ... أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ، » ، يَحْتَاجُ إِلَيْهِ ، مَنْ دُونَهَا مِنَ ٱلْحُدُودِ . وَكَانَتْ مَلِيَّةً بِإِفَادَتِهِمْ ، وَكَانُوا كُلُّهُمْ ، مُنْقَادِينَ لَهَا .

فَكَذٰلِكَ سُلَيْمَانُ ، أُوتِيَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ ٱلْحُدُودُ إِلَيْهِ ، مِمَّنْ هُوَ دُونَهُ ، لَا بِأَنَّهُ أُوتِيَ ، مَا أُوتِيَ ٱلنُّطَقَاءُ ، مِنْ مَعْرِفَةِ جَمِيعِ ٱلْحُدُودِ ، وَلَا مَا أُوتِيَ ٱلْأَتِمَّاءُ .

« ... وَقَالَا ٱلْحَمْدُ لِلّٰهِ ٱلَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ ٱلْمُؤْمِنِينَ . » ، يَعْنِي ، بِعِبَادِهِ ٱلْمُؤْمِنِينَ | ٱللَّوَاحِقَ ، ٱلَّذِينَ ، قَامُوا ، بِعُبُودِيَّةِ ٱلْمُتِمِّ ، يُؤَمِّنُونَ أَهْلَ ٱلدَّعْوَةِ ، بِمَا يُعَاهِدُونَهُمْ مِنْ الف - ۳۱۸
شُكُوكِ ٱلظَّاهِرِ وَشُبُهَاتِهِ فِي أُولَاهُمْ ، وَمِنْ عَذَابِ ٱلنَّارِ فِي أُخْرَاهُمْ .

وَٱلْعِبَادُ ، يَخْرُجُ تَأْوِيلُهُ ، عَلَى ٱللَّوَاحِقِ وَٱلْأُسُسِ . يُصَدِّقُ ذٰلِكَ ، قَوْلُهُ ، عَزَّ وَجَلَّ : « إِنَّ

---

۳ ــ الف : واوتينا . ب ، ج : اوتنا .
٤ ــ الف : الدعاة . ب ، ج : الدعوة .
٥ ــ الف ، ب : امرهم . ج : اميرهم .
۷ ــ الف ، ب : فى قصة . ج : قصة .
۸ ــ الف ، ب : واوتيت . ج : اوتيت .
۸ ــ الف : فليس كل شيء ايضا ههنا على العموم انها اوتيت من كل شيء . ب ، ج : ندارد .
۹ ــ الف ، ب : ولكن . ج : ولتكن .
۱۰ ــ الف ، ب : ملية . ج : مليت .
۱۱ ــ الف ، ج : الحدود اليه . ب : اليه الحدود .
۱۳ ــ هرسه نسخه ، وقال ، دارند .
۱۳ ــ الف ، ب : بعباده . ج : بعبادة .
۱٤ ــ الف ، ج : بما . ب : ما .
۱٦ ــ آيه ٤٢ ازسورة الحجرسورهٔ ۱۵ .

عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْغَاوِينَ .»، يُخَاطِبُ بِهٰذِهِ ٱلضِّدَّ. فَالسُّلْطَانُ، الْحُجَّةُ ، أَيْ ، لَاحُجَّةَ لَكَ عَلَى ٱللَّوَاحِقِ ، فِيمَا ادَّعَيْتَهُ ، إِلَّا مَنْ أَغْوَيْتَهُ ، فَنَكَثَ كَمَا نَكَثْتَ . فَالْعِبَادُ هٰهُنَا ، يَعْنِي بِهِ ٱللَّوَاحِقَ .

وَمِنْهُ ، حَدِيثُ أَمِيرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ، عَلَيْهِ السَّلَامُ : « أَنَا عَبْدُاللّٰهِ وَأَخُو رَسُولِهِ لَايَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَّابٌ . »، يَعْنِي ، أَنَّهُ ، أَحَدُ لَوَاحِقِ ٱلنَّاطِقِ ، الَّذِي ، أَرْقَاهُ إِلَى ٱلْأَسَاسِ . فَصَارَ أَخًا لَهُ بِالْمُوَازَرَةِ . لِأَنَّهُمَا ، أَسَاسَانِ ، لَانَظِيرَ لَهُمَا . فَيَعْنِي ، أَنَّهُ ، قَدِ ٱخْتَصَّهُ ٱلنَّاطِقُ . لِمَا عَرَفَ مِنْ صِدْقِ عُبُودِيَّتِهِ لَهُ . وَقَوْلُهُ : « لَايَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَّابٌ .» ، أَيْ ، لَا أَسَاسَ بَعْدَهُ ، فَيَكُونُ لَهُ مَنْزِلَتُهُ . لِأَنَّهُ ، لَانَاطِقَ بَعْدَ نَاطِقِهِ ، يُقِيمُ أَسَاسًا فِي بَثِّ التَّأْوِيلِ . فَمَنِ ٱدَّعَىٰ ذٰلِكَ ، فَهُوَ كَذَّابٌ .

وَفِي وَجْهٍ آخَرَ ، لَايَدَّعِي مَنْزِلَتَهُ ، فِي عَصْرِهِ ، إِلَىٰ دَوْرِ نَاطِقِهِ ، وَكَمَا وَهَبَ ٱللّٰهُ لَهُ ، إِلَّا كَذَّابٌ . لِأَنَّ ٱلنَّاطِقَ قَدِ ٱخْتَصَّهُ بِهَا دُونَ غَيْرِهِ وَهِيَ لَاتَزُولُ عَنْهُ أَبَدًا .

فَعَنِي سُلَيْمَانُ بِقَوْلِهِ : « وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ » ، أَيْ ، أُعْطِيَ هُوَ وَأَبُوهُ مَالَمْ يُعْطَ غَيْرُهُمَا مِنَ ٱللَّوَاحِقِ . وَفُضِّلَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِنْهُمْ . وَقُدِّمَا عَلَيْهِمْ ، بِالْخِلَافَةِ . وَأُمِرَ جَمِيعُ ٱللَّوَاحِقِ بِالرُّجُوعِ إِلَيْهِمَا ، فِي أُمُورِهِمْ . كَمَا قَالَ اللّٰهُ ، عَزَّ وَجَلَّ : « وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ

---

١ ــ الف ، ب : بهذا . ج : بهذه .

٢ ــ الف : كما نكثت . ب : عما نكث . ج : عما نكثت .

٣ ــ درحاشيه نسخه الف آمده است : معنى قول اميرالمؤمنين عليه السلام انا عبدالله واخو رسوله لا يقولها بعدى الّا كذّاب .

٤ ــ الف ، ج : رسوله . ب : رسول‌الله .

٥ ــ الف ، ب : كذاب . ج : كدان .

٥ ــ درهرسه نسخه، احداللواحق، آمده است .

٥ ــ الف ،ب : الى‌الاساسية . ج : الى الاساس .

٥ ــ الف ،ب : بالمؤازره . ج : بالبرازرة .

٦ ــ الف ، ب : فيعنى . ج : فيغى .

٨ ــ الف ،ب : ناطقه . ج : ناطقة .

٨ ــ الف ،ب : ادعى . ج : ادع .

٩ ــ الف ،ج : الى‌دورناطقه وكما وهب (ج : ذهب) الله له . ب : ندارد .

١١ ــ الف ،ب : فعنى . ج : يعنى .

١١ ــ الف ،ب : اعطى هوابوه (ب : وابوه) مالم يعطه . ج : اعطا هوابوه ما لم يعطه .

١٣ ــ الف ،ب : امورهم . ج : امرهم .

١٣ ــ آيه ١٠ ازسوره سبأ سورة ٣٤ : ولقدآتينا داود منّا فضلا يا جبال اوّبى معه والطّير والنّا له الحديد .

أَوِّبِى مَعَهُ وَالطَّيْرَ، »، أَىْ، فُضِّلَ عَلَى ٱللَّوَاحِقِ، وَأُمِرَتْ بِالْإِنْقِيَادِ لَهُ، وَكَذَٰلِكَ، جَمِيعُ ٱلْحُدُودِ. وَقَوْلُهُ: « . . . وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ ٱلْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَٱلطَّيْرَ، »، وَقَدْ تَقَدَّمَ تَفْسِيرُهُ. وَقَالَ فِى شَأْنِ سُلَيْمَانَ: « وَلِسُلَيْمَانَ ٱلرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِى بِأَمْرِهِ، »، « ... رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ. وَٱلشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ. » يَعْنِى، مَنْ صَارَ شَيْطَانًا، وَٱمْتَنَعَ عَنِ ٱلْإِنْقِيَادِ لِمَنْ تَقَدَّمَهُ، مِنَ ٱلنَّاكِثِينَ وَٱلْأَضْدَادِ فِى ٱلظَّاهِرِ، | ٱنْقَادُوا لَهُ بِكُلِّهِمْ. الف - ٣١٩

فَالْبَنَّاءُ، عَلَى مَنِ ٱعْتَقَدَ لِنَفْسِهِ رِئَاسَةً فِى ٱلظَّاهِرِ، وَبَنَى لِنَفْسِهِ بُنْيَانًا. قَالَ ٱللَّهُ، عَزَّ وَجَلَّ: « ... فَأَتَى ٱللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ ٱلْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ ٱلسَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ، »، أَىْ، سَقَطُوا عَنِ ٱلرِّئَاسَةِ، وَبَطَلَ أَمْرُ مَنِ ٱعْتَقَدُوا لَهُ ٱلْإِمَامَةَ.

وَٱلْغَوَّاصُ، عَلَى ٱلنَّاكِثِ، ٱلَّذِى، كَانَ قَدْ عَرَفَ حَقَائِقَ ٱلْعُلُومِ، فَكَانَ يَغُوصُ، يَسْتَخْرِجُ ٱلْمَعَانِىَ، بِمَا كَانَ قَدْ نَالَ، قَبْلَ نَكْثِهِ.

---

١ ــ الف : وامربالانقياد . ب : وامروا بالانقياد . ج : امر بانقياد .

١ ــ درهرسه نسخه ، فكذلك ، آمده است .

٢ ــ آيه ٧٩ از سورة الانبياء سوره ٢١ : ففهّمناها سليمان وكـلّا آتينا حكما وعلما وسخّرنا مع داود الجبال يسبّحن والطّير وكنّا فاعلين .

٢ ــ الف ، ب : تقدم . ج : قدم .

٣ ــ آيهٔ ٨١ از سورة الانبياء سوره ٢١ : ولسليمان الرّيح عاصفة تجرى بامره الى الارض الّتى باركنا فيها وكنّا بكل شىء عالمين .

٣ ، ٤ ــ دو آيهٔ ٣٦ و ٣٧ ازسوره ص ّ سوره ٣٨ : فسخّرنا له الريح تجرى بامره رخاء حيث اصاب . والشّياطين كلّ بنّاء وغواص . درحاشيه نسخه الف نيزتمام اين درآيه آمده است .

٤ ــ الف ، ب : يعنى . ج ندارد .

٤ ــ الف : عن الانقياد . ب ، ج : من الانقياد .

٥ ــ الف ، ب : انقادوا (ب : انقاد) له بكلهم . ج : انقياد له بكلهم .

٦ ــ الف : فالبناء . ب ، ج : فالبنا .

٦ ــ الف : وبين . ب : وبنى . ج : وبين .

٧ ــ آيه ٣٦ از سورة النحل سوره ١٦ : قد مكر الّذين من قبلهم فاتى الله بنيانهم من القواعد فخرّعليهم السقف من فوقهم واتاهم العذاب من حيث لايشعرون .

٩ ــ الف ، ب : الناكث . ج : الناكثين .

٩ ــ الف ، ج : كان قد . ب : قد .

١٠ ــ الف ، ب : قدنال قبل نكثه . ج : فدقال قبل نكث .

«وآخرين مقرّنين في الأصفاد.»، فالأصفاد، الأغلال، يعني من كان ممتحنا، ممنوعا من إقامة الدّعوة، فيكون، بمنزلة من غلّت يده إلى عنقه. كما قال الله، عزّوجلّ، حكاية عن اليهود: «وقالت اليهود يد الله مغلولة غلّت أيديهم»، فاليهود، على الأضداد، الّذين، نكثوا. ويد الله، على الأساس، الّذي، قام بأمر الله في إقامة الدّعوة. فطردوا عنها بما نكثوا. فكذلك، قوله: «... مقرّنين في الأصفاد.» يعني اللّواحق والأجنحة، الّذين، كانوا قرناء بعضهم لبعض في مراتبهم، ممنوعين عن إقامة الدّعوة.

فسخّروا كلّهم لسليمان، وانقادوا له. فذكر الله هذه المنن، الّتي، خصّ الله بها، داود وسليمان، من بين اللّواحق. حيث ذكر فضل النّبيّين بعضهم على بعض، يعني اللّواحق، على ما تقدّم التّفسير به.

فهذا في شأن داود وسليمان، ذكرناه على الإختصار، دون تفسير قصّتيهما. إذ كان القصد لشأن مراتبهما، ومراتب غيرهما. (ولنذكر شأن من يمتحن بانقطاع الجاري عنه على مراتبهم، لنصلح ماجرى من الغلط، في ذكر هذه المراتب في الأصول، دون غيره من ذكر الفروع، وماجرى من البيان فيه. ونذكر الآن، قصّة أيّوب، ويونس، وماجرى من

---

١ ــ آيه ٣٨ ازسوره ص سوره ٣٨ .

١ ــ الف ، ب : ممتحنا ممنوعا . ج : ممتها مصنوعا .

٢ ــ ب، ج : عزوجل . الف : ندارد .

٣ ــ آيه ٦٤ ازسورة المائدة سوره ٥ : وقالت اليهود يدالله مغلولة غلّت ايديهم ولعنوا بما قالوا بل يداه مبسوطتان ينفق كيف يشاء وليزيدن كثيرا منهم ماانزل اليك من ربّك طغيانا وكفرا والقينا بينهم العداوة والبغضاء الى يوم القيامة كلّما اوقدوا نارا للحرب اطفأها الله ويسعون في الارض فسادا والله لايحب المفسدين .

٤ ــ درهرسه نسخه ، الله ، آمده است .

٥ ــ الف ، ب : قرناء . ج : قرنا .

٧ ــ الف . ج : لسليمان . ب : لسليمان عليه السلام .

٨ ــ الف ، ج : ذكر . ب : ذكرالله .

١٠ ــ الف ، ب : قصصهما . ج : قصصها .

١٢ ــ الف : ونصلح . ب : ولنصلح . ج : لتصلح .

١ ــ الف ، ب : فالاصفاد الاغلال . ج : الاغلال .

٢ ــ الف ، ب : عنقه . ج : عقه .

٥ ــ الف ، ب : والاجنحة . ج : الاجنحة .

٦ ــ الف ، ج : من . ب : عن .

٧ ــ الف : خص . ب ، ج : خص الله .

٩ ــ الف ، ب : التفسير به . ج : التفسير .

١١ ــ الف : مراتبهما . ب ، ج : مراتبهم .

ٱلْغَلَطِ فِى ذِكْرِهِمَا، بِمَشِيَّةِ ٱللّٰهِ وَتَوْفِيقِهِ.

بَابُ قِصَّةِ ذِى ٱلنُّونِ،

وَهُوَ يُونُسُ بْنُ مَتَّىٰ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ.

وَأَمَّا ٱلْقَوْلُ فِى ذِى ٱلنُّونِ: «وَأَنَّهُ كَانَ مُتِمَّ | زَمَانِهِ، فَتَرَكَ عَمَلَهُ، وَلَمْ يَصْبِرْ عَلَى ٱلْأَذَىٰ مِنْ قَوْمِهِ، وَٱلْتَجَأَ إِلَىٰ لَاحِقِهِ. وَفِى قَوْلِهِ: فِى ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ، أَىْ، أَنَّهُ، سَقَطَ عَنْ حَدِّ ٱلْإِمَامَةِ، وَسَقَطَ عَنْ حَدِّ ٱللَّوَاحِقِ، وَسَقَطَ عَنْ حَدِّ ٱلدُّعَاةِ. وَٱلْتَجَأَ إِلَىٰ حَدِّ لَوَاحِقِهِ، فَصَارَ، مُحْتَاجًا إِلَىٰ إِرْشَادِهِ وَهِدَايَتِهِ. وَأَتَى ٱلْخَيَالُ، مِنْ عِنْدِ ٱلتَّالِى إِلَى ٱللَّوَاحِقِ، وَأَمَرَ بِرَفْعِهِ عَنْ نَفْسِهِ.» الف - ۳۲۰

هٰذَا هُوَ ٱلْقَوْلُ ٱلْأَوَّلُ. وَهُوَ، غَلَطٌ كَثِيرٌ جِدًّا. لِأَنَّ، مَنْ بَلَغَ حَدَّ ٱلتَّمَامِيَّةِ، لَا يَسْقُطُ أَبَدًا، وَقَدْ نَزَّهَ ٱللّٰهُ ٱلْأَتِمَّاءَ، عَنِ ٱلْإِلْتِجَاءِ إِلَىٰ حَدٍّ مِنَ ٱلْحُدُودِ فِى عَصْرِهِمْ، حَتَّىٰ يَحْتَاجُوا إِلَىٰ هِدَايَتِهِمْ وَإِرْشَادِهِمْ. وَإِنَّمَا يَسْقُطُ، مَنْ يَكُونُ دُونَ ٱلْمُتِمِّ. فَأَمَّا ٱلْمُتِمُّ وَمَنْ فَوْقَهُ، مِنَ ٱلْأُسُسِ وَٱلنُّطَقَاءِ، فَلَا يَسْقُطُونَ أَبَدًا. لِأَنَّهُمْ، قَدْ عَايَنُوا ٱلْمَلَكُوتَ، وَرَأَوْا مَنَازِلَ مَنْ سَقَطَ فِى ذٰلِكَ ٱلْعَالَمِ مُعَايَنَةً. وَيَكُونُونَ، بِمَنْزِلَةِ رَجُلٍ يَنْظُرُ إِلَىٰ قَوْمٍ، يَتَهَوَّرُونَ فِى بِئْرٍ، أَوْ يَتَهَافَتُونَ فِى نَارٍ. وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى ٱلْإِحْتِرَازِ، فَيَحْتَرِزُ. كَيْلَا يَتَهَوَّرَ مَعَهُمْ وَلَا يَتَهَافَتَ. وَإِنَّمَا يَسْقُطُ ٱللَّوَاحِقُ فَمَنْ دُونَهُمْ، لِأَنَّهُ، يَخْفَىٰ عَلَيْهِمْ أَمْرُ ٱلْمَلَكُوتِ، وَإِنَّمَا يَعْرِفُونَ مِنْ أَمْرِ ذٰلِكَ ٱلْعَالَمِ، مِقْدَارَ مَا يَقْسِمُ لَهُمُ ٱلْمُتِمُّ

---

۱ — الف، ب بمشية‌الله وتوفيقه. ج: بشيب‌الله و توضيق.

۲ — درحاشيه نسخه الف آمده است: فى قصة يونس عليه‌السلام.

٤ — ظاهراً از، وانه كان متم زمانه، تا، وامر برفعه عن نفسه، قول صاحب محصول امت.

٥،٤ — الف، ب: من قومه. ج: من‌قوله.

٦ — الف، ب: وصار. ج: فصار.

٦ — الف، ب وهدايته. ج: هدايته.

٦ — الف: اتا. ب، ج: اتى.

٧ — الف، ب: وامره برفعه. ج: وامره برفعه.

٨ — الف، ج: لان. ب: لانه.

٩ — الف، ب: نزه. ج: بزه.

٩ — الف: حد. ب، ج: احد.

٩ — الف، ج: يحتاجوا. ب: يحتاجون.

۱۲ — الف، ب: الى قوم. ج: الى.

۱۳ — الف، ب: كيلا (ب: كى لا) يتهور معهم و. ج: معهم لايتهافت.

۱۳ — الف: من‌اللواحق. ب، ج: اللواحق.

۱٤ — الف، ب: يخفى. ج: يخفا.

۱٤ — الف، ب: مقدار ما. ج: مقدار مما.

بِخَيَالِهِ، فَمِنْهُمْ مَنْ كُتِبَ عَلَيْهِ ٱلشَّقَاءُ، فَيَسْقُطُ.

فَأَمَّا ٱلْأَتِمَّاءُ، فَمَا فَوْقَهُمْ، فَلَا يُخْشَى ذٰلِكَ عَلَيْهِمْ أَبَدًا. وَرُبَّمَا تَمَّ أَمْرُهُمْ، أَعْنِي ٱلنُّطَقَاءَ وَٱلْأَتِمَّاءَ، وَزَالَ أَمْرُهُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِمْ. فَسَلَّمُوهُ، عَنْ طِيبَةٍ مِنْ أَنْفُسِهِمْ. رَاضِينَ بِمَا قَدَّرَهُ ٱللهُ لَهُمْ. فَيَكُونُ ذٰلِكَ، زِيَادَةً فِي رِفْعَتِهِمْ وَدَرَجَتِهِمْ، بِصَبْرِهِمْ عَلَى ٱلْمِحْنَةِ. مِثْلُ مُوسَىٰ مِنَ ٱلنُّطَقَاءِ، وَيَعْقُوبَ مِنَ ٱلْأَتِمَّاءِ، وَمَا كَانَ مِنْ تَمَامِ أَمْرِهِمَا وَغَيْرِهِمَا، مِمَّنْ كَانَ سَبِيلُهُ سَبِيلَهُمَا.

وَكَذٰلِكَ رُبَّمَا تَمَّ أَمْرُ ٱللَّوَاحِقِ وَٱلْأَيَادِي وَمَنْ دُونَهُمْ. فَيُؤْمَرُونَ بِالتَّسْلِيمِ. فَمِنْهُمْ، مَنْ يُوَفَّقُ لِلتَّسْلِيمِ، وَيَخْرُجُ عَنِ ٱلْعَالَمِ، مَحْمُودًا، وَيَلْحَقُ بِرِضْوَانِ ٱللهِ مَرْضِيًّا. كَمَا قَدْ ذَكَرْنَا، فِي بَابِ | دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ، عَلَيْهِمَا ٱلسَّلَامُ. وَمِنْهُمْ مَنْ يُدْرِكُهُ ٱلشَّقَاءُ، فَيَسْتَنْكِفُ وَيَطْغَىٰ، الف - ٣٢١
وَيَسْقُطُ وَيَلْحَقُهُ ٱلْخِزْيُ فِي أُولَاهُ، وَيَلْحَقُ بِأُمِّهِ ٱلْهَاوِيَةِ فِي أُخْرَاهُ. نَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّقَاءِ. مِثْلُ فِرْعَوْنِ إِبْرَاهِيمَ وَفِرْعَوْنِ مُوسَىٰ، وَهَامَانَ، وَقَارُونَ، وَٱلسَّامِرِيِّ، وَصَاحِبِ سُلَيْمَانَ — وَهُوَ ٱلْجَسَدُ، ٱلَّذِي، أُلْقِيَ عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ — وَيَهُودَا، أَحَدِ لَوَاحِقِ ٱلْمَسِيحِ، وَهُوَ، ٱلَّذِي، أَسْلَمَهُ، مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ، اخْتَارَ عَلَيْهِ يُوشَعَ بْنَ نُونٍ. وَمِثْلُ أَضْدَادِ ٱلْأَسَاسِ فِي هٰذَا ٱلدَّوْرِ.

هٰؤُلَاءِ، كُلُّهُمْ كَانُوا لَوَاحِقَ، فَسَقَطُوا. وَأَمَّا ٱلْأَتِمَّاءُ، فَمَنْ فَوْقَهُمْ، سَبِيلُهُمْ كَمَا قَدْ شَرَحْنَاهُ.

---

١ — الف، ب: بخياله. ج: لخياله.
١ — الف: الشقاء. ب: الشقاوة. ج: الشقاية.
٢ — الف، ب: فلايخشى. ج: فلايخشا.
٣ — الف، ب: فسلموه. ج: تسلموه.
٥ — درهرسه نسخه، امرهم، آمده است.
٦ — درهرسه نسخه، فيومروا، آمده است.
٧ — الف، ب: قدذكرنا. ج: ذكرنا.
٨،٩ — الف، ب: ومنهم من يدركه الشقاء فيستنكف ويطغى ويسقط ويلحقه الخزى. ج: فليحقه الجزى.
١٠ — الف، ب: وهوالجسد. ج: وهوالحد.
١٣ — الف، ب: لواحق فسقطوا. ج: للواحق نسطوا.
١٣ — الف، ب: واماالاتماء فمن (ب: فما). ج: وامرالاتماء.

١ — الف: من قد. ج: من.
٢ — الف: فمن. ب، ج: فما.
٢ — الف، ج: ذلك عليهم. ب: عليهم ذلك.
٤ — الف، ب: بصبرهم. ج: يصبيرهم.
٦ — الف، ب: تم. ج: ثم.
٧ — الف: للتسليم. ب، ج: النسليم.
١١ — الف، ب: احد. ج: احدا.

وَكَانَ ذُوالنُّونِ لَاحِقًا، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَرْتَبَةُ التَّمَامِيَّةِ، وَكَانَ نَظِيرًا لِلْيَسَعِ، بَعْدَ إِلْيَاسَ. وَقَبْلَ زَكَرِيَّا، وَأَرْسَلَهُ، مُتِمُّهُ، إِلَىٰ بَعْضِ الْجَزَائِرِ. كَمَا رُوِيَ فِي الْحَدِيثِ، أَنَّهُ، أُرْسِلَ إِلَىٰ أَهْلِ نِينَوَىٰ. وَكَانَ مِنْ شَأْنِهِ، أَنَّ اللهَ وَعَدَهُ أَنْ يُنَزِّلَ الْعَذَابَ عَلَىٰ قَوْمِهِ، لَمَّا عَصَوْهُ وَخَالَفُوهُ. فَلَمْ يُنْجِزْ لَهُ ذَٰلِكَ. فَ «... ذَهَبَ مُغَاضِبًا،» لِرَبِّهِ. فَذَكَرَ اللهُ، عَزَّوَجَلَّ، فِي كِتَابِهِ، وَقَالَ: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ،»، الْآيَةَ. وَقَالَ: «إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ.»، فَالْآبِقُ، هُوَ الْعَبْدُ، الَّذِي، يَغِيبُ عَنْ مَوْلَاهُ. وَقَالَ اللهُ، عَزَّوَجَلَّ، ذِكْرُهُ فِي قِصَّةِ قَوْمِهِ: «فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ.».

وَإِنَّمَا كَانَ يُونُسُ أَحَدَ اللَّوَاحِقِ، اسْتَعْصَىٰ عَلَيْهِ أَهْلُ دَعْوَتِهِ، وَاسْتَنْكَفُوا عَنْهُ. فَشَكَاهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِ، وَهُوَ صَاحِبُهُ، وَمُتِمُّ زَمَانِهِ. فَوَعَدَهُ أَنَّهُ يَقْطَعُهُمْ، وَيَقْطَعُ الْمَادَّةَ عَنْهُمْ. لِيَكُونُوا مَطْرُودِينَ مَخْزِيِّينَ. فَلَمَّا أَحَسُّوا بِذَٰلِكَ أَنَابُوا، وَرَجَعُوا وَتَابُوا. فَلَمْ يَقْبَلْ تَوْبَتَهُمْ. فَخَرَجَ يُونُسُ مُغَاضِبًا لِذَٰلِكَ، وَأَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ. وَالْفُلْكُ، السَّفِينَةُ. وَالْمَشْحُونُ، مَأْخُوذٌ مِنَ الشِّحْنَةِ، وَهُمْ، جُنْدُ الْبَلَدِ، الَّذِينَ، يَكُونُونَ مُلَازِمِينَ | لِسُلْطَانِهِمْ، مُتَّبِعِينَ. وَيَكُونُ مَأْخُوذًا الف - ٣٢٢

---

١ — الف، ب: مرتبة. ج: مرتبته.
١ — الف، ب: لليسع. ج: للسعى.
٢ — الف، ب: متمه. ج: ميمة.
٢ — الف، ب: ارسل. ج: سئل.
٣ — الف، ب: نينوى. ج: ثنيوى.
٣، ٤ — الف، ب: فلم ينجز. ج: فلم يجز.
٤ — آيه ٨٧ از سورة الانبياء سوره ٢١: وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظنّ ان لن نقدرعليه فنادى فى الظّلمات ان لااله الّا انت سبحانك انى كنت من الظّالمين.
٤ — الف: فذكره. ب، ج: فذكر.
٥ — آيه ١٤٠ ازسورة الصّافات سوره ٣٧.
٦ — آيه ٩٨ ازسوره يونس سوره ١٠.
٩ — الف، ب: كان. ج: كانوا.
١٠ — الف، ب: يقطعهم ويقطع. ج: ينطعهم و يعطى.
١١ — الف، ب: مخزين. ج: محزنين.
١١ — الف، ب: احسوا. ج: احشوا.
١١ — الف، ب: انابوا. ج: انابرا.
١٢ — الف، ب: والفلك السفينة والمشحون. ج: والسفينة والمشحونة.
١٣ — درهرسه نسخه، هم، آمده است.
١٣ — الف: سلطانهم معينين لهم. ب، ج: لسلطانهم متبعين.
١٣ — الف: ماخوذا. ب، ج: ماخوذ.

مِنَ ٱلشَّحْنَاءِ، وَهِيَ ٱلْعَدَاوَةُ وَٱلْبَغْضَاءُ. وَقَالَ قَوْمٌ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ، عَزَّ وَجَلَّ: «إِذْ أَبَقَ إِلَى ٱلْفُلْكِ ٱلْمَشْحُونِ.»، أَيِ ٱلسَّفِينَةِ ٱلْمَمْلُوَّةِ، وَهُوَ صَحِيحٌ مِنْ جِهَةِ ٱللُّغَةِ.

فَكُلُّ هٰذِهِ ٱلْوُجُوهِ ٱلثَّلَاثَةِ، يُحْتَمَلُ فِيهَا ٱلْمَعْنَىٰ. فَإِذَا تَأَوَّلْتَ، أَنَّهُ، مِنَ ٱلشَّحْنَاءِ، أَيْ، أَهْلِ دَعْوَةٍ قَدْ كَانَتْ وَقَعَتْ بَيْنَهُمْ عَدَاوَةٌ وَشَحْنَاءُ وَٱخْتِلَافٌ. وَإِنْ تَأَوَّلْتَ، أَنَّهُ، مِنْ شِحْنَةِ ٱلْبَلَدِ، يَعْنِي، أَهْلَ ٱلدَّعْوَةِ، مِمَّنْ كَانَ يَخْتَصُّهُ ٱلْمُتِمُّ مِنَ ٱلْحُدُودِ. فَٱلْتَجَأَ إِلَيْهِمْ يُونُسُ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، فَكَتَمُوا أَمْرَهُ، فَاضْطَرَبَتِ ٱلسَّفِينَةُ، أَيِ ٱمْتُحِنُوا بِإِيوَائِهِمْ إِيَّاهُ. فَقَالَ لَهُمُ ٱلْمَلَّاحُ: أَخْرِجُوا مِنْهَا ٱلْخَاطِئَ، فَتَسَاهَمُوا، فَخَرَجَتِ ٱلْقُرْعَةُ عَلَىٰ ذِي ٱلنُّونِ. وَٱلْمَلَّاحُ، صَاحِبُ ٱلسَّفِينَةِ، عَلَى ٱلْمُتِمِّ، صَاحِبِ ٱلدَّعْوَةِ. وَلَيْسَ يَعْنِي بِٱلْمَلَّاحِ، ٱلتَّالِيَ، فِي هٰذَا ٱلْمَوْضِعِ. لِأَنَّ ٱللَّوَاحِقَ لَا يَنَالُونَ ٱلْجَارِيَ مِنَ ٱلتَّالِي، بِغَيْرِ وَاسِطَةٍ مِنَ ٱلْمُتِمِّ.

وَكَذٰلِكَ ٱلْقَوْلُ:

«أَنَّ ٱللَّاحِقَ، ٱلَّذِي، آوَاهُ، أَتَاهُ ٱلْخَيَالُ مِنَ ٱلتَّالِي، وَأَمَرَهُ، بِأَنْ يَرْفَعَهُ عَنْ نَفْسِهِ.»

هٰذَا هُوَ خَطَأٌ. فَإِنَّ ٱللَّاحِقَ، لَا يَأْتِيهِ خَيَالٌ مِنَ ٱلتَّالِي. إِنَّمَا، يَأْتِيهِ خَيَالُ ٱلْمُتِمِّ. وَلَيْسَ لَهُ قِبَلٌ مِنَ ٱلتَّالِي، بَتَّةً بَتَّةً، إِلَّا بِوَاسِطَةٍ مِنَ ٱلْمُتِمِّ. وَمِنَ ٱلْمُحَالِ، أَنْ يَسْقُطَ ٱلْمُتِمُّ عَنْ مَرْتَبَتِهِ، وَهُوَ قَائِمٌ بَيْنَهُمْ، وَيَأْتِيَهُمْ خَيَالُ ٱلتَّالِي.

وَلٰكِنْ، لَمَّا ٱمْتُحِنُوا، وَٱضْطَرَبَتْ أُمُورُهُمْ، قَالَ لَهُمُ ٱلْمُتِمُّ: انْظُرُوا، مَنِ ٱلْجَانِي مِنْكُمْ؟

---

١ – الف ، ج : ابق . ب : اذابق .
٣ – الف ، ب : تاولت . ج : ناولت .
٥ – الف ، ب : يعنى دعوة . ج : يعنى الدعوة .
٦ – الف ، ب : بايوائهم . ج : ياتوا بهم .
٧ – الف ، ب : فخرجت . ج : فخرجته .
٨ – الف ، ج : يعنى . ب : يغنى .
١١ – ظاهراً از ، انّ اللاحق ، تا ، عن نفسه ، قول صاحب محصول امت .
١٢ – الف ، ب : هوخطاء . ج : هوالخطاء .
١٣ – الف ، ب : بته بتة . ج : بتة .
١٥ – الف ، ب : الجانى . ج : الحانى .

٣ – الف : فيها المعنى . ب : فيه المعنى . ج : فيه المعنا .
٤ – الف : تاولت فيها . ب ، ج : تاولت .
٦ – الف ، ج : فكتم امره . ب : فكتم .
٧ – الف ، ج : فتساهموا . ب : فساهموا .
٧ – الف ، ب : ذىالنون . ج : ذوالنون .
٨ – الف ، ب : اللاحق . ج : اللواحق .
١١ – الف ، ب : آواه . ج : اراه .
١٣ – الف ، ب : نيل . ج : قبل .
١٣ – الف ، ب : المحال . ج : الحال .

فَأَخْرِجُوهُ لِتَسْكُنَ ٱلْفِتْنَةُ . فَتَسَاهَمُوا ، فَكَانَ يُونُسُ « ... مِنَ ٱلْمُدْحَضِينَ . » ، أَيْ ، تَشَاوَرُوا ، لِيَتَعَرَّفُوا مَنِ ٱلْخَاطِئُ . وَٱحْتَجَّ كُلٌّ لِنَفْسِهِ ، فَأَدْحَضَ ٱللهُ حُجَّةَ يُونُسَ ، وَعُرِفَ ، أَنَّهُ ٱلْمُخْطِئُ ، وَأَنَّ ٱلْفِتْنَةَ مِنْ أَجْلِهِ . فَخَرَجَ مِنَ ٱلسَّفِينَةِ ، وَرَمَىٰ بِنَفْسِهِ فِى ٱلْبَحْرِ ، « فَٱلْتَقَمَهُ ٱلْحُوتُ ، » . ٱمْتِحَانًا مِنَ ٱللهِ لَهُ ، أَيِ ٱمْتَحَنَهُ ٱلْمُتِمُّ بِذَٰلِكَ . وَأَرَادَ أَنْ يُعَرِّفَهُ ، أَنَّ ٱلْمِحَنَ تَكُونُ . وَإِنَّمَا مَنْ تَابَ ، يَجِبُ أَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُ ، وَيُتَرَحَّمَ عَلَيْهِ . فَقَالَ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، « ... فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ ، » .

قَالُوا فِى ٱلتَّفْسِيرِ : أَيْ ، ظَنَّ أَنْ لَنْ يُضَيَّقَ عَلَيْهِ . فَضَيَّقَ ٱللهُ عَلَيْهِ ، لِيَعْرِفَ ، أَنَّ تَضْيِيقَهُ عَلَىٰ قَوْمِهِ ، وَمَنْعَهُ | ٱلرَّحْمَةَ عَنْهُمْ ، كَانَ غَيْرَ جَائِزٍ لَهُ . وَكَانَتْ مِحْنَتُهُ تِلْكَ ، كَفَّارَةً لِذَنْبِهِ ، حِينَ أَبَقَ مِنْ مُتِمِّ زَمَانِهِ ، فَذَهَبَ عَنْهُ مُغَاضِبًا ، وَبَخِلَ بِالرَّحْمَةِ عَلَىٰ قَوْمِهِ . الف - ٣٢٣

وَأَمَّا قَوْلُهُ :

« رَمَىٰ بِنَفْسِهِ فِى ٱلْبَحْرِ لَمَّا لَمْ يَقْبَلْهُ أَهْلُ ٱلسَّفِينَةِ . »

فَٱلْبَحْرُ ، عَلَىٰ ظَاهِرِ ٱلشَّرِيعَةِ ، أَيْ ، آوَىٰ إِلَىٰ ظَاهِرِ ٱلشَّرِيعَةِ . « فَٱلْتَقَمَهُ ٱلْحُوتُ ، » ، فَٱلْحُوتُ ، عَلَىٰ حَدٍّ مِنَ ٱلْحُدُودِ ، قَدْ كَانَ نَكَثَ ، وَٱعْتَقَدَ لِنَفْسِهِ رِئَاسَةً فِى ٱلظَّاهِرِ . فَٱضْطَرَّ إِلَيْهِ ، وَآوَاهُ ، وَضَمَّهُ إِلَىٰ نَفْسِهِ .

« فَلَبِثَ فِى بَطْنِ ٱلْحُوتِ ، ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ، فِى ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ . » فَٱلْأَيَّامُ ٱلثَّلَاثَةُ ، عَلَى ٱلْمُتِمِّ وَٱلْخَيَالِ وَٱللَّاحِقِ ، أَيِ ٱنْقَطَعَ عَنْ مُتِمِّ زَمَانِهِ ، وَلَمْ يُطَابِقْهُ بِخَيَالِهِ ، وَسَقَطَ عَنْ مَنْزِلَتِهِ . لِأَنَّهُ ،

---

١ – الف ، ب : لتسكن . ج : لتستنكفوا .

١ – آيه ١٤١ ازسورة الصّافات سورهٔ ٣٧ : فساهم فكان من المدحضين .

٣ – الف ، ب : المخطى وان . ج : للخطى فان .

٣ – آيهٔ ١٤٢ ازسورة الصّافات سوره ٣٧ : فالتقمه الحوت وهوملیم . درهرسه نسخه والتقمه آمده است .

٤ – الف : وان . ب ، ج : وانما .

٥ – الف : يجب . ب : تجب . ج : نحب.

٦ – الف : فى التفسير . ب ، ج : فى تفسير .

٦ – الف ، ب : تضيقه . ج : تصيبته .

٧ – درهرسه نسخه بجاى منعه ، سعة ، آمده است .

٨ – الف ، ب : بخل . ج : بخيل .

٩ – درهرسه نسخه ، فقوله ، آمده است.

١٠ – ظاهراً از ، رمى بنفسه ، تا ، اهل السفينة ، قول صاحب محصول امت .

١١ – الف ، ب : آوى . ج : ارى .

١٤ – ظاهراً از ، فلبث ، تا ، ثلاث ، قول صاحب محصول امت .

١٥ – الف ، ب : ولم يطالعه . ج : ولم يطابقه .

كَانَ لَاحِقًا، فَغَابَ عَنْ هٰذِهِ ٱلْمَرَاتِبِ ٱلثَّلَاثَةِ، وَهِيَ، ٱلْأَيَّامُ ٱلثَّلَاثَةُ، فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ.

قَالُوا فِي ٱلتَّفْسِيرِ: ظُلْمَةُ ٱللَّيْلِ، وَظُلْمَةُ ٱلْبَحْرِ، وَظُلْمَةُ بَطْنِ ٱلْحُوتِ. فَٱلْبَحْرُ، عَلَىٰ ظَاهِرِ نَاطِقِ ذٰلِكَ ٱلدَّوْرِ. وَٱللَّيْلُ، عَلَىٰ حَدِّ مُتِمِّ ٱلزَّمَانِ. وَبَطْنُ ٱلْحُوتِ، عَلَىٰ دَعْوَةِ ٱلضِّدِّ، ٱلَّذِي، آوَىٰ إِلَيْهِ. وَإِنَّمَا سَمَّاهُ بَطْنًا، لِأَنَّهُ، كَانَ مِنَ ٱلْحُدُودِ. وَقَدْ كَانَ عَرَفَ عِلْمَ ٱلْبَاطِنِ. فَبَقِيَ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ، أَيْ، بَقِيَ فِي ظُلْمَةِ أَهْلِ ظَاهِرِ ٱلشَّرِيعَةِ. وَقَدْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرُ مُتِمِّهِ. وَٱنْقَطَعَتْ مَادَّتُهُ عَنْهُ، فِي ظُلْمَةِ ٱلضِّدِّ ٱلثَّالِثِ، ٱلَّذِي، آوَاهُ.

«فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ ٱلْمُسَبِّحِينَ. لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ.»، فَٱلْمُسَبِّحُ، ٱلَّذِي، يُسَبِّحُ ٱللهَ، وَيُخْلِصُ ٱلتَّوْحِيدَ لَهُ، وَيُنَزِّهُهُ عَنِ ٱلشِّرْكِ بِهِ، أَيْ، أَنَّهُ، مَعَ مِحْنَتِهِ، لَمْ يَتَغَيَّرْ إِيمَانُهُ، وَلَمْ يَبْرَأْ مِنْ مُتِمِّ زَمَانِهِ، وَلَا ٱدَّعَى ٱلتَّمَامِيَّةَ لِغَيْرِهِ، بَلْ، كَانَ يُسَبِّحُهُ، أَيْ، يُنَزِّهُهُ أَنْ تَكُونَ ٱلتَّمَامِيَّةُ لِغَيْرِهِ. وَيُظْهِرُ ٱلْقَوْلَ بِذٰلِكَ وَيُجَادِلُ عَنْهُ. فَكَانَ ذٰلِكَ، تَسْبِيحُهُ، ثُمَّ ٱبْتَهَلَ فِي ٱلظُّلُمَاتِ، إِلَىٰ رَبِّهِ وَتَضَرَّعَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: «... لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ ٱلظَّالِمِينَ.»، أَيْ، تَضَرَّعَ إِلَىٰ مُتِمِّ زَمَانِهِ، وَهُوَ، رَبُّهُ، أَيْ، صَاحِبُهُ. وَعَرَّفَهُ، أَنَّهُ، لَمْ يَزَلْ عَنْ وِلَايَتِهِ. وَأَنَّهُ، لَا يَعْتَقِدُ ٱلتَّمَامِيَّةَ لِغَيْرِهِ. وَيُظْهِرُ ٱلْقَوْلَ بِذٰلِكَ، وَيُجَادِلُ عَنْهُ. وَأَنَّهُ، يُنَزِّهُهُ عَنْ ذٰلِكَ.

الف - ٣٢٤ «... إِنِّي كُنْتُ مِنَ ٱلظَّالِمِينَ.»، أَيِ ٱعْتَرَفَ، أَنَّهُ، ظَلَمَ نَفْسَهُ، | حِينَ، قَدَّمَ ٱخْتِيَارَهُ عَلَىٰ مَا ٱخْتَارَهُ لَهُ صَاحِبُهُ. فَعَرَفَ ٱلْمُتِمُّ، بِمَا جَرَىٰ إِلَيْهِ مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ، صِدْقَ نِيَّتِهِ. فَرَجَعَ

---

٢ — الف، ب: ظلمه. ج: ظلمت.
٦ — درهرسه نسخه، في ظلمات، آمده است.
٧ — الف، ب: فالمسبح. ج: فالمسيح.
٨ — الف، ب: وينزهه. ج: يترحمه.
٩ — الف، ب: ادعى. ج: ادعا.
١٢ — الف، ب: تضرع. ج: يضرع.
١٦ — الف، ج: ما اختاره. ب: اختاره.
١٦ — الف، ب: نيته. ج: نبيه.
٥ — الف: قد. ب، ج: وقد.
٧ — دوآيهٔ ١٤٣ و ١٤٤ از سورة الصّافات سوره ٣٧
٨ — الف، ب: يسبح. ج: يسح.
٨ — الف، ب: ايمانه. ج: اغانه.
٩ — درهرسه نسخه، ان يكون، آمده است.
١٣ — الف، ب: ويظهر. ج: وليظهر.
١٦ — الف، ب: فعرف. ج: ففرق.

لَهُ، وَٱسْتَجَابَ دَعْوَتَهُ، وَٱمْتَحَنَهُ بِأَنْ نَبَذَهُ بِالْعَرَاءِ. فَقَالَ ٱللّٰهُ، عَزَّوَجَلَّ، فِي قِصَّتِهِ: «فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَسَقِيمٌ.». قَالُوا فِي التَّفْسِيرِ: العَرَاءُ، هِيَ، أَرْضٌ لَاتُوَارِي مَنْ فِيهَا، بِجَبَلٍ وَلَاشَجَرٍ. أَيِ ٱنْكَشَفَ أَمْرُهُ لِأَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ. فَالْجَبَلُ، عَلَى ٱللَّاحِقِ، وَٱلشَّجَرُ، عَلَىٰ مَنْ دُونَهُ مِنَ ٱلْأَجْنِحَةِ وَٱلْمَأْذُونِينَ. أَيْ لَمْ يَسْتُرْ أَمْرَهُ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنَ ٱلْحُدُودِ، وَسُلِبَتْ جَمِيعُ حُدُودِهِ وَعُرِّيَ مِنْهَا. فَبَقِيَ فَرِيدًا مُنْكَشِفًا. «... وَهُوَ سَقِيمٌ.»، وَٱلسُّقْمُ، المِحْنَةُ، أَيْ، بَقِيَ مُمْتَحَنًا.

وَقَالَ ٱللّٰهُ، عَزَّوَجَلَّ، فِي آيَةٍ أُخْرَىٰ، فِي سُورَةِ نُونَ: «لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ.»، أَيْ، لَوْلَا أَنَّ ٱلْمُتِمَّ وَهُوَ رَبُّهُ، لِأَنَّهُ صَاحِبُهُ، تَحَنَّنَ عَلَيْهِ، لَمَّا قَبِلَ تَوْبَتَهُ، بَعْدَأَنْ سَلَبَهُ جَمِيعَ حُدُودِهِ، وَكَشَفَ أَمْرَهُ لِأَهْلِ الدَّعْوَةِ. وَلَٰكِنِ ٱخْتَبَرَهُ بِذَٰلِكَ، لِيَكُونَ عِبْرَةً لِأَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ، وَعِظَةً لَهُمْ. وَٱمْتَحَنَهُ بِذَٰلِكَ، لِتَكُونَ تِلْكَ ٱلْمِحْنَةُ طَهَارَةً لَهُ، مِنَ ٱلذَّنْبِ، ٱلَّذِي، اقْتَرَفَهُ. وَلِيَعْرِفَ ٱلْمُنَافِقِينَ مِنْ أَهْلِ دَعْوَتِهِ. كَمَاقَالُوا فِي ٱلْحَدِيثِ: حُمَّى يَوْمٍ كَفَّارَةُ سَنَةٍ. وَالسُّقْمُ، هُوَ، كَفَّارَةُ الذُّنُوبِ. فَالسَّنَةُ، عَلَى ٱلْمُتِمِّ. وَالْيَوْمُ، عَلَىٰ أَحَدِ حُدُودِهِ. وَالْحُمَّىٰ، عَلَى ٱلْمِحْنَةِ. وَٱلذُّنُوبُ، عَلَى ٱلْأَضْدَادِ. أَيْ، كُلُّ حَدٍّ مِنْ حُدُودِ ٱلْمُتِمِّ، إِذَا ٱمْتُحِنَ، تَبَرَّأَ مِنْهُ ٱلْمُنَافِقُونَ. فَظَهَرَ نِفَاقُهُمْ وَكُفْرُوابِهِ. فَكَذَٰلِكَ، سُقْمُ ذِي ٱلنُّونِ، كَانَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِهِ. أَيْ، فِي ٱمْتِحَانِهِ عُرِفَ ٱلْمُنَافِقُونَ مِنْ أَهْلِ

---

١ – آیه ١٤٥ از سورة الصّافات سوره ٣٧. ٢ – الف ، ب : العراء هی ارض . ج : هی اوخر .

٢ – الف ، ب : بجبل . ج : بخیل . ٣ – الف ، ب : انکشف . ج : الکشف .

٣ – الف ، ج : لاهل الدعوة . ب : لاهل دعوته . ٤ – الف ، ب : سلب . ج : سلت .

٥ – الف ، ب : درهرسه نسخه به‌جای وهو، وهم، آمده است . ٥ – الف ، ب : والسقم . ج : والسقیم .

٦ – آیه ٤٩ ازسورة ن (سورة القلم) سوره ٦٨ : ٧ – الف ، ج : ای . ب : ندارد .

٧ – الف ، ب : صاحبه . ج : کان صاحبه . ٧ – الف : تحنن . ب ، ج : تحتن .

٨ – الف ، ب : سلبه . ج : یسلبه . ٨ – الف ، ب : اختبره . ج : اختره .

٩ – الف ، ب : عبرة . ج : غیره . ٩، ١٠ – الف ، ب : من الذنب الذی اقترفه . ج : من الذمن الذی اقترف .

١١ – الف : والسقم . ب : فصارالسقیم . ج : فصارالسقم . ١١ – الف ، ب : علی المحنة . ج : علی المنحة .

١٢ – الف ، ب : تبراء . ج : یبراء . ١٣ – الف ، ب : به . ج : آیة .

١٣ – الف ، ب : ذی النون . ج : ذوکنون . ١٣ – الف : المنافقون . ب ، ج : المنافقین .

دَعْوَتِهِ . وَكَانَ تَمْحِيصًا لَهُ ، عَمَّا اقْتَرَفَهُ . وَخَرَجَ مِنَ الذَّمِّ بِتَوْبَتِهِ . فَكَانَ هٰذَا ، سَبَبَ مِحْنَتِهِ ، الَّتِي ، امْتُحِنَ بِهَا .

وَقَدِ ادَّعَتِ الْمَلَاحِدَةُ ، أَنَّ هٰذَا تَنَاقُضٌ فِي الْقُرْآنِ . لِأَنَّهُ ، يَقُولُ فِي سُورَةِ نُونْ : « لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ ، » ، وَفِي سُورَةِ الصَّافَّاتِ : « فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ ، » . فَقَالُوا : كَيْفَ يَقُولُ فِي آيَةٍ « . . . لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ ، » ، وَفِي أُخْرَىٰ | « فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ ، » . الف - ٣٢٥

وَلَيْسَ فِي هٰذَا تَنَاقُضٌ ، وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ . وَلٰكِنَّ هٰؤُلَاءِ الْكَفَرَةَ ، لَمْ يَعْرِفُوا تَأْوِيلَهُ ، فَظَنُّوا ، أَنَّهُ ، مُتَنَاقِضٌ . وَإِنَّمَا ، قَالَ اللّٰهُ ، عَزَّ وَجَلَّ : « . . . لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ . » ، وَقَالَ فِي الْآيَةِ الْأُخْرَىٰ : « فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ . » ، وَالسَّقِيمُ ، غَيْرُ الْمَذْمُومِ ، وَلَيْسَ السُّقْمُ مِنْ فِعْلِهِ ، بَلْ هُوَ فِعْلُ اللّٰهِ ، بِهِ . وَلَا يَسْتَوْجِبُ الذَّمَّ بِالسُّقْمِ . وَإِنَّمَا ، يَكُونُ مَذْمُومًا عَلَىٰ فِعْلِهِ ، لَا عَلَىٰ مَا يَفْعَلُ اللّٰهُ ، بِهِ . لِأَنَّهُ ، لَمَّا تَابَ وَتَدَارَكَتْهُ نِعْمَةُ رَبِّهِ ، خَرَجَ مِنَ الذَّمِّ . وَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ، مُمْتَحَنٌ بِالسُّقْمِ . وَلَوْلَمْ تَتَدَارَكْهُ النِّعْمَةُ ، لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ . فَنُبِذَ بِهَا ، وَهُوَ سَقِيمٌ لَا مَذْمُومٌ . فَهٰذَا مَعْنَىٰ قَوْلِهِ ، عَزَّ وَجَلَّ ، أَيْ ، لَمْ يُنْبَذْ بِالْعَرَاءِ مَذْمُومًا ، بَلْ نُبِذَ بِالْعَرَاءِ سَقِيمًا . ثُمَّ قَالَ : « وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ . » . قَالُوا فِي التَّفْسِيرِ : هِيَ شَجَرَةٌ لَا تَقُومُ عَلَىٰ سَاقٍ ، بَلْ ، تَحْتَاجُ

---

١ ــ الف ، ب : بتوبته . ج : بتوبيته .
١ ــ الف ، ب : محنته . ج : محنة .
٣ ــ الف : ملاحدة . ب ، ج : الملحدة .
٣ ــ الف : يقول . ب ، ج : نقول .
٦ ــ الف : تناقض . ب ، ج : انتقاض .
٧ ــ الف ، ج : متناقض . ب : تناقص .
٨ ــ الف : والسقم غير الذم . ب : والسقيم غير المذموم . ج : السقم غير المذموم .
٨ ــ الف : السقم . ب ، ج : السقيم .
٩ ــ الف ، ب : فعل الله . ج : فقل الله .
٩ ــ الف : الذم . ب ، ج : الذنب .
٩ ــ الف ، ب : ما . ج : مما .
١٠ ــ درهرسه نسخه ، لما (ج : كما) تاب وتداركه ، آمده است.
١١ ــ درهرسه نسخه ، ولولم تداركه ، آمده است.
١١ ــ الف ، ب : فنبذ بها . ج : فنبذتها :
١٢ ــ الف ، ب : اى لم ينبذ بالعراء مذموما بل نبذ بالعراء سقيما
ثم قال (ب : قال الله عزوجل) وانبتنا . ج : وانبتنا .
١٣ ــ آيه ١٤٦ از سورة الصّافات سوره ٣٧ .
١٣ ، واوّل صفحه ٣٠٠ ــ الف ، ب : بل تحتاج الى دعامة . ج : يحتاج الى دعاته .

إِلَىٰ دِعَامَةٍ ، مِثْلُ ٱلقَرْعِ وَمَا أَشْبَهَهُ . فَالشَّجَرَةُ ، الَّتِى ، لَاتَقُومُ عَلَىٰ سَاقٍ وَتَحْتَاجُ إِلَىٰ دِعَامَةٍ ، الْمَأْذُونُ ، الَّذِى ، هُوَ تَحْتَ ٱلْجَنَاحِ . وَٱلْجَنَاحُ ، هُوَ ، دِعَامَةٌ لَهُ ، وَلَيْسَ هُوَ قَائِمٌ فِى الدَّعْوَةِ بِرَأْسِهِ ، بَلْ ، مُعْتَمِدٌ عَلَى ٱلْجَنَاحِ . فَقَوْلُهُ : « وَ أَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ . » ، أَىْ ، جُعِلَ أَمْرُهُ إِلَىٰ أَحَدِ ٱلْمَأْذُونِينَ . فَصَبَرَ عَلَىٰ ذَٰلِكَ . فَكَافَأَهُ ٱللهُ عَلَىٰ صَبْرِهِ فِى مِحْنَتِهِ ، بِأَنْ أَرْسَلَهُ « . . . إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ . » . « فَآمَنُوا ، » بِهِ ، أَىْ أَرْسَلَهُ مُتِمُّهُ ، إِلَىٰ أَهْلِ هَٰذِهِ ٱلْجَزِيرَةِ ، فَآمَنُوا بِهِ . فَمَتَّعَهُمُ ٱللهُ « ... إِلَىٰ حِينٍ . » ، أَىْ ، أَيَّدَهُمْ وَأَفَادَهُمْ بِوَاسِطَةٍ مِنْهُ . وَجَرَىٰ أَمْرُ تِلْكَ ٱلدَّعْوَةِ بِرَسْمِهِ ، وَبَقِىَ رَسْمُهُ فِيهَا . وَٱلْحِينُ هُوَ حَدُّهُ . لِأَنَّ ٱلْحِينَ ، عَلَى ٱللَّاحِقِ ، وَٱلدَّهْرُ ، عَلَى ٱلْمُتِمِّ . فَهٰكَذَا كَانَتْ قِصَّةُ ذِى ٱلنُّونِ .

« لَمْ يَكُنْ مُتِمًّا ، فَيَسْقُطَ عَنْ حَدِّ ٱلْأَتِمَّاءِ وَٱللَّوَاحِقِ وَٱلدُّعَاةِ ، حَتَّىٰ ٱحْتَاجَ أَنْ يَلْتَجِئَ إِلَىٰ لَاحِقِهِ ، لِيَهْدِيَهُ وَيُرْشِدَهُ . » .

هَٰذَا ٱلْقَوْلُ ، هُوَ خَطَأٌ . لِأَنَّ | ٱلْأَتِمَّاءَ ، هُمْ ، أَطْهَرُ وَأَزْكَىٰ مِنْ أَنْ يَسْقُطُوا ، فَيَصِيرُوا الف - ٣٢٦ بِتِلْكَ ٱلْمَنْزِلَةِ ، بَلْ ، يَجْرِى هَٰذَا ، عَلَى ٱللَّوَاحِقِ فَمَنْ دُونَهُمْ ، عَلَىٰ مَاتَقَدَّمَ ٱلشَّرْحُ بِهِ . فَأَمَّا ٱلْأَتِمَّاءُ ، فَلَايَسْقُطُونَ مِنْ مَرَاتِبِهِمْ بَتَّةً بَتَّةً .

فصل

وَكَذَٰلِكَ ، مِمَّاجَرَىٰ مِنَ ٱلْقَوْلِ فِى هَٰذَا ٱلْبَابِ :

---

١ — الف ، ب : وما اشبهه . ج : وما اشبه .
١ — الف ، ب : وتحتاج الى دعامة . ج : ويحتاج الى دعاته .
٢ — الف ، ب : هو دعامة . ج : هو دعاته .
٣ — الف ، ب : بل . ج : دل .
٤ — الف : فكافاه . ب : فكافه . ج : فكافا .
٤ — الف ، ب : فى محنته ان . ج : فى محنة ان .
٥،٤ — اشاره‌است به دوآيهٔ ١٤٧ و ١٤٨ ازسورة الصّافات سوره ٣٧ : و ارسلناه الى مائة الف او يزيدون . فآمنوا فمتّعناهم الى حين .
٦ — الف : ومتعهم . ب ، ج : فيمتعهم .
٦ — الف ، ب : ايدهم . ج : ايديهم .
٧ — الف ، ب : اللاحق . ج : اللواحق .
٨ — الف ، ب : ذى‌النون . ج : ذوالنون .
٩ — از ، لم‌يكن ، تا ، ويرشده ، ظاهراً قول صاحب محصول امت .
٩ — الف ، ب : واللواحق . ج : اللواحق .
١٠ — الف ، ب : الى لاحقه ليهذبه . ج : الى‌الاحقه لتهدبه .
١١ — الف ، ج : ازكى : ج : ازكا .
١١ — الف ، ب : فيصيروا . ج : فصيروا .
١٥ — الف ، ب : ما . ج : مما .

«أَنَّ ٱلشَّكَّ وَٱلْحَدَثَ ، أَكْثَرُهُ ، يَكُونُ مِنَ ٱلْمُسْتَجِيبِ وَٱلْمُسْتَمِعِ ـ لَامِنَ ٱلْمُسْتَمِعِ ٱلْعَالِمِ ـ كَذَٰلِكَ ، إِلَىٰ حَدِّ ٱلْإِمَامَةِ . حَتَّىٰ ، يَكُونَ ٱلسُّقُوطُ ، يَحْدُثُ مِنَ ٱلْحُجَجِ ، وَلَا يَحْدُثُ مِنَ ٱلْأَئِمَّةِ ، حَتَّىٰ يَبْلُغَ حَدَّ ٱلْكُفْرِ ، بَلْ ، أَعْظَمُ سُقُوطِهِمْ ، يَكُونُ ٱنْحِطَاطُهُ عَنْ دَرَجَةِ ٱلْإِمَامَةِ إِلَىٰ دَرَجَةِ ٱللَّوَاحِقِ ، وَلَا يَتَّحِدُ بِٱلتَّأْيِيدِ . » .

هَٰذَا هُوَ ٱلْقَوْلُ ٱلْأَوَّلُ . وَهُوَ خَطَأٌ . لِأَنَّ ٱلْإِمَامَ لَا يَسْقُطُ أَبَدًا ، وَلَا يَنْحَطُّ إِلَىٰ حَدِّ ٱللَّوَاحِقِ ، بِحَدَثٍ يَحْدُثُ مِنْهُ . وَلَا يَنْحَطُّ عَنْ مَرْتَبَتِهِ ، إِذَا بَلَغَ حَدَّ ٱلْإِمَامَةِ ، بَتَّةً بَتَّةً ، إِلَّا فِي وَقْتِ تَمَامِ أَمْرِهِ . فَرُبَّمَا ، تَمَّ أَمْرُ أَحَدِ ٱلْأَئِمَّاءِ ، قَبْلَ خُرُوجِهِ عَنِ ٱلْعَالَمِ ، وَيُسَلِّمُ لِغَيْرِهِ . وَلَا يُسَمَّىٰ ذَٰلِكَ سُقُوطًا وَلَا ٱنْحِطَاطًا عَنِ ٱلدَّرَجَةِ . بَلْ ، يَكُونُ ذَٰلِكَ رِفْعَةً لَهُ وَزِيَادَةً فِي دَرَجَتِهِ . لِأَنَّهُ ، يُمْتَحَنُ بِٱلتَّسْلِيمِ ، فَيُسَلِّمُ . فَيَزِيدُهُ ٱللَّهُ بِذَٰلِكَ دَرَجَةً وَثَوَابًا .

وَرُبَّمَا ، تَمَّ أَمْرُ أَحَدِهِمْ ، ثُمَّ ، يَنَالُ ٱلْبَرَكَةَ بِوَاسِطَةِ مِمَّنْ يَقُومُ مَقَامَهُ . كَمَا ذَكَرَ ٱللَّهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فِي قِصَّةِ يَعْقُوبَ وَيُوسُفَ ، عَلَيْهِمَا ٱلسَّلَامُ ، وَكَمَا جَاءَ فِي تَفْسِيرِ قِصَّتِهِمَا ، أَنَّ يَعْقُوبَ ، كَفَّ بَصَرُهُ ، فَرَدَّهُ ٱللَّهُ عَلَيْهِ . بَعْدَ مَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ قَمِيصُ يُوسُفَ . وَكَمَا قَالَ ٱللَّهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، ذِكْرُهُ : « وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى ٱلْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا ، » ، يَعْنِي ، أَنَّ ٱلْمُتِمَّ وَبَابَهُ ، سَلَّمَا لَهُ ، وَعَرَفَا

---

١ ـ ظاهراً از ، انّ الشكّ ، تا ، بالتاييد ، قول صاحب محصول است .
٢ ـ الف ، ب : من الحجج . ج : من الحج .
٣ ـ الف : انحطاط . ب : انحطاطه . ج : الخطاله .
٥ ـ درحاشيه نسخه الف آمده‌است : ان الامام لايسقط ابدا وربما تم امراحد الائماء قبل خروجه عن العالم ويسلم لغيره وربما تم امراحدهم ثم ينال البركة بواسطة ممن يقوم مقامه .
٦ ـ الف ، ب : ولاينحط . ج : ولا يحط .
٧ ـ الف ، ب : فربما تم . ج : فرجاتم .
٨ ـ الف ، ب : رفعة له و . ج : رفعة او .
١٠ ـ الف ، ب : وربما تم . ج : وربما ثم .
١٢ ـ الف : جل ذكره . ب : عزوجل . ج : عزوجل ذكره .
١٣ ـ آيه ١٠٠ ازسورة يوسف سوره ١٢ : ورفع ابويه على العرش وخروا له سجدا وقال ياابت هذا تاويل رؤياى من قبل ←

١ ـ الف ، ب : الحدث . ج : الحديث .
٣،٢ ـ الف ، ب : من الائمة . ج : من الاية .
٥ ـ الف : وهو . ب ، ج : وهذا .
٦ ـ الف ، ب : بتة بتة . ج : تبته تبته .
٧ ـ الف ، ب : لايسمى . ج : لاسيما .
٨ ـ الف ، ب : يمتحن . ج : يتمحن .
١٠ ـ الف ، ج : مقامه . ج : مقام .

لَهُ حَدَّ التَّمامِيَّةِ ، وَنالَا الْجارِيَ بِواسِطَةٍ مِنْهُ . وَلَايَكُونُ ، هٰذَا ، سُقُوطٌ ، يَحْدُثُ عَنْ مَرْتَبَةِ الْإِمَامَةِ . بَلْ ، يَكُونُ فَضِيلَةٌ وَزِيَادَةٌ فِي الدَّرَجَةِ ، بَعْدَ تَمَامِ الْأَمْرِ .

وَأَمَّا الشَّكُّ ، فِي أَنَّهُ ، يَكُونُ مِنَ الْمُسْمِعِ وَالْمُسْتَمِعِ ، وَالْعَالِمِ وَالْمُتَعَلِّمِ . | لِأَنَّ الْأَجْنِحَةَ الف - ٣٢٧
وَاللَّوَاحِقَ ، كُلَّهُمْ ، مُفِيدُونَ وَمُسْتَفِيدُونَ ، وَيَكُونُ مِنْهُمُ الْحَدَثُ وَالسُّقُوطُ . نَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الْخِذْلَانِ . فَأَمَّا ، مَنْ بَلَغَ حَدَّ الْأَتِمَّاءِ ، فَقَدْ أَمِنَ مِنَ الشَّكِّ وَالسُّقُوطِ أَصْلًا .

فصل

وَأَمَّا الْقَوْلُ فِي :

« أَنَّ يُونُسَ ، كَانَ صَاحِبَ الزَّمَانِ ، وَكَانَ مُتِمًّا ، مَأْمُورًا بِالدَّعْوَةِ ، وَرُبَّمَا ، كَانَ مُتِمًّا لَايَكُونُ مَأْمُورًا بِالدَّعْوَةِ . » .

فَهُوَ خَطَأٌ . وَقَدْ بَيَّنَّا فِي شَأْنِ يُونُسَ ، أَنَّهُ ، لَمْ يَكُنْ مُتِمًّا ، وَلَايَجُوزُ ، أَنْ لَايَكُونَ الْمُتِمُّ ، مَأْمُورًا بِالدَّعْوَةِ . بَلْ جَمِيعُ الْأَتِمَّاءِ يَكُونُونَ مَأْمُورِينَ بِالدَّعْوَةِ ، وَلٰكِنْ ، يَكُونُ فِيهِمْ ، مَنْ يُمْتَحَنُ ، فَلَايَقْدِرُ عَلىٰ إِقَامَةِ الْحُدُودِ ، لِغَلَبَةِ الْأَضْدَادِ . وَلٰكِنْ ، عَلَى الْأَحْوَالِ كُلِّهَا ، يَكُونُونَ مَأْمُورِينَ بِالدَّعْوَةِ ، وَلَايَكُونُ أَحَدٌ مَحْظُورًا عَلَيْهِ ذٰلِكَ . فَتَدَبَّرْ هٰذِهِ الْأَحْوَالَ وَاعْرِفْهَا . وَاللهُ الْمُوَفِّقُ .

قد جعلها ربّى حقّا وقد احسن بى اذ اخرجنى من السّجن وجاء بكم من البدو من بعد ان نزغ الشيطان بينى وبين اخوتى انّ ربّى لطيف لما يشاء انّه هوالعليم الحكيم .

١ ــ الف : سقوطا . ب ، ج : سقوط .
٣ ــ الف ، ب : الشكك . ج : لشكك .
٣ ــ الف : من المستمع . ب ، ج : من المسمع .
٣ ــ الف ، ب : الاجنحة . ج : الاحتجب .
٤ ــ الف ، ب : مفيدون . ج : معيدون .
٥ ــ الف : فاما ما . ب ، ج : فاما من .
٥ ــ الف : امن . ب ، ج : امن من . ــ درهرسه نسخه جمله فاما من بلغ ، تا ، اصلا ، بعداز فصل آمده است .
٥ ــ الف ، ب : اصلا . ج : اضلا .
٨ ــ ظاهراً از ، انّ يونس ، تا ، بالدعوة ، قول صاحب محصول است .
١١ ــ الف ، ب : يكون . ج : يكن .
١٢ ــ الف ، ب : لغلبة . ج : لغلية .
١٣ ــ الف : بالدعوة لا . ب ، ج : الدعوة لا .
١٣ ــ الف ، ب : احد . ج : احدا .

بابٌ

فِی قِصَّةِ أَیُّوبَ ، عَلَیْهِ ٱلسَّلَام

فَأَمَّا أَیُّوبُ ، فَإِنَّهُ ، کَانَ مِنْ لَوَاحِقِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ ، عَلَیْهِ السَّلَامُ . وَکَانَ أَبُوهُ ، آمُوصُ بْنُ رعویل ، مِنَ لَوَاحِقِ إِبْرَاهِیمَ ، عَلَیْهِ السَّلَامُ . وَکَانَتْ أُمُّهُ ، عَلَىٰ مَارُوِی ، إِبْنَةَ لُوطٍ ، وَٱمْرَأَتُهُ ، الَّتِی ، ضَرَبَهَا ، لِیَّا ، بِنْتَ یَعْقُوبَ ، عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ السَّلَامُ .

وَقَدْ رُوِیَ فِی ٱلْحَدِیثِ ، أَنَّ سببَ بَلَائِهِ کَانَ : « أَنَّ حَیَّةً دَخَلَتْ إِلَىٰ مِحْرَابِهِ فِی مَوْضِعِ سُجُودِهِ ، فَلَمَّا سَجَدَ ، نَفَخَتْ فِی مِنْخَرَیْهِ ، فَتَدَوَّدَ بَدَنُهُ ، » . فَمِحْرَابُهُ ، عَلَىٰ حَدِّهِ وَمَنْزِلَتِهِ . وَمَوْضِعُ سُجُودِهِ ، مَنْزِلَتُهُ مَعَ مُتِمِّ زَمَانِهِ وَحُسْنُ خُضُوعِهِ لَهُ وَانْقِیَادُهُ . وَٱلْحَیَّةُ ، عَلَىٰ حَدٍّ مِنْ حُدُودِهِ ، قَدْ کَانَ أَضْمَرَ ٱلنِّفَاقَ . فَدَخَلَ عَلَیْهِ فِی مِحْرَابِهِ ، أَیْ ، کَانَ یَخْتَصُّهُ وَیُقَرِّبُهُ فِی مَنْزِلَتِهِ . فَنَفَخَ فِی مِنْخَرَیْهِ . ـ وَبِالْمِنْخَرَیْنِ ، یَتَنَفَّسُ ٱلْإِنْسَانُ وَیَعِیشُ بِذَٰلِكَ ٱلنَّفَسِ . ـ فَمِنْخَرَیْهِ ، عَلَىٰ مَا کَانَ یَنَالُهُ مِنْ مُتِمِّ زَمَانِهِ مِنَ ٱلتَّأْیِیدِ وَٱلْحِکْمَةِ ، ظَاهِرًا | وَبَاطِنًا . فَکَانَ یَتَنَفَّسُ بِهِ ، إِلَىٰ أَهْلِ دَعْوَتِهِ ، وَیُفَاتِحُهُمْ بِهِ . وَکَانَ بِهِ ، قِوَامُهُمْ وَحَیَاتُهُ بَیْنَهُمْ . فَنَفَخَتِ ٱلْحَیَّةُ فِی مِنْخَرَیْهِ حَتَّىٰ تَدَوَّدَ بَدَنُهُ ، أَیْ ، أَفْسَدَ هَٰذَا ٱلضِّدُّ عَلَیْهِ حُدُودَهُ ، الَّذِینَ ، کَانُوا یَسْتَفِیدُونَ مِنْهُ . وَکَانَ قَدِ اخْتَصَّهُمْ وَیَتَنَفَّسُ إِلَیْهِمْ ، وَیَعْتَمِدُ عَلَیْهِمْ فِی إِقَامَةِ الدَّعْوَةِ . فَنَفَخَ هَٰذَا ٱلضِّدُّ بَیْنَهُمْ ، فَأَفْسَدَهُمْ ، وَنَقَضَ الف ـ ٣٢٨

---

٢ ـ الف ، ج : فی قصة . ب : قصة . درحاشیهٔ نسخه الف آمده است : قصة ایوب علیه‌السلام .
٤ ـ الف ، ب : ابراهیم . ج : اسحق بن ابراهیم .
٤ ـ الف ، ب : اموص . ج : امرص .
٦ ـ درهرسه نسخه آمده است ، وروی .
٤ ـ الف ، ب : علی ما روی بنت . ج : علی روی بنت .
٧ ـ الف ، ب : بدنه : ج : بدته .
٦ ـ الف : سبب بلائه . ب : سبب ملائه . ج : نسب ملاته .
١٠ ـ الف ، ب : فی‌منخریه والمنخرین . ج : فی مخزیه والمخزین .
٨ ـ الف : خضوعه . ب ، ج : خضوعه له .
١٢ ـ الف ، ب : ویفاتحهم . ج : ویفاکههم .
١٠ ـ الف ، ب : فمنخریه . ج : فمخزیه .
١٢ ـ الف ، ب : فنفخت الحیه فی منخریه (ب : منخرین) . ج : فتفتحت الحیّه فی مخزیه .
١٣ ـ الف ، ب : یستفیدون . ج : مستفیدون .
١٣ ـ الف ، ج : حدوده . ب : حدود .
١٤ ـ الف ، ب : فنفخ . ج : فیفتح .
١٤ ـ الف ، ب : فی اقامة . ج : واقامة .
١٤ ـ الف ، ب : وافسدهم . ج : افسدهم .

عَلَيْهِمْ مَا كَانَ يُؤَيِّدُهُمْ ، وَدَعَاهُمْ إِلَى ٱلنِّفَاقِ . وَنَفَخَ فِيهِمْ بِوَسْوَاسِهِ ، حَتَّىٰ ، فُتِنُوا وَٱنْفَسَدَ أَهْلُ دَعْوَتِهِ . وَنَافَقُوا فَتَدَوَّدَ بَدَنُهُ . فَبَدَنُهُ ، عَلَىٰ دَعْوَتِهِ ، أَيْ ، نَافَقُوا . فَأَقْبَلُوا يَأْكُلُونَ لَحْمَهُ ، أَيْ ، يَطْعَنُونَ عَلَيْهِ ، وَيُفْسِدُونَ أَمْرَهُ ، وَيَعِيبُونَهُ .

« فَكُلَّمَا سَقَطَتْ دُودَةٌ ، رَدَّهَا إِلَىٰ بَدَنِهِ ، وَقَالَ لَهَا : رِزْقُكِ مِنْ بَدَنِي . » .

فَهٰذَا فِي ٱلظَّاهِرِ مِنْ أَمْحَلِ ٱلْمُحَالِ ، أَنْ يَكُونَ عَاقِلٌ ، يَرُدُّ ٱلدُّودَ إِلَىٰ بَدَنِهِ ، لِيَأْكُلَ لَحْمَهُ . فَإِنَّ هٰذَا لَا تُوجِبُهُ ٱلْعُقُولُ ، وَلَا يَجِبُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ ٱلدِّينِ وَٱلدُّنْيَا . وَإِنَّمَا ، يَعْنِي ، أَنَّ كُلَّ مَا ٱنْقَطَعَ عَنْهُ ، أَحَدُ ٱلْمُتَّصِلِينَ بِهِ ، مِمَّنْ كَانَ يَطْعَنُ عَلَيْهِ وَيُؤْذِيهِ ، رَدَّهُ إِلَىٰ مَرْتَبَتِهِ ، وَٱسْتَعْطَفَهُ ، وَلَمْ يَقْطَعْهُ ، وَٱحْتَمَلَ أَذَاهُ . وَقَالَ لَهُ : رِزْقُكَ مِنْ بَدَنِي ، أَيْ ، عَرَّفَهُ ، أَنَّهُ لَا يَنَالُ ٱلْبَيَانَ ، إِلَّا مِنْ جِهَتِهِ ، وَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يُفِيدَهُ ، إِلَّا بِإِذْنِهِ وَفِي دَعْوَتِهِ . فَكَانَ يَحْتَمِلُهُ عَلَىٰ ذٰلِكَ ، وَيَسْتَعْطِفُهُ ، وَيَصْبِرُ عَلَىٰ أَذَاهُ .

وَٱلْقَيْحُ ، ٱلَّذِي ، كَانَ يَسِيلُ مِنْ أَصَابِعِهِ . فَأَصَابِعُهُ ، عَلَىٰ حُدُودِهِ . وَٱلْقَيْحُ ، عَلَى ٱلشَّكِّ وَٱلنِّفَاقِ ، أَيْ ، أَظْهَرُوا ٱلشَّكَّ وَٱلْفَسَادَ . وَكَثُرَ ذٰلِكَ مِنْهُمْ ، حَتَّىٰ ، سَالَ كَمَا يَسِيلُ ٱلْقَيْحُ ، وَأَظْهَرُوا ٱلطَّعْنَ عَلَيْهِ ، وَتَكَشَّفُوا بِهِ . فَكَانَ ، مَا أَظْهَرُوهُ مِنَ ٱلشَّكِّ وَٱلنِّفَاقِ وَٱلطَّعْنِ ، بِمَنْزِلَةِ ٱلْقَيْحِ وَٱلصَّدِيدِ ، فِي ٱلنَّتْنِ وَٱلْقَذَارَةِ .

---

۱ — الف : يوديه . ب : يوردبه . ج ظاهراً يرديه ويا مثل الف يوديه .

۱ — الف ، ب : ونفخ . ج : فيفتح .

۲ — الف : فالبدن . ب ، ج : فبدنه .

۳ — الف ، ب : يطعنون . ج : يطفون .

۵ — درهرسه نسخه ، فی بدنه ، آمده است .

۶ — درهرسه نسخه ، لايوجبه ، آمده است .

۶ — الف ، ب : والدنيا . ج : والدنى .

۷ — الف : كلما . ب ، ج : كل ما .

۷ — الف ، ب : ويوذيه . ج : ويودبه .

۸ — الف ، ب : واستعطفه ولم يقطعه . ج : واسقطعه ولم يقطبعه .

۸ — الف ، ب : من بدنى . ج : من الله فىّ .

۸ — الف ، ب : انه . ج : لانه .

۹ — الف : الاباذه . ب ، ج : الاباذنه .

۹ — الف ، ج : يحتمله . ب : يحتمل .

۱۰ — الف ، ب : ويستعطفه . ج : وسيقطعه .

۱۱ — الف ، ج : والقيح . ج القبخ .

۱۱ — الف ، ب : يسيل . ج : يفسد .

۱۱ — الف ، ج : فاصابعه . ب : فاصبعه .

۱۱ — الف ، ب : القيح . ج : همه جا ، القبح ، آمده است .

۱۲ — الف ، ج : الفساد . ب النفاق .

۱۲ — الف ، ب : كما يسيل القيح . ج : كما يسئل القبح .

۱۴ — الف ، ب : والقذارة . ج : والقدادو .

وَلَمْ يَقْرَبْهُ أَحَدٌ، إِلَّا ٱمْرَأَتُهُ . وَكَانَتْ أَيْضًا، لَاتُعَلِّلُهُ كَمَا يُعَلَّلُ ٱلْمَرِيضُ . فَحَلَفَ أَنْ يَضْرِبَهَا مِائَةً .

الف - ٣٢٩ فَلَمَّا ٱشْتَدَّ ٱلْأَمْرُ بِهِ ، شَكَا إِلَىٰ رَبِّهِ ، فَقَالَ : « . . . أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلشَّيْطَانُ | بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ . » . أَيْ ، لَمَّا ٱشْتَدَّ ٱلْأَمْرُ بِهِ ، رَفَعَ ذَٰلِكَ إِلَىٰ مُتِمِّ زَمَانِهِ ، وَهُوَ رَبُّهُ ، لِأَنَّهُ ، كَانَ صَاحِبَهُ ، ٱلَّذِي ، يَنَالُ ٱلتَّرْبِيَةَ وَٱلْإِفَادَةَ مِنْ جِهَتِهِ . وَٱلرَّبُّ ، يَكُونُ ٱلصَّاحِبَ . قَالَ ٱللهُ ، جَلَّ ذِكْرُهُ : « . . . ٱرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ ، » ، قَالُوا فِي ٱلتَّفْسِيرِ : إِلَىٰ صَاحِبِكَ . فَكَذَٰلِكَ أَيُّوبُ ، رَفَعَ أَمْرَهُ إِلَىٰ مُتِمِّهِ ، ٱلَّذِي ، كَانَ صَاحِبَهُ . وَأَنْهَىٰ إِلَيْهِ أَمْرَ ٱلضِّدِّ ، ٱلَّذِي ، نَكَثَ وَنَافَقَ وَتَبَاعَدَ عَنْهُ ، فَصَارَ شَيْطَانًا ، فَقَالَ : « أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ . » ، أَيْ ، أَتْعَبَنِي حُدُودِي ، حَتَّىٰ ، لَاأَقْدِرُ عَلَىٰ تَقْوِيمِهِمْ ، وَعَذَّبَنِي بِمَايُوَسْوِسُ إِلَيْهِمْ ، حَتَّىٰ ، قَدْعَذَّبُونِي بِنِفَاقِهِم ، وَثَلْبِهِمْ إِيَّايَ ، وَطَعْنِهِمْ عَلَيَّ . وَفَسَدَتْ دَعْوَتِي .

فَقَالَ ٱللهُ ، عَزَّوَجَلَّ ، لَهُ : « أُرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ . » . قَالُوا فِي ٱلتَّفْسِيرِ : فَرَكَضَ بِرِجْلِهِ ، فَانْفَجَرَتْ لَهُ عَيْنٌ ، فَأَفَاضَ مِنْ ذَٰلِكَ ٱلْمَاءِ عَلَىٰ رَأْسِهِ وَجَسَدِهِ ، فَكَشَفَ ٱللهُ مَاكَانَ بِهِ مِنْ ضُرٍّ ، وَعَادَ إِلَىٰ أَحْسَنِ مَاكَانَ ، وَرَدَّهُ ٱللهُ إِلَىٰ عِبَادَتِهِ .

---

١ ــ الف ، ب : الا امراته . ج : امراته .

١ ــ الف ، ب : لاتعلله . ج : لافعلله .

٢،١ ــ الف ، ب : ان يضربها . ج : ان يصبرها .

٣ ــ الف : شكى . ب ، ج : شكا .

٤،٣ ــ آيه ٤١ ازسورة صٓ سوره ٣٨ : واذكرعبدنا ايوب اذ نادى ربّه انى مسنّى الشيطان بنصب وعذاب . ج : ممسنى الشيطان وعذاب .

٥ ــ الف ، ب : ينال . ج : يتولى .

٦ ــ الف ، ب : الصاحب . ج : لصاحب .

٦ ــ آيه ٥٠ ازسورة يوسف سورة ١٢ وقال الملك ائتونى به فلمّا جاءه الرسول قال ارجع الى ربّك فسئله مابال النسوة التى قطّعن ايديهنّ انّ ربّى بكيدهنّ عليم .

٧ ــ الف : وانهى . ب ، ج : وانتهى .

٨ ــ الف ، ب : اتعبنى . ج : اعينى .

٨ ــ الف : لااقوى . ب : لااقدر . ج : لاقدر .

٩ ــ الف ، ج : بما . ب : ما .

٩ ــ الف : وثلبهم اياى . ب : ونيلهم اياى . ج : بقلهم اى .

١١ ــ آيه ٤٢ ازسوره صٓ سوره ٣٨ .

١١ ــ الف : فقالوا . ب ، ج : قالوا .

١٢ ــ الف ، ب : راسه . ج : راسه له .

١٣ ــ الف ، ب : من ضرر (ب : ضر) وعاد . ج : من ضروعا .

فَالْأَرْضُ ، عَلَىٰ بَابِ الْمُتِمِّ ، الَّذِى ، كَانَ يَخْتَصُّهُ ، وَيَدُورُ أَمْرُ الدَّعْوَةِ عَلَيْهِ . فَقِيلَ لَهُ : أُرْكُضْ بِرِجْلِكَ الْأَرْضَ ، أَىْ ، أُمِرَ أَنْ يَسْتَفْتِحَ مِنْ عِنْدِهِ ، وَيَسْتَعِينَ بِهِ عَلَىٰ إِصْلَاحِ أَمْرِهِ . فَالْتَجَأَ إِلَيْهِ ، وَاسْتَعَانَ بِهِ عَلَىٰ ضِدِّهِ ، فَوَسَّعَ عَلَيْهِ فِى الْبَيَانِ ، وَأَفَادَهُ مَا يُفَاتِحُ بِهِ أَهْلَ دَعْوَتِهِ ، مِنْ مَرْتَبَةِ مُتِمِّ زَمَانِهِ ، مَالَمْ يَكُونُوا عَرَفُوهُ ، وَهُوَ الْمَاءُ ، الَّذِى ، صَبَّهُ عَلَىٰ بَدَنِهِ وَرَأْسِهِ .

فَبَدَنُهُ ، عَلَىٰ أَهْلِ دَعْوَتِهِ . وَرَأْسُهُ ، عَلَىٰ مُتِمِّهِ . لِأَنَّهُ ، فَاتَحَهُمْ بِمَا اسْتَفَادَ مِنْ فَوَائِدِهِ بِحَدِّ التَّمَامِيَّةِ ، بِوَاسِطَةٍ مِنْ بَابِهِ . لِأَنَّ كُلَّ مُتِمٍّ ، يَخْتَصُّ أَحَدَ أَبْوَابِهِ . وَيَكُونُ مَقَامُهُ مَعَهُ مَقَامَ الْأَسَاسِ مَعَ النَّاطِقِ .

فَعَادَ إِلَىٰ أَحْسَنِ مَا كَانَ ، وَرَدَّهُ اللّٰهُ إِلَىٰ عِبَادَتِهِ ، أَىْ ، أَصْلَحَ أَمْرَ دَعْوَتِهِ ، وَعَادُوا لَهُ إِلَىٰ أَحْسَنِ مَا كَانُوا ، وَرَدَّهُ الْمُتِمُّ إِلَىٰ مَرْتَبَتِهِ .

ثُمَّ قَالَ : « . . . وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ ، » ، أَىْ ، رُدَّتْ إِلَيْهِ حُدُودُهُ ، وَأُمِرُوا بِإِقَامَةِ الطَّاعَةِ لَهُ | ، وَضَمَّ إِلَيْهِ أَمْثَالَهُمْ ، لِصَبْرِهِ عَلَى الْبَلْوَىٰ ، لِمَا لَحِقَهُ مِنْ ظُلْمِ الضِّدِّ لَهُ . الف - ٣٣٠

ثُمَّ قَالَ : « . . . رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَىٰ لِأُولِى الْأَلْبَابِ . » ، أَىْ ، تَعَطُّفًا مِنْ مُتِمِّهِ ، لِيَكُونَ ذٰلِكَ تَذْكِرَةً لِمَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْحُدُودِ ، إِذَا امْتُحِنُوا ، وَلِيَصْبِرُوا كَمَا صَبَرَ ، تَأَسِّيًا بِهِ ، لِيَجِدُوا حُسْنَ عَاقِبَةِ الصَّبْرِ ، كَمَا وَجَدَهُ .

---

٢ — الف ، ج : صلاح . ب : اصلاح .

٣ — الف ، ب : على ضده . ج : على صدره .

٣ — درهرسه نسخه ، ما فاتح ، آمده‌است .

٤ — الف ، ب : عرفوه . ج : ندارد .

٥ — الف ، ب : فبدنه . ج : فبدله .

٥ — الف ، ب : بما . ج : ما .

٦ — الف ، ب : تماميته . ج : تمامية .

٦ — الف ، ب : مقامه معه مقام . ج : مقامة .

٨ — الف : وعاد . ب ، ج : فعاد .

٨ — الف ، ب : عبادته . ج : عباد .

٨ — الف ، ج : صلح . ب : اصلح .

٩ — الف ، ب : مرتبته . ج : مرتبة .

١٠ — آيه ٨٤ از سورة الانبياء سوره ٢١ : فاستجبنا له فكشفنا ما به من ضرّ وآتيناه اهله ومثلهم معهم رحمة من عندنا وذكرى للعابدين .

١١ — الف ، ب : لصبره . ج : لصبر .

١٢ — آيه ٤٣ ازسوره صٓ سوره ٣٨ : ووهبنا له اهله ومثلهم معهم رحمة منا وذكرى لاولى الالباب .

١٢ — الف ، ب : ورحمة . ج : ورحمته .

١٣ — الف ، ب : تاسيا به . ج : فاسنا به .

١٤ — الف : كما وجد . ب ، ج : كما وجده .

وَأَمَّا امْرَأَتُهُ، الَّتِي، قِيلَ: إِنَّهَا لَا تُعَلِّلُهُ كَمَا يُعَلَّلُ الْمَرِيضُ. فَكَانَ مَنْ يَخْتَصُّهُ مِنْ بَيْنِ حُدُودِهِ، وَيُقَدِّمُهُ عَلَيْهِمْ. فَكَانَتْ لَا تُعَلِّلُهُ كَمَا يُعَلَّلُ الْمَرْضَى، أَيْ، كَانَ يُؤْنِسُهُ مَعَهُ فِي مِحْنَتِهِ، وَيُقْنِطُهُ مِنْ رَحْمَةِ مُتِمِّهِ. وَلَا يُمَنِّيهِ أَنَّ دَعْوَتَهُ تَصْلُحُ أَبَدًا، كَمَا يُعَلَّلُ الْمَرِيضُ، وَيُمَنَّى بِالصِّحَّةِ. فَحَلَفَ أَنْ يَضْرِبَهَا مِائَةً. فَلَمَّا تَمَاثَلَ، قِيلَ لَهُ: «وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا،» ، لِيَكُونَ أَخَفَّ عَلَيْهِ، وَتَكُونُ قَدْ خَرَجْتَ مِنْ يَمِينِكَ. قَالُوا فِي التَّفْسِيرِ: إِنَّ الضِّغْثَ، جَرِيدَةٌ عَلَيْهَا مِائَةُ سَعَفَةٍ، فَضَرَبَهَا بِهَا ضَرْبًا خَفِيفًا. وَالْجَرِيدَةُ، تَكُونُ مِنَ النَّخْلَةِ. فَالْجَرِيدَةُ، تَكُونُ عَلَى الْمُتِمِّ. وَالنَّخْلَةُ، عَلَى النَّاطِقِ، وَتَكُونُ فِي وَجْهٍ عَلَى الْأَسَاسِ. أَيْ، أَنَّ الْمُتِمَّ مِنْ إِقَامَةِ الْأَسَاسَيْنِ، وَهُوَ، غُصْنٌ مِنْ أَغْصَانِهَا. وَالْجَرِيدَةُ، أَيْ، أَنَّهُ قَدْ تَجَرَّدَ بِحَدِّ التَّمَامِيَّةِ، وَتَفَرَّدَ بِهَا، لَا يَشْرَكُهُ فِيهَا أَحَدٌ فِي عَصْرِهِ. وَالْمِائَةُ السَّعَفَةُ، عَلَى حُدُودِهِ الْمِائَةِ. فَضَرَبَ بِهَٰذِهِ الْجَرِيدَةِ ضَرْبًا خَفِيفًا، أَيْ، رَفَعَ أَمْرَهُ إِلَى مُتِمِّ زَمَانِهِ، لِمَا سَبَقَ مِنْ يَمِينِهِ، أَنَّهُ، يُنْهِيهِ إِلَيْهِ. حَتَّى، حَلَفَ أَنْ يَضْرِبَهَا مِائَةً، يَعْنِي، حَلَفَ أَنْ يُنْهِيَ أَمْرَهُ إِلَى الْمُتِمِّ. فَفَعَلَ ذَٰلِكَ، لِيَخْرُجَ مِنْ يَمِينِهِ. وَضَرَبَهُ بِهَا ضَرْبًا خَفِيفًا، أَيْ، سَأَلَ أَنْ يُعْفَى عَنْهُ، وَلَا يُؤْخَذَ بِمَا كَانَ مِنْهُ. وَيُجْمَعُ عَلَيْهِ الْإِمْتِحَانُ وَيُخَفَّفُ الْأَمْرُ فِيهِ.

---

١ – الف، ب : قيل . ج : قبل .
١ – الف : انما . ب ، ج : انها .
١ – الف ، ب : يعلل . ج : لطل .
٢ – الف : يوسيه . ب : يؤسيه . ج : يوميه .
٣ – الف، ب : يقنطه . ج : يقبطه .
٣ – الف ، ب : من رحمة . ج : من رحمته .
٣ – الف : ولا يمنيه . ب : ولا يمنه . ج : ولابينه .
٣ – الف ، ب : تصلح . ج : ندارد .
٣ – الف ، ب : ويمنى الصحة . ج : ويلنى الصحة .
٤ – الف ، ب : مائة . ج : ماته .
٤، ٥ – آيه ٤٤ ازسوره صٓ سوره ٣٨ : وخذ بيدك ضغثافا ضرب به ولاتحنث انّا وجدناه صابرا نعم العبدانه اوّاب .
٦ – الف ، ب : كان الضغث . ج : كان ضعث .
٦ – الف ، ب : تكون . ج : لاتكون .
٨ – الف ، ب : غصن . ج : عض .
٩ – الف ، ب : بحدالتمامية . ج : التمامية .
١٠ – الف ، ب : من يمينه . ج : من يليه .
١١ – الف : ان يضربها . ب ، ج : ان يضربه .
١١ – الف ، ب : حلف ان ينهى . (ب : ينتهى) . ج : ان حلف بنهى .
١٢ – الف ، ب : يمينه . ج : بلينه .
١٢ – الف : سال ان يعفى عنه ولا يؤاخذ . ب : سال ان يعفو عنه ولا يؤاخذ . ج : نال ان يعفوا عنه ولا يوخذ .
١٣ – الف : يخفف . ب : يحقق . ج : يجعل .

وَيُرْوَىٰ فِى حَدِيثٍ آخَرَ : أَنَّهُ ، وَجِدَ عَلَى ٱمْرَأَتِهِ ، لِأَنَّهَا قَطَعَتْ ذَوَائِبَهَا ، فَبَاعَتْهَا بِطَعَامٍ ، فَحَلَفَ أَنْ يَجْلِدَهَا مِائَةً . يَعْنِى ، هٰذَا ٱلْحَدَّ ، الَّذِى ، كَانَ يَخْتَصُّهُ ، بَدَلَ بَيَانِ مَا كَانَ مُتَزَيِّنًا بِهِ مِنَ ٱلْحِكْمَةِ ، لِلْمُنَافِقِينَ ، اسْتِعْطَافًا لَهُمْ . لِأَنَّ ٱلذَّوَائِبَ ، هِىَ ، شَعْرُ ٱلْمَرْأَةِ ، الَّذِى ، تَتَزَيَّنُ بِهِ . وَحَلَفَ مِائَةً ، عَلَىٰ إِنْهَاءِ أَمْرِهِ إِلَى ٱلْمُتِمِّ ، | لِأَنَّ ، مِائَةَ حَدُّ ٱلْمُتِمِّ . فَلَمَّا بَرِئَ مِنْ مَرَضِهِ ، ضَرَبَهُ بِالْجَرِيدَةِ ، عَلَىٰ مَا تَقَدَّمَ ٱلْقَوْلُ بِهِ . الف - ٣٣١

تَمَّ ٱلْجُزْءُ ٱلْخَامِسُ مِنْ كِتَابِ ٱلْإِصْلَاحِ
بِعَوْنِ ٱللهِ وَتَوْفِيقِهِ

---

١ ــ الف : ذوائبها فباعته . ب ، ج : ذوابها فباعته .

٢ ــ الف : بدل ماكان متزينا . ب : بذل بيان ماكان متزين . ج : بدل بيان ماكان متزين .

٣ ــ الف : تتزين . ب ، ج : تزين . ٤ ــ الف ، ب : انهاء امره . ج : انها امراة .

٤ ــ ب ، ج : لان مائة حد المتم . الف : ندارد . ٤ ــ الف ، ب : برئ . ج : برى .

٥ ــ الف ، ب : القول به . ج : القول . ــ درهرسه نسخه آمده است : الجزء (الجزؤ) السادس من كتاب الاصلاح .

الْجُزْءُ السَّادِسُ

بسم الله الرحمن الرحيم

بَابُ

الْقَوْلِ فِی شُعَیْبٍ وَلُوطَ وَمَنْ کَانَ مِنْ أَشْبَاهِهِمَا، وَفِی مِثْلِ مَنْزِلَتِهِمَا، وَذِکْرِ جِرْجِیسَ عَلَیْهِمُ السَّلَامِ

وَأَمَّا الْقَوْلُ فِی:

«أَنَّ شُعَیْباً، عَلَیْهِ السَّلَامُ، هُوَسَادِسُ الْأَتِمَّاءِ، مِنْ وُلْدِ إِسْحَاقَ، وَلَمْ یَکُنْ یَقْدِرُ عَلَىٰ إِقَامَةِ اللَّوَاحِقِ الْإِثْنَىٰ عَشَرَ، إِلَّا عَلَىٰ اثْنَیْنِ مِنْهُمَا. فَلَمَّا الْتَقَىٰ بِمُوسَىٰ، عَلَیْهِ السَّلَامُ، شَارَطَهُ، أَنْ یُقِیمَ لَهُ مَا عَجَزَ عَنْ إِقَامَتِهِ. وَمَا ذُکِرَ فِی هٰذَا الْبَابِ، فِی شَأْنِ لُوطٍ. وَأَنَّهُ، کَانَ مُتِمًّا قَبْلَ ظُهُورِ إِبْرَاهِیمَ. وَمَاجَرَىٰ مِنَ الْغَلَطِ فِی قِصَّتِهِمَا. وَفِی شَأْنِ مَنْ کَانَ فِی مِثْلِ عَصْرِهِمَا، مِثْلِ زَکَرِیَّا وَیَحْیَىٰ، عَلَیْهِمَا السَّلَامُ. وَالْقَوْلُ فِی جِرْجِیسَ، أَنَّهُ، کَانَ سَادِسَ الْأَتِمَّاءِ، فِی دَوْرِ خَامِسِ أُولِی الْعَزْمِ، یَعْنِی بِهِ، الْمَسِیحَ، وَأَنَّهُ، أَخْفَىٰ شَخْصَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ. وَعَلِمَ أَنَّ وَقْتَ السَّادِسِ مِنْ أُولِی الْعَزْمِ قَدْ قَرُبَ، یَعْنِی، بِالسَّادِسِ مِنْ أُولِی الْعَزْمِ، مُحَمَّدًا، صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ. وَأَنَّ

---

٤ ــ الف : جرجیس . ب ، ج : سرجیس .

٧ ــ ظاهراً از: انّ شعیب، تا، کتاب عیسی علیه‌السلام، قول صاحب محصول است .

٨ ــ الف : منهم . ب ، ج : منهما .

٨ ــ الف : معه موسی . ب ، ج: موسی .

٨ ــ الف ، ب : شارطه . ج : شارط .

١١ ــ الف ، ب : سرجیس . ج: جرجیس .

١١ ــ الف ، ب : کان . ج : کان فی .

١١، ١٢ ــ الف ، ب : اولی‌العزم . ج : اولوا‌العظم .

١٣ ــ درهرسه نسخه، محمد، آمده است .

قَوْلَ ٱللهِ، عَزَّ وَجَلَّ: « ... وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ ٱلْكِتَابِ . » ، إِنَّمَا نَزَلَتْ فِي جِرْجِيسَ، لِأَنَّهُ، عِنْدَهُ عِلْمُ كِتَابِ عِيسَىٰ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ . » .

هٰذَا هُوَ ٱلْقَوْلُ ٱلْأَوَّلُ ، ٱلَّذِي ، وَقَعَ ٱلْغَلَطُ فِيهِ . وَنَقُولُ : إِنَّ أَمْرَ أَصْحَابِ ٱلْعَزَائِمِ ، قَدْ جَرَى ٱلْقَوْلُ بِهِ ، عَلَى ٱلشَّرْحِ . وَلَمْ يَكُنْ عِيسَىٰ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، خَامِسَهُمْ، بَلْ كَانَ رَابِعَهُمْ . وَلَا كَانَ مُحَمَّدٌ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، سَادِسَهُمْ، بَلْ كَانَ خَامِسَهُمْ . وَلَا سَادِسَ لِأَصْحَابِ ٱلْعَزَائِمِ ، عَلَىٰ مَا تَقَدَّمَ ٱلتَّفْسِيرُ بِهِ . وَكَذٰلِكَ ، قَدْ ذَكَرْنَا شَأْنَ زَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ . وَأَنَّ زَكَرِيَّا ، لَمْ يَكُنْ لَهُ مَرْتَبَةُ ٱلتَّمَامِيَّةِ . وَأَنَّ يَحْيَىٰ، تَفَرَّدَ بِمَرْتَبَةٍ لَمْ يَتَقَدَّمْهُ فِيهَا أَحَدٌ، لِقَوْلِ ٱللهِ، عَزَّ وَجَلَّ: « ... لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا . » ، وَقَدْ قُلْنَا فِي شَأْنِهِمَا مَا يُغْنِي عَنْ إِعَادَةِ ٱلْقَوْلِ بِهِ ، إِنْ شَاءَ ٱللهُ .

فصل

فَأَمَّا شُعَيْبٌ . فَإِنَّهُ ، لَمْ يَكُنْ أَيْضًا مُتِمًّا ، بَلْ ، كَانَ مُسْتَوْدَعًا ، فِي وَقْتِ غَيْبَةِ مُتِمِّ ذٰلِكَ ٱلْعَصْرِ ، عَلَىٰ مَا جَرَتِ ٱلسُّنَّةُ فِي ٱلْأَدْوَارِ ، ٱلَّتِي ، خَلَتْ قَبْلَهُ . وَكَانَ قَدْ تَفَرَّدَ عَنِ ٱلْحُدُودِ فِي ذٰلِكَ ٱلْعَصْرِ ، لِاسْتِعْلَاءِ | أَحَدِ ٱللَّوَاحِقِ عَلَى ٱلدَّعْوَةِ ، وَغَلَبَتِهِ وَبَغْيِهِ عَلَىٰ أَهْلِهَا ، وَطَمَعِهِ أَنْ يَنَالَ (الف – ٣٣٢) مَرْتَبَةَ ٱلنَّاطِقِ ٱلرَّابِعِ ، لِمَعْرِفَتِهِ بِقُرْبِ أَمْرِهِ وَدُنُوِّ وَقْتِهِ . وَهُوَ ٱلَّذِي تَفَرْعَنَ وَنَكَثَ وَبَغَىٰ عَلَىٰ مُوسَىٰ ، وَٱدَّعَىٰ ، أَنَّهُ ، أَوْلَىٰ بِالْأَمْرِ مِنْهُ ، وَأَنَّ ٱلدَّعْوَةَ تَحْتَ يَدِهِ ، وَأَنَّ أَمْرَ ٱلْحُدُودِ ، إِلَيْهِ ، وَأَنَّهُمْ ، مِنْ جِهَتِهِ يَنَالُونَ ٱلْبَرَكَةَ وَٱلنِّعْمَةَ ، كَمَا ذَكَرَ ٱللهُ ، عَزَّ وَجَلَّ ، فِي قِصَّتِهِ ، حَيْثُ يَقُولُ :

---

١ – آيه ٤٣ از سورة الرعد سوره ١٣ : و يقول الذين كفروا لست مرسلا قل كفى بالله شهيدا بينى و بينكم ومن عنده علم الكتاب .

٣ – الف ، ب : امر . ج : امرا .

٦ – الف ، ب : على ما تقدم التفسير به . ج : على تقدم التفسير .

٧ – الف ، ب : تفرد . ج : تعود .

٧ – الف ، ب : احد . ج : احدا .

٨ – الف ، ب : ما يغنى . ج : صايعى .

١٠ – درحاشيه نسخه الف آمده‌است : قصة شعيب وموسى عليهما السلام وفرعون .

١٢ – الف ، ب : لاستعلاء . ج : لاستقلا .

١٢ – الف ، ب : بغيه . ج : لعيب .

١٣ – الف ، ب : بقرب . ج : يقرب .

١٣ – الف : بغى . ب : ظاهرا ، يغنى . ج : بتى .

١٤ – الف ، ب : اولى . ج : اولا .

١٥ – الف ، ب : من جهته ينالون . ج : من جهة يده لون .

«... أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَٰذِهِ ٱلْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ . أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَٰذَا ٱلَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ . » ، وَقَوْلُهُ فِي أَوَّلِ قِصَّتِهِ : « . . . يَاهَامَانُ ٱبْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّيٓ أَبْلُغُ ٱلْأَسْبَابَ . أَسْبَابَ ٱلسَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰٓ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا ، » ، « وَٱسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ ، » ، فَبَغَىٰ عَلَىٰ مُوسَىٰ ، وَٱدَّعَىٰ مَرْتَبَتَهُ عَلَىٰٓ أَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ ، لِقَوْلِهِ : « ... أَنَا رَبُّكُمُ ٱلْأَعْلَىٰ . » . وَٱلْأَعْلَىٰ ، عَلَىٰ حَدِّ ٱلنُّطَقَاءِ ، لِأَنَّهَا ، أَعْلَىٰ مَرْتَبَةِ ٱلْجِسْمَانِيِّينَ ، ٱدَّعَىٰ ، أَنَّهُ ، يَكُونُ صَاحِبَ ٱلدَّوْرِ ، ٱلَّذِي ، يُجَدِّدُ ٱلشَّرِيعَةَ . « فَأَخَذَهُ ٱللَّهُ نَكَالَ ٱلْآخِرَةِ وَٱلْأُولَىٰٓ . » . فَٱلْأُولَىٰ ، قَالَ ٱلْمُفَسِّرُونَ : قَوْلُهُ « ... مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرِي ، » . وَٱلْآخِرَةُ ، قَوْلُهُ « . . . أَنَا رَبُّكُمُ ٱلْأَعْلَىٰ . » . فَقَوْلُهُ فِي ٱلْأُولَىٰ : « . . . مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرِي . » ، ٱدَّعَىٰ ، أَنَّهُ ، صَاحِبُ ٱلْأَمْرِ ، لَيْسَ لِأَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ مَرْجِعٌ إِلَىٰ غَيْرِهِ ، وَأَنَّ مَقَامَهُ ، مَقَامُ ٱلْأَتِمَّاءِ . وَقَوْلُهُ فِي ٱلْآخِرَةِ : « . . . أَنَا رَبُّكُمُ ٱلْأَعْلَىٰ . » ، ٱدَّعَىٰ ، أَنَّهُ ٱلْمُنْتَظَرُ ، صَاحِبُ ٱلدَّوْرِ ، ٱلَّذِي ، يَقُومُ بِٱلنُّطْقِ ، وَيُؤَلِّفُ ٱلشَّرِيعَةَ .

وَقَوْلُهُ : « . . . أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ ، » ، فَمِصْرُ ، عَلَى ٱلدَّعْوَةِ ، يَعْنِي ، أَنَّهُ ، كَانَ ٱلْمُحْتَوِي عَلَيْهَا وَٱلْغَالِبَ فِيهَا . « . . . وَهَٰذِهِ ٱلْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي ، » ، أَيْ ، أَنَا ٱلَّذِي أُفِيدُ ٱلْحُدُودَ ، وَمِنْ تَحْتِ يَدِي يَنَالُونَ حُظُوظَهُمْ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ وَٱلنِّعْمَةِ . وَهَٰكَذَا ، كَانَتْ قِصَّةُ إِبْرَاهِيمَ ، عَلَيْهِ

---

١ ــ دوآيه ٥١ و ٥٢ ازسورة الزخرف سوره ٤٣ : ونادى فرعون فى قومه قال يا قوم اليس لى ملك مصر . . . الخ .

٢ ــ دوآيه ٣٦و٣٧ ازسورة المؤمن (غافر) سوره ٤٠ : وقال فرعون ياهامان ابن . . . الخ . و : لاظنّه كاذبا وكذلك زيّن لفرعون سوء عمله وصدّ عن السبيل وماكيد فرعون الّا فى تباب .

٣ ــ آيهٔ ٣٩ ازسورة القصص سوره ٢٨ : . . . بغيرالحق وظنّوا انّهم الينا لايرجعون .

٤ ــ الف ، ب : مرتبته . ج : مرتبة .

٥ ــ آيه ٢٤ ازسورة النازعات سوره ٧٩ .

٥ ــ الف ، ب : والاعلى . ج : ندارد .

٦ ــ آيه ٢٥ ازسورة النازعات سوره ٧٩ .

٧ ــ الف ، ب : فالاولى . ج : ندارد .

٧ ــ آيه ٣٨ از سورة القصص سوره ٢٨ : وقال فرعون يا ايّها الملأ ما علمت لكم من الٰه غيرى فاوقد لى ياهامان على الطّين فاجعل لى صرحا لعلّى اطّلع الى الٰه وانّى لاظنه من الكاذبين .

٩ ــ الف ، ب : مرجع . ج : رجع .

١٠ ــ الف ، ب : يقوم . ج : ندارد .

١٤ ــ الف ، ب : حظوظهم . ج : خطوطهم .

١٤ ــ الف ، ب : وهكذا . ج : هكذا .

السَّلَامُ، مَعَ فِرْعَوْنِهِ، الَّذِى، كَانَ لَاحِقًا فِى الدَّوْرِ، الَّذِى، تَقَدَّمَهُ. وَكَذٰلِكَ كَانَتْ قِصَّةُ | لُوطٍ، الف - ۲۳۳ مِثْلَ قِصَّةِ شُعَيْبٍ.

وَقَدْ ذَكَرَهُ اللّٰهُ، عَزَّوَجَلَّ شَأْنُهُ، فَقَالَ: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِى حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِى رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللّٰهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّىَ الَّذِى يُحْيِى وَيُمِيتُ،»، عَرَّفَهُ، أَنَّهُ، قَدِ اتَّصَلَ بِالتَّالِى، الَّذِى، يُحْيِى بِإِفَادَتِهِ مَنْ يُقِيمُهُ، وَيُمِيتُ بِقَطْعِ الْمَادَّةِ عَمَّنْ يَتِمُّ أَمْرُهُ. وَأَنَّهُ، إِنِ امْتَنَعَ مِنَ التَّسْلِيمِ، قَطَعَهُ، فَيَصِيرُ فِى حَدِّ الْأَمْوَاتِ. قَالَ: «... أَنَا أُحْيِى وَأُمِيتُ،»، قَالُوا فِى التَّفْسِيرِ: أُحْيِى وَأُمِيتُ، أَنَّهُ، كَانَ يَقْتُلُ مَنْ لَا يَسْتَوْجِبُ الْقَتْلَ، وَيَسْتَحْيِى مَنْ يَسْتَوْجِبُ الْقَتْلَ. يَعْنِى، أَنَّهُ، ضَمَّ إِلَى نَفْسِهِ، الْمُنَافِقَ الَّذِى، اسْتَوْجَبَ الْقَطِيعَةَ، فَقَطَعَ مَنِ اسْتَوْجَبَ الْوُصْلَةَ. «... قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللّٰهَ يَأْتِى بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ،»، أَىْ، أَنَّ التَّالِىَ، مِنْهُ، يُشْرِقُ الْجَارِى، وَقَدْ غَرَبَ عَنْكَ. فَاسْتَفْتِحْ، هَلْ يُفْتَحُ عَلَيْكَ؟ «... فَبُهِتَ الَّذِى كَفَرَ،»، وَقَدْ تَقَدَّمَ الْقَوْلُ فِى هٰذَا مَشْرُوحًا. فَهٰكَذَا، كَانَتْ قِصَّةُ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى مَعَ فِرْعَوْنِهِ.

وَقَوْلُهُ: «أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِى هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ.»، فَالْمَهِينُ، الْخَادِمُ. يُقَالُ: فُلَانٌ يَمْهَنُ عَلَى أَهْلِهِ، فَهُوَ مَاهِنٌ عَلَيْهِمْ، وَمَهِينٌ. وَقَوْلُ النَّاسِ: ذَلِيلٌ مَهِينٌ، ذَهَبُوا إِلَى أَنَّهُ، مُذَلَّلٌ بِالْخِدْمَةِ، مُمْتَهَنٌ فِيهَا. وَإِنَّمَا، عَنَى فِرْعَوْنُ، أَنَّ مُوسَى، كَانَ فِى ذٰلِكَ الْوَقْتِ فِى حَدِّ الْأَجْنِحَةِ. وَقَدِ امْتَهَنَهُ اللَّوَاحِقُ وَاسْتَخْدَمُوهُ. وَقَوْلُهُ: «... وَلَا يَكَادُ يُبِينُ.»، أَىْ، لَيْسَ

---

۳ — الف، ج: وقد ذكرالله شانه. ب: وقد ذكره الله عزوجل شانه.

۳ — آيه ۲۵۸ از سورة البقرة سوره دوم: . . . و يميت قال انا احى واميت قال ابراهيم فانّ الله ياتى بالشّمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الذى كفروالله لايهدى القوم الظالمين.

۵ — الف: عمّن. ب، ج: عن من.

۷ — الف: من. ب، ج: ممن.

۸ — الف: القطيعة و قطع. ب، ج: القطيعة (ج: القطيعة) فقطع.

۹ — الف، ب: يشرق. ج: شرق.

۱۱ — الف، ب: مشروحا. ج: شروحا.

۱۳ — الف، ب: عليهم. ج: عليه.

۱۳ — الف، ب: وقول. ج: وقوله.

۱٤ — الف، ب: عنى. ج: اعنى.

۱٤ — درهرسه نسخه، موسى، آمده است، انّ، ندارد.

۱۵ — الف، ب: امتهنه. ج: امهنة.

هُوَ مُسْتَقِلٌّ بِالْبَيَانِ .

وَقَوْلُهُ : « ... يَاهَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا ، » ، فَالصَّرْحُ ، عَلَى الظَّاهِرِ ، أَمْرُهُ ، أَنْ يَصْرَحَ الْقَوْلَ عِنْدَ أَهْلِ دَعْوَتِهِ ، وَيَدْعُوَهُمْ إِلَيْهِ . وَيُقَرِّرَ عِنْدَهُمْ ، أَنَّهُ ، هُوَ النَّاطِقُ الْمُنْتَظَرُ ، الَّذِى ، يَقُومُ بِتَأْلِيفِ الشَّرِيعَةِ صُرَاحًا . « ... لَعَلِّيَ أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ . أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ ، » ، أَيْ ، أَنَالُ مَرْتَبَةَ النُّطَقَاءِ . « ... فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ ، » ، أَيْ ، أَنَالُ الْجَارِى مِنْ جِهَةِ السَّابِقِ . « ... وَإِنِّى لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا ، » ، | قَدَّرَ ، أَنَّ الَّذِى كَانَ أَظْهَرَ مُوسَىٰ مِنْ أَمْرِ النُّطْقِ ، هِيَ دَعْوَىً ، لَاحَقِيقَةَ لَهَا ، الف - ٣٣٤ فَزَعَمَ ، أَنَّهُ ، بِادِّعَائِهِ مِثْلَ دَعْوَتِهِ ، يَنَالُ الْمَرْتَبَةَ الَّتِى يَدَّعِيهَا مُوسَىٰ .

فَلَمَّا رَأَىٰ شُعَيْبٌ ، أَمْرَ هٰذَا الدَّاعِي وَغَلَبَتَهُ ، اعْتَزَلَ أَهْلَ الدَّعْوَةِ ، بِالْوَدَائِعِ ، الَّتِى ، كَانَتْ عِنْدَهُ ، وَتَفَرَّدَ بِمَنْ مَعَهُ ، وَلَمْ يَغْرَقْ مَعَ فِرْعَوْنَ . كَمَا جَرَىٰ أَمْرُ لُوطٍ ، حِينَ نَجَّاهُ اللّٰهُ مِنَ الْعَذَابِ ، الَّذِى ، نَزَلَ عَلَىٰ قَوْمِهِ ، حِينَ رَاجَعَ إِبْرَاهِيمُ رَبَّهُ فِي أَمْرِهِ ، لَمَّا نَزَلَ الْعَذَابُ ، « قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ ، » . فَكَانَتْ قِصَّةُ لُوطٍ ، وَقِصَّةُ شُعَيْبٍ ، وَقِصَّةُ زَكَرِيَّا ، يُشْبِهُ بَعْضُهَا بَعْضًا ، وَكَانَتْ مَرَاتِبُهُمْ مُتَقَارِبَةً ، وَلَمْ يَكُونُوا أَتِمَّاءَ ، بَلْ ، كَانُوا لَوَاحِقَ وَمُسْتَوْدَعِينَ ، إِلَّا مَاكَانَ مِنْ شَأْنِ يَحْيَىٰ ، فَإِنَّهُ ، تَفَرَّدَ بِالْمَنْزِلَةِ الْمَذْكُورَةِ لَهُ .

---

١ ــ الف : مستقل . ب ، ج : مستقبل .
٢ ــ الف ، ب : فالصرح . ج : الصرح .
٣ ــ الف ، ج : يقرر . ب : يقرب .
٤ ــ الف ، ب : اى اناال . ج : الى نال .
٥ ــ الف ، ب : انال . ج : اقال .
٥ ــ الف ، ب : وانى لاظنّه كاذبا . ج : وانى لاظنه من الكاذبين .
٦ ــ الف : قدر . ب ، ج : ندارد .
٦ ــ الف ، ب : اظهر . ج : لتظهر .
٧ ــ الف : انه يدعى مثل دعواه . ب ، ج : . . مثل دعوة .
٧ ــ درهرسه نسخه ، فينال ، آمده است .
٨ ــ الف : ان راى . ب ، ج : راى .
٨ ــ الف ، ب : وغلبته . ج : وعبت .
٨ ــ الف ، ب : بالودايع . ج : وبالودايع .
٩ ــ الف ، ب : وتفرد بمن (ب : لمن) معه ولم يغرق . ج : وتعود لمن معه ولم يعرف .
١٠ ، ١١ ــ آيه ٣٢ از سورة العنكبوت سوره ٢٩ : . . . الا امراته كانت من الغابرين .
١٢ ــ الف ، ب : متقاربة . ج : منقاربة .
١٣ ــ الف ، ب : اتماء . ج : الما .
١٣ ــ الف ، ب : فانه . ج : فاته .

فَلَمَّا رَأَىٰ مُوسَىٰ ، مَاظَهَر مِنْ بَغْيِ فِرْعَوْنَ ، وَأَنَّهُ ، يَتَتَبَّعُ كُلَّ ذَكَرٍ يُولَدُ فِى ذٰلِكَ ٱلْعَصْرِ وَيَقْتُلُهُ ، وَرَأَىٰ بِمَاجَرَىٰ إِلَيْهِ شَأْنُ شُعَيْبٍ ، إِلْتَجَأَ إِلَيْهِ هَارِبًا مِنْ أَمْرِ فِرْعَوْنَ ، كَمَا ذَكَرَ ٱللهُ ، عَزَّوَجَلَّ ، فِى قَوْلِهِ : « فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِى مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّالِمِينَ . » . « وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ ٱلنَّاسِ يَسْقُونَ ، » ، أَىْ ، لَمَّا رَأَىٰ أَهْلَ ٱلدَّعْوَةِ ، قَدْمَالُوا إِلَىٰ ٱللَّاحِقِ ، الَّذِى ، كَانَ يَدُورُ أَمْرُ ٱلدَّعْوَةِ عَلَيْهِ ، فِى تِلْكَ ٱلْفَتْرَةِ ، لِانْقِطَاعِ أَمْرِ ٱلتَّمَامِيَّةِ فِى ذٰلِكَ ٱلدَّوْرِ ، خَرَجَ عَنْ جُمْلَتِهِمْ ، وَسَمَّاهُمْ ظَالِمِينَ ، لِأَنَّ ٱلظُّلْمَ ، هُوَ ، وَضْعُ ٱلشَّىْءِ فِى غَيْرِ مَوْضِعِهِ . فَلَمَّا رَأَىٰ هٰؤُلَاءِ قَدْ أَقَامُوا ذٰلِكَ ٱلنَّاكِثَ مَقَامَهُ ، وَنَحَلُوهُ مَرْتَبَةَ غَيْرِهِ ، وَكَانَ هُوَ أَوْلَىٰ بِهَا ، فَعِنْدَهَا سَمَّاهُمْ ظَالِمِينَ ، وَلَحِقَ شُعَيْباً . وَلَمْ يَكُنْ شُعَيْبٌ مُتِمًّا فِى ذٰلِكَ ٱلزَّمَانِ . وَلَوْ كَانَ مُتِمًّا ، لَمَا قَدَرَ هٰذَا ٱللَّاحِقُ عَلَىٰ هٰذِهِ ٱلدَّعْوَىٰ . | وَ إِنَّمَا تَمَّ لَهُ هٰذَا ٱلْبَغْىُ ، لِأَنَّهُ ، كَانَ فِى زَمَنِ فَتْرَةٍ ، الف - ٣٣٥ وَكَانَ هُوَ ٱلْقَائِمُ بِالْأَمْرِ ، حَتَّىٰ جَرَتِ ٱلسُّنَّةُ فِى سَائِرِ ٱلْأَدْوَارِ .

فَلَمَّا وَرَدَ مُوسَىٰ عَلَىٰ شُعَيْبٍ ، قَالَ لَهُ : « . . . لَاتَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّالِمِينَ . » ، فَسَمَّاهُمْ أَيْضًا ، الظَّالِمِينَ ، كَمَا سَمَّاهُمْ مُوسَىٰ ، حَيْثُ قَالَ : « . . . نَجِّنِى مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّالِمِينَ . » . فَقَوْلُهُ : نَجَوْتَ ، أَىِ ٱرْتَفَعْتَ عَلَىٰ نَجْوَةٍ . وَٱلنَّجْوَةُ ، مَاقَدْعَلَا وَٱرْتَفَعَ مِنَ ٱلْأَرْضِ عَلَىٰ مَاحَوْلَهُ .

---

١ ــ الف ، ب : بغى . ج : بقى . ١ ــ الف ، ب : يتتبع . ج : يتبع .

٣ ــ آيه ٢١ ازسورة القصص سوره ٢٨ .

٤،٣ ــ آيه ٢٣ ازسورةالقصص سوره ٢٨ : . . . يسقون و وجد من دونهم امراتين تذودان قال ما خطبكما قالتا لانسقى حتّى يصدرالرّعاء وابونا شيخ كبير .

٥ ــ الف ، ب : الى اللاحق . ج : الى اللواحق . ٧ ــ الف ، ب : نحلوه . ج : يحلوه .

٩ ــ الف ، ب : هذا اللاحق . ج : هذا اللواحق . ٩ ــ الف ، ب : وانما . ج : واتما .

٩ ــ الف ، ب : هذا البغى . ج : هذا البقى . ١٠ ــ الف ، ب : هوالقائم . ج : هوالقادر.

١١ ــ آيه ٢٥ از سورة القصص سوره ٢٨ : فجاءته احديهما تمشى على استحياء قالت انّ ابى يدعوك ليجزيك اجرما سقيت لنا فلما جاءه وقصّ عليه القصص قال لاتخف نجوت من القوم الظالمين .

١٢ ــ الف : فسمّاهم ايضا الظالمين كما سمّاهم موسى حيث قال « . . . نجّنى من القوم الظالمين . » . ب ، ج : ندارد .

١٣ ــ الف ، ب : نجوت . ج : نجوة . ١٣ ــ الف : علا . ب ، ج : على .

١٣ ــ الف ، ب : ما حوله . ج : حوله .

فَبَشَّرَهُ وَعَرَّفَهُ ، أَنَّهُ ، صَاحِبُ ٱلْأَمْرِ ، وَأَنَّهُ ، قَدْ عَلَا بِمَرْتَبَةِ ٱلنُّطْقِ ، عَلَىٰ جَمِيعِ أَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ . وَأَنَّ ٱللّٰهَ ، سَوْفَ يُعْلِيهِ وَيُظْهِرُهُ عَلَىٰ مَنِ ٱدَّعَىٰ مَرْتَبَتَهُ وَعَلَىٰ أَتْبَاعِهِ ٱلظَّالِمِينَ ، ٱلَّذِينَ ، وَضَعُوا مَرْتَبَتَهُ فِي غَيْرِهِ ، ثُمَّ ٱشْتَرَطَ عَلَيْهِ أَنْ يَأْجُرَهُ ثَمَانِيَ حِجَجٍ . قَالَ بَعْضُ أَهْلِ ٱلْعِلْمِ ، إِنَّهُ ، كَانَ بَقِيَ إِلَىٰ ٱنْقِضَاءِ أَمْرِ ذٰلِكَ ٱلدَّوْرِ ثَمَانِيَ حِجَجٍ . وَأَنَّهُ ، ٱشْتَرَطَ عَلَيْهِ ، أَنْ يُقِيمَ ٱلدَّعْوَةَ ، بِٱسْمِ صَاحِبِ ٱلدَّوْرِ ٱلثَّالِثِ حَتَّىٰ يَنْقَضِيَ ثَمَانِيَ حِجَجٍ . وَقَالَ بَعْضُهُمْ : عَرَّفَهُ ، أَنَّهُ ، بَقِيَ أَنْ يَسْتَجِيبَ إِلَىٰ تِلْكَ ٱلدَّعْوَةِ ثَمَانِيَ نَفَرٍ ، ثُمَّ يَصِيرُ بَعْدَ ذٰلِكَ ، ٱلْأَمْرُ إِلَيْهِ . فَلَمَّا أَكْمَلَهَا مُوسَىٰ ، زَوَّجَهُ شُعَيْبٌ ، ٱبْنَتَهُ ، وَهُوَ ، أَحَدُ ٱلْحُدُودِ ٱلْمُتَّصِلِينَ بِهِ ، وَكَانَ يَصْلُحُ أَنْ يُقَامَ فِي حَدِّ ٱللَّوَاحِقِ . فَأَقَامَهُ مُوسَىٰ لَاحِقًا لَهُ ، بَعْدَ أَنْ قَضَى ٱلْأَجَلَ ، ٱلَّذِي ، ٱشْتَرَطَ عَلَيْهِ شُعَيْبٌ ، لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ .

وَمَاءُ مَدْيَنَ ، عَلَىٰ ٱلدَّعْوَةِ ، ٱلَّتِي ، كَانَتْ مُتَّصِلَةً بِشُعَيْبٍ . فَلَمَّا وَرَدَهَا ، « . . . وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ ٱلنَّاسِ يَسْقُونَ . » ، أَيْ ، عَامَّةَ ٱلْحُدُودِ كَانُوا مُقِيمِينَ عَلَىٰ إِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ وَٱلْمُفَاتَحَةِ .

« . . . وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ ٱمْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ ، » ، أَيْ ، حَدَّيْنِ كَانَا مُمْسِكَيْنِ عَنِ ٱلدَّعْوَةِ . فَسَأَلَهُمَا عَنْ شَأْنِهِمَا ، فَـ « . . . قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ ٱلرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ . » . عَرَّفَاهُ أَنَّ شُعَيْبًا قَدْ دَنَا تَمَامُ أَمْرِهِ ، وَأَنَّ لَهُ أَنْ يُسَلِّمَ إِلَىٰ غَيْرِهِ . وَأَنَّهُمَا مُمْسِكَانِ ، حَتَّىٰ يَرِدَ عَلَيْهِمَا مَنْ يَحْتَاجُ ٱلْحُدُودُ ، أَنْ يُصْدِرُوا عَنْ رَأْيِهِ . « فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَىٰ ٱلظِّلِّ ، » ، فَفَاتَحَهُمْ وَعَرَّفَهُمْ ،

---

١ ــ درهرسه نسخه ، قدعلى ، آمده است .

١ ــ الف ، ج : اهل الدعوة . ب : الدعوة .

٢ ــ الف ، ج : مرتبة . ب : مرتبته .

٣ ــ الف ، ب : مرتبته . ج : مرتبة .

٣ ــ ثمانى حجج ، اشاره است به آيه ٢٧ از سورة القصص سوره ٢٨ : قال انّى اريد ان انكحك احدى ابنتىّ هاتين على ان تاجرنى ثمانى حجج فان اتممت عشرا فمن عندك وما اريد ان اشقّ عليك ستجدنى ان شاء الله من الصالحين .

٤ ــ الف ، ب : انه . ج : وانه .

٥ ، ٦ ــ درهرسه نسخه ، ان يجيب ، آمده است .

٦ ــ الف ، ب : تلك . ج : فلك .

٦ ــ الف ، ب : يصير . ج : بصير .

٧ ــ درهرسه نسخه ، المتصلين كابوابه ، آمده است .

٨ ــ الف ، ب : فاقامه . ج : ماقامه .

٩ ــ الف ، ب : بشعيب . ج : شعيب .

١٣ ــ الف ، ب : ان شعيبا . ج : ان شعيب .

١٣ ــ الف ، ج : يسلم . ب : ان يسلم .

١٤ ــ آيه ٢٤ از سورة القصص سوره ٢٨ : . . . الى الظلّ فقال ربّى انّى لما انزلت الىّ من خير فقير .

الف - ٢٣٦

أَنَّهُ ، ثَابِتٌ عَلَىٰ طَاعَةِ صَاحِبِ ٱلْأَمْرِ ، | مُتَوَلِّيًا لَهُ ، مُقِيمًا عَلَىٰ وِلَايَتِهِ ، مُسْتَظِلًّا بِهِ ، يَعْنِي شُعَيْبًا ، لِأَنَّهُ كَانَ صَاحِبَ ٱلْوَدَائِعِ . وَعَرَّفَهُمَا ، أَنَّهُ ، مَعَ ٱلْخَيْرِ ، ٱلَّذِي ، قَدْ نَالَهُ ، هُوَ فَقِيرٌ إِلَىٰ شُعَيْبٍ ، حَتَّىٰ يَتِمَّ أَمْرُهُ بِقَوْلِهِ : « ... رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ . » ، أَيْ ، إِنِّي لِمَا أَيَّدْتَنِي بِهِ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ ، قَدْ عَرَفْتُ أَنِّي مُفْتَقِرٌ إِلَىٰ مَنْ يَدُورُ ٱلْأَمْرُ عَلَيْهِ ، حَتَّىٰ يَتِمَّ أَمْرُ دَوْرِهِ ، وَأَنَا مُذْعِنٌ بِذَٰلِكَ ، لَا أَتَعَدَّىٰ طَوْرِي . « فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى ٱسْتِحْيَاءٍ ، » ، أَيْ ، عَرَّفَهُ ، أَنَّهُ ، قَدْ نَالَ مِنْهُ مَا فِيهِ حَيَاتُهُ ، وَٱلْتَمَسَ أَنْ يَضُمَّهُ إِلَىٰ نَفْسِهِ ، إِذَا أُقِيمَ ، وَيُفَاتِحَهُ بِمَا يَكُونُ فِيهِ حَيَاتُهُ . « ... قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا ، » ، أَيْ ، أَنَّ ٱلْمُسْتَوْدَعَ ، إِنَّمَا قَرَّبَهُ ، لِيُوَفِّرَ عَلَيْهِ حَقَّهُ ، لِاعْتِرَافِهِ وَإِقْرَارِهِ بِحَقِّهِ ، إِلَىٰ وَقْتِ تَمَامِ أَمْرِهِ . « ... فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ ٱلْقَصَصَ ، » ، أَيْ ، عَرَّفَهُ أَمْرَ ٱلضِّدِّ ، وَمَا قَدْ أَظْهَرَهُ مِنَ ٱلنِّفَاقِ وَٱلْإِسْتِنْكَافِ . « ... قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّالِمِينَ . » ، عَلَىٰ مَا تَقَدَّمَ ٱلتَّفْسِيرُ بِهِ . ثُمَّ فَتَحَ لَهُ بَابَ ٱلْبَيْتِ ، ٱلَّذِي ، فِيهِ عِصِيُّ ٱلْأَنْبِيَاءِ عَلَىٰ مَا جَاءَتْ فِيهِ ٱلرِّوَايَاتُ عَنْ أَهْلِ ٱلشَّرَائِعِ . أَيْ ، فَاتَحَهُ بِأَمْرِ ٱلْحُرُوفِ ٱلْعُلْوِيَّةِ ، وَهِيَ ، عِصِيُّ ٱلْأَنْبِيَاءِ . فَاخْتَارَ مُوسَىٰ مِنْ بَيْنِهَا ، عَصَىٰ آدَمَ ، وَقَدْ تَقَدَّمَ ٱلتَّفْسِيرُ بِذَٰلِكَ . فَهَكَذَا ، كَانَ شَأْنُ شُعَيْبٍ . وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ ، طَالَبَ مُوسَىٰ بِإِقَامَةِ ٱللَّوَاحِقِ لَهُ ، لِتَسْلِيمِ ٱلْأَمْرِ لَهُ ، بَعْدَ أَنْ يُقِيمَهُمْ لَهُ . لِأَنَّهُ ، لَا مَعْنَىٰ لِإِقَامَةِ ٱللَّوَاحِقِ إِذَا تَمَّ أَمْرُهُ ، وَسَلَّمَ لِمُوسَىٰ ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ ، عَلَىٰ

---

١ — درهرسه نسخه، مستظل به، آمده‌است .

٢ — الف ، ب : قدنداناله . ج : قدناله .

٣ — الف ، ب : ايدتنى . ج : ابدتنى .

٤ — الف ، ج : قد . ب : فقد .

٤ — الف ، ب : انى . ج : الى .

٤ — الف ، ب : دوره وانا . ج : دوروانا .

٦ — الف : حياته . ب ، ج : حيوته .

٧ — الف ، ب : ليوفر . ج : ليوخر .

٩ — الف ، ب : وماقد . ج : وما .

١١ — الف ، ب : جاءت . ج : جات :

١١ — درهرسه نسخه، على، آمده است . درنسخه بدل ب ، عن، آمده‌است.

١١ — الف ، ب : فاتحه . ج : فاتحد .

١١ — الف ،ج : عصا . ب : عصى .

١٢ — الف : من بينها . ب ، ج : من بيتها .

١٣ — الف ، ب : ليسلم . ج : لتسليم .

١٤ — الف : ان يتمهم له . ب : ان يتهم له . ج : ان يتمهم له . ظاهرا : ان يقيمهم له .

١٤ — الف ،ب: لموسى . ج : موسى .

مَاجَرَى ٱلْقَوْلُ بِهِ ، إِنَّهُ ، عَجَزَ عَنْ إِقَامَةِ ٱللَّوَاحِقِ . فَاشْتَرَطَ عَلَىٰ مُوسَىٰ ، أَنْ يُقِيمَهُمْ لَهُ ، لِيُسَلِّمَ ٱلْأَمْرَ لَهُ . فَمَا مَعْنَىٰ إِقَامَةِ ٱللَّوَاحِقِ وَقَدْ دَنَا تَسْلِيمُ ٱلْأَمْرِ . هٰذَا ، وَلَوْ كَانَ مُتِمًّا ، لَمَا جَازَ أَنْ يَتَأَوَّلَ فِيهِ هٰكَذَا . فَكَيْفَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ حَدُّ ٱلتَّمَامِيَّةِ . وَإِنَّمَا ٱسْتَأْجَرَهُ أَنْ يَعْمَلَ فِي تِلْكَ ٱلدَّعْوَةِ ، حَتَّىٰ تَنْقَضِيَ ٱلْعِدَّةُ ، بِإِجَابَةِ مَنْ بَقِيَ أَنْ يَسْتَجِيبَ إِلَيْهَا . فَإِذَا تَمَّهَا عِنْدَهَا ، سَلَّمَ ٱلْأَمْرَ إِلَيْهِ ،
الف - ٣٣٧ وَأَعْلَمَهُمْ أَنَّهُ ٱلنَّاطِقُ | ٱلْمُنْتَظَرُ .

وَإِنَّمَا ذَكَرْنَا هٰذَا ٱلْبَابَ فِي شَأْنِ شُعَيْبٍ ، لِتَعْرِفَ أَنَّهُ ، لَمْ يَكُنْ لَهُ حَدُّ ٱلْأَتِمَّاءِ ، وَلِهٰذَا سُمِّيَ شُعَيْبًا . وَهُوَ ، اسْمٌ مُصَغَّرٌ ، وَتَكْبِيرُهُ شَعْبٌ . فَشَعْبٌ ، عَلَى ٱلْمُتِمِّ ، وَشُعَيْبٌ ، عَلَيْهِ . لِأَنَّهُ ، كَانَ شُعْبَةً مِنَ ٱلْمُتِمِّ .

فَلَمَّا تَنَاوَلَ مُوسَىٰ عَصَاهُ ، « . . . سَارَ بِأَهْلِهِ ، » . فَأَهْلُهُ ، عَلَى ٱلْحُدُودِ ، ٱلَّذِينَ ، أَقَامَهُمْ لَوَاحِقَ لِنَفْسِهِ . أَيْ ، أَقَامَهُمْ فِي ٱلسِّرِّ ، وَأَرْقَاهُمْ إِلَىٰ حَدِّ ٱللَّوَاحِقِ . وَإِنَّمَا قَالَ ، سَارَ بِهِمْ . وَهُوَ ، مِنَ ٱلسُّرَىٰ ، وَٱلسُّرَىٰ ، ٱلسَّيْرُ بِٱللَّيْلِ . وَٱلسَّيْرُ بِٱللَّيْلِ ، عَلَى ٱلْكِتْمَانِ . وَٱلْمُفَاتَحَةُ فِي ٱلسِّرِّ ، أَيِ ٱخْتَصَّهُمْ بِٱلْمُفَاتَحَةِ مِنْ بَيْنِ أَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ . فَكَانَ مَايُفِيدُهُمْ ، مَكْتُومًا عَنْ غَيْرِهِمْ مِنَ ٱلْحُدُودِ .

---

١ ــ الف ، ب : ماجرى . ج : جرى .
١ ــ الف ، ب : عجز . ج : عجر .
١ ــ الف ، ب : ليسلم . ج : لتسليم .
٢ ــ درهرسه نسخه ، لوكان ، آمده است .
٢ ــ الف : جازفيه . ب ، ج : جاز .
٣ ــ الف : يتاول . ب : يتاول فيه . ج : يناول فيه .
٣ ــ الف ، ب : هكذا . ج : هكذى .
٣ ــ الف ، ب : تلك . ج : فلك .
٤ ــ الف ، ج : تنقضى . ب : تنقطع .
٤ ــ الف ، ب : من بقى ان يجيب . ج : من بقا ان يجب .
٦ ــ الف ، ب : فى شان . ج : شان .
٦ ــ الف ، ب : لتعرف . ج : ليفرق .
٦ ــ الف ، ج : الاتماء . ج : الاتمام .
٧ ــ الف ، ب : مصغر . ج : لصغر .
٧ ــ الف ، ب : شعب فشعب . ج : شعيب فشب .
٩ ــ آيه ٢٩ از سورة القصص سوره ٢٨ : فلما قضى موسى الاجل و سار باهله آنس من جانب الطور نارا قال لاهله امكثوا انى آنست نارا لعلى آتيكم بخبر او بجذوة من النار لعلكم تصطلون .
١٠ ــ الف : السيرة . ب : فى الستر . ج : فى السيرة .
١٠ ــ الف ، ب : ساربهم . ج : ساريهم .
١١ ــ الف : والسير . ب ، ج : فالمسير .
١١ ــ الف ، ب : فى السراى . ج : فى السرى .
١٢ ــ الف : فكان مايفيدهم . ب ، ج : مكان ما تفيدهم .

وَ « . . . آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا ، » . فَالطُّورُ ، عَلَى ٱلسَّابِقِ ، وَجَانِبُهُ ، عَلَى ٱلْحَدِّ . أَيْ ، جَرَىٰ فِيهِ مِنَ ٱلْحَدِّ مِنَ ٱلسَّابِقِ . وَقِيلَ لَهُ : « . . . فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ ، » ، فَأَمَرَهُ بِالْإِنْقِطَاعِ مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ ، وَبِنَسْخِ ٱلشَّرِيعَةِ ، ٱلَّتِي ، تَقَدَّمَتْهُ . وَٱلنَّعْلَانِ ، عَلَىٰ مَنْ كَانَ يَعْتَمِدُ عَلَيْهِ فِي إِقَامَةِ ٱلدَّعْوَةِ ، إِلَى ٱلْفَرْعَيْنِ مِنَ ٱلشَّرِيعَةِ ٱلْمُتَقَدِّمَةِ . « . . . إِنَّكَ بِالْوَادِ ٱلْمُقَدَّسِ طُوًى ، » ، فَالْوَادِ ٱلْمُقَدَّسِ ، عَلَى ٱلْبَرَكَةِ ، لِأَنَّهَا ، بِمَنْزِلَةِ ٱلْوَادِي إِذَا جَرَتْ فِيهِمْ ، أَيْ ، جَرَتْ فِيهِ ٱلْبَرَكَةُ ٱلْمُقَدَّسَةُ . وَطُوًى ، أَيْ ، كَانَتْ مَطْوِيَّةً عَنِ ٱلْحُدُودِ فِي ذَٰلِكَ ٱلْعَصْرِ ، وَكَانَتْ مُدَّخَرَةً لَهُ ، لِيَظْهَرَ بِهَا إِلَىٰ حَدِّ ٱلنُّطَقَاءِ . وَيُؤَلِّفَ ٱلشَّرِيعَةَ . فَيَسِيلُ مِنْهُ ٱلظَّاهِرُ ، سَيْلَ ٱلْوَادِي .

فَهٰكَذَا ، كَانَ أَمْرُهُ مَعَ شُعَيْبٍ . وَهٰكَذَا ، كَانَتْ مَنْزِلَةُ شُعَيْبٍ ، إِنَّمَا كَانَ مُسْتَوْدَعًا ، قَدِ ٱسْتَوْدَعَهُ بَقَايَا ٱلْأَتِمَّاءِ وَوَدَائِعَهُمْ ، لِيُسَلِّمَهَا إِلَىٰ صَاحِبِ ٱلْأَمْرِ . أَلَا تَرَاهُ يَقُولُ لِقَوْمِهِ ، — حِينَ أَفْسَدُوا وَبَغَوْا وَدَعَوْا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ ، وَظَلَمُوا فِي وَضْعِ ٱلْحَقِّ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ . — : « . . . وَلَا تَبْخَسُوا ٱلنَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ . بَقِيَّتُ ٱللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ . » ، فَنَهَاهُمْ عَنْ ذَٰلِكَ ، وَعَرَّفَهُمْ أَنَّهُ بَقِيَّتُ ٱللهِ ، وَلَيْسَ هُوَ بِحَفِيظٍ عَلَيْهِمْ . وَأَنَّ قَبُولَهُمْ مِنْهُ هُوَ خَيْرٌ لَهُمْ ، مِنِ ٱتِّبَاعِ ٱلضِّدِّ عَلَى ٱلْفَسَادِ فِي ٱلْأَرْضِ .

وَقَوْلُهُ : | « بَقِيَّتُ ٱللهِ خَيْرٌ لَكُمْ ، » ، أَيْ ، أَنِّي صَاحِبُ ٱلْوَدَائِعِ ، ٱلَّتِي ، هِيَ بَقَايَا ٱلنُّطَقَاءِ الف ـ ٣٣٨
وَٱلْأَتِمَّاءِ وَمَرَاتِبِهِمْ . وَبَقِيَّةُ ٱلشَّيْءِ ، هُوَ شَيْءٌ قَلِيلٌ ، يَعْنِي ، بَعْدَ ذَهَابِ أَكْثَرِهِ . فَدَلَّ بِهٰذَا

---

١ — الف ، ب : وجانبه . ج : وجابه . ١ — الف : على الجد . ب ، ج : على الحد .

٢ — الف : من الجد . ب ، ج : من الحد .

٢ — درهرسه نسخه ، اخلع ، آمده است . آيه ١٢ ازسوره طه سوره ٢٠ : انّى انا ربّك فاخلع نعليك انّك بالواد المقدّس طوى .

٢ — الف ، ب : بالانقطاع الى . ج : بانقطاع الى . ٣ — الف ، ب : ونسخ . ج : وينسخ .

٤ ، ٥ — الف ، ج : قالوا والمقدس . ب : فالواد المقدّس . ٦ — الف ، ب : عن الحدود . ج : محن الحدود .

٦ — الف : فى . ب ، ج : لى . ٩ — درهرسه نسخه ، قداستودع ، آمده است .

٩ — الف : الاتماء . ب : الائمة . ج : الاتما .

١٠ — دوآيه ٨٥ و ٨٦ ازسوره ١١ : ويقوم اوفوا المكيال والميزان بالقسط ولاتبخسوا . . . الخ .

١١ — درهرسه نسخه ، بقية ، آمده است . ١٥ — الف ، ب : بعد ذهاب . ج : بعدد هان .

ٱلْقَوْلِ، أَنَّهُ، بَقِيَّةٌ مِنَ ٱلْمُتِمِّ، عِنْدَ غَيْبَتِهِ. «... وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ.»، يَعْنِى، أَنَّهُ، لَيْسَ مُتِمًّا، فَيَكُونُ رَقِيبًا عَلَيْهِمْ وَحَفِيظًا. وَإِنَّمَا، قَالَ هٰذَا لَهُمْ، عَلَىٰ وَجْهِ ٱلنَّصِيحَةِ، لَاعَلَىٰ وَجْهِ ٱلْأَمْرِ وَٱلنَّهْىِ، كَأَمْرِ ٱلْأَتِمَّاءِ وَنَهْيِهِمْ. وَإِنَّمَا عَنَىٰ بِقَوْلِهِ: «... وَلَاتَبْخَسُوا ٱلنَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَاتَعْثَوْا فِى ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ.»، أَمَرَهُمْ بِٱلتَّسْلِيمِ لِصَاحِبِ ٱلدَّوْرِ. أَنْ لَايَبْخَسُوهُ، حَظَّهُ مِنْ إِقَامَةِ ٱلطَّاعَةِ لَهُ، وَعَرَّفَهُمْ، أَنَّهُ، ٱلنَّاطِقُ ٱلْمُنْتَظَرُ. فَأَجَابُوهُ وَقَالُوا لَهُ: «... يَاشُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَايَعْبُدُ آبَاؤُنَا،»، هٰذَا حِينَ أَمَرَهُمْ بِٱلتَّسْلِيمِ لِمُوسَىٰ. فَخَالَفُوهُ فِى ذٰلِكَ، وَقَالُوا لَهُ: أَتَرَائِى لَكَ، بِخَيَالِ ٱلْمُتِمِّ، ٱلَّذِى، تُقِيمُ ٱلدَّعْوَةَ لَهُ، أَنْ نَتْرُكَ طَاعَةَ مَنْ قَدْ دُعِينَا إِلَيْهِ. فَقَالَ لَهُمْ هٰذِهِ ٱلْقِصَّةَ: «... وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ،»، أَىْ، أَنِّى أُسَلِّمُ ٱلْأَمْرَ إِلَيْهِ، كَمَا أَمَرَكُمْ بِٱلتَّسْلِيمِ لَهُ. فَقَالُوا لَهُ: «... وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ.»، لَوْكَانَ لَهُ حَدُّ ٱلتَّمَامِيَّةِ، مَاقَالُوا لَهُ: «... إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا،»، لِأَنَّ، فِرْعَوْنَ كَانَ أَعْلَىٰ رُتْبَةً مِنْهُ فِى ذٰلِكَ ٱلدَّوْرِ. وَلٰكِنَّ شُعَيْبًا، كَانَ مُخْتَارًا أَمِينًا، فَاخْتَارَهُ ٱللهُ لِلْوَدَائِعِ، لِمَا عَرَفَ مِنْ صِدْقِ نِيَّتِهِ، وَلِمَا عَلِمَ، عَزَّوَجَلَّ، مِنْ فَسَادِ

---

١ — الف ، ب : بمتم . ج : فتم .

٢ — الف ، ج : قال هذا . ب : قال .

٥ — آيه ٨٧ از سورة هود سوره ١١ : قالوا يا شعيب اصلوتك تامرك ان نترك ما يعبد آباؤنا او ان نفعل فى اموالنا مانشاؤا انّك لانت الحليم الرشيد .

٦ — الف ، ج : تامرك بالتسليم . ب : تامرك .

٧ — درهرسه نسخه ، اترايا ، آمده است . اشاره است به آيه ٨٨ از سورة هود سوره ١١ : قال يا قوم أرأيتم ان كنت على بيّنة من ربى ورزقنى منه رزقا حسنا وما اريد ان اخالفكم الى ما انهاكم عنه ان اريد الا الاصلاح ما استطعت وما توفيقى الّا بالله عليه توكلت واليه انيب .

٧ — الف : لكك الخيال . ب ، ج : لكك بخيال .

٧ — درهرسه نسخه ، يقيم ، آمده است .

٧، ٨ — الف ، ب : دعينا اليه . ج : دعينا .

٩ — درهرسه نسخه ، انّا ، آمده است . آيه ٩١ از سورة هود سورة ١١ : قالوا يا شعيب مانفقه كثيرا مما تقول وانّا لنراك فينا ضعيفا ولولا رهطك لرجمناك وما انت علينا بعزيز .

١٠ — درهرسه نسخه ، لوكانت ، آمده است .

١١ — درحاشيه نسخه الف آمده است : وكان فرعون اعلى رتبة من شعيب فى ذلك الدور وكان شعيب مختارا امينا .

١٢ — الف ، ب : للودايع . ج : الودايع .

١٢ — ب ، ج : عزوجل . الف : ندارد .

نِيَّةِ فِرْعَوْنَ ، وَمَا يُرِيدُ أَنْ يَكُونَ مِنْهُ . فَكَانَ سَبِيلُ شُعَيْبٍ ، سَبِيلَ ٱلْمُسْتَوْدَعِ فِى هٰذَا ٱلدَّوْرِ ، بَعْدَ مُضِىِّ ٱلْمُتِمِّ ٱلثَّانِى ، لِأَنَّهُ ، كَانَ أَمِينًا عَلَيْهَا ، دُونَ ٱللَّاحِقِ ، الَّذِى ، كَانَ يَدُورُ ٱلْأَمْرُ عَلَيْهِ . فَلَمَّا سَلَّمَهَا شُعَيْبٌ لِصَاحِبِ ٱلْأَمْرِ ، دُونَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا ، دَخَلَ هُوَ وَأَهْلُ ٱلدَّعْوَةِ ، تَحْتَ طَاعَةِ مُوسَىٰ ، فَنَجَّاهُ ٱللهُ وَهَلَكَ ٱلْبَاقُونَ . كَمَا قَالَ | ٱللهُ ، عَزَّوَجَلَّ ، « وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَٱلَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا ، » ، أَىْ ، دَخَلُوا فِى جُمْلَةِ مَنْ كَانَ لَهُمْ نَيْلٌ مِنَ ٱلْبَرَكَةِ وَٱلنِّعْمَةِ . الف - ۳۳۹

« . . . وَأَخَذَتِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ ، » ، فَالصَّيْحَةُ ، عَلَىٰ ظَاهِرِ مَا أَلِفَهُ ٱلنَّاطِقُ ، أَىْ ، مُنِعُوا ٱلْبَرَكَةَ ، وَخُوطِبُوا بِالظَّاهِرِ : « فَأَصْبَحُوا فِى دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ . » ، أَىْ ، أَقَامُوا عَلَى ٱلنِّفَاقِ ، وَثَبَتُوا عَلَى ٱلْأَمْرِ ٱلْأَوَّلِ . ثُمَّ قَالَ عَلَىٰ إِثْرِ ذٰلِكَ : « وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ . إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِئهِ ، » . وَقَصَّ ، عَزَّوَجَلَّ ، بَعْدَ ذٰلِكَ ، أَمْرَ مُوسَىٰ . ثُمَّ قَالَ فِى آخِرِ هٰذِهِ ٱلْقِصَّةِ : « فَلَوْلَا كَانَ مِنَ ٱلْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْفَسَادِ فِى ٱلْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ ، » . فَأُولُوا بَقِيَّةٍ ، عَلَىٰ أَصْحَابِ ٱلْوَدَائِعِ ، عَلَىٰ حَسَبِ مَا فَسَّرْنَا . فَعَرَّفَنَا ، شَأْنَ ٱلْمُسْتَوْدَعِينَ فِيمَا سَلَفَ مِنَ ٱلْقُرُونِ ، وَأَنَّهُمْ ، يَكُونُونَ أُمَنَاءَ عَلَى ٱلْوَدَائِعِ ، الَّتِى ، تَكُونُ بَقَايَا ٱلنُّطَقَاءِ وَٱلْأَتِمَّاءِ وَٱلْمُسْتَوْدَعِينَ ، فِى كُلِّ فَتْرَةٍ . وَهُمْ ، أَصْحَابُ تِلْكَ ٱلْبَقِيَّةِ ، وَهُمْ ، يَنْهَوْنَ ٱلنَّاكِثِينَ وَٱلظَّالِمِينَ ،

---

۲ — الف : بعد . ب ، ج : بعد مضى .
۲ — الف ، ب : لانه . ج : كانه .
۲ — الف ، ب : دون اللاحق . ج : دون اللواحق .
۳ — الف ، ب : واهل . ج : اهل .
٤ — آيه ۹٤ از سوره هود سورة ۱۱ : . . . برحمة منا واخذت الّذين ظلموا الصّيحة فاصبحوا فى ديارهم جاثمين .
٥ — الف : من كان . ب . ج : ماكان .
٦ — الف ، ج : على . ب : يعنى .
٦ — الف ، ب : ما الفه . ج : مالغه .
۷ — الف ، ب : وخوطبوا . ج : وخطبوا .
۷ — الف ، ب : على النفاق . ج : على‌الثاق .
۸ — دوآيه ۹٦ و ۹۷ از سورة هود سورة ۱۱ : . . . وملائه فاتّبعوا امرفرعون و ما امر فرعون برشيد .
۹ — ب ، ج : عزوجل . الف : ندارد .
۹ — الف ، ب : فى . ج : ندارد .
۹، ۱۰ — آيه ۱۱٦ از سورة ۱۱ : . . . ممن انجينا منهم واتّبع الّذين ظلموا ما اترفوا فيه وكانوا مجرمين .
۱۱ — الف ، ب : فاولوا . ج : فاولو .
۱۱ — الف ، ب : المستودعين . ج : مستودعين .
۱۲ — الف ، ج : وانهم يكونون امناء (ج : يكونوا امنا) على الودايع التى تكون بقايا النطقاء والاتماء والمستودعين فى كل فترة وهم اصحاب تلك البقية . ب : وانهم يكونون امناء تلك‌البقية .

عَنِ ٱلْفَسَادِ فِى ٱلدَّعْوَةِ، عِنْدَ غَيْبَةِ مُتِمِّ ٱلزَّمَانِ فِى زَمَنِ ٱلْفَتْرَةِ، كَمَا قَالَ ٱللهُ، عَزَّوَجَلَّ، «فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ ٱلْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْفَسَادِ فِى ٱلْأَرْضِ».

وَهٰكَذَا كَانَ سَبِيلُ لُوطٍ، قَبْلَ ظُهُورِ إِبْرَاهِيمَ، عَلَىٰ حَسَبِ مَا تَقَدَّمَ ٱلتَّفْسِيرُ بِه.

لَمَّا خَالَفُوا أَمْرَهُ، فِى ٱلتَّسْلِيمِ لِإِبْرَاهِيمَ، نَزَلَ عَلَيْهِمُ ٱلْعَذَابَ، فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ لِرَبِّهِ: «أَنَّ فِيهَا لُوطًا»، فَقَالَ ٱللهُ: «... نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا ٱمْرَأَتَهُ». فَكَذٰلِكَ، نَجَا لُوطٌ وَمَنْ تَبِعَهُ، وَخَسَفَ بِالْبَاقِينَ، كَمَا نَجَا شُعَيْبٌ وَمَنْ مَعَهُ، وَأَنْزَلَ ٱلْعَذَابَ عَلَى ٱلْبَاقِينَ.

وَقَالَ ٱللهُ، عَزَّوَجَلَّ، فِى قِصَّةِ لُوطٍ حِكَايَةً عَنْهُمْ: «... لَوْ أَنَّ لِى بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِى إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ.» فَالرُّكْنُ ٱلشَّدِيدُ، عَلَىٰ حَدِّ ٱلْأَتِمَّاءِ ٱلسَّبْعَةِ، لِأَنَّهُ سَبْعَةُ | أَحْرُفٍ، وَهُوَ ٱلرُّكْنُ ٱلَّذِى يَأْوِى الف ـ ٣٤٠
إِلَيْهِ ٱللَّوَاحِقُ، وَمِنْهُ يَقْبِسُونَ، وَبِهِ يَتَقَوَّىٰ أَمْرُهُمْ وَيَشْتَدُّ. فَدَلَّ بِهٰذَا ٱلْقَوْلِ، أَنَّهُ، لَمْ يَكُنْ مُتِمًّا، وَأَنَّهُ، كَانَ فِى عَصْرٍ لَا مُتِمَّ فِيهِ فَيَأْوِىَ إِلَيْهِ. لِأَنَّهُ، كَانَ فِى زَمَنِ ٱلْفَتْرَةِ، فِى آخِرِ ذَاكَ ٱلدَّوْرِ، فَكَانَ مُسْتَوْدَعًا مَأْمُونًا. فَلَمَّا ظَهَرَ إِبْرَاهِيمُ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، سَلَّمَ ٱلْوَدَائِعَ إِلَيْهِ، كَمَا ذَكَرَ ٱللهُ فِى قِصَّتِهِ، حَيْثُ قَالَ: «فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّى مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّى إِنَّهُ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ.»، وَأَمَرَ مَنْ خَالَفَهُ، أَنْ يُسَلِّمُوا إِبْرَاهِيمَ، وَأَوْعَدَهُمْ، أَنَّهُمْ، إِنْ خَالَفُوهُ، أَنْزَلَ عَلَيْهِمُ ٱلْعَذَابَ، أَىْ،

---

١ ــ الف، ب: غيبة. ج: غيبته.

٣ ــ درحاشيه نسخه الف آمده است: قصة لوط عليه السلام.

٤ ــ الف، ب: لربّه ان. ج: به انه.

٤ ــ آيه ٣٢ ازسورة العنكبوت سوره ٢٩: قال انّ فيها لوطا قالوا نحن اعلم بمن فيها لننجيّنه واهله الّا امرأته كانت من الغابرين.

٥ ــ الف، ب: لننجينه واهله الّا امراته. ج: التنجيت الامرانه.

٥ ــ الف، ب: نجا. ج: لجا.

٦ ــ الف، ج: ومن تبعه. ب: ومن معه.

٦ ــ درهر سه نسخه، بجاى انزل، نزل، آمده است.

٧ ــ آيه ٨٠ ازسوره هود سوره ١١: قال لو ان لى بكم.. الخ.

٨ ــ الف، ب: احرف. ج: حرف.

٨، ٩ ــ الف، ج: ياوى اليه. ب: ياوى.

٩ ــ الف: يقتبسون. ب: يقبسون ج: يقسون.

٩ ــ الف، ب: يتقوى. ج: نيقوى.

١٠ ــ الف، ب: فياوى. ج: فبادى.

١٠ ــ الف، ب: فترة. ج: الفترة.

١٠ ــ الف، ب: وكان. ج: مكان.

١١ ــ الف، ب: فلما. ج: فاما.

١٢ ــ الف، ب: فى قصته. ج: قصة.

١٢ ــ آيه ٢٦ ازسورة العنكبوت سورة ٢٩.

١٢ ــ الف، ب: يقول. ج: ندارد.

١٣ ــ الف، ب: لابراهيم. ج: ابراهيم.

١٣ ــ الف: ان خالفوا. ب، ج: ندارد.

يُقْطَعُونَ، فَقَالُوا لَهُ: «. . . ٱئْتِنَا بِعَذَابِ ٱللهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ ٱلصَّادِقِينَ. قَالَ رَبِّ ٱنْصُرْنِى عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْمُفْسِدِينَ.»، لِأَنَّهُمْ، نَافَقُوا وَٱسْتَنْكَفُوا عَنْ إِبْرَاهِيمَ، فَسَمَّاهُمْ مُفْسِدِينَ. فَلَمَّا ٱسْتَنْصَرَ ٱللهَ عَلَيْهِمْ، عُذِّبُوا عَلَىٰ يَدَىْ إِبْرَاهِيمَ. أَلَاتَرَاهُ، يَقُولُ عَلَىٰ إِثْرِ هَٰذِهِ ٱلْآيَةِ. قَوْلُهُ: «. . . ٱنْصُرْنِى عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْمُفْسِدِينَ. وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِٱلْبُشْرَىٰ قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلِ هَٰذِهِ ٱلْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ.»، وَمَنَعُوا ٱلْحَقَّ فِى غَيْرِ أَهْلِهِ، فَعِنْدَهَا قَالَ إِبْرَاهِيمُ: «أَنَّ فِيهَا لُوطًا،»، فَقِيلَ لَهُ: «. . . نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا ٱمْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ ٱلْغَابِرِينَ.»، فَأَهْلُهُ ٱلَّذِينَ نَجَوْا، كَانُوا، مَنْ تَابَعُوهُ عَلَى ٱلتَّسْلِيمِ لِإِبْرَاهِيمَ.

فَهَٰكَذَا، كَانَتْ قِصَّةُ لُوطٍ. لَمْ يَكُنْ مُتِمًّا، بَلْ كَانَ مُسْتَوْدَعًا مَأْمُونًا. ثُمَّ، ذَكَرَ ٱللهُ قِصَّةَ شُعَيْبٍ عَلَىٰ إِثْرِ قِصَّتِهِ. لِأَنَّهُ، كَانَ شَبِيهًا بِهِ فِى ٱلْحَدِّ وَٱلْمَنْزِلَةِ.

فصل

فَكَانَتْ هَٰذِهِ مَنْزِلَةُ لُوطٍ قَبْلَ ظُهُورِ إِبْرَاهِيمَ، وَمَنْزِلَةُ شُعَيْبٍ قَبْلَ ظُهُورِ مُوسَىٰ، وَمَنْزِلَةُ زَكَرِيَّا قَبْلَ ظُهُورِ عِيسَىٰ، عَلَيْهِمُ ٱلسَّلَامُ. هَٰذِهِ ٱلسُّنَّةُ فِى آخِرِ ٱلْأَدْوَارِ، سِوَىٰ مَا كَانَ فِى غَيْرِهِ مِنَ ٱلْأَعْصَارِ، فِى وَسَطِ كُلِّ دَوْرٍ، كَمَا ذَكَرَ ٱللهُ، عَزَّ وَجَلَّ، فِى قِصَّةِ دَاوُدَ وَطَالُوتَ.

---

١ — الف، ب: يقطعون. ج: يقطعوا.

١، ٢ — دوآيه ٢٩ و ٣٠ ازسورة العنكبوت سوره ٢٩: انكم لتاتون الرجال وتقطعون السّبيل وتاتون فى ناديكم المنكر فما كان جواب قومه الّا ان قالوا ائتنا بعذاب. . . الخ.

٢ — الف، ج: فلما استنصر. ب: استنصروا.

٣ — الف، ب: عذبوا. ج: عذابوا.

٣، ٤ — دوآيه ٣٠ و ٣١ از سورة العنكبوت سوره ٢٩.

٥ — الف، ج: ومنعوا. ب: وضعوا.

٥ — الف، ب: فعندها قال ابراهيم انّ فيها لوطا فقيل له نحن اعلم بمن فيها لننجينه واهله. ج: ندارد.

٨ — الف، ب: ذكرالله. ج: ذكرامه.

٩ — الف، ب: قصته. ج: قصه.

٩ — الف، ب: شبيها. ج: شبها.

٩ — الف، ب: والمنزلة. ج: والمنزل.

١٠ — درنسخه الف، فصل، نيامده است. درحاشيه نسخه تذكرداده شده است: قصة طالوت عليه‌السلام. ب: فصل. ج: سفيد است.

١١ — الف، ب: منزلة. ج: المنزله.

١٣ — الف، ب: فى وسط. ج: فى وتبط.

الف - ٣٤١ لَمَّا بَعَثَ اللهُ | لَهُمْ طَالُوتَ مَلِكًا، فَقَصَّ عَلَيْهِمْ نَبَأَهُ، ثُمَّ قَالَ: «... إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ...»، فَالتَّابُوتُ، عَلَى الْمُسْتَوْدَعِ، الَّذِي، كَانَ عِنْدَهُ الْوَدَائِعُ، الَّتِي، كَانَتْ بَقِيَّةَ آلِ مُوسَىٰ، يَعْنِي، الْأَتِمَّاءَ، وَآلِ هَارُونَ، يَعْنِي اللَّوَاحِقَ. «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ»، يَعْنِي اللَّاحِقَ، الَّذِي، كَانَ مَدَارُ الدَّعْوَةِ عَلَيْهِ، قَبْلَ دَاوُدَ، وَهُوَ إِشْمُوئِيلُ بْنُ هَلْقَا، وَأَمَرَهُمْ بِإِقَامَةِ طَاعَةِ طَالُوتَ، وَأَعْلَمَهُمْ، أَنَّهُمْ، يُنْصَرُونَ بِهِ عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ. «... إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»، أَيِ الدَّلِيلُ عَلَىٰ صِحَّةِ مَا أَقُولُهُ لَكُمْ، مِنْ أَمْرِ طَالُوتَ، أَنَّ الَّذِي هُوَ مُؤْتَمَنٌ عَلَى الْوَدَائِعِ، يَشْهَدُ لَهُ، وَيَأْمُرُكُمْ بِالتَّسْلِيمِ لَهُ، فَيَكُونُ فِي ذَٰلِكَ، صِحَّةٌ لِدَعْوَاهُ.

قَالُوا: وَكَانُوا يُقَدِّمُونَ التَّابُوتَ أَمَامَهُمْ، إِذَا رَحَلُوا. أَيْ، كَانُوا يُقَدِّمُونَهُ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ، وَيَرْجِعُونَ إِلَيْهِ فِي الرَّأْيِ وَالْمَشْوَرَةِ. وَكَانَ فِي التَّابُوتِ السَّكِينَةُ، أَيْ، سَكَنُوا إِلَىٰ قَوْلِهِ. لِأَنَّهُ، كَانَ يَسْتَفْتِحُ بِالْوَدَائِعِ، فَيُفْتَحُ عَلَيْهِ. كَمَا قَالُوا: إِنَّهُمْ، كَانُوا يَسْمَعُونَ مِنَ التَّابُوتِ مِثْلَ صَوْتِ السِّنَّوْرِ. فَكُلَّمَا سَمِعُوا ذَٰلِكَ الصَّوْتَ، رَحَلُوا وَنُصِرُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ، وَكُلَّمَا لَمْ يَسْمَعُوا ذَٰلِكَ الصَّوْتَ، أَقَامُوا. أَيْ، كُلَّمَا اسْتَفْتَحَ هَٰذَا الْمُسْتَوْدَعُ، فَاسْتَنَارَ لَهُ بِالْجَارِي، إِمْتَثَلُوا مَا قِيلَ لَهُمْ، فَنُصِرُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ، وَأَيْقَنُوا بِالنَّصْرِ. وَكُلَّمَا لَمْ يَسْمَعُوا مِنَ التَّابُوتِ صَوْتَ

---

١ – الف ، ب : طالوت . ج : طالوط .

١ – الف ، ب : نباءه . ج : بناه .

٢،١ – اشاره است به آيه ٢٤٧ و آيه ٢٤٨ ازسورة البقرة سوره دوم : وقال لهم نبيّهم انّ الله قد بعث لكم طالوت ملكا قالوا انّىٰ يكون له الملك علينا و نحن احقّ بالملك منه و لم يؤت سعة من المال قال انّ الله اصطفاه عليكم وزاده بسطة فى العلم والجسم والله يؤتى ملكه من يشاء والله واسع عليم . وقال لهم نبيّهم انّ آية ملكه ان ياتيكم التّابوت فيه سكينة من ربّكم وبقيّة مما ترك آل موسى وآل هارون تحمله الملائكة انّ فى ذلك لآية لكم ان كنتم مؤمنين .

٤ – درهرسه نسخه، فقال، آمده است .

٤ – الف ، ب : يعنى اللاحق . ج : يعنى اللواحق .

٥ – الف ، ب : قبل . ج : قيل .

٥ – الف ، ج : اشمويل . ب : اشموئيل .

٧،٦ – الف : فيه سكينة من ربّكم . ب ، ج : ندارد .

٩ – الف ، ب : وكانوا . ج : اولوا كانوا .

١١ – الف ، ب : يستفتح . ج : سيفتح .

١٢ – الف ، ب : السنور . ج : السنوز .

ٱلسُّنُّورِ، أَقَاموا . أَىْ ، كُلَّمَا لَمْ يُفْتَحْ عَلَىٰ هٰذَا ٱلْمُسْتَوْدَعِ ، وَلَمْ يَتَبَيَّنْ لَهُ مِنَ ٱلْجَارِى شَىْءٌ ، أَمْسَكُوا ، حَتَّىٰ يُفْتَحَ عَلَيْهِمْ ، فَيَمْتَثِلُوا مَا يُؤْمَرُونَ بِهِ . فَذَكَرَ : « . . . بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ ، » ، كَمَا ذَكَرَ فِى قِصَّةِ شُعَيْبٍ ، فَقَالَ : « بَقِيَّتُ ٱللّٰهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ، » ، فَالْبَقِيَّتُ عَلَىٰ مَا فَسَّرْنَا ، هِىَ ٱلْوَدَائِعُ ٱلَّتِى ، تَكُونُ مَرْفُوعَةً عِنْدَ ٱلْمُسْتَوْدِعِينَ | فِى زَمَنِ ٱلْفَتْرَةِ ، الف - ۳۴۲ وَإِذَا غَابَ مُتِمُّ الزَّمَانِ . وَهِىَ ، السُّنَّةُ ٱلْجَارِيَةُ فِى كُلِّ دَوْرٍ فِى ٱلْمُسْتَوْدِعِينَ . وَكَانَ شُعَيْبٌ مِنْهُمْ كَمَا ذَكَرْنَا ، وَلَمْ يَكُنْ مُتِمًّا .

وَرُبَّمَا ، كَانَتِ ٱلْفَتْرَةُ فِى وَسَطِ ٱلدَّوْرِ ، إِلَّا أَنَّ آخِرَ كُلِّ دَوْرٍ لَا يَخْلُوا مِنْهَا ، وَيَقُومُ فِيهَا ٱلْمُسْتَوْدَعُونَ ، وَيَكُونُونَ أُمَنَاءَ ٱللّٰهِ ، يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ أَهْلُ ٱلدَّعْوَةِ بِأُمُورِهِمْ ، يَأْمُرُونَهُمْ بِمَا يَكُونُ فِيهِ صَلَاحُهُمْ وَرُشْدُهُمْ . تَصْدِيقُ ذٰلِكَ ، قَوْلُ ٱللّٰهِ ، عَزَّ وَجَلَّ : « فَلَوْلَا كَانَ مِنَ ٱلْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْفَسَادِ فِى ٱلْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ . » ، يَعْنِى ، أَنَّ قَلِيلًا مِنْ أَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ يَنْجُونَ فِى ٱلْفَتْرَةِ ، وَيَغْلِبُ ٱلْمُنَافِقُونَ ، بِضَعْفِ أَمْرِ ٱلْمُسْتَوْدِعِينَ ، عِنْدَ غَيْبَةِ ٱلْأَتِمَّاءِ . وَإِذَا ٱسْتَقَامَ ٱللَّاحِقُ ، ٱلَّذِى ، يَدُورُ عَلَيْهِ ٱلْأَمْرُ ، غَلَبَ ٱلْأَوْلِيَاءُ . كَمَا كَانَ أَمْرُ ٱلسَّكِينَةِ أَيَّامَ طَالُوتَ ، فِى وَسَطِ ٱلشَّرِيعَةِ فِى عَصْرِ دَاوُدَ ، كَمَا قَدْ ذَكَرْنَا . لِأَنَّ دَاوُدَ كَانَ لَاحِقًا وَلَمْ يَكُنْ مُتِمًّا ، عَلَىٰ مَا قَدْ تَقَدَّمَ ٱلْقَوْلُ بِهِ . وَقَدْ جَرَىٰ فِى هٰذَا ٱلدَّوْرِ ، فِى وَسَطِ ٱلشَّرِيعَةِ نَحْوَ ذٰلِكَ . وَسَوْفَ نَشْرَحُ ذٰلِكَ فِى بَابِ ذِكْرِ ثَالِثِ ٱلْأَتِمَّاءِ إِنْ شَاءَ ٱللّٰهُ . وَبِهِ ٱلْحَوْلُ وَٱلْقُوَّةُ .

---

۱ ــ الف : لم يستبن . ب ، ج : لم يتبين . ۲ ــ الف : عليه فيمتثلوا مايومروا به . ب ، ج : عليها فيمثلوا مايومروا به .

۳ ــ الف ، ج : بقيّة . ب : بقيّت . ۴ ــ الف ، ب : ما قد . ج : ما .

۵ ــ الف : شعيب . ب ، ج : شعيبا .

۶ ــ درحاشيه نسخه الف آمده است : ان اخر كل دورلايخلو من الفترة وينجو قليل منهم فى الفترة .

۷ ــ الف ، ب : الّا . ج : الى . ۷ ــ الف ، ب : لايخلو . ج : لايخلوا .

۸ ــ الف ، ج : المستودعون . ب : المستودعين . ۸ ــ الف ، ب : باموورهم . ج : بامرهم .

۱۲ ــ الف ، ب : بضعف . ج : يضعف . ۱۲ ــ الف ، ب : اللاحق . ج : اللواحق .

۱۳ ــ الف ، ب : غلب . ج : غلبه . ۱۳ ــ الف : طالوت . ب : لوط . ج : طالوط .

۱۴ ــ الف ، ب : كان لاحقا . ج : لاحقا . ۱۵ ــ الف ، ب : ان شاءالله . ج : ان الله .

وَنَقُولُ :

إنَّ جِرْجِيسَ لَمْ يَكُنْ لَامُتِمًّا، وَلَا لَاحِقًا، فِى ذٰلِكَ ٱلدَّوْرِ. لِأَنَّ ٱلْفَتْرَةَ قَبْلَ ظُهُورِ مُحَمَّدٍ، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، كَانَتْ أَطْوَلَ مُدَّةً مِنَ ٱلْفَتْرَةِ فِيمَا تَقَدَّمَ مِنَ ٱلْأَدْوَارِ. وَقَدِ ٱتَّفَقَتِ ٱلْأُمَّةُ فِى ظَاهِرِ ٱلْأَمْرِ، أَنَّهُ، بُعِثَ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، عَلَىٰ حِينِ فَتْرَةٍ. وَزَمَنِ ٱلْفَتْرَةِ، إِنَّمَا تُقَالُ: فَتْرَةٌ، لِأَنَّهُ، لَا يَكُونُ فِيهِ مُتِمٌّ. وَقَالَ ٱللّٰهُ، عَزَّ وَجَلَّ، وَقَوْلُهُ أَصْدَقُ ٱلْحَدِيثِ: «يَا أَهْلَ ٱلْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ ٱلرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَٱللّٰهُ عَلَىٰ كُلِّ | شَىْءٍ قَدِيرٌ.» الف - ٣٤٣ بِٱلْفَتْرَةِ قَبْلَ مَبْعَثِهِ، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. وَمَعْنَى ٱلْفَتْرَةِ، أَنْ لَا يَكُونَ فِى ذٰلِكَ ٱلْعَصْرِ مُتِمٌّ، كَمَا قُلْنَا. وَإِلَّا فَمَا مَعْنَى ٱلْفَتْرَةِ، وَهٰذَا تَصْدِيقٌ لِمَا قُلْنَا: إِنَّ جِرْجِيسَ لَمْ يَكُنْ مُتِمًّا وَلَا لَاحِقًا، وَكَانَ ٱلْأَمْرُ فِى غَايَةِ ٱلضَّعْفِ فِى ذٰلِكَ ٱلزَّمَانِ. وَرُوِىَ عَنِ ٱلصَّادِقِ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، أَنَّهُ سُئِلَ، فَقِيلَ لَهُ: مَنْ كَانَ ٱلْإِمَامَ قَبْلَ ظُهُورِ ٱلنَّبِىِّ، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: لَمْ يَكُنْ إِمَامٌ وَكَانَ زَمَنَ فَتْرَةٍ. فَقِيلَ لَهُ: فَلَمْ يَكُنْ لِلّٰهِ فِى ٱلْأَرْضِ حُجَّةٌ؟ قَالَ: بَلَىٰ، كَانَ فِى ٱلْمُسْتَوْدَعِينَ، ثُمَّ صَارَتْ فِى ٱلْمُسْتَخْلَفِينَ، فَكَانُوا حُجَجَ ٱللّٰهِ عَلَىٰ خَلْقِهِ. فَقَدْ دَلَّكَ بِهٰذَا، أَنَّ جِرْجِيسَ لَمْ يَكُنْ مُتِمًّا وَلَا لَاحِقًا، وَإِنْ كَانَ مِمَّنْ أَنْعَمَ ٱللّٰهُ عَلَيْهِ.

وَأَمَّا ٱلْآيَةُ فِى قَوْلِ ٱللّٰهِ، عَزَّ وَجَلَّ: «... كَفَىٰ بِٱللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ ٱلْكِتَابِ.» فَٱلْمُخَاطَبَةُ وَقَعَتْ فِى ٱلظَّاهِرِ، بِٱلْكُفَّارِ، ٱلَّذِينَ، أَنْكَرُوا نُبُوَّةَ مُحَمَّدٍ، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ

---

٢ ـ درحاشيه نسخه الف آمده است : ذكر سرجيس .

٢ ـ درهرسه نسخه، متما، آمده است .

٢ ـ الف ، ب : ولا . ج : لا و .

٢ ـ درهرسه نسخه، سرجيس، آمده است .

٤ ـ الف ، ب : فى ظاهر . ج : وظاهر .

٤ ـ الف : يقال . ب ، ج : تقال .

٥ ـ آيه ١٩ از سورة المائدة سورة پنجم .

٧ ـ الف : مبعثه . ب : مبعثه (ص) . ج : بعث .

١١ ـ الف : فلم يكن . ب : لم يكن . ج : يكن .

١٢ ـ الف ، ب : بلى . ج: بلا .

١٢ ـ الف ، ج : صارت . ب : صار .

١٢ ـ الف : فكانوا . ب ، ج : وكانوا .

١٤ ـ آيه ٤٣ از سورة الرعد سوره ١٣ : ويقول الّذين كفروا لست مرسلا قل كفى بالله شهيدا بينى و بينكم ومن عنده علم الكتاب .

١٥ ـ الف ، ب : الّذين . ج : الّذى .

وَآلِهِ، وَٱلْمَعْنَىٰ، رَاجِعٌ إِلَى ٱلْأَضْدَادِ، ٱلَّذِينَ، أَنْكَرُوا حَدَّ ٱلْأَسَاسِ، ٱلَّذِى، أَدَّىٰ عَنْهُ إِلَىٰ أَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ، كَمَا أَدَّىٰ مُحَمَّدٌ، صَلَّى ٱللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، إِلَىٰ أَهْلِ ٱلشَّرِيعَةِ. فَقَالَ ٱللهُ، عَزَّوَجَلَّ، فِى أَوَّلِ هٰذِهِ ٱلْآيَةِ: «وَقَدْ مَكَرَ ٱلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلّٰهِ ٱلْمَكْرُ جَمِيعًا،»، أَىْ، أَنَّ ٱلسُّنَّةَ قَدْ جَرَتْ فِى مَنْ تَقَدَّمَ مِنَ ٱلْأَضْدَادِ، فِى إِنْكَارِهِمْ حَدَّ ٱلْأَسَاسِ، فِى كُلِّ دَوْرٍ. «... فَلِلّٰهِ ٱلْمَكْرُ جَمِيعًا،»، فَٱللهُ، عَلَى ٱلنَّاطِقِ ٱلْقَائِمِ مَقَامَ ٱللهِ. «... يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ،»، أَىْ، يَعْلَمُ مَا يَجْرِى إِلَيْهِ مَا يُسِرُّونَ مِنَ ٱلنِّفَاقِ. «... وَسَيَعْلَمُ ٱلْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى ٱلدَّارِ.»، فَٱلْكُفَّارُ، عَلَى ٱلَّذِينَ سَتَرُوا أَمْرَ ٱلْأَسَاسِ عَنْ أَهْلِ ٱلدَّعْوَةِ. وَٱلدَّارُ، عَلَى ٱلدَّعْوَةِ، أَىْ، سَوْفَ يَعْلَمُونَ، أَنَّ ٱلْمَكْرَ يَحِيقُ بِهِمْ، وَأَنَّ ٱلْعُقْبَىٰ فِى أَمْرِ ٱلدَّعْوَةِ تَصِيرُ إِلَى ٱلْأَسَاسِ.

«وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا،»، وَٱلْمُرْسَلُ، مَعْنَاهُ، ٱلْمُطْلَقُ، ٱلَّذِى، يُدِيرُ أَمْرَهُ كَيْفَ يَشَاءُ، أَىْ، أَنَّ ٱلْأَضْدَادَ، ٱلَّذِينَ، كَتَمُوا حَدَّهُ، ادَّعَوْا، أَنَّ ٱلْأَمْرَ غَيْرُ مُفَوَّضٍ إِلَى ٱلْأَسَاسِ، الف - ٣٤٤ فَيَصِيرُ مُرْسَلًا فِى ٱلدَّعْوَةِ، يُدِيرُ فِيهَا كَيْفَ يَشَاءُ.

«... قُلْ كَفَىٰ بِٱللهِ شَهِيدًا بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ ٱلْكِتَابِ.»، فَٱللهُ، عَلَى ٱلنَّاطِقِ، كَمَا بَيَّنَّا. لِأَنَّهُ، قَدْ قَامَ مَقَامَ ٱللهِ، أَىْ، هُوَ شَهِيدٌ لَهُ بِٱلْأَسَاسِيَّةِ، فِيمَا يُخَاطِبُ بِهِ أَهْلَ ٱلنَّجْدَيْنِ. وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ ٱلْكِتَابِ، عَلَى ٱلْأَسَاسِ نَفْسِهِ، لِأَنَّهُ، صَاحِبُ ٱلتَّأْوِيلِ، ٱلَّذِى، هُوَ عِلْمُ ٱلْكِتَابِ. أَىْ، فِيمَا يَظْهَرُ مِنَ ٱلْأَسَاسَيْنِ، فِى مُخَاطَبَةِ أَهْلِ ٱلنَّجْدَيْنِ بِٱلظَّاهِرِ وَٱلْبَاطِنِ، كِفَايَةٌ وَشَهَادَةٌ عَلَىٰ مَرْتَبَةِ ٱلْأَسَاسِ وَمَنْزِلَتِهِ، وَعَلَىٰ بُطْلَانِ دَعْوَةِ ٱلْأَضْدَادِ ٱلْمُنْكِرِينَ لَهُ، ٱلْمَاكِرِينَ بِهِ، وَٱللهُ

---

١ – الف، ب : انكروا . ج : كفروا .

٣ – آيه ٤٢ ازسورة الرعد سوره ١٣ : وقد مكرالذين من قبلهم فللّه المكر جميعا يعلم ماتكسب كل نفس وسيعلم الكفر لمن عقبى الدار .

٦ – الف، ب : وسيعلم الكفارلمن عقبى الدار . ج : ويتعلم لمن عقب الدار.

٦ – الف، ب: ستروا . ج: اشتروا.

٧ – الف : يحيق بهم . ب : بحيوتهم . ج : يحتويهم .

٩ – الف، ب : يدبر امره . ج : النذيرلوامره .

١٠ – الف، ب : غيرمفوض . ج : عن مفرض .

١١ – الف، ب : يدبر . ج : يدير.

١٣ – الف : يشهد له . ب : شهيد له . ج : شهيد .

١٣ – الف : فيما . ب، ج : فيها .

١٦ – الف، ب : به . ج : ندارد .

يَمْكُرُ بِهِمْ، وَ لِلّٰهِ الْغَلَبَةُ عَلَيْهِمْ فِي مَكْرِهِمْ، فِي جَمِيعِ ٱلدَّعْوَةِ، إِلَىٰ آخِرِ ٱلدَّوْرِ. وَ هٰذَا مَعْنَى ٱلْآيَةِ إِذَا جَعَلْتَهَا عَلَى ٱلتَّأْوِيلِ. فَأَمَّا فِي ظَاهِرِ تَفْسِيرِ قَوْلِهِ، عَزَّوَجَلَّ: «... ٱلَّذِى عِنْدَهُ عِلْمُ ٱلْكِتَابِ.»، قَالَتِ ٱلعَامَّةُ: هُوَ عَبْدُاللهِ بْنُ سَلَامٍ، وَ قَالَتِ ٱلشِّيعَةُ: هُوَ، أَمِيرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ. وَ كِلَا ٱلتَّفْسِيرَيْنِ يَدُلُّ عَلَىٰ مَا قُلْنَا. لِأَنَّ ٱلْأَسَاسَ، هُوَ، عَبْدُاللهِ، عَلَى ٱلْحَقِيقَةِ، لِأَنَّهُ، قَامَ بِخَالِصِ ٱلْعُبُودِيَّةِ لِلنَّاطِقِ، الْقَائِمِ مَقَامَ ٱللهِ. وَ رُوِىَ عَنْهُ، أَنَّهُ قَالَ: أَنَا عَبْدُاللهِ، وَ أَخُو رَسُولِهِ، لَايَقُولُهَا بَعْدِى إِلَّا كَذَّابٌ. أَىْ، أَنَّهُ ٱلْأَسَاسُ، الْقَائِمُ بِخَالِصِ ٱلْعُبُودِيَّةِ، وَ لَهُ حَدُّ ٱلْأَسَاسِيَّةِ، لَايَدَّعِيهَا بَعْدَهُ إِلَّاكَذَّابٌ. فَمَنِ ٱدَّعَاهَا فِي عَصْرِهِ، وَ زَاحَمَهُ فِي مَنْزِلَتِهِ، فَهُوَ كَذَّابٌ فِي دَعْوَاهُ، وَ مَنِ ٱدَّعَىٰ، أَنَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، يَكُونُ نَاطِقاً لَهُ أَسَاسٌ، فَهُوَ كَذَّابٌ. وَ ابْنُ سَلَامٍ، فَسَلَامٌ، عَلَى ٱلنَّاطِقِ، لِأَنَّهُ، سَلَّمَ لِلْأَصْلَيْنِ، حَتَّىٰ بَلَغَ حَدَّ ٱلنُّطَقَاءِ، وَ سَلَّمَ ٱلْأَسَاسِيَّةَ، إِلَىٰ مَنْ كَانَ مِنْهُ مُسَلِّمًا بِمَا جَرَىٰ إِلَيْهِ مِنَ ٱلْأَصْلَيْنِ فِي أَمْرِهِ، بِأَمْرٍ مِنَ ٱلْبَارِى، جَلَّ وَ تَعَالَىٰ. وَ سَلَّامٌ بِالتَّشْدِيدِ، كُرِّرَ فِيهِ تَسْلِيمُهُ لِلْأَصْلَيْنِ، فِيمَا جَرَىٰ إِلَيْهِ. وَ تَسْلِيمُهُ إِلَى ٱلْأَسَاسِ، أَمْرَ ٱلْأَسَاسِيَّةِ، فَهُوَ ٱبْنُهُ، الَّذِى، وَرَّثَهُ ٱلْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ.

وَ أَمَّا ٱلْقَوْلُ فِي جِرْجِيسَ: «أَنَّهُ، كَانَ سَادِسَ ٱلْأَئِمَّاءِ مِنْ أَوْلَادِ ٱلْمَسِيحِ.»

فَإِنَّ جِرْجِيسَ قَدْ شَهِدَ لِمُحَمَّدٍ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، بِالنُّبُوَّةِ، وَلَكِنْ لَمْ يَكُنْ مُتِمًّا وَلَا لَاحِقًا، وَ لَاخَرَجَ تَأْوِيلُ فِيهِ هذه ٱلْآيَةِ بَاطِنًا. فَلَوْ ذُكِرَ أَيْضًا فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ: «... وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ ٱلْكِتَابِ.»، لَكَانَ صَحِيحاً. لِأَنَّ، مَنْ كَانَ عَارِفاً مِنَ ٱلْحُدُودِ ٱلْمُتَقَدِّمَةِ كَانَ عِنْدَهُ عِلْمُ

١ـ الف، ب: يمكر بهم. ج: مكرهم.
۴ـ الف: يدل. ب، ج: تدل.
۸ـ الف: ناطق. ب، ج: ناطقا.
۹ـ الف، ب: بماجرى. ج: بماجراى.
١٠ـ الف، ب: بماجرى. ج: بماجرى.
١٢ـ الف، ب: فهوابنه. ج: فهو الله.
١٣ـ ظاهرا. از انه كان، تا، فان جرجييس، قول صاحب محصول است.
١۵ـ الف، ب: خرج. ج: جرح.

۴ـ الف، ب: و كلا. ج: و كل.
۸ـ الف، ب: دعواه. ج: دعواة.
۹ـ الف: يسلم. ب، ج: سلم.
١٠ـ الف: منه. ب، ج: الى من كان منه.
١١ـ الف، ب: كرر. ج: كور.
١٣ـ الف، ج: سرجيس انه كان. ب: ان سرجيس كان.
١۵ـ الف: هذه الاية. ب: هذا الاية. ج: هذه اية.

ٱلْكِتَابِ، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ حَدُّهُ حَدَّ ٱلْاِتْمَّاءِ وَ ٱللَّوَاحِقِ. وَكَانَ جِرْجِيسُ، مَنْ نُظَرَاءِ مَنْ رُوِيَتْ فِيهِمُ ٱلْأَخْبَارُ عَنِ النَّبِي، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، و عَنِ الأئِمَّة، عَلَيهِمُ السَّلَامُ، أَنَّهُمْ كَانُوا مَنْ بَقَايَا حَمَلَةِ الحُجَّةِ قَبْلَ ظُهُورِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. وَ أَسْمَاؤُهُمْ مَشْهُورَةٌ عِنْدَ ٱلْعُلَمَاءِ. وَ مِنْهُمْ مَنْ سَلَّمَ لِمُحَمَّدٍ، صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ مِنْهُمْ، مَنْ كَفَرَ وَ جَحَدَ وَ عَانَدَ عَلَىٰ يَقِينٍ وَ مَعْرِفَةٍ، تَنَافُساً عَلَىٰ مَرْتَبَتِهِ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، وَ طَمَعًا فِيمَا لَمْ يَجْعَلْهُ ٱللّٰهُ لَهُ أَهْلًا، كَمَا قَدْ جَرَى ٱلشَّرْحُ بِهِ، فِي قِصَةِ مُوسَىٰ وَ فِرْعَوْنَ وَ غَيْرِهَا مِنَ ٱلْقِصَصِ، فِي آخِرِ ٱلْأَدْوَارِ، الَّتِي، تَقَدَّمَتْهُمْ، إِلَّا أَنَّ هٰؤُلَاءِ، الَّذِين، كَانُوا فِي آخِرِ دَوْرِ ٱلْخَامِسِ، قَبْلَ ظُهُورِ مُحَمَّدٍ، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، كَانُوا أَضْعَفَ حَالاً، لِطُولِ أَمْرِ ٱلْفَتْرَةِ، وَ ضَعْفِ أَمْرِ الدَّعْوَةِ. وَ مِمَّنِ ٱشْتَهَرَ أَمْرُهُ عِنْدَ ٱلْخَاصِّ وَ الْعَامِّ، فِي هٰذِهِ ٱلْآيَةِ، قَوْمٌ قَدْ ذُكِرَ بَعْضُهُمْ، وَ عُرِفَ، وَ رُوِيَتْ فِيهِ ٱلْأَخْبَارُ. مِنْهُمْ، أُمَيَّةُ بْنُ أَبِي ٱلصَّلْتِ، كَانَ مِنَ ٱلْبَالِغِينَ فِي ٱلْعِلْمِ، فَطَمِعَ أَنْ يَنَالَ مَرْتَبَةَ ٱلنَّاطِقِ، فَلَمَّا أُزِيلَتْ عَنْهُ، وَ فَازَ بِهَا ٱلنَّبِيُّ، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، كَفَرَ بِهِ وَ جَحَدَهُ، وَ حَدِيثُهُ مَشْهُورٌ عِنْدَ ٱلْعَامَّةِ، وَ قَالَ فِيهِ رَسُولُ ٱللّٰهِ، صَلَى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: آمَنَ بِلِسَانِهِ وَكَفَرَ بِقَلْبِهِ. وَكَانَ مَنْ يَظُنُّ، أَنَّهُ، مِمَّنْ سَلَّمَ ٱلْأَمْرَ، قَوْمٌ قَدْ ذُكِرُوا، وَ رُوِيَتْ فِيهِمُ ٱلْأَخْبَارُ ظَاهِرا، وَ عُرِفَتْ مَرَاتِبُهُمْ بَاطِنًا. وَكَانَ جِرْجِيسُ مِنْهُمْ، وَ كَانَ مَحْمُودَ ٱلْأَمرِ، وَ لٰكِن لَمْ يَكُنْ لَهُ مَرْتَبَةُ ٱلتَّمَامِيَّةِ وَ ٱللَّوَاحِقِ. وَ هٰكَذَا، جَرَتِ ٱلسُّنَّةُ فِيمَا تَقَدَّمَ مِنَ ٱلشَّرائِعِ، إِلَّا أَنَّ فِي أَحْوَالِهِم اخْتِلَافٌ، لِاخْتِلَافِ أَحْوَالِ ٱلْأَدْوَارِ، وَ بِهٰذَا أَخْبَرَ ٱلنَّبِيُّ، صَلَّى ٱللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ وَعَدَ أَنْ يَكونَ فِي آخِرِ هٰذَا الدَّوْرِ، حَيْثُ يَقُولُ: «إِنَّ ٱلْإِسلَامَ

۱ـ الف، ب: من نظراء من. ج: من نظه امن.

۳ـ الف، ج: و اسماءهم. ب: و اسماؤهم.

۳ـ الف: حملة الحجة، ب: جملة الحجة. ج: جمله الحجه.

۴ـ الف، ب: جحد. ج: حجد.

۵ـ الف، ج: مرتبة. ب: مرتبته.

۶ـ الف، ب: تقدمتهم. ج: تقدمهم.

۶ـ الف: غيرها. ب، ج: غيرهما.

۷ـ الف، ب: حالا. ج: مالا.

۹ـ الف، ج: ابی الصلت. ب: ابی الصلب.

۱۰ـ الف: وفاز بها النبی. وفاز بها محمد. ج: وفاء بها النبی.

۱۲ـ الف: و كان ممن. ب، ج: و كان من يظن انه ممن.

بَدَأَ غَرِيباً وَ سَيَعُودُ غَرِيباً، فَطُوبَىٰ لِلْغُرَباء.» وَ قَوْلُهُ، عَلَيْهِ ٱلسَّلَامُ، «إِنْ هٰذا الدِّينَ لَيأْرِزُ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ كَمَا تَأْرِزُ ٱلْحَيَّةُ إِلَىٰ جُحْرِهَا.» وَ قَوْلُهُ: «إِنَّ ٱلدِّينَ لَيَعْقِلَنَّ مِنَ ٱلْمَدِينَةِ مِعْقَلَ ٱلْأُرْوِيَّةِ

مِنْ رَأْسِ ٱلْجَبَلِ.» وَ قَوْلُهُ: «لَاتَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّىٰ تَصِيرَ ٱلسَّنَةُ كَالشَّهْرِ، وَ ٱلشَّهْرُ كَالْجُمُعَةِ، و ٣

ٱلْجُمُعَةُ كَالْيَوْمِ، وَ الْيَوْمُ كالسَّاعَةِ. وِ ٱلْقَوْلُ فِي شَرْحِ هٰذا ٱلْبَابِ يَضِيْقُ.

١ـ الف، ج. تارز. ب: تارزت. ٢ـ الف: ليعقل من المدينة. ب: ليعقل طلى المدينة. ج: ليعقل طلب المدينة.

٢ـ الف، ب: معقل الاروية. ج: معتل الاردية. ٣ـ الف: حتى تكون. ب، ج: حتى تصير.

۴ـ الف، ب: يضيق. ج: ندارد.

در ذيل نسخهٔ الف بعد از يضيق، چنين آمده است: ما فى هذا الدور... انه كان شبيه خامس النطقاء و فى ذكر رابع... انه كان شبيه رابع النطقاء و ان سبيله بحد الاربعة... سائر الكواكب و ماجرى من الغلط فى هذا الباب... القول فى ان خامس النطقاء كان تربيته من امه و ان ثالث الاتماء فى هذا الدور لم يكن له تربية من امٍ ولا ابٍ فلذلک قيل لاشرقية و لاغربية و ماجرى من القول فى تاويل هذه الآية الله نور السموات و الارض و القول فى ان هذا دليل على ثالث الاتماء و انه كانت له قصة ندانى ما قد بنى عليه تاويل هذه الاية و ان قصته تشبه قصة خامس النطقاء و ان الارض خلت فى ذلک العصر من لاحق كان يدور الامر عليه و ماجرى من القول فى هذه القصة و نحن نقول ان الارض لم تخل بعد مضى الثانى من الاتماء و لا فى شيىء من عصر ثالث الاتماء من لاحق كان بدور الامر عليه و من مستودع كان المفزع اليه بل كان المستودع الذى كان مفزع اللواحق اليه قائما بينهم و كان اللاحق الذى يدور الامر عليه قائما بينهم.

ثم تتميم هذه السخة الشريفة يوم الجمعة الثانى من شهر شعبان الكريم من سنة ١٣١٣ ثلاث عشر بعد الالف و ثلاثمائة من الهجرة الطاهرة سلام الله على صاحبها و آله الطاهرين.

در ذيل نسخه ب بعد از يضيق، چنين آمده است: تمت تمام بخط اقل مما ليک سيدنا و مولانا داعى الوقت و الزمان نور المهتدين مولانا عبد القادر نجم الدين اطال الله بقاءه الى يوم الدين عبدالرسول بن ملامزين الشيخ الفاضل سليما نجى بن ملا على بها ملاامين الماذون سيدى على ثبته الله على طاعته و طاعة و ليه و طاعة داعيه بحق سيدنا محمد و آله الطاهرين فى اليوم العشرين من شهر ربيع‌الاول سنة ١٢٧٨ من هجرة النبى صلى الله عليه و آله تم فى موضع.

يا قارى الخط قل بالله مجتهدا اغفـر لكاتبـه يـا خير معبود

در ذيل نسخه ج بعد از هذا الباب، چنين آمده است: تمت الكتاب تمام شد قد وقع الفراغ من تحرير هذه النسخة فى الثامن عشر الجمعة من شهر شعبان الكريم من سنة ١٣٥١ ﻫ المطابق للتاريخ السادس عشر من شهر دسمبر سنة ١٩٣٢ع فى برهانپور حررها من النسخة القديمة الاقل الاحقر شبخ آدم ابن الماجد الشيخ محمد على السورتى.

فهرس أسماء الأشخاص

فهرس اسماء الفرق و الطوائف

فهرس اسماء الكتب

فهرس اسماء الاماكن

فهرس الاشعار

فهرس المصطلحات

فهرس الأحاديث و الرّوايات

احاديث خاتم الانبياء محمّدبن عبدالله صلّی‌الله علیه و آله:

«اَلْمُرْجِئَةُ يَهُودُ هٰذِهِ الْأُمَّةِ، وَ الرّافِضَةُ نَصارىٰ هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ، وَ ٱلْقَدَرِيَّةُ مَجُوسُ هٰذِهِ ٱلْأُمَّةِ» ۳/۱۶۳

«كائِنٌ فِي أُمَّتِيْ مَسْخٌ وَ خَسْفٌ» ۵/۱۷۳

سَأَلَهُ ٱلحارِثُ بْنِ هِشامٍ، فَقالَ: يا رَسُولَ ٱللهِ كَيْفَ يَأْتِيک ٱلْوَحْيُ؟ فَقالَ: «أَحْياناً يَأْتِينِيْ مِثْلَ صَلْصَلَةِ الْجَرَسِ وَ هُوَ أَشَدُّهُ عَلَيَّ فَيُفْصَمُ عَنِّيْ وَ قَدْ وَعَيْتُ ما قالَ، وَ أَحْياناً يَتَمَثَّلُ لِيَ ٱلمَلَکُ فَيُكَلِّمُنِى فَأَعِىْ ما يَقُولُ» ۵/۱۸۷

«اَنَا أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنِّي الْأَرْضُ وَ لافَخْرَ» ۱/۲۱۷

«أَنَا أَوَّلُ مَنْ يَقْرَعُ بابَ الْجَنَّةِ وَ لافَخْرَ» ۲/۲۱۷

«لَوْ لا أَنْ تَقُولَ فِيکَ طائِفَةٌ مَنْ أُمَّتِي ما قالَتِ النَّصارىٰ فِي الْمسِيحِ» ۶/۲۴۴

«مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلاهُ اَللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ وَ اَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ» ثُمَّ قالَ: «هَلْ سَمِعْتُمْ»؟ «قالُوا: «نَعَمْ»، قالَ: «اَللّٰهُمَّ اَشْهَدْ أَنِّي قَدْ بَلَّغْتُ» ۱۰/۲۵۲

أَمَرَ بِسَدِّ ٱلْمَسْجِدِ وَ قالَ: «سُدُّوا هٰذِهِ ٱلاَبْوابَ ٱللّافِظَةَ إِلّا بابَ عَلِيٍّ» ۱۰/۲۷۴

«مَنْ أَرادَ ٱلْعِلْمَ فَلْيَأْتِ ٱلْبابَ» ۱۲/۲۷۴

«إِنَّ هٰذَا ٱلدِّينَ لَيَأْرِزُ إِلى ٱلمَدِينَةِ كَما تَأْرِزُ ٱلحَيَّةُ إِلىٰ جُحْرِها» ۱/۳۳۱

«إِنَّ ٱلدِّينَ لَيَعْقِلَنَّ مِنَ ٱلْمَدِينَةِ مِعْقَلَ ٱلْأُرْوِيَّةِ مِنْ رَأْسِ ٱلْجَبَلِ» ۲/۳۳۱

«لا تَقُومُ ٱلسّاعَةُ حَتّىٰ تَصِيرَ ٱلسَّنَةُ كالشَّهْرِ وَ الشَّهْرُ كَالْجُمُعَةِ، وَ الْجُمُعَةُ كَالْيَوم و الْيَومُ كَالسّاعَةِ» ۳/۳۳۱

احادیث علی بن ابی طالب علیه السّلام:

وَ قَدْ رُوِىَ أَنَّ عُمَرَ أَرادَ قَتْلَ ٱلْمَجُوسِ فَقالَ لَهُ أَمِيرُ ٱلْمُؤمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ ٱلسَّلامُ: إِنَّهُ كانَ لَهُمْ

احاديث جعفر بن محمّد الصّادق عليه السّلام:

رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَیْهِ ٱلسَّلاٰمُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ زَرْدُ هُشْتَ ٱلَّذِی یُقالُ إِنَّهُ نَبِیُّ ٱلْمَجُوسِ فَقالَ: «إِنَّما هُوَ زَرْدُشْتُ مَعْناهُ ٱلشَّیْخُ ٱلثِّقَةِ وَ کانَ نَبِیّاً مِنَ ٱلْأَنْبِیاءِ سَنَّ لَهُمْ سُنَناً فَغَیَّرَتِ ٱلْمَجُوسُ بَعْدَهُ وَ بَدَّلَتْ کَما فَعَلَتِ ٱلْیَهُودُ وَ ٱلنَّصارىٰ بَعْدَ مُوسىٰ وَ عِیسىٰ عَلَیْهِما السَّلاٰمُ وَ ضَلَّتْ کَما ضَلُّوا» ۹/۱۵۸

رَوِیَ عَنِ ٱلصَّادِقِ عَلَیْهِ السَّلاٰمُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ تَفْسِیرِ قَوْلِهِ: «صٓ و ٱلْقُرانِ ذِی ٱلذِّکْرِ» فَقالَ: «أَلذِّکْرُ هُوَ أَمِیرُ ٱلْمُؤْمِنِینَ عَلَیْهِ السَّلاٰمُ.» ۱۵/۲۴۸

عَنِ الصَّادِقِ عَلَیهِ السَّلَامُ: «نَحْنُ کُلُّنا واحِدٌ وَ فَضْلُنا واحِدٌ وَ أَمْرُنا واحِدٌ» ۸/۲۵۶

رَوِیَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَیهِ السَّلَامُ: «أَنَّ ٱللهَ بَعَثَ إِلىٰ لُقْمانَ مَلَکاً فَقالَ لَهُ إِنَّ ٱللهَ یَأْمُرُکَ أَنْ تَحْکُمَ بَیْنَ ٱلنّاسِ فقال لِلْمَلَکِ إِنَّ ٱلْحُکْمَ بَیْنَ ٱلنّاسِ شَدیدٌ فَإِنْ اَعْفانِی ٱللهُ عَنْ ذٰلِکَ فَذٰلِکَ أَحَبُّ إِلَیَّ وَإِنْ عَزَمَ عَلَیَّ سَمِعْتُ وَ أَطَعْتُ. فَبَعَثَ ٱللهُ إِلَیْهِ بِالْحِکْمَةِ فامْتَلَأَ مِنْها فَکانَ أَحْکَمَ أَهْلِ زَمانِهِ وَ قَلَّدَ ٱللهُ داوُدَ ٱلْخِلافَةَ فَقَبِلَها وَ لَمْ یَشْتَرِطْ شَرْطَ لُقْمانَ فَابْتُلِیَ غَیْرَ مَرَّةٍ فَکانَ داوُدُ یَقُولُ لِلُقْمانَ مامِنْ مِثْلِکَ أُتِیتَ ٱلْحِکْمَةَ وَ صُرِفَتْ عَنْکَ ٱلْبِلیَّةُ وَ ٱبْتُلِیَ أَخُوکَ داوُدُ» ۲/۲۵۷

سائر الرّوایات:

وَ یَشْهَدُ لِذلِکَ قَوْلُ المَسِیحِ: «ما قامَتِ ٱلنِّساءُ عَنْ مِثْلِ یَحْیَى بْنِ زَکَرِیّا» ۱۰/۲۳۵

رُوِیَ عَنْ عُمَرَ أَنَّهُ قالَ: «لَوْ لاعَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ» ۱۵/۱۵۲

قالَتْ عائِشَةُ: «وَ لَقَدْ رَأَیْتُهُ یَنْزِلُ عَلَیْهِ ٱلْوَحْیُ فِی ٱلْیَوْمِ ٱلشَّدِیدِ ٱلْبَرْدِ فَیُفصَمُ عَنْهُ وَ إِنَّ جَبِینَهُ لَیَفِیضُ عَرَقاً» ۷/۱۸۷

«قَدْ رُوِیَ أَنَّ ٱللهَ عَزَّوَجَلَ أَمَرَ آدَمَ عَلَیهِ السَّلامُ، أَنْ یَضْرِبَ خَیْمَةً وَصَفَها لَهُ مِنَ ٱلْجَنَّةِ فِی مَوْضَعِ ٱلْبَیْتِ ٱلْحَرامِ فَضَرَبَها هُناکَ وَ کانَتْ قِبْلَةَ وُلْدِهِ. ثُمَّ بَنىٰ شَیتٌ بَعْدَهُ مَکانَ ٱلْخَیْمَةِ

«وَ يُروْىٰ فِي حَديثٍ آخَرَ: أَنَّهُ وَجِدَ عَلَى آمْرَأَتِهِ لِأَنَّها قَطَعتْ ذَوائِبَها، فَباعَتْها بِطَعامٍ **فحَلَفَ** أَنْ يَجْلِدَها مِائَةً» ۱/۳۰۸

2(pp. 5- 140), pp. 159-176 and pp. 247-64); W. Madelung, "Fatimiden and Bahraynqarmaten" (English transl.: "The Fatimids and the Qarmaṭis of Baḥrayn"); S. M. Stern, "Ismā'īlis and Qarmaṭians," chapter in his *Studies in Early Ismā'īlism*, pp. 289-98 (originally published in *L' élaboration de l' islam* (Paris, 1961), pp. 99-108). Also cf. A. A. Sachedina, *Islamic Messianism: the Idea of the Mahdi inTwelver Shi'ism* (Albany, 1981), especially its introduction (pp. 1-38).

[93] This could be compared with the situation of the elaboration of Christological and eschatological speculation in the first centuries A.D. after many disappointments of messianic expectation. See: B. R. Daley, S.J., *The Hope of the Early Church: A Handbook of Patristic Eschatology* (Cambridge, 1991), pp. 2-3, 221 and G. O'Collins, "Jesus," *ER*, vol. 8: pp. 15-28.

[94] This suggestion is close to Madelung's thesis on *al-Iṣlāḥ*, in that he also points to a sort of theorization of the doctrine of the Qā'im, that is, the differentiation of the states of the Qā'im after the first advent, in concealment, and then after the second advent, using texts such as *al-Risālah al-Mudhhibah*, attributed to al-Qāḍī al-Nu'mān's. However he pays little attention to the type of theorized doctrine regarding the Qā'im that contains philosophical and scientific elements. See Madelung, "Das Imamat," pp. 87-89.

[95] See *Kitāb al-Kashf*, pp. 48-49 on the correspondence of alphabets, *nuṭaqā'* and imams, p. 78 on the comparison of man-woman relations to superior-inferior relations in *da'wah* hierarchy. See also *Kitāb al-Rushd* pp. 197-201(several statments on the corrrespondence between alphabets, prophets, and imams).

[96] P. E. Walker points out that in *al-Zīnah* al-Rāzī refers to the philosophers' theory of man as a microcosm. Walker, *Early Philosophical Shiism*, p. 51. Though the two partial editions of the text of *al-Zīnah* do not include it, this passage would prove that al-Rāzī ascribed the theory of microcosm and macrocosm found above in *al-Iṣlāḥ* to ancient Greek philosophers. For an overview of this theory, see Takeshita, *Ibn 'Arabī's Theory of the Perfect Man*, chapter II "Microcosm and Macrocosm in Islamic Thought," pp. 74-108.

rest (*sukūn*), time (*zamān*), and space (*makān*).

[84] Al-Sijistānī, *al-Yanābī'*, p. 79. Cf. English translation (P. E. Walker, *The Wellsprings*), p. 98 and French translation (Corbin, *Trilogie ismaélienne*), p. 103. Al-Sijistānī unfolds the theory of correspondence also in another work of his, *Kashf al-Maḥjūb*, which is extant only in the form of a Persian translation today. In this work, al-Sijistānī enumerates six movements (*ḥarakat-hā*) in the cosmos: generation (*kawn*); corruption (*fasād*); increase (*afzūnī*); decrease (*kamī*); alteration (*istiḥālat*); transference (*intiqāl*). In the cosmos the movement of the Soul (*ḥarakat-i nafs*) combines all these movements. Each of these six movements finds its counterpart in the human body. Also the movement of the Soul in the cosmos has a being corresponding to it in the human body. That is to say, bodily being (*jism*) has six limits (*shish ḥadd*), and a seventh being (*haftum*) after those six is the substance of rational soul (*jawhar-i nafs-i nāṭiq*), which is the sustainer (*dārandah*) of the six: this function of the substance, we suggest, can be compared to that of the movement of the Soul. Furthermore, al-Sijistānī maintains that each of those six movements in the cosmos corresponds to each of the six directions. Al-Sijistānī, *Kashf al-Maḥjūb*, ed. H. Corbin (Tehran/Paris, 1949), pp. 29-30.: For this account I have consulted the French translation of *Kitāb al-Maḥjūb* by H. Corbin, *Le dévoilement des choses cachées: recherches de philosophie ismaélienne* (Paris, 1988), pp. 63-64. Once again, I must thank most sincerely Professor Hermann Landolt for drawing my attention to this passage.

[85] See Poonawala, *Biobibliography*, pp. 111-12.

[86] The circle figure in question is found in Nāṣir-i Khusraw, *Khwān al-Ikhwān*, ed. Y. al-Khashshāb (al-Qāhirah, 1359AH./1940CE.), p. 156. Cf.: Walker, *The Wellsprings*, pp. 99, 181; Corbin, *Trilogie ismaélienne*, p. 106, n. 219.

[87] P. E. Walker assumes that the original figure had another concentric circle showing the six parts of the human body, and because of this the center circle had the "head" as the bodily part corresponding to Qā'im. See Walker, *The Wellspring*, pp. 99, 181. If this is correct, Qā'im's centric rank could be confirmed, since al-Sijistānī confers higher estimation upon head than other bodily parts. Al-Sijistānī, *al-Yanābī'*, p. 80. Cf.: Walker, *The Wellsprings*, p. 99; H. Corbin, *Trilogie ismaélienne*, pp. 103-104.

[88] Nāṣir-i Khusraw, *Wajh-i Dīn*, ed. Gh.-R. A'wānī (Tihrān 1398A.H./1977C.E.), pp. 64-65, 245-46, 256-57.

[89] On *walāyat* (*walāyah*) in the broad context of Islamic thought, see H. Landolt, "Walāyah." Nāṣir-i Khusraw cites the other six duties as "ablution" (*ṭahārat*), "worship" (*namāz*), "fasting" (*rūzah*), "almsgiving" (*zakāt*), "pilgrimage" (*ḥajj*) and "holy war" (*jihād*). *Wajh-i Dīn*, p. 257. On the Ismā'īlī notion of the seven-pillars of religious duties including *walāyah*, see al-Qāḍī al-Nu'mān, *Da'ā'im al-Islām*, ed. A. A. A. Fayḍī (al-Qāhirah, 1380/1951), vol.1: pp. 3-120. Also cf. A. Nanji, "An Ismā'īlī Theory of *Walāyah* in the *Da'ā'im al-Islām* of Qāḍī al-Nu'mān," in *Essays on Islamic Civilization Presented to Niyazi Berkes*, ed. D. P. Little (Leiden, 1976), pp. 260-73; I. K. Poonawala, "Al-Qāḍī al-Nu'mān and Ismaʿili Jurisprudence," in *Medieval Ismā'īlī History and Thought*, pp. 117-44.

[90] The critical editions of these texts are: *Kitāb al-Kashf* ed. R. Strothmann (London, 1952); *Kitāb al-Rushd wa-al-Hidāyah*, ed. W. Ivanow, in *Collectania* vol. 1 (Leiden/Cairo, 1948), pp. 189-213; *Kitāb al-'Ālim wa-al-Ghulām*, ed. M. Ghālib in *Arba' Kutub Ḥaqqāniyah* (1403A.H./1983), pp. 15-75. On the dating of these two texts, I have consulted Madelung and Halm. See Madelung, "Das Imamat," pp. 51-61; Halm, *Kosmologie und Heilslehre*, pp. 18-37, 169.

[91] See *Kitāb al-Kashf*, pp. 32-35 on the Mahdī's conquest of Makkah and Madīnah, p. 109 on the completion of God's Religion with Qā'im, and p. 103 in which the age of Qā'im is called "the seal of the ages" (*khātam al-azminah*). We consulted the interpretation and German translation of the first passage by Halm in *Kosmologie und Heilslehre*, pp. 28-30.

[92] On early Ismā'īlī mellenianism and its historical milieu as discussed here, see, for example: : F. Daftary, *The Ismā'īlīs*, chapters 2 and 3 (pp. 32-143), and a part of chapter 4 (pp. 144-64); H. Halm, *Das Reich des Mahdi*, chapters 1 and 2 (pp. 15-132), pp.148- 62 and pp. 222-36 (English transl.: chapters 1 and

[74] According to al-Rāzī, the fifth *nāṭiq* renewed the sacred law of the second, and the sixth did the same to that of the third. Also cf. Madelung, "Das Imamat," p. 128.

[75] This idea of al-Rāzī may remind us of the idea of the Prophet as an all-inclusive "perfect man" in the history of Islamic thought. Cf. "Ismā'īlī Theology and Maimonides' philosophy," in *The Jews of Medieval Islam: Community, Society, and Identity, Proceedings of an International Conference held by the Institute of Jewish Studies, University College London 1992*, ed. D. Frank (Leiden, 1995), pp. 271-99. On this idea, see M. Takeshita, *Ibn 'Arabī's Theory of the Perfect Man and its Place in the History of Islamic Thought* (Tokyo, 1987).

[76] Cf. al-Sijistānī, *Ithbāt al-Nubū'āt*, ed. 'A. Tāmir (Bayrūt, 1966; reprint, Bayrūt, 1982), p. 168.

[77] On the difference between al-Rāzī and Aristotelian physics in terms of their ideas of ether, cf. Sambursky, *The Physical World of Late Antiquity* (London, 1962; reprint, London, 1982), pp. 123-25.

[78] Regarding the attribution of the Qā'im by al-Rāzī, al-Sijistānī writes a remarkable passage in chapter 9 of *Kitāb al-Iftikhār*, entitled "on the Recognition of the Resurrection" (*Fī Ma'rifat al-Qiyāmah*). See the edition of M. Ghālib, Bayrūt, 1980, p. 82f. He presumes that there are questions on the advent of the Qā'im, such as where this Qā'im is, and how one can know him in occultation, when there is no trace of him in the state as such. Replying to these presumed questions, al-Sijistānī holds that the *da'wah* of the Qā'im is a "*da'wah* by knowledge" (*da'wah 'ilmiyah*) unlike that "by action" (*'amaliyah*), which is that of the apostles (*da'wat al-rusul*). According to him, the *da'wah* "by knowledge" is open only to one possessed of endeavor (*dhū al-qaṣd*) whereas that "by action" is accessible to anyone, with or without this endeavor (*ghayr dhī al-qaṣd*), so that both a believer (*mu'min*) and a hypocrite (*munāfiq*) can participate in the latter. Therefore, the *da'wah* of the Qā'im and the Qā'im himself are not visible to anybody. With this argument, it can be suggested, al-Sijistānī also implies that the *da'wah* of the Qā'im is ranked higher and is more spiritual than that of the apostles: there is the possiblity that he would not be far from al-Rāzī in estimation of the mission of the Qā'im. I am most grateful to Professor Hermann Landolt for providing me with the information on this important passage by al-Sijistānī.

[79] Al-Sijistānī, *Ithbāt*, pp. 41-43.

[80] On this concept of "disparity," see Walker, *Early Philosophical Shiism*, p. 109.

[81] Quoting the Qur'ān 3: 110 ("You are the best community which has been brought forth to the humankind," al-Sijistānī writes that because the community of the Prophet is the best among humankind, he himself is the best of the messengers (*khayr al-rusul*). Al-Sijistānī, *Ithbāt*, pp. 41-42. This translation is mine taking into consideration as well the following translations: A. J. Arberry, *The Koran Interpreted* (London, 1955: reprint, Oxford, 1964), p. 59; Y. Ali, *The Holy Quran: Text, Translation and Commentary* (Lahore, n. d.), vol. 1: p. 151; M. M. Pickthall, *The Glorious Qur'an: Text and Explanatory Translatioin* (Mecca/New York, 1977), p. 61)

[82] Al-Sijistānī, *Ithbāt*, pp. 166-69, especially p. 168. The phrase "another creature" (*khalq ākhar*) is derived from the Qur'ān 23: 14. For the interpretation of this passage, I owe much to Professor Hermann Landolt's valuable suggestion. It should also be mentioned that P. E. Walker was the first scholar to point out the importance of this passage by al-Sijistānī in terms of his understanding of the development of human history towards a spiritual stage was. See Walker, "Eternal Cosmos and the Womb of History," p. 365.

[83] In this text each section is called a *yanbū'* or "fountain." Al-Sijistānī, *Kitāb al-Yanābi'*, ed. & partially tr. into French by H. Corbin in *Trilogie ismaélienne* (Teheran/Paris, 1961), pp. 79-81/French tr. & notes pp. 102-107. Cf. English translation and commentary by P. E. Walker of *al-Yanābi'*, *The Wellsprings of Wisdom: A Study of Abū Ya'qūb al-Sijistānī's* Kitāb al-Yanābi' *including a complete English Translation with Commentary and Notes on the Arabic Text* (Salt Lake City, 1994), pp. 98-99; pp. 180-81. As for the six physical categories, in the above text al-Sijistānī cites matter (*māddah*), form (*ṣūrah*), movement (*ḥarakah*),

his *The Elements of Theology*, transl. and ed. E. R. Dodds, revised edition (Oxford, 1963), prop. 211 (pp. 184-85), and Dodds' commentary on it (pp. 309-10).

[61] See, for example, U. Rudolph, *Die Doxographie des Pseudo-Ammonios.*, pp. 24-25; F. Zimmermann, "The Origins of the So-called *Theology of Aristotle*," pp. 197-208.

[62] P. E. Walker has dealt with this issue not only in the case of al-Sijistānī, but also in his survey at al-Rāzī. We will return to this issue later.

[63] H. Halm, *Kosmologie und Heilslehre* , pp. 18-19; Madelung, "Aspects of Ismā'īlī Theology," in *Ismā'īlī Contributions to Islamic Culture*, ed. S.H. Nasr (Tehran, 1978), pp. 54-55.

[64] The description of this basic tenet is based on the following studies: H. Halm, *Kosmologie und Heilslehre*, pp. 18-37; Madelung, "Aspects of Ismā'īlī Theology," pp. 54-55.

[65] See also al-Kirmānī, *al-Riyāḍ*, pp. 176-212.

[66] Madelung, "Das Imamat," pp. 101-14; Halm, *Kosmologie und Heilslehre*, pp. 101-109.

[67] See Madelung, "Aspects of Ismā'īlī Theology," pp. 54-55.

[68] On recognition of Qā'im as a necessary constituent of creeds, see al-Sijistānī's argument in establishing true "faith" (*īmān*) in his *Kitāb al-Maqālīd* (MS, Hamdani Collection, Milwaukee, Wis.), p. 266 (I am once again deeply grateful to the owner of this manuscript, Professor Abbas Hamdani of the University of Wisconsin at Milwaukee, for allowing me to duplicate and use it). Al-Sijistānī implies that the recognition of the "lord of the last day" (*ṣāḥib al-yawm al-ākhir*) is necessary for establishing *īmān*.

[69] Al-Rāzī unfolds this discussion in his argument on the position of Zoroaster in *Heilsgeschichte*, and thus represents his scheme of it. On al-Rāzī's counter argument to al-Nasafī on Zoroaster, see Stern, "Abū Ḥātim al-Rāzī on Persian Religion," in his *Studies in Early Ismā'īlism* pp. 30-46, and cf. S. Nomoto, "An Early Ismā'īlī View of Other Religions Based on a Chapter from *The Book of Correction* (*Kitāb al-Iṣlāḥ*) by Abū Ḥātim al-Rāzī (d. 322/934-5)" (in Japanese) in *Reports of Keio Institute of Cultural and Linguistic Studies* 25 (1993): 121-43. On Rāfiḍah, see, for example: W. Montgomery Watt, "The Rafidites: a Preliminary Study," Oriens 16 (1963): pp. 110-21; E.Kohlberg, "The Term 'Rāfiḍa' in Imāmī Shī'ī Usage," Journal of the American Oriental Society 99 (1979): pp. 671-79; idem, "al-Rāfiḍa," EI^2, vol. 8: pp. 386-89.

[70] Pseudo-Ammonios may possibly have been one of the sources from which al-Rāzī derived these terms. See the table of the passages of Pseudo-Ammonius corresponding with al-Rāzī's *A'lām* and several other Muslim texts in Rudolph, *Die Doxographie des Pseudo-Ammonios*, pp. 27-30.

[71] On this inclusive term, difficult to translate into any modern Western language, see H. Landolt, "Walāyah," *Encyclopedia of Religions*, ed. M. Eliade et al. (hereafter referred to as *ER*) (New York, 1987), vol. 15: pp. 316-23.

[72] Madelung already pointed out al-Rāzī's numerological argument regarding the fourth *nāṭiq*, but he does not deal with its natural-philosophical background. Madelung, "Das Imamat," p. 128 n. 128.

[73] See, for example, *Rasā'il Ikhwān al-Ṣafā'* (Bayrūt, 1378AH./1957CE.), vol. 1: pp. 51-54; vol. 3: pp. 178-98. See also M. Fakhry, "Neo-Pythagoreanism and the Popularization of the Philosophical Sciences," in his *A History of Islamic Philosophy*, 2nd ed. (New York, 1983), pp. 163-81. As for the problem of whether the Ikhwān al-Ṣafā' had any relation to the Ismā'īlīs, Western scholars are still undecided. A strong advocate of the Ikhwān's Ismā'īlī characteristics is Y. Marquet: see, for example, his *La philosophie des Ikhwān al-Ṣafā'* (Alger, 1975) and "Ikhwān al-Ṣafā'," EI^2 , vol. 3: pp. 1071-76. A strong opponent of this view is I. R. Netton: see his *Muslim Neoplatonists: An Introduction to the Thought of the Brethren of Purity* (London, 1982), especially, chapter 6 entitled "The Ikhwān al-Ṣafā' and the Ismā'īlīs," pp. 95-104.

[51] U. Rudolph, *Die Doxographie des Pseudo-Ammonios. Ein Beitrag zur neuplatonischen Überlieferung im Islam* (Stuttgart, 1989).

[52] I would like to express here my heartfelt thanks to two leading scholars in Ismā'īlī studies: Professor Abbas Hamdani of the University of Wisconsin at Milwaukee for generously granting me permission to use the precious manuscript of ***al-Iṣlāḥ*** in his possession, and Dr. P. E. Walker, my former supervisor at McGill University, Montréal, for his kind efforts in the reproduction of his photocopy of the manuscript. For a detailed description of the various manuscripts of the work, see the editor's introduction. With regard to the composition of the text, the Tübingen manuscript contains the 6th part (***al-juz' al-sādis***) which starts at f. 156r. l. 8. However, f. 157. l. 7. of the Hamdani manuscript reads only " ***Tamma al-juz'*** " and in l. 10 it reads "***al-juz'***...(lacuna) ***min Kitāb al-Iṣlāḥ***": thus the Hamdani manuscript lacks the mention of the beginning of Part 6. Also both manuscripts do not clearly indicates the beginning of Part 5. Thus, it is difficult for us to determine whether this work is comprised of five parts or six parts. Moreover, the two manuscripts have two different endings. The Tübingen manuscript ends at f. 167r. with "*tamma*" ("it ended"), which corresponds to f. 168v of the Hamdani manuscript. However, after it, the Hamdani manuscript continues onward for another page (f. 169r.), which does not contain any indication that the work has come to an end. As for the above-mentioned lacuna in f. 157. l. 10 of the Hamdani manuscript, the owner, Professor Abbas Hamdani, has confirmed in a letter to the author of this introduction, dated September 27, 1995, that based on his reading of the manuscript it seems likely that the copyist left the space reserved for the numbering vacant, perhaps out of uncertainty. Again, I express my gratitude to Professor Hamdani for his generous support to my work.

[53] W. Ivanow, "Early Controversy," is still the only overview of the contents of ***al-Iṣlāḥ***

[54] The edition of this important text is: Al-Kirmānī, ***Kitāb al-Riyāḍ*** ed. 'A. Tāmir (Bayrūt, 1960).

[55] For example, see works by P. E. Walker such as "Abū Ya'qūb al-Sijistānī and the Development of Early Ismā'īlī Neoplatonism" (Ph. D. diss., University of Chicago, 1974); *Early Philosophical Shiism*, pp. 51-62; and "The Universal Soul and the Particular Soul in Ismā'īlī Neoplatonism," in *Neoplatonism and Islamic Thought*, ed. P. Morewedge (Albany, N.Y., 1992), pp. 149-66. Also see: H. Halm, "Abū Ḥātem Rāzī," p. 315; U. Rudolph, *Die Doxographie*, pp. 24-25; F. Zimmermann, "The Origins of the So-called *Theology of Aristotle*," in *Pseudo-Aristotle in the Middle Ages: The Theology and Other Texts*, edited by J. Kraye, W. F. Ryan and C. B. Schmitt (London, 1986), pp. 196-208.

[56] Hereafter, in citing from the text of ***al-Iṣlāḥ***, the folio number of the Hamdani manuscript is referred to first, and that of the Tübingen manuscript last.

[57] This argument shows that al-Rāzī's concept of time is one of his key ideas for consolidating his assertion of the perfection of the Soul. In his argument, al-Rāzī does not hold to the Plotinian idea of the Origin of Time, i.e., that the Soul starts to move because of Her desire for domination, independence, and possession, and that this movement of Hers brought forth Time. For the concept in Time of al-Rāzī and other Neoplatonist-influenced Ismā'īlī thinkers, see Walker, "Eternal Cosmos and the Womb of History: Time in Early Ismaili Thought," *International Journal of Middle Eastern Studies* 9 (1978): pp. 355-66 and *Early Philosophical Shiism*, p. 53. Also cf. F. Zimmermann, "The Origins of the Co-called *Theology*...," pp. 202 and 208; W. Madelung, "Casmogony and Cosmology VI. In Ismā'īlism," *EIr*, vol.6: p. 323. For Plotinus' concept of time and its relation to the Soul, see A. M. Armstrong, "From the Intellect to Matter: The Return to the One," Chapter 16 of Part III, "Plotinus," in *The Cambridge History of Later Greek and Early Medieval Philosophy*, ed. A.H. Armstrong (Cambridge, 1967), p. 251-52.

[58] I follow Halm's interpretation in his "Abū Ḥātem Rāzī," p. 315.

[59] I follow P. E. Walker's interpretation. See his *Early Philosophical Shiism*, p. 54.

[60] P. E. Walker has already drawn attention to this. See his *Early Philosophical Shiism*, pp. 55, 99-100 and "The Universal Soul and the Particular Soul," pp. 149-66. For Proclus' doctrine of the soul, see

[40] Niẓām al-Mulk, p. 267 (English transl., p. 217).

[41] Niẓām al-Mulk, p. 267 (English transl., p. 217).

[42] Poonawala, *Biobibliography*, pp. 38-39. As for the last work, we have corrected Poonawala's "*Kitāb al-Jāmi' fī Fiqh*" to read "*Kitāb al-Jāmi' fī al-Fiqh*" after consulting the follwing text: Muḥammad b. Ḥusayn al-Daylamī, *Bayān Madhhab al-Bāṭinīyah wa-Buṭlāni-hi, manqūl min Kitāb Qawā'id Āl Muḥammad*, ed. R. Strothmann (Istanbul, 1938), pp. 43, 94, and especially the index of works cited in the text by its editor, p. 118: See also C. Brockelmann, *Geschichte der arabischen Litteratur*, Supple. Bd. 1 (Leiden, 1937), p. 323). This work is the one Ibn al-Nadīm refers to, besides *al-Zīnah*, in his *al-Fihrist*, calling it "Kitāb al-Jāmi'" and adding the note: "in which there is [the discussion of] jurisprudence and other thing[s]" (*fī-hi fiqh wa-ghayr dhālika*). Ibn al-Nadīm, *Kitāb al-Fihrist*, ed. G. Flügel (Leipzig, 1868), vol. 2: p. 189 (English transl.: p. 472).

[43] Ibn al-Nadīm, *Kitāb al-Fihrist* vol. 2: p. 189 (English transl., p. 472). On Ibn al-Nadīm's mention of this work, also see p. 6 above of this paper. The three parts of *al-Zīnah* have been published in the following editions; fascicles 1 and 2 were edited by H. al-Hamdānī (al-Qāhirah, 1957-58); Fascicle 3, the part on terms of heresiography, was edited by 'A. S. al-Sāmarrā'ī in his *Al-Ghulūw wa-al-Firaq al-Ghālīyah fī al-Ḥaḍārah al-Islāmīyah* (1972), pp. 248-312.

[44] Ḥājjī Khalīfah incorrectly attributes this work to Abū Ḥātim Sahl b. Muḥammad al-Sijistānī who, according to him, died in 250 AH. See Ḥājjī Khalīfah, *Kashf al-Ẓunūn 'an asāmī al-Kutub wa-al-Funūn*, vol. 2 (Istanbul, 1362AH./1943CE.), p. 1323. Al-Suyūṭī's works are: *al-Mutawakkilī* (Dimashq, 1348AH.), pp. 8-9; idem., *al-Itqān fī 'Ulūm al-Qur'ān* (al-Qāhirah, 1370A.H./1951CE.), pp. 138-39.

[45] Al-Suyūṭī abridges al-Rāzī's explanations of words such as "*al-ṣirāṭ*" (path) and "*al-rabbānīyūn wa-rabbīyūn*" (rabbis): according to al-Suyūṭī, al-Rāzī ascribed the origin of the former word to Greek (*lughat al-Rūm*), and that of the latter to Syriac. Al-Suyūṭī, *al-Mutawakkilī*, pp. 8-9; idem. *al-Itqān*, pp. 138-39.

[46] Khwānsārī, *Rawḍāt al-Jannāt fī Aḥwāl al-'Ulamā' wa-al-Sādāt* (Ṭihrān, 1970), vol. 1: p. 323.

[47] Idrīs 'Imād al-Dīn, *'Uyūn al-Akhbār wa-Funūn al-Āthār* (Bayrūt, 1973), ed. M. Ghālib, vol. 5: pp. 167-70; Majdū', *Fahrasat al-Kutub wa-al-Rasā'il wa-li-man hiya min al-'ulamā' wa-al-a'immah wa-al-ḥudūd wa-al-afāḍil*, ed. 'A. -T. Munzawī (Tihrān, 1344 A.H.S./1966 CE.), pp. 74-75. If the following episode really took place, *al-Zīnah* could have already gained authoritative status in the Fāṭimid court during the reign of al-Qā'im. However, with no independent account on *al-Zīnah*, Majdū' merely mentions the report by Idrīs 'Imād al-Dīn of the episode.

[48] Cf.: Halm, "Abū Ḥātem Rāzī," p. 315; A. Hamdani, "*Kitāb az-Zīnah* of Abū Ḥātim," *Actes du XXIe congres international des orientalistes* (Paris, 1949): pp. 219-94.

[49] Al-Kirmānī wrote on the debate the following: "between him (i.e. Abū Bakr) and al-shaykh Abū Ḥātim al-Rāzī, the leader of the mission (*ṣāḥib al-da'wah*) about prophecy and the rites of revelational law (*al-manāsik al-shar'īyah*)." Al-Kirmānī, *al-Aqwāl al-Dhahabīyah*, ed. Ṣ. al-Ṣāwī (Tihrān, 1397A.H./1977C.E.), pp. 2-3. See also S. H. Nasr, English introduction to Al-Kirmānī, *al-Aqwāl al-Dhahabīyah*, of the edition just cited above, pp. 2-4 and Poonawala, *Biobibliography*, p. 36. Cf. A. Shamsuddin Talbani, "The Debate about Prophecy," p. 25.

[50] Another important Ismā'īlī opponent of Abū Bakr al-Rāzī is Nāṣir-i Khusraw. On the series of Ismā'īlī polemics against Abū Bakr al-Rāzī, M. Mohaghegh points out that his critique of prophecy as a source of knowledge severely conflicted with the Ismā'īlī doctrine of Prophecy and Imamate which regards the imam of the age as the sole source of authoritative knowledge. M. Mohaghegh, "Notes on the 'Spiritual Physic' of Rāzī," *Studia Islamica* 26 (1967): p. 9.

[26] Niẓām al-Mulk, p. 267 (English transl., pp. 217-18).

[27] Ibid. (English transl., p. 218).

[28] Ibn Ḥajar al-'Asqalānī, ***Lisān al-Mīzān***, vol.1 (Bayrūt, 1930/1971), p.164. The ***nisbah*** given by Ibn Ḥajar is, according to S. M. Stern, a variant of "Warsanānī." Stern also suggests that "Warsanān," from which the ***nisbah*** is derived, is the name of a village in the region of Fāshabūyah. As for the reading of this ***nisbah*** I follow that suggested by Stern in his "The Early Ismā'īlī Missionaries," pp. 195-96, n. 12.

[29] On ***Kitāb al-Zīnah*** see above n. 17 and below pp. 11-13.

[30] See respectively: Rashīd al-Dīn, ***Jāmi' al-Tawārīkh*** ed. M.T. Dānishpazhūh and M. Mudarrisī (Tihrān, 1338A.H.S. /1960) (hereafter referred to as Rashīd al-Dīn), p. 12; Kāshānī, ***Zubdat al-Tawārīkh***, ed. M.T. Dānishpazhūh (Tihrān, 1366A.H.S. /1988) (hereafter referred as to Kāshānī).

[31] Ibn al-Nadīm ***Kitāb al-Fihrist***, ed. G. Flügel (Leipzig, 1868), vol. 2: p. 188 (Abū Ḥātim al-Warsanānī) and p. 189 (Abū Ḥātim al-Rāzī) (English translation by B. Dodge, *The Fihrist of* ***Ibn al-Nadīm*** (New York, 1970), vol. 1: p. 468(Abū Ḥātim al-Warsanānī) and p. 472 (Abū Ḥātim al-Rāzī)). As for "Kitāb al-Jāmi'," see section III below, especially n. 42.

[32] 'Abd al-Qāhir b. Ṭāhir al-Baghdādī, *al-Farq bayn al-Firaq* , ed. M. M. 'Abd al-Ḥamīd (al-Qāhirah, n.d.), p. 283.

[33] Rashīd al-Dīn, pp. 11-12. On this list of the earliest ***dā'īs***, S. M. Stern points out that there is "great confusion" in the account of Rashīd al-Dīn. For example, Khalaf is seen as having been the first chief ***dā'ī*** of Khurāsān. Stern considers this Ja'far-i Maḥrūm a successor of Khalaf. See Stern, "The Early Ismā'īlī Missionaries, " p. 229.

[34] The list of Kāshānī has Khalaf as "Khalaf-i Ḥallāj," which can be translated as "the successor of Ḥallāj." This Khalaf appointed Ghiyāth as his successor, who in turn converted Abū Ja'far-i Maḥrūm and Abū Ḥātim b. Ḥamdān al-Rāzī al-Warsanānī, known as Mu'nim. Kāshānī, p. 22.

[35] This "Ḥallājj" was from the "Qaddāḥid family"(Banū al-Qaddāḥ), and was succeeded by his son. After this son died, Ghiyāth succeeded him. He was succeeded by his son and a man called Maḥrūm, who was succeeded by Abū Ḥātim al-Warsanānī. Ibn al-Nadīm, ***Kitāb al-Fihrist***, vol. 2: p. 188 (English transl., *The Fihrist of* ***Ibn al-Nadīm***, vol. 1: p. 468). Also cf. G. Flügel, Anmerkung zu Ibn al-Nadīm, *al-Fihrist*, p. 79; L. Massignon, *La passion d'al-Hosayn ibn-Mansour al-Hallaj, martyr mystique de l'Islam*, 1[er] éd., tome 1 (Paris, 1922), pp. 77-80; idem. *La passion de* ***Husayn ibn Mansūr Hallāj***, nouvelle éd., Tome 1, *La vie de Hallaj* (Paris, 1975), p. 208 (English translation by H. Mason, *The Passion of al-Hallaj*, vol. 1, *The Life of al-Hallaj* (Princeton, 1982), pp. 163-64).

[36] According to Massignon, some evidence for the charge against al-Ḥallāj of being a Qarmaṭian was forged. L. Massignon, *La passion*, nouvelle éd., tome 1, pp. 559-60 (English transl., p. 521).

[37] W. Madelung, *Religious Trends in Early Islamic Iran*, pp. 96-102; idem, "Karmaṭī," EI^2 , vol. 4: pp. 661-62. Cf. also his "Fatimiden und Bahrainqarmaten," pp. 74-79 (English transl. : "The Fatimids and the Qarmaṭīs...," pp. 45-48).

[38] Kāshānī, p. 22; 'Abd al-Jabbār, ***Tathbīt Dalā'il al-Nubuwwah***, ed. 'A. K. 'Uthmān (Bayrūt, 1970), p. 392.

[39] Madelung, *Religious Trends*, p. 96: also see p. 97. It seems that Madelung's argument is mainly based on al-Baghdādī's *Firaq* and an important philosopher-scientist, Abū al-Rayḥān al-Bīrūnī's (d. 442/1050) ***Al-Āthār al-Bāqiyah 'an al-Qurūn al-Khāliyah***. See also his "Fatimiden und Bahraynqarmaten," p. 77f. and p. 78, n. 1 (English transl. : "The Fatimids and the Qarmaṭīs...," p. 47f., p. 69, n. 254); idem., "Karmaṭī," p.

Poonawala, *Biobibliography*, pp. 36-38.

[13] On various connotations of the term *da'wah* in Ismāʿīlism during the Fāṭimid period, a number of studies have already been written, for example: H. Feki, *Les idées religieuse et philosophiques de l'Ismaélisme Fatimide* (Tunis, 1978); H. Halm, *Kosmologie und Heilslehre*, pp. 67-74; A. Hamdani, "Evolution of the Organizational Structure of the Fāṭimī Da'wah," *Arabian Studies* 3 (1976): pp. 85-114; W. Ivanow, "The Organization of the Fatimid Propaganda," *Journal of the Bombay Branch of the Royal Asiatic Society* 15 (1939): pp. 1-35; S. M. Stern, "Cairo as the Centre of the Ismā'īlī Movement," chap. in *Studies in Early Ismā'īlism*, pp. 234-5; P. E. Walker, "Cosmic Hierarchies in Early Ismā'īlī Thought: The View of Abū Ya'qūb al-Sijistānī," *Muslim World* 66 (1976): pp. 14-28.

[14] Niẓām al-Mulk, *Siyar al-Mulūk (Siyāsat-nāmah)*, ed. H. Darke (Tihrān, 1962) (hereafter referred as Niẓām al-Mulk), pp. 265-67 (English translation by H. Darke: *The Book of Government or Rules for Kings* (London, 1960), pp. 214-17). For the description of the *Ismā'īlī da'wah* in Iran during al-Rāzī's era, we owe very much to S. M. Stern, "The Early Ismā'īlī Missionaries," pp. 189-233.

[15] Niẓām al-Mulk, p. 263 (English transl., p. 214).

[16] S. M. Stern concludes that this name has survived in the modern form of "Fashāpūyah" or "Pashāpūyah" up to modern times as the name of a district in Tehran province. See his "The Early Ismā'īlī Missionaries," p. 191 n. 4.

[17] Niẓām al-Mulk, pp. 263-64 (English transl., pp. 214-15). Stern and Walker take this *Kitāb al-Bayān* to be a predecessor to al-Rāzī's *Kitāb al-Zīnah*, a lexicon of religious, theological terms well-known even among Sunnī scholars (see below pp. 11-13). See Stern, "The Early Ismā'īlī Missionaries," p. 194; Walker, *Early Philosophical Shiism*, p. 51.

[18] Niẓām al-Mulk, pp. 264-65 (English transl., pp. 215-16). P. E. Walker identifies this *amīr* Ḥusayn b. 'Alī with al-Marwarrudhī, who, according to the Zaydī heresiographer, Abū al-Qāsim al-Bustī (ca. the 5th/10th century), discussed the possibility of the appearance of a rational soul from a sensuous being. Walker, *Early Philosophical Shiism*, pp. 50-51.

[19] Niẓām al-Mulk, p. 265 (English transl., p. 216).

[20] See for example F. Daftary, *The Ismā'īlīs: Their History and Doctrines* (Cambridge, 1990), pp. 120-21; H. Halm, *Das Reich des Mahdi* (München, 1991), p. 258 (English transl.: *The Empire of the Mahdi: The Rise of the Fatimids*, tr. M. Bonner (Leiden, 1996), pp. 289-90); Stern, "The Early Ismāʿīlī Missionaries," p. 195.

[21] Niẓām al-Mulk, p. 265 (English transl., p. 216).

[22] In Niẓām al-Mulk's words: "The leadership (*riyāsat*) left the household of Khalaf." Niẓām al-Mulk, p. 266 (English transl., p. 216).

[23] S. M. Stern, "The Early Ismā'īlī Missionaries," pp. 197-98. Cf. F. Daftary, *The Ismā'īlīs*, p. 121; W. Madelung, "The Minor Dynasties of Northern Iran," in *The Cambridge History of Iran*, vol. 4, *The Period from the Arab Invasion to the Saljuqs*, ed. R. N. Frye (Cambridge, 1975), p. 209.

[24] Niẓām al-Mulk, p. 266 (English transl., p. 217). I follow S. M. Stern's interpretation on the time of Abū Ḥātim's departure for Ṭabaristān. See Stern, "The Early Ismā'īlī Missionaries," p. 198-200. On the numerous occupations of Ray by Yūsuf b. Abī al-Sāj, see Madelung, "The Minor Dynasties," p. 231.

[25] Niẓām al-Mulk, p. 267 (English transl., p. 217). On Mardāwīj b. Ziyār, see C. E. Bosworth, "Mardāwīj," EI^2, vol. 6: p. 539. Also cf.: Stern, "The Early Ismā'īlī Missionaries," pp. 200-204; Madelung, "The Minor Dynasties," pp. 212-13.

[2] On this famous philosopher-physician, see: P. Kraus and S. Pines, "al-Razi, Abū Bakr Muḥamad b. Zakarīyā," *Encyclopaedia of Islam*, hereafter referred to as *EI* , ed. M. Th. Houtsma A.J. Wensinck, et al. (Leiden, 1913-1936)), vol. 3: pp. 1134-36; L. Goodman, "al-Rāzī, Abū Bakr Muḥamad b. Zakarīyā," *EI²*, vol. 8: pp. 474-77.

[3] This is S. M. Stern's evaluation of al-Nasafī. See "The Early Ismā'īlī Missionaries in North-West Persia and in Khurāsān and Transoxiana," chapter in his *Studies in Early Ismā'īlism*(Jerusalem/Leiden, 1983), pp. 219-20 (originally published in *Bulletin of the School of Orieatal and African Studies* 23 (1960): pp. 56-90. Hereafter, in referring to S. M. Stern's papers on Ismā'īlism, we follow the pagination in *Studies in Early Ismā'īlism*. For a survey of al-Nasafī's life and work, see I. K. Poonawala, *Biobibliography*, pp. 40-43; idem, "al-Nasafī, I: Abu 'l-Ḥasan Muḥammad b. Aḥmad al-Bazdawī or al-Bazdahī," *EI²*, vol. 7: p. 968.

[4] H. Halm, *Kosmologie und Heilslehre der frühen Ismā'īlīya. Eine Studie zur islamischen Gnosis* (Wiesbaden, 1978), p. 16, and W. Madelung, "Das Imamat in der frühen ismailitischen Lehre," *Der Islam* 37 (1961), pp. 101-102.

[5] Cf. H. Halm, "Abū Ḥātem Rāzī," p. 315.

[6] Poonawala (*Biobibliography*, p.37) cites the earliest study on al-Rāzī as being that of L. Massignon, "Esquisse d'une bibliographie Qarmaṭe," in *A Volume of Oriental Studies presented to Edward G. Browne*, ed. by T. Arnold and R. Nicholson (Cambridge, 1922), pp. 329-38.

[7] P. Kraus, "Extraits du kitâb al-aʿlâm al-nubuwwa d'Abû Ḥâtim al-Râzî (Raziana II)," *Orientalia N. S.* 5 (1936): pp. 35-36, 358-378. Also cf. "La contribuité du philosophe: traité d'éthique d'Abū Muḥammad b. Zakariyyā al-Rāzī" (Raziana I), *Orientalia N. S.* 4 (1935): pp. 300-334. Ever since this edition was published, several Rhazesian studies based on *A'lām* have been written. See, e. g.: P. Kraus and S. Pines, "Al-Rāzī, Abū Bakr Muḥamad b. Zakarīyā"; M. Mohaghegh, "Notes on the "Spiritual Physic" of al-Rāzī," *Studia Islamica* 26 (1967): pp. 5-22; idem, "Rāzī's *Kitāb al-'Ilm al-Ilāhī* and the Five Eternals," *Abr-Nahrain* 8 (1973): pp. 16-23 (both articles by Mohaghegh were reprinted in his *Fīlasūf-i Rayy, Muḥammad Ibn-i Zakariyā-i Rāzī* (Tihrān, 1974)); L.E. Goodman, "Rāzī's Myth of the Fall of the Soul," in *Essays on Islamic Philosophy and Science*, ed. G. Hourani (Albany, N.Y., 1975), pp. 25-40.

[8] This task was accomplished by Ṣ. al-Ṣāwī and G.-R. al-A'wānī (Tihrān, 1977). Based on this edition, H. Daiber, P. E. Walker and A. Shamsuddin Talbani have since written analyses of *A'lām* within the context of the history of Ismāʿīlism. See: H. Daiber, "The Ismaili Background of Fārābī's Political Philosophy: Abū Ḥātim al-Rāzī as a Forerunner of Fārābī," in *Gottes ist der Orient, Gottes ist der Okzident. Festschrift für Abdoljavad Falaturi zum 65. Geburtstag*, ed. U. Tworuschka (Köln, 1992), pp. 143-50; idem, "Abū Ḥātim al-Rāzī (10th century A.D.) on the Unity and Diversity of Religions," in *Dialogue and Syncretism: An Interdisciplinary Approach*, ed. J. Gort, H. Vroom, et al. (Grand Rapids, Mich./Amsterdam, 1989), pp. 87-104; P. E. Walker, *Early Philosophical Shiism: The Ismaili Neoplatonism of Abū Ya'qūb al-Sijistānī* (Cambridge, 1993), especially part 1 entitled "al-Sijistānī's heritage," passim; A. Shamsuddin Talbani, "The Debate about Prophey in 'Kitāb A'lām al-Nubūwah' ," (M.A. Thesis, McGill University, Montreal, 1987).

[9] W. Ivanow, "Early Controversy," in his *Studies in Early Persian Ismailism*, 2nd ed. (Bombay, 1955), pp. 87-122, and especially, pp. 87-94, pp. 116-22.

[10] Madelung, "Fatimiden und Bahraynqarmaten," *Der Islam* 34 (1959): pp. 34-88 (English transl. : "The Fatimids and the Qarmaṭīs of Baḥrayn," in *Mediaeval Isma'ili History and Thought*, ed. F. Daftary (Cambridge, 1996), pp. 21-73); idem, "Das Imamat, " pp. 43-65; idem, *Religious Trends in Early Islamic Iran* (Albany, N.Y., 1988), pp. 95-96.

[11] H. Halm, *Kosmologie und Heilslehre der frühen Ismā'īlīya* (Wiesbaden, 1978); P. E. Walker, *Early Philosophical Shiism*.

[12] I. K. Poonawala cites both Ismā'īlī and non-Ismā'īlī sources on al-Rāzī's works and life. See

that al-Rāzī utilized any available Greek-Hellenist scientific or natural philosophical knowledge for solving questions concerning it. In other words this knowledge was used by al-Rāzī to explain or consolidate the common Ismā'īlī notion of prophetic history, or at least his version of "dogma." In this sense his driving principle seems to have derived from Ismā'īlī dogma and *da'wah* affairs. If it proves true that he alone prioritized this "dogma," his originality as a thinker then becomes questionable. However, since we do not possess al-Nasafī's *al-Maḥṣūl* in its complete form, this question must remain open for future research .

Endnotes

Acknowledgements:

First of all, I would like to thank Professor Mahdi Mohaghegh (University of Tehran and Tehran Branch of the Institute of Islamic Studies, McGill University) for offering me the precious opportunity to write an introduction to the first critical edition of Abū Ḥātim al-Rāzī's *Kitāb al-Iṣlāḥ*. He showed remarkable patience in the face of my slow progress in completing this work, and for this I am deeply grateful. Also, I would like to express my deep gratitude to my academic supervisor, Professor Hermann Landolt (Institute of Islamic Studies, McGill University, Montreal) for his innumerable, valuable comments on this work at various stages of its drafting process. Last but not least I would like to thank most sincerely Professor Abbas Hamdani (University of Wisconsin at Milwaukee) and Dr. Paul E. Walker, my former supervisor at McGill University, for generously allowing me to use the precious manuscripts and other materials from their personal collections: their generous support to my studies will be acknowledged on a number of occasions in the notes which follow.

[1] Basic information on al-Rāzī's full name, life and works can be found in: H. Halm, "Abū Ḥātem Rāzī," *Encyclopaedia Iranica,* hereafter referred to as *EIr,* ed. E. Yarshater (London, 1983-), vol. 1: p. 315; I. K. Poonawala, *Biobibliography of Ismā'īlī Literature* (Malibu, 1978), pp. 36-40; S. M. Stern, "Abū Ḥātim al-Rāzī," *Encyclopaedia of Islam* , new edition, hereafter referred to as EI^2, ed. H. A. R. Gibb, J. H. Kramers et al. (Leiden/London, 1960-), vol. 1: p. 125.

young Iṣfahānī's Mahdīship, and how they reacted after these events.[92]

On the basis of the above discussion, we can suggest one possibility: that the sentiment of unfulfilled expectation brought about speculation on the rank, mission, and position of the Qā'im in *Heilsgeschichte* among Ismā'īlī intellectuals.[93] If we consider this possibility with regard to ***al-Iṣlāḥ*** another possibility arises: that the theorized doctrine on the Qā'im and its context, i.e., the whole prophetology in ***al-Iṣlāḥ***, are al-Rāzī's response to his contemporary religio-political situation.[94] However, even if this hypothesis could be sustained by solid evidence, it would not explain how and why al-Rāzī and his Ismā'īlī co-religionists introduced philosophical, Greek-Hellenistic scientific and natural-philosophical elements into the doctrine of the Qā'im and prophetology.

Let us return to our first question: whether al-Rāzī, along with al-Nasafī initiated the theorization of the doctrine of the Qā'im. This question is difficult to answer at the moment, because of the scarcity of texts surviving from the time prior to these two thinkers. Speculation on the correspondence of the existent beings in our cosmos can be found in texts thought to have been written at least partly in the pre-Fāṭimid period, for example, speculation on numbers, the twenty eight letters of the alphabet, and their relation to the prophets.[95]

Also, speculation on the macrocosm-microcosm correspondence, as seen in al-Rāzī's depiction of the cosmic figure of the Prophet Muḥammad, was rooted in the religious, intellectual traditions of the Middle East since pre-Islamic times.[96] However, introduction of the philosophical, Greek-Hellenistic scientific elements into Ismā'īlī prophetology could have taken place even as early as 3rd/9th century, when works of doxographical literature began to circulate. Pseudo-Ammonius' text, for example, exerted a great influence on al-Rāzī's ***A'lām*** as did a partial and paraphrased translation of Plotinus' *Enneades* under the name of Aristotle, ***Uthūlūjiyā Arisṭāṭālīs*** or *The Theology of Aristotle*.

My discussion on the theme of *Heilsgeschichte*, would seem to suggest

Qā'im? In other words, who introduced the theory of correspondence between the two worlds of nature and religion into the doctrine on the Qā'im?

Bearing in mind that *al-Iṣlāḥ* is one of the oldest extant examples of an Ismā'īlī Neoplatonist- influenced text, we may be tempted to presume that al-Rāzī, together with al-Nasafī, his opponent, introduced the theory of correspondence, derived in large parts from Greek-Hellenistic sciences related to it, into prophetology in general, and the doctrine on the Qā'im in particular. Certainly there is some difference between the doctrine on the Qā'im or Mahdī in certain anonymous texts such as *Kitāb al-Kashf*, *Kitāb al-Rushd wa-al-Hidāyah*, and *Kitāb al-'Ālim wa-al-Ghulām*, thought to have been composed at least partly in the pre-Fāṭimid period,[90] and the theorized doctrine of the Qā'im of al-Rāzī, al-Sijistānī, Nāṣir-i Khusraw, and their forerunner, al-Nasafī. For example, *Kitāb al-Kashf* mentions the eschatological roles of the Qā'im or Mahdī in the following way: he will conquer Makkah and Madīnah with the support of the Archangel Gabriel (Jabrā'īl) at the end of time, and with his advent God's religion will be perfected.[91] This text thus does not contain the theorized doctrine of the Qā'im found in al-Rāzī.

In addition, the historical background of al-Rāzī should be taken into consideration with regard to his theorized doctrine of the Qā'im. In al-Rāzī's time, the first half of the 4th/10th century, among the Ismā'īlīs, and especially among the Qarmaṭian dissidents there was a strong sentiment of millenarian-messianist expectation with regard to the advent of the Qā'im, and a corresponding feeling of betrayal when expectations were disappointed. These two sentiments seemingly swayed the Ismā'īlīs several times from the late 3rd/9th century to the first half of the mid- 4th/10th century, that is, in the period when they grew from a clandestine, underground movement to encompass influential religio-political powers such as the Fāṭimid caliphate and the Qarmaṭian state in Bahrayn. This can be observed, for example, in the way in which some of the *dā'ī*s behaved before the declaration of the claim to the *Imāmah* by the leader in Salamīyah and the failure of the

" in Arabic: love and devotion to the imām, and recognition of his authority) which completes the six other religious duties.[89] This seventh being is not exactly the same as al-Rāzī's "seventh substance," but both the "seventh" being and the "seventh" substance exert a decisive influence on the state of the human body, either in the completion of the body's formation or as a life-bestowing function.

Examination of ***al-Iṣlāḥ*** and some contemporaneous texts (as well as others dating from up to one and a half centuries later) shows a common tendency to rank the Qā'im as a more central, more inclusive figure than other enunciator-prophets, even if not more highly esteemed than the Prophet Muḥammad. The same motif is ever common to the three above-mentioned authors: that is, the comparison of the formation of the human body to the development of *Heilsgeschichte*. This analogy either explains the Qā'im as a culmination of the development of history, or implies his advent and mission as the next phase of human history.

Our analysis of these texts shows that some motifs or "*topoi*" of the doctrines of the Qā'im in ***al-Iṣlāḥ*** are also found in contemporary and later texts. These motifs or "*topoi*" are based on the idea of correspondence between the existent beings in the world of nature (such as parts of the human body) and those in the world of religion (such as the prophets). By these motifs or "*topoi*" al-Rāzī and the other two authors made an effort to comprehend and schematize the ranks and missions of enunciator-prophets including the Qā'im.

V. Some Reflections on al-Rāzī's arguments on *Heilsgeschichte*

The utilization of the motifs or "*topoi*" examined above can be interpreted as an example of the tendency to theorize in the discourse on the messianic figure of the Qā'im among Ismā'īlī thinkers. But who started this theorization of the doctrine on the Qā'im, indeed, the entire theology surrounding the

six directions in the nature, the six parts of human body, the six days of the creation of the cosmos, and, most notably, the six *nuṭaqā'* and their six cycles.[83] In this section al-Sijistānī refers to the Qā'im and relates him to the fulfillment of the mission of all the *nuṭaqā'*: in a context of correspondence between the six *nuṭaqā'*, the six directions, and the six parts of the human body, he ranks the Qā'im as the head which is related to and sustains all.[84] Thus, in this section, the Qā'im is regarded as the ultimate goal of *Heilsgeschichte*, because of his relation to the fulfillment of *da'wah*. His rank in history is compared to a central point from which all directions depart, i.e. "one individual." There is an implied correspondence between the head, the most important part of the body, and the Qā'im.

A later poet-philosopher, Nāṣir-i Khusraw (d. between 465/1075 and 498/1104)[85] provides us with other clues for our discussion. In his work *Khwān al-Ikhwān*, much of which is a paraphrased Persian translation of *al-Yanābī'*, Nāṣir-i Khusraw provides us a diagram consisting of concentric circles to epitomize the discusssion of the 34th section of *al-Yanābī'*. This diagram is lacking in extant manuscripts of *al-Yanābī'*.[86] What is remarkable about this diagram is that the Qā'im is placed in the central circle with mention of the Sabbath (*al-sabt*) and essence (*'ayn*), whereas other *nuṭaqā'*, including the Prophet Muḥammad, are placed in the second circle from the center. Mention is also made of the six days of the week, the six directions, and the six physical categories, which have their own place: each member of a group corresponds to a *nāṭiq*. and is placed within a concentric circle. In this figure, the Qā'im is given a more central, if not higher, position or rank in the series of *nuṭaqā'* than any other.[87]

In another text, *Wajh-i Dīn*, Nāṣir-i Khusraw attempts to grasp the rank of the Qā'im in the context of the correspondence between the *nuṭaqā'*'s religious duties, the planets, the organs of human body, and the stages in the formation of the human body.[88] For example, the Qā'im corresponds to the seventh (*haftum*) being , "spirit" (*rūḥ*), which completes the previous six stages of the formation of the human body, and to " *walāyat* " (" *walāyah*

In this statement as well as in the previous arguments we see that while the Prophet Muḥammad is regarded as the culmination of the development of *Heilsgeschichte* through the ***sharā'i'***, the Qā'im is defined as the inaugurator who leads humankind to a higher stage. The Qā'im seems to be given a more inclusive attribution than the Prophet Muḥammad: he is "the completion of knowledge and action, and the perfection of it."[78] Does this mean that the Qā'im is ranked higher than the Prophet Muḥammad?

Regarding this issue of ranking of the prophets in general, and of the Qā'im in particular, al-Sijistānī gives us clues for further consideration.[79] Al-Sijistānī argues that we can find "disparity" (***tafāwut***) or "difference" (***ikhtilāf***) in every sort of being in our cosmos. Because of this principle every sort of being is hierarchized and every member given its own rank.[80] Thus al-Sijistānī also finds "disparity" among the prophets, i.e. the ***nuṭaqā'*** in his context, and places the Prophet Muḥammad at the highest level.[81] But al-Sijistānī maintains that the ultimate end of everything that has been brought by the messengers is the Qā'im (***nihāyat al-kull min al-rusul ilā al-qā'im 'alay-hi al-salām***). He compares the line of prophets to the six stages of development of the human body in the womb, after which a seventh, a spiritual stage, occurs at birth. The Qā'im corresponds to this seventh stage, also called "another (i.e. new) creature" (***al-khalq al-ākhar***), in that he represents a new spiritual phase, when compared to his predecessors.[82]

Here we can recognize a similarity in al-Sijistānī's and al-Rāzī's arguments: they both make an analogy with the formation of the human body. Both also regard the Qā'im as an embodiment of the ultimate goal of *Heilsgeschichte*, while reserving the "best" position and the culmination of the development of the sacred laws for the Prophet Muḥammad.

A further reference to the ranking of the Qā'im is again provided by al-Sijistānī. In the 34th section of ***Kitāb al-Yanābī'***, when he discusses the perfect nature of the number six, al-Sijistānī cites other examples in which six plays a significant role: the six ontological categories of our cosmos, the

as the human body emerges into the outer world from the womb head first, so history enters the new phase of "opening" (***kashf***) with the completion of the sacred law of the Prophet Muḥammad (***tamām sharī'at sādis al-nuṭaqā'***) who is compared to the "head" (f. 109r. / f. 109v.).[76] This *kashf*, that is, the "opening" of every meaning of the sacred law is the mission of the Qā'im. The Qā'im is also called "the lord of the cycle of opening" (***ṣāḥib dawr al-kashf***) (f. 106v. / f. 107r.).

Al-Rāzī also situates the Qā'im in the human body in the course of his argument: he compares him and his mission to the spirit-like "seventh substance" (***al-jawhar al-sābi'***) which provides every part and organ of human body with "life" (***ḥayāt***). Just as this "substance" gives life to the human body, through his esoteric interpretation (***ta'wīl***) the Qā'im opens the inner meaning of all three pairs of sacred laws, which, al-Rāzī implies, provides religion with new "life" (f. 106r., f. 108v./ f. 107r., f. 109r.).

Furthermore, the Qā'im's role of ***ta'wīl*** is compared by al-Rāzī to the effect of "ether" (***athīr***), which he sometimes calls "fire." Just as "ether" or "fire" can fuse with the other three elements (***al-usṭuqussāt al-thalāthah***),[77] so ***ta'wīl*** is applicable to any of the three pairs of sacred laws in opening the inner meaning hidden in them (f. 111v. - f. 112v. / f. 111v. - f. 112r.). Thus, as the "fourth one" the Qā'im executes his role of ***ta'wīl*** after three pairs of the sacred laws. In this argument we can recognize another example of al-Rāzī's use of technical terms from Greek-Hellenistic science, such as "ether" and "three elements."

In further discussion of the "fourth one," al-Rāzī offers a more elaborate account of the mission of the Qā'im:

> ...And the seventh [***nāṭiq***] becomes "a fourth one" to them (i.e. three pairs of ***nuṭaqā'***), since he is the completion of knowledge and action, and the perfection of it (***tamām al-'ilm wa-al-'amal wa-kamālu-hu***), just as the sixth [***nāṭiq***] became the completion of action and perfection of it without [that of] knowledge (***dūna al-'ilm***) (f. 111r. / f. 111v.).

(*al-ākhirūn*): each of these groups consists of three *nuṭaqā'*. The *nuṭaqā'* of the first group bring new sacred laws, which are renewed by those of the second group (f. 102v. / f. 103r.). Therefore, virtually three "pairs" of sacred laws have existed in the course of *Heilsgeschichte*. The mission of the fourth *nāṭiq* is explained as follows:

> ...When the fourth *nāṭiq* appeared, he repeated the sacred law of the first one (i. e. the first *nāṭiq*) and the enforcement of its regulations, and ensured the enforcement of the sacred law by increase of its regulations (f. 102v. / f. 103r.).

Thus, the fourth *nāṭiq* renewed the sacred law of the first.[74] However it is not this fourth *nāṭiq* but the Qā'im who is the real holder of the quality of the number four, i.e. the number of perfection. According to al-Rāzī, the seventh *nāṭiq*, the Qā'im emerges as a fourth one (*rābi'*) after "three pairs [of *nuṭaqā'*]" (*al-azwāj al-thalāthah*), so that he has the "stage of four-ness" (*martabat al-arba'iyah*)(f. 105v./ f. 106v.). His mission of sealing "the three [pairs of] sacred laws" (*al-sharā'i' al-thalāth*) brought by three pairs of *nuṭaqā'* also makes the Qā'im a "true" fourth *nāṭiq* (f. 106r./ f. 106v.).

Al-Rāzī tries to relate each prophet and his mission to each part of the body of a human being, itself a microcosm (*al-'ālam al-ṣaghīr*) containing within itself all the parts of the cosmos (*jamī' ajzā' al-'ālam*). Adam is related to the right foot; Noah to the left foot; Abraham to the belly; Moses to the left hand; Jesus to the right hand; Muḥammad to the head (f. 106v.- f. 107v./ f. 107r.- f. 108v.). The Prophet Muḥammad is also described as a figure who incorporates all the religious teachings, and by whom the sacred laws are completed (*yatammu*) and perfected (*yakmalu*), since his name written in Arabic script symbolically represents the form of a human being, an all- inclusive microcosm (f. 107v./ f. 108r.).[75]

Al-Rāzī further compares the formation of the human body in the womb to the development of *Heilsgeschichte* through the series of sacred laws. Just

the people favoured by God with His special grace, that is to say, saintly *ṣūfī* masters or Shīʿī Imāms from the household of the Prophet (*ahl al-bayt*).[71] If this general meaning is applicable to *awliyā'* in *al-Iṣlāḥ*, it could refer to Fāṭimid Imāms. Even though it is still premature to draw conclusions, we should bear in mind the significance of the appearance of the term *awliyā'* in *al-Iṣlāḥ*, considering that al-Rāzī's possible involvement in the Qarmaṭian movement, which proclaimed the imminent or already actualized advent of the Qā'im in *al-Iṣlāḥ*, remains a matter for debate.

Furthermore, there is another discussion of the Qā'im. This comes in the context of the debate about the rank of the fourth *nāṭiq*, i.e. Moses, and provides another example of the application of Greek-Hellenistic sciences by al-Rāzī and al-Nasafī (f. 99r.- f. 115v. / f. 99v.- f. 116r.). Al-Rāzī reports that al-Nasafī maintained that the fourth *nāṭiq* completed the manifestation of the "Word" (*ẓuhūr al-kalimah*) by virtue of his "rank of four-ness" (*ḥadd al-arbaʿīyah*) which the sun, the fourth planet in the cosmology of his day, shares (f. 99r.- f. 99v./ f. 99v.).[72] If we accept al-Rāzī's quotation as being faithful to al-Nasafī's original, the latter's statement means that the fourth *nāṭiq* has the perfection of the number four. Theories of natural philosophy contemporary with our two Ismāʿīlī authors found evidence of this perfection in the world of nature.[73] At any rate we can consider that al-Rāzī's quotation from *al-Maḥṣūl* of al-Nasafī reflects the former's interpretation of it, so we can safely say that al-Nasafī directly applies his understanding of natural philosophy to his discussion of ranking of prophets.

In his criticism of al-Nasafī's assertion regarding the fourth *nāṭiq*, al-Rāzī holds that the truly superior one is the seventh *nāṭiq*, that is, the Qā'im. This argument suggests that al-Rāzī preferred the "orthodox" Ismāʿīlī doctrine of the superiority of the seventh *nāṭiq* to relying on systems from natural philosophy or science.

In a further counter-argument to al-Nasafī, al-Rāzī re-defines the missions of the six *nuṭaqā'* by dividing them into two groups, which are "the beginning people in enunciation" (*al-awwalīyūn bi-al-nuṭq*) and "the last people"

"position"(*manzilah*) of the master of the coming cycle (*ṣāḥib al-dawr al-ātī*), i.e. the Qā'im. However, the first four Muslim groups are given the designation "blameworthy groups" (*al-firaq al-madhmūmah*), since although they recognize the authority of the Prophet, or of him and 'Alī, they do not recognize that of the Qā'im (f. 81v.- f. 82r./f. 81r.- f. 81v.).

Al-Rāzī explains the emergence of the fifth religious community as follows (f. 82v./f. 82r.- f. 82v.): just as the form (*ṣūrah*) of any composite existent in the world of nature appears as a fifth being only after the coalescing (*ijmā'*) of the four elements (*arba' al-ummahāt*), the fifth community or the "people of Islam" (*ahl al-Islām*) emerges as the "perfection of religious communities" (*tamām al-milal*) after the four communities. With the emergence of the fifth community, the form of the subtle world (*al-'ālam al-laṭīf*) started to appear. This is also the case with the fifth Muslim group, which emerged after the other four. Also, according to al-Rāzī, this fifth group is itself the form of the subtle world which has appeared *in potentia* (*bi-al-qūwah*). It will be fully realized *in actu* (*bi-al-fi'l*) at the time of the completion of the mission of the "people close [to God]"(*'inda tamām amr al-awliyā'*) (f. 82v.- 83r./f. 82r.). In other words the religion gradually developed from a crude state to a more subtle or spiritual one.

In the above argument, al-Rāzī utilizes such technical terms as the "four elements," "*in potentia* " and "*in actu* ," and the idea of the formation of a new being after the convergence of four elements. He derived these terms and ideas from the natural science of Greek-Hellenistic origin that existed during his time.[70] By so doing al-Rāzī applies the natural "law" of the emergence of a new being after the convergence of four elements to explain the rise of Islam and the Ismā'īlīs in the course of *Heilsgeschichte* , which culminates in the advent of the Qā'im.

In addition to al-Rāzī's method, i.e. the application of science of Greek-Hellenistic origin, we should notice another term in the above argument, that is, "the people close [to God]" (*awliyā'*). The term *awliyā'* (the plural form of *walī*) is used in both mysticism (*taṣawwuf*) and Shī'ism, to refer to

for six days of the week but dispensed them from any on the Sabbath (f. 38r.-38 v./ f. 37r.- 38v.). Al-Rāzī then compares each day of the week to a cycle of human history, and the seventh cycle, that is, the cycle of the Qā'im, to the Sabbath. He elucidates the prophetic mission of the Qā'im thus: in his cycle the Qā'im would not order any "work" or religious labor regulated in the sacred laws of previous *nuṭaqā'*. In other words he would abolish *sharī'ah* but not bring in any new law(f. 31r./ f.30v.).

In early Ismā'īlism the Qā'im "discloses" or "opens" (*kashf*) the esoteric or inner aspect (*bāṭin*) of all revealed religions, the exoteric or external aspect (*ẓāhir*) of which has been proclaimed by the six preceeding *nuṭaqā'*.[67] Al-Rāzī implies that the recognition of the mission of this Messianic figure is the key element for determining a truly authentic religious group (f. 80r-f. 83r / f. 79-f. 82r).[68]

In order to place this truly authentic religious group in the succession of religious communities and Muslim groups in *Heilsgeschichte* , al-Rāzī first of all enumerates four religious communities, namely the Jews, Christians, Zoroastrians and Sabians (grouped together). These four religious communities make up the "reproachable religions" (*al-adyān al-madhmūmah*), since they do not accept the prophethood of Muḥammad. Only the people of another community, a fifth community (*ahl al-millah al-khāmisah*), i.e. the Muslims, which emerged after those four, earns the title of the "praised community" (*al-millah al-maḥmūdah*), and this is because of their recognition of the Prophet Muḥammad (f. 80r.-f. 82r. / f. 79v.-f. 81v.).

Corresponding to the five communities enumerated above, al-Rāzī lists five Muslim groups: the Murji'ah, Qadarīyah, Māriqah(Khawārij) and Rāfiḍah (a pejorative appellation here given to Imāmī Shī'īs),[69] and finally a fifth group called the "people of pure religion" (*ahl al-dīn al-khāliṣ*), the "people of reality" (*ahl al-ḥaqīqah*), "the faithful" (*al-mu'minūn*), and the "people of true recognition" (*ahl al-ma'rifah al-ḥaqīqīyah*). This is because besides recognizing the Prophet Muḥammad and 'Alī b. Abī Ṭālib as divinely guided leaders, they also recognize the "rank" (*ḥadd* literally, "limit") and

history of Ismā'īlism.[62] To undertake this inquiry, in addition to looking at the philosophical part of the text, we need to analyze how *al-Iṣlāḥ* deals with certain Ismā'īlī tenets on prophecy, which comprise the oldest layers of the Ismā'īlī doctrinal system.[63] These include the seven cycles of *Heilsgeschichte* and the transmission of the prophetic teaching through the hierarchical order. We will then be in better position to search for philosophical and Greek-Hellenistic elements in the part of *al-Iṣlāḥ* that deals with prophecy.

One of the most basic and oldest tenets in Ismā'īlism is the idea of seven historical cycles, each inaugurated by a *nāṭiq* (pl. *nuṭaqā'*) or enunciator-prophet. According to this tenet, each prophet abolishes the *sharī'ah* or sacred law of the cycle previous to him and introduces a new law: this pattern applies to the cycles of Noah, Abraham, Moses, Jesus, and the Prophet Muḥammad, but it does not apply to the first *nāṭiq*, Adam, nor the last, that is, the Qā'im ("the rising one") or the awaited Messianic figure.[64] In *al-Iṣlāḥ* al-Rāzī discusses all these enunciator-prophets. By focusing in this article on the Messianic figure of the Qā'im, we will be in a position, it is hoped, to extract al-Rāzī's ideas on how *Heilsgeschichte* reaches its end, and also how he viewed the framework of history.

The topics of the debate on prophecy in *al-Iṣlāḥ* include the issue of the mission of Adam (f. 27r.- f.44r./f. 26v.- f. 42v.).[65] This has already been examined to some extent by W. Madelung and H. Halm in their works.[66] This topic of the prophethood of Adam is closely related to Ismā'īlī definition of the missions of the Qā'im. That is to say, since Ismā'īlīs believed from very early on that Adam was the inaugurator of history and the Qā'im its terminator, the roles of these two prophetic figures in *Heilsgeschichte* require theoretical clarification. How did Adam start history? And how will the Qā'im take us to its end?

In the debate, al-Nasafī asserts that Adam did not bring any *sharī'ah* or sacred law. Al-Rāzī holds to the contrary. He also mentions, refuting al-Nasafī, that all the *nuṭaqā'* ordered people to be engaged in work or labor (*'amal*)

(*nāmīyah*), sensitive (*ḥissīyah*), and rational (*nāṭiqah*)(f. 14v/f. 15r). With regard to the last, the rational soul, there is a clear difference of opinion between al-Rāzī and al-Nasafī, this deriving from the divergence of opinion concerning the doctrine of soul. According to al-Nasafī, the rational soul is part (*juz'*) of the higher, universal Soul.[59] In contrast to this, al-Rāzī holds that the rational soul is a trace (*athar*) of the higher world (f. 14r- v/f. 14v). Citing convincing texual evidence a recent study suggests that al-Nasafī follows the line of Plotinus, whose doctrine of soul asserts that a part of the human soul does not fall into our world but remains in the world of intellect. Al-Rāzī is, however, closer to Proclus in terms of the doctrine of soul.[60]

The difference between the two thinkers over the doctrine of soul is, so to speak, a difference in the theory of the human being's relation to the higher, spiritual world and such hypostases as the universal Intellect and Soul. This fact reminds us of the Islamic theme of the revelational relation between prophets, God, and His mediators, the angels. These issues provide a starting point for an inquiry into how philosophy is related to revelational doctrine or prophecy in more general terms in al-Rāzī's thought.

IV. Early Ismā'īlī thought on Prophecy as shown in al-Rāzī's *Kitāb al-Iṣlāḥ*

P. E. Walker and other scholars have pointed out the significance of the philosophical topics of the debate in *al-Iṣlāḥ*. The philosophical portion of the text provides us with source material for study of the introduction and early development of Neoplatonist philosophy in Ismā'īlism. These scholars use the text mainly for this purpose.[61]

Undeniably, Neoplatonism and other trends in the Greek-Hellenistic sciences had a significant influence on Ismā'īlism. However, there is still room to inquire into the possible interaction between the newly adopted intellectual trends and old Ismā'īlī doctrines in *al-Iṣlāḥ* in the context of the

philosophical section on cosmology in this study, with a view to elucidating al-Rāzī's doctrine.

Against al-Nasafī's thesis that the nature of the Soul (*nafs*) is not perfect, al-Rāzī maintains that She is perfect in her essence (***tāmmah fī dhāti-hi***), since She emanated (*inba'atha*) in a perfect state (***tāmman***) from the first Intellect (***al-'aql al-awwal***), which is a perfect being (***tāmm***)(f. 9v- f. 10r/f. 10r- v).[56] However, al-Rāzī continues, the Soul is in need of perfection in Her activity (***fi'l al-nafs***). This is because Her activity is not perfect within time (***bi-zamān***), since Her emanation (***inbi'āth***) is with time (***ma' a al-zamān***). The first Intellect and the origination (***ibdā'***) are, however, one and the same being (***wāḥid***), and the origination is prior to time (***qabla al-zamān***) (f. 10r/f. 10v). In short, al-Rāzī asserts that the Soul is perfect in Her essence, though She is imperfect in actuality within time.[57]

Cosmogony is described by al-Rāzī as follows. The Soul made visible (***aẓhara***) the form (***ṣūrah***) that is nature (***ṭabī'ah***), from the matter (***hayūlā***). This form or nature is the substance of the middle world (***al-'ālam al-awsaṭ***) also referred to as the spheres (***al-aflāk***), which contains the substance of the lower world. This substance is also called the elements (***ummahāt***). Beneath the spheres there are the composite beings of the world (***murakkabāt al-'ālam***) and its products (***mawālīdu-hu***), i.e., minerals, plants and animals (f. 12v- f. 13r/f. 13r).

Al-Rāzī also enumerates the types of matter which compose our cosmos. The first consists of movement (***ḥarakah***) and rest (***sukūn***), also called imaginative beings (***wahmīyāt***), caused by the Soul.[58] The second is the four natures (***al-afrād al-arba'ah***), i.e., moisture, heat, coldness and dryness. The third consists of the four elements (***al-ummahāt al-arba'***) which themselves are composed of the four natures (f. 17v - f. 18v/f. 18r).

How, then, does al-Rāzī describe the place of humankind in this cosmos? According to him, humankind is the fruit of the cosmos (***thamarat al-'ālam***) with every human being having three souls (***al-anfus al-thalāth***): vegetable

A'lām also seems to be a record of the Ismā'īlī effort to digest the philosophy and sciences of Greek-Hellenistic origin: the text contains doxographical quotations from several ancient philosophers and scientists such as Plato, Socrates, Aristotle, Proclus, Epicurus, and some pre-Socratic scholars. Recent scholarship) traces some of these quotations to a doxographical work titled *Kitāb Amūniyūs fī Ārā' al-Falāsifah*, composed in the 3rd/9th century, as one of main sources of *A'lām* of Greek-Hellenistic sciences.[51]

The text of *al-Iṣlāḥ* is extant in an incomplete state, probably lacking beginning and end. The two manuscripts that I consulted, one in the Hamdani collection in Milwaukee, Wisconsin, and the other in the University of Tübingen, are comprised of six parts and are likewise incomplete.[52] The text deals with various topics divided roughly into philosophical themes such as cosmology, cosmogony and psychology, and others I would like to call prophecy themes. These include interpretations of Qur'ānic tales of prophets, discussion of the scheme of *Heilsgeschichte* , or salvation history, the prophets' encounters with angelic beings, and the ethics of *da'wah* administration.[53]

Only one-ninth of the text is on philosophical themes *per se*. Prophecy themes comprise the remainder. The debate on these themes in *al-Iṣlāḥ* was reproduced in *Kitāb al-Riyāḍ* the work of another master of Ismā'īlī philosophy, Ḥamīd al-Dīn al-Kirmānī, which includes quotations from al-Sijistānī's *Kitāb al-Nuṣrah*. Al-Kirmānī sides with al-Rāzī in his text, while al-Sijistānī backs up al-Nasafī.

The printed edition of *al-Riyāḍ* was published in 1960, relatively early for an Ismā'īlī text.[54] Thanks to this publication, numerous scholars of Islamic philosophy have entered into the debate on the philosophical topics in *al-Iṣlāḥ* in the context of the introduction of Neoplatonism to Ismā'īlism, and have introduced and extensively analyzed the philosophical part of the text.[55] I will therefore limit myself to summarizing the main topics of the

of its more technical than specifically Ismāʿīlī nature, *Kitāb al-Zīnah* was the best known of all the above works to non-Ismāʿīlī authors. The earliest of these to note its importance was the famous Ibn al-Nadīm: we already briefly discussed his citation of the work above.[43] Other important Sunnī authors who mention *al-Zīnah* are Jalāl al-Dīn al-Suyūṭī (d. 829/1427), and Ḥājjī Khalīfah, known also as Kātib Chelebī (d. 1067/1657).[44] Al-Suyūṭī used the text of *al-Zīnah* as a source book for his study of foreign vocabulary in the Qur'ān.[45] In addition, a 19th century Ithnāʿasharī author, Muḥammad Bāqir Zayn al-Dīn Khwānsārī (1811-1895), mentions Abū Ḥātim al-Rāzī's name, citing *al-Radd ʿalā al-Qawl bi-al-Rajʿah*, very likely the same as the above-mentioned *Kitāb al-Rajʿah fī al-Radd ʿalā Aṣḥāb al-Rajʿah*, and *al-Zīnah*, quoting the latter's definition of the word "Shīʿah."[46]

Al-Zīnah is also mentioned by such Ismāʿīlī authors as Idrīs ʿImād al-Dīn (d. 872/1468) and the compiler of the famous bibliography, Ismāʿīl b. ʿAbd al-Rasūl, known as Majdūʿ (d. 1183 or 1184/1769-70), with a following episode.[47] According to Idrīs, the second Fāṭimid Caliph, al-Qā'im, sent his son, al-Manṣūr, the next Caliph, a copy of *al-Zīnah* part by part, and ordered him to teach the *dāʿī*s the text a section at a time. The authenticity of this report is, however, questionable, both because of distance between Mahdīyah, the Fāṭimid capital of the time, and Iran, and because of a possible doctrinal conflict between the Fāṭimids and thinkers like al-Rāzī who may have involved themselves in the Qarmaṭian movement.[48]

Aʿlām al-Nubūwah is al-Rāzī's record of the doctrinal dispute between him and his contemporary, the renowned physician-philosopher Abū Bakr al-Rāzī, on prophecy. This debate is reported by Ḥamīd al-Dīn al-Kirmānī in his work *al-Aqwāl al-Dhahabīyah*, a polemical work criticizing Abū Bakr al-Rāzī's theory of soul and intellect. Al-Kirmānī mentions that the debate was held in the period of Mardāwīj in his presence (*fī... ḥaḍrati-hi*).[49] Just as in the cases of *Aʿlām* and al-Kirmānī, Abū Bakr al-Rāzī's critique of prophecy gave rise to counter-polemics from Ismāʿīlīs in following generations.[50]

the predicted time led to the discrediting of Abū Ḥātim among his Daylamī followers. But the advent of the "Mahdī" actually happened, even though his millenianist, antinomian reign lasted only short period. Thus Niẓām al-Mulk's account here does not accord with Madelung's scheme that after the Mahdī proved false, he fled from his followers and hid himself. Which propagandist activity in Niẓām al-Mulk's account relates to the event of the false Mahdī in Bahrayn? Is al-Rāzī's prediction in Ṭabaristān different from that of the Qarmaṭian leadership in Bahrayn? We can only make reasoned guesses as to these questions because of the paucity of historical sources available at this moment. But although al-Rāzī's involvement in the Qarmaṭian movement seems plausible, questions concerning its nature and extent remain.

III. Al-Rāzī's Works and *al-Iṣlāḥ*

In this section we will describe al-Rāzī's works, including ***Kitāb al-Iṣlāḥ***, in order to give an idea of his intellectual activities and his presumable influence on later generations.

In his *Biobibliography of Ismā'īlī Literature,* I. K. Poonawala cites five books as comprising Abū Ḥātim al-Rāzī's oeuvre. They are ***Kitāb al-Zīnah fī al-Kalimāt al-Islāmīyah al-'Arabīyah***, ***Kitāb al-Iṣlāḥ***, ***A'lām al-Nubūwah***, ***Kitāb al-Raj'ah fī al-Radd 'alā Aṣḥāb al-Raj'ah***, and ***Kitāb al-Jāmi' fī al-Fiqh.***[42] At the moment there is no analysis available of the last two works, ***Kitāb al-Raj'ah*** and ***Al-Jāmi'***, other than that found in Poonawala's *Biobibliography* . Here I will therefore concentrate first of all on ***Kitāb al-Zīnah*** and its influence on later generations, then discuss ***A'lām***, an important polemical work, and finally describe ***al-Iṣlāḥ*** , summarizing the section on philosophical cosmology.

Kitāb al-Zīnah is a lexicographical work on the religious terms for the attributes of God, heresiography, rituals, and Arabic poetry. Possibly because

conjunction of Saturn and Jupiter.[39]

The connection between al-Rāzī and the Qarmaṭian movement that Madelung suggests seems plausible. However, a few details have yet to be elucidated. Can we find the above-mentioned prediction of the advent of Mahdī in Niẓām al-Mulk's account of Abū Ḥātim? A corresponding event might substantiate Madelung's scheme. In Niẓām al-Mulk's account, during the career of Abū Ḥātim the *da'wah* of Western Iran spread propaganda predicting the advent of a messianic figure on two occasions. The first time it was Ghiyāth's announcement of the advent of Mahdī. The second time, Abū Ḥātim himself spread his own prediction of the coming of "an imām" (*imāmī*) in Ṭabaristān. Both predictions proved false, as we learned above.

But, in Niẓām al-Mulk's account no actual evidence exists to prove Abū Ḥātim's involvement in the propaganda surrounding Ghiyāth's prediction: we can only surmise that he would likely have been engaged in such propaganda under Ghiyāth's leadership. And what about Abū Ḥātim's use of the appelation "imām" rather than "Mahdī"? This does not, in fact, necessarily exclude the possibility that he predicted the coming of the Mahdī. The Mahdī-Qā'im is the seventh imām of the age of the Prophet Muḥammad according to the teaching of early Ismā'īlism.

On Abū Ḥātim's activity in Ṭabaristān Niẓām al-Mulk writes: "His business with them was flourishing in the days of Mardāwīj (*dar ayyām-i Mardāwīj*)."[40] As mentioned before, Mardāwīj gained independent power after 318/930, that is to say after the astrologically predicted year of 316/928 but before the declaration of the Mahdīship of the young Iṣfahānī and the subsequent disappointment in 319/931. This chronology seems to fit with Madelung's scheme that al-Rāzī predicted the advent of Mahdī and was eventually disillusioned with the false declaration of the Mahdīship of the Iṣfahānī.

However, another minor problem remains. Niẓām al-Mulk writes: "When they (i.e. the Daylamīs) saw the time which he (i.e. Abū Ḥātim) predicted as the Imam's advent had just passed, they said, 'this [religion] does not have any base...(*In aṣlī na-dārad*..)'."[41] This passage suggests that the elapse of

of Abū Ḥātim in *Siyāsat-nāmah* with the author al-Rāzī thus contains much room for further discussion, despite initial plausibility.

Besides the problem of the life of al-Rāzī, we should note that there are also difficulties surrounding the history of the *da'wah* in North-West Iran. Thus, we find certain lists of *dā'īs* that differ from Niẓām al-Mulk's, provided by Rashīd al-Dīn and Kāshānī. Rashīd al-Dīn does not cite the names of the *dā'īs* before al-Rāzī's immediate predecessor, a certain Ja'far-i Maḥrūm.[33] Kāshānī includes in his list a name "Manṣūr al-Ḥallāj," reminiscent of a great *ṣūfī* Ḥusayn b. Manṣūr al-Ḥallāj.[34] Interestingly enough, Ibn al-Nadīm, who wrote at a much earlier time, cites a man called "Ḥallāj al-Quṭn" or "cotton-ginner" as the first *dā'ī* to the regions of Ray, Āzarbayjān, and Ṭabaristān.[35] A charge was made against this Ḥallāj by the Sunnī establishment in Baghdad that he preached the Qarmaṭian cause for the awaited Qā'im, as L. Massignon remarks.[36] It is possible that this charge led later authors like Ibn al-Nadīm and Abū al-Qāsim Kāshānī to insert the name of al-Ḥallāj in their lists of the early *dā'īs*.

Now let us return to the problem of the life of al-Rāzī. How much did al-Rāzī truly involve himself in the Qarmaṭian movement? W. Madelung paints a picture of al-Rāzī as an active leader of the Qarmaṭian movement in what is now Western Iran. According to him, al-Rāzī's *da'wah* activity related to the declaration as Mahdī of a young Iṣfahānī Zoroastrian in Bahrayn in 319/931, and the subsequent disappointment among the Qarmaṭians when this man proved to be a false Messiah.[37] In some original sources we notice Abū al-Qāsim Kāshānī's report of Abū Ḥātim's correspondence with the leader of the Bahraynī Qarmaṭians, Abū Ṭāhir al-Jannābī. A great Mu'tazilah theologian, Qāḍī 'Abd al-Jabbār al-Hamadhānī (d. 415/1024-5), mentions the name "Abū Ḥātim b. Ḥamdān al-Rāzī al-Kilābī" among the Qarmaṭian *dā'īs* who condemned Abū Ṭāhir for having yielded his authority to the false Mahdī.[38] Madelung further argues, relying various sources, that Abū Ḥātim al-Rāzī "spread the prediction" that the advent of the Mahdī would take place in 316/928, astrologically calculated as the year of

al-Zīnah a book containing lexicographical and linguistic analysis of religious and theological terms.[29] But several problems remain. For example, questions about the validity of the identification of the Abū Ḥātim in *Siyāsat-nāmah* with al-Rāzī, the author of *al-Iṣlāḥ*, have not been entirely put to rest. A comparison with two other Persian sources which report the beginning of the *da'wah* in the Ray region throws some light on the validity of the identification. Rashīd al-Dīn Faḍl Allāh's (d. ca. 718/1318) *Jāmi' al-Tawārīkh* and Abū al-Qāsim Kāshānī's (d. ca. 738/1337-8) *Zubdat al-Tawārīkh* both mention a leader of *da'wah*, Abū Ḥātim, with the *nisbah* "al-Rāzī." Rashīd al-Dīn has "Abū Ḥātim Aḥmad b. Ḥamdān al-Rāzī," while Kāshānī has "Abū Ḥātim b. 'Abdān al-Rāzī al-Warsanānī."[30] In other words, these two sources suggest that their Abū Ḥātim al-Rāzī and the Abū Ḥātim of Niẓām al-Mulk's account played the same role in the same context, i.e., a leading role in the *da'wah* of the Ray region, and thus indicate the possibility that they are one and the same person. However, since both these sources in fact post-date Niẓām al-Mulk, there is a possiblity that they basically follow his account, and therefore do not constitute an independent confirmation of it.

Turning our attention to earlier Arabic sources in an attempt to resolve this issue, we find that an important bibliographical text, *al-Fihrist* written by Ibn al-Nadīm (d. 385/995 or 388/998), mentions the name of Abū Ḥātim al-Warsanānī as the leader of the *da'wah*, and also the name of Abū Ḥātim al-Rāzī as the author of *al-Zīnah* and *al-Jāmi'*, the only two works of al-Rāzī he cites.[31] These two names are, nevertheless, mentioned in the two different contexts, i.e.: that is to say, "al-Warsanānī" in his account of the *da'wah* movement, and "al-Rāzī" in that of the Ismā'īlī authors and their books. Furthermore, Ibn al-Nadīm never explicitly identifies these two figures as one and the same person. There is another Arabic text, 'Abd al-Qāhir b. Ṭāhir al-Baghdādī's (d. 429/1037) *Al-Farq bayn al-Firaq*, which falls into the genre of heresiography, dealing with the early history of the *da'wah*. Unfortunately, this important text is of little help in solving our problem, since it mentions only "Abū Ḥātim."[32] Thus, the issue of the identification

al-Mulk states that Abū Ḥātim deprived Abū Ja'far of the leadership.[22] Abū Ḥātim also sent *dā'īs* to Ṭabaristān, Gurgān, Iṣfahān, and Āzarbayjān, in order to call the people there to Ismā'īlism. He succeeded in converting the *amīr* or governor of Ray, Aḥmad b. 'Alī, who ruled the city from 308/919-311/924 and represented the interests of the Sāmānid dynasty.[23]

It may have been after the troops of Yūsuf b. Abī al-Sāj, whose family had ruled Āzarbayjān since 279/892, occupied Ray and killed the governor of the city in 311/924 that Abū Ḥātim left for Ṭabaristān. There he joined an uprising of the population against the rule of the Zaydī 'Alid Imām.[24] He seems to have tried to utilize the situation for the *da'wah,* preaching that an Imām would shortly (*bi-muddati nazdīk*) appear from Daylamān. Niẓām al-Mulk states that this took place during the reign of Mardāwīj, the founder of the Ziyarid dynasty who gained independence in Western Iran in 319/931 from his former 'Alid master in Ṭabaristān and from his new master, a strong Gīlānī chieftain leader, Afsār b. Shīrūyah.[25] But, Niẓām al-Mulk reports, Abū Ḥātim finally lost the trust of the people of Ṭabaristān because of his own prediction of the advent of the Imām, which proved false. He found himself forced to flee from the enraged populace, and died in exile.[26] His career thus ended in a way similar to that of his predecessor Ghiyāth. After Abū Ḥātim, *da'wah* activity was taken over by 'Abd al-Malik-i Kawkabī and a certain Isḥāq.[27]

As far as concerns the year of Abū Ḥātim's death, some information is available in a report made by Ibn Ḥajar al-'Asqalānī, compiler of the famous biographical dictionary *Lisān al-Mīzān.* This report concerns a certain Ismā'īlī *dā'ī* whom Ibn Ḥajar refers to as Aḥmad b. Ḥamdān b. Aḥmad al-Warsāmī Abū Ḥātim al-Laythī. It is written here that Aḥmad was a well-cultured person of literature with a knowledge of linguistics, who knew many *ḥadīths*. However, he became "one of the Ismā'īlī missionaries"(*ṣāra min du'āt al-Ismā'īliyah*) and died in 322/934-5.[28]

The description of this "Abū Ḥātim" and his specialized area of scholarship fits in with the fact that al-Rāzī was well known as the author of *Kitāb*

Siyāsat-Nāmah.[14] Nevertheless, a summary of Niẓām al-Mulk's account may be useful for basic information.

According to Niẓām al-Mulk, *da'wah* activity in Iran was initiated by a certain Khalaf, appointed by the leader of the movement at that time.[15] A resident of the district of Fashābūyah in Ray,[16] this Khalaf preached that the advent of the awaited Messianic figure Qā'im was at hand. He was succeeded by his son, Aḥmad, who was in turn succeeded by Ghiyāth, a man who seems to have played a significant role in articulating the basic teachings of the *da'wah* with his knowledge of the Qur'ān and the Prophetic traditions, and who wrote a dictionary of religious technical terms, *Kitāb al-Bayān*.[17] Niẓām al-Mulk reports that this Ghiyāth faced persecution from the people of Ray invoked by a *faqīh* named 'Abd Allāh al-Za'frānī, and was forced to flee the city to Marw al-Rūdh in Khurāsān. There he succeeded in converting the *amīr* of that city, Ḥusayn b. 'Alī, who himself later led many people of Khurāsān into the *da'wah*.[18]

After he returned to Ray from Marw al-Rūdh, Ghiyāth apparently appointed a certain Abū Ḥātim, knowledgeable in Arabic poetry and "strange narrative" (*ḥadīth-i gharīb*), to take charge of the *da'wah*. Niẓām al-Mulk reports that the place of Abū Ḥātim's origin was Fashābūyah, but no mention is made of the year of his birth.[19] Most scholars identify this Abū Ḥātim with our author Abū Ḥātim al-Rāzī.[20]

In the meantime, Ghiyāth continued to preach the imminent advent of the Mahdī, the awaited messiah in Ray. He was discredited, however, when the predicted time came with no Mahdī appearing. Since his false prediction led to his being persecuted by the people of the city, Ghiyāth fled from Ray.[21] It can be surmised that at that time the above-mentioned Abū Ḥātim was also engaged in broadcasting Ghiyāth's prediction of Mahdī under his leadership.

After this event, one of Khalaf's grandsons was selected as their leader by the people of the Ismā'īlī community in Ray (*jamā'atī dar Ray*). At the time of his death he appointed his son, Abū Ja'far-i Kabīr. However, Niẓām

Madelung, for example, treats *al-Iṣlāḥ* as a document reflecting the Qarmaṭian movement, i.e., those who broke away from the mainstream of the Ismā'īlī movement around 900 after their leader declared himself for the office of imam (*imāmah*).[10] P. E. Walker and H. Halm have prefered to trace the earliest development of Ismā'īlī Neoplatonism in the text.[11]

No attempt has been made to write a monographic study of *al-Iṣlāḥ* in its entirety, however; this has clearly been due to the lack of a critical edition of the entire text up till now. We simply have not had a picture of this important text. In order to assess it more exactly, it is necessary to examine and analyze it in its entirety. My introduction to this new edition of *al-Iṣlāḥ* is thus a preliminary step in such a project.

II. Abū Ḥātim al-Rāzī's Life

What do we know about the author of *al-Iṣlāḥ*? How did al-Rāzī live his life and conduct his intellectual activities in the historical context of his age? In this section I will try to throw light on al-Rāzī's religious and political life, basing myself on the primary and secondary sources presently available. This will help us gain as clear a picture of al-Rāzī as contemporary scholarship can provide us with at the moment. It is hoped that we will then be in a position to examine mainstream theses on al-Rāzī's life.

In spite of his significant role as a *dā'ī* ("caller" or missionary) in the history of Ismā'īlism, few details of the life of the author of *al-Iṣlāḥ* are certain; the scarcity of Ismā'īlī historical sources obliges us to rely on hostile Sunnī sources. Even important details, such as the year of his birth and the place of his death, are not known to us through historical sources.[12] His name coupled with his *nisbah* is not mentioned even in the most detailed report of Ismā'īlī *da'wah* (the "call," "mission," or the organization for "mission")[13] activity at his time in Iran, Niẓām al-Mulk's *Siyar al-Mulūk* or

physician and a non-Ismā'īlī rationalist philosopher who argued against prophecy.[2] The other involved a thinker from within the Ismā'īlī community, Muḥammad al-Nasafī, or Nakhshabī (d. 343/942), the "founder of Ismā'īlī philosophy."[3] that is, Neoplatonist-influenced philosophy. As we know, in the 4th/10th century, a group of Ismā'īlī thinkers were strongly influenced by Neoplatonist philosophy, whom W. Madelung and H. Halm give the designation of "die persische Schule" or "the Persian school," since their activities were concentrated in the region of Iran.[4] Al-Rāzī is in fact often counted, along with al-Nasafi and another leading Neoplatonist-influenced figure, Abū Ya'qūb al-Sijistānī (fl. 4th/10th century), among the Iranian Ismā'īlī thinkers called "the Persian School."

Kitāb al-Iṣlāḥ consists of al-Rāzī's theoretical explorations refuting al-Nasafī, his co-religionist, on various subjects such as cosmology, psychology, anthropology, prophecy etc. It also contains many quotations from the latter's ***Kitāb al-Maḥṣūl*** or *The Book of Product*, one of the oldest Ismā'īlī philosophical works, which is, however, unfortunately lost. Our newly edited text therefore constitutes one of the oldest surving examples of the evidence of Neoplatonist philosophy on Ismā'īlism in the 4th/10th century.[5]

Modern Western studies on al-Rāzī did not start appearing until the early 1920s.[6] The reason for this was the inaccessibility of original Ismā'īlī sources: believers had preserved them but had assiduously defended them from the eyes of outsiders up to the start of this century as a precaution against persecution. Al-Rāzī's own record of another doctrinal dispute with Rhazes, ***A'lām al-Nubūwah*** or *The Signs of Prophecy*, has provided the basis for most textual study of his thought by Western scholars. P. Kraus partly edited this work as part of his 1936 study of Rhazes,[7] and a critical edition of the whole text appeared in 1977.[8]

Al-Iṣlāḥ, however, has long remained difficult for scholars to get to grips with, at least until the present edition. W. Ivanow covered ***al-Iṣlāḥ*** cursorily in an introductory essay[9] and other scholars took it up thereafter, but they all analyzed parts of the text according to their own fields of interest.

An Introduction to Abū Ḥātim al-Rāzī's *Kitāb al-Iṣlāḥ*

by Shin Nomoto*

*Keio Institute of Cultural and Linguistic Studies
Keio University, Tokyo, JAPAN

I. Introduction.

Two doctrinal disputes in the early history of Ismā'īlī thought marked the intellectual career of Abū Ḥātim Aḥmad b. Ḥamdān al-Rāzī, the author of *Kitāb al-Iṣlāḥ* or *The Book of Correction,* presented here in newly edited form.[1] One centered around a challenge posed by Abū Bakr Muḥammad b. Zakarīyā al-Rāzī (d. 313/925 or 323/935) or Rhazes in Latin, a leading

LVI

WISDOM OF PERSIA

-SERIES-

OF TEXTS AND STUDIES PUBLISHED

by

The Institute of Islamic Studies

University of Tehran - McGill University

in collaboration with

The International Centre for Dialogue among Civilizations

General Editor

MEHDI MOHAGHEGH

Institute of Islamic Studies

P.O.Box 13145-133 Tehran Iran

Tel (9821) 6707213 - 6721332

Fax (9821) 8002369

Email: anmo@kanoon.net

Printed in Tehran 2003

ISBN 964-5552-28-x

McGill University
Montreal Canada

International Center For Dialogue
among Civilizations

University of Tehran
Tehran Iran

Kitâb al-Iṣlâḥ

By

Abû Ḥâtim Aḥmad ibn Ḥamdân al-Râzî

edited by

Hasan Mînûchehr

prepared for publication

by

Mehdî Moḥaghegh

English introduction

By

Shin Nomoto

Keio University, Tokyo, Japan

Tehran 2004

In The Name Of God

To Commemorate the 35th Anniversary of
the Establishment of
The Institute of Islamic Studies
University of Tehran-McGill University
January 4th 1969

Kitâb al-Iṣlâḥ

By

Abû Ḥâtim Aḥmad ibn Ḥamdân al-Râzî

edited by

Hasan Mînûchehr

prepared for publication

by

Mehdî Moḥaghegh

English introduction

By

Shin Nomoto

Keio University, Tokyo, Japan

Tehran 2004